۲۹۵



عین الحیوات

علامه مجلسی

رب یسر ولا تعسر

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد و ثنای بی عد تحفه بارگاه جلال کبریای حکیمی که الواح ارواح قابله نوع بشر را که مظهر غرایب صنع قضا و قدر است بصیقل مواعظ دل پذیر و حکمتهای بی نظیر جلا داده عکس پذیر صفات کمال و چهره گشای خلوت جلال خویش گردانیده و چشمه حقایق از لسان معجز بیان انبیا و اصفیا بر بساتین قلوب صافیه و مزارع صدور زاکیه ارباب فطنت و ذکا جاری ساخته الوان ریاحین محبت و انواع گلهای معرفت رویانیده و درود نامحدود بر زبده عالم وجود و صاحب مقام محمود باعث ایجاد سبع طباق و متمم صحیفه مکارم اخلاق مقدس جنابی که از فرق [illegible] فیض آیات تشریف اِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ سرافراز است و ذات نوازش که از فور شفقت و رحمت بخلعت حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ ممتاز است اعنی سید المرسلین و فخر العالمین و شفیع المذنبین و رحمة الله علی الاولین والآخرین محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله خاتم النبیین و درود نامعدود بر آل طاهرین و اهلبیت اطیاب او که بنور تولای ایشان قنادیل دلهای محبان روشن بخش زمین و آسمان گردیده و از شعشعه خورشید محبت ایشان بمقتضای سِیمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ صبح صادق یقین و ایمان از جبین شیعیان دمیده خصوصا سید اوصیا و امام اتقیا [illegible] روز جزا و محرم سرادق لو کشف الغطا باب مدینة العلم و [illegible] سفینه حلم اعنی ید الله المرتضی و صفی الله المجتبی یعسوب المسلمین اسد الله الغالب اسد الله [illegible] سید الوصیین علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الابدین

مستمند فیوض ازلی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما بموقف عرض برادران ایمانی و دوستان روحانی میرساند که چون حکیم علیم نفوس بشری را بر وفق حکمت کامله و مصلحت شامله بعوایق غفلات و علایق شهوات مبتلا گردانیده و حیرت زدگان بوادی بیخبری و جهالات و مدهوشان شراب بغی و ضلالات را از مواعظ حسنه و نصایح جمیله چاره نیست که شاید از خواب غفلت بیدار و از مستی حیرت هشیار گردند لاجرم حکیم علی الاطلاق کلام معجز نظام خویش را بنصایح شافیه و امثال و حکم وافیه مشحون گردانیده و پیشوایان راه دین و رهنمایان مسالک یقین را باین آیه کریمه امر فرموده کما قال الله تعالی اُدْعُ اِلیٰ سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ و در کلام وافی هدایه جناب با رفعت رسالت پناهی شده و اکثر طالبان هدایت [illegible] انس بلغت عرب از فواید و منافع این بحر مواج [illegible] بخاطر فاتر رسید که حدیثی که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه وآله برگزیده اصحاب نجیبه اتباع خود ابوذر غفاری رضی الله عنه فرموده اند چون جامع زبده اخبار است که از ینابیع وحی و الهام ماثور گردیده و بر اکثر مکارم اخلاق حسنه و محاسن اوصاف جمیله اشتمال دارد ترجمه نمایم و معقب [illegible] عبارات و حسن استعارات کند با عبارات قریب بفهم مضامین آن را ادا کنم و آنچه محتاج بتفسیر و تبیین باشد و اشکال آن منحصر در عدم فهم لغت نباشد بر وجه ایجاز متوجه حل آن بشوم تا کافه مؤمنان و عامه شیعیان از این [illegible] سبحانی و عطیه ربانی بهره فاضل و نصیب کامل یابند و چون از فضل شامل سبحانی امیدوارم که موجب حیات قلوب و ارواح مرده دلان صحرای غرور گردد آن را بعین الحیوات مسمی گردانیدم ملتمس از ناظران در این رساله آنکه چون در هر [illegible] مستعد نقص این عدیم الاستطاعة بقلم آمده بدیده عیب جوی نظر ننمایند و در حیات و ممات این تیره روزگار را بدعای خیر اعانت فرمایند حسبنا الله و نعم الوکیل اما مقدمه در ذکر بعضی از فضایل و احوال ابوذر رضی الله عنه ابوذر کنیه اوست و اسم او بقول اصح جندب بن جناده است و اصل او عرب از قبیله بنی غفار است و از اخبار خاصه و عامه مستفاد میشود که بعد از رتبه معصومین علیهم السلام در میان صحابه کسی بجلالت [illegible] و عظمت شأن سلمان فارسی و ابوذر و مقداد ابن الاسود الکندی نبوده و از بعضی اخبار ظاهر میشود که سلمان بر او ترجیح داشته و ابوذر بر مقداد

واحادیث بسیار از ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم وارد شده است که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مرتد شدند واز دین برگشتند مگر چهار کس سلمان و ابوذر و مقداد که ایشان را هیچ تزلزل و شکی در خواطر بهم نرسید و قلیلی
از سایر صحابه برگشتند و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردند و باقی بر کفر ماندند و منقول است از حضرت صادق علیه السلام
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسلمان گفت که ای سلمان برو بخانهٔ فاطمه و بگو که تحفه که از تحفهای بهشت که برای او حق سبحانه و تعالی
فرستاده و بتو عطا فرماید سلمان چون بدر آن خانه آمد دید که طبقی نزد حضرت فاطمه علیها السلام گذاشته است
گفت ای دختر رسول خدا تحفهٔ من کرامت فرما حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که این طبق را سه حوریه از بهشت برای
صلی الله علیه و آله
من آورده اند اسم ایشان را پرسیدم یکی از ایشان گفت که من سلمی نام دارم خدا از جهت سلمان مرا خلق کرده
دیگری گفت که من ذره نام دارم خدا از جهت ابوذر خلق کرده و سیم گفت که من مقدوده نام دارم خدا مرا برای مقداد
خلق کرده سلمان گفت که حضرت فاطمه علیها السلام قدری از آن تحفه بمن کرامت فرمود و بر هر قومی که میگذشتم از
بوی خوش آن متعجب میشدند و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مرویست که در روز قیامت منادی از جانب
رب العزت ندا کند که کجایند حواری و مخلصان محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله که بر طریقهٔ آنحضرت مستقیم بودند و
پیمان آنحضرت را نشکستند پس برخیزند سلمان و ابوذر و مقداد و مرویست از حضرت صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر
فرمودند که خدا مرا امر کرده است بدوستی چهار کس صحابه گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله کیستند آن جماعت فرمود که علی ابن
ابیطالب علیه السلام و مقداد و سلمان و ابوذر و باسانید بسیار در کتب شیعه و سنی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که آسمان سایه نکرده و بر کسی و زمین بر نداشته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد و ابن عبد البر که از اعاظم
علمای اهل سنت است در کتاب استیعاب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ابوذر در میان امت
من شبیه عیسی ابن مریم است و در روایت دیگر شبیه عیسی ابن مریم است در زهد و بعضی روایت کرده که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ابوذر علمی چند ضبط نمود که مردمان از حمل آن عاجز بودند و گره بر آن زد که هیچ از آن بیرون نیاید
و ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که روزی ابوذر رضی الله عنه بر حضرت رسالت پناه

گذشت و جبرئیل

گذشت و جبرئیل بصورت دحیه کلبی در خدمت آنحضرت بخلوت نشسته بود و سخنی در میان داشت ابوذر گمان
کرد که دحیه کلبی است و با حضرت عرض نمایند دارد و بگذشت جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه و آله اینک ابوذر بر ما گذشت
و سلام نکرد اگر سلام میکرد ما او را جواب سلام میگفتیم بدرستیکه او را دعائی هست که در میان اهل آسمانها معروف است
چون من عروج نمایم از وی سؤال کن جبرئیل علیه السلام برفت ابوذر بیامد حضرت فرمود که ای ابوذر چرا بر ما سلام نکردی
گفت چنین پنداشتم که دحیه کلبی نزد شما بود و برای امری او را بخلوت طلبیده نخواستم که کلام شما را قطع نمایم حضرت
فرمود که جبرئیل علیه السلام بود و چنین گفت ابوذر بسیار نادم شد حضرت فرمود که چه دعاست که خدا را بآن میخوانی
که جبرئیل خبر داد که در آسمانها معروفست گفت که این دعا را میخوانم که اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ الْاَمْنَ وَالْاِيمَانَ
بِكَ وَالتَّصْدِيقَ بِنَبِيِّكَ وَالْعَافِيَةَ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ وَالشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ وَالْغِنَاءَ عَنْ شِرَارِ النَّاسِ
و روایت کرده اند از حضرت امام رضا علیه السلام و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که بهشت مشتاق است بسوی تو یا علی و بسوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد و بسند معتبر از آنحضرت روایت است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر صدیق این امت است و بسند معتبر از حضرت روایت کرده که آنحضرت
فرمود که ولایت و محبت جمعی از مؤمنان که بعد از حضرت رسالت بر دین حق ماندند و تغییر و تبدیل احکام حق نکردند واجب است
مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد ابن الاسود الکندی و عمار و جابر ابن عبد الله انصاری و حذیفه یمانی
و ابو الهیثم ابن التیهان و سهل ابن حنیف و ابو ایوب انصاری و عبد الله ابن الصامت و عبادة الصامت و خزیمه
ابن ثابت ذی الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان و در حدیث دیگر مثل این از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که ابوذر از خوف الهی چندان گریست که چشم او
آزرده شد باو گفتند که دعا کن که چشم ترا خدا شفا دهد گفت چندان غم آن ندارم گفتند چه غم است که ترا از چشم خود
بیخبر کرده گفت دو چیز عظیم که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است و ابن بابویه از عبد الله ابن عباس روایت کرده که
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد قبا نشسته بود و جمعی از صحابه در خدمت آنحضرت بودند [illegible]

در کلام این

ازین در در آید درین ساعت شخصی از اهل بهشت باشد چون صحابه این را شنیدند جمعی برخواستند که شاید
مبادرت بدخول نمایند پس حضرت فرمود که جماعتی الحال داخل شوند که هر یک بر دیگری سبقت گیرند هر که در میان
ایشان مرا بشارت دهد مرا به بیرون رفتن آذار ماه او از اهل بهشت است پس ابوذر با آن جماعت داخل شد
حضرت بایشان گفت که ما در کدام ماهیم از ماههای رومی ابوذر گفت آذار ماه بدر رفت یا رسول الله حضرت فرمود
که من میدانستم ولکن میخواستم که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی و چگونه چنین نباشی و حال آنکه تورا از حرم
من بسبب محبت اهلبیت و دوستی ایشان بیرون خواهند کرد پس تنها در غربت زندگانی خواهی کرد و
خواهی مرد و جمعی از اهل عراق سعادت تجهیز و دفن تو خواهند یافت آن جماعت رفیقان من خواهند بود در بهشت
که پرهیزکاران را وعده کرده‌ام و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود که ایمان
ده پایه دارد مانند نردبان که بر او بالا روند و سلمان در پایه دهم است و ابوذر در پایه نهم و مقداد در پایه هشتم
و بدانکه در کیفیت اسلام ابوذر در طریق عامه احادیث مختلفه وارد شده و ذکر آنها موجب تطویل میشود و محمد ابن
یعقوب کلینی رحمة الله علیه باسناد معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت بشخصی از اصحاب
خود فرمود که میخواهید که شما را خبر دهم که چگونه بود مسلمان شدن سلمان و ابوذر آن شخص گفت که کیفیت اسلام
سلمان را میدانم مرا خبر ده بکیفیت اسلام ابوذر پس خطا کرد که هر دو را از حضرت نپرسید پس فرمود که بدرستیکه ابوذر
در بطن مر که محلیست در یکمنزلی مکه معظمه گوسفندان خود را چرا میفرمود که گرگی از جانب راست متوجه گوسفندان
او شد بعصای خود او را براند پس از جانب چپ متوجه شد ابوذر عصای خود را باو حواله نمود و گفت که گرگی از تو
خبیث تر و بدتر ندیده‌ام آن گرگ باعجاز رسالت پناه صلی الله علیه و آله بسخن درآمد و گفت که والله که اهل مکه از من
بدترند خداوند عالم بسوی ایشان پیغمبر فرستاده و او را نسبت بدروغ میدهند و او را دشنام و ناسزا میگویند
ابوذر چون این سخن را شنید بزن خود گفت که توشه و مطهره و عصای مرا بیاور پس آنها را برگرفت و خود پیاده خود
بجانب مکه روان شد که تا خبری از گرگ شنیده معلوم کند و طی مسافت نمود در ساعت بسیار گرمی داخل مکه شد

وتعب بسیار کشیده

وتعب بسیار کشیده بود و تشنگی بر او غالب گردیده از چاه زمزم آمد و دلوی از آن آب برای خود کشید چون نظر کرد
دید که آن دلو پر از شیر است در دل او افتاد که این گواه آنچیزیست که گرگ مرا بآن خبر داد و این نیز معجزات آن
پیغمبر است پس بیاشامید و بکنار مسجد آمد دید که جماعتی از قریش برگرد یکدیگر نشسته‌اند نزد ایشان نشست
دید که ایشان ناسزا بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میگویند چنانچه گرگ او را خبر داده بود و پیوسته در این کار
بودند تا آخر روز ناگاه حضرت ابوطالب بیامد چون نظر ایشان بر او افتاد بیکدیگر گفتند که خاموش شوید که عمویش
آمد پس زبان از مذمت آنحضرت کوتاه کردند چون ابوطالب بیامد باو مشغول سخن گفتن شدند تا آخر روز ابوذر
گفت که چون ابوطالب برخاست از ایشان برخواست من از عقب او روان شدم رو بجانب من کرد و گفت حاجت خود را
بگو گفتم بطلب پیغمبری آمده‌ام که در میان شما مبعوث شده است گفت باو چکار داری گفتم میخواهم که باو ایمان
آورم و آنچه بسوی او فرستاده شده براستی او اقرار نمایم و خود را مسخر او گردانم و آنچه فرماید او را اطاعت کنم گفت البته چنین خواهی
کرد گفتم بلی گفت فردا این وقت نزد من بیا که من ترا باو برسانم من در شب در مسجد بروز آوردم و چون روز شد
در مجلس آنکفار نشستم و ایشان زبان بناسزا گشودند بر منوال روز گذشته و چون ابوطالب بیامد زبان
از آن قول ناشایست بستند و باو مشغول سخن شدند و چون از نزد ایشان برخواست از عقب او روان شدم
باز سوال روز گذشته را اعاده فرمود و من همان جواب گفتم تاکید فرمود که البته میگوئی یا خواهی کرد گفتم بلی پس مرا
برد بخانه که در آنجا حضرت حمزه بود بر او سلام کردم و او از حاجت من پرسید همان جواب گفتم گفت گواهی میدهی
که خدا یکیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست گفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه
پس حمزه مرا برد بخانه که حضرت جعفر طیار در آنجا بود سلام کردم و نشستم و از مطلب من سوال کرد همان جواب
گفتم و تکلیف شهادتین کرد بر زبان راندم پس جعفر مرا برد بخانه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا بود بعد
از سوال و امر شهادتین حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در آنجا تشریف داشت سلام کردم و نشستم از جانب
من سوال کردند و کلمه شهادتین تلقین فرمودند چون شهادتین گفتم فرمودند که ای ابوذر بجانب وطن خود برگرد

مار نفقه تو پسر عمی از تو فوت شده خواهد بود که غیر از تو وارثی نداشته باشد و مال او را بگیر و نزد اهل و عیال
خود باش تا امر نبوت خود را ظاهر نمود در آخر نزد ما بیا چون ابوذر بوطن خویش باز آمد پسر عمش فوت شده بود
مال او را متصرف در آورده مکث نمود تا هنگامی که حضرت هجرت بمدینه فرمود و امر اسلام رواج یافت در مدینه
بخدمت حضرت مشرف شد حضرت صادق علیه السلام فرمود که این بود خبر مسلمان شدن ابوذر و خبر اسلام سلمان را
شنیده آن شخص پشیمان شد از اظهار داشتن اسلام سلمان استدعا کرد که او را نیز بفرمایند حضرت نفرمود
و لکن ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که شخصی از آنحضرت
سؤال نمود از سبب اسلام سلمان فارسی رضی الله عنه آنحضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم صلوات الله علیه که روزی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع بودند حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام از سلمان پرسید که یا با عبد الله ما را از اول کار خود خبر نمیدهی که اسلام تو چگونه بود
سلمان گفت والله که اگر دیگری میپرسید نمیگفتم و لکن اطاعت فرمان تو لازم است من مردی بودم از اهل شیراز
از دهقان زادهها و بزرگان ایشان بودم و پدر و مادرم را بسیار عزیز و گرامی میداشتند روز عیدی با پدرم بعیدگاه
میرفتم بصومعه رسیدیم کسی بآواز بلند ندا میکند که اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا
حبیب الله پس چون این ندا شنیدم محبت محمد صلی الله علیه و آله در گوشت و خون من جا کرد و از عشق آنحضرت خوردن
و آشامیدن بر من گوارا نبود مادرم گفت که چرا امروز آفتاب را سجده نکردی و تنبیه میکرد من ابا کردم و چندان
مضایقه کردم که او ساکت شد پس چون برگشتم نامه دیدم در سقف خانه آویخته بود بمادرم گفتم که این چه نامه
مادرم گفت که چون از عیدگاه برگشتیم این نامه را چنین آویخته دیدیم نزدیک این نامه نروی که پدرت ترا میکشد
من همچنان در حیرت بودم و انتظار میبردم تا شب شد و مادر و پدر در خواب شدند برخواستم و نامه را برگرفتم
و خواندم نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست از خدا بحضرت آدم که از نسل او پیغمبری بهم رسد
محمد نام که امر نماید مردم را باخلاق کریمه و صفات پسندیده و منع نماید مردم را از پرستیدن غیر خدا و عبادت بتان

ای روزبه تو دهی

ای روزبه تو وصی عیسی را پس ایمان بیاور و دین مجوسیه کبری را ترک کن پس چون این نامه بخواندم بیهوش شدم
و عشق آنحضرت زیاده شد چون پدر و مادر بر این حال مطلع گردیدند مرا گرفتند و در چاه عمیقی محبوس کردند و گفتند
اگر از این امر برنگردی ترا بکشیم گفتم با ایشان که آنچه خواهید بکنید محبت محمد صلی الله علیه و آله از سینه من بیرون نخواهد
رفت سلمان گفت که من پیش از خواندن نامه عربی را نمیدانستم و از آن روز بالهام الهی عربی را آموختم پس مدتی
در آنجا ماندم هر روز یک گرده نان کوچک در آنجا برای من فرو میفرستادند چون حبس و زندان من بسیار
بطول انجامید دست بسوی آسمان بلند کردم و گفتم خداوندا تو محمد و وصی او علی بن ابی طالب را محبوب من گردانیدی
پس بحق وسیله و درجه آنحضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا راحت بخش از این محنت پس شخصی نزد من آمد جامهای
سفید در بر و گفت برخیز ای روزبه و دست مرا گرفت و نزد صومعه آورد من گفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان
عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله دیرانی سر از صومعه بیرون کرد و گفت تو روزبه گفتم بلی مرا برد نزد خود
و دو سال نزد او بودم خدمت کردم چون هنگام وفات او شد گفت من از دنیا رحلت مینمایم و وداع میکنم گفتم مرا بکی میسپاری
گفت کسی را گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در انطاکیه میباشد چون او را دریابی سلام
مرا باو برسان و لوحی بمن داد که این را باو برسانم و بعالم بقا ارتحال نمود من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن
نمودم و لوح را برگرفتم و بجانب انطاکیه روان شدم چون بانطاکیه رسیدم بپای صومعه آن راهب آمدم و گفتم
اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله پس راهب از دیر خود فرود آمد و گفت تو
روزبه گفتم بلی گفت بیا نزد او رفتم و دو سال دیگر او را خدمت کردم چون هنگام رحلت او شد و خبر وفات خود را
بمن گفت من گفتم که مرا بکه میسپاری گفت کسی را گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که
در شهر اسکندریه میباشد پس چون باو رسی سلام من باو برسان و این لوح را باو بسپار چون وفات کرد او را
تغسیل و تکفین و دفن کردم و لوح را برگرفتم و بشهر اسکندریه رفتم و نزد صومعه راهب آمدم و شهادت گفتم راهب (سؤال)
کرد که تو روزبه گفتم بلی مرا نزد خود برد و دو سال دیگر او را خدمت کردم تا هنگام وفات او شد گفتم مرا بکی میسپاری

کسی را گمان ندارم که او در سخن حق با من موافق باشد و محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نزدیک شده است که عالم را
بنور وجود خود منور گرداند برو و آنحضرت را طلب نما و چون بشرف ملازمت آنحضرت رسی سلام من برا و عرض کن
و این لوح را باو بسپار چون از غسل و کفن و دفن او فارغ شدم لوح را برگرفتم و بیرون آمدم و با جمعی رفیق شدم
و با ایشان گفتم که از شما متکفل آب و نان من بشوید و من شما را خدمت کنم در این سفر قبول کردند چون هنگام
طعام خوردن ایشان شد بسبب کفار قریش گوسفندی بیاوردند و چندان چوب بآن زدند که بمرد و پاره پاره کباب کردند
پاره بریان نمودند و مرا تکلیف خوردن کردند چون میته بود من ابا کردم باز تکلیف نمودند گفتم من مرد دیرانیم
و دیرانیان گوشت تناول نمیکنند مرا چندان زدند که نزدیک شد مرا بکشند یکی از ایشان گفت که دست از او
بدارید تا وقت شراب خوردن شود اگر شراب نخورد او را بکشیم چون شراب آوردند مرا تکلیف کردند
گفتم راهب را از اهل دیرم شراب خوردن شیوه ما نیست چون این بگفتم رسن آوردند و عزم کشتن من کردند
با ایشان گفتم ای گروه مرا مزنید و مکشید که من اقرار به بندگی شما میکنم و خود را بنده کردم یکی از ایشان بر
آورد مرا بیاوردند و ببرد یهودی بسیصد درهم بفروخت یهودی از قصه من سؤال کرد قصه خود باز گفتم
گفتم من گناهی بجز اینکه دارم که دوستدار محمد و وصی او یم یهودی گفت که من بیزارم از محمد و دشمن میدارم
و مرا از خانه بیرون آورد و در خانه او ریگ بسیار ریخته بود و گفت والله ای روزبه اگر صبح شود و تمام ریگها
زمین را بیرون نبرده باشی ترا بکشم من در تمام شب تعب کشیدم چون عاجز شدم دست بآسمان
برداشتم و گفتم ای پروردگار بحق محمد و وصی او که در دل من جا داده ای بحق درجه و منزلت آنحضرت
فرج مرا نزدیک گردان و مرا از این تعب راحت بخش چون این بگفتم قادر متعال بادی برانگیخت که تمام ریگها را
بجائی که یهودی گفته بود برد چون صبح یهودی بیامد و آن حال را مشاهده کرد گفت تو ساحر و جادوگری و من چاره کار
ترا نمیدانم ترا از این شهر بیرون باید کرد که مبادا این شهر خراب شود پس مرا از شهر بیرون
آورد و بزنی سلیمیه بفروخت و آن زن مرا بسیار دوست میداشت و باغی داشت گفت این باغ بتو تعلق دارد

خواهی میوه

خواهی میوه از آن تناول نما و خواهی ببخش و خواهی تصدق کن پس مدتی در این حال بودم روزی در آن باغ بودم
هفت نفر شاب را دیدم که می آیند و ابر بر سر ایشان سایه انداخته گفتم والله که ایشان همه پیغمبرانند و یا آنکه
در میان ایشان پیغمبری است بیامدند تا بباغ داخل شدند چون مشاهده کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بود با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حمزة بن عبد المطلب و زید بن حارثه و عقیل بن ابی طالب و ابوذر و مقداد
پس خرماهای زبون را تناول میفرمودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ایشان میگفت که بخرماهای زبون قناعت
کنید و میوه باغ را ضایع مکنید من نزد مالکه خود آمدم و گفتم یک طبق از خرمای باغ بمن ببخش گفت تو را اختیار
شش طبق دادم بیامدم و طبقی از رطب برگرفتم و در خاطر خود گذرانیدم که اگر در میان ایشان پیغمبری است از خرمای
تصدق تناول نمیکند و هدیه را تناول میکند پس طبق را نزد ایشان آوردم و گفتم این خرمای تصدق است حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و حمزه و عقیل چون از بنی هاشم بودند و صدقه بر ایشان حرام بود
تناول ننمودند و آن سه نفر دیگر خوردند مشغول شدند با خود گذرانیدم که این یک علامت پیغمبری است از علامات
پیغمبر آخر الزمان که در کتب خوانده ایم پس برفتم و رخصت یک طبق دیگر از آن زن گرفتم و طلبیدم آن زن رخصت شش طبق
دیگر داد پس طبق دیگر از رطب نزد ایشان نهادم و گفتم این هدیه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست دراز
فرمود و گفت بسم الله بخورید پس همگی تناول نمودند و در خاطر خود گفتم که این نیز یک علامت است و من مضطرب
بر گرد آنحضرت میگشتم و در عقب آنحضرت می گریستم آنحضرت که یا سلمان من الثقات نمودند و فرمودند که مهر نبوت را طلب
میکنی گفتم بلی جامه مبارک خود را کشودند دیدم مهر نبوت را که در میان دو کتف آنحضرت نقش گرفته و موی چند
بر آن رسته بر زمین افتادم و قدم مبارکش بوسه دادم فرمود که ای روزبه نزد خداوند خود برو و بگوی که محمد بن
عبدالله میگوید که این غلام را با بفروش چون ادای رسالت نمودم گفت بگو او را نمی فروشم مگر بچهارصد درخت
خرما که دویست درخت آن خرمای زرد باشد و دویست درخت خرمای سرخ باشد چون بآنحضرت عرض نمودم
فرمود که چه بسیار بر ما آسان است آنچه او طلبیده پس گفت که یا علی دانهای خرما را جمع کن پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله

دانه‌ها را بر زمین فرو برد و امیرالمؤمنین علیه السلام آب میداد و چون دانه از و تیم را بیکاشت شد دانه اول سبز شده بود
و همچنین تا هنگامی که فارغ شدند همه درختان کامل شده بود و میوه آمده بود پس حضرت پیغام داد که پیاده درختان
خود را بگیر و غلام را با اسپار چون زن درختان را بدید گفت واپه که نغز و شیم تا همه درختان خرماهای زرد بباشد
در آن کال جبرئیل علیه السلام نازل شد و بال خود را بر درختان مالید همه خرماهای زرد شدند پس آن زن گفت
کرو انهم یکی از این درختان از زمن نیست از محمد و از تو من گفتم که یکی و زر در خدمت آنسرور در زرد من نیست
از تو و از آنچه داری پس حضرت مرا آزاد فرمود و سلمان نام نهاد و علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که در جنگ تبوک
ابوذر رضی از عقب ماند بجهت آنکه شتر او لاغر بود پس چون دانست که شتر او بجا نخواهد رسید شتر را در راه
بگذاشت و رخت خود را بر پشت گرفت و پیاده متوجه شد پس چون روز بلند شد و آفتاب گرم شد
و نظر مسلمانان بروی افتاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر است که می آید و تشنه است و آب زود بوی
رسانید آب باو زود رسانیدند آشامید و بخدمت حضرت شتافت و مطهره پر از آب در دست وی بود حضرت
فرمود که ای ابوذر تو که آب داشتی چرا تشنه مانده بودی گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله به سنگی رسیدم که آب باران
بر آن جمع شده بود چون چشیدم شیرین و سرد بود با خود قرار دادم که تا حبیب من رسول صلی الله علیه و آله ننوشد از این
آب نخورم من نیز نخورم حضرت فرمود که ای ابوذر خدا ترا رحم کند تو تنها و غریب زندگانی خواهی کرد و تنها
خواهی مرد و تنها مبعوث خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و جمعی از اهل عراق بتو سعادتمند خواهند شد که
متوجه غسل و کفن و دفن تو خواهند شد انتهی و ارباب سیر معتبره نقل کرده اند که ابوذر در زمان عمر بولایت
شام رفت و در آنجا بود تا زمان خلافت عثمان علیه اللعنه بسمع او رسید خصوصا قصه ها نت و ضرب عمار
زبان بطعن و مذمت بر عثمان بگشاد و عثمان را آشکارا طعن میفرمود و قبایح اعمال او را بیان می نمود و او را
توبیخ و سرزنش میکرد و مردم را بولایت خلیفه بحق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ترغیب می نمود و مناقب آنحضرت
بر اهل شام میشمرد و بسیاری از ایشان را بتشیع مایل گردانید و چنین مشهور است که شیعیانی که در شام و جبل عامل

اکنون همسنه

اکنون همسنه به برکت ابوذر است معاویه حقیقت این حال را بعثمان نوشت و اعلام نمود که اگر چند روز دیگر
در این ولایت ابوذر بماند مردم این ولایت را از تو منحرف میگرداند عثمان در جواب نوشت که چون نامه من بتو رسد
البته باید که ابوذر را بر مرکب درشت روی نشانیده و دلیل عنیفی با او فرستی که آن مرکب را شب و روز برانند تا خواب برو
غالب شود و ذکر من و ذکر تو از خاطرش فراموش گردد چون نامه بمعاویه رسید ابوذر را بخواند و او را بر کوهان شتر
درشت رو برهنه بنشاند و مردی درشت عنیفی را با او همراه کرد و ابوذر مردی بلند بالا و لاغر بود و در آن وقت شیب
و پیری در او اثر تمام کرده و موی سر و روی سفید گشته بود و ضعیف و نحیف شده بود و دلیل شتر را از عنف
میراند و شتر جهاز نداشت از غایت سختی و ناخوشی که آن شتر میرفت رانهای ابوذر مجروح و گوشت آن
بیفتاد و کوفته و رنجور به مدینه داخل شد چون او را بنزد عثمان آوردند آن ملعون در او نگریست و گفت هیچ
چشمی بیدار نو روشن مباد ای جندب ابوذر گفت پدر مرا جندب نام کرده و مصطفی صلی الله علیه و آله ابوذر نام نهاد
عثمان گفت تو دعوای مسلمانی میکنی و از زبان ما میگوئی که خدای تعالی درویش است و ما توانگرانیم آخر کی من سخن
گفته ام ابوذر گفت این کلمه بر زبان من نرفته است ولکن گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم
که آنحضرت فرمود که چون پسران ابوالعاص سی نفر شوند مال خدای تعالی را وسیله دولت و اقبال خود کنند و بندگان
خدا را چاکران و خدمتکاران خود گردانند و در دین خدا خیانت کنند پس خدای تعالی بندگان خود را از ایشان
خلاصی دهد و باز رهاند ٭ و علی بن ابراهیم علیه الرحمة این آیات کریمه را در تفسیر خود ایراد نموده که وَإِذْ أَخَذْنَا
مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ٭ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ٭
ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ ٭ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِا
لْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى ٭ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ
وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ
الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ترجمه‌اش اینست موافق قول اکثر مفسرین که یاد کنید وقتی را که پیمان

از شما با پدران شما گرفتیم که نریزید خونهای خود را یعنی خویشان و همه جانان خود را و بیرون مکنید ایشان را بظلم و ستم
از خانها و شهرهای خود قبول نمودید این عهد و پیمان را و حال آنکه همیشه اید این معنی را و گواهی میدهید بر حقیقت این پس
شما آنگروهید که پیمان را شکستید و میکشید کسان خود را و بیرون میکنید گروهی را از خانها و شهرهای خود و یاری یکدیگر
میکنید در بیرون کردن ایشان بتعدی و ستم و اگر آیند نزد شما اسیران که در دست دشمن شما افتاده باشند باز میخرید
اسیران را و بر شما حرام است بیرون کردن و فدیه کردن که میدهید خوب است آیا میگروید به پاره از احکام کتاب خدا که
فدیه اسیر دادن است و کافر میشوید به بعضی دیگر که آن حرمت کشتن و بیرون کردن است پس نیست مکافات
آنکس که چنین کار را میکند از شما مگر خواری و رسوائی در دنیا و در روز قیامت باز گردند بسخت‌ترین عذابها که آتش جهنم است
و خدا غافل نیست از آنچه میکنند ایشان و علی بن ابراهیم ذکر کرده است که این آیات در باب ابوذر غفاری و
عثمان نازل شده باین سبب که چون ابوذر بمدینه داخل شد علیل و بیمار و تکیه بر عصا داده بنزد عثمان آمد و در آنوقت
صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف آورده بودند نزد آن ملعون جمع بود و منافقان اصحاب بر دور او نشسته
نظر بر آن مال داشتند که بر ایشان قسمت نماید ابوذر بعثمان گفت که این چه مال است گفت صد هزار درهم است
که از بعضی نواحی برای من آورده اند و انتظار میبرم که مثل آن بیاورند تا با آن ضم نمایم و آنچه خواهم بکنم و بهر که
خواهم بدهم ابوذر گفت که ای عثمان صد هزار درهم بیشتر است یا چهار درهم گفت بلکه صد هزار درهم ابوذر گفت
که بیاد داری که من و تو در وقت خفتن بنزد حضرت رسول رفتیم دلگیر و محزون بود و با ما سخن نگفت
و چون بامداد بخدمت آنحضرت رفتیم او را خندان و خوشحال یافتیم گفتیم پدران و مادران ما فدای تو باد
سبب چیست که دوش چنان مغموم بودی و امروز چنین شاد و مایلی فرمود که دیشب چهار دینار از مال مسلمانان
نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت نکرده بودم ترسیدم که مرا مرگ دررسد و آن نزد من مانده باشد و امروز
بر مسلمانان قسمت نمودم راحت یافتم و خوشحال شدم عثمان بجانب کعب الاحبار نظر کرد و گفت که چه میگوئی در این
باب که اگر کسی زکوة مال خود را داده باشد آیا بر او دیگر چیزی لازم است و در روایت دیگر گفت که ای کعب چه میگوئی
امامی راکه بعضی

امامی را که بعضی از بیت المال را بمسلمانان دهد و بعضی دیگر را حفظ نماید که بمرور ایام بهر که مصلحت داند صرف نماید
کعب گفت که اگر یک خشت از طلا و یکخشت از نقره بسازد بر او چیزی لازم نیست ابوذر عصای خود را بر سر کعب زد
و گفت ای یهودی زاده ترا چکار است که در احکام مسلمانان نظر نمائی گفته خدا راست‌تر است از گفته تو خداوند عالم
میفرماید که الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا یُنْفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِیمٍ یَوْمَ یُحْمٰی
فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوٰی بِهَا جِبَاهُهُمْ وَظُهُورُهُمْ مَا کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا مَا کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ ترجمه‌اش بقول
مفسرین این است که آنانکه جمع میکنند و گنج مینهند طلا و نقره را و در راه خدا انفاق نمیکنند بشارت ده ایشان را
بعذاب دردناک در روزیکه آنچه بگنج نهاده اند در آتش جهنم سرخ کنند پس داغ نمایند بآن پیشانیهای
ایشان را که در وقت دیدن فقرا گره بر آن زده اند و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند و پشتهای ایشان را که
بر روی ایشان گردانیده اند و گویند بایشان که این است آن گنجها که نهاده بودید برای خود و گمان نفع از آن برده
بودید پس بچشید وبال آنچه ذخیره میکردید از برای خود چون ابوذر این آیات را برخواند عثمان گفت که تو پیر و
خرف شده و عقل از تو زایل شده است اگر نه این بود که تو صحبت رسول را دریافته هر آینه ترا میکشتم ابوذر
گفت دروغ میگوئی ای عثمان و قادر بر قتل من نیستی حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده که ای ابوذر
ترا از دین بر نمیگردانند و ترا نمیکشند و اما عقل من آنقدر مانده است که یک حدیث در شان تو و خویشان
تو از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بخاطر دارم گفت چه حدیث است ابوذر گفت که شنیدم که آنحضرت فرمود
که چون آل ابو العاص بسی تن رسند مالهای خدا را بناحق تصرف نمایند در میان خود نوبت بنوبت بگیرند و قرآن را باطل
تاویل نمایند و مردمان را بنده و کنیز خود گیرند و فاسقان و ظالمان را یار و دوست خود گردانند و با صالحان در کارزار و منازعه
باشند عثمان گفت ای گروه صحابه شما هیچیک این حدیث را از پیغمبر شنیده اید همه از برای خوش آمد او گفتند
نشنیده ایم عثمان گفت که حضرت علی ابن ابیطالب را بطلبید چون حضرت بیامد عثمان گفت که ای ابوالحسن ببین
که این پیر دروغگو چه میگوید حضرت فرمود که بس کن ای عثمان و او را بدروغ نسبت مده که من شنیده ام که حضرت

رسول صلی الله علیه وآله در حق او فرمود که آسمان سبز سایه نیفکنده بر کسی و زمین تیره بر نداشته سخن گوی را که راستگو
تر از ابوذر باشد جمیع صحابه که حاضر بودند گفتند که والله که حضرت علی راست میگوید ما این حدیث را از پیغمبر شنیده‌ایم
پس ابوذر بگریست و گفت وای بر شما همه گردن کشیده‌اید بسوی این مال و دراز کرده‌اید و مرا بدروغ نسبت میدهید و گمان
میبرید که من بر پیغمبر دروغ میبندم ابوذر رو بعثمان کرد و گفت که کی در میان شما بهتر است عثمان گفت که تو را
گمان اینست که تو از ما بهتری گفت بلی از روزی که از جبه رسول خدا صلی الله علیه وآله جدا شده‌ام تا حال همین جبه را
پوشیده‌ام و دین را بدنیا نفروخته‌ام و شما بدعتها در دین پیغمبر خدا احداث کرده‌اید و برای دنیا دین را خراب
کرده‌اید و در مال خدا تصرفهای بناحق کرده‌اید و خدا از شما سؤال خواهد کرد و از من سؤال نخواهد کرد عثمان گفت بحق
رسول خدا تو را سوگند میدهم که از آنچه میپرسم جواب گویی ابوذر گفت اگر قسم هم ندهی بگویم عثمان گفت که بگو که
کدام شهر را دوستتر میداری گفت شهر مکه را که حرم خدا و رسول است میخواهم که در آنجا خدا را عبادت کنم تا مرگ
در رسد گفت ترا بآنجا نفرستم و ترا از من کرامتی نیست پس ابوذر ساکت شد عثمان گفت که کدام شهر را دشمنتر
میداری گفت ربذه که در حالت کفر در آنجا بوده‌ام عثمان گفت ترا بآنجا میفرستم ابوذر گفت که ای عثمان تو از من
سؤالی کردی و من راست گفتم اکنون من نیز سؤالی دارم تو نیز راست بگو مرا خبر ده که اگر لشکری
بجانب دشمن فرستی و مرا در میان آن لشکر کافران باسیری بگیرند و گویند او را باز نمیدهیم تا ثلث مال خود را
ندهی خواهی داد گفت بلی گفت اگر نصف مال تو را خواهند میدهی گفت بلی گفت اگر بفدای من تمام مال تو را
طلبند میدهی گفت بلی ابوذر گفت الله اکبر حبیب من رسول خدا صلی الله علیه وآله روزی بمن فرمود که ای ابوذر
چگونه باشد حال تو در روزی که از تو پرسند شریفترین بلاد را و تو مکه را گویی و قبول سکنای تو را در آنجا ننمایند
و بدترین شهرها را از تو پرسند و تو گویی ربذه و تو را بآنجا فرستند گفتم یا رسول الله چنین زمانی خواهد آمد
فرمود که آری بحق آن خدایی که جان من در قبضه تصرف اوست که این امر خواهد آمد گفتم یا رسول الله در آن روز
شمشیر بر دوش بگیرم و مردانه از برای خدا با ایشان جهاد کنم حضرت فرمود که بشنو و فراموش مکن و متوجه کسی مشو

اگر چه غلام حبشی باشد

اگر چه غلام حبشی باشد و بدرستیکه حق تعالی در ماجرای تو و عثمان آیه چند فرستاده و آن آیاتیکه گذشت حضرت
خواند و انطباق جمیع آن آیات بر این قصه بر خبیر پوشیده نیست از بیرون کردن ابوذر قصد جدا کردن ابوذر را از جوار رسول
کرد و جواب گفت خواری دنیا که کمال سگان گشته شد و عذاب آخرت که ابدالاباد است بعذاب معذب خواهد بود
پس مروان الحکم علیه اللعنه را حکم کرد که ابوذر را با عیال از مدینه بیرون کنند و بجانب ربذه فرستند و تاکید کرد که کسی
از صحابه بمشایعت او بیرون نرود و لکن اهل بیت رسالت با جمعی از خواص امر عثمان را اطاعت نکرده بمشایعت بیرون
رفتند و او را دلداری دادند چنانچه محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت کرده که چون ابوذر از مدینه بیرون رفت
حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و عقیل برادر حضرت امیرالمؤمنین و عمار بن یاسر بمشایعت
او بیرون رفتند و چون هنگام وداع شد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ای ابوذر از برای خدا غضب کردی امید
بدار از برای آنکه غضب کردی این گروه ترسیدند که مبادا تو در دنیای ایشان تصرف نمایی و تو ترسیدی بر دین خود
و دین خود را با ایشان نگذاشتی و حفظ کردی پس ترا از فنای خود بر آوردند و ببلاها ممتحن نمودند و الله که اگر
آسمان و زمین را بر کسی ببندند و او پرهیزکار باشد البته حق تعالی بدر روی از برای او مفری میگشاید مونس تو نیست
مگر حقیقت تو وحشت و تنهایی و دوری تو از باطل است پس عقیل گفت ای ابوذر تو میدانی که ما اهلبیت ترا دوست
میداریم و ما میدانیم که تو ما را دوست میداری تو حق و حرمت ما را بعد از پیغمبر نگاه داشتی و دیگران ضایع
کردند مگر قلیلی از اهل حق پس ثواب تو بر خداست بجهت محبت اهلبیت رسالت ترا آواره شهر و دیار کنند
خدا مزد تو را بدهد بدان که از بلا گریختن جز عجز و عافیت را زود طلب نمودن از ناامیدی جزع و ناامیدی را بگذار و بر خدا
توکل کن و بگو حسبی الله و نعم الوکیل پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که ای عم این گروه با تو کردند آنچه میدانی و
خداوند عالمیان بر جمیع امور مطلع و شاهد است یاد دنیا را بمیران بیاد مفارقت دنیا از خاطر محو نما و سختیهای
دنیا را بامید راحتهای عقبی بر خود آسان کن و بر بلاها صبر نما تا چون پیغمبر را ملاقات نمایی از تو خوشنود و راضی باشد
پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت ای عم خداوند عالمیان قادر است که بدل نماید این حالت شدت را بحالت رخا

و خدا بر وفق حکمت و مصلحت هر روز قسمت بجهتی دیگر است این گروه دنیا پس خود را از تو منع کردند و تو دین خود را از ایشان
منع نمودی و تو چه بسیار بی‌نیازی از آنچه ایشان از تو منع کردند و ایشان بسی محتاجند بآنچه تو از ایشان منع نمودی
بر تو باد بصبر که عمدهٔ خیرات در تنگیها است و شکیبائی از صفات کریمه است و جزع را بگذار که نفعی ندهد پس عمار
گفت ای ابوذر خدا بوحشت بیندازد کسی را که تو را بوحشت انداخت و خدا بترساند کسی را که ترا ترسانید والله که مردم را
باز نداشت از گفتن سخن حق مگر میل بدنیا و محبت آن والله که طاعت الهی را با جماعت اهل بیت است و پادشاهی
از آن کسی است که زر و زور منصرف شود و این گروه مردم را بسوی دنیا خواندند مردم ایشان را اجابت کردند و دین
خود را با ایشان فروختند پس زیان کار دنیا و آخرت شدند و این است خسران عظیم پس ابوذر رضوان الله علیه
در جواب ایشان گفت که بر شما باد سلام و رحمت و برکتهای الهی پدر و مادرم فدای این روها باد که می‌بینم بدرستیکه چون
شما را می‌بینم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بخاطر می‌آورم و مرا در مدینه کاری و دلبستگی و انسی نیست بغیر
از شما و بودن من در مدینه بر عثمان گران آمد چنانکه بودن من در شام بر معاویه دشوار بود و عثمان سوگند خورد
که مرا از مدینه بشهری از شهرها فرستد از او درخواستم که مرا بکوفه فرستد ترسید که من مردم کوفه را بر برادرش
بشورانم قبول نکرد و قسم یاد کرد که مرا بجائی فرستد که در آنجا مونسی نباشد و آواز دوستی بگوشم نرسد
والله که من بغیر از خدا انیسی و مصاحبی ندارم و چون خدا با من است از تنهائی پروا ندارم و مرا در جمیع امور کافی و
خداوندی بجز او نیست بر او توکل دارم و اوست خداوند عرش عظیم و بر همه چیز قادر و توانا است و صلوات و درود
بر محمد و اهل بیت طاهرین و طیبین او باد و علی بن ابراهیم روایت کرده که ابوذر را پسری بود ذر نام و در ربذه وفات
یافت ابوذر چون او را دفن کرد در سر قبر او ایستاد و پس دست بر قبر او نهاد و گفت ای ذر خدا تو را رحم کند بدرستیکه
خوش خلق و نیکوکردار بودی بر پدر و مادر و چون از دنیا رفتی من از تو راضی بودم بر من از رفتن تو نقصی راه نیافته
و مرا بغیر حق تعالی حاجتی نیست و از دیگری امید نفعی ندارم که از رفتن او دلگیر باشم و اگر نه اهوال بعد از مرگ
می‌بود آرزو داشتم که بجای تو باشم و مرا اندوه بر تو مشغول ساخته است از اندوه از برای تو والله که گریه

انبرای تو نکردم

آن برای تو نکردم بلکه بر تو گریستم کاشکی میدانستم که با تو چه گفتند و تو در جواب چه گفتی خداوندا حقی چند از برای خود
بر او واجب گردانیده بودی و حقی چند برای من بر او فرض کرده بودی الهی من حقوق خود را باو بخشیدم تو نیز حقوق
خود را باو ببخش و از او عفو فرما که تو سزاوارتری بجود و کرم از من و ابوذر را گوسفندی چند بود که معاش خود و عیال خود را
بآنها میگذرانید آفتی در میان ایشان بهم رسید و کل تلف شدند و زوجه‌اش نیز در ربذه وفات یافت بعد
همین ابوذر تنها بود و دختری که نزد وی میبود دختر ابوذر گفت که سه روز بر من و پدرم گذشت که هیچ چیز بدست
ما نیامد که بخوریم و گرسنگی بما غلبه کرد پدرم گفت که ای فرزند بیا تا باین صحرای ریگستان رویم که شاید گیاهی بدست
آوریم و بخوریم چون بصحرا رفتیم چیزی بدست ما نیامد پدرم ریگی جمع نمود و سر خود را بر آن گذاشت نظر کردم چشمهایش
را دیدم که میگردد و بحال احتضار افتاده گریستم و گفتم ای پدر من با تو چکنم در این بیابان با تنهائی و غربت گفت
ای دختر مترس که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و متوجه امور من بشوند بدرستیکه حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله
مرا در غزوه تبوک چنین خبر داده ای دختر چون من بعالم بقا رحلت نمایم عبا را بر روی من بکش و بر سر راه عراق
بنشین و چون قافله پیدا شود نزدیک برو و بگوی که ابوذر که از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود وفات یافته
دختر گفت که در آن حال جمعی از اهل ربذه بعیادت پدرم آمدند و گفتند ای ابوذر چه آزار داری و از چه شکایت داری
گفت از گناهان خود گفتند چه چیز خواهش داری گفت رحمت پروردگار خود را میخواهم گفتند آیا طبیبی میخواهی که
برای تو بیاوریم گفت طبیب مرا بیمار کرده و طبیب خداوند عالمیان است و درد و دوا از اوست دختر او
گفت که چون نظر وی بر ملک موت افتاد گفت مرحبا بدوستی که در هنگامی آمده است که نهایت احتیاج باو دارم
رستگار مباد کسیکه از دیدار تو نادم و پشیمان باشد خداوندا مرا زود بجوار رحمت خود برسان بحق تو سوگند که میدانی
که همیشه خواهان لقای تو بوده‌ام و هرگز کاره مرگ نبوده‌ام دختر گفت که چون بعالم قدس ارتحال نمود عبا را بر روی او
کشیدم و بر سر راه قافله عراق نشستم جمعی پیدا شدند بایشان گفتم که ای گروه مسلمانان ابوذر مصاحب
حضرت رسول صلی الله علیه و آله وفات یافته ایشان فرود آمدند و بر او گریستند و او را غسل دادند و کفن کردند

وبرای او نماز کردند و دفن نمودند و مالک اشتر در میان ایشان بود و مالک گفت که من او را در حله کفن کردم که با خود
داشتم و قیمت آن حله چهار هزار دینار بود و دختر گفت که من همچنان بر سر قبر او می بودم و نمازی که او میکرد من
در روز که او میداشت بجای می آوردم شبی نزد قبر او خوابیده بودم او را بخواب دیدم که قرآن در نماز شب میخواند چنانکه
در حال حیات میخواند با او گفتم که ای پدر خداوند تو با تو چه کرد گفت ای دختر نزد پروردگار کریمی رفتم او از من خشنود شد
و من از او راضی شدم که مهمانی ام نمود و مرا گرامی داشت و عطاها بخشید اما ای دختر عمل بکن و مغرور مشو و اکثر ارباب
تواریخ دختر ابوذر روزن او را نقل کرده اند و احمد ابن اعثم کوفی نقل کرده است که جمعی که از تجهیز ابوذر حاضر بودند احنف
ابن قیس تمیمی و صعصعة ابن صوحان العبدی و خارجة ابن الصلت التمیمی و عبد الله ابن سلمة التمیمی و بلال ابن مالک
المزنی و جریر ابن عبد الله البجلی و اسود ابن یزید النخعی و علقمة ابن قیس النخعی و مالک اشتر بودند و چون از کار ابوذر
فارغ شدند مالک اشتر در سر قبر او برپا خواست و بعد از حمد و ثنای باری تعالی گفت بار خدایا ابوذر غفاری
از صحابه رسول تو بود و بکتابها و رسولان تو ایمان آورده بود و در راه دین جهاد کرده بوده و بر جاده اسلام
ثابت قدم بود و تبدیل و تغییر شعار دین راه نداده چون چند دید بود که بر طریق سنت و جماعت بر آنها انکار
کرده بود بزبان و بدل بدان سبب او را حقیر شمردند و محروم گردانیدند و از شهر بیرون کردند و ضایع کردند
تا در غربت او را وفات رسید بار خدایا پاکیزه از بهشت مؤمنان را وعده کرده حظ او را موفور گردان و جزای
آنکسیکه او را از مدینه حرم رسول تو بیرون کرد و ضایع گذاشت چنانچه مستوجب آنست برسان مالک
اینها گفت و حاضران آمین گفتند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب ذکر کرده است که وفات ابوذر در سال سی و یکم
یا سی و دویم هجرت بوده و عبد الله ابن مسعود بر او نماز کرده و بعضی گفته اند که در سال بیست و چهارم هجرت بوده و قول اول اصح است
بدانکه ذکر احوال دوستان خدا و یاد مصایب او و محنتهای ایشان متضمن فواید بسیار است و سبب اینست
که باعتباری دنیا و باطل بودن اهل دنیا بر اهل وجه ظاهر گردد و موجب رغبت انکس است باطوار ایشان
و باعث این می بود که اگر اهل حق در دنیا مغلوب و منکوب باشند راضی باشند و بدانند که بزرگواران دین در دنیا

همیشه

همیشه محن بوده اند لهذا در ذکر احوال این بزرگوار بعضی تطویل نموده اکنون شروع در مقصود مینماییم بدانکه
این وصیت از جمله اخبار مشهور است و شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در کتاب مکارم الاخلاق مسنداً ایراد نموده
و ورام ابن ابی فراس در جامع خود مرسل روایت کرده و اجزای آن را در کتب حدیث متفرق ایراد نموده اند و بعضی از
مضامین آن در اخبار بسیار وارد است چنانکه در هر فقره اشاره خواهد شد و ما بنای نقل را بر آن میکنیم که شیخ
طبرسی رحمه الله روایت کرده بقول یا مولای ابی طول الله عمره الفضل ابن الحسن هذه الاوراق من وصیة رسول الله [صلعم]
لابی ذر الغفاری التی اخبرنی بها الشیخ المفید ابو الوفا عبد الجبار ابن عبد الله المقری الرازی و الشیخ الاجل الحسن ابن
الحسین ابن الحسن ابن بابویه رضی الله عنهما اجازة قالا املی علینا الشیخ الاجل ابو جعفر محمد ابن الحسن الطوسی
قدس الله روحه و اخبرنی بذلک الشیخ العالم الحسین ابن الفتح الواعظ الجرجانی فی مشهد الرضا علیه السلام قال اخبرنا
الشیخ الامام ابو علی الحسن ابن محمد الطوسی قال حدثنی ابی الشیخ ابو جعفر قدس سره قال اخبرنا جماعة عن ابن
المفضل محمد ابن عبد الله ابن محمد ابن المطلب الشیبانی قال حدثنا ابو الحسین رجاء ابن یحیی الکاتب سنة اربع عشر و
ثلثمائة و فیها مات قال حدثنا محمد ابن الحسن ابن شمون قال حدثنی عبد الله ابن عبد الرحمن الاصم عن الفضیل ابن یسار
عن وهب ابن عبد الله قال حدثنی ابو حرب ابن ابی الاسود الدیلی عن ابی الاسود قال قدمت الربذة فدخلت علی
ابو ذر جندب جناده رضی الله عنه فحدثنی ابو ذر قال دخلت ذات یوم فی صدر نهاره علی رسول الله صلی الله علیه و آله
فی مسجده فلم ار فی المسجد احدا من الناس الا رسول الله صلی الله علیه و آله و علی الی جانبه فاغتنمت خلوة المسجد
فقلت یا رسول الله بابی انت و امی اوصنی بوصیة ینفعنی الله بها فقال نعم و اکرم بک یا ابا ذر انک منا اهل البیت و انی
موصیک بوصیة فاحفظها فانها جامعة لطرق الخیر و سبله فانک ان حفظتها کان لک بها کفلان ابو الاسود دوئلی
روایت میکند که وارد ربذه شدم در مسجد کسی را ندیدم جز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در پهلوی وی نشسته خلوت بودن مسجد را تنها یافتم حضرت [illegible] را غنیمت شمردم و گفتم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد
وصیتی کن مرا و موعظه بکن که بوصیتی که خدا مرا بآن وصیت نفع دهد بعضی توفیق الهی بآن عمل نمایم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

فرموده‌اند که ای ابوذر ترا وصیت میکنم بوصیتی عظیم پس حفظ کن آن را و عمل نمای بآن بدرستیکه جامع جمیع مسالک خیرات و
طریق نجات است و اگر نگاه داری و عمل نمائی بآن بدرستیکه ترا بهره عظیم از رحمت الهی خواهد بود یا اباذر اعبد الله
کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک ای ابوذر خدای را چنان عبادت کن که گویا او را می‌بینی پس اگر تو او را نمی
بینی او ترا می‌بیند چنین گوید مترجم این حدیث شریف که این مضمون بسندهای معتبر از آنحضرت منقول است
چنانچه نقل کرده‌اند که پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از معنی احسان که خداوند عالمیان امر فرموده با آنحضرت
این کلام را در جواب فرموده‌اند و باید دانست که کلمات معجز آیات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بمقتضای
حدیث اعطیت جوامع الکلم در هر کلمه از آنها با نهایت ایجاز لفظ انواع حکم و حقایق زیاده از شروح و مطولات
و همه کس در خور قابلیت و استعداد خود از آن بهره و نصیب دارد اگر در هر فقره آنچه بر آن از احادیث ظاهر گردیده مستفاد
نمایم بر هر یک کتابی می‌باید نوشته شود و لکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله اکتفا بمحض ترجمه نموده بقدری
از تفصیل و تبیین قناعت می‌نمایم و تبیین این فقره علیه موقوف بچند فصل است فصل اول بدانکه رویت را
بدیدن چشم اطلاق میکنند و بر نهایت انکشاف و ظهور نیز اطلاق میکنند که بچشم دیده نشود و مذهب حق
مشهور است که خدا را بچشم نتوان دید زیرا که جسم و جسمانی نیست و حصول او در مکان محال است و چیزی که
چنین باشد محال است که بچشم دیده شود و آنچه در اخبار و روایات در شان باری تعالی بلفظ رویت واقع شده
مراد از آن معنی دوم است زیرا که ظهور آن نزد عارفان زیاده از ظهور امریست که بچشم دیده شود چنانچه باسانید
معتبر از حضرت امام العارفین و یعسوب الدین امیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه منقول است که
از او پرسیدند که یا امیر المومنین علیه السلام خدای خود را دیده فرمود که تا خدا را ندیدم هرگز او را عبادت نکردم سائل
پرسید که خدا را چگونه دیدی فرمود که خطا کردی بچشم ندیدیم و چشم او را نتواند دید و لکن دل او را بحقیقت
ایمان و یقین دیده است و بروایت دیگر مثل این سوال از حضرت مبین الحقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
نموده‌اند و آنحضرت چنین جواب فرموده‌اند و جواب نبوی در این عبارت باین معنی اشاره فرموده‌اند که گویا او را می‌بینی

یعنی او را نتوان

یعنی او را نتوان دید تا در مقام عبادت از بابت کسی باشد که شخصی را ببیند و در حضور او خدمت کند و در مرتبه
یقین خود را بدرجه عارفان که اقوی از مشاهده و عیانست برساند و ممکن است که معنی اول هم رویت مراد باشد و مراد
غایت مرتبه انکشاف باشد و چون این قسم از انکشاف مخصوص انبیا و ائمه است و از ابوذر و مثل او متصور نیست
فرمود که چنان عبادت کن که گویا بآن مرتبه رسیده چنانچه رویت در تتمه سخن بر همین معنیست زیرا که خدا اشیا را
بچشم نمی‌بیند او را جارحه و اعضا نباشد و باید دانست که عبادت عبارتست از نهایت مرتبه خضوع و شکستگی و فروتنی
و این از غیر معبود حقیقی که بخشنده وجود و حیات و جمیع نعمتها و کمالات است سزاوار نیست و چون خدمت و عبادت
باید که در حضور معبود باشد هر چند مخدوم بزرگوارتر است خدمت او را با شرایط بجا آوردن دشوارتر است چنانچه
اشرف مکنونات اقرار بعجز نموده میفرماید که ما عبدناک حق عبادتک یعنی ما ترا عبادت نکردیم تو را چنانچه سزاوار
پرستیدن تو است و اعلای مراتب عبادت عابدان اقرار ایشان است بعجز از عبادت با نهایت سعی و بذل طاقت و
چون حق سبحانه و تعالی میدانست که عقول خلایق از ادراک کیفیت عبادت او قاصر است تا آداب عبادت تعلیم نفرمود
تکلیف نفرموده و جمعی را که بلطف کامل خود از جمیع گناهان معصوم گردانیده محرم ساحت کبریای خود ساخت و در علم و
عمل بدرجه قصوی رسانیده و زبان مکالمه و مناجات تعلیم ایشان نموده ایشان را بتکمیل خلایق فرستاد که راه
بندگی را تعلیم ایشان نمایند چنانچه بلا تشبیه اگر بیگانه را که از طور و آداب مجالس ملوک اطلاع نباشد بمجلس پادشاه
درآورند و کسی از مقربان که آداب شناس آن درگاه است معلم او نباشد البته از او حرکتی چند بی ادبانه صادر
خواهد شد که لایق آن مجلس شریف نباشد و مستحق ملامت و عقوبت باشد پس کسی را که بخاطر رسد که بمجلس قرب ملک الملوک
بدون پیروی طریق حق و شرع مقدس نبوی میتواند رسید یا بعبادات اختراعی که خاطر او یا ناقص مثل او که
وحی الهی بدو نرسیده باشد مقرب آن جناب میتواند گردید بصیرت تو را بنور ایمان روشن میسازند و در رقایق
آداب کردن عبادات مقرر ساخته‌اند تفکر نمای فوائد آن است که سیه بخت [illegible] اساس اوهام و کمند نارسای عقل
مستنام بر این قصر رفیع بر نمی‌توان آمد و بدون متابعت اخبار عبرات کمال فایز نمی‌توان شد فصل دوم بدانکه

از آیات بسیار و احادیث بیشمار مکشوف و ظاهر است که غرض از خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی
و جمیع مخلوقات معرفت و عبادت است و هر دو بر یکدیگر بسته است نه معرفت کامل و علم نافع بدون عبادت
حاصل می شود و نه عبادت شایسته بدون معرفت و علم میسر میگردد و چنانچه تمثیل کرده اند علم را بچراغ و عبادت را
به پیمودن راه اگر چراغ در دست داشته باشی و در یک مقام ایستاده باشی بغیر چند ذرع مسافت را نه بینی و هر چند
بیشتر بروی پرتو بیشتر ظاهر میگردد بلکه عمل روغن این چراغ است اگر چراغ را مدد روغن نرسد زود منطفی
می شود و بدانکه هر عملی را روحی و بدنی میباشد و بدن عمل عبارت از اصل اعمال است که نام عبادت بر آن اطلاق
میکنند و روحش عبارت از آداب و شرایط و کیفیاتیست که کمال آن عمل با نهاست مانند اخلاص و خضوع
قلب و سایر شرایط که در قبول نماز در کار است پس نماز بی آن شرایط از بابت جسد بیروحست
چنانچه قالب بیروح از او کاری بر نمی آید همچنین نماز بی شرایط چندان ثمره نمی بخشد نمی بینی که خداوند عالمیان
در وصف نماز می فرماید که إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْكَرِ یعنی نماز نهی و منع میفرماید از بدیها و از اعمال
ناشایست پس نماز من و تو از بدیها ما را باز نمیدارد از نقصان شرایط او را ادبست **فصل سیم** بدانکه
شرایط اعمال را در این رساله احصی نمی توان نمود و لکن اشاره وار و مجملا می نماید از جمله ارواح عبادات
که سبب آن مورث ثمرات میشود و از عادات امتیاز بهم میرساند نیت است چنانچه منقول است از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ یعنی نیست عملی مگر به نیت و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نیت مؤمن بهتر است از عمل او و نیت کافر بدتر است از عمل او
و هر عمل کننده موافق نیت خود عمل میکند و ایضا از آنحضرت روایت نموده در تفسیر این آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا
یعنی بیازماید شما را که کدام یک از شما نیکوتر است حضرت فرمود که مراد این نیست که هر که عمل بیشتر کرده باشد
بلکه مراد اینست که هر عملش درست تر و بصواب و حق نزدیک تر باشد و عمل صواب آنست که با خوف الهی و نیت
صادق و درست باشد و باقی ماندن بر یک عمل و سعی نمودن که از برای خدا خالص گردد بهتر است از اصل عمل و

عمل خالص آنست

عمل خالص آنست که نخواهی که کسی غیر از خدا ترا بآن کار مدح و ستایش نماید و نیت بهتر است از عمل بلکه همین
نیت عمل است پس بعد از آن فرمود که قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شاكِلَتِهِ یعنی بگو ای محمد که هر کس کار میکند بر شاکله خود حضرت
فرمود که شاکله نیت است و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثر باصل حقیقت آن راه نیافته اند
بعضی از عوام را گمان اینست که نیت آن لفظیست که بآن تلفظ می نمایند در هنگام شروع کردن بوضو و نماز
و غیر آن هر چند در خواطر ایشان معنی نیت نباشد و با این باجماع لغو و بی فایده است و بعضی که از این درجه
ترقی نموده اند نیت را بخاطر گذرانیدن آن الفاظ و تعقل معانی آنها نامیده اند و این نیز خطاست زیرا که
ثمره نیت اخلاص و عمل است و عمل را از شرک و ریا بیرون آوردن و ظاهر است که این معنی باعث اخلاص
نمی شود مثلا اگر شخصی تارک الصلوة باشد و هرگز نماز نکند و روزی بشنود که بزرگی بمسجد آمده و زری بصلحا قسمت
می نماید و از برای همین غرض وضو بسازد و بمسجد بیاید و در برابر آن بزرگ بهمین قصد متوجه نماز شود و در خاطر
بگذراند که نماز واجب پیشین میکنم ادا میکنم از برای رضای خدا و جمیع اعمال نماز را بجا آورد با آنکه نیت بالمعنی الاجمع
افعال صلوات بجا آورده البته نماز او باطل است پس معلوم شد که آن نیت نیت نیست و نفعی ندارد بلکه تحقیق
معنی نیت آنست که بر دو معنی اطلاق میتوان کرد که هر دو در کار است یکی در غایت آسان است و دیگری در
نهایت دشواری اما اول عبارت از آن است که مقارن فعل قصد کردن خصوص آن فعل داشته باشد و از
روی سهو و غفلت بجا نیاورده مثل آنکه شخصی بقصد غسل جنابت بحمام رود و در حمام فراموش کند که جنب است
و بقصد دیگر سر با آب فرو برد و بیرون آید این شخص نیت غسل نکرده و آن سر با آب فرو بردن او غسل جنابت
نیست و اگر بخاطر داشت و باین مطلب سر فرو برد غسل کرده نیت داشته هر چند بلفظ در نیاورده و المعنا را بخاطر
نگذرانده و نیت باین معنی بسیار نادر است که کسی از آن خالی باشد چنانچه بعضی از محققین گفته اند که اگر خدا تکلیف
میکرد که افعال را بی نیت بجا آریم تکلیف ما لا یطاق بود اما دویم پس آن عبارت است از غرض و علت باعثی که
آدمی را محرک و داعی بر فعل است و افعال اختیاریه عقلا از این غایت نمیباشد مثل آنکه شخصی متوجه بازار شود

هر گاه از او پرسی که بکجا میروی میگوید که ببازار میروم این نیت بمعنی اول است که در نفس او هست و بعد از
سؤال اظهار می نماید و اگر بگوید که بجای دیگر میروم دروغ گفته و از خلاف نیت خود خبر داده و بعد از آنکه از وی
پرسی که چرا ببازار میروی میگوید که میروم متاع بگیرم این نیت خود بمعنی دوم است زیرا که چیزی که باعث
حرکت او شده همین امر است و اصل این نیت مشکل نیست و اما اخلاص در این نیت در غایت صعوبت است
و مدار کمال و پستی و زیادتی و نقصان عبادت بر اخلاص این نیت است و این اخلاص را در وقت نماز بچشم
بر هم گذاشتن و وسواسها کردن تحصیل نمی توان نمود بلکه در مدت متمادی بریاضات و مجاهدات و تفکرات
صحیح بعد از توفیق الهی قدری از آن را تحصیل می توان نمود زیرا که این نیت تابع حالت آدمی است تا حال خود را تبدیل
نسازی نیت متبدل نمیشود و چنانچه در حدیث سابق حضرت صادق علیه السلام باین اشاره فرموده که شاکله
که بمعنی طریقه و حالت است در آیه بنیت تفسیر فرموده و توضیح این معنی موقوف بر ذکر بعضی از مراتب نیت است بدانکه
بنای این عالم بر عشق و محبت است و هر کسی را معشوقی و مطلوبی و مقصودی هست که آن مطلب در نظر او عظیم است و سایر
اشیا را بتبعیت آن مطلب و تحصیل آن مطلوب در جمیع اعمال نیت اوست و آن مطلوب غرض صحیح میباشد
و غرض فاسد می باشد و اما اغراض فاسده افراد بسیار دارد مثلا یکشخصی در نظر او مال بسیار عظیم و بزرگ است
و شیطان او را در نظر آن زینت داده و محبت او در صمیم قلبش جا کرده و پیوسته فکر و خیال او متوجه تحصیل آن است
اگر بشنود که نمازی هست که هر کس بکند مالش زیاده میشود البته بآن مبادرت می نماید و اگر بشنود که نمازی است
که هر کس بکند صد هزار درجه بهشت باو میدهند مطلقا رغبت نمی نماید و اگر نماز یومیه را میکند از جهة این میکند
که مبادا مردم باو بد اعتقاد شوند و مالش را بگیرند یا خدا مال را از او سلب نماید صاحب این حال تا آن حالات با اوست
مال پرست است و معبود او مال است و نیت او تحصیل مال است در جمیع مراتب و اشاره باین معنی است آن حدیث
نبوی که فرموده که ملعون است هر که بپرستد دینار و درهم را زیرا که هر کس دینار و درهم را سجده نکرده است بلکه این
پرستیدن مراد است و اگر غرض او محض این مطلب چنین باشد عبادت او باطل است و اگر آن مطلوب بسیار در نفس او

مستقر نشده باشد

مستقر نشده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد مرائیست و در بطلان عبادتش اشکالی است و مشهور
بطلان است و یکشخص دیگر در نظر او مال چندان اعتباری ندارد و جاه و اعتبار مطلب او و این را معشوق خود ساخته
و از پی معشوق خود میگردد و هر جا که او را می یابد بآن میل میکند و در جمیع اعمال خود ملاحظه مینماید که اگر مؤید اعتبار
و جاه دنیای اوست میکند و الا ترک میکند و پیوسته متفحص عبادتیست که در ثواب آن نوشته باشند که در نظرها
عزیز و بزرگ می شود آن را بجای آورد و اگر صاحب منصبی را در عزت میبیند چون جاهی که معشوق اوست نزد او می بیند
باو میل میکند و آن صاحب منصب فریب میخورد و گمان میکند که عاشق کمالات اوست چون از او رتبه اعتبار
ساقط شد و مطلوب او از آن مفارقت کرد و بدیگری پیوست بجانب دیگری میل میکند لهذا حق سبحانه و تعالی
بجهة آنکه خدا پرست و جاه پرست و دنیا پرست از یکدیگر ممتاز شوند اهل حق را در غالب احوال فقیر و منکوب میدارد
و مال و جاه با اهل باطل می باشد چنانچه در هنگام استیلای ضلالت اسلام چون دنیا و دین در یکجا مجتمع بود اعوان
و انصار بسیار شدند و بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله که پادشاهت بدشمنان دین رسید دین
و دنیا از یکدیگر جدا شدند دین طلب و دنیا طلب نیز جدا شدند و قلیلی بجانب حق ماندند و همچنین در زمان
استیلای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در زمان ابتلای امام حسین علیه السلام و صاحب این مرتبه نیز مثل صاحب مرتبه
سابقست و اغراض فاسده دنیوی بی نهایت است و این دو فرد بر مثال سبیل مذکور شد و اعظم آفات عبادات
این نیات فاسده است و در مرتبه شرک نزدیک است چنانچه ابن بابویه رحمة الله بسند معتبر از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اجتناب کنید از ریا بدرستیکه آن شرک خفی است
و مرائی را در روز قیامت بچهار نام میخوانند ای کافر ای بدکردار ای مکار ای زیان کار ثواب عملت حبط شد و
مزدت باطل گردید و ترا در این روز بهره نیست و مزد خود را طلب کن از کسیکه از برای او کار کرده و بسند صحیح از حضرت
موسی ابن جعفر علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت جمعی را حق تعالی
امر فرماید که بجهنم برند پس خطاب فرماید بمالک که بگو با آتش که قدمهای ایشان را بسوزانند که بپای خود بمساجد میرفتند

روهای ایشان را مسوزانید که وضو را کامل بجای آورده‌اند و دستهای ایشان را مسوزانید که به عبادت کار می‌کرده‌اند برخی شده و
زبان ایشان را مسوزانید که بسیار قرآن می‌خواندند پس خازن جهنم بایشان گوید که ای اشقیا چه کرده‌اید که با این اعمال
مستحق جهنم شده‌اید ایشان گویند که ما کارهای خود را از برای غیر خدا می‌کردیم در این روز بما گفتند که مزد خود را
از کسی بگیرید که کار را از برای او کرده‌اید ٭ و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که لقمان فرزند خود را وصیت کرد
که ریاکننده را سه علامت است چون تنها است در عبادت کسل و سستی می‌نماید و در نزد مردم مردانه بنشاط می‌ایستد
و هر کاری که می‌کند توقع دارد که او را بر آن کار ستایش کنند ٭ و علی بن ابراهیم بسند خود روایت کرده است از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که برای مردم نماز کند او مشرک است و کسی که زکوة برای
مردم دهد مشرک است و کسی که روزه برای مردم گیرد مشرک است و کسی که حج برای مردم کند مشرک است و هر که عملی که خدا او را فرموده
برای مردم بجا آورد مشرک است و خدا قبول نمی‌کند عمل ریاکننده را ٭ و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که هر ریائی شرک است بدرستیکه هر که برای مردم کار کند مزدش بر مردم است و هر که از برای خدا کار کند مزدش
بر خدا است ٭ و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده که هر بنده که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست نماید نمی‌گذرد روزی
چند مگر اینکه خدا نیکی او را بر خلق ظاهر کند و هر که باطن خود را بد دارد نمی‌گذرد روزی چند مگر اینکه خدا بدی او را ظاهر گرداند و
در حدیث دیگر فرمود که هر که اندکی از عمل را از برای خدا بکند خدا زیاده از آن بر خلق ظاهر گرداند و کسی که بسیاری از
از اعمال را با تعب بدن و بیداری شبها بقصد ریا کند البته اعمال او را در نظر آن جماعتی که ایشان را منظور داشته
سهل و اندک نماید و آیات و اخبار در این باب بسیار است و علاج ریا با این می‌شود که اغراض فاسده و مطالب
دنیه که در نفس او مستقر گردیده قطع نماید و به توسل بجانب قدس ربانی و تفکر در فنای این نشأه فانیه و لذات و اعتبار
مال و جاه و اعتبارات آن و در اینکه کسی بدون اعانت الهی قادر بر نفع انگشتی نیست و تفکر در عظمت عقوبات
و وسعت رحمت و مثوبات الهی تا آنکه مطالب عظیمه در نظرش عظیم شود و مطالب سهل به پستی و حقارت پیش او
منکشف گردد و الا با وجود این شهوات در نفس اخلاص میسر نیست ٭ چنانچه نقل کرده‌اند که شخصی در پای درختی

نشسته بود و می‌خواست که مشغول ذکر باشد و با حضور قلب عبادت کند جانوری چند بر درخت جمع آمدند و آوازها
بلند کردند و از حضور قلب باز ماند برخاست و متوجه دفع ایشان شد چون مشغول شد باز جمع آمدند و هر چند آنکه ایشان را
می‌راند فایده‌ای نمی‌کرد شخصی رسید و گفت ای برادر تا این درخت باقیست از این جانوران خلاصی ممکن نیست
اگر خلاصی می‌خواهی درخت را برکن تا از ایشان فارغ شوی همچنین در دل آدمی تا درخت محبت دنیا و غیر آن ریشه دارد
مرغان خواهشها و خیالات را دفع نمی‌توان کرد و تا اغراض صحیحه یکدرجه او و درجه اوسط ناس است و نهایت مرتبه
اخلاص ایشان آنست که عمل خود را از ملاحظه زید و عمرو و تحصیل مال و منصب مبرا ساخته غرض اخروی منظور ایشان
باشد و گاهی در میان خوف و خوف بر ایشان غالب است عبادت را از ترس جهنم می‌کنند و گاهی رجا بر ایشان
غالب است و برای طمع بهشت عبادت می‌کنند و اگر چه جمعی از علما گفته‌اند که عبادت ایشان با این نیت صحیح
نیست اما حق اینست که صحیح است خصوصاً وقتی که منضم باشد با یکی از معانی که بعد از این مذکور خواهد شد و بنابر تحقیقی که
گذشت که بعضی حضور را با قول نیت درست نمی‌شود و معلوم است که تکلیف گذشتن از این مرتبه نسبت بغالب
ناس تکلیف ما لا یطاق است اما این عبادت در درجه نقص است زیرا که این مرد خود را پرستیده است فی الحقیقه
نه خدا را زیرا که مطلبش دفع ضرر از خود است و جلب نفع بسوی خود بسیار است که عملی را که می‌شنود که احادیث بسیار
وارد شده است که فعلش باعث قرب بخدا می‌شود یا باعث خوشنودی خدا می‌گردد مطلقا محرکی در نفس ایشان
بهم نمی‌رسد و اگر بشنوند که هر که فلان عمل را بجا آورد کاسه در بهشت باو می‌دهند که چند هزار لون طعام در او باشد
یا حوریه با نهایت جمال باو می‌دهند در نهایت رغبت بجا می‌آورند و اگر کسی را حق سبحانه و تعالی از این مرتبه نجات
بخشد درجات مختلفه بالاتر از این است ٭ اول عبادت شاکران است که ملاحظه نعمتهای غیر متناهی الهی
باعث عبادت ایشان است چه عقل حکم می‌کند که شکر منعم واجب است خصوصاً چنین منعمی که جمیع نعمتها باو منتهی
می‌شود و اصل نعمتها که وجود است از او است و جمیع اعضا و جوارح و قوی از عطایای او است و جمیع آسمانها و زمین
و کواکب و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و ملک و جن و وحوش و طیور را از برای منفعت بنی آدم خلق کرده و هر نظر به

هر فردی از افراد بشر در حفظ و تربیت و تغذیه و تنمیه چندین هزار نعمت دارد و هر روح محبان و دوستان در آن
صد هزار نوع لطف و رحمت از افاضات و هبات و توفیقات و در عین کفران و معصیت منع لطف خود نمی‌فرماید
چنانچه در خبر آمده که خدا با هر یک از بندگان بنوعی لطف می‌فرماید که گویا بغیر آن بنده بنده دیگر ندارد و هزار گونه احتیاج
باو دارد با آنکه خالق جمیع بندگان و بی‌نیاز از عالمیان است و بنده با خدا بنوعی سلوک می‌نماید که گویا خدایان دیگر دارد
و باو هیچ احتیاج ندارد با آنکه خداوندی بجز او ندارد و مالک ضرر و نفع بغیر او نیست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است که جمیع عبادت الهی کردند از برای رغبت در ثواب این عبادت تاجران است و جمعی عبادت الهی کردند
از ترس عذاب این عبادت غلامان است و جمعی عبادت خدا کردند برای شکر او این عبادت آزادان است
و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که اگر خدا مردم را امیدواری نمی‌گردانید و نمی‌ترسانید به بهشت و
دوزخ هرآینه بر مردم واجب بود که او را اطاعت کنند و معصیت او ننمایند برای تفضل و احسانهای که نسبت بایشان
کرده است برای نعمتهای که پیش از استحقاق بایشان کرامت فرموده است و تفکر در آلای نعمای الهی نهایت ندارد
کما قال الله تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و این تفکر از اعظم عبادات است و موجب مزید محبت و قرب و داعی
و باعث بر فعل عبادات و احتراز از منهیات و محرمات است دوم عبادت جمعی است که باعث ایشان بر عبادت
تحصیل قرب حضرت باری جل شانه است و مراد از قرب نزدیکی مکانی است و زمانی نیست زیرا که خداوند عالمیان
از مکان و زمان منزه است و قرب الهی را معانی بسیار است بیان هر معنی در این رساله مختصره اکتفا می‌نماید یکی
قرب بحسب مرتبه و کمالات یعنی که چون حضرت واجب الوجود کامل من جمیع الجهات است و نقص در ذات و صفات
وبهیچ وجه راه ندارد و ممکن تمام نقص و عجز و ناتمامی است و از این جهت نهایت تقابل و تباین در میان واجب
و ممکن حاصل است و هر چند ممکن نقص از نقایص خود را زایل می‌نماید و از فیاض علی الاطلاق کمالی از کمالات بر او
فایض میگردد او را فی الجمله نزدیکی معنوی بهم میرسد چنانکه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق تضاد و تباین داشته باشند
میگویند که از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از ایشان اخلاق دیگری را کسب کند میگویند که او با آن نزدیک شده اگر چه صفات

واجب الممکن بایکدیگر

واجب و ممکن را بیکدیگر ربطی نیست و کمالات ممکن بصد هزار نقص آمیخته است اما بلا تشبیه یک نوع آشنائی
و ارتباطی بهم میرسانند که از او بقرب تعبیر میتوان نمود و چون عبادات ظاهره لطف است در عبادات باطنه
و هر عبادتی مورث تکمیل کمالی از خلق است در نفس پس ممکن است که در عبادت منظور آدمی تحصیل این امر باشد
و درجات و مراتب این قرب نامتناهی است و تفصیل این معنی ان شاء الله در مقام دیگر بیان کرده شود و معنی دیگر بحسب
تذکر و محبت و مصاحبت معنویست چنانچه اگر کسی در شرق باشد و دوستی از او در غرب باشد و پیوسته اندوهست
در ذکر محبوب خود باشد و از خواطر او محو نشود و بزبان نشر کمالات او نماید و با اعضا و جوارح مشغول کارهای او باشد
بحسب قرب معنوی باو نزدیکتر است از بیگانه یا دشمنی که در پهلوی او نشسته باشد و ظاهر است که از کثرت عبادت
و ذکر این معنی بحصول می‌آید سیم عبادت جمعی است که باعث ایشان حیا از خداوند عالمیان است و این درجه
کسی است که بنور ایمان دل او منور شده و حسن طاعات و قبح سیئات کماهی بر او ظاهر گردیده و در مقام معرفت
بدرجه کمال رسیده پیوسته در یاد خداوند خود است و همیشه متذکر این معنی است که خداوند عالمیان بر دقایق
امور و ضمایر خفیات او مطلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه گر است و این معنی باعث او است بر فعل
طاعات و ترک منهیات چه ظاهر است که اگر ملازمی یا غلامی داشته باشد که از او هیچ باک نداشته باشد و خوف
ضرری و توقع نفعی از او نداشته باشد و در حضور او بسیاری از معاصی را شرم میکند که بجا آورد پس چنین کسیکه
در مقام مراقبه چنین خداوند را حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر تواند شد
مگر آنکه از این مرتبه باز مانده و غفلت پرده بصیرت او را کور کرده باشد چنانکه منقول است که حضرت لقمان بفرزند خود
فرمود که ای فرزند اگر خواهی که معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا در آنجا نباشد و باسانید معتبره از حضرت رسول
منقول است که فرمود از خداوند خود حیا کنید چنانچه حق حیا است شرم است صحابه گفتند که چکار کنیم که حیا بعمل آید باشد
فرمود که اگر خواهید که چنین باشید باید که همیشه اجل را برابر دیده تان داشته باشید و سر را و آنچه در سر است از چشم و گوش
و زبان و غیر آنها از معصیت الهی باز دارید و شکم را از حرام باز دارید و فرج را از محرمات منع نمائید و یاد کنید قبر را

و پوسیده شدن و خاک شدن در قبر را و کسیکه آخرت را خواهد باید که زینت زنده گانی دنیا را ترک نماید
و عبارات این حدیث ابوذر را بمعنی بسیار منطبق است هر چند بر معانی دیگر نیز منطبق می شود چهارم عبادت جمعیت
که لذت عبادت یافته اند و کمال بندگی را فهمیده اند و عقل ایشان منقح شده است و نفس ایشان تابع
با عقل موافق گردیده و شهوات نفسانیه منکسر و شکسته گشته هیچ لذتی را بر طاعت و فرمان برداری ترجیح نمیدهند
و هیچ المی نزد ایشان بدتر از ارتکاب معصیت نیست زیرا که قبحت گناه را چنانچه باید دانسته اند در اصل
عبادات مزه خود را می یابند و لذت خود را می برند و سختیها و مشقتهای عبادت بر ایشان گوارا است بهشت
خود را عبادت میدانند و جهنم خود را معصیت از هر عبادت لذتی می برند که فوق لذت عالمیان است و از هر قطره
از قطرات آب دیده بهره ها می برند از یکقطره لذت خوف می یابند و از یک قطره لذت شوق و از قطره های دیگر
لذت رجا و امثال اینها چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که بهترین مردمان کسیست که عاشق عبادت شده باشد و دست در گردن او در آورده باشد و محبتش از دل در گرفته
گرفته باشد و محبت بنده گی در دل او جا کرده باشد و بجمیع بدن و اعضا و جوارح مباشر آن شده باشد و بسبب عبادت
خود را از جمیع کارهای دنیا فارغ ساخته باشد که روزگار آن باسانی گذرد یا بدشواری و صاحب این مرتبه را از لذات
جسمانی چندان لذتی نباشد بلکه در بهشت نیز عمده لذت او از عبادت و قرب باشد چنانچه از حضرت جعفر بن
محمد علیهما السلام منقول است که خداوند عالمیان میفرماید که ای بنده گان بسیار تصدیق کننده که تصدیق پیغمبران
من چنانچه باید کرده اید و فرمان مرا قبول نموده اید تنعم نمائید و لذتها ببرید از عبادت من در دنیا بدرستیکه
بعبادت تنعم خواهید نمود در آخرت ای عزیز چنانچه در بدن آدمی حواس جسمانیه است که بآن تمیز در میان
محسوسات مینماید در روح آدمی نیز مثل آن هست که با تمیز میان حقایق و معانی میکند و چنانچه در بدن
آدمی حواس جسمانیه هست که بآن تمیز در میان محسوسات مینماید در روح آدمی نیز مثل آن هست که بآن تمیز
میان حقایق و معانی میکند و چنانچه حواس جسمانیه با تنها از کار خود باز می مانند حواس روحانیه را نیز آفتها میباشد

مثل آنکه

جانب خدا یافته اند و نه بکتابهای خدا عمل می نمایند اگر این اخابث و بدترین کفار در خانهای خود نشینند
و مردم را گمراه نکنند مردم بسوی ما خواهند آمد و حال ایشان را از جانب خدا و رسول خبر خواهیم داد و بسند دیگر روایت
کرده است از شخصی از اهل مکه که روزی سفیان ثوری بمن گفت که بیا برویم بنزد جعفر بن محمد با او رفتیم وقتی
رسیدیم که حضرت اراده سواری داشتند سفیان گفت که یا ابا عبدالله خبر ده ما را از خطبه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در مسجد خیف خواندند حضرت فرمود که بگذار که بروم که کاری دارم چون برگردم نقل کنم گفت بحق خویشی که با پیغمبر
داری که مرا حدیث بگو حضرت فرود آمد و سفیان دوات و قلمی طلبید و حضرت فرمود و او نوشت و باز دیگر بر حضرت
عرض کردم و حضرت سوار شده و من و سفیان روانه شدیم در راه باو گفتم که باش که من در این حدیث نظر کنم
چون دیدم گفتم واله که حضرت یک حقی بگردن تو لازم کرد که هرگز بر طرف نمی شود گفت چه چیز گفتم در این حدیث نظر
کردم که پیغمبر فرموده که سه چیز است که هر کس آنها را داشته باشد دل او کینه بهم نمیرساند یا خیانت در دل او راه
نمی یابد عمل را برای خدا خالص گردانیدن و خیر خواه امامان مسلمانان بودن و ملازم جماعت مسلمانان شدن
این امامان که خیر خواه و متابعت ایشان واجب است کیستند معاویه و یزید و مروان بن الحکم و این ملاعین اند
که گواهی ایشان را هم قبول نمیتوان کرد و نماز با ایشان نمی توان کرد و ملازم جماعت مسلمانان که می باید بود کدام جماعت
مرجئه مراد است که میگویند که هر که نماز نکند و روزه ندارد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادر زنا کند ایمانش
مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است یا مراد قدریه که میگویند که خدا هر چه خواهد نمی تواند کرد و شیطان هر چه خواهد
میتواند کرد یا خوارج مراداند که علی بن ابیطالب را کافر میدانند و لعنت میکنند یا غیر ایشان از گمراهان گفت
پس شیعه امت ائمه ایشان چه میگویند گفتم که علی بن ابیطالب علیه السلام و اولادش امامیست که بر ما واجب است خیر خواهی او
و ملازمت جماعت اهلبیت او چون این را شنید حدیث را گرفت و پاره کرد و گفت این حدیث را بکسی اظهار مکن
و اکثر اینچنین کفری و انکار حقی از ابوحنیفه هم صادر شده با آنکه او و اتباعش دعوای خلاف نفس و ترک دنیا می نمایند
و احوال بعضی از اکابر ایشان بعد از این مذکور خواهد شد و با جهالت و نادانی که در میان شیعیان شایع گردیده

رضهای عظیم در اصول و فروع بهم رسیده و محی الدین که از روسای ایشان است در فصوص الحکم میگوید که ما وصف حق
هیچ وصف نکردیم الا ما عین آن وصف بودیم و حق تعالی وصف نفس خود را از برای ما میفرماید و بس هرگاه که او را
مشاهده میکنیم خود را مشاهده کرده باشیم و هرگاه که او مشاهده ما میکند مشاهده خود کرده باشد و در جای دیگر از جمیع
سیده و ولایت را بر مرتبه نبوت و خود را خاتم الولایه میگوید و از اکابر جمیع خود را بر پیغمبران دعوی می نماید و در فتوحات
میگوید که سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها یعنی منزه است خداوندی که چیزها را اظهار کرد و او عین همه چیزها است
و در جای دیگر از فصوص الحکم خطا نسبت بنوح علیه السلام میدهد که او غلط کرد در تبلیغ رسالت و قومش درست رفتند
و غرق دریای معرفت شدند و از ایشان نوح را از آن دریا بکنار می آورد و از درجه بلندی بدرجه پستی می آمدند
و مکرر در فصوص میگوید که زنهار مقید نگردی بمذهبی دیگر هیچ مذهبی نکنی و هیچ معبود غیر خدا را از بت
و غیره انکار مکن که بقدر آنچه از آنها انکار میکنی از خدای خود انکار کرده و خدا در همه چیز ظهور دارد و میگوید که خدا
هارون را بر گوساله پرستان مسلط نگردانید اینچنانکه موسی علیه السلام را مسلط گردانید تا آنکه حق تعالی در جمیع صور
معبود شود و لهذا هیچ نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشده و میگوید که نصاری برای این کافر شدند که دعوای اتحاد
خدا را در خصوص عیسی گفتند اگر در همه چیز میگفتند عین توحید می بود و دیگری از تندکرهای ایشان بنظر رسیده
که از شمس تبریزی پرسیدند از احوال علمای روم گفت اگر از قولش می پرسی انما امره اذا اراد شیئا ان یقول
له کن فیکون و از فعلش می پرسی کل یوم هو فی شأن و اگر از صفاتش می پرسی هو الله الذی لا اله الا
هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم و اگر از ذاتش می پرسی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و از این باب
کلمات که موجب کفر و الحاد است در کتب ایشان بسیار است ای عزیزان بانصاف نظر نمایید که نسبت بذات
مقدس خدا این قسم نسبتها روا است و هرگز از پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که پیشوای دین اند آیا
این قسم سخنان صادر شده یا با اصحاب خود راه اینقسم چیزها داده اند خداوند عالمیان اینقدر مذمت
میفرماید نصاری را که ایشان کافر شدند باین عقاید فاسده و جمعی نزد حضرت امیر المؤمنین آمدند و چنان ذات

بشر یعنی را گفته

بشر یعنی را گفته که تو خدایی حضرت ایشان را در چاه ها کرد و از خود گشت هرگاه چنین فعل را بالوهیت نتوان
داد و العیاذ بالله چون در هر سگ و گربه چنین امری را قایل توان شد تو که عین خدایی که را عبادت میکنی و
از این جهة است که اکثر ایشان را اعتقاد این است که همین که این معنی ظاهر شد دیگر عبادت ساقط میشود و
عبادت بنابر توهم خود بر نوبت و باین معنی برگردانیده اند و تاویل کرده اند این آیه را که واعبد ربک حتی یأتیک الیقین
یعنی عبادت کن خداوند خود را تا تو را مرگ در رسد ایشان یقین را بمعنی یقین بوحدت موجود برده اند چنانچه
علامه حلی علیه الرحمه در کتاب کشف الحق و نهج الصدق فرموده است که خداوند عالمیان در چیزی حلول نکرده است
زیرا که معلوم است که چیزی در چیزی اگر حلول کند محتاج بمحلش میباشد و بدیهی است که خدا بغیر محتاج نیست و هر
محتاج بغیری ممکن است پس اگر خدا در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود و صوفیه از اهل سنت باین قایل شده اند
و تجویز کرده اند بر خدا که در بدن عارفان حلول کند بهمین این مشایخ را که تبرک بقبرهای ایشان میجویند چه
اعتقاد در باب خداوند خود دارند و گاهی حلول بر خدا تجویز میکنند و گاهی خدا را باتحاد نسبت میدهند و عبادت
ایشان رقص کردن و دست برهم زدن است و غنا و خوانندگی کردن و خدا عیب کعبه را تشنیع فرموده بر کفار
در این اعمال که وما کان صلاتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة یعنی نبود نماز یا دعای مشرکان نزد خانه کعبه مگر صفیر
زدن و دست برهم زدن و چه غفلت و گمراهی از این بالاتر میباشد که کسی تبرک جوید بجماعتی که عبادت کنند
خدا را العیاذ بالله که خدا کفار را بر آن عیب کرده بل دیده ظاهر ایشان کور نیست لکن دیده دل ایشان کور است
و من دیدم جماعتی از صوفیه را در روضه امام حسین علیه السلام که ایشان نماز شام گذاردند بغیر از یکنفر از ایشان
که او نماز نکرد و نشسته بود و بعد از ساعتی الجماعت نماز خفتن را کردند و آن شخص نکرد و یکی از ایشان پرسیدم که این
شخص چرا نماز نکرد گفت چه احتیاج دارد بنماز او بخدا واصل شده است آیا جایز است کسیکه بخدا واصل شده
میان خود و خدا حاجبی قرار دهد و نماز حاجب است میان بنده و خدا پس نگر ای عاقل و تفکر نما در حال این جماعت
که اعتقاد ایشان در باب خدا آنست که دانستی و عبادت ایشان آنست که گفتیم و خدا ایشان را در ترک نماز

[illegible]

شنیدی و این اعتقادات و اعمال ایشان از ابدال میدانند با آنکه جاهلترین جهال تا انکار زحمه کلام علامه
بود و در این زمان نیز بسیاری از این مزخرفات از ایشان می‌شنوم و این مضامین را در شعرهای عاشقانه بسته اند
و بدست جلفی چند داده اند که ایشان بخوانند و دست بر هم زنند و فریاد کنند و بدعتی چند که انشاء الله تعالی بعد از این بیان
خواهد گذشت و عبادتش نام نهند آخر چرا بر خود رحم نکنی و دین خود که مایه سعادت ابدیست در عوض چنین مخاطره میگذاری
که یک احتمال نجات داشته باشی و بصد هزار احتمال مستحق خلود در جهنم باشی اگر کسی با تو بگوید که چاه سرپوشیده در راه
هست اگر چه اعتماد بر سخن قایل نداشته باشی با آن راه نمیروی و از راه بخطیر میروی و تو دعوای تشیع میکنی و سخن پیشوایان
تو در میان است و جمیع آثار ایشان معلوم است بیرون از ایشان بهتر میخواهی و رشدی از ایشان بهتر مصطفی خدا
پیغمبری فرستاده و فرموده که ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه پیغمبر از برای شما آورده عمل نمائید
و آنچه شما را از آن نهی فرموده ترک نمائید و پیغمبر فرموده که من از میان شما بیرون میروم و دو چیز عظیم در میان
شما میگذارم که اگر با آنها تمسک جوئید و متابعت ایشان نمائید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدا و یکی اهل بیت من
و این هر دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر او وارد شوند و معنی کتاب را اهلبیت میدانند و اهل بیت فرموده اند که ما از میان
شما میرویم احادیث ما در میان شماست رجوع براویان احادیث ما کنید پس ائمه علیهم السلام چه تقصیر در بیان
احکام اصول و فروع دین تو کرده اند که رجوع بکلام دشمنان ایشان میکنی و در کلام ایشان نظر نمیکنی که تو عمل نمائی
بهزار یک آنچه پیغمبر تو در این حدیث برای ابوذر بیان فرموده تو را بس است امید که حق سبحانه و تعالی جمیع حق طلبان را
براه خود هدایت نماید و ما و جمیع شیعیان را بر صراط المستقیم متابعت اهلبیت درست بدارد بمحمد و آله الطاهرین

اصل ششم بدانکه معرفت را مراتب مختلفه هست و در مراتب معرفت خدا بلا تشبیه ایمان زیادتی و نقصان بهم میرسد چنانچه
خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمة ذکر کرده است که مراتب معرفت خدا بلا تشبیه مثل مراتب معرفت آتش است و اول
مرتبه معرفت آتش آنست که شخصی بشنود که چیزی میباشد که هر چیز را که در آن می افکنی آن را می سوزاند و فانی میگرداند
و هر چه محاذی آن واقع شد اثرش در آن ظاهر میگردد و هر چند از او اخذ می نمائی کم نمی شود و همچنین موجودی را آتش میگویند

دیگر این معنی

مثل آنکه ذائقه او صحیح نیک و بد مطعومات را می‌شناسد و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال منحرف شد شیرین
در ذائقه او تلخ می‌نماید و بر ذائقه او اعتماد نمی‌توان نمود همچنین [illegible] عقل آدمی تا بشهوات حجاب [illegible] آفت نیافته در ذائقه
او اعمال نیکو و اخلاق پسندیده لذیذ و خوش آینده است و اطوار قبیحه و اعمال شنیعه از زهر در کام او ناگوارتر است و چون که
دیده بصیرت او صحیح است براو اعتماد می‌شاید و چون سبل براو پرده انداخت نیک و بد را نمی‌شناسد همچنین دیده جان
تا بنور ایمان روشن است حق را چنانچه باید می‌بیند و باطل را می‌شناسد و چون آن سبل معاصی بهم رسانید نور آن را مستور گردانید
بعد از آنکه می‌بیند و نیک را بد میداند و نیک و بد را ابشر دو تمامی نقص میشناسد لهذا از طاعت گریزان است و معصیت
خواهان و همچنین نظیر خاصیت انعکاس در روح آدمی است و محبت بیماری میدارد و انشاء الله در محل دیگر تحقیق معنی قلب
و نور و ظلمت آن و کوری و بینائی آن بیان خواهد شد **پنجم** عبادت محبان است که بسبب کثرت عبادت و بندگی
بدرجه محبت که اعلای درجات کمال است رسیده اند بلکه محبوب معشوق حقیقی گردیده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی
در وصف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد اطهار او میفرماید که یحبهم و یحبونه یعنی خدا ایشان را دوست میدارد و ایشان
خدا را دوست میدارند و هرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت کار فرمای بدن او شد دیگر باعث اعمال او غیر محبت چیزی
نیست و بغیر رضای محبوب چیزی نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب نباشد آن را جهنم خود میداند و اگر در جهنم
باشد و با رضای دوست باشد آتش را گل و ریحان میداند چنانچه حضرت خلیل الرحمن در مقام خلت و محبت آتش نمرود
چون رضای دوست بود در نظر او از گل و لاله و ریحان خوشنماتر بود و باین سبب خدا آتش را برای او باغ و بستان
کرد و اگر ریحان نمیشد هم در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر می‌نمود می‌بینی که جاهل در عشق مجازی بمرتبه میرسد که اگر عبادت
نکند معشوق نمیخواهد و اگر معصیت میکند برای معشوق میکند و در خدمت معشوق هرگز بخاطر او نمیرسد که از او نفعی
بمن خواهد رسید یا ضرری بمن خواهد بخشید و اگر بجا زاری رود برای این میرود که شاید که او را ببیند و اگر بباغ میرود
بیاد او میرود و محرک او در جمیع کارها اما محبت فاسد است همچنین محبت محبوب حقیقی که بر کسی که غالب شد جمیع کارهای
او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ در آن مقام منظور نیست بلکه بهشت را برای این میخواهد که دوست از او راضی است

وجهنم را برای او دشمن میدارد که دوست آنرا نمی خواهد ۵۵ چنانچه امام المتقین امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل
میفرماید که الهی اگر مرا بجهنم در آوری و از دوستان خود جدا کنی الهی اگر بر عذاب صبر کنم چگونه بر فراق تو صبر کنم و اگر بر گرمی
آتش شکیبائی نمایم چگونه تاب آورم جدا نمائی از کرامتهای تو و لطفهای تو و کسیکه در این مرتبه از محبت باشد هرگز یک
گناه نمی کرد که پسندیده محبوبش نیست و طاعت را بجان برای محبوب میکند و هرچه منظورش نیست و محبت خواب
و غفلت را بر او حرام کرده چنانچه محبوب العالمین جعفر ابن محمد علیهما السلام میفرماید که دوست خدا نیست اگر معصیت
خدا میکند بعد از آن شعری فرموده اند که مضمونش اینست که تو معصیت الهی میکنی و محبت او را اظهار میکنی بسیار
دور است کار تو از گفتار تو اگر در محبت راست گو بودی فرمان او را ترک نمیکردی بدرستیکه دوست مطیع دوست خود
میباشد و ایضاً بسند معتبر از آنحضرت منقول است که فرمود که مردم عبادت الهی را بر سه وجه میکنند جمعی عبادت را
از برای طمع ثواب میکنند و این عبادت حریصان است که حرص و خواهش لذات موجب بندگی ایشان شده
و طایفهٔ دیگر عبادت را از ترس آتش میکنند این عبادت غلامان است که از ترس سیاست آقا کار میکنند و لکن
من عبادت خدا را برای محبت او میکنم و این عبادت کرام و بزرگواران است و این مرتبه ایمن است چنانچه حق تعالی
میفرماید که وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ایشان از ترس روز قیامت ایمنند و میفرماید که بگو ای محمد که اگر خدا را
دوست میدارید پیروی من بکنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد پس فرمود که کسیکه خدا را
دوست میدارد خدا او را دوست میدارد و هر که خدا او را دوست داشت او از ایمنان است یعنی در دنیا از شر
شیاطین و هواهای نفسانی ایمن است و در قیامت از خوف و بیم و عذاب الهی نجات دارد ۵۵ و ایضاً از
آنحضرت روایت که خداوند عالمیان بحضرت موسی ابن عمران علی نبینا و آله و علیهم السلام وحی فرمود که ای پسر عمران
دروغ میگوید کسیکه گمان میبرد که دوست میدارد و چون شب شد بخواب میرود و از من غافل میشود و آیا هر
دوستی نمیخواهد که با محبوب خود خلوت کند اینک من ای پسر عمران مطلع بر احوال دوستان خود و نظر لطف بسوی
ایشان دارم چون پرده شب ایشان را فرو گرفت دیدهٔ دلهای ایشان را بسوی خود میگشایم و عقوبتهای خود را در برابر دیدهای

ایشان نا میدارم

ایشان میدارم از جهنم بجوی مخاطبه می نمایند گویا رو برو با من سخن میگویند و گویا مرا می بینند و حاضرانه با من
سخن میگویند ای پسر عمران از دل خود خشوع و رقت برای من بیاور و بدن خود را برای من شکسته و خاضع
گردان و از دیده های خود در تاریکی شب آب بریز و مرا بخوان که من ترا بسیار نزدیکم و در مرتبهٔ محبت که اشرف سعادات است
مراتب مختلفه دارد و باین درجهٔ علیه فایز نمی توان شد مگر بعبادت و بندگی و متابعت شریعت مقدس نبوی
و از جمله بواعث محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است چنانچه محبتهای بشری بسیاری الطاف و مهربانی
در تزاید می باشد همچنین عشق حقیقی بتفکر در نعمتهای و لطفهای معشوق حقیقی بتفکر که هر لحظه صد هزار نوع از آن بر
هر فردی از افراد مخلوقات وارد و زیاده میگردد چنانچه منقول است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول
فرمود با اصحاب خود که خدا را دوست دارید برای نعمتهائیکه روزی شما کرده است و مرا دوست دارید از برای خدا و اهلبیت
مرا دوست دارید برای من و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند
عالمیان بحضرت موسی ابن عمران وحی فرمود که ای موسی مرا دوست دار و مردم را دوست من گردان موسی گفت
خداوندا من ترا دوست میدارم و بدوستی تو فایز گردیده ام مردمان را چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتهای مرا با ایشان بخوان و احسانهای
نامتناهی مرا بیاد ایشان بیاور چون بدانند که جمیع نعمتهای و کمالات و مرغوبات از من است و از جناب من با ایشان
رسیده و غیر مرا یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی از حضرت موسی ابن جعفر
از آبای کرام او صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که در مسجد نشسته بودند با جمعی از صحابه که در میان ایشان بودند ابوبکر ابوعبیده
و عمر و عثمان عبد الرحمن و هر کس از قراء صحابه عبد الله ابن ام عبد و ابی ابن کعب پس عبد الله سورهٔ لقمان را خواندند تا باین
آیه رسید وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً و ابی سورهٔ ابراهیم را خواندند و باین آیه رسید که وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ
اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ حضرت فرمود که مراد از ایام الهی که مرا امر فرموده است که یاد مردم بیاورم
نعمتهای و احسانها و افضال و حکمتها و بلاهای اوست پس متوجه صحابه شد و فرمود که بگوئید که کدام است اول نعمتی که خداوند
عالمیان شما را بآن تربیت کرده اینها امر فرموده هر یک از ایشان نعمتی از نعمتها را گفتند از انواع خورشها و پوششها و فرزندها

درزمان دیگر آنها چون ایشان ساکت شدند بجانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام التفات نمودند و فرمود که
ای ابوالحسن تو نیز بگو حضرت فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد من چگونه بیان کنم در حضور تو امیر او حال آنکه خدای تعالی
مرا بتو هدایت امر فرموده و جمیع علوم و کمالات را بتوسیله تو بما فرستاده حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بایه
گفت که کدام نعمت است اول نعمتهایست که خدا بتو کرامت فرموده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اول نعمتها نعمت
ایجاد است که من هیچ نبودم و مرا از کتم عدم بوجود آورد فرمود که راست گفتی دویم کدام است فرمود که دویم آنست که احسان
فرموده و مرا از جمله صاحبان حیوة و زندگانیه مقرر فرموده و مانند جمادات و نباتات نگردانیده فرمود که راست گفتی سیم را
بگو فرمود که سیم آنکه مرا بهترین صورتها که صورت انسان است خلق فرموده و بصورت حیوانات خلق نفرموده گفت
راست گفتی چهارم را بگو فرمود که چهارم آنکه برای من حواس ظاهره و باطنه مقرر ساخته فرمود که راست گفتی پنجم را بگو فرمود که
پنجم آنکه قوای عقلانیه و مشاعر روحانیه بمن داده بر سایر حیوانات مرا بآن زیادتی بخشیده فرمود که راست گفتی ششم را بگو
فرمود که ششم آنست که مرا بدین حق هدایت نموده و از گمراهان نگردانیده زیادتی بخشیده فرمود که راست گفتی هفتم را بگو
فرمود که هفتم آنکه در آخرت برای ما زندگانیه مقرر فرموده که نهایت ندارد فرمود که راست گفتی هشتم را بگو گفت هشتم
آنست که مارا مالک گردانیده و بنده کسی نگردانیده فرمود که راست گفتی نهم را بگو گفت نهم آنست که آسمان
و زمین و آنچه در آنهاست از خلایق برای ما خلق کرده و مسخر ما گردانیده که برای ما در کارانند فرمود که راست گفتی دهم را
بگو گفت دهم آنکه مارا مرد خلق کرده و بر زنان استیلا و زیادتی داده فرمود که راست گفتی بعد از آن دیگر چه نعمت است
فرمود که با بنی نعمت الهی بسیار است و همه نیکو و طیب و بشمردن احصای آنها نمیتوان نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله
تبسم نمود و فرمود که گوارا باد ترا علوم ای ابوالحسن توئی وارث علم من و تو بیان خواهی کرد از برای امت من
آنچه در آن اختلاف نمایند کسیکه ترا برین دین دوست ندارد و پیروی راه تو نکند او هدایت نیافته است براه را
و کسیکه از هدایت تو بجانب دیگر میل کند و ترا دشمن دارد و تنها بگذارد در قیامت هیچ از رحمت الهی نداشته
باشد و از جمله دواعی محبت بسیاری عبادت و ذکر است با همه صفات کمالیه الهی را منظور نظر داشتند و

این معنی

و این معنی ظاهر است که هر چند یاد کسی بیشتر میکند محبت او بیشتر در خاطرش مستقر میشود خصوصا در هنگام
که با تفکر در صفات کمالیه الهی منضم باشد و فضیلت ذکر و شرایط و فواید آن و افضلیت ذکر و تفکر بریکدیگر بعد
از این ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد ششم عبادت عارفانست که باعث ایشان بر عبادت کمال
معبود است و آنکه سزاوار عبادت است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که ما عبدتک خوفا من نارک و لا
طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی نپرستیدم ترا از ترس آتش تو و از برای طمع در بهشت تو
و لکن ترا سزاوار پرستیدن یافتم پس عبادت کردم و این مرتبه اعلای درجات مقربانست و کسی آن دعوی
میتواند نمود که فریب نفس خود نخورده باشد و یقین داند که اگر نام بهشت و دوزخ را نشنیده بود هم عبادت را بهمین
کمال میکند میکرد بلکه اگر والعیاذ بالله عبادت کننده را بجهنم میکردند چون معبود را سزاوار عبادت میدانند نیز
میکرد و بدانکه مراتب نتایج غیر متناهی است چنانچه مراتب کمالات نهایت ندارد و صاحب هر مرتبه در خور مرتبه خود
بهشتی دارد که اعمالش منوط بهمان نیت است و در هر درجه شاهدی و گواهی چند از اطوار و اخلاق دارد که دعوی مدعی
و کمال واقعی با نها امتیاز می شود فایده اگر کسی گوید که از تحقیقات سابقه چنین معلوم میشود که مقربان را بهشت
چندان منظور نمی باشد پس این تضرعات و مبالغات که در دعاها از برای طلب بهشت وارد شده و آثار خوف
جهنم و عذاب که از اطوار انبیا و ائمه علیهم السلام مفهوم میشود وجه معنی دارد بنده را در این مقام معنی لطیفی بخاطر
رسیده که تا کسی بهره از معنی محبت نداشته باشد اذعان نمی نماید بدانکه بهشت را ظاهری و باطنی و صوری
و معنوی میباشد و هر کس از بهشت بلذتی مخصوص است و از یک میوه بهشتی با یک طعم صد هزار لذت مقصود را
که هر فردی یکی از آنها التذاذ میباید کسیکه شخصش همت و مقصود است بر خوردن مطعومات لذیذه و کامش شیرین
میشود بغیر این لذت جسمانی دیگر چیزی نمی یابد و دیگری که بقدری از عظمت منعم خود شناخته همین شیرینی در کام
او لذیذ است و تفکر می نماید که مرا در نزد خدا مرتبه هست که چنین میوه شیرین برای من خلق کرده و بمن عطا فرموده
پس کام جسم و کام روحش هر دو شیرین شده و دیگری از این میوه همین شیرینی می یابد که محبوب حقیقی از من

راضی شده واین میوه از لطف او بمن رسیده چنانچه در اخبار وارد شده که اعلای لذات بهشت مرتبه رضوان است
که نوید خوشنودی الهی بایشان میرسد واگر توضیح این مطلب را خواهی تمثیل از برای تو بیان کنم مثلا اگر پادشاهی
خوان نقلی در پیش خود گذارد و بار عام دهد و بهر یک را نقل عطا کند آن گدای دریوزه گر که همت او همین نقل
گرفتن است همین لذت مالیت این نقل را می یابد و شاد میگردد که وارد از همین است اگر این را نمی گرفتم
فلسی بهایش می بایست داد و خرید و کام خود را شیرین کرد و اگر قنادی هم آن نقل را باو دهد همان فرح
او را حاصل می شود و یکی از اوساط ناس که این را میگیرد هم از این معنی التذاذی دارد که پادشاه مرا طلبیده و نقل بمن
داده که بکار از ارباب خود که میگیرد چون بکارش می آید در استقلال منصبش بیشتر محفوظ می شود تا مرتبه آن مقرب مناسب
برسد که از لذت قرب و انس پادشاه را یافته این لطف نزد او با ملک دنیا برابر است با آنکه در خانه خود
اگر انواع تنقلات باشد نگاه نمی کند واین مراتب در نعمتهای دنیا نیز میباشد که شکم پرستان لذت جسمانی
میبرند و مقربان لذت معنوی و توجه دوست از آن میبابند امثال اینها والهامهائیکه از جانب او بایشان
میرسد از انگبین در کام جان ایشان شیرین تر است چنانچه در این مایده های جسمانی این تفاوت مراتب
میباشد در مایده های روحانیه نیز اضعاف این میباشد چنانچه آیات قرآنیه موائد علوم ربانیه است هر کسی را در خور
فهم خود از آن بهره ایست که دیگری را از آن خبر نیست ای عزیز هر که کامل است بهره او از همه چیز کامل است و ناقص
از کمال بهر نعمتی محروم است فقیر خداشناس از لقمه نان خشک لذتی می برد که غنی محروم از الوان نعمتهای خود
نمی برد و همچنین در آلام عذابها برابر این قیاس است اگر بر فرض محال دوست خدا را بجهنم برند از آتش هجران میسوزد
نه از آتش سوزان پس چون جهنم جای محرومان و سرای مهجوران است تضرع و استغاثه می نماید از آن
گریزان است و این معانی در مراتب عشق مجاز بر جمیع خلق ظاهر است که اگر جدا از دوست در گلستان با انواع
نعمتها باشد نزد او جهنم است و چون لطف دوست باشد هر چند بدن او را مجروح سازند خود را از نیشکر شیرین تر
رزقنا الله و جمیع المؤمنین الوصول الی درجات الکاملین بمحمد و آله الطاهرین فصل چهارم بدانکه یکی دیگر از شرایط

عبادت

عبادت که این فقره جامعه بآن اشاره دارد حضور قلب و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول درگاه
الهی نیست و باعث کمال و قرب نمیگردد بلکه اگر بتفصیل شامل گردد علی الاطلاق می بود می بایست که آدمی در عبادت که بحضور
قلب نباشد مستحق عقاب گردد چنانچه اگر کسی در حضور پادشاهی سخن گوید و یا آن پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه با
او خواطرش مطلقا متوجه او نباشد و متوجه امور دیگر باشد و آن پادشاه از ضمیر او اطلاع داشته باشد البته مستوجب
سیاست بلیغ میگردد زیرا که پادشاه را حقیر شمرده اعتنا بشان او نکرده چنانچه خداوند عالمیان میفرماید قد افلح
المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون تحقیق که رستگار شدند مؤمنانیکه در نماز خود با خشوع اند و خشوع دل
آنست که بیاد خداوند خود باشد و بغیر ذات مقدس او بچیزی ملتفت نشود و غیر او را از خاطر خود بیرون کند و خشوع
سایر اعضا و جوارح آنست که هر یک بآن کاریکه مأمور شده اند مشغول باشند و آدابیکه در هر عضوی از اعضا از
شارع مقرر گردیده ترک ننمایند چنانچه نظر را فرموده اند که در هر حالتی باید که بر موضعی باشد و دست را فرموده اند که در هر حالتی
بر موضعی مخصوص باشد و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شخصی را دید که در نماز بریش خود بازی میکرد فرمود که اگر دل این مرد با خدا بود و خاشع بود اعضا و جوارح او نیز بکار خدا
مشغول بودند و این معنی بحسب تجربه ظاهر است و بدانکه هر مملکتی را پادشاهی میباشد که جمیع رعیت تابع او می باشند
و پادشاه ملک بدن دل و امام و پیشوای سایر اعضا و قوی قلب است چون دل متوجه خدا شد اعضا تابع او شده پیروی
او می نمایند و این یک معنی آن حدیث است که صلوة المؤمن وحده جماعة یعنی نماز مؤمن تنها جماعتی است زیرا که دل
او با خدا است و مقتدای سایر جوارح است و جوارح بآن اقتدا می نمایند و بدانکه نماز بی حضور قلب اگر آدمی را از جهنم
خلاصی دهد اما بمرتبه عالیه کمالات نمیرساند و پسندیده درگاه حق نیست چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که دو رکعت نماز بگذارد
و بداند که چه می گوید یعنی ملتفت باشد از کاری که میکند متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود بر او گناهی نمانده باشد
و از حضرت باقر علوم الاولین والآخرین علیه السلام منقول است که بدرستیکه بالا میرود از نماز بعضی از بنده که آن نصف او یا

واز بعضی ثلث واز بعضی ربعی واز بعضی خمسی وبالاتمی برند وبدرجه قبول نمیرسانند مگر آنچه را بحضور قلب کرده باشد
ولکن مامور شده اند بندگان بادای نوافل تا بسبب آن تمام سازند نقصهای نماز فریضه را و منقولست از
حضرت جعفر بن محمد علیه السلام که رغبت بثواب وخوف از عقاب در دل جمع نمی شود مگر آنکه بهشت او را واجب میشود
پس چون متوجه نماز شوی روی دل خود را بسوی خداوند خود کن بگردان بدرستیکه هر مؤمنی که در نماز دل خود را با خدا
دارد خدا دلهای مؤمنان را بسوی او مایل گرداند وباین معنی بهشت را نیز از برای او لازم گرداند و از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که چون بنده مؤمن بسوی نماز بر میخیزد خداوند
عالم نظر رحمت بسوی او می افکند وروی لطف واحسان بسوی او میدارد ورحمت از بالای سر او تا آسمان
بر او سایه می اندازد وملائکه بر گرد او احاطه می نمایند تا آفاق آسمان وملکی را موکل میگرداند حق تعالی که بر بالای سر او
ایستاده میگوید که اگر بدانی که منظور رحمت کیستی وبا که مناجات میکنی هرگز بغیر او التفات نمینمائی وهرگز از
جای نماز حرکت نکنی و از حضرت جعفر بن الصادق علیه السلام منقولست که بنده چون در نماز خود التفات
بجانبی مینماید یا با برو یا بچشم یا بدل حق سبحانه وتعالی او را ندا میکند که ای بنده من بسوی که التفات مینمائی
آیا التفات بجانب که می نمائی که از من بهتر باشد از برای تو پس چون سه مرتبه التفات از او صادر شود
حق تعالی نظر رحمت ولطف از او بر میدارد وبعد از آن دیگر نظر بجانب او هرگز نمی افکند واخبار در این باب بسیارست
وحضور قلب در صلوة نیز تابع حالت آدمی است وهر چند انکس در مراتب یقین ومعرفت کامل تر می شود
وعظمت معبود را بیشتر می شناسد آداب عبادت او بیشتر صادر میشود ودر مقام بندگی خاضع تر وذلیل تر
میباشد چنانچه جعفر بن محمد القمی روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله چون بنماز می ایستادند رنگ
مبارک آنحضرت متغیر میشد از خوف الهی واز سینه آنحضرت صدائی مانند صدا آنکه دیگ در جوش باشد می شنیدند
ومنقولست که چون وقت نماز داخل میشد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اندام مبارکش بلرزه می آمد واز رنگ برنگ
میگردید می پرسیدند که چه می شود شما را میفرمود که رسیده هنگام ادای امانتی که بر آسمان وزمین عرض کردند وانها

اباکردند

اباکردند وز سینه وادمی محل آن شد یعنی بارکش تکلیف پس نمیدانم که چون متحمل این بار شده ام بیک ادا
خواهم کرد یا نه و در روایات معتبره وارد است که حضرت امام حسن علیه السلام چون متوجه وضوی نماز میگردید مفاصل
بدنش میلرزید ورنگ مبارکش بزردی مایل میشد از آنحضرت از علت اینحال سئوال نمودند فرمود که حق و لازم است
بر هرکس که نزد خداوند عرش عظیم بنده وار بایستد آنکه رنگش زرد شود وبندهای تنش از بیم بلرزه در آید و منقولست که
حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه روزی در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام بکنار چاه آمد
که نظر نماید در آن چاه افتاد مادر چون آن حال را مشاهده نمود بسوی چاه آمد و فریاد میکرد واستغاثه می نمود و میگفت
یا بن رسول الله فرزندت غرق شد و آنحضرت در نماز بوده مطلقا التفات نمیفرمود و حال آنکه صدای اضطراب
فرزند در چاه بگوش آنحضرت میرسید چون بسیار بطول انجامید مادر از روی اضطراب گفت ای اهلبیت رسالت
دلهای شما بسیار سنگین است باز حضرت التفات نمود تا نماز را با آداب مستحقه تمام بجا آورده فارغ گردید پس بنزد
چاه آمد باعجاز دست را بنگاه عمیق دراز کرده حضرت امام محمد باقر علیه السلام را بیرون آورده و آنحضرت خنده میکرد و سخن
میگفت و جامه آنحضرت تر نشده بود پس فرمود که فرزند خود را بگیر ای ضعیفة الیقین بعد مادر امام محمد باقر علیه السلام
از سلامت بودن فرزند بخندید و از تنبیه آنحضرت بگریه در آمد حضرت فرمود که بر شما ملامتی نیست نمیدانی که من
در خدمت جباری ایستاده بودم که اگر رو از جانب او بدیگری میگردانیدم و بغیر او متوسل میشدم روی لطف و نوازش
از جانب من میگردانید و بغیر او از که توقع رحمت میتوان داشت و صاحب کتاب حلیة الاولیا روایت کرده که چون
حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وضو فارغ میشدند و اراده نماز می فرمودند رعشه بر بدن و لرزه بر اعضاء
آنحضرت مستولی میشد چون سئوال مینمودند میفرمودند که وای بر شما مگر نمیدانید که در خدمت چه خداوندی
می ایستم و با چه عظیم الشانی میخواهم مناجات کنم و در هنگام وضو نیز این حالات را از او نقل کرده اند و در روایتی وارد شده
که فاطمه دختر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روزی جابر بن عبد الله انصاری را طلبید و گفت تو از صحابه کبار حضرت
رسول خدائی و ما اهل بیت را حق بر تو بسیار است و از بقیه اهلبیت رسالت همین علی بن الحسین مانده

واو بر خود جور می نماید در عبادت الهی و پیشانی و زانوها و کفهای او از بسیاری عبادت پینه کرده و مجروح گشته
و بدن او نحیف شده و کاهیده از او التماس نما که شاید پاره تخفیف دهد چون جابر بخدمت آنجناب رسید
دید که در محراب نشسته و عبادت بسیار بینی مبارکش را کهنه و نحیف گردانیده حضرت جابر را اکرام فرمود و بپهلوی
خودش تکلیف نمود و با صدای بسیار ضعیف احوال او را پرسید پس جابر گفت که یا ابن رسول الله خداوند عالمیان بهشت را
برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را برای دشمنان و مخالفان شما آفریده پس چرا اینقدر بر خود تعب
میفرمایید حضرت فرمود که ای مصاحب رسول مگر نمیدانی که جدم حضرت رسالت پناه با آن کرامتی که نزد خداوند خود
داشت که ترک اولای گذشته و آینده او را آمرزیده او مبالغه و مشقت در عبادت را ترک نفرمود تا آنکه گفتند
پدر و مادرم فدای تو باد تا آنکه بر ساق مبارکش نفخ ظاهر شد و قدمش ورم کرد صحابه گفتند که چرا چنین زحمتی میکشی
و حال آنکه خدا بر تو تقصیری نمی نویسد فرمود که آیا من بنده شاکر خدا نباشم و شکر نعمتهای او را ترک نمایم
جابر گفت که یا ابن رسول الله بر مسلمانان رحم کن که ببرکت شما خدا بلاها را از مردمان دفع می نماید و آسمانها را
نگاه میدارد و عذابهای خود را بر مردم نمی بارد فرمود که ای جابر بر طریقه پدران خود خواهیم بود تا ایشان را ملاقات نمایم
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که پدرم فرمود که روزی بر پدرم علی بن الحسین علیهما السلام داخل شدم
دیدم که عبادت در آنحضرت بسیاری تاثیر کرده و رنگ مبارکش از بیداری زرد گردیده و دیدهایش از بسیاری
گریه مجروح گردیده و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه کرده و قدم شریفش از دور قیام در صلوة ورم کرده
چون آن اثر را بر این حال دیدم خود را منع نتوانستم نمود بسیار گریستم و آنحضرت متوجه تفکر بودند بعد از زمانی
بجانب من نظر افکندند و فرمودند که بعضی از کتابها که عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا مسطور است بمن ده
چون بیاوردم و پاره بخواندند بر زمین گذاشتند و فرمودند که کی یارای آن دارد که مانند علی بن ابیطالب عبادت
کند ٤٤ و کلینی از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده که حضرت سید الساجدین علیه السلام چون بنماز
می ایستاد رنگ مبارکش متغیر میشد و چون بسجده میرفت سر بر نمی داشت تا عرق از آنحضرت میریخت ٤٤ و از

حضرت امام محمد

حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که علی بن الحسین علیه السلام در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد و
چون بنماز می ایستاد از رنگی برنگی میگردید و ایستادنش در نماز مثل ایستادن بنده ذلیلی بود که در نزد پادشاه جلیلی
ایستاده باشد و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که گویا نماز وداع است و دیگر نماز نخواهد کرد
و چون از تغییر احوال آنحضرت سوال می نمودند میفرمود که کسی که نزد چنین خداوند عظیمی بایستد سزاوار است
که چنین خایف باشد ٤٤ و نقل کرده اند که در بعضی از شبها یکی از فرزندان آنحضرت از بلندی افتاد و دستش
شکست و از اهل خانه فریاد بلند شد و همسایگان جمع شدند و شکسته بند آوردند و دست آن طفل را بستند و
آن طفل از درد فریاد میکرد و آنحضرت از اشتغال بعبادت نمی شنید چون صبح شد و از عبادت فارغ گردید
دست طفل را دید در گردن آویخته از کیفیت حال پرسید خبر دادند ٤ و در وقت دیگر خانه که حضرت در سجود بود آتش
گرفت و اهل خانه فریاد میکردند که یا ابن رسول الله النار النار و حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد بعد از زمانی
سر برداشت از آنجناب پرسیدند که چه چیز بود که شما را از این آتش غافل گردانیده بود فرمود که آتش کبرای
قیامت مرا از آتش اندک دنیا غافل گردانیده بود و هر سال هفت مرتبه پوست از پیشانی آنحضرت می افتاد از بسیاری
سجود ٤٤ و ابو ایوب روایت کرده که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام چون بنماز می ایستادند
رنگ مبارکشان گاه سرخ و گاه زرد میشد و چنان بودند که گویا خدا را می بینند و با او سخن میگویند الغرض
مقربان هر پادشاهی چون معرفت باو بیشتر دارند و جلال او را از دیگران بیشتر و زیاده می شناسند بیم
سطوت آن زیاده دارند و زودتر محل عتاب می شوند چنانچه ملوک دنیا از عامه رعایا توقع آن آداب که از مقربان
خود دارند ندارند و خطرهای مقربان ایشان زیاده از دیگران میباشد و چون خداوند عالمیان ملک را از طینت
قدس و طهارت خلق فرموده و شهوات و علایق جسمانی در ایشان ترکیب ننموده و حیوانات عجم را از محض
جسمانیت و شهوات ترکیب فرموده و منشاء استعدادی در ایشان مقرر نساخته و انسان را جامع هر دو نوع
از هر دو جهة خلق فرموده و جهة نفس و عقل که او را داعی بکمالات الهیه باشد و با او کرامت فرموده و کثافات جسمانیت

و علایق بدنیه و شهوات ظلمانیه او را مبتلا گردانیده و او را تکلیف نمود که بعد از تشبث باین علایق رفع آنها
از خود نموده خود را بصفات قدسی و ملکات ملکی متحلی گرداند تا از ملک اشرف باشد زیرا که ترقی در مراتب کمالات
بدون معارضات میسر نمی شود چنانچه کاغذ را چندانکه میخواهد بسیار سفید شود اول او را ببعضی کثافات آلوده می سازد
و چون رفع آن کثافات نمود از اول پاکیزه تر می آید و اگر میل به پستی نماید و تابع شهوات جسمانیه شود و عقل را
مغلوب هوا سازد از بهایم پست تر می شود چنانچه حق سبحانه و تعالی در شان کفار میفرماید که نیستند ایشان
مگر مانند انعام و بهایم بلکه از ایشان گمراه ترانند زیرا که در حیوانات قابلیت کمالات نبود و ایشان با وجود قابلیت
خود را بحد بهیمیت رسانیده اند و از جمیع کمالات محروم گردیده اند پس چون خلقت انسانی را باین سبب محتاج بامری
چند گردانیده اند از تحصیل معاش و معاملات و معاشرات که بالخاصیه موجب بعد از جناب اقدس الهی انهماک در شهوات
و تعلقات و غفلت از خیرات و سعادات میگردد لهذا در روزی پنج مرتبه این خلق را بعد از توغل در امور دنیویه و تشبث
بعلایق دنیه امر بحضور مجلس قرب مالک الملوک نموده اند تا لذت مواصلت بعد از فراق که موجب مزید اشتیاق است
دریابند و بسعادتهای ابدی فایز گردند و چون نماز معراج مؤمن است و نهایت قرب او در نماز بحصول می پیوندد
و بنا بر مقدمات سبق که یافته بعد از نهایت حرمان و بعد او از تکلیف قرب می نمایند و در عین غفلت او را آگاه
می سازند اول مرتبه اذان را برای تنبیه غفلت زدگان بوادی حیرت مقرر ساخته اند که اول از تکبیر بزرگواری خداوند را
بیاد ایشان بیاورند تا اگر غیر خدا از منظورات ایشان در نظر ایشان حقیر شود و چون در عین غفلت چهار مرتبه برایشان
میخوانند که شاید متنبه شوند و بدانند که چون خداوند ایشان در رتبه جلال و عظمت از همه چیز عظیم تر است بلکه از آن
بزرگتر است که عقلها بکنه ذات مقدس او توانند رسید پس چنین بزرگواری را اطاعت نمودن و عبادت کردن
واجب است و لازم بعد از آن شهادت بوحدانیت الهی را در گوش ایشان میخوانند تا بدانند که بغیر او خداوندی
ندارند و یگانه در جمیع کمالات و صفات است پس چاره بجز توسل بجناب اقدس او نیست و او را بیگانگی و اخلاص پرستیدن باید
دیگر بگوش دل ایشان میرسانند که چنین خداوند عظیم الشان یگانه پیغمبر فرزانه فرستاده و پس باید عبادت را بطوری

کرآن پیغمبر آورده

کرآن پیغمبر آورده و بشرایطی که او فرموده بجا آورند بعد از تمهید این مقدمات از جانب خدا ایشان را ندا میکنند
و بجانب انعام و اکرام الهی میخوانند که بشتابید و مسارعت نمائید بسوی نماز پس عظمت نماز را در نظر ایشان
جلوه میدهد که بشتابید بعملی که بهترین اعمال و عبادات است دیگر باره خداوند عظمت و جلال و یگانگی یاد میکنند که ای غافلان
مخالفت چنین خداوندی که بر همه چیز قادر است و یگانه است و معارض و شریکی ندارد روا نیست که این ندا را نشنوده نان
ظاهر بگوش سر بخوانند و آنان که دیده ایمان و یقین ایشان گشوده گردیده نداهای روحانی را بگوش دل میشنوند
چنانچه منقول است که وقت هر نماز که میشود منادی از جانب رب العزت ندا میکند که ای گروه مؤمنان برخیزید و آتشهای
گناهان که بر پشت خود افروخته اید بنور نماز فرو نشانید و خاموش گردانید بلکه هر لفظ ایشان ندای جانفزای یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک بسمع جان می شنوند پس چون بنده مستمع از این نداها آگاه و هوشیار گردید و متوجه
نماز شد اول او را بپاکیزه کردن خود امر میفرمایند که با بدن آلوده داخل مجلس بزرگواران نمی توان شد امر کرده اند او را که بآب
در آید و کثافتهای ظاهری را از خود دور گرداند و در ضمن دعاهائیکه از ائمه علیهم السلام در آداب طهارت وارد شده تعلیم او
کرده که چنانچه این کثافتهای ظاهری مانع قرب است لوثیات معنوی که از گناهان و اخلاق رذیله بهم رسیده بیشتر
مانع است لهذا در اکثر حالات استعاذه از شیطان و طلب مغفرت گناهان می نماید که خدا بفضل خود او را از نجاسات
صوری و معنوی پاک گرداند پس باید که او را در مقام تطهیر در می آورند که رو و دستها و پاها و سر را که در حالت صلوة
در اکثر افعال بکار می فرمایند و پاکیزه گرداند و در ضمن دعاهای منقوله او را آگاه گردانیده اند که این اعضا بنجاسات
معنوی بسبب گناهان بهم رسانیده اند و استحقاق عقوبتهای عظیم حاصل نموده اند پس باید در این وقت از خدا
پاکیزگی معنوی را طلبیده و در این ضمن او را متنبه می سازند که باید عبادت کرد تا خود را از این عقوبات برهاند پس شوق
عبادت زیاده می شود و بعضی از شهوات و علایق شکستن گردد لهذا در وقت روشستن می گوید که خداوندا
چون تو فرموده که در روز قیامت بعضی از روها سیاه خواهد بود و بعضی از روها سفید و نورانی خواهد گردید پس خداوندا
روی مرا در آن روز سفید گردان و سیاه مگردان و چون دست راست را می شوید چیزی می آورد که خدا فرموده که در روز

قیامت نامهٔ نیکوکاران را بدست راست ایشان میدهند و نامهٔ مجرمان و بدکاران را بدست چپ میدهند
از خداوند خود میطلبد که نامهٔ او را بدست راست او دهد و او را حساب آسان کند و در وقت دست چپ شستن دعا میکند
که خدایا نامهٔ مرا بدست چپ من مده و دست مرا در گردن من غل مکن و مرا از جامههای آتش نگاه دار و چون مسح سر
میکند از خدا می طلبد که رحمتهای خود را بر سر من فرو ریز و چون مسح پا میکند بیاد می آورد
که این پاها بر صراط می باید گذاشت در آن روز پاهای بسیار از صراط خواهد لغزید و پس ثبات بر صراط را از خدا می طلبد
و طلب می نماید که خدا او را توفیق دهد که این پاها تحصیل رضای الهی نماید پس چون چنین وضوی ساخت موافق حدیث
معتبر گناهان این اعضا آمرزیده میشود و پاکیزه صورت و معنی میگردد و قابل قرب میشود و از آن غفلتها باز
هوشیار میگردد و ظاهر خود را ببوهای خوش معطر میسازد و باطن خود را بنور نیات صحیحه منور میگرداند و چون در حدیث
وارد شده است که در خانهٔ که سگ یا شراب یا صورت در آنخانه است ملک داخل نمیشود پس سگ ظاهر را از ساحت
خانهٔ خود دور میگرداند و سگ نفس اماره و شیطان را از ساحت ضمیر خود میراند و شراب ظاهر را از خانه و شراب مستی
معنوی که غفلت و شهوت است از سر بدر میکند و صورتهای ظاهره را از در و دیوار خانه محو مینماید و در و دیوار خاطر را
از صورتهای غیر خدا و محبتهای ایشان مصفی میسازد و متوجه بارگاه قرب میشود و چون بدر مسجد میرسد بداند
اول از درهای دولتخانهٔ معبود حقیقی رسیده از خدا طلب میکند که درهای رحمت خود را بر روی من بگشا و چنانچه
این در ظاهر را بر روی من بسته درهای معنی را بر روی من مبند و در این مقام نیز عارف را آگاهی دیگر حاصل میگردد
و چون پا در مسجد میگذارد چنان میداند که در بارگاه کبریا و جلال داخل گردیده و پا بر بساط قرب نهاده و با ادب میرود
و بغیر جناب اقدس الهی متوجه نمیشود و چون بجای نماز آمد دیگر باره اقامت را میخواند و تفکر در جلال الهی زیاده میکند
و عظمت شان عبادت را بدیدهٔ او بیشتری میبیند چون در وقت اذان غفلت عظیم پرده دار دیدهٔ او گردیده
بود و چون نماز معراج مؤمن است و در شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر آسمان که داخل میشد یک الله اکبر
میگفت در نماز هفت الله اکبر در افتتاح صلاة مقرر شده که بهر تکبیری بر آسمانی از آسمانهای قرب و معرفت برآید

و قابل عرش

و قابل عرش حضور گردد و در این مقام هنوز در ساحت کبریای عظمت و جلال است و در مقام غیبت است و بمقام
حضور نرسیده لهذا هنوز حرف زدن و با غیر او سخن گفتن جایز است و چون تکبیر آخر را گفت بلا تشبیه داخل
قرب مجلس ملک الملوک گردیده و با غیر سخن گفتن و روی از جانب پادشاه گردانیدن بر او حرام شده است که دعای توجه را
در آن مقام میخواند که روی دل جمیع اعضا و قوی و مشاعر خود را بجانب خداوندی گردانیده ام که خالق آسمانها و زمینها است
موافق ملت ابراهیم که یگانه پرستی است و دین محمد و طریقهٔ امیر المؤمنین که جمیع شرایط و آداب بندگی از ایشان تعلیم
و عبادت و دین خود را از برای خدا خالص گردانیده ام و منقاد او شده ام و شرک جلی و خفی و ریاهای شیطانیه را از خود دور کرده ام
نماز من و عبادات و تمامی من در زندگانی من و مردن من همه خالص از برای خداوندی است که پروردگار عالمیان است و او را
شریکی نیست و چنین از جانب او مامور گردیده ام که او را عبادت کنم و من از جملهٔ مسلمانان و منقادان اویم
و چون در این بارگاه دعوای بزرگی کرده و شیطان دو دشمن این راه و راه زن این درگاه است او دشمن مکار عیاری است
که با اب الآبا در آمده و دو دشمنی کرده و تا امروز شجاعان این میدان را بر زمین انداخته و چندین هزار لشکر اندرونی
از شهوات و دواعی نفسانیه و لشکر بیرونی از شیاطین انس و اتباع خود دارد و بقوت خود با او بر نمیتوان آمد پس باید
که بخداوندی که این سگ درگاه اوست پناه برد تا دفع او نماید چنانچه تشبیه کرده اند او را بسگی که بر در خیمه یا خانهٔ باشد
که هر که آشنای صاحب خانه است و با آنخانه بسیار تردد دارد متعرض او نمیشود و چون بیگانه تازه آید او را مانع میشود
بغیر آنکه صاحب خانه او را صدا زند بهیچ حیله او را ممنوع نمیتوان ساخت همچنین شیطان که سگ بیگانه گیر این
درگاه است با آشنا قدرت ستیزه ندارد و کسی را که ببیند که مکرر بمجلس خداوندش فایز میگردد کی متعرض او میتواند
شد چنانچه خداوند عالمیان در روز اول او را از ایشان مایوس گردانیده که إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ
یعنی بدرستی که بندگان خالص من تو بر ایشان سلطنت نداری پس اگر کسی خواهد که قابل قرب باشد و خواهد بخانهٔ ملک
الملوک در آید باید که بجناب او متوسل گردد که بیک اشارهٔ لطف او را دور گرداند تا بیگانهها بلکه آشنایی
نمیخواهند و راه آشنایی نمی طلبند کار ایشان را چنانچه باید میسازد پس لهذا در این مقام [illegible] پناه بخداوند

کیر خود را برادر شر میگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی پناه میبرم بخداوند شنوای دانا که بر عجز و بیچارگی
من اطلاع دارد و میداند که عاجزم این دشمنم از شر شیطان دور از رحمت الهی و رانده شده درگاه او پس شروع
بمکالمه می نماید اما هنوز خود را قابل مخاطبه نمیداند غایبانه سخن میگوید و چون اعلای درجات کمال مرتبه فنا و نیستی است
یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن و در همه باب بناتوانی خود اقرار نمودن و در جمیع امور بخداوند خود توسل جستن لهذا در جمیع
کارها است بسم الله گفتن و چون امر نماز از جمیع امور اعظم است میگوید که شروع در قرائت و بندگی
مینمایم باستعانت خداوندی که جامع جمیع کمالات است رحمن است بنعمتهای عامه بر مؤمن و کافر و رحیم است
بر نعمتهای خاصه بر مؤمنان و چون آداب مجلس عظما اینست که پیش از ذکر مطلوب ستایش مناسب آن بزرگ بجا آورند
لهذا حق جل شانه تعلیم بندگان نموده که چنین مرا ستایش نمائید و نعمتهای عامه و خاصه مرا یاد آورید و مکرر مرا
برحمت بستائید تا بر شما رحمت کنم و بدانید که من خداوند روز جزایم و بحشر و قیامت اقرار کنید و چون عارف
تفکر در این اوصاف کمال نمود بمرتبه شهود و حضور گردد که اعلای درجات معرفت فایز میگردد و از مقام غیبت
بخطاب می آید و او را بمجلس مخاطبه و انس راه میدهند پس میگوید ایاک نعبد یعنی تو را عبادت میکنیم و پس و در این آیه
کریمه حق تعالی اشاره فرموده بآن معنی که جناب مقدس نبوی در آن فقره بیان فرموده یعنی میباید که چون باین مقام
عبادت رسی چنان عبادت کن که گویا مرا می بینی و با من خطاب می نمائی پس چون دعوای عبادت کردن
موهم این بود که این کار بتمشیت میتواند شد تدارک فرمود که و ایاک نستعین یعنی در جمیع امور از تو استعانت
میجوئیم و پس و همچنین در مقام آداب چون بر عبادت خود اعتماد ندارد و بعجز خود اعتراف دارد عبادت خود را در میان
عبادت دوستان خدا در می آورد و میگوید از زبان همه که ما همه بندگان تو را عبادت میکنیم که شاید عبادت
او ببرکت عبادات آنها مقبول گردد زیرا که از لطف کریم دور است که چند چیزی را بسته بدرگاه او برند بعضی را قبول
فرماید و بعضی را رد کند و یک حکمت از حکمتهای نماز جماعت اینست و همچنین در مقام استعانت چون این دعوی
بسیار عظیمی [illegible] که از غیر او استعانت نجوئیم در هیچ امری خود را در میان جمعی که این دعوی از ایشان پسندیده است

[illegible]

بدر می آورد و گویا بزبان ایشان سخن میگوید و خود را طفیل ایشان ساخته و ایضاً موافق آداب ارباب صفا
آنست که چون بنعمتی و رحمتی فایز گردند دیگران را فراموش نکنند و همگی را با خود شریک گردانند و لهذا در جمیع دعاها
موافق احادیث معتبره عموم در دعا مطلوب است که هر دعائیکه بکنند جمیع مؤمنان را با خود شریک گردانند که باعث
استجابت دعا میگردد پس هدایت بر او راست و طریق حق یا که راه متابعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است در عقاید
و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب نمود و استعاذه از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود و جمیع عقاید
بد و اعمال ناشایسته طریقه دشمنان ایشان است و بدانکه اسرار عبادات خصوصاً نماز را در این کتاب مختصر
احصا نمیتوان نمود ان شاء الله تعالی کتابی در ترجمه الصلوة نوشته شده و غرض از ذکر این مجمل اشعاری بود بسر
عبارت این حدیث نبوی و تنبیهی بر سر عبادت که کسی را که خداوند عالمیان توفیق قرب خود بخشیده است فرماید
هر روز او را بوسیله نماز از پست ترین درکات باعلای درجات میرساند و جسم خاکی را باین ترقیات قابل مناجات
خود میگرداند و در بیان این فقره شریفه بهمین اکتفا نمودیم که بسیار بطول انجامید و موجب ملال عزیزان نگردد
واعلم ان اول عبادة الله المعرفة به انه الاول قبل کل شیء فلا شیء قبله والفرد فلا ثانی له والباقی لا الی غایة فاطر السموات
والارض وما فیهما وما بینهما من شیء وهو اللطیف الخبیر وهو علی کل شیء قدیر پس حضرت فرمودند که بدانکه اول
عبادات الهی معرفت و شناخت اوست بآنکه اول است پیش از همه اشیا پس چیزی از او پیشتر نیست و یکانه است
و پس هیچ چیز همین شریکی ندارد و باقیست همیشه و باقی بودن او نهایت ندارد و از نو پدید آورنده آسمانها و زمین است
و آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است و آنچه در میان آسمان و زمین است و اوست خداوند صاحب لطف
و عالم بحقایق امور و بر همه چیز قادر و توانا است توضیح بعضی از مطالب علیه که این کمالات بآنها اشاره دارد بر سبیل
اجمال موقوف بر چند اصل است اصل اول آنکه اول عبادات معرفت است و قبول جمیع عبادات موقوف است بر آن
و این معنی از آیات بسیار و اخبار بیشمار بظهور پیوسته و خلافی در این نیست که صحت عبادات موقوف بر ایمان است
و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب ثواب نیست بلکه موجب عقاب و ایمان مشتمل است بر اعتقاد بوجوب وجود

وصفات ثبوتیه و سلبیه او و اقرار بیگانگی خدا و بعدالت او و اقرار بنبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و تحقیق
آنچه او از جانب خدا آورده و آنچه ضروری دین باشد مفصلا و آنچه غیر آن باشد مجملا و اقرار بامامت ائمه اثنا عشر
صلوات الله علیهم و اقرار بمعاد جسمانی که خداوند عالمیان همین بدن ما را بعد از مردن زنده خواهد کرد و ثواب و عقاب
و اقرار به بهشت و دوزخ و سایر امور که از صاحب شرع معلوم گردیده و تفصیل مراتب ایمان و خلاف فیها بگذار در آن
این مقام گنجایش ذکر آنها ندارد و بدانکه چون عبادت بر جمیع جوارح آدمی متفرق است و هر عضوی از اعضا عبادتی
دارد و اعتقادات عبادت دل است لهذا معرفت نیز عبادت فرموده و فرموده که اول عبادات است یعنی بر همه
مقدم است و عبادات دیگر بدون آن بیفایده است اصل دویم بدانکه چون ایمان مایه سعادت ابدیست
و ترک آن شقاوت ابدی و شیطان دزد عقاید و اعمال است و دزد را تا ممکن است اول بر متاع نفیس میزند
و اگر بدان دست نیافت متاعهای دیگر را می برد و عقبات و کمینگاه شیطان است در این باب بسیار است
عقبه اول عقبه معرفت واجب الوجود است و از این عقبه اکثر عالم را بجهنم برده و اگر نجات از این خواهی دست
از سفینه نجات که اهلبیت رسالتند بر مدار که ایشان درد و دوای هر چیز را میدانند و کمینگاههای شیطان را
می شناسند و نادانان خود را بساحل نجات میرسانند و این فریب مخور که خدا را نشناسی بدلیل عقل
بغیر امام را نمیتوان شناخت زیرا که معرفت الهی دو شعبه دارد شعبه اول علم بوجود واجب الوجود است و آن از
جمیع اشیا ظاهرتر است و بدلیل دور و تسلسل که موجب سرگردانی و تعطل است احتیاج ندارد و چنانچه از اخبار بسیار
ظاهر می شود که معرفت وجود واجب الوجود فطریست و همین که آدمی بحد شعور رسید میداند که صانعی دارد و هر کس که
در حال خود تفکر نماید خواه فاضل و خواه جاهل میداند که خدا را از روی دلایل حکمی نشناخته بلکه خدا او را در هنگام صبا
او را معرفت روزی کرده بلکه هرگز کفار را تکلیف اذعان بوجود واجب الوجود نکردند بلکه ایشان را بعبادت
و بندگی خدا داشتند که از آن راه ایمان ایشان کامل شود و منقولست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از اعرابی پرسید که وجود خداوند خود را چگونه دانستی او گفت ما در راهها پشکل شتر را که میبینیم حکم میکنیم عقلها

که ازاین راه شتر رفته

که ازاین راه شتری رفته و چون پا را که می بینیم میدانیم که شخصی از اینمکان گذشته آیا این آسمان با این کواکب
نورانی و زمین با این وسعت کافی نیست از برای تصدیق بوجود واجب الوجود علیم خبیر حضرت فرمود که بر شما باد بدین
اعرابی و چه چیز ظاهرتر می باشد از چیزی که در هر امری که نظر نمائی صد هزار آیت از آیات صنع او در او ظاهر باشد و در هر عضوی
از اعضای تو صد هزار دلیل برای تو قرار داده باشد و در هر لحظه صد گونه احتیاج باو داری و کارفرما و مربی بدن تو
بی آن بسیاری ظهور و هویدائی اوست که مخفی مینماید چون همیشه ظاهر است و آثار قدرتش هرگز کم نمیگردد و اگر
آفتاب همیشه ظاهر می بود تو هم میگفتی که شاید این روشنی از آفتاب نباشد و چون غروب و افول و زوال مشاهده
معاینه میکنید که بلکه از او نباشد با آنکه اگر عناد را برکنار گذارد بیقین میداند که بغیر او در این عالم مدبری نیست چنانچه حق
سبحانه و تعالی به پیغمبر فرماید که ولئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله و اگر از کافران پرسی که کی خلق
کرده آسمانها و زمینها را البته خواهند گفت خدا خالق اینهاست و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست
که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد که مرا دلالت کن بخداوند خود که ملاحده با من بسیار مجادله می نمایند و مرا
حیران کرده اند حضرت فرمود که هرگز بکشتی سوار شده گفت بلی فرمود که کشتی تو شکسته است که مضطر باشی و هیچ چاره
از برای نجات خود ندانی گفت بلی فرمود که در آن هنگام امید نجات از که داشتی دلت را اعتماد در نجات دادن خود می داشتی همان
خداوند توست و این راه ظاهرترین راهها است از برای علم بواجب الوجود چنانچه خداوند عالمیان میفرماید که کیست که
اجابت مضطران مینماید وقتی که او را میخوانند و دفع مکروهات از ایشان مینماید و هیچکس نیست که با خدا همیشه ایمان
نداشته باشد پس چنین کسی چه احتیاج بدلیل دارد و چنانچه تمثیل کرده اند بلا تشبیه مثل ارباب استدلال در تکلیف
مردم بدلیل و برهان از بابت مثل آن جماعت است که دزدی بخانه ایشان آمده بود و از پی ایشان میدوید و بندگی دزد را
گرفت و در دست داشت دیگری او را فریاد زد که بیا که من او را یافتم او دزد را از دست گذاشت و بجانب آن شخص دیگر
آمد گفت بیا که جای پای دزد را یافته ام بلا تشبیه در این ماده اکثر صالح خداشناسی که همیشه با خداوند خود در مقام
مکالمه و مناجاتست و پیوسته از او لطف و احسان می یابد و روز بروز از تمکن نیست عبادات یقین او در تزاید است

وهیچ چیز نزد او از وجود واجب الوجود ظاهرتر نیست آن حکیم مشرب از خدا دور میگوید که چه بادا بدور وتسلسل بدان خدارا
واز آثارش بشناس واگر ایمان تو درست نیست همچنین در اثبات اصل صفات کمالیه بر وجه اجمال مانند علم وقدرت
واراده وسایر صفات کمالیه کسیکه در غرایب صنع ولطایف حکمتهای الهی که در آفاق وانفس متفرق است تفکر نماید
او را شکی در ثبوت آنها نمی ماند واز حکمت چیزی بر آنکس مخفی باشد مجمل میداند که کسی که صاحب چنین خلقی ومدبر چنین
نظامی باشد البته کار او بی غرض وبی حکمت نمی باشد چنانچه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در توحید مفضل میفرماید
که این عالم از باب خانه است که بزرگ و در نهایت استحکام ساخته با انواع زینتها آراسته باشد والوان فرشها گسترده
باشند وخوانها کشیده باشند انواع نعمتها در آن خوان حاضر ساخته باشند ومثل الجماعت که بر خدا اعتراض می نمایند
مثل کوریست که بچنین مجلسی در آید وکورانه راه رود وگاهی پا در میان طعام گذارد وگاهی پا در کاسه افشره زند
واعتراض کند که این ها را چرا بموقع گذاشته اند وچرا به تدبیرات صاحب اینخانه بعینه اعتراض ملاحده که کوران عالمند
از این باب است شعبه دویم تفکر در کنه ذات وچگونگی صفات واجب الوجود است وکنه ذات واجب الوجود را دانستن
محالست وکنه صفات نیز چون عین ذاتست محال است وتفکر در انحاء وجوه وکیفیات ذات وصفات ممنوع است
واخبار بسیار بر نهی وارد شده است وعقلی که از شناخت خود واز معرفت بدنی که مدبر اوست وبا او تعلق دارد
واز معرفت اجسامی که همیشه در نظر دارد عاجز است چگونه جرئت میتواند کرد که در معرفت واجب الوجود تفکر نماید
پس در این باب باید که بنحویکه خدا در قرآن مجید فرموده وحضرت رسول وحضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
در خطبهای بلیغه واحادیث متواتره بیان فرموده اند اعتقاد نماید وبعد از آن از راه عبادت وبندگی زیادتی
هدایت را طلب نماید وبعقل ناقص خویش مغرور نشود که بغیر کفر وحیرت وضلالت ثمره نمی بخشد چنانچه در حدیث
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که در خلق خدا وغرایب صنع او سخن بگوئید ودر خدا سخن مگوئید
که سخن گفتن در خدا بغیر حیرانی ثمره نمی بخشد ودر حدیث دیگر فرموده که در هر چه خواهید سخن بگوئید ودر ذات خدا
سخن مگوئید وبسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست در تفسیر این آیه وان الی ربک المنتهی

فرمود که یعنی

فرمود که یعنی چون سخن بخدا منتهی شود از سخن باز ایستید ودر حدیث معتبر دیگر فرمود که زنهار که تفکر در خدا مکنید
ولکن اگر خواهید نظر کنید وتفکر نمائید در عظمت خلقتش ومنقولست که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسیدند از
توحید خداشناسی فرمود که خداوند عالمیان میدانست که در آخر الزمان جماعتی متعمق ومدقق بهم خواهند رسید سوره
قل هو الله احد وآیات سوره حدید را فرستاد که خدا را باین نحو بشناسید کسیکه زیاده از این تفکر نماید هلاک میشود
ودر حدیث دیگر وارد است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اوصیا وائمه درهائی اند که از راه متابعت ایشان بخدا
میتوان رسید واگر نه ایشان بودند خدای را نمی توانست شناخت وبایشان خدا حجت خود را بر خلق تمام کرده
ودر این باب احادیث بسیار وارد شده واکثر عالم را شیطان از این راه فریب داده که دست از فرموده خدا ورسول
وائمه علیهم السلام برداشته اند بعقلهای ضعیف اعتماد نموده اند وهر طایفه خدا را بنحوی شناخته اند باعتقاد خود وهمه
خطا کرده اند وآخر تفکر نمی نمایند که اگر عقل مستقل در این باب بود این فرق بسیار از متکلمین وحکما که همه از اهل عقلند
چرا در این ودر هر بابی هر فرقه با یکدیگر موافق نیستند چنانکه جمعی از متکلمین بعقل ضعیف خود خدا را جسم دانسته اند ومیگویند
نوریست از باب شمس میدرخشد وبعضی از صوفیه اهل سنت ومجسمه ایشان خدا را بصورت پسر ساده میدانند
وبعضی بصورت مرد پیر ریش سفیدی میدانند وبعضی خدا را جسم بزرگی میدانند که بر روی عرش نشسته وبعضی دیگر
از صوفیه اهل سنت ومتکلمین ایشان واکثر نصاری بحلول خدا قایل شده اند وصوفیه حلولیه در جمیع چیزها وخداوند
عالمیان نصاری را در اکثر قرآن باین سبب گرویده است نسبت بکفر یاد نموده که بخدا چنین نسبتی میدهند وجمعی
دیگر از صوفیه واهل سنت که از حلول گذشته اند بامری قبیح تر وشنیع تر قایل شده اند که آن اتحاد است ومیگویند
که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز اوست وغیر او وجودی ندارد وهمین اوست که بصورتهای مختلف بر آمده گاه
بصورت زید ظهور میکند وگاه بصورت عمرو وگاه بصورت سگ وگربه وگاه بصورت [illegible] قاذورات چنانچه دریا موج
میزند وصورتهای بسیار از آن ظاهر میشود وبغیر دریا دیگر چیزی نیست نظم که جهان موجهای این دریاست موج دریا بجای است
غیر کی است لعه وماهیات ممکنه امور اعتباریه است که عارض ذات واجب الوجود است در جمیع کتب واشعار خود

تفرج با امثال کفرها و مزخرفات نموده اند و جمعی از کفار و ملاحده باشند نیز بجهة همین اعتقاد دارند کتب جوک
که براهمهٔ ایشان نوشته اند در عقاید فاسده خود مشتمل بر همین مزخرفات است و لهذا جمعی از اهل این عصر بر شرب مفتون
دارند آن کتاب را نهایت حرمت میدارند و از کتابهای شیعه بیشتر اعتبار میکنند و از کتب عقاید شیعه شده اند
که باید همه کس از او دانسته باشند و جمعی از شیعیان بیچاره را گمان اینست که ایشان از اهل حقند و بهترین عالمیان اند
بنادانی سخنان ایشان را میخوانند و کافر میشوند و گمان ایشان اینکه هرکه صوفی است البته مذهب او حق است
و آنچه گفته است از جانب خدا گفته است نمیدانند که چون کفر و باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه مغلوب و مخذول
بودند اهل هر مذهبی اکثر ایشان تابع باطل بودند و از فرق اهل سنت بودند و پارهٔ از ایشان در لباس تصوف
بودند و پارهٔ در لباس علما و هم چنانچه اکثر علمای کتابهای ایشان در میان است کافر بودند و گمراه کنندهٔ عالم
بودند و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت صلوات الله علیهم بودند بر مذهب حق بودند همچنین صوفیه اکثر ایشان
سنی و اشعری مذهب ملعون بودند همان اعتقادات مجرد حلول و تجسم و امثال آن از عقاید فاسده را
در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند و ذکر ابوحنیفه در کتاب خود ذکر میکنند که فلان نماز را صباح بکرد و قبول نمیکنند و ذکر
از سفیان ثوری عمل با ایشان میرسد میکنند با آنکه سفیان ثوری از ابوحنیفه بدتر بود ؛؛ چنانچه کلینی بسند
معتبر از سدیر روایت کرده است که من روزی از مسجد بیرون می آمدم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام داخل
مسجد شدند پس دست مرا گرفتند و رو بخانهٔ کعبه کردند و فرمودند که مامور شده اند مردم از جانب خدا که بیایند و
این خانه را طواف کنند و بنزد ما آیند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند چنانچه خداوند عالم میفرماید که و انی لغفار
لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی که ترجمه اش اینست که من آمرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد
و عمل شایسته بکند و هدایت بیابد پس حضرت اشاره بسینهٔ خود فرمودند که مراد هدایت یافتن بولایت ما اهل بیت
ماست پس فرمود که ای سدیر میخواهی بتو بنمایم راه زنان و منع کنندگان دین خدا را و نظر فرمود بسوی ابوحنیفه
و سفیان ثوری که ایشان حلقه زده بودند در مسجد و فرمود که ایشان راه زنان دین خدااند که نه هدایت از

جانب خدا اینها نه

و نظیر این معنی در معرفت خدا معرفت حقیقی است که این خود را بتقلید بدانند و از راه دلیل ندانند و مرتبه بالاتر از آن
مرتبهٔ کسی است که او آتش را بسیار دیده و آثار آتش را ندیده و میگوید که این دود البته از چیزی حاصل شده و اثری موثری
میخواهد پس آتشی هست که این دود از اثر اوست و نظیر این مرتبه در معرفت باری تعالی معرفت اهل نظر و استدلال است
که بدلایل عقلیه و براهین قاطعه حکم می نمایند بر وجود صانع و مرتبه از این بالاتر کسی است که نزدیک آتش شده و حرارت
آتش باو رسیده و نور آتش بر چیزها تابیده و چیزها را بآن نور می بیند و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت مؤمنان خالص است
که دلهای ایشان بنور الهی اطمینان یافته و در جمیع اشیا بدیدهٔ یقین آثار صفات کمالیهٔ الهی را مشاهده می نمایند
و مرتبه از این بالاتر مرتبهٔ کسی است که در میان آتش باشد و آثار آتش بر او ظاهر گردیده باشد و این در مراتب معرفت
الهی اعلای درجات معرفت تعبیر از آن بفنای فی الله میکنند و حصول این معنی بکثرت عبادات و ریاضات میشود
چنانچه منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالمیان
میفرماید که کسیکه اهانت کسی از دوستان مرا اهانت کند و خوار گرداند چنان است که با من محاربه کرده است و تقرب نمیجوید
بسوی من بنده بچیزی که نزد من دوستر و پسندیده تر باشد از واجباتی که بر او واجب گردانیده ام و بعد از آن فرایض
تقرب میجوید بمن بنوافل و مستحبات تا بمرتبه که من او را دوست میدارم پس چون او را دوست داشتم گوش او میشوم که
بآن گوش میشنود و دیده او میشوم که بآن دیده می بیند و زبان او میشوم که بآن زبان سخن میگوید و دست او میشوم که بآن
کارها میکند که مرا بخواند او را اجابت میکنم دعای او را رد نمیکنم و اگر از من سوال نماید باو عطا میکنم و در هیچ چیز
آنقدر تردد ندارم مانند تردد که در قبض روح بندهٔ مؤمن خود دارم او مرگ را نمی خواهد و من آزردگی او را نمی خواهم
بدانکه این مرتبه آخر مرتبه بسیار نازک است و این باعث لغزش آن جماعت شده است که آن معنی باطلی که گذشت
قایل شده اند و گاهی باین حدیث نیز استدلال میکنند و این خطای محض است زیرا که آن معنی که ایشان دعوی مینمایند
خصوصیتی بکامل و کامل اهل ایمان و غیر آن ندارد و این معنی را همیشه از برای همه چیز حاصل میدانند و از این حدیث آنقدر که
ظاهر است این معنی است که بعد از عبادات و نوافل حاصل میشود و چون معانی حق کرد فوت شده باطل بسیار شنیده میشود

شریف
و مجملی از معانی این حدیث را برای تو بیان میکنم که تا قریب بفهم اهل باطل باشد اگر چه عبارات حق بسیار است که بو هم
معنی باطل میباشد کسیکه قانون شرع را و عقل را درست دارد و انسی بکلام اهلبیت علیهم السلام بهم رسانیده
معانی اینها را می فهمد بدانکه یکمعنی این حدیث آنست که کسیکه در مقام محبت کامل شد و محبت محبوب حقیقی در دل او
مستقر گردید و بجمیع اعضا و جوارح او سرایت نمود در دیده اش نور دیگر بهم رسید و در گوشش شنوای دیگر بهم رسید
و در جمیع قوی و اعضایش قوتهای دیگر حاصل میشود چنانکه سابقا اشاره بانمرتبه شد چون بکلی منظورش محبوب او است
در هر چه نظر میکند او را در آن چیز می بیند یعنی آثار قدرت او را در آن مشاهده میکند پس گویا او را دیده و آثار صنع
او را و آثار کمالات او را که در آنچیز ظاهر گردیده می بیند و اگر چیزی الهی شنود از آن کمالات حق است الهی شنود و اگر روش
حرکت میکند در خدمت حق است حرکت میکند و همچنین در جمیع اعضا و جوارح و نزدیک باینمعنی در عشق مجازی نیز حاصل
میشود للل و علاء الدوله سمنانی نیز گفته است که معنی وحدت موجود را در مرتبه اشتباه کرده اند و عین کفر است
و من نیز این اشتباه را کرده ام و توبه کرده ام و ظاهر است که باینمعنی که مذکور شد باعث حلول و اتحاد نیست و بعضی گفته اند
که مراد الهی درین حدیث قدسی اینمعنی باشد یعنی بانمرتبه که رسید من دیده او میشوم یعنی بغیر آثار صنع من چیزی که خلاف
من در آن باشد چیزی نمی بیند و بغیر رضای من چیزی نمی شنود و مرادات نفسانیه او برطرف میشود و مرادات
خود را اختیار میکند و بعضی گفته اند که مراد اینست که چون اعضا و جوارح آدمی نزد اینکس عزیز و گرامی میباشد در مرتبه
محبت بمرتبه میرسد که مرا براینها ترجیح میدهد و قوای اینها را در راه رضای من فانی میسازد و باکی ندارد و معنی
دیگر از این دقیق تر هست که اگر بگویم و از خدای طلبم کور در نظر باطل بینان و احوال بعضی از اینمعنی باطل نشنیده
نشود و لا حول و لا قوة الا بالله العزیز بدانکه حق سبحانه و تعالی در خلقت انسان قوی و شهوات بسیار مقرر
ساخته چنانکه سابقا مذکور شد و امر فرموده که اینها را در رضای او صرف نمایند و وعده فرموده بمقتضای قول او
انفقتم من شیء فهو یخلفه که آنچه را در راه او صرف نمایند عوض کرامت فرماید که مشابهتی بآن اول نداشته باشد
چنانچه خداوند عالمیان مال بتو کرامت فرموده که فانیست و در معرض زوال است و ممکن است که یک شب آتشی بسوزد

یابد نزدی ازرت

یا بدزدی از دست تو بیرون رود و فرموده است که این را در راه من انفاق کن که در عوض مالی بتو بدهم در بهشت که آنرا
زوال نباشد و اضعاف مضاعف از آنچیزی باشد که داده و بمردن و آفتهای دیگر از تو جدا نشود و دیگر قدری عزت بتو
داده بعاریت و بمقتضای آیه لا یخافون لومة لائم از تو خواسته که در راه او صرف نمائی و چون کارهای حق بخلاف طبع
و ذوق اهل باطل است و طبع اکثر عالم بباطل مایل است پس کسیکه مرا از این اعتبار باطل بگذرد و حق را موافق رضای
الهی بعمل آورد خدا بعوض او را عزتها کرامت فرماید که اشباهی بکرامت اول نداشته باشد و نهایت نداشته باشد چنانکه
از احوال بارها معلوم شد که عثمان و آنها که عزت نزد او را طلب نمودند ذلیل و ملعون ابد شدند و ابوذر که مردانه
از آن اعتبار گذشت تا قیامت برو صلوات میفرستند و ذکر اسمش را بشرف میدانند قطع نظر از کرامات ابدی آخرت
و یزید پلید گمان این بود که خود را عزیز میکند و حضرت امام حسین علیه السلام را ذلیل میگرداند خود را ملعون ابد و مستحق عذاب
سرمد کرد و نام امام حسین علیه السلام تا قیامت بر منابر بشرف خوانده می شود و پادشاهان عالم جبین بر آستانه اش
می سایند و خاک قبر بخشش را بر دیده می کشند و خداوند عالمیان بکفه قوتها بهر کس کرامت فرموده که با آن قوت قدری
از کارها میتوانند کرد و جمعی که این قوت را صرف کردند و در راه او صرف نکردند در اندک وقتی این ناقص میشود
یا بتی یا بمرگ زایل میگردد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بزرگواران که او را متابعت نمودند در عبادات و طاعات
این قوتها را صرف کردند خدا قوتی بایشان کرامت فرمود که فوق قوت بشری است چنانچه حضرت فرمود خیبر را
بقوت جسمانی نکندم بقوت ربانی کندم و در آن قوت اگر خواهند آسمان را هم حرکت دهند همینکه متوجه شوند آسمان را
و زمین را بیکدیگر میتوانند زد و جمیع عالم مطیع او شده و این قوت بمردن برطرف نمی شود و زنده و مرده ایشان بیک حکم
دارند بلکه چون غیر مراد الهی مرادی ندارند و از مرادات و ارادات خود خالی شده اول امر باکراه میکرد و بقوت خود
انکار را میکرد و اکنون مقارن اراده او خدا قدرت خود را مرادات او بکار میفرماید و چون از برای خدا از سر ارادت
خود گذشت خدا ارادت او را در قلب او القاء می نماید و خدا مدبر امور او می شود و اشاره باین معنی است آنچه در حدیث
مشهور وارد شده است که دل مؤمن در میان دو انگشت است از انگشتهای الهی که میگرداند از قدرت بهر طرف که میخواهد

میکرداند و موافق حدیث معتبر و آیهٔ وما تشاؤون الا ان یشاء الله که در سورهٔ هل اتی در شان اهلبیت نازل شده
باین معنی تفسیر نموده اند یعنی در این مرتبه از کمال مشیت ایشان متعلق نمی شود مگر بچیزی که مشیت الهی بآن متعلق گردد و همچنین
نور دیدهٔ خود را اگر کهنه کرده باشد و درست و برو اگر دارد بلکه بیداری که میکشند چشم ضعیف می شود و باد در نظر کردن ها اراده
دوست را ملاحظه کرده و از ارادهٔ خود گذشت خدا نوری بدیدهٔ چشم و دل و جان او میدهد که حقایق و معاینهٔ امور غیبیه را
بآن نور می بیند و آن زوال ندارد چنانکه فرموده اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله به سبب پرهیز بیدار فراست مؤمن که
او بنور خدای در هر چیز نظر می نماید و همچنین بمقتضای ام لهم آذان لا یسمعون بها از آنچه می شنوند که دیگران از آنها
کرند و نمی شنوند و بمقتضای فتح الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه چشمهای حکمت و معرفت از دلهای ایشان بر زبان
ایشان جاری میشود که خود هم خبر ندارند و این چشمه چنانکه بر دیگران میریزد بر خودشان هم فایض میگردد و همه یکبار
می یابند و این حکمت همیشه بر زبان ایشان جاریست چون چشمهٔ ... نا متناهیست نهایت ندارد و در این مقام
سخن بسیار است که گفته شود زیاده از این نمی توان گفت و اگر لطف الهی همراهی کند آنچه مذکور شد معنی این حدیث را
درست می فهمی که بینای او هم و شنوای او هم چه معنی دارد و در اخبار عامه باین عبارت واقع شده که بی یسمع و بی یبصر
و بی یمشی و بی ینطق یعنی چون بانمرتبه رسید بمن میشنود و بمن می بیند و بمن راه می رود و بمن سخن میگوید
یعنی جمیع این امورات را باستعانت و قوت و توفیق من بکار می آورد و از اینجا معلوم شد که این معنی مخصوص ...
و این معنی باطل که ایشان میگویند در هر حس ... باشد و اگر خدا توفیق بدهد از آنچه مذکور شد معنی تخلق
باخلاق الهی را می توانی فهمید و تشبیهی که بعضی کرده اند بآهن تفته از آنست که آهنی میشود که در میان آتش سرخ گردد
گمان میکنی که آتش است اما آتش نیست برنگ آتش برآمده بلا تشبیه خدا از صفات کمال خود صفتی چند بر اولیا بعض
بخشد که نوع آشنایی بآن صفت بهم رسانیده هر چند علم تو هم جهل است اما کمالی که دارد از پرتو علم کیست
وانکه این علم نیز بسیار است ذره از علم غیر متناهی است که جمیع علما را بخروش آورده معطل قدرت اوست که بیاد
عالم داده کوس لمن الملک میزنند و قطره از بحر کمالات اوست که جمیع عالمیان بآن دعوای کمال میکنند و لکن کمالات

الشیاء و جهته

الشیاء و جهته دارد و جهته کمال و جهته عجز و نقص و جهته کمالش از اوست و جهته نقصش از خود است زیاده از این بیان
در این مقام گنجایش ندارد الهی خدا اصبح شیعیان را از وسواس شیاطین جن و انس نجات بخشد و بعین الجود تحقیق شناسا
بحق محمد و اهلبیته صلوات الله علیهم اجمعین «اصل چهارم» بدانکه از جملهٔ چیزهایی که این کلمات اعجاز آیات نبوی بر آن
دلالت دارد حدوث عالم است چنانکه فرمود که اول است پیش از همه چیز و اولیتش اولیت اضافی نیست که چیزی پیش از او
تواند بود یا آنکه زمان موجودی نیست که اولیت آن باعتبار باشد تا آنکه لازم آید که از زمان بر او سابق باشد و تحقیق معنی
اولیت و سبق الهی در این مقام مناسب نیست و لکن اعتقاد باید داشت که آنچه غیر خداوند عالمیان است زمان وجودش
ازل متناهی است که چند هزار سال است وجودشان زمان اولی دارد و خداوند عالمیان قدیم است وجود او را اولی و نهایتی
نیست و حدوث عالم باین معنی اجماع اهل ادیان است و هر طایفه که دینی داشته اند و پیغمبری قایل بوده اند باین معنی قایل
بوده اند و آیات بسیار بر این معنی متواتر است و جمعی از حکما که پیغمبر و شریعتی قایل نبوده اند و مدار امور را بر عقل
ناقص خود میگذاشته اند بقدم عالم قایل بوده اند و بعضی قدیم قایل شده اند و افلاک را قدیم میدانسته اند و هیولای عناصر را
قدیم میدانسته اند و این مذهب کفر است و مستلزم تکذیب پیغمبران است و متضمن انکار بسیاری از آیات قرآنی است
زیرا که ایشان را اعتقاد اینست که هر چیز که قدیم است عدم بر او محال است و هیولا و صورت افلاک را قدیم میدانست
پس ببایند که برطرف شدن و متفرق گردیدن افلاک و کواکب محال باشد و حال آنکه حق تعالی در سوره انشقاق انفطار
و غیر آنها از سوره ها بسیار خبر داده که در قیامت آسمانها از یکدیگر خواهند پاشید و شق خواهند شد و پیچیده خواهند گردید
و نجوم ... بهم بپیچند و کواکب از یکدیگر خواهند پاشید و عبارت فاطر که در قرآن و در احادیث وارد است هم
دلالت بر حدوث دارد زیرا که در لغت فطر اختراع کردن از نو پدید آوردن است و ایشان میگویند که هر چیز که حادث است
مسبوق بماده است که قبل از آن بوده باشد و تفصیل این سخن در این مقام گنجایش ندارد «اصل پنجم» در تحقیق معنی
فرد است بدانکه فرد و وتر و احد و صمد که در اسماء الهی وارد شده است بحسب معنی نزدیک به یکدیگرند و فردیت مشتمل است
بر دو معنی که اذعان بهر دو واجب است اول یگانه بودن در الهیت که در خداوندی شریک ندارد چنانکه کفار قریش

بتان را شریک خدا می دانستند و بعضی از نصاری عیسی و مریم را شریک او میدانند و گبران بنور و ظلمت قایلند
و این معنی کفر است و بطلان آن در آیات و اخبار با براهین قاطعه وارد شده است و عقل هم حکم میکند که اینچنین
نظامی با این نسق باید که از شخص منسوب بیگانه باشد و اگر خداوند دیگر والعیاذ بالله میبود میبایست که خلق از شناختن خود
محروم نگرداند و چنانکه این خداوند پیغمبران و کتابها فرستاده و خود را بمردم شناسانیده و بایست که او نیز بفرستد چنانکه
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باین معنی اشاره فرموده با آنکه در این باب اخبار خدا و رسول و ائمه علیهم السلام که صدق و حقیقت
ایشان ظاهر شده و از نقص و عیب و کذب مبرا اند کافیست و هم یگانه بودن در ذات و صفات است یعنی بسیط
و او را اجزا بهیچ وجه نیست و جزء بر دو قسم است جزء خارجی و جزء ذهنی و جزء خارجی آنست که داخل در ماهیت شیئی باشد
و وجودش در خارج ممیز و جدا باشد از وجود کل مثل دست و پا و چشم و گوش از برای انسان و سرکه و عسل برای سکنجبین
و اینچنین جزوی بر کل محمول نمی شود زیرا که نمی توان گفت که انسان دست است یا چشم است یا سرکه سکنجبین است یا عسل
و جزء ذهنی آنست که داخل در ماهیت شیئی باشد و لکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل
و لکن عقل تحلیل نماید آن را باین دو جزء مثل حیوان و ناطق نسبت بانسان که هر دو در وجود خارجی با انسان متحد اند
اما عقل ماهیت انسان را بعد از تعقل ماهیت باین دو جزء تحلیل میکند و اینچنین جزوی محمول میشود بر کل و لهذا
میتوان گفت که انسان حیوان است و انسان ناطق است و بدلایل عقلیه و نقلیه ثابت کردیم که هر دو قسم جزء در
خدا محالست اگر نه احتیاج او لازم می آید و آن محال است و تعدد واجب الوجود لازم می آید و آن ممتنع است و معنی
فرد بودن مشتمل است بر توحید صفات هم هست و آن را نیز اعتقاد باید داشت که خدا را صفات زایده بر ذات نیست
چنانکه ممکنات صفتی میدارند زایده و بآن صفت متصف میشوند ذات ایشان مثلا زید ذاتی میدارد و علمی جدا
از ذات میدارد که بآن علم متصف میشود و بسبب آن او را عالم میگویند و همچنین قادر است بقدرتی که خدا او را
ایجاد کرده و همچنین است سایر صفات و خداوند عالمیان صفات مقدسش او عین ذات است و باصل ذات قایم
مقام جمیع صفات است و چنانکه ما چیزها را بعلم میدانیم او باصل ذات میداند و ما کارها را بقدرت میکنیم و او باصل ذات میکند

و موجود بودن

و موجود بودن او بوجودیست زاید بر ذاتش و وجود او عین ذات است و باصل ذات موجود است و الا هذا عدم او ممتنع است
و اگر صفات زایده داشته باشد در کمالش محتاج بغیر خواهد بود و آن صفاتش نیز واجب الوجود و قدیم خواهند بود و شریک
او خواهند بود چنانکه از حضرت امیر المؤمنین و امام موسی و امام رضا صلوات الله علیهم بطرق متعدده منقول است که اول دین
معرفت حق تعالی است و اقرار بیگانگی او است و کمال توحید و اقرار بیگانگی او نفی کردن صفات زایده است از او زیرا که
هر صفتی که اثبات میکنی آن صفت گواهی میدهد که غیر موصوف است و موصوف گواهی میدهد که غیر صفت است و هر دو گواهی
میدهند باثنینیت و قدیم و ازلی بودن با دوئی منافات دارد زیرا که ازلی واجب الوجود می باشد و واجب الوجود محالست
پس کسیکه خواهد خدا را بکنه وصف کند حدی از برایش قرار خواهد داد و کسیکه از برای او حدی قرار دهد او را بعدد در آورده
و جزء از برای او قرار داده و جزء داشتن منافات با ازلیت او دارد پس اگر کسی پرسد که خدا چه کیفیت دارد و صفات
زایده و صفات ممکنات برای او اثبات کرده اند و این محال است و کسیکه پرسد که خدا در کجاست مکانی از برایش اثبات
کرده و او مکانی نیست و کسیکه پرسد که بر روی کیست چیزی که حامل او باشد از برای او توهم کرده و این کفر است و کسیکه
پرسد که پس در کجاست خدا را اختصاص بمکانی داده و حال آنکه در اصل مکانی ندارد و علم و قدرتش بجمیع مکانها احاطه
کرده عالم بود در مکانی که هیچ معلوم نبود و قادر بر خلق نمودن بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبوده پروردگاری داشت در مکانی که
هیچ مربوبی نبوده خداوند ما را چنین وصف میباید کرد و از او زیاده از آنست که وصف کنندگان او را وصف توانند نمود
و باسانید معتبره از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله بهفت روز
خطبه فرمودند که مضمون بعضی از آن اینست که حمد و سپاس خداوندی را که سزاوار است که عقلها را عاجز گردانیده از آنکه
بغیر هستی وجود او چیزی از کنه ذات و صفات او را بیابند یا ذات او را تعقل نمایند زیرا که محال است که او را شبیهی
و مانندی بوده باشد که از راه مشابهت پی بذات و صفات او توانند برد بلکه او خداوندیست که تفاوت در ذاتش
نیست که اجزای مختلفه داشته باشد و تبعیض در او نمی باشد که تعدد در صفات او بهم رسد و او است از اشیا نه بدوری
مکانی بلکه بکمال تنزه و مستولی است و متمکن است بر جمیع اشیا نه باآنکه در میان اشیا ممزوج با آنها باشد بلکه بعلم و قدرت

و حفظ و تربیت عالم است بجمیع اشیا نه بیک آلتی که بدون آن آلت عالم نتواند داشت تا محتاج باشد بلکه بنفس
ذات و صفات او و معلومش علم و احاطه نیست بغیر ذات او اگر گوینده که بوده همیشه در زمانی بوده بلکه بنا بر دلیل ازلیت وجود است
یعنی وجود وجوب دارد و اگر گوینده که هرگز بر طرف نمیشود این معنی دارد که همیشه در زمان ما خواهد بود بلکه نابودیش نیست
که عدم برای او محال است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرمود که خداوند قدیم واحد است و صمد است
یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلق است احدی المعنوی است و معانی کثیره مختلفه در او نیست از جهت تعدد در ذات و صفات
راوی میگوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق میگویند که میشنود بغیر آنچه با او می بیند بغیر آنچه با آن میشنود فرمود که
دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق کرده اند بلکه خداوند عالمیان میشنود بهمان چیزی که با آن می بیند و می بیند
بهمان چیزی که با آن میشنود یعنی همه بذات است و عضوی و جارحه و آلتی ندارد و در حدیث دیگر حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود که هر که این اعتقاد داشته باشد با خدا خدایان دیگر شریک کرده است و از ولایت و تشیع ما بهره ندارد بلکه
حق تعالی همیشه عالم و دانا و قادر و توانا و زنده و شنوا و بینا بوده بذات خود نه بچیزی دیگر و بلند مرتبه است و منزه است
در آنچه کافران و مشبهه گفتند و گمان میکنند بلندی بسیاری و ایضاً منقول است که اعرابی در روز جنگ جمل
بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و از معنی واحدیت خدا پرسید مردم بر او حمله کردند و او را اعتراض نمودند
که مگر نمی بینی که حضرت در عین قتال و جدال است با این پراکندگی خواطر چه سؤال از او می نمائی حضرت
فرمود که او را بگذارید که ما این قتال را برای این میکنیم که مردم را بیگانگی خدا در آوریم الحال که او می پرسد بگذارید
تا بفهمد پس متوجه اعرابی شده و فرمود که ای اعرابی آنکه میگویی که خدا واحد است چهار معنی دارد دو معنی برای خدا محال است
دو معنی برای او ثابت است اما آن دو معنی که بر او روا نیست یکی آنکه گوید خدا واحد است یعنی یکی است این
دلالت بر این دارد که خدا را دوم ممکن است که این یکی از او است و این کفر است و اثبات شریک است برای خدا
و بمنزله قول نصاری است که خدا را سیمین خدایان میگفتند و معنی دیگر آنکه گوید که او واحد است از یک جنس همچنانکه
میگویند که زید واحد است از افراد انسان و این کفر است و تشبیه است که برای خدا یکی را ماهیت و نوع ثابت

بیهمانند واحد

می نماید دانا آن دو وجه که بر خدا ثابت است یکی آنکه واحد است یعنی یگانه است در کمالات و شبیه و مانندی و شریکی
ندارد چنانچه میگویند که فلان شخص یگانه دهر است و این معنی از برای خدا ثابت است و معنی دیگر آنکه او واحد المعنی است
یعنی منقسم نمی شود نه در وجود خارجی و نه در عقل و نه در وهم و خداوند ما چنین است و این معنی برای او ثابت است
و بر این مضامین احادیث بسیار است ای عزیز ببین که آنچه در عرض چندین هزار سال حکما و عقلا فکر کرده اند و بعد از
صد هزار خطا یک معنی یا دو معنی حق را بهم رسانیده اند ائمه تو که در یک خطبه یک حدیث اضعاف آن را برای تو مبین
بیان کرده اند و لکن اکثر الناس لا یعقلون اصل ششم آنکه حق تعالی باقی است و فنا و عدم برای او محال است و بقای
نهایتی ندارد و بیان این معنی سابقاً شد و کسی توهم نکند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند بود
پس این صفت بخدا اختصاص ندارد زیرا که بقای الهی بذات خود است و بقای ایشان بغیر و بقای الهی بر یک صفت
و حالت و بهیچ تغیری در او نیست و بقای دیگران بانواع تغیرات و تبدلات است چنانچه منقول است
که عبدالله ابن یعفور از حضرت صادق علیه السلام پرسید از تفسیر این که هو الاول و الاخر و گفت که اول را دانستیم
بیان معنی آخر را بفرما حضرت فرمود که هیچ چیز نیست مگر اینکه کهنه میشود و متغیر میگردد و یک نوع زوال در او راه
می یابد و از رنگی برنگی متغیر میشود و از هیئتی بهیئتی میگردد و از صفتی بصفتی انتقال مینماید و نقصان
و زیادتی بر آن ظاهر می شود مگر خداوند عالم که همیشه واحد و یگانه بوده و بر یک حال بوده و اول است پیش از همه چیزها
و آخر است و همیشه خواهد بود و صفات و نامهای مختلف بر او وارد نمی شود چنانچه بر دیگران می شود مثل آدمی
که یکمرتبه خاک است و یکمرتبه گوشت و خون است و یکمرتبه استخوان پوسیده است و مانند خرما که یکمرتبه غوره است
و یکمرتبه تمر است پس اسماء و صفات بر اینها متبدل می شود و خدا برخلاف اینها است اصل هفتم
آنکه حدیث موافق آیات و احادیث متواتره دلالت دارد بر اینکه خدا آفریننده زمین و آسمان و چیزهائیست
که در اینهاست از کواکب و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع اشیا برخلاف قول جمعی از حکما که عقول
عشره را خالق اینها میدانند و جمعی از غلات شیعه که ائمه علیهم السلام را خالق آسمان و زمین میدانند

در نفی این قول احادیث بسیار است چنانچه ابن بابویه رحمة الله بسند معتبر از یاسر خادم روایت کرده که گفت بحضرت
امام رضا علیه السلام عرض نمودم که چه میفرمایید در مذهب تفویض حضرت فرمود که خدا امر دینش را بپیغمبر تفویض نموده و فرموده
که آنچه پیغمبر بسوی شما بیاورد اخذ نمایید و عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید اما خلق کردن و روزی
دادن را باو نگذاشته بعد از آن فرمود که خدا آفریننده همه چیز است چنانچه در قرآن میفرماید که آنخداوندی که شما را خلق
کرد پس روزی داد و بعد از آن میمیراند شما را پس زنده میگرداند آیا آن شریکهایی که از برای خدا قایل میشوند
هیچیک از این کارها میتوانند کرد منزه و متعالی است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و از ابو هاشم
جعفری روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم از حال غالیان که ائمه را خدا میدانند و مفوضه
که میگویند که خدا خالق خلق عالم را با ائمه گذاشته حضرت فرمود که غلات کافرند و مفوضه مشرکند هر که با ایشان
همنشینی کند یا مخالطه نماید یا با ایشان چیزی بخورد یا بیاشامد یا مهربانی کند یا دختر از ایشان بگیرد یا دختر بایشان
بدهد یا ایشانرا امین گرداند بر امانتی یا تصدیق گفته ایشان نماید یا اعانت ایشان بکند بنیم کلمه از دوستی خدا و دوستی
رسول و دوستی اهل بیت بیرون میرود و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که هر که گمان کند که خدا امر خلق
کردن و روزی دادن را با ائمه گذاشته بتفویض قایل شده است و هر که بتفویض قایل شود مشرک است یعنی شریک
از برای خدا قایل شده و در کتاب احتجاجات از علی ابن احمد قمی روایت کرده که گفت که اختلاف در میان شیعه واقع شد
در اینکه آیا خدا امر خلق و رزق را با ائمه علیهم السلام تفویض نموده است یا نه جمعی گفتند که این محال است بر خدا جایز نیست
زیرا که کسی غیر خدا بر خلق اجسام قادر نیست و جماعتی گفتند که خدا ائمه علیهم السلام را قادر گردانیده و این امر را بایشان
تفویض نموده پس ایشان خلق را آفریدند و روزی میدهند پس رفتند بنزد محمد ابن عثمان عمروی که وکیل حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه بود و عریضه در این باب نوشتند بحضرت در جواب نوشته که بدرستیکه خدا خلق کرده است اجسام را
و روزی را قسمت می نماید زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده و هیچ چیز مثل و مانند او نیست و او سمیع و بصیر است
اما ائمه علیهم السلام پس ایشان سئوال می نمایند از خدا و خدا اجابت دعای ایشان می نماید و خلق میکند و از او

سئوال می نماید

سئوال می نماید بسئوال ایشان مردم را روزی میدهد از جهت منزلت ایشان و تعظیم حق ایشان فصل ششم
بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که آسمانها متصل بیکدیگر نیست و چنانکه هر آسمانی پانصد سال راه است
و از هر آسمانی تا آسمانی پانصد سال راه است و مابین آسمانها پر است از ملائکه و قول حکما که بر یکدیگر چسبیده اند
بعد از قول رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اعتبار ندارد و باید دانست که ملائکه اجسام لطیفه اند و مکان دارند
و نزول و عروج می نمایند و احادیث در این باب متواتر است و نص قرآن بر این دلالت دارد و تاویل ملائکه بعقول
مجرده و نفوس فلکی و طبایع و قوی چنانچه بعضی از حکما کرده اند انکار ضروری دین است و کفر است و هیچ خلقی زیاده
از ملائکه نمی باشد و هیچ مخلوقی عجیب تر از ایشان عظیم تر نیست مگر روح چنانچه ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر روایت
کرده است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان و از ملکی چند که هست حضرت فرمودند که اگر یکی
از ایشان بزمین آید زمین گنجایش او نداشته باشد از عظمت جثه و بسیاری بالهای او و بعضی از ملائکه هستند
که اگر جن و انس خواهند که او را وصف نمایند عاجز میشوند بسبب دوری مابین مفاصلش و حسن ترکیب صورتش و چگونه
وصف توان نمود ملکی را که از مابین دو دوشش تا نرمه گوشش هفتصد سال راه باشد و بعضی از ایشان هست که افق آسمانها را
پر میکنند و سد می نماید بیک بال از بالهای خود قطع نظر از بزرگی بدنش و بعضی از ایشان آسمانها تا کمر اوست و بعضی
هست که بر روی هوا ایستاده و زمین ها تا زانوی اوست و بعضی هست که اگر جمیع آبهای عالم را بگودی انگشت ابهامش
بریزند گنجایش دارد و بعضی دیگر هستند که اگر کشتیهای عالم را در آب دیده اش جاری کنند سالهای بسیار جاری
خواهد بود فتبارک الله احسن الخالقین بعد از آن سئوال نمودند از آنحضرت از کیفیت حجب که بر بالای آسمانهاست
فرمود که حجاب اول هفت طبقه است غلظت هر حجابی پانصد سال و از هر حجابی تا حجابی پانصد سال و حجاب دویم هفتاد
حجاب است که غلظت هر حجاب و مابین هر دو حجاب مسافت پانصد سال است و حاجبان و دربانان هر حجابی هفتاد
هزار ملک اند که قوت هر ملکی با قوت جن و انس برابر است و حجابهای دیگر هست که کنگره هر حجابی هفتاد هزار سال راه است
بعد از آن دیگر سراپرده جلال است و آن هفتاد سراپرده است و در هر سراپرده هفتاد هزار ملک است

و مابین هر دو سراپرده پانصد سال مسافت است بعد از آن سرادق کبریائیست دیگر سرادق عظمت است دیگر سرادق
جبروتست دیگر سرادق نور ابیض است دیگر سرادق وحدانیت است و آن هفتاد هزار سال در هفتاد هزار
سال است و بعد از آن حجاب اعلی است و علی ابن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
خداوند عالمیان ملائکه را مختلف خلق کرده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل را دید که ششصد بال داشت و
بر ساقهایش مروارید بسیار بود مانند قطره‌ها که بر سبزه نشیند و پر کرده بود مابین زمین و آسمان را و فرمود که هرگاه خدا
امر فرماید میکائیل را که بزمین آید پای راست را در آسمان هفتم گذارد و پای دیگر را در زمین هفتم و فرمود که خداوند
عالمیان را ملکی چند هست که نصف بدن ایشان از برف است و نصف دیگر از آتش و ذکر ایشان اینست که
ای خداوندی که الفت داده میان برف و آتش دلهای ما را بر طاعت ثابت بدار و فرمود که ملکی هست که مابین نرمه گوشش
تا چشمش پانصد سال مسافت است بپرواز مرغ و فرمود که ملائکه نمی‌خورند و نمی‌آشامند و جماع نمیکنند و به نسیم عرش زندگانی
میکنند و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در رکوعند و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در سجودند بعد از آن فرمود
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ خلقی از خلق خدا بیش از ملک نیست و در هر روزی و در هر شبی هفتاد هزار
ملک فرود می‌آیند و طواف خانه کعبه میکنند دیگر بسر تربت حضرت رسول صلی الله علیه و آله میروند و بر آن سلام میکنند
و دیگر بروضه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌آیند و بر آن سلام میکنند دیگر بروضه حضرت امام حسین علیه السلام می‌آیند
و در آنجا می‌مانند چون سحر می‌شود بآسمان میروند و دیگر هرگز فرود نمی‌آیند و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می‌آیند
و ایضاً بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت جعفر ابن محمد علیهما السلام پرسیدند که ملائکه بیشترند یا بنی آدم
فرمود که بحق خداوندی که جان من در دست قدرت اوست که ملائکه‌های خدا در آسمانها بیشترند از عدد ذره‌های خاک
در زمین و در آسمان قدر جای پائی نیست مگر آنکه در آنجا ملکی هست که خدا را تسبیح و تقدیس میکند و در زمین درخت
و کلوخی نیست مگر آنکه نزد آن ملکی هست موکل است بر آن که احوال او را هر روز بر خدا عرض می‌نماید با آنکه خدا از آن
ملک اعلم است باحوال آن چیز و هیچیک از ملائکه نیستند مگر آنکه بخدا تقرب میجویند بولایت و محبت اهل بیت و استغفار

میکنند برای دوستان

جزئیات احاطه نموده و این معنی اجماعی مسلمانانست و انکار جمعی از حکما علم الهی را بجزئیات کفر است بلکه خداوند
عالم بجمیع اشیا عالم بوده در ازل الآزال بعد از وجود آن جزء علم آن متبدل نمی‌شود و زیاده نمی‌گردد و این معنی از آیات
و اخبار بحد تواتر رسیده و احتیاج بتوضیح ندارد و باید دانست که الهی عالم است نسبت بجمیع ممکنات و قادر است
که در هر آنی صد هزار هزار برابر آنچه خلق کرده است خلق نماید و لکن مصلحت اقتضا نموده که بر همین قدر از خلق اکتفا
نماید چنانکه قدرت دارد که از برای هر شخصی سه دست یا بیشتر خلق نماید و لکن مصلحت مقتضی آنست که غالبا دو دست
بیشتر نباشد و آنچه در احادیث و در آیات و اخبار موافق این وارد شده است که خدا بر هر شیئی قادر است دلالت بر آن
دارد که ممتنعات و امری چند که محالند شیئی نیستند و همین بر واجب و ممکن شیئی اطلاق میتوان نمود و در ممتنعات قصور
از جانب قدرت خدا نیست بلکه قصور از جانب آن ممتنع است که چون محال است قابل این نیست که وجود بآن تعلق گیرد و چگونه
قصور در قدرت کسی باشد که خزانه او عدم باشد و آنچه خواهد بمحض اراده که تعبیر از آن بلفظ کن میکنند موجود نماید
چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت موسی علیه السلام بکوه طور رفت و با خداوند خود مشغول
مناجات شد و گفت خداوندا خزینهای خود را بمن بنما فرمود که ای موسی خزانه من آنست که هرگاه اراده نمایم
میگویم موجود شو آن شیئی موجود میشود و چون این ده اصل از اصول ضروریه دین بود و اعتقاد باینها لازم بود و اختلاف
بسیاری از اهل باطل در آنها شده بود موافق طریق اهل بیت علیهم السلام بر وجه اجمال بیان نمودیم که بشبهات ارباب
شکوک و ضلالات از راه دین بدر نروی والسلام علی من اتبع الهدی ختم الایمان لی و الاقرار بان الله تعالی ارسلنی
الی کافة الناس بشیرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که بعد
از معرفت ذات و صفات واجب الایمان بآنها ایمان بمن است و اقرار نمودن باینکه حق تعالی مرا بکافه آدمیان
بپیغمبری فرستاده که اطاعت کنندگان را بشارت دهم بثوابهای عظیم و مخالفت کنندگان را بترسانم
از عقابهای الهی بخوانم مردم را بسوی خدا و اطاعت او بفرمان او و توفیق او و چراغ نور بخشنده ام که مردم را از تاریکیهای
جهل و ضلالت بنور ایمان و هدایت برسانم بدانکه یکی از اصول دین اقرار بنبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله

و بیان این امر در این مختصر بر وجه کمال نمی‌توان نمود و لکن مجملی از آن را در ضمن چند فایده تحریر می‌نماید فایده اول
در بیان ضرورت وجود نبی و احتیاج خلایق بآن بدانکه این بسی ظاهر و معلوم است که غرض از بیان ضرورت وجود
نبی و احتیاج خلایق بآن غرض الهی از خلق این عالم تحصیل منفعتی از برای خود نیست چه معلوم است که او غنی بالذات
و در هیچ کمالی بغیر محتاج نیست بلکه غرض آنست که افراد قابله خلق را بکمالاتی که قابل آن باشند فایز گرداند
و نشأه انسانی چنانچه سابقا بآن اشاره شده از جمیع مخلوقات قابلیت و استعداد کمالات زیاده دارد و چون
کمالاتش از رتبه خاتم الانبیاست که اشرف مکونات است تا رتبه عمری و ابوبکری و ابوجهلی که اخس موجودات است
و ظاهر است که کمال نوع انسان بتحصیل کمالات و رفع نقایص میشود و شکی نیست که این نحو از کمال بدون معلم
ربانی که از جانب حق تعالی مؤید بوده باشد و بوجوه الهی حسن و قبح اشیا را داند و بوعده و وعید مردم را بر خیرات
بدارد و [illegible] چه ظاهر است که نفوس بشری باعتبار دواعی شهوات و لذات راغب بدیها باشند
و امور قبیحه در نظر ایشان مستحسن میباشد و اکثر عالم امور قبیحه را بشهوات خود حسن میدانند و ایضا معلوم
که این امور بدون وعده بثوابها و وعید از عقابها متمشی نمیشود و معلوم است که عقل انسانی بدون وحی ربانی
احاطه بخصوصیات ثواب هر عمل و عقاب هر جرمی نمیکند پس بغیر شخصی که از جانب حق سبحانه و تعالی مامور باشد
و حسن و قبح اشیا را بوحی الهی داند ارشاد خلق و تکمیل ایشان حاصل نمیگردد و این شخص را ناچار است از دو جهة
یکی جهة بشریت که بآن اعتبار مجالست و موانست و مکالمه و مصاحبت با مکلفین نماید و الفت و آمیزش با ایشان
کند که سخن او در نفس ایشان تاثیر نماید و جهة دیگر جهة روحانیت و تقدس و کمالست که بآن جهة مستعد
فیوضات نامتناهی و قرب بجناب اقدس الهی تواند باشد که از جهة ثانیه استفاضه علوم و حکم و معارف نماید
و بجهة اول رساند چنانچه منقولست که زندیقی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و سئوالها نمود و بجوابهای
آنحضرت بشرف اسلام فایز گردید و از جمله سئوالها این بود که بچه دلیل اثبات انبیا و رسل می‌نمایند حضرت
فرموده‌اند که چون ما ثابت کردیم خداوندی را که خالق و صانع ماست و منزه است از صفات ما و از صفات جمیع

مخلوقین

مخلوقین و آن صانع حکیم است و بنای جمیع امورش بر حکمت و مصلحت است و خلق او را نمی‌توانند دید و لمس و حس
در نمی‌آید و جسم نیست که با او روبرو و مکالمه و مباحثه و گفتگو نمایند ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان او در میان او
و خلایق باشند که ایشان را دلالت نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در آنست و باعث نفع ایشانست و نهی کنند
بچیزی چند که باعث تضییع ایشان است و ترک آنها موجب فنای ایشان است پس ثابت شد که جمعی میباید باشند
که از جانب حکیم علیم مردم را امر و نهی نمایند و تکالیف الهی و حکم ربانی را بخلق برسانند و ایشان پیغمبران و اوصیای
ایشان‌اند که برگزیده‌های خدایند از میان خلق ایشان را تادیب بحکمت نموده و کامل گردانیده و مبعوث بحکمت ساخته
که در اخلاق و صفات با عامه شریک نیستند و در خلق و صورت و ترکیب با ایشان شبیه‌اند و از جانب خدا
مؤیداند بدلایل و معجزات و براهین و شواهد که بر حقیقت ایشان دلالت میکند مثل مرده زنده کردن و کور روشن کردن
و پیس شفا دادن و دیگر زمین خدا از یکی از ایشان خالی نمی‌باشد که کمال علم و معجزه‌اش دلیل حقیقت اوست و هر حجتی
دلیل است بر حقیقت پیغمبرش بدانکه حضرت در این حدیث اشاره بدلیل دیگر نیز فرموده که چون انسان مدنی بالطبع
و هر فردی بدیگری در امور معاش و معاد خود محتاج‌اند و با یکدیگر آمیزش ایشان ضرورست و آمیزشها باعث منازعات
و مشاجرات میشود پس ناچار است ایشان را از حاکمی که رفع منازعات ایشان نماید بنحوی که حیف و میلی در حکم او نباشد
و اگر نه بزودی یکدیگر را میکشند و فانی میشوند و این حاکم تا مؤید از جانب خدا نباشد مامون از حیف و میل نیست
و ایضا حکم موقوفست بر علم بخصوصیات احکام و ظاهر است که عقل بشری احاطه بجمیع خصوصیات احکام نمی‌تواند
کرد پس حاکم مؤید بوحی میباشد فایده ثانیه بدانکه دلیلی که عامه ناس از آن علم بنبوت بهم می‌توانند رسانید آن معجزه است
و آن عبارتست از امر خارق عادت که از مدعی پیغمبری ظاهر گردد و دیگران از اتیان بمثل آن عاجز باشند مانند
عصا را اژدها کردن و ماه را شق نمودن و مرده زنده کردن و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است چه هرگاه شخصی
دعوی نماید که من پیغمبر فرستاده خدایم و گواه بر حقیقت من اینست که فلان امر غریب که خارق عادت است از من جاری
میکند و مطابق آنچه گفته بظهور آید و آن کار خارج از طاقت بشر باشد علم بهم میرسد که آن شخص فرستاده خداست

همچنانکه هرگاه شخصی که در حضور مجلس پادشاهی گوید که من از جانب پادشاه مامور شده‌ام که شما را بر فلان کار بدارم و شاهد
بر صدق من اینکه پادشاه آن روز سه مرتبه می‌بندد و میگشاید یا سه بار از تخت برخیزد و بنشیند و پادشاه
سخن آن شخص را می‌شنیده باشد خواه حاضر باشد نزد اهل مجلس بی حجاب و خواه در پرده در میان باشد و بعد از آن
مطابق گفته آن شخص از پادشاه بظهور آید جمیع حاضران را یقین بهم رسد که آن شخص راست میگوید و نیز از خدای تعالی
معجزه را بر طبق گفته مدعی کاذب ظاهر ساختن تصدیق او کرده باشد و تصدیق کاذب قبیح است و قبیح بر خدا روا نیست
و ایضا چگونه عقل تجویز مینماید که از خداوند با نهایت لطف و رحمت این چنین تصدیقی که موجب ضلالت ابدی
خلق باشد بظهور آید و همچنانکه از دیدن معجزه علم بنبوت بهم میرسد از علم بظهور معجزه از راه اخبار متواتره نیز
علم بهم میرسد چنانچه ما را از تواتر وجود شهر مکه علمی بهم رسیده که بعد از آن دیدن هیچ زیاده نمی‌شود **فایده ثانیه**
در تقریر دلیل بر نبوت پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله علیه و آله بدانکه معجزات ظاهرات
و آیات باهرات آنحضرت فوق حد و احصار است و از جمله معجزات آنحضرت قرآن مجید است زیرا که بتواتر معلوم شده است
که آنحضرت قرآن را بر طبق دعوی نبوت خود معجزه آورده و جمیع فصحا و بلغای قبایل عرب را که از ریگ بیابان بیشتر
بودند تکلیف نمودند که در یک برابر سوره کوچک از سوره‌های قرآن سوره بیاورند که در بلاغت و فصاحت مثل
آن باشد و با وفور جماعات و کثرت ایشان و شدت عداوت و عصبیت و کفر که داشتند چندانکه سعی کردند
چیزی بیاورند نتوانستند آورد و همه اعتراف بعجز کردند و بمقاتله کشته شدن تن در دادند و باین امر اتیان نکردند
با آنکه در آن زمان فصاحت و بلاغت پیشه ایشان بود و مدار ایشان بر خطب و اشعار بلیغه بود چنانچه ابن
بابویه رحمه الله روایت کرده است که ابن السکیت که از علمای عامه بود بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام آمد و سؤال
نمود که چرا خداوند عالمیان موسی بن عمران را با ید بیضا و عصا و چیزی چند که شبیه بسحر بود فرستاد و حضرت عیسی
علیه السلام را با طب فرستاد و پیغمبر ما را با معجزه سخن و کلام فرستاد حضرت فرمود که خدا چون موسی علیه السلام را فرستاد
بر اهل عصرش سحر غالب و ساحران در آن زمان بسیار بودند لهذا موسی علیه السلام را با معجزه چند فرستاد که با آن امری

که ایشان مهارت

که ایشان مهارت در آن داشتند شبیه بود و سحر ایشان را باطل گردانید و ایشان عاجز شدند از برابری آن
و باین طریق حجت را بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی علیه السلام در زمانی مبعوث گردانید که کوفتهای مزمن و بلاهای عظیم
در آن زمان بهم رسیده بود و مردم بطبیب بسیار محتاج بودند و اطبای ماهر بودند پس او را بمعجزه چند فرستاد از زنده
زنده کردن و کور و پیس را شفا بخشیدن که اهل آن عصر از آنها عاجز شدند و حجت الهی بر ایشان تمام شد و پیغمبر ما را
در زمانی مبعوث گردانید که مدار اهل آن عصر بر خطبها و کلامهای بلیغ و اشعار بود و تفاخر ایشان بهمین صنعت سخن
بود پس آنحضرت از کلام الهی و مواعظ و احکام چیزی چند آورد که ایشان معترف بعجز خود شدند و حجت خدا را بر ایشان
تمام کرد ابن السکیت گفت والله که مثل تو عالمی در این زمان من ندیده‌ام بگو که امروز حجت خدا بر مردم چه چیز است
فرمود که حجت خدا در این زمان عقل است که با آن تمیز نمائی میان کسی که راست بر خدا گوید و تصدیق او نمائی و بگفته
او عمل کنی و کسیکه دروغ بر خدا بندد او را تکذیب کنی ابن السکیت گفت والله که جواب حق همین است و غیر قرآن از معجزات
و خوارق عادات که در کتب خاصه و عامه روایت کرده‌اند و اکثر آنها بتواتر پیوسته و بسیار است بر تقدیر عدم تواتر بعضی
در متواتر بودن قدر مشترک میان آنها شکی نیست مثل شق قمر و حرکت کردن درخت از جای خود و آمدن بنزد آنحضرت
و باز بفرموده او بجای خود برگشتن و جاری شدن آب از میان انگشتان مبارکش بنحوی که جمیع لشکر و چهارپایان از آن
سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگریزه در دست آنحضرت و سخن گفتن او بزغاله مسموم که زهر بر آن زده اند
و سیر گردانیدن جمع کثیر از طعام اندک و گرویدن جن و برگردانیدن آفتاب برای نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و شهادت سوسمار بر نبوت او و شکوه کردن ناقه از صاحبش و با وجودی که چیزی نخوانده بود و از بشری تعلیم نگرفتن
از احوال گذشته‌ها از پیغمبران و غیر ایشان خبر دادن موافق واقع و بردن خلقی و اخلاقیه و با کمال بر جمیع حقایق
مطلع بودن و در هیچ مجلس در حجت مغلوب نشدن و در هیچ سؤال عاجز از جواب نشدن و خبر دادن از وقوع امور
و غیبها بسیار در زمان آینده و همه بفعل آمدن بفتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خزاین فارس
و روم بدست اهل اسلام و مقاتله نمودن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با ناکثان و طلحه و زبیر و معاویه و با خوارج نهروان

و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و وفات حضرت فاطمه و شهادت امام حسین علیه السلام و اختلاف امت بعد از او و فرقه
مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب گشتن این دین بر ادیان انبیای سابق و بهم رسیدن صوفیه در این امت چنانکه
در این حدیث ابوذر غفاری آمد و امثال این معجزات زیاده از آن است که احصا توان نمود و قطع نظر از اینها از ملاحظه اوصاف
و اطوار آنحضرت از نسب و حسب و علم و حلم و عصمت و مروت و امانت و دیانت و عدالت و شجاعت و فتوت و ورع
و قناعت و ریاضت و عبادت و ترک علایق و صفای طینت و مجاهده با نفس و حسن سلوک و کیفیت معاشرت با خلق و راستی
گفتار و درستی کردار و استقرار بر [illegible] و سایر صفات حمیده و آثار پسندیده آنجناب هر عاقل را جزم بحقیت
آنحضرت بهم میرسد و همچنین اگر کسی اندک تأملی بکند در احکام دین و ضوابط شریعت مقدس او میداند که این قانون
و این نسق از غیر خداوند عالمیان نمی باشد و اخبار بر بعثت آنحضرت در کتابهای انبیای سابقه کما لا یخفی بسیار است
و اگر آنها موجب تطویل میشود و در بیان معجزات آنجناب بایراد یک حدیث در این باب اکتفا مینمایم شیخ طبرسی
در کتاب قرب الاسناد بسند معتبر [illegible] از معجزات روایت میکند که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که پدرم موسی ابن جعفر
صلوات الله علیهما مرا خبر داد که روزی نزد پدرم جعفر ابن محمد علیه السلام بودم و من طفل خماسی بودم یعنی قامتم پنج
شبر بود یا پنج ساله بودم که جماعتی از یهود بخدمت پدرم آمدند و گفتند تو فرزند محمدی که پیغمبر این امت است
و حجت بر اهل زمین است فرمود که بلی ایشان گفتند که ما در توریت خوانده ایم که خدا حضرت ابراهیم را و فرزندان
او را کتاب و حکمت و نبوت کرامت کرده و برای ایشان پادشاهی و امامت مقرر فرموده و همیشه چنین یافته ایم
اولاد پیغمبران را که خلافت و پیغمبری و وصیت ایشان تجاوز نمی نماید و بغیر از ایشان نمیرسد پس چرا که از شما
که نسل پیغمبرید در گرفته و دیگران قرار گرفته و شما را مغلوب و ضعیف می بینیم و حرمت پیغمبر شما را در امر شما رعایت
نمیدارند و شما را چنانچه باید اکرام نمی نمایند حضرت صادق علیه السلام بر ایشان [illegible] فرمود که بلی همیشه
پیغمبران و اوصیای ایشان خدا مظلوم و مقهور بوده اند و بناحق کشته شده اند و همیشه ظالمان غالب بوده اند و اندکی
از بندگان خدا شاکر و مطیع او میباشند والله [illegible] و پیشوایان خلق و خلیفه های پیغمبران و اوصیای ایشان چنین

می باید باشند

می باید باشند آیا علوم الهی بشما چنین رسیده حضرت بلی فرمود که پیش بیای موسی پس نزدیک رفتم و دستم بر سینه
من مالید و فرمود که خداوندا تو او را تقویت فرما [illegible] کن بنصرت و یاری خود بحق محمد و آل محمد و بآن گروه یهود گفت
که آنچه خواهید از آن سؤال نمائید ایشان گفتند که ما چگونه سؤال کنیم از طفلی که هنوز چیزی نیافته و بمرتبه علم نرسیده
گفتم بایشان سؤال نمائید از روی تفقه و فهمیدن و عنت و لجاج را بگذارید گفتند که ما را خبر ده از نه آیتی که خدا معجزه
حضرت موسی علیه السلام گردانیده بود من گفتم که عصا بود که اژدها میشد و دست خود را از گریبان بیرون می آورد
و جهان را از نور روشن میکرد و ملخ و شپش و وزغ و خون را بر اصحاب فرعون گماشت و طور را بر بالای سر بنی اسرائیل
آورد و من و سلوی برای ایشان آورد و من و سلوی هر دو یک آیت است و دریا را برای ایشان شکافت گفتند
راست گفتی بگو پیغمبر شما چه آیات و معجزه آورد که آن شک از دل ایشان زایل شده باشد گفتم آیات و معجزات
بسیار است من پاره را بشمارم شما گوش بدارید و بفهمید و حفظ نمائید اول شما میدانید که جن و شیاطین پیش
از بعثت آنحضرت با آسمانها میرفتند و گوش میدادند و خبرها بزمین می آوردند و بکاهنان میگفتند و بعد از بعثت او
ایشان را به تیر شهاب و ریختن ستاره ها راندند و منع کردند و کاهنان و ساحران باطل شدند و خبرهای ایشان
منقطع شد دویم سخن گفتن و گواهی دادن گرگ بر پیغمبری آنحضرت چنانچه در قصه ابوذر است سیم اتفاق داشتن
دوست و دشمن بر راستی لهجه و امانت و دیانت و دانایی او در ایام طفولیت و در هنگام شباب و جوانی و در
سن کهولت و پیری او و همه معترف بودند که مانند او در علوم و کمالات نیست چهارم آنکه چون سیف ابن ذی یزن
پادشاه حبشه شد گروه قریش با عبدالمطلب نزد او رفتند و از احوال آنحضرت از ایشان سؤال نمود و اوصاف
آنحضرت را بایشان گفت که پیغمبری با این اوصاف در میان شما بهم خواهد رسید جمیع قریش اقرار کردند که این
اوصاف محمد است که تو میشماری گفت زمان بعثت او نزدیک شده است و مستقر او در مدینه خواهد بود و در آنجا
مدفون خواهد شد پنجم آنکه چون ابرهه ابن یکسوم که پادشاه یمن شد فیلان را آورد که کعبه را خراب کند
قبل از بعثت آنحضرت عبدالمطلب گفت که این خانه صاحبی دارد که نمیگذارد که آنرا خراب کنند و اهل مکه را جمع کرد

دعا کرد و این بعد از غضب سیف بن ذی یزن بود و ببرکت آنحضرت خدا اباجهل را با برادران و فرستاد و ایشان

هلاک کرد و مکه و اهل مکه را نجات داد ۶ ششم آنکه ابوجهل سنگی گرفت و بطلب آنحضرت بیرون آمد دید که در پشت

دیواری خوابیده خواست که آن سنگ گران را بر روی آنحضرت بیندازد دستش خشک شد هرچند آنکه تلاش کرد نتوانست

انداخت ۷ هفتم آنکه ابوجهل از اعرابی شتری خریده بود و زرش را نمیداد و اعرابی بنزد قریش آمد و شکایت کرد ایشان

از بابت تمسخر آنحضرت را نشان اعرابی دادند و حضرت در نزد کعبه نماز میکرد اعرابی را گفتند او را بگو که حق تو را از ابوجهل

بگیرد چون اعرابی بنزد حضرت آمد و طلب نصرت نمود حضرت او را بدر خانهٔ ابوجهل برد و در را کوفت ابوجهل متغیر الاحوال

بیرون آمد و گفت چکار داری فرمود که حق اعرابی را بده گفت میدهم و در ساعت حق اعرابی را تسلیم کرد اعرابی بنزد

قریش آمد و گفت خدا شما را جزای خیر دهد که آن شخص حق مرا از او گرفت قریش با بوجهل گفتند که چون در گشودم

گفت حق اعرابی را بده نظر کردم جانوری مهیب از بابت شیر دیدم که دهان باز کرده و رو بمن آورده و میگوید بده

و اگر نمیگفتم سرم را میکند و از ترس دادم ۸ هشتم آنکه قریش نضر بن الحرث و عقبة بن ابی معیط را بنزد یهودان

مدینه فرستادند که احوال ایشان بپرسند که او پیغمبر است یا نه و پادشاهی او باقی دارد یا نه چون بیامدند یهودان

گفتند که اوصاف او را بما نقل کنید چون ذکر کردند [آنحضرت از] پرسیدن که از شما چه جماعت تابع او شده اند گفتند مردم

پست و فقیر تابع او گردیده اند یکی از علماء ایشان فریاد برآورد که این همان پیغمبریست که اوصاف او را ما در توریة خوانده ایم

و خوانده ایم که قوم او زیاده از دیگران با او دوشمنی خواهند کرد ۹ نهم آنکه چون حضرت هجرت فرمود قریش سراقة

ابن جعشم را بطلب آنحضرت فرستادند چون حضرت او را دیدند فرمودند که خداوندا دفع شر او از ما بکن در حال

بالهای اسبش بزمین فرو رفت فریاد برآورد که یا محمد مرا رها کن که من عهد میکنم که همیشه خیرخواه تو باشم و با دوشمن تو

مصالحه ننمایم حضرت فرمود که خداوندا اگر راست میگوید اسبش را رها کن پس رها شد و برگشت و از آن عهد برگشت

۱۰ دهم آنکه عامر بن الطفیل و زید بن قیس هر دو بنزد آنحضرت آمدند و عامر با زید گفت که چون بنزد او میرویم من او را

مشغول سخن میسازم و تو بشمشیر کار او را بساز چون بیامدند چندانکه عامر با حضرت سخن گفت زید [کار] نکرد چون بیرون

آمدند

آمدند عامر زید را زیاده از حد ملامت کرد که ترسیدی او گفت که هرگاه اراده میکردم که بزنم بغیر تو دیگری را نمیدیدم

و اگر میزدم بر تو میزدم ۱۱ یازدهم آنکه روزی زید بن قیس و نضر بن الحرث با یکدیگر متفق شدند که غایبانه آنحضرت را بکشند

چون بخدمت آنحضرت رسیدند حضرت متوجه زید شدند و فرمودند که بیاد داری روزی را که با عامر آمدی و قصد کشتن

من داشتی و خدا نگذاشت و تمام قصه را نقل فرمود زید گفت که و الله که بغیر من و عامر کسی از این قصه خبر نداشت و کسی

تو را خبر نکرده مگر ملک آسمان و شهادت گفت و مسلمان شد ۱۲ دوازدهم آنکه گروهی از یهود آمدند نزد علی ابن ابیطالب علیه السلام

و گفتند که رخصت بگیر که بخدمت حضرت بیاییم که سوال چند از او داریم چون حضرت رخصت طلبید حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمود که از من چه میخواهید من بنده ام از بندگان خدا هرچه بمن تعلیم نماید میدانم پس رخصت فرمود چون داخل شدند

فرمود که میخواهید خود سوال کنید یا من مطلب شما را بیان کنم ایشان گفتند تو بیان کن فرمود که آمده اید که از احوال

ذوالقرنین سوال کنید گفتند بلی فرمود که طفلی بود از اهل روم و پادشاه شد و بمشرق و مغرب عالم رفت و در آخر

سد را بنا کرد گفتند گواهی میدهیم که چنین است ۱۳ سیزدهم آنکه وابصة بن معبد اسدی بخدمت حضرت آمد و در خاطر

گذرانید که از هر گناهی و ثوابی از او سوال خواهم کرد حضرت فرمود که آمده سوال از نیکی و گناه بکنی پس بر سینهٔ

او زد و فرمود که بر و نیکی آن چیزی است که نفس با او مطمئن شود و دل گواهی بدهد که آن حق است و در سینهٔ

حقیقت آن مستقر گردد و اثم گناه آنست که در سینه اثر کند و در دل جولان کند و دل بر حقیقت آن گواهی

ندهد هرچند ترا فتوی دهند که خوب است آن مکن ۱۴ چهاردهم آنکه گروه عبد القیس بخدمت آنحضرت آمدند چون مطلب

ایشان مجمل آمد حضرت فرمود که خرماهای بلاد خود که همراه دارید بیاورید هر یک از ایشان نوعی از خرما آوردند حضرت نام

خرماها را هم فرمود ایشان گفتند که خرماهای بلاد ما را از ما بهتر میشناسی پس حضرت فرمود خصوصیات زمینها

و خانهای ایشان را بیان فرمود و گفتند که تو هرگز بلاد و خانهای ما را ندیده حضرت فرمود که حجاب از پیش برداشته شد

من از انکار دیدم پس یکی از ایشان بر خواست و گفت خالوی دارم دیوانه شده حضرت او را طلبید و ردایش را

گرفت و سه مرتبه فرمود که بیرون رو ای دشمن خدا همان ساعت عاقل شد و گوسفند بری با خود داشته

حضرت گوش آنرا در میان دو انگشت خود گرفت و فشرد بشکل داغ علامتی در آن پیدا شد و فرمود که بگیر این را
که این علامت در گوش فرزندان این گوسفند خواهد بود تا روز قیامت و هنوز در گوش اولاد آن گوسفند آن این
علامت هست و معروفست ۱۵ پانزدهم آنکه در سفری حضرت بر شتری میگذشت که وا مانده بود و حرکت نمیکرد آبی
طلبید و مضمضه نمود و در ظرف کرده گلوی شتر ریخت و فرمود که خداوندا چنین کن که خالد و عامر و رفیق ایشان را
برگیرد پس ایشان بر سر سواران شتر شدند بر جست و در پیش شتران دیگر میدوید ۱۶ شانزدهم در سفری ناقه یکی
از صحابه گم شد و گفت اگر محمد پیغمبرست میداند که شتر من در کجاست حضرت او را طلبید و گفت ناقه تو در فلان
موضع مهارش به درختی بند شده است رفت و گرفت ۱۷ هفدهم آنکه حضرت بر شتری گذشت آن شتر سر در پیش
آورد و سخنی گفت حضرت فرمود که شکایت از صاحبش میکند که با او بد سلوکی میکند حضرت صاحبش را طلبید و فرمود
که این شتر را بفروش و براه افتاد آن شتر رجعت از پی حضرت روان شد و فریاد برآورد و استغاثه مینمود
حضرت فرمود که میگوید که از برای من صاحبی نیکو بگیر رسان پس حضرت فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را که این شتر
خریداری نما حضرت او را خرید و داشت تا جنگ صفین ۱۸ هجدهم آنکه حضرت در مسجد نشسته بود شتری از در مسجد درآمد
حرجا دوید تا بنزد آنحضرت آمد و سر در دامن آنحضرت گذاشت و استغاثه نمود حضرت فرمود که میگوید که صاحب من
امروز میخواهد برای ولیمه پسرش مرا بکشد شخصی از صحابه گفت بلی شتر فلان شخص است و امروز برای ولیمه پسرش
اراده کشتن این دارد حضرت کسی فرستاد و شفاعتش فرمود و از کشتنش گذشت ۱۹ نوزدهم آنکه حضرت نفرین
فرمود بر قبیله مضر که خدا قحط بر ایشان مستولی سازد ایشان مبتلا بقحط شدند بخدمت حضرت فرستادند و
اضطرار خود را عرض کردند و تضرع نمودند که از تقصیر ایشان بگذرد حضرت فرمود که خداوندا نفرین مرا بر ایشان مستجاب
فرمودی اکنون التماس مینمایم که بر ایشان باران نافع زود بفرستی و چنین کن که ضرر با ایشان نرساند هنوز
در دعا بود حضرت که باران ریخت که عالم را گرفت و یک هفته بر ایشان بارید اهل مدینه آمدند و گفتند یا رسول الله
راههای ما بسته شده و بازارهای ما بسته شد حضرت اشاره فرمود که باز گرد بر حوالی ببارد و بر ما مبارد از مدینه دور شد

و تا یکجا در حوالی

تا یکجا در حوالی مدینه نمی بارید ۲۰ بیستم آنکه حضرت را قبل از بعثت در طفولیت ابوطالب بسفر شام برد و در راه در حوالی
دیر بحیرای راهب فرود آمد و بحیرا از علوم کتب آسمانی بهره داشت و کتب بسیار خوانده بود و در توریة و کتب دیگر خوانده بود
که پیغمبر آخر الزمان درین اوقات بر اینمکان عبور خواهد کرد چون این قافله را دید فرمود که طعامی مهیا کردند و اهل قافله را
بضیافت طلبید و در میان ایشان چندانکه تفحص نمود کسی را نیافت که موافق اوصاف او باشد که در کتب خوانده بود
گفت آیا بر سر بارهای شما کسی از قوم شما مانده است که حاضر نشده باشد گفتند بلی طفلی یتیمی هست با ما که نیامده است
بحیرا نظر کرد دید که حضرت خوابیده است ابری بر سر حضرت سایه کرده بحیرا گفت که آن یتیم را بطلبید که او در سهیم است
و من و شما آن پیغمبر واجب التعظیم است چون حضرت متوجه شدند بحیرا دید که ابر با آن آفتاب فلک نبوت
حرکت میکند و سایه می افکند بیامد و شرایط بندگی بتقدیم رسانید و بقریش گفت که این پیغمبر آخر الزمان است و از جانب
خدا مبعوث خواهد شد و از احوال آنحضرت بسیار بیان نمود بعد از آن خبر قریش از آنحضرت مهابت بسیار داشتند و
زیاده تعظیم می نمودند و چون بمکه آمدند بسایر قریش را خبر دادند و باین سبب خدیجه بنت خویلد بتزویج آنحضرت رغبت نمود
و او بزرگ زنان قریش بود و صنادید و اکابر قریش همه خواستگاری او نموده بودند ابا کرده بود بشرف زوجیت آنحضرت مشرف شد
۲۱ بیست یکم آنکه قبل از هجرت حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام را فرمود که خدیجه را بگو طعامی مهیا کند و فرمود که خویشان
ما را از فرزندان عبد المطلب طلب کن حضرت چهل نفر از خویشان را طلب نمود چون بیامدند فرمود که یا علی طعام بیاور
حضرت آنقدر طعام آورد که یک نفر سیر تواند شد با ایشان فرمود که بخورید بسم الله نگفته حضرت بسم الله
فرمودند و ایشان بخوردن مشغول شدند ابو جهل گفت که محمد خوب سحری برای شما کرد بطعام یک نفر چهل نفر را سیر
کردن از این سحر بالاتر نمی باشد حضرت امیر فرمود که بعد از آن چند روز دیگر فرمود که ایشان را طلبیدم و از همان قدر
طعام ایشان را سیر گردانید ۲۲ بیست دویم آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من ببازار رفتم و گوشتی خریدم
بیک درهم و قدری ذرت گرفتم بیک درهم و بنزد حضرت فاطمه علیها السلام آوردم فاطمه ذرت را نان پخت و گوشت را شوربا کرد
و فرمود که اگر پدرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را طلب کنی با ما یکجا بخوریم چون بخدمت آنحضرت آمدم بر پهلو خوابیده بود

و پیغمبر فرمود که خداوند پناه می برم بتو از گرسنگی من عرض کردم که یا رسول الله صلی الله علیه و آله طعامی نزد ما حاضر شده اگر میل مبارک فرمایند
حضرت برخواسته و از صفه بیرون تکیه فرمودند چون نزد حضرت فاطمه آمدند فرمودند که ای فاطمه طعام را بیار در حضرت فاطمه
دیگ را با گرده‌های نان حاضر گردانید حضرت جامه بر روی نان پوشید و فرمود که خداوند برکت ده طعام ما را پس فرمود که تمام
گرده نان برای زنان خود یک یک جدا کرده فرستادند پس فرمود که از برای فرزندان و شوهر خود حصه بگذار پس فرمود که
خود تناول نما و برای همسایها هم حصه بفرست العبد از این طعام تا چند روز آن برکت نزد ما بود و از آن میخوردیم [بیست سیم]
بشیر ابن خباب در خدمت آنحضرت بود آنکه زن عبدالله ابن مسلم گوسفندی برای آنحضرت آورد که بزهر بریان کرده بود
و در آن وقت بشیر ابن خباب در خدمت آنحضرت بود و او از آن تناول کرد و حضرت تناول نفرمود و فرمود که این گوسفند
میگوید که مرا بزهر آلوده کرده اند و بعد از زمانی بشیر مرد و حضرت آن زن را طلبید و فرمود که چرا چنین کردی گفت خواستم
اشراف قوم مرا کشته بودی گفتم اگر پادشاه است کشته خواهد شد و اگر پیغمبر است خدا او را مطلع خواهد گردانید که نخورد
[بیست چهارم] آنکه جابر ابن عبدالله انصاری گفت که مردم را در روز خندق دیدم که مشغول حفر خندق اند و همگی گرسنه اند ۴۴
و حضرت پیغمبر را مشاهده نمودم که مشغول کندن است و از گرسنگی شکمش بر پشت چسبیده آمدم بخانه و حال را با زن خود
گفتم زن گفت که در خانه ما یک گوسفندی هست و پاره ذرت که گوسفند را کشتم و گفتم ذرت را نان کرد و نصف گوسفند را
بریان کرد و نصفی را مرق ساخت و بخدمت حضرت آمدم و عرض نمودم که طعامی مهیا کرده ام میخواهم که تشریف بیاوری
و هر کس را که خواهی با خود بیاوری حضرت جمیع صحابه را ندا فرمود که جابر شما را بسوی طعام خود دعوت مینماید جابر ترسان
و با خجالت تمام بخانه آمد و زن خود را گفت عجب فضیحتی شد جمیع صحابه با حضرت آمدند زن پرسید از جابر که تو ایشان را خواندی
یا حضرت جابر گفت که حضرت طلبید ایشان را زن گفت که پس باکی نیست او بهتر میداند از تو جابر گفت چون حضرت تشریف
آوردند فرمودند که ظرفها بهم کردیم در میان شارع و فرمود که کاسها و ظرفها بهم رسانیدم و پرسید که چه مقدار طعام
داری آنچه بود عرض نمودم فرمود که یک جامه بر روی ظرف که نخبی در آنجاست و بر روی دیگ مرق و بر روی تنور بپوشانید
و از زیر جامه بدر آورید و کاسها پر کنید و برای مردم ببرید ما چنین کردیم و چندانکه بیرون آوردیم کم نگشت تا آنکه سه هزار نفر

از صحابه که با آن

از صحابه که با آن حضرت بودند سیر شدند و جابر و اهل خانه اش سیر شدند و بعد برای همسایگان فرستادند
و چند روز دیگر طعام در خانه داشتیم [بیست پنجم] آنکه سعد ابن عباده انصاری بسببی بخدمت حضرت آمدند و حضرت صایم
بودند آنحضرت را با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دعوت فرمود چون تشریف بردند و طعام تناول فرمودند حضرت رسول
فرمود که پیغمبر در حق او در خانه تو افطار فرمودند ای سعد طعام تو را ابرار و نیکان خوردند نزد تو روزه داران افطار کردند
و ملائکه بر شما صلوات فرستادند چون حضرت برخواسته سعد الاغی برای حضرت حاضر گردانید و قطیفه بر روی او
انداخت و از حضرت التماس کرد که سوار شوند و آن الاغ بسیار کم راه و کند بود چون حضرت سوار شدند ببرکت قدم آن
حضرت آن الاغ چنان رهوار و خوش راه شده بود که هیچ اسبی با آن نمیرسید [بیست ششم] آنکه حضرت از حدیبیه مراجعت
میفرمود در راه به آبی رسیدند بسیار ضعیف بقدری که یک سوار یا دو سوار سیراب شوند حضرت فرمود که هر که پیش
از ما به آب برسد آب نکشد چون حضرت بسر آب رسیدند قدحی طلبیدند و مضمضه فرمودند در آن قدح و آب مضمضه را
بچاه ریختند آب از چاه بجوشید بلند شد که همگی سیراب شدند و مطره‌های خود را پر کردند و وضو ساختند [بیست هفتم]
آنکه خبرها که از امور آینده فرمودند همه موافق فرموده آنحضرت واقع شد [بیست هشتم] آنکه در صباح شب معراج قصه
شب را نقل میفرمودند جمعی از منافقان تکذیب آنحضرت نمودند و آنحضرت فرمودند که بقافله گذشتیم که از فلان قدم آوردند
و هیئات ایشان چنین بود و در فلان محل ایشان را ملاقات کردیم و فلان متاع را با خود داشتند و در فلان روز هنگام
طلوع آفتاب از عقبه بالا خواهند آمد و در پیش قافله شتری است که چنین خواهد بود چون آن روز شد همگی رویدند که حقیقت
حال را معلوم نمایند و چون آفتاب طلوع کرد آنچه فرموده بود بظهور آمد [بیست نهم] از جنگ تبوک مراجعت میفرمودند
در منزلی از تشنگی بر صحابه حالت شد و همگی بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند الماء الماء یا رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت با بو هریره
گفت که هیچ آب با خود داری گفت بقدر یک قدحی در مطهره من آب مانده است فرمود که بیاور و در میان قدحی ریخت
و دعا فرمود و در روایات دیگر است دست مبارک را در میان قدح گذاشت و آب از میان انگشتانش جاری شد و فرمود که
هر که آب میخواهد بیاید و القصه آب جاری شد که جمیع سیراب شدند و مشکهای خود را پر کردند پس چون همه سیراب شدند

خود تناول فرموده و با بو هریره آب داد ۞ سی ام آنکه خواهر عبدالله ابن رواحه انصاری را دید حضرت در ایام کندن خندق که
چیزی با خود دارد پرسید که کجا میروی گفت این خرماها را برای عبدالله میبرم فرمود که نزد من آر و آن کره را گرفتن و نطعها
طلبیدن و آن خرماها را بروی نطعها پهن کردند و جامه بروی آن پوشیدند و متوجه نماز شدند چون فارغ گردیدند
نطعها پر از خرما گردیده بود پس صحابه را طلبیدند و هر یک آنچه میخواستند خوردند و توشه برگرفتند و آنچه مانده بود باز عطا
فرمود ۞ سی و یکم آنکه در سفر بود صحابه بسیار گرسنه شدند فرمودند که هر کس که توشه با خود دارد برای ما بیاورد چند نفر
آوردند مجموع یک صاع شد پس نطعها و جامها طلبیدند و آن یک صاع خرما را بروی نطعها ریختند و بجامها مستور گردانیدند
دعا فرمودند خدای تعالی اینقدر زیادتی و برکت فرمود که همگی تا مدینه توشه را داشتند ۞ سی و دویم آنکه بعضی از سفرها
مراجعت میفرمودند بجمعی بر سر راه آمدند و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله چاهی داریم که در ایام گرما آب بر
سر آنجا اجتماع مینماییم و آبش کم میشود و بر آبهای دیگر که در حوالی است متفرق میشویم و بعضی از دشمنان ما منع
مانع میشوند از رفتن بر سر آبها دعا کن که آب ما زیاد شود حضرت آب دهان در میان چاه ایشان انداخت چندان
آب چاه ایشان زیاد شد که عمق آن را کسی نمیدانست چون این خبر بمسیلمه کذاب رسید آب دهان در چاهی افگند
که آبش زیاد شود بنحوست آن چاه خشک شد ۞ سی و سیم آنکه چون حضرت دعا فرمودند که زمین اسب سراقه بن
جعشم را گرفت تیری از جعبه بیرون آورد و نشانه بآنحضرت داد و التماس نمود که چون باعیان من برسید این
تیر را نشانه با ایشان بدهید و از مطعومات آنچه احتیاج است از مال من بگیرید چون حضرت با ایشان رسیدند
بزی برای آن حضرت هدیه آوردند که آبستن نبود و شیر نداشت چون حضرت دست مبارک بر پستان آن بز مالیدند
فی الحال حامله شد و شیر از پستانش روان شد چنانکه ظرفها را پر کردند کم نشد ۞ سی و چهارم آنکه مهمان زنی شدند
که او را ام شریک میگفتند و مشکی نزد آنحضرت آورد که اندک روغنی داشت حضرت با صحابه تناول فرمودند
و دعا نمودند برای آن زن و ببرکت آنحضرت تا آن زن زنده بود روغن از آن مشک بیرون می آورد و تمام نمی شد
۞ سی و پنجم آنکه سوره تبت نازل شد در مذمت ابولهب و زنش ام جمیله سنگی برداشت و بطلب حضرت آمد چون پیدا شد

ابوبکر آنحضرت گفت

ابوبکر آنحضرت گفت که یا رسول الله ام جمیله خشمناک میآید و سنگی در کف دارد و میخواهد بر تو زند حضرت گفت مرا نخواهد دید
چون نزدیک شد از ابوبکر احوال آنحضرت را پرسید که کجاست ابوبکر گفت که هر جا که خدا خواهد گفت شنیده‌ام اگر او را ببینم
این سنگ را بر او می اندازم او مرا هجو کرده است بحق لات و عزی که من نیز شاعرم و او را نیز هجو میتوانم کرد چون او رفت
ابوبکر گفت که چون بود که شما حاضر بودید و او شما را ندید حضرت فرمود که خدا میان من و او حجاب مقرر ساخت که دیده او
بر من نیفتاد پس حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که از جمله معجزات کتابی است که گواه بر حقیقت خود و جمیع کتابهای
گذشته است و عقلاء متفکر آن در کمال او حیران است با معجزات بسیار دیگر که اگر ذکر کنم بطول می انجامد یهود و نصارا
گفتند که ما چه دانیم که آنچه از معجزات ذکر کردی راست است حضرت فرمود که ما چه دانیم که آنچه شما از معجزات موسی ذکر میکنید
حقیت ایشان گفتند که بنقل نیکان و درستگویان ما علم بهم رسانیده‌ایم حضرت فرمود که در اینجا نیز بدانید که حقیقت
این ها بخبر دادن طفلی که از خلق یاد نگرفته و تعلیم الهی دانسته و اصل خبر دادن او گواه بر حقیقت اوست ایشان گفتند
که گواهی میدهیم که خدا یکیست و محمد پیغمبر و فرستاده اوست و شما پیشوایان و امامان و حجتهای خدائید بر خلق آنگاه
حضرت صادق برجست و پیشانی حضرت امام موسی را ببوسیدند و فرمودند که توئی امام و حجت الهی بعد از من پس
جمیع آن گروه را خلعت داد و نوازش نمود و زرها عطا فرمود و باسلام کامل برگشتند و جائی که اگر کسی اندک بصیرت داشته باشد
و در احوال و در اطوار آنحضرت و اهل بیت او صلوات الله علیهم نظر نماید میداند که آیات صدق و حقیقت
ایشان نهایت ندارد و هر حدیثی از احادیث ایشان معجزه کافیست برای حقیقت ایشان و همیشه آثار فیض
ایشان بشیعیان میرسد و بتوسل با ایشان مطالب ایشان حاصل میگردد و ابواب فیض ببرکت ایشان بر
خلق مفتوح میگردد بلی روشنی که بسیار شده دیده های معیوب را کور میکند زیادتی نور و جلالت و عظمت ایشان است
که دیده جمعی را نابینا کرده است و دوست و دشمن همه اعتراف بفضل و بزرگواری ایشان دارند و هر یک از ایشان
دلیلند بر حقیقت و امامت باقی ائمه بلکه بر وجود واجب الوجود و کمال علم او و کمال قدرت او و جمیع کمالات او صلوات الله علیهم
اجمعین الی یوم الدین **فایده رابعه** باید دانست که پیغمبر با نقش قرآن مبعوث بر کافه عالمیان است از آدمیان و

جنیان و خاتم پیغمبران است بعد از آن پیغمبری نمی باشد و آنجناب و جمیع پیغمبران از جمیع گناهان صغیره
و کبیره از اول عمر تا آخر عمر معصوم بوده‌اند و باید اعتقاد داشت موافق احادیث متواتره که پدران آنحضرت تا حضرت آدم
همه بزرگواران انبیا و اوصیا بوده‌اند و از کفر و شرک مبرا بوده‌اند و در هر عصری بهترین اهل عصر خود بوده‌اند و مادران آنحضرت تا
حوا همگی مطهرات از زنا و بدیها بوده‌اند و آنچه اهل سنت لعنهم الله در تواریخ و تفاسیر خود ذکر کرده‌اند از چیزها که
مستلزم نسبت گناهست بآنجناب یا بغیر او از پیغمبران یا متضمن نسبت کفر و شرکست به پدر و مادر و یا یکی از اجداد آن
حضرت همه دروغ و افتراست و محض تهمت و خطاست و چون خلیفه‌های ثلاثه ایشان بانواع کفر و فسق و بدیها
آراسته بوده‌اند و آنها را برای اینکه قباحت آنها در نظرها برطرف کنند مهر آن پیغمبران و ائمه و اوصیا خطاها و بدیها نسبت
کرده‌اند و بعضی از منافقین یهودان در میان مسلمانان بودند که چیزها از کتب خود محض افترا بود در میان مسلمانان نقل
میکردند و اکثر تواریخ اهل سنت بایشان منتهی میشود لهذا این حقیر یکمجلد کتاب بحار الانوار را که در تواریخ انبیا
نوشته‌ام هیچ یکی از اهل بیت صلوات الله علیهم بما رسیده است مضبوط دارد و ان شاء الله در خاطر هست که اگر اجل مهلت
دهد بعد از اتمام بفارسی ترجمه نمایم که تواریخ اهل سنت و یهودان و خطاهائیکه نسبت به پیغمبران عالیشان داده اند
از میان مسلمانان بعد از این در ضمن اوصاف امام بیان خواهد شد **فایده خامسه** در بیان بعضی از شمایل و اوصاف
آنحضرت ابن بابویه رحمة الله علیه باسناد معتبره از حضرت امام الانس والجن علی بن موسی الرضا از آبای کرام و عظام او
صلوات الله علیهم روایت کرده است که حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که از هند بن ابی هاله پرسیدم از حلیه و شمایل
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که وصف عظیم الشان بودند در نظرها و جلالت و قیمت ایشان در دلها و سینه‌ها جا کرده بود
و روی آنحضرت نور میداد و می درخشید مثل شب چهارده و میانه بالا بودند نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه و سر مبارک
ایشان بسیار کوچک نبود و موی سر ایشان شکنها و حلقها بود که موجب زینت میشد و اگر شبهات بسیار
واحد میکردند که محل مسح گشاده باشد و غالب اوقات در بلندی آنقدر بود که بنرمه گوش میرسید و چون گیسوان عرب
در آن زمان سر تراشیدن بسیار بدنما بود در غیر حج و عمره سر نمی تراشیدند زیرا که می باید پیغمبر و امام کاری نکنند که

از نظرها بدنما

در نظرها بدنما نمایند و رنگ مبارکشان سفید و نورانی بود و موافق چند حدیث دیگر بسرخی آمیخته بود و گشاده پیشانی بودند
و ابروهای ایشان بلند و مقوس بود و نازک کشیده تا تمام شده بود اما پیوسته نبود و در بعضی از احادیث است مشهور آنست
دو ابروی مبارکشان رگی بود که در هنگام غضب برمیخاست و بلند میگردید و بینی آنحضرت کشیده و بلند بود و میانش اندک
برآمدگی داشت و سرش نازک بود و پیوسته نوری از آن میتافت و موی ریش آنحضرت انبوه بود و تنک نبود و در رخسارهای آن
حضرت برآمدگی نبود و هموار بود و دهانش بسیار کوچک نبود زیرا که دهان خورد نزد عرب بسیار مذموم است و دندانهای
منورشان بسیار سفید و نازک و از یکدیگر گشاده بود و موی نازکی از میان سینه شان روئیده بود تا ناف مبارک مانند
خط ممتدی کشیده بود و گردن شریفشان بمثابه گردن صورتها که از نقره ساخته باشند و جلا داده باشند در نهایت
سفیدی و جلا و جمیع اعضا و ترکیب بدنشان معتدل و متناسب بود و وسط بودند نه بسیار تنومند و نه بسیار لاغر
و سینه و شکم شان باهم برابر بود و میان شانه‌های ایشان گشاده و عریض بود و سرهای استخوانها قوی بود و بدن شریفشان
در نهایت صفا و سفیدی نور بود و بغیر خطی از مو که در میان سینه شان بود دیگر بر سینه و شکم موی نبود بر دو ذراعین
و کفهاشان موی روئیده بود و کف دست مبارکشان وسیع و پهن بود و کفهاشان بفخامت مایل بود و نزد عرب
دست بسیار بزرگ پسندیده است و پاهاشان نیز ضخیم بود و انگشتانشان کشیده و بلند بود و ساعد و ساق
مبارکشان صاف بود و گره و ناهمواری نداشت و گودی کف پای شریفشان میانه بود نه بسیار گود و نه هموار بود و پشت
پای شان در نهایت نرمی و همواری بود که اگر آب بر آن میریختند هیچ بر رویش بند نمی شد و چون راه می رفتند بروش
متکبران و زنان پاها را بر زمین نمی کشیدند و در هنگام راه رفتن سر مبارک را در پیش می افکندند مانند کسیکه
از بلندی بزیر آید و اگر بکسی سخن میگفتند بروش متکبران بگوشه چشم نظر نمی کردند بلکه بتمام بدن می گشتند و متوجه
میشدند و نظر آنحضرت اغلب اوقات بر زمین بود و بسوی مردم کم می افکندند و بآسمان کم نگاه میکردند از روی
حیا و چون بکسی نظر میکردند چشم نمی گشودند که بتمام دیده نظر کنند بلکه بخشوع نظر میفرمودند و هر کس را که میدیدند مبادرت
بسلام میکردند و فرمود که از هند صفت سخن گفتن جدم را پرسیدم گفت آنجناب اکثر اوقات در حزن و اندوه بودند

و پیوسته مشغول تفکر بودند و راحت از برای خود نمی پسندیدند و بی حاجت سخن نمی فرمودند و خموشتر از سخن نمی گفتند
بلکه دهان را از سخن پر میکردند و کلمات جامعه میفرمودند که در کلمه‌های اندک معانی بسیار مندرج بود و کلام ایشان فصل
کننده و تمیز دهنده میان حق و باطل بود و زیاده و نقص در تقریر ایشان نبود و کلام نارسا از مطلب نبود و نرم طبیعت و خوش خلق
بودند و غلظت و خشونت درکار نمی کردند و کسی را خفیف نمی شمردند و خفیف نمیکردند و نعمت را عظیم می شمردند اگرچه اندک
و هیچ چیز از نعمت الهی را مذمت نمی شمردند و لکن مطعومات را مدح بسیار هم نمی کردند و هرگز برای امور دنیا بغضب
نمی آمدند و از کسی آزرده نمی شدند اما چون حقی میرسید دوست و دشمن نمی دانستند و از برای خدا که غضب
میفرمودند هیچ چیز تاب ایشان مقاومت نمی کردند و استادگی نمی نمودند تا حق را بمقر خود قرار میدادند و چون اشاره
بجانبی میفرمودند بتمام دست اشاره می فرمودند نه بانگشت و بعضی گفته اند که تا فرق شود میان اشاره که در هنگام
شهادت گفتن میکردند و اشاره‌های دیگر که در هنگام مقام تعجب دست را میگردانیدند و حرکت میدادند و در وقتی
که از برای خدا غضب میفرمودند بسیار متوجه می شدند و اهتمام میفرمودند و چون فرحی روی میداد نظر بزیر می افگندند
که بسیار آثار فرح و خوشحالی از ایشان ظاهر نگردد و اکثر خنده آن حضرت تبسم بود که صدا ظاهر نمی شد و لکن بمقداری
بود که دندانهای نورانی ایشان مانند تگرگ ظاهر میشد پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که از پدرم پرسیدم که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در خانه چه سلوک میفرمودند فرمود که هرگاه بخانه تشریف میبردند اوقات خود را بسه قسمت میفرمودند
یکجزو را برای عبادت مقرر می ساختند و یکجزو را بر صرف اهل زنان میکردند و یکجزو را برای راحت خود میگذاشتند
و آن جزو را که برای خود گذاشته بودند صرف مردم می نمودند و خواص و عوام مردم را از اصحاب رخصت میفرمودند که بسؤالات
و مطالب عرض میکردند و در هنگام که با مردم معاشرت اهل فضل را که در دین زیادتی داشتند مقدم میفرمودند و بعضی
از مردم یک حاجت داشتند و بعضی دو حاجت و بعضی سه حاجت در رفع حاجت ایشان مشغول ایشان می شدند و آنچه
صلاح ایشان و جمیع امت در آن بود بیان میفرمودند و حاضران را میگفتند که آنچه از من شنیده اید بغایبان
برسانید و اگر کسی حاجتی بمن داشته باشد و نتواند رسانید بگویید بدرستیکه هر که بصاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را

که قدرت بر رسانیدن

که قدرت بر رسانیدن مطلب خود نداشته باشد خدا در روز قیامت قدمش را ثابت دارد بر صراط و نزد او بغیر احکام دین و
صلاح مسلمین چیزی مذکور نمی شد و چون صحابه طلب کنندهٔ مکارم دین نزد او می آمدند و چون بیرون میرفتند هادیان مردم بودند
و آنچه شنیده بودند بدیگران میرسانیدند و فرمود که پرسیدم از پدر بیرون آمدن آن حضرت چون بود فرمود که چون بمیان مردم
می آمدند سخن نمی فرمودند مگر چیزی که نافع باشد و با مردمان ملاطفت میفرمودند و ایشان را امر بالفت مینمودند و بزرگ هر
قومی را گرامی میداشتند و بر قوم خود او را والی میساختند و مردم را از عذاب الهی میترسانیدند و از ایشان در حذر می بودند
و لکن خلق و خوش رویی و لطف خود را از هیچکس منع نمی فرمودند و جستجوی اصحاب خود می نمودند و احوال ایشان را می پرسیدند
و از اخلاق مردم و اعمال ایشان می پرسیدند و آنچه از احوال ایشان مطلع می شدند ایشان را منع می فرمودند و قباحت آنرا
بایشان میفهمانیدند و کارهای نیک ایشان را تحسین میفرمودند و پیوسته احوال شریف ایشان بر یک نسق بود و اختلاف
در احوال و اطوار ایشان بهم نمی رسید و هرگز غافل نمی شدند که باعث غفلت دیگران شود یا از حق بدر کردند و در باب
حق تقصیر نمی فرمودند و از حق تجاوز نمی نمودند و آن جمع که نزد آن حضرت بودند کسی را بهتر می دانستند و گرامی تر می داشتند که
نصیحت مسلمانان بیشتر خواهد باشد و کسیکه مرتبه اش نزد آن حضرت عظیم تر بود که مواسات و معاونت مردمان بیشتر کند فرمود
که پرسیدم از کیفیت جلوس آن حضرت در مجالس فرمود که در مجلسی نمی نشستند و برنمی خاستند مگر بیاد خدا و مکان مخصوص
برای خود مقرر نمی فرمودند که همیشه در آنجا نشینند که اتفاق می افتاد که می نشستند و نهی میفرمودند از اینکه در مجالس مردم
برای خود جای معینی قرار دهند و از مجلسی در آمدن هر جا که خالی بود می نشستند و مردم را نیز باین امر میفرمودند که هر جا که خالی باشد بنشینند
نکنند و هر یک از اهل مجلس را بنوازش مینمودند که هر یک گمان میکردند که نزد آن حضرت گرامی‌تر از دیگرانند و با کسیکه می نشستند
برنمی خاستند تا رفیق برنمی خاست و کسیکه از آنجناب سؤال می نمود برنمی گشت مگر که حاجت او را برآورده بودند یا بعذری
او را می گردانیدند و خلق او جمیع مردم را فرا گرفته بود و با همه مانند پدر مهربان بودند و در حق او نیز مساوی بودند و مجلس آن
حضرت مجلس حلم و حیا و راستی و امانت بود و صداها در آن مجلس بلند نمی شد و عیب کسی بحضور آن حضرت مذکور نمی شد و خطا
و بدی از مجلس آن شریف ظاهر نمی شد زیرا که بدی نداشت و همه با یکدیگر در مقام مهربانی و صله و احسان بودند و یکدیگر را

بتقوی میداشتند و بتواضع و شکستگی بسر میکردند و پیران را تعظیم مینمودند و خوردان را رحم میکردند و کسیکه حاجت داشت
و مضطر بود او را بر خود اختیار میکردند که اول او سؤال نماید و حق غریبان را رعایت میکردند فرمود که پرسیدم که سلوک آنحضرت
با اهل مجلس چون بود فرمود که با همگی خوش رو و خوش خلق بودند کسی از پهلوی آنحضرت آزاری نمی دید و درشت نبودند
و تند نبودند و صدا بلند نمی کردند و دشنام نمی دادند و کلمه بدی کسی نمی شنیدند تغافل میکردند و هیچ درشتی از ایشان با کسی
نبود و هیچ امیدواری از آنجناب ناامید نمی شد و سه چیز را از خود دور کرده بودند مجادله نمی فرمودند بسیار حرف نمی زدند
کاری که فایده نداشت متعرض نمیشدند و سه چیز را از امور مردم ترک کرده بودند کسی را مذمت نمی فرمودند و عیب جوئی
کسی نمی کردند و لغزشهای مردم را پی نمی بردند و سخن نمیفرمودند مگر کلامی که در آن امید ثواب داشته باشند چون شروع
بسخن میفرمودند اهل آن مجلس چنان خاموش میشدند و سرها بزیر می افکندند که گویا مرغ بر بالای سر ایشان نشسته
و این مثل است در میان عرب در بسیاری سکوت و حرکت نکردند و چون ساکت میشدند ایشان سخن میگفتند و در حضور
آنحضرت منازعه نمیکردند و در میان سخن یکدیگر سخن نمی گفتند با ایشان در خنده و تعجب موافقت میفرمودند و اگر غریبی
می آمد خلاف آداب بد را عفو میفرمودند و اگر بیادبانه حرف میزد مانع او میگردانیدند و صحابه را می فرمودند که اگر صاحب حاجتی
بیاید او را اعانت کنید و بمن برسانید و قبول ثنا نمی فرمودند از مداحان مگر کسیکه در برابر نعمتی باندازه مدح کند و در میان
سخن کسی سخن نمیفرمودند تا او حرف خود را تمام کند مگر اینکه از حد تجاوز میکرد و بدی میگفت که او را نهی میفرمودند یا بر
میخواستند و فرمود که پرسیدم از سکوت آنحضرت فرمود که سکوتشان بر چهار قسم بود یا بر سبیل حلم بود که در برابر نادانی
ساکت میشدند یا بر سبیل حذر و اندیشه بود از بحر سخن یا از برای این بود که ملاحظه اندازه ملاطفت بهر یک از ملاحظه میفرمودند
که جمیع را در گوش دادن ایشان و نظر کردن بسوی ایشان در یک مرتبه بدارند یا تفکر در امور دنیا و آخرت میفرمودند
و آنحضرت حلم را با صبر جمع فرموده بودند پس هیچ امری ایشان را از جا بدر نمی آورد و از هیچ ناخوشی بطیش نمی آمدند و چهار
خصلت در آن حضرت مجتمع شده بود کارهای خیر را مداومت میفرمودند که مردم پیروی ایشان نمایند و جمیع قبایح را ترک
میفرمودند که مردم نیز ترک کنند و رای خود را بکار می فرمودند در چیزی که صلاح امت در آن بود و قیام بامری می نمودند که

خیر دنیا

خیر دنیا و آخرت ایشان را در آن میدانستند و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از
رسول خدا صلی الله علیه و آله سه خصلت بود که در هیچکس غیر آنحضرت نبود سایه نداشت و از هر راهی که میگذشتند تا دو روز
یا سه روز بعد از آن هر که میگذشت از بوی خوش آنحضرت میدانست که آنحضرت از این راه عبور کرده و به هیچ سنگی و درختی نمی گذشتند
مگر اینکه آن حضرت را سجده و تعظیم میکردند و بسند دیگر از آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه
در شب تاریک میبودند نوری از روی مبارکش ساطع بود مانند ماه و در اخبار دیگر وارد شده است که در شبهای تاریک آنحضرت
در کوچه ها عبور میکردند نور چهره مبارکش بر در و دیوار میتابید مانند مهتاب و در حدیث دیگر از حضرت امیرالمؤمنین ع
وارد است که آن حضرت در هر مجلس که می نشستند نوری از جانب راست و از جانب چپ آنحضرت ساطع بود که مردم می دیدند
منقول است که یکی از زنان آنحضرت در شب تاری سوزنی گم کرده بود و آن حضرت داخل حجره او شدند بنور روی آنحضرت سوزن را
یافت و عرق روی آنحضرت را میگرفتند و داخل بویهای خوش میکردند و هیچ شانه تا آب و نمی آورد و در هر ظرف که مضمضه میفرمود
بمشابه مشک خوشبوی میشد و هرگز مرغ از بالای سر آنحضرت پرواز نمی کرد و از پشت سر میدیدند چنانچه از پیش رو میدیدند
و در خواب بیداری بیک گوش می شنید و در بعضی از اخبار آمده که چون مهر نبوت رای میشد نورش بر نور آفتاب برابری میکرد
و هرگز مدفوع آنحضرت را کسی ندید زیرا که زمین فرو می برد و هر جا پا گذاشته میشد هرگز آن پیر نمیشد تا مردن و بر هر درختی
که میگذشت بر آن حضرت سلام میکرد و هرگز مگس و حیوانات دیگر بر آن حضرت نمی نشست و در عقب آنحضرت یکماه راه در دلها
تاثیر میکرد و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که هرگز آن حضرت نان گندم تناول نفرمود و از نان جو هرگز سه روز
متوالی سیر نخوردند و چون از دنیا رفت زرهش نزد یهودی بچهار درهم مرهون بود و هیچ طلا و نقره از او نمانده بود
با آنکه عالم مسخر او شده بود و غنیمتهای عظیم از کفار بدست او آمده بود و روزی بود که سیصد هزار درهم و چهار صد هزار
درهم قسمت میفرمود و در شب سائلی می آمد و سؤال میکرد میفرمود که و الله که نزد محمد و آل محمد امشب یک صاع گندم و یک درهم
و یک دینار نیست و منقول است که بر الاغ با پالان سواری میشدند و نعلین مبارک خود را بدست خود پینه میکردند و بر روی زمین
با غلامان چیز تناول می فرمودند که بروش بندگان می نشینم و بروش بندگان طعام میخوریم و کدام بنده از من سزاوار

بتن اضع وبنده و یکخدا و اگر غلامی یا کنیزی آنحضرت را بکار میخواندند و عیادت بیماران و فقرا میکردند و مشایعت جنازه‌ها
میفرمودند و باسانید معتبره منقول است که ملکی از جانب خداوند عالمیان نزد آنحضرت آمد و گفت خدا سلامت میرساند
که اگر خواهی صحرای مکه را برای تو طلا کنم سر بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا میخواهم که یکروز سیر باشم و یکروز گرسنه باشم
و در آن روز که سیرم شکر کنم و در آن روز که گرسنه‌ام سؤال نمایم خواستم که این رساله بذکر قلیلی از مکارم اخلاق آنحضرت
معطر گردد و اگرنه این رساله بلکه کتابهای بسیار از عهده ذکر صد هزار از اوصاف آنجناب بیرون نمی‌آید تمت حب اهل بیتی
الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا یعنی بعد از قرار رسالت محبت اهلبیت منت
که خدا از ایشان هر شکی و شری که را دور گردانیده و ایشان را معصوم و مطهر گردانیده است از جمیع گناهان و بدیها پاک
گردانیده به آنکه این حدیث اشاره فرموده اند بآنکه آیه تطهیر در شان اهل بیت صلوات الله علیهم نازل شده و این آیه
یکی از دلایل عصمت و امامت ایشان است در کتب اصحاب تفاصیل این امور مذکور است و ما بعضی از آن مطالب را در ضمن
چند تنویر بسبیل اجمال بظهور میرسانیم تنویر اول در بیان آنکه هیچ عصری خالی از امام نمی‌باشد و آن امام از جانب خدای باید
منصوص باشد بدانکه امامت عبارت است از اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن در دین و دنیا نیابت و جانشینی حضرت
رسول و در ضمن دلایل بر وجود چنین شخصی ظاهر شد که صلاح ناس و هدایت ایشان و رفع نزاع و جدال از میان ایشان
بدون قیمی و رئیسی میسر نمی‌شود چنانچه حضرت امام رضا صلوات الله علیه در علل فضل ابن شاذان فرموده است که چون
خداوند عالمیان مردم را هرچند تکلیف فرموده است و اندازه چند از برای اوامر و نواهی خود مقرر ساخته و امر فرموده
که ایشان از آن حدود تعدی نکنند که موجب فساد ایشان است پس ناچار است که بر ایشان امینی بگمارد که مانع
ایشان گردد از تعدی کردن و ارتکاب محارم نمودن زیرا که اگر چنین شخصی نباشد هیچکس لذت و منفعت خود را
از برای مفسده که به دیگری عاید گردد ترک نخواهد کرد چنانچه ظاهر است از نفوس و طبایع مردم پس خدا قیمی و امامی برای ایشان
مقرر فرمود که ایشان را منع نماید از فساد و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد و چنانچه ظاهر است که هیچ
فرقه از فرق امتی و ملتی از ملل تعیش و بقای ایشان بدون سرکرده و رئیسی نبوده پس چون جایز باشد که حکیم علیم

این خلق را

این خلق را خالی گذارد از امامی که مصلح احوال ایشان باشد و با دشمنان ایشان محاربه نماید و غنایم و صدقات را
در میان ایشان بعدالت قسمت نماید و اقامت جمعه و جماعت در میان ایشان بنماید و دفع شر ظالم از مظلوم بکند
و ایضا اگر امامی در میان مردم نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد هر آینه ملت مندرس شود و دین برطرف گردد و احکام الهی
متغیر و متبدل گردد و ارباب ملاحده و بدع در امور دین و احکام شریع زیاده و کم بسیار بکنند و شبهه‌ها در میان مسلمانان
بهم رسانند زیرا که خلق چنانچه می‌بینیم ناقصند در طبایع و راههای ایشان اختلاف بسیار است و هریک بخواهش خود رائی
اختراع مینمایند پس اگر حافظی از برای این نباشد دین زود باطل میشود و باسانید معتبره منقول است که جمعی از اصحاب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام در خدمت آنحضرت نشسته بودند و هشام ابن الحکم در میان ایشان بود و او در سن شباب بود حضرت
حضرت از او پرسیدند که ای هشام گفت لبیک یا ابن رسول الله فرمود که مرا خبر نمی‌دهی که با عمرو ابن عبید بصری چه
بحث کردی عمرو از علمای اهل سنت بود هشام گفت فدای تو گردم من حیا میکنم و زبان من یارای آن ندارد که در حضور
تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که هرگاه شما را امر میکنیم باید اطاعت کنید هشام گفت من آوازه عمرو ابن عبید را شنیده بودم
که در مسجد بصره افاده میکند به بصره رفتم و در روز جمعه داخل شدم و مسجد رفتم دیدم که او نشسته و چیزی نازک برگرد او گشوده و حلقه
و جماعتی بر دور او نشسته‌اند و جامه سیاه پوشیده و یکی را لنگ کرده و یکی را ردا کرده و مردم از او سؤال میکنند داخل
مسجد شدم و بر دور او نور آخر ایشان نشستم و گفتم یا ایها الامام من مرد غریبم رخصت میفرمایی که از تو سؤالی
بکنم گفت بلی پرسیدم که چشم داری گفت ای فرزند این چه سؤالی است میکنی گفتم سؤال من چنین است و جواب میخواهم
گفت بپرس اگرچه سؤال تو احمقانه است باز دیگر پرسیدم که چشم داری گفت بلی گفتم با آن چه چیز می‌بینی گفت رنگها
و شخصها را با آن می‌بینم پرسیدم که بینی داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می‌آید گفت بوها را می‌شنوم پرسیدم که
دهان داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می‌آید گفت با آن سخن میگویم پرسیدم که گوش داری گفت بلی گفتم بچه کار تو
می‌آید گفت صداها را می‌شنوم پرسیدم که دست داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می‌آید گفت با آن چیزها را برمیگیرم پرسیدم
که دل داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می‌آید گفت با آن تمیز میکنم میان چیزها آنچه بر این اعضا و جوارح وارد می‌شود

گفتم آیا این جوارح از قلب مستغنی نیست گفت نه گفتم چرا این اعضا را با آن احتیاج است و حال آنکه این اعضا
صحیح و سالم اند و نقصی ندارند گفت ای فرزند هرگاه این جوارح شک میکنند در چیزی که بوئیده باشند یا دیده باشند
یا چشیده باشند یا لمس کرده باشند رجوع بقلب میکنند و او احکام میکند آنچه معلوم است و یقین میسازد و شک را زایل
میکند گفتم پس خدا دل را در بدن آدمی از برای رفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته است گفت بلی گفتم پس ناچار است
از دل و بدون آن امور جوارح مستقیم نمی شود گفت بلی گفتم ای ابا مروان انصاف بده که خدا اعضا و جوارح ترا
بخود وا نگذاشته تا امامی از برای ایشان مقرر فرمود که آنچه درست یافته اند تصدیق ایشان کند و آنچه در آن شک
داشته باشند شک ایشانرا برطرف کند و تمام این خلق را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلاف گذاشته و
امامی از برای ایشان مقرر نفرموده که در شکی بهم رسانند با او رجوع کنند و رفع حیرت از ایشان بکند پس ساکت شد و
بعد از زمانی ملتفت من شد و گفت تو هشام ابن حکمی گفتم نه گفت با او همنشینی کرده گفتم نه گفت پس از اهل کجائی گفتم از اهل
کوفه گفت پس البته تو هشامی و برخواست و مرا در بر گرفت و بجای خود نشاند و تا من حاضر بودم سخن نگفت پس حضرت
صادق علیه السلام تبسم کرد و گفت ای هشام این سخن را از که آموختی گفتم یا بن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد
حضرت فرمود که ای هشام و الله که این در صحف ابراهیم و موسی نوشته است و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام
مرویست که فرمود که مائیم امامان مسلمانان و حجتهای خدا بر عالمیان و سید و بزرگ مؤمنان و پیشوای شیعیان
و آقای مؤمنان و مائیم امامان اهل زمین از عذاب خدا چنانچه ستاره ها امانند اهل آسمان را و مائیم آن جماعتی
که ببرکت ما خدا آسمانرا نگاه میدارد از اینکه بزیر افتد و ببرکت ما زمین را نگاه میدارد از اینکه آب فرو رود و ببرکت ما
باران را از آسمان می فرستد و بشفاعت ما رحمت بر ایشان پهن میکند و از برای ما نعمتها از زمین بیرون می آید و اگر
در زمین امامی از ما نباشد زمین از هم بپاشد و اهل زمین بزمین فرو روند پس فرمود که از روزی که خدا آدم را خلق
فرموده هرگز زمین بی حجت و خلیفه نبوده یا ظاهر و مشهور بوده یا غایب و مستور و از امام و خلیفه خالی نخواهد ماند تا روز قیامت
و اگر نه این بود عبادت خدا در زمین نمی شد راوی گوید که عرض کردم که مردم از حجتی که غایب باشد چه نفع میبرند

فرمود

فرمود که مانند انتفاعی که مردم از آفتاب زیر ابر میبرند منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم
که مردم را چه احتیاج است بپیغمبر و امام فرمود که از برای اینکه عالم بر صلاح خود باقی ماند زیرا که حق تعالی عذاب را رفع میکند از اهل
زمین تا پیغمبری یا امامی در میان ایشان هست چنانچه حق تعالی به پیغمبر فرمود که خدا ایشانرا عذاب نمیکند حال آنکه تو
در میان ایشان هستی و پیغمبر فرمود که ستاره ها امان اهل آسمانند و اهل بیت من امان اهل زمینند پس
چون ستاره ها از آسمان برطرف شوند قیامت اهل آسمان قایم شود و چون اهل بیت من از زمین برطرف شوند
قیامت اهل زمین بر پا شود و مراد از اهل بیت آن جماعتند که خدا فرموده است که ای گروه مؤمنان اطاعت نمائید
خدا را و اطاعت نمائید رسول خدا را و صاحبان امر را از خود را و صاحبان امر آن معصومان و مطهرانند از جمیع گناهان
که هرگز گناه و معصیت نمیکنند و همیشه از جانب خدا مؤیدند و برای ایشان آسمانها میبارد و از زمین گیاه می روید
با ایشان خدا مهلت میدهد گناهکاران را و عذاب خود را بزودی نمیفرستد و هرگز از روح القدس جدا نمی شوند و هرگز قرآن
از ایشان جدا نمی شود و ایشان از قرآن جدا نمی شوند یعنی قرآن تمام نزد ایشان است و معنی قرآن را ایشان میدانند
و عمل بجمیع قرآن ایشان می نمایند و باسانید معتبره این مضامین از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است باسانید
معتبره منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر در زمین نباشند مگر دو نفر البته یکی از ایشان امام خواهد بود و
بسند معتبر از آن حضرت منقولست که جبرئیل بر رسول خدا صلعم نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که من هرگز زمین را
نگذاشتم مگر آنکه در او عالمی و امامی بود که طاعت من و هدایت مرا بخلق می شناسانید و در میان پیغمبری تا پیغمبر دیگر
باعث نجات خلق بوده و هرگز نمی گذارم شیطانرا که مردم را گمراه کند و کسی نباشد که حجت من باشد و خلق را بسوی
من هدایت نماید و عارف بامر من باشد و از برای هر قومی البته هدایت کننده هست که سعادتمندان را هدایت
نماید و عارف و حجت مرا بر ارباب شقاوت تمام میکند ایضا از آن حضرت باسانید منکثره منقولست که هرگز
زمین خالی نیست از کسیکه زیاده و نقصان دین را بداند و اگر زیاده در دین بکنند زیاده را بیندازد و اگر کم کنند
کمی را تمام کند و اگر امور مسلمانان مختلط و مشتبه شود میان حق و باطل فرق کند و عقول سلیمه بر این مضامین حکم

می نماید و این اخبار صحیحه متواتره است و اگر کسی تفکر نماید مشتمل بر دلایل حقه واقعیه است و هرگاه [illegible] الاحادیث
و بعضی دلایل عقلیه ایراد نموده‌اند که بعضی گذشت و در کتب اصحاب مفصل مذکور است و شاید سبب براین که امامت بدون
نص الهی نمی‌باشد هر صاحب عقل مستقیم بعین الیقین میداند که خداوند که جمیع جزئیات احکام را بیان فرموده [illegible] و جماع
کردن و خوردن و آشامیدن را بیان فرموده [illegible] و امامت که از اعظم امورات
و موجب بقای احکام شریعت و صلاح امت و نجات ایشان است بعقول ضعیف خلق گذاشته باشد [illegible] و ایضا
جمیع پیغمبران [illegible] از جمیع پیغمبران بیشتر بوده و پیغمبران دیگر را احتمال بعثت
دیگر بعد از ایشان بود و آن حضرت میدانست که بعد از او پیغمبری نخواهد بود و ایضا این معلوم است که آن حضرت [illegible]
[illegible] که خلیفه نصب [illegible] در کمال [illegible] چون [illegible] ایضا
جمیع [illegible] و ایضا چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد که عصمت از شرایط
امامت است و آن امر باطنیست بغیر علام الغیوب کسی بر آن اطلاع ندارد پس باید که از جانب خدا منسوب شود و این
مضمون از حضرت صاحب الامر علیه السلام منقولست [illegible] مشتمل است [illegible]
منقولست از سعد بن عبدالله قمی که از اکابر محدثین [illegible] که روزی مبتلا شدم بمباحثه [illegible] بعد از مناظرات
گفت وای بر تو و بر اصحاب تو شما گروه روافض مهاجرین و انصار را [illegible] و انکار [illegible] پیغمبر [illegible] ایشان
می‌نمایید [illegible] ابوبکر [illegible] در مسلمان شدن از همه اصحاب [illegible] بود و از بسکه [illegible] دوست میداشت در شب غار او را
با خود برد [illegible] میدانست که او بعد از حضرت خلیفه خواهد بود [illegible] امور مسلمانان بعد از آن [illegible]
حضرت علی بن ابیطالب را بر جای خود خوابانید برای آنکه میدانست که اگر کشته شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسد [illegible] این
سخن جواب [illegible] پس گفت [illegible] منافق بوده‌اند [illegible] عقیده
[illegible] بیاورید که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بوده یا از روی اکراه [illegible]
از روی طوع و رغبت [illegible] نفاق [illegible] از روی اکراه [illegible]

و اسلام قوة نداشت

و اسلام قوة نداشت که مجبور شوند از جواب [illegible] ساکت شدم [illegible] گشتم [illegible] ابن [illegible] جهل [illegible]
از مسائل مشکله [illegible] که بخدمت حضرت امام حسن عسکری [illegible] رفتم با احمد بن اسحق که وکیل آنحضرت بود
رفتم چون [illegible] روان شدم چون [illegible] گفتم
گفت [illegible] حضرت سؤال کن [illegible] شدم چون [illegible] بسرای آنحضرت رسیدیم [illegible] حضرت
فرمود [illegible] شدیم [illegible] احمد بن اسحق [illegible] داشت [illegible]
[illegible] آنحضرت فرستاده بود چون نظر [illegible] مبارک
آنحضرت [illegible] روی آنحضرت [illegible] ماه [illegible] در حسن [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مشتری بود و در کمال حسن و جمال [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] یکی از بزرگان [illegible] آنحضرت فرستاده بود و در دست آنحضرت نامه بود [illegible]
و آن طفل [illegible] حضرت [illegible] آن طفل [illegible] کتابت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آن طفل فرمود [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه فرمود [illegible]
[illegible] حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود [illegible]
اسحق بیرون آورد [illegible] حضرت صاحب الامر
فرمود [illegible] دینار [illegible]
[illegible] چهار [illegible] دینار [illegible]
[illegible] امام حسن عسکری علیه السلام فرمود [illegible]
[illegible] بیرون [illegible]
[illegible]

اینست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایگان خویش بود مقدار یک من نیم ریسمان بود
و مدتی بر این بگذشت و دزد آن را ربود و آن مرد چون گفت که این را دزد برده تصدیق نکرد و تاوان از آن گرفت
ریسمان باریکتر از آن که دزد برده بود بهمان وزن داد که او را بافته و فروخت و این دو اشرفی از قیمت آن جامه
در اینجاست چون کیسه را احمد گشود دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر فرمود که این مال فلان است که در فلان
محله قم می باشد و پنجاه اشرفی در این صره است دست بآن دراز نکنیم پرسیدم که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت
گندم است که در میان صاحب و برزگرش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرده گرفت و مال آنها در میان اینست
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت که این کیسه ها را بردار و وصیت کن که
بصاحبشان برسانند که ما نمی خواهیم و این ها حرامست بعد از آن فرمود که آن پیرهنی که آن پیره زن برای ما فرستاده
بیاور احمد گفت که آن را در میان خرجین پنهان کرده بودم و فراموش کردم و برخواست که بیاورد پس حضرت بجانب من
التفات کرد و فرمود که ای سعد بچه مطلب آمده گفتم شوق ملازمت تو مرا آورده است فرمود که آن مسائلی که داشتی چه شد
گفتم حاضر است فرمود که از نور چشم من بپرس و اشاره بحضرت صاحب الامر کرد گفتم ای مولای من و فرزند مولای من
بما رسیده است که حضرت پیغمبر طلاق زنان خود را باختیار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت حتی آنکه در روز جمل
حضرت رسولی فرستاد بنزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی بآن غش و فریبی که از تو صادر شد و فرزندان
خود را بجهالت و ضلالت و بهلاکت انداختی اگر دست از این عمل برداری خوب والا ترا طلاق میدهم این چه طلاق بود
که بعد از وفات مفوض بود حضرت صاحب علیه السلام فرمود که حق سبحانه و تعالی ایشان زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود و
ایشان را بشرف مادر مؤمنان ساخته بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که این شرف
برای ایشان باقیست تا مطیع خدا باشند و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق
بگو و از این شرف بینداز بعد از آن پرسیدم که یابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان بحضرت موسی
میفرماید که فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى که ترجمه لفظش اینست که بکن نعلین خود را

بدرستیکه

بدرستیکه تو در وادی و پاکیزه که طوی نام دارد و بدرستیکه اتفاق علماست که نعلین آنحضرت از پوست میته بود
لهذا خدا امر فرمود که بکن حضرت گفت که هر که این سخن میگوید بر موسی علیه السلام افترا بسته است و او را در مرتبه جاهل انداخته است
زیرا که خالی از این نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن در آن بقعه نیز جایز خواهد بود
هر چند آن مکان مقدس مطهر باشد و اگر نماز جایز نبود پس حلال و حرام را نفهمیده است و جاهل بچیزی که در آن
نماز نمی توان کرد و این قول کفر است گفتم پس شما معنی آیه را بفرمائید فرمود که موسی در وادی مقدس قرب بود
و گفت خداوندا من محبت را برای تو خالص گردانیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزندان خود در
دلش بود و آمده بود که برای ایشان آتش ببرد حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بدر کن اگر محبت تو از برای ما خالص است
و دل تو از خیال دیگران مطهر است و اگر در وادی مقدس ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه از محبتهاست چنانکه بعضی گفته
این نقل کرده که در عالم خواب کفش بر پا بمثال مثالها بنظر می آید کفش مثال زن است که کسی در خواب ببیند که کفشش را دزد
برد زنش می میرد یا از او جدا میشود سعد گفت که دیگر پرسیدم از تاویل کهیعص فرمود که این حروف از اخبار غیب است
که خدا بحضرت زکریا خبر داده و بعد از آن بحضرت رسول صلی الله علیه و آله اعلام فرموده است و پیش از آن بود که حضرت
زکریا از خدا طلب کرد که اسماء مقدسه آل عبا را باو تعلیم نماید که در شداید بآن ها پناه برد جبرئیل آمد و اسماء ایشان را
تعلیم آنحضرت نمود پس چون حضرت زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم را یاد میکرد غم او برطرف میشد و چون
نام مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را یاد میکرد گریه بر او مستولی میشد و ضبط خود نمی توانست کرد روزی مناجات
کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار را که بر زبانم میبرم غمهای من زایل میشود و مسرور میگردیم و نام
آن عالیقدر را که ذکر میکنم غمهای من بهیجان می آید و مرا از گریه طاقت نمی ماند پس خداوند عالمیان قصه شهادت
و مظلومیت آنحضرت را بزکریا وحی فرمود و گفت کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلاست و ها اشاره بهلاک عترت
طاهره است و یا یزید است که کشنده و ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنگی ایشان است در آن صحرا و صاد صبر
ایشان است چون زکریا این قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرده و کسی را نزد خود راه نداده مشغول

گریه و زاری و ناله و بیقراری شد و در شبیه بمصیبت آن حضرت میخواند و میگفت الهی آیا اول بهترین خلقت را بمصیبت
فرزندش بدرد خواهی آورد و آیا چنین درد و المی بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد و بعد از آن سخنان میگفت
که الهی مرا فرزندی کرامت فرمای که در پیری دیدهٔ من بآن روشن شود و چون چنین فرزندی کرامت فرمائی مرا بفتنهٔ
محبت او گردانی پس خدا چنین کرد که دل من در مصیبت آن فرزند چنان بدرد آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد
خواهد آمد پس خدا یحیی را باو کرامت فرمود و مانند حضرت امام حسین به شهادت فایز گردید و حضرت شش ماه در شکم مادر بود
و حمل حضرت امام حسین نیز شش ماه بود پس عرض کردم که بفرمائید که چه سبب است برای این که مردم برای خود امامی اختیار نمی توانند
کرد فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد گفتم امامی که موجب صلاح
ایشان باشد فرمود که چون نمیدانند که باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال آنکه از ضمیر و خفیه خبر ندارند گاه باشد که گمان
کنند که مصلح است و آخر مفسد ظاهر شود و از همین علت است که مردم نمی توانند برای خود امامی تعیین نمایند پس فرمود که
برای تاکید این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل تو آن را قبول نماید بگو که پیغمبرانی که خدا الخلق فرستاده و ایشان را
از میان خلق برگزیده و کتابها بر ایشان فرستاده و ایشان را مؤید بوحی و عصمت گردانیده و ایشان علمهای هدایت
امت اند و اختیار ایشان از اختیار جمیع امت بهتر است و موسی و عیسی از جملهٔ ایشانند آیا جایز است با وفور عقل
و کمال علم که ایشان یکی را از میان اختیار کنند بگوید عقل خود برگزیده اند ایشان کرده باشند و منافق ظاهر شود و ایشان
گمان کنند که مؤمن است گفتم نه فرمود که موسی کلیم خدا بود با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او و از اعیان قوم خود و بزرگان لشکر
خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود بطور برد که همه را مؤمن میدانست و مخلص و معتقد میشمرد و آخر ظاهر شد که ایشان
منافق بوده اند چنانچه خدا احوال ایشان را بیان فرموده پس هرگاه برگزیدهٔ خدا اختیار کند بگمان آنکه اصلح است و افسد
امت ظاهر شود پس چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیدهٔ عوام ناس که خبر از مطلع الضمیر مردم ندارند و مهاجرین و انصار که از
سرایر مردم اطلاع ندارند پس می باید که امام از جانب کسی منصوب باشد که عالم بضمایر و خفیات امور است بعد از آن
باعجاز گفت که ای سعد خصم تو میگفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای شفقت بغار برد چون که میدانست که

او خلیفه است مبادا کشته شود چرا در جوابش نگفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خلافت بعد
من سی سال خواهد بود و این سی سال را بعمر چهار خلیفه قسمت کرده اید پس بگمان فاسد شما این هر چهار خلیفه بحق اند پس
اگر این معنی باعث بردن بغار بود بایست که همه را با خود ببرد و بنابر آنکه تو میگوئی آنحضرت در باب آن سه خلیفه دیگر تقصیر
کرده و شفقت بر ایشان را ترک نموده و حق ایشان را سبک شمرده و دیگر آن خصم از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر
بطوع بود یا بکراهت چرا نگفتی که بطوع بود اما از برای طمع دنیا بود زیرا که ایشان با کفرهٔ یهود مخلوط بودند و ایشان از
روی توریت و کتابهای خود احوال محمد صلی الله علیه و آله را برای ایشان میخواندند و میگفتند او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه
خواهد شد و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت النصر خواهد بود اما دعوی پیغمبری خواهد کرد و از کفره یهود میگفتند که پیغمبر
نیست اما بدروغ دعوی خواهد کرد و چون حضرت دعوای رسالت فرمود ایشان از روی گفتهٔ یهودان بظاهر کلمتین گفته
از برای آنکه شاید حضرت ولایت و حکومتی بایشان بدهد و در باطن کافر بودند و چون در آخر مأیوس شدند بر بالای عقبه
رفته و دهان های خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد و تنها انداختند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک
کنند پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و ضرری بانحضرت نتوانستند رسانید و حال ایشان مثل
حال طلحه و زبیر بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از روی طمع بظاهر بیعت کردند که حضرت بهر ایشان ولایت و
حکومتی بدهد چون مأیوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند و بجزای خود در دنیا و آخرت رسیدند سعد گفت که چون
سخن تمام شد حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه برای نماز برخاست و من برگشتم احمد ابن اسحق را دیدم که
گریان می آید گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه چیست گفت آن جامه که حضرت فرموده بود نیافتم گفتم باکی نیست برو بحضرت عرض
کن پس رفت و خندان بازگشت و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و گفت همان جامه را دیدم که در زیر پای آنحضرت افتاده بود
و حضرت بر روی آن نماز میکردند سعد گفت که حمد الهی کردیم و چند روز که در آنجا بودیم هر روز بخدمت آنحضرت می رفتیم
و حضرت صاحب الامر را نزد آنحضرت ملازمت میکردیم پس چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت
آن حضرت رفتیم و احمد در خدمت ایستاد و گفت یا ابن رسول الله رفتن نزدیک شده و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است

از خدا سؤال میکنیم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی و بر پدرت مرتضی و بر مادرت سیدة النساء و بر بهترین
جوانان اهل بهشت برادرت حسن و بر ائمه طاهرین پدرانت و بر تو و فرزندت و از خدا طلب می نمایم که ایشان تو را رفیع
گرداند و دشمن تو را منکوب گرداند و این آخر دیدن ما نباشد جمال ترا چون این بگفت حضرت گریست که
قطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت فرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده طلب مکن که از این برگشتن بسوی رحمت الهی
خواهی رفت احمد چون این را شنید بیهوش شد چون بهوش آمد گفت از تو سؤال می نمایم بخدا و حرمت جدت که مشرف
کن بجامه که کفن خود کنم حضرت دست زیر لباس خود کرد و سیزده درهم بدر آورد و فرمود که این را بگیر و از
غیر این در خرج خود مکن و کفنی که طلبیدی بتو خواهد رسید بدرستی که نیکوکاران را خدا ضایع نمی کند سعد گفت که چون
برگشتیم و به سه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعب او را عارض شد که از خود مایوس گردید و چون
بحلوان رسیدیم در کاروانسرای فرود آمدیم و احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان بود و بعد از زمانی گفت که همه
بروید و مرا تنها بگذارید هر یک بجای خود رفتیم چون نزدیک صبح شد چشم گشودم کافور خادم حضرت امام حسن علیه السلام را
دیدم که میگوید که خدا شما را صبر نیکو کرامت فرماید در مصیبت احمد بن اسحق و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند
و از غسل و کفن احمد فارغ شدیم برخیزید او را دفن کنید که او از همه شما گرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما این را
بگفت و از نظر غایب شد پس ما برخواستیم و با گریه و نوحه او را برداشتیم و دفن کردیم رحمة الله تعالی و ابن بابویه رحمة الله
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که خدا پیغمبر خود را صد و بیست مرتبه بمعراج برد و در هر مرتبه تاکید
در باب امامت و هدایت امیر المؤمنین علیه السلام زیاده از واجبات دیگر فرمود و کلینی روایت کرده است از حضرت موسی علیه السلام
که پدرم حضرت صادق علیه السلام را گفتم که آیا چنین نبود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نامه وصیت را نوشت که پیغمبر
میفرمود و آن حضرت می نوشت و جبرئیل و ملائکه مقربین گواه شد فرمود که ای ابو الحسن چنین بود و لکن چون نزدیک
وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شد نامه نازل شد و جبرئیل آورد با امینان خدا از ملائکه و جبرئیل گفت یا محمد
امر کن که بیرون روند هر که نزد تو هست بغیر وصی تو علی ابن ابی طالب که وصیت نامه را تسلیم کنیم و برای او گواه شویم که دفع

وصیت با او نمودی و او قبول نمود و ضامن ادای او شد پس هر که در آن خانه بود بغیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از خانه
بیرون آمدند و حضرت فاطمه در میان در و حجره ایستاده بود پس جبرئیل گفت که یا محمد خداوند ترا سلام میرساند و میگوید که این
نامه ایست مشتمل بر آنچه ما ترا خبر داده بودیم و از تو پیمان گرفته بودیم و بر تو شرط کرده بودیم از وصیت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام
من گواهم در این امر بر تو و ملائکه را بر تو گواه گرفتم و من و تو ای محمد کافیم از برای گواهی در این حکم الاحکام حضرت رسالت پناه لرزه
در آمد و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است یعنی سالم است از جمیع عیبها و نقصانها و سلامتی همه از اوست و سلامها
و تحیتها همه باو برمیگردد و خداوند من راست و نیکو فرموده نامه را بده جبرئیل نامه را تسلیم حضرت رسول کرد و فرمود که بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم نما آنحضرت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم نمود و جمیع نامه را حرف بحرف خواند پس حضرت رسول
فرمود که یا علی این عهدیست که خدا با من کرده بود و پیمان و شرطیست که بر من گرفته بود و امانت اوست نزد من تبلیغ رسالت کردم
و ادای امانت او نمودم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من گواهی میدهم برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تو رسانیدی
رسالتهای خداوند خود را و خیرخواهی نمودی امت خود را و آنچه فرمودی راست فرمودی و گواهی میدهد برای تو گوش و چشم
و گوشت و خون من و جبرئیل نیز شریک من بر راستی گفتار هر دو گواهی میدهیم آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
یا علی وصیت مرا گرفتی و دانستی و ضامن من شدی برای خدا و برای من که وفا کنی بآنچه در این وصیت ترا بآن امر کرده ام
حضرت امیر المؤمنین فرمود که بلی مادر و پدرم فدای تو باد بر من است ضمان اینها و بر خداست که مرا اعانت فرماید و توفیق
دهد که ادای اینها بکنم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی میخواهم بر تو گواه بگیرم که من از تو پیمان گرفتم که در روز قیامت
از برای من گواهی بدهی حضرت امیر المؤمنین فرمود که گواه بگیر حضرت رسول صلعم فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین
حاضر شوند که گواه گردند ایشان میان من و تو گواهند فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد ایشان را گواه بگیر و من ایشان را
میگیرم پس حضرت رسول صلعم ایشان را گواه گرفت و از جمله چیزها که بامر الهی بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شرط کرد
این بود که یا علی و فاطمه بگیری بآنچه در این وصیت نامه نوشته شده است از دوستی کسی که دوست خدا و رسول باشد و بیزاری
از کسی و دشمنی کسیکه او دشمن خدا و رسول خدا باشد و تبری نمودن از ایشان با صبر و بر خوردن خشم با صبر در غصب کردن

حق و غصب نمودن حرمت تو و نگاه داشتن حرمت گفتم بلی یا رسول الله قبول کردم و حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بحق خداوندی که
دانه را شکافت و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که شنیدم که جبرئیل بحضرت رسول صلی الله علیه و آله میگفت که ای محمد بیان
بعلی کن که حرمتش را باطل خواهند کرد و حرمت او حرمت خدا و رسول است و بگو که شهید خواهد شد در راه دین و ریشش از خون سرش
سرخ خواهد شد فرمود که چون سخن جبرئیل را شنیدم مدهوش شدم چنانچه برو در افتادم و گفتم بلی قبول کردم و راضی می
خواهم گردید و صبر خواهم کرد هر چند حرمت من ضایع شود و سنتهای پیغمبر معطل شود و کتاب در ریاد ضایع شود و کعبه خراب
شود و ریشم گلگون از خون سرم خضاب شود صبر خواهم کرد و رضای حق را طلب خواهم نمود تا بسوی تو آیم آنگاه حضرت رسول
و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را طلبید و ایشان را نیز خبر داد بمثل آنچه امیرالمؤمنین خبر داد و از ایشان پیمان
گرفت و مثل فرموده آنحضرت جواب دادند پس وصیت نامه را مهر کردند بمهرهای طلای بهشت که آتش بآن نرسیده بود
و بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سپردند راوی گوید که گفتم بحضرت امام موسی علیه السلام عرض نمودم که پدر و مادرم فدای
تو باد چرا نمی فرمائی که در آن وصیت چه نوشته بود حضرت فرمود که سنتهای خدا و رسول و احکام ایشان پرسیدم که آیا این
در آن وصیت بود که آن کافران غصب خلافت خواهند کرد و مخالفت امیرالمؤمنین علیه السلام خواهند نمود فرمود که والله که جمیع آنها بود
حرف بحرف مگر نشنیده این آیه را که **انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه
فی امام مبین** که ترجمه اش بقول مفسرین این است که بدرستیکه ما زنده میگردانیم مردگان را در روز بعث و جزا و می نویسیم
آنچه فرستادند از عملهای نیک و بد و نشانهای قدم ایشان با آنچه از افعال ایشان بعد از ایشان می ماند و می نویسیم همه
چیز را از آنکه شمرده ایم و بیان کرده ایم در امام مبین بعضی گفته اند که **امام مبین** لوح محفوظ است و بعضی گفته اند که
نامه اعمال است و در بعضی احادیث بآنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر شده و ظاهر این حدیث نامه وصیت است
آنگاه فرمود که والله که رسول خدا با امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلام گفت که آیا فهمیدید آنچه بشما گفتیم و قبول کردید ایشان
گفتند بلی راضی شدیم و قبول کردیم و صبر می نمائیم بر آنچه ما را بخشم آورد و موجب آزار ما باشد و بسند معتبر از حضرت علیه السلام
روایت کرده است که فرمود که خداوند عالمیان بر پیغمبر نامه فرستاد پیش از وفات او و وحی فرمود که یا محمد این وصیت
است بنجبا

است بنجبا از نجیبان است فرمود که کیستند نجیبان ای جبرئیل گفت علی بن ابی طالب و فرزندانش و بر آن نامه
مهر از طلا بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن کتاب را بامیرالمؤمنین علیه السلام داد و امر فرمود که یک مهر را بگشاید و آنچه در تحت آن
مهر است عمل نماید آنحضرت چنین کرد و آنچه که در زیر آن مهر بود و در هنگام وفات بحضرت امام حسن علیه السلام تسلیم نمود
و آنحضرت مهر خود را برداشت و بآنچه که در تحت آن بود عمل نمود پس بحضرت امام حسین علیه السلام تسلیم نمود آنحضرت
مهر خود را برداشت نوشته بود که خروج کن با جماعتی بسوی شهادت که ایشان با تو نیستند مگر آنکه البته شهید شوند و جان خود را
در راه خدا بفروش پس آنحضرت چنین کرد و نامه را بعلی بن الحسین علیه السلام داد و آنحضرت مهر خود را گشود و نوشته
بود که سر در پیش افکن و خاموش باش و متعرض کسی مشو تا ترا مرگ دررسد آنحضرت چنین کرد و نامه را بامام محمد باقر داد
و چون مهر را برداشت نوشته بود که مردم را حدیث بگو و فتوی بده و از غیر خدا اندیشه مکن که هیچ ضرر بتو نمی تواند رسانید
پس آن نامه را بحضرت امام جعفر صادق داد و آنحضرت در زیر مهر خود یافت که مردم را حدیث بگو و فتوی بیان
فرما علوم اهلبیت خود را پهن کن و تصدیق پدران شایسته خود را بمردم برسان و از غیر خدا مترس که تو در حرز
و امان خدائی و همچنین هر یک بدیگری تسلیم می نمایند و بمقتضای آن عمل میکنند تا قیام مهدی آل محمد صلوات الله
علیهم اجمعین **مبحث سیم** در بیان عصمت امام است بدانکه فرقه ناجیه امامیه را اعتقاد آنست که امام می باید از اول
عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان صغیره و کبیره معصوم باشد و اهل سنت چون میدانند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد
حقیقت امامت خلفای ایشان برهم میخورد میگویند که عصمت در امامت شرط نیست و بر بطلان این معنی دلایل
عقلی و سمعی بسیار است و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که این شخص واجب الاطاعه که جمیع امور دنیا و دین
امت وابسته است باید معصوم باشد در علم و عمل و الا فواید مترتبه بر امامت کما ینبغی بظهور نخواهد آمد و آن شخص
محتاج خواهد بود بامامی و رهنمای چنانچه نزد انصاف ظاهر است و از امامتش خلل بسیار در دین بهم خواهد رسید
زیرا که از فتوی غلطش ممکن است که بدعتها منتشر گردد و احکام حقه دین متروک گردد و بسیار باشد که مفاسد عظیم
بظهور آید که بهیچ نحو صلاح پذیر نباشد مثل آنکه غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود بکسی که قابل خلافت و امامت

و از او امور منافی امامت بظهور آید پس اگر امت متعرض او نشوند موجب انهدام دین است و اگر قصد عزل کنند
منازعه و مشاجره عظیم در میان امت حادث شود که حق در میان ضایع شود چنانچه در واقعه کشتن عثمان و خروج
عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و خوارج بظهور آمد تا آنکه کار امامت و نیابت خدا و رسول بمعاویه و یزید و امثال ایشان
پلید قرار گرفت و آن ستمها بر اهل بیت رسالت و سایر اهل اسلام جاری شد و ایضا ظاهر است قبح امامت
امامی که آنچه مردم را بآن امر کند خود بفعل نیاورد و آنچه را نهی کند از او بظهور آید و لهذا حق تعالی در قرآن مکرر
این قسم جماعت را مذمت و توبیخ فرموده و ایضا نفوس مردم از اطاعت چنین شخصی متنفر میباشد و فخر رازی
در تفسیر آیه اولو الامر گفته است که این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطا از اولو الامر و الا لازم می آید
که هم اطاعتشان حق بوده باشد و هم نهی از اطاعت زیرا که اطاعت در محرمات حرامست و همچنین در تفسیر آیه
کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ گفته است که مراد از صادقین معصومین اند و خدا در آیه تطهیر از عصمتشان خبر داده
چنانچه بعد از این بیان خواهد شد و اکثر مفسرین در آیه لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ اعتراف کرده اند که دلالت
بر عصمت امام دارد زیرا که حضرت عزّ شأنه بحضرت ابراهیم وحی فرمود که اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً
ترا برای مردم امام گردانیدم حضرت ابراهیم درخواست نمود که بعضی از ذریه من نیز این شرف را دریابند
خطاب رسید که عهد امامت و خلافت بظالمان نمیرسد و هر فاسق ظالم است بر نفس خود چنانچه خدا اکثر ظالمان را بظلم
وصف فرموده بظلم بر نفس و اکثر احادیث از طرق عامه و خاصه بحد تواتر رسیده که آیه تطهیر در شان اهل بیت رسالت
نازل شد که آل عبا باشند و موافق بعضی از احادیث با جمیع ائمه داخلند و صاحب کشاف که یکی از متعصبین اهل
سنت است در قصه مباهله ذکر کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصارا را بسوی مباهله خواند ایشان
مهلت طلبیده اند و چون با یکدیگر خلوت کردند بعاقب که صاحب رای ایشان بود گفتند که چه مصلحت میدانی گفت
والله ای گروه نصاری شما دانستید که محمد پیغمبر فرستاده خدا است و در بیان احوال عیسی حق را بر شما ظاهر
ساخت والله که هیچ قومی با پیغمبر خدا مباهله نکردند که پیر و جوان ایشان هلاک نشده باشند و اگر مباهله کنید البته هلاک خواهید شد

واگر بسیار اهتمام

واگر بسیار اهتمام در نگاه داشتن دین خود دارید و از مسلمان شدن ابا دارید با او مصالحه کنید و برگردید و چون
صبح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امام حسین علیه السلام را در بر گرفت و دست حضرت امام حسن را گرفت
و فاطمه و علی را از پی خود روان ساخت و فرمود که چون من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت که من رویهای
چندی می بینم که خدا باین روها کوه را از جا میکند با ایشان مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین یک نفر نصرانی
تا قیامت نخواهد بود پس ایشان بخدمت حضرت آمدند و گفتند با تو مباهله نمی کنیم تو بر دین خود باش و ما بر دین خود
حضرت فرمود که چون مباهله نمیکنید مسلمان شوید ابا کردند فرمود که پس با شما جنگ میکنیم گفتند ما طاقت جنگ عرب نداریم
ولکن با تو صلح میکنیم که با ما جنگ نکنی و ما را از دین ما برنگردانی و ما بتو هر سال دو هزار حله در ماه صفر میدهیم و هزار حله
در ماه رجب میدهیم و سی زره نفیس هر سال میدهیم حضرت باین نحو با ایشان مصالحه نمود و فرمود که والله که هلاک
نجران مشرف شده و اگر مباهله میکردید مسخ میشدید بصورت میمون و خوک و این صحرا بر ایشان آتش میشد
و خدا جمیع اهل نجران را هلاک میکرد حتی مرغ که بر روی درختان بود و بر تمام نصاری سال نمی گذشت که همه هلاک
میشدند و باز صاحب کشاف از عایشه روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد و عبائی پوشیده بود
از موی سیاه پس حضرت امام حسن علیه السلام آمد و او را داخل عبا کرد و بعد از آن حضرت امام حسین علیه السلام آمد و او را
نیز داخل عبا کرد پس حضرت فاطمه و علی بن ابیطالب آمدند و هر دو را داخل عبا کرد و این آیه را خواند که اِنَّما یُرِیدُ اللهُ
لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً بعد از آن صاحب کشاف گفته است که اگر گوئی
که چرا این جماعت را در مباهله داخل کرد جواب میگوئیم که برای آنکه این دلالت را بر حقیقت و اعتماد او و راستی پیغمبر
میکرد از آنکه دیگران را داخل کرد زیرا که عزیزترین خلق را نزد خود و پارهای جگر خود و محبوب ترین مردم را نزد خود در معرض
مباهله و نفرین در آورد و اکتفا بر خلق نکرد به تنهائی چه بسیار است که آدمی خود را بهلاک میدهد و این قسم اعزه را
حفظ میکند و در موطای مالک که امام اهل سنت است از انس که چون آیه تطهیر نازل شد قریب شش ماه رسول خدا
در هنگام رفتن بنماز صبح بدر خانه فاطمه میگفت که الصَّلوةُ یا اَهْلَ الْبَیْتِ اِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ

اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در صحیح ابن داود حدیثی نیز همین طریق وارد شده است از انس و در صحیح
بخاری در جزو دوم و در جمع بین الصحیحین حمیدی هم باین مضمون از عایشه مرویست و در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب
فضایل امیر المؤمنین علیه السلام از سعد ابن وقاص روایت کرده که چون آیهٔ مباهله نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را خواند و گفت خداوندا اینها اهلبیت رسالت منند و در محل
دیگر نیز همین مضمون را روایت کرده و ابن داود در صحیح سالم خود از ام سلمه روایت کرده است که گفت آیهٔ تطهیر در خانهٔ
من نازل شد و در خانهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و من در خانه نشسته
بودم پس حضرت رسول بر ایشان گلیمی پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند از ایشان دور گردان و
بر طرف کن رجس را و گناه را و پاکیزه گردان ایشان را از پاکیزه گردانیدنی من گفتم یا رسول الله من از اهل بیت نیستم فرمود
که تو از اهل زنان منی و عاقبت تو بخیر است و این مضمون و قریب باین مضمون در اکثر کتب ایشان مرویست بطرق
متعدده و تفسیر آنها موجب تطویل است و دلالت این آیه بر عصمت ایشان بسی ظاهر است چون عامهٔ محققین و
مفسرین رجس را در این آیه گناه تفسیر کرده اند و تطهیر کرده اند ظاهر است که مراد از آن پاک گردانیدن از بدیها و عیبها
و قبایح است و احادیث مذکوره ظاهر است که مراد جمیع بدیهاست و اراده ها که در آیه وارد شده ارادهٔ حتمی میباید باشد
زیرا که ارادهٔ تکلیف بر ایشان اختصاص ندارد و ارادهٔ حتمی الهی تخلف نمیکند پس عصمت ایشان ثابت شد و دروغ
بر ایشان روا نیست و این ثابت شده است که ایشان دعوی امامت کردند پس دعوی ایشان بر حق باشد و
تفصیل این سخنان را این مقام گنجایش ندارد **تنویر چهارم** در بیان تنویر فضیلت محبت اهل بیت ابن بابویه
بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام و از آبای کرام او علیهم السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که محبت ما اهلبیت نفع میکند در هفت موطن که احوال اینها عظیم است در هنگام مردن و در قبر و در وقت مبعوث
شدن و در هنگامی که نامه ها بدست راست و چپ آید و در هنگام حساب و نزد میزان که اعمال خلق را بسنجند و
نزد صراط و روایت کرده است از حارث همدانی که روزی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم پرسید که چه چیز

ترا باینجا آورده

ترا باینجا آورده گفتم محبت تو یا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای حارث تو مرا دوست میداری گفتم بلی یا امیر المؤمنین
فرمود که وقتی که جانت بگلو برسد مرا خواهی دید چنانکه میخواهی و چون مرا ببینی که دشمنان خود را از حوض کوثر دور میکنم
خوشحال خواهی شد و چون ببینی که بر صراط میگذرم و علم حمد بدست منست و در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله میروم چنان
مرا خواهی دید که معشوق گردی و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که یا علی محبت تو در دل هر کس که قرار گیرد اگر یک قدمش از صراط بلغزد البته قدم دیگرش ثابت می ماند تا خدا او را بسبب محبت
تو داخل بهشت میگرداند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که محبت ما اهلبیت گناهان را میریزد چنانچه باد
تند برگ درختان را میریزد و باسانید معتبره از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که چهار کس اند که من در روز قیامت شفاعت ایشان خواهم کرد اگر چه با گناه اهل زمین آمده باشند کسیکه
اعانت اهل بیت من بکند و کسیکه قضاء حوایج ایشان بکند در هنگامی که مضطر شده باشند و کسیکه بدل و زبان
ایشان را دوست دارد و کسیکه بدست رفع ضرر از ایشان بکند و ایضاً از آنحضرت منقول است که حضرت رسول فرمود
کسیکه ما اهل بیت را دوست دارد خدا او را در روز قیامت ایمن مبعوث گرداند که هیچ خوف نداشته باشد و در کتاب
بصایر الدرجات از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول فرمودند که یا علی امت مرا در عالم ارواح
بمن نمودند کوچک و بزرگ ایشان را دیدم و بتو و شیعیان تو گذشتم و از برای شما استغفار کردم حضرت امیر عرض نمودند
که یا رسول الله صلی الله علیه و آله دیگر از فضایل شیعه من بیان فرمایند حضرت رسول فرمودند که یا علی تو و شیعیان تو
از قبرها بیرون خواهید آمد روهای شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود و جمیع شدتها و غمها از شما برطرف خواهد شده
و در سایهٔ عرش الهی خواهید بود و مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید مردم اندوهناک خواهند شد و شما مسرور
خواهید بود و برای شما خوان نعمت الهی خواهند آورد و مردم مشغول حساب خواهند بود و در رجحه باسانید معتبره
از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که پیغمبر فرمود که یا علی هر که ترا دوست دارد با پیغمبران خواهند بود در درجهٔ ایشان
در روز قیامت و کسیکه بمیرد و دشمن تو باشد اگر خواهد یهودی بمیرد و اگر خواهد نصرانی بمیرد و فرمود که اول چیزیکه

در روز قیامت از مردم سئوال کنند محبت ما اهل بیت خواهد بود و بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که خدا را در آسمان هفتم صفها از ملائکه هستند که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد هر صفی از ایشان را احصا نمی‌توانند
کرد و ایشان خدا را بولایت ما عبادت میکنند و شیخ طوسی رحمة الله علیه از میثم تمار که از اصحاب اسرار امیر المؤمنین علیه السلام
بود روایت کرده که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم فرمود که نیست بنده که خدا بر او غضب کرده باشد
مگر آنکه چون صبح میکند دشمنی ما را در دل خود می‌یابد پس ما چون صبح میکنیم شادی میشویم بمحبت دوستان خود میدانیم
دوستی و دشمنی خود را و چون دوست ما صبح میکند منتظر رحمتهای الهی است و دشمن ما که صبح میکند بر کنار جهنم ایستاده است
که هنگامی میرود داخل جهنم می‌شود پس گشوده درهای رحمت برای دوستان ما باز است گوارا باد ایشان را رحمتهای الهی
و وای بر حال دشمنان ما و دوست ما نیست کسیکه دشمن دار دوست ما را دوستی ما و دوستی دشمنان ما در یک دل
جمع نمی‌شوند کسیکه ما را دوست دارد باید که دوستی را برای ما خالص گرداند چنانچه طلا را از غش خالص میگردانند ما
نجیبان و برگزیدگان خدا و فرزندان ما فرزندان پیغمبرانند و منم وصی اوصیا و منم حزب و یاور خدا و رسول او و آنها که
با من محاربه میکنند گروه شیطانند پس کسیکه خواهد حال خود را در محبت ما بداند دل خود را امتحان نماید اگر محبت دشمنان
ما در دل خود یابد بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن اویند و خدا دشمن کافران است و روایت کرده از ابو عبد الله
جدلی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت اگر میخواهی ترا خبر دهم بحسنه که هر که او را داشته باشد در روز قیامت
او را هیچ ترسی نباشد و خبر دهم بگناهی که هر که او را داشته باشد برو در آتش بگردانند و اندازند گفتم بلی گفت که آن
حسنه محبت ما است و آن گناه دشمنی ما است و از سلمان رحمة الله روایت کرده که روزی در مسجد در خدمت حضرت رسول
نشسته بودم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله سنگ ریزه در دست داشت بدست
آنحضرت داد سنگ ریزه بسخن در آمد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله راضی شدم به پروردگار خود و به پیغمبری
محمد و بولایت علی بن ابی طالب حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از شما صبح کند و بخدا و رسول و ولایت علی بن
ابی طالب علیه السلام راضی باشد از خوف و عذاب خدا ایمن باشد و ابن بابویه بسندهای بسیار از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

روایت کرده است

روایت کرده است که او روایت کرد از پدران بزرگوار خود تا رسول خدا صلی الله علیه از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از
لوح از قلم از خداوند عالمیان که فرمود که ولایت علی حصن و قلعه منست هر که داخل آن حصن شود از عذاب من ایمن است
و باسانید بسیار در کتب سنی و شیعه از رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که اگر مردمان بر ولایت علی مجتمع میشدند خدا
جهنم را خلق نمی‌کرد و روایت کرده است از انس که حضرت رسول فرمود که خداوند عالم در روز قیامت جمعی را مبعوث
خواهد گردانید که روهای ایشان از نور باشد و بر کرسیهای نور خواهند نشست و جامه‌های از نور خواهند پوشید و در سایه
عرش الهی خواهند بود مانند پیغمبران و پیغمبر نیستند بمنزله شهدا و هیچکی شهید نخواهند بود بعد از آن دست بر سر
حضرت امیر المؤمنین گذاشت و فرمود که او و شیعیانش چنین خواهند بود و شیخ طبرسی باسانید معتبره از حضرت امام رضا علیه السلام
از آبای طاهرینش صلوات الله علیهم روایت کرده است که حضرت رسول بحضرت امیر المؤمنین فرمود که چون روز قیامت خدا
از حساب خلایق فارغ شود کلیدهای دوزخ و بهشت را بمن تسلیم نماید و من بتو تسلیم نمایم و گویم هر که را خواهی بجهنم
فرست و هر که را خواهی به بهشت داخل کن و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون
قیامت قائم شود منبری بگذارند که جمیع خلایق ببینند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر آن منبر بر آید و ملکی بر دست
راست او بایستد و ملکی بر دست چپ پس ملک دست راست ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است
هر که را میخواهد داخل بهشت میکند و ملک دست چپ ندا میکند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است هر کرا میخواهد
داخل جهنم میکند و از عبد الله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که چون قیامت شود بیایی تو و بر اسبی از نور سوار و بر سرت تاجی از نور باشد که روشنی او دیده‌ها را خیره کرده
پس ندا از جانب رب العزة برسد که کجا است خلیفه محمد رسول الله تو گویی که اینک منم پس ندا فرماید ترا که یا علی دوستان
خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم کن که تو قسمت کننده بهشت و دوزخ و از حضرت امام رضا علیه السلام
منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که روزی با حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزدیک کعبه نشسته بودیم که
پیری پیدا شد که از پیری خم شده بود و ابروهایش بر چشمهایش افتاده و عصای در دست و کلاهی سرخی بر سر داشت

و پیر این مویزه پوشیده نزد یک حضرت آمد و گفت یا رسول الله دعا کن که خدا مرا بیامرزد حضرت فرمود که امید تو روا نیست
و عمل تو فایده ندارد و چون برگشت که حضرت فرمود که ای ابوالحسن بشناختی این پیر را گفتم نه فرمود که شیطان بود حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که از پی او دویدم و او را گرفتم و بر زمین زدم و دست بر گلویش فشردم گفت دست از من بدار
ای ابوالحسن که مرا تا قیامت مهلت داده اند والله که یا علی ترا دوست میدارم و هر که دشمن توست با پدر او شریک شده ام
در وطی مادرش و او حرام زاده است پس خندیدم و او را رها کردم و منقول است از سلمان علیه الرحمه که روزی شیطان گذشت
بر جماعتی که مذمت امیرالمؤمنین میکردند نزد ایشان بایستاد و پرسیدند که کیستی گفت من ابو مره ام گفت شنیدی
که ما چه گفتیم گفت تا حال که شما ناسزا بمولای خود علی ابن ابیطالب علیه السلام میگفتید ایشان گفتند چه دانستی که او مولا و امام
ماست گفت از گفته پیغمبر شما که گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که علی را دوست دارد
و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را یاری نکند ایشان گفتند که تو از
شیعیان اوئی گفت نه او را دوست میدارم و هر که دشمن اوست در مال و فرزندش شریک میشوم گفتند ای مره در
فضیلت او چیزی میدانی گفت بشنوید از من ای گروه ناکسان و قاسطان و مارقان که پیمان او را شکسته اید و بظلم با او
خروج کرده اید و از دین بدر رفته اید بدرستی که من عبادت خدا کردم در میان جان دوازده هزار سال و چون خدا آنها را هلاک
کرد تنهایی خود را بخدا شکایت کردم مرا باسمان عروج فرمود و دوازده هزار سال در میان ملائکه عبادت کردم روزی مشغول
تسبیح و تقدیس خدا بودم نوری عظیم بسیار روشنی بر ما گذشت ملائکه بسجده افتادند گفتند سبوح قدوس این
نور ملک مقرب است یا نور پیغمبر مرسل ندا از جانب رب العزة در رسید که این نور طینت علی ابن ابیطالب است و از ابو مره
منقول است که شخصی بخدمت رسول صلی الله علیه وآله آمد و گفت فلان شخص بکشتی نشست با مالی که مایه اش کمی بود بچین رفت و زود
برگشت و مال بسیار آورده است که محسود دوستان و خویشان شده است حضرت فرمود که مال دنیا هر چند زیاده میگردد
بلا و محنت صاحب مال زیاده میشود و آرزوی حال صاحبان آن مال میکنند مگر کسی که در راه خدا صرف نماید بعد از آن فرمود
که میخواهم خبر دهم شما را بکسیکه مایه اش از آن سودا کمتر باشد و زودتر برگشته و غنیمت و فایده بیشتر بهم رسانیده

در خزینه‌های

در خزینه های عرش الهی برای او حفظ کرده اند صحابه گفتند بفرما یا رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که نظر کنید باین شخص که
می آید دیدیم مرد ژنده پوشی از انصار می آید فرمود که امروز ثواب او را بالا برده اند که اگر جمیع اهل آسمانها و زمین ثواب او را
قسمت کنند حصه کمتر ایشان آن خواهد بود که گناهانش آمرزیده شود و بهشت او را واجب شود صحابه از آن پرسیدند که
امروز چه کار کرده ای بشارت باد ترا بکرامت الهی آن شخص گفت کاری بغیر از این نکرده ام که برای حاجتی از خانه بیرون آمدم و
چون دیر شده بود گمان کردم که آن کار فوت شده است با خود گفتم که بعوض این حاجت میروم نظری بر روی علی ابن ابیطالب
میکنم چون از حضرت رسول صلی الله علیه وآله شنیده بودم که نظر کردن بر روی علی عبادت است حضرت فرمود که بلی والله که عبادت
ای عبدالله میرفتی که دیناری برای روزی عیال خود تحصیل نمائی و از تو فوت شد و بعوض آن نظر بر روی علی کردی از روی
محبت و فضیلت او را امید انستی و این از برای تو بهتر است از آنکه دینار طلای سرخ شود برای تو و در راه خدا بدهی و شفاعت
خواهی کرد بعدد هر نفسی که در آن راه کشیده و در حق هزار کس که همه مستحق آتش جهنم اند آزاد خواهند شد تنبیه
پنجم در بیان آنکه صحت عبادت مشروط است باعتقاد بامامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و بدون آن عبادت ثمره
نمی بخشد بلکه باعث عقاب می شود و این معنی اجماعی علمای شیعه است و احادیث در این باب متواتر است چنانچه ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون بنده را در مقام حساب نزد خداوند عالمیان میدارند اول
چیزی که از او سؤال میکنند از نماز و روزه و زکوة و حج و ولایت ما اهل بیت است پس اگر اقرار بولایت کرده و بر آن
حال مرده نماز و روزه و زکوة و حجش را قبول میکنند و اگر اقرار بولایت ما نکرده هیچ عمل از اعمال او را قبول نمی کنند و بسند
دیگر از آن حضرت روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت رسول نازل شد و گفت خداوند عالم سلامت میرساند که من
آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه را و آنچه بر روی آنهاست خلق کرده ام و هیچ محلی بهتر از میان رکن و مقام
ابراهیم خلق نکرده ام اگر بنده مرا در آنجا بخواند از آن روزی که آسمانها و زمینها را خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار
بولایت علی نداشته باشد او را سرنگون در جهنم اندازم و در حدیث دیگر وارد شده است که خدا وحی فرمود به پیغمبر صلی الله علیه وآله
که یا محمد اگر بنده مرا عبادت کند تا از هم بپاشد و مانند مشک پوسیده شود و منکر ولایت اهل بیت باشد او را در بهشت جا

ندهم و نباید عوض چیز دیگر دنیا درم و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که حضرت رسالت فرمود که بحق خداوندی
که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر بنده را در روز قیامت با عمل هفتاد هزار پیغمبر بیاید خدا قبول نکند تا ولایت
من و اهل بیت من نداشته باشد و از ابوحمزه ثمالی منقولست که حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسید از من که کدام
بقعه از جاهای زمین بهتر است گفتم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که بهترین بقعه های روی زمین میان
رکن و حجر و مقام ابراهیم است اگر کسی بقدر آنچه نوح در میان قوم خود ماند هزار کم پنجاه سال عمر کند و در آن موضع عبادت کند
و روزها را بروزه و شبها را بعبادت بگذراند و خدا را بدون ولایت ما ملاقات کند آن او را هیچ نفع ندارد و این حدیث
از طرق عامه و شیعه دستی متواتر است که هر که بمیرد و امام خود را نشناسد کافر مرده است **تنویر ششم** در بیان بعضی
از صفات و علامات و شرایط امامت باید دانست که چون احکام دین و دنیای امت بسته و منوط بحکم امامست باید که
عالم باشند باحکام دین و واقف باشند بر خصوصیات قرآن از محکم و متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و
همچنین باخبار نبوی و بالجمله باید عالم بر جمیع علوم باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل و تقدیم متعلم بر معلم و تفضیل جاهل
بر دانا قبیح است عقلا چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میفرماید أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن
لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ یعنی آیا کسیکه هدایت میکند مردم را بسوی حق سزاوارتر است باینکه او را متابعت کنند
یا کسیکه هدایت نمی یابد مگر وقتی که او را هدایت کنند دیگران و او را راه نمایند و چگونه جایز باشد و حال آنکه علم
سرمایه فضیلت و کمال است و لهذا حق تعالی بیان فضیلت حضرت آدم را بر ملائکه بتعلیم فرمود و باین سبب او را مسجود
ملائکه گردانید و همچنین طالوت را از جهت زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود برگزید چنانچه ظاهر است از آیه کریمه
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و ایضا در بیان تقدیم مرتبه علما فرموده است که
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ که آیا مساوی اند آن جماعت که عالمند و آن جماعتی که عالم نیستند و اگر کسی
اندک تأمل نماید میداند که امام در جمیع صفات کمال می باید که از جمیع امت افضل باشد چه غرض اصلی از وضع شرایع
دین و تکالیف تکمیل افراد انسانیست و نجات ایشان از نقایص و فایض گردانیدن بسعادت کمالات و چون

امام

نباتات به پیغمبر رسیده طریقه استکمال است باید که مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه در پیش باشد تا این فایده
مترتب شود باتفاق ائمه صلوات الله علیهم در علم و کمالات بر جمیع اهل عصر خود زیادتی داشته باشد و ابن بابویه بسند معتبر
بسند قوی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا روایت کرده است که امام چند علامت دارد داناترین مردم است
و از جمیع اهل عصر پرهیزکارتر و بردبارتر است و در شجاعت و سخاوت از همه در پیشتر است و عبادت او از همه بیشتر
و ختنه کرده متولد می شود و در هنگام ولادت خون و کثافت با او نمی باشد و از پس سر می بیند چنانکه از پیش رو می بیند
و او را سایه نمی باشد و چون متولد می شود دست بر زمین میگذارد و آواز بشهادتین بلند میکند و محتلم نمی شود و دیده اش
بخواب میرود و دلش بخواب نمی رود و از آنچه واقع می شود در خواب مطلع می باشد و ملک با او سخن میگوید و زره رسول خدا
بر قامتش درست می آید و هرگز بول و غایطش را کسی ندیده زیرا که خدا زمین را موکل ساخته که فرو برد که کسی نبیند و بدن او
از مشک خوشبوتر می باشد و او اولی است بمردم از جان ایشان یعنی می باید که جان خود را فدای جان او کنند و از مردم
مهربانتر است از پدر و مادر ایشان و تواضع و فروتنی او از برای خدا از همه کس بیشتر است و آنچه از امور خیر که بمردم میفرماید
خود پیش از دیگران بآن عمل می نماید و هر چه مردم را از آن منع می نماید خود از دیگران زیاده اجتناب نماید و دعای او
مستجاب می باشد حتی اگر بر سنگ بخواند دو نیم می شود و سلاح و شمشیر رسول صلی الله علیه و آله نزد او می باشد و ذو الفقار
نزد او می باشد و نزد او صحیفه است که نام شیعیان ایشان تا قیامت هر چه خواهند رسید در آن صحیفه هست و جامعه
در نزد اوست و آن نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است که جمیع آنچه بنی آدم است بآن محتاج اند از احکام الهی
در آن هست و جفر اکبر و اصغر دارد که یکی از پوست بز است و یکی از پوست گوسفند است و در آن جمیع علوم است
حتی ارش خدشه که کسی بر بدن کسی بکند و حتی یک تازیانه و نصف تازیانه و ثلث تازیانه و مصحف فاطمه نزد اوست
و کلینی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که امام را ده علامت است پاکیزه و ختنه کرده متولد می شود
و چون بر زمین می آید کف بر زمین میگذارد و آواز بشهادتین بلند میکند و محتلم نمی شود و دیده اش بخواب می رود
و کمان کسی نمی کند و از عقب می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و مدفوع او از مشک خوشبوتر است و زمین موکل است

که به پوشانند و فرو برد و چون زره حضرت رسول را می‌پوشد موافق قامتش می‌باشد و اگر دیگری می‌پوشد خواه بلند
باشد و خواه کوتاه یک شبر از او بلندتر می‌باشد و پیوسته ملک با او سخن میگوید تا از دنیا برود و حمیری در کتاب قرب
الاسناد بسند قوی از ابو بصیر روایت کرده که روزی بخدمت امام موسی علیه السلام رفتم و گفتم فدای تو شوم امام را بچه چیز میتوان
شناخت فرمود که بچند خصلت اول آنکه پدرش او را در میان مردم بامامت خبر داده و او را برای امامت نصب کند که حجت بر مردم تمام
شود چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نصب فرمود و دیگر آنکه از هر چه بپرسند عاجز نشود و جواب بگوید و اگر نه پرسند خود بیان
و مردم را خبر دهد بآنچه در آینده واقع خواهد شد و با همه زبان مردم را حرف زند و گوید بعد از آن فرمود که بنشین تا بتو علامتی
امامت خود بنمایم که خاطرت مطمئن گردد در این حال مردی از اهل خراسان داخل شد و آمد و بعربیه از آن حضرت سؤالی کرد حضرت
بفارسی جوابش فرمود خراسانی گفت که من بزبان خود سخن نگفتم بگمان آنکه نمی‌دانی فرمود که سبحان الله اگر من
ترا از زبان تو جواب نتوانم گفت پس چه زیادتی بر تو خواهم داشت پس با من گفت که ای ابو محمد بر امام مخفی نیست
زبان هیچیک از مردم و سخن مرغان و حیوانات و هر ذی روحی را میداند و باین علامتها امام را می‌توان شناخت پس
این ها اگر در او نباشد امام نیست و از ابو بصیر منقولست که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که بچه چیز امام را
می‌توان دانست فرمود که بچند علامت آنکه بزرگتر فرزندان باشد و فضل و علم داشته باشد و هرگاه بمدینه آید و گوید که پدرش
کرا وصی کرده گویند که او را و فرمود که سلاح و شمشیر پیغمبر در میان ما از باب تابوتست در بنی اسرائیل که در خانه که بود
پیغمبری در آن جا بود پس هر جا که آن اسلحه است امامت در آن جاست و منقولست از عبد الله بن ابان که عرض کردم
بحضرت امام رضا علیه السلام که از برای من و اهل بیت من دعا کن فرمود که مگر نمیکنم والله که اعمال شما هر شب و روز
بر من عرض میشود راوی گوید که این بسیار بر من عظیم نمود فرمود که مگر نخوانده‌ای این آیه را که بگو یا محمد که بکنید
آنچه میکنید که عن قریب خدا و رسول و مؤمنان عمل شما را می‌بینند و آنچه که مؤمنان علی بن ابی طالب و فرزندان
و امامانند و کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود که رسول خدا
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده شد گفتم اینست والله علم بسیاری

سر بر افکند و فرمود که این علم عظیم است اما همین نیست ای ابو محمد جامعه نزد ما است گفتم فدای تو گردم جامعه کدام است
فرمود که نامه‌ایست که طولش هفتاد ذرع است بذراع رسول الله و آنحضرت فرموده و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بدست خود نوشته
و در آن هر حلال و حرامی و هر چه مردم را بآن احتیاج است هست حتی دیه خراشیدن بدن و دست بر من گذاشت و فرمود
که رخصت میدهی گفتم من بنده توام آنچه خواهی بکن پس بدن مرا افشرد و فرمود که حتی ارش این در آنجا هست گفتم والله
علم اینست فرمود که همین نیست جفر نزد ما هست و مردم چه میدانند که جفر کدام است فرمود که ظرفیست از پوست که علم
جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و جمیع علما که گذشته‌اند در آن هست گفتم والله اینست علم فرمود که همین نیست بعد
از ساعتی فرمود که نزد ما هست مصحف فاطمه و مردم چه میدانند که چه چیز است مصحف فاطمه گفتم بیان فرما فرمود که مصحفیست
سه برابر این قرآن شما و یک حرف از قرآن شما در آن نیست گفتم والله که این علم است گفت همین نیست گفتم پس
دیگر علم چه چیز است فرمود که عمده علم آنست که روز بروز و ساعت بساعت حادث می‌شود تا روز قیامت و بسند دیگر از
حماد بن عثمان روایت کرده است که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که زنادقه در سال صد و بیست و هشت ظاهر خواهند شد
و در مصحف فاطمه چنین دیدم پرسیدم که مصحف فاطمه کدام است فرمود که چون حضرت رسالت پناه از دنیا رحلت فرمود فاطمه را
اندوه رو نمود که خدا میداند قدر آن را آنگاه خدا ملکی فرستاد که تسلی آن حضرت بفرماید و قصه برای او بگوید پس
آن ملک میگفت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مینوشت تا آنکه کتابی جمع شد پس فرمود که در آن کتاب چیزی از حلال
و حرام نیست علوم آینده است تا روز قیامت و بسند معتبر از ابو یحیی صنعانی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که ما را در شبهای جمعه شانی و مرتبه عظیم است گفتم فدای تو گردم چه شان است گفت رخصت میدهند روح
پیغمبران و اوصیای گذشته را و روح امامی را که در نزد شما است که ایشان را عروج نمایند تا آسمانها تا بعرش پروردگار میرسند
ارواح ایشان پس هفت مرتبه طواف عرش میکنند و نزد هر قائمه از قوایم عرش دو رکعت نماز میکنند و بعد از آن بسوی بدنهای
خود بر میگردند و بیرون میشوند انبیا و اوصیا از سرور و خوشحالی و علوم بسیار بر علوم امام شما می‌افزایند و از سیف تمار
مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر من میان موسی و خضر میبودم ایشان را خبر میدادم که من از هر

و اناتر بودیم و علمی چند با ایشان میگفتیم که ایشان خبر نداشتند زیرا که ایشان علم گذشته را میدانستند و ما علم گذشته و آینده را
میدانیم تا روز قیامت و از پیغمبر بما بمیراث رسیده است و در حدیث دیگر فرمود که خدا از آن کریمتر است که بر بنده خود اطاعت
بنده را واجب گرداند و خبرهای آسمان را از آن باز دارد بلکه هر صبح و شام خبرهای آسمان بما میرسد و ایضاً از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که جبرئیل دو انار بخدمت حضرت رسول آورد حضرت یکی را تمام تناول فرمودند و یکی را دو نیم کرد
و نصفی را خود تناول فرمودند و نصفی را بعلی ابن ابی طالب داد پس فرمودند که ای برادر دانستی که این دو انار چه بود انار اول
پیغمبری بود و ترا از آن بهره نیست و انار دوم علم بود و تو شریک منی در علم راوی گوید که چگونه شریک آنحضرت
بود در علم خدا هیچ علمی را تعلیم پیغمبر خود نفرمود مگر آنکه او را امر فرمود که بعلی یاد دهد و این علوم همه بما منتهی شده است و
منقول است از ابو بصیر که از حضرت صادق علیه السلام سئوال کردم از روح که خدای تعالی میفرماید که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ
الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي فرمود که روح خلقی است عظیمتر از جبرئیل و میکائیل و با هیچیک از پیغمبران گذشته
نبوده است بغیر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که با او بود و با ائمه می باشد و خبرها با ایشان میگوید و تسدید ایشان می نماید
و در بعضی روایات وارد شده است که چون حضرت موسی و خضر بر کنار دریا مجتمع شدند از یکدیگر جدا نشوند مرغی پیدا شد
و قطره از آب برداشت و بجانب مشرق انداخت و قطره دیگر بجانب مغرب انداخت و یک قطره بجانب آسمان انداخت
و یکی بسوی زمین و قطره پنجم را بدریا افکند هر دو حیران ماندند در این حال صیادی در میان دریا پیدا شد و گفت از این
مرغ تعجب می نمائید و شما دو پیغمبرانید و تاویل کار او را نمی دانید و من که مردی صیادم میدانم گفتند نمیدانیم
مگر چیزی را که خدا بما تعلیم نماید صیاد گفت این مرغی است در دریا می باشد و مسلم نام دارد و این کار او اشاره بآن
بود که پیغمبری در آخر الزمان خواهد آمد که علم اهل آسمانها و اهل زمین و مشرق و مغرب نزد علم او مثل این قطره باشد
نزد این دریا و پسر عم و وصی او وارث علم او خواهد بود پس آن صیاد غایب شد دانستند که ملکی بود از جانب خدا
ایشان را متنبه ساخت و کلینی از عبد الاعلی روایت کرده که حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود که من کتاب الهی را میدانم
از اول تا آخر چنانکه گویا همه در کف من است و در قرآن است خبر آسمان و خبر زمین و خبرهای گذشته و خبرهای آینده

چنانچه فرموده است

چنانچه فرموده است که فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که خدا
بحضرت عیسی دو اسم اعظم تعلیم فرموده بود که آن آثار را از او بظهور می آمد و موسی علیه السلام چهار اسم داشت و حضرت
ابراهیم هشت اسم داشت و نوح پانزده اسم داشت و آدم بیست و پنج اسم داشت و خدا جمیع آنها را تعلیم پیغمبر آخر الزمان
فرمود بدرستیکه اسماء اعظم الهی هفتاد و سه اسم است هفتاد و دو اسم را تعلیم آن حضرت فرمودند و یک اسم را بهیچکس
تعلیم نکرد و از امام علی النقی علیه السلام منقول است که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است یک اسم از آنها را آصف میدانست
که تخت بلقیس را در یک چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدانیم و یک اسم را مخصوص خود است
که دیگری نمیداند و بسند موثق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که عصای موسی از آدم بود و بشعیب رسید
و از شعیب بحضرت موسی علیه السلام منتقل شد و آن عصا نزد ما است و در این زودی نزد ما است و او را مشاهده کردم هنوز
سبز است بهیئت او روزی که از درخت جدا کرده اند و چون با او سخن میگویند جواب میگوید و از برای قائم ما مهیا است
و چون خروج کند آنچه موسی با آن میکرد آنحضرت نیز خواهد کرد و چون او را امر کنند که چیزی را برباید دو شعبه می شود یکی از آن
در زمین است و یکی در سقف بقدر چهل ذراع و چیزها را بزبان خود میرباید و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود
که الواح موسی و عصای موسی نزد ما است و مائیم وارث پیغمبران و در حدیث دیگر حضرت باقر علیه السلام فرمود که چون
موسی قائم آل محمد از مکه ظاهر شود و اراده کوفه نماید منادی آنحضرت ندا کند که کسی با خود توشه و آب بر ندارد و سنگ موسی را
بر دارند که بار یک شتر است و در هر منزل که فرود آیند چشمه از آن جاری شود که هر گرسنه که از آن بخورد سیر شود
و هر تشنه که بخورد سیراب شود و توشه ایشان همین باشد تا بصحرای نجف فرود آیند و ایضاً بسند معتبر از آنحضرت
منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شبی از خانه بیرون آمدند بعد از خفتن و آهسته میفرمودند که در این شب
تاریک امام شما بیرون آمده است پیراهن آدم در بر و عصای موسی و انگشتر سلیمان در دست و بسند دیگر از مفضل
روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام پرسید که میدانی که چه چیز بود پیراهن یوسف گفتم نه فرمود که چون آتش
از برای حضرت ابراهیم افروختند جبرئیل جامه از جامه های بهشت آورد و بر آن حضرت پوشانید که سرما و گرما او

تأثیر نکند و حضرت ابراهیم در وقت وفات آن پیراهن را تفویض کرد به حضرت اسحق و او گفت و همچنین اسحق به یعقوب
داد و چون حضرت یوسف متولد شد یعقوب آن پیراهن را تفویض او کرد و با او بود در همه احوال و در مصر او را گشود
که از برای پدر بفرستد بوی آن به شام به یعقوب رسید چنانچه گفت إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ
بوی همان پیراهن بود که خدا از بهشت فرستاده بود گفتم فدای تو شوم آخر آن پیراهن به که منتقل شد فرمود
که به اهلش رسید بعد از آن فرمود که هر پیغمبری علم یا غیر علم چیزی را که میراث ماند به آل محمد منتقل شده الحال نزد
ایشان است و از سعید سمان روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که نزد منست شمشیر رسول خدا و
علیها الحضرت و زره ها و خود آنحضرت نزد من است الواح و عصای موسی و انگشتر سلیمان نزد منست آن طشتی که
موسی در آن قربانی میکرد نزد منست آن نامی که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله میان مسلمانان و کفار میگذاشت
تیر از کفار بمسلمانان نمی رسید و مثل سلاح رسول صلی الله علیه و آله در میان ما مثل تابوت است در میان بنی اسرائیل
که در هر خانه که تابوت در آن خانه بود پیغمبری در آنجا بود هر که از ما اهل بیت سلاح نزد او است امامت با او است و محمد
ابن الحسن الصفار باسناد خود از مسمع روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که کوفتی مرا عارض شده
و هرگاه طعام دیگران را میخورم آزار میکشم و چون طعام شما را میخورم آزار نمی کشم فرمود که تو طعامی چند را میخوری که ملائکه
با ایشان مصافحه میکنند و در فرشهای ایشان میخوابند عرض کردم که ملائکه بر شما ظاهر میشوند فرمود که با طفلان ما مهربان
تراند از ما و بسند معتبر از حسین ابن ابی العلا روایت کرده است که فرمود که یا حسین خانه های ما محل نزول ملائکه است
و محل وحی الهی است بعد از آن دست زدند بر بالشتی که در آنجا بود و فرمودند که بالشتهاست که در اینجا که بسیار تکیه بر آنها
کرده اند و بسیار است که ما از پر ایشان بر میچینیم و از ابوحمزه ثمالی نقل کرده است که روزی بخدمت حضرت
علی بن الحسین علیه السلام رفتم و ساعتی در بیرون ماندم تا رخصت شدم چون داخل شدم دیدم که حضرت چیزی از زمین
بر میچیند بعد از آن دست دراز کردند و به شخصی در عقب پرده بود با او دادند گفتم فدای تو گردم این چه چیز بود که چیدید
فرمود که پرهای ملائکه بود چون ایشان نزد ما می آیند پرهای ایشان را جمع میکنیم و تعویذ برای اولاد خود میکنیم پرسیدم

که ملائکه نزد شما

که ملائکه نزد شما می آیند فرمود که بلی بوسته بر تکیه گاه ما تکیه میکنند و بسند دیگر از مفضل ابن عمر روایت کرده است که روزی
بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم چون نشستم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام آمدند و در گردن آنحضرت قلاده بود که
در آن پرهای کنده بود حضرت او را بوسیدم و در برگرفتم و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که این ها پرهای چیست که در گردن
حضرت امام موسی است فرمود که اینها از بال ملائکه است گفتم ملائکه بخدمت شما می آیند فرمود که می آیند و بر رختهای ما
و آنچه در گردن امام موسی است از بال ایشان است و ایضا روایت نموده که آن حضرت فرمود که ملائکه در خانه های ما نازل
می شوند و بر فرشهای ما میگردند و بر خوان ما حاضر میشوند و هر گیاهی و میوه را تر و خشک برای ما می آورند و بال خود را بر ما
و فرزندان ما می مالند و جانوران را از ما و فرزندان ما دور میکنند و در وقت هر نماز حاضر میشوند که با ما نماز کنند و خبرهای
اهل زمین را هر روز و هر شب بما میرسانند و سیرت و طریقه او را بما میگویند و بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت
کرده است که در مدینه حضرت امام محمد باقر علیه السلام خدمتی چند بمن رجوع فرمود و چون به فج الروحا رسیدم شخصی را از
دور دیدم که جامه خود را حرکت میداد بجانب او رفتم و گمان کردم که تشنه است مطهره خود را باو دادم گفت نمیخواهم و
نامه بمن داد که مهری از گل بر او بود و هنوز گل تر بود و چون ملاحظه کردم مهر امام محمد باقر بود گفتم در چه وقت از حضرت
جدا شدی گفت در همین ساعت چون گشودم خدمتی چند رجوع فرموده بودند و چون ملاحظه کردم کسی را ندیدم بخدمت
حضرت که رسیدم عرض کردم که نامه تو در فلان موضع بمن رسید و گل هنوز تر بود فرمود که ما چون امری را خواهیم که تعجیل
صورت یابد خدمتکاران از جن داریم با ایشان میفرستیم و بسند صحیح از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که در
خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم در مابین مکه و مدینه ناگاه سگی سیاهی پیدا شد حضرت فرمود که خوش
زود آمدی پس چون نظر کردم بصورت مرغی شد گفتم این چه چیز است فدای تو شوم فرمود که این سگی است از جن
هشام بود در این ساعت مرده است این پرواز میکند و در هر شهری خبر مرگ او را میرساند و کلینی رحمة الله از سعد اسکاف
روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم و رخصت طلبیدم فرمود که باش انقدر ماندم که آفتاب گرم شد
پس جماعتی بیرون آمدند بارو های زرد و عبادتهای ایشان را کثیف کرده و کلاههای خز در سر چون داخل شدم فرمود

که ایشان برادران شما اند از جن پرسیدم که بخدمت شما می آیند فرمود که بلی می آیند و از مسایل دین و حلال و حرام
خود سؤال می نمایند و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر
مسجد کوفه نشسته بودند ناگاه اژدهایی از در مسجد داخل شد مردم خواستند که از او بکشند حضرت فرمود که متعرض او
مشوید و آمد تا نزدیک منبر و بلند شد و بر حضرت سلام کرد حضرت اشاره فرمودند که باش تا از خطبه فارغ شوم
چون از خطبه فارغ شد ازو پرسیدند که تو کیستی گفت منم عمرو بن عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی پدرم
مرد و مرا وصیت کرد که بخدمت تو آیم و آنچه رای تو اقتضا نماید بآن عمل کنم و آمده ام که آنچه فرمایی اطاعت کنم حضرت فرمود
که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و امر میکنم که برگردی و جانشین پدر خود باشی که من ترا از جانب خود خلیفه بر ایشان
کردم ‹‹ راوی بخدمت حضرت باقر علیه السلام عرض نمود که اکنون عمرو بخدمت تو می آید و اطاعت تو بر او واجب است فرمود
که بلی ‹‹ و بسند معتبر از نعمان ابن بشیر روایت کرده است که گفت من با جابر ابن یزید جعفی هم کجاوه شدیم و چون
از مدینه بیرون آمدیم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفت و وداع کرد و خوشحال بیرون آمد و بجانب کوفه
روان شدیم در روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم و چون براه افتادیم مرد بلند گندم گونی پیدا شد نامه
در دست داشت نامه را بجابر داد جابر بوسید و بر دیده نهاد و آن نامه را حضرت بجابر نوشته بود و مهر گلی بر آن زده
بودند هنوز تر بود گفت در این ساعت از خدمت آنحضرت جدا شدم پرسید جابر که پیش از نماز یا بعد از
نماز گفت بعد از نماز جابر چون نامه را برخواند بسیار مغموم شد و دیگر او را خوشحال ندیدم تا بکوفه داخل شدیم
در شبی و چون روز شد رفتم که جابر را ببینم دیدم که از خانه بیرون آمد قابها چند بر گردن آویخته و بر نی سوار شده
و میگوید که می یابم منصور ابن جمهور را که در کوفه بر سر خود امیر خواهد شد و بیتی چند ازین باب میخواند و چون
نظر بمن کرد با من هیچ سخن نگفت من از حال او گریان شدم و اطفال و مردان گرد او بر آمدند و بیامد تا رحبه
کوفه و با اطفال میگردید و در کوفه شهرت کرد که جابر دیوانه شده است بعد از چند روز نامه هشام ابن عبد الملک رسید
بوالی کوفه که گردن جابر جعفی را بزن و سرش را بفرست والی از اهل مجلس پرسید که جابر ابن یزید کیست

گفت مردی بود

گفت مردی بود عالم و فاضل و راوی حدیث و حج بسیار کرده بود و در این اوقات دیوانه شده است و بر نی سوار شده
و در رحبه کوفه با اطفال بازی میکند والی گفت که الحمد لله که ما از کشتن چنین مردی نجات یافتیم و بعد از اندک
وقتی منصور ابن جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر میگفت بظهور آمد و محمد ابن حسن الصفار بسند صحیح از حضرت جعفر ابن
محمد روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه که وكذلك نري ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون
من الموقنين که گشودند و ظاهر گردانیدند برای ابراهیم آسمانهای هفتگانه را تا بالای عرش نظر کرد و زمین را
گشودند تا آنچه در هوا و زیر زمین بود دید و از برای رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام و امامان که بعد از او همچنین کردند
و باسانید معتبره بسیار از آن حضرت روایت کرده است که خدا را علم هست یکی مخصوص اوست و با احدی تعلیم نفرموده است
و یک علم هست که تعلیم پیغمبران و ملائکه فرموده پس آنچه را تعلیم ایشان فرموده ما میدانیم و ایضا باسانید معتبر از ائمه
علیهم السلام مرویست که علمی که با آدم فرود آمد بالا نرفت و علم بمیراث میرسد و هر عالمی که از دنیا میرود البته عالمی دیگر مثل
علم او را یا زیاده میباشد و جمیع علوم انبیا بما رسیده است و باسانید صحیحه منقول است از ائمه که توریة موسی و انجیل
عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و کتب جمیع پیغمبران نزد ماست و همچو ایشان میخواندند ما میخوانیم و تفسیر
آنها را میدانیم و باسانید مختلفه از جویریة ابن مسهر منقولست که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از جنگ خوارج
برگشتیم چون بزمین بابل رسیدیم وقت نماز عصر داخل شد پس حضرت فرود آمدند و لشکری فرود آمدند و حضرت
فرمود که ای گروه مردم این زمین ملعونست و سه مرتبه اهل این زمین معذب شده اند و این اول زمینی است که عبادت
بت در اینجا شده است و پیغمبر و وصی پیغمبر را جایز نیست که در این زمین نماز کنند شما نماز کنید مردم بجانب
راست و چپ راه میل کردند و متوجه نماز شدند و حضرت بر استر حضرت رسول سوار شدند و روان شدند من
گفتم که والله من از پی امیر المؤمنین میروم و امروز نماز خود را تابع نماز او میکنم و از عقب حضرت میرفتم هنوز
از جسر حله نگذشته بودیم که آفتاب غروب نمود و سها در خاطرم بهم رسید چون گذشتیم فرمود که ای جویریه اذان
بگو و خود متوجه وضو شدند بعد از آن بسخنی متکلم شدند که نفهمیدم و گمان من این بود که عبرانیست پس اقامه فرمود

پس نگاه کردم دیدم که آفتاب که از میان دو کوه بیرون آمد و صدائی از او ظاهر میشد تا رسید بجائیکه وقت فضیلت
عصر بود پس آنحضرت نماز عصر را کردند و من اقتدا بآن حضرت کردم و چون از نماز فارغ شدیم آفتاب غروب کرد و ستارها
ظاهر شد پس حضرت متوجه من شدند و فرمودند که ای جویریه خدا میفرماید که فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ من خدا را بنام
عظیمش خواندم آفتاب را برای من برگردانید و مقارن بسند معتبر از حارث اعور روایت کرده است که روزی با حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بمنزلی رسیدیم که او را عاقول میگویند در آنجا بدرخت خشکی رسیدیم که پوستهایش ریخته بود
و ساقش مانده بود حضرت دست بر او زد که برگرد باذن الهی در حال شاخهایش رویید و میوه داد و میوه اش امرود
بود و چون صبح آمدیم باز سبز بود و میوه داشت و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسن
با شخصی از اولاد زبیر بعمره می رفت برای حضرت در زیر درخت خرمائی فرش انداختند و برای آن شخص برای آن
زبیری در زیر درخت دیگر و آن درختان خشک بود آن شخص گفت که اگر این درخت رطب میداشت ما میخوردیم
حضرت فرمود که میل رطب داری گفت بلی حضرت دست بآسمان بلند کرد و دعائی خواند بزبانی که آن شخص نفهمید در همان
ساعت درخت سبز شد و بار بر داشت شترداری که همراه ایشان بود گفت والله که سحر کرد حضرت فرمود که سحر
نیست دعای فرزند پیغمبر مستجاب شد و ایضاً از سلیمان ابن خالد روایت کرده است که ابو عبد الله بلخی در خدمت
حضرت صادق علیه السلام بود بدرخت خرمائی بی میوه رسیدند حضرت فرمود که ای نخله شنونده و اطاعت کننده خدا ما را
طعام ده از آنچه خدا در تو مقرر ساخته در ساعت رطبهای رنگارنگ از آن درخت فرو ریخت و خوردند تا سیر شدند
پس بلخی گفت در باب شما بعمل آمد آنچه در باب مریم شده بود و در حدیث دیگر روایت کرده است که حسن ابن عبد الله
از حضرت امام موسی علیه السلام معجزه طلبید و درخت مغیلان در برابر بود حضرت فرمود که برو نزد این درخت بگو که
موسی ابن جعفر میفرماید که بیا چون بیامد گفت آنچه فرموده بودند درخت زمین را همه جا قطع کرد و آمد که خدمت
حضرت ایستاد باز اشاره کرد فرمود بمکان خود برو برگشت و بسند حسن از ابو بصیر روایت کرده که روزی بخدمت
حضرت باقر علیه السلام رفتم و حضرت صادق علیه السلام نیز حاضر بودند گفتم شما هر دو وارث پیغمبر آخر الزمان هستید

حضرت باقر

حضرت باقر علیه السلام فرمود که بلی گفتم رسول خدا وارث جمیع پیغمبران بود و آنچه ایشان میدانستند آنحضرت میدانست
فرمود که بلی گفتم شما می توانید مرده را زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید فرمود که بلی باذن الهی آنگاه فرمود نزدیک
من بیا پس دست بر چشم و روی من کشید من آفتاب و زمین و آسمانها و آنچه در خانه بود همه را دیدم فرمود که میخواهی اینچنین
باشی و ثواب و عقاب مانند دیگران باشد یا بحال اول برگردی و بهشت از برای تو واجب باشد گفتم حال اول را میخواهم
بار دیگر دست بر چشم من کشید بحال اول برگشتم و بسند دیگر از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام
بار دیگر چشم مرا روشن کرد و فرمود که اگر نه از ترس شهرت میبود ترا چنین میگذاشتم پس مرا بحال اول برگردانید و بسند
معتبر از علی ابن المغیره منقولست که حضرت امام موسی علیه السلام در منی بزنی گذشت که او و فرزندانش میگریستند برای
گاوی که از ایشان مرده بود حضرت نزد آن زن رفتند و از سبب گریه سؤال نمودند آن زن گفت این فرزندان
من یتیم اند معیشت من و ایشان از این گاو بود الحال بی حیله بر من بسته شده است حضرت فرمود که میخواهی برای
تو زنده کنم گفت بلی حضرت دو رکعت نماز کردند و دست بدعا برداشتند بعد از آن برخاستند و پا بر گاو زدند برخاست
و ایستاد چون زن اینحال را دید گفت بحق صاحب کعبه که عیسی ابن مریم است حضرت در میان انبوه مردم خود را از آن
زن مخفی گردانید و از داود رقی روایت کرده است که شخصی از اصحاب ما بحج رفت و چون بخدمت حضرت صادق
رسید عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد زنی داشتم و فوت شده و تنها مانده ام حضرت فرمود که بسیار او را دوست
میداشتی گفتم آری فدای تو شوم فرمود که چون بخانه خواهی رفت خواهی دید او را در خانه که چیزی میخورد راوی گفت
چون بخانه برگشتم او را چنان دیدم نشسته و چیزی تناول مینماید و بسند صحیح از حسن ابن علی وشا روایت کرده که
حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان فرمود که رسول خدا را در اینجا دیدم و او را در برگرفتم و از حضرت جعفر ابن محمد
روایت کرده است باسانید بسیار که چون ابابکر غصب خلافت نمود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را دید و حجتها تمام کرد
و در آخر گفت که نمی خواهی رسول خدا در میان ما و تو حکم باشد گفت چگونه آن حضرت حکم شود حضرت دست او را
گرفت و آورد بمسجد قبا دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته و با او گفت برو ترک کن ظلم حضرت امیر المؤمنین

و بروایت دیگر فرمود که گفتم حق را بعلی تسلیم کن و متابعت او بکن چون این را شنید ترسان برگشت بعمر رسید حقیقت
حال را گفت عمر گفت که تو هنوز سحر بنی هاشم را ندانسته؛ و منقولست از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که روزی
ردیف پدرم بودم و بجانب طریف میرفت در اثنای راه مردی پیدا شد موی سر و ریشش سفید شده پدرم فرود
آمد و میان دو چشمش را و دستش را بوسید و میگفت فدای تو گردم و آن مرد او را موعظه و نصیحت میفرمود پس چون آن
پیر برفت پدرم سوار شد گفتم که آنچه با این مرد کردی از شکستگی و احترام نسبت بهیچکس نکردی فرمود که پدرم امام
محمد باقر علیه السلام بود و در بصائر منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم بعد از وفات حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمود که میخواهی که پدرم را ببینی گفتم بلی فرمود که داخل این خانه شو چون رفتم حضرت را دیدم که
در آنجا نشسته پس فرمود که جمعی از شیعه بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام آمدند
و سؤال چند از آن حضرت نمودند بعد از آن حضرت فرمود که اگر امیرالمؤمنین را ببینید می‌شناسید گفتند بلی فرمود
که پرده را بردارید چون برداشتند و نظر کردند حضرت را دیدند که نشسته است و از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین را بمسجد آوردند از برای بیعت ابوبکر لعنة الله حضرت رو بقبر حضرت رسول صلعم
ایستادند و فرمودند که یابن ام إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي ای برادر این گروه مرا ضعیف
کردند و نزدیک شد که مرا بکشند پس دستی از قبر بلند شد بجانب ابوبکر که شناختند که دست آنحضرت است و صدای از قبر
برآمد بلند شد بجانب ابوبکر که شناختند که صدای آنحضرت است و این آیه را شنیدند که أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ
تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا آیا کافر شدی بآن خدائی که ترا از خاک آفرید پس از نطفه آفرید پس
ترا بحد رجولیت رسانید [illegible] کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که چون دست ظاهر شد این آیه بر آن دست
نوشته بود و از حضرت صادق علیه السلام بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بجانب صفین
متوجه شدند چون از فرات عبور فرمودند و نزدیک بکوهی رسیدند در صفین وقت نماز شام داخل شد از مردم
دور شدند و وضو ساختند و اذان گفتند چون از اذان فارغ شدند کوه شکافته شد و پیری بیرون آمد موی سر

در ریشش

در ریشش سفید گردیده بود و بسخن آمد و گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته مرحبا بوصی خاتم پیغمبران
و قائد روسفیدان و دست و پا سفیدان به بهشت و فائز گردیده بثواب صدیقان و بهترین اوصیا حضرت فرمود
که و علیک السلام ای برادر من شمعون ابن حمون وصی حضرت عیسی ابن مریم چه حال داری گفت بخیر است رحمت
الهی بر تو باد منتظر حضرت عیسی ام که فرود آید از برای نصرت فرزندت و نمیدانم کسی را که در راه خدا زیاده
از تو مبتلا گردیده باشد و در قیامت کسی از تو ثوابش نیکوتر و مرتبه اش بلندتر نخواهد بود صبر کن ای برادر تا آنکه
خدا را ملاقات نمائی بدرستیکه دیروز بود که دیدم جمعی را که از بنی اسرائیل آزارها کشیده شده و بارها ایشان را بریدند
بر چوبها از حلق کشیدند اگر این جماعت که با تو جنگ میکنند میدانستند که چه عذابها برای ایشان مقرر گردیده است
کوتاه خواهند کرد و این رویهای نورانی که ترا یاری می‌نمایند اگر بدانند که چه ثوابها برای ایشان مهیا گردیده هر آینه تمنا
آرزو کنند که بمقراض بدن ایشان پاره پاره شود و السلام علیک یا امیرالمؤمنین علیه السلام و رحمة الله و برکاته پس کوه بهم
آمد و حضرت متوجه نماز شدند پس عمار یاسر و ابن عباس و مالک اشتر و هاشم ابن عتبه و ابو ایوب انصاری و
قیس ابن سعد و عمر ابن حمق و عبادة ابن الصامت و ابو الهیثم ابن التیهان پرسیدند که این مرد که بود فرمود که
شمعون وصی حضرت عیسی بود پس عبادة ابن الصامت و ابو ایوب گفتند پدر و مادر خود را فدای تو میکنیم و ترا یاری
میکنیم چنانچه برادرت را حضرت رسول را یاری کردیم و تخلف نمی کند کسی از مهاجرین و انصار از تو مگر شقی پس حضرت
ایشانرا دعای خیر فرمود ایضا از عبایه اسدی روایت نموده که روزی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین رفتم دیدم که شخصی
نزد حضرت نشسته و حضرت متوجه اوست و با او سخن میگوید چون برفت پرسیدم که این مرد که بود که شما را از ما مشغول
ساخته بود فرمود که وصی حضرت موسی بود؛ در اخبار مستفیضه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت رسول فرمود
که چون من بمیرم مرا غسل بده و کفن کن و مرا بنشان و آنچه خواهی از من بپرس جواب خواهی شنید و باسانید معتبره از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که روزی با پدرم در وادی ضجنان که در میان مکه و مدینه است میرفتم ناگاه
استر پدرم رم کرد نظر کردم مرد پیری را دیدم که در گردنش زنجیری بود و سر زنجیر در دست مردی بود و میکشید گفت مرا

آب ده آن شخص که زنجیر را داشت گفت آبش مده خدا او را آب ندهد از پدرم پرسیدم اگر که بود فرمود که معاویه بود و بطرق
کثیره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که با پدرم براه مکه میرفتیم و هر دو بر شتر سوار بودیم و چون بوادی
ضجنان رسیدیم شخصی بیرون آمد و در گردنش زنجیری بود بر زمین میکشید گفت یا ابا جعفر مرا آب ده خدا ترا آب دهد شخصی
دیگر از عقبش آمد و زنجیر را کشید و گفت یا ابن رسول الله آبش مده که خدا او را آب ندهد آنگاه پدرم رو بمن کرد و فرمود که این مرد را
شناختی معویه بود از یحیی ابن ام الطویل نیز منقولست که در خدمت علی ابن الحسین علیه السلام براه مکه میرفتیم چون بوادی ضجنان
رسیدیم چنین واقع شد و حضرت فرمود که معاویه بود و ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در خانه حضرت علی ابن الحسین ع
بودم در آنجا گنجشککی چند فریاد میکردند فرمودند که میدانی چه میگویند گفتم نه فرمود که تسبیح پروردگار خود میکنند و طلب روزی از او
می نمایند بعد از آن فرمود که ای ابو حمزه زبان مرغان را تعلیم ما کرده اند و علم همه چیز را بما داده اند و از فضیل ابن یسار روایت
کرده است که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم دیدم که جفت کبوتر بیامدند و نر با ماده حرفی گفت فرمود که میدانی چه گفت
گفتم نه فرمود که میگفت ای انیس من و ای جفت من هیچ خلقی نزد من محبوبتر از تو نیست مگر مولای من جعفر ابن محمد و باسناد
معتبر از محمد ابن مسلم روایت کرده که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم ناگاه جفت کبوتر نزد حضرت آمدند
و بزبان خود صداها کردند حضرت جواب چند ایشان را فرمود بعد از ساعتی پرواز کردند و بر سر دیوار نشستند و در آنجا نیز زبانها ده
حرفی چند گفت و میرفتند از تحقیق ماجرای ایشان سؤال کردم فرمود که ای ابن مسلم هر چیز را که خدا خلق کرده است از مرغان
و حیوانات و هر صاحب روحی اطاعت ما زیاده از بنی آدم میکنند این کبوتر نر گمان بدی بجفت خود برده بود و او سوگند یاد
میکرد که بری ام از گمانی که بمن میبری و او قبول نمیکرد پس گفت راضی میشوی بمحاکمه محمد ابن علی گفت بلی چون نزد
من آمدند من حکم کردم که کبوتر ماده راست میگوید و بیگناه است قبول کردند و رفتند و از سلیمان ابن جعفری روایت
کرده است که روزی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام در باغی از باغهای آن حضرت بودم ناگاه گنجشککی پیدا شد
در پیش آنحضرت بر زمین افتاد و فریاد میکرد و اضطراب مینمود حضرت فرمود که میدانی چه میگوید گفتم خدا و رسول و فرزندش
بهتر میدانند فرمود که میگوید ماری آمده است که جوجهای مرا بخورد در این خانه این عصا را بردار و باین خانه برو و مار را بکش

چون بانخانه

چون بانخانه داخل شدم ماری دیدم که بر دور آن خانه میگردید و آن را کشتم از احمد ابن هرون روایت کرده که روزی حضرت
امام موسی علیه السلام بخیمه من در آمدند و لجام اسب خود را بر روی طنابی از طنابهای خیمه انداختند و نشستند بعد از ساعتی
اسب صداها کرد و حضرت تبسم فرمودند و گفتند بفارسی که برو بول کن آن اسب رفت و بسیار دور شد و در صحرا بول کرد و
برگشت پس حضرت فرمودند که خدا بداود و آل داود کرامتی نکرده مگر آنکه بمحمد و آل محمد زیاده از آن کرامت فرموده و باسناد معتبر از
محمد ابن مسلم روایت کرده است که در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در ما بین مکه و مدینه بر الاغی سوار بودم و حضرت بر استری
ناگاه گرگی از سر کوه دوید و نزدیک استر آنحضرت آمد و دست بر قربوس زین گذاشت و گردن کشید حضرت سر را نزدیک
دهان آن گرگ آوردند و بعد از ساعتی فرمودند که برو چنین کردم ای گرگ شاد و خوشحال برگشت گفتم فدای تو گردم عجب چیزی
دیدم فرمود که میدانی چه گفت گفتم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که میگفت که یا ابن رسول الله زن من
در این کوه درد زائیدن برا او دشوار شده است دعا کن که خدا برا او آسان گرداند و دعا کن که خدا هیچیک از فرزندان
مرا بر احدی از شیعیان شما مسلط نگرداند من چنین دعا کردم و مستجاب شد و باسانید معتبره روایت کرده است که حضرت
علی ابن الحسین علیه السلام روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند که آهوئی بنزد آن حضرت آمد و دست بر زمین میزد و صدا
میکرد فرمود که میدانید چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید که فلان شخص از قریش فرزند مرا امروز شکار کرده است و از من
التماس میکند که از آن شخص سؤال کنم که فرزند او را باو دهد که شیرش دهد و باز باو سپارد و برود پس حضرت با اصحاب
فرمود که برخیزید تا بخانه آن شخص رویم و حاجت این آهو را برآوریم چون بخانه آنمرد آمدند آنمرد بیرون آمد و حضرت فرمود
که آن آهو بچه را که امروز شکار کرده بیاور که مادرش او را شیر دهد چون بیاورد مادر او را شیر داد و گذاشت حضرت
از آن شخص التماس فرمود که این آهو بره را بما ببخش او بحضرت بخشید و حضرت او را بمادرش بخشید فرمود آهو
میرفت و دم را حرکت میداد و بزبان خود سخن میگفت فرمود که میدانید چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید که خدا غایبان
شما را بشما برساند و علی ابن الحسین علیه السلام را پاداش دهد چنانچه فرزند مرا بمن رسانید و باسناد معتبر از یونس ابن ظبیان
و جمعی از اصحاب روایت کرده که روزی در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم فرمود که خزاین زمین در دست ماست اگر بخواهیم

خود اشاره کنم گنجهای خود را اظهار میکردانند پس یکپای خود را دراز کردند و بر زمین کشیدند و دست دراز کرده و شمش
از طلا بیرون آوردند بقدر یک شبر و فرمودند که نگاه کنید چون نظر کردیم شمشهای بسیار دیدیم که بر روی یکدیگر ریخته میدرخشید
یکی از ما گفت که ما فدای تو گردیم اینها همه را دارید و شیعیان شما اینقدر محتاج اند فرمود که خدا بهشت را برای شیعیان ما خلق کرده است
و ایضاً منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب در مسجد کوفه نشسته بودند شخصی گفت که پدر و مادرم فدای تو باد
من تعجب دارم از این دنیایی که در دست دشمنان شما است و در دست شما نیست فرمود که گمان داری که ما دنیا را میخواهیم
و خدا بما نمی‌دهد آنگاه دست زدند و مشتی از ریگ برگرفتند جواهر قیمتی شد پرسیدند که این چیست گفت این از بهترین جواهرات است
فرمود که اگر خواهیم همه زمین را چنین می‌توانیم کرد اما نمی‌خواهیم پس بر زمین انداختند باز ریگ شد و ایضاً صفار
باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که شخصی از ما نماز خفتن را در مدینه کرد
و بشهر جابلقا و جابلسا که قوم موسی را آنجا ساکنند رفت و منازعه در میان ایشان بود و فیصل کرد و در همان شب برگشت و نماز
صبح را در مدینه کرد حضرت خود را میفرمود از جابر جعفی روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام نشسته
بودم فرمود که ای جابر الاغی داری که در یک شب از مشرق بمغرب برد گفتم نه فدای تو شوم فرمود که شخصی را می‌شناسم
در مدینه که الاغی دارد که سوار می‌شود و یک شب بمغرب و مشرق میرود و خود را میفرمود و باسانید معتبره از سدیر صیرفی روایت
کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که می‌شناسم شخصی از اهل مدینه را که رفت بسوی جابلقا که خدا
فرموده است که وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ که در مشرق و مغرب می‌باشند
و منازعه در میان ایشان بود و اصلاح نمود و برگشت و بر نهر فرات گذشت و از آب فرات تناول نمود و از در خانه
تو گذشت و در زد و نزد استاد که بگشاینده از ترس شهرت و شخصی گذشت که او را در بند کشیده بودند و ده کس بر او
موکل بودند که در تابستان او را در برابر چشمه آفتاب میداشتند و آتش در او می افروختند و در زمستان آب
سرد بر سر او میریختند و او را برهنه میداشتند و او قابیل فرزند آدم بود و محمد بن مسلم گفت که در آن حضرت آن شخص
که در مدینه است خودش بود و از عبد الصمد بن علی روایت کرده است که شخصی نزد حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمد حضرت

از او پرسیدند

از او پرسیدند که تو کیستی گفت من منجّم فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بیک کسی که از آن وقت که تو آمدی تا حال چهارده
عالم را سیر کرده است که هر عالمی سه برابر این دنیا است و از جای خود حرکت نکرده است آن شخص گفت که آن مرد
کیست فرمود که منم و اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه خورده و در خانه خود پنهان کرده و باسانید معتبره از ابان بن تغلب روایت کرده است
که شخصی از اهل یمن بخدمت جعفر بن محمد رسید حضرت پرسیدند که علمای یمن علم ایشان در چه مرتبه است گفت بعلم
نجوم بر دو ماه راه حکم میکنند در یک شب حضرت فرمود که عالم مدینه اعلم است از عالم شما در یک ساعت از روز بقدر
آنکه یکسال آفتاب طی کند قطع می‌نماید و سیر میکند دوازده هزار عالم را که هر یک از آن عالمها مثل این عالم است که
ایشان نمیدانند که آدم و شیطان خلق شده اند پرسید که اهل آن عالمها شما را می‌شناسند فرمود که بلی خدا
واجب کرده است بر ایشان که ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما را و از علی بن حسان روایت کرده است که
من در سرمن رای بودم شنیدم که شخصی را محبوس کرده اند که دعوای پیغمبری کرده است او را از شام آورده اند
رفتم و التماس از دربانان کردم و خود را بآن مرد رسانیدم و از قصه او سؤال نمودم گفت من در شام می‌بودم و در
موضعی که محل سر مبارک امام حسین علیه السلام است عبادت الهی میکردم ناگاه شخصی پیدا شد و گفت برخیز برخاستم
و با او روان شدم چون اندک زمانی برآمد خود را در مسجد کوفه دیدم پرسید که این مسجد را می‌شناسی گفتم بلی مسجد
کوفه است پس متوجه نماز شد و من نیز نماز گذاردم بعد از زمانی خود را در مسجد مدینه دیدم او نماز کرد و من نماز
کردم و زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله کردیم پس آنگاه خود را در مکه دیدیم و با او افعال حج تمام بجا آوردم چون
از افعال حج فارغ شدیم خود را در شام دیدیم و آن شخص ناپیدا شد و چون سال دیگر موسم حج شد باز همان شخص
پیدا شد و مرا با خود بهمان مواطن برد و چون از افعال حج فارغ شدیم و مرا بشام برگردانید و خواست از من جدا شود گفتم
بحق آن خداوندی که ترا چنین قدرتی داده است که بگو که کیستی ساعتی سر در پیش افکند آنگاه نظر بمن کرد و فرمود
که محمد بن علی بن موسی ام پس این خبر شهرت کرد و خبر بعبد الملک رسید مرا در زنجیر کرد و بعراق فرستاد گفتم تو نامه
بنویس و احوال خود را بمحمد بن عبد الملک بنویس شاید که تو را رها کنند دوات و قلمی برای آن حاضر کردم و او قصه خود را

نوشت او در جواب نوشت که انگشتر ترا در یک شب از شام بان اماکن بر دیگو تا ترا از زندان نجات دهد راوی میگوید
که چون من جواب را خواندم گریستم و پاره او را ستدم و بیرون آمدم و صبح روز دیگر رفتم که احوال او را بگیرم دیدم
که زندانبانان و لشکری در تفحص آن مرد بودند تحقیق حال پرسیدم گفتند دیشب آن مردی که دعوی پیغمبری میکرد
ناپیدا شده است و در حالت بود نمیدانیم بزمین فرو رفته است یا باسمان بالا رفته و از جعفر بن حفص تمار روایت کرده است
که در ایامی که معلی ابن خنیس را بدار کشیده بودند بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود که من معلی را امری امر کرده ام
و مخالفت من کرده خود را بکشتن داد بدرستیکه من روزی بآن نظر کردم او را مغموم یافتم گفتم ای معلی اهل و عیال خود را
بخاطر آورده و از مفارقت ایشان محزونی گفت بلی گفتم نزدیک من بیا پس دست بر روی او کشیدم و از او پرسیدم
که اکنون در کجائی گفت خود را در خانه خود می بینم و اینک زن منست و اینها فرزندان منند من در خانه پنهان آمدم
تا ایشان را سیر دیده و با زن خود مقاربت نمود و بعد از آن او را طلبیدم و دست بر روی او کشیدم و پرسیدم که خود را
در کجا می بینی گفت با شما در مدینه ام و اینک منزل شماست گفتم ای معلی ما را حدیثی هست که هر که آن را حفظ کند و مخفی دارد خدا دین
و دنیای او را حفظ میکند ای معلی اسرار ما را نقل مکنید که خود را اسیر مردم کنید ای معلی هر که احادیث صعب ما را کتمان کند
خدا او را در میان دو چشم او ساطع گرداند و او را عزیز گرداند در میان مردم و هر که افشا کند نمیرد تا آنکه الم حربه و سلاح او
برسد یا در زنجیر و بند بمیرد ای معلی تو کشته خواهی شد مستعد باش و از عبدالله ابن سنان روایت کرده است
که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ما را حوضی هست از ما بین بصری تا یمن میخواهی ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس دست
مرا گرفته و به بیرون مدینه آورد و پا بر زمین زد نگاه کردم نهری دیدم که ساحلش پیدا نیست مگر جائی که بر آن ایستاده ایم
که مانند جزیره بود پس در میان این نهر پس در این جزیره نهری دیدم که در یک طرفش آبی جاری است از برف سفیدتر
و در طرف دیگرش شیری جاری است از برف سفیدتر و در میانش شرابی جاریست از یاقوت رنگین تر و هیچ چیز
بهتر از مزوج نمی شود و آن شراب در میان این دو سفیدی بغایت خوشنما است که هرگز چنین حالی ندیده بودم
گفتم فدای تو گردم این نهر از کجا بیرون می آید فرمود که چشمه ایست که خدا در قرآن وصف فرموده است در بهشت

و در کنار

و در کنار این نهر درختان دیدم و حوریان بر این درختان نشسته و مویهای ایشان بخوبی که هرگز ندیده بودم و در دست
ایشان ظرفها در نهایت لطافت که هرگز ظرفی و تعقل چنان نکرده بودم و مشابهت بظرفهای دنیا نداشت پس حضرت
نزدیک یکی از ایشان رفت و اشاره کرد که آب بده دیدم که خم شد و از درخت نیز خم شد تا ظرف را پر کرد و بحضرت داد و باز
درخت راست شد پس حضرت بمن عطا فرمودند من خوردم و هرگز بآن لذت و لطافت چیزی نخورده بودم و بویش بغایت
بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم سه لون از شربت در آن بود عرض کردم که فدای تو گردم هرگز چنین حالی مشاهده
نکرده بودم و نمیدانستم که این قسم غرایب در عالم میباشد حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که خدا برای شیعیان ما مهیا کرده
و چون مومن از دنیا می رود روحش را باینجا می آورند و در این باغها سیر میکند و از این شرابها میخورد و دشمن ما که می
میرد روحش را بوادی برهوت میبرند که صحرائیست در حوالی یمن و همیشه در عذاب میباشد و از زقوم و حمیم جهنم میخورد پس
پناه بگیر بخدا از شر آن وادی و از جابر جعفی روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال نمودم از قول
خدا که وَکَذٰلِكَ نُرِیٓ اِبْرٰهِیْمَ مَلَکُوْتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ چگونه ملکوت آسمان و زمین را با براهیم نمود
و من سرم در زیر بود حضرت بدست مبارک بجانب بالا اشاره نمود و فرمود که بجانب بالا نظر کن چون سر بالا کردم
دیدم که سقف خانه شکافته و حجابها برخواسته نوری عظیم دیدم که دیده ام حیران شد حضرت فرمود که حضرت ابراهیم ملکوت آسمانها
و زمین را چنین مشاهده نمود آنگاه فرمود که بزیر نگاه کن پس فرمود که بالا نظر کن چون نظر کردم سقف را بحال خود یافتم پس
دست مرا گرفت و بخانه دیگر برد و جامهائی که پوشیده بودند کند و جامهای دیگر پوشیده و فرمود که چشم بر هم گذار و
با من بعد از ساعتی فرمودند که میدانی در کجائی گفتم نه فدای تو شوم فرمود که الحال در ظلماتی که ذوالقرنین بآنجا رسیده بود
گفتم فدای تو گردم رخصت میدهی که دیده بگشایم فرمود که بگشا اما چیزی را نخواهی دید چون چشم گشودم از ظلمت جای
پای خود را نمیدیدم باز اندکی راه رفته و فرمودند که میدانی در کجائی گفتم نه فرمودند که در کنار آب زندگانی ایستاده
که خضر از این آب خورده است پس از این زمین و از این عالم بیرون رفتیم و بعالم دیگر در آمدیم و چون پاره راه رفتیم
مثل این عالم خانها و بناها و مردمان دیدیم و از آن عالم بدر رفتیم و بعالم دیگر در آمدیم و آن عالم سیم بود شبیه بآن

و عالم تا بر پنج عالم گذشتیم آنگاه فرمود که این ملکوت زمین بود و ملکوت زمین دوازده عالم است هر عالمی مثل این عالم
اول و هر امامی از ما که از دنیا بیرون رود در یکی از آن عالمها ساکن میشود تا امام آخر که صاحب الامر است در عالم اول ساکن شود آنگاه
فرمود که چشم بر هم نه چشم بر هم گذاشتیم و دست مرا گرفته ناگاه خود را در همان خانه دیدیم که بیرون رفته بودیم پس آن جامها را
کندند و جامهای اول پوشیدند و بجای خود نشستند پرسیدم که فدای تو گردم چند ساعت از روز گذشته است فرمود که یک ساعت
و بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که روزی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم پا را بر زمین زدند پس دریای عظیم
ظاهر شد و کشتیها از نقره در کنار آن دریا ایستاده بیکی از آن کشتیها سوار شدند و مرا سوار کردند تا بمحلی رسیدیم که در آنجا
خیمهها از نقره زده بودند و آن حضرت داخل هر یک از آن خیمهها شدند و بیرون آمدند و فرمودند که آن خیمه که اول داخل
شدیم خیمه رسول خدا بود و دویم از حضرت امیر المؤمنین بود سیم از حضرت فاطمه چهارم از خدیجه پنجم از حضرت
امام حسن علیه السلام ششم از حضرت امام حسین علیه السلام هفتم از حضرت علی بن الحسین ع هشتم از پدرم
نهم بمن تعلق دارد و هر یکی از ما که از دنیا می رود خیمه دارد که در آنجا ساکن می شود و از صالح بن سعید روایت نموده که
حضرت امام علی النقی را در کاروان سرای فقرا جا داده بودند بخدمت حضرت رفتم و گفتم ایشان چندان سعی در تضییع
تو و هتک حرمت تو کردند تا آنکه در چنین جائی ترا ساکن گردانیدند فرمودند که ای ابن سعید تو هنوز در این مرتبه از معرفت ما
پس دست بجانبی حرکت دادند چون نظر کردم باغهای سبز و حوریان خوش روی خوشبو و غلامان پاکیزه مانند مروارید در طبقها
رطب و انواع میوهها مشاهده نمودم که دیدهام حیران شد فرمود که ما هر جا که هستیم اینها از برای ما مهیاست و باسانید
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که تمام دنیا در دست امام از باب پاره گردکان است که هیچ چیز از او دور نباشد و
مخفی نیست آنچه در آن خواهد میتواند کرد و بچند سند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که ذو القرنین را مخیر
گردانیدند میان سحاب ذلول و سحاب صعب پس ذلول را که رام بود برای خود اختیار کرد و سحاب صعب را که
تندتر و شدیدتر است برای ائمه آل محمد گذاشت گفتم صعب کدام است فرمود که آنست که رعد و برق و صاعقه دارد و حضرت
صاحب الامر بر آن سوار خواهد شد و بآسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه که پنج از زمینها معمورست و دو خراب خواهد رفت

و در حدیث دیگر

و در حدیث دیگر از آن حضرت مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مالک شد آنچه در زمین است و آنچه در زیر زمین است
و دو ابر را بر حضرت عرض نمودند صعب را اختیار نمود و بر آن سوار شد و بهفت زمین گذشت که پنج را معمور دید و دو را خراب
و باسانید صحیحه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون حق تعالی اراده میفرماید که امامی را خلق کند قطره از آب زیر عرش فرو
می فرستد که بر گیاهی یا میوه نشیند و والد آن امام تناول میکند و جماع میکند پس آن نطفه در رحم قرار میگیرد و خدا امامان را
از آن خلق میفرماید پس در شکم مادر صدا میشنود و می فهمد و چون بزمین می آید بر بازوی راستش می نویسند که وتمت
كلمت ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم پس چون بسخن در آید و رفتار در آید عمودی از نور
برای او نصب میکنند که اعمال جمیع خلایق را میداند و می بیند و کلینی و غیره باسانید معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق ع
که چون خداوند عالمیان میخواهد که امام را خلق نماید ملکی را میفرستد که شربتی از آب تحت عرش بر میدارد و بامام میدهد
که تناول فرماید و از آن آب نطفه منعقد میشود و چون در رحم منتقل شد تا چهل روز سخن نمی شنود و بعد از چهل روز آنچه میگویند
می شنود پس چون متولد شد خدا همان ملک را می فرستد که آیه را بر بازویش نقش می نماید پس چون بمنصب امامت فایض
گردید از برای آن مناره از نور بلند میکنند که بآن اعمال خلایق را میداند و بسند دیگر از آن حضرت منقولست که چون
مادر اوصیای پیغمبران بایشان حامله میشوند مادر را سستی بهم میرسد مانند غشی و تمام آن روز یا شب چنین می باشد
پس بحال خود می آید و از جانب راست خود از یک طرف خانه آوازی میشنود که کسی میگوید که حامله شدی بخیر و خواهد عاقبت
امر تو بخیر خواهد بود بشارت باد ترا بفرزند بردبار دانا بعد از آن دیگر هیچ سنگینی و الم و اثر حمل در خود نمی یابد تا چون
ماه نهم میشود آواز ملائکه را در خانه بسیاری میشنود و چون شب ولادت میرسد نوری در آن خانه ساطع میشود که بغیر او و پدر امام
نمی بیند و چون متولد میشود چهار زانو نشسته از پا بزیر می آید و چون بزمین میرسد رو را بقبله میکند و سه مرتبه عطسه
میکند و با انگشت اشاره مینماید و الحمد لله میگوید و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و دندانهای پیش بالایش همه روییده
میباشد و از پیش و پس نوری ساطع میباشد مانند سبیکه طلا و در تمام آن شب و روز نور از دستهایش ساطع است
و همچنین پیغمبران نیز چنین متولد میشوند و مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع

فرمود که خدا را شهری هست در سمت مغرب که او را جابلقا میگویند و در آن شهر هفتاد هزار امت هستند که هر امتی از ایشان
مثل این امت اند و هرگز معصیت خدا نکرده اند و هیچ کاری نمی کنند و هیچ چیزی نمی گویند مگر لعنت بر ابوبکر و عمر و بیزاری از ایشان
و ولایت اهل بیت رسول خدا و از هشام بن سالم روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا را شهری هست
در پشت دریا که وسعت آن بقدر چهل روز آفتاب است و در آن شهر جمعی هستند که هرگز معصیت الهی نکرده اند و شیطان
نمی شناسند و نمیدانند که شیطان خلق شده است و در هر چند گاه ما ایشان را می بینیم و آنچه احتیاج دارند از ما سؤال
می نمایند کیفیت دعا را و ما تعلیم ایشان می نماییم و می پرسند که قایم آل محمد کی ظهور میکند و در عبادت و بندگی سعی بسیار
میکنند و شهر ایشان دروازه های بسیار دارد و از هر دروازه تا دروازه دیگر صد فرسخ مسافت است و ایشان از تقدیس
و تنزیه و عبادت بسیار رحمت که اگر ایشان را ببینید عبادت خود را سهل خواهید شمرد و در میان ایشان کسی هست
که یک ماه سر از سجود بر نمیدارد و خوراک ایشان تسبیح الهی است و پوشش برگ درختان است و روهای ایشان از
نور روشن است و چون یکی از ما را می بینند بر گرد او بر می آیند و از خاک قدمش میگیرند برای برکت و چون وقت نماز ایشان
می شود صداهای ایشان بلند می شود مانند باد تند و در میان ایشان جمعی هستند که هرگز حربه از خود نینداخته اند برای انتظار
قایم آل محمد و از خدا می طلبند که بخدمت او مشرف شوند و عمر هر یک از ایشان هزار سال است و اگر ایشان را ببینی آثار خشوع
و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است و پیوسته طلب میکنند امری را که موجب قرب بخدا باشد و چون ما در نزد ایشان
رفتیم بخدا تقرب میجویند که مبادا از غضب الهی باشند و پیوسته منتظر آن وقت هستند که وعده ملاقات ما و ایشان است
و هرگز از عبادت بتنگ نمی آیند و سست نمی شوند و بنحوی که ما قرآن را تعلیم ایشان کرده ایم تلاوت می نمایند و در میان آن
قرآن چیزی چند هست که اگر برین مردم بخوانیم کافر می شوند و اگر چیزی از قرآن بر ایشان مشکل میشود از ما می پرسند
و چون بیان میکنیم سینه های ایشان گشاده و منور می شود و از خدا می طلبند که ما را بر ایشان باقی دارد و میدانند
که خدا بوجود ما بر ایشان چه نعمتها دارد و قدر ما را می شناسند و ایشان با قایم آل محمد علیهم السلام خروج خواهند کرد
و جنگیان ایشان بر دیگران بر دیگران سبقت خواهند گرفت و همیشه از خدا همین را می طلبند و در میان ایشان

پیران و جوانان

پیران و جوانان هستند چون جوانی پیری را ببیند نزد او بمثابه بندگان می نشیند و تا رخصت نفرماید بر نخیزد و
ایشان بهتر از جمیع خلق اطاعت امام میکنند و بهر امری که امام ایشان را بآن دارد ترک نمی کنند تا امر دیگر نفرماید و
اگر ایشان را بر خلق ما بین مشرق و مغرب بگمارند در یک ساعت همه را فانی میکنند و حربه در ایشان کار نمی کند و خود و شمشیرها
از آهن دارند غیر این آهن که اگر بر کوه بزنند دو نیم میکند و امام با این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که در ما بین
جابلقا و جابرسا است جنگ خواهد کرد و جابلقا و جابرسا دو شهر است یکی در مغرب و دیگری در مشرق و بر هر یکی از
اهل ادیان که وارد شوند اول ایشان را بخدا و رسول و دین اسلام بخوانند و هر که مسلمان نشود او را بکشند تا آنکه
در میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نباشد و باسانید معتبره از حضرت امام حسن علیه السلام منقولست که فرمود که خدا را
شهری هست در مشرق و شهری هست در مغرب بر هر یک از این دو شهر حصاری هست از آهن که در هر حصاری هفتاد
هزار در هست و از هر دری هفتاد هزار طایفه داخل میشوند که هر یک بلغتی سخن میگویند که دیگری نمیداند و من جمیع آن لغتها
میدانم و در آن شهرها و در ما بین آن شهرها خدا را حجتی در اما نیست بغیر از من و برادرم و ما ما حجت خدائیم بر ایشان و
واعلم یا اباذر ان الله عز وجل جعل اهل بیتی فی امتی کسفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق ومثل باب
حطة فی بنی اسرائیل من دخله کان آمنا و بدان ای ابوذر که خداوند عالمیان اهل بیت مرا در میان امت
من از باب کشتی نوح گردانید که هر که سوار آن کشتی شد نجات یافت و هر که تخلف ازو و از اهل آن کشتی نمود
غرق شد همچنین اهل بیت من هر که در کشتی ولایت و محبت و متابعت ایشان می نشیند از گرداب فتنه و کفر و ضلالت
نجات می یابد و هر که از جانب ایشان بسوی دیگر میل میکند در دریای شقاوت غرق می شود و اهل بیت من در این امت
مانند در حطه اند در بنی اسرائیل بود که خدا امر فرمود که داخل آن در شوند و هر که داخل آن در شد از عذاب خدا در دنیا
و عقبی ایمن شد همچنین در این امت هر که چنگ در دامن متابعت ایشان میزند و از درگاه پیروی و متابعت ایشان
خود را جدا نمیکند از جمله ایمنانست و الا طعمه شیطان و مستحق عذاب و ضلالت است بدانکه خداوند عالمیان امر فرمود
بنی اسرائیل را که ادخلوا الباب سجدا وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم و جمعی از مفسرین گفته اند که مراد از آن

در دری قریه بیت المقدس است یعنی در آنجا بدری از درهای قریه بیت المقدس از روی خضوع و شکستگی با چون
در کوچک است خم شوید و برکوع داخل شوید بعد از آن سجده کنید و استغفار کنید و بگوئید که خداوندا از گناهان ما بگذر
تا بیامرزیم گناهان شما را و بعضی گفته‌اند که در قریه اریحا مراد است و جمعی از محققین را اعتقاد اینست که مراد در آن
قبه ایست که در تیه برای ایشان مقرر کرده بودند و رو بآن نماز میکردند پس بعضی ابا کردند و از درهای دیگر داخل شدند
یا داخل نشدند و بعضی که از آن در داخل شدند آن عبادتی که استغفار ایشان بود تغییر دادند و بجای حطة حنطه
گفتند و گندم طلبیدند پس خدا طاعون بر ایشان نازل گردانید که در یک ساعت بیست و چهار هزار یا هفتاد هزار کس از ایشان
بمرد باآنکه مضمون این دو تشبیه بلیغ که در این حدیث وارد شده است در احادیث سنی و شیعه متواتر است و دلالت
بر این میکند که در هر باب تسلیم و انقیاد ایشان می باید نمود و پا از جاده متابعت ایشان بدر نباید گذاشت و بهمین
اکتفا نباید کرد که نام شیعه بر خود گذارند و در اعمال و اعتقادات از طریقه ایشان بدر روند بلکه ایشانند وسیله
میان خلق و خدا و هدایت از غیر ایشان حاصل نمی شود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمة و شیخ طبرسی بسند معتبر از حضرت صادق ع
روایت کرده‌اند که حضرت فرمود که بلیه مردم برای ما عظیم شده است اگر ایشان را میخوانیم اجابت ما نمی کنند و اگر ایشان را
وامیگذاریم بغیر ما هدایت نمی یابند و شیخ طوسی بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که ماییم باب و وسیله میان
شما و خدا و شیخ طبرسی در احتجاج روایت کرده است از عبدالله بن سلیمان که من در خدمت حضرت امام محمد باقر ع
بودم شخصی از اهل بصره آمد و گفت که حسن بصری میگوید که آن جماعتی که علم خود را کتمان میکنند شکمهای ایشان
اهل جهنم را متاذی میکند خواهند کرد حضرت فرمود که اگر حسن راست میگوید هلاک شده است مؤمن آل فرعون و خدا
او را بکتمان ایمان و علم مدح کرده است و همیشه علم مکتوم بود از آن روزی که خدا نوح را به پیغمبری مبعوث کرد تا
حسن بصری اگر خواهد بجانب راست برود و اگر میخواهد بجانب چپ برود والله که علم یافت نمی شود مگر نزد ما و ابن بابویه
رحمة الله علیه بسند معتبر از اسحق ابن اسمعیل روایت کرده است که حضرت امام حسن عسکری باو نوشتند که بدرستیکه خداوند
عالمیان برحمت و احسان خود بر شما فرایض را واجب گردانید نه از برای آنکه محتاج بود بعبادت شما بلکه از برای احسان

وتفضل

وتفضل بر شما تا آنکه ممتاز گرداند بد را از نیک و بدکردار را از فرمانبردار و تا ظاهر گرداند آنچه در سینها مخفی است
و دلها را پاکیزه گرداند و از برای آنکه سبقت جوئید برحمتهای او و منزلتها و رتبهای شما را در بهشت رفیع گرداند
پس واجب گردانید بر شما حج و عمره و نماز و روزه و زکوة و ولایت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و از برای شما دری
مقرر ساخته که بآن درهای فرایض بر شما گشوده می شود که آن ولایت و متابعت اهل بیت است و از برای شما کلید
از برای گشودن درهای قرب و راههای معرفت قرار داده که پیروی ایشان است اگر نه محمد و اوصیای او صلوات الله علیهم
می بودند شما حیران می بودید مانند بهایم و حیوانات که هیچ فرایضی از فرایض خدا را نمی دانستید آیا داخل شهر
می توان شد از غیر راهش پس چون خدا منت گذاشت بنصب امامان بعد از پیغمبر بر شما فرمود که امروز دین شما را
کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم و برگزیدم و از طرق سنی و شیعه
متواتر است که حضرت رسول بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما فرمود که من شهرستان علمم و تو در آن شهرستانی
و داخل آن شهر نمی توان شد مگر از در و اخبار در این باب زیاده از حد حصر است و چنانچه از احادیث معتبره
ظاهر می شود ایشان نه همین سفینه نجات این امتند بلکه جمیع ملائکه و پیغمبران ببرکت ولایت ایشان بسعادات
فایز گردیده‌اند و در جمیع شداید بانوار ایشان پناه برده‌اند و ایشانند علت تامی ایجاد جمیع آسمانها و زمین و
عرش و کرسی و ملک و جن و انس چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که خطاب بمحمد و علی فرموده‌اند که لولا
کما لما خلقت الافلاک اگر شما نمی بودید من افلاک را خلق نمیکردم و بیان سر این اخبار موقوف بر تبیین
ربوبیت است که موجب انکشاف جمعی می شود بدانکه خداوند عالمیان فیاض مطلق است و ذات مقدسش مقتضی فیض
وجود است اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرط است تا افاضه آن فیض عقلا قبیح نباشد و کسیکه قابل آن
نباشد اگر چنین بنای مثل عالم امکان را برای او بنا کند و چنین مهمانخانه برای او مرتب سازد و چنین میدان
وسیع عرصه ایجاد و چنین سقفهای رفیع و بناهای منیع را بنا کند و چندین هزار سرادق رفعت و حجب جلال را باوتاد
قدرت و اطناب عزت استوار گرداند و این عرصه فضا را بچراغهای نورانی از آفتاب و ماه و ستارگان روشن

سازنده وصفایح افلاک لوح خاک را بانواع زینتها والوان نقشها بیارایند ومایدهٔ احسانرا که تمام عالم را فرا گیرد
برای او بگسترانند والوان نعمتها ومیوه‌ها وگلهای در باغهای برای او حاضر سازند ونشانه آخرت که این نشانه دنیا نمونه
حقیریست از آن یعنی بهشت اعلا را بانواع حور وقصور بیارایند وغیر متناهی از ملائکه مقربین وجن وطیور ووحوش
وبهائم را خادم او گردانند بزرگواری می‌باید باشد که این کرامتها را سزاوار باشد واین نوازشها را لایق باشد پس
اگر دیگران بطفیل او از این خوان بهره برند نزد عقلا پسندیده است واگر نه امثال ما لایق این کرامتها نیستیم وبرای ما
تنها این قسم تشریفات نزد عقلا قبیح است چنانچه اگر بالفرض زنی بازرگانی یا روستائی ناقص جاهل نزد
پادشاه عظیم الشان بیاید وپادشاه بفرماید جهت او میدان را چراغان کنند وانواع فرشها گسترده والوان نعمتهای
پادشاهانه برای او حاضر گردانند وجمیع امرای حضور را بخدمت آن بازدارد جمیع عقلا او را مذمت میکنند که این ادای
پادشاهانه نبود واین مرد قابل این کرامت نبود ونهایت اکرام این مرد این بود که دو تومان زر یا کمتر باو دهند واو را
در مجلس حضور هم راه نه دهند واگر مرد بزرگ کامل قابل بزرگ عظیم الشانی بیاید واین تهیه‌ها را برای او کنند وبطفیل آن
چندین هزار گرد وروستائی بخورند وسیر شوند بنهایت وجمیع عقلا مدح میکنند وهمچنین در این ماده چون جناب مقدس
نبوی واهل بیت علیهم الصلوات که علیهم اشرف مکنونات وزبده ممکنات اند ونهایت آنچه رتبه امکان دارد از کمالات واستعداد
گنجایش داشته باشد در ایشان مجتمع است ایشانند ماده قابله جمیع فیوض رحمتها اند وهر فیضی ورحمتی اول برایشان
فایز می‌گردد وبطفیل ایشان بمواد قابله دیگر سرایت میکند ودرخور استعدادات ایشان چنانچه نعمت ایجاد که اول
نعمتهاست اول بر آن حضرت فایز گردیده است وبعد از آن بر دیگران چنانچه فرمود که كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ
وَالطِّينِ یعنی پیغمبر بودم وآدم در میان آب وگل بود وفرمود که مائیم آخر آن سابقان که بعد از همه ظاهر شدیم وپیش
از همه جمیع کمالات را دارا شدیم واینست معنی شفاعت کبری که از روز اول تا ابد الآباد وجمیع خیرات وکمالات بوسیله
ایشان بجمیع خلق فایز گردیده ومیگردد واینست سبب صلوات برایشان که در جمیع مطالب باید اول برایشان صلوات فرستاد
وبعد از آن حاجت خود را طلبید تا برآورده شود زیرا که علت روائی حاجت عدم قابلیتست پس چون صلوات فرستادی

وبرای آن ماده‌ها قابلیه

وبرای آن ماده‌های قابله رحمت طلبیدی مانعی نیست از حق آن حضرت واهل بیتش البته مستجاب میشود وهمچنانکه
آب بسر چشمه آمده هر کس درخور قابلیت از سرچشمه باو بهره میرسد ودرخور راهی که با آن سرچشمه دارد وکسی باشد که نهری
عظیم از راه ولایت واخلاص وتوسل از آن منبع خیرات وسعادات بسوی خود کنده باشد واز هر یک جوئی که باو کامی رسد درخور آن
جوی گنجایش آن بهره میبرد وکسیکه جوی ضعیفی داشته باشد بهمان قدر حصه میبرد پس معلوم شد که انتفاع انبیا ومقربان از انوار
مقدسه ایشان زیاده از دیگرانست ونعمت ایشان بر پیغمبران ومیان دوستان خدا زیاده بر عوام ناس است چون
سخن باینجا کشید این مطلب را از کمتر از این بیان نمیتوان کرد با آنکه معلوم است که هر چند که مناسبت میان فاعل
وقابل ومفیض ومستفیض بیشتر است افاضه بیشتر میشود بلکه جمعی را اعتقاد اینست که تا کمقدر مناسبتی نباشد افاضه
نمی‌تواند شد پس این نقصانیکه در نهایت مرتبه نقص اند در استفاضه ایشان از کامل من جمیع الوجوه ناچار است از واسطه
که از جهات کمال با جناب ذی الجلال بنوعی از تعلق داشته باشد واز جهت امکان وعوارض آن مناسبتی با ممکنات ناقصه
داشته باشد که افاضه واستفاضه باین وجه بعمل آید چنانچه در هدایت وایصال احکام وحکم وحقایق بخلق این وجهه
ضروریست واشاره مجمل باین معنی در ابواب نبوت شده ودر بیان معنی قرب نیز اشاره شده وبدانکه چون ایشان مظهر
صفات کمالیه الهی اند ونمونه از صفات جلال وجمال او متصف گردیده‌اند ایشانرا کلمات الله واسماء الله میگویند واخبار
در این باب بسیار است وچنانچه اسماء الهی دلالت بکمالات او میکند ایشانرا نیز از این حیثیت که پرتوی از صفات
او متصف گردیده‌اند دلالت بر صفات او میکنند مثل اسم رحمن که دلالت بر اتصاف الهی بصفت رحمت میکند چون
رحمت وشفقت رسول خدا را مشاهده میکنی ترا دلالت میکند بر کمال رحمت خداوندی که این رحمت باین بسیاری
قطره از دریای رحمت اوست وهمچنین در جمیع کمالات بلکه دلالت ایشان بر آن کمالات زیاده از دلالت اسماء
واسماء مقدس الهی از آن جهت که تأثیرات بر ایشان مترتب است که دلالت بر آن مستی میکند لهذا بر ایشان نیز آثار عجیبه
در عالم ظاهر میگردد که اسماء مقدس الهی اند ومظهر قدرت وکمالات اویند وچنانچه پیش دانستی کنه ذات وصفات او ممتنع
محالست ولکن در آنجا وجوهات صفات وتعبیرات از آن عارفان را درجات مختلفه میباشد ودر هر اسمی عجایب

هر معرفتی در خور معرفت خود از آن اسم بهره می یابد مثلا بالتشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه مختلف میباشد یکی برزگری
میباشد که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت که خواهد که اراده او غالب او را میسر است و اگر خواهد بر او زیاد
بر خدمت کسی میتواند داد و امیر پادشاه را بصفات اسناد علوانی و استادی بزرگی شناخته اگر پادشاه با او احسانی کند
در خور شناخت او احسان خواهد کرد و همچنین تا به مرتبه آن شخص که از عظمت پادشاه آنقدر دانسته که او قادر
بر عطای ملکهای عظیم و منصبی میتواند بخشید که در سالها آلاف الوف تحصیل میتوان کرد پادشاه بچنین شخصی در خور
معرفت آن میدهد همچنین عارفان را در مراتب معرفت بالتشبیه این تفاوت هست یک لفظ رحمن را هر عارفی بمعنی
می فهمد و در خور آن معنی فایده میبرد تا آن عارف کامل که نهایت وجود ممکنه را یافته رحمن فیض ازل و ابد را برای ممکنات
می طلبد و میرساند و همچنین معرفت رسول خدا و ائمه معصومین که اسمای مقدسه الهی اند در خور شناخت و معرفت
ایشان از توسل بایشان منتفع میتوان شد یک شخص علی را مردی شناخته است که هر مسئله که پرسی میداند و علی را
در مرتبه علامه شناخته بلکه علی را وسیله را وسیله کرده علامه را وسیله کرده و دیگری علی را چنین شناخته که شیء بالقصد کرد
می تواند گشت و علی را شناخته مالک اشتر را شناخته و یکی علی را چنین شناخته که اگر شفاعت کند خدا هزاران
با و میدهد تا به مرتبه آن بزرگی که علی را در مرتبه کمال شناخته از نام علی را بر آسمان بخوانند از یکدیگر جدا می باشند و اگر
بر زمین بخوانند میگدازد چنانچه در احادیث بسیار هست که نامهای ایشان را بر عرش نوشتند عرش قرار گرفت و
بر کرسی نوشتند بر پا ایستاد و بر آسمانها نوشتند بلند شدند و بر زمین نوشتند قرار گرفت و بر کوهها نوشتند
ثابت گردانید شد و دوستان ایشان را بتجربه معلوم است که در وقت عادر هر خور آن ربط و معرفت و توسلی که بایشان
حاصل می شود و هم آنقدر استشفاع بایشان نفع میکنند و اگر این معنی را از این نازکتر بیان کنیم سخن دقیق
میشود و مطلب مخفی تر می شود و بعضی تمثیلی ذکر کرده اند از برای وضوح این معنی که یک فیلی را بردند بشهر کوران
چون شنیدند که چنین خلقی عظیم بشهر ایشان آمده است همگی بسیر آن جمع شدند و دست بر آن می مالیدند و یکی از ایشان
دست بر گوش او مالید و یکی دست بر خرطوم آن مالید و یکی دندانش را لمس کرد و یکی بدنش را و یکی دمش را چون فیل را
بردند.

بجای این ها نشسته و بوصف آن فیل شروع کردند و در میان ایشان نزاع شد آنکه گوشش را لمس کرده بود گفت
که فیل بکجیم بیهی است از باب گلیم دیگری که خرطومش را یافته بود گفت غلط کردی از باب ناودان راست و میان
تهی و هر یک باخچه یافته بودند تعبیر کردند و نزاع ایشان بطول کشید مرد بینائی که فیل را درست دیده بود در میان
ایشان حکم شد و گفت هیچیک او را نشناخته اید اما هر یک راهی بآن برده اید بالتشبیه کوران عالم امکان و جهات را
در معرفت واجب الوجود و دوستان او که متعلق باخلاق او شده اند چنین حالتی هست و این مقام گنجایش زیاده از این
سخن نیست و این مضامین از اخبار بسیار ظاهر میشود چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا خلق نکرده است خلقی را
که از من بهتر باشد و گرامی تر نزد او باشد گفتم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود که یا علی خدا انبیای مرسل را افضل گردانیده است
از ملائکه مقربین و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده و بعد از من ترا و ائمه بعد از ترا بر همه تفضیل و زیادتی داده و ملائکه
خدمتکاران ما و خدمتکاران دوستان ما یند یا علی آنها که حاملان عرش اند و در دور عرش میباشند و تسبیح و تحمید خداوند
خود میکنند استغفار میکنند برای جماعتی که ایمان بر ولایت ما آورده اند یا علی اگر نه ما می بودیم خدا آدم را خلق نمی کرد
و نه حوا را و نه بهشت و نه دوزخ را و نه آسمان را و نه زمین را و چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه ما پیش از ایشان
خدا را شناخته ایم و تسبیح و تقدیس و تنزیه خدا کرده ایم زیرا که اول چیزی که خدا خلق کرده است ارواح ما بود پس ما را گویا
گردانید بتوحید و تحمید خود که او را بیکانگی یاد کنیم و حمد او کنیم بعد از آن ملائکه را خلق کرد و ارواح ما که نور بود چون ارواح
ما را ملائکه دیدند بسیار عظیم نمود در نظر ایشان پس گفتیم سبحان الله تا ملائکه بدانند که ما خلق آفریده خداییم
و خدا منزه است از آنکه صفات ما داشته باشد تا آنکه صفات ممکنات در او باشد پس ملائکه چون تسبیح ما را شنیدند
خدا را تسبیح کردند و خدا را منزه از صفات ما دانستند و چون بزرگواری شان ما را مشاهده نمودند ما لا اله الا الله
گفتیم تا بدانند ملائکه که خدا شریکی در بزرگواری و عظمت ندارد و ما بندگان خداییم و در عظمت خداوندی شریک
نیستیم پس ایشان گفتند لا اله الا الله پس چون رفعت محل و درجه ما را دیدند ما گفتیم الله اکبر تا بدانند ملائکه که خدا

وز آن عظیم‌تر است که کسی بدون توفیق تائید او نزد او رتبه و منزلت بهم تواند رسانید آنگاه گفته الله اکبر
پس چون قوت و قدرت غلبه او را مشاهده کردند گفتیم **لا حول و لا قوة الا بالله** تا بدانند که قوت و قدرت
و توانائی ما از خداوند ما است پس چون گفته‌ام **لا حول و لا قوة الا بالله** پس چون دانستند که خدا چه نعمتها بما کرامت فرموده
و اطاعت ما را بر جمیع خلق لازم گردانیده ما گفتیم **الحمد لله** تا بدانند ملائکه خدا از جانب ما مستحق حمد و ثنا است بر این
نعمتهای عظیم که خدا انعام فرموده پس ملائکه گفتند **الحمد لله** پس به برکت ما هدایت یافتند ملائکه به تسبیح و تهلیل و
تحمید و توحید و تمجید خدا پس حق تعالی حضرت آدم را خلق فرمود و ما را در صلب او بودیعت سپرده امر فرمود ملائکه را که حضرت
آدم را سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب آدم بودیم و سجود ایشان سجده بندگی خدا بود و سجده تکریم و اطاعت
آدم بود چون ما در صلب او بودیم پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه جمیع ملائکه سجده آدم از برای کرم ما کردند
و دیگر چون مرا با آسمان عروج فرمودند جبرئیل اذان و اقامت گفت و گفت یا محمد پیش بایست تا با تو نماز کنیم من گفتم
یا جبرئیل من بر تو تقدیم بجویم گفت آری زیرا که خدا پیغمبران خود را بر جمیع ملائکه تفضیل داده است و ترا بخصوص بر جمیع
خلق تفضیل داده است پس من مقدم شدم و با من نماز گذاردند و فخر نمی‌کنم پس چون بحجابهای نور رسیدم
جبرئیل گفت که پیش برو یا محمد صلی الله علیه و آله که من در اینجا می‌مانم گفتم در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری جبرئیل گفت
یا محمد این نهایت اندازه است که خدا برای من مقرر ساخته است و اگر از این حد در گذرم بالهای من می‌سوزد پس فرد
رفتم در دریاهای نور رسیدم بجائی که خدا میخواست از اعلای درجات ملکوت و ملک پس ندا رسید بمن که یا محمد
گفتم **لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت** پس ندا رسید ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توام
مرا عبادت کن و بس و بر من توکل کن در جمیع امور بدرستیکه تو نور منی در میان بندگان من و فرستاده منی بسوی خلق
و حجت منی بر جمیع خلایق از برای تو و متابعان تو بهشت را خلق کرده‌ام و از برای مخالفان تو جهنم را خلق کرده‌ام و
از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب گردانیده‌ام و از برای شیعیان ایشان ثواب خود را لازم ساخته‌ام گفتم خداوندا
اوصیای من کیستند ندا رسید که ای محمد اوصیای تو آنهایند که بر ساق عرش نام ایشان نوشته است چون نظر به ساق عرش

کردم دوازده نور

کردم دوازده نور دیدم در هر نوری سطری سبز بود که بر او نام وصی از اوصیای من نوشته بود اول ایشان علی ابن ابی طالب
و آخر ایشان مهدی است من گفتم خداوندا اینها اوصیای منند بعد از من ندا رسید که یا محمد اینها اولیای من و دوستان و حجج
اوصیا و برگزیدگان منند و حجتهای منند بعد از تو بر جمیع خلایق ایشان اوصیا و برگزیدگان و خلفای تواند و بهترین
خلق منند بعد از تو بعزت و جلال خودم سوگند که بایشان دین خود را ظاهر گردانم و کلمه حق را بایشان بلند گردانم و با آخر
ایشان زمین را از دشمنان خود پاک گردانم و او را بر مشرق و مغرب زمین مسلط گردانم و بادها را مسخر او گردانم و ابرهای
صعب را ذلیل او گردانم و او را بر آسمانها بالا برم و او را بلشکرهای خود یاری کنم و ملائکه را مددکار او گردانم تا آنکه دین حق
بلند شود و جمیع خلق بیگانگی من اقرار کنند پس ملک و پادشاهی او را دائم گردانم و دولت حق تا روز قیامت از دوستان
من بدر نرود و با سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون جبرئیل بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
می‌آمد در خدمت آنحضرت مانند بندگان می‌نشست تا آنحضرت رخصت نمیفرمود داخل نمی‌شد و از حضرت امام حسن عسکری
روایت کرده است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه پرسیدند که علی ابن ابیطالب علیه السلام افضل است یا ملائکه حضرت فرمود
که ملائکه شرف نیافتند مگر بمحبت محمد و علی و قبول ولایت ایشان و هر کس از محبان علی که دل خود را از غش و غل و کینه و حسد
و گناهان پاک گردانیده او افضل است از ملائکه و با سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که یهودی بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت تو افضلی یا موسی ابن عمران حضرت فرمود که خوب نیست که آدمی تعریف خود کند
و لیکن ما ضرور است میگویم چون حضرت آدم خطیئه از او صادر شد توبه‌اش این بود که خداوندا از تو سؤال میکنم بحق
محمد و آل محمد که مرا بیامرزی پس خدا توبه او را قبول فرمود و نوح چون بکشتی نشست از غرق ترسید گفت خداوندا
از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا از غرق نجات دهی پس خدا او را نجات داد و ابراهیم را چون بآتش افکندند
گفت خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا از آتش نجات دهی پس خدا آتش را بر او سرد کرد و سلامت گردانید
و موسی چون عصا را انداخت و ترسید و گفت خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا ایمن گردانی پس
خدا فرمود که مترس که تو بر ایشان غالبی ای یهودی اگر موسی مرا در می‌یافت و ایمان به پیغمبری من نمی‌آورد ایمان او

هیچ نفعی نمیداد او را و پیغمبری او را فایده نمی کرد ای یهودی یکی از فرزندان من مهدیست که چون بیرون آید
عیسی بن مریم از آسمان برای یاری او فرود آید و او را مقدم دارد و در پی او نماز گذارد و ایضا بسند معتبر روایت
کرده است که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین گفت یا علی حق تعالی مرا از میان جمیع خلایق عالمیان برگزیده و بعد از من ترا
از جمیع مردان عالم اختیار کرد پس ائمه فرزندان ترا از جمیع مردان عالم اختیار کرد پس فاطمه را از جمیع زنان عالم اختیار کرد
و در احادیث معتبره وارد شده است که در روزی که از ذریه آدم پیمان میگرفت از جمیع ملائکه و پیغمبران و سایر خلق
این گونه پیمان میگرفت که آیا من پروردگار شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیست و علی امام شما نیست و امامان و
هادیان از فرزندان او امامان شما نیستند همه گفتند بلی و هر که سبقت گرفت باین اقرار و عزم بر نگاهداشتن
این پیمان بیشتر داشت از پیغمبران اولو العزم شدند و هر ملکی که قبول ولایت بیشتر کرد مقرب شد یا اباذر احفظ ما
اوصیک به تکن سعیدا فی الدنیا و الآخرة یا اباذر نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة و الفراغ یا اباذر
اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک
و حیاتک قبل موتک یا اباذر ایاک و التسویف باملک فانک بیومک و لست بما بعده فان یکن غد لک
فکن فی الغد کما کنت فی الیوم و ان لم یکن غد لک لم تندم علی ما فرطت فی الیوم یا اباذر کم من
مستقبل یوما لا یستکمله و منتظر غدا لا یبلغه یا اباذر لو نظرت الی الاجل و مسیره لابغضت الامل
و غروره یا اباذر کن کانک فی الدنیا غریب او کعابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور یا اباذر
اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء و اذا امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح و خذ من صحتک قبل سقمک
و من حیاتک قبل موتک فانک لا تدری ما اسمک غدا یا اباذر ایاک ان تدرکک الصرعة عند العثرة
فلا تمکن من الرجعة و لا یحمدک من خلفت بما ترکت و لا یعذرک من تقدم علیه بما اشتغلت به
یا اباذر ما رایت کالنار نام هاربها و لا مثل الجنة نام طالبها یا اباذر کن علی عمرک اشح منک علی درهمک
و دینارک یا اباذر هل ینتظر احدکم الا غنی مطغیا او فقرا منسیا او مرضا مفسدا او هرما مفندا او

موتا مجهزا

موتا مجهزا او الدجال فانه شر غائب ینتظر و الساعة ادهی و امر ای ابوذر حفظ کن آنچه من ترا بان وصیت
میکنم و عمل نما تا سعادت مند گردی در دنیا و آخرت ای ابوذر دو نعمت است که مغبون اند در آن دو نعمت بسیاری
از مردم یکی صحت بدن و اعضا و جوارح و یکی فراغ و فرصت کمال یعنی در این دو نعمت فریب میخورند و غنیمت نمی شمارند
و میگذارند که از دستشان میرود و بعد از آن حسرت میخورند و فایده ندارد و در احادیث دیگر مغبون نقبا وارد شده
یعنی باعث فتنه ایشان است و این نیز از جهت غافل میگرداند ای ابوذر غنیمت شمار و قدر بدان پنج چیز را پیش از
پنج چیز غنیمت شمار جوانی را پیش از پیری که چون پیر شوی بندگی نمی توانی کرد و حسرت خواهی خورد و غنیمت دان
صحت و تندرستی را پیش از بیماری که چون بیمار شوی عبادت نمی توان کرد چنانچه در صحت میتوانی کرد و قدر بدان توانگری را
پیش از آنکه فقیر شوی و آنچه خواهی در راه خدا نتوانی داد و حسرت توانگری بری یا بعلت فقر از عبادت باز مانی و غنیمت
دان فارغ بودن را پیش از آنکه مشغول شوی بچیزی چند که بسبب آن فرصت عبادت نداشته باشی و مغتنم دان
زندگی را پیش از مرگ که بعد از مرگ هیچ چاره نتوانی کرد ای ابوذر زنهار که تاخیر کارهای خیر مکن بطول امل و آرزوها
که بعد از این خواهم کرد بدرستیکه این روز که در دست تو است همین را داری و بعد از این نمیدانی که خواهی داشت
پس امروز را صرف کار خود کن که اگر فردا زنده در فردا همچنان باشی که امروز بودی و اگر فردا از عمر تو نباشد نادم و پشیمان
نباشی که چرا امروز را ضایع کردی و حال آنکه آخر عمر تو بود ای ابوذر چه بسیار کسی که روزی در پیش داشته باشد
و آن روز را تمام نکرده بمیرد و چه بسیار کسی که انتظار فردا ببرد و بآن نرسد ای ابوذر اگر ببینی اجل خود را و
تندی رفتار او را که چه زود می آید و عمر که چه سرعت میکند هر آینه دشمن خواهی داشت آرزوهای دور و دراز خود را
و فریب آنها نخواهی خورد ای ابوذر در دنیا مانند غریبی باش که بغربت بشهری آید و آن را وطن خود نشمارد و یا مسافری
که بمنزلی فرود آید و قصد اقامت نماید و خود را از اصحاب قبور شمارد و قبر را منزل خود دان و در تعمیر آبادانی آن
همت بگمار ای ابوذر چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام را راه مده و شام را از عمر خود حساب مکن و چون شام کنی
خیال صبح و اندیشه آن را در خاطر مگذران و از صحت خود توشه بگیر پیش از بیماری و از زندگی بهره بردار پیش از مردن

که نمیدانی فردا چه نام خواهی داشت نام زنده گانی خواهی داشت یا نام مردگان یا آنکه روز قیامت نمیدانی که نام سعدا
خواهی داشت یا نام اشقیا ای ابوذر بدنیا پیش کسی مباد از یاد او آیه و بمیری در هنگام غفلت در جمیع دنیا پیش از رخصت
برگشتن نباشد که کار خود را درست کنی و وارث تو ترا مدح نکند بلکه از برای او گذاشته و آن خداوندی که بسوی او رفته
را معذور ندارد و در آن چیزها که مشغول آنها شده و بندگی را برای آنها ترک کرده ای ابوذر ندیدم چون آتش جهنم چیزی را
که گریزنده از آن خواب کند و غافل باشد زیرا که کسی از امر مهلی خایف که گریزان است از خوف خواب نمی کند و آتش
جهنم با این عظمت جمعی که دعوی خوف از آن میکنند بخواب میروند بلکه همیشه در خواب اند و ندیدم مثل بهشت چیزی را که
طلب کننده و خواهان آن خواب کند زیرا که مردم از برای لذتهای دنیای فانیه خواب را بر خود حرام میکنند و سعی در تحصیل
آن می نمایند و طالبان بهشت ابدی و نعیم نامتناهی پیوسته در خواب اند ای ابوذر قدر عمر را بدان و
بر عمر خود بخیل تر باش که ضایع نشود از دینار و درهم ای ابوذر هر یک از شما یکی از چند چیز را انتظار می برید و پیش دارید
یا توانگری که بطغیان رساند و طاغی شوید و بسبب آن از سعادت ابد محروم شوید یا فقر و پریشانی که بسبب آن خدا را فراموش
کنید یا بیماری که شما را فاسد گرداند و از صلاح باز دارد یا پیری که شما را از کار بیندازد یا مرگی که بسرعت در رسد
و مهلت ندهد یا فتنه دجال که شریرست غایب و میرسد تا قیامت بر پا شود و قیامت از همه چیز عظیم تر و تلخ تر است
و توضیح این کلمات طریفه و مواعظ شریفه در ضمن سه مقصد می نماید مقصد اول بدانکه این فقرات این نصایح شافیه
اهتمام در عمل و احتراز از طول امل است و طول امل از امهات صفات ذمیمه است و مورث چهار خصلت است اول
کسل و ترک طاعت زیرا که شیطان او را از این راه فریب میدهد که فرصت بسیار است و عمر دراز است در هنگام
پیری عبادت می توان کرد و ایام جوانی را صرف عیش و طرب می باید کرد دوم آنکه باعث ترک توبه است می شود و تاخیر
میکند توبه را بگمان آنکه مهلت خواهد یافت تا مرگ ناگاه او را بگیرد و مهلت ندهد سیم آنکه باعث حرص
بر جمع مال و تحصیل امور لازمه آن می شود برای آنکه چون گمان عمر بسیار بخود دارد باندازه آن تحصیل ما یحتاج خود میکند
چون اعتماد بر خداوند خود ندارد و نمیداند که اگر خدا خواهد زود او را فقیر میکند و آنچه تحصیل کرده است بکار او نمی آید

و اگر خدا

و اگر خدا مصلحت داند اگر بکار خدا باشد خدا او را توانگر می کند چهارم آنکه باعث قساوت قلب و فراموشی آخرت میگردد
و این صفات ذمیمه مایه شقاوت ابدیست چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باسانید معتبر منقول است که فرمود
که خصلتی که از آن بیشتر بر شما میترسم دو خصلت است یکی متابعت خواهشهای نفس کردن و یکی طول امل اما متابعت
هواهای نفس پس آدمی را از قبول حق و متابعت آن منع میکند و باز میدارد و اما طول امل پس موجب فراموشی آخرت
میگردد و ایضاً از آن حضرت منقول است که هر که املش دراز است عملش نیکو نیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که صلاح اول این امت بزهد و یقین است و فساد آخر ایشان به بخل و طول امل است و ایضاً از آن حضرت
منقول است که بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود یا علی چهار خصلت است که از شقاوت ناشی میشود خشکی دیده
و سنگینی دل و درازی امل و محبت بقای بسیار در دنیا و در حدیث دیگر فرمود که پیر میشود فرزند آدم و جوان می شود در او
دو خصلت حرص و طول امل بدانکه معالجه این درد بسیاری یاد مرگ و شداید بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار عمر
و سرعت انقضای آن می شود چه ظاهر است که مرگ را به پیر و جوان نسبتی نیست بلکه بجوانان نزدیکتر است و هر روز که
یک شخص از هم سالان خود بمیرد در حال او تفکر نماید که ممکن بود که من بجای او مرده باشم اکنون حسرتهای عظیم
داشته باشم و در بدن خود تفکر نماید که هر ساعت در خرابی و انهدام است و هر روز یک قوه از قوای و عضوی از اعضا
آن ضعیف و باطل می شود و هر لحظه چند بیک مرگ نزدیکتر میرسد و مطالعه نماید در مواعظ و نصایحی که از رسول خدا و ائمه
رسیده و بدیده ایمان نظر نماید و بسمع یقین قبول کند زیرا که ایشان طبیب نفوس خلایق اند و مواعظ و حکمی که
از ایشان رسیده نسخهای معالجه دردهای نفوس خلایق است و بمقابر برود و از حال ایشان پند گیرد چنانچه منقول است
از عبایه بن ربعی که جوانی بود از انصار بسیار می آمد بمجلس عبدالله بن عباس و عبدالله او را گرامی میداشت و نزدیک خود
می نشانید روزی بعبدالله گفتند که تو این جوان را اینقدر اکرام می نمائی و این مرد بدیست شبها میرود و قبرها را می
شکافد و کفن مرده ها را می دزدد و عبدالله شبی برای استعلام این حال بقبرستان رفت دید که آن جوان آمد
و بیک قبر کنده داخل شد و در لحد خوابید و آواز بلند کرد که وای بر من در روزی که تنها داخل این لحد شوم

درزمین از زیر من گویند که ترا راحت مباد و خوش مباد منزل تو که بر روی من راه میرفتی من ترا دشمن میداشتم پس چون
ترا خواهم کرد بیان من در آمدهٔ وای بر من در روزی که از قبر بیرون آیم و پیغمبران و ملائکه در صفها ایستاده باشند
در آن روز مرا از عدالت تو که نجات خواهد داد و از زشت جماعتی که بر ایشان ظلم کرده‌ام مرا که رها خواهد کرد و از آتش جهنم مرا
که امان بخشد معصیت که دوام بر آورد کار میرا که سزا او ران نبود که او را معصیت کنم و مکرر با او عهد کردم که گناه نکنم و از عهد
راستی و وفا نمیدید و امثال این سخنان را مکرر میگفت و میگریست چون از قبر بیرون آمد عبداللّه او را در بر گرفت و دست
در گردنش در آورد و گفت نیکو باشی تو و چه خوب گناهان و خطاها را بنشین میکنی دهی شکایت و از هم جدا شدند ؛ و از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون آمدن از قبرها و ایستادن نزد خدا و تا نخواهد را در قیام
حساب تا معصیتها و دنیا بر شما آسان شود و فرمود که بهر که فرارا از اجل خود حاجت کنند مصاحبت مرگ را نیکوست و او را
نشناخته است و در وصیتی که بهنگام وفات فرمود گفت ای فرزند امل و آرزوهای خود را کوتاه کن و مرگ را یاد کن و دنیا را
ترک کن بدرستیکه تو در گرو مرگی و نشانهٔ بلاهای دنیائی و مغلوب دردها و محنتهائی و با اهل مصر نوشته که ای بندگان
خدا کسی از مرگ نجات نمی یابد پس حذر کنید از آن و تهیه او را درست کنید بدرستیکه بر همه احاطه کرده است اگر بایستید
شما را میگیرد و اگر بگریزید در می یابد و او از سایه با شما نزدیکتر است و مرگ بر پیشانیها بسته است و دنیا را از پیش شما
بر هم می پیچند و عنقریب تمام شده است پس هرگاه که شهوات نفس با شما منازعه کنند بسیار یاد کنید مرگ را و مرگ از برای
موعظه و پند کافیست و رسول خدا بسیار وصیت میفرمود اصحابش را بیاد مرگ و میگفت که بسیار بخاطر آورید مرگ را
بدرستیکه آن شکننده لذات است و حایلست میان شما و خواهشهای نفس ؛ و از حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله منقولست که
فرمود که اگر حیوانات از مرگ آنقدر که شما میدانید میدانستند یک گوشت فربه از ایشان نمی خوردید و از یاد مرگ لاغر
میشدند ؛ و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که فرزند آدم را چون آخر روز دنیا و اول روز آخرت
میرسد مثال اهل و فرزندان و مال و عمل او را در نظر او می آورند پس نگاه رو بمال میکند و میگوید که واللّه من بسیار حریص
بودم در جمع کردن تو و بخیل بودم در صرف کردن تو الحال چه مدد میکنی مرا جواب گوید که کفن خود را از من بگیر پس رو بفرزندان

التفات نماید

التفات نماید و گوید که واللّه که من شما را بسیار دوست میداشتم و حمایت شما میکردم امروز برای من چه چیز دارید
گویند که ترا تا بقبر میرسانیم و در خاک پنهان میکنیم پس روی بعمل خود کند و گوید که واللّه که خواهان تو نبودم و بر من گران
و دشوار بودی امروز مرا چه مدد می نمائی گوید که قرین توام در قبر و چون محشور شوی با توام تا من و ترا بر خدا عرض کنند
پس اگر دوست خدا باشد شخصی بنزد او می آید از همه کس خوشبوتر و خوشروتر و جامه‌های فاخر پوشیده میگوید که بشارت
باد ترا بنسیم و گلهای بهشت و نعمت آن بهشت خوش آمدی میپرسد که تو کیستی میگوید من عمل صالح توام و چون از دنیا بدر
میروی جای تو بهشت است و چون مرده را غسل دهنده او را میشناسد و قسم میدهد آنها را که جنازه او را برداشته‌اند
که زود او را ببرید پس چون او را داخل قبر میکنند دو ملک می آیند که مویشان را بر زمین میکشند و بپای خود زمین را میشکافند
صدای ایشان مانند رعد بلند آواز و چشمهای ایشان مثل برق بسیار روشن و میگویند خدا ترا ثابت بدارد در آنچه
دوست میداری و پسندیده‌ئی پس قبر او را فراخ میکنند آنقدر که چشم کار کند و دری از بهشت در قبر او میگشایند
و میگویند که بخواب کن با فرح و شادی در راحت و اگر دشمن خدا باشد شخصی بنزد او می آید در نهایت زشتی و بدبوئی
و میگوید ترا بشارت باد بجحیم و آتش جحیم و غسل دهنده خود را میشناسد و قسم [illegible] میدهد حاملان نعشش را که او را نگاه دارند
پس چون داخل قبر میشوند دو ملک بنزد او می آیند و کفن را از او دور میکنند و از خدا و پیغمبر و دین و امام او می پرسند
میگوید که نمیدانم میگویند هرگز ندانی و هدایت نیابی پس گرزی براو میزنند که هیچ جانوری نیست که صدای او را نشنود و نترسد
مگر جن و انس و دری از جهنم بقبر او میگشایند و میگویند که بخواب بر بدترین حالی و چنان قبر بر او تنگ میشود و او را
فشاری میدهد که مغز سرش از ناخنهای پایش بدر می رود و بر او مسلط میگرداند اللّه تعالی مارها و عقربها و جانوران
زمین را که او را گزند تا روزی که مبعوث شود و از بسکه در شدتست آرزو میکند که قیامت قایم شود ؛ و حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمود که حضرت رسول میفرمود که من قبل از نبوت گوسفندان را میچرانیدم و هیچ پیغمبری نیست که اینکه
گوسفند چرانیده و پیش من گاهی میدیدم که جمیع گوسفندان بی سببی خایف میشدند و از چرا می ایستادند و چون جبرئیل
نازل شد از سبب آن پرسیدم فرمود که کافر را در قبر ضربتی میزنند که بغیر از جن و انس جمیع مخلوقات صدای آنرا میشنوند

در ترسان می شوند و بسند معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که چون دوست یا دشمن خدا را بسپارند و بکنار قبر
می برند ندا میکند حاملان خود را که ای برادران نمی شنوید شکایت میکنم بشما برادر شقی شما و دشمن خدا شیطان جن و انس
مرا فریب داد و حیله انداخت که مال بغیر بعد از من میرسد و قسم میخورد که خیر خواه منست و مرا فریب داد و شکایت میکنم بشما از دنیا
که مرا مغرور کرد چون برا و اعتماد کردم و دل برا و بستم مرا بر زمین انداخت و شکایت میکنم بشما از دوستانی که از خواهش نفس ایشان پیروی
کرده بودم مرا تنها گذاشتند امروز از من بیزار شدند و تنها گذاشتند و شکایت میکنم بشما فرزندان خود را که حمایت
ایشان کردم و ایشانرا بر جان خود اختیار کردم و مالم را خوردند و مرا واگذاشتند و شکایت میکنم بشما مالی را که از آن
حق خدا را ندادم و وبال عذابش بر منست و نفعش را دیگران می برند و شکایت میکنم بشما خانه را که مایه خود را صرف تعمیر آن
کردم و دیگران در آن ساکن شدند و شکایت میکنم بشما بسیار ماندن در قبر را که ندا میکند که منم خانه که بنهادم در آن کرم
میشود منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی ای برادران تا میتوانید مرا نگاه دارید و دیر بمیرید و شما حذر کنید از آنچه من بآن
مبتلا شده ام که مرا بشارت داده اند بآتش جهنم و خواری و مذلت ابدی و غضب خداوند جبار و حسرتا بر آنچه تقصیر
کردم در فرمان برداری خدا و دوستان آن بر ناله او گریه های دراز کرد و بیش دارم نه شفاعت کننده دارم که سخنش را
بشنوند و نه دوستی که برحم کند کاشکی مرا بر میگردانیدند تا داخل مؤمنان میشدم؛ و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که قبر هر روز ندا میکند که منم خانه غربت و منم خانه تنهائی و وحشت منم خانه کرم و جانوران منم قبری که باغی ام از باغهای
بهشت یا گوی از گودهای جهنم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت که حضرت رسول فرمود که زنهار زنهار مرگ را یاد
کنید که از مرگ چاره نیست اینکه مرگ رسیده با روح و راحت و نعمت ابدی بجای آنکه از برای بهشت سعی کرده اند و با شقاوت
و ندامت و عذاب ابدی برای آنانکه فریب دنیا خورده اند و برای او سعی کرده اند کسیکه دوستی خدا و سعادت ابدی برای آن
لازم شده اجل او در میان دو چشم اوست و امل او در پس پشت او و کسیکه دوستی شیطان و شقاوت ابدی برای او واجب
گردیده آرزوها در میان دو چشم اوست و اجل در پس پشت او است و از آنحضرت پرسیدند که کدام یک از مؤمنان زیرکترند
فرمود که آنکس که یاد مرگ بیشتر میکند و تهیه او را بیشتر کرده و از ابو صالح منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای ابو صالح

هر وقت که جنازه

هر وقت که جنازه را برداری چنان باش که گویا تو در میان آن جنازه و از خدا می طلبی که ترا به دنیا برگرداند که تدارک گذشته ها
بکنی و خدا طلبت را قبول کرده و برگردانیده در آن حال که خواهی کرد اکنون چنان گمان کن و تدارک خود بکن بعد از آن فرمود که
عجب دارم از جماعتی که جمعی از ایشان را برده و برگردانیده نشده و بقیه را ندای رحیل در میان ایشان زده که روانه میباید
شد و باز مشغول لعب و بازیند و منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از نظر کردن ملک الموت
بنی آدم فرمود که نمی بینی که جمعی که در مجلس نشسته اند و همه یک مرتبه خاموش میشوند آن وقتی است که ملک الموت بایشان
نظر میکند؛ و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت عیسی بسر قبر حضرت یحیی آمده دعا کرد که خداوند او را زنده
کند چون زنده شد و از قبر بیرون آمد عیسی را گفت که از من چه میخواهی گفت میخواهم که در دنیا مونس من باشی چنانکه
بیشتر بودی گفت یا عیسی هنوز حرارت و تلخی مرگ از من بر طرف نشده است میخواهی مرا بار دیگر بدنیا آوری
که بار دیگر سختی جان کندن بکشم پس او را گذاشت که بقبر بر گشت؛ و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که جوانی چند
از پادشاه زاده های بنی اسرائیل متوجه عبادت شده بودند و عبادت ایشان این بود که در زمین سیر میکردند
و عبرت میگرفتند روزی بقبری رسیدند بر سر راهی که از ریگ پوشیده بود و خاک بر روی آن نشسته بود و بغیر از علامتی از او
نمانده بود گفتند بیائید دعا کنیم شاید خدا این میت را زنده گرداند از او بپرسیم که چگونه مزه مرگ را چشیده است پس
دعا کردند دعای ایشان این بود که تو اله ما و ای پروردگار ما و مارا بغیر تو خالقی و معبودی نیست تو پدید آورنده همه چیزها
و همیشه هستی و هرگز غافل نمی شوی و زنده و هرگز ترا مرگ نمی باشد و هر روز ترا شانی و کاری است و بهمه چیز
میدانی و محتاج تعلیم نیستی زنده کن این میت را بقدرت خود پس از آن قبر مردی سر بیرون کرد و موی سر و ریش
سفید و خاک از سر ریش فرو میریخت و ترسان و دیده بسوی آسمان کرده و بایشان گفت که برای چه بر سر قبر ایستاده اید
گفتند که دعا کردیم که خدا ترا زنده کند که از تو سؤال کنیم که چون یافتی مزه مرگ را با ایشان گفت که نود و نه سال است
که در این قبر ساکنم و هنوز الم و محنت و کرب مرگ از من بر طرف نشده است و هنوز تلخی جان کندن از گلوی من برطرف نشده
از او پرسیدند که روزی که مردی موهای تو چنین سفید بود گفت نه تا الحال صدائی شنیدم که بیرون بیا و خاکهائی بر رو باد

بهم جمع شده روح در آن داخل شده ترسان و با این سرعت بیرون آمدم از هول قیامت موی سر و ریشم
سفید شده و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هرگاه کفن او در خانه اش مهیا باشد او را از غافلان نمی نویسند
و هر وقت که نظر باو کند او را ثواب میدهند و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که منادی هر روز فرزند آدم را ندا میکند
که متولد شو برای مردن و جمع کن برای فانی شدن و بنا کن برای خراب شدن و از امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که بنده مؤمن را وسعتی در امور او هست تا چهل سال و چون سن او بچهل رسید حق تعالی وحی میفرماید بآن دو ملک
که با او موکلند که من این بنده را برای عبرت مدتی عمر دادم اکنون کارها بر او سخت گیرید و بنویسید اعمالش را ضبط کنید و اندک
و بسیار و خورد و بزرگ اعمالش را بنویسید و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون چهل سال بر بنده گذشت باو
میگویند که با خبر باش و تهیه خود را درست کن که دیگر تو معذور نیستی و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر روز
که داخل میشود فرزند آدم را ندا میکند که ای فرزند آدم من روز تازه ام و بر تو گواهم پس در من خیر بگو و عمل خیر بکن
که برای تو گواهی دهم در روز قیامت بدرستیکه بعد از این مرا نخواهی دید و منقولست که قیس بن عاصم بخدمت حضرت
رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا موعظه بگو که در [illegible] باشیم و احتیاج بموعظه بسیار داریم فرمود که یا قیس بدرستیکه
با هر عزتی در دنیا ذلتی هست و با هر زنده کافر مرده ای هست و با دنیا آخرت هست و بر هر چیز حساب کننده و گواهی
و بر هر حسنه را ثوابی هست و هر گناهی را عقابی هست و هر اجلی را اندازه است ای قیس بدرستیکه البته با تو قرینی خواهد بود که با تو
مدفون شود و زنده باشد و تو با او مدفون شوی و مرده باشی و آن عمل تو است پس اگر آن قرین تو کریم است و نیکوست
ترا گرامی خواهد داشت و اگر لئیم است و بد است ترا وا خواهد گذاشت و بعد از آن قرین با تو محشور خواهد بود و از تو نخواهد پرسید
مگر از آن قرین پس قرین خود را عمل صالح گردان تا انس با او داشته باشی اگر غیر صالح باشد از غیر آن وحشت
نخواهی داشت و حضرت صادق علیه السلام بجابر جعفی گفت که سلام مرا بشیعیان من برسان و با ایشان بگو که میان من و خدا
خویشی نیست و تقرب بخدا نمی توان جست مگر بطاعت ای جابر هر که اطاعت خدا کند و محبت ما داشته باشد او شیعه ماست
و کسیکه معصیت خدا کند محبت ما باو نفعی نمی دهد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که خواهد که بدون عشیره و قوم عزیز باشد

و با سلطنت

و با سلطنت و حکم صاحب مهابت باشد و با مال غنی و بی نیاز باشد و مردم اطاعتش کنند بدون آنکه مال بایشان دهد پس
باید که از ذلت معصیت خدا بیرون آید و بعزت اطاعت و فرمان برداری خدا داخل شود که اینها همه برای او حاصل شود و
بسندهای معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که قدمهای هیچ بنده در روز قیامت از جای خود حرکت نمیکند
تا سؤال نکنند از او چهار چیز را از عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از جوانیش که در چه چیز کهنه کرده است و از مالش که
از کجا بهم رسانیده و در چه صرف کرده و از محبت ما اهل بیت و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که در توریة نوشته است
که ای فرزند آدم خود را برای عبادت من فارغ ساز تا دل ترا پر کنم از غنا و بی نیازی از خلق و ترا بسعی تو و طلب تو
وا نگذارم و بر من است که رفع احتیاج ترا بکنم و خوف خود را در دل تو جا دهم و اگر خود را برای عبادت من فارغ نسازی
دل ترا پر کنم از شغل دنیا و رفع احتیاج ترا نکنم و ترا بسعی خود بگذارم و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست
که فرمود که بدرستیکه دنیا بار کرده است و پشت کرده است و میرود و آخرت بار کرده است و رو کرده است و می آید و هر یک از دنیا
و آخرت را فرزندان و صاحبان هست پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان و کارکنان دنیا ای گروه زاهدان
در دنیا باشید بسوی آخرت رغبت نمایید بدرستیکه زاهدان در دنیا زمین را بساط خود میدانند و با آن خود را میپوشند
خاک را فراش خود قرار داده اند و آب را بوی خوش خود دیده اند و با آن خود را می شویند و خوشبوی میسازند و خود را جدا
کرده اند و بریده اند از دنیا بریدنی بدرستیکه کسیکه مشتاق بهشت است شهوتهای دنیا را فراموش میکند و کسیکه از آتش
جهنم میترسد البته مرتکب محرمات نمی شود و کسیکه ترک دنیا کرد مصیبتهای دنیا بر او سهل می شود بدرستیکه خدا را بندگان
هست که در مرتبه یقین چنانند که گویا اهل بهشت را دیده اند که مخلد اند و اهل جهنم را در جهنم دیده اند که معذب اند مردم
از شر ایشان ایمنند و دلهای ایشان پیوسته از غم آخرت محزونست نفسهای ایشان عفیف است از محرمات و شهوات
و کارهای ایشان سبک است و بر خود دشوار نکرده اند چند روزی اندک صبر کردند پس در آخرت راحتهای دور و دراز غیر
متناهی برای خود مهیا کردند چون شب میشود نزد خداوند خود بر پا می ایستند و آب دیده ایشان بر روی ایشان جاری
میگردد و از عبادت تیر باریک شده اند و خوف الهی بعبادت ایشان را چنین تراشیده و نحیف گردانیده و چون اهل دنیا

بایشان نظر می‌کنند گمان می‌کنند که ایشان چهارپایانند و ایشان را بیماری بدی نیست بلکه بیمار عشق المحبت انتهی بعضی
گمان کرده‌اند که عقل ایشان بسبب کمی مخلوط شده و نه چنین است بلکه بیم آتش جهنم در دل ایشان جا کرده و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت عیسی بر قریه گذشت که اهلش مرده و مرغان و حیوانانش نیز مرده بودند فرمود
که اینها نمرده‌اند مگر بعذاب الهی اگر متفرق بودند یکدیگر را دفن میکردند حواریان گفتند که یا روح الله خدا را بخوان که اینها را
زنده گرداند که از اعمال خود ما را خبر دهند که ما آن عمل را بدانیم و ترک کنیم که مستحق عذاب الهی نشویم پس عیسی دعا کرد ندا
رسید که ایشان را ندا کن جواب خواهند داد چون شب شد حضرت عیسی بر بلندی ایستاد و گفت ای اهل قریه یکی از ایشان
جواب گفت که لبیک یا روح الله حضرت فرمود که بگو چه بود اعمال شما که چنین هلاک شدید گفت که طاغوت
و باطل و گمراهان را اطاعت میکردیم و دنیا را بسیار دوست میداشتیم و از خدا کم میترسیدیم و املها و آرزوهای دراز
داشتیم و غافل بودیم و پیوسته مشغول لهو و لعب بودیم فرمود که چگونه بود محبت شما دنیا را گفت مانند محبت طفل مادر خود را
هرگاه رو میکرد خوشحال میشدیم و هرگاه برمیگشت میگریستیم و محزون میشدیم فرمود که اطاعت طاغوت چون میکردید
گفت اطاعت گناهکاران میکردیم فرمود که چگونه بود عاقبت کار شما گفت شبی در عافیت خوابیدیم و صبح خود را در هاویه
دیدیم فرمود که هاویه چیست گفت سجین است فرمود که سجین کدام است گفت کوههاست که بر ما می‌افروزند از آتش
تا روز قیامت فرمود که شما چه گفتید و ایشان با شما چه گفتند گفت ما گفتیم که ما را برگردانید بدنیا تا ترک دنیا کنیم
و بنده‌گی بکنیم بما گفتند که دروغ میگویید فرمود که در میان اینها چرا احدی غیر تو با من سخن نگفت گفت
یا روح الله لجامهای آتش بر سر ایشان است در دست ملائکه غلاظ و شداد است لجامهای ایشان و من در میان ایشان بودم
اما از ایشان نبودم چون عذاب الهی نازل شد مرا هم با ایشان فرا گرفت من بیک مو آویخته‌ام در کنار جهنم نمیدانم که
در آتش خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت حضرت عیسی رو بحواریین کرد و فرمود که ای دوستان خدا نان خشک را
با نمک خوردن و بر روی مزبله‌ها خوابیدن خیر بسیار دارد و موجب عافیت دنیا و آخرت است و منقولست از
حضرت صادق علیه السلام که چون حضرت داود ترک اولی از او صادر شد چهل روز در سجده ماند که از شب و روز میگریست

و سر از سجده برنمیداشت

و سر از سجده برنمیداشت مگر وقت نماز تا آنکه پیشانیش شکافته شد و خون از چشمهایش جاری گردید بعد از چهل روز
ندا باو رسید که ای داود چه میخواهی اگر گرسنه‌ای ترا سیر گردانیم یا تشنه‌ای ترا آب دهیم یا عریانی ترا بپوشانیم یا ترسانی
ترا ایمن گردانیم گفت پروردگارا چگونه ترسان نباشم و حال آنکه میدانم که تو خداوند عادلی و ظلم ظالمان از تو نمیگذرد
خدا باو وحی فرمود که ای داود توبه کن پس روزی داود بیرون رفت و کتاب مجید زبور میخواند و هرگاه آنحضرت زبور
میخواند هیچ سنگی و درختی و کوهی و مرغی و درنده‌ای نمی‌ماند مگر آنکه با او موافقت میکردند در فغان و گریه تا آنکه بکوهی رسید
و بر آن کوه غاری بود که در آن جا پیغمبر عابدی بود که او را حزقیل میگفتند چون صدای کوهها و حیوانات را شنید
دانست که حضرت داود است داود گفت که ای حزقیل رخصت میدهی که من ببالا بیایم گفت نه تو گناهکاری داود گریست
بحزقیل وحی آمد که سرزنش مکن داود را بر ترک اولی و از من عافیت را طلب کن که هر کرا من بخود واگذارم البته بخطائی
مبتلا میشود پس حزقیل دست داود را گرفت بنزد خود برد داود گفت ای حزقیل هرگز اراده گناهی بخاطر گذرانیده‌ای
گفت نه گفت هرگز عجب بهم رسانیده‌ای از این حالی که داری از عبادت خدا گفت نه گفت میل بدنیا و شهوات آن
در خاطرت خطور کرده است گفت بلی گاه هست که این خیال بدل من در می‌آید پرسید که آنرا چه علاج میکنی گفت
بدرون این شکاف کوه میروم و از آنچه در آنجاست عبرت میگیرم داود با او داخل آن شعب شدند دیدند که
تختی از آهن گذاشته است و بر روی آن تخت استخوانهای پوسیده ریخته است و لوحی از آهن بر آن تخت گذاشته است
داود لوح را خواند نوشته بود که منم اروی ابن سلم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا کردم و هزار دختر را
بکارت بردم آخر کار من این شد که خاک فرش من شد و سنگ بالش و تکیه‌گاه من شد و مارها و کرمها همسایگان
و مصاحبان من شدند پس کسی که مرا ببیند فریب دنیا نخورد **مقصد نهم** در بیان دجال بدانکه یکی از فتنه‌های آخر الزمان
خروج دجال است که قبل از خروج حضرت صاحب الامر خروج خواهد کرد چنانچه در احادیث عامه وارد شده است که
او در زمان حضرت رسول متولد شد و حضرت بنزد او رفتند و با حضرت سخن گفت و حضرت باو تکلیف اسلام کرد
قبول نکرد و گفت تو بپیغمبری از من سزاوارتر نیستی و هرزه‌ها گفت و دعوی بزرگ کرد حضرت باو فرمود

که در شنو که از اهل حق تجاوز نکرده دو بار در دین حق گواهی رسیده و غیر آنچه از برای تو مقصود شده است گواهی یافت
پس حضرت با اصحابش فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر آنکه قوم خود را از فتنهٔ دجال خبر داده و حذر فرموده
و خدا او را تا حال خبر فرموده و در این امت ظاهر گردانیده پس اگر دعوای خدائی کند در نظر شما امر او مشتبه شود یقین بدانید
که خداوند شما اعور و یکچشم نیست او بیرون خواهد آمد و بر خری سوار خواهد شد که مابین دو گوش آن الاغ او یک میل است
یعنی ثلث فرسخ و با او بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و کوهی و نهری از آب خواهد بود و اکثر اتباع او یهودان و زنان
و بادیه نشینان خواهند بود و در عالم خواهد گشت و داخل آفاق زمین خواهد شد بغیر از مکه و مدینه و دو سنگستان مدینه
که داخل آنها نمی‌تواند شد و ابن بابویه رحمة الله علیه از نزال ابن سبره روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین
در خطبه فرمود سه مرتبه که ای گروه مردم آنچه خواهید از من سؤال نمائید پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعة ابن صوحان
برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین دجال چه وقت خروج میکند حضرت فرمود که خروج او را علامتی و صفتی چند است که
از پی یکدیگر ظاهر میگردد و علامتش آن است که مردم نماز را ضایع کنند و امانتها را خیانت کنند و دروغ را حلال دانند
و ربا خورند و رشوه گیرند و بناهای عالی سازند و دین را به دنیا فروشند و کارها را با سفیهان فرمایند و مشورت با زنان
عمل نمایند و قطع رحم کنند و از پی خواهشهای نفس روند و خون مردم را سهل شمارند و حلم و بردباری را از ضعف
و ناتوانی دانند و ظلم کردن را فخر خود شمارند و امیران ایشان فاجر و بدکردار باشند و وزیران امرا ظالم باشند
و گواهی [illegible] در میان ایشان فاش شود و رؤسای ایشان خائن باشند و قاریان قرآن فاسقان باشند و
زنا و بهتان و گناه و طغیان را علانیه بجا آورند و مصحفها را زیور کنند و مسجدها را زینت کنند و منارها
بلند سازند و بدان را گرامی دارند و صفهای ایشان بسیار باشند و رایهای ایشان مختلف باشد و پیمانها را
بشکنند و زنان با شوهرها شریک شوند در تجارت برای حرص دنیا و صدای فاسقان بلند باشد و سخن ایشان را
بشنوند و بزرگ هر قومی پست‌ترین ایشان باشد و از فاجران تقیه کنند از ترس ضرر ایشان و دروغگو را تصدیق
نمایند و خائنان را امین گردانند و کنیزان خواننده و سازهای برای خود نگاه دارند و کشته‌ها را لعنت کنند و زنان

بر زین سوار شوند

بر زین سوار شوند و زنان با مردان شبیه باشند و مردان در زینت زنان در آیند و گواهان گواه نشده گواهی دهند
و گواهی بغرض دهند و علوم غیر علم دین را یاد گیرند و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش را بر دلها مانند
گرگ کشند و دلهای ایشان از مردار گندیده‌تر باشد و از صبر تلخ‌تر باشد در این هنگام قیامت نزدیک باشد پس برخواست
اصبغ ابن نباته گفت یا امیرالمؤمنین علیه السلام دجال کیست فرمود که صاید ابن صید است و شقی آنکسی است که او را تصدیق نماید
و سعادتمند آن کسی است که تکذیب او کند از شهری خروج کند که او را اصفهان گویند از دهی که مشهور به یهودیه باشد چشم
راستش کور باشد و چشم چپش در پیشانی او باشد و مانند ستارهٔ صبح درخشنده و در میان چشمش مانند پارهٔ خونی باشد
در میان دو چشمش نوشته باشد هذا کافر بخطی که همه کس توانند خواند بر روی دریاها رود و در پیش رویش کوهی از دود باشد
و در پس پشتش کوهی باشد که مردم گمان کنند که خوردنی است و در سالی خروج کند که قحط عظیم در میان مردم باشد و بر خری سفید
سوار باشد که هر گامش یک میل باشد و زمین از زیر پایش پیچیده شود و به هر آبی که بگذرد آن آب فرو رود و به آواز بلند
فریاد کند که همه کس بشنوند که دوستان من بنزد من آئید منم آن خداوندی که شما را خلق کرده ام و اعضای شما را
درست کرده ام و تقدیر امور شما کرده ام و شما را به آن راه نموده ام منم پروردگار بزرگ شما و دروغ میگوید آن دشمن خدا
و یکچشم است و طعام میخورد و جسم است و راه میرود و خداوند شما از این صفات منزه است و اکثر تابعان آن در
آن زمان فرزندان زنا و صاحبان کلاههای سبز خواهند بود و خدا او را در شام خواهد کشت بر گردنه که آن را عقبه
عقیق میگویند بعد از سه ساعت از روز جمعه بدست آنکسی که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد و بعد از آن بلیهٔ عظیم خواهد بود
گفت چه چیز خواهد بود یا امیرالمؤمنین فرمود که بیرون خواهد آمد دابة الارض از پیش کوه صفا و با خود خواهد داشت انگشتر سلیمان
و عصای موسی را انگشتر بر پیشانی مؤمن میگذارد و نقش میگیرد که هذا مؤمن حقا و عصا بر پیشانی کافر مینهد
نقش میگیرد که هذا کافر حقا حتی آنکه مؤمن میگوید وای بر تو ای کافر و کافر میگوید خوشا حال تو ای مؤمن کاش امروز
مثل تو بودم و بسعادت عظیم فایز میشدم پس در این هنگام دابه سر خود را بلند میکند که همه کس او را می‌بینند بامر الهی
این بعد از آنست که آفتاب از مغرب طلوع کند و در این هنگام توبه منقطع میشود و هیچ عمل قبول نمی‌شود و کسی را ایمان

پیشتر نیاورده باشد ایمان او فایده نمیکند پس آنحضرت فرمود که از حال بعد از این مپرسید که حضرت پیغمبر فرموده که بغیر از
اهلبیت من همه بیکدیگر بگوییم و نزال میگوید که من از صعصعه پرسیدم که آنکه در عقب او عیسی نماز خواهد کرد کیست گفت نهم از فرزندان
امام حسین است و امام زمان هم است و او آفتابیست که از مغربش طالع میگردد و در میان رکن حجر و مقام ابراهیم ظاهر خواهد شد
و زمین را از کافران پاک خواهد کرد و ترازوی عدالت را بر پا خواهد کرد که هیچکس بر یکدیگر ظلم نکند و چنانکه از احادیث معتبره ظاهر
میشود که دابة الارض حضرت امیرالمؤمنین است بعد از انقضای ملک حضرت صاحب الامر ظاهر خواهد شد متصل بقیام
قیامت خواهد بود **مقصد ششم** در بیان مجمل از معاد و ذکر بعضی از احوال آن که این حدیث اشاره بآن دارد و بدانکه معاد
عبارتست از زنده گردانیدن حق تعالی خلایق را در روز قیامت از برای مکافات و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبرانست
و از راه آیات صریحه قرآن و اخبار متکثره نبوی و اجماع امت بحدی بتواتر رسیده که قابل شک نیست و شبهه در آن
راه ندارد و انکار کردن آن یا تاویل کردن که روح لذتها میبرد و اما این بدن برنمیگردد موجب کفر و زندقه است بر هر
مکلف واجبست که اعتقاد کند و بیقین بداند که آخر تزلزل در بناهای آسمان و زمین راه خواهد یافت و آسمانها بالمره
در نوردیده خواهد شد و کوهها از یکدیگر خواهند پاشید و حق تعالی بدنهای همه را از اجزای خودشان چنانچه بود خواهد ساخت
و اجزای پوسیده متفرق شده از هم پاشیده را جمع خواهد کرد و بقدرت کامله خود حیات خواهد بخشید و ارواح خلایق را
بآن بدنها آمیزش خواهد داد و محشور خواهد گردانید زیرا که این امور ممکنست و آیات متکثره و احادیث متواتره از وقوع
خبر داده بنحویکه اصلا قابل تاویل نیست و ایضاً باید دانست که خصوصیات قیامت از صراط و میزان و سنجیدن نامهای
اعمال و امثال این ها تحقق خواهد گشت و بعد از آن حق تعالی بمقتضای وعده و وعید خود بهشتی را بهشت جاودان ارزانی
خواهد داشت با حور و قصور و بساتین و غلامان و غیر این ها از آنچه آدمی بآن لذت میبرد و دوزخی را بعذاب الیم
دوزخ که مشتملست بر آتش و مار و عقرب و زقوم و حمیم و امثال اینها از موذیات و مهلکات گرفتار خواهد کرد و جمیع اینها
از آیات و احادیث محقق و ثابت گردیده است و قابل تاویل نیست و دیگر باید دانست که بمقتضای آیات و احادیث
خصوصیت بعد از موت از عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر و امثال اینها حق است و زمان بعد از موت تا پیش از ظهور قیامت

که آنرا برزخ

که آنرا برزخ میگویند و موجود است و در ساعت اول همین بدن تعلق میگیرد و منکر و نکیر از ایشان در همین بدن
سؤال میکنند و ضغطه و فشارش قبر که اکثر مردم را می باشد در همین بدنست و بعد از آن ارواح مؤمنان در بدنهای
مثالی در میان هوا طیران میکنند و در بهشت دنیا می باشند و از نعمتهای آن متنعم میباشند و گاهی در وادی السلام که صحرای
نجف اشرفست حاضر میشوند و بر قبر خود و زیارت کنندگان خود اطلاع دارند و روح کافران در بدنهای مثالی معذب
میباشند در وادی برهوت یا غیر آن ایشانرا عذاب میکنند تا هنگامی که محشور شوند و شبهای ملاحده را در این
بابها گوش نمی باید کرد بعد از خبر دادن مخبر صادق که موجب کفر و ضلالت است و راه تاویل را در هر باب میباید بست
که زود زود کار را بالحاد میرساند چنانچه منقولست از حبه عرنی با سند معتبر که شبی در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بصحرای نجف رفتم که او را وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانچه گویا با جماعتی سخن میگویند من هم ایستادم
آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم پس برخاستم و ایستادم آنقدر که تنگ آمدم و باز نشستم آنقدر که
دلتنگ شدم پس برخاستم و ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیرالمؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن آزاری بشما رسد اندکی
استراحتی بفرمایید فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیرالمؤمنین ایشان بعد از مردن
چنین هستند که با ایشان گفتگو توان کرد حضرت فرمود که بلی اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشانرا که حلقه
حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای
ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعه های زمین مگر آنکه روحش را میگویند ملحق شو بوادی السلام
و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که برادر من در
بغداد است و میترسم که در آنجا بمیرد حضرت فرمود که چه باک داری هر جا که خواهد بمیرد بدرستیکه هیچ مؤمنی در مشرق
و مغرب زمین نمی ماند مگر اینکه خدا روح او را بوادی السلام میرساند راوی گفت وادی السلام کجاست فرمود که
پشت کوفه گویا می بینم ایشانرا که در آن صحرا حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر صحبت میدارند بسند معتبر از ابو ولاد
منقولست که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصلهای مرغان

سبز است که در دره‌ای عرش میباشند فرمود که نه مؤمن از آن عزیزتر و گرامی‌تر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کنند
ولکن روح ایشان در بدنی مثل همین بدن که داشتند و از ابو بصیر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که
ارواح بصفت بدنهای خود در درخت بهشت اند با یکدیگر سخن میگویند و آشنائی میکنند پس روحی که تازه بر ایشان وارد شده
میگویند که او را ساعتی مهلت بدهید که از هولهای عظیم رها شده است پس از احوال یاران و آشنایان از او سؤال
میکنند هر که را میگوید که زنده گذاشتم امیدوار میشوند که شاید چون بمیرد بنزد ما آید و هر که را میگوید که مرده میدانند
که حالش چه بوده که بنزد ایشان نیامده میگویند هوی هوی یعنی بزیر رفت و بجهنم واصل شد و بسند معتبر از ابو بصیر
منقول است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از ارواح مؤمنان فرمود که در حجره‌های بهشت اند و از طعام و شراب
بهشت میخورند و میگویند خداوندا قیامت را برای ما بر پا کن و آنچه وعده فرموده‌ای بما کرامت فرما و مؤمنان که بعد از ما
مانده اند بما ملحق ساز و بسند معتبر از ضریس کناسی منقول است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که مردم میگویند
که فرات ما از بهشت بیرون می آید این چگونه است فرمود که خدا را بهشتی هست که در مغرب خلق کرده است و آب فرات
از آن جا بیرون می آید و هر شام ارواح مؤمنان از قبرهای خود بیرون می آیند و بآنجا میروند و از میوه‌های آن
میخورند و تنعم میکنند و در آنجا با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را می شناسند و چون صبح می‌شود در میان زمین و آسمان
پرواز میکنند و می آیند و میروند و از قبر خود خبر میگیرند و خدا را آتشی هست در مشرق که ارواح کفار را در آن جا
معذب میگردانند و از زقوم آن میخورند و از حمیم آن می آشامند در شب و چون صبح شد ایشان را بوادی برهوت
که در یمن است می برند و در آنجا حرارت بیش از آتش بایشان میرسانند باز شب ایشان را بآتش میبرند و در آن حال هستند
تا روز قیامت و علی بن ابراهیم روایت کرده است بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته که از حضرت علی بن الحسین ع
سؤال کردند از کیفیت نفخ صور فرمود که اما نفخه اولی پس خدا امر میفرماید اسرافیل را که بزمین می آید و صور را
با خود دارد و صور [illegible] شعبه و دو طرف دارد و دوری هر طرفی از طرف دیگر مثل ما بین آسمان و زمین است پس چون ملائکه
می بینند که اسرافیل بزیر می آید با صور میگویند که فرمان الهی شده است که اهل آسمان و زمین همگی بمیرند

پس فرود می آید

پس فرود می آید اسرافیل در حظیره بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین او را می بینند میگویند خدا رخصت فرمود در
هلاک اهل زمین پس یک مرتبه میدمد صدا از طرفی که بجانب اهل زمین است بیرون می آید پس هیچ صاحب روحی در زمین
نیست مگر آنکه می میرند و صدا از طرفی که بجانب آسمانهاست بیرون میرود پس هیچ صاحب جانی که در آسمانهاست نیست مگر میمیرد
پس خداوند عالم باسرافیل میفرماید که ای اسرافیل تو نیز بمیر و بر این حال میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میفرماید آسمانها را
که مضطرب شوند و بر یکدیگر بپاشند و امر میفرماید کوهها را که روان شوند و ریزه شوند و بر هوا روند مانند غبار و زمین را
بدل میکند بزمین دیگری که بر روی آن گناه نشده باشد و گشاده باشد و کوهی و عمارتی و حایلی و گیاهی بر روی آن نروئیده
باشد چنانچه در روز اول پهن کرده بود و عرش را بر روی آب قرار میدهد چنانچه اول کرده بود و بی حاملی بقدرت خود او را و انگاه
ندا میکند در این هنگام ندا میفرماید خداوند جبار در اطراف آسمانها و زمین که از کیست امروز ملک و پادشاهی پس هیچکس
نباشد که جواب گوید پس خود میفرماید که پادشاهی از خداوند یگانه قهار است منم که همه خلایق را قهر کردم و بعدم بردم و میرانیدم
منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و شریکی و وزیری ندارم بدست قدرت خود جمیع خلایق را خلق کردم و بمشیت
و اراده خود همه را میرانیدم و بقدرت خود همه را زنده میگردانم پس خداوند عالمیان بقدرت خود میدمد که صدا
از صور بیرون می آید که اهل آسمانها زنده می شوند و میکائیل میدمد و همه اهل زمین زنده می شوند و حاملان عرش عرش را
بر میدارند و ملائکه بهشت و دوزخ را حاضر میگردانند و خلایق از برای حساب محشور میشوند این را فرمود حضرت و مشغول
گریه شد و در حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان بملک الموت
گوید که ای ملک الموت بعزت و جلال خودم سوگند که مزه مرگ [illegible] بچشانم چنانچه بندگان مرا چشانیدی و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که چون خداوند عالمیان خواهد که صور بدمد و خلق را زنده کند امر فرماید که از آسمان چهل روز بر زمین
بباراند پس بدنها را بهم پیوند و گوشت برویاند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام بسند معتبر منقول است که فرمود در تفسیر این
آیه که هٰذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصّادِقینَ صِدْقُهُمْ که چون روز قیامت شود و مردم را برای حساب محشور میگردانند
و بکنند و مردم را اهوال قیامت تا بموضع حساب میرسانند و در این مقام از کثرت ازدحام شدت و مشقت عظیم میکشند

پس اول ندا کنند بندائی که جمیع خلایق بشنوند که ای طلبند محمد ابن عبدالله پیغمبر قرشی عربی را و چون می آید او را بجانب
راست عرش میدارند پس حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام را می طلبند و در دست چپ حضرت رسول صلی الله
میدارند پس امت آنحضرت را می طلبند و در دست چپ ایشان میدارند بعد از آن هر پیغمبری را با امتش می طلبند و در جانب
چپ عرش باز میدارند پس اول مرتبه قلم را در صورت شخصی می آورند و در برابر عرش بمقام حساب میدارند پس خطاب میفرماید
حق تعالی که ای قلم آنچه ما گفتیم و ترا الهام کردیم و بسوی تو وحی کردیم در لوح نوشتی قلم گوید که بلی خداوندا تو میدانی
که آنچه فرمودی در لوح نوشتم فرماید که گواهی برای تو کیست گواهی میدهد گوید پروردگارا تو میدانی و گواهی بر راز مخفی تو دیگری مطلع
نبود فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را طلبند و بیاید بصورت آدمیان نزد عرش و از او پرسد حق تعالی که آیا
قلم در تو ثبت کرد آنچه ما با او الهام کردیم و وحی نمودیم گوید که بلی پروردگارا و آنچه او در من نقش کرد من باسرافیل گفتم و رسانیدم
پس اسرافیل آید بصورت آدمیان و با ایشان بایستد و از او سؤال نماید که لوح بتو رسانید آنچه قلم با او رسانیده بود
از وحی من گوید بلی خداوندا من بجبرئیل رسانیدم همه را پس جبرئیل را طلبند و بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد
و خداوند عالمیان از او پرسد که اسرافیل تمام وحی های مرا بتو رسانید گوید بلی ای پروردگار من آنچه بمن رسید بجمیع انبیا
رسانیدم و آنچه از فرمان تو بمن رسید بایشان تبلیغ کردم و ادای رسالت تو بهر پیغمبری کردم و تمام کتابها و
وحی ها و حکمتهای ترا بیک یک از ایشان رسانیدم و آخر کسیکه با او وحی رسالت و حکمت و علم و کتاب کلام ترا
خواندم محمد ابن عبدالله بود حبیب تو پس اول کسیکه از فرزندان آدم را بسؤال طلبند محمد ابن عبدالله باشند و خدا
او را در آنروز در مرتبه قرب و کرامت از همه کس بالاتر بدارد و از او سؤال نماید که یا محمد جبرئیل بتو رسانید آنچه من وحی
بسوی تو کرده بودم و بر تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم خود حضرت فرماید که بلی خداوندا جمیع را بمن رسانید
فرماید که همه را بامت خود رسانیدی حضرت فرماید که همه را بایشان رسانیدم در راه دین تو جهاد کردم و زحمت کشیدم
پس خطاب رسد که از برای تو که گواهی میدهد حضرت فرماید که پروردگارا تو گواهی من تبلیغ رسالت ترا کردم و ملائکه
تو گواهند و نیکوکاران امتم گواهند و گواهی تو مرا کافیست پس ملائکه را طلبند و گواهی بر تبلیغ رسالت آنحضرت بدهند

پس امت محمد را طلبند

پس امت محمد را طلبند و سؤال کنند که آیا محمد رسالت های مرا بشما رسانید و کتاب و حکمت و علم را بر شما خواند همه
گواهی دهند آنگاه ندا بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسد که چون از میان ایشان رفتی خلیفه در میان ایشان گذاشتی
که حکمت و علم و کتاب مرا بایشان بیان کند و هرچه در آن اختلاف کنند برای ایشان ظاهر سازد و حجت من باشد
بعد از تو حضرت فرماید که بلی علی ابن ابی طالب را در میان ایشان گذاشتم که برادر من بود و وزیر من بود و وصی و بهترین
امت من بود و در حیوة خود او را برای ایشان نصب کردم و مردم را باطاعت او خواندم و خلیفه خود کردم او را در میان
امت خود که پیروی او نمایند پس علی ابن ابی طالب را طلبند و ندا فرماید که آیا محمد ترا وصی خود گردانید و خلیفه خود کرد و در حیوة
خود ترا نصب کرد و تو بعد از آن در میان امت بامر امامت قایم شدی علی گوید که خداوندا محمد مرا وصی و خلیفه خود گردانید
و در حیوة خود مرا نصب کرد پس چون آنحضرت بجوار رحمت خود رفت امت او انکار امامت من کردند و با من مکر کردند
و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و جمعی را که سزاوار تقدیم نبودند بر من تقدیم دادند و سخن مرا نشنیدند
و اطاعت من نکردند پس من با شمشیر کشیدم و در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم پس ندا فرماید که یا علی خلیفه برای خود
نصب کردی در میان امت محمد که بندگان را بدین من بخوانند و براه من هدایت نمایند گوید بلی خداوندا امام حسن را
که فرزند من بود و فرزند دختر پیغمبر تو بود نصب کردم و همچنین امامی را طلبند و اهل عالم را و جمیع پیغمبران را
تا حجت بر همه امتشان تمام شود و بعد از آن حق تعالی فرماید که امروز نفع کند راست گویان را راستی ایشان و
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حق سبحانه و تعالی خلایق را برای حساب جمع کند نوح را طلبند
و از او پرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند که برای تو که گواهی میدهد گوید که محمد ابن عبدالله گواه منست پس نوح
آید نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت بر بلندی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده باشند گوید که یا محمد
خداوند عالمیان از من گواه بر تبلیغ رسالت طلبیده حضرت فرماید که ای جعفر و ای حمزه بروید و از برای نوح گواهی بدهید
که او تبلیغ رسالت کرد پس در آنروز جعفر و حمزه گواه پیغمبران خواهند بود راوی عرض کرد که فدای تو گردم علی در کجاست
که ایشان گواهی میدهند فرمود که منزلت او از آن عظیم تر است که تکلیف این شهادت با آن بکنند و از حضرت امام جعفر

منقولست که فرمود که حساب نفس خود را بکنید پیش از آنکه شمار حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف دارد
هر موقفی هزار سال حبس را باز میدارند چنانکه حق تعالی میفرماید که در روزی که مقدار او پنجاه هزار سال است و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون این آیه نازل شد وَجِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ از رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر او را
پرسیدند فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که چون خداوند عالمیان خلق اولین و آخرین را در محشر جمع نماید بفرماید که جهنم را
بکشند و بیاورند و او را کشند بهزار مهار و هر مهاری را هزار ملک گرفته باشند از ملائکه غلاظ و شداد و جهنم فریاد کشد
از خشم بر گناهکاران و حمله کند پس چون بآن محشر در آید زفیری کشد که اگر نه خدا حفظ نماید همگی از شدت آن صدا
هلاک شوند پس گردی بکشد که جمیع محشر را فرا گیرد و در آن حال هیچ بنده از بندگان خداوند نه ملک مقرب
و نه پیغمبر مرسل نباشد مگر آنکه فریاد بر آورد که نفسی نفسی یعنی خداوندا بفریاد من برس و جان مرا از عذاب آزاد کن
پس صراط را بر روی جهنم گذارند از دم شمشیر باریکتر و تیزتر و در آن سه قنطره باشد یکی صله رحم و امانت و دویم
نماز و سیم عدالت خداوند در مظالم بندگان پس مردم را تکلیف کنند که از صراط بگذرند پاره را رحم و امانت نگاه دارد
اگر قطع رحم کرده باشد یا امانتهای آلهی و حقها را گذاشته باشند در آنجا بمانند و اگر از آنجا نجات یابند نماز ایشان را
نگاه دارد و هر که در نماز تقصیر کرده باشد و از آنجا بگذرد در مقام مظالم عباد بدارندش چنانکه میفرماید که اِنَّ
رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ پروردگار تو در کمینگاه صراط است و ایشان را در آنجا باز میدارد و سؤال میکند و مردمان بر
صراط میروند بعضی چسبیده اند و بعضی قدمهای ایشان میلغزد و بعضی یک قدم میلغزد و یکی بند میشود و ملائکه در دور ایشان
فریاد میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز ایشان را و از گناهان ایشان درگذر و بفضل خود ایشان را
بسلامت بگذران و مردم از صراط میریزند بجهنم مانند پروانه پس چون کسی برحمت الهی نجات یابد و بگذرد از صراط گوید
الحمد لله که خدا مرا نجات داد بعد از آنکه مأیوس شده بودم بفضل و احسان خود بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده و قدردانست
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که گذشتن مردم بر صراط مختلفست و صراط از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است پس
بعضی هستند که مانند برق میگذرند و بعضی مانند اسب تند رو و بعضی مانند پیاده که راه رود و بعضی بدست و پا مانند

طفلی که خود را

طفلی که خود را بر زمین کشد و بعضی آویخته باشند که پاره از ایشان را آتش بگیرد و پاره را نگیرد و از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که چون بنده را در مقام حساب باز دارند خداوند عالم فرماید که بسنجید نعمتهای مرا با عمل او پس نعمتها عمل او را فرو گیرد
و فرماید که نعمتها را باو بخشیدم و نیکیهای او را با هم بسنجید پس اگر مساوی باشد فرماید که به بهشتش برند و اگر خیرش زیاده باشد
خدا بتفضلها و احسانها نسبت باو بفرماید و اگر بدیهایش زیاده باشد اگر از اهل ایمان باشد و شرک نیاورده باشد او محل
رحمت و مغفرت الهی است اگر خواهد بتفضل میفرماید و می بخشد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پرسیدند
از تفسیر این آیه که ترجمه اش اینست که این گروه را خدا بدل میکند سیئات ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و مهربانست
فرمود که روز قیامت مؤمن گناهکار را بمقام حساب بیاورند پس خداوند عالمیان متکفل حساب او شود که دیگری بر بدیهای او
آن مطلع نشوند پس چون بگناهان خود اقرار کند حق تعالی بکاتبان اعمالش فرماید که بعوض بدیهای آن نیکی بنویسند
و بر مردم ظاهر گردانند پس مردم نامه عمل او را ببینند گویند که این بنده هیچ گناه نداشته پس خدا امر فرماید که او را ببهشت
برند و همین است تاویل این آیه و فرمود که این مخصوص گناهکاران شیعیان ماست و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را بنزد حساب بدارند که هر دو از اهل بهشت باشند و یکی در دنیا فقیر
باشد و یکی توانگر پس فقیر گوید که خداوندا برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که مرا ولایت و حکومت نداده
بودی که عدل یا جور کرده باشم و مالی نداده بودی که حقی در آن مال واجب شده باشد و عطا یا منع کرده باشم و روزی
مرا همینقدر بکفاف میدادی حق تعالی فرماید که راست میگوید بنده مؤمن من بگذارید که ببهشت رود و آن توانگر را
آنقدر نگاه میدارند که از او آنقدر عرق بریزد که اگر چهل شتر بخورند سیراب شوند پس او را به بهشت برند پس فقیر او را
بگوید که چرا اینقدر ماندی گوید که درازی حساب و بسیاری آن مرا اینقدر نگاه داشت و هر ساعت یک چیز پیش
می آمد که مستحق عذاب بودم و خدای بخشید و از چیز دیگری پرسید و همچنین تا خدا مرا برحمت خود فرا گرفت و بتو
ملحق گردانید و آمرزید پس پرسد که تو کیستی گوید منم آن فقیر که با تو همراه در مقام حساب ایستاده بودیم گوید که نعیم بهشت
ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون خداوند عالمیان خلایق را جمع کند

در روز قیامت نامهٔ عمل هر کس را بدست او دهند پس جمعی از اشقیا انکار کنند که ما این اعمال را نکرده ایم پس ملائکه که کاتبان
عمل اند گواهی دهند ایشان گویند خداوندا اینها ملائکهٔ تواند و برای تو گواهی میدهند و قسم خورند که ما این کارها نکرده ایم
چنانچه خدای فرماید که **یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِیعًا فَیَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا یَحْلِفُونَ لَكُمْ** یعنی روزی که خدا همه ایشان را
مبعوث گرداند پس سوگند خورند برای آن چنانچه سوگند بدروغ برای شما میخورند و حضرت فرمود که اینها جماعتی اند
که حق حضرت امیر المؤمنین را غصب کرده اند پس در این هنگام خدا مهر بر زبان ایشان نهد و اعضا و جوارح ایشان را گویا
گرداند پس گوش گواهی دهد بآنچه از چیزهای حرام شنیده و چشم گواهی دهد بآنچه بحرام دیده است و دستها گواهی دهند بآنچه
گرفته اند بآنچه بحرام مرتکب شده اند پس خدا زبان ایشان را گویا گرداند و با اعضای خود گویند که چرا بر ما گواهی دادید آنها گویند
که گویا کرد ما را خداوندی که همه چیز را گویا کرده است و شما را اول مرتبه خلق کرده است و بازگشت شما بسوی اوست و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون قیامت برپا شود خداوند عالم جمیع خلایق اولین و آخرین را در یک زمین
جمع کند عریان و پای برهنه و بر راه محشر ایشان را آنقدر بدارند که عرق از ایشان ریزد و نفسهای ایشان تنگ شود
و مدتی چنین بمانند پس منادی از جانب رب العزت از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امّی پس بار دیگر ندا کند که کجاست
پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله پس آنگاه آن حضرت برخیزد و در پیش جمیع مردم روان شود تا بیاید بحوض کوثر که طولش
از میان ایله که موضعیست در حوالی شام و صنعای یمن باشد و بر سر آن حوض بایستد پس چون حضرت امیر المؤمنین علیه
بیاید و در پهلوی آنحضرت بایستد و مردم را بعضی آب دهند و بعضی را ملائکه برانند و دور کنند پس حضرت رسول صلی الله علیه
ببیند که جمعی از دوستان ما اهل بیت را منع میکنند بخطاهای ایشان حضرت بگریه در آید و گوید خداوندا ایشان
شیعهٔ علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و گوید یا محمد چرا گریه میکنی فرماید که چگونه گریه نکنم که می بینم جمعی از شیعیان
برادرم علی بن ابی طالب را از حوض کوثر منع میکنند و بسوی جهنم می برند پس ندا رسد که یا محمد ایشان را از برای تو
بخشیدیم و از گناهان ایشان درگذشتم و ایشان را بتو و بآن جمعی از فرزندان تو که ولایت آنها را داشته
ملحق ساختم و ایشان را در زمرهٔ شما داخل گردانیدم و رخصت حوض کوثر دادم و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم

پس حضرت

پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که در آن وقت چه بسیار مرد و زن که گریان شوند پس جمعی دوستان و شیعیان
ما را بما بخشید و از ابو ایوب انصاری منقولست که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند از حوض کوثر
فرمود که آن حوضی است که خدا برای من اکرام فرموده و مرا بآن زیاده تمیز بخشیده بر جمیع پیغمبران گذشته و آن حوض از مابین
ایله و صنعاست و در کنار آن ظرفها بعدد ستارهای آسمان مهیاست و دو نهر عظیم از پای عرش در او میریزد و آبش
از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر است و سنگریزه اش از زمرد و یاقوت است و زمینش از مشک خوشبوتر و گیاهش
زعفران است و خدا با من شرط کرده است که وارد آن حوض نشوند مگر آنکه نیتهای ایشان از شرک و نفاق پاک باشد
و نیتهای ایشان صحیح باشد و انقیاد و اطاعت وصی من علی ابن ابی طالب کرده باشند و ایشان را نخواهند گذاشت غیر شیعیان
از حوض همچنانکه شتر صاحب جرب را از میان شتران بدر میکنند و هر که از آن حوض بخورد دیگر هرگز تشنه نمی شود و در اخبار
متواتره از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که هر که ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خدا او را بآن حوض
نرساند و هر که ایمان بشفاعت من نداشته باشد خدا او را بشفاعت من فایز نگرداند و فرمود که شفاعت من
برای اصحاب گناهان کبیره است از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان اعتراضی نیست و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که مردم را در عرصات قیامت چنان کار تنگ شود که عرق بدهان ایشان برسد
پس گویند که بیائید بنزد حضرت آدم رویم شاید ما را شفاعت کند چون بیایند گوید که من هم گناهکارم بروید بنزد
نوح و همچنین بنزد هر پیغمبری که آیند ایشان را بدیگری فرستند تا بنزد حضرت عیسی آیند گوید که بنزد پیغمبر بخدمت
آخر الزمان روید چون بخدمت آنحضرت آیند فرماید که با من بیائید و بیاورد ایشان را بدر بهشت و رو بدرگاه رحمت
بسجده در آید پس ندا رسد که سر بردار و شفاعت کن که شفاعت تو مقبولست و این است تفسیر این آیه که
فرموده است **عَسَىٰ أَنْ یَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا** و بسند معتبر منقولست که شخصی بنزد حضرت باقر علیه السلام
آمد و گفت که شما حرف شفاعت بسیار میگوئید و مردم را مغرور میکنید فرمود که گمان تو این است که شکم و فرج خود را
از حرام نگاه داشته و بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله احتیاج نداری و اینکه از فزعهای روز قیامت را نبینی محتاج

شفاعت خواهی شد و شفاعت از برای جماعتی است که مستحق آتش شده باشند و هیچکس از اولین و آخرین
نیست مگر اینکه بشفاعت آنحضرت محتاج است در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول برای امت خود شفاعت
خواهد کرد و ما برای شیعیان خود شفاعت خواهیم کرد و شیعیان ما برای اهالی و دوستان خود شفاعت خواهند کرد و گاه باشد
که مؤمنی شفاعت کند مثل عدد ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیم اند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خدمتکاران خوش
میگوید خداوندا حق خدمت بر من دارد و مرا از سرما و گرما نگاه میداشت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که سه طایفه در روز قیامت شفاعت خواهند کرد اول پیغمبران دیگر علما دیگر شهیدان و از حضرت صادق ع
منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید از تفسیر این آیه که یوم نحشر
المتقین الی الرحمن وفدا که ترجمه‌اش اینست که روزی که محشور گردانیم پرهیزکاران را بسوی خداوند بسیار
بخشاینده ایشان را حالکوئیکه وارد شوندگان باشند بر خداوند چون سواران باشند حضرت فرمود که یا علی این
گروه نیستند مگر سواره ایشان جماعتی اند که پرهیزکاری از معاصی الهی کرده اند پس خدا ایشان را دوست داشته
و مخصوص خود گردانیده و اعمال ایشان را پسندیده و ایشان را متقیان نام کرده یا علی بحق آن خدائیکه حبه را شکافته
و گیاه را از آن بیرون آورده و خلایق را خلق کرده که ایشان از قبرها بیرون خواهند آمد و رویهای ایشان مانند برف
سفید و نورانی خواهد بود و جامهای سفید پوشیده باشند از شیر سفیدتر و نعلهای طلا در پا داشته باشند و بند
آن نعلها از مروارید درخشان باشد و ملائکه باستقبال ایشان آورند ناقههای بهشتی با رحالها که مهار آنها از طلا باشد
و بمروارید و یاقوت مرصع کرده باشند و جلهای آنها از استبرق و سندس بهشت باشد و مهارشان از زبرجد باشد
و این شتران ایشان را برگرفته در صحرای محشر پرواز کنند و با هر یکی از ایشان هزار ملک همراه باشد از پیش رو و
جانب راست و چپ و ایشان را در نهایت حرمت و اکرام بیاورند تا درگاه بزرگ بهشت و بر آن درگاه درختی باشد
که هر برگی از آن صد هزار کس را سایه میکند و از جانب راست درخت چشمه باشد و مطهر و پاکیزه از آن چشمه شربتی
بایشان دهند که خداوند دلهای ایشان را از حسد و کینه پاک گرداند و از بدنهای ایشان موهای ناخوش بریزد بچه

حق تعالی میفرماید

حق تعالی میفرماید که سقیهم ربهم شرابا طهورا آن شراب پاک کننده را از این چشمه می‌آشامند
که ظاهر و باطن ایشان را از بدیها مصفی میگرداند پس می‌آیند بر سر چشمه دیگر از دست چپ آن درخت و در آن چشمه
غسل میکنند و این چشمه زندگانیست که چون در آن غسل کردند هرگز نمیرند پس ایشان را بسبزی یک عرش می‌آورند
و حالکه از جمیع دردها و بلاها و گرما و سرما ایمن شده اند پس حق تعالی بملائکه ندا میفرماید که دوستان مرا به بهشت
برید و ایشان را با سایر خلقان باز مدارید که من همیشه از ایشان خوشنودم و رحمت من ایشان را لازم گردیده پس
ایشان را ملائکه بهشت در آورند پس چون بدر بهشت رسند ملائکه حلقه بر در زنند آوازی از آن بلند شود که جمیع حوریان
که خدای تعالی برای ایشان خلق کرده است بشنوند آنگاه حوریان شادی کنند و یکدیگر را بشارت دهند که دوستان
خدا آمدند پس چون در را بگشایند ایشان داخل بهشت شوند زنان ایشان از حوریان و آدمیان از قصرها
مشرف شوند و گویند مرحبا و خوش آمده اید چه بسیار مشتاق شما بوده ایم پس دوستان خدا بمثل این سخن جواب
ایشان گویند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا رسول الله ایشان چه جماعت اند فرمود که شیعیان خالص تواند
و تو امام و پیشوای ایشانی و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت رسول فرمود که در روز قیامت منادی
از جانب رب العزت ندا کند که جمیع اهل محشر بشنوند که کجایند اهل صبر گروهی از مردم برخیزند و ملائکه استقبال
ایشان کنند و گویند چگونه بود صبر شما جواب گویند که نفس خود را بر مشقت طاعت و ترک معصیت صبر فرمودیم پس
منادی ندا کند که راست میگویند بگذارید که بی حساب به بهشت روند پس منادی دیگر ندا کند که کجایند اهل فضل پس
گروهی برخیزند ملائکه ایشان را استقبال کنند و بپرسند که چه فضیلت است که شما را باین کرامت رسانیده گویند که با ما
سفاهت و بیخردی میکردند و ما حلم میکردیم و بدی نسبت بما میکردند و برای خدا عفو میکردیم ندا رسد که راست میگویند
بگذارید که بی حساب به بهشت روند و دیگر منادی ندا کند که کجایند همسایگان خدا پس گروهی برخیزند و ملائکه استقبال
ایشان کنند و گویند چه بود عمل شما که امروز خدا شما را بجوار رحمت خود نسبت داد گویند ما برای خدا با برادران
و مؤمنان دوستی میکردیم و خالصا لوجه الله با ایشان عطاها میکردیم و اعانت ایشان میکردیم ندا رسد که راست

میگویند بگذارید که بگوار رحمت و قرب من درآیند چه حساب پس حضرت فرمود که ایشان همسایگان انبیا و اولیا و
مقربان خدایند مردمان بیشتر از اهوال قیامت و ایشان نمی ترسند و مردم را حساب میکنند و ایشان را حساب
نمی کنند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خداوند عالمیان در روز قیامت چنان رحمت خود را پهن کند که شیطان هم طمع
کند در آن رحمت و باسانید معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که یا علی تو نی اول کسیکه داخل
بهشت می شود و در دست تو خواهد بود علم و لواء حمد و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آفتاب و ماه بزرگتر است
و در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت فرمود که اول مرتبه یا علی تو را می طلبند در روز قیامت و بتو میدهند علم را
که آن لواء حمد است و دو صف می ایستند اهل محشر و تو در میان ایشان میروی و آدم علیه السلام و جمیع خلایق در زیر
علم من خواهند بود و طولش هزار ساله راه است سر نیزه اش از یاقوت سرخ است و چوبش از نقره سفید است و نصلش از
در سبز است و سه زاویه دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در میان دنیا و بر آن سه سطر نوشته است سطر اول
بسم الله الرحمن الرحیم و سطر دوم الحمد لله رب العالمین سطر سیم لا اله الا الله محمد رسول الله
و طول هر سطری هزار ساله است و عرضش هزار ساله پس تو یا علی علم را بر میداری و روان میشوی و حضرت امام حسن علیه السلام
از راست است و حضرت امام حسین علیه السلام از دست چپ تو اند و می آیی نزد من و ابراهیم در سایه عرش الهی پس
حله سبزی از حله های بهشت در تو می پوشانند پس منادی از جانب رب العزت ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو
ابراهیم و نیکو برادریست برادر تو علی بن ابی طالب علیه السلام و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه که از برای من چیزی طلب نمائید وسیله را برای من بطلبید پس از حضرت سوال
کردند که وسیله که چه چیز است فرمود که آن درجه منست در بهشت و آن هزار پایه دارد و از هر پایه تا پایه دیگر هزار
ساله راه است به دویدن اسب تندرو و پایه ها یکی از جواهر است و یکی از زبرجد و یکی از یاقوت و یکی از مروارید و یکی از
طلا و یکی از نقره و پس می آورند در روز قیامت و با درجه پیغمبران نصب کنند و آن در میان درجه پیغمبران از
باب ماه باشد در میان ستارگان پس جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان گویند خوشا حال آن بنده که این

درجه آن باشد

درجه آن باشد پس منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که این درجه محمد است پس بیایم
من جامه از نور در بر کرده و تاج ملک و پادشاهی و اکلیل کرامت و بزرگواری بر سر داشته باشم و علی بن
ابی طالب در پیش من رود و علم من و لواء حمد در دست او باشد و بر آن علم نوشته باشد که لا اله الا الله محمد
رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس بیایم تا بر آن درجه بالا روم و من در پایه اول بالا باشم
و علی یک پایه بعد از من پس جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان گویند که خوشا حال آن دو بنده چه بسیار گرامی اند
نزد خدا پس ندا رسد که اینک حبیب منست محمد و این ولی و دوست منست علی خوشا حال کسیکه او را دوست دارد
و وای بر حال کسیکه دشمن آن باشد و دروغ بر آن بندد آنگاه حضرت رسول فرمود که هیچ بنده مؤمن نماند که ترا دوست
دارد مگر اینکه از این ندا راحت یابد و روی آن سفید شود و دل او شاد گردد و نماند کسیکه دشمن تو باشد یا با تو حرب کرده
باشد یا انکار حق تو کرده باشد مگر اینکه روی آن سیاه شود و پاهای آن بلرزه در آید پس در اینحال دو ملک بیایند یکی
رضوان خازن بهشت و یکی مالک خازن جهنم پس رضوان بیاید و بگوید السلام علیک یا احمد من گویم السلام علیک
ای ملک تو کیستی چه بسیار خوشبو و خوش رویی گوید که منم رضوان خازن بهشت و اینست کلیدهای بهشت که جناب
رب العزة برای تو فرستاده بگیر ای احمد من گویم قبول کردم از پروردگار خود او راست حمد برانچه مرا بر همه خلق زیادتی
و فضیلت داده این کرامت بده ببرادرم علی بن ابی طالب پس رضوان برگردد و مالک بیاید بگوید السلام علیک
ای احمد من گویم السلام علیک ای ملک تو کیستی چه بسیار مهیب و عجیبی گوید منم مالک خازن جهنم و اینست کلیدهای
جهنم که جناب رب العزة برای تو فرستاده بگیر گویم قبول کردم و او را حمد میکنم بر این کرامت بده به برادرم علی بن
ابی طالب علیه السلام پس مالک برمیگردد و علی متوجه می شود با کلیدهای بهشت و کلیدهای جهنم و می آید و بر کنار جهنم
می ایستد در حالتی که شرارهای آن در پرواز است و فریاد میکند و منجمد شده و زبانه اش بلند گردیده و علی مهارش را
بدست میگیرد و جهنم میگوید که بگذار یا علی که نور تو آتش مرا فراموش کرد و علی میگوید که قرار بگیر ای جهنم و آنچه میگویم
بشنو این را بگیر که دشمن منست و این را بگذار که دوست منست پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که والله که جهنم

در آن روز اطاعت علمی زیاده می‌کنند از غلامان خود نسبت به شما اگر خواهد به جهنم برد ای اباذر بدرستی که بیشتر مستحق است از شما که

به بهشت اطاعت و فرمان‌برداری او زیاده از جمیع خلق خواهد کرد آنچه او را فرماید يا أباذر إن شر الناس منزلة

عند الله يوم القيامة عالم لا ينتفع بعلمه ومن طلب علماً ليصرف به وجوه الناس إليه لم يجد ريح الجنة

يا أباذر من ابتغى العلم ليخدع به الناس لم يجد ريح الجنة يا أباذر إذا سئلت عن علم لا تعلمه فقل

لا أعلمه تنج من تبعته ولا تفت الناس بما لا علم لك به تنج من عذاب الله يوم القيامة يا أباذر يطلع قوم

من أهل الجنة إلى قوم من أهل النار فيقولون ما أدخلكم النار وقد دخلنا الجنة بفضل تأديبكم

وتعليمكم فيقولون إنا كنا نأمر بالخير ولا نفعله ای ابوذر بدترین مردم از روی منزلت نزد خدا در روز

قیامت عالمی است که مردم از علم او منتفع نشوند یا خود از علم خود منتفع نشود و کسیکه طلب علم کند برای آنکه روی مردم را

بسوی خود گرداند و همه ایشان بسوی او متوجه شوند بوی بهشت را نشنود ای ابوذر هرکه طلب علم کند برای آنکه مردم را فریب

دهد بوی بهشت را نشنود ای ابوذر هرگاه از تو بپرسند از علمی که ندانی بگو نمی‌دانم تا از تبعات آن نجات یابی از گناه اگر بخلاف واقع چیزی را

بیان کنی و فتوی مده مردم را به چیزی که علم به آن نداشته باشی تا نجات یابی از عذاب الهی در روز قیامت ای ابوذر مشرف

میشوند و نظر میکنند جماعتی از اهل بهشت بسوی گروهی از اهل جهنم پس از ایشان می‌پرسند که چه چیز باعث این شد

که شما بجهنم رفتید و حال آنکه ما به برکت تعلیم و تأدیب شما داخل بهشت شده‌ایم گویند که ما مردم را بخوبیها امر میکردیم

و خود بکار نمی‌آوردیم و توضیح این فصل مشتمل بر چند قاعده است قاعده اول در بیان فضیلت علم است و دانا بودن بدانکه فضیلت

دانا و دانایی و فضل علما بیشتر از آنست که علم از اشرف سعادات و افضل کمالات است و آیات و اخبار در فضیلت آن

بسیار است و قدری از آن در اصول و فروع دین واجب عینی است و فضیلت آن بر جمیع مخلوقات معلوم است

و سرمایه جمیع کمالات دیگر است چنانچه به اسانید معتبره از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که طلب علم واجب است

بر هر مسلمانی بدرستیکه خداوند عالم دوست میدارد طالبان علم را و از حضرت امام موسی کاظم پرسیدند که آیا جایز است

مردم را که سوال نکنند از چیزهایی که به آن محتاجند فرمود که نه و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ایها الناس بدانید

که کمال دین

که کمال دین در طلب علم است و عمل کردن به آن بدرستیکه طلب علم بر شما لازم‌تر است از طلب مال زیرا که روزی میان

شما قسمت شده است و ضامن شده عادلی از برای شما و خداوند عادل قسمت کرده است و البته وفا میکند بضمان

خود و علم نزد اهلش سپرده شده و شما مأمورید که طلب کنید از اهلش پس طلب نمایید و حضرت صادق علیه السلام فرمود

که کسیکه علوم دین خود را یاد نگیرد خدا در روز قیامت نظر رحمت بسوی او نخواهد کرد و عملی از او قبول نکند و فرمود که

خدا خیر بنده را خواهد او را دانا میگرداند در دین خود و فرمود که حضرت رسول فرمود که خیری نیست در زندگانی مگر

عالمی که اطاعت او کنند یا شنونده که حفظ کند و عمل نماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که عالمی که مردم به علم او منتفع

شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و از معویه بن عمار منقولست که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که شخصی هست

که روایت کننده حدیث شماست که در میان مردم احادیث شما را پهن میکند و در دلهای شیعیان شما آنرا محکم

میسازد و عابدی هست که این روایت علم را ندارد کدام بهترند فرمود که آن کسیکه روایت کند حدیث ما را و دلهای

شیعیان ما را به آن محکم سازد و ثابت سازد بهتر است از هزار عابد و فرمود که با عالم بنشین یا طلب کننده علم باش یا دوست

اهل علم باش و قسم دیگر مباش که بدشمنی ایشان هلاک میشوی و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول

فرمود که هرکه در راهی رود که طلب علم کند راهی برای او بسوی بهشت بگشاید و بدرستیکه ملائکه بالهای خود را بر زمین

میگذارند برای طلب کننده علم از روی رضا و خشنودی و استغفار میکنند برای طلب کننده علم هرکه در آسمانها

و هرکه در زمین است حتی ماهیان دریا و فضل عالم بر عابد مانند زیادتی ماه است بر ستارگان در شب چهارده

بدرستیکه علما وارثان پیغمبرانند پیغمبران میراث طلا و نقره نگذاشتند بلکه علم میراث ایشان است پس هرکه

بهره از آن گیرد بهره وافر گرفته و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که بدترین یتیمان کسی است

که از امام خود جدا مانده باشد و دسترس به او نداشته باشد و نداند حکم شریعت را اگر عالمی از علمای شیعیان ما که عالم بعلوم ما باشد

آن جاهل بشریعت که از امام دور مانده است مانند یتیمی است در دامن خود گیرد و او را هدایت و ارشاد کند و شریعت

ما را تعلیم او نماید با ما خواهد بود در رفیق اعلی و همین مضمون منقولست از رسول خدا و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

فرمود که هر که از شیعیان ما عالم بشریعت ما باشد و ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که از ما باو رسیده است
برساند بیاید در روز قیامت و تاجی بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که برابری نکند
با یکتار آن تمام دنیا پس منادی از جانب الله تعالی ندا کند که ای بندگان خدا این عالمی است از شاگردان آل محمد پس
هر کس که این علم در دنیا او را از حیرت جهل بدر آورده باشد در این روز بنور آن چنگ زند تا او را از حیرت و ظلمت
عرصات بنزهتگاه جنت برساند پس هر که از او هدایتی یافته باشد همراه او به بهشت درآید و فرمود که حضرت فاطمه علیها فرمود
که از پدرم شنیدم که فرمود که علمای شیعه ما چون محشور می‌شوند بقدر بسیاری علوم و ارشاد ایشان خلایق را خلعتهای
کرامت بر ایشان می‌پوشانند حتی آنکه گاه باشد که بر یکی از ایشان هزار هزار حله از نور بپوشانند و منادی از جانب خداوند
ندا کند که ای جماعتی که تکفل کردید یتیمان آل محمد و ایشان را بر داشتید و رعایت و هدایت کردید در وقتی که از پدران
حقیقی که امامان ایشانند جدا مانده بودند آن یتیمان را که شاگردان شما بودند بقدر آنچه علم از شما فرا گرفته‌اند بر ایشان
خلعت بپوشانید پس بقدر تعلیم ایشان بر ایشان خلعت بپوشانند تا آنکه هر یکی را صد هزار خلعت دهند و همچنین بر ایشان
خلعت بپوشانند جمعی دیگر را که از ایشان یاد گرفته‌اند پس ندا رسد که خلعتها که بخشیده‌اند با ایشان عوض بدهند و
مضاعف گردانند پس حضرت فاطمه ع فرمود که هر تاری از آن خلعتها بهتر است از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد به هزار هزار
مرتبه و حضرت امام حسن ع فرمود که فضیلت کسیکه متکفل جاهلان شیعیان گردد و امور مشتبه را بر ایشان واضح گرداند
بر کسیکه یتیمان دیگر را آب و طعام دهد مثل فضیلت ماه است بر سها که مخفی ترین ستاره‌هاست و فرمود که هر که متکفل
یکی از شیعیان ما شود در غیبت ما در علومی که باو رسیده است او را هدایت کند و در علوم ما با او مواسات کند خداوند عالمیان
او را ندا کند که ای بندهٔ کریم که مواسات کردی من اولایم بکرم کردن از تو ای ملائکه در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است
هزار هزار قصر باو بدهید و در آن قصرها آنچه مناسب آنها است از نعمتها برای آن مقرر سازید و حضرت علی بن الحسین ع
فرمود که حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی که ای موسی مرا دوست گردان و مرا دوست ایشان کن گفت خداوندا
چگونه که ایشان چنین شوند فرمود که یاد ایشان آور نعمتهای مرا تا دوست دارند بدرستیکه اگر یک کس را که از درگاه من گریخته

باشد

باشد و از ساعت عزت من گم شده باشد بسوی من برگردانی بهتر است از برای تو از صد ساله عبادت که روزها بروزه
باشی و شبها بر پا ایستاده باشی موسی گفت که آن بنده که گریخته کدام است فرمود که گناهکاران و آنها که فرمان من بایشان
نرسیده گم شده کیست فرمود که آن جاهلی که شریعت را نمیدانند و طریق عبادت بندگی و راه خوشنودی مرا نمیدانند
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بشارت دهید علمای شیعیان ما را بثواب عظیم و جزای کامل و حضرت امام محمد باقر ع
فرمود که عالم از باب کسی است که شمعی در تاریکی داشته باشد که مردم از آن روشنی یابند و هر که بروشنی شمع او بینا
می‌شود برای او دعای خیر میکند همچنین عالم با او شمعی است که تاریکی جهل و ظلمت حیرت را برطرف میکند پس هر که از آن
نور می‌یابد آزاد کرده‌های او است از آتش جهنم و خدا میدهد باو ثواب صد هزار رکعت نماز که در پیش کعبه کرده باشد و حضرت
جعفر ابن محمد علیه السلام فرمود که علمای شیعیان ما نگاهبانان اند در سرحدی که در جانب شیطان و اتباع
و لشکر او است که منع میکنند از اینکه شیطان و اتباع او از جن و انس بر شیعیان مسلط شوند و ایشان را گمراه گردانند
بدرستیکه هر که از شیعیان شود و برای این کار نصب کند و متوجه این امر شود او بهتر است از کسیکه جهاد کند با ترک
و روم و خزر بهزار هزار مرتبه زیرا که آن عالم دفع ضرر از دین محبان و شیعیان ما میکند و این جهاد کننده دفع ضرر از بدنهای
ایشان میکند و حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام فرمود که یک فقیه و عالم که جهال شیعیان ما را از حیرت نجات
بخشد بر شیطان گرانتر است از هزار عابد زیرا که عابد همتش آن است که خود را خلاص کند و عالم همتش مصروف
بر خلاصی خود و بندگان خدا از دست شیطان و گمراه کنندگان و اتباع او و در روز قیامت آن فقیه را ندا کنند
که ای آنکسیکه کفایت یتیمان آل محمد کردی و ضعیفان شیعیان را هدایت می‌نمودی باش تا شفاعت کنی آنها را
که از تو علم اخذ کرده‌اند پس بایستد و بشفاعت او داخل بهشت شوند فامی و فامی تا ده فام که هر فامی صد هزار کس
باشند که بعضی از آن کسب علم کرده باشند و بعضی از شاگردان و بعضی از شاگردان او و همچنین تا روز قیامت
و امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اگر بعد از غیبت قایم ما علمائی نبودند که مردم را بامام دلالت کنند و بسوی او خوانند
و نجات دهند ضعفای شیعه را از دامهای شیطان و نواصب هر آینه کسی از شیعیان نمی‌ماند مگر آنکه مرتد می‌شدند

و دکمن ایشان مجادلهای ضعیفان شیعه را دارند چنانچه کشتی بان لنگر کشتی را نگاه میدارد و ایشان بهترین مردمانند
نزد خدا و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که کسیکه از خانه خود بطلب علم بیرون آید هفتاد هزار ملک او را مشایعت
نمایند و از برای آن استغفار کنند و حضرت امام رضا علیه السلام از آبای کرامش روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی پس طلب نمائید علم را از محلش و اقتباس نمائید آنرا از اهلش بدرستیکه از برای
خدا علم را یاد دادن حسنه است و طلب نمودنش عبادتست و مذاکره نمودن آن ثواب تسبیح دارد و تعلیم نمودنش
بکسیکه نداند صدقه است و باهلش عطا نمودن موجب قرب بخداست زیرا که بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی
و موجب وضوح راه بهشت است و مونس است در وحشت مصاحب است در غربت و وحدت و همزبانست در
تنهایی و خلوت و رهنماست در شادی و غم و حربه است برای دشمنان و زینت است نزد دوستان خدا بعلم جماعتی را
بلند خواهند کرد که ایشان پیشوایان خلق باشند در خیر و مردم پیروی ایشان نمایند بافعال ایشان هدایت یابند و برای
ایشان عمل نمایند و ملائکه رغبت کنند در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان مالند و در هنگام نماز بر ایشان برکت فرستند
و برای ایشان استغفار نمایند هر تر و خشکی حتی ماهیان دریا و حیوانات دریا و درندگان صحرا بدرستیکه علم زنده کننده دلهاست
از جهالت و نور دیدهاست از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف و بنده را میرساند بمنازل برگزیدگان و درمی آورد
در مجالس نیکوکاران و در درجات عالیه در دنیا و آخرت و فکر و تفکر در آن برابر است با روزه داشتن و مدارسه
و مباحثه اش ثواب نماز گذاردن دارد و بعلم اطاعت و بندگی خدای توان کردن و بآن صله رحم کرده میشود و حلال
و حرام دانسته میشود علم پیشوای عملست و عمل تابع اوست علم را الهام مینمایند بسعادتمندان و محروم میگرداند
از آن اشقیا را پس خوشحال کسیکه از آن بهره خود را گرفته باشد و محروم نشده باشد و فرمود که عالم در میان جهال
مانند زنده است در میان مردگان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون روز قیامت میشود
و خداوند عالمیان جمیع خلق را در یک صحرا جمع می نماید و ترازوی اعمال را بر پا میکنند میسنجند مدادهای علما را با خونهای
شهیدان پس قلمهای علما بر خون شهیدان زیادتی میکند قاعده دویم در بیان اصناف علم و آنچه از آن

نافعه

نافعه بدانکه طالب علم را بعد از اخلاص نیت که بعد از این مذکور خواهد شد ضرور است که علمیرا برای تحصیل کردن
اختیار نماید که داند رضای الهی در تحصیل آن هست و موجب سعادت ابدی میگردد و چه ظاهر است که هر علمی موجب نجات
نیست چنانچه اگر کسی علم سحر یا علم کهانت برای عمل یاد گیرد موجب ضلال اوست و اصل یاد گرفتن شان حرامست
و در مقدمه سابقه که در مباحث توحید و امامت بیان کردیم ظاهر شد که علم نافعی که موجب نجاتست علومیست که از اهل
رسالت صلی الله علیه وآله بما رسیده زیرا که محکمات قرآنی همه در احادیث مفسر شده است و اکثر متشابهات نیز تفسیرش
بما رسیده و بعضی که نرسیده تفکر در آنها خوب نیست و از سایر علوم آنچه فهم کلام ایشان بر آنها موقوفست لازمست
و غیر آنها یا لغو و بیفایده است و موجب تضییع عمر است یا باعث احداث شبهات است در نفس که غالب اوقات موجب
کفر و ضلالت است و احتمال نجات بسیار نادر است و هیچ عاقل خود را در مهلکه چنین نمی آورد که نداند نجات خواهد یافت یا نه
قطع نظر از آنکه عمر را ضایع میکند و در هر لحظه سعادتهای ابدی تحصیل میتوان نمود چنانچه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
منقولست که رسول خدا صلی الله علیه وآله روزی داخل مسجد شدند جماعتی را دیدند که بر دور شخصی بر آمده اند فرمود که
این شخص کیست گفتند علامه است یعنی بسیار دانا است فرمود که چه علم را میداند گفتند که داناترین مردم است بنسبهای
عرب و وقایعی که در میان عرب واقع شده است و روزهایی که در جاهلیت مشهور بوده است و اشعار عربیت را خوب میداند
حضرت فرمود که این علمیست که ضرر نمی رساند کسیرا که نداند و نفع نمی بخشد کسیرا که داند بعد از آن فرمود که علم همین سه
علم است آیه واضح الدلالات محکمه را بدانند یا فریضه و واجبی را که خدا بعدالت مقرر فرموده یا سنتی که باقیست تا روز
قیامت و آنچه غیر اینهاست زیادتی است بکار نمی آید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که لقمان به پسرش
گفت که عالم را سه علامت است اول آنکه خدا را بشناسد دویم آنکه بداند که خدا چه چیز را میخواهد و دوست میدارد
که بعمل آورد سیم آنکه بداند که خدا چه چیز را کراهت دارد و نمی خواهد تا ترک نماید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمود که علوم مردم را که بکار ایشان می آید منحصر در چهار چیز یافتم اول آنکه خداوند خود را بشناسی دویم
آنکه بدانی که چه نعمتها بتو کرامت فرموده سیم آنکه بدانی که خدا از تو چه چیز خواسته و طلبیده چهارم آنکه بدانی که

چه چیز ترا از دین بیرون می برد و بسند صحیح از زراره و محمد ابن مسلم و برید منقولست که شخصی بحضرت صادق علیه السلام
عرض کرد که من پسری دارم میخواهد سؤال کند از شما از حلال و حرام و از چیزی که فایده برای آن ندارد سؤال نکند فرمود
که آیا مردم از چیزی سؤال میکنند که از حلال و حرام بهتر باشد **فائدهٔ سیم** در شرایط و آداب علم و عمل نمودن
بآن و بیان اصناف علما بدانکه چون علم اشرف عبادات است باید که شرایط عبادت را در او بر وجه اکمل رعایت
نماید تا متمم کمالات و سعادات گردد و سابقا مذکور شد عمده شرایط قبول عمل اخلاص نیت است پس باید که سعی کند
که غرض او از تحصیل علم تحصیل رضای حق تعالی باشد و نفس را از اغراض فاسده و نیات دنیه خالی گرداند و پیوسته
بجناب قدس الهی متوسل باشد و از او طلب توفیق نماید تا علوم حقه از جانب فیاض مطلق بر او فایض گردد و خیالات
شیطان بآن ممزوج نباشد و چون هرچند عمل نفیس تر است شیطان را در تضییع آن سعی بیشتر است لهذا اخلاص
در طلب علم دشوارتر است از اخلاص در سایر اعمال و در اکثر اوقات مشوب باغراض باطله میباشد زیرا که در سایر عبادات
چندان اثری در انظار نمیماند که در دنیا موجب فخر باشد و علم که در دنیا نیز کمالیست در بعضی امور موجب ترجیح میگردد
و ثمرهٔ آن ظاهر میباشد و از این جهة شیطان را وسوسهٔ بسیار در این باب میباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که طلب حدیث از برای منفعت دنیا بکند او را در آخرت بهره و نصیبی نباشد و کسیکه مطلبش آخرت باشد
خدا او را خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که طلب علم کند برای اینکه
با علما مباهات و مفاخرت نماید یا برای اینکه با سفیهان و بیخردان مباحثه و مجادله نماید یا برای اینکه روی مردم را بجانب
خود بگرداند پس جای خود را در جهنم مهیا داند و دیگر از شرایط علم آنست که نفس خود را از صفات ذمیمه و اخلاق دنیه
پاک گرداند و ریشه حسد و کبر و ریا و بغض و محبت دنیا و امثال آنها را از دل برکند تا نفس او قابل فیضان حقایق
گردد چنانچه علم و حکمت را تشبیه کرده اند بدانه که در زمین بپاشند بعضی از آن بر روی سنگ می افتد و از آن هیچ
حاصل بر نمی آید و بعضی از آن بر خاک می افتد اما در زیرش سنگ است زود ریشه اش بسنگ میرسد و خشک
میشود و بعضی در زمین شوره می افتد و زمین ناقابلست حاصل نمیدهد و بعضی بر زمینی می افتد که خارها و گیاههای

بالنفع

بالنفع در آن ریشه کرده و ریشه آن دانه با ریشه آن ضم می شود چنانچه باید حاصل نمیدهد و اینست سببی که در مجلسی که هزار
کس نشسته اند حرف حکمتی که مذکور شود در بعضی که دل ایشان از سنگ سخت تر است هیچ تأثیر نمیکند و در بعضی که اندکی دل
ایشان بمواعظ و نصایح و عبادات نرم شده است اندک تأثیری میکند و بعضی که ریشه اش بسنگ رسیده خشک می شود
و برطرف می شود و اثری از آنکه شنیده اند در نفس ایشان نمیماند و در بعضی ثمره اش بیشتر میماند اما چون حقد و محبت
دنیا در نفس ایشان ریشه دارد مانع می شود از اینکه ریشه آن محکم شود و آثار خوب آن بظهور آید و جمعی که دل خود را از
موانع پاک و مصفی کرده اند هر کلمه حکمت و موعظه را شنیده اند در دل ایشان ریشه میکند و آثارش بر اعضا و جوارح ایشان
ظاهر می شود و یوماً فیوماً آثار خیر از ایشان بیشتر ظاهر می شود چنانچه از حضرت صادق امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست
که بر رشته دلهای مؤمنان پیچیده شده است با ایمان پیچیدنی پس چون خداوند عالمیان خواهد که آن دل را روشن گرداند
میگشاید آنرا بوجهای خوب پس بکار رود در آن دل حکمت را و خود رو میکند و تشبیه کرده اند علم و حکمت را بغذاهای تقویت
بدن زیرا که چنانچه بدن بغذاهای موافق قوت می یابد و حیوات آن باین غذاها است همچنین روح بحکم و معارف
قوت می یابد و حیوات روح بآنهاست چنانچه حق تعالی در بسیار جاها از قرآن کافران و نادانان را بمردن وصف کرده
چنانچه فرموده **اَمْوَاتٌ غَیْرُ اَحْیَاءٍ وَمَا یَشْعُرُونَ** که ترجمه اش اینست که کافران مرده اند نه زندگان و لکن نمیدانند
و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که راحت دهید نفسهای خود را بحکمتهای تازه بدرستیکه آنها را کلال و واماندگی
حاصل میشود چنانچه بدنها را کلال و سستی بهم میرسد و در اخبار بسیار وارد شده است که علم حیوات و زندگی دلهاست
و در بدن وقتی که مادهٔ فاسدی هست غذاهای صالح مقوی باعث طغیان مرض و قوت آن مادهٔ فاسده میشود
چنانچه تا بیمار را تا مادهٔ مرض باقیست از گوشت و چربیها و شیرینیها که باعث قوت است منع میکنند و اول علاج
او مادهٔ فاسده میکنند بعد از آن غذاهای مقوی میدهند همچنین طبیبان نفوس و ارواح اول امراض نفسانی را از نفس
زایل میکنند و بعد از آن او را تقویت بعلم و حکمت میکنند چنانچه می بینی که جمعی که باین امراض مبتلایند علم باعث زیادتی
فساد ایشان می شود و شیطان بآن علم مرتبه شقاوت را بکمال رسانیده و تشبیه دیگر کرده اند علم را بنور چراغ و آفتاب

کوری دلها اعمی هیچ از آن اثری ظاهر نمی شود و دیده های دیگر در نور دیدها ازان منتفع می شوند پس اول علاج چشم دل میباید کرد
تا علم نفع دهد چنانچه الله تعالی در وصف حال جماعتی از اشقیا فرموده که دیده های سر ایشان کور نیست ولکن دیده های
دلهایی که در سینه های ایشان است کور است چون سخن باینجا کشید اگر مجملی از احوال قلب و صلاح و فساد آن و معنی نور و ظلمت
آن و زیادتی و نقصان ایمان مذکور شود مناسب است بدانکه قلب بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر این شکل صنوبری
که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس ناطقه انسانیه و بدانکه حیوات بدن آدمی بروح حیوانیست و روح حیوانیه بخار لطیفی است
که حاملش خون است و منبعش قلب است و از قلب به دماغ متصاعد می شود و از آنجا بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح
سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوف بر بدن است و این بدن آلت است
با این بدن تعلقی دارد و اول بچیزی که باعث حیوات بدن است تعلق دارد و چون حیوات بدن بکار آدمی آید بسبب روح
حیوانیه اول تعلق میگیرد و چون منبع آن قلب است بقلب زیاده از جوارح دیگر تعلق دارد لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و
اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل می شود از علوم و سایر
کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت میکند و چندانکه آن صفت در نفس کاملتر می شود اثرش در بدن بیشتر
ظاهر می شود چنانچه روح ظاهری در روح بدنیه هرچند ماده اش از قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر
ظاهر میشود مانند سرچشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هرچند آب در سرچشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشند چنین
نهرها از دل صنوبری می آید بجمیع بدن و چنین نهرها از دل روحانی بهم میرسد نهرها معمورتر میباشند که از آن نهرها حیاتهای معنوی
از ایمان و یقین و معارف بر اعضا بیک نسبت قسمت می شود و این نهرها و سرچشمه ها از دریاهای فیض نامتناهی الله تعالی
جاری میگردد اما بتوفیق الهی بنده را در کار است که حفر این نهرها بکند و خس و خاشاک شبهه های باطل و گناهان با مواد فنا
بنیاد را بکند تا صاف و پاکیزه و رحمت جاری گردد چنانچه از رسول خدا منقول است که در آدمی پاره گوشتی هست که هرگاه آن
سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد است سایر بدن بیمار و فاسد است و پاکیزه است تمام بدن
پاکیزه است و هرگاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت امام حسن علیه السلام در وصیت فرمود که

از جمله بلاها فاقه و فقر است و از آن بدتر بیماری بدن است و از آن بدتر بیماری دل است و از جمله نعمتها وسعت در مال است
و از آن بهتر صحت بدن است و از آن بهتر پرهیزکاری دل است ؛ و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که دلها سه
قسمند یکی دل سرنگون است که هیچ چیزی در آنجا جا نمیکند و آن دل کافر است و یکی دل آن است که خیر و شر هر دو در آن
در می آید هر یک که قوی تر است بر آن غالب میشود و یکی دل گشاده است و در آن چراغی از نور الهی هست که روشنست
نور میدهد و تا قیامت نورش بر طرف نمی شود و آن دل مؤمن است ؛ و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که منزلت قلب از بدن آدمی منزلت امامت نسبت بسایر خلق یعنی چنانچه جمیع جوارح بدن لشکرهای قلب اند و همه از جانب
آن شکر کنند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هرچه دل اراده میکند فرمان آن را قبول میکنند و همچنین امام را در عالم
چنین میباید اطاعت کنند و تابع او باشند ؛ و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که دل مؤمن در میان دو انگشت قدرت
خداست بهر طرف که خواهد میگرداند ؛ و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر
است که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت را بآنها می بیند پس بنده که خدا خیر او را
خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند پس امور غیب را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها میداند و اگر کسی شقی باشد آن دو
چشم دلش کور می ماند حضرت صادق علیه السلام فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوشش خیرات و طاعات
میگوید و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شرور را القا مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم فرمود که پدرم پیغمبر فرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمی گرداند مانند گناه بدرستیکه دل
مرتکب گناه می شود تا وقتی که گناه بر او غالب میشود و آن را سرنگون میکند که چیزی در آن جا نکند ؛ و از حضرت صادق
منقول است که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که ذکر مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت
و سنگینی دل است ؛ و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آب دیده خشک نمی شود مگر بسبب سنگینی و قساوت قلب و قساوت
قلب نمی باشد مگر بسبب بسیاری گناهان ای عزیز چون باجمال اطلاعی بر معنی قلب و بعضی از احوال آن بهم رسانیدی بدانکه
از آیات و احادیث بسیار ظاهر میشود که ایمان قابل زیادتی و نقصان می باشد و از بسیاری از احادیث ظاهر می شود

که اعمال جزو ایمان است و هر عضوی از اعضا را حصه و بهره از ایمان هست و اعتقادات ایمان دل است و هر عضوی از اعضا را
ایمانش آنست که فرمان برداری الهی بکند در آنچه متعلق بآنست از تکالیف الهی و احادیث بسیار است که مؤمن که مرتکب کبیره
می‌شود روح ایمان از آن مفارقت می‌نماید و تصحیح این آیات و اخبار بچند وجه می‌توان نمود اول آنکه قایل شویم بآنکه
ایمان در اصطلاح شرع معانی مختلفه میدارد و آنچه از اکثر اخبار ظاهر میشود آنست که ایمان را اطلاق میکنند بر اعتقادات
حق با ترک کبایر و فعل فرایض که ترک آنها کبیره است مثل نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و یک معنی دیگر از ایمان
اعتقادات است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانچه از بعضی اخبار ظاهر میشود و یک معنی دیگر از ایمان
اعتقادات کامله است با فعل واجبات و سنتها و ترک محرمات و مکروهات و یک معنی ایمان مرادف اسلام است که همین محض
عقاید ضروریه باشد یا علوم انکار آنها یا اقرار بآنها ظاهرا و اسلام را بر اعم از این هم اطلاق میکنند که همان تکلم بکلمتین
نماید که منافق باشد و بدل اعتقاد نداشته باشد و از اکثر احادیث همان معنی اول ظاهر میشود چنانچه از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که فرمود که اصحاب کبایر نه مؤمن اند و نه کافر بلکه محل شفاعت و مسلمانند و باسانید
مستفیضه از حضرت امام رضا علیه السلام و ائمه دیگر علیهم السلام منقولست که ایمان اقرار بزبان است و معرفت بدل است و
عمل کردن باعضا و جوارح است و بر هر یک از معانی اسلام و ایمان ثمره مترتب میشود و اسلام بمعنی گفتن کلمتین که اعتقاد نداشته
باشد در آخرت فایده نمیدهد و در دنیا فایده‌اش همین است که خون ایشان محفوظ می‌باشد و نکاح ایشان جایز است و میراث از
مسلمانان میبرند و پاکند اما عذاب ایشان در آخرت ابدیست مثل کفار و بدتر سنیان و سایر فرقه‌های اسلام غیر شیعه
دوازده امامی داخل این فرقه‌اند و ایمان بمعنی مجموع اعتقادات حق داشتن و اظهار آنها کردن در آخرت این فایده
میکند که همیشه در جهنم نباشد و مستحق مغفرت الهی و شفاعت باشد و اعمالش صحیح باشد و عباداتش باطل نباشد
و از آنچه در اخبار و آیات دلالت بر این میکند که مؤمن مرتکب گناهان کبیره نمی‌باشد و مؤمن در جهنم معذب نمی‌باشد
باین معنی است و بعضی احادیث که واقع شده است که بارتکاب کبیره از ایمان بدر میرود محمول بر معنی اول است و بعضی که
دلالت بر این میکند که بارتکاب جمیع گناهان از ایمان بدر میرود محمول بر معنی دویم است و آنچه واقع شده است در ایمان

از صفات مؤمن

از صفات مؤمن که در غیر انبیا و اوصیا جمع نمی‌شود آنها محمول بر معنی سیوم است و تحقیقش آنست که فعل جمیع عبادات
و تحصیل جمیع کمالات و ترک جمیع منهیات و ازاله جمیع صفات ذمیمه و نقایص اجزای ایمانند اما اجزا
شیء مختلف میباشد بعضی از اجزا با انتفاء آنها کل منتفی میشود و بعضی نه چنین است مثل اعضای آدمی که سر از جمله
اعضائیست که بزوال آن شخص زایل میشود و همچنین قلب و بعضی از اعضای رئیسه و بعضی چنین است که بزوال آن
عمده انتفاعات آن برطرف میشود و بعضی هست که موجب حسن کمال شخص است و از فوت آن انتفاع بسیاری
فوت نمیشود و همچنین اجزای ایمان مثل اعتقادات حق نسبت بایمان از باب آن اعضائیست که بزوال آنها شخص
فانی میشود و همچنین ایمان بزوال آنها مطلقا برطرف میشود و فعل فرایض و ترک کبایر از باب آنست که شخصی دستش را
ببرند یا بازو نداشته است و انسان است اما انسان ناقصیست و چون تنش آسیب بیند در معرض زوالست اما بمحض این زایل
نمی‌شود و همچنین اگر چشمش را بکنند یا زبانش را ببرند و کسیکه جمیع فرایض را ترک کند و جمیع کبایر و مناهی را بجا آورد از
باب شخصی است که دست و زبان و گوش و چشم و پایش را بریده باشند و زنده باشد چنین زنده در حکم مرده است
و ایمان او از باب حیوة آن شخص است همچنانچه حیوة او چندان بکارش نمی‌آید این ایمان هم چندان ثمره نمی‌دهد
و چنانچه حیوة چنین کسیکه زود برطرف میشود اصل ایمان این شخص هم باندک چیزی زایل میگردد زیرا که هر یک
از این اعمال حصاری اند از برای دفع شیاطین و بلاها بلکه موجب زوال ایمان است چنانچه در حدیث وارد است
که شیطان از آدمی خایف و ترسان است مادامیکه مواظبت بر نمازهای پنجگانه مینماید پس چون ترک آنها کرد یکمرتبه
شیطان بر او مسلط میشود و او را در بلاها و گناهان عظیم می‌اندازد زیرا که این کسیکه لشکرها و اعوان او از عبادات و
توفیقات الهی که لازم عبادات است از خود دور کرد شیطان زود او را بهلاک می‌اندازد و این بعینه از باب آنست
که کسیکه دزد را در برویش بگشاید و بخانه در آورد و بگوید که چیزهای سهل را ببر و چیزهای نفیس را برای ما بگذار و خود
و خود غافل بخوابد و دزد اول آنچه نفیس‌تر است می‌برد اینست که ارباب معاصی زود فریب گمراه کنندگان را میخورند
و بزودی کافر میشوند و بجهنم میروند و آن مستحبات و صفات حسنه از باب زینتهای صورت آدمی و غذاهای مقویست که

باعث قوت روح ایمان میشود همچنانچه روح بدن از گوشت قوت می یابد روح ایمان از نماز شب و تلاوت قوت می یابد
و حفظ ایمان بیشتر می تواند نمود وجه دویم آنکه گوییم ایمان همانا اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در تزاید می باشد
و باعمال و طاعت کامل میگردد تا بمرتبه یقین برسد و یقین را نیز مراتب بسیار است و هر مرتبه از مراتب ایمان و
یقین لازم می آید چند و گواهی چند از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید که ماری
موجود است در این خانه می آید یک خوف در نفس او حاصل میشود اما چندین اعتنا نمی کند پس اگر بعد از آن دیگری بیاید
و همین خبر را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند تا بحدی که میگریزد و از جاهای بلند خود را می اندازد و از
ترس آن فرار همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر میشود شوقش باموری که موجب ثواب است
و حذرش از اموری که موجب عقابست زیاده میگردد پس اعمال آثار و شواهد ایمانند چنانچه از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان بآراستن خود و آرزوهای درست نمی شود و ایمان آنست
که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کنند و گواهی بر حصول آن در دل بدهند پس بهمان تحقیق که در باب قلب
مذکور شد هر صفتی و کمالی از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل میشود منبعش در قلب است و باعضا و جوارح
جاری میشود و آثارش از آنها ظاهر میگردد پس چندانکه علم او بخدا و عظمت و جلال او و در بهشت و دوزخ و نماز و روزه و
عبادات و حسن آنها و بدی گناهان و قبح آنها و خوبی صفات حسنه و بدی صفات ذمیمه بیشتر میشود و یقینش کاملتر
میشود و شعبه ها که از آن چشمه باعضا و جوارح میرسد بیشتر میشود و چندانکه در اعضا و جوارح آنها بیشتر صرف میشود
چشمه زاینده تر میشود و آبش صاف تر و گواراتر میشود پس عمل باعث کمال علم و ایمان میگردد و کمال ایمان نیز موجب کمال
و زیادتی اعمال میشود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح
کردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارث بن مالک میگفتند دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می آید و رنگ
رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته بود و چشمهایش در سرش فرو رفته بود حضرت از آن پرسیدند که بر چه حال صبح کرده
و چه حال داری ای حارث گفت صبح کرده ام یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که ادعا کنند حقیقتی و علامتی

هست

است حقیقت یقین تو چیست گفت که حقیقت یقین اینست یا رسول الله که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و
شبها مرا بیدار دارد و روزهای گرم مرا بروزه دارد و دل من از دنیا روگردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده
و یقین بمرتبه رسیده که گویا می بینم عرش خداوندم را که برای حساب محشر نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند
و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که تنعم می نمایند در بهشت و در کرسیها نشسته اند با یکدیگر آشنایی
میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده اند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند
و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش منست پس حضرت باصحاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده
پس فرمود که بر این حالیکه داری ثابت باش آن جوان گفت که یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند
حضرت دعا فرمود چند روز دیگر شد حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد و بعد از نه نفر او شهید شد و از حضرت صادق
منقولست که علم مقرونست بعمل پس هر که دانست عمل میکند و هر که عمل میکند عالمست و علم آواز میکند عمل را اگر
اجابت او کرد و بجانب او آمد علم می ماند و اگر علم نیامد علم میرود و نمیماند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که فرمود که ای طلب کننده علم بدرستیکه علم را فضایل بسیار است پس سر علم تواضع و فروتنی است و چشم آن بیزاری
از حسد است و گوش آن فهمیدنست و زبانش راست گفتن است و حافظه اش تفحص کردن است و دلش نیکی نیت است
و عقلش دانستن اشیاست و دستش رحمت بخلایق است و پایش زیارت کردن علماست و همتش سلامتی مردم است
از غیر آن و حکمتش ورع و پرهیزکاریست و مستقر و قرارگاهش نجات است و قاید و کشاننده اش عافیت
از بدیهاست و مرکبش وفا بعهود خداست و حربه اش نرمی سخن است و شمشیرش راضی بودن از خلق است
و کمانش مدارا کردن با مردمانست و لشکرش صحبت داشتن با علماست و مالش ادبست و ذخیره اش اجتناب از
گناهان است و توشه اش نیکی است و ماوی و محل آرامش مصاحبت با خلق است و راهنمایش هدایت است و رفیقش
دوستی نیکانست قاعده پنجم در بیان اصناف علماست و صفات عالمی که متابعت او می توان نمود از حضرت صادق ع
منقولست که هر گاه ببینید عالمی را که دنیا را دوست میدارد او را متهم دانید بر دین خود و دین خود را باو مگذارید بدرستیکه

هر که چیزی را دوست میدارد آن چیز را جمع میکند و طلب مینماید که محبوب است گاه باشد که این شما بدنیای خود ضایع کنید بدرستیکه
خداوند عالمیان وحی فرمود بحضرت داود که میان من و خود واسطه مکن عالمی را که فریب دنیا خورده باشد که ترا از راه محبت
من بدر میکند و ایشان راه زنان بندگان منند که رو بمن دارند کمتر چیزیکه نسبت بایشان میکنم آنست که شیرینی
و لذت مناجات خود را از دل ایشان بر میدارم؛ و حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا روایت نموده که دو صنفند از
امت من که اگر ایشان صالح اند جمیع امت من صالح اند و اگر ایشان فاسد اند جمیع امت من فاسد اند پرسیدند
صحابه که کیستند یا رسول الله فرمود که فقیهان و پادشاهان و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که میخواهید خبر دهم
شما را بکسیکه سزاوار فقیه بودن است گفتند بلی یا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آنکس است که مردم را از رحمت الهی
ناامید نگرداند و از عذاب الهی ایمن نگرداند و بمعصیت خدا مردم را رخصت ندهد و قرآن را ترک نکند برای رغبت بچیزهای دیگر
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که طالبان علم بر سه قسم اند پس بشناس ایشان را بصفات و علامات ایشان یک
صنف آنست که علم را طلب میکنند از برای بیخردی و جدل کردن و یک صنف دیگر علم طلب می نمایند برای زیاده دانی و تکبر
و فریب دادن مردم و یک صنف طلب میکنند برای دانستن و عمل کردن پس آن صنف اول موذی مردم است و مجادله میکند
و متعرض گفتگوی خود در مجالس دانش و علم خود را بسیار یاد میکند و خشوع را بر خود می بندد و خالیست از ورع و پرهیزکاری
پس خدا برای این عمل بینی او را بکوبد و پشتش را بکوبد و بشکند و آنکه برای تکبر و مکر طلب میکند صاحب مکر و فریب و حیله است
و چون بامثال خود از علما میرسد استطاله و گردنکشی از بالا میکند و چون باغنیا میرسد شکستگی و فروتنی میکند و
چرب و شیرین ایشان را میخورد و دین خود را از برای ایشان ضایع میکند پس خدا چشمهای او را کور گرداند و اثر او را از
میان علما برطرف کند و آن صنف دیگر پیوسته با اندوه و حزن است و شبها بعبادت بیمار است و تحت الحنک می بندد
بر کلاهیکه بر سر دارد و در تاریکی شب بعبادت می ایستد و عبادت بسیار میکند و پیوسته ترسان است که مبادا عبادتش
مقبول نباشد و از عقوبت الهی خایف است پیوسته مشغول دعا و تضرع است و در کار خود گرده و متوجه اصلاح احوال
خود است اهل زمانه خود را میشناسد و از معتمد ترین برادران و دوستان اش برحذر است که مبادا دین اش را ضایع

کنند پس خدا

کنند پس خدا ارکان او را محکم گرداند و از خوف قیامت او را امان دهد **قاعده پنجم** در مذمت عمل بی علم از حضرت صادق
منقولست که کسیکه بی بصیرت و علم عمل میکند مانند کسی است که بیراهه میرود و هر چند پیشتر میرود از راه دورتر میشود
و ایضاً از آن حضرت علیه السلام منقولست که حق تعالی قبول نمی فرماید عملی را مگر با معرفت و قبول نمیفرماید معرفتی را مگر با عمل
پس کسیکه عارف شد معرفتش او را دلالت میکند بعمل و کسیکه عمل نکند او را معرفت نخواهد بود یا علم از او مسلوب میشود بدرستیکه
اجزای ایمان بعضی از بعضی حاصل میشود و بعضی بدیگری مربوطند؛ و ایضاً از آنحضرت علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که عمل نماید بغیر علم افسادش بیشتر از اصلاح او خواهد بود و این معنی ظاهر است که عقل آدمی مستقل نیست در ادراک
خصوصیات عبادات که موجب نجات است و اگر نه ارسال پیغمبران بیفایده خواهد بود و هر یک عبادت را شرایط بسیار است
که بفوت هر یک از آنها عبادت باطل است پس بدون علم ظاهر است که خدا را چگونه عبادت میتوان نمود که
راههای دنیا را بدون قاید و راهنما نتوان طی نمود راه بندگی خدا را که خطیرترین راههاست و در هر گامی
چندین چاه و چندین کمین گاه است و در هر کمین گاهی چندین هزار شیاطین جن و انس در کمین اند چون بدون
دلیل و راهنما توان رفتن و دلیل و راهنمای این راه شرع و راهنمایان آنست از انبیا و ائمه علیهم السلام و علمائیکه از علوم
ایشان متذکر و شرع پیرا شده باشند و طریقه نجات و هلاک را دانسته **قاعده ششم** در مذمت فتوی دادن کسیکه اهل
آن نداشته باشد بدانکه چنانچه از آیات و اخبار ظاهر میشود بدترین گناهان کبیره افترا بر خدا و رسول بستن است
یا که حکمی از احکام الهی را کسی که اهل بیت فهم الحکم از آیات و اخبار نداشته باشد بیان کند بدون آنکه نسبت دهد بکسیکه
او اهل تمیز این امر داشته باشد پس اگر کسی خود اهلیت این فهم نداشته باشد اما از عالمی که او را این مرتبه باشد شنیده
باشد و از آن روایت کند که از او چنین شنیده ام جایز است و بغیر این صورت هر چند موافق واقع گفته باشد
خطا گفته است و گناهکار است و حق سبحانه و تعالی میفرماید که کیست ظالمتر از کسیکه افترا بر خدا بندد و میفرماید که آن
جماعتی که افترا بر خدا بستند رویهای ایشان سیاه خواهد بود در روز قیامت و جماعتی که حکم بغیر ما انزل الله
میکنند در یکجا کافر فرموده و در یکجا ظالم فرموده و در یکجا فاسق فرموده و بسند صحیح از عبدالرحمن بن الحجاج منقولست که

حضرت صادق علیه السلام فرمود که ترا حذر می‌نمایم از دو خصلت که در این دو خصلت هلاک شده است هر که هلاک شده است
زینهار که فتوی ندهی مردم را برأی خود و زینهار که عبادت نکنی خدا را بچیزی که ندانی و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که فتوی بدهد مردم را بغیر علم و هدایتی که از خدا او را کرده باشد لعن کنند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و از آن
ملحق شود گناه آنکسی که بفتوای آن عمل نماید و فرمود که حق الهی بر مردم آنست که آنچه را دانند بگویند و آنچه را ندانند توقف نمایند
و ساکت شوند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که عمل بقیاس نماید خود را و دیگران را هلاک میکند و هر که فتوا دهد
و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را نداند خود هلاک شده است و دیگران را هلاک کرده است یا اباذر انّ
حقوق الله جلّ ثناؤه اعظم من ان یقوم بها العباد و انّ نعم الله اکثر من ان تحصیها العباد و لکن امسوا
تائبین و اصبحوا تائبین ای ابوذر حقوق الهی بر بندگان و آنچه از بندگی او بر ایشان لازم است از آن عظیم‌تر است
که بندگان قیام بآن توانند نمود و بندگی او را چنانچه سزاوار است بجا توانند آورد و بیشتر نعمتهای خدا از آن بیشتر است
که بندگان احصای آن توانند نمود پس چون در بندگی و احصای نعمت و شکر آن آدمی عاجز است پس در صبح و شام
توبه کنید تا خداوند عالمیان از تقصیرات شما بگذرد و بدانکه این فقرات شریفه مشتمل است بر چند خصلت از مکارم
خصال خصلت اول عدم اعتقاد بعبادت و اعتراف بعجز است بدانکه بدترین صفات ذمیمه عجب و عمل خود را خوب دانستن
و خود را مقصر ندانستن و این از جهل ناشی میشود زیرا که اگر کسی در شرایط قبول و کمال عبادت چنانچه اشاره
مجملی در اول کتاب ببعضی از آنها شد تفکر بکند و در عیوب خود و دوستیها و عجز و نقص خود بدیده بصیرت نظر نماید و عظمت
معبود خود را قدری بداند میداند که هیچ عبادت نکرده و اعتماد بر غیر لطف معبود خود که ارحم الراحمین است نمی‌توان کرد
چنانچه منقولست که حضرت امام موسی علیه السلام بیکی از فرزندان خود فرمود که ای فرزند بر تو باد بجد و اهتمام در عبادت
و بیرون مبر هرگز نفس خود را از حد تقصیر در عبادت و طاعت الهی همیشه خود را در آن درگاه صاحب تقصیر دان
بدرستیکه خدا را عبادت نمی‌توان کرد چنانچه سزاوار عبادتست و حضرت امام محمد باقر علیه السلام بجابر فرمود که ای جابر
خدا هرگز ترا از نقص و تقصیر بیرون نبرد یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصر و ناقصی و از حضرت امام رضا علیه السلام

منقولست که عابدی

منقولست که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و بعد از آن قربانی کرد قربانی آن مقبول نشد
زیرا که علامت قبول قربانیهای ایشان آن بود که آتشی می‌آمد و آنرا می‌سوخت چون دید که قربانیش مقبول نشد با نفس
خود خطاب کرد که تقصیر همه از تو است و ناقص بودن عمل از تقصیر تو است پس خدا وحی بسوی او فرستاد
که مذمتی که نفس خود را کردی در درگاه ما بهتر بود از عبادت چهل ساله تو و حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که عبادتی
که از برای خدا کنی و در آن عبادت در پیش نفس خود صاحب تقصیر باش بدرستیکه بندگان همه در عملهائی که میکنند
در میان خود و خدا مقصرند مگر کسیکه خدا او را معصوم گردانیده باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خدا میدانست
که گناه از برای مؤمن از عجب بهتر است و اگر نه این بود نمیگذاشت که هیچ مؤمن بگناه مبتلا شود و از آنحضرت منقولست
که گاه هست که آدمی گناه میکند و از آن نادم و پشیمان میباشد و بعد از آن عمل خیری میکند و مسرور و خوشحال
می‌شود و از آن ندامت و پشیمانی باز می‌ماند پس اگر بر آن حال اول میماند برای او بهتر بود از حالیکه آخر بهم رسانید
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که عالمی بنزد عابدی آمد و پرسید که نماز تو چونست گفت کسی از نماز من بپرسیدست
و حال آنکه من سالهاست که عبادت میکنم پرسید که گریه تو چونست گفت آنقدر میگریم که آب از روی من جاری میشود
عالم گفت که اگر خنده کرده بودی و از حال ترسان می‌بودی بهتر بود از گریه تو که باعث اعتماد و اعتقاد تو بعبادت
شده است بدرستیکه عبادت کسیکه بر عبادت خود اعتمادی داشته باشد بالا نمی‌رود و از امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که دو کس داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون آمدند عابد فاسق بود و فاسق صدیق
نیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت خود کرده بود و خود را از نیکان میدانست و این عجب در خاطر او بود
و فاسق در فکر گناه خود بود و نادم و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان خود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شیطان روزی بنزد حضرت موسی علیه السلام آمد و کلاهی برنگهای
مختلف بر سر داشت چون نزدیک رسید کلاه را از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام کرد موسی گفت تو کیستی
گفت منم ابلیس فرمود که خدا خانه‌ات را از هر کس دور گرداند گفت آمده‌ام که ترا سلام کنم برای قرب و منزلتی که

نزد خدا داری موسی پرسید که این کلاه جهت که بر سر داری گفت با این می ربایم دلهای بنی آدم را فرمود که بگو
کدام گناه است که چون فرزند آدم مرتکب آن می شود تو بر او مسلط و غالب می شوی گفت وقتی که از خود راضی باشد
و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهانش در چشم او اندک نماید ؛ پس حضرت صادق علیه السلام پرسید فرمود که
خداوند عالمیان بداود خطاب نمود که ای داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را و بشارت ده
گناهکاران را که توبه ایشانرا قبول مینمایم و گناه ایشانرا عفو میکنم و بترسان صدیقان را که عجب نورزند بعملهای خود
که هر بنده که من آنرا انتقام حساب در آورم و بعدالت حساب آن کنم هلاک می شود فصل دوم شکر نعمت است
و شکر نعمت از امهات صفات حمیده است و ضدش که کفر است از اصول صفات ذمیمه است و شکر هر نعمتی موجب مزید
آن نعمت است و کفرانش موجب حرمانست چنانچه الله تعالی میفرماید که اگر شکر نعمت کنید نعمت را زیاده میگردانم و اگر
کفران کنید بدانید که عذاب من شدید و عظیم است ؛ و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر کرا چهار چیز دادند از چهار چیز محروم
نگردانیدند کسی را که راه دعا دادند او را از اجابت محروم نگردانند و کسی را که راه استغفار دادند توبه او را قبول کردند
و کسی را که شکر دادند او را از زیادتی نعمت محروم نگردانیدند و کسی را که صبر کرامت کردند او را از اجر و ثواب محروم نگردانیدند
و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که با آنها هیچ چیز ضرر نمیرساند دعا کردن در هنگام شداید و المها و استغفار نزد
گناه و شکر در وقت نعمت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طعام خورنده و شکر کننده ثوابش مثل ثواب روزه
دار است که از برای خدا روزه داشته باشد و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسی است که ببلا مبتلا باشد
و صبر کند و مالداری که شکر کند در ثواب مثل محرومیست که قانع باشد و بدانکه شکر هر نعمتی مشتمل بر چند چیز است اول
آنکه منعم خود را بشناسد و چیزی که لایق آن نباشد در ذات و صفات باو نسبت ندهند و انکار وجود او ننمایند و چیز
مقابل این معنی است کفر است چنانچه حق تعالی در بسیاری از آیات کافران را بکفران نعمت مذمت فرموده است
که انکار وجود منعم خود کرده اند و شریک از برای آن قرار داده اند دوم آنکه بداند که این نعمت از جانب کیست و نعمتهای
خدا را از جانب دیگران نداند ؛ چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که خدا باو نعمتی کرامت

فرماید و آن

فرماید و آن نعمت را بدل خود بشناسد و بداند که از خدا باو رسیده است پس شکر آن نعمت را ادا کرده است سیم آنکه
اظهار آن نعمت بکند و ثنای آن منعم بزبان بجا آورد چنانچه باسانید معتبره منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که هر نعمتی که خدا انعام فرماید خواه خورد باشد و خواه بزرگ و بنده بگوید الحمد لله شکر آن نعمت را ادا کرده است چهارم آنکه
آن نعمت را بر چیزی صرف کند که رضای منعم در آنست و حقی که خدا در آن نعمت بر او واجب گردانیده ادا کند مثل آنکه
زبان شکرش آنست که چیزهایی را که خدا گفتن آنرا بر او واجب یا مستحب گردانیده بگوید و او را از چیزهایی که خدا نهی فرموده
یا مکروه ساخته باز دارد و همچنین است شکر چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر مال آنست که او را
در مصرفی صرف کند که منعم باو راضی باشد و حقوقی که خدا در مال واجب گردانیده ادا کند و شکر علم آنست که بذل کند بطالبانش
و عمل بآن بکند و وسیله باطل نگرداند و در هر یک از اینها هر چند که صرف میکند الله تعالی بر وفق وعده خود عوض را زیاده
کرامت میفرماید و بدانکه در هر معصیتی کفران نعمتهای نامتناهی از نعمتهای الهی بعمل می آید خواه در اصول دین و خواه در فروع دین
مثلا وجود پیغمبر آخر الزمان و بعثت آنحضرت اعظم نعمتهای الهی است بر بندگان که آنحضرت را وسیله سعادات
ابدی و واسطه نعمتهای دنیوی و اخروی گردانیده و همچنین اوصیای آنحضرت و شکر این نعمت آنست که اقرار به بزرگواری
ایشان بکند و اطاعت ایشان در اوامر و نواهی بکند پس انکار ایشان بدترین افراد کفران نعمت ایشان است و
بعد از اقرار در هر گناهی کفران این نعمت عظیم کرده است و آن گناه البته بعضوی از اعضای میشود پس کفران نعمت
آن عضو نیز کرده است و عقل و نفس و حواس و قوی و عضلات و رباطات و سایر ادوات که در تحریک آن عضو دخل دارند
هر یک نعمتی از نعمتهای الهی اند در غیر مصرف ایشان صرف کرده کفران هر یک از این نعمتها کرده است و آن غذایی که خورده
که باعث این قوت شده که بسبب آن این فعل از او صادر شده با آن امور غیر متناهی از عرش و کرسی و سماوات
و ارض و ملائکه و چندین هزار از بنی آدم که مدخلیت در تحصیل آن غذا داشته اند همه نعمتهای الهی است و کفران همه
کرده است و آن عقلی که خدا باو کرامت فرموده بقبیح این عمل آنرا نیز کفران کرده است پس در هر معصیتی اگر تفکر نماید کفران
نعمتهای غیر متناهی از نعمتهای خدا بعمل می آید چنانچه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که شکر نعمت اجتناب از

محارم و ترک گناهانست و تمام شکر آنست که بگوید الحمد لله رب العالمین و بدانکه از جمله شکر منعم تفکر در نعمتهای منعم است
و اقرار بانکه احصاء آنها نمیتوان نمود و اگر کسی تفکر نماید در خوردن یک لقمه نان که خدا را چه نعمتها بر او هست از اموریکه
سبب شده از برای حصول این لقمه که باین حد رسیده است که میتوان خورد و بعد از تناول خوردن چه نعمتها دارد در بر آوردن از بهر
که در بدن برانگیخته تا جزو بدن آن بشود از دست و دهان و دندانها و زبان و معده و قوت های هاضمه و ماسکه و
دافعه و جاذبه و تمیز آنکه گردد در هر حالتی از حالات غذا مبصر باید و قسمتهای که با خلط اربعه منقسم میگرداند و هر یک را از
راه عروق و شرائین بمحل خود میفرستد و جزو آن عضو میگرداند اعتراف میکند که عدد نعمتهای الهی که در آن محالست و اگر
نیکو تفکر نماید بداند که هر نعمتی که خدا بر هر فردی از افراد خلق دارد بر تو نیز آن نعمت است زیرا که آدمی مدنی بالطبع است
و همه را بیکدیگر احتیاج هست پس هر نعمتی که خدا بر آن جولاه هندی دارد از اعضا و جوارح و تغذیه و تنمیه و سایر نعم همه
بر تو نعمت است زیرا که اگر این نعمتها نبود بافنده نمی شد آن پارچه را نمی بافت که تو باو جامه کنی که تو بآن محتاجی منتفع
شوی و هر نعمتی که بر پدران آن جولاه که اند همه در وجود آن جولاه دخیل پس آن نعمتها نیز بر تو نعمت است و از این راه که ملاحظه
میکنی هر نعمتی که بر احدی از خلق از زمان آدم تا زمان تو شده است همه در وجود و بقا و کمالات تو مدخلیت داشته اند و
که یکی از گلستان معرفت در معرفت الهی تفکر نماید الوان گلهای حقایق بفضل الهی بر روی عقل او شکفته میشود
و از این دریای بی پایان بهره می برد و این تفکر است که ممدوح است و امر کرده اند ائمه علیهم السلام که تفکر در نعمای الهی
بکنید و این تفکر فواید بی نهایت دارد زیرا که موجب مزید معرفت منعم و معرفت عجز و ناتوانی و احتیاج خود میگردد
و محرک بر عبادات و صادق از محرمات می شود و موجب رضای بقضای الهی و عدم کفران نعمتهای او می شود چنانکه
از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقولست که سلمان روزی ابوذر را بخانه خود طلبید و حاضر کرده نان نزد او حاضر گردانید
ابوذر نانها را بدست گرفت و میگردانید و نظر میکرد سلمان گفت ای ابوذر از برای چه ملاحظه آن نانها میکنی گفت
میخواستم ملاحظه بکنم که خوب پخته است سلمان بسیار در غضب شد و گفت بسیار جرئت مینمائی که نعمت الهی را سبک
میشماری و اینکه در این نان عمل کرده است آبی که در زیر عرش است و ملائکه عمل کرده اند تا آن آب را بدریا روانه کرده و باد را

وباد آنرا بابر

و باد آنرا با ابر برانگیخته و ابر در آن کار کرده تا او را بزمین بار بیاورد و رعد و ملائکه در آن عمل کرده اند تا بجاهای خود قطره های باران
را گذاشته اند و در این نان زمین و چوب و آب و آهن و حیوانات و آتش و هیزم و نمک بکار رفته است و در آن
عمل کرده اند چه در آن دخل دارد احصا نمی توان نمود پس چگونه توان شکر این نعمت را ادا کرد ابوذر گفت توبه کردم از سخن تو
و استغفار میکنم و عذر تو را نیز میخواهم و فرمود که روز دیگر سلمان ابوذر را بضیافت طلبید و پاره نان خشک چند
از انبان خود بیرون آورد و در حیلی آب فرو برده تر کرده و نزد ابوذر گذاشت ابوذر گفت چه نیکو نانیست کاش
با آن نمکی می بود سلمان رفت و حیلی خود را گرو کرد و نمکی گرفت و حاضر ساخت ابوذر نمک بر آن نان می پاشید
و میخورد و میگفت حمد و سپاس خداوندی را که ما را این قناعت روزی کرده است سلمان گفت که اگر قناعت میبود
حیله من گرو نمی رفت و بدانکه چون کمال هر صفتی کما ینبغی در ممکن یافت نمی شود که اقرار بعجز از ادراک آن کمال بکند
همچنین در مراتب شکر هر چند آدمی بیشتر شکر بکند چون تفکر می نماید در نعمتهای که خدا در وقت شکر باو داده از
ادوات و آلات و آنچه موقوف علیه این شکر است همه از خداست و توفیق شکر هم از او است میداند که در هر شکری چندین
هزار شکر دیگر بر او لازم می شود و اقرار می نماید که از عهده شکر آن بیرون نمی تواند آمد چنانچه منقولست که حضرت صادق
فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر منست موسی گفت خداوندا چگونه
ترا شکر کنم چنانچه حق شکر تو است و حال آنکه هر شکری که ترا کنم آن شکر هم نعمتی است از نعمتهای تو خطاب رسید که ای
موسی الحال شکر مرا کردی که دانستی که شکر هم از منست و از شکر عاجزی فصلست سیم در توبه بدانکه توبه از جمله نعمتهای
عظیم است که حق تعالی باین امت کرامت فرموده است ببرکت پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت او و بر این امت آسان
کرده است زیرا که در امم سابقه توبه بسیار دشوار بود چنانچه در توبه گوساله پرستی امر شد که شمشیر بکشند و یکدیگر را بکشند
تا توبه ایشان مقبول شود و بر این امت در پوشانیدن گناهان و توسعه در توبه ایشان نعمتهای عظیم فرموده است چنانچه
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول فرمود که چون بنده اراده حسنه میکند اگر آن حسنه را نکرد بمحض آن
نیت خیر خدا یک حسنه در نامه اعمال او می نویسد و اگر بجا آورد خدا ده حسنه در نامه عملش می نویسد و چون اراده

گناهی میکند اگر بکار نیاورد بر او چیزی نمی نویسد و اگر بکار آورد تا هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملک دست راست که
کاتب حسنات است بملک دست چپ که کاتب سیئات است میگوید که تعجیل مکن و زود منویس شاید که حسنه بکند که این
گناه را محو کند زیرا که خدا میفرماید که بدرستیکه حسنات گناهان و سیئات را برطرف میکند یا شاید که استغفاری بکند که
گناهانش آمرزیده شود پس اگر گفت استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم
ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر او چیزی نمی نویسند و اگر هفت ساعت گذشت و حسنه و استغفاری هیچیک نکرد
ملک دست راست میگوید که بنویس بر این شقی محروم ؛ و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون بنده توبه نصوح
میکند که عزم داشته باشد که دیگر آن گناه را نکند و تدارک مافات بکند خدا او را دوست میدارد و در دنیا و آخرت
بر او ستری می نماید راوی گفت که چگونه بر او ستری می نماید فرمود که فراموش میکند از خواطر ملکین آنچه را بر او نوشته اند
از گناه و وحی میفرماید باعضا و جوارحش که گناهان او را کتمان نمایید و وحی میفرماید به بقعهای زمین که آن گناهانی
که بر روی شما کرده است کتمان نمایید پس چون بمقام حساب می آید هیچ چیز بر او گواهی بگناه نمیدهد ؛ و حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمود که شادی و فرح و خشنودی خدا از توبه بنده اش زیاده است از فرح شخصی که در شب تاری
راحله و توشه اش را گم کرده باشد و بعد از آن بیابد ؛ و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا دوست میدارد بنده ای که در پی
خورد و گناه کند و هر چند که گناه کند توبه کند و کسیکه در اصل گناه نکند بهتر است و لکن خدا آن گناه کننده توبه کننده را
نیز دوست میدارد ؛ و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خدا وحی نمود بحضرت داود که برو نزد بنده ام دانیال و بگو باو
که معصیت کردی و ترا آمرزیدم و دیگر باز معصیت کردی و ترا آمرزیدم و اگر مرتبه چهارم معصیت میکنی ترا نمی آمرزم
چون داود آمد و تبلیغ رسالت نمود دانیال گفت ای پیغمبر خدا پیغام خدا را رسانیدی پس چون سحر شد دانیال با خدای
خود مناجات کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر تو رسالت ترا بسوی من آورد بعزت و جلالت قسم که اگر تو مرا نگاه نداری
و حفظ نکنی هر آینه معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد ؛ و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله باسانید
معتبره منقولست که فرمود که هرکه توبه کند پیش از مرگش بیکسال توبه او مقبولست پس فرمود که یکسال بسیار است

هرکه توبه کند

هرکه توبه کند پیش از مردنش بیک ماه توبه او مقبولست پس فرمود که یکماه بسیار است هرکه توبه کند پیش از مردنش بیک هفته
خدا توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود که هفته بسیار است هرکه توبه کند پیش از مردنش بیک روز خدا توبه اش را قبول میفرماید
پس فرمود که یکروز بسیار است هرکه توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند توبه اش مقبولست ؛ و منقولست که هر دردی را
دوائیست و دوای درد گناهان استغفار و توبه است ؛ و حضرت صادق علیه السلام فرمود که گاه هست که مومن گناهی میکند
و بعد از بیست سال بخاطرش می آورد و توبه میکند و آمرزیده میشود و کافر گناهی که میکند همان ساعت فراموش میکند و فرمود
که هرکه هر روز صد مرتبه بگوید استغفر الله خدا هفتصد گناه او را می آمرزد و خیری نیست در بنده که هر روز هفتصد گناه
کند و فرمود که حضرت عیسی بر جماعتی گذشت که میگریستند پرسید که این جماعت بر چه چیز میگریند گفتند بر گناهان خود
فرمود که ترک کنند تا آنکه خدا ایشان را بیامرزد ؛ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچکس نزد خدا محبوب تر نیست از مرد و
زنی که توبه کرده باشند ؛ و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که عجب دارم از کسیکه ناامید میشود از رحمت خدا و محو کننده
گناهان با او هست پرسیدند که کدام است محو کننده گناهان فرمود که استغفار است و فرمود که خود را معطر و خوشبو
کنید باستغفار تا بوهای بد گناهان شما را رسوا نکند ؛ و منقولست که روزی معاذ ابن جبل گریان بخدمت حضرت
رسول الله آمد و سلام کرد حضرت جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله بر این در جوانی
پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند مانند زنی که فرزندش مرده باشد و میخواهد بخدمت تو بیاید حضرت
فرمود که بیاورش چون بیامد سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید که ای جوان چرا گریه میکنی گفت چون نگریم که گناهانی
کرده ام که اگر خدا به بعضی از آنها مؤاخذه نماید مرا بجهنم خواهد برد و گمان من اینست که مرا مؤاخذه خواهد کرد و نخواهد آمرزید
حضرت فرمود که بخدا شریک آورده گفت پناه میبرم بخدا از اینکه بخدا مشرک شده باشم فرمود که کسی را بناحق کشته
گفت نه حضرت فرمود که خدا گناهانت را خواهد آمرزید اگر چه مانند کوهها باشد در عظمت گفت گناهان من از کوهها
عظیم تر است فرمود که خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل زمینهای هفتگانه و دریاها و درختان و آنچه در زمین است
از مخلوقات خدا باشد گفت از آنها نیز بزرگتر است فرمود که خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل آسمانها و ستارگان

ومثل عرش و کرسی باشد گفت از آنها نیز بزرگتر است حضرت غضبناک بسوی آن نظر فرمود و گفت ای جوان گناهان تو
عظیم تر است یا پروردگار تو پس آن جوان برو در افتاد و گفت منزه است پروردگار من و هیچ چیز از پروردگار من اعظم نیست
و او از همه چیز بزرگتر است حضرت فرمود که می آمرزد گناهان عظیم را بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت نه و آنچه یا رسول الله
و ساکت شد حضرت فرمود که ای جوان یکی را از گناهان خود نمی گوئی گفت هفت سال بود که قبرها را می شکافتم و کفن
مرده ها را می دزدیدم پس دختری از انصار مرد و او را دفن کردند چون شب در آمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون
آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم در خیال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر
من زینت میداد و میگفت که آیا سفیدی بدنش را ندیدی و فربهی رانش را ندیدی و مرا چنین وسوسه میکرد تا برگشتم
و با او وطی کردم و او را بانحال گذاشتم و برگشتم ناگاه صدائی از پی سر خود شنیدم که میگفت ای جوان وای بر تو
از حاکم روز قیامت روزی که من و تو نزد او بمحاکمه بایستیم که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبر
بدر آوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم پس جوان گفت
که من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم هرگز پس حضرت فرمود که دور شو ای فاسق که می ترسم با آتش تو
بسوزم چه بسیار نزدیکی تو بجهنم حضرت مکرر این را میفرمودند تا آن جوان بیرون رفت پس بنزد بازار مدینه آمد و
توشه گرفت و بیکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش در گردن خود غل کرد
و فریاد میکرد که ای پروردگار این است بنده تو بهلول در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده پروردگارا
مرا می شناسی و گناه مرا میدانی خداوندا پروردگارا پشیمان شدم و بنزد پیغمبر رفتم و اظهار توبه کردم و مرا دور کرد
و خوف مرا زیاده کرد پس سؤال میکنم از تو بحق نامهای تو که بزرگوار است و بجلال و عظمت و بزرگواریت و پادشاهیت
که مرا از امید خود ناامید نگردانی ای خداوند من دعای مرا باطل نگردانی و مرا از رحمت خود مایوس نکنی تا چهل شبانه
روز این را میگفت و میگریست و درندگان و حیوانات بر او میگریستند چون چهل روز تمام شد دست باسمان بلند
کرد و گفت خداوندا اجابت مرا چه کردی اگر دعای مرا مستجاب گردانیده و گناه مرا آمرزیدی به پیغمبر وحی فرما که من بدانم

وا کرد دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده ام و میخواهی که عقاب کنی پس آتشی بفرست که مرا بسوزاند یا بعقوبتی
مرا در دنیا مبتلا گردان و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص کن پس خداوند عالمیان این آیه فرستاد که آنها کسانی که فاحشه
میکنند یعنی زنا و ظلم بر خود میکنند بمرتکب شدن گناهان بزرگتر از زنا از شکافتن قبر و کفن دزدیدن و خدا را بیاد
می آورند پس استغفار میکنند از گناهان خود یعنی از خدای ترسند و بزودی توبه میکنند که می آمرزد گناهان را بغیر از
خدا خداوند عالمیان میفرماید که یا محمد بنده من بنزد تو آمد تایب و پشیمان او را راندی و دور کردی پس بکجا رود و رو
بکه آورد و از که سؤال کند بغیر از من که گناهانش را بیامرزد و بعد از آن در آیه فرمود که بعد از گناهان متغیر شده
بر کرده های خود و میدانند بدی اعمال خود را ایشان جزای ایشان آمرزش پروردگار ایشانست و بهشتها که جاری
می شود از زیر آنها نهرها خالدین که خالد شده در آن بهشتها و هرگز از ایشان برطرف نمی شود و بسیار نیکوست مزد عمل
کنندگان از برای خدا چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند و میخواندند و تبسم میفرمودند و احوال بهلول را
می پرسیدند معاذ گفت که یا رسول الله شنیدم که در فلان موضع است حضرت با اصحابه متوجه آن کوه شدند و با اصحاب بر آن
کوه بالا رفتند دیدند که آن جوان در میان دو سنگ ایستاده و دستها را در گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه
شده و مژه های چشمش از بسیاری گریه ریخته و میگوید ای خداوند من خلق مرا نیکو ساختی و مرا بصورت نیکو خلق کردی
کاش میدانستم که نسبت بمن چه اراده داری آیا مرا در آتش خواهی سوزانید یا در جوار رحمت خود مرا در بهشت مسکن
خواهی گردانید الهی احسان نسبت بمن بسیار کرده و نعمت بسیار بر من داری دریغا که میدانستم که آخر امر من چه خواهد
بود آیا مرا به بهشت خواهی برد یا بمذلت بجهنم خواهی فرستاد الهی گناه من از آسمانها و زمینها و کرسی واسع
و عرش عظیم بزرگتر است چه بودی که میدانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد و از این
باب سخنان میگفت و میگریست و خاک بر سر میریخت و حیوانات و درندگان بر دورش حلقه زده بودند و مرغان
بر سرش صف زده بودند و در گریه با او موافقت میکردند پس حضرت بنزدیک او رفت و دستش را از گردنش گشودند
و خاکها را بدست مبارک از سرش پاک کردند و فرمودند که ای بهلول بشارت باد که تو آزاد کرده خدائی از آتش جهنم

پس بعضی به گفته‌اند که همچنین تدارک گناهان بکنید چنانکه بهلول کرد و آیه را برای او خوانده‌اند و او را به بهشت بشارت فرموده
و باید دانست که توبه را شرایط و بواعث است اول باعث توبه که آدمی را بر توبه میدارد آنست که تفکر نماید در
عظمت خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت گناهانی که مرتکب آنها شده است و در عقوبات و گناهان و نتیجه‌ها
دنیا و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد شده است شمه از آنها بعد از این مذکور بیان خواهد شد و تفکر نماید
که چه منفعتها و فواید عظیمه بسبب گناهان از او آن فوت شده است تا این تفکرات باعث این شود که او را تألم و تأسف
حاصل شود از فوت آن محبوبات و تحصیل آن عقوبات و این ندامت او را باعث می‌شود بر سه چیز که توبه مرکب از آنهاست
اول از آنها که تعلق بحال دارد که الحال ترک آن گناهان که مرتکب آن ما بوده است بکند و دویم متعلق است به آینده
که عزم جزم بکند که بعد از این عود باین گناهان نکند تا آخر عمر سیم متعلق است بگذشته که پشیمان باشد از گذشته و
تدارک گذشته را بکند اگر تدارک داشته باشد بدانکه گناهانی که از آن توبه واقع می‌شود بر چند قسم است اول آنکه گناهی
باشد که مستلزم حکمی دیگر بغیر از عقوبت آخرت نباشد مانند پوشیدن حریر و در توبه این گناه همین ندامت و عزم
بر نکردن کافیست برای برطرف شدن عقاب اخروی دویم آنست که مستلزم حکم دیگر است و آن بر چند قسم است
یا حق خداست یا حق خلق اگر حق خدا یا حق مالیست مثل آنکه گناهی کرده است می‌باید که بنده آزاد کند پس اگر قادر بر آن
باشد اما مجمل بجا آورد و بمحض ندامت رفع عقاب از او نمی‌شود و واجبست که آن کفاره را ادا کند یا حق غیر مالیست
مثل آنکه نماز یا روزه از آن فوت شده است می‌باید قضای آنها را بجای آورد و اگر کاری کرده است که حدی خدا
بر آن مقرر ساخته است مثل آنکه شراب خورده است پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد
میخواهد توبه میکند میان خود و خدا و اظهار آن نمی‌کند و میخواهد بنزد حاکم اقرار میکند که او را حد بزنند و اظهار نکردن بهتر است
و اگر حق الناس باشد اگر حق مالیست واجبست که بصاحب مال یا وارث آن برساند و اگر حق غیر مالی باشد اگر کسی را
گمراه کرده است می‌باید او را ارشاد نماید و اگر قصاص باشد مشهور میان علما آنست که می‌باید که مستحق قصاص را اعلام
بکند که من چنین کاری کرده‌ام که از آن مستحق کشتن یا قصاص شده‌ام و تمکین خود بکند که اگر صاحب حق خواهد او را

قصاص کند

قصاص کند و اگر حدی باشد مثل آنکه فحش گفته است پس اگر آن شخص عالم باشد بآنکه این اهانت نسبت بآن واقع شده است
می‌باید تمکین خود بکند از برای حد و اگر نه اند خلاف میان علما و اکثر را اعتقاد اینست که گفتن بآن باعث آزار او است
است و در کار نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد و در باب غیبت مذکور خواهد شد و اکثر علما را اعتقاد آنست که آنها
واجبی چند اند بر خود و شرط توبه نیستند و اصل توبه بدون آنها متحقق می‌شود و ترک اینها عقاب خواهد داشت و ظاهر بعضی
احادیث آنست که شرط قبول توبه اند و توبه کامل آنست که تدارک مافات مهما امکن بکند و آنچه از ثمرات گناهان
در نفس او حاصل شده آنها را ازاله نماید چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده در حدیثی که مشتمل است بر آن فرموده
که اول یکسال گذشته فرموده که در توبه کامل شرط است که یکسال بعد از آن بریاضات و مجاهدات تدارک مافات بکند
و بعد از آن توبه از آن ناقص تر بیک ماه است و همچنین تا یک روز و اقل مرتبه اجزاء توبه آنست که معاینه امور آخرت نشده
باشد که بعد از آن معاینه امور آخرت شده دیگر توبه مقبول نیست و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که شخصی در حضور
آن حضرت گفت أَسْتَغْفِرُ اللهَ آنحضرت فرمود که میدانی که استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن
اسمیست که بر شش چیز اطلاق میکنند و شش جزء دارد اول پشیمانی بر گذشته دوم عزم کنی بر آنکه دیگر عود نکنی بر آن سیم
آنکه حق مخلوقین را بایشان برسانی که چون خدا را ملاقات نمائی پاک باشی و هیچ حقی از مردم در ذمه تو نباشد چهارم
آنکه هر واجب که از تو فوت شده باشد بجا آوری پنجم آنکه آن گوشتی که بحرام در بدن تو روییده آنرا باندوه و حزن
دفع کنی که ازنی تا پوست باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان پوست و استخوان بروید ششم آنکه بچشانی بدن خود
الم طاعت بچشانی بقدری که لذت معصیت را بآن چشانیده یا اباذر انک فی ممر اللیل والنهار فی آجال منقوصة
واعمال محفوظة والموت یأتی بغتة ومن یزرع خیراً یوشک ان یحصد خیراً ومن یزرع شراً یوشک
ان یحصد ندامة ولکل زارع ما زرع ای ابوذر تو در گذرگاه شب و روزی و روز و شب بر تو می‌گذرند و
از اجل عمر تو کم میکنند و خدا و ملائکه عملهای ترا حفظ می‌نمایند و ثبت میکنند و مرگ بغیر ناگاه میرسد و هر گاه که تخم خیر و نیکی
بکارد در دنیا بزودی در آخرت درو میکند و هر که تخم بدی در این دنیا بپاشد عنقریب حاصل ندامت و پشیمانی درو میکند

و هر زراعت کنند و مثل آنچه زراعت میکنند می یابند یا اباذر لا یسبق بطیء بحظه و لا یدرک حریص ما لم یقدّر له
و من اعطی خیراً فالله اعطاه و من وقی شراً فالله وقاه ای ابوذر کسی که سستی ورزد در طلب روزی دیگری
بهره او را نمی برد و کسیکه حریص باشد و بسیار سعی کند در طلب رزق زیاده از آنچه خدا مقدّر کرده است بآن نمیرسد و هر
چیزی باو میرسد خدا باو عطا فرموده است و باید که از جانب خدا داند و کسیکه شرّی و بدی از آن دور می شود خدا از او
دور گردانیده و او را حفظ کرده باید که خدا را شکر کند بدانکه بمقتضای آیات و احادیث بسیار روزی که عبارت از چیزی
چند است که صاحب حیوات بآن منتفع شود خواه خوردنی باشد و خواه پوشیدنی و خواه غیر آنها مقدّر است از جانب
حق سبحانه و تعالی از برای هر کسی یک قدری بر وفق حکمت و مصلحت و خلافست که آیا حرام روزی مقدّر است یا نه
و حق اینست که خدا از برای هر کس از مصارف حلال روزی مقدّر ساخته که اگر متوجه حرام نشوند باو میرسد بقدر آنچه
از حرام متصرف می شوند از روزی حلال ایشان باز میگیرد و بایشان نمیرسد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حجة الوداع فرمود بدرستیکه روح الامین در دل من دمید که هیچ نفسی نمیمیرد
تا روزی مقدر خود را تمام صرف نکند پس از خدا بترسید و تقوی و پرهیزکاری را پیشه خود کنید و اجمال کنید در طلب
روزی و بسیار سعی مکنید اگر چیزی از روزی دیر بشما برسد شما را باعث نشود که از راه حرام طلب کنید و معصیت خدا را
وسیله تحصیل روزی گردانید بدرستیکه خدا روزیرا حلال قسمت کرده است و حرام قسمت نکرده است پس کسی که تقوی
ورزد و گناهان را ترک نماید و بر تنگی روزی صبر کند روزی او از حلال باو میرسد و کسیکه پرده ستر الهی را بدرد و
از غیر حلال معاش خود را اخذ کند تقاص میکند خدا از روزی حلال او و در روز قیامت حساب از او می طلبد و بدانکه
احادیث در طلب رزق بسیار است و احادیث در دعا کردن برای روزی بسیار است و کسی گمان نکند که چون روزی
مقدر است سعی و دعا بیفایده است زیرا که بعضی از روزی چنان مقدر شده است که با سعی حاصل شود و بعضی مقدر شده
که با دعا بدست آید پس آدمی می باید که موافق فرموده خدا مبالغه بسیار در سعی نکند و سعی را مانع عبادت و بندگی خدا نکند
و با وجود سعی توکل بر خدا داشته باشد و بداند که از سعی بدون مشیت الهی چیزی حاصل نمی شود و بزیادتی حرص و سعی از

و ترک عبادت

و ترک عبادت الهی نمودن چیزی بر مقدّر نمی افزاید و دعا نیز بکند و بداند که دعا دخیل است و از جمله اسباب تقدیر
روزی است و اگر ترک تجارت و سعی کردن مذموم است و احادیث متواتره باین مضمون وارد است و ایضاً باید
دانست که روزی از جانب خداست و جمیع خیرات و دفع شرور را از او داند باعث این نشود که اگر کسی را خدا
واسطه کند و احسانی بآن بکند دیگر شکر احسان او نکند بلکه می باید که هرگاه از خلق باو نیکی و احسان کند حق نعمت او را بشناسد
و شکر او را بکند اما اعتماد بر آن نکند و او را رازق خود نداند و برای خشنودی آن مخالفت خدا نکند و بداند که خدا
او را واسطه کرده است که این روزی بآن رسیده و اگر خدا نمیخواست او قادر بر ایصال این نعمت نبود چنانچه از حضرت
علی بن الحسین علیهما السلام منقولست که الله تعالی در روز قیامت به بنده از بندگان خود فرماید که آیا شکر کردی فلان
شخص را گوید نه بلکه ترا شکر کردم فرماید که چون آنرا شکر نکردی مرا نیز شکر نکردی پس حضرت فرمود که شکر کننده ترین
شما برای خدا کسی است که شکر مردم را بیشتر کند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از درستی یقین مرد مسلمان
آنست که راضی نگرداند مردم را بغضب الهی و ملامت نکند مردم را بر چیزیکه خدا بآن نداده بدرستیکه روزی را حرص حریص نمیکشد
و کراهت کسی هم رد نمی گرداند و اگر کسی از روزی خود بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را دریابد چنانچه
مرگ او را در می یابد و بسند معتبر از حسین بن علوان منقولست که گفت روزی در مجلسی حاضر بودم که طالبان علم در آنجا
بودند در بعضی از سفرها نفقه ام منقطع شده بود بعضی از اصحاب بمن گفت که از برای رفع این پریشانی که را گمان داری
و امید بکه داری من گفتم بفلان شخص گفت پس و الله که حاجت برآورده نمی شود و باتمید خود نمی رسی گفتم چه میدانی که
چنین خواهد بود گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که در بعضی از کتب سماوی خواندم که خداوند عالمیان میفرماید
که بعزت و جلال و مجد و بزرگواری و رفعت خودم سوگند که قطع میکنم امل و امید هر کسی را که از غیر من امیدی داشته باشد
جامه نا امیدی در او می پوشانم جامه ذلت و خواری در نزد مردم و از ساحت قرب خود او را دور میگردانم و از فضل خود
او را محروم میگردانم آیا او در سختیها و شدتها امید از غیر من میدارد و حال آنکه شداید و بلاها بدست قدرت منست و امید از غیر من دارد
و انگشت خود در دیگران را میکوبد و حال آنکه کلید خزانه در همه بدست منست و درها بسته است و درگاه من برای

دعا کننده‌گان باز است که امیدوار بمن کرده در بلاها و رو که بمن آورد که او را محروم کردم و کی از برای مطلبی عظیمی بدرگاه
من آمد که امیدش را قطع کردم و آرزوها و مطلبهای بنده‌گان خود را نزد خود حفظ کرده‌ام که در روز احتیاج بایشان برسانم
بحفظ من راضی نیستند پر کرده‌ام آسمانها را از جماعتی که هرگز از تسبیح من ملال و سستی بهم نرسانند و امر کرده‌ام ایشان را
که درهای فیض رحمت را در میان من و بنده‌گان من نبندند پس اعتقاد بقول من نمیکنند آیا نمی‌دانی که کسی که
بلائی از بلاها براو نازل شود کسی غیر از من رفع آن نمی‌تواند کرد مگر باذن من چرا این بنده از من چنین غافلست
عطا کرده‌ام باو بجود و رحمت خود چیزی چند را که از من نطلبیده بود چون از او باز گرفتم از من نمی‌طلبد که باو رد کنم و
از دیگران سؤال کرده میکند آیا گمان کرده است که من بطلبیده میدهم بعد از طلبیدن و سؤال کردن نخواهم داد آیا
من بخیلم که بنده مرا بخیل میداند آیا جود و کرم از من نیست آیا عفو و رحمت بدست من نیست که من نیستم محل آرزوهای
خلایق و امیدگاه بندگان پس کسی امیدهای ایشان را از من قطع میتوانند کرد آیا از من نمی‌ترسند آنها که از غیر من امید
دارند و طلب مینمایند اگر اهل آسمانها و اهل زمین همه از من آرزو بخواهند و حاجت بطلبند و بهر یک از ایشان
آنچه طلبیده‌اند بدهم ملک و پادشاهی من مثل یکعضو مورچه کم نمی‌شود و چگونه کم شود ملکی که من پادشاه آن باشم
پس بد احوال کسیکه از رحمت من نا امید شود و بد احوال کسیکه معصیت چون من خداوندی کند و از من نترسد
یا اباذر المتقون سادة والفقهاء قادة ومجالستهم زيادة إن المؤمن ليرى ذنبه كأنه تحت صخرة يخاف
أن تقع عليه وإن الكافر ليرى ذنبه كأنه ذباب مر على أنفه يا اباذر إن الله تبارك وتعالى إذا
أراد بعبد خيرا جعل الذنوب بين عينيه ممثلة والإثم عليه ثقيلا وبيلا وإذا أراد بعبد شرا أنساه
ذنوبه يا اباذر لا تنظر إلى صغر الخطيئة ولكن انظر إلى من عصيت يا اباذر إن نفس المؤمن أشد ارتكاضا
من الخطيئة من العصفور حين يقذف به في شركه يا اباذر من وافق قوله فعله فذلك الذي أصاب
حظه ومن خالف قوله فعله فإنما يوبخ نفسه يا اباذر إن الرجل ليحرم رزقه بالذنب يصيبه
ای ابوذر متقیان و پرهیزکاران بزرگواران‌اند و فقها و علما قائد و راهنمای مردمانند و همنشینی علما گردان موجب

زیادتی علم و کمالاتست ای ابوذر بدرستیکه مؤمن گناه خود را چنان عظیم می‌بیند و از آن در حذر است که گویا در زیر سنگیست
که برسرش فرود آید و بتحقیق که کافر گناه خود را چنان سهل میداند که گویا مگسی بر بینی او نشست و گذشت ای ابوذر
بدرستیکه حق تعالی اگر خیر و سعادت بنده را خواهد گناهان او را پیوسته در میان دو چشم او ممثل میگرداند که منظور نظر او
باشد و گناه را بر او گران و دشوار میگرداند و اگر سعادت بنده را نخواهد و او شقی باشد گناهان را از خاطر او فراموش
می‌سازد ای ابوذر نظر مکن بکوچکی و خورد بودن گناه و لیکن نظر کن ببزرگواری و عظمت خداوندی که معصیت
او کرده ای ابوذر نفس مؤمن اضطرابش از گناهان بیشتر است از اضطراب گنجشکی که در دام افتاده باشد ای ابوذر
هر که کردارش با گفتارش موافق بوده باشد پس بهره خود را از سعادت یافته و اگر چنین نباشد گفتارش نیکو و کردارش
بد باشد در قیامت خود را سرزنش خواهد کرد ای ابوذر بسیار است که کسی از روزی خود محروم میگردد بسبب گناهی
که از آن صادر میشود بدانکه تقوی درجه رفیعیست از درجات مقربان و بعد از این مجملی از احوال متقیان انشاء الله
مذکور خواهد شد و مجالست و همنشینی علمای ربانی که شرایط علم و عمل که در ایشان باشد و بآثار آنچه دانسته‌اند متصف شده باشند
موجب سعادت دنیا و آخرتست چنانچه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که با عالم گفتگو کردن و صحبت
داشتن بر روی مزبله‌ها بهتر است از سخن گفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشها و تکیه‌گاههای زیبا
و بسند معتبر منقولست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حواریان بحضرت عیسی علیه السلام گفتند که با چه جماعت همنشینی کنیم
فرمود که با کسی بنشینید که خدا را بیاد شما آورد دیدن او و علم شما را بیفزاید سخن گفتن او و دیدن عمل او شما را
بآخرت راغب گرداند و منقولست که لقمان بفرزند خود گفت که بدیده بصیرت نظر کن و از روی بینائی مجالس را
برای خود اختیار کن پس اگر ببینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین پس اگر تو عالم باشی علم تو برای او
نفع خواهد کرد و در این مجلس و اگر جاهل باشی ایشان ترا تعلیم خواهند کرد و گاه باشد که رحمتی از خدا بر ایشان نازل
گردد و ترا با ایشان فرا گیرد و اگر جماعتی را ببینی که در یاد خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالم باشی چون با ایشان
نشینی علم تو بتو نفع نمی‌بخشد و اگر جاهل باشی جهل ترا زیاده میگردانند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل گردد

دیگر از کبیره و به آنکه مفاسد گناهان هر چند صغیره باشد عظیم است و موجب جرأت شیطان و سلب توفیق
خداوند عالمیان میگردد و باعث قساوت قلب و سیاهی دل و دوری از رحمت الهی می‌شود بلکه مکروهات را سهل
نمی باید شمرد که ارتکاب مکروهات موجب دخول در محرمات و گناهان صغیره می‌شود بر گناهان صغیره که مصر شده اند
و از ارتکاب توبه نکرده‌اند کبیره می‌شود زیرا که اصرار بر صغیره کبیره می‌شود و باعث جرأت بر گناهان کبیره نیز میگردد
و ارتکاب کبایر آدمی را بکفر و شرک میرساند نعوذ بالله منها پس باید گناهان را خورد نشمارند و نظر بعظمت
پروردگار کنند که معصیت عظیم سهل نمی‌باشد ؛ چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که صغیره خورد نمی‌باشد
چیزی که در روز قیامت نفع دهد و صغیر نمی‌باشد چیزی که در روز قیامت ضرر کند ؛ و از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که گناهان صغیره راهها اند بگناهان کبیره و کسیکه در اندک از خدا نترسد در بسیار هم نمی‌ترسد
و اگر خدا مردم را به بهشت و دوزخ نمیترسانید واجب بود بر مردم که او را اطاعت کنند و معصیت او نکنند برای تفضلهایی
که با ایشان فرموده و احسانهایی که نسبت بایشان کرده و نعمتهایی که بدون استحقاق برای ایشان فرستاده ؛ و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حقیر مشمارید چیزی از بدیها هر چند خورد نماید در نظر شما ؛ و اعمال خیر خود را بسیار مدانید
هر چند بسیار نماید در نظر شما بدرستیکه کبیره باقی نمی‌ماند با استغفار و صغیره صغیره نیست با اصرار ؛ و امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که از جمله گناهان که آمرزیده نمی‌شود آنست که کسی بگوید کاشکی مرا مؤاخذه نمی‌کردند مگر باین گناه ؛ و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هیچ بنده نیست مگر آنکه بر او چهل پرده پوشیده است تا هنگامی که چهل گناه کبیره بکند
پس تمام آن پرده‌ها از آن دریده می‌شود پس ملائکه حافظان اعمال میگویند که خداوندا این بنده تو پرده‌های
ستر تو همه از آن گشوده شد خدا بایشان وحی می‌فرماید که او را ببالهای خود بپوشانید پس هیچ قبیحی را نمی
گذارد مگر اینکه مرتکب میشود و خود را بافعال قبیحه خود در میان مردم می‌ستاید پس ملائکه میگویند که خداوندا این
بنده هیچ گناهی را ترک نمیکند و ما را شرم می‌آید از کارهای آن پس خداوند میفرماید که بالهای خود را از او بردارید
پس بعد از آن اظهار عداوت ما اهلبیت مینماید و در این هنگام خدا او را در آسمان و زمین رسوا میکند پس

ملائکه میگویند

ملائکه میگویند خداوندا این بنده تو ضایع پرده و رسوا مانده میفرماید که اگر من چیزی در آن میخواستم نمیگفتم
که شما بالهای خود را از آن بردارید ؛ و ایضاً منقولست که آنحضرت فرمود که ترک گناه آسانتر است از طلب توبه کردن
و چه بسیار شهوت یکساعت که باعث اندوه دور و دراز می‌شود و مرگ دنیا را رسوا کرده است و از برای عاقل در دنیا
جای فرح و شادی نگذاشته است ؛ و حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر خدا خیر بنده را میخواهد و او گناهی میکند او را به بلائی
مبتلا میکند که استغفار را بیاد آورد و توبه کند و کسی را که خیر در او نمی‌بیند چون گناهی کرد استغفار را از خاطر او
میبرد و او را در نعمت میدارد چنانچه میفرماید که ما استدراج و آزمایش میکنیم ایشان را از جهتی که نمیدانند یعنی در هنگام
معاصی بایشان نعمت میدهیم ؛ و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا دوست نمیدارد بنده را که اندک گناهی کرده
باشد و آنرا حقیر و خفیف شمارد ؛ و ایضاً فرمود که بپرهیزید از گناهان حقیر شمرده شده که آنها آمرزیده نمی‌شود پرسیدند
که کدام گناهانست فرمود که اینکه کسی گناهی کند و گوید خوشا حال من اگر غیر این گناهی نداشته باشم ؛ و فرمود که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بصحرای خشک ساده رسیدند و بصحابه فرمودند که هیزم جمع نمایید صحابه گفتند که یا رسول الله درین
صحرا هیزم نیست فرمود که هر چه بدست افتد بیاورید پس آوردند تا بسیار جمع شد حضرت فرمود که گناهان باین نحو
جمع میشود ؛ پس فرمود که زنهار از گناهان حقیر شمرده شده که هر گناهی را طلب کننده هست و جمیع گناهان را نوشته است
و در نامه اعمال ثبت کرده است ؛ و حضرت صادق علیه السلام فرمود که آدمی که گناهی میکند در دل او نقطه سیاهی پیدا میشود
تا دلش را تمام فرا میگیرد و دیگر بعد از آن هرگز رستگار نمی‌شود ؛ و حضرت باقر علیه السلام فرمود که گاه هست که بنده از خدا
سؤال می‌نماید و نزدیک میشود که حاجتش برآورده شود پس گناهی میکند و خدا وحی میفرماید بملکی که حاجت او را بر
میاور که او متعرض غضب من شده و مستوجب حرمان گردیده ؛ و در حدیث دیگر فرمود که هیچ سالی باران از سالی
دیگر کمتر نمی‌آید و لکن خدا هر جا که خواهد میفرستد بدرستیکه هرگاه جماعتی معصیتها کردند آن قدری که از باران که
برای ایشان مقدر شده است حق تعالی از ایشان باز میگیرد و در بیابانها و کوهها و دریاها میبارد و گاه هست که جعل را خدا
عذاب میفرماید در سوراخش بسبب نیامدن باران برای گناهان آن جماعتی که در حوالی ایشان جا کرده است و خدا او را

راه داده است که بجهت دیگر برود و جا بگیرد و بعد از آن حضرت فرمود که عبرت بگیرید ای صاحب بصیرتها و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که گاه است که شخصی گناه میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میگردد و بدرستیکه عمل بد تأثیرش
در صاحبش تندتر است از فرو رفتن کارد در گوشت و فرمود که کسی که گناهی اراده کند و عمل نیاورد و بسیار است که
کسی گناهی میکند پس خدا میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که ترا نیامرزم هرگز و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
نمود که گاه باشد که بنده را بر گناهی از گناهانش صد سال در محشر محبوس بدارند و او نظر کند بزنانش که در بهشت متنعمند
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که حق تعالی قضای حتم فرمود که نعمتی که بنده را کرامت فرماید از آن سلب نماید تا از او
گناهی صادر نشود که مستحق غضب الهی و زوال نعمت گردد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هیچ دردی برای
دلهای دردناک تر از گناهان نیست و هیچ خوفی بدتر از مرگ نیست و از برای تفکر احوال گذشتگان کافیست و
مرگ از برای موعظه کافیست و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که گناهی که تغییر نعمت میدهد بغی و تکبر و فساد است
و گناهی که مورث ندامت میشود قتل نفس است و گناهی که موجب نزول عذاب الهی است ظلم است و گناهی که موجب
رسوائی و دریدن پرده هاست شراب خوردن است و گناهی که باعث منع روزیست زناست و گناهی که باعث
زود فنا شدن است قطع رحم است و گناهی که دعا را مردود میگرداند و هوا را تاریک میگرداند عقوق پدر و مادر است
یا اباذر دع ما لست منه فی شیء و لا تنطق فیما لا یعنیک و اخزن لسانک کما تخزن ورقک یا اباذر
ان الله جل ثناؤه لیدخل قوما الجنة فیعطیهم حتی یملوا و فوقهم قوم فی الدرجات العلی فاذا
نظروا الیهم عرفوهم فیقولون ربنا اخواننا کنا معهم فی الدنیا فبم فضلتهم علینا فیقال هیهات
هیهات انهم کانوا یجوعون حین تشبعون و یظمئون حین تروون و یقومون حین تنامون
و یشخصون حین تخفضون ای ابوذر ترک کن کاری که از آن فایده بتو عاید نمی گردد و سخن مگو در امری که
از آن منتفع نمی شوی و زبان خود را حفظ کن چنانکه زر خود را ضبط می نمائی ای ابوذر حق تعالی جمعی را داخل بهشت خواهد
کرد و انقدر از نعمت بایشان کرامت خواهد کرد که نزدیک شود که ایشان را از بسیاری نعمت ملال حاصل گردد و بالاتر از

ایشان جماعتی

ایشان جماعتی باشند در درجات عالیه بهشت پس چون ایشان نظر بآن جماعت کنند بشناسند ایشان را و چون
حال ایشان را از خود بهتر یابند گویند که پروردگارا ایشان برادران ما بودند ما در دنیا با ایشان می بودیم بچه سبب
ایشان را بر ما زیادتی داده اند در جواب ایشان ندا رسد که هیهات هیهات مرتبه شما کجا و مرتبه ایشان کجا ایشان
گرسنه می بودند در هنگامی که شما سیر بودید و تشنه می بودند در وقتی که شما سیراب می بودید و بعبادت ایستاده
بودند در اوقاتی که شما در خواب می شدید و از خانه بیرون میرفتند از برای خدا در راه حج و خیر در هنگامی که شما در
رفاهیت و عیش ساکن بودید بدانکه از زبان سخن گفتن سعادتها حاصل می توان نمود و ممکن است که بیک کلمه
شقاوت ابدی برای کسی حاصل شود یا بجهت دنیا مفاسده دنیا مترتب شود که اصلاح پذیر نباشد چنانچه اگر
کسی بزبان تکلم شود کافر میشود و بر او خلود در جهنم واجب میشود و ممکن است که در مجلس حرف شری بگوید
که باعث قتل چندین هزار نفس شود و ممکن است که کلمه خیری بگوید که باعث خلاصی چندین هزار کس از کشتن بشود پس
چون مفاسد سخن گفتن بسیار است و غالب اوقات آدمی بی تفکر سخن میگوید و مفاسد دنیا و آخرت بسیار
بر سخن گفتن مترتب می شود لهذا فضیلت خاموشی بسیار وارد شده است اما مراد از خاموشی از سخنی است
که غرض آنرا اندر پس اگر زبانش باذکار و ادعیه و تلاوت قرآن جاری باشد بیقین که بهتر از خاموشی است
و موجب سعادت ابدی است و در سخنان دیگر گوید باید که اول تفکر نماید و رعایت فواید و مفاسد آن بکند و
بعد از آنکه بداند که فایده اخروی یا اصلاح دنیوی در آن هست بگوید و الا ساکت باشد که سلامتی و نجات در اینست
چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت لقمان بفرزند خود وصیت فرمود که ای فرزند اگر گمان کنی که
سخن گفتن از نقره است بدانکه ساکت بودن از طلاست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نجات مرد مسلمان
در نگاه داشتن زبان است و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابوذر میگفت که ای طلب کننده علم این زبان هم
کلید خیر است و هم کلید شر است پس بر زبان خود مهر بزن چنانچه بر طلا و نقره مهر میزنی و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که حضرت عیسی میفرمود که بسیار سخن مگوئید در غیر یاد خدا بدرستیکه آنجماعتی که بسیار سخن میگویند دلهای ایشان قساوت

داردو نمیدانند و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که زبان فرزند آدم هر صبح مشرف می شود بر سایر اعضا و جوارح
وی و می پرسد که بر چه حالید صبح کردید میگویند که بحال خیریم اگر تو ما را بحال خود بگذاری و ببلا مبتلا نگردانی واو را بخدا
قسم میدهند و مبالغه میکنند که ما را ببلا مبتلا مکن و میگویند که ما بسبب تو ثواب می بریم و بسبب تو معاقب میشویم و
روایت کرده اند که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمد و گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را
نگاهدار باز گفت که یا رسول الله مرا وصیتی بفرما حضرت فرمود که زبان خود را حفظ کن و فرمود که مگر مردمان را برو باتش می
اندازند بغیر از درو کردهای زبان ایشان و در حدیث دیگر فرمود اگر کسی که کلام خود را از عملش حساب نکند گناهان
آن بسیار و عذابش مهیاست و حضرت جعفر بن محمد علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که خدا زبان را
در جهنم عذابی خواهد فرمود که هیچ عضوی از اعضا را آنچنان عذاب نکند پس زبان خواهد گفت که خداوندا چرا مرا زیاده از سایر
اعضا عذاب کردی خطاب رسد که یک کلمه از تو صادر شد و بمشرق و مغرب عالم رسید و خونهای حرام بسبب آن
ریخته شد و مالها بسبب آن بحرام غارت شد بعزت و جلال خودم سوگند که ترا عذابی بکنم که هیچیک از جوارح را آن عذاب
نکنم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هیچ چیز سزاوارتر نیست از بسیاری حبس کردن از زبان و فرمود که خوش
حال کسیکه زیادتی مال خود را در راه خدا انفاق نماید و زیادتی سخنش را امساک کند و نگاهدارد و از حضرت امام
زین العابدین علیه السلام پرسیدند از سخن گفتن بسیار و خاموشی که کدام یک بهتر اند حضرت فرمودند که هر یک را
آفتهاست پس اگر هر دو از آفت سالم باشند سخن گفتن بهتر از خاموشی است زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و
اوصیای ایشان را بخاموشی نفرستاد بلکه بسخن ایشان را فرستاد و مستحق بهشت نمی توان شد بخاموشی و مستوجب محبت
الهی نمی توان شد بسکوت و از آتش جهنم خلاصی نمی توان یافت بسکوت جمیع اینها بسخن گفتن می شود و هرگز من
ماه را با آفتاب برابر نمیکنم تو فضل خاموشی را بسخن بیان میکنی و فضل سخن را بخاموشی بیان نمی توان کرد
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که جمیع خوبیها در سه چیز جمع شده اند در نظر کردن و ساکت بودن و سخن گفتن
پس هر نظری که در آن عبرت گرفتن نباشد بکار نمی آید و هر خاموشی که در آن تفکری نباشد آن غفلت است و هر سخنی

که در آن یاد خدا نباشد آن لغو است پس خوشا حال کسیکه نظرهای او همه عبرت باشد و خاموشی آن همه تفکر در امری
باشد که بکار او آید و سخن او همه یاد خدا باشد و بر گناهان خود بگرید و مردم از شر او ایمن باشند و حضرت صادق
فرمود که خواب راحت بدن است و سخن گفتن راحت روح است و خاموشی راحت عقل است یا اباذر جعل الله
جل ثناؤه قرة عینی فی الصلوة وحبب الی الصلوة کما حبب الی الجائع الطعام والی الظمآن الماء وان الجائع
اذا اکل شبع وان الظمآن اذا شرب روی وانا لا اشبع من الصلوة یا اباذر ان الله عز وجل بعث عیسی ابن
مریم بالرهبانیة وبعثت بالحنیفیة السمحة وحبب الی النساء والطیب وجعل فی الصلوة قرة عینی یا اباذر ایما
رجل تطوع فی کل یوم ولیلة اثنتی عشرة رکعة سوی المکتوبة کان له حقا واجبا بیت فی الجنة یا اباذر انک ما دمت
فی الصلوة فانک تقرع باب الملک الجبار ومن یکثر قرع باب الملک یفتح له یا اباذر ما من مؤمن یقوم مصلیا
الا تناثر علیه البر ما بینه وبین العرش ووکل به ملک ینادی یا ابن آدم لو تعلم ما لک فی الصلوة ومن تناجی ما انفتلت
ای ابوذر حق تعالی روشنی چشم مرا در نماز مقرر فرموده و نماز را محبوب من ساخته چنانچه گرسنه را باستدعا طعام و تشنه را
خواهان آب گردانیده است و بدرستیکه گرسنه چون طعام بخورد و سیر شود میلش از آن بر طرف می شود و تشنه چون آب
بخورد سیراب می شود و رغبتش زایل میگردد و من هرگز از نماز سیر نمی شوم و همیشه خواهان آنم ای ابوذر خدا عیسی
ابن مریم را برهبانیت مبعوث گردانیده بود و در شریعت آن بود ترک معاشرت خلق و دوری از زنان و ترک
لذتها و مرا مبعوث گردانیده است بدین پاکیزه و مایل از اعوجاج و انحراف که باب استقامت و در نهایت آسانی
که تکلیف های شاق در آن نیست و محبت زنان و بوی خوش را دوست گردانیده و مکن فرح و شادی و روشنی دیده من را در
نماز است ای ابوذر هر که در شبانه روزی دوازده رکعت نماز بغیر از نمازهای واجب بکند او را بر خدا لازم است و او را حقست
که خانه در بهشت او را کرامت فرماید ای ابوذر مادام که در نمازی درگاه فیض و فضل و رحمت خداوند پادشاه جبار را میکوبی
و هر که بسیار درگاه پادشاه را بکوبد البته برای آن میگشایند ای ابوذر هیچ مؤمنی بنماز نمی ایستد مگر آنکه باو فرو میریزد رحمت
از میانه او تا عرش و ملکی را براو موکل میگرداند که او را ندا میکند که ای فرزند آدم اگر بدانی که ترا در نماز چه ثوابها و چه منفعتهاست

و یا چه خداوندی مناجات میکنی هرگز از نماز فارغ نشوی و ترک نماز ننمائی و توضیح این معنا این قدسیه در ضمن چند لمعه بظهور می آید

لمعهٔ اول در بیان فضیلت صلوات است بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میگردد و بعد از عقاید ایمانیه از افعال بدنی هیچ فعلی بفضیلت نماز نیست و نماز از جمیع افعال افضل است چنانچه حی علی خیر العمل که در اذان متواتر است بر این معنی دلالت دارد و کسی این را استبعاد نکند که چون می شود که نماز از عملهای بسیار دشوار افضل باشد چنانچه عمر علیه اللعنه بعقل شوم خود انکار این معنی کرد و نهی کرد مردم را از گفتن حی علی خیر العمل در اذان زیرا که کمال و نقص عبادات را ما بعقول ناقصهٔ خود نمی توانیم دانست و حکیم علی الاطلاق میداند که کدام عمل برای اصلاح حال ما و قرب ما بجناب اقدس او بیشتر دخیل است و بسیاری و کمی مشقت را چندان دخلی در فاضل و مفضول بودن عمل نیست چه ظاهر است که اگر کسی کوه بسیار صعبی بالا رود و پاهای خود را بشکند و خود را یک روز بیاویزد از نماز دشوارتر است و هیچ فضیلت ندارد و اگر بقصد ثواب کند معاقب خواهد بود و مثل اگر طبیبی کامل باشد بدوای سهل الماخذ که بفلسی تحصیل توان نمود بیماری را معالجه نماید که بدوائی که بصد تومان در مدت ده سال بعمل آورده باشند معالجه نتوان نمود و تقدیه و تقویتی که از چند لقمهٔ گوشت و برنج حاصل می شود از هیچ معجونی حاصل نمی شود هر چند مبلغها جواهر در آن بکار رفته باشد همچنین حکیم علی الاطلاق و طبیب نفوس و ارواح و عقول خلایق بر عملی بار تکمیل عقول و نفوس و تقویت ایمان و یقین تاثیری داده و از برای هر یک از مرتبه از فضل بیان فرموده که هیچ یک از دیگری مستغنی نیستند و هر یک را تاثیری خاص هست که از دیگری متصور نیست پس گمان نکنند که چون نماز بهترین اعمالست پس کار دیگر نباید کرد از باب اینست که کسی گوید چون گوشت تقویتش بیشتر است پس آب نباید خورد بلکه هر فعل را یک دخلی در کمال ایمان هست که دیگری را نیست و همه در کارند اما نماز فایده اش زیاده از سایر اعمالست و بیشتر موجب قربست و معراج مؤمن است و احادیث مشهور که بهترین اعمال آنست که دشوارتر باشد ممکن است که مراد از آن این باشد که در هر نوع عملی از عملها دشوارترش بهتر از آسان تر است مثل اگر نمازی که در فعل آن مشقت بیشتر است بهتر باشد از نمازی که آسان تر میسر شود و روزه که در تابستان گرم و دراز چون دشوارتر است افضل باشد از روزهٔ زمستان که آسان تر است نه از اعمال دیگر و بسند صحیح از معاویة بن وهب

منقولست

منقولست که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم که کدام عمل است که بیشتر باعث قرب بنده بخدا می شود و نزد خدا محبوب تر است فرمود که عملی را بعد از معرفت اصول دین بهتر از نماز نمیدانم نمی بینی که بندهٔ صالح عیسی بن مریم گفت که خدا امر او صیت کرده است بنماز و زکوة مادامیکه زنده باشم و در حدیث دیگر فرمود که محبوب ترین عملها نزد الله تعالی نماز است و نماز آخر وصیتهای پیغمبرانست پس چه بسیار نیکوست که کسی غسل کند یا وضو بسازد و وضو را کامل بجا آورد و بکناری رود که کسی او را نبیند پس خدا او را ببیند که گاه در رکوع است و گاه در سجود است بدرستیکه بنده هرگاه سجده میکند و سجده را طول میدهد شیطان فریاد میکند که وا ویلاه فرزندان آدم اطاعت خدا کردند و من معصیت کردم و ایشان سجده کردند و من ابا کردم و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که نماز باعث قرب هر پرهیزکاریست و حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که مثل نماز نسبت با ایمان از باب عمود خیمه است اگر عمود بر پاست نفع میکند طنابها و میخها و پردهٔ خیمه و چون عمود شکست آنها هیچ نفعی نمیدهد همچنین در ایمان اگر نماز هست اعمال دیگر نفع میدهد و اگر نماز نیست عملهای دیگر چندان فایده نمی بخشد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که پدرم در هنگام وفات فرمود که ای فرزند بشفاعت ما نمیرسد کسیکه نماز را سبک شمارد و سبک بجا آورد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مردی پیر را در روز قیامت بیاورند و نامهٔ اعمالش را بدست او دهند چون نظر کند بغیر از بدی چیزی در آن نامه نبیند و بسیار دشوار آید بر او و بگوید که خداوندا امر فرمائی که مرا بجهنم برند خطاب رسد که ای شیخ من شرم میکنم که ترا عذاب کنم و حال آنکه تو در دار دنیا نماز میکردی ببرید بندهٔ مرا به بهشت و امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که از شیعیان ما بنمازی بایستد احاطه میکنند او را از ملائکه بعدد اهل جماعتی که در مذهب مخالف او بنماز ایستاده باشند در عقب او نماز میکنند ایستاده و برای او دعا میکنند تا از نماز فارغ شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت که بنده را بمقام حساب میدارند اول چیزی که از آن سوال میکنند نماز است پس اگر تمام بجا آورده است نجات می یابد و الا او را در آتش فرو می برند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اگر نمازگذارنده بداند که از جلال و عظمت الهی چه مقدار با و احاطه نموده نخواهد که هرگز سر از سجود بردارد

لمعهٔ دوم در بیان اختلاف شرایع در فضیلت بدعت در

این است بدانکه الله تعالی هر پیغمبری از پیغمبران اولوالعزم را که مبعوث گردانید شریعتی برای آن مقرر فرموده
موافق مصلحت آن زمان و احوال اهل آن عصر و چون پیغمبر دیگر از پیغمبران اولوالعزم بعد از آن مبعوث میشد بسبب
حکمت و مصلحت اهل آن زمان حکمی چند بود مخالف حکم است پیغمبر سابق شریعت آن احکام را مستبدل می ساخت
حکمی چند بود مخالف آنها برای ایشان مقرر میشد و این العیاذ بالله نه از باب جهل و نادانی است که یک حکم را
بنوعی ساخته و بعد از آن رایش متغیر شود و بر خلاف آن حکم بهم رساند چنانچه ملاعین یهود باین سبب منکر
نسخ شده اند بلکه باعتبار اختلاف احوال امت و تبدل حکمت ایشانست چنانچه طبیب در اول بیماری مصلحت بیمار را
در دوائی و غذائی میداند و در وسط بیماری غذائی دیگر و دوائی دیگر صلاح میداند و در آخر بیماری غذا و دوائی دیگر و گاه باشد
که در اول بیماری تبرید کند و در آخر تسخین کند چنانچه مثلا قوم موسی ع چون بسیار لجوج و عنود و سرکش و شریر بودند
برای اصلاح ایشان تکالیف شاقه مقرر فرموده مثل آنکه بول اگر بجائی از بدن ایشان میرسید میبایست آن موضع را مقراض
کنند تا پاک شود و در قصاص برایشان مقرر فرموده بود که اگر کسی دیگری را بکشد البته قصاص کنند و عفو جایز نبود
و امت حضرت عیسی علیه السلام چون مردم بسیار ملایم و هموار بودند جهاد را از ایشان ساقط فرموده بود و فرموده که ایشان را بموعظه
و نصیحت براه حق هدایت کنند و ایشان را امر برهبانیت و گوشه گیری و سیاحت در زمین فرموده و در کشتن نفس
دیه و عفو برای ایشان مقرر فرموده و امت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله چون وسط بودند احکام ایشان را وسط مقرر فرمود
چنانچه در قتل نفس ایشان را مخیر فرموده در میان قصاص کردن و دیه گرفتن و عفو کردن و همچنین در سایر احکام
و سابقا در ابواب نبوت بیان کردیم که عقول خلایق عاجز است از احاطه کردن بحسن و قبح خصوصیات شریعت
پس در هر شرعی آنچه صاحب آن شرع خبر داده بجا باید آورد و بعقل ناقص خود اختراع عبادتی نهاد و بدعتها نمی باید کرد
که آن موجب ضلالت و گمراهیست و گول شیطان آدمی نباید خورد که این عبادت را خوشتر می آید و
این روش عمل کردن را بیشتر بخدا نزدیک میکند زیرا که قرب و بعد بخدا معنی نیست که امثال ما مردم که عقلهای
معیوب بهزار نقص و مخلوط با صد هزار شهوت داریم توانیم فهمید بلکه عقول انبیا و اوصیا باینها می توانند رسید

چنانچه کشتن نفس را بآن گمان است که بآن عبادت و ریاضتی که میکشد او را قرب حاصل می شود و حال آنکه هر چند عبادت
بآن طریقه میکند کفر و عناد وی بیشتر می شود و از خدا دورتر میگردد و بدانکه بدعت عبارت از آنست که کسی امری
در دین حرام کند که خدا حرام نکرده باشد یا امری را که حرام کرده باشد حلال کند یا امری را مکروه کند که خدا مکروه نکرده باشد یا
امری را واجب گرداند که خدا واجب نکرده باشد یا امری را مستحب قرار دهد که خدا مستحب قرار نداده باشد اگر چه باعتبار
یک خصوصیتی باشد مثل آنکه خدا فرموده است که نماز در همه وقت مستحب است اگر کسی باین عنوان نماز کند چون همه
وقت سنت است و این یک وقت از آن وقتهاست من در این وقت نماز میکنم ثواب دارد و اگر کسی وقت نماز
در وقت غروب آفتاب بجا آورد بعنوان اینکه در خصوص این وقت خدا این نماز را از من طلبیده است بدعت
می شود و حرامست چنانچه عمر علیه اللعنه در خصوص چاشت شش رکعت نماز مقرر ساخت که در این وقت می باید کرد بعنوان
سنت و باین سبب بدعت و حرام شد و ائمه ما صلوات الله علیهم از آن نهی فرموده اند و همچنین اگر کسی نماز سنتی را سه
رکعت بیک سلام بکند چون این هیأت در نماز سنت از پیغمبر و ائمه نرسیده بدعت و حرامست یا اگر کسی هر رکعتی دو رکوع
بکند حرامست و همچنین کلمه طیبه لا اله الا الله را هر وقت گفتن سنت است و بهترین اذکار است اگر کسی چنین قرار دهد
که بعد از نماز صبح هزار بار یا پانصد مرتبه سنت است و خصوص این عدد را در خصوص این وقت از جانب شارع مقرر دانند
یا خود قرار دهد و این خصوصیت را عبادت دانند بدعت است و بدعت در دین بدترین معاصی است و امتیاز شیعه
از سنی همیشه باین امر است که شیعه پیغمبر و ائمه خود عمل میکنند و سنیان چون دست از متابعت ایشان
برداشته بودند بعقلهای ضعیف خود بدعتها در دین میکردند و بآن عمل می نمودند و ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین
ایشان را باین مذمت میفرمودند چنانچه کلینی و غیر او بسندهای متواتر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام
روایت کرده اند که هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و هر ضلالتی راهش بسوی آتش است و کلینی بسند معتبر از یونس
روایت کرده است که از حضرت امام موسی علیه السلام پرسیدم که بچه چیز خدا را بیگانگی پرستم فرمود که ای یونس بدعت
در دین مکن و صاحب بدعت مباش که هر که برای خود در دین نظر کند هلاک می شود و هر که اهلبیت پیغمبر را وا گذارد

ترک کند گمراه می‌شود و هر که کتاب خدا و گفته پیغمبر را ترک نماید کافر می‌شود ؛ و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که هر که فتوی دهد مردم را برای خود پس خدا را عبادت کرده است بچیزی که نمیداند و دین خود را مقرر ساخته است برای خود
بنادانی و هر که چنین کند با خدای خود مضاده کرده است و ضد و معارض خدا شده است که حلال و حرام را از پیش خود
قرار داده است ؛ و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که هر کسی که بدعتی بکند البته سنتی از سنتهای
پیغمبر را ترک کرده است ؛ و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود که هرگاه بدعتها
در امت من ظاهر شود باید که عالم علم خود را ظاهر کند و بیان کند که آن بدعت است و اگر نه آن ملعونست بلعنت الهی
و فرمود که هر که برود بنزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید سعی کرده است در خرابی اسلام و فرمود که خدا توبه صاحب بدعتی را
قبول نمیکند گفتند یا رسول الله چرا توبه او مقبول نیست فرمود که زیرا که در دل او محبت آن بدعت جا کرده است و از
دلش بدر نمی رود ؛ و ابن بابویه علیه الرحمه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که شخصی بود
در زمان سابق طلب دنیا از حلال کرد بدستش نیامد و از حرام نیز طلب کرد و او را میسر نشد پس شیطان بنزد آن آمد
و او را وسوسه کرد که میخواهی ترا بیک چیزی دلالت کنم که مالت زیاد شود و دنیای تو بسیار شود و جمعی کثیر تابع تو شوند گفت آری
شیطان گفت که دینی اختراع کن و مردم را بسوی آن دین بخوان پس آن چنین کرد خلق بسیار او را متابعت کردند
و مال بسیار بهم رسانید بعد از مدتی بفکر خود افتاد که بد کاری بود که کردم دینی اختراع کردم و مردم را گمراه کردم توبه من
مقبول نخواهد شد تا آنها را که گمراه کرده‌ام برنگردانم پس نزد هر یک که می‌آمد و میگفت که دینی که من بدعت کرده‌ام باطل است
برگردید در جواب میگفتند که دروغ میگوئی دین تو حق بود و حالا شک بهم رسانیده در دین و هیچیک از دین برنگشتند
و بعد که ایشان برنگردیدند رفت و زنجیری در گردن خود بست و سر زنجیر را بمیخی بست و با خود قرار داد که این را نگشاید
تا توبه اش را قبول کند پس خدا وحی فرمود به پیغمبری که در آن زمان بود که بگو با آن صاحب بدعت که بعزت و جلال خودم
سوگند که اگر اینقدر مرا بخوانی که بندهایت از هم بپاشد دعای تو را مستجاب نکنم و توبه ترا قبول نکنم تا آنها که بر دین
تو مرده‌اند زنده نمائی و از آن دین برگردانی ؛ و بسند صحیح از طریق حلبی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام

پرسیدم

پرسیدم از کمتر چیزی که آدمی بآن کافر می‌شود فرمود که اینکه بدعتی در دین پیدا کند و هر که با آن در آن بدعت همراهی
کند دوست دارد و هر که مخالفت آن کند از آن بیزاری جوید ؛ و بسند معتبر دیگر از ابی الربیع شامی روایت کرده است
که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که ادنی چیزی که بنده را از ایمان بدر می‌برد کدام است فرمود که اگر برائی بر خلاف حق
قایل شود و بر آن باشد ؛ و بسند دیگر صحیح از برید عجلی روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدم که چه چیز است کمتر
چیزی که آدمی بآن کافر می‌شود حضرت سنگریزه از زمین برداشتند و فرمودند که آنست که این سنگریزه را بگوید
که هسته خرما است یعنی در امری خلاف حق قرار دهد بمحض این امر سهل بیزاری جوید از کسیکه مخالف او نماید
در این امر و دشمنی با مخالفان خود در دین باطل بکند پس آن ناصبی است و با ما دشمنی کرده است و بخدا مشرک شده
و کافر شده است نادانسته ؛ و بسند دیگر روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند از معنی سنت
و بدعت و جماعت و فرقت فرمود که سنت آن چیزیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری فرموده و بیان کرده است
و بدعت آن چیزیست که بعد از آن حضرت پیدا کرده‌اند و جماعت که پیغمبر فرموده است که با ایشان میباید بود اهل حق‌اند
اگر چه اندک باشند و فرقت که پیغمبر نهی از متابعت آن فرموده اهل باطل‌اند اگر چه بسیار باشند ؛ و کلینی رحمة الله علیه از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که خدا هیچ امری را که امت بآن محتاج باشند نگذاشته است مگر آنکه
در قرآن فرستاده و از برای پیغمبرش بیان فرموده و از برای هر چیز اندازه مقرر فرموده و بر آن دلیله مقرر فرموده
و از برای هر کس که از آن اندازه بدر رود حدی مقرر ساخته است ؛ و بسند صحیح از حضرت علی ابن الحسین علیه السلام
روایت کرده است که بهترین اعمال نزد الله تعالی آنست که در آن عمل بسنت پیغمبر عمل کنند و اگر چه اندک باشد ؛ و بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که گفتار بکار نمی‌آید مگر اینکه
با کردار نیک باشد و گفتن و کردن بیفایده است تا با نیت درست نباشد و گفتن و کردن و نیت همه
بیفایده است اگر موافق سنت و طریقه پیغمبر نباشد ؛ و منقولست که چون شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و محل
عتاب شد گفت خداوندا مرا از سجده آدم معاف دار من ترا عبادتی بکنم که هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل نکرده باشد

الله تعالی فرمود که مرا احتیاج بعبادت تو نیست و از آن راهی که من میخواهم و پیغمبرانم مرا عبادت می باید کرد
و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر شما
باد بمتابعت سنت من که عمل قلیلی که موافق سنت باشد بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت کنند و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که بر شما اگر چیزی از امور دین مشتبه شود توقف کنید و بما عرض
نمائید تا برای شما شرح نمائیم و بیان کنیم و در این باب احادیث بسیار است و در این کتاب همه را احصا نمی توان
نمود و بعضی احادیث که در این مطلب دخیل است در باب علم بی عمل ذکر کردیم و بر اصحاب بصیرت بعد از ملاحظه آنچه ذکر کردیم
پوشیده نمی ماند که هر عملی هر چند دشوار و مشکل باشد چنین نیست که باعث کمالات باشد تا موافق سنت نباشد و
عمل بدعت موجب ضلالت است و کسیکه رجوع باخبار اهلبیت علیهم السلام نتواند نمود و معانی کلام ایشان را نتوانند
فهمید باید که نیت خود را خالص کرده اند و رجوع بکلام ایشان کند البته بمقتضای آیه کریمه وَالَّذِينَ جَاهَدُوا
فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا خدا او را براه حق هدایت میفرماید و هیچکس که این رتبه ندارد خدا برای ایشان راه حق
فرموده که رجوع کنند بجماعتی که راویان اخبار ائمه معصومین علیهم السلام اند و علوم ایشان را اخذ نموده اند و تابع دنیا و جاهل
نیستند چنانچه کلینی رحمة الله علیه روایت کرده است که اسحق ابن یعقوب عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام
نوشته که اموری چند بر ما مشتبه شده چه کنیم حضرت فرمان همایون نوشتند که در حوادثها که بر شما وارد شود و چیزها که
بر شما مشتبه شود رجوع کنید بروایت کنندگان حدیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر ایشان
و در احادیث معتبره وارد شده است که در هر امری که در میان شما منازعه شود نظر کنید بسوی کسیکه حدیث ما
روایت کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد و احکام ما را دانسته باشد راضی شوید و او را حکم سازید در میان
خود که ما او را بر شما حاکم کرده ایم پس اگر او حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید و کسیکه سخن او را
و حکم ما را بر ما رد کرده اید و هر که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبه شرک بخدا است و باید
دانست که خدا ترا در روز قیامت در عقابت هر کس حفظ و پناه دارد تا آنکه بدانی که او عالم است بعلوم اهلبیت

دار گفته اند

دار گفته اند ایشان را فهمیده و بدانی که در راه دین کردار و کلام ایشان را برای دنیا تاویل نمیکنند چنانچه از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که هرگاه مردی را ببینید که نیکو می نماید
علامات و طریقه او و هیات آن بهیات اهل خیر میماند و در سخن گفتن ملاحظه بسیار میکند و باحتیاط سخن
میگوید و خضوع و شکستگی در حرکات خود اظهار می نماید پس زود فریب او را مخورید که بسیار است کسی عاجز می شود
از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات برای سستی نیت و پستی نفس و ترس که در دل او هست پس دین را دام و تله
تحصیل دنیا و حرام میگرداند و مردم را پیوسته بظاهر نیک خود فریب میدهد پس چون مال حرامی او را میسر شود در آن افکند
و اگر ببینید که از مال حرام هم که میرسد عفت میورزد و ضبط خود میکند باز فریب او را مخورید زیرا که شهوات و خواهشهای
خلق مختلف می باشد و چه بسیار است کسیکه از مال حرام هر چند که بسیار باشد میگذرد اما اگر بحرام دیگر از شهوات
نفس میرسد مرتکب می شود و اگر ببینید که از آنها نیز عفت می ورزد باز زود فریب او را مخورید تا ملاحظه عقل و
عملش بکنید زیرا که بسیار است که ترک اینها همه میکند اما عقل متینی ندارد و آنچه را بنا دارد فاسد میگرداند زیاده از آن
چیزها است که بعقل خود اصلاح مینماید و اگر عقلش را هم متین یابید باز زود فریبش را مخورید تا آنکه ملاحظه کنید که در هنگامی
که هواهای نفس برو غالب می شود تابع آنها می باشد یا تابع عقل و ببینید که چون است محبت و خواهش آن از برای
ریاستهای باطل و مطاع مردم بودن و زهد آن در ترک ریاستهای باطل در چه مرتبه است زیرا که در میان مردم
جمعی هستند که زیانکار دنیا و آخرتند و دنیا را از برای دنیا ترک میکنند و لذتهای ریاست و معتبر بودن نزد آن
بیشتر است از لذتهای اموال و نعمتهای حلال پس جمیع لذتهای حلال را ترک میکنند برای ریاست و بزرگی و اعتبار
بعد از آن حضرت آیتی خواند که مضمونش اینست که چون آن را میگویند که بترس از خدا بگیرد او را غیرت و حمیت جاهلیت
باینکه مرتکب شود گناهی را که او را از آن ترسانیده اند و بجهت لجاج و عناد بیشتر بآن مشغول شود پس بس است او را جهنم
برای مکافات او و بد فراشی است آتش جهنم برای آن از روی جهل و فساد و تعصب و عناد خبطها میکند و خطاها از آن
صادر میگردد مانند خبط شتر کوری که براهی برود اول باطل که مرتکب می شود او را بنهایت مرتبه زیان کاری و خسارت

میرساند پس پروردگار ان بسبب این کردار آن منع لطف خود را از آن می نماید و او را در طغیان آن میگذارد پس
آن حلال میکند چیزی چند را که خدا حرام کرده است و حرام میکند چیزها را که خدا حلال گردانیده است و پروا نمیکند هر چه
قدر از دین او فوت شود هرگاه سالم باشد برای او ریاست دنیا که بتقوی و ترس الهی را برای تحصیل آن بمردم ظاهر میگرداند
پس این گروه جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب کرده است و ایشان را لعنت کرده است و برای ایشان عذاب خوار
کننده مهیا گردانیده است و لیکن مرد و تمام مرد و بهترین مردان کسی است که هوا و خواهشهای خود را تابع فرموده خدا گرداند
و قوی خود را در رضای الهی صرف نماید و بداند که با حق و راستی اگر خوار و خفیف باشد باعث عزت ابدی آخرت است
و عزتی که بسبب باطل بهم میرسد زود منقضی میشود و بداند که باندک مشقتی که در دنیا بان میرسد برای تابع حق بودن
حق از نعیم ابدی عظمی میرساند در بهشتی که هرگز کهنگی و زوال ندارد و بداند که خوشحالی و سرور بسیاری که
برای متابعت هواها و خواهشهای نفس بان میرسد زود او را میکشانند بعذابی که انقطاع و انتها ندارد و چنین
کسی مرد است و تمام مرد است پس بان متمسک شوید و پیروی طریقه او بکنید و ببرکت آن بخدا توسل جوئید که
دعای آن از درگاه خدا رد نمی شود و حاجات آن بر آورده میشود ؛؛ و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که پشت مرا شکستند دو کس در این دنیا مرد دانای زبان آور فاسق و مرد نادان کور دل که بسیار عبادت میکند
آن اول مردم را بزبان که دارد بسبب فسق و فجور از راه حق برمیگرداند و دوم بسبب جهل از راه و عبادتی که میکند مردم را از راه
حق باز میدارد پس بپرهیزید از علمای فاسق و از جاهلان متعبد که ایشان موجب فتنه و ضلالت هر گمراهی اند
؛ بدرستیکه من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که هلاک امت من بر دست هرزه نادان و منافق دانا است
؛ و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ابوحمزه ثمالی را فرمود که زنهار بپرهیز از ریاست و متبوع بودن و سرکرده بودن
زنهار زنهار از پی مردم مرو گفت فدای تو گردم ریاست را که میدانم اما و ثلث آنچه میدانم آنست که از پی مردم رفته ام
و احادیث شما را از ایشان اخذ کرده ام فرمود که آن مراد نیست که تو فهمیدی بلکه پیروی مردم آنست که شخصی غیر امام را
از پیش خود نصب کنی و هر چه گوید تصدیقش کنی پس چون دانستی که بمتابعت کننده هر کس نجات حاصل نمی شود و بهر عملی

آدمی مستحق ثواب

آدمی مستحق ثواب نمی گردد و بهر شغلی قرب خدا بدست نمی آید نیک و بد ایشان را بگفته خدا و رسول و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین میتوان دانست و پیروی طریقه ایشان باعث نجات است در چند لمعه بعد از این بعضی
از بدعتها که مخالف شریعت است و بعضی از سنن و طریقه اهلبیت علیهم السلام را بیان میکنم و از احادیث ایشان برای تو واضح
میسازم و حجت خدا را بر تو تمام میکنم و خود را از لعنت الهی خلاص میکنم اگر عمل کنی شاید خدا بفضل خود بمن نیز ثوابی
کرامت فرماید که باعث این خیر شده ام و اگر عمل نکنی گناه از بر من نخواهند نوشت ؛ چنانچه حق تعالی بپیغمبر میفرماید که
قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ
عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بگو ای محمد که ای گروه مردم بدرستیکه حق از جانب خدا بسوی شما آمد و بر شما ظاهر شده
پس هر که هدایت یابد و راه حق را بشناسد و متابعت آن نماید پس بغیر این نیست که هدایت برای خود یافته است
و نفعش بان عاید میگردد و هر که گمراه شود و متابعت حق نکند پس گمراه شده است بر نفس خود و ضرر آن بخود میرسد
و من وکیل شما نیستم که اعمال شما را از من سؤال نمایند یا باید که من شما را بجبر براه حق بدارم لمعهٔ بیستم در بیان
آنکه رهبانیت در این امت نمی باشد و رهبانیت اختیار نمودن در این امت بدعت است بدانکه رهبانیت
عبارتست از ترک زنان و عزلت اختیار نمودن از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات
فاخره و در امت حضرت عیسی اکثر اینها ممدوح بوده است و خود را خصی میکرده اند و در غارها و کوهها جاها گرفته اند و رختهای
خشن و کهنه می پوشیده اند و سنت پیغمبر بر خلاف اینها جاری گردیده است و رهبانیت مذموم است و نکاح
کردن زنان و کنیزان نگاهداشتن سنت مؤکد است ؛؛ چنانچه ابن بابویه در کتاب خصال بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که در امت من رهبانیت نیست و در دنیا گردیدن و سیاحت کردن و عبادت
خاموشی در امت من نیست ؛ و در حدیث دیگر فرمود که رهبانیت امت من جهاد در راه خداست و خصی کردن
امت من در روزه داشتن است ؛ و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که زن
عثمان بن مظعون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله شوهر من روزها روزه میدارد و شبها

شب عبادت میکنند و بنزد من نمی آید و با من نزدیکی نمی کند حضرت نعلین خود را برداشتند و غضبناک بخانهٔ عثمن ابن
مظعون آمدند دیدند که او نماز میکند چون فارغ شد حضرت فرمود که ای عثمان خدا مرا برهبانیت نفرستاده است
و بدین مستقیم آسان فرستاده است من روزه میدارم و نماز میکنم و با زنان نزدیکی میکنم پس هر که خواهد بر فطرهٔ اسلام
باشد باید که سنت من عمل نماید و از جملهٔ سنتهای من نکاح زنان است و بسند معتبر دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانهٔ ام سلمه در آمدند بوی خوشی شنیدند فرمودند که مگر
زن احول آمده است ام سلمه گفت بلی شکایت از شوهر خود دارد پس آن زن بیرون آمد گفت پدر و مادرم فدای تو
باد شوهرم از من دوری میکند حضرت فرمود که دیگر بوی خوش و زینت کردن را زیاده کن شاید بتو رغبت کند گفت
هر بوی خوشی خود را خوش بوی کرده ام فایده نکرد حضرت فرمود که اگر میدانست که بنزدیکی تو چه ثواب دارد
هرگز از تو دوری نمیکرد پرسید که چه ثواب در آن هست فرمود که چون روی بتو میکند دو ملک او را فرا میگیرند و
بمنزلهٔ کسی است که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند و چون مشغول جماع می شود گناهانش از آن میریزد
چنانکه برگ از درختان میریزد و چون غسل میکند از جمیع گناهان بیرون می آید و بسند معتبر دیگر از حضرت جعفر ابن
محمد الصادق علیه السلام روایت کرده است که سه زن بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند یکی از ایشان گفت که
شوهر من گوشت نمی خورد و دیگری گفت که شوهر من بوی خوش نمیکند و دیگری گفت که شوهر من با زنان نزدیکی نمی کند
پس رسول خدا از خانه بیرون آمدند و ردای مبارک را از غضب بر زمین کشیدند تا آنکه بر منبر رفتند و بعد از حمد و ثنای
الهی فرمود که چه چیز باعث شده است که جمعی از اصحاب من گوشت نمی خورند و بوی خوش نمی بویند و بنزد زنان خود نمی
آیند بدرستیکه من گوشت میخورم و بوی خوش میبویم و بنزد زنان میروم پس هر که سنت مرا نخواهد و ترک کند او از من
نیست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که از اخلاق پیغمبران است محبت زنان و فرمود که گمان ندارم کسی را که در ایمان خیر
او زیاده گردد مگر آنکه محبت او بزنان بیشتر می شود و بسند صحیح از ابراهیم ابن عبد الحمید منقول است که سکین ابن
اسحق نخعی متعبد شده و متوجه ریاضت شد و ترک زنان و بوی خوش و طعامهای لذیذ کرد و در این باب عریضه بخدمت حضرت

صادق علیه السلام نوشت که معلوم کن که این کار خوبست یا نه حضرت در جواب نوشتند اما ترک زنان پس میدانی
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چه عدد از زنان داشت و با ایشان معاشرت میفرمود و اما ترک طعام لذیذ پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گوشت و عسل تناول میفرمودند و حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که سه چیز است که از سنتهای پیغمبران است
خود را خوشبوی کردن و موهای زیاده را از بدن زایل کردن و بسیار جماع کردن و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که دو رکعت نماز که کدخدا میکند برابر است با هفتاد رکعت که عزب بکند و فرمود که هر که زن میکند
نصف دین خود را حفظ میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که بدترین مردهای شما عزبانند
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که شخصی نزد پدرم آمد پدرم از او پرسید که آیا زن داری گفت نه پدرم فرمود که دوست
نمیدارم که دنیا و ما فیها از من باشد و من یک شب بی زن بخوابم پس فرمود که دو رکعت نماز که کدخدا میکند بهتر است از عبادت
عزبی که شبها بعبادت بایستد و روزها روزه دارد پس پدرم هفتاد درهم باو داد که با این زر زنی بخواه و فرمود که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زن بهم رسانید که باعث زیادتی روزی شما است و علی ابن ابراهیم بسند صحیح روایت
کرده است در تفسیر این آیه که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ** ای گروه مؤمنان حرام
مگردانید بر خود چیزهای پاکیزه را که خدا برای شما حلال گردانیده است که این آیه در باب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و بلال و عثمن ابن مظعون نازل شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قسم خورده بود که شبها هرگز خواب نکند و بلال
قسم خورده بود که همیشه روزها با روزه باشد و عثمن قسم خورده بود که هرگز وطی نکند پس زن عثمان بنزد عایشه
آمد و در نهایت حسن و جمال بود عایشه گفت چرا زینت نکرده گفت از برای که زینت کنم مدتی است که شوهرم نزدیک
من نیامده و رهبانیت اختیار کرده است و پلاس پوشیده است و ترک دنیا کرده است پس چون حضرت رسول
داخل خانه شدند عایشه حقیقت حال عثمن را عرض کرد حضرت چون این را شنیدند بمسجد آمدند و فرمودند که مردم را ندا
کنند که جمع شوند و بر منبر بر آمدند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چرا جمعی از امت من چیزهای طیب و پاکیزه و حلال
بر خود حرام کرده اند بدرستیکه من در شب خواب میکنم و جماع میکنم و در روز افطار میکنم و همه روز بروزه نمی باشم

پس هر که بعد از این ترک سنت من کند و از طریقه من کراهت داشته باشد از من نیست پس آنجماعت برخواستند
وگفتند یا رسول الله ما سوگند خوردیم خدا وحی فرستاد که شما را مواخذه نمیکند خدا در سوگندهای لغو که بی اختیار از شما
صادر شود و در آن کفاره نیست ولکن مواخذه میکند با آنچه بعمد و قصد سوگند خورید که در آن کفاره هست و بعد از آن
کفاره قسم را بیان فرمود و ابن بابویه روایت کرده است که پسری از عثمان ابن مظعون فوت شد و بسیار محزون
و غمگین شد حتی آنکه در خانه مسجدی برای خود قرار داد که در آنجا عبادت کند پس چون این خبر بحضرت رسول
رسید او را طلبید و فرمود که ای عثمان خدا بر ما رهبانیت ننوشته است و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست

لمعه چهارم در بیان اعتزال از خلق است بدانکه چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامه خلق
در این امت ممدوح نیست چنانچه احادیث بسیار در فضیلت دیدن برادران مومن و ملاقات ایشان و عیادت
بیماران ایشان و اعانت محتاجان ایشان و حاضر شدن بجنازه های مرده های ایشان و قضای حوائج ایشان
واقع شده است و هیچیک از اینها با عزلت جمع نمیشود و ایضا باجماع و احادیث متواتره جاهل را تحصیل
مسایل ضروریه واجب است و بر عالم هدایت خلق و امر معروف و نهی از منکر واجب است و هیچیک از اینها با عزلت حاصل
نمیگردد چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی هست
که مذهب تشیع را دانسته است و اعتقاد خود را درست کرده است و در خانه خود نشسته است و بیرون نمی آید و با برادران
خود آشنایی نمیکند حضرت فرمود که این مرد چگونه مسایل دین خود را یاد میگیرد و بسند معتبر از آن حضرت
منقولست که بر شما باد بنماز کردن در مساجد و با مردم نیکو مجاورت کردن و گواهی برای ایشان دادن و بجنازه ایشان
حاضر شدن بدرستیکه ناچارست شما را از معاشرت مردم و تا آدمی زنده است از مردم مستغنی نیست و مردم همه بیکدیگر
محتاجند و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که کسی که صبح کند و اهتمام بامور مسلمانان نداشته باشد او مسلمان نیست
و کسیکه بشنود که کسی استغاثه میکند و از مسلمانان اعانت میطلبد و اجابت آن نکند مسلمان نیست و از آنحضرت علیه السلام
پرسیدند که محبوب ترین مردم نزد خدا کیست فرمود که کسیکه نفعش بمسلمانان بیشتر رسد و بسند معتبر از حضرت صادق

منقولست که فرمود

منقولست که فرمود که مسلمان را بر مسلمان هفت حق واجبست که هر یک از آنها را اگر ترک کند از دوستی خدا و طاعت
او بدر رود و خدا را در او نصیبی و بهره نیست و بعد از آن فرمود که کمتر حقی که او را بر تو هست آنست که از برای برادر مومن
بخواهی آنچه از برای خود میخواهی و از برای او نخواهی آنچه از برای خود نمیخواهی و حق دویم آنست که از آزردگی و خشم او
احتراز نمایی و پیروی خوشنودی او بکنی و اطاعت امر او بکنی و حق سیم آنست که او را اعانت کنی بنفس و مال و
زبان و دست و پای خود و حق چهارم آنست که دیده او و راهنمای او و آیینه او باشی و حق پنجم آنست که تو سیر نباشی
و حال آنکه او گرسنه باشد و تو سیراب نباشی و آن تشنه باشد و تو پوشیده نباشی و آن عریان باشد و حق
ششم آنکه اگر تو خادمی داشته باشی و او خادم نداشته باشد خادم خود را بفرستی که جامه او را بشوید و طعام او را مهیا
گرداند و رختخواب او را برای او بگستراند و حق هفتم آنکه آنست که قسمش را اجابت کنی و دعوتش را قبول کنی
و بیماریش را عیادت کنی و بجنازه اش حاضر شوی و اگر بدانی که حاجتی دارد پیش از آنکه از تو سوال کند حاجتش را
برآوری پس اگر همه اینها را بکنی ولایت و دوستی ایجاد در میان تو و او استوار خواهد بود و در حدیث دیگر فرمود
که هر که زیارت برادر مومن خود از برای خدا بکند خداوند عالمیان هفتاد هزار ملک را موکل گرداند که او را ندا کنند
که خوشا حال تو و گوارا باد بهشت از برای تو و بسند معتبر از خثیمه روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد باقر
رفتم که آنحضرت را وداع کنم فرمود که ای خثیمه هرکس از شیعیان و دوستان ما را ببینی سلام من بایشان برسان
و ایشانرا از جانب من وصیت کن به پرهیزکاری خداوند عظیم و آنکه نفع رسانند اغنیای شیعیان بفقرای
ایشان و اعانت نمایند اقویای ایشان ضعفای ایشانرا و حاضر شوند زندگان ایشان بجنازه مردگان و در
خانهای یکدیگر را ملاقات کنند بدرستیکه ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان باعث احیای امر تشیع میشود خدا
رحم کند بنده را که مذهب ما را زنده دارد و حضرت صادق علیه السلام فرمود با اصحاب خود که با یکدیگر برادران باشید
و نیکوکاران باشید و با یکدیگر از برای خدا دوستی و مهربانی کنید و بر یکدیگر رحم کنید و یکدیگر را ملاقات کنید و امر
دین مذاکره کنید و احیای مذهب حق بکنید و در حدیث دیگر فرمود که سعی کردن در حاجت برادران مومن نزد

بهتر است از آنکه هزار بنده را آزاد کنم و هزار کس را بر اسبان زین و لجام کرده سوار کنم و بجهاد فی سبیل الله فرستم
و با آنکه در هر یک از این امور احادیث متواتره وارد شده است که ان شاء الله تعالی بعضی از آنها در این رساله در ضمن عنوان
مذکور شود و ظاهر است که عزلت موجب محرومی از این فضایل است و بعضی اخبار که در باب عزلت وارد شده است
مراد از آنها عزلت از بدان خلق است در صورتی که معاشرت ایشان موجب هدایت ایشان نگردد و ضرر دینی بآن کس
رساند و اگر نه معاشرت با نیکان و هدایت گمراهان بشیوه پیغمبرانست و از افضل عباداتست بلکه آن عزلتی
که ممدوح است در میان مردم نیز میسر است و آن معاشرتی که مذموم است در خلوت نیز میسر است زیرا که مفسده
معاشرت خلق میل بدنیا و تخلق باخلاق ایشانست و تضییع عمر بمعاشرت اهل باطل و مصاحبت ایشانست و بسیار از
کسی معتزل از خلق است و شیطان در آن عزلت جمیع حواس او را متوجه تحصیل جاه و اعتبار دنیا گردانیده است و
هر چند از ایشان دور است اما بحسب قلب با ایشان معاشرت دارد و اخلاق ایشان را در نفس خود تقویت میکند و
چه بسیار کسی که در میان مجلس اهل دنیا باشد و از اطوار ایشان بسیار متنفر باشد و آن معاشرت باعث
زیادتی آگاهی و تنبه او و نفرت او از دنیا گردد و در ضمن آن معاشرت چون غرض او خدا است از هدایت ایشان
یا غیر آن از اغراض صحیحه ثوابهای عظیم حاصل کند و چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خوشا
حال بنده خاموش گمنامی که مردم زمانه خود را شناسد و ببدن با ایشان مصاحبت کند و با ایشان در اعمال
ایشان بدل مصاحبت ننماید پس او را بظاهر شناسند و او ایشان را در باطن بشناسد پس آنچه مطلوب است
از عزلت آنست که دل معتزل باشد از اطوار ناشایسته خلق و بر ایشان در امور اعتماد نداشته باشد و پیوسته
توکل بخداوند خود داشته باشد و از فواید ایشان منتفع گردد و از مفاسد ایشان محترز باشد و اگر نه پنهانی
جنازه کار آدمی نمی کند بلکه اکثر صفات ذمیمه را قوی تر میکند مانند عجب زیرا که آن گوشه گیر چون بمیان
مردم نمی آید گمان او اینست که اکثر صفات ذمیمه را از خود دور و برطرف کرده است اما اگر بمیان مردم بیاید و در مجلس
او را حرمت ندارند همان ساعت تمام اهل مجلس را بباطن میرنجد و تهدید قتل میکند ایشان را و تا قیامت از ایشان

راضی نمی شود

راضی نمی شود و شیطان این را برای مردم توجیه میکند که این عالم جلال درویشانست و باعث نقص ایشانست
و آن بیچاره که در میان مردم است چون بسیار باین قسم مهالک افتاده است نقص خود را شناخته است و آن عجب را
ندارد و از کبر از این خفت که بآن رسیده است نفسش ملایم شده است و تکبرش کمتر است و از این قسم امثال منی
آنقدر از عابد بدر نمی رود و هم ریا در نفس آن گوشه گیر مخفی است و چون کسی او را نمی بیند که عبادت خود را بآن بفروشد
گمانش آنست که عبادتش خالص شده است و از خیالهای مخفی نفس خود خبر ندارد و از آن رمزها غافلست که
شیطان بر گوشه دلش میخواند در شبهای تار که مردم میدانند که تو باین گوشه نشینی و ترک خلق کرده البته عبادت
میکنی و شهرت در آفاق گرفتی و زاد در همه عالم بنیکی یاد میکنند و عنقریب خاک بیت ترا تبرک برخواهند داشت
و آن بیچاره که در میان معرکه است چون بسیار از نفس خود ایذاها دیده است بارها نفس خود را شناخته است و چون در میان
مردم می باشد مردم بسیار عمل او را مدح نمی کنند بلکه تفتیش میکنند و مرائی و سالوسش میگویند و از این جهت از ریا فارغ
تر است و همچنین در باب توکل و عدم توکل معاشرت مردم این فایده دارد که بمعاشرت مردم و تفکر در احوال ایشان
بحاصل مردم بیشتر او ظاهر میگردد و یاس از ایشان بیشتر حاصل می شود و همچنین در جمیع صفات اگر کسی تامل
کند و بعین بصیرت نظر کند میداند که کسی که در مقام اصلاح نفس باشد و بجد او توسل نماید بفضل الهی در ضمن معاشرت
خلق نفس او بیشتر بکمالات متصف میتواند شد مگر غیبتها که معاشرت نیکان و دیدن اطوار ایشان و
شنیدن پندهای پسندیده ایشان چه دوا نیست برای دردهای نفس قطع نظر از آنکه بنده را با اینها کاری
نیست و مطیع خداوند خود میباید شد و آنچه فرموده است میباید عمل کند و بتصرف خود کار نداشته باشد و بعضی از تحقیق
این مقام ان شاء الله تعالی در باب تحقیق معنی دنیا بیان خواهد شد **لمعهٔ پنجم** در بیان طلب مال از حلال نمودن و قدر
انفاق کردن است بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر می شود طلب مال از مصرف حلال کردن خوبست بلکه واجب
و لازم است اما آن طلب را مانع عمل بشبهها که کردن یا اعتماد بطلب خود کردن خوب نیست بلکه می باید که عمل بفرایض
و سنن الهی بکند چنانچه فرموده اند قدری از سعی بکنند و بدانند که با وجود سعی معطی خداست و از او طلب نمایند و سبب این

لمعهٔ پنجم

سعی از یاد آن غافل نشود چنانچه الله تعالی مدح کرده است ایشان را که مردانی که غافل نمی‌گرداند ایشان را تجارت و بیع
از یاد خدا و از اقامت صلوات و دادن زکوة و بعد از تحصیل آنچه بهم میرسد باید قناعت کند و اگر از حلال کم بهم رسد بر خود
مشقت می باید گذاشت و در این صورت ترک لذتها کردن و جامهای درشت و کهنه پوشیدن خوب است که متوجه حرام
نباید شد و اگر خدا وسعت و فراخی در روزی دهد بعد از ادای حقوق واجبه آنچه توسعه بر خود و عیال و مومنان و اعانت
فقرا و مساکین باید کرد و در همه باب وسط را رعایت باید کرد که آنقدر تصدق ندهد که خود محتاج شود و زیاده از قدر ضرورت
و احتیاج خود هم نگاه ندارد و آنچه را نگاه دارد هم تعلق بآن نداشته باشد و روزی خود را منحصر در آن نداند و آنچه از برای خود
صرف کند بر عیال تنگ نگیرد و طعامهای لذیذ بخورد و بخوراند بخویشان و جامهای نفیس بپوشد و بپوشاند اما بقدری که
بحد اسراف نرسد اما اگر قدری از مال داشته باشد که آن طعام لذیذ تواند خرید و فقیر را محتاج داند و خود بقلیلی قناعت
کند و زیادتی را بآن دهد ایثار کرده است و ایثار درجه مقربان است و حاصل آنست که اصل ترک لذتها را بنفسه کمال
دانستن خوب نیست که در مجلسی که وارد شوند و بطعام لذیذ ایشان را دعوت نمایند نخورند که ما ریاضت میکشیم و این را ما
نمی خوریم این مذموم است اما اگر برای فقیر و بچیزی یا اعانت مومنی بر خود تنگ کرد خوبست ؛ و همچنین در ترک جامهای فاخر
اینها از ما یحتاج جنس ؛؛؛ چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع
آمد و دید که آنحضرت جامه در نهایت سفیدی و نزاکت پوشیده اند مانند پرده که در زیر پوست تخم مرغ میباشد سفیان
گفت که این جامه جامه تو نیست که پوشیده و جامه بابن [illegible] حضرت فرمود که بشنو
از من و آنچه میگویم حفظ کن که در دنیا و آخرت برای تو خوبست اگر بر سنت پیغمبر ص بمیری و ترک بدعتها بکنی بدرستیکه
حضرت رسول صلی الله علیه وآله در زمان جنگی بود که در میان مسلمانان تنگی بسیار بود این بود که بآن نحو که شنیده
سلوک میکردند اما وقتی که دنیا رو کند و فراخی در روزی بهم رسد سزاوارترین مردم بصرف کردن نعمتها ابرار و نیکوکارانند
نه فجار و بدان و مومنانند نه منافقان و مسلمانانند نه کافران پس چه چیز از جامه مرا انکار و مذمت نمودی ؛ ای ثوری
و آنچه که با من لباس و این حال که از من می بینی از روزی که خود را شناخته ام هیچ صبح و شامی بر من نگذشته است که خدا

درمال من حقی مانده

در مال من حقی لازم باشد که نداده باشم و بمصرفش صرف نکرده باشم و چون سفیان رفت ؛ جمعی دیگر از صوفیه از زمان
که اظهار زهد میکردند و مردم را بترک دنیا و درشت پوشی میخواندند چون شنیدند که سفیان از جواب حضرت عاجز
شده است بخدمت حضرت آمدند و گفتند که سفیان جواب را در خاطر نداشت که بگوید عاجز شد حضرت فرمود که شما
حجتهای خود را بیان کنید ایشان گفتند که حجت ما از کتاب خداست حضرت فرمود که بگوئید که کتاب خدا سزاوارتر است
بعمل کردن گفتند که خدا مدح کرده جمعی از اصحاب پیغمبر را و مدح فرموده است که وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ
وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ که ترجمه اش اینست که اختیار میکنند و ترجیح میدهند دیگران را بر
نفس خود و از خود باز میگیرند و بایشان میدهند هر چند که ایشان را نهایت فقر و احتیاج است بآن چیزی که ایثار
میکنند و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود و خود را منع نماید از بخل پس ایشان رستگارانند پس خدا مدح کرده است
فعل ایشان را و در جای دیگر میفرماید که وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا که ترجمه اش اینست که
میخورانند طعام را بدوستی خدا یا با دوستی طعام و احتیاج بآن مسکین و بیچاره و یتیم بی پدر و کسیکه در جنگ اسیر کرده اند
و گفتند که ما در حجت بر تو همین اکتفا میکنیم حضرت فرمود که ای گروه آیا شما علم دارید بناسخ و منسوخ قرآن و محکم و
متشابه قرآن که هر که گمراه و هلاک شده است از این امت بسبب این جهالت شده است گفتند بعضی را میدانیم اما همه را
نمیدانیم حضرت فرمود که از این باب گمراه شده اید ؛ و همچنین است احادیث حضرت رسول صلی الله علیه وآله که ناسخ و منسوخ
و محکم و متشابه دارد و شما نمیدانید پس آنچه گفتید که خدا جمعی را با ایثار مدح کرده است ؛ اول جایز و حلال بوده و هنوز ایشان را
نهی نکرده بودند و بکرده خود ثواب شدند و در آخر خدا ایشان را از آن نهی فرمود برای ترحم بر ایشان و رعایت مصلحت
ایشان که تا ضرر بخود و عیال خود نرسانند و در میان عیال و طفلان خورد و مردان پیر و زنان پیر هستند که بر گرسنگی
صبر نمی توانند کرد پس اگر من یک گرده نان خود را ایثار کنم و دیگر چیزی نداشته باشم ایشان تلف خواهند شد
و از گرسنگی خواهند مرد ؛ لهذا حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که پنج خرما یا پنج قرص نان یا پنج درهم و دینار که آدمی داشته
باشد بهترین آنها آنست که صرف پدر و مادر خود کند ؛ دوم آنکه صرف خود و عیال می باید بکند ؛ سیم صرف خویشان

فقیران خود بکند و چهارم را صرف همسایگان فقیر خود بکند و پنجم را در راه خدا صرف کند و این پنجم ثوابش از آنها
کمتر است که یکی از انصار فوت شد و در وقت مرگش پنج غلام یا شش غلام که داشت همه را آزاد کرده بود و بغیر ایشان
چیزی مالک نبود و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که اگر مرا خبر میکردید نمیگذاشتم که او را در میان مسلمانان دفن کنید
که اطفال صغیر خود را محتاج بکف گدائی کرده است و پدرم فرمود که حضرت رسول فرمود که در نفقه ابتدا بعیال خود کن بعد از آن
هر که نزدیک تر باشد انچه خدا در قرآن برخلاف آن آیات فرموده است که نسخ آنها کرده آنست که وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا
لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا که ترجمه ظاهرش اینست که آنجماعتی که چون نفقه میدهند و مال را صرف
میکنند و اسراف نمی کنند که در زیادتی از حد اعتدال بدر روند و تنگ نمی گیرند و در میان این دو حالت وسط و اعتدال را
مرعی میدارند پس نمی بینید که خدا در این آیه بخلاف آنچه شما مردم را امر میفرمائید مدح فرموده است و آنچه شما میگوئید اسراف شمرده
و در بسیار جایی از قرآن فرموده است که خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد پس خدا مردم را از اسراف و تقتیر هر دو
نهی فرموده است و میانه روی امر فرموده است پس نباید که جمیع آنچه دارد بدهد و بعد از آن دعا بکند که خدا او را روزی بدهد که
خدا دعایش را مستجاب نکند موافق الحدیثی که از پیغمبر رسیده است که چند صنف از امت من هستند که دعای ایشان
مستجاب نمی شود شخصی که پدر و مادر خود را نفرین کند و شخصی که مالی بقرض بدهد و بر او گواهی نگیرد و مالش را ببرد
و بر او نفرین کند و شخصی که بر زن خود نفرین کند و خدا اطلاق را بدست آن گذاشته و شخصی که در خانه خود نشسته باشد
و دعا کند که خداوندا مرا روزی بده و بیرون نیاید که طلب روزی کند پس خداوند عالمیان میفرماید که ای بنده من ترا
راه دادم بطلب روزی و حرکت کردن در زمین و اعضا و جوارح صحیح بتو دادم بایست که برای متابعت فرموده من طلب
میکردی که اگر مصلحت میدانستم در روزی تو وسعت میدادم و اگر صلاح نمیدانستم روزی بر تو تنگ میکردم و تو نزد من
معذور بودی و شخصی که خدا او را مال بسیار روزی کند و آن همه را صرف نماید و دعا کند که پروردگارا مرا روزی بده
حق تعالی در جواب آن میفرماید که من روزی فراخ بتو دادم چرا میانه روی نکردی و اسراف کردی و حال آنکه ترا از اسراف
نهی کرده بودم و شخصی که نفرین بر خویشان کند پس خدا پیغمبر خود را تعلیم فرمود که چگونه انفاق نماید باین سبب که روزی

نزد آنحضرت یک اوقیه طلا که چهل مثقال باشد بهم رسید و پیش از شب همه را تصدق نمودند و چون صبح شد هیچ
چیز نزد آنحضرت نبود و سائلی آمد و سوال کرد و چون حضرت نداشتند که بآن دهند ملامت کرد حضرت را و حضرت از این
حال آزرده و مغموم شدند که چیزی بآن سائل نتوانستند داد و چون بسیار رحیم و مهربان بودند پس حق تعالی
آنحضرت را تادیب و تعلیم فرمودند که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا
مَحْسُورًا که ترجمه ظاهرش اینست که دست خود را در گردن خود مبند که هیچ صرف ننمائی و بگشای دست خود را تمام گشودن
که اسراف کنی و همه را صرف نمائی پس بنشینی ملامت کرده شده و درمانده و محتاج یعنی که مردمان از تو سوال مینمایند
در آن معذور نمیدارند پس اگر تمام مال خود را دادی دیگر انفاق نمی توانی کرد پس این احادیث حضرت پیغمبر که شنیدید قرآن
تصدیق آنها میکند و اهل قرآن عالم بعلوم قرآنند تصدیق قرآن می نمایند و ابوبکر که شما باو اعتقاد دارید در وقت
مردن گفت که خمس مال را وصیت میکنم و خمس هم بسیار است و سلمان فارسی و ابوذر که فضل و زهد ایشان را میدانید اما سلمان
پس چون وظیفه مقرر بآن میرسید قوت سال خود را بر میداشت و زیادتی را در راه خدا میداد بآن گفتند که تو با این زهد
چنین میکنی که شاید که امروز یا فردا بمیری جواب میگفت که چنانچه احتمال مردن است احتمال زیستن هم هست ای
جاهلان مگر نمیدانید که آدمی که قوت خود را نداشته باشد نفس او با او معارضه می نماید و اضطراب میکند و چون قوت
ضبط کرد اطمینان بهم میرساند و اما ابوذر پس آن شتران و گوسفندان داشت و شیر ایشان را میدوشید و
معاش میکرد و در هنگامی که گوشت میخواستند یا مهمانی برای او وارد می شد یکی از آنها را میکشت و چون میدید
که جماعتی که با آن در یک سر آب می بودند فقیرند از شتر و گوسفند آنقدر میکشت که آنجماعت را کافی بود و از برای
خود مثل حصه یکی از ایشان بر میداشت و از این دو بزرگ که زاهدتر است و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله در شأن
ایشان فرمود آنچه فرمود و بآن زهد چنین نکردند که همه چیز را بدهند و فقیر باشند و بدانید ای گروه که من از پدرم
شنیدم که از پدران خود روایت میکرد که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود روزی که از هیچ چیز آنقدر تعجب
نکردم که از حال مومن تعجب دارم که اگر در دار دنیا بدنش را بمقراضها بند بند کنند از برای آن خیر است و اگر پادشاه مشرق

و مذهب عالم شود که از برای آن خبر است و در جمیع خدا لعنت بآن میکنند لعنت بآن خبر است پس حضرت صادق علیه السلام
بعد از چند حجت دیگر فرمودند پس چرا شما که به مذهبی اختیار کرده اید و مردم را بآن میخوانید بسبب نادانی کتاب خدا
و سنت پیغمبر و احادیث آنحضرت که کتاب خدا تصدیق آنها میکند و آن احادیث را رد میکنید بجهالت و نظر
در غرایب قرآن نمیتوانید کرد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی قرآن را نمیدانید اید بگو چرا نظر در حال حضرت
سلیمان نمیکنید که پادشاهی طلبید که از برای کسی بعد از آن سزاوار نباشد و خدا باو کرامت فرمود و حق میگفت
و عمل بحق میکرد و خدا و هیچیک از مؤمنان او را برین امر عیب نکردند و پیش از او داود پیغمبر آن پادشاهی و سلطنت
داشت و یوسف پادشاهی مصر تا یمن داشت و عمل بحق میکرد و هیچکس او را مذمت نکرد و ذوالقرنین بنده بود که خدا
او را دوست میداشت و اسباب را برای او میسر گردانید و پادشاهی مشرق و مغرب را باو داد و حق میگفت و بحق عمل
میکرد و هیچکس او را برین پادشاهی عیب نکرد پس این گروه عمل نمائید بآداب الهی که برای مؤمنان مقرر فرموده است
و اکتفا بامر و نهی خدا بکنید و بگذرید از هر چه مشتبه است که علم آن را ندارید بگذارید و علم را باهلش رد کنید و بنادانی اعتراف
نمائید تا اگر ماجور گردید و نزد خدا معذور باشید و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را و حلال و حرام
الهی را یاد گیرید که شما را این علم بخدا نزدیک میکند و از جهل دور میکند و جهالت را باهلش واگذارید که اهلش
و اهل علم کم اند و خدا فرموده است که بالاتر از هر صاحب علم دانائی است و در حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که چه نیکو یاوریست بر پرهیزکاری خدا توانگری و غنا و حضرت صادق علیه السلام فرمود که فخری
نیست در کسیکه نخواهد که مال از حلال جمع نماید که روی خود را از مذلت سؤال نگاه دارد و قرض خود را ادا نماید و رحم و
خویشان را اعانت کند و فرمود که چه نیکو یاوریست دنیا بر تحصیل آخرت و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که محمد
ابن المنکدر روزی بیرون رفتم در بعضی از اطراف مدینه در ساعت بسیار گرمی و آنحضرت مرطوب و سنگین بدن بود
و تکیه بر دو غلام سیاه کرده بودند در خاطر گذرانیدم که سبحان الله مردی پیری از پیران قریش در این ساعت با این
حال و مشقت طلب دنیا میکند میروم که او را موعظه کنم پس گفت نزدیک آمدم و سلام کردم جواب فرمود و عرق از آن

حضرت میریخت

حضرت میریخت گفتم تو پیری از پیران قریش و در چنین وقتی با چنین حالی بطلب دنیا بیرون آمده اگر اجل تو
در این حال برسد چه خواهی کرد حضرت فرمود که اگر اجل در این حال برسد در حالی رسیده خواهد بود که بطاعتی از طاعتهای خدا
خدا مشغولم و کاری میکنم که خود و عیال خود را از تو و از دیگران مستغنی میکنم من در وقتی باید از مرگ بترسم که در
معصیت الهی باشم پس گفتم که راست گفتی من خواستم که ترا موعظه کنم تو مرا موعظه کردی و در حدیث دیگر حضرت صادق
فرمود که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بیل کار میکرد و زمین ها را آبادان میکرد و رسول خدا هسته خرما را بدهان
مبارک نرم میکرد و در زمین میکاشت و در ساعت سبز میشد و امیرالمؤمنین هزار بنده از کد ید خود آزاد فرمود و بسند
معتبر از اسباط ابن سالم منقولست که بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم از احوال عمر ابن مسلم سؤال فرمود گفتم
صالح است و خوبست اما ترک تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمودند که کار شیطان است مگر نمیدانند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
تجارت فرمود قافله از شام آمده بود و متاع ایشان را خرید و آنقدر نفع بهم رسید که قرض خود را ادا فرمود و بر خویشان قسمت
نمود خدا میفرماید که مردانی که غافل نمیگرداند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلوات و دادن زکوة و
علمای اهل سنت که قصه خوانند میگویند که اصحاب پیغمبر تجارت نمیکردند دروغ میگویند تجارت میکردند اما ترک نماز
نمیکردند در وقت فضیلت و چنین کسی افضل است از کسیکه بنماز حاضر شود و تجارت نکند و بسند معتبر منقولست
که عمر ابن یزید بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی هست که میگوید که در خانه خود می نشینم و نماز میکنم
و روزه میدارم و عبادت پروردگار خود میکنم و روزی البته بمن میرسد حضرت فرمود که این یکی از آن سه نفر است که
دعای ایشان مستجاب نیست و بسند معتبر از معلی ابن خنیس روایت که حضرت صادق علیه السلام از احوال شخصی
سؤال فرمود گفتند پریشانست فرمود که در چه کار مشغول است گفتند در خانه مشغول عبادتست فرمود که قوتش از کجاست
گفتند برادران مؤمنش بآن میرسانند فرمود که آنکه او را قوت میدهد عبادتشان بیشتر و بهتر از او است که او
خانه عبادت میکند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که طلب دنیا کند برای آنکه محتاج بسؤال نباشد و بر اهل
خود توسعه نماید و مهربانی بهمسایگان بکند در روز قیامت که مبعوث شود روی آن مانند ماه شب چهارده باشد

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عبادت هفتاد جزو است و بهترین جزوهایش طلب حلال است و منقولست
که سدیر صراف بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که بر آدمی در طلب روزی چه چیز لازم است فرمود که چون در دکان را
گشودی و متاع خود را پهن کردی آنچه بر تو لازم است بجا آورده **لمعهٔ ششم** در بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخره
و اسبان و خانه‌های نفیس و امثال اینهاست و کلینی بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که خداوند
عالمیان جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست میدارد و دوست میدارد که اثر نعمت آن بر بنده‌اش ظاهر باشد
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرگاه خدا نعمتی کرامت فرماید به بنده پس آن نعمت را ظاهر گرداند خود را بآن
بیاراید ملائکه میگویند که دوست خداست و بیان نعمت خدا کرده است و اگر بر خود ظاهر نگرداند میگویند دشمن خداست و کفران
نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام جامه میپوشیدند در تابستان که بپانصد درهم
قیمت آنها بود و بسند معتبر از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و جبهٔ خزی
پوشیده بودم و کلاه خزی بر سر داشتم پس گفتم فدای تو گردم جبه و کلاه من از خز است چه میفرمائید فرمود که قصوری ندارد
گفتم اگر تارش ابریشم باشد چون است فرمود که قصوری ندارد و فرمود که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد جبهٔ خزی
پوشیده بودند و انگاه فرمود که چون امیرالمؤمنین علیه السلام عبدالله بن عباس را بسوی خوارج فرستادند که با ایشان حجت تمام
کند عبدالله بهترین جامه‌های خود را پوشیده و به بهترین بوهای خوش خود را خوشبو کرده و بر بهترین اسبان سوار شده
و رفت و در برابر ایشان ایستاد انگاه خارجیان گفتند که ای ابن عباس تو بهترین ماها بودی حالا رخت جباران را پوشیده
و بر اسب ایشان سوار شده‌ای عبدالله این آیه را خواند که **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ**
مِنَ الرِّزْقِ بگو ای محمد که حرام کرده است زینت خدا را که برای بندگان بیرون آورده است و خلق فرموده است
چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را پس حضرت فرمود که بپوش و زینت کن که خداوند جمیل و نیکوست و جمال و زینت را
دوست میدارد اما باید که از حلال باشد و بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری در مسجد الحرام میگذشت
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دید که جامه‌های نفیس با قیمت پوشیده اند گفت والله که میروم و او را بر پوشیدن این جامها

سرزنش کنم

لمعه ششم

سرزنش کنم پس نزدیک حضرت آمد و گفت والله یابن رسول الله که پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل این جامه‌ها نپوشیده
و علی بن ابی طالب علیه السلام و هیچیک از پدران تو علیهم السلام چنین لباس نپوشیده اند حضرت فرمود که حضرت رسول صلعم
در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی بود لهذا بر خود تنگ میگرفتند و بعد از آن وقت بهم رسید پس سزاوارتر
اهل دنیا بصرف کردن نعمتهای خدا نیکوکارانند پس آن آیه را خواندند **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ** پس ما سزاوارتریم
از دیگران باینها بعد از آن فرمود که ای ثوری جامه‌ها که می‌بینی از برای لذت نفس نپوشیده ام از برای مردم پوشیده ام
بعد از آن دست سفیان را گرفته و نزدیک خود کشیدند و جامه که بر بالا پوشیده بودند دور کردند و با آن نمودند جامه
که در تحت بدن ایشان بود و جامه بسیار کنده بود فرمود که جامه بسیار کنده را از برای خود پوشیده ام و جامه نفیس را برای
زینت بنزد مردم پس دست انداخته و جامه کهنه که سفیان بر بالای جامه‌ها پوشیده بود ظاهر کردند و جامه ملایم
بدنش جامه بسیار زبری بود فرمود که جامه بالا را تو برای ریای مردم پوشیده‌ای و جامه نفیس را برای لذت نفس در
زیر پوشیده‌ای و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که من روزی در طواف بودم ناگاه دیدم که کسی جامه
مرا میکشد پس چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود و گفت ای جعفر تو مثل این جامه‌ها میپوشی در چنین مکانی
با آن ربطی که با علی بن ابی طالب داری گفتم این جامه فرقبی است یعنی جامه کتانی که از مصر آورده‌اند به یک دینار
خریده ام و حضرت امیرالمؤمنین در زمانی بودند که چیزی چند را در آن زمان می توانست کرد که در این زمان نمی توان کرد
اگر در این زمان من مثل آنجامه‌ها بپوشم میگویند که ریا میکند مثل عباد بصری و منقولست از عبدالله ابن القداح
که حضرت صادق علیه السلام گفت که بر سر راه با پدرم فرموده بودند و در انحال عباد ابن کثیر رسید و حضرت دو جامه نیکو از جامه‌های
مرو پوشیده بودند عباد گفت تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوک دیگر داشتند این جامه‌های با زینت چیست
که پوشیده‌ای اگر از این پست تر جامه‌ها بپوشی بهتر است حضرت فرمود که وای بر تو باد ای عباد که حرام کرده است زینتها را
که خدا برای بندگانش خلق فرموده است و روزیهای نیکوی پاکیزه را خدا چون نعمتی به بنده کرامت میفرماید دوست
میدارد که آن نعمت را بر آن شخص ببیند و هیچ قصوری ندارد این زینت وای بر تو ای عباد من پاره تن پیغمبرم

مرا آزار رواینده اچرا میکنی و عبا و عبای کهنه پوشیده بود و منقولست از حماد ابن عثمان که نزد حضرت صادق علیه السلام
بودم شخصی بآن حضرت عرض نمود که شما میفرمودید که علی ابن ابی طالب علیه السلام جامهای درشت می پوشیدند و
پیراهن بچهار درهم میخریدند و میبینم شما جامهای نیکو می پوشید حضرت فرمود که علی ابن ابی طالب علیه السلام در زمانی
بودند که اینها بد نمی نمود و اگر در چنان زمانی چنین جامه می پوشیدند مشهور میشدند بین بهترین لباسهای هر
زمانی لباس اهل آن زمانست اما چون حضرت صاحب الامر علیه السلام ظهور خواهد کرد جامه را بروش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
خواهد پوشید و بشریعت آنحضرت عمل خواهد نمود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است
که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که چه میگوئی در پوشیدن رختهای خشن و درشت گفتم چنین شنیده ام که پیشتر
می پوشیده اند و شنیده ام که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جامه خود را در آب فرو می برده اند و می پوشیده اند
فرمود که بپوش و زینت کن که حضرت علی ابن الحسین علیه السلام جبه خز بپانصد درهم میخریدند و می پوشیدند و ردای
خز به پنجاه دینار میخریدند و زمستان را در آنها میگذرانیدند و چون زمستان میگذشت میفروختند و قیمتش را
تصدق میفرمودند بعد از آن این آیه را میخواندند که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي تا آخر آیه و ابن بابویه بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه چیز است که خدا مؤمن را بر آنها حساب نمیکند طعامی که میخورد و
جامه که می پوشد و زن صالحه که او را اعانت می نماید و فرج او را از حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر فرمود که خدا زینت
و اظهار زینت را دوست میدارد و از بدحالی و اظهار فقر کراهت دارد و دوست میدارد که اثر نعمت خود را بر بنده ببیند
کسی پرسید که چگونه نعمت را اظهار کند فرمود که جامه خود را پاکیزه دارد و بوی خوش خود بر بزند و خانه خود را گچ کند
و ساحت خانه را جاروب کند حتی آنکه چراغ روشن کردن پیش از غروب آفتاب فقر را برطرف میکند و روزی را زیاده میکند
و کلینی و غیر او بسندهای مختلف روایت کرده اند که در بصره ربیع ابن زیاد شکایت نمود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
حال برادرش عاصم ابن زیاد را که عبا پوشیده و جامهای نرم و طعام را ترک کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندانش
بسبب این بسیار مغموم و محزونند حضرت او را طلبیدند چون حاضر شد روی ترش کردند فرمودند که ای دشمن نفس خود شیطان

خبیث ترا گمراه

خبیث ترا گمراه و حیران کرده است آیا حیا از اهل خود نکردی آیا رحم بر فرزندان خود نکردی تو چنین گمان میکنی که خدا
چیزهای طیب را بر تو حلال کرده است و کراهت دارد که تو از آنها بهره برداری و منتفع شوی تو نزد خدا از آن پست تری
که چنین تکلیفی نسبت بتو بکند مگر خدا نفرموده است که وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ
ترجمه اش اینست که زمین را خلق فرمود و مقرر گردانید از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع میوه ها هست و خرماها
که شکوفه در میان شان و غلافها حاصل میشود و آیا نفرموده است که مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا
يَبْغِيَانِ و فرموده است که يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ پس اول بمیوه ها و خلق آنها بر خلایق منت نهاده و در ثانی
بدریا و مروارید و جواهر که از دریا بیرون می آید منت نهاده پس حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا را بفعل اظهار کردن
و صرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از بیان کردن بقول حال آنکه امر فرموده است که وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ
حدیث کن بنعمتهای پروردگارت و بیان کن آنها را پس عاصم گفت که یا امیر المؤمنین علیه السلام پس تو چرا در خوردنیها اکتفا
کرده بر طعامهای ناگوار و در پوشش بر جامهای کهنه حضرت فرمود که من مثل تو نیستم خدا واجب گردانیده است بر امامان
حق که خود را بضعیفان و فقیران مردم بسنجند و بروش ایشان سلوک نمایند تا بر فقیران فقر زور نیاورد و چون امام خود را
بمثل حال خود ببیند بحال خود راضی باشند پس عاصم عبا را انداخت و جامهای نرم پوشید و کلینی بسند معتبر روایت
کرده است که معلی ابن خنیس گفت بحضرت صادق علیه السلام گفت که اگر خلافت بشما باشد ما با شما برفاهیت
تعیش خواهیم کرد حضرت فرمود که هیهات هیهات ای معلی اگر با باشد عار بر سیاست و تدبیر در شب و عبادت در
و سیاحت و حرکت در روز بجهاد خواهد بود و پوشش ما جامهای درشت و خورش طعامهای غیر لذیذ خواهد بود
پس خلافت ظاهری از ما غصب کرده اند و گشایش اینست که بر ما ستم کرده اند و ما را برفاهیت انداخته اند
ای عزیز بدانکه احادیث در این باب بسیار است و احادیث بسیار در فضل سواری اسبان نفیس و نگاهداشتن غلامان
و زینت ایشان واقع شده است و احادیث نیز در مدح فقر و فقرا و جامهای کهنه پوشیدن و بر روی فرش خشن
سهل نشستن وارد شده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر الاغ سوار میشدند و جامهای زبون می پوشیدند

واگر بصیرت داری ازین اخباریکه نقل شده است و از معارضات و گفتگوها که در میان ائمه صلوات الله علیهم و صوفیه
از زمانها شده است حق را می یابی و میدانی که اصل اظهار کمال دانستن و مقید به بینها بودن خوب نیست و
همچنین مقید بر زینتها و رفاهیتها بودن خوب نیست بلکه اگر خدا توسعه دهد توسعه بر خود و مومنان خوبست و اگر فقیر باشد
باید که بقدر لباس زرد و زیاده نخواهد و از کهنه پوشی پروا نداشته باشد و هر لباسی که میسر شود بپوشد و آنچه حاضر باشد
بخورد و همه را از جانب خداوند خود داند و اگر خواهد که تکبر را علاج کند و گاهی بر آن رختهای زبون بپوشد خوبست اما
در صورتیکه آن رخت زبون باعث زیادتی تکبر او نشود مثلا در زمانیکه اعتبار در شال پوشی باشد علاج تکبر
بترک شال پوشی است و در صدر اسلام که کوتاه و صحبت باب بود چنانچه حضرت رسول در آخر این وصیتها با ابیذر
اشعار فرموده است که ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی بهم خواهند رسید که در زمستان و تابستان پشم پوشند و
باین سبب خود را افضل از دیگران دانند پس ایشانرا لعنت کنند ملائکه آسمانها و ملائکه زمین و عقل نیز حکم میکند
که بنده نیز می باید فرمان بردار باشد اگر خز و پرنیان آقا برایش بفرستد بپوشد و اگر شال فرستد بپوشد و درد
و حال از آقا راضی باشد و بیان خوبی و بدی پشم پوشیدن در ضمن بیان آن فقره شریفه که در آخر حدیث ذکر
خواهد شد انشاء الله تعالی **لمعه هفتم** در بیان فضیلت پاکیزه کردن بدن و بوی خوش کردن است بسند معتبر از حضرت لمعه هفتم
امیرالمومنین علیه السلام منقولست که شستن سر رفع کثافت و چرک میکند و درد چشم را دور میکند و شستن جامه غم و حزن را
برطرف میکند و پاکیزگیست برای نماز و فرمود که خود را بآب پاکیزه کنید از بویهای بد که مردم بآنها متاذی می شوند
و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود باشید و باحوال خود بپردازید بدرستیکه خدا دشمن میدارد از بندگانش
آن قاذوره کثیف بد بو را که در پهلوی هرکس که بنشیند از آن متاذی شود و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سزاوار است
که آدمی هر روز بوی خوش بکند و اگر قادر نباشد یکروز بکند و یکروز ترک کند و اگر قادر نباشد در هر جمعه یکبار بکند
و این را البته ترک نکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا را حق لازمی است بر هر بالغی که در هر جمعه شارب و ناخن
بگیرد و بقدری از بوی خوش خود را خوشبو کند و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که بوی خوش از اخلاق پیغمبرانست

وحضرت صادق علیه السلام فرمود که بوی خوش باعث قوت دل است و فرمود که یک نماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد
نماز بی بوی خوش و فرمود که هر چیز در بوی خوش صرف شود اسراف نیست و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بوی
خوش زیاده از طعام مال صرف میکردند و احادیث در فضیلت طیب و انواع آن و فضل روغن های خوشبو بر خود مالیدن
بسیار است و در این رساله بهمین اکتفا می نمائیم **لمعه هشتم** در مدح مطعومات لذیذه و مذمت ترک گوشت و حیوانی
خوردن است بعضی از احادیث در این باب سبق ذکر یافته و کلینی بسندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و ائمه صلوات الله علیهم روایت کرده اند که سید و بهترین طعامهای دنیا و آخرت گوشت است و بسند معتبر از عبدالاعلی
منقولست که بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که روایت بما رسیده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که الله تعالی دشمن
میدارد خانه را که گوشت را حضرت فرمود که دروغ میگویند حضرت مذمت گوشت نفرموده و مذمت خانه کرد که گوشت
مردم را غیبت خورند در آن خانه و پدرم گوشت را دوست میداشت و بسیار تناول میفرمود و در روزیکه فوت شد در آستین
ام ولدش سی درهم بود که برای گوشت خریدن باو داده بود و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که گوشت
خوردن گوشت در بدن میرویاند و کسیکه چهل روز گوشت را ترک کند بدخلق میشود و هر که بدخلق شود اذان در گوشش
بگوئید و در حدیث دیگر فرمود که اذان در گوش راستش بگوئید و در حدیث دیگر فرمود که گروه انبیا گوشت را بسیار دوست
میداریم و بسیار میخوریم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که چهل
روز او را گوشت میسر نشود قرض کند و بخورد که قرضش را ادا می نماید و منقولست که پیغمبری از پیغمبران از ضعف شکایت
کرد وحی آمد که گوشت را با شیر بخور یا با ماست و حضرت امیرالمومنین علیه السلام در نامه که باهل مصر نوشته در هنگامی
که محمد بن ابی بکر را بسوی ایشان میفرستادند بعد از ذکر فضایل بسیار برای متقیان و بهره کاران در استعمال لذات
بسیار برای که خدا بسبب تقوی در دنیا با ایشان نعمتها کرامت میفرماید و در آخرت ایشانرا حساب نمیکنند بر آنها
فرموده اند که ای بندگان خدا بدانید که متقیان جمع کرده اند خیر دنیا و آخرت را شریک میکنند با اهل دنیا در دنیای ایشان و اهل
دنیا با ایشان در آخرت شریک نیستند خدا برای متقیان حلال گردانیده است و آنچه ایشانرا کافی باشد و غنی گردانیده

ایشان را از دیگران چنانچه فرموده است که بگو ای محمد که کیست که حرام گردانیده است زینت و آرایش را که خدا بیرون
آورده است از برای بندگان خود و کیست که حرام کرده است روزیهای پاکیزه را بگو که این زینت و روزیهای طیب
برای کسانی است که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و کفار و فجار به تبعیت شریک ایشان اند و جمیع آنها خالص است
برای مومنان در روز قیامت و مخصوص ایشان است در آن نشاء و غیر ایشان با ایشان شریک نیستند چنین تفصیل
میکنیم و بیان میکنیم آیات خود را برای گروهی که عالم اند و می دانند و بعد از ذکر این آیه حضرت فرمود که متقیان ساکن
شدند در دنیا به بهترین مسکنی و خوردند بهترین خوردنیها را و شریک شدند با اهل دنیا در دنیای ایشان پس
خوردند با ایشان نعمتهای پاکیزه را که ایشان میخوردند و آشامیدند شربتهای پاکیزه را که ایشان می آشامیدند
و پوشیدند بهترین جامها را که ایشان می پوشیدند و ساکن شدند در بهترین مسکنها که ایشان ساکن میشدند و
تزویج کردند بهترین زنان را و سوار شدند بهترین مرکبها را و اسبان را و تمام لذتهای دنیا را با اهل دنیا بردند
و در قیامت ایشان همسایگان رحمت الهی خواهند بود و آنچه از خدا طلبند با ایشان کرامت خواهند فرمود و هیچ مطلب
ایشان را رد نخواهد فرمود و لذتهای دنیا هیچ لذت ایشان را در آنجا کم نخواهد کرد پس ای بندگان خدا بسوی چنین امری
مشتاق باشید و از او طلب نمایید که آن تقوی و پرهیزکاری از منهیات خداست و موجب این سعادتها است و بهتر
در مدح شیرینیها و انواع میوها و اصناف گوشتها و سایر ماکولات و مشروبات و نعمتها احادیث بسیار وارد
شده است اما کم خوردن بسیار ممدوح است و اخبار بسیار در مذمت بسیار خوردن که آدمی سنگین شود و از
عبادت باز ماند و اگر با سیری طعام خورد وارد شده و حریص در اینها بودن و پیوسته طالب اینها بودن و همه شیرینی
خود را هم صرف تحصیل اینها نمودن بد است اما معتقد به ترک اینها بودن هم خوب نیست و ترک طعامهای مقوی
نمودن که بدن و عقل و قوی ضعیف شود خوب نیست زیرا که بدن آلت و مطیه نفس است در جمیع اعمال و در
تحصیل هر کمال و بدن که ضعیف شد نفس معطل می شود بلکه در عبادات هم بسیار بر بدن زور نمی باید آورد که بسیار
ضعیف شود مثل آنکه شخصی در سفری اسبی داشته باشد اگر روزی پنج فرسخ او را راه برد و در بعضی منازل هم توقفی

برای قوت آن بکند

برای قوت آن بکنند و چیزهای مقوی به آن بخوراند او را به منزل میرساند و اگر در یک روز او را سی فرسخ یا چهل
فرسخ براند در همان روز از کار می ماند و به منزل نمی رسد چنانچه بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام منقول است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این دین متین و محکم است پس سیر کنید و قطع مسافت آن نمایید به رفق و مدارا و همواری
و بسیار بار عبادت را بر مردم سنگین مکنید که عبادت خدا را مکروه طبع بندگان خدا کنید پس از باب کسی باشید
که مرکوب خود را آنقدر براند که باز ماند و نه سفر را قطع کرده باشد و نه مرکوب باقی گذاشته باشد و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که عبادت خدا را مکروه نفس خود مکنید و در حدیث دیگر فرمود که پدرم روزی بر من گذشت در اوایل سن و
من در طواف بودم و بسیار جهد و مشقت در عبادت میکشیدم و عرق از من میریخت فرمود که ای فرزند خدا بنده
که دوست میدارد او را داخل بهشت میکند و به اندک عمل از او راضی می شود و در این باب احادیث بسیار است
و ایضا باید عقل را کثیف و ضعیف نکند به ترک حیوانی و مثل آنها زیرا که مدار تمیز امور بر عقل است و عقل که ضعیف شد
زود فریب اهل باطل را میخورد چنانچه در احادیث ترک گوشت شعار ایشان بود و ظاهرا که شیطان این عباد
ترک گوشت و حیوانی را که مخالف طریقه شریعت است از برای همین از برای بعضی از مبتدعین صوفیه مقرر ساخته است
که چون چهل روز در سوراخی نشستند و عقل و قوی ضعیف گردید و اوهام و خیالات بر عقل ایشان مستولی شود
و از زیاده هم چیزها در خیال ایشان بهم میرسد از باب کسیکه به مرض سرسام مبتلا باشد و باعتبار ضعف عقل گمان
میکنند که کمالیست و آنچه پیر ایشان گفته است چون پیوسته در آن سوراخ تاریک همین معنی در نظر شان است
بتدریج باز و یا قوت و همی و ضعف عقل در خیال ایشان می شود و بیرون که آمدند اگر پیر گوید که دیشب پنج مرتبه بعرش
رفتم تصدیق نقش میکنند بدون بینه و برهان اینها همه از ضعف عقل است و بدانکه حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که هر که در چهل صباح عمل خود را از برای خدا خالص گرداند خدا چشمهای حکمت را از دلش جاری گرداند
و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که را از برای خدا چهل روز خالص گرداند یا چنین فرمود
که هر که نیکو خدا را یاد کند در چهل روز خدا او را زاهد گرداند در دنیا و او را به درد و دوای دنیا بینا گرداند و حکمت را

درد آن جاده وزبان او را الحکمت گویا گردانند بعد از آن حضرت آیتی خواندند که ترجمه‌اش اینست که آنانکه گوساله را
خدای خود اخذ کردند عنقریب بایشان خواهد رسید غضبی از جانب پروردگار ایشان و خواری در زندگانی در دنیا
و چنین جزا میدهیم جماعتی را که افترا بر خدای بندند پس فرمود که هر صاحب بدعتی را که می‌بینی البته ذلیل و خوار است و هر کس
که افترا بر خدا و رسول و اهل بیت آن صلوات الله علیهم می‌بندد البته ذلیل و بی‌مقدار است و صاحبان بدعت از
روی جهالت این دو حدیث را حجت خود کرده‌اند در برابر اهل حق و نفهمیده‌اند که هیچ دخلی بمطلب ایشان ندارد
زیرا که چنانچه در اول کتاب دانستی اخلاص عمل آنست که از شوائب ریا عمل را پاک گردانند و سعی کنند که آنچه از آن صادر شود
از اعمال و افعال و اقوال او همه موافق رضای الهی باشد و نیت آن در آن عملها مشوب بغرضهای فاسده نباشد بلکه
عملهای مباحش را هم بنیت عبادت کند مثل اگر به بیت الخلا رود با خود نیت را خالص کند و برای این برود که در وقت
عبادت پاکیزه باشد و عبادت را با حضور قلب کند و باین نیت آن عمل عبادت میشود اگر در نیت صادق باشد
و اگر ببازار رود برای این رود که خدا فرموده است که ببازار بروم و طلب روزی بکنم برای فرموده خدا میروم و همچنین
در جمیع کارها و اخلاص از برای خدا وقتی می‌شود که کاری را که خدا فرموده باشد برای خدا بکند و اگر کسی بدعتی را از برای خدا
بکند خدا از آن و از کار آن بیزار است پس اول باید دانست که کدام کار را خدا میخواهد و آخر آن کار را از برای
خدا کرد و در فصلهای پیش این معنی را واضح ساختیم پس لفظ چهل روز بچه کار صاحب بدعت می‌آید چه ظاهر است
که اگر کسی چهل روز و زیادتی کشتی کند داخل این حدیث نخواهد بود و حضرت در آخر حدیث ملائم کرده بدعت
بدعت فرموده و اشعار باین معنی فرموده‌اند و بعد از آن معنی که از اخلاص برای تو بیان کردیم میدانی که چهل روز
بآن حال بودن چه بسیار دشوار است و ظاهر است که کسی که بآن سعادت فایز شود که از روی علم و دانایی
عملش را برای خدا خالص گرداند و بدعت در اعمالش نباشد چشمهای حکمت بر زبانش جاری می‌شود و اگر بر وفق
بدعت عمل کند چشمهای ضلالت بر زبانش جاری می‌شود و از جانب شیطان که عالم را گمراه کند و اگر شد در میان
اهل حق همیشه عباد و زهاد و ابدال بوده‌اند و ایشان را داخل صوفیه نمی‌شمرده‌اند چون بر طریق حق مستقیم بوده‌اند و راه

قربت و عبادت و مناجات

قرب و عبادت و مناجات و بندگی خدا را داشته‌اند مانند سلطان العلماء والمحققین و برهان الاصفیاء
والکاملین شیخ صفی الدین و سید الافاضل ابن طاوس و زبدة المتعبدین ابن فهد حلی و شهید سعادتمند
شیخ زین الدین رضوان الله علیهم اجمعین و غیر ایشان از زهاد که طریقه ریاضت و عبادت و بندگی بقانون
شریعت مقدس نبوی داشته‌اند و بعد از کمال در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و هدایت خلق الله
و علوم حق را درس میگفته‌اند و بدعتی از ایشان نقل نکرده‌اند لهذا ملا جامی در نفحات هیچیک از ایشان را ذکر نکرده
و داخل صوفیه ندانسته با آنکه از آفتاب مشهورتر بوده‌اند و از آثار و اولاد و امجاد و تصانیف ایشان عالم منور گردیده
و تا قیام قیامت عالم از برکات ایشان ظاهر و باطن معمور است و در ترویج دین ائمه اثنا عشر سعیها کرده‌اند و جان
خود را در راه دین بذل کرده‌اند و جمعیت دیگر از صوفیه باطل بر خلاف ایشان در هدم دین سعیها کرده‌اند و شنیدی
که سفیان ثوری و عباد بن کثیر بصری و غیر ایشان از صوفیه با ائمه چه معارضات کرده‌اند و بعد از عصر ائمه پیوسته
با علمای دین اثنا عشر معارضها و مجادلها میکرده‌اند و اکنون هم میکنند امید که خدا جمیع طالبان خود را براه حق هدایت
کند بمحمد و آله الطاهرین **لمعه نهم** در بیان حرمت غناست بدانکه در حرمت غنا میان علمای شیعه خلافی نیست
و شیخ طوسی و علامه و ابن ادریس رحمهم الله نقل اجماع کرده‌اند بر حرمتش و همیشه از مذهب شیعه معلوم بوده است
حرمت غنا و در میان سنیان خلافست بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان همه حرام میدانسته و بعضی از صوفیه ایشان
و بعضی از علمای ایشان حلال دانسته‌اند و احادیث در باب حرمت آن بسیار است و ظاهر بعضی از احادیث آنست که
از گناهان کبیره است چنانچه کلینی بسند صحیح و حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه
که ... مدح میفرماید جمعی را که حاضر نمی‌شوند زور را که قول زور در بعضی گفتار باطل فرموده که مراد از غناست و بسند حسن از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که غنا از جمله گناهانی است که خدا بر آن وعده آتش فرموده است و بعد از آن این آیه را
خواندند که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ
لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ که ترجمه‌اش اینست که از مردمان کسی است که میخرد سخن لهو و باطل و غافل کننده از خدا را تا گمراه

سازد مردم را از راه خدا بنادانی و استهزا میکند براه خدا و دین حق برای آن گروه مهیا شده است عذاب خوار
کننده و در احادیث دیگر وارد شده است که گناه کبیره آنست که خدا وعید آتش بر آن کرده باشد پس معلوم میشود که غنا
از گناهان کبیره است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت فرمود که غنا داخل است در آنچه خدا فرموده است
که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که خانه که در آن غنا میکنند ایمن نیست از نزول بلاهای دردناک و دعا در آنخانه مستجاب نمیشود و ملک داخل آنخانه
نمیگردد و بسند صحیح مرویست که ریان ابن الصلت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که هشام ابن ابراهیم از شما
نقل میکند که شما رخصت فرموده‌اید در شنیدن غنا حضرت فرمود که دروغ میگوید آن زندیق آن از من پرسید من با آن
گفتم که شخصی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود از غنا حضرت فرمود که اگر حق و باطل متمیز شود غنا در کدام
طرف خواهد بود آن شخص گفت در طرف باطل فرمود که درست حکم کردی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که فرمود مجلس غنا مجلسیست که خدا نظر رحمت بسوی اهل آن مجالس نمیکند و غنا داخل است در آن آیه
که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ و بسند صحیح از مسعده ابن زیاد منقولست که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی
عرض نمود که پدر و مادرم فدای تو باد من داخل بیت الخلا میشوم و همسایگان دارم که ایشان کنیزان دارند که غنا میکنند
و عود مینوازند و بسیار من طول میدهم نشستن را از برای استماع آواز ایشان حضرت فرمود که چنین مکن آن شخص
گفت که بپای خود برای این نمیروم همین شنیده‌ایست که بگوش خود میشنوم حضرت فرمود که تو بخدا که نشنیده که
خدا میفرماید که گوش و چشم و دل از همه ایشان سؤال خواهند کرد گفت والله گویا هرگز این آیه را نه از عرب شنیده
بودم و نه از عجمی و بعد از این دیگر باین عمل عود نخواهم کرد و الحال توبه و استغفار میکنم حضرت فرمود که برخیز غسل بکن و نمازی
بکن که بر کاری عظیم مقیم بودی چه بسیار بد بود حال تو اگر بر این حال میمردی و خدا را شکر کن و از خدا طلب کن که توبه‌ات را
قبول کند و توبه کن از جمیع بدیها و از هر چه خدا آنها را نمیخواهد که خدا چیزی را که قبیح است نمیخواهد و نهی فرموده است
قبیح را باهلش بگذار که هر فعلی را اهلی است که آن فعل مناسب ایشانست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست در
تفسیر این آیه

تفسیر این آیه که فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ اجتناب نمائید از رجس و پلیدی
که آن بتان است و اجتناب کنید از قول زور و گفته باطل فرمود که مراد از قول زور غناست و در حدیث دیگر فرمود
که غنا آشیانه نفاق است و در حدیث دیگر وارد است که از آنحضرت پرسیدند از غنا حضرت فرمود که داخل خانه چند
مشوید که خدا از اهل آن اعراض فرموده و روی رحمت را از ایشان گردانیده است و در حدیث دیگر فرمود که شنیدن
لهو و غنا در دل میرویاند نفاق را چنانچه آب گیاه را میرویاند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که بخوانید قرآن را بلحن عرب و صوت ایشان و احتراز نمائید از لحنهای اهل فسق و فجور و صاحبان گناهان
کبیره بدرستیکه بعد از من جمعی خواهند آمد که ترجیع کنند آواز خود را بقرآن مانند ترجیع نوحه و غنا و رهبانیت
قرآن از گردنهای ایشان بالاتر نخواهد رفت و دلهای ایشان برگشته و سرنگون است و دلهای جمعی که کار ایشان
خوش ایشان می‌آید نیز سرنگون است و علی ابن ابراهیم در حدیث طولانی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
برای سلمان بیان فرمود چیزهائی چند که در آخر الزمان بهم خواهد رسید و از علامات قیامت است از آنجمله فرمود که
تغنی بقرآن خواهند کرد و بعنوان غنا خواهند خواند و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از خریدن کنیزان غنا
کننده فرمود که خریدن ایشان و فروختن ایشان حرامست و تعلیم کردن ایشان کفر است و گوش کردن
و خواننده‌گی ایشان نفاق است و در حدیث دیگر فرمود که زن غنا کننده ملعون است و هر که کسب او را بخورد ملعون است
و در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند از شنیدن غنا
حضرت فرمود که اهل حجاز جایز میدانند و آن باطل است و لهو است و نشنیده که خدا میفرماید در مدح جماعتی که چون
بلغو میگذرند گرامی و بزرگوار میگذرند و گوش نمیدهند و از حضرت امام رضا علیه السلام بسند معتبر منقولست که هر که
نفس خود را منزه کرد از غنا و نشنود آنرا درختی هست در بهشت که خدا بادها را امر میفرماید که آن درخت را
حرکت دهند پس از آن صدائی خوش خواهد شنید که هرگز نشنیده باشد و کسیکه غنا شنیده باشد آنرا نخواهد شنید
و علی ابن ابراهیم بسند صحیح از عاصم ابن حمید روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که سؤالی میخواهم

بکنم و حیا مانع می شود آیا در بهشت غنا خواهد بود فرمود که در بهشت درختی هست که خدا بادهای بهشت را امر میفرماید
که میوزند و آن درخت را و بنغمه چند مترنم می سازند که خلایق بخوبی آن نغمها هرگز صدائی نشنیده باشند بعد از آن
فرمود که آن عوض ثواب کسی است که ترک شنیدن غنا در دنیا از ترس خدا کرده باشد و ابن بابویه رحمه الله بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که غنا مورث نفاق است و باعث فقر می شود و بسند دیگر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند از معنی قول زور که خدا از آن نهی فرموده است فرمود که
از جمله قول زور است آنکه شخصی بکسیکه غنا کند گوید احسنت خوب خواندی و احادیث دیگر در باب حرمت غنا وارد است
و از برای ارباب انصاف و بصیرت کمتر از آنچه مذکور شد هم کافیست بدانکه اکثر علما و لغویین غنا را تفسیر کرده اند
بترجیع آوازی که شنونده را بطرب آورد و معنی ترجیع را تفسیر کرده اند بگردانیدن و حرکت دادن آواز در گلو و طرب را گفته اند
آن حالتی است که آدمی را از خوشحالی یا اندوه حاصل میشود و بعضی علما و لغویین بمحض ترجیع اکتفا کرده اند و بطرب
آوردن را در آن اخذ نکرده اند و غنا در فارسی سرود را میگویند چنانچه خواننده را گاهی در فارسی سرود میگویند
و در میان عرب حال هم می شنویم که کسی را که میخواهند که بگویند خواننده است میگویند تغنی یعنی غنا میکند پس ظاهر شد
از آنچه گذشت که هر آوازی که در آن ترجیعی باشد و آنکس را بحزن یا فرح آورد حرامست مگر آنچه استثنا خواهد
شد و اگر بطرب هم نیاورد بنابر مذهب جمعی کثیری هم حرامست و چنین فردی ظاهر نمی باشد زیرا که مطرب که گفته اند
مراد اینست که آن نوع از آواز از شأنش این باشد که بطرب آورد و اگر گاهی باشد که کسی بهم رسد که از هیچ آوازی
بطرب نیاید چنانچه اگر عسل را توصیف کنند که چیزی شیرینی است که آدمی از آن محظوظ و ملتذ می شود اگر بندرت علیل
کسی را بد آید خللی در آن تعریف ندارد و بی یک قسم از آواز است که اصل جوهر آواز خوش دارد پس اگر قرآن را
آراسته بخوانند و تحزینی در صوت بکنند که در حد اعتدال بهم رسد اما تکریر آواز و ترجیع در آن نباشد آن ظاهرا غنا نیست
و بعضی در بعضی احادیث وارد شده است که قرآن را بحزن بخوانید بر این معنی محمولست و همچنین احادیثی که دلالت دارد
بر اینکه ائمه بحزن تلاوت میفرموده اند و در بعضی احادیث وارد شده است که ترجیع آواز بکنید بقرآن با آن احادیث

[illegible]

معارض مقاومت

معارض مقاومت نمی تواند کرد و محمول بر تقیه است و کسی از علمای ما ندیده ام که قرآن را در باب غنا استثنا کرده
باشد اما اکثر علما حدی خواندن را برای راندن شتر استثنا کرده اند و چون در سندش ضعفی هست بعضی از علما
ما نیز او را حرام میدانند و همچنین خلاف در صدای زنی که غنا کند در عروسیها برای زنان و مردان در میان ایشان
داخل نشوند و جمعی از علما این را حلال دانسته اند و ابن ادریس و علامه این را در تذکره حرام دانسته اند و لیکن علتش
حدیث معتبر وارد شده و همچنین نوحه زنان در ماتمها اگر دروغ نگویند تجویز کرده اند اکثر علما و احادیث وارد شده و شیخ علی
ذکر کرده است که بعضی از علما مرثیه حضرت امام حسین علیه السلام را جایز دانسته اند بغنا خواندن و احتیاط در ترک
آنست که از همه اینها اجتناب نماید بمقتضای عموم احادیث بسیاری که گذشت لمعه دهم در بیان ذکر است بدانکه
ذکر در لغت یاد کردن است و یاد کردن خدا انواع دارد یکی یاد خداست در هنگام معصیتی که خواهد مرتکب آن شود خدا را
بیاد آورد و برای خدا ترک نماید دویم یاد خداست در وقت طاعات که خدا را بیاد آورد و بسبب آن مشقت طاعات
بر آن آسان شود بجا آورد سیم یاد خداست در هنگام رفاهیت و نعمت که وفور نعمت او را از یاد خدا فراموش
نکند و شکر آن نعمت را بجا آورد چهارم یاد خداست در هنگام بلا و محنت که در آن حالت بخدا تضرع نماید و بر آن
بلا صبر کند پنجم ذکر الهی است بدل که تفکر در صفات کمالیه الهی و در آلاء و نعماء آن بکند و تفکر در دین حق و معانی
قرآن و احادیث رسول صلی الله علیه و آله و اهلبیت علیهم السلام و تفکر در امور آخرت و مکارم اخلاق و عیوب نفس و سایر
امور یکه خدا امر فرموده است اینها همه ذکر الهی است ششم ذکر بر زبانست و آن انواع دارد مثل مذاکره علوم حقه و آیات
و اخبار و درس گفتن آنها و ذکر آنچه سابقا گذشت و فضایل اهل بیت را بیان کردن و قرآن خواندن و
دعا خواندن و اسماء الهی که از شارع منقول شده است مداومت نمودن اما باید که بآدابی باشد که پسندیده
شارع است و بعنوان بدعت نباشد و دل آگاه باشد از آنچه بر زبان جاری میگردد و بر این مضامین احادیث
متواتره وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که اطاعت خدا میکند
یاد خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش کم باشد و هر که معصیت خدا میکند خدا را فراموش کرده است

هر چند نماز و روزه و تلاوتش بسیار باشد؛ و بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که دشوارترین
اعمال سه چیز است انصاف دادن برای مردم از نفس خود که از برای مردم از نفس خود نپسندی مگر چیزی را که برای
نفس خود از مردم می‌پسندی و با برادران مؤمن مواسات نمودن در مال و برادرانه در میانه خود و ایشان
قسمت نمودن و ذکر خدا بر همه حال کردن نه **سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ** گفتن بس بلکه ذکر
چیزی بر تو وارد شود که خدا امر فرموده باشد بجا آوری و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا نهی فرموده باشد ترک نمائی؛ و در حدیث
دیگر فرمود که در توریه نوشته است که ای فرزند آدم مرا در هنگام غضب خود یاد کن تا ترا یاد کنم در هنگام غضب خود؛ و حضرت
امام موسی علیه السلام فرمود که هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح و خسته نمیکند مثل زیارت برادران مؤمن از برای
خدا بدرستیکه دو مؤمن که با یکدیگر ملاقات میکنند و خدا را یاد می‌نمایند بعد از آن فضایل ما اهلبیت را یاد میکنند
گوشتهای روی شیطان تمام میریزد و از بسیاری المی که باو میرسد بفریاد می‌آید که ملائکه آسمانها و خازنان بهشت
حال او را می‌یابند و بر آن لعنت میکنند و هیچ ملکی مقرب نمی‌ماند مگر آنکه آنرا لعنت میکند پس بر زمین می‌افتد وامانده
و درمانده شده؛ و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که صبر دو صبر است یکی صبر در هنگام مصیبت که
آن نیکو و جمیل است و بهتر از آن صبر بر ترک چیزهاست که خدا حرام گردانیده است و ذکر خدا دو ذکر است یکی ذکر در
هنگام مصیبت و بهتر از آن یاد خداست در وقتی که حرامی رو دهد که مانع از آن گردد؛ و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که هر قومی که در مجلسی مجتمع شوند و خدا را یاد نکنند آن مجلس در قیامت باعث حسرت ایشان خواهد بود پس فرمود
که یاد ما از جمله ذکر خداست و یاد دشمنان ما از جمله یاد شیطانست؛ و در حدیث دیگر فرمود که صاعقه نمیرسد بکسیکه
ذکر خدا کند پرسیدند که ذاکر کیست فرمود کسیکه صد آیه از قرآن بخواند پس چون حقیقت ذکر معلوم شد بدانکه انواع
ذکر در میان صوفیه شایع گردیده است که همه بدعت است و بهترین عبادات میدانند و خلاصه اوقات عمر خود را در آنها
ضایع میکنند و مردم را گمراه میگردانند اول ذکر جلی و آن مشتمل بر چند چیز است؛ اول آنکه این نحو عبادات از شارع متلقی
نشده است و در آیات و اخبار کیفیت ذکر بر خلاف این وارد شده است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که

ادعوا ربکم

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ یعنی بخوانید پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی
بدرستیکه او دوست نمیدارد آنها را که از حد اعتدال بیرون میروند و جای دیگر میفرماید که **وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ**
تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ که ترجمه‌اش اینست که یاد کن
پروردگار خود را در خاطر خود از روی زاری و ترس و پست‌تر از بلند گفتن در اول روز و آخر روز و مباش از جمله غافلان
و نقل کرده‌اند که حضرت پیغمبر شنید که جمعی فریاد برآورده‌اند بتکبیر و تهلیل ایشان را منع بلیغ نمود و فرمود که بدرستیکه ندا میکنید
کسی را که نشنود یا دور باشد؛ و باسانید صحیحه منقولست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت موسی علیه السلام از خداوند
خود سؤال نمود که ای پروردگار من آیا تو نزدیکی بمن که بروش نزدیکان با تو راز گویم یا دوری که چون ترا بخوانم بلند بخوانم
خطاب رسید که من همنشین آنکسم که مرا یاد میکند یعنی فریاد در کار نیست؛ و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که شیعیان ما جماعتی‌اند که در خلوت و پنهان خدا را بسیار یاد میکنند؛ و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که حق سبحانه
و تعالی میفرماید که هر که مرا آهسته و پنهان یاد کند من او را علانیه یاد کنم؛ و بسند معتبر دیگر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
منقولست که هر که خدا را در پنهانی یاد کند پس خدا را بسیار یاد کرده است بدرستیکه منافقان خدا را آشکارا ذکر میکردند و در
پنهان ذکر نمی‌کردند خدا در وصف ایشان فرموده که ریای مردم را میکنند و یاد خدا نمی‌کنند مگر اندکی؛ و حضرت امام محمد باقر
فرمود که ذکری که آدمی در خاطر خود بکند ثواب آنرا بغیر از خدا کسی نمیداند از بزرگواری آن ذکر پس ازین آیات و احادیث
معلوم شد که باین نحو فریاد کردن و خدا را ذکر کردن در شرع پسندیده نیست و در تعریف بدعت دانستی که این قسم
امور که از شارع وارد نشده است خوب دانستن و بعنوان عبادت کردن بدعتست؛ دویم آنکه تحریرها و غناها میکنند
و ذکر را بتصنیفها بر میگردانند و در میان آن اشعار عاشقانه درهم ادا بنغمه و ترانه میخوانند و این باجماع علمای ما حرامست
چنانکه دانستی در باب غنا قطع نظر از اعمال شنیعه که در ضمن آن میکنند از دست بر دست زدن بنغمه و اصول که خدا
کفار را در قرآن بآن مذمت فرموده است و رقص کردن که شرعا مذموم است و عقل هر کس حکم بقباحت آن میکند
سیم آنکه این اعمال را در مساجد میکنند و شعر خواندن در مسجد مذموم است؛ چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

منقولست که فرمود که اگر بشنوید که کسی در مسجد شعری خواند بگوئید با او که خدا دهنت را بشکند مسجد را برای قرآن
خواندن ساخته اند و ایضاً نهی کرده اند از آواز بلند کردن در مسجد و اکثر ایشان این اعمال را در شب و روز جمعه
می سازند و شعر خواندن در شب مطلقا مکروهست و در روز جمعه مکروهست چنانچه در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که در روز جمعه یک بیت شعر بخواند نصیب و بهره او از ثواب آن روز همان بیت خواهد بود و چون
با ایشان میگوید که این اعمال بدعت و تشریعست جواب میگویند که ما را از این قرب دیگر حاصل می شود و فریادها می کنند
و مانند حیوانات کف می کنند و این را در نظر عوام کالانعام از کمالات خود مینمایند و در باب قرب بیشتر
معلوم شد که این چیزها باعث کمال بعد و دوری ایشانست از راه قرب حضرت از راه متابعت شرع و آنچه گاهی از ایشان
صادر می شود و حالتش نام میکنند بر چند قسم است یک قسم آنست که خیالات باطله در نفس ایشان از عشق مجازی هست
این صداهای خوش را که شنیدند آن معنی طغیان میکند و باعث اضطراب ایشان می شود و آن خصوصیتی با ایشان
ندارد و در مجلس شراب و ساز و تنبک هم آن شور و وجد و رقص می باشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که از آبای کرام طاهرین خود صلوات الله علیهم روایت فرمود که شیطان نزد انبیا می آمد از زمان آدم
تا هنگامی که حضرت عیسی علیه السلام مبعوث شد و با ایشان سخن میگفت و سؤالها از ایشان میکرد و با حضرت یحیی
زیاده از پیغمبران دیگر انس داشت روزی حضرت یحیی علیه السلام با آن فرمود که ای ابو مره مرا بتو حاجتی است گفت که قدر تو
از آن عظیم‌ترست که حاجت ترا رد توان نمود آنچه خواهی سؤال نما که آنچه خواهی مخالفت نخواهم کرد حضرت فرمود که
میخواهم که دامها و تلههای خود را که بنی آدم را بآن صید می نمائی بمن نمائی آن ملعون قبول کرد و بروز دیگر وعده کرد چون
صبح روز دیگر شد حضرت یحیی در خانه نشست منتظر آن بود ناگاه دید صورتی در برابرش ظاهر شد رویش
مانند روی میمون و بدنش مثل بدن خوک و طول چشمهایش در طول رویش و همچنین دهانش در طول رویش و ذقن
نداشت و ریش نداشت و چهار دست داشت دو دست در سینه و دو دست در دوشش رسته و پاشنه پاهایش در پیش و انگشتان
پایش در عقب و قبای پوشیده و کمربندی بر روی آن بسته و بر آن کمربند رشته‌ها با الوان مختلف آویخته بعضی

سرخ و بعضی زرد

سرخ و بعضی زرد و بعضی سبز و به هر رنگی رشته در آن میان هست و زنگ بزرگی در دست دارد و خودی بر سر
نهاده و بر آن خود قلابی آویخته چون حضرت او را باین هیئت مشاهده نمودند فرمودند که این کمربند چیست که در میان
داری گفت این کبری مجوسی است که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت داده ام فرمود که این رشته های الوان چیست
گفت این اصناف زنانست که مردم را بالوان مختلفه و رنگ آمیزیهای خود میفریبند فرمود که این زنگ چیست که
در دست داری گفت این مجموع عیشهاست که لذتها در آنجاست از طنبور و بربط و طبل و نای و سرنا و غیر اینها و چون
جمعی بشراب خوردن مشغول شده اند و لذتی نمی یابند از آن من این جرس را بحرکت در می آورم و مشغول خوانندگی
و سازی شوند پس چون صدای آن را شنیدند از طرب و شوق از جا بدر می آیند و یکی رقص میکند و دیگری با انگشتان
صدا میکند و دیگری جامه بر تن میدرد پس حضرت فرمود که چه چیز بیشتر باعث سرور و روشنی چشم تو میگردد گفت
زنان که ایشان تلهها و دامهای منند و چون نفرینها و لعنتهای صالحان بر من جمع میشود نزد زنان میروم و از ایشان
دلخوش میشوم حضرت فرمود که این خود چیست که بر سر تست گفت باین خود از نفرینهای صالحان حفظ میکنم فرمود
که این قلاب چیست که بر آن آویخته است گفت باین دلهای صالحان را میگردانم و بسوی خود میکشم فرمود که آیا
بمن یک ساعت ظفر یافته گفت نه و لکن در تو یک خصلت می بینم که مرا خوش می آید فرمود که کدام است گفت اینکه
بسیار که چیزی میخوری در هنگام افطار و این موجب سنگینی تو میشود و دیر تر بعبادت برمیخیزی حضرت فرمود که با خدا
عهد کردم که دیگر از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات نمایم شیطان گفت که من نیز عهد کردم که هیچ مسلمانی را دیگر نصیحت
نکنم تا خدا را ملاقات کنم پس بیرون رفت و دیگر بخدمت حضرت نیامد و یک قسم دیگر آنست که از باب مکر و فریب
و ساختگی است چنانچه بسیار دیده ایم که اکثر ایشان حالات بر کنار بازی می شوند و در هنگام اضطراب و شور خود را بر طرف دیگر
می اندازند و آثار اختیار در افعال ایشان ظاهر است و یک قسم دیگر مرضی است که باعتبار ترک حیوانیه و ضبط نفس
در ذکر خفی و سایر بدعتهای ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ و مولد مواد سوداویه است حاصل می شود که باندک
صدائی خوشی یا صدای موحشی یا زیادتی فرحی یا زیادتی حزنی مدهوش می شوند و چنانچه از حرکات ازایشان صادر

میشود و آن باعتبار مرضی است که در بدن ایشان حاصل میشود و آنرا بتنقیه و جلاب و ترک آن بد عملها و خوردن
دواهای مقوی علاج می باید کرد و در زنان و جمعی که باعتبار بیماریها مزاجشان ضعیف می شود این حالات میباشد
اما فرقه دویم آنست که آنها کمال نفهمیده اند و معالجه میکنند و اینها کمال میدانند و سعی در زیاده آن میکنند و یک قسم
دیگر آنست که بسیاری اختیاری ایشانست و آخر بی اختیار می شوند بسبب آنکه گریه را در آدمی برای این مقرر کرده اند که اگر
حزنی زیاده شود در آدمی زیاد میکند بآن دفع کند چنانکه عباد در مقام مناجات و راز گفتن با قاضی الحاجات این طور
دارند و گاه هست که شوری و شوقی دارند که از اول شب تا صباح زاری میکنند و هیچ این حالات ایشان را و همیه بهم نرسد که
چون براه بندگی رسته اند شیطان بر ایشان دست ندارد و از ائمه صلوات الله علیهم این طریقه را نقل کرده
اما این جماعت میگویند که این کار پیرزنان است و کمال نیست و خود را از گریه منع میکنند و خود را بدست شوق و خیالات میدهند
تا بیهوش میشوند و حرکات از ایشان صادر می شود و آخر علاجش با گریه میکنند و اگر اول خود را بگریه میدهند باین کار فسق نمی شود
چنانکه کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از جابر روایت کرده اند که بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض نمودم که جمعی هستند
که هرگاه چیزی از قرآن را یاد کردند یا کسی بر ایشان خواند بیهوش می شوند و چنین می نمایند که اگر کسی دست و پای
ایشان را ببرد خبر نمی شوند حضرت فرمود که سبحان الله این از شیطانست خدا ایشان را باین امر نفرموده است و
چیزی که بآن مامور شده اند و بکار ایشان می آید نرمی و رقت و گریه و ترس است ای عزیز شاید برای بدعت بودن
این اطوار از این معتبرتر نیست که یک کس از شیعه و سنی و صوفی و غیر صوفی نقل کرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و اصحاب کرام ایشان و راویان اخبار ایشان و علمای ملت ایشان
هرگز مطربی داشته اند و برای ایشان زمزمه میکرده است یا حلقه ذکری منعقد میساخته اند یا اصحاب خود را بآن امر
میکرده اند و اگر این عبادت چنین اهتمام در شان آن می بود چرا ایشان با اصحاب خود نمیفرمودند بلی بدعتها شیرین
میباشند و عبادت بر نفس گران نمی بینی که اگر بیچاره فاضل عادل بگوید که متواتر است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده است که هر که در شب جمعه نماز جعفر بکند از گناهانش آمرزیده می شود و فضایل نامتناهی وارد و از ده هزار کس یک کس

بان رغبت میکند

بآن رغبت نمی کند و اگر به یقوه بکند رنده که چند حلقه فریاد کنند که یا رب من یا رب من در حلقه ایشان داخل
می شوند برغبت تمام تا صباح بر می جهند تو خود با نفس خود اندیشه نمی کنی که کدام روز نفس تو چنین رغبت بخیرات
بوده و چرا در یک امر خیر دیگر این اهتمام را ندارد و از انصاف مگذر هر گاه از اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم قریب
بهزار حدیث در دعاها و اعمال شب جمعه و روز جمعه وارد شده باشد چنانکه ابن طاوس کتابی در خصوص این مطلب
نوشته است و در آن دعاها و اعمال چندین هزار راه قرب و بندگی تعلیم نموده باشند و تو بهیچیک نظر نکنی و تمام
آن روز و آن شب را در چیزی صرف نمائی که تمام علمای عصر گویند که حرام است و خود اعتراف داشته باشی
که خدا نفرموده است در روز قیامت چه عذر خواهی گفت و بچه جهت امید ثواب خواهی داشت و در هنگامی که میروی
تعقیب نماز بخوانی چون اصل تعقیب سنت است چند بدعت بآن ضم میکنی که عبادت از نوشت خالص بعمل آید و
نعوذ بالله مستحق ثواب شوی زیرا که با آنکه ببرکت اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم قریب بصد هزار بیت
از مناجات و دعا و تعقیب و اذکار و اوراد منقول است همه را ترک میکنی و اوراد قبیحه که چند سنی جمع کرده اند میخوانی
که بحسب معنی رتبه ندارد و بحسب عربیت و اعراب اکثرش غلطست آخر این چند جاهل سنی مناجات و ذکر
خدا را به از پیشوایان دین و برگزیدگان رب العالمین و افصح فصحای روی زمین میدانند پیغمبران آرزو
میکردند که تابع ایشان باشند و داخل شیعه ایشان باشند ترا ننگ می آید که پیروی ایشان کنی و باذان اوراد
را بنغمه و آهنگ میخوانی که شاید غنا بعمل آید و از گناه خالی نباشی و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق ع
آمد و گفت دعای اختراع کرده ام حضرت فرمود که اختراع خود بگذار آنچه میگویم بخوان و دویم ذکر خفی است و ذکر
خفی بآن معنی که سابقا مذکور شد خوبست و بهترین عبادات است که اول آدمی پیوسته بیاد خدا باشد بتفصیلی که گذشت
اما نحو خاصی که ایشان اختراع کرده اند هیئت مخصوصی است و چنین هیئتی را تا بسند معتبری از شارع نرسیده
باشد بعنوان عبادت کردن بدعت است چنانکه در تعریف بدعت دانستی و در هیچ حدیثی از احادیث شیعه آن
هیئت وارد نشده است و در کتب حدیث سنیان نیز ندیده ایم و ایشان نقل میکنند که این را معروف کرخی

معلوم نیست که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیده باشد و اینکه میگویند که دربان حضرت بوده است البته غلط
می باید باشد زیرا که جمیع خدمتکاران و ملازمان آنحضرت را از سنی و شیعه در کتابهای رجال ما ضبط کرده اند و سنیان
منتهی که بخدمت آنحضرت تردد داشته اند و روایت حدیث میکرده اند نامهای ایشان را ذکر کرده اند اگر این مرد دربان
آنحضرت می بود البته نقل میکردند دویم آنکه پیر طریقت او را در تذکره ها او در طالبی نقل کرده اند احوال آن معلوم است
که از متعصبین اهل سنت بوده است و هرگز توسلی بخدمت ائمه نداشته است سیم آنکه سندی باعتقاد ایشان
بآن منتهی می شود و در این باب جمعی را آن سند هست که از قبایح اعتقادات و اعمال آنها را ذکر کنیم مناسب نیست
مانند سید محمد نوربخش که معلوم است از کتب صوفیه که دعوی کرد که من مهدی صاحب الزمانم و کهف اتفاق اهل
دل بر این بند است و غیر او از جماعتی که همیشه متعصبات و بدعتها معروف اند چهارم آنکه آنچه از مشایخ ایشان
شنیده ایم انواع مختلفه دارد و ذکر خفی که هر طایفه یک نوعی آنرا از پیران خود اخذ کرده اند و اگر منقول باشد یکی
از آنها منقول خواهد بود پنجم آنکه اینچنین عبادتی را که بهترین عبادات میدانند و میگویند بیش از نماز از آن قرب
حاصل می شود ائمه علیهم السلام چرا منت میکردند بهمین معروف کرخی میگفتند و یک کس دیگر از اصحاب نمیگفتند
و اگر میگویند که دیگران قابل نبودند هرگاه در میان صد هزار کس از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام همین یک معروف
کرخی قابل بود و بزرگان اصحاب قابل نبودند پس شما چرا بهر بری تعلیم مینمایید ششم هرگاه چنین سری را
معروف قابل بود و سلمان و ابوذر قابل نبودند پس از ایشان بهتر خواهد بود پس باید که با وجود این بالضروره حدیث
بلکه هزار حدیث که در شان سلمان وارد شده است و حدیثی هم در شان معروف وارد نشده و یک کس او را از
خواص آنحضرت نمی شمردند هفتم آنکه بر تقدیری که این هم وارد شده باشد یک حدیث مجهول خواهد بود و در شرط
دین داری نیست که عملی چند که متواتر باشد از ائمه ترک کنند و در کتب عملی نشنوند که بمجهول چند روایت کرده باشند
و ما در این باب بهمین اکتفا مینماییم که تطویل سخن موجب ملال است و اگر کسی خواهد از خوضهای نفسانی
و وسوسه های شیطانی و محبت جاه و اعتبار دنیای فانی معاف گرداند و بدیده انصاف نظر نماید آنچه در این ره

لهو بر وجه اختصار بیان شد برای هدایت آن کافیست و اگر پای تعصب و عناد و لجاجت بمیان آید زیاده
از این هم فایده نمی دهد چه ظاهر است که این مطلب واضح تر از حقیقت مذهب تشیع نمی توان کرد و اکثر مسلمانان بسبب
عناد و تعصب از دین حقیقت آن کور شده از راه راست بجهنم می روند و چنین برابر مسلمانان ارباب مذاهب
باطله هستند که بجهنم میروند بکفر و عناد و اکثر شیطان تر فریبنده که اکثر عالم باین راه میروند و رفته اند این دلیل
بطلانست نه حقیقت چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمایند که وحشت مکنید از راه هدایت بسبب کمی اهلش
که پیوسته اهل باطل بسیار بوده اند و اهل حق اندکی بوده اند و حق تعالی در اکثر قرآن قلیل را مدح فرموده است
و کثیر را مذمت فرموده است و الله تعالی شاهد است و کفی بالله شهیدا که این ذره حقیر را با هیچیک از سالکان آن طریق
عداوت دنیوی نبوده و نیست و از راه اعتبارات فانیه مشارکتی در میان ما و ایشان نیست و در نوشتن این
امور و بیان این معانی بغیر رضای جناب سبحانی غرضی نیست چون غرض دنیوی منظور نبوده بود در مخالفت اکثر خواص
و عوام از فضل کریم لایزال چنین امیدوارم که باین مواعظ وافیه و نصایح شافیه بسیاری از سالکان مسالک جهالت را
هدایت فرماید و ما و ایشان و جمیع مؤمنان را بدرجات سعادات و کمالات فایز گرداند انه علی کل شیء قدیر
یا اباذر طوبی لاصحاب الالویة یوم القیمة یحملونها فیسبقون الناس الا و هم السابقون الی المساجد
بالاسحار و غیر الاسحار یا اباذر الصلوة عماد الدین و اللسان اکبر منه و الصدقة تمحو الخطیئة و اللسان
اکبر ای اباذر خوشحال صاحبان لواها علمها در روز قیامت که آن علمها را بر خواهند داشت و بر مردمان
پیشی خواهند گرفت به بهشت بدرستیکه ایشان جماعتی اند که سبقت میگیرند در دنیا برفتن مسجدها در سحرها و غیر سحرها
ای ابوذر نماز ستون دینست و زبان بزرگتر است یعنی آنچه از زبان صادر می شود از عقاید حق و شهادتین
و ذکر خدا بزرگتر است از نماز و این اشاره است بآنچه الله تعالی فرموده است که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء
والمنکر و لذکر الله اکبر که بتفسیر بعضی از مفسرین مراد اینست که نماز نهی و منع می نماید از گناهان و دیگر
و یاد خدا بزرگتر است از نماز است و تصدق کردن محو می نماید گناهان را و زبان بزرگتر است یعنی آنچه از زبان صادر می شود

از امور کبیره است و معتبرات و بیان علوم و حقایق بزرگتر از تصدق است و فوایدش بیشتر است چنانکه مساجد را
الله تعالی خانهٔ خود خوانده است و چون خداوند عالمیان را مکانی نمی‌باشد جاها را که محل قرب و رحمت خود مقرر
فرموده آنها را خانهٔ خود فرموده است چنانچه اگر کسی از مخلوق نوع احسانی داشته باشد بخانهٔ او میرود و بیشتر در مساجد رحمت و فیض الهی
زیاده از جاهای دیگر میباشد و در نمازهای واجب چون از ریا دورتر است مبالغه در واقع ساختن آنها در مساجد بیشتر است
چنانچه در زکوة واجب علانیه دادن آن بهتر است زیرا که در حق واجب و دین لازم را اظهار نمودن ریائی نمی‌باشد
و در نماز سنت و تصدق سنت ظاهر اکثر احادیث آنست که مخفی کردن بهتر باشد چنانچه از بعض احادیث
دیگر ظاهر میشود که نماز نافله را در خانه کردن بهتر است و از این حدیث و از بعض احادیث دیگر ظاهر میشود که نافلهٔ
شب بلکه جمیع نوافل در مسجد کردن بهتر باشد و ممکن است که خصوص نماز شب را در مسجد کردن بهتر باشد
چون بسیار کسی مطلع بر آن نمی‌شود با آنکه نسبت بکسی که از ریا ایمن باشد تمام نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد
و اگر از ریا ایمن نباشد در خانه کردن بهتر باشد ❁ و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول
از جبرئیل پرسیدند که کدام یک از بقعه‌های زمین محبوب‌تر است نزد خداوند عالمیان فرمود که مسجدها و محبوب‌ترین
اهل مسجدها بسوی خدا آن کسی است که پیش از دیگران داخل شود و بعد از دیگران بیرون رود ❁ منقولست که در تورات
نوشته است که الله تعالی میفرماید که بدرستیکه خانه‌های من در زمین مسجدها است پس خوشا حال بنده که در خانهٔ خود
طهارت بگیرد و مرا در خانهٔ من زیارت کند بدرستیکه بر زیارت کرده شده البته لازم است که گرامی دارد زیارت
کنندهٔ خود را البته بشارت ده کسانی را که در تاریکی شب بسوی مسجدها می‌آیند که در روز قیامت ایشان را نور
ساطع خواهد بود ❁ و بسند معتبر دیگر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که بر شما باد بآمدن در مسجدها
بدرستیکه آنها خانه‌های الله تعالی است در زمین و کسیکه با طهارت بمسجد در آید خدا او را از گناهان پاک گرداند
و او را از زیارت کنندگان خود نویسد پس بسیار در مسجد نماز و دعا بکنید و در مسجدها در جاهای مختلف نماز کنید
که هر بقعه در روز قیامت برای نماز کننده شهادت میدهد ❁ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که

قرآن سخن آن

قرآن سخن آن و مسجد خانهٔ او باشد خداوند در بهشت برای آن خانه بنا کند ❁ و فرمود که چون الله تعالی جماعتی را
می‌بیند که گناهان بسیار میکنند و سه نفر از مؤمنان در میان ایشان است ایشان را ندا میکند که ای گروهی که
معصیت من بسیار میکنید اگر در میان شما جمعی از مؤمنان نبودند که بجلال من با یکدیگر مهربانی میکنند و زمین
من و مسجدهای مرا بنماز خود معمور میگردانند و در سحرها استغفار میکنند از ترس من هر آینه عذاب خود را بسوی
شما می‌فرستادم و پروا نمی‌کردم ❁ و حضرت صادق علیه السلام فرمود که سه چیز در روز قیامت بخدا شکایت خواهند کرد
مسجد خرابی که اهل آن مسجد در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جاهلان باشند و حرمت او را ندارند و مصحفی که
غبار بر آن نشسته و او را تلاوت نکنند ❁ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نشستن در مسجد عبادت است
مادامیکه غیبت مسلمانی نکنند ❁ و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که همسایهٔ مسجد نمازش مقبول نیست تا از برای
نماز واجب در مسجد حاضر نشود در صورتیکه شغلی نداشته باشد ❁ و صحیح باشد ❁ و بسند معتبر منقولست از فضیل بن یسار
که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای فضیل نمی‌آید بمسجدها از هر قبیله مگر بهترین آن قبیله و از هر اهل بیتی مگر بزرگ و
نجیب ایشان ای فضیل برنمی‌گردد کسیکه بمسجد میرود بکمتر از یکی از سه چیز یا دعائی که بکند و خدا او را بآن سبب
داخل بهشت گرداند یا دعائی بکند و بسبب آن بلائی از بلاهای دنیا از او رفع شود یا برادری از برای خدا بگیرد
و فرمود که هر که برود بسوی مسجدی از مساجد پای خود را بر هر تر و خشکی که بگذارد برای آن تسبیح گویند تا زمین
هفتم ❁ و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که نماز در بیت المقدس با هزار نماز برابر است و نماز در مسجد جامع
بزرگ شهر با صد نماز برابر است و نماز در مسجد قبیله و محله با بیست و پنج نماز برابر است و نماز در مسجد بازار با دوازده
نماز برابر است و نماز در خانه یک نماز محسوب است ❁ و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که نماز در مسجد الحرام با صد
هزار نماز برابر است و نماز در مسجد پیغمبر در مدینه با ده هزار نماز برابر است و نماز در مسجد کوفه با هزار نماز برابر است
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که مسجدی بنا کند خدا خانه در بهشت برای آن بنا کند ❁ و حضرت صادق
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که هر که مسجدی را جاروب کند الله تعالی ثواب یک بنده آزاد کردن

برای آن بتوانید کسیکه از مسجد خاک روبد و بهره برد بقدر داروی که در چشم می پاشند خدا او را بهره عظیم از رحمت آن
کرامت فرماید و در حدیث دیگر فرمود که هر که مسجد را در روز پنجشنبه شب جمعه جاروب کند و بقدر داروی خاک رو به
بدر برد البته خدا گناهانش را بیامرزد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مسجدهای خود را اجتناب نمایید از خریدن
و فروختن و از داخل شدن دیوانگان و خوردسالان و فریاد زدن برای کم شده و احکام جاری کردن و حد زدن
و صدا بلند کردن و فرمود که هر که آب دماغ را برای حرمت مسجد فرو برد و در مسجد نیندازد موجب دفع دردهای او
گردد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در مسجدی از مساجد خدا چراغی برافروزد پیوسته ملائکه و حاملان عرش
برای آن استغفار کنند تا از روشنی چراغ در آن مسجد باشد و بدانکه احادیث بسیار در فضیلت تصدق کردن
و انواع آن وارد شده است و در این کتاب با یراد چند حدیث اکتفا می نماییم حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که نیکی
به پدر و مادر و خویشان و تصدق کردن بر فقیران فقر را برطرف میکند و عمر را زیاده میگرداند و هفتاد نوع از
مرگ بد را دفع میکند و در حدیث دیگر فرمود که یک حج بکنم دوست تر دارم از اینکه هفتاد بنده آزاد کنم و اگر اهل یک خانه
از مسلمانان را که گرسنه ایشان را سیر گردانم و عریان ایشان را بپوشانم و روی ایشان را از سوال خلق نگاه دارم دوست
تر دارم از آنکه هفتاد حج بکنم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع نمایید بلاها را
از خود بدعا و روزی را بکشایید بتصدق و فرمود آورید بتصدق و هر که تصدق از کام هفتاد شیطان بیرون می آید
که هر یک مانع آن می شوند و هیچ چیز بر شیطان گران تر نیست از تصدق کردن بر مومن و اول بدست خدا در می آید
یعنی قبول میفرماید پیش از آنکه بدست سائل در آید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زمین قیامت همه آتش است
بغیر از سایه سر مومن که تصدق او بر سر او سایه می افکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مستحب است که بجار
بدست خود بسائل چیزی بدهد و از آن دعا طلب نماید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بامداد تصدق
نمایید که بلا از آن در نمی گذرد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که یهودی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشت
و گفت السام علیک یعنی مرگ بر تو باد حضرت در جواب فرمود که بر تو باد و صحابه گفتند که بر تو سلام بمرگ کرد و مرگ از

برای تو طلبید

برای تو طلبید فرمود که من نیز همان را بر او رد کردم و امروز ماری پشت سر او خواهد گزید و خواهد مرد آن یهودی هیزم
کش بود پس رفت و پشته هیزم جمع کرده و بر پشت بست و برگشت چون بیامد حضرت فرمود که این پشته هیزم را بر زمین
گذار بگذاشت ماری در میان آن ظاهر شد که چوبی را بدندان داشت حضرت پرسید که ای یهودی امروز چه کار کردی
گفت بغیر از این کاری نکردم که دو گرده نان داشتم یکی را بسائل دادم و یکی را خود خوردم حضرت فرمود که بهمان تصدق
خدا آن بلا را از آن دفع کرد که چوب در دهان آن مار را گرفت پس فرمود که صدقه دفع می نماید مرگهای بد را از آدمی و
حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد خدا از آن دفع نماید نحوست روزش را
باید که در ابتدای آن روز افتتاح نماید بتصدق و هر که خواهد نحوست شب را از او زایل گرداند باید که در اول شب
افتتاح نماید بتصدق و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تصدق پنهان
آتش غضب خداوند عالمیان را فرو می نشاند و در حدیث دیگر بعمار ساباطی فرمود که ای عمار تصدق پنهان به
از تصدق آشکار است و همچنین عبادت پنهان بهتر از عبادت آشکار است و منقولست که حضرت صادق علیه السلام
چون نماز خفتن میکرد و پاره از شب میگذشت انبانی پر از گوشت و نان و زر بر دوش خود میگرفت و بخانه های
فقرای مدینه میگشت و بر ایشان قسمت می نمود و کسی آنحضرت را نمی شناخت و چون حضرت از دنیا رحلت فرمود
و آن خیر از ایشان منقطع شد دانستند که از آن حضرت بوده است و بسند معتبر منقولست از معلی بن خنیس که شب
تاری که بارش شده بود حضرت صادق علیه السلام از خانه بیرون آمدند و متوجه ظله بنی ساعده شدند و من همه
از عقب حضرت روان شدم در اثنای راه چیزی از آن حضرت افتاد فرمود که بسم الله خداوندا بر ما برگردان
در این حال من نزدیک آمدم و سلام کردم فرمود که تو معلی گفتم بلی فدای تو شوم فرمود که بدست تفحص کن و آنچه
بیابی بمن ده چون دست مالیدم دیدم نان بسیاری پراکنده شده است آنچه می یافتم بحضرت میدادم دیدم که
انبانی بزرگی پر از نان با آنحضرت است گفتم نمی توانم برداشت گفتم فدای تو گردم بده که من بر سر گیرم فرمود که
من سزاوار ترم ببرداشتن از تو ولکن با من بیا پس چون بظله بنی ساعده رسیدیم دیدم که جماعتی خوابیده اند

و حضرت آهسته از زیر بالین هر یک یک گرده دو گرده نان میگذاشتند تا همه را رسانیدند و برگشتیم پس عرض کردم
که فدای تو گردم اینها حق را میشناسند شیعه اند فرمود که اگر شیعه می بودند با ایشان مواسات میکردم و در مال که مال خود را
مساوی میان خود و ایشان قسمت میکردم حتی در نمک و بدانکه خدا هیچ چیز را خلق نکرده است مگر آنکه خزینه داری قطعی
برای آن مقرر فرموده است بغیر از تصدق که خدا خود را حفظش فرماید و پدرم هرگاه تصدق میفرمود چیزی را از او در کف
سایل میگذاشت پس بر میداشت و می بوسید و باز او را در دست آن میگذاشت و بدرستی که تصدق شب فرو می نشاند
غضب پروردگار را و محو میکند گناهان عظیم را و آسان میگرداند حساب قیامت را و تصدق روز مال و عمر را زیاده
میکند و بدرستی که حضرت عیسی علیه السلام بر کنار دریا گذشت و یک گرده نان از قوت خود را در آب انداخت بعضی از حواریان
گفتند یا روح الله چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود که چنین کردم که جانوران دریا بخورند و ثوابش نزد خدا
عظیم است و در حدیث دیگر فرمود که تصدق باعث ادای دین و زیادتی برکت میشود و فرمود که از حضرت رسول
سؤال نمودند که کدام تصدق بهتر است فرمود که تصدق بر خویشی که با کسی دشمنی کند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که تصدق را ده برابر ثواب میدهند و قرض را هیجده برابر و صله و احسان برادران مؤمن را بیست برابر و صله رحم
و اعانت خویشان را بیست و چهار برابر و بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت علی ابن الحسین علیه السلام انبان نان
بر دوش میگرفتند در شب و بخانه‌های فقرا میرسانیدند و در هنگام عطا فرمودن رو را میپوشیدند که آن حضرت را نشناسند
و در بعضی روایات آنست که صد خانه در مدینه بود که در هر خانه جمعیت بسیاری بودند که معاش ایشان بتصدق شبها
حضرت علی ابن الحسین علیه السلام میگذشت و نمیدانستند چون حضرت بعالم بقا رحلت فرمود آنها قطع شد دانستند
که از آن حضرت می آورده اند و بسیار بود بر در خانه‌ها می ایستادند و انتظار می بردند و چون حضرت پیدا می شدند
شادی میکردند که صاحب انبان آمد و در کتب سنی و شیعه روایت کرده اند که چون آن حضرت را غسل میدادند بر کتف
مبارک آن حضرت پینه‌ها بود مانند پینه که بر زانوی شتر می باشد از بسیاری بارهای گران که بر دوش خود بخانه‌های
فقرا می بردند و از برای فقرای همسایگان در شبهای تاریک میکشیدند و منقولست که آن حضرت روزی که روزه میداشته

میفرمودند

میفرمودند که گوسفندی را میکشتند و پاره پاره میکردند و میپختند پس چون شام میشد رو بر آن دیگ می نشستند
و از بوی آن مرق قوت می یافتند پس میفرمودند که کاسه‌ها بیاورید و آن را بر فقرا و همسایگان قسمت میفرمودند و
خود بنان و خرما افطار میفرمودند یا اباذر ان الدرجة فی الجنة فوق الدرجة کما بین السماء و الارض و ان
العبد لیرفع بصره فیلمع له نور یکاد یخطف بصره فیفزع لذلک فیقول ما هذا فیقال هذا نور اخیک
فیقول اخی فلان کنا نعمل جمیعا فی الدنیا فقد فضل علی هکذا فیقال له انه کان افضل منک عملا ثم یجعل
فی قلبه الرضا حتی یرضی ای ابوذر بلندی درجه بهشت از درجه دیگر مانند بلندی آسمانست از زمین و بدرستی که
بنده نظر بجانب بالا میکند نوری از برای او لامع میگردد که از بسیاری روشنی نزدیک است که دیدهٔ او را برباید و گوید
پس ترسان میشود و میگوید که این چیست میگویند که فلان نور برادر مؤمن تو است میگوید که ما و او در دنیا با یکدیگر عبادت
میکردیم چرا او را اینجا اینقدر بر من زیادتی داده اند میگویند که آن از تو عملش بهتر بود پس در دل او خوشنودی میاندازند که
خود راضی باشد و الم نداشته باشد یا اباذر الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر و ما اصبح فیها مؤمن الا حزینا
و کیف لا یحزن و قد اوعده الله جل ثناؤه انه وارد جهنم و لم یعده انه صادر عنها و لیلقین امراضا
و مصیبات و امورا تغیظه و لیظلمن فلا ینتصر یبتغی ثوابا من الله فما یزال فیها حزینا حتی یفارقها فاذا فارقها
افضی الی الراحة و الکرامة یا اباذر ما عبد الله علی مثل طول الحزن ای ابوذر دنیا زندان مؤمنانست و بهشت
کافرانست و هیچ مؤمنی صبح نمیکند در دنیا مگر محزون و مغموم و چگونه محزون نباشد و حال آنکه الله تعالی او را وعید
فرموده است که وارد جهنم خواهد شد و وعده نفرموده است که از آن بیرون خواهد آمد و نجات خواهد یافت و در دنیا ملاقات
می نماید با آن بیماریها و دردها و مصیبتها و امری چند که او را بخشم می آورد و ظلم بر او میکنند و کسی نصرت یاری
او نمی کند و در آن مظلوم بودن امید ثواب از خدا دارد پس مؤمن باین جهتها همیشه در دنیا حزین است تا از
دنیا مفارقت نماید پس چون از دنیا بیرون رفت میرسد براحت و کرامت و عزت ای ابوذر هیچ عبادتی از عبادات الله تعالی
حد ثواب ندارد مثل درازی و بسیاری اندوه بدانکه الله تعالی دنیا را برای راحت مؤمن خلق نکرده است و در خور

مراتب ایمان بلاها را میزان ایشان برسد و برای دانستن حقیقت این مقال نظر در احوال انبیا و اوصیا و مخصوصاً
اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیهم کافیست و بعجب تجربه معلوم است که هیچ چیز نفس آدمی را اصلاح نمیکند و هموار و ملایم نمیکرداند
مانند بلاها و مصائب و موجب زهد در دنیا و توجه بجناب اقدس الهی میگردد و چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر بلاهای عظیم اجر عظیم کرامت میفرماید و چون خدا بنده را دوست میدارد او را ببلای
عظیم مبتلا کرداند پس اگر راضی باشد او را نزد خدا رضا و خوشنودی خواهد بود و اگر سخط آید برای آن سخط الهی خواهد بود و علی بن
ابن بکیر از حضرت صادق علیه السلام پرسید که آیا مؤمن مبتلا میشود بجذام و پیسی و مثل اینها فرمود که مقدور کرده اند
بلاها را مگر از برای مؤمن و در حدیث دیگر فرمود که خدا ایمان مؤمن را کرفته است براینکه قولش را قبول نمیکنند و سخنش را
تصدیق نمی نمایند و از دشمنش انتقام نمی توانند کشید و خشم خود را فرو می توانند نشانید مگر بفضیحت خود زیرا که در دنیا
او ممنوع است از انتقام کشیدن و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن از چهار خصلت خالی نمی باشد همسایه که او را آزار کند
و شیطانی که در مقام گمراه کردن او باشد و منافقی که پیروی آن نماید و مؤمنی که حسد او را برد و این آخر از همه بر او دشوار
تر است زیرا که افترا بر او می بندد و مردم قبول میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که الله تعالی
میفرماید که اگر نه این بود که من شرم میدارم از بنده مؤمن خود بر آن کهنه نمی گذاشتم که عورت خود را با آن بپوشد
نماید و بنده که ایمانش کامل باشد او را ببلا بضعف قوت و کمی روزی پس اگر بسیار ره تنگ شد با آن بر میکردانم و اگر صبر
نمود با آن مباهات می نمایم با ملائکه خود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که در کتاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته است
که مبتلاترین مردم ببلاها پیغمبرانند و بعد از ایشان اوصیای ایشان پس هر کس که بعد از ایشان بهتر باشد مبتلاتر است
و مبتلا می شود مؤمن بقدر اعمال نیکوی خود پس هر که ایمانش درست است و عملش صحیح است بلایش شدید و صعب تر است
زیرا که الله تعالی دنیا را ثواب مؤمن قرار نداده است و عقوبت کافر را مقرر نفرموده است و هر که دینش سست است و عملش
ضعیف است بلایش کم است و بلا نزدیک تر است بمؤمن پرهیزکار از باران بزمین های پست و حضرت صادق
فرمود که مؤمن در رتبه کوهی میباشد که البته الله تعالی کسی را بسوی آن بر می انگیزاند که او را آزار کند تا او را ثواب دهد

و بسند صحیح

و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که الله تعالی دو ملک را بسوی زمین میفرستاد در هوا یکدیگر را ملاقات
میکردند یکی بدیگری گفت که بچه مطلب میروی گفت الله تعالی مرا فرستاده است که دریا را حمل کنم بجباری از جباران ماهی
آرزو کرده تا ماهی را برای او بدام اندازم آن جبار آورم که برای آن شکار کند تا آن کافر در دنیا بمنتهی آرزوی خود برسد پس
او از دیگری پرسید که تو بچه کار فرستاده شده گفت مرا بکار عجیب تر فرستاده است یک بنده مؤمن که روزها روزه
میدارد و شبها عبادت میکند و دعای آن و صدای آن در آسمانها معروفست دیگی برای افطار خود بر بار کرده است
میروم که دیگ او را سرنگون کنم تا ایمان بسبب بلایش بنهایت مرتبه ابتلا و امتحان برسد و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که الله تعالی دوستش را در دنیا نشانه تیر بلاهای دشمنش کردانیده و از سماعه منقولست که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم
شخصی آمد و از پریشانی با آنحضرت شکایت کرد حضرت فرمود که صبر کن که عنقریب خدا فرجی میدهد پس بعد از ساعتی از
آن شخص پرسیدند که زندان کوفه چگونه است گفت بسیار تنگ و بدبو است و اهلش هم بدترین حالی گرفتارند فرمود
که تو در زندانی و میخواهی که در راحت و نعمت باشی مگر نمیدانی که دنیا زندان مؤمن است و در حدیث دیگر فرمود که
الله تعالی را در زمین بندگان خالص هست که هیچ تحفه بزمین نمیفرستد مگر آنکه از ایشان باز میدارد و هیچ بلائی نمیفرستد
مگر آنکه بسوی ایشان میفرستند و فرمود که الله تعالی بنده را که دوست میدارد او را فرو میبرد فرو بردنی در بلاها و ما و شما شیعیان
صبح و شام در بلائیم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هرگاه خدا بنده را دوست دارد او را غوطه میدهد و او را در بلا غوطه دادنی
و بر او میریزد بلا را ریختنی پس چون دعا میکند الله تعالی میفرماید که لبیک ای بنده مؤمن من قادرم که آنچه می طلبی زود بسوی تو
بفرستم اما اگر از برای تو ذخیره کنم بهتر است از برای تو و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بر مؤمن چهل شب نمی گذرد مگر
آنکه او را امری عارض میشود که باعث اندوه او شود و سبب آن متذکر گردد و در حدیث دیگر فرمود که شخصی حضرت رسول را
بطعامی دعوت نمود چون بخانه او در آمدند مشاهده فرمودند که مرغی بر بالای دیوار تخم کرد و آن تخم افتاد و در میان راه
بر میخی بند شد و بر زمین نیفتاد و نشکست پس حضرت از این حال تعجب نمودند آن شخص گفت که از این تخم تعجب میفرمائید
بحق آن خدائی که ترا براستی فرستاده است که هرگز نقصانی بمن نرسیده است حضرت چون این را شنیدند بر خواستند

و از طعام آن تناول نفرمودند و فرمودند که هر که نقصانی بآن نمی‌رسد خدا را و از آن حاجتی نیست و در آن خیری نیست
و بعد از آن قطع نظر از این بلاها اگر مؤمن در رفاهیت و نعمت باشد هم که دنیا سجن او است زیرا که نسبت بنعمتهای منازل
که الله تعالی او را در آخرت برای آن مقرر فرموده که تمام دنیا را با او دهند که برای آن زندانست و اگر کافر بجمیع بلاهای دنیا مبتلا باشد
نسبت بآن عذابهای که در آخرت برای آن مهیا شده است بهشت او خواهد بود چنانچه منقولست که حضرت امام حسن علیه السلام
با جمعی از خویشان و اصحاب با جامهای فاخر و بر اسپان سوار شده براهی میرفت در عرض راه پیر یهودی فقیر گرسنه بر خورد
و گفت ای فرزند رسول پیغمبر شما گفته است که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است پس چرا تو با آن رفاهیت
سواری و من با این محنت گرفتارم حضرت فرمود که اگر جای مرا در آخرت مشاهده کنی میدانی که این برای من زندانست
و اگر جای خود را ببینی میدانی که این حال که داری بهشت تست و اما آنچه جناب نبوی فرموده‌اند و وعید فرموده اند که وارد
جهنم خواهد شد اشاره است بآنچه الله تعالی میفرماید که وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا
ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوا وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا که ترجمه‌اش بقول اکثر مفسران آنست که نیست از شما آدمیان
مگر که وارد جهنم میشود و این ورود در جهنم بر پروردگار تو حتم و لازم است و حکم کرده شده است بر آن یعنی البته
که البته واقع خواهد شد پس نجات میدهیم پرهیزکاران را و میگذاریم ستمکاران را در آتش در حالتی که بر زانو در آمده باشند
از شدت و هول آن و بدانکه خلافست که ورود در اینجا بچه معنی است بمعنی دخول است یا آنکه نزد جهنم حاضر شوند بعضی بر آنند
آن که نزدیک باعتقاد اینست که ورود بمعنی دخول است و همه کس از مؤمنان و کافران داخل جهنم خواهند شد ولکن
بر مؤمنان برد و سلام خواهد گردید و بایشان ضرری نخواهد رسانید چنانچه مفسران از جابر بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ورود بمعنی دخول است و هیچ بر و فاجر نماند مگر آنکه در دوزخ در آید ولکن دوزخ بر مؤمنان
سرد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام بود و بعد از آن مؤمنان را بیرون آورند و کافران را در آن بگذارند
و بعضی گفته اند که مراد از ورود آنست که بر کنار جهنم حاضر شوند و این مضمون بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که حضرت فرمود که نمی‌شنوی از عرب که بگوید که وارد آب بنی فلان شدیم یعنی بر کنار آن رسیدیم نه که داخل آن

شدیم

شدیم و بعضی گفته اند که مراد از ورود گذشتن بر صراط است که بر روی جهنم است و آنچه حضرت فرموده اند که وعده بیرون
رفتن نداده اند اگر کرده است بنا بر این که در این آیه متقیان را وعده نجات فرموده است و هر مؤمنی جزم نمی‌تواند کرد که از جمله متقیان است
و اکثر مفسران متقی را تفسیر کرده اند بمتقی از شرک که کفر است یا اباذر من اوتی من العلم ما لا یبکیه لحقیق ان
یکون اوتی علم ما لا ینفعه لان الله عز وجل نعت العلماء فقال ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم
یخرون للاذقان سجدا ویقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم
خشوعا یا اباذر من استطاع ان یبکی فلیبک ومن لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن ولیتباک ان القلب القاسی
بعید من الله ولکن لا تشعرون ای ابوذر هر که را علمی بهمرسد که بگریه نیندازد او را سزاوار است بآنکه
علمی یافته باشد که از آن منتفع نگردد زیرا که الله تعالی وصف نموده است علما را بآنکه فرموده است که آنانکه علم بایشان داده بود
و متصف بعلم گردیده بودند پیش از نزول قرآن یعنی ایمان داشتند و کتابهای پیغمبران سابق و عالم بودند بآنها مانند
کلاشی اصحاب آن و غیر ایشان مثل سلمان و ابوذر چون خوانده می‌شود قرآن بر ایشان می افتند بر زنخهای خود
سجده برای تعظیم امر الهی یا برای شکر بر انجاز وعده الهی که در کتب خود خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه و آله و انزال قرآن
و سجده بر زنخ یا سجده ایشان نهایت پیش از نزول قرآن یا مراد سجده بر روست و باین عنوان تعبیر نمودن برای اینست
که ابتدای زنخ از سایر اعضای رو بزمین نزدیک میگردد و میگویند منزه است پروردگار ما از آنکه مشرکان بآن
نسبت میدهند یا از خلف وعده که در کتب سابقه کرده است بدرستیکه وعده پروردگار ما واقع است و تخلف نمی پذیرد
و می افتند بر زنخهای خود در سجده و میگریند در حالت سجود و زیاده میگرداند شنیدن قرآن خشوع و فروتنی و
تضرع ایشان را ای ابوذر کسی که قادر بر گریه باشد باید از خوف الهی گریه کند و کسیکه قادر نباشد حزن و اندوه را شعار دل
خود گرداند و خود را بحیله بر گریه بدارد بدرستیکه دل سخت و با قساوت دور است از خدا ولکن مشکل آنست که نمیدانید چنانکه
از جمله صفات حمیده و خصال پسندیده رقت قلب و تضرع و گریه است و آن بکثرت یاد مرگ و عذابهای الهی و اهوال
قیامت و احتراز نمودن از اموریکه در اخبار وارد شده است که موجب قساوت قلب است حاصل می‌شود و عمده اسباب

قساوت قلب از ارتکاب گناهان و معاشرت و مصاحبت اهل دنیا و بدانکه چنانچه احادیث در این باب کثرت
واقرب راههای قرب بسوی خداوند عالمیان راه تضرع و استغاثه و مناجات است و اکثر موجب حصول حاجات
و خلاصی از عقوبات است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت موسی علیه السلام از احکام
مناجات از اله تعالی استفسار کرد که الهی چیست جزای کسیکه چشمان آن از ترس تو گریان شود وحی رسید که ای موسی
روی او را از گرمی آتش نگاه میدارم و از خوف و فزع روز قیامت او را ایمن میگردانم و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول
فرمود که هر که چشمان آن پر از اشک شود از خوف الهی خدا بازای هر قطره که از دیدهاش بیرون آید قصری در بهشت بآن کرامت
فرماید که مزین باشد بمروارید و جواهر و در آن قصر از نعمتهای الهی آن باشد که هیچ چشم ندیده و گوش نشنیده و بر خاطر کسی خطور
نکرده باشد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بسیار است که میان آدمی و بهشت زیاده از ما بین تحت الثری تا عرش
دوری است از بسیاری گناهان پس گریه میکند از ترس الهی از روی پشیمانی از گناهان تا آنکه نزدیک تر می شود به بهشت
از پلک چشم بچشم و در حدیث دیگر فرمود که هر که بسیار کسی که بلهو و لعب خنده او بسیار باشد در روز قیامت گریه او بسیار
باشد و هر که بسیار گریه کند در دنیا بسیار بر گناهان خود گریه و ترسان باشد و در روز قیامت در بهشت خنده و شادی آن
بسیار باشد و در حدیث دیگر فرمود که هیچ چیز نیست مگر آنکه او را کیلی و وزنی هست مگر قطرات اشک که قطرهٔ از آن دریاهای
آتش را فرو می نشاند و چون چشم کسی پر از آب شود بر روی آن هرگز غبار مذلت و خواری ننشیند و چون بر رو جاری
گردد خدا آن رو را بر آتش جهنم حرام گرداند و اگر بنده در میان امتی گریه کند خدا آن امت را ببرکت آن گریه کننده
رحم نماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هیچ قطره محبوب تر نیست نزد اله تعالی از قطرهٔ اشکی که در تاریکی شب از ترس
عذاب الهی بیرون آید و غرض از آن غیر خدا نباشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر دیده
گریان است در روز قیامت مگر سه چشم دیده که پوشیده شده باشد از آنچه خدا حرام کرده است و دیده که بیداری کشیده باشد
در طاعت الهی و دیده که گریسته باشد در دل شب از ترس اله تعالی و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که بحضرت صادق ع
عرض کردم که میخواهم که گریه کنم و نمی آید و بسیار است که بعضی از مردگان را یاد میکنم که رقت حاصل شود و گریه بیاید آیا جایز است

این فرمود که بلی

این فرمود که بلی ایشان را یاد کن و چون بگریه در آمدی خدا را بخوان و در حدیث دیگر فرمود که اگر گریه نیاید خود را بگریه
بدار پس اگر اشک بیرون آید مثل سر مگسی به به بسیار خوبست و در حدیث دیگر فرمود که اگر از امری خوف داشته باشی
یا حاجتی بخدا داشته باشی پس اول تعظیم و حمد و ثنای الهی چنانچه سزاوار است بکن و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت
خود را طلب و خود را بگریه بدار اگر چه بقدر سر مگسی باشد بدرستیکه پدرم میگفت اقرب احوال بنده بخدای عز و جل وقتی است
که در سجده باشد و گریان باشد و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که هیچ قطره نزد اله تعالی محبوب تر نیست از دو قطره
قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در تاریکی شب برای اله تعالی جاری گردد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هفت کس اند که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که سایه بغیر از آن نباشد امام عادل و جوانی
که در عبادت نشو و نما کند و شخصی که بدست راست تصدق کند و از دست چپ مخفی دارد و شخصی که خدا را در خلوت
یاد کند و آب دیده اش از خوف الهی جاری گردد و شخصی که برادر مؤمن خود را ببیند و بگوید که ترا از برای خدا دوست میدارم
و شخصی که از مسجد بیرون آید و در نیت آن باشد که باز بسوی مسجد برگردد و شخصی که زن صاحب جمال او را بنزدیک
خود خواند و او گوید که من از پروردگار عالمیان می ترسم یا اباذر یقول الله تبارک و تعالی لا اجمع علی عبدی خوفین
ولا اجمع له امنین فاذا امننی فی الدنیا اخفته یوم القیمة واذا خافنی فی الدنیا امنته یوم القیمة یا اباذر لو ان
رجلا کان له کعمل سبعین نبیا لاحتقره وخشی ان لا ینجو من شر یوم القیمة یا اباذر ان العبد لیعرض علیه
ذنوبه یوم القیمة فیقول اما انی کنت مشفقا فیغفر له یا اباذر ان الرجل لیعمل الحسنة فیتکل علیها ویعمل
المحقرات حتی یاتی الله وهو علیه غضبان وان الرجل لیعمل السیئة فیفرق منها فیاتی الله عز وجل
آمنا یوم القیمة یا اباذر ان العبد لیذنب فیدخل به الجنة فقلت وکیف ذلک بابی انت وامی یا رسول الله
قال یکون ذلک الذنب نصب عینیه تائبا منه فارا الی الله عز وجل حتی یدخل الجنة یا اباذر الکیس
من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله عز وجل الامانی ای
اباذر خداوند عالمیان میفرماید که من جمع نمیکنم بر بنده خود دو خوف را و جمع نمیکنم برای آن دو ایمنی را پس اگر در دنیا

ازمن ایمن است و خایف نیست در روز قیامت او را می ترسانم و اگر از من ترسانست در دنیا در روز قیامت
ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد می باید او را حقیر شمارد و ترسان باشد
از اینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت ای ابوذر بدرستیکه بنده را عرض میکنند بر او گناهانش را در روز قیامت
پس آن میگوید که پیوسته ترسان بودم از این گناهان پس بسبب این خدا آنرا می آمرزد ای ابوذر بدرستیکه بنده حسنه
میکند و اعتماد بر آن میکند و گناهان را آسان میکند و حقیر و سهل میشمارد تا آنکه چون در قیامت بنزد الله تعالی می آید خدا
بر آن خشمناکست و بدرستیکه شخصی گناهی میکند و از آن میترسد و در حذر است پس در قیامت ایمن نزد الله تعالی می آید
و باکی ندارد ای ابوذر بدرستیکه گاه بنده گناه میکند و بسبب آن داخل بهشت میشود ابوذر گفت که بچگونه چنین
می شود پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که آن گناه پیوسته در برابر چشمان اوست و از آن توبه میکند و از
عذاب آن بخدا میگریزد و پناه میبرد تا بسبب آن داخل بهشت می شود ای ابوذر زیرک آنکسی است که نفس خود را مغلوب دارد
و کار کند از برای احوال بعد از مرگ و عاجز آنکسی است که متابعت نفس خود را و خواهشهای او را کند و بر خدا آرزوها
کند و با متابعت هوا آرزوی بهشت و مراتب عالیه داشته باشد از این کلمات قدسیه که از شجره طیبه رسالت
صادر گردیده چند ثمره عارفانرا حاصل میشود ثمره اول خوف و رجاست بدانکه مؤمن را از اتصاف باین دو خصلت چاره
نیست و می باید که در دل مؤمن خوف و رجا هر دو بر وجه کمال بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد و نا امید بودن
از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب الهی از جمله گناهان کبیره است باید که فرق کرد میان رجا و مغرور شدن
و خوف و مأیوس بودن بدانکه رجا عبادتست از امید داشتن برحمت الهی و طالب آن بودن و آثار صدق رجا
در اعمال ظاهر می شود پس کسیکه دعوی رجا کند و ترک اعمال خیر نماید آن کاذبست در آن دعوی بلکه این غروراست
و این بدترین صفات ذمیمه است مثل آنکه اگر زارعی زراعت نکند و شخم نکند و تخم نپاشد و گوید که من امید دارم
که این زراعت برآید این عین سفاهت است نه رجا و امید و اگر آنچه در زراعت ضرورست بعمل آورد و تخم بپاشد
و آب بدهد و هر روز بر سر زراعت خود برود و گوید که من امید دارم که الله تعالی کرامت فرماید امید او بجاست و در

دعوی خود صادقست

دعوی خود صادقست و همچنین در زراعتهای معنوی کسیکه اعمال صالحه را با شرایطش بجا آورد و بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل
الهی امیدوار باشد آن صاحب رجاست و همچنین در خوف اگر خوف او را باعث یأس از خدا شود و ترک عمل کند این ناامیدی
از رحمت الهی است و در مرتبه شرکست و اگر خوف او را باعث شود که ترک محرمات کند و در عبادات اهتمام نماید این خوف
صادق است زیرا که هر کار از چیزی که خایف و ترسانست البته از آن گریزانست و آن شق اول مثل از بابت آنست
که شخصی نزد شیری ایستاده باشد و دست در دهان آن کند و گوید من از آن میترسم پس کسی که راهست گوید که از
عذاب الهی میترسم چرا ارتکاب امری چند میکنم که موجب عذابست و آدمی میباید که طبیب نفس خود باشد و اگر رجا و امید
بر خود غالب داند و ترسد که موجب سستی در عمل گردد بتفکر در عقوبات الهی و تذکر آیات و احادیث خوف خود را تند
گرداند و اگر خوف بر آن غالب شود و ترسد که باین سبب ترک عمل نماید بآیات و اخبار و تفکر در فضل نامتناهی خدا
خود را امیدوار گرداند و کسی توهم نکند که نهایت خوف با نهایت رجا منافات دارد زیرا که محل خوف و رجا یک چیز نیست
که هرگاه زیاد شود هر یک دیگری کم گردد بلکه محل رجا جانب بزرگیست و محل فضل و رحمت است و از هیچ گونه خوف نمی باشد
و محل خوف نقص آدمی و شهوات و خواهشها و گناهان و بدیهای اوست پس آدمی از خودی ترسد و از خداوند خود امید
میدارد و چندانکه در بدیها و عیوب خود تفکر مینماید خوفش زیاده میگردد و چندانکه در فضل الهی و نعمتهای او تفکر میکند امیدش
زیاده میگردد چنانچه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در دعاها در بسیار جاها اشاره باین معنی فرموده اند
که ای مولای من هرگاه گناهان خود را می بینم ترسان میشوم و چون در عفو تو و کرم نظر میکنم امیدوار میشوم و بر این مضامین
احادیث و آیات بسیار وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که لقمان فرزند خود را
وصیت فرمود که ای فرزند از خدا چنان بترس که اگر ثواب جن و انس را داشته باشی ترا عذاب خواهد کرد و از آن چنان
امیدوار باش که اگر گناه جن و انس داشته باشی ترا رحم خواهد کرد بعد از آن حضرت فرمود که پدرم میگفت که هیچ
مؤمن نیست مگر آنکه در دل او دو نور است یکی نور خوف و یکی نور رجا که هر یک را با دیگری بسنجند بر آن زیادتی نکند
و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای اسحق چنان از خدا بترس که گویا او را

می بینی پس اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند پس اگر گمان میکنی که او ترا نمی بیند کافر می شوی و اگر میدانی که در همه حال ترا
می بیند و احوال ترا میداند و در حضور او معصیت او میکنی پس او را از جمیع نظر کنندگان سهل تر شمرده و در حدیث
دیگر فرمود که هر که از خدا ترسد خدا همه چیز را از او بترساند و هر که از خدا نترسد خدا او را از همه چیز بترساند و در حدیث
دیگر فرمود که هر که خدا را شناخت از او خایف و ترسان میباشد و هر که از خدا نترسد نفس او بدنیا رغبت می کند
و شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که جمعی از شیعیان شما هستند که گناهان میکنند و میگویند ما امید
برحمت خدا داریم حضرت فرمود که دروغ میگویند ایشان شیعه ما نیستند بآرزوهای نفس خود مایل شده اند و کسی که گمان
میکند که امیدوار است هر که امید چیزی میدارد از برای تحصیل آن کار میکند و هر که از چیزی میترسد از آن گریزان میباشد
و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن در میان دو خوف میباشد ترس از گناهان گذشته که نمیداند که خدا آنها را آمرزیده
یا نه و ترس از آینده عمرش که نمیداند چه گناهان و مهالک کسب خواهد کرد پس او در هیچ روزی صبح نمیکند مگر خایف
و ترسان و او را باصلاح نمی آورد مگر خوف الله تعالی و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن با ایمان نخواهد بود تا ترسان و امیدوار
نباشد و ترسان و امیدوار نمی باشد تا کار نکند برای آنچه از آن میترسد و امید میدارد و از حضرت امام محمد باقر
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که الله تعالی جل شانه میفرماید که اعتماد نکنند عمل کنندگان بر اعمالی که
از برای تحصیل رضای من میکنند بدرستیکه اگر سعی کنند و خود را تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من هر آینه در
عبادت مقصر خواهند بود و بکنه عبادت من نرسیده خواهند بود و مستحق نخواهند بود آنچه را طلب می نمایند از
کرامتها و ثوابهای من و مستحق بهشت و درجات عالیه آن نخواهند بود و لیکن باید که اعتماد داشته باشند برحمت
من و امیدوار از فضل من باشند و بگمان نیکی که بمن دارند مطمئن شوند که در این حال رحمت من شامل
حال ایشان می شود و خوشنودی من بایشان میرسد و آمرزش من جامه عفو در ایشان می پوشاند بدرستیکه
منم خداوند بسیار بخشنده بسیار مهربان و در حدیث دیگر فرمود که در کتاب علی علیه السلام نوشته است که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله بر منبر فرمود که بحق آن خداوندی که بجز آن خداوندی نیست که بمؤمنی خیر دنیا و آخرت نمیرسد

مگر بحسن ظن

رحمة الله علیه

میکنند برای دوستان ما و لعنت میکنند بر دشمنان ما و از خدای طلب میکنند که عذاب خود را بر ایشان نازل سازد و ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که زینب عطاره یعنی عطر فروش بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
آمد و از عظمت خلق الهی پرسید حضرت فرمود که من بعضی از آن را بیان کنم پس فرمود که این زمین با آنچه در او هست با آنچه
بر روی او هست نزد زمینی که در زیر او است مانند حلقه ایست در بیابانی و این هر دو با آنچه در آنها است و در میان اینها است
نزد زمین سیم مانند حلقه ایست در بیابانی و همچنین تا زمین هفتم بعد از آن این آیه را خواندند که خلق سبع سموات
و من الارض مثلهن یعنی آفرید خدا هفت آسمان را و از زمین نیز مثل آنها و هفت زمین با آنچه در میان آنها و بر روی
ایشان است در پشت خروس مانند حلقه ایست در بیابانی و آن خروس یک بال او در مشرق است و یک بال او در مغرب
و مجموع اینها نزد سنگی که خروس بر روی او است مانند حلقه ایست در بیابانی و مجموع اینها نزد ماهی که اینها بر روی او است
مانند حلقه ایست در بیابانی و جمیع اینها نزد دریای تاریک مانند حلقه ایست در بیابانی و مجموع اینها نزد هوا مانند حلقه ایست
در بیابانی و تمام اینها نزد ثری مانند حلقه ایست در بیابانی و اینست که خدا میفرماید که له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما
و ما تحت الثری یعنی مخلوق و مملوک خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه در میان آسمان و زمین است
و آنچه در زیر ثری است دیگر آنچه در زیر ثری است خدا میداند و جمیع اینها نزد آسمان اول مانند حلقه ایست در بیابان
و همچنین فرمود تا آسمان هفتم و تمام آسمانها و آنچه در او است نزد دریای مکفوف که از اهل زمین باز داشته اند
آنرا مانند حلقه ایست در بیابان و جمیع اینها نزد کوههای تگرگ مانند حلقه ایست در بیابان پس این آیه را خواندند
و ینزل من السماء من جبال فیها من برد یعنی فرو میفرستد تگرگ را از آسمان از کوههای که در آسمان است
از تگرگ و جمیع اینها نزد حجب نور مثل حلقه ایست در بیابان و این حجب هفتاد هزار حجابست که نورش دیدها را کور میکند
و مجموع اینها نزد هوائی که دلها را حیران میکند مانند حلقه ایست در بیابان و مجموع اینها نزد کرسی مانند حلقه ایست
در بیابان پس این آیه را خواندند که وسع کرسیه السموات و الارض یعنی کرسی او تمام آسمانها و زمین را فرو گرفته و مجموع
اینها نزد عرش مانند حلقه ایست در بیابان پس این آیه را خواندند که الرحمن علی العرش استوی و فرمودند که ملائکه

عرشی باین عظمت را باین قول بر میدارند که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **اصل نهم** در بیان معنی لطیف
و خبیر است بدانکه لطیف بر چهار معنی اطلاق مینمایند اول چیزهای بسیار ریزه را که بدیده در نیاید لطیف میگویند و
باین معنی در باب خدا کنایه از تجرد خداست یعنی از خواص اجسام مبراست و در مکانی و جهتی نیست و دیده نمی شود بچشم بلکه
بعقل ادراک نمی آید دوم لطیف میگویند و صانع امور لطیفه را میخواهند چنانچه صانعی که چیزهای بسیار ریزه را بسازد
و دقایق در آن صنعت بکار برد که دیگران از آن عاجز شوند او را لطیف میگویند و اطلاق این معنی بر خدا ظاهر است
که اگر کسی تفکر نماید در اعضا و جوارح که خلق کرده است در حیوانات که بدیده در نمی آیند و قوی و مشاعره‌ای که در ایشان
مقرر فرموده عقل حیران می شود سیم عالم بلطایف و دقایق را لطیف میگویند و نیز ظاهر است چهارم لطیف
مشتق از لطف است و احسان میباشد یعنی صاحب لطف و کرم و احسان و بدانکه خبیر را بر دو معنی اطلاق مینمایند
اول آنکه فعیل بمعنی فاعل باشد یعنی عالم بجمیع امور و کنه حقایق و خفیات و دقایق اشیا دویم آنکه فعیل بمعنی مفعل
باشد یعنی خبر دهنده و مطلع گرداننده بر حقایق اشیا و ابن بابویه رحمة الله روایت کرده است که حضرت علی بن
موسی الرضا علیه التحیة و الثنا بحسین بن خالد گفت بدانکه خداوند عالمیان قدیمست و قدیم بودن صفتی است که
عاقل را دلالت میکند بر آنکه چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی هم در وجود ازلی همیشه با او نبوده پس باطل شد گفته کسیکه
چیزی از خدا یا با او همیشه چیزی بوده است زیرا که اگر چیزی که همیشه با خدا باشد خدا خالق آن چیز نمی تواند بود و چگونه خالق
چیزی باشد که همیشه با او بوده است و اگر پیش از آن چیزی باشد آن اول ازلی خواهد بود نه خالق بودن از دویم پس خدای تعالی خود را
وصف نمود بنامی چند و اسمی چند برای خود مقرر فرمود که چون مردم باو محتاج و مضطر شوند در هنگام اضطرار او را بآن
نامها بخوانند پس خود را مسمی گردانید بسمیع و بصیر و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز
و حکیم و علیم و مانند اینها پس چون غلات و مکذب کنندگان این اسمای الهی را میشنوند و از ما شنیده اند
که میگوییم که هیچ چیز مثل خدا نیست و هیچ خلقی در صفات و حالات با خدا موافق نیست بر ما اعتراض می نمایند که چون میگویید
که خدا مثل و شبیه ندارد و حال آنکه این اسما را هم بر شما اطلاق می توان کرد و متصف باین صفات هستید و در این صفات

با خدا شریکید

با خدا شریکید جواب ایشان آنست که اگر چه اسم مشترکست اما معنی مختلف است چنانچه شخصی را انسان نام میکنند
و سنگ نام میکنند و سگ را نام میکنند و حال آنکه این کار این مسمیات اول این اسما شباهتی ندارند و همچنین خداوند عالمیان
خود را عالم فرموده باعتبار علمی حادث نیست که عارض او شود و اگر آن علم نزد او حاضر نباشد یا از او مفارقت نماید جاهل
باشد چنانچه در مخلوقین میباشد که اول جاهل میباشند و بعلم حادث عالم میشوند که آن علم از ایشان مفارقت
می نماید و باز جاهل می شوند و خدا را عالم میدانند بعلم ازلی که عین ذات اوست و جمیع اشیا را میدانند و جهل را امکان نیست
پس اسم علم مشترکست میان خالق و مخلوق و معنی مختلف است و خداوند ما را سمیع میدانند نه باعتبار جزوی که
در او باشد که بآن صداها را بشنود و بآن جزو چیزها را تواند دید چنانچه در مخلوقین بیک عضو میشنوند و بیک عضو می بینند
و در دیدن و شنیدن محتاج باین دو عضو اند و لکن خدا بذات خود چیزهای شنیدنی و دیدنی را هم میداند بی عضوی و
جزوی و همچنین در اسم بصیر پس اسم مشترکست و معنی مختلف و حق تعالی را قایم میگویند نه باین معنی که بر پا ایستاده است
و لکن قایمست یعنی حفظ کننده و مطلع بر احوال خلایق چنانچه میگویند فلان شخص قایمست بامر فلان یعنی بر احوال او مطلع
و حافظ کار و مدار ناظر اوست چنانچه فرموده است که من قایم و مطلعم بر هر نفسی بآنچه میکند و قایم در لغت عرب بمعنی باقی نیز
آمده است و باین معنی بر خدا رواست یعنی زوال ندارد و ایضا میگویند که فلان قایم است بامر فلان یعنی مهمات او را کفایت
می نماید و این معنا بر خدا رواست و در مخلوق قایم که میگویند یعنی بر پا ایستاده پس یک لفظ در هر دو اطلاق می نمایند
و معنی مختلف است همچنین لطیف در مخلوق بمعنی کوچکی و ریزگی است و در خداوند عالمیان بمعنی آنکه کمال
کنه او را ادراک نتوان نمود چنانچه میگویند که لطف عنی هذا الامر یعنی پنهان شد از من فلان امر پس لطیف بودن او بمعنی عبارت
از این است که او را کنهی و اندازه و تعریفی نمی توان یافت و هیچ صفتی او را وصف نمی توان کرد و خبیر در مخلوق
آنست که از تجربه علم آموخته باشد و خبیر در باب خدا آنست که همیشه بجمیع جزئیات عالم باشد و ظاهر در مخلوقین
بر چیزی اطلاق مینمایند که بر بالای چیزی بر آمده باشد و خدا ظاهر است باین معنی که غالب است بر جمیع اشیا و همگی مقهور
قدرت اویند چنانچه عرب میگوید که ظهرت علی اعدائی یعنی بر دشمن غالب شدم و بمعنی دیگر خدا را ظاهر می نامند

که وجودش از همه چیز ظاهرتر است و هیچ چیز از خدا ظاهرتر نمیباشد که در هر چیز که نظر میکنی صنعت او را مشاهده می‌نمائی
و آثار قدرتش را تو انقدر هست که نور ابر است او ظاهر باین معنی که در مخلوق میگویند آنست که خودش را توان دید
یا ذاتش را بحدی توان شناخت و باین معنی بر خدا محال است و در مخلوق امری را باطنی میگویند و در میان چیزی فرو رفته
باشد و در زیر چیزی پنهان شده باشد و در خدا باین معنی است که علم و حفظ و تدبیرش بباطن همه چیز سرایت کرده است
چنانچه عرب میگوید ابطنته یعنی باطنی او را دانستم و قاهر در مخلوق آنست که بسعی و مکر و حیله و اسباب و آلات بر کسی غالب شود
و گاه هست که همان غالب مغلوب میشود و خدا باین معنی است که فاعل و خالق جمیع اشیاست و همه مقهور و مغلوب
قدرت او بند و هرچه نسبت بایشان اراده نماید بعمل می‌آید و آنچه را گوید باش میباشد و آنچه را خواهد فانی
میکند پس جمیع اینها اسم مشترکست میان خالق و مخلوق و معنی مختلف و سایر اسماء الهی بر آن قیاس است
و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که خدا را لطیف می‌نامند چونکه خالق امور لطیف است از حیوانات بسیار ریزه
مثل پشه و آنچه از آن خردتر است که از ریزگی بچشم در نمی‌آید و در هر نوع از اینها ماده و نر خلق کرده و از یکدیگر
ممتاز ساخته و از برای هر فردی از افراد اینها آنچه صلاح ایشان در آنست خلق کرده و همگی را در تربیت میفرماید و
روزی میدهد آنچه در قعر دریا و آنچه در پوست درختان خلق فرموده و آنچه در صحراها و بیابانها آفریده و آنچه مصلحت ایشان
در آنست تعلیم ایشان فرموده و قوت مجامعت بایشان داده و کیفیت آنرا تعلیم ایشان نموده و هر یک را از
دیگران ساخته و هر یک را بزبان نوع خود آشنا کرده و سخن یکدیگر را می‌فهمند و مطالب را بفرزندان خود میفهمانند
و ایشان را محبت فرزندان داده که روزی برای ایشان میبرند و در هر یک رنگهای مختلف خلق کرده و نهایت
صنعت در رنگ آمیزیهای ایشان بکار برده و اینها را در جانوری چند کرده که از خوردی بدیده در نمی‌آید و بدست
لمس ایشان نمی‌توان نمود پس چون این خلقهای لطیف را مشاهده کردیم دانستیم که صانع ایشان بصیر لطیف است
و عالم بلطایف امور و خالق دقایق اشیاست که بی عضو و جارحه و بی ادوات و آلات و بی ماده و مدت برکرده عدم
چنین رنگهای ریخته و گلستان عالم وجود را باین صنعتها آراسته **اصل دوم** بدانکه علم الهی جمیع اشیا را از کلیات و

جزئیات

مگر بسبب ظن و گمان نیک که بخداوند خود دارد و امیدی که از پروردگار خود دارد و حسن خلق در معاشرت مردم و ترک
غیبت مؤمنان کردن و بحق آن خداوندی که بجز او خدائی نیست که عذاب نمیکند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار مگر
بسبب گمان بدی که بپروردگار خود داشته باشد و در امید بخدا تقصیر نماید و بدخلقی با مردم و غیبت مؤمنان
کردن و بحق آن خداوندی که بجز آن خداوندی نیست که هیچ بنده گمانش بخدا نیکو نیست مگر آنکه خدا بر وفق گمان آن
با آن عمل می‌نماید زیرا که الله تعالی کریم است و بدست قدرت اوست جمیع خیرات و نیکوییها و حیا میکند و شرم میدارد
از اینکه بنده مؤمن گمان نیک داشته باشد و بخلاف ظن او با آن عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس بخداوند خود
گمان نیکو بدارید و بخواهید بآن بطاعات و عبادات رغبت نمائید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حسن
ظن بخدا آنست که امید از غیر خدا نداشته باشد و نترسی بغیر از گناه خود و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هر که از حرامی
بشهوتی رو آورد و از آن اجتناب نماید از خوف الهی بر آن آتش جهنم را حرام کرده اند و از فزع اکبر روز قیامت او را
ایمن کرده اند و آنچه در قرآن وعده فرموده است بآن کرامت فرماید چنانچه فرموده است که وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ
کسیکه از مقام حساب و ایستادن نزد خداوند خود بترسد از برای او دو بهشت است که الله تعالی بآن کرامت خواهد فرمود
و حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود که در حکمت آل داود وارد شده است که ای فرزند آدم چگونه بکلام هدایت سخن
میگوئی و حال آنکه هشیار نشده از مستی گناهان و بدیهای فرزند آدم صبح کرده است دل تو با قساوت و بدیها و تو
عظمت پروردگار خود را فراموش کرده اگر به پروردگار خود عالم بودی و عظمت و بزرگواری او را میشناختی همیشه
از او ترسان بودی و وعده‌های او را امیدوار بودی بیچاره فرزند آدم چرا یاد نمیکنی لحد خود را و تنهائی خود را در آن
مکان و حضرت صادق علیه السلام فرمود که از خدا امید بدار امیدی که ترا بر معاصی جرأت ندهد و بترس از او ترسی
که ترا از رحمت او ناامید نگرداند و در حدیث دیگر فرمود که خایف کسی است که خوف الهی بر او زبانش را نگذاشته
باشد که سخن گوید و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آخر بنده را که الله تعالی امر فرماید که
بآتش جهنم برند بنده میشد که چون او را ببرند نگاهی بعقب کند پس الله تعالی فرماید که برش گردانید پس از آنکه [illegible]

که هم اتفاقا نظر میکردی گو ای خداوندا من این گمان نبوده است که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه گمان بمن داشتی گو به
پروردگارا گمان من این بود که گناهان مرا بیامرزی و در بهشت خود مرا ساکن گردانی پس خداوند جبار تعالی شانه میفرماید
که ای ملائکه من بعزت و جلال و نعمتها و بزرگواری و رفعت شان خودم سوگند میخورم که این بنده یک ساعت از عمر خود گمان
نیک بمن نداشته است و اگر یک ساعت بمن این گمان میداشت اورا بآتش نمیترسانیدم باین دروغی که میگوید اورا
به بهشت برید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر بنده که ظن نیکو بپروردگار داشته باشد خدا با آن گمان آن
عمل میکند چنانچه الله تعالی میفرماید ذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ که ترجمه اش
اینست که این گمان بدیست که به پروردگار خود داشتید شما را هلاک کرد پس صبح کردید از جمله زیانکاران ثمره دویم
در بیان بعضی از قصص خائفان کنند که احوال ایشان موجب تنبیه مؤمنانست قصه اول کلینی بسند معتبر از حضرت
علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که شخصی با اهلش بکشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن
کشتی غرق شدند مگر زنی که از ایشان بر تخته بند شده و بجزیره از جزایر بحر افتاد و در آن جزیره مردی راه زن فاسقی بود که
از هیچ فسقی نمیگذشت چون نظرش بر آن زن افتاد گفت تو از انسی یا از جن گفت از انسم پس دیگر با آن زن
سخن نگفت و بر آن چسپید و بهیئت مجامعت در آمد و چون متوجه آن عمل قبیح شد دید که آن زن اضطراب میکند
و میلرزد پرسید که چرا اضطراب میکنی اشاره بآسمان کرد که از خداوند خود میترسم پرسید که هرگز مثل این کار کرده
گفت نه بعزت خداوند که هرگز زنا نکرده ام گفت تو هرگز چنین کاری نکرده چنین از خدا میترسی و حال آنکه باختیار
تو نیست و ترا بجبر بر این کار داشته ام پس من اولایم بترسیدن و سزاوارترم بخایف بودن پس برخاست
و ترک آن عمل نمود و هیچ با آن زن سخن نگفت و بسوی خانه خود روان شد و در خاطر داشت که توبه کند و
پشیمان بود از کرده های خود در اثنای راه براهبی برخورد و با آن رفیق شد چون پاره راه رفتند آفتاب بسیار
گرم شد راهب بآن جوان گفت که آفتاب بسیار گرم است دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه کند جوان
گفت که مرا نزد خدا حسنه نیست و کاری خیری نکرده ام که جرئت کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم راهب گفت من

دعا میکنم

میکنم تو آمین بگو چنین کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه آن میرفتند چون
بسیاری راه رفتند راه ایشان جدا شد جوان براهی رفت و راهب براه دیگر رفت و آن ابر با آن جوان روان
شد و راهب در آفتاب ماند راهب بآن گفت که ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد بگو که چه کار
کرده که مستحق این کرامت شده جوان قصه خود را نقل کرد راهب گفت چون از ترس خدا ترک معصیت آن کردی
خدا گناهان گذشته ترا آمرزیده است سعی کن که بعد از این خوب باشی قصه دویم کلینی بسند معتبر از حضرت جعفر بن
محمد الصادق علیه السلام روایت کرده است که پادشاهی در میان بنی اسرائیل بود و آن پادشاه قاضی داشت و آن قاضی
برادری داشت که بصدق و صلاح موسوم بود و آن برادر قاضی زن صالحه داشت که از اولاد پیغمبران بود و پادشاه
شخصی را میخواست که بکاری بفرستد بقاضی گفت که مرد ثقه معتمدی برای من طلب کن که بآن کار بفرستم قاضی گفت که کسی
معتمدتر از برادر خود گمان ندارم پس برادر خود را طلبید و تکلیف آن امر بآن نمود و ابا کرد و گفت من زن خود را تنها نمی
توانم گذاشت قاضی بسیار اهتمام کرد و مبالغه نمود چون مضطر شد گفت ای برادر من بهیچ چیز تعلق و اهتمام ندارم
مثل زن خود و خاطر من بسیار بآن متعلق است پس تو خلیفه من باش در امر او و باش که بپرسی و کارهای آن را بسازی تا من
برگردم قاضی قبول کرد و برادرش بیرون رفت و آن زن از رفتن شوهرش راضی نبود پس قاضی بمقتضای وصیت
برادر مکرر بنزد آن زن می آمد و از حوائج آن سؤال می نمود و بکارهای آن اقدام می نمود و محبت آن زن بر آن غالب شد
و او را تکلیف زنا کرد و آن زن امتناع و ابا کرد قاضی سوگند خورد که اگر قبول نمیکنی من بپادشاه میگویم که این زن زنا
کرده است گفت آنچه میخواهی بکن من این کار را قبول نخواهم کرد قاضی بنزد پادشاه رفت و گفت زن برادرم زنا کرده است
و نزد من ثابت شده است پادشاه گفت او را سنگسار کن پس آمد بنزد زن و گفت پادشاه مرا امر کرده است که ترا سنگسار
کنم اگر قبول میکنی میگذارم و الا ترا سنگسار میکنم گفت من اجابت تو نمیکنم آنچه خواهی بکن قاضی او را در حفیره کرد
و آن زن را بصحرا برد و گودی کند و او را سنگسار کرد تا وقتی که گمان کرد که آن زن مرده است بازگشت و در آن زن رمقی باقی
مانده بود چون شب شد حرکت کرد و از گودی بیرون آمد و بر روی خود راه میرفت و خود را میکشید تا بدیری رسید که در آنجا

قصه دویم

دیرانی بسود برود آن دیر خوابید تا صبح شد و چون دیرانی در را گشود آن زن را دید و از قصه آن سؤال کرد
زن قصه خود را باز گفت دیرانی بر او رحم کرد و او را به دیر خود برد و آن دیرانی پسر نوزادی داشت و غیر آن فرزندی نداشت
و مال و جمعیتی داشت پس دیرانی آن زن را اعزاز و اکرام کرد تا جراحتهای آن مندمل شد و فرزند خود را بآن داد که تربیت کند
و آن دیرانی غلامی داشت که او را خدمت میکرد و غلام عاشق آن زن شد و با آن در آویخت و گفت اگر با من مباشرت
راضی نمیشوی جهد در کشتن تو میکنم گفت آنچه خواهی بکن این امر ممکن نیست که از من صادر شود پس آن غلام بیامد و
فرزند دیرانی را کشت و بنزد دیرانی آمد و گفت این زن زناکار را آوردی و فرزند خود را بآن دادی الحال فرزند ترا
کشته است دیرانی بنزد زن آمد و گفت چرا چنین کردی ببین که من با تو چه نیکیها کردم زن قصه خود را باز گفت
راهب گفت که دیگر نفس من راضی نمیشود که تو در این دیر باشی بیرون رو و بیست درهم برای خرجی بآن داد و در
او را از دیر بیرون کرد و گفت این زر را توشه کن خدا کارسازت است آن زن در آن شب راه رفت تا صبح بدهی رسید
دید که مردی را بردار کشیده اند و هنوز زنده است از سبب آن حال سؤال کرد گفتند که بیست درهم قرض دارد و نزد ما عادت
چنانست که هر که بیست درهم قرض دارد و آنرا بردار میکشند تا ادا کند او را فرود نمی آرند پس زن آن بیست درهم را داد
و آن مرد را خلاص کرد آن مرد گفت ای زن هیچکس بمثل تو حق نعمت ندارد مرا از مردن نجات دادی هر جا که میروی
در خدمت تو می آیم پس همراه شده رفتند تا بکنار دریا رسیدند و در کنار دریا کشتیها بود و جمعی بودند که میخواستند بر آن
کشتیها سوار شوند مرد بآن زن گفت که تو اینجا توقف کن تا من بروم و برای اهل این کشتیها مزدکاری کنم و طعامی بگیرم
و بنزد تو آورم پس آن مرد بنزد کشتیها آمد و گفت در این کشتیهای شما متاع است گفتند انواع متاعها و جواهر و عنبر
و سایر چیزها است و این کشتی دیگر خالیست که ما خود سوار میشویم گفت قیمت این متاعهای شما چند می شود گفتند
بسیاری شود حسابش را نمیدانیم گفت من یک چیزی دارم که بهتر است از آنچه در کشتی شماست گفتند چه چیز است
گفت کنیزکی دارم که هرگز بآن حسن و جمال ندیده اید گفتند بما بفروش گفت میفروشم بشرط آنکه یکی از شما برود
و او را به بیند و برای شما خبر بیاورد و شما او را بخرید که آن کنیز من نداند و زر بمن بدهید تا من بروم آنگاه او را تصرف

کنیز ایشان

کنید ایشان قبول کردند و کسی فرستادند و خبر آورد که چنین کنیزی هرگز ندیده ام پس آن زن را بده هزار درهم
با ایشان فروخت و زر گرفت و چون آن برفت ناپیدا شد ایشان بنزد آن زن آمدند و گفتند که برخیز و بیا بکشتی
گفت چرا گفتند ترا از آقای تو خریدیم گفت آن آقای من نبود گفتند اگر نمی آئی ترا بزور میبریم بناچار برخاست و با ایشان
بکنار دریا رفت چون بنزدیک کشتیها رسیدند هیچیک از ایشان از دیگران ایمن نبودند آن زن را بر روی کشتی متاع
سوار کردند و خود همه در کشتی دیگر در آمدند و کشتیها را روان کردند چون بمیان دریا رسیدند خدا بادی فرستاد و کشتی ایشان با
همه غرق شدند و کشتی زن با متاعها نجات یافت و باد آنرا بجزیره برد و از کشتی فرود آمد و کشتی را بست و بر گرد جزیره
بر آمد و دید مکان خوشی است و آبها و درختان میوه دارد با خود گفت که در این جزیره میباشم و از این آب و میوه ها
میخورم و عبادت الهی میکنم تا مرگ در رسد پس خدا وحی فرمود به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که در آن زمان بود که برو
بنزد آن پادشاه و بگو که در فلان جزیره بنده ای است از بندگان من باید که تو و اهل مملکت تو همه بنزد آن بروید
گناهان خود نزد آن اقرار کنید و از آن سؤال کنید که از گناهان شما در گذرد تا من گناهان شما را بیامرزم چون
پیغمبر آن پیغام را بپادشاه رسانید پادشاه با اهل مملکتش همه بسوی آن جزیره رفتند در آنجا همان زن را دیدند
پس پادشاه بنزد آن زن رفت و گفت این قاضی بنزد من آمد و گفت زن برادرم زنا کرده است و من حکم کردم
که او را سنگسار کنند و گواهی نزد من گواهی نداده بود میترسم که بسبب آن جرأتی کرده باشم میخواهم که برای من استغفار
کنی زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین پس شوهرش آمد و او را نمی شناخت و گفت من زنی داشتم در نهایت
فضل و صلاح و از شهر بیرون رفتم و او راضی نبود برفتن من و سفارش او را ببرادر خود کردم چون برگشتم و از احوال
آن سؤال کردم برادرم گفت که آن زنا کرده است او را سنگسار کردیم و می ترسم که در حق آن زن تقصیر کرده باشم از
خدا طلب کن مرا بیامرزد زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین او را در پهلوی پادشاه نشاندند پس قاضی پیش آمد که
برادرم زنی داشت و عاشق آن شدم و او را تکلیف بزنا کردم قبول نکرد نزد پادشاه او را متهم بزنا ساختم و بدروغ
او را سنگسار کردم از برای من استغفار کن زن گفت که خدا ترا بیامرزد پس رو بشوهرش کرد و گفت بشنو پس برادر آمد

ایشان را

بتقصیر من
وقصهٔ خود را نقل کرد وگفت در شب آن زن را بیرون کردم و چیزی بسم کرد و نظر او را دریده باشد وکشته شده باشد
گفت خدا ترا بیامرزد بنشین پس غلام آمد وقصهٔ خود را نقل کرد زن گفت که خدا ترا نیامرزد بنشین پس گفت که خدا ترا
بیامرزد پس آن مرد دار کشیده آمد وقصهٔ خود را نقل کرد زن گفت که خدا ترا نیامرزد چون آن پا ایب در برابر نیکی بدی
کرده بود پس آن زن عابد با شوهر رو کرد وگفت من زن توام وآنچه شنیدی همه قصهٔ من بود و مرا دیگر احتیاج بشوهر
نیست میخواهم که آن کشتی با مال را متصرف شوی و مرا در این جزیره بگذاری که عبادت خدا کنم زیرا که از دست
مردان چه کشیده‌ام پس شوهر او را گذاشت وکشتی را با مال متصرف شد و پادشاه با اهل مملکت همه برگشتند قصهٔ ششم
ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که در بنی اسرائیل شخصی بود که کار
آن این بود که قبر مردم را میشکافت وکفن مردگان را میدزدید پس یکی از همسایگان آن بیمار شد و ترسید که بمیرد
و آن کفن دزد کفن او را ببرد پس او را طلبید وگفت من با تو چون بودم در همسایگی گفت همسایهٔ نیکی بودی برای من
گفت بتو حاجتی دارم گفت بگو که حاجت تو برآورده است پس دو کفن را بیمار نزد آن کفن دزد گذاشت وگفت هر یک را که میخواهی
و بهتر است برای خود بردار و دیگری را بگذار که مرا در آن کفن کنند و چون مرا دفن کنند قبر مرا مشکاف وکفن مرا پس
آن نباش از گرفتن کفن ابا کرد و بیمار مبالغه کرد تا آن کفن بهتر را برداشت چون آن شخص مرد و او را دفن کردند نباش
با خود گفت که این مرد بعد از مردن چه میداند که من کفنش را برداشته‌ام یا گذاشته‌ام پس آمد و قبر را شکافت ناگاه
صدائی شنید که کسی بانگ بر او میزد که مکن پس آن ترسید وکفن را گذاشت و برگشت و بخانه آمد و بفرزندان
گفت که من چون پدری بودم برای شما گفتند نیکو پدری بودی گفت حاجتی بشما دارم میخواهم حاجت مرا برآورید گفتند
بگو آنچه فرمائی چنان خواهیم کرد گفت میخواهم که چون من بمیرم مرا بسوزانید و چون سوخته شدم استخوانهای مرا بکوبید
و در هنگامی که بادی تند آید نصف آن خاکستر را بجانب صحرا بپاشید و نصف دیگر را بجانب دریا گفتند چنین
خواهیم کرد چون مرد آنچه وصیت کرده بود بجا آوردند و در آن حال حق تعالی بصحرا فرمود که آنچه در تست جمع کن و بدریا
فرمود که آنچه در تست جمع کن پس آن شخص را زنده کرد و باز داشت و فرمود که ترا چه باعث شد که چنین وصیتی کردی

گفت بعزت تو از

گفت بعزت تو که از ترس تو چنین کردم حق تعالی فرمود که چون از خوف من چنین کردی ضامن ترا از تو راضی میگردانم
و خوف ترا بایمنی مبدل میسازم وگناهان ترا می‌آمرزم قصهٔ چهارم ابن بابویه رحمة الله علیه نقل کرده است که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در سایهٔ درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی ناگاه شخصی آمد و جامهای خود را کند و در زمین
گرم میغلطید وگاهی پشت خود وگاهی شکم خود وگاهی پیشانی خود را بر زمین گرم میمالید و میگفت ای نفس بچش که عذاب
الهی از این عظیم‌تر است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بآن نظر میفرمود پس آن جامهای خود را پوشید حضرت او را
طلبیدند و فرمودند که ای بندهٔ خدا کاری از تو دیدم که از دیگری ندیده‌ام چه چیز ترا باعث بر این شد گفت ترس الهی
مرا باعث این شد بنفس خود این گرمی را چشانیدم که بداند که عذاب الهی از این شدیدتر است تاب ندارد پس حضرت
فرمود که از خدا ترسیده‌ای آنچه شرط ترسیدن است و بدرستیکه پروردگار تو مباهات بتو با ملائکه سموات کرد پس باصحاب خود
فرمود که نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند چون نزدیک آمدند گفت خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت
و تقوی و توشه کرامت و بازگشت ما را بسوی بهشت گردان قصهٔ پنجم ابن بابویه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که در زمان پیش سه نفر راهی میرفتند در میان راه ایشان را باران گرفت بغاری پناه بردند ناگاه سنگی
از کوه فرود آمد و در غار را گرفت و راه ایشان را بست و دو کس از ایشان گفت که والله که کسی شما را از این مهلکه بغیر از راستی
نجات نمیدهد بیائید هر یک از ما عملی در درگاه خدا عرض کنیم که خدا داند که راست میگوئیم پس یکی از ایشان گفت که خداوندا
اگر تو میدانی که من مزدوری داشتم که برای من کار کرده بود که قدری از برنج در عوض بگیرد و مزد خود را نگرفته ناپدید شد
پس آن برنج را برای آن زراعت کردم و حاصل آن را برای آن گاو خریدم و چون [illegible] از من طلب کرد گفتم آن
گاوها را از آن تست ببر گفت من از تو اندکی برنج طلب دارم گفتم این گاوها همه از حاصل آن برنج بهم رسیده است و همه مال
تست و همه را تصرف او دادم خداوندا اگر میدانی که آن کار را از ترس تو کرده‌ام این بلا را از ما دفع کن پس اندکی
از سنگ دور شد دیگری گفت که خداوندا اگر میدانی که من پدر و مادر پیری داشتم و در شب شیر گوسفندان خود را
برای ایشان و عیال خود می‌آوردم شبی دیر آمدم و دیدم پدر و مادرم بخواب رفته بودند و اهل و عیالم از گرسنگی فریاد میکردند

در شب تا پدر و مادرم چیزی نمی خوردند با ایشان نمیدادم پس نخواستم که ایشان را بیدار کنم و نخواستم که پیشتر بفرزندان
دهم و نرفتم که مبادا ایشان بیدار شوند و چیز خواهند و من حاضر نباشم پس تا صبح با آن حال انتظار ایشان کشیدم خداوندا
اگر میدانی که آن کار را از ترس تو کرده ام مرا فرجی کرامت فرما پس سنگ اندکی دیگر دورتر شد سیم گفت که خداوندا اگر میدانی
که من دختر عموئی داشتم و بسیار آنرا دوست میداشتم و خواستم که او را بفریبم گفت تا صد دینار نیاوری تن در نمیدهم پس
صد دینار بهم رسانیدم و بآن دادم چون راضی شد و در میان پای آن نشستم گفت از خدا بترس و مهر خدا را بناحق
مشکن پس برخواستم و از صد دینار گذشتم اگر میدانی که از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دور گردان پس آن سنگ از
در غار دور شد و بیرون آمدند قصه ششم کلینی بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی امیر المؤمنین علیه السلام قصه ششم
با جمعی از صحابه نشسته بودند شخصی بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام با پسری عمل قبیح کرده ام مرا پاک
گردان و عذابی بر من جاری کن حضرت فرمود که برو بخانه بلکه جنونی ترا طاری شده است که چنین سخنی میگوئی تا آنکه
چهار مرتبه آمد و چنین اقرار کرد و در مرتبه چهارم که ثابت شد حضرت فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مثل تو سه حکم
مقرر فرموده است هر یک را که میخواهی اختیار کن گفت آن سه حکم کدام است فرمود که یا یک ضربت شمشیر بر گردنت بزنند
یا ترا از کوهی دست و پا بسته بیندازند یا ترا بآتش بسوزانند گفت یا امیر المؤمنین کدام دشوارتر است فرمود که باتش
سوزانیدن گفت من آنرا اختیار میکنم که دشوارتر است یا امیر المؤمنین علیه السلام حضرت فرمود که مهیا شو که حد را بر تو
جاری کنیم پس برخواست و دو رکعت نماز گذارد و چون فارغ شد گفت خداوندا گناهی کرده ام که میدانی و از عقاب تو ترسیدم
و بنزد وصی و پسر عم پیغمبر آمدم و از او سوال نمودم که مرا پاک کند پس او مرا مخیر کرد میان سه صنف از عذاب
خداوندا من دشوارتر را اختیار کردم خداوندا از تو سوال میکنم که این را کفاره گناهان من گردانی و مرا بآتش آخرت
نسوزانی پس گریان برخواست و رفت در میان گودی که از برای آن کنده بودند و آتش بر دورش افروخته بودند
نشست پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب همگی گریان شدند و حضرت فرمود که برخیز ای جوان که ملائکه
آسمانها را و ملائکه زمین را بگریه در آوردی و خدا توبه ترا قبول فرمود برخیز و دیگر چنین کاری مکن قصه هفتم بسند معتبر

از حضرت امام

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را
مفتون خود ساخته بود روزی بعضی از این جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهور این را ببیند فریفته خواهد شد
آن زن چون این سخن را شنید گفت والله که بخانه نروم تا او را از راه بدر برم پس بحالت شب قصد خانه آن عابد کرد
و در را کوفت و گفت ای عابد مرا امشب پناه ده که در سرای تو شب را بروز آورم عابد ابا نمود زن گفت که بعضی از
جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته ام و اگر در نمی گشائی ایشان میرسند و فضیحت بمن
میرسانند عابد چون این سخن را شنید در را گشود پس چون زن بخانه در آمد جامهای خود را افکند چون
عابد حسن و جمال او را مشاهده نمود از شوق بی اختیار شد و دست بآن رسانید و در حال متذکر شد و دست از آن
برداشت و دیگی در بار داشت که آتش در زیر آن می سوخت رفت و دست خود را در زیر دیگ گذاشت زن گفت
که چکار میکنی گفت دست خود را میسوزانم بجزای آن خطائی که از آن صادر شد پس بیرون شتافت و بنی اسرائیل را
خبر کرد که عابد دست خود را میسوزاند چون بیامدند دستش تمام سوخته بود قصه هشتم بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که عابدی در بنی اسرائیل بود شبی زنی مهمان آن شد پس شیطان او را وسوسه کرد هر چند بر آن زور
می آورد یک انگشت از انگشتان خود را بآتش میداشت تا آن خیال از نفسش بیرون میرفت و پیوسته این کار
بود تا صبح چون صبح شد بآن زن گفت که بیرون رو که بد مهمانی بودی تو از برای ما قصه نهم از حضرت قصه نهم
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که زمانی که حضرت یحیی علیه السلام در این مرتبه بود که به بیت المقدس آمد نظر کرد بعباد
و رهبانان و احبار که پیراهنها از مو پوشیده اند و کلاهها از پشم بر سر گذاشته اند و زنجیرها در گردن کرده
بر ستونهای مسجد بسته اند چون این جماعت را مشاهده نمود بنزد مادرش آمد و گفت ای مادر از برای من پیراهنی از موی
و کلاهی از پشم بباف تا بروم به بیت المقدس و عبادت خدا بکنم با عباد و رهبانان مادرش گفت که صبر کن تا
پدرت پیغمبر خدا بیاید و با آن مصلحت کنم چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی را نقل نمود زکریا گفت که ای فرزند
چه چیز ترا باعث شده است که این اراده میکنی و تو هنوز طفل خردی یحیی گفت که ای پدر مگر ندیدی که از من خورد

سال بزرگ مرگ را چشیده است گفت بلی پس زکریا با مادر یحیی علیه السلام گفت که آنچه نیکو بود چنان کن پس مادر کلاه پشمین و پیراهن
موئی برای آن بافت و پوشید و رفت به بیت المقدس و با عباد مشغول عبادت گردید تا آنکه پیراهن مو بدن
شریفش را خورد پس روزی نظر کرد به بدن خود دید که بدنش نحیف شده گریست پس خطاب الهی به آن رسید که ای
یحیی علیه السلام آیا گریه میکنی از اینکه بدنت کاهیده شده است بعزت و جلال خودم سوگند که اگر یک نظر بجهنم کنی پیراهن آهن
خواهی پوشید بعوض پلاس پس حضرت یحیی علیه السلام گریست تا آنکه از بسیاری گریه رویش مجروح شد که دندانهایش
پیدا شد چون این خبر بمادرش رسید با زکریا بنزد آن آمدند و عباد بنی اسرائیل بگرد آن برآمدند و او را خبر
دادند که روی تو چنین مجروح و کاهیده شده است گفت من باخبر نشده ام زکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی
من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی گفتی که در میان بهشت
و دوزخ عقبه ایست که نمی گذرند از آن عقبه مگر جماعتی که بسیار گریه کنند از خوف الهی گفت بلی ای فرزند پس
چنین گفتم جد و سعی کن در بندگی خدا که ترا بامر دیگر امر نفرموده اند پس مادرش گفت که ای فرزند رخصت میدهی که دو پاره
نمد از برای تو بسازم که بر دو طرف روی خود بگذاری که دندانهایت را بپوشاند و آب چشمت را جذب نماید گفت
اختیار داری پس آن دو پاره نمد را برای آن ساخت و بر رویش گذاشت و آستینها بیش افشرد از اشک
چنان تر شده بود که آب از میان انگشتانش جاری شد چون حضرت زکریا این حال را مشاهده نمود گریان
شد و رو بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا این فرزند منست و این آب از دیده اوست و تو ارحم الراحمین
رحیم تری پس هرگاه زکریا میخواست بنی اسرائیل را موعظه بگوید بجانب چپ و راست نظر میفرمود پس اگر یحیی علیه السلام
حاضر بود نام بهشت و دوزخ نمیبرد پس روزی یحیی علیه السلام حاضر نبود شروع بموعظه کرد یحیی سر خود را در عبا پیچیده آمد
و در میان مردم نشست و حضرت زکریا او را ندید فرمود که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم
کوهی است که او را سکران می نامند و در پایین کوه وادی است که او را غضبان میگویند زیرا که از غضب الهی
افروخته شده است و در آن وادی چاهی است که صد سال راه عمق آنست و در آن تابوتها از آتش است و در آن

تابوتها صندوقها

تابوتها صندوقها و جامه ها و زنجیرها و غلها از آتش است چون یحیی علیه السلام این را شنید سر برداشت و فریاد برآورد که
وا غفلتاه چه بسیار غافلیم از سکران و برخاست بحیرت از موعظه بیابان شد پس زکریا از مجلس برخاست و بنزد مادر یحیی
رفت و فرمود که یحیی علیه السلام را طلب نما که میترسم او را نبینی مگر بعد از مرگ او پس مادر بطلب حضرت یحیی علیه السلام بیرون
رفت تا بجمعی از بنی اسرائیل رسید ایشان از آن پرسیدند که ای مادر یحیی علیه السلام بکجا میروی گفت بطلب فرزندم
یحیی علیه السلام میروم که نام آتش جهنم شنیده و رو بصحرا رفته است پس رفت تا بکوه پایه رسید از آن سؤال نمود که آیا جوانی را
باین هیئت و صفت دیدی گفت بلکه یحیی علیه السلام را میخواهی گفت بلی گفت الحال او را در فلان عقبه گذاشتم که پاهایش
از آب دیده اش فرو رفته بود و سر بآسمان بلند کرده بود و میگفت که بعزت تو ای مولای من که آب سرد نخواهم چشید
تا منزلت و مکان خود را نزد تو ببینم پس چون مادر پیاده و نظرش بروی افتاد بنزدیک او رفت و سرش را در میان
پستانهای خود گذاشت و او را بخدا سوگند داد که با آن بخانه رود پس با آن بخانه رفت و مادر از آن التماس نمود که ای
فرزند التماس دارم که پیراهن مو را بکنی و پیراهن پشم بپوشی که آن نرم تر است یحیی علیه السلام قبول نمود و پیراهن پشم
پوشید و مادر از برای آن عدسی پخت و آنحضرت تناول فرمود و خواب آنرا ربود تا هنگام نماز شد پس در خواب با آن
ندا رسید که ای یحیی خانه بهتر از خانه من میخواهی و همسایه بهتر از من میطلبی چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخاست
و گفت خداوندا از لغزش من درگذر بعزت تو سوگند که دیگر سایه نطلبم بغیر سایه بیت المقدس و بمادرش گفت
که ای مادر پیراهن مو را بیاور مادر پیراهن را آورد و باو داد و در آن آویخت که مانع رفتن شود حضرت زکریا
گفت که ای مادر یحیی او را بگذار که پرده دلش را گشوده اند و بعیش دنیا منتفع نمی شود پس برخاست یحیی علیه السلام و پیراهن
موی و کلاه پشمینه را پوشید و به بیت المقدس رفت و با احبار و رهبانان عبادت میکرد تا شهید شد قصه

قصه

دهم ابن بابویه از عروة الزبیر روایت کرده است که گفت روزی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب
نشسته بودیم پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر و اهل بیعت رضوان را ابو درداء گفت که ای قوم میخواهید شما را
خبر دهم بکسی که مالش از همه اصحاب کمتر و علمش بیشتر و سعیش در عبادات زیاده بود گفتند کیست گفت علی بن

پس چون این را گفت هیچکس رو از آن گردانیدند پس شخصی از انصار با آن گوینده گفت که سخنی گفتی که هیچکس با تو موافقت نکرد
او گفت که من آنچه دیده بودم گفتم شما نیز هرچه دیده اید از دیگران بگوئید من شبی در نخلستان بنی النجار بخدمت
آن حضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود و با آواز حزین و نغمه
دردناک میفرمود که الهی چه بسیار گناهان که از دوش من برداشتی و در برابر آن نعمتها فرستادی و چه بسیار بدیها که از
من صادر شده و کرم کردی و رسوا نکردی الهی عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامهای اعمال عظیم
شد پس من از غیر آمرزش تو امید ندارم و بغیر خوشنودی تو آرزو ندارم پس از پی آن صدا رفتم دانستم که حضرت
امیرالمؤمنین است پس در پشت درخت پنهان شدم و آنحضرت رکعات بسیار نماز گذاردند و چون از نماز فارغ شدند
مشغول دعا و گریه و مناجات شدند از آنجمله آنچه میفرمودند این بود که الهی چون در عفو و بخشش تو فکر میکنم گناه بر من آسان
می شود و چون عذاب عظیم ترا بیاد می آورم بلیه خطاها بر من عظیم می شود آه اگر بخوانم در نامهای عمل خود گناهی چند را که
فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس بگوئی بملائکه که بگیرید او را پس وای بر چنین گرفته شده و اسیری که خویشانش
نمی توانند او را نجات بخشند و قبیله آن بفریادش نتوانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم میکنند پس فرمود که آه
از آتشی که جگرها را بریان میکند آه از آتشی که جمیع احشا را فرو میریزد آه از دریاهای افروخته از آتشهای جهنم پس
بسیار گریستند تا آنکه صدا و حرکت از آن حضرت نشنیدم با خود گفتم که البته خواب بر آن حضرت غالب شده از
بسیاری بیداری نزدیک رفتم که برای نماز صبح آنحضرت را بیدار کنم چندانکه حرکت دادم حضرت حرکت ننمود
و بمثابه چوب خشک جسد مبارکش بیحس افتاده بود گفتم انا لله و انا الیه راجعون و دویدم بجانب خانه آنحضرت و
خبر را بحضرت فاطمه علیها السلام رسانیدم فرمود که قصه چون بود عرض کردم فرمود که والله ای ابو درداء این غشی است که
در غالب اوقات او را از ترس الهی دست میدهد پس آب آوردند و بر روی آنحضرت پاشیدند تا بهوش باز آمدند و
نظر بسوی من فرمودند من بگریستم فرمود که از چه میگریی ای ابو درداء گفتم از آنچه می بینم که تو با خود میکنی فرمود
که اگر ببینی مرا که بسوی حساب بخوانند در هنگامی که گناهکاران یقین بعذاب خود داشته باشند و ملائکه غلاظ

و زبانیه شداد

و زبانیه تند خو دور مرا احاطه کرده باشند و نزد خداوند جبار در ایستاده باشند و جمیع دوستان مرا در آن حال واگذارند و
اهل دنیا همه بر من رحم کنند هر آینه در آن روز بر من بیشتر رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری
بر آن پوشیده نیست پس ابو درداء گفت والله که چنین عبادتی از هیچیک از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله ندیدم فصل
سیم در لزوم مخالفت نفس و خواهشهای آن و مذمت متابعت هواهای نفسانیه بدانکه نفس اماره انسانی
عدو تر و زیاده از شیطانست چنانچه الله تعالی میفرماید که حضرت یوسف علیه السلام فرمود که بدرستیکه نفس امر کننده است
ببدی مگر آنکه الله تعالی رحم فرماید و در جای دیگر فرماید که هر که از خداوند عالمیان و ایستادن در محاسبه نزد آن بترسد
و نهی کند نفس را از خواهشهای او بدرستیکه بهشت جاوای اوست و جای دیگر میفرماید که در قیامت شیطان بگمراهان
خواهد گفت که مرا بر شما سلطنتی نبود بغیر آنکه شما را خواندم و اجابت من کردید پس مرا ملامت مکنید نفسهای خود را ملامت
کنید بدانکه مجاهده با نفس و شیطان افضل است از جهاد کردن با دشمنان ظاهر و دشوارتر است از آن و یک ثمره
از ثمرات مجاهده با نفس جهاد با کفار است و مجاهده با نفس آنست که بعقل مستقیم با نفس در اراده آنکه مخالف شرع باشد
معارضه نماید و باستعانت الهی و بتذکر آیات و احادیث و مواعظ او را منقاد خود گرداند و تابع شرع سازد مانند اسب
چموشی که او را بتدبیر و تعلیم رهوار گردانند و تحمل بارهای تکالیف بر آن آسان گردد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری بجهاد فرستاد و چون برگشتند فرمودند که مرحبا بگروهی
که جهاد کوچک را بجا آوردند و جهاد بزرگتر بر ایشان باقی مانده است پرسیدند که یا رسول الله جهاد بزرگتر کدام است فرمود
که جهاد نفس پس فرمود که بهترین جهادها جهاد کسی است که جهاد کند با نفس که در میان دو پهلوی اوست و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمود حذر نمایید از هواها و خواهشهای خود چنانچه حذر میکنید از دشمنان خود بدرستیکه هیچ چیز دشمن
تر نیست از برای مردان از متابعت هواهای خودشان و درو کردهای زبانهاشان و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که الله تعالی میفرماید که بعزت و جلال و بزرگواری و نور و علو و شان
و رفعت مکان خود سوگند میخورم که هیچ بنده اختیار نمیکند خواهش نفس خود را بر خواهش من مگر آنکه امور او را

متفرق

متفرق می سازم و دنیا را بر آن مشتبه میگردانم و دل او را بدنیا مشغول میگردانم و نمیرسانم بآن مگر آنچه از برای آن مقدر
کرده ام از دنیا و بعزت و جلال و بزرگواری خودم سوگند که هیچ بنده اختیار نمیکند فرمودهٔ مرا بر خواهشهای خود مگر آنکه ملائکه را
بحفظ او موکل میگردانم و آسمانها و زمین را متکفل روزی او میکنم و تجارت هر تاجر را برای او بسوی او میفرستم و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که نفس را با خواهشهای خود مگذار بدرستیکه خواهش نفس در هلاک اوست و نفس را با هوا گذاشتن
موجب ایذا و اضرار نفس است و نفس را از خواهشهای خود باز داشتن دوا و درمان دردهای نفس است یا اباذر ان
اوّلَ شیءٍ یُرفَعُ مِن هذهِ الاُمّةِ الامانةُ والخُشوعُ حتّی لا یکادُ یُری خاشِعاً ای ابوذر اول چیزیکه از این
امت برداشته می شود امانت و خشوع است تا آنکه از هیچیک از ایشان خشوع و شکستگی و تضرع نمی توان دیدن
بدانکه نهایت عبادت از عفت ورزیدن در اموال و عرضهای مردم است و خیانت در برابر آنست و امانت اشرف
صفات کمال است و خیانت موجب نقص و وبال چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی
هیچ پیغمبری نفرستاد مگر آنکه مردم را امر فرمود براستی سخن و ادا کردن امانت بنیکوکار و بدکار و باسانید معتبره از آن
حضرت علیه السلام منقولست که نظر مکنید بطول دادن رکوع و سجود مردم که این چیزیست که عادت بآن کرده اند و اگر ترک
کنند وحشت بهم میرسانند و لیکن نظر کنید براستی گوئی و اداکردن امانت مردم با ایشان و حضرت امام زین العابدین
فرمود که بر شما باد باداکردن امانت مردم بدرستیکه اگر کشندهٔ پدرم مرا امین کند بر شمشیری که پدرم را بآن کشته باشد آن
شمشیر را بمن بسپارد البته بآن رد نمایم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هرکه را امین کنند بر امانتی و او بصاحبش رد
نماید هزار عقده از عقدهای آتش از گردن خود گشوده است پس مبادرت نمائید بادای امانت بدرستیکه امانتی که بکسی
می سپارند ابلیس صد شیطان را بر آن کس مسلط میگرداند از اعوان خود که او را گمراه کنند و وسوسه نمایند تا او را هلاک کنند
مگر کسیکه او را خدا نگاهدارد و در حدیث دیگر فرمود که هرکه حق مؤمنی را حبس نماید خدا او را روز قیامت پانصد سال
بر پا ایستاده بدارد تا آنکه عرقها از عرق او جاری شود و منادی از جانب خداوند ندا کند که این ظالمی است که حق
خدا را حبس کرده است پس چهل روز او را سرزنش کنند پس او را بجهنم برند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست

که هرکه ظلم کند

که هرکه ظلم کند بر مزدوری در مزدش خدا ثواب عملهای او را حبط نماید و بوی بهشت را بر آن حرام گرداند با آنکه
بوی آن از پانصد ساله راه شنیده می شود و کسیکه از همسایه اش یک شبر از زمین را غصب کند و داخل خانهٔ خود کند
خدا آن زمین را تا هفتم طبقهٔ زمین طوق کند در گردن آن در روز قیامت و با آن بیاید بمقام حساب در آید و فرمود
که هرکه خیانت کند امانتی را در دنیا و بصاحبش رد نکند تا مرگش در رسد بر غیر ملت من مرده است و خدا را ملاقات نماید
از او خشمناک باشد و فرمود که هرکه خیانتی را بخرد و داند که این مال خیانت است گناه او مثل گناه کسی است که آن
خیانت را کرده است و فرمود که هرکه حق مسلمانی را حبس کند و بصاحبش ندهد خدا برکت روزی را بر آن حرام گرداند و فرمود
که هرکه حق کسی نزد او باشد و صاحبش طلبد و آن تاخیر کند و ندهد هر روز برای آن گناه عشاری نوشته می شود و
بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هرکه چیزی از مال برادر مؤمنش بظلم متصرف شود و بآن وا پس
ندهد پاره از آتش در روز قیامت برای خود کسب کرده است و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه مال مؤمنی را بغصب متصرف شود پیوسته حق تعالی از آن روی بگردانیده
اعمال او را دشمن دارد و او را بر کارهای خیرش ثواب ندهد تا توبه کند و مالی که گرفته است بصاحبش رد نماید و حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمود که هرکه ظلمی بر کسی کند البته خدا او را بگیرد یا در جانش یا در مالش و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد
و حق مردم نباشد چون توبه کند خدا او را می آمرزد و در حدیث دیگر فرمود که ظلم بر سه قسم است ظلمی که خدا می آمرزد و
ظلمی که خدا نمی آمرزد و ظلمی که خدا او را نمی گذارد اما ظلمی که نمی آمرزد آن شریک از برای او قرار دادنست و اما ظلمی
که می آمرزد ظلمی است که آدمی بر نفس خود بکند میان خود و خدا و اما ظلمی که نمی گذرد حق الناس است که مردمان از یکدیگر
میطلبند یا اباذر والذی نفسُ محمدٍ بیده لو انّ الدنیا کانت تعدل عند الله جناحَ بعوضةٍ او ذبابٍ ما
سقی الکافرَ منها شربةً من ماءٍ یا اباذر الدنیا ملعونةٌ ملعونٌ ما فیها الّا ما ابتغی به وجه الله و ما من شیءٍ ابغضَ
الی الله تعالی من الدنیا خلقها ثمّ عرضها فلم ینظر الیها و لا ینظر الیها حتّی تقوم الساعة و ما من شیءٍ احبَّ
الی الله عزّ و جلّ من الایمان به و ترکِ ما اَمَرَ ان یُترک یا اباذر انّ الله تبارک و تعالی اوحی الی اخی عیسی علیه السلام

بأهله لا تحبّ الدنيا فانّي لستُ احبّها واحبّ الآخرة فانّما هي دار المعاد يا اباذرّ انّ جبرئيل عليه السلام اتاني
بخزائن الدنيا على بغلة شهباء فقال لي يا محمّد هذه خزائن الدنيا لا ينقصك من حظّك عند ربّك
فقلت حبيبي جبرئيل عليه السلام لا حاجة لي فيها اذا شبعت شكرت ربّي واذا جعت سألته يا اباذرّ اذا اراد
الله عزّ وجلّ بعبد خيراً فقّهه في الدين وزهّده في الدنيا وبصّره بعيوب نفسه يا اباذرّ ما زهد عبد
في الدنيا الّا انبت الله الحكمة في قلبه وانطق بها لسانه وبصّره عيوب الدنيا داءها ودواءها واخرجه
منها سالماً الى دار السلام يا اباذرّ اذا رأيت اخاك قد زهد في الدنيا فاستمع منه فانّه يلقّى الحكمة
فقلت يا رسول الله من ازهد الناس قال من لم ينس المقابر والبلى وترك فضل زينة الدنيا وآثر ما
يبقى على ما يفنى ولم يعدّ غداً من ايّامه وعدّ نفسه في الموتى ای ابوذر بحق آن خداوندی که جان محمد بدست قدرت
اوست سوگند که اگر دنیا نزد خدا برابر بود با پر پشه یا پر مگسی کافر را از دنیا یک شربت آب نمیداد ای ابوذر دنیا ملعون است
و آنچه در دنیاست ملعون است مگر چیزی که مطلب از آن رضای الهی باشد و هیچ چیز را خدا دشمن نمیدارد مانند دنیا ایزد تعالی
دنیا را خلق فرموده و از آن اعراض نموده و نظر لطف بسوی آن نفرموده و نخواهد فرمود تا قیام قیامت و هیچ چیز نزد ایزد تعالی
پسندیده‌تر و محبوب‌تر نیست از ایمان بخدا و ترک کردن چیزی چند که خدا امر فرموده است بترک آنها ای ابوذر ایزد تعالی
وحی فرمود به برادرم عیسی علیه السلام که ای عیسی دوست مدار دنیا را بدرستیکه من او را دوست نمیدارم و دوست دار آخرت را
که بازگشت همه بآنجاست ای ابوذر جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و خزینهای دنیا را نزد من آورد و بر استر اشهبی سوار
بود پس گفت ای محمد این خزینهای دنیاست بتو میدهم و از بهرهٔ تو نزد خدا و نعیم آخرت تو چیزی کم نمی‌شود بسبب متصرف
شدن خزاین دنیا من گفتم ای حبیب من جبرئیل مرا احتیاجی باین خزاین نیست هر گاه که سیری شوم پروردگار
خود را شکر میکنم و چون گرسنه شوم از آن سؤال می‌نمایم ای ابوذر چون خدا خیر و صلاح بنده را خواهد او را عالم مسائل
دین خود فقیه و عالم میگرداند و رغبت او را از دنیا برطرف میکند و او را زاهد میکند و او را بعیبهای نفس خود بینا میکند
ای ابوذر هیچ بنده بزهد و ترک دنیا متصف نمیگردد مگر آنکه ایزد تعالی علوم و حکمتها را در دل آن ثابت میگرداند و زبان

او را بحکمت

او را بحکمت و معارف گویا میسازد و بینا و دانا میگرداند او را بعیبها و دردها و دواهای دنیا و او را بسلامت از کفر و معاصی از
دنیا بیرون می‌برد و بخانهٔ سلامتی که بهشت پاکیزه و بهشت است داخل میگرداند ای ابوذر چون برادر مؤمن خود را ببینی
که ترک دنیا کرده است و رغبت بآن ندارد سخن او را گوش بده که آن حکمت و علوم ربانی را بسوی تو القا میکند
من گفتم یا رسول الله کیست که زهد آن در دنیا بیشتر است فرمود کسیکه فراموش نکند قبر و پوسیدن و خاک شدن در
قبر را و ترک کند زیادتی زینتهای دنیا را و اختیار کند و ترجیح دهد نعمتهای باقی آخرت را بر لذتهای فانی دنیا و فردا را
از عمر خود حساب نکند و خود را از مردگان شمارد و در توضیح این فصل سه باب ایراد مینمایم **باب اول** در مذمت دنیا
بدانکه هر چند بدیها و عیبهای دنیا از آن ظاهرتر است که بر احدی مخفی باشد اما چون شیطان در نظر عالمیان آنرا
مزین ساخته است و غفلت عقل و مشاعر را از ملاحظهٔ قبایح آن منصرف نموده است ذکر بعضی از مواعظ و امثال که از
حضرات امامان درگاه ذوالجلال وارد شده است موجب بیداری و هوشیاری می‌شود از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ایزد تعالی
جمیع خیرات را در خانه جمع کرده است و کلید آن خانه را زهد در دنیا گردانیده است و فرمود که حرامست بر دلهای شما شناختن
شیرینی و لذت ایمان تا ترک دنیا نکنید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هیچ خلقی صاحب دین و باور دین نیست مانند
ترک دنیا و زهد در آن و فرمود که عمدهٔ رغبت بثواب آخرت ترک زینتهای دنیاست بدرستیکه زهد در دنیا کم میکند
از آنچه خدا از برای ایشان قسمت فرموده است و حرص حریصان در تحصیل دنیا زیاده نمی‌کند آنچه را خدا برای ایشان قسمت
فرموده است پس کسی غبن دارد که بهرهٔ آخرت را از برای دنیا ترک نماید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه وآله محزون از خانه بیرون آمده بود ملکی بر آن حضرت نازل شد و کلیدهای خزاین و گنجهای زمین را
از برای آنحضرت آورده گفت ای محمد این کلید گنجهای دنیاست پروردگارت میفرماید که بگشا خزینهای دنیا را و آنچه
خواهی بردار و از مرتبهٔ تو نزد ما چیزی کم نمی‌شود حضرت فرمود که دنیا خانهٔ کسی است که در آخرت خانه نداشته باشد
و از برای دنیا جمع میکند کسیکه عقل نداشته باشد ملک گفت بحق خداوندی که ترا براستی فرستاده است که همین سخن را
از ملکی شنیدم که در آسمان چهارم میگفت در هنگامی که کلیدها را باین میدادند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله

که شستند بر بزغاله مرده که گوش بریده که در مزبله افتاده بود پس با اصحاب خود فرمود که این بزغاله بچند می ارزد گفتند
اگر زنده می بود یک درهم نمی ارزید حضرت فرمود که بحق آن پروردگاری که جان من در دست اوست که دنیا خوارتر است
نزد خدا از این بزغاله نزد صاحبش و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هرگاه حق تعالی خیر بنده را خواهد او را زاهد در دنیا
میگرداند و عالم در دین خود و او را عالم میگرداند و عیبهای دنیا را بآن می شناساند و کسی را که حق تعالی این کرامتها بآن
بخشد باید خیر دنیا و آخرت با آن داده است و فرمود که هیچکس طلب حق از راهی نکرده است بهتر از ترک دنیا و این ضد
آن چیزیست که طلب میکنند دشمنان حق از رغبت در دنیا پس فرمود که کجاست صبر کننده صاحب کرمی که در این
چند روز اندک از سر دنیا بگذرد بدرستیکه مزه ایمان را نمی یابید شما و حرامست لذت ایمان بر شما تا زهد در دنیا
نورزید و فرمود که هرگاه مومن خود را از محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر می شود و لذت چاشنی محبت
الهی را می یابد و او نزد اهل دنیا چنانست که گویا دیوانه شده است و عقلش مخلوط شده است و لیکن نه چنین است
بلکه شیرینی محبت الهی با دل او مخلوط شده است و باین سبب بغیر شما مشغول نمی شود و فرمود که دل که از محبت دنیا
و کدورتها صاف و خالص شد زمین بر آن دل تنگ می شود تا میل باسمان میکند و بجانب رفعت پرواز میکند و
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طلب دنیا بآخرت ضرر می رساند و طلب آخرت بدنیا ضرر میرساند پس بدنیا
ضرر رسانید که آن سزاوارتر است بضرر رسانیدن و بسند معتبر منقولست که جابر جعفی بخدمت حضرت امام
محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود که ای جابر والله که من محزونم و دل من مشغولست جابر گفت فدای تو شوم
مشغولی دل و اندوه تو از چه چیز است فرمود که ای جابر کسی که خالص و صاف دین خدا در دل آن درآید مشغول میکند
دل او را از غیر خدا ای جابر چه چیز است دنیا و چه چیز میتواند بود و مگر دنیا است بغیر از طعامی که بخوری یا جامه که بپوشی
یا زنی که با آن مقاربت نمائی ای جابر بدرستیکه مومنان مطمئن نمی باشند بدنیا و دل نمی بندند بماندن در دنیا
و در هیچ وقت از مرگ ایمن نیستند ای جابر خانه آخرت دائمیست و خانه دنیا فنا و نیستیست و لیکن اهل دنیا
در غفلتند و مومنان پیش از این زمان دانایان و اهل تفکر و عبرت بودند ایشان را از یاد خدا کر نمی کرد چیزهائی

کار از امور دنیا

کار از امور دنیای شنیدند و کور نمی کرد ایشان را از یاد خدا چیزهائی که از زینتهای دنیا می دیدند پس چنانچه بآن علم
فایز شده بودند بثواب آخرت فایز گردیدند و بدان ای جابر که اهل تقوی و پرهیزکاران مونت و خرج ایشان
از اهل دنیا آسان ترست و اعانت و یاری ایشان نسبت بتو بیشتر است اگر تو در یاد خدائی ترا بآن یاری میکنند
و اگر خدا را فراموش میکنی ترا آگاه میکنند و بعبادت می آورند بیان کننده اند امرهای خدا را عمل کننده اند بآنها
بمحبت خدا قطع محبت از غیر آن کرده اند و از دنیا وحشت گرفته اند بسبب طاعت و بنده گی آقای خود و بدلهای خود
نظر بخدا و دوستی آن انداخته اند و میدانند که چیزیکه سزاوار است بمنظور داشتن و دل بآن بستن خداوند عظیم
الشأنست پس دنیا را بمنزله منزلی دان که فرود آئی و بار کنی یا مالی که در خواب بیابی و چون بیدار شوی چیزی در دست تو
نباشد این مثل را برای تو باین سبب بیان کردم که دنیا نزد اهل عقل و علم از باب سایه در غم است که لحظه دو آن
قرار گیری و بر طرف شود ای جابر پس حفظ کن آنچه را خدا امر فرموده است از رعایت آنچه از دین و حکمت آن و سؤال
مکن از آنچه تو نزد آن داری از روزی و طلب توفیق بر تکالیفی که آن از تو می طلبد و منقولست که ابوذر گفت
که ای طلب کننده علم ترا فرزندان و مال از حال خود مشغول نگرداند بدرستیکه روزی که از ایشان مفارقت مینمائی
مانند مهمانی خواهی بود که شب در خانه باشد و روز بمنزل دیگر رود و دنیا و آخرت بمنزله دو منزل است که از یکی بار کنی
و بدیگری نزول نمائی و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی نمود که ای موسی
دل خود را مایل بدنیا مگردان مثل میل کردن ظالمان و دوست مدار دنیا را مانند دوستی کسیکه دنیا را پدر و مادر خود
اخذ نماید ای موسی اگر ترا بخود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب خواهد شد محبت دنیا و زینتهای آن ای موسی
پیشی بگیر در خیرات و طاعات بر اهل خیر و ترک کن از دنیا آنچه را بآن احتیاج نداری و دیده خود را میفکن بسوی
هر که فریب دنیا خورده است و او را بخود گذاشته ام و بدان بدرستیکه هر فتنه ابتدای آن محبت دنیاست و آرزو
مکن حال کسی را که مال بسیار دارد که با بسیاری مال گناه بسیار می باشد بسبب حقوق واجبی که خدا بر مال او دارد و
آرزو مکن حال کسی را که مردمان از آن راضی اند تا ندانی که خدا از آن راضی است و آرزو مکن حال کسی را که مردم

اطاعت آن مینمایند بدرستیکه اطاعت کردن مردم او را و متابعت آن نمودن بر خلاف حق باعث هلاک آن و
متابعان اوست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ببعضی از اصحاب خود نوشتند که وصیت میکنم
ترا و خود را بپرهیزکاری کسیکه معصیت او حلال نیست و امید از غیر آن نمی توان داشت و بی نیازی حاصل نمی شود مگر بفضل او
بدرستیکه کسیکه از خدای خود بپرهیزد عزیز و با قوت و سیراب میشود و عقلش از عقول اهل دنیا برتری میشود پس تنش با اهل
دنیاست و دل و عقلش مشغول معاینه آخرتست فرو می نشاند بنور دلش محبت آنچه را چشمهایش می بینند از زینت
دنیا پس حرام دنیا در نظر او بد و قبیح شده است و از شبهه های دنیا اجتناب میکند و از حلال خالص نیز خود را منع
می نماید مگر بقدر ضرورت از پاره نانی که پشتش بآن قوت یابد و عبادت تواند کرد و جامه که عورت خود را بآن
بپوشاند هر قسم که بیابد اگر چه کهنه و درشت باشد و بر آن قدر ضرورت که دارد نیز اعتماد ندارد بلکه اعتماد و امیدش آن
بر خالق اشیاست و چندان جد و سعی در عبادت میکند که بدنهای آن ظاهر گردیده است و دیدهای آن در سرش
فرو رفته است پس خدا عوض آنچه از قوت خود در عبادت خدا صرف کرده است قوتی از جانب خود ببدن آن کرامت
فرموده و عقل او را شدید و محکم گردانیده است و آنچه در آخرت برای آن مقرر فرموده زیاده از آن نعمات است که در دنیا بآن
عوض داده است پس ترک کن دنیا را که محبت دنیا آدمی را از حق کور و کر و گنگ میکند و گردن او را ذلیل میگرداند و تدارک
کن در بقیه عمر خود و تاخیر مکن عمل خود را بفردا و پس فردا بدرستیکه هلاک شدند آنها که پیش از تو بودند بطول امل و آرزوها
و تاخیر اعمال خیر تا آنکه مرگ ناگاه بایشان رسید و ایشان غافل بودند پس بر چوبها ایشان را برداشتند و
بقبرهای تاریک تنگ نقل ایشان فرمودند و فرزندان و اهالی ایشان را ترک نمودند و بکمال خود بر او خشید پس بگردان از خلق
منقطع شو با دل از ترک دنیا کرده و بپروردگار خود پیوسته با عزم درست که در آن سستی و شکستگی نباشد خدا ما را و ترا
اعانت نماید بر طاعت خود و توفیق دهد ما را و ترا بر چیزی چند که موجب خوشنودی اوست و از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که عیسی ابن مریم علیه السلام بحواریان گفت که ای بنی اسرائیل آزرده مباشید بر آنچه از دنیای شما فوت می شود
چنانچه اهل دنیا آزرده از فوت دین خود نمی شوند اگر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

که بگویم

که بگویم در وصف خانه که اولش مشقت و عناست و آخرش نیستی و فناست و در حلالش حساب است و در حرامش
عقابست هر که غنی می شود در آن مفتون است و هر که محتاج می شود محزونست و هر که از برای آن سعی میکند بدستش نمی آید
و هر که ترکش میکند رو بآن می آورد و هر که خواهد از احوال آن عبرت گیرد و بینا شود او را بعیوب خود بینا میگرداند و کسیکه
برغبت بسوی آن نظر نماید کورش میکند و در خطبه دیگر فرمود که نظر کنید بسوی دنیا بدیده زهد و از آن اعراض نمائید
بخدا سوگند که بعد از اندک زمانی ساکنان خود را که محل اقامت در آن افکنده اند بیرون میکند و آنانکه بنعمتهای
آن مغرور گردیده ایمن شدند بفجایع و مصیبتها مبتلا میگرداند آنچه از دنیا پشت کرده و رفت بر نمی گردد و آنچه آینده است
نمیتوان دانست که چه مقدار است که انتظار آن توان برد شادی و سرورش آمیخته است باندوه و حزن و جلادت
و قوت و شجاعتش آمیخته است بسستی و ضعف پس فریب ندهد شما را بسیاری آنچه شما را خوش می آید از زینتهای او
که اندک زمانی با شما خواهد بود خدا رحم کند کسی را که در احوال دنیا تفکر نماید و عبرت گیرد و ببیند عیبهای دنیا را تا شود
و آنچه از دنیا در پیش است عنقریب از آن اثری نمانده است و آنچه از آخرت در پیش است عنقریب از آن اثری
نمانده است و آنچه از آخرت در پیش است بزودی میرسد و زوال ندارد و بر عمر اعتماد مکن که هر چه بعد از این می آید بزودی
بسر می آید و آنچه آینده است بزودی حاضر میشود و نزدیکست و در خطبه دیگر فرمود که شما را حذر میفرمایم از دنیا بدرستیکه
آن شیرین است و سبز و خوش آینده است مردم را بخود میگرداند بکه از لذتهای عاجل که بایشان میرساند و باندک
زینتی خود را خوش می نماید و امیدها و آرزوها از زیور خود ساخته است و بحیله و فریب خود را زینت کرده است نعمت
و زینت آن بقا ندارد و از مصیبتهای آن ایمن نمی توان بود و فریب دهنده است ضرر رساننده است مانع از خیرات
بزودی زایل میگردد و فانیست ساکنانش را می خورد و راه روندگانش را راه میزند و هیچکس از آن بزینتی آراسته نشده مگر آنکه
او را بعد از آن عبرت دیگران گردانیده و هیچکس بناز و راحت نرسیده مگر آنکه پشت کرده بسوی آن محنت و تعب بسیار
کسی که بدان اعتماد کرد و دل او را بدرد آورد و چه بسیار کسیکه بآن مطمئن شده و او را بر زمین زد و بسی صاحب شوکت
که کار او را افکند و بسی صاحب کوکبه را ذلیل ساخت پادشاهیش عزتست و عیشش ناگوار است شیرینی اش

محبت و عذابش ستم است؛ زندگانیش معرض موت است؛ و صحیحش در معرض بلا است؛ پادشاهیش بگدائی برطرف
می‌شود؛ و عزیزش مغلوب میگردد و کسیکه از آن بسیار جمع کرده منکوب میشود و کسیکه بآن پناه برده مخذول میشود
آیا شما نیستید در مسکنها و منزلهای جماعتی که پیش از شما بوده اند که عمرشان از عمرهای شما درازتر بوده و آثار ایشان بیشتر
باقی مانده و املهای ایشان درازتر بوده و لشکر و جمعیت ایشان فراوان تر بوده است دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی و
آنرا اختیار کردند چه اختیار کردنی پس جمیع بدر رفتند و توشه با ایشان نداد که بمنزل برسند و مرکوبی نداد که ایشانرا بجائی
رسانند هیچ شنیده اید که دنیا جانی فدای ایشان کرده باشد یا ایشانرا اعانتی کرده باشد یا با ایشان مصاحبت نیکو
کرده باشد بلکه بر ایشان فرود آورد بلاهائی که از اوست که بنیاد ایشانرا بشکستها و متزلزل کرد اساس ایشانرا
بمصیبتها و بینی ایشانرا بذلت بر خاک مالید و ایشانرا پامال حوادث گردانید و یاری نمود مرگ را بر ایشان بدرستیکه
دیدید جزای منکر را که داد جمعی را که منقاد او بودند و او را اختیار میکردند و امید اقامت در آن داشتند که چون خواستند
که از آن مفارقت ابدی کنند توشه با ایشان نداد بغیر از گرسنگی و تشنگی و نفرستاد ایشانرا مگر بتنگی و تاریکی و برای
ایشان حاصل نکرد مگر ندامت ایشانرا آیا چنین بیوفائی را اختیار میکنید و یار خود می پندارید و دل بآن می بندید و بر او
حرص میورزید پس بد خانه ایست این خانه برای کسیکه او را متهم ندانند و از آن در ترس و اندیشه نباشد پس بدانید
و خود هم میدانید که این دنیا را ترک خواهید کرد و از آن بجای دیگر بار خواهید کرد و پند بگیرید از این دنیا از احوال
جمعی که میگفتند که کیست قوتش از ما بیشتر است ایشانرا بقبرها بردند و در زیر خشت و خاک پنهان کردند و همسایه های
استخوانهای پوسیده شدند پس ایشان همسایه چند اند که بفریاد یکدیگر نمیرسند و دفع ضرری از یکدیگر نمیتوانند
نمود و در یکجا مجتمعند و هر یک تنها و فرزند و همسایه یکدیگراند و از یکدیگر دوراند و نزدیکانند که بزیارت یکدیگر نمیروند
و مجاورانند که هرگز بنزد یکدیگر نمی آیند حلیمان و بردباراند که کینه های ایشان برطرف شده است و جاهلانند که حسدهای ایشان
مرده است از ضرر ایشان ترسی نیست و دفع ضرری از ایشان متوقع نیست پشت زمین را بدل کرده اند بزیر زمین
و از وسعت بتنگی رفته اند و از روشنائی بدر رفته اند و بظلمت قرار گرفته اند و باز بزمین برخواهند گشت بنحوی که مفارقت

کرده اند

کرده اند با برهنه و عریان و با اعمال خود باز خواهند گردید بسوی جزای دائمی و خانه باقی چنانچه حق تعالی میفرماید که چنانچه
ابتدا کردیم در اول خلق ایشانرا برخواهیم گردانید وعده ایست بر ما لازم و البته چنین خواهیم کرد؛ و ابن بابویه رحمة الله علیه
روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از سفری مراجعت میفرمودند اول بخانه فاطمه علیها السلام تشریف
می بردند و مدتی میماندند و بعد از آن بخانه زنان خود میرفتند؛ پس در بعضی از سفرهای آنحضرت حضرت فاطمه علیها السلام
دو دست برنجن و قلاده و گوشواره از نقره ساخته و پرده بر در خانه آویخته چون حضرت مراجعت فرمودند و بخانه فاطمه
آمدند و صحابه بر در خانه توقف نمودند که حال را مشاهده فرمودند غضبناک بیرون رفتند و بمسجد در آمدند و بنزد
منبر نشستند حضرت فاطمه گمان بردند که برای آن زینتها حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین بغضب آمدند پس گردن
بند و دست برنجها و گوشوارها را کندند و پرده را گشودند و همه را بنزد حضرت فرستادند و بآن شخص که اینها را برد گفتند
بگو که دخترت سلام میرساند و میگوید که اینها را در راه خدا بده چون بنزد آنحضرت آورد سه بار فرمود که کرد آنچه میخواستم
پدرش فدای آن باد دنیا از محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر بال پشه می بود خدا در دنیا کافر را یک شربت
از آب نمیداد پس برخاستند و بخانه حضرت فاطمه علیها السلام داخل شدند؛ و روایت کرده اند که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در بعضی از باغها بیل در دست داشتند و اصلاح آن باغ میفرمودند ناگاه زنی پیدا شد در غایت حسن و جمال که گفت ای
فرزند ابو طالب اگر مرا تزویج نمائی ترا غنی میکنم از این مشقت و ترا دلالت میکنم بگنجهای زمین و تا زنده باشی پادشاهی
خواهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت نام من دنیاست حضرت فرمود که برگرد و شوهری غیر از من طلب کن
که مرا در تو بهره نیست و باز مشغول بیل زدن شدند؛ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که غافل ترین مردم در دنیا کسیست
که از تغییر احوال دنیا پند نگیرد و قدر کسی در دنیا عظیم تر است که دنیا را نزد او قدری نباشد و فرمود که حق تعالی وحی
فرمود به دنیا که تعب بده کسی را که ترا خدمت میکند و خدمت کن کسی را که ترا ترک کند؛ و فرمود که رغبت در دنیا موجب
بسیاری حزن و اندوه است و زهد در دنیا موجب راحت دل و بدن است؛ و حضرت صادق علیه السلام فرمود که محبت دنیا
سر جمیع گناهان و خطاها است؛ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از امت من از چهار خصلت سالم بماند بهشت

اورا واجب می شود هر که سالم باشد از داخل شدن در دنیا و متابعت خواهشها و شهوت شکم و شهوت فرج

باب دوازدهم

باب دوازدهم در بیان تمثیلی چند که پیشوایان دین در مذمت دنیا برای تنبیه غفلت زدگان مسالک حیرت بیان فرموده‌اند

تمثیل اول

تمثیل اول در بیان آنکه هر چند آدمی به دنیا بیشتر مشغول میگردد خلاصی از آن دشوارتر است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که مثل حریص بر جمع دنیا از بابت مثل کرم ابریشم است که هر چند ابریشم بر خود بیشتری تند راه بیرون رفتنش بسته‌تر می‌شود و خلاصش مشکل‌تر است تا آنکه در آن میان از غم می‌میرد از حضرت صادق علیه السلام فرمود که از جمله موعظه‌های که حضرت لقمان پسر را فرمود این بود که ای فرزند مردم برای اولاد خود جمع کردند پیش از تو نه آنها که جمع کردند باقی ماندند و نه کسانی که برای ایشان جمع میکردند و بدرستیکه تو بنده مزدوری که بکاری چند ترا امر کرده‌اند و مزدی بر آنها برای تو وعده کرده‌اند پس عمل خود را تمام کن و مزد خود را بگیر و مباش در این دنیا از بابت گوسفندی که در زراعت سبزی بیفتد و بخورد تا فربه شود و او را بکشند و هلاکش در فربهی آن باشد ولکن دنیا را بمنزله پلی دان که بر نهری بسته باشند که از آن پل گذری و آنرا گذاری و هرگز بسوی آن برنگردی دنیا را خراب بکن و عمارت آن مکن به درستیکه ترا امر به آبادانی آن نکرده‌اند و بدانکه فردا چون نزد خدا به عالی بایستی از چهار چیز از تو سؤال خواهند کرد از جوانیت که در چه چیز او را کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز او را فانی کردی و از مالت که از کجا کسب کردی و در کجا خرج کردی پس مهیا شو و تهیه جواب خود را بکن و محزون مباش از آنچه از تو فوت می‌شود از دنیا بدرستیکه اندک دنیا بقا ندارد و بسیارش بلاهای بسیار دارد پس تهیه آخرت خود را بگیر و سعی کن در خیر و پرده غفلت را از رو بکش و خود را در معرض نیکیها و احسانهای پروردگار خود در آور و در دل خود توبه را تازه کن و تا فارغی در عمل و عبادت سعی کن پیش از آنکه اجل رو بتو آورد و قضاهای الهی بر تو جاری شود و مرگ میان تو و آنچه اراده داری حایل گردد **تمثیل دوم** در بیان آنکه هر چند تحصیل دنیا بیشتری نماید حرص بر آن زیاده می‌شود بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که مثل دنیا مثل آب شور دریاست که هر چند آدمی بیشتر میخورد تشنه‌تر می‌شود تا هلاک کند او را کشته **تمثیل سیم** در بیان آنکه ظاهر دنیا خوش آینده و باطنش کشنده است و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که در کتاب حضرت امیرالمؤمنین

نوشته است

نوشته است که مثل دنیا مثل مار گزنده است که پوستش در نهایت نرمی و ملایمت است و شکمش پر از زهر کشنده است عاقل از زهرش حذر می‌نماید و طفل نادان بنرمی و خط و خالش میل میکند و با آن بازی میکند

تمثیل چهارم

تمثیل چهارم در بیان فنا و سرعت انقضای دنیا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مرا چکار است با دنیا مثل من و دنیا مثل سواریست که در روز بسیار گرمی بدرختی برسد و در سایه آن درخت قیلوله کند و برود و آن درخت را بگذارد **تمثیل پنجم** در بیان بیوفائی دنیا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که دنیا از برای حضرت عیسی علیه السلام متمثل شد در صورت زن ازرق چشم حضرت از آن زن پرسید که چند شوهر کرده گفت بسیار پرسید که همه را طلاق گفته گفت نه بلکه همه را کشتم حضرت عیسی علیه السلام فرمود که وای بر حال شوهرهای باقیمانده است چرا عبرت نمی‌گیرند از حال شوهرهای گذشته **تمثیل ششم** در بیان کیفیت نجات از دنیا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت لقمان پسر را وصیت فرمود که ای فرزند دنیا دریائیست عمیق که گروه بسیار در این دریا غرق شده‌اند پس باید که کشتی تو در این دریا تقوی و پرهیزکاری باشد و آنچه در این کشتی بر میکنی از توشه و متاع ایمان و اعمال صالح باشد و بادبان آن توکل باشد که بدون توکل بر خدا آن کشتی براه نمیرود و ناخدای آن کشتی عقل باشد و معلم آن علم باشد و لنگرش صبر باشد **تمثیل هفتم** در بیان پستی دنیا و آنکه سربلندی در این خانه پست ضرر میرساند از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که دنیا بمنزله خانه ایست که سقفش را پست پوشیده باشند اگر سربلندی بیکنی و تکبر نمائی سر بر طاق می‌آید و می‌شکند و اگر سر بزیر افکنی و تواضع و شکستگی پیکنی بسلامت بدر میروی **تمثیل هشتم** در بیان سوء عاقبت دنیا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی تناول می‌نماید و در هنگام خوردن لذیذ است و چون بمعده میرسد متعفن و بدبو می‌شود هر چند طعام لذیذتر و شیرین‌تر است مدفوعش بدبوتر و کثیف‌تر است و آزار و مفسده خوردنش بیشتر و درد و الم برآمدنش بیشتر و شدیدتر می‌شود و همچنین از دنیا هر چند بیشتر و بهتر آنرا متصرف می‌شوی در هنگام مردن که وقت دفع آنست جزع و ضررش بیشتر ظاهر می‌شود یا مانند خانه که دزد بر آن زند هر چند متاع آن خانه بیشتر و نفیس‌تر است حسرت صاحبش بیشتر است همچنین دزد اجل که بر خانه مال میزند هر چند از دنیا بیشتر جمع کرده است الم مفارقتش شدیدتر و صعوبت

تمثیل نهم

تمثیل نهم در بیان آنکه دنیا و آخرت با یکدیگر جمع نمی‌شوند و محبت دنیا مانع تحصیل خیرات و سعادات است از حضرت رسول ص
منقولست که مثل صاحب دنیا مثل کسیست که در میان راه آب میرود چنانچه هر که در آب باشد البته قدمش تر می‌شود و همچنین
هر که داخل دنیا می‌شود البته آلوده می‌شود و دروغ میگوید کسیکه دعوی می‌نماید که من داخل دنیا می‌شوم و از آن احتراز می‌نمایم و
منقولست که حضرت عیسی فرمود که بحق و راستی بشما میگویم که چنانچه بیمار که بسوی طعام نظر میکند از مرض و الم با آن میل
نمی‌نماید همچنین یار محبت دنیا لذت و شیرینی عبادت و بندگی را نمی‌یابد بحق و راستی بشما میگویم که اسب را تا سواری
نکنی و رام نکنی چموشی آن برطرف نمی‌شود همچنین دلها تا رام نکنی بیاد مرگ و مشقت عبادت قساوتش برطرف نمی‌شود
و منقاد حق نمیگردد تمثیل دهم در ذکر تمثیلاتی که مشتمل است بر توضیح عیبهای بسیار از دنیا و در این مقام قصه
بلوهر و یوذاسف را که مشتمل است بر حکم شریفه انبیا علیهم السلام و مواعظ لطیفه حکما است ایراد می‌نمایم و چون فواید
بی‌نظیر محتوی و مشتمل است بسبب طول قصه ناظران این کتاب را از برکات آن محروم نمی‌گردانم ابن بابویه رحمة الله علیه
در کتاب کمال الدین و تمام النعمة بسند خود از محمد بن زکریا روایت کرده است که پادشاهی بود در ممالک هندوستان
با لشکر فراوان و مملکت وسیع و مهابت عظیم از او در نفوس رعیت استقرار گرفته بود و پیوسته بر دشمنان ظفر می‌یافت
و با این حال حرص عظیم داشت بشهوتها و لذتهای دنیا و لهو و لعب و از متابعت هواهای نفسانیه دقیقه فرو نمی‌گذاشت
و محبوب ترین و خیرخواه ترین مردم نزد آن کسی بود که او را بر آن عمل ناشایست ستایش می‌نمود و قبیح آن را در نظر او جلوه
میداد و دشمن و بدخواه ترین مردم نزد او کسی بود که او را بترک آنها امر میفرمود و او را در عهد شباب و ابتدای جوانی
بمنصب فرمانروائی فایز گردیده بود و صاحب رای اصیل و زبان بلیغ بود در تدبیر امور رعیت و ضبط احوال
ایشان بغایت عارف بود چون مردم او را باین اوصاف شناخته بودند لاجرم همگی منقاد او گردیده بودند و هر سرکش
و رام او را خاضع و مطیع بود و برای او جمع گردیده بود مستی جوانی و مستی سلطنت و جاه نیز با بیهوشی شهوت و خودبینی
و ظفر یافتن او بر دشمنان و اطاعت و فرمانبرداری اهل مملکتش موجب طغیان و زیادتی آن مستیها گردیده بود
پس تکبر و تطاول می‌نمود و مردمان را حقیر می‌شمرد و بسبب وفور مدح و ستایش مردم اعتمادش بر تمامی عقل و رای خود زیاد

میشد

میشد و او را هیچ مقصودی بغیر از دنیا نبود و با آسانی او را میسر میشد آنچه را می‌طلبید و میخواست از دنیا و لکن
فرزند پسر نمی‌شد او را و جمیع فرزندان او دختر بودند و پیش از پادشاهی او دین در مملکت آن شیوع تمام داشت
و اهل دین بسیار بودند پس شیطان دشمنی دین و اهل دین را در نظر او زینت داد و همت بر اضرار ایشان گماشت
و از ترس زوال ملک خود ایشان را از مملکت خود دور گردانید و برای ایشان بتها از طلا و نقره ساخت و ایشان را تفضیل
و تشریف بر دیگران داد و بتهای ایشان را سجده کرد پس چون مردم این حال را از پادشاه مشاهده نمودند مسارعت نمودند
بعبادت بتان و استخفاف باهل دین پس روزی پادشاه سؤال نمود از حال شخصی از اهل بلاد خود که او را اثر در قرب
عظیم و منزلت سنیه نزد پادشاه بود و غرض پادشاه آن بود که با او استعانت جوید بر بعضی از امور خود و با او احسان
نماید جواب گفتند که ای پادشاه آن جامه خواهش دنیا را از بر برکنده و از اهل دنیا خلوت اختیار کرده و بعبادت پیوسته است
پس این سخن بر پادشاه بسیار گران آمد و او را طلب نمود و چون حاضر شد نظرش بر روی افتاد او را در زی عباد و زهاد
دید او را منع کرد و دشنام داد و گفت تو از بندگان من و از اعیان و اشراف اهل مملکت من بودی خود را رسوا
کردی و اهل و مال خود را ضایع کرده و تابع اهل بطالت و زیانکاران شدی و خود را در میان مردم مضحکه و مثل
ساختی و حال آنکه من ترا برای کارهای عظیم خود مهیا گردانیده بودم و میخواستم تو اعانت جویم بر اموری که مرا پیش آید عابد
گفت که ای پادشاه اگر مرا بر تو حقی نیست و لکن عقل ترا بر تو حق است پس بشنو سخن مرا بی آنکه بخشم آئی بعد از آن
در گفته من [illegible] بعد از فهم آنچه میگویم و تفکر نمودن در آن بدرستیکه ترک تامل و تدبر دشمن عقل است و اهل
[illegible] در میان آدمی و فهمیدن [illegible] پادشاه گفت آنچه خواهی بگو عابد گفت که چه چیز است [illegible] از تو ای پادشاه که آیا عتاب تو با من
برای گناهیست که بنفس خود مرتکب گردیده ام یا در حق تو جرمی و تقصیری دارم پادشاه گفت که جرم تو بر نفس خود نزد من
بدترین گناهانست و من چنین نیستم که هر کس از رعیت من که خواهد خود را هلاک کند او را بگذارم و بگذارم بلکه هلاک کردن
خودش نزد من مثل آنست که دیگری از رعیت مرا هلاک کند و چون من اهتمام در امر رعیت دارم و حکم میکنم بر ایشان برای تو
و مواخذه می‌نمایم ترا برای خود زیرا که ضایع کرده خود را عابد گفت ای پادشاه و از حسن ظنی که بتو دارم گمان دارم که مرا مواخذه

تنها بکم بگجی که من بر من تمام سازی و محبت جاری نمی شود مگر نزد قاضی و حاکمی و کسی از مردم بر تو قاضی نیست و حکمی نزد
تو قاضیان هستند و تو حکم ایشان را جاری می سازی و من به بعضی از آن قاضیان راضیم و از بعضی می ترسانم پادشاه گفت
کدام اند آن قاضیان که میگوئی عابد گفت که اما آن قاضی که من بحکم او راضیم عقل است و اما قاضی که از آن می ترسانم هواها
و خواهشهای نفس است پادشاه گفت که آنچه خواهی بگو درست بگو خبر خود را بمن که در چه وقت این رای سانح شده که گمراه
گردانیده ترا عابد گفت که ناظر من به پرسش که در حداثت من سخنی شنیدم و در دل من جا کرد آن سخن مانند دانه که بکارند
و پیوسته نشو و نما کرد تا درخت شد چنانکه می بینی و این قصه چنان بود که از شخصی شنیدم که میگفت که نادان امر را که
اصل ندارد و بکار نمی آید چیزی میداند و بآن اعتقاد دارد و امری را که اصل دارد و بکار می آید ناچیز و باطل می انگارد تا
آدمی امر باطل ناچیز را ترک ننماید بآن امر ثابت و اصیل نمیرسد و کسیکه نیکو نبیند او را ترک ننماید حقیقت آن امر حق
و ثابت را ترک آن ناچیز و باطل او گوارا نمی شود و آن امر اصیل باقی آخرت است و آن امر ناچیز و باطل دنیاست پس چون
این کلمه حق را شنیده ام در نفس من مستقر گردید زیرا که چون تامل کردم حیات دنیا را مرگ یافتم و توانگری دنیا را فقر و
درویشی دیدم شادی دنیا را اندوه دانستم و صحت دنیا را بیماری شناختم و قوت دنیا را ضعف یافتم و عزت دنیا را
خواری دیدم و چگونه حیات آن مرگ نباشد و حال آنکه زنده که آن برای مردن است و آدمی در آن زندگانی یقین بمردن
دارد و بآن اعتماد است بر زندگی و پیوسته منتظر رحلت و چگونه توانگری دنیا فقر و درویشی نباشد و حال آنکه آنچه
از دنیا برای آدمی حاصل می شود برای اصلاح آن بچیزی دیگر محتاج می شود بلکه بچیزهای بسیار احتیاج
بچیز اول ناچار است از آنها مثل آنکه آدمی برای سواری بچهارپایان محتاج می شود و چون تحصیل آن نمود محتاج می شود
بعلف آن و بمیر و طویله و یراق ضروری آن چهارپا و سبب هر یک از اینها بچندین چیز دیگر محتاج می شود پس که بنهایت
میرسد حاجت کسیکه بر این حال باشد و چگونه شادی دنیا اندوه نباشد و حال آنکه دنیا چشم هر کس را که بحصول مطلبی
روشن کرد انبدو درکمین او است که چندین برابر آن خوشحالی اندوه و غم باو برساند چنانچه اگر کسی بوجود فرزندی شاد
شود آنچه اندیشه می رود از اندوه در مرگ آن فرزند و بیماری آن و بر اکنده که احوال و چندین برابر آن شادی است که

که بآن رسیده است بسبب وجود او و دیگر باید خوشحال کرد و از بیم تلف آن ملال اندوه بر آن راه می یابد زیاده از سروری که
باو هم رسانیده است پس هرگاه حال دنیا چنین باشد سزاوار ترین مردم بترک دنیا کسی است که شناخته باشد دنیا را بر
این حال و چگونه تندرستی دنیا بیماری نباشد و حال آنکه تن درستی در دنیا از اخلاط اربع است و صحیح ترین اخلاط و دخیل ترین
آنها در حیات خون است و در هنگامی که از آن قوی تر است اعتماد آدمی بر آن بیشتر است سزاوار تر است آدمی از آن به مرگ ناگهان
و ورم گلو و طاعون و مرگ و خوره و دردهای سینه و چگونه قوت دنیا ضعف نباشد و حال آنکه اسباب قوت اکثر موجب
ضرر و هلاک بدن شده و چگونه عزت دنیا خواری نباشد و حال آنکه کسی هرگز عزتی در دنیا ندیده است که بعد از آن خواری و مذلتی
نباشد و ایام عزت کوتاه است و ایام خواری دراز پس سزاوار ترین مردم بمذمت دنیا کسی است که اسباب دنیا را برای
آن گشوده باشند و مهیا کرده باشند و حاجتهای خود را از دنیا یافته باشند زیرا که در هر شب و هر روز و هر ساعت و هر
لحظه می ترسانند از آنکه آفتی بمال آن برسد و آن را فانی گرداند یا بنگاه بلائی بخویشان و دوستان او برسد و ایشان را بر آن
یافته برجعت آن برخورد و عمارت بزرگ یا مجلس او را برسد و بناهای او را از بیخ بر کند یا مرگ او را در رسد و او را از پا در آورد
و از مفارقت هر چیزی که بآن بخل میورزید در روی بر دل آن گذارد و پس نخست میگم المسوی توای پادشاه دنیا را
که آنچه را عطا کرد باز میگیرد و وبال او را بر گردن آدمی میگذارد و هر که جامه پوشانید از آن میکند و او را عریان میگرداند
و دیگرا بلند گردید پست میکند و بجزع و بیتابی می افکند و عاشقان و طالبان خود را ترک میکند و بشقاوت و محنت
که اطاعت آن کنند مغرور آن شود و عهد او بازی بهنده است هر کس را که ایمن باشد از آن
و اعتماد بر آن داشته باشد بد بر سیکه پیمان کسی است که سرکش و بد رگ و مصاحب است لکن وفا و فرمایت لغزنده و
منزلت است در رفعت کوی گرامی داشته است کسی را الا آنکه عاقبت خوار کرده است او را و محبوب
کسی که بمحبت کسی بر داشته است ملازمت کرده شده او است که لازم بچیکش نکشته است با آن وفا میکند و آن غدر و مکر
میکند و با آن راست بگوید و آن دروغ میگوید و وفا میکند با آن در وعده و آن خلف وعده میکند کج است با کسی که
با آن راست است بازی کند و است با کسی که مطمئن خاطر است با آن در اثنای آنکه طعام و غذا اسیر کسی با ناگاه

او را طعمهٔ دیگری میکند و در هنگامی که او را خدمت میکند ناگاه او را خادم دیگران میگرداند و در اثنای آنکه میخندد او را گریا

بر آن میخندد و در زمانی که او را بر دیگران شماتت میفرماید ناگاه بر آن شماتت میکند و در اثنای آنکه او را بر دیگران

میگریاند ناگاه دیگران را بر آن میگریاند گاهی دستش را بعطا میگشاید و گاهی بسؤال و در عین عزت ذلیل میگرداند و در

هنگامی که او را مکرم دارد با اهانت و مذلت میرساند و در اثنای بزرگی حقیر میسازد و در اثنای رفعت به پستی می اندازد

و بعد از اندک فرمان برداری نافرمانی میکند و بعد از سرور بحزن و اندوه می افکند و بعد از سیری بگرسنگی مبتلا میگرداند

و در اثنای زندگی میمیراند پس اف باد بر خانه که حال آن این باشد و کردار آن برین منوال چه بسا تاج سروری بر سر

شخصی میگذارد در بیگاه و روی او را بر خاک مذلت میمالد شبانگاه صبح دستش را بدستبرنجن طلا زینت میدهد و شام

دستش را در بند میکشد بامداد بر تخت شاهیش می نشاند و پسین بزندانش میکشاند شب فرش مخمل برایش میگستراند

و روز بر خاک خوارش مینشاند در اول روز آلات لهو و لعب برایش مهیا میکند و در آخر روز نوحه گران را بنوحه اش

میدارد شب او را بجایی میدارد که اهلش با آن تقرب میجویند و روز او را بمحلی می افکند که اهلش از آن گریزان می شوند

بامداد او را خوشبو میدارد و شبانگاه او را جیفهٔ گندیده میگرداند پس آدمی در دنیا پیوسته در بیم سطوتها و قهرهای اوست

و در بلاها و فتنه‌های او نجات ندارد بر خوردار میگردد نفس از چیزهای تازهٔ دنیا و دیده از امور خوش آیندهٔ دنیا و دوست

از جمعیت اسباب دنیا پس بزودی آنکه ادراک در برسد و درخت خالی میماند و دیدها خشک میشود و کشتی میشکند

و باطل شده یا باطل میشود و هلاک میشود آنچه هلاک میشود در دنیا جمعی را که هلاک کرده دیگران را بعوض ایشان میگیرد

و هر کس را بدل هر کس راضی میشود و از رفتن کسی پروا ندارد گروهی را در خانه‌های گروه دیگر جا میدهد و دائما نشانه جمعی را

بجمعی میخوراند و از ارذل جای فاضل می نشاند و عاجزان را در مکان توانایان عاقل مینشاند گروهی را از

تنگی عیش بفراخی نعمت میکشاند و از پیاده روی بمرکب می نشاند و از مشقت بنعمت و از تعب باستراحت میرساند

پس چون ایشان را غرق این نعمتها و راحتها گردانید ناگاه منقلب میسازد احوال ایشان را و سلب نعمت از ایشان

میکند و قوت ایشان را بضعف مبدل میگرداند و ایشان را بنهایت بدحالی و فقر و احتیاج مبتلا میگرداند و اکنون آنچه گفتی ای

پادشاه در ضایع

پادشاه در ضایع گردانیدن من اهل خود را و ترک کردن ایشان خطا گفتی من ضایع نگردانیده ام اهل خود را و ترک

ایشان نکرده ام بلکه پیوند کرده ام با ایشان و از هر چیزی بریده ام برای ایشان و لکن تا بود بر دیدهٔ من پردهٔ جهل و غفلت

آویخته بود و گویا دیده‌ام بسحر و جادو بسته بود نه اهل و غریب را از یکدیگر نمی شناختم و دوست و دشمن خود را نمی دانستم

پس چون پردهٔ سحر از پیش دیدهٔ من برخاست و دیدهٔ من صحیح و بینا گردید تمیز کردم میان دوست و دشمن و یار و

بیگانه و دانستم که آنها که اهل و دوست و برادر و آشنای میشمردم جانوران درنده بودند که همگی در مقام آزار من

بودند و همت ایشان بر دریدن و خوردن من مصروف بود و لکن مراتب ایشان مختلف بود در ضرر رسانیدن

بحسب اختلاف قوت و ضعف پس بعضی مانند شیر بودند در تندی و شدت و بعضی مانند گرگ بودند در غارت کردن

و بعضی مانند سگ بودند در فریاد زدن و بعضی مانند روباه بودند در حیله و دزدی پس همگی را مقصود آزار من بود

و لکن از راههای مختلف ای پادشاه بدرستیکه تو با این عظمت که داری از ملک و پادشاهی و بسیاری فرمان بران

از اهل و لشکر و حوالی و حواشی و اطاعت کنندگان اگر نیک تامل نمایی در حال خود میدانی که تنها و بیکسی و یک یار و دوست

نداری از جمیع اهل روی زمین زیرا که میدانی که جمعی که فرمان بردار تو شده اند از جمیع طوایف دشمن تواند و این جمعی که

رعیت و فرمان بردار تواند حسودی چند اند از اهل عداوت و نفاق که دشمنی ایشان مر ترا بیشی زیاده است از

عداوت جانوران درنده و خشم ایشان مر ترا از طوایف دیگر که مطیع تو نیستند بیشتر است پس اگر نیکو تامل

نمایی و نظر کنی در حال جمعی که یاری دهندگان و خویشان تو اند می یابی که ایشان جمعی اند کار ترا میکنند برای مزد و حکمی

در مقام اینکه کاری ترا کم کنند و مزد را بیشتر بگیرند و چون نظر کنی بمخصوصان خود و خویشان بسیار نزدیک

خود گروهی می یابی که تو جمیع شفقت و زحمت و کار و کسب خود را برای ایشان بر خود گذاشته و البته با ایشان بمنزلهٔ

غلامی که بجا آورد آنچه کسب کند قدری مقرر با کافی خود دهد و با این حال هیچیک از ایشان از تو راضی نیستند هر چند جمیع

مال خود را بر ایشان قسمت نمایی و اگر مقرری ایشان را از ایشان بازگیری البته با تو دشمن خواهند شد پس معلوم شد

ترا ای پادشاه که بیکس و تنهایی و بیحال و آشنایی و اما من پس بدرستیکه صاحب اهل و مال و برادران و دوستانم که را

نمی‌خورند و برای چیز دنیا نمی‌خواهند من از جهت ایشانم و ایشان دوست منند و هرگز دوستی میان من و ایشان برطرف
نمی‌شود و ایشان ناصح و خیرخواه منند و من ناصح و خیرخواه ایشانم و نفاق در میان من و ایشان نیست ایشان پیش
راست میگویند و من با ایشان راست میگویم و دروغ در میان ما نمی‌باشد و یاری یکدیگر میکنیم و دشمنی در میان ما نیست
و در بلاها یکدیگر را فرو نمی‌گذاریم طلب مینمایند خیر و خوبیها را که اگر من با ایشان طلب نمایم خوف آن ندارند که من بر ایشان
غلبه کنم و خیر ایشان را از ایشان بازگیرم و تنها یا منفرد شوم بلکه آن خیر بهمه میرسد بی آنکه از دیگری کم شود و آن خیر سعادت
آخرت است و باین سبب در میان ما و ایشان فسادی و نزاعی و حسدی نیست ایشان برای من کار میکنند و من برای
ایشان کار میکنم بسبب اخوت و برادری ایمانی که هرگز برطرف شدن ندارد و این یاری هرگز از میان ما زایل نمیگردد
و اگر من گمراه شوم هدایت من میکنند و اگر نابینا شوم دیده‌ام را نوری بخشند و اگر دشمنی قصد من کند حصار منند و اگر
تیری بسوی من آید سپر من می‌شوند و یاری و مددکار منند و اگر از دشمنی ترسم و من و ایشان در فکر خانه و
مسکن نیستیم و خواهش آن را از دل بدر کرده‌ایم و ذخیره‌ها و اسباب دنیا را ترک کرده‌ایم و برای اهل دنیا گذاشته‌ایم پس
در کثرت مالها کسی نزاع نمیکنیم و با یکدیگر ظلم نمی‌کنیم و دشمنی و حسد و عداوت که لازم دنیاست از میان ما برخاسته است
پس این جماعتند ای پادشاه اهل و برادران و خویشان و دوستان من که اختیار کرده‌ام ایشان را و از دیگران قطع
کرده‌ام و با ایشان پیوند کرده‌ام و ترک کرده‌ام جماعتی را که ببدیها دور رسیده با ایشان نظر میکردم و چون ایشان را شناختم
و سلامتی جستم در ترک ایشان ای پادشاه اینست حقیقت دنیا که خبر دادم ترا که ناچیز است و اینست عیب دنیا
و عاقبتش آنست که شنیدی و چون دنیا را باین اوصاف شناختم ترک آن کردم و شناختم امر اصیل باقی را که
آخرت است و آن را اختیار کردم اگر خواهی ای پادشاه که تعریف کنم برای تو آنچه یاد داشته‌ام از اوصاف آخرت که آن بیم
باقیست پس مهیای شنیدن آن شو تا بشنوی غیر آنکه شنیده باشی پس این سخنان پادشاه را هیچ فایده نبخشید
و گفت دروغ میگوئی و چیزی نیافته‌ای و غیر تعب و رنج و مشقت بهره نبرده‌ای بیرون رو و در مملکت من مباش که تو خود
فاسدی و دیگران را نیز فاسد میگردانی و مشغول شد در این ایام آن پادشاه بعد از آنکه ناامید شده بود از فرزند
پسری که نیط

پسری که نیط بود نه اهل روزگار مثل و مانند او در حسن و جمال و چندان از حصول آن فرزند شاد شد که نزدیک بود
که از غایت سرور هلاک شود و گمان کرد که بتهائی که در آن ایام بعبادت آنها مشغول بود آن فرزند را بآن بخشیده‌اند
پس جمیع خزاین خود را بر بتخانه‌ها قسمت نمود و امر کرد مردم را بعیش و شادی یکسال و آن پسر را یوذاسف نام نهاد
و جمع کرد دانشمندان و منجمان را برای ملاحظه طالع مولود او و بعد از تامل بسیار و ملاحظه عرض کردند که از طالع این
فرزند چنین ظاهر میشود که از شرف و منزلت بمرتبه‌ای رسد که هیچکس بآن مرتبه نرسیده باشد هرگز در زمین هند
همگی منجمان بر این سخن اتفاق کردند الا یکی از منجمان که گفت گمان من اینست که این شرف و بزرگی که در طالع
این پسر است نیست مگر بزرگی و شرف آخرت و گمان میبرم که پیشوای اهل دین و عباد و زهاد باشد و در مراتب آخرت
صاحب درجات عالیه بوده باشد زیرا که این شرفی که در طالع او مشاهده میکنم شبیه باشرافهای دنیا نمی‌ماند پس چون پادشاه
این سخن را شنید چندان محزون گردید که نزدیک بود که شادی حصول آن فرزند باندوه مبدل گردد و منجمی که این سخن
از آن صادر شد نزد پادشاه از جمیع منجمان معتمدتر و راستگوتر و داناتر بود پس امر کرد که شهری برای آن پسر جدا کردند
و جمعی را که اعتماد بر ایشان داشت از دایگان و خدمتکاران برای آن مقرر فرمود و سفارش نمود با ایشان که در میان
خود سخن مرگ و آخرت و مرض و زوال نزد او مذکور نسازند تا آنکه زبان ایشان بترک این سخنان معتاد شود و این
معنی از خواطر ایشان محو گردد و امر کرد ایشان را که چون آن پسر بسر حد تمیز رسد از این باب سخنان نزد آن مذکور نسازند
که مبادا در دل آن تاثیر کند و بامور دین و عبادت رغبت کند و مبالغه در اجتناب از این قسم سخنان بجائی
نمود تا بحدی که هر یک را بر دیگری جاسوس و نگهبان کرد و در آن هنگام خشم پادشاه بر اهل دین و عبادت زیاده
گردید از ترس آنکه مبادا آن پسر او را بجانب خود رغبت گردانند و آن پادشاه را وزیری بود که متکفل امور آن گردیده بود
و جمیع تدابیر سلطنت را متحمل گردیده بود و با آن خیانت نمی‌کرد و با آن دروغ عرض نمی‌نمود و بر خیرخواهی آن هیچ
چیز را اختیار نمی‌کرد و در هیچ امری از امور آن سستی و کاهلی نمی‌ورزید و هیچ کاری از کارهای او را ضایع و معطل
نمیگذاشت و با این حال مردی لطیف الطبع خوش زبان بود و بخیر و خوبی معروف بود و همگی رعیت از آن خشنود

بودند و او را دولت پیدا شد و لیکن امرا و مقربان پادشاه حسد او را می بردند و بر آن تفوق می طلبیدند و قرب
و منزلت آن نزد پادشاه بر طبع ایشان گران بود روزی از روزها پادشاه بعزم شکار بیرون رفت و آن وزیر
در خدمت آنجا بود پس وزیر در میان دره مردی پیر دید که زمین گیر شده بود و در پای درختی افتاده یارای حرکت
نداشت وزیر از حال آن سؤال نمود گفت جانوران درنده مرا ضرر رسانیده اند و باین حال افکنده اند پس بر آن مرد
رقت کرد آن مرد گفت که ای وزیر مرا با خود دار و محافظت نمای که بسبب آن از من نفع عظیم خواهی یافت وزیر گفت که من ترا
محافظت می نمایم هر چند توقع نفعی نباشد از تو و لیکن بگو که چه منفعت از تو متصور است که مرا بآن وعده میکنی یا کاری
میکنی یا علمی داری آن مرد گفت که من رخنه سخن را می بندم که از راه سخن بر صاحبش فسادی مترتب نشود پس وزیر بسخن
آن اعتنائی نمود و امر فرمود که او را بخانه بردند و معالجه آن نمودند تا آنکه بعد از زمانی امرای پادشاه شروع
در حیله کردند برای دفع وزیر و تدبیرها اندیشیدند تا آنکه رای همگی بر این قرار گرفت که در پنهان یکی از ایشان
بپادشاه گفت که این وزیر طمع دارد در ملک تو که بعد از تو پادشاه شود و پیوسته احسان بهمگی میکند بمردم و تهیه
این مطلب را درست میکند و اگر خواهی که صدق این مقال بر تو ظاهر گردد بوزیر بگو که مرا این اراده سانح گردیده است
که ترک پادشاهی کنم و با اهل عبادت بپیوندم ببین که او این سخن را با وزیر میگوید از شادی و سرور او باین
اراده و راستی سخن من بر تو ظاهر میگردد و این تدبیر را برای این کردند که رقت قلب او را دیده بودند در هنگام
ذکر فنای دنیا و ترک و دیده بودند که اهل دین و عبادت را تواضع بسیار میکند و محبت بسیار بایشان دارد
پس چنین گمان بردند که از این راه بر وزیر ظفر می یابند پس پادشاه گفت که اگر من از وزیر چنین حالی مشاهده
کنم دیگر با آن سخن نگویم و جزا کنم براستی سخن تو پس وزیر بخدمت پادشاه آمد پادشاه گفت تو میدانی که
چه قدر حرص داشتم بر جمیع دنیا و طلب ملک و پادشاهی و در این وقت یاد کردم ایامی که گذشته خود را هیچ نفعی از آن
با خود نمی یابم و میدانم که آینده نیز مثل گذشته خواهد بود و عنقریب همگی زایل خواهد گردید و در دست من هیچ چیز
نخواهد ماند و اکنون اراده دارم که برای تحصیل آخرت سعی تمام نمایم مثل آن سعی که برای تحصیل دنیا میکردم و میخواهم که

با اهل عبادت

با اهل عبادت ملحق شوم و پادشاهی را باهلش واگذارم ای وزیر رای تو در این باب چیست پس وزیر از استماع این
سخنان رقت عظیم کرد و گفت ای پادشاه آنچه باقیست زوال ندارد و اگر چه بدشواری بدست آید سزاوار است
بطلب کردن و هر چه فانیست اگر چه بآسانی بدست آید سزاوار است بترک کردن ای پادشاه نیکو رای دیده
و امیدوارم که الله تعالی برای تو شرف دنیا و آخرت را جمع کند پس این سخن بسیار گران آمد بر پادشاه و کینه او را
در دل گرفت اما اظهار نکرد و لیکن وزیر آثار کراهت طبع و انحراف مزاج از چهره پادشاه استنباط نمود و بخانه خود غمگین
و محزون بازگشت و نمیدانست که سبب این واقعه چه بوده و کی این مکر را برای آن ساخته بوده و فکرش بچاره این کار نمیرسید
پس تمام شب از دلگیری متفکر خوابش نبرد پس بیادش آمد سخن آن مرد که میگفت من شکاف سخن را می بندم و او را
طلب نمود و گفت تو دیروز میگفتی که من رخنه سخن را بسته میکنم آن مرد گفت که بلی آیا بچیزی محتاج شده وزیر گفت
بلی خبر میدهم ترا که من مصاحب این پادشاه بودم پیش از پادشاهی او و در زمان سلطنت و فرمان روائی او زیاده از
از من دیگری جز رسانیده زیرا که میدانست که من خیرخواه و مشفق او بودم و در همه امور خیر او را بر خیر خود اختیار میکنم
و لیکن در این روز او را از خود بسیار منحرف یافتم و گمان ندارم که بعد از این با من بر سر شفقت آید آن مرد گفت که از برای
این بد توجهی هیچ سببی و علتی گمان میبری گفت دیشب مرا طلبید و آنچه گفته بود وزیر نقل کرد آن مرد گفت که اکنون رخنه
این سخن را دانستم و آن رخنه را بسته میکنم که فسادی از آن حاصل نشود انشاء الله تعالی بدان ای وزیر که پادشاه
گمان برده است بتو که میخواهی که پادشاه او را از سلطنت بر دارد و تو پادشاه شوی بعد از آن متصرف شوی جای او پس
آنست که چون صبح شود جامه ها و زینتهای خود را بینداز و کهنه ترین لباس عبادت کنندگان را در پوشی و موی
سر خود را بتراشی و باین حال بدرخانه پادشاه روی بدرستیکه پادشاه ترا خواهد طلبید و از علت این فعل از تو
سؤال خواهد نمود پس در جواب بگو که این همانچیزیست که دیروز مرا بآن میخواندی و سزاوار نیست که کسی رای
برای دوست و مصاحب خود بپسندد و خود بآن موافقت ننماید و بر شفقت آن امر صبر نکند و گمان من آنست
که آنچه بآن دعوت نمودی دیروز محض خیر و صلاح است و بهتر است از این حالیکه داریم ای پادشاه من مهیا شده ام

هر وقت که اراده سیر بیابانی برخیزد که متوجه آن کار شویم پس وزیر بفرموده آن مرد عمل کرد و سبب آنکه از دل پادشاه بدر رفت
آنچه بآن گمان بود پس پادشاه امر فرمود که جمیع عبّاد را از بلاد آن بیرون کنند و وعید کشتن نمود ایشان را و همگی گریخته
و مختفی شدند پس پادشاه روزی بعزم شکار بیرون رفت چشمش بر دو شخص افتاد از زهاد امر باحضار ایشان فرمود چون
بپا آوردند ایشان زاهد و عابد بودند با ایشان گفت که چرا از بلاد من بیرون نرفتید ایشان گفتند که رسولان تو امر ترا
با ما رسانیدند و لیکن ما عزم بیرون رفتن داریم پادشاه گفت که چرا پیاده میروید ایشان گفتند که ما مردم ضعیفیم
و چهار پا و توشه نداریم و باین سبب دیر از ملک تو بیرون رفتیم پادشاه گفت که کسی که از مرگ بترسد چنین شتاب
میکند در بیرون رفتن بی توشه و مرکب ایشان گفتند که ما از مرگ نمی ترسیم بلکه سرور و روشنی چشم ما در مرگ است
پادشاه گفت که چگونه از مرگ نمی ترسید و حال آنکه خود میگویید که رسولان تو آمدند و وعده کشتن با ما دادند و اینک از عزم
بیرون رفتیم همین است که گریختن از مرگ ایشان گفتند که گریختن ما از مرگ نه از ترس مرگ است که گمان میبری که ما از تو
میترسیم و لیکن از آن میگریزیم که مبادا ما خود بدست خود خود را بکشتن دهیم و نزد الله تعالی معاقب گردیم پس پادشاه
در غضب شد و فرمود که آن هر دو عابد را باتش سوختند و امر کرد بگرفتن عابدان و اهل دین در مملکت خود و فرمود که هر جا
که ایشان را بیابند باتش بسوزانند پس رئیسان بت پرستان همگی همت خود را مصروف گردانیدند بر طلب عبّاد
و زهاد و جمعی کثیر از ایشان را باتش سوختند و باین سبب شایع شد در ملک هند که مردگان خود را باتش بسوزانند
و تا امروز باقی مانده است آن سنت در میان ایشان و در جمیع ممالک هند قلیله از عبّاد و اهل دین ماندند که گوشه
گیر از آن بلاد بیرون روند و غایب و مختفی شدند که شاید قلیلی از مردم را که قابل باشند هدایت نمایند پس بزرگ شد
پسر پادشاه و نشو و نما کرد با نهایت قوت و قدرت و حسن و جمال و عقل و علم و کمال و لیکن هیچ چیز از آداب آئین
تعلیم ننموده بودند مگر چیزی چند که پادشاهان بآن محتاج میباشند از آداب ملوک و ذکر مرگ و زوال و فنا را
نزد آن مذکور نمی ساختند و حق تعالی بآن پسر از دانش و دریافت و حفظ مرتبه کرامت فرموده بود که عقلها در آن
حیران بود و مردم از آن تعجب می نمودند و پدر آن نمیدانست که از این حالت امر ثانی آن پسر خوشحال باشد یا آزرده

زیرا اگر بزید

زیرا اگر پسر بسید که این فهم و کیاست باعث حصول آن امری شود که آن منجم دانا در شأن او خبر داده بود پس
چون آن پسر بغرابت دریافت که او را در آن قصر محبوس گردانیده اند و از بیرون رفتن او مضایقه می نمایند و از
گفت و شنید مردم بیگانه او را منع می نمایند و پاسبانان بحراست و حفظ او قیام نموده اند تنگی در خاطر آن پسر رسید
و در سبب آن حیران مانده ساکت شده و در خاطر خود گفت که این جماعت صلاح مرا بهتر میدانند و چون سن و تجربه اش
زیاده شد و علمش افزون گردید با خود اندیشه کرد که اینجماعت را بر من فضیلتی در عقل و دانائی نیست و مرا در امور
تقلید ایشان نمودن سزاوار نیست پس اراده کرد که چون پدرش بنزد او آید این امر را از آن سؤال نماید باز
اندیشه کرد که این امر البته از جانب پدر من است و او مرا بر این امر مطلع نخواهد گردانید پس باید که از کسی معلوم کنم که باعث
استکشاف این امر از آن داشته باشم و در خدمت آن مردی بود که از سایر خدمتکاران مهربان تر بود نسبت
بآن ولیعهد پادشاه و بآن انس زیاده از دیگران داشت و امید داشت که این خبر را از آن معلوم تواند نمود پس
ملاطفت و مهربانی را نسبت بآن زیاده کرد و در شبی از شبها با نهایت همواری و ملایمت با آن آغاز سخن
گفتن کرد و گفت تو مرا بمنزله پدری و مخصوص ترین مردمی بمن و بعد از آن سخن گاه از روی تطمیع و گاهی از روی
تهدید میگفت تا آنکه گفت که گمان من آنست که پادشاهی بعد از پدر بمن تعلق خواهد داشت و در آن حال تو نزد
من یکی از دو حال خواهی داشت یا منزلت و قرب تو نزد من از همه کس بیشتر خواهد بود یا بدحال ترین مردم خواهی بود
نزد من آن مرد گفت که من بچه سبب خوف این داشته باشم که بدترین مردم باشم نزد تو گفت که اگر امری از تو سؤال
کنم و حقیقت آنرا از من بپوشی و از دیگران معلوم من شود بدترین عقابها که بر آن قادر باشم از تو انتقام بکشم
آن مرد آثار صدق از فحوای کلام پسر پادشاه استنباط نمود و یافت که وفا بعهد خود خواهد نمود پس حقیقت حال را تمام
از گفته منجمان و سبب منع کردن پدرش او را از بیرون رفتن و از مردم بیگانه نزد آن آمدن عرض نمود پسر پادشاه
او را شکر فرمود و تحسین نمود و این سر را اظهار نکرد تا روزی که پدر بنزد آن آمد گفت ای پدر اگر چه من کودکم
اما بتحقیق که دیده ام و می بینم خود را و اختلاف احوال خود را و میدانم که پیوسته بر این حال نخواهم ماند و تو نیز بر این منوال

بایدار نخواهی ماند و زود باشد که روزگار ترا از حال خود بگرداند پس اگر مراد تو اینست که امر فنا و زوال و نیستی را از من مخفی
داری این امر بر من پوشیده نیست و اگر حبس کرده مرا از بیرون رفتن و مانع شده مرا از آمیزش مردم که تماشا
نشود نفس من بغیر این حالت که دارم پس اگر نفس من بیقرار است از شوق بچیزی که میان من و آن حایل شده
که هیچ خیال دیگر بغیر آن ندارم و دل من بهیچ چیز بغیر آن آرام نمی گیرد و خاطر من از هیچ چیز دیگر منتفع نمی شود و بهیچ امر دیگر
الفت نمیگیرد ای پدر مرا ازین زندان خلاصی ده و بگو که در بیرون رفتن من چه مفسده دانسته تا از آن احتراز
نمایم و رضای ترا بر همه چیز اختیار نمایم؛ چون پادشاه از پسر این سخنان را استماع نمود دانست که آن از حقیقت
احوال آگاه گشته است و حبس و منع آن موجب زیادتی حرص و خواهش آن بر خلاصی میگردد پادشاه گفت ای پسر مطلب
من از منع کردن تو این بود که آزاری بتو نرسد و چیزی که مکروه طبع تو باشد بنظر تو در نیاید و نه بینی مگر چیزی را که موافق
طبع تو باشد و نشنوی مگر چیزی را که باعث سرور و خوشحالی تو گردد و هرگاه خواهش تو در غیر اینست من هیچ چیز را
بر رضای تو اختیار نمیکنم پس امر کرد پادشاه که پسر را سوار کنند با نهایت زینت و دور گردانند از راه او هر چیز
ناخوش و قبیح را و در تمام راه برای آن اسباب طرب و لعب را از دف و نای و غیر آن مهیا کنند پس چنین کردند و آن
سوار شد و بعد از آن بسیار سوار میشد روزی موکلان از آن غافل شدند عبور بر راهی نمود که دو کس را از گدایان دید
که یکی از آنها ورم کرده بود بدنش و رنگش زرد شده بود و آب و رنگش رفته بود و منظرش بسیار قبیح و مستهجن گردیده بود
و دیگری نابینا بود و کسی دست او را گرفته بود براه میبرد و چون پسر پادشاه ایشان را دید بر خود بلرزید و از احوال ایشان
سؤال نمود گفتند که آن صاحب ورم دردی در اندرون دارد که این حالت در آن ظاهر گردیده است و آن
دیگری آفتی بعینهای آن رسیده است و نورش بر طرف شده است پرسید که آیا این گونه فتنها و علتها در میان مردم
بسیار میباشد گفتند بلی گفت آیا کسی هست که از این بلاها ایمن باشد گفتند نه پس از آن روز دلگیر و محزون و گریان
بخانه باز آمد و بزرگی خود و پادشاهی پدرش در نظر آن سهل شده بود و چند روز در این خیال و اندیشه بود و بعد از
چند روز دیگر که سوار شد در اثنای راه مرد پیری را مشاهده نمود که از پیری منحنی شده بود و هیئاتش متغیر گردیده

مویهایش سفید

مویهایش سفید شده بود و رنگش سیاه شده بود و پوستهای بدنش درهم کشیده شده بود و گامها را کوتاه میگذاشت
از ضعف پیری از دیدن او بسیار متعجب شد و از حال آن پرسید گفتند این حالت پیریست گفت در چند وقت آدمی باین
مرتبه میرسد گفتند در صد سال یا مثل آن پرسید که بعد از این دیگر چه حالت میباشد گفتند مرگ گفت پس آدمی آنچه از عمر
خواهد برای آن میسر نیست گفتند نه بلکه در اندک زمانی باین حال میشود که می بینی پس پسر پادشاه گفت که ماهی سی روز است
و سالی دوازده ماه است و انقضای عمر صد سال است پس چه زود تمام میکند روز ماه را و چه زود بآخر میرسانند ماه سال را
و چه با سرعت فانی میگردانند سال عمر را پس بخانه باز گردید و این سخن را مکرر میگفت و در تمام شب خواب نکرد و آن
دل زنده پاک و عقل مستقیمی داشت و فکر و ذکری که می افتاد از آن غافل نمی شد و فراموش نمی کرد پس باین سبب حزن
و اندوه بر آن غالب شده و دل از بزرگی دنیا و خواهشهای دنیا گذاشت و با این حال با پدر خود مدارا میکرد و حال خود را
از آن مخفی میداشت و لکن بهر سخنی میگفت گوش میداد که شاید سخنی بشنود که موجب هدایت آن گردد پس روزی خلوت
کرد با آن مردی که راز خود را از آن پرسیده بود و از آن پرسید که آیا کسی را می شناسی که حال او غیر حال ما باشد و طریقه
دیگر غیر طریقه ما داشته باشد آن مرد گفت بلی جماعتی بودند که ایشان را عباد میگفتند ترک دنیا کرده بودند و طلب آخرت
میکردند و ایشان را سخنان و علمها بود که دیگران آشنای آنها نبودند و لکن مردم با ایشان عناد ورزیدند و دشمنی
کردند و ایشان را باتش سوختند و پادشاه همگی ایشان را از ملک خود بیرون کرد و معلوم نیست که کسی از ایشان در بلاد
ما ظاهر باشد زیرا که از ترس پادشاه خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند که تا چون بعنایت الهی امر این رواج
گیرد ظاهر شوند و خلق را هدایت نمایند و دوستان خدا در زمان دولتهای باطل چنین بوده اند و سنت و طریقه
ایشان همین بوده است؛ پس پسر پادشاه دلش بسیار تنگ شده بر این خبر و حزن و اندوه آن بطول کشید
و مانند کسی بود که چیزی را گم کرده باشد که بدون او چیز چاره نداشته باشد؛ و در تفحص آن باشد و آوازه عقل و علم و کمال
و تفکر و تدبر و فهم و زهد و ترک دنیای آن پسر در اطراف عالم منتشر شده و این خبر بمردی رسید از اهل دین و عبادت
که او را بلوهر میگفتند در زمین سراندیب و آن مردی بود عابد و حکیم و دانا پس بدریا نشست و بجانب سولابط

و قصد در خانهٔ پسر پادشاه کرد و لباس اهل عبادت را از خود انداخت و در زی تجار آمده و آمد و شد میکرد بعد از
پسر پادشاه تا نکو شناخت جماعتی را که دوستان و یاران پسر پادشاه بودند نزد آن تزویر کار نشسته پس چون بر
حکیم ظاهر شد که آن مرد صاحب پسر پادشاه بود و تقرب پیش تر دار آن زیاده از دیگران است سعی در آشنائی آن نمود و در خلوتی
با آن گفت که من مردی از سوداگران و سر انجام و چند روز است که باین ولایت آمده ام و متاعی دارم بسیار گران بها
و در قیمت بسیار نفیس و صاحب قدر و محل اعتمادی میخواستم که این را با آن اظهار کنم و ترا برای اظهار این معنی پسندیده ام
و متاع من جوهری است از گوهر و احمر که اکسیر است و کور را بینا میکند و کر را شنوا میکرداند و دوای همه دردها است
و از ضعف آدمی را بقوت میآرد و از دیو و آکل حفظ میکند و بر دشمن یاری میدهد و کسی را سزاوار تر ندیدم با این
متاع از این جوان که پسر پادشاه است اگر مصلحت دانی وصف این متاع نزد او و ذکر کن که متاع من بکار او آید مرا
نزد او ببر تا با و بنمایم که اگر او متاع مرا به چند قدر بشرا خواهد داشت آنگه حکیم گفت که سخنی میگویی که ما هرگز از کسی این
نوع سخن نشنیده ایم و بگو و عاقل می نمایی و لکن مثل من کسی تا حقیقت چیزی را نداند نقل نکند تو متاع خود را بمن بنما
اگر قابل عرض دانم بخدمت پسر پادشاه عرض نمایم حکیم گفت من مردی ام طبیب و در دیدهٔ تو ضعفی مشاهده میکنم می ترسم
که گر بمتاع من نظر نمایی دیدهٔ تو تاب او نیاورد و ضایع شود و لکن پسر پادشاه دیدارش صحیح است و جوانست بر دیدن
آن این خوف ندارم نظری بکند بمتاع من که او را خوش آید و قیمت با او مضایقه نکنم و اگر نخواهد نقصانی و غبنی
برای آن نخواهد بود و این متاع عظیم است و گنجایش ندارد که پسر پادشاه را از این محروم گردانی و این خبر را با و رسانی
پس آمد نزد پسر پادشاه آمده و خبر بلوهر را عرض کرد پسر پادشاه در دلش افتاد که همان مطلب که او دارد از بلوهر حاصل
میشود و گفت چون شب شود البته او را نزد من آر در پنهانی او را بیاور که اینچنین امر عظیمی را مستعجل نمیتوان
شمرد پس آن مرد امر کرد بلوهر را که مهیا شو برای ملاقات پسر پادشاه بلوهر با خود برداشت سبدی با کتابهای
خود را و در آن سبد گذاشته بود و گفت متاعهای من در این سبد است پس او را بخدمت پسر پادشاه و چون
داخل شد سلام کرد پسر پادشاه در نهایت تعظیم و تکریم سلام او را جواب گفت و آنگه زیر بیرون رفت و حکیم بخلوت در

خدمت پسر پادشاه نشست و گفت ای پسر پادشاه مرا زیاده از غلامان و بزرگان اهل طاعت تحیت فرمودی پس
پادشاه گفت ترا برای این تعظیم کردم که امیدواری عظیم از تو دارم حکیم گفت اگر تو اینگونه با من سلوک کردی پس بشنو که
پادشاهی بود در بعضی از آفاق زمین که بخیر و خوبی معروف بود روزی با لشکر خود برای سیر رفت در عرض راه دو کس را دید که جامه‌ای
کهنه پوشیده بودند و اثر فقر و درویشی بر ایشان ظاهر بود چون نظرش بر ایشان افتاد از مرکب فرود آمده و ایشان را
تحیت فرمود و با ایشان مصافحه کرد چون وزرا این حال را مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند و نزد برادر پادشاه
آمدند چون آن بسیار جرئت داشت در خدمت پادشاه در سخن گفتن گفتند که امروز پادشاه خود را خار و خفیف
کرد و اهل مملکت خود را رسوا کرد و خود را از مرکب انداخت برای دو مرد پست بی قدری سزاوار آنست که او را ملامت
نمایی بر این عمل که دیگر چنین کاری نکند برادر پادشاه بگفتهٔ وزرا عمل نمود پادشاه را ملامت نمود پادشاه در جواب
سخنی نگفت که او را معلوم شد که بسمع رضا شنید یا از سخن او رنجید و برادر بخانهٔ خود بازگشت تا چند روزی بر این
گذشت پس پادشاه امر کرد منادی خود را که او را منادی مرگ بود که بگوید تا ندای مرگ در در خانهٔ برادر در دهد و طریقهٔ
آن پادشاه این چنین بود که هر کرا اراده کشتن او داشت چنین میکردند پس از این ندا نوحه و شیون در خانهٔ برادر
پادشاه بلند شد و آن جامهٔ مرگ پوشیده بدرخانهٔ پادشاه آمد و میگریست و موی ریش خود را میکند پس چون پادشاه
مطلع شد او را طلب نمود چون حاضر شد بر زمین افتاد و فریاد و واویلاه و وامصیبتاه برآورد و بلند کرد دست خود را
بتضرع و زاری پادشاه او را نزد خود خواند و گفت ای بی خرد جزع می نمایی از منادی که ندا کرده است بدر خانهٔ تو با امر
مخلوقی که خالق تو نیست و برادر تو است و میدانی به تحقیق که گناهی نزد من نداری که مستوجب کشتن باشی با این حال
مرا ملامت می نمایی که چرا بر زمین افتادم در هنگامی که منادی پروردگار خود را دیدم و من داناترم از شما بگناهانی که نزد
پروردگار خود دارم برو که من دانستم که وزرای من ترا برانگیخته اند و فریب داده اند و زود باشد که خطای ایشان
بر ایشان ظاهر گردد پس امر کرد پادشاه که چهار تابوت از چوب ساختند امر فرمود که دو تا را بطلا زینت کردند و دو تا را
بقیر اندودند پس دو تابوت قیر را از طلا و یاقوت و زبرجد مملو ساختند و دو تابوت طلا را از مردار و خون و فضله مملو

برگزیده و سرور او را حکم بستند پس جمع نمود وزرا و اشراف را که گمان میکرد که ایشان آنرا بر آن عمل ملامت کرده اند
و تابوت ها را بر ایشان عرض نمود و فرمود که آنها را قیمت کنید ایشان گفتند که بحسب ظاهر حال و دریافت ما این دو
تابوت طلا قیمت ندارند از زیادتی شرافت و خوبی و آن دو تابوت قیر قیمت ندارند بسبب پستی و زبونی پادشاه
گفت این حکم شما برای آنچیزیست که از علم که شما در دیده و هشیار با آن علم میدانید پس امر فرمود که تابوتهای
قیر را گشودند بسبب جواهر بسیاری که در آنها بود خانه روشن شد پس گفت مثل آن دو تابوت مثل آن دو کس است
که شما حقیر و خوار شمردید بسبب لباس ایشان و ظاهر ایشان را از اسهل دانستید و حال آنکه باطن ایشان پر بود از علم و
حکمت و راستی و نیکوئی و سایر صفات کمال که آن کمالات معنوی بسیار بهتر است از یاقوت و مروارید و
سایر جواهر پس امر فرمود که تابوتهای طلا را گشودند اهل مجلس را از کثافت و رذالت آنچه در اندرون آنها بود
بر خود بلرزیدند و از گند و تعفن آنها متاذی شدند پس پادشاه گفت که این دو تابوت مثل قومیست که زینت
یافته است ظاهر ایشان بجامه و لباس و باطن ایشان مملو است از انواع بدیها از جهل و کوری و دروغ و ظلم و سایر
اقسام شرارت که بسی رسواتر و شنیع تر و بدنماتر است از این مردار پس امرا و ملازمان و اشراف گفتند که منظور
ترا یافتیم و خطای خود را فهمیدیم و پند گرفتیم ای پادشاه بعد از آن بلوهر گفت که این بود مثل تو ای پسر پادشاه
در آن تحیت و اکرام که مرا فرمودی پسر پادشاه که تکیه زده بود چون این سخن را شنید راست نشست و گفت
زیاده بکن مثل را برای من ای حکیم بلوهر گفت که دهقان بیرون می آورد تخم نیکو را برای کشتن پس چون
کفی از آن برگرفت و پاشید بعضی از آن دانها بر کنار راه می افتد و بعد از اندک زمانی مرغان ازو می ربایند
و بعضی از آن بر سنگی می افتد که اندک خاکی بر آن نشسته است پس سبز می شود و بحرکت می آید و چون ریشه اش
بسنگ رسید خشک می شود و باطل میگردد و بعضی از آن بر زمین پر خاری می افتد که چون میروید و بر دو خوشه میکند
و نزدیک برسد بار دادن خارها بر آن می پیچند و آنرا ضایع و باطل میکنند و آنچه از آن تخم بر زمین افتاد که پاک
هر چند اندکی باشد سالم می ماند و برومند میگردد ای پسر پادشاه دهقان مثل حامل حکمت و تخم مثل انواع سخنان

حکمت

حکمت و دانا آنچه افتاد بر کنار راه و مرغان او را ربودند مثل آن سخنی است که بر گوش خورد و در دل قرار نگیرد و اما آنچه
بر سنگ افتاد و سنگ ریشه بیخ را خشک کرد مثل آن سخنی است که کسی او را بشنود و خوش آید او را و دل باو بدهد و به
فهم آنرا اما ضبط آن ننماید و مال آن نشود و اما آنچه روئید و خار آنرا باطل گردانید مثل سخنی است که شنونده آنرا دریابد
و ضبط نماید و چون هنگام آن شود که بآن عمل نماید خار و خاشاک شهوات و خواهشهای نفسانی او را مانع گردانند از عمل نمودن
بآن حکمت و آن حکمت را باطل گردانند و اما آنچه سالم ماند و بار آید مثل سخنی است که عقل او را دریابد و حافظه او را ضبط
نماید و عزم نیکو آنرا جاری سازد بعمل آورد و این در وقتی می شود که ریشه شهوات و خواهشها و صفات ذمیمه را از دل کنده
باشد و مصفا گردانیده باشد نفس خود را از بدیها یوذاسف گفت ای حکیم من امیدوارم که آن تخم حکمی که در دل من کاشتی
از آن قسمی باشد که نمو کند و سالم باشد و نفع دهد و آفت نرسیده باشد پس مثلی برای دنیا و فریب خوردن اهل دنیا بیان
فرما بلوهر گفت که شنیده ام که مردی را فیل مستی در عقب بود و از آن میگریخت و فیل از عقب آن شتافت تا آنکه نزدیک باو رسید
او مضطر شد و خود را در چاهی درآویخت و دو شاخ در کنار آن چاه روئیده بود و در آنجا چنگ زد و پاهای او بر سر چیزی چند
واقع شد که در میان آنجا سر بر آورده بودند و چون بآن دو شاخ نظر کرد دید که دو موش بزرگ مشغولند بکندن بیخ شاخها
آن دو شاخ یکی سفید و یکی سیاه و چون نظر بزیر پای خود کرد دید که چهار افعی دهان گشاده که چون در چاه در افتد او را فرو برند
چون سر بالا کرد دید که در سر آن دو شاخ اندکی از عسل آلوده است پس مشغول بلیسیدن شد آن عسل و لذت و شیرینی او
عسل او را غافل گردانید از آن مارها که نمیداند که چه وقت آنرا فرو خواهند برد و از فکر آن اژدها که نمیداند که حال او چون
خواهد بود وقتی که در کام آن در افتد اما آن چاه دنیاست که پر است از آفتها و بلاها و مصیبتها و آن دو شاخ عمر آدمیست و
آن دو موش شب و روز که عمر آدمی را بزودی از بیخ میکنند و فانی میکنند و آن چهار افعی اخلاط چهارگونه اند که بمنزله زهرهای
کشنده اند از سودا و صفرا و بلغم و خون که نمیداند آدمی که در چه وقت بهیجان می آیند که صاحب خود را هلاک کنند و آن
اژدها مرگست که منتظر است و پیوسته در طلب آدمیست و آن عسل که آن فریفته آن شده بود و از همه چیز او را غافل
گردانیده بود لذتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دنیاست از لذت خوردن و آشامیدن و بوئیدن و دیدن

وشنیدن و لمس کردن؛ یوذاسف گفت که این مثل بسیار عجیب است و بسی مطابق است با احوال دنیا دیگر مثلی بفرما برای دنیا
و اهل آن که فریب آن را خورده اند و سهل و حقیری شمارند در دنیا چیزی را که بایشان نفع می بخشد؛ بلوهر گفت که نقل کرده اند
که مردی را سه رفیق بود که آنمرد یکی از ایشان را برگزیده بود بر جمیع مردم و برای خاطر او مرتکب شغلهای دشوار بسیار میشد در برای
آن خود را بمهلکهای افکنده و شب و روز در کار او مشغول بود؛ و رفیق دویم در منزلت نزد آن مرد از اول پست تر بود اما او را
دوست میداشت و او را گرامی و ملاطفت میفرمود با آن و خدمت و اطاعت مینمود و هرگز از آن غافل نبود؛ و رفیق سیم را جفا میکرد
و حقیر می شمرد و بر خواطرش گران بود و آن رفیق از محبت و مال آن بهره نداشت مگر اندکی تا ناگاه آنمرد را واقعه رو داد که
محتاج باعانت آن رفیقان شد و میران غضب پادشاه در رسیدند که او را بحضور پادشاه برند او مرد برفیق اول پناه
برد و گفت که میدانی که من ترا چگونه برگزیده بودم و همگی اوقات خود را صرف تو می نمودم امروز چه روزیست که مرا بتو احتیاج
افتاده است چه مدد از تو بمن می تواند رسید؛ رفیق گفت که من مصاحب تو نیستم و مرا مصاحبان دیگر است شده اند که گرفتار
ایشانم و امروز ایشان سزاوارترند بمن از تو و لیکن از تو نزد من دو جامه است که از آن منتفع نمی توانی شد شاید آن دو
جامه را بتو دهم پس آنمرد پناه برد برفیق دویم و گفت بر تو معلوم است که مکرمت و ملاطفت من نسبت بتو پیوسته مسرت و شادی
ترا طلب می نمودم و امروز روز احتیاج من است بتو نزد تو چه نفع است برای من آن رفیق گفت که آنقدر بکار خود گرفتارم
که نمی توانم برد جهت خود فکری از برای تو بکنم و بدانکه آشنایی میان من و تو بریده شده و الحال طریقه من بغیر طریقه
تست شاید که من چند گامی با تو رفاقت کنم که نفعی از آن بتو عاید نگردد و بعد از آن برگردم و مشغول امری چند شوم که با آنها
اهتمام بیش از تو دارم؛ پس پناه برد برفیق سیم که با او جفا میکرد و او را حقیر میشمرد و با او التفات نداشت در ایام دولت
و راحت و با او گفت که من بسی از تو شرمنده ام و منفعلم و لیکن احتیاج و اضطرار مرا بسوی تو آورده آیا در این روز
چه نفع بمن میرسانی گفت همراهی و محافظت تو می نمایم و از تو غافل نمی باشم بشارت باد ترا و جمعیت روشن باد
که من مصاحبی ام که ترا فرو نمی گذارم و دلگیر مباش از تقصیری که در باب احسان و ملاطفت من کرده بدرستیکه
آنچه از تو بمن عاید شده است برای تو ضبط نموده ام بلکه بهمین راضی نشده ام تجارت از برای تو کرده ام و نفعهای بسیار

بهم رسانیده ام

بهم رسانیده ام اکنون چندین برابر آنچه بمن داده ظاهر برای تو نزد من موجود است بشارت باد ترا که امیدوارم که بخیر
نزد من است از تو باعث رضای پادشاه گردد از تو در این روز و باعث خلاصی تو شود از این بلیه عظیم که ترا پیش آمده است
پس آنمرد چون احوال آن رفیقان را مشاهده نموده گفت نمیدانم برکدام یک از این دو امر حسرت بیشتر خورم بر تقصیری که
در باب رفیق نیک کرده ام و یا بر رنج و مشقتی که در کار رفیق بد برده ام؛ پس بلوهر گفت که رفیق اول مال است و رفیق دویم
اهل و فرزندان؛ و رفیق سیم عمل صالح؛ یوذاسف گفت که این سخنی است حق و ظاهر پس دیگر مثل بفرما برای دنیا و
اهل دنیا که فریب آن را خورده اند و دل بدو بسته اند؛ بلوهر گفت که یک شهری بود که عادت مردم آن شهر آن بود که
مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا میکردند و بر خود یکسال پادشاه و فرمانفرما میکردند و آنمرد چون
از احوال ایشان مطلع نبود گمان می برد که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود چون یکسال میگذشت او را از شهر خود
عریان و دست خالی و بیخبر بدر میکردند و ببلا و مشقت مبتلا میشد که هرگز بخاطرش خطور نکرده بود و پادشاهی آن دو روزه مدت
موجب بال و اندوه و مصیبت او میگردید پس اهل آن شهر در یکسال مرد غریبی را بر خود امیر و پادشاه کردند آنمرد بفراست
کردانش دید که در میان ایشان بیگانه و غریب است و این سبب با ایشان انس نمیگرفت و طلب نمود مردی را که از مردم
شهر خودش بود و از احوال آنشهر باخبر بود در باب معامله خود با اهل آن شهر با او مصلحت کرد آنمرد گفت که بعد از یکسال
اینجماعت ترا از این شهر بیرون خواهند کرد و بمکانی که خواهند فرستاد و علاج تو در آنست که تا بجز تو اقتدار و استقلال
داری از اموال و اسباب خود در این سال بیرون فرستی با مکانیکه ترا بعد از سال بآن مکان خواهند فرستاد که
چون ترا بآنجا برند اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی؛ پس آن پادشاه بقول و عمل آن
شخص عمل نمود و چون سال بگذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید و بعیش و نعمت روزگار میگذرانید
پس بلوهر گفت ای پسر پادشاه من امیدوارم که تو آنمرد باشی که بغریبان و بیگانگان انس نگیری و بپادشاهی چند روزه
فریب نخوری و من آنکس باشم که برای تو اسباب علاج خود طلب کرده باشی من ترا راهنمائی میکنم و از احوال دنیا و اهل آن ترا
می شناسانم و از ایشان دور میکنم؛ یوذاسف گفت راست گفتی ای حکیم بدرستیکه من همان پادشاه غریبم و تو آنکس

کرمت پیوسته در طلب آن بودم پس وصف کن از برای من احوال آنحضرت را که یافت خود گونه میخورم که آنچه در باب دنیا گفتی
محض صدق و واقع است و من نیز از احوال دنیا امری چند مشاهده کرده ام و دانسته ام زوال و فنای آنرا و ترک آن در خاطرم
قرار گرفته و در نظرم بسیار حقیر و بیقدر گردیده است بلوهر گفت که ای پسر پادشاه ترک دنیا کلید درهای سعادت آنحضرت
پس اگر طالب آنحضرت باید درش را که ترک دنیاست بیابی بزودی پادشاهی آن نشاء را می یابی و چگونه زهد نورزی
در دنیا و حال آنکه اینها چنین عقل تو از آن گریزانست و می بینی که دنیا هر چند بسیار باشد جمع کردن آن برای این
بدنهای فانی است و بدن نه ثبات دارد و نه قوام و هیچ ضرر را از خود دفع نمی تواند کرد و گرمی او را میگدازد و سرما او را
منجمد میسازد و بادهای سموم آنرا از هم می پاشد و آب او را غرق میکند و آفتاب میسوزاندش و هوا تحلیلش می برد
و جانوران درنده او را می درند و مرغان بمنقار او را سوراخ میکنند و آهن بریده می شود و صدمها او را درهم میشکنند و قطع نظر
از عوارض خارجی مجموعه ایست مرکب از انواع بیماریها و دردها و المها و مرضها و در گرو این بلاهاست و منتظر آنهاست و
پیوسته از آنها ترسان است و سلامتی خود را باحتمال میداند و ایضا بعضی از آنها قرین اوست که از آنها خلاصی ندارد و هیچ
حالی بی آنها نیست گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و درد و ترس و مرگ اما آنچه از آن سؤال نمودی از امر آنحضرت پس بدرستیکه امیدوارم
که آنچه را اندک یابی در این دنیا بسیار بیابی در آنحضرت یوزاسف گفت که گمان میبرم که آنجماعتی که پدرم ایشانرا بآتش
سوزاند و از بلاد خود اخراج کرد اصحاب و یاران تو بودند و طریقه ترا داشتند گفت بلی یوزاسف گفت که شنیده ام
که جمیع مردم اتفاق کرده بودند بر عداوت و مذمت ایشان بلوهر گفت که چنین بود یوزاسف گفت که آیا سبب این
چه بود ای حکیم بلوهر گفت اما آنچه گفتی در باب مذمت مردم نسبت بایشان چه توانند گفت در باب جماعتی که راست گویند و دروغ
نگویند و دانا باشند و جاهل نباشند و آزار ایشان بمردم نرسد و نماز بسیار کنند و خواب کم کنند و روزه بگیرند و
افطار کم کنند و بانواع بلاها مبتلا شوند و صبر نمایند و تفکر نمایند در احوال دنیا و عبرت گیرند و دل بمال و اهل نبسته
باشند و طمع در مال و اهل مردم نداشته باشند یوزاسف گفت که چگونه اهل دنیا در عداوت ایشان متفق شدند
و حال آنکه در میان خود کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر گفت که مثل ایشان در این باب مثل سگی چند است مختلف در نگارنگ

کبر مرداری جمع شده

که بر مرداری جمع شده باشند برای خوردن آن مردار و برروی یکدیگر فریاد کنند و بر یکدیگر زنند و در این هنگام مردی بنزدیک
ایشان برسد همگی دست از نزاع بردارند و متفق میشوند و بر آن مرد حمله می آورند و برروی آن می جهند و فریاد میکنند
با آنکه آن مرد را با مردار ایشان کاری نیست و با ایشان منازعه در آن چیز ندارد و لکن چون آنمرد را بیگانه و غریب میدیدند
از طور خود از او وحشت میکنند و با یکدیگر انس و الفت میگیرند و با یکدیگر اتفاق میکنند هرچند پیشتر در میان خود نزاع و اختلاف
داشتند پس بلوهر گفت که آنمردار مثل متاع دنیاست و آن سگهای گوناگون مثل اهل دنیاست که برای دنیا با یکدیگر
نزاع میکنند و خونهای یکدیگر را میریزند و مالهای خود را برای تحصیل اعتبارات آن صرف می نمایند و آن شخص که سگان بر او
حمله می آورند و او را بگزند و با ایشان کاری نیست مثل صاحب تو بی است که ترک دنیا کرده است و از دنیا بکنار رفته است و با ایشان
در امور دنیا منازعه ندارد و دنیا را با ایشان گذاشته است و با این حال اهل دنیا با او دشمنی میکنند برای بیگانگی که از ایشان
دارد ای پسر پادشاه اگر تعجب میکنی تعجب کن از اهل دنیا که جمیع همت ایشان مصروفست بر جمع دنیا و بسیاری آن و
مفاخرت کردن باعتبارات آن و غلبه جستن در آن و چون کسی را دیدند که دنیا را در دست ایشان گذاشته است و از دنیا
دوری کرده است با او منازعه و خشم و غضب بیشتر دارند از جماعتی که با ایشان بر سر دنیا منازعت میکنند پس چه عجب است
اهل دنیا را در منازعه این جماعت یوزاسف گفت که ای حکیم سر مطلب من آنست از آنگونه سخن بگو بلوهر گفت که چون
طبیبان بینند که بدن را اخلاط فاسده ضایع کرده است و خواهند که تقویت بدن کنند و آنرا فربه کنند اول مبادرت
نمی نمایند بغذاهائی که باعث قوت و حصول گوشت و قوت زیرا که میدانند که با وجود اخلاط فاسده در بدن این غذاهای قوی
باعث قوت مرض و زیادتی فساد بدن میشود و نفعی برای قوت نمی بخشد بلکه اول دواها استعمال و پرهیز میفرمایند برای دفع اخلاط
فاسده و دواها برای آن تدبیر میکنند و چون اخلاط فاسده را از بدن آن زایل گردانیدند بآن تجویز طعامهای مقوی
میکنند و در این هنگام مزه طعام را می یابد و فربه می شود و قوت می یابد و متحمل بارهای گران میتواند شد [illegible]
یوزاسف گفت که ای حکیم مرا بهره از چگونگی اکل و شرب خود بگو بلوهر گفت که حکما نقل کرده اند که پادشاهی بود با مملکت
وسیع و لشکر بسیار و مال بیشمار و برای زیادتی ملک داعیه جنگ و قتال شد با پادشاه دیگر و با جمیع لشکر اهل

در سلخ اموال و زنان و فرزندان بجانب ملک آن پادشاه روان شد و بعد از انعقاد معرکه قتال پادشاه مخالف
بر او ظفر یافت و بسیاری از ایشان را کشته و پادشاه با بقیه لشکر منهزم شد و با زنان و فرزندان خود گریخت
تا چون شب در آمد در نیستانی که در کنار نهری بود با عیالش خود پنهان شد و اسبان خود را رها کرد که مبادا با آواز اسبان
دشمن بر مکان ایشان مطلع گردد و شب با نهایت خوف در نیستان بسر بردند و هر گاه صدای سم اسبان دشمن
بگوش ایشان میرسید موجب زیادتی خوف ایشان میگردید و چون صبح شد در آنجا محصور ماندند که بیرون نمی توانستند
آمد زیرا که عبور از آن نهر ممکن نبود و از ترس دشمن بجانب صحرا بیرون نمی توانستند آمد پس او و عیال او در آنجا در تنگ
ماندند با نهایت آزار و مشقت از سرما و برهنگی و گرسنگی و طعامی و توشه با خود نداشتند و فرزندان خورد آن از سرما و
گرسنگی میگریستند و فریاد میکردند و دو روز در این حال ماندند تا آنکه یکی از فرزندان آن از این شدت هلاک شد و او را
در آب انداختند و دیگر روز دیگری را که دانستند پس آن پادشاه با زن خود گفت که ما همه مشرف بر هلاک شده ایم اگر
بعضی از ما بمیرد و بعضی بماند بهتر است از آنکه همه بمیریم مرا بخاطر رسیده که یکی از این طفلان را بکشیم و او را قوت خود
و باقی اطفال خود کنیم تا خدا ما را از این بلیه نجات بخشد و اگر این امر را تاخیر اندازیم همگی طفلان لاغر و ضعیف می شوند که از
گوشت ایشان سیر نتوان شد و چندان ضعیف شویم که اگر فرجی رو دهد از غایت ضعف طاقت حرکت نداشته باشیم
پس آن زن رای پادشاه را پسندید و یکی از فرزندان خود را کشتند و در میان گذاشتند و گوشت او را خوردند بلوهر گفت
که ای پسر پادشاه چه گمان داری در چنین حالی این مرد مضطر آیا بسیار خواهد خورد از باب گرسنه که بطعام فراوانی
رسیده یا اندکی خواهد خورد مانند مضطری که بضرورت لقمه را خورد یوزاسف گفت که بلکه گمان من اینست که اندکی از
آنرا با نهایت دشواری خواهد خورد حکیم گفت که خوردن و آشامیدن من در دنیا همچنین گونه است یوزاسف گفت ای
حکیم بگو که این امری که مرا بسوی آن میخوانی آیا چیزیست که مردم بعقل خود یافته اند و بر همه چیز اختیار کرده اند از برای خود
یا الله تعالی مردم را بآن خوانده است و اجابت آن کرده اند بلوهر گفت که این امری که من ترا بآن دعوت مینمایم از آن
بلند تر و لطیف تر است که از اهل زمین ناشی تواند شد یا ایشان بعقل خود پی بر آن توانند برد زیرا که کار اهل دنیا

اینست که مردم را

اینست که مردم را با اعمال دنیا و زینتهای دنیا و عیش دنیا و رفاهیت و وسعت و نعمت و هوا و هوس و خواهشها و لذتهای آن بخوانند
بلکه آنچه میگویم امریست بیگانه از اطوار اهل دنیا و دعوتیست آسمانی از جانب الله تعالی ظاهر و هویدا و هدایتیست برای راست
که اعمال اهل دنیا را در هم میشکند و مخالف طریق ایشانست و زشتی و بدی اعمال ایشان را ظاهر میگرداند از هوا و هوس و
خواهشها بعبادت پروردگار خود میکشانند و کسی که ادراک این امر نموده و خدا او را هدایت نموده است این امر نزد
او بسیار ظاهر و روشن است و کسی از غیر اهلش مخفی میدارد و پنهان میکرداند تا آنکه الله تعالی حق را ظاهر و هویدا
گرداند بعد از پنهانی و خدا دین حق را رفعت بخشد و بلند گرداند و مذاهب باطله اهل جهل و فساد را پست گرداند و خوار
و ذلت نشانند یوزاسف گفت که راست گفتی ای حکیم بلوهر گفت که بعضی از مردم هستند که بفطرت مستقیم و فکر درست
پیش از آمدن پیغمبران حق را می یابند و بآن رغبت میکنند و بعضی هستند که بعد از بعثت پیغمبران و شنیدن
دعوت ایشان اطاعت می نمایند و تو ای پسر پادشاه از کسانی که بعقل و فراست خود ره بمقصد اصلی کرده یوزاسف گفت
که آیا جمعی دیگر هستند غیر از گروه شما که مردم را بترک دنیا خوانند بلوهر گفت که در این بلاد گمان ندارم اما در غیر این بلاد
جمعی هستند که بزبان اظهار حق می نمایند و اعمال ایشان با اعمال اهل حق نمی ماند با این سبب راه و اعمال ایشان مختلف شده است
یوزاسف گفت چه سبب الله تعالی شما را بحق سزاوار تر گردانیده است از ایشان و حال آنکه آن امر غریب آسمانی از
یک محل و منبع بشما و ایشان رسیده است بلوهر گفت که جمیع راههای حق از جانب الله تعالی است و الله تعالی جمیع بندگان را
بسوی خود خوانده است پس جمعی قبول کرده اند و بشرایط آن عمل نموده اند و دیگران را بآن راه حق بغیر حفظ الهی هدایت
نموده اند ظلم نمی کنند و خطا نمی کنند و دقیقه از دقایق شرع و دین را فرو نمیگذارند و جمعی دیگر قبول کرده اند آنرا اما
آنرا چنانچه باید برپا نمیدارند و بشرایط آن عمل نمی نمایند و باهلش نمیرسانند و ایشان را در اقامت حق و عمل نمودن
بشرایع ملت عزمی و اهتمامی نیست پس آداب ملت و قوانین شریعت را ضایع میکنند و در طبعهای ایشان
گرانست و فرق در میان این دو گروه بسیار است زیرا که کسی که دین را ضایع کند مثل کسی نیست که او را محافظت نماید
و کسی که امور ملت را فاسد گرداند مثل کسی نیست که آنها را باصلاح آورد و کسی که رشته نظام صبر نماید و در راه حق مثل کسی نیست

کوچ عزم کند و باب آنها ترک حق نماید و از این جهت است که ما بحق سزاوارتریم از اهل جماعت باز بگو سر این سخن آنکه
در کفر بر زبان اهل جماعت جاری نمی شود امری از امور دین و ترک دنیا و دعوت نمودن مردم بسوی خدا مگر آنکه فرا گرفته اند آنها
از اهل حق چنانچه ما از ایشان اخذ کرده ایم و لیکن فرق در میان ما و ایشان آنست که ایشان بدعتها در دین احداث
کرده اند و طالب دنیا گردیده اند و دل بر اعتبار آن بسته اند و تفصیل این حال و حقیقت این مقال آنست که پیوسته سنت
الهی چنین جاری بود که پیغمبران بسوی خلق میفرستاد و در هر قرنی از قرنهای گذشته بزبانهای مختلف که خلایق را
بدین حق دعوت می نمودند و چون دین ایشان رواج میگرفت اهل حق با ایشان میگرویدند و همه بیک امر مستقیم بودند
و امر حق واضح بود و دین و شریعت آن پیغمبر در میان ایشان ظاهر بود و هیچگونه اختلاف و نزاع در میان ایشان
نبود و چون آن پیغمبر رسالتهای پروردگار خود را تمام بخلق میرسانید و حجت الهی را بر ایشان تمام میکرد و معالم دین و احکام
شریعت را برای ایشان بر پا میداشت و ظاهر میگردانید و اجل آن پیغمبر منتهی میشد الله تعالی او را بجوار رحمت خویش
می برد و اندک زمانی بعد از رحلت آن پیغمبر امت آن بر طریقه او می ماندند و دین او را تغییر نمیدادند و بعد از مدتی
مردم تابع شهوتهای نفسانیه گردیده بدعتها در آن احداث میکردند و اهل جهالت بر اهل علم غالب میشدند و عالم فاضل
کاملی که در میان ایشان بود از خوف و بیم ضرر اهل جهالت خود را پنهان میکرد و علم خود را اظهار نمیکرد [illegible] بود
که نامش را میدانستند و بمنزل و مأوای ایشان پی نمی بردند و قلیلی که از ایشان که در میان مردم بودند اهل جهل و باطل ایشان را آزار
سبک می شمردند و باین سبب روز بروز علم پنهان میشد و جهل ظاهر میگردید و هر چند قرنها بیشتر میگذشت و عهد
عهد از آن پیغمبر زیاده میشد جهالت زیاده میشد تا آنکه مردم بغیر جهل راهی نداشتند و جهال غالب میشدند
و علما کمتر و مخفی تر میشدند پس معالم دین الهی و احکام شریعت آن [illegible] را تغییر میدادند و از جاده شریعت
منحرف میگردیدند و با این حال است اهل کتاب و دین بر همین حال گذشته و اقرار بکتاب الهی می نمودند اما تبدیلات باطله
موافق غرضهای خود میداده آنرا تحریف میکردند و اصل دین را دعوی میکردند و حقیقت آنرا ترک می نمودند و احکام
شریعت را ضایع میکردند و باین سبب پیوسته اختلاف در میان اهل هر دین بهم رسیده است پس هر صفتی و عبادتی

که پیغمبران آورده اند

که پیغمبران آورده اند در اصل آن ما با اهل جماعت موافقیم و لیکن در کیفیت و احکام و سیرت آن با ایشان مخالفیم
و در هر امری که مخالفت ما نموده اند ما را بر ایشان حجتهای واضح هست بر بطلان طریقه ایشان که گواهان عادل داریم از
کتابهائی که خدا فرستاده است و در دست ایشانست پس هر یک از ایشان که بحکمی متکلم می شود آن حجت ماست بر ایشان
و بجز از آثار دین و کلمات حکمت بیان میکنند گواه ماست بر بطلان ایشان زیرا که آن صفات همه موافق سیرت و صفت
و طریقه ماست و مخالف آداب و طریقه ایشان است پس از کتاب الهی نمیدانند مگر لفظی را و از یاد خدا نمیدانند مگر
اسمی را و حقیقت دین را نمیدانستند که آن را بر پا توانند داشت یوذاسف گفت که چرا پیغمبران در بعضی از زمانها
مبعوث می [illegible] و در بعضی از زمانها مبعوث نمیشوند و چرا در هر عصری پیغمبری نمی باشد بلوهر گفت که مثل این
مثل پادشاهیست که زمینی خراب داشته باشد که هیچ آبادانی در آن نباشد و اراده تعمیر و آبادانی آن زمین نماید و مرد کاردان
ساعی امین خیر خواهی را بآن زمین فرستد و او را امر نماید که آن زمین را آبادان کند و اصناف درختان بکارد و انواع
زراعتها بعمل آورد و درختهای مخصوصی چند و تخم معینی چند بآن دهد و مبالغه نماید که بغیر آنچه پادشاه فرموده چیزی نکارد و آن
زمین بعمل آورد و بفرماید که در آن زمین نهری جاری گرداند و حصاری بر گرد آن زمین برآورد و از فساد و خرابی
مفسدان آنرا محافظت نماید پس آن مرد بیاید و آن زمین را بحلیه آبادانی در آورد و موافق فرموده پادشاه درختان و
زراعتها بکارد و نهری بسوی آن جاری گرداند و درختان و زراعتها بروید و بیکدیگر متصل گردد و بعد از اندک زمانی
آن مرد را مرگ در رسد و کسی را خلیفه و جانشین خود نماید و وفات کند پس جمعی بعد از آن بهم رسند و اطاعت آن
جانشین آن نکنند و در خرابی آن زمین بکوشند و نهرش را بکنند و بخشکد درختان و زراعتهای آن زمین پس چون
خبر شود پادشاه را از نافرمانی اهل جماعت و خرابی آن زمین رسولی دیگر تعیین نماید که احیای آن زمین کند و اصلاح او نماید
و با بادانی اول برگرداند و بر این مثل است فرستادن الله تعالی پیغمبران و انبیا را که چون یکی رفت و بعد از آن
امور مردم فاسد شد باز دیگری را برای اصلاح ایشان میفرستد یوذاسف گفت که آیا آنچه انبیا و رسل از جانب
الله تعالی می آورند مخصوص جمعیت یا شامل جمیع خلق است بلوهر گفت که هر گاه انبیا و رسل از جانب الله تعالی آیند

گرداینده جمیع مردم را دعوت می نمایند پس هر که اطاعت ایشان کرد داخل زمرهٔ ایشان میگردد و هر که نافرمانی ایشان
کرد از ایشان نیست و هرگز خالی نمی باشد زمین از فرمان برداری کردن جمیع امور اطاعت الله تعالی نماید از پیغمبران
و اوصیای ایشان و برای این مثلیست که مرغی بود در ساحل دریا که آنرا ققنس می نامیدند و تخم بسیار میگذاشت و بسی
حریص و راغب بود بر جوجه برآوردن و بسیاری آن و در بعضی از زمانها آنرا ضرر رسید بجهة تعیش خوردن در آن جزیره
پس جای خود را در آن دید که بجای دیگر نقل کند بزمین دیگر سفر کند تا آن زمان منقضی شود و از خوف آنکه مبادا نسل آن منقطع
گردد تخمهای خود را متفرق گردانید بر آشیانهای مرغان دیگر پس آن مرغان تخم آنرا با تخمهای خود در زیر بال گرفته و جوجهای آن مرغ
نیز با جوجهای مرغان دیگر برآمدند و چون مدتی برآمد آن جوجه ها با جوجهای ققنس الفت گرفته و در میان ایشان موالفت
بهم رسید و چون ایام فراق قدم از وطن خود منقضی شد باوای خود را جهت خود و شب السیر زمین خود در آمده بر آشیانها
آن مرغان عبور نمود آواز خود را بگوش جوجهای خود و جوجهای دیگر رسانید پس جوجهای آن صدا را شنیدند از پی
آن رفتند و جوجهای مرغان دیگر هم که الفت گرفته بودند بجوجهای آن از پی ایشان رفتند و بخیه زمرغان جوجه آن نبودند
و با جوجه آن الفت نداشتند از پی آن آواز نرفتند و چون ققنس محبت فرزند بسیار داشت جوجهای خود و جوجهای
دیگران را که از پی جوجهایش آمده بودند رام خود گردانید و با خود الفت داد و همچنین پیغمبران دعوت الهی را بر همهٔ
مردم عرض می نمایند و اهل حکمت و عقل اجابت ایشان می نمایند زیرا که فضیلت و رتبه حکمت را میدانند پس مثل آن مرغ
که آواز زد و مرغان دیگر را مثل پیغمبر است که همه مردم را براه حق میخوانند و مثل آن تخمها که متفرق گردانید بر آشیانها
مثل حکمت است و آن جوجها که از تخم آن مرغ حاصل شدند مثل علما و دانایانیست که بعد از غیبت پیغمبر و دانایان به برکت
او بهم میرسند و مثل سایر جوجها که بجوجهای آن مرغ الفت گرفته مثل جماعتیست که اجابت دعوت علما و حکما و دانایان
می نمایند قبل از بعثت پیغمبران زیرا که الله تعالی پیغمبران را بر جمیع خلق تفضیل داده است و از برای ایشان از حجتها و
براهین و معجزات کرامتی چند مقرر فرموده است که به دیگران نداده است تا آنکه رسالت ایشان در میان مردم ظاهر گردد
و حجتهای ایشان بر خلق تمام شود و لهذا بعد از بعثت پیغمبران هیچ مکر و بدند با ایشان که پیشتر اجابت علما

و دانشمندان

و دانشمندان اهل دین میکردند و این برای آنست که الله تعالی دعوت پیغمبران را نور و روشنی و وضوح و تاثیر دیگر
داده است که در دعوت دیگران نیست بوذاسف گفت ای حکیم تو گفتی که آنچه پیغمبران می آورند کلام الهی است آیا کلام
خدا و ملائکه شبیه است بکلام مردم بلوهر گفت نمی بینی که چون مردم میخواهند که بعضی از حیوانات یا مرغان بفهمانند که نزدیک
آیند یا دور شوند یا رو کنند یا پشت کنند و حیوانات و مرغان سخن ایشان را نمی فهمند صدای چند برای فهمانیدن آنها
از سفیر و اصوات وضع میکنند که بآن وسیله مطالب خود را بایشان بفهمانند و اگر بلغت خود سخنی گویند آنها نخواهند
فهمید همچنین بندگان چون عاجزند از فهمیدن کنه کلام جناب مقدس ایزدی و ملائکه و دانستن حقیقت و کمال و لطف
و رتبه آن سخن لهذا شبیه بسخنان ایشان کلام خود را بایشان فرستاده و بآن سخنان که در میان ایشان شایع
حکمت را بایشان فهمانیدنیست مانند آن آوازها که مردم برای فهمیدن حیوانات و مرغان وضع کرده اند و بایشان
این مصطلحات که در میان ایشان جاریست دقایق حکمت را برای ایشان واضح و لایح گردانیده است و حجت خود را
بر ایشان تمام کرده است پس این کلمات و اصوات برای حکمت و علوم و حقایق بمنزلهٔ مسکنست و حکم و حقایق
بر این کلمات و اصوات جاریست و روح است ولکن اکثر مردم بعوز کنه کلام حکمت نمیتوانند رسید و عقل ایشان
بآن احاطه نمی تواند نمود و باین سبب تفاوت و تفاضل میان علما در علم بهم رسیده است و هر عالمی علم را از عالم دیگر اخذ
نموده است تا آنکه منتهی میشود بعلم الهی که از آن بخلق رسیده است و بعضی از علما را آنقدر از علم و دانش کرامت فرموده
که او را از جهل نجات می بخشد و تفاوت درجات ایشان بقدر زیادتی علم ایشانست و نسبت مردم بعلوم و حقایق که از آنها
منتفع می شوند و بکنه آنها نمی رسند از بابت نسبت ایشانست با آفتاب که از روشنائی و حرارت آن منتفع می شوند و در
تقویت ابدان و معیشت امور معاش خود و دنیای ایشان از دیدن قرص آفتاب عاجز است مثل دیگر این حکمتها و
علوم مانند چشمه ایست که آبش جاری و ظاهر باشد و منبعش معلوم نباشد که مردم از آب منتفع می شوند و حیوانات می یابند
و باصل و منبع آن پی نمی برند مثل دیگر مانند ستارهای روشن است که مردم از نور آنها هدایت می یابند و نمیدانند که از
کجا می آیند و در کجا پنهان می شوند و به هر تقدیر حکمت و علم حق شریفتر و رفیع تر و بزرگتر است از جمیع آنچه ما از آن

آن چشمه

وصف کرده ام و تشبیه نموده ام کلید درهای جمیع خیرات و فتوحها است و موجب نجات و رستگاری از جمیع شرورها و بدبختیها
آب حیوات است که هر که از آن بیاشامد هرگز نمیرد و شفای جمیع دردها است که هر که خود را بآن مداوا نماید هرگز بیمار نگردد
راه راستی است که هر که بآن راه برود هرگز گمراه نشود و ریسمان محکمی است از جانب خدا آویخته که هرگز کهنه نمی‌شود و هر که دست
دارد آنرا هرگز کور نگردد و هر که چنگ در آن زند رستگار گردد و هدایت یابد و پیوند او با الله تعالی هرگز نگسلد ؛ یوذاسف
گفت که چرا این حکمت و علم که آنرا باین درجه از فضل و شرف و رفعت و قوت و منفعت و کمال و وضوح وصف کردی
جمیع مردم از او منتفع نمیگردند ؛ حکیم گفت که مثل حکمت مثل آفتاب است که بر جمیع مردم از سفید و سیاه و کوچک و بزرگ طالع
میگردد پس هر که خواهد از آن منتفع گردد نفع خود را از آن منع نمی‌نماید و از دور و نزدیک هر که باشد او را از روشنی خود محروم
نمی‌گرداند پس اگر کسی نخواهد از آفتاب منتفع شود او را آفتاب منع نخواهد بود زیرا که آفتاب منع فیض خود از کسی نکرده است
و همچنین است حکمت در میان مردم که همه کس را احاطه کرده است و منع فیض و نفع خود از کسی نکرده است ولکن انتفاع
مردم (ازآن) متفاوت است چنانچه مردم در انتفاع بنور آفتاب بر سه قسمند بعضی بینایند و دیده روشن دارند و از ضوء آفتاب
بر وجه کمال نفع می‌یابند و اشیا را بآن می‌بینند و بعضی کورند و احساس نور نمی‌کنند بجهتی که هر چند آفتاب بتابد
از آنها بهره نمی‌برند و بعضی ضعیف البصرند که ایشان را کور نمی‌توان شمرد و نه بینا همچنین است سخن حق و کلام حکمت آفتابیست
که بر دلها می‌تابد بعضی که صاحب بصیرتند و دیده دل ایشان روشن است آنرا می‌یابند و بآن عمل می‌نمایند و از اهل علم
و حکمت و معرفت میگردند و بعضی که دیده دل ایشان کور است بسبب انکار حق سخن حق را قبول نمیکنند و بآن عمل نمی
نمایند مانند آن کور چشم ظاهر که از آفتاب بهره نمی‌برد و بعضی که دلهای ایشان بآفتهای نفسانی بیمار گردیده و دیده
دل ایشان ضعیف و کند گردیده است از نور خورشید علم و حکمت بهره ضعیفی می‌برند و علم ایشان پست و عمل ایشان
اندک است و چندان تمیز میان نیک و بد و حق و باطل نمی‌کنند و بدانکه اکثر مردم در بینایی خورشید علوم و معارف
کورانند که از آن هیچ بهره نمی‌برند ؛ یوذاسف گفت که آیا کسی میباشد که اول که سخن حق را بشنود اجابت ننمایند
و انکار کند و بعد از مدتی اجابت کند و قبول نماید ؛ بلوهر گفت بلی حال اکثر مردم نسبت بحکمت چنین است ؛ یوذاسف

گفت که آیا پدرم

گفت که آیا پدرم هرگز از این سخنان حکمت چیزی شنیده است ؛ بلوهر گفت گمان ندارم که شنیده باشد شنیدن
درستی که در دل او جا کرده باشد و خیرخواه و مهربانی در این باب بآن سخن گفته باشد ؛ یوذاسف گفت چرا حکما در این مدت
مدید پدرم را بر این حال گذاشته اند و امثال این سخنان حق را بآن نگفته اند ؛ بلوهر گفت که زیرا که ایشان محل سخن
خود را دیده اند و بسیار باشد که ترک کنند گفتن سخن حکمت با کسی که از پدر تو بهتر باشد و طبعش ملایم‌تر باشد و بیشتر
قبول کند برای آنکه او را قابل آن سخن ندانند و بسیار است که دانایی با کسی در تمام عمر معاشرت نماید و در میان ایشان نهایت
انس و مودت و مهربانی باشد و میان ایشان در هیچ چیز جدائی نباشد الا در دین و حکمت و آن حکیم را غم خورد
بر او و بر این حال او غمگین باشد و لیکن او را قابل نداند اسرار حکمت را بآن گوید ؛ چنانچه نقل کرده اند که پادشاهی
در نهایت عقل و فطرت و مهربان بود بر رعیت و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و با مور ایشان میرسید ؛ و آن پادشاه
وزیری داشت موصوف بصدق و راستی و صلاح و در اصلاح امور رعیت اعانت او مینمود و محل اعتماد و مشوره آن بود
و وزیری بکمال عقل و دین داری و ورع و پرهیزکاری و بترک دنیا راغب بود و بخدمت علما و صلحا و نیکان بسیار رسیده
بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود و فضل و بزرگی ایشان را دانسته بود و محبت ایشان را بدل و جان قبول کرده بود
و او را نزد پادشاه قرب و منزلت عظیم بود و پادشاه هیچ امری را از آن مخفی نمیداشت ؛ و وزیر نیز با پادشاه بر همین منوال
سلوک مینمود و لکن از امور دین و اسرار حکمت و معارف چیزی با او اظهار نمی‌نمود و بر این حال سالها با یکدیگر گذرانیده
؛ و وزیر هر گاه که بخدمت پادشاه می‌آمد بظاهر سجده بتان میکرد و تعظیم آنها می‌نمود و غیر آن از امور باطل و عوارض کفر را
ارتکاب مینمود از برای تقیه و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه ؛ و وزیر از غایت اشفاق و مهربانی که بآن پادشاه
داشت پیوسته از گمراهی آن و ضلالت او دلگیر (و غمگین) بود ؛ تا آنکه روزی با برادران و یاران خود که اهل دین و حکمت بودند
در باب هدایت پادشاه مشورت نمود ؛ ایشان گفتند در حذر باش که مبادا تاثیری در آن نکند و ضرر بتو و اهل دین
تو برساند ؛ پس اگر او را قابل هدایت است و سخن تو در او تاثیر خواهد کرد در امر دین با او سخن بگو و از کلمات حکمت
او را آگاه ساز ؛ و اگر نه با آن سخن مگوی که موجب ضرر آن شود و اهل دین میگردد ؛ زیرا که بپادشاهان مغرور نمی‌باید شد

وازقول ایشان ایمن نمی باید بود و بعد از آن پیوسته وزیر در این اندیشه بود و به پادشاه اظهار خیرخواهی و اخلاص
می نمود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحت کند و او را هدایت نماید و پادشاه با آن کفر و ضلالت در نهایت
هموار و ملایمت بود و پیوسته در مقام رعیت پروری و اصلاح امور و تفحص و تفقد احوال ایشان بود بعد از مدتی که حال
میان پادشاه و وزیر بر این منوال گذشت شبی از شبها بعد از آنکه مردم همگی بخواب رفته بودند پادشاه با وزیر گفت که بیا که
سوار شویم و در این شهر بگردیم و ببینیم که احوال مردم چونست و مشاهده نماییم آثار بارانها که در این ایام بر ایشان
باریده است وزیر گفت بلی بسیار نیکست و هر دو سوار شدند و در نواحی شهر میگشتند و در اثنای سیر بر مزبله‌ای رسیدند
و نظر پادشاه بر روشنی افتاد که از طرف آن مزبله میتافت بوزیر گفت که از پی این روشنائی بیا بدرویم که خبر این را
معلوم کنیم پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا رسیدند بنقبی که از آنجا روشنی میتافت چون نظر کردند مرد درویش
بد قیافه دیدند که جامهای بسیار کهنه پوشیده و از جامهای آن مزبله‌ها اندازنده و متکائی از فضله و سرگین برای خود ساخته
بر آن تکیه زده است و در پیش روی آن ابریق سفالین پر از شراب گذاشته و طنبوری در دست گرفته مینوازد و زنی
در زشتی خلقت و بدی هیئت مانند او که لباس شبیه بپوشش او در برابرش ایستاده و هرگاه که شراب میطلبید آن زن ساقی
آن می نمود و هرگاه که طنبور می نواخت آن زن برایش می رقصید و چون شراب می نوشید زن آن را تهنیت میکند و ثنا
میگوید بنوعی که پادشاهان را ستایش کنند و آن مرد نیز زن خود را تعریف میکند و سیدة النساء میخواند و آن را بر جمیع
زنان تفضیل میدهد و آن هر دو یکدیگر را بحسن و جمال می ستایند و در نهایت سرور و فرح و طرب و عیش میکنند پادشاه
و وزیر مدتی چنین بر پا ایستاده بودند و در حال ایشان نظر میکردند و از لذت و شادی ایشان از آن حال کثیف
تعجب می نمودند بعد از آن برگشتند و پادشاه بوزیر گفت که گمان ندارم که ما هرگز در تمام عمر اینقدر لذت و سرور
و خوشحالی رو داده باشد که این مرد و زن از این حال خود دارند در این شب و گمان دارم که هر شب در این کار باشند پس
وزیر چون این سخن را شنید از پادشاه فرصت غنیمت شمرد و گفت ای پادشاه میترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو
و این حشمت و سروری که ما به این لذتهای دنیا داریم در نظر آن جماعتی که پادشاهی دائمی را میدانند مثل این مزبله و این دو شخص

نماید و غافلها

نماید و غافلهای ما که سعی در دنیا و استحکام آن میکنیم در نظر آن جماعتی که مساکن سعادت و منازل باقی آخرت را در نظر دارند
چنان نماید که این غار در نظر ما مینماید و به بنیادهای پاکیزه و ملکیان که نظارت حسن و جمال معنوی را فهمیده اند چنان نماید
که این دو بد قیافه و زشت در نظر ما مینمایند و تعجب آن سعادتمندان از لذت و شادی ما بعیشهای دنیا مانند تعجب ما باشد
از لذت این دو شخص که لذت خوشی که دارند پادشاه گفت که آیا کسی میشناسی که با این صفت که بیان کردی موصوف باشند
وزیر گفت بلی پادشاه گفت کیستند ایشان وزیر گفت که ایشان جمعی اند که بدین الهی گرویده اند و ملک و پادشاهی آخرت
و لذت آن را دانسته اند و پیوسته طالب سعادتهای آخرت اند پادشاه گفت که ملک آخرت کدام است وزیر گفت که آن
نعیم و لذتی است که شدت و محنت بعد از آن نمی باشد و توانگریست که بعد از آن فقر و احتیاج نمی باشد و شادیست که
در عقب آن هرگز اندوهی نیست و صحتی است که بیماری از پی آن نیست و خوشنودیست که هرگز با اندوه و خشم زایل نگردد
و ایمنی است که ترس مستقبل نشود و زندگیست که مرگ بعد از آن نباشد و پادشاهی بی زوال است آخرت خانه هستی و بقاست
و دار زندگی و حیات بی انتهاست تغییر احوال در آن نمی باشد خدا از ساکنان دار آخرت برداشته است درد و سر
و پیری و تعب و جفا و بیماری و گرسنگی و تشنگی و مرگ را پادشاه این صفت ملک آخرت که بیان کردم پادشاه
گفت که آیا راه رسیدن آن خانه و فایز شدن بآن سعادت میسر است راهی و وسیله و سببی و حیله میدانی گفت بلی آن خانه
مهیاست برای هر که او را از راهش طلب نماید و هر که از در کاوش در آید البته بآن ظفر می یابد پادشاه گفت که تو چرا مرا
پیش از این بچنین خانه راه نمی نمودی و اوصاف آن را برای من بیان نمی کردی وزیر گفت که از جلالت و هیبت پادشاه
تو حذر میکردم پادشاه گفت که اگر این امری که تو وصف کردی البته واقع باشد سزاوار نیست که ما آن را ضایع کنیم و خود را
از آن محروم گردانیم و سعی در تحصیل آن ننماییم بلکه باید که جهد کنیم تا خبر آن را تحقیق نماییم و بآن ظفر یابیم وزیر گفت که
رخصت میفرمایی که مکرر وصف آخرت را برای تو بیان کنم تا یقین تو زیاده گردد پادشاه گفت بلکه ترا رخصت
میدهم که شب و روز دراین کار باشی و نگذاری که من بامر دیگر مشغول گردم و دست از این سخن بر نداری به جهت آنکه
این امر عجیب و غریبی است که از آن سهل نمی توان شمرد و از چنین امری عظیم غافل نمیتوان شد و بعد از این سخنان وزیر

بادشاه و راه نجات پیش گرفته بعبادت ابدی فایز گردید ؛ یوذاسف گفت که من از اندیشه این راه نجات هیچ امر
دیگر مشغول نخواهم شد تا آنرا بدست آورم و با خود چنین اندیشه کرده ام که در میان شب با تو بگریزم و هر وقت که اراده رفتن
نمائی ؛ بلوهر گفت که تو طاقت آن نداری که با من بیائی و کی صبر توانی کرد بر رفاقت و مصاحبت من و حال آنکه مرا
خانه و ماوا نیست و چهارپایی و بردبار بر دارای ندارم و مالک نقره و طلا نیستم و از قوت چاشت و شام با خود بر نمیدارم
و بغیر این کهنه که پوشیده ام جامه ندارم و در شهری قرار نمیگیرم مگر اندک زمانی و از شهری بشهری میروم و هرگز از منزلی
که رفتم توشه با خود بمنزل دیگر نمیبرم ؛ یوذاسف گفت که امیدوارم که آنکسی که ترا توانائی بر این احوال داده است بمن نیز
کرامت فرماید ؛ بلوهر گفت که اگر البته مصاحبت مرا اختیار میکنی و بغیر این راضی نمیشوی مثل آن توانگری خواهی بود که
دامادی آن مرد فقیر را اختیار نمود ؛ یوذاسف گفت که آن قصه را بیان فرما که چون بوده است ؛ بلوهر گفت که نقل کرده اند
که جوانی بود از فرزندان اغنیا و دختر عمی داشت صاحب ثروت و مال و حسن و جمال و پدرش اراده نمود که آن دختر را
بعقد آن در آورد و آن جوان از جمعی کراهت داشت و عدم رضای خود را به پدر اظهار ننمود و پنهانی از شهر بیرون
رفت و متوجه شهر دیگر شد و در عرض راه گذار آن جوان بخانه مردی فقیری افتاد و در آن خانه دختری را دید که ایستاده است
و دو جامه کهنه در بر دارد و او دختر را خوش آمد و از آن سؤال نمود که تو کیستی گفت من دختری مرد پیرم که در این
خانه میباشد آن جوان مرد پیر را طلبید و چون بیرون آمد دختر او را برای خود خواستگاری نمود آن مرد پیر گفت که تو از
فرزندان اغنیا و توانگرانی و دختر فقرا و مساکین را نمیتوانی خواستن ؛ جوان گفت که دختر تو مرا بسیار خوش آمده است
و دختر صاحب حسن و جمال و مال را میخواستند بمن تزویج نمایند من از آن گریخته ام برای آنکه نمیخواستم و دختر ترا پسندیده ام
دختر خود را بعقد من در آور که انشاء الله از من جز نیکی مشاهده نخواهی نمود و مخالف رضای تو نخواهم بود ؛ مرد پیر گفت
که چگونه دختر خود را بتو دهم ؛ و حال آنکه راضی نمیشوم که دختر ما را از پیش ما بیرون بری و گمان ندارم که اهل تو هم راضی
باشند که این دختر را بمنزل ایشان بری ؛ جوان گفت که من نزد شما میمانم و دختر شما را بیرون نمیبرم ؛ مرد پیر گفت
که پس زیب و زیور خود را بیفکن و جامه دهقانانه را بپوش و بخانه ما در آی آن جوان چنین کرد و جامه کهنه از جامهای ما گرفته

پوشیده بود

پوشیده و با ایشان نشست پس آن مرد پیر از احوال آن سؤال نمود و با او صحبت میداشت که تا عقل و دانش او را بیازماید
تا آنکه بر آن ظاهر شد که عقلش کامل است و آن کار را از روی سفاهت و بیخردی نکرده است پس با او گفت که چون تو ما را
اختیار نمودی و با ما راضی شدی و درویشی ما را پسندیدی برخیز و با من بیا پس او را بسرا برد چون جوان با آن سرا
در آمد دید که در پشت خانه آن مرد پیر خانها و مسکنهاست در نهایت وسعت و غایت زینت که [illegible]
ضبط بود و او را بر سر خزانها برد که آنچه آدمی با آن محتاج میباشد در آنجا مهیا بود پس کلید تمام خزاین خود را بآن جوان
داد و گفت جمیع این خزاین و مساکن و اموال و اسباب متعلق بتو دارد و اختیار همه با تو است و آنچه خواهی بکن که نیکو جوانی
تو و آن جوان بسبب آن خواهش بتمام خواهش رسید ؛ یوذاسف گفت که امیدوارم که من نیز مثل آن جوان باشم و طریقه
او را اختیار نمایم و آن مرد پیر عقل آن جوان را آزموده تا بر آن اعتماد نمود و چنین میدانم که تو نیز در مقام تفتیش و امتحان عقل
هستی بفرما که در باب عقل من چه چیز بر تو ظاهر گشته است ؛ بلوهر گفت که اگر این امر بدست من میبود از امتحان عقل تو
بهمین دیدن تو اکتفا میکردم ولیکن بزرگان من لازم گردیده متابعت سنت و طریقه پیشوایان هدایت و امامان نیکو
برای ما مقرر ساخته اند در استعلام توفیق مرگ نهایت باید رسید و رازهای مکنون سینه ها را بلطایف حیل و تجارب
استعلام باید نمود من نیز میترسم که اگر مخالفت سنت ایشان نمایم احداث بدعتی در راه حق کرده باشم و من امشب از پیش
تو میروم و فردا شب بدر خانه تو می آیم پس با خود تفکر نما و از سخنانی که از من شنیدی پند بگیر و از روی فهم و عقل تفکر
نما و بسیار تدبر بکن و هر چیز را زود تصدیق مکن و به هر فکری زود راضی مشو تا آنکه بعد از تامل تام و تفکر بسیار حقیقت
آن امر بر تو ظاهر گردد و در حذر باش که مبادا هواهای نفسانیه و شبهای شیطانیه ترا از حق بگردانند و بباطل میل بدهد و جابجا
کرده از آن شبهه عارض شود بعد از تامل بسیار با من معارضه کنی و هرگاه که عازم بیرون رفتن شوی مرا اعلام بکن و ان
شب بهمین اکتفا نموده ؛ یوذاسف را وداع نمود و بیرون رفت و شب دیگر بنزد او آمد و برو سلام کرد و او را دعا کرد و
نشست و از جمله دعاهای آن این بود که سؤال میکنم از خداوندی که اول است و قبل از همه اشیا بوده است و هیچ چیز پیش
از آن نبوده است و آخر است و بعد از همه چیز خواهد بود و هیچ چیز با او باقی نمی ماند باقیست که هرگز فنا با آن راه نمی یابد و

و عظیم بزرگواریست که عظمت او را نهایت نیست و یکتا و یگانه ایست که احدی در خداوندی با آن سر شریک نیست و قادریست
که او را انتهایی نیست و از نو پدید آورنده ایست که در آفرینش کسی با او شریک نبوده حضرت است و قادر و توانایست که ضدی
و معارضی هرگز نداشته است و صمدیست که همه کس را بآن احتیاج است و مانند و شبیهی ندارد و پادشاهی است که در پادشاهی
معاونی ندارد که ترا پادشاه عادل گردانیده و پیشوا و هادی اهل دین سازد و دیگر داند ترا فایده مردم بسوی تقوی و پرهیزکاری
و رستگاری بخشم مردم از کوری ضلالت و گمراهی و ترک زهد و دنیا ترا کرامت فرماید و ترا دوست دار صاحبان عقل و دشمن
ارباب بطالت و جهل گرداند تا اگر برساند ما و ترا بآنچه وعده فرموده است بر زبان پیغمبرانش از درجات عالیه بهشت
و منازل پر نور رضا و خوشنودی بهر سبیکه امید ما از خداوند خود ظاهر و هویدا است و خوف و ترس او در دل ما مکنون و مخفی است
و دیدهای ما بسوی کرامت او باز است و گردنهای ما نزد او خاضع و ذلیل است و جمیع امور ما بتوفیق و هدایت اوست
پس یوذاسف را از استماع این سخنان رقت عظیم حاصل شد و رغبت او بسوی خیر و کمال بسی زیاده گردید و از کمال حکمت
و دانایی آن حکیم متعجب شد و پرسید که ای حکیم مرا خبر ده که از عمر تو چند سال گذشته است گفت دوازده سال یوذاسف
از این سخن متعجب شد و گفت فرزند دوازده ساله طفل میباشد و من ترا در سن کهولت و شصت سالگی می بینم حکیم گفت
که از ولادت من نزدیک بشصت سال گذشته است و لکن از عمر من سوال کردی عمر زندگانی ایست و زندگانی نمی باشد
الا در دین حق و عمل بخیرات و ترک دنیا و از آن زمان که باین حالت موصوف گردیده ام تا حال دوازده سالست و
پیش از آن بسبب جهالت و قلت عقل از بابت مردگان بودم و ایام مرگ را از عمر خود حساب نمی کنم پسر پادشاه گفت
که ای حکیم چگونه کسی را که میخورد و می آشامد و حرکت میکند مرده می نامی حکیم گفت برای آن مرده اش میخوانم که با مردگان
شریکست در کوری و کری و گنگی و ضعیف بودن حیوة و قلت بی نیازی پس چون در صفات با مردگان شریکست
در نام هم میباید موافق ایشان باشد یوذاسف گفت که هرگاه تو این حیوة ظاهر را حیات نمیدانی و باین قسم زندگانی
چندان مسرور نیستی میباید که برطرف شدن این حیوة را مرگ ندانی و از آن کراهت نداشته باشی با وجود حیوة
معنوی که داری بلوهر گفت که اگر باین زندگانی اعتنائی نمودم و از زوال این کراهت میداشتم خود را چنین مهلکه

نمی افکندم

نمی افکندم که بخبر تو آیم با وجود آنکه میدانم که پدر تو چه مقدار با اهل دین خشم دارد و در مقام آزار و قمع ایشانست پس از آنجا که
این مرگ را مرگ نمیدانیم و این زندگی را حیوة نمی شماریم و از مرگ کراهت نداریم و چگونه رغبت در حیوة داشته باشد
کسیکه ترک لذتها و بهرهای خود از آن زندگی کرده باشد و چگونه گریزد از مرگ کسیکه نفس خود را باختیار خود کشته باشد ای پسر پادشاه
مگر نمی بینی که اهل دین که در دنیا اند چیزها ترک کرده اند که مردم دنیا برای آن میخواهند از اهل و مال و ترک کرده اند خود را در مشقت
عبادت چندان متحمل شده اند که بجز مرگ از آن نمی آسایند و فارغ نمیگردند پس کسیکه از لذتهای زندگانی منتفع
نگردد زندگانی بچکار او می آید و کسیکه او را راحت نباشد بجز از مرگ از آن گریزان باشد یوذاسف گفت راست میگویی ای
حکیم آیا مسرور نمیشوی که فردا مرگ ترا در یابد بلوهر گفت که اگر مرگ را بیابم خوشحال تر میشوم از آنکه فردا صبح
پس هر کسیکه بیگمان بداند اجزای مرگ را از خداوند تعالی دانسته است البته ترک میکند عمل بد را از بیم عقاب و عمل نیک آرد
عمل نیک را بامید ثواب و کسیکه یقین بوجود خداوند یگانه دارد و بوعدهای آن تصدیق کرده است البته مرگ را دوست
میدارد برای امیدواری باکه بعد از مرگ از فضل پروردگار خود دارد و دنیا را نمیخواهد و از آن کراهت دارد و از ترس آنکه مبادا
بشهوتهای دنیا فریفته گردد و ترک جمعیت او تعالی نموده پس کار ابر وی میخواهد که از شر فتنه او دنیا ایمن گردد و بسعادت
عقبی فایز شود یوذاسف گفت که چنین کسیکه تو میگویی سزاوار است که پیش از اجل خود را هلاک گرداند برای امید نجات و
رسیدن بسعادات ای حکیم برای من مثلی بیان فرما از برای اهل این روزگار و اهتمام ایشان در عبادت جهتهای حق
بلوهر گفت که مردی باغی داشت و در آبادانی آن بسیار کوشید و سعی تمام در خدمت آن باغ می نمود ناگاه روزی گنجشکی را دید
که بر روی درختی از درختهای آن بوستان نشسته و میوهای او را میخورد و از آن بخشم آمده و تدبیر کرد و آن گنجشک را شکار
کرد و چون قصد کشتن او نمود او بقدرت کامله خود آن گنجشک را بسخن در آورد و بصاحب باغ گفت که تو قصد
کشتن من کرده ای و در من آن قدر گوشت نیست که ترا از گرسنگی سیر گرداند یا از ضعف تو ... بخشد چرا ترا سه کلام
باری که از برای تو بهتر باشد از کشتن من گفت آنچیست گنجشک گفت رها کن که ترا سه کلمه تعلیم نمایم و نصیحت
کنم که اگر آنها را حفظ نمایی از برای تو بهتر باشد از اهل و مال گفت آنها را بگو گفت که چنین خواهم کرد مرا خبر ده از آن سخنان

گنجشک گفت که آنچه ترا بگویم حفظ کن و عمل نما اندوه مخور بر آنچه از تو فوت شود و باور مکن چیزی را که محالست و از عقل دور است
و طلب مکن چیزی را که بدست تو نیاید و تحصیل آن نتوانی نمود آن مرد چون این سخنان را شنید گنجشک را رها کرد پس پرواز
نمود و بر شاخ درختی نشست و با آن مرد گفت که اگر بدانی که از رها کردن من چه چیز از دست تو بدر رفته است هر آینه خواهی
دانست که از چیز بسیار عظیمی که آن مایه است محروم گشتی آن مرد گفت که آن چه چیز است گنجشک گفت که اگر مرا میکشتی از حوصله
من مروارید بیرون می آوردی بقدر تخم غازی و بسبب آن در تمام عمر بی نیاز می شدی و سرمایه عظیم بهم میرسانیدی
آن مرد چون این سخن را شنید از رها کردن آن ندامت بسیار برد و غمگین گشت و لکن اظهار نمود و گفت از آنچه گذشته
سخن مگو که گذشت بیا تا من ترا بخانه برم و ترا گرامی دارم و جای نیکو برای تو تعیین نمایم گنجشک گفت ای
جاهل من میدانم که چون بر من ظفر یابی در آنگاه بکشی و از آن سخنانی که من بفدای خود ترا گفتم هیچ منتفع
نشدی من نگفتم که بر گذشته تاسف مخور و امری که شنیده ای نیست تصدیق مکن و آنچه را بآن نتوانی رسید طلب
مکن و محال توان دو بیچوزی برامری که گذشته است و از دست بدر رفته است و طلب میکنی بازگشتن مرا بسوی خود
و میدانی که میسر نمی شود و تصدیق میکنی که در حوصله من مروارید می باشد بقدر تخم غازی و حال آنکه همه بدن من
بقدر تخم غازی نیست بلوهر گفت که همچنین این گروه گمراه بتهائی که خود ساخته اند و میگویند که اینها را خلق کرده اند
و خود محافظت آن بتها می نمایند از ترس آنکه مبادا دزد آنها را ببرد و گمان میکنند که بتان حافظ و نگهدار ایشان اند
و اموال و مکاسب خود را صرف اصنام میکنند و گمان میکنند که بتان رازق ایشان اند پس طلب می نمایند از بتان چیزی چند
که از ایشان حاصل نمی گردد و آنها نمی پسندند با هر محالی که عقل حکم به بطلانش میکند تصدیق می نمایند پس آنچه بر صاحب
باغ لازم بود از شفقت و ملاطفت نیز بر ایشان لازم می آید یوذاسف گفت که راست گفتی ای حکیم بدرستی که من همیشه
حال این بتها را بعقل خود میدانستم و هرگز میل بعبادت ایشان نکردم و امید چیزی از ایشان نداشتم خبر ده مرا از آن چیزی که
مرا بسوی آن میخوانی و برای خود آنرا پسندیده ای آن چه چیز است بلوهر گفت که مدار آن دینی که من ترا میخوانم بر دو چیز است
یکی شناخت حق جل و علا و دیگری عمل نمودن بامری چند که موجب خوشنودی اوست یوذاسف گفت که آن خدا شناسی چگونه باید

حکیم گفت

حکیم گفت که ترا دعوت می نمایم که بشناسی خداوند خود را بیگانگی که یکتاست و شریک ندارد و همیشه در یگانگی خود بوده و کار
بوده و آنچه غیر اوست همگی تربیت کرده اوست و آفریده و کار اوست و آنچه غیر اوست همه مخلوق و آفریده او بینند و آنکه او
قدیم است و هرچه غیر اوست حادث است و او صانع اشیاست و هرچه غیر اوست مصنوع و ساخته شده اوست و آنکه او تدبیر
کننده امور است و جمیع اشیا غیر او تدبیر کرده شده او بینند و او باقی است و آنچه غیر اوست فانی است و آن عزیز است و غیر او
خوار و ذلیل است و آنکه او خواب ندارد و غافل نمی شود و نمی خورد و نمی آشامد و ضعیف نمی شود و کسی بر او غالب نمیشود
و عاجز نمی گردد آنچه خواهد بیابد و آسمان و زمین و هوا و صحرا و دریا و جمیع اشیا در تحت قدرت و فرمان او بینند و آنکه
اشیا را از کتم عدم بیرون آورده و قدرت خلق نموده است و همیشه بوده است و خواهد بود و فنا و زوال بر درگاه او راه ندارد و محل حوادث
نمی باشد و احوال مختلفه در او بهم نمی رسد و بگذشتن زمانها تغییر در او حادث نمی شود و از حالی بحالی نمی گردد و هیچ مکانی
از آن خالی نیست و در هیچ مکان نیست و نسبتش بهمه مکانها مساوی است و بمکانی نزدیکتر از مکان دیگر نیست و دانا است
که هیچ چیز بر او مخفی نیست و توانا است که هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و باید که بدانی که مهربان و رحیم و عادل است
و برای اطاعت کنندگان خود ثوابها مهیا کرده است و برای عاصیان عقابها مقرر فرموده است و باید که عمل نمائی باموری
که موجب رضا و خوشنودی او میگردد و اجتناب نمائی از چیزهائی که باعث غضب و خشم او می شود یوذاسف گفت
که کدام عملست که موجب رضای خداوند یگانه آفریننده اشیا میگردد بلوهر گفت که رضای الهی در آنست که اطاعت او کنی
و معصیت و نافرمانی او نکنی و بمردم برسانی آنچه را توقع داری که ایشان بتو برسانند و از مردم باز داری آنچه میخواهی که ایشان
بتو برسانند و از مردم باز داری آنچه را نمیخواهی که ایشان از تو باز دارند و عدالت نمودن با خلق موجب خوشنودی
اوست و متابعت آثار انبیا و رسل نمودن و از سنت و طریقه ایشان بدر نرفتن عین رضای پروردگار است
یوذاسف گفت ای حکیم دیگر باره در باب زهد و ترک دنیا سخن بگو و مرا از احوال آن با خبر گردان بلوهر گفت که چون
دیدم که دنیا در تغییر و زوال و تقلب احوال است و دیدم اهل دنیا را که پیوسته در دنیا نشانه تیرهای مصائب
و نوائب و بلاها بوده اند و همگی در گردش فنا بوده اند و دیدم صحت دنیا را که بعد از آن بیماری است و جوانیش به پیری

غناو توانگریش بفقر و درویشی مبتدل میگردد و فرحش باندوه و عزتش بمذلت و راحتش بشدت منقلب میگردد
و امنیتش بخوف و حیواتش بموت منتهی میشود و دیدم که عمرها بسیار کوتاه است و مرگ در کمین است و قدر اندازان
تقدیرات بزودی تیرهای قضا بسوی هرکس از کمان پیوسته اند و بدینها در نهایت ضعف و سستی و ناتوانند و از
هیچ بلایی امتناع و ابا نمیدارند و دفع هیچ بلیه از خود نمی توانند کرد و از مشاهده این احوال یقین دانستم که دنیا منقطع و زائل
و کهنه میگردد و فانی می شود و با آنچه از دنیا دیدم و دانستم احوال آنچه را ندیدیم و از ظاهر دنیا حال باطنش را معلوم کردم و واضح
و مخفی آشکارا و پنهانش را شناختم و از گذشته اش حال آینده اش را مشخص کردم پس چون دنیا را شناختم
از آن حذر کردم و چون عیبهای آن پیدا گشتم از آن گریختم ای بوذاسف می بینی کسی را در دنیا در پادشاهی
دولت و شادی و راحت عیش و در غایت که مردم بر حال او رشک میبرند و شادی چو آیینه بر طراوت بدن و شادمانی و
رنگ فزای عالمیان است در زیبایی سلطنت و کامرانی و صحت بدن و فراغ خاطر و دعوت ملت ناگاه دنیا
از آن بر میگردد و در مکانی که در عین سرور و بهجت و زینت و راحت است و از همه احوال خوش وقت است پس میکند
عزتش را بمذلت و شادیش را باندوه و نعمتش را بمحنت و توانگریش را بدرویشی و فراخی نعمتش را بتنگی و شدت و جوانیش
به پیری و رفعتش را بپستی و حیواتش را بمرگ پس او را می افکند در سوراخی تنگ پر وحشت تنها و بیکس و غریب و از دوستان
جدا میکند و ایشان از آن مفارقت [illegible] و برادران و یاران او را وامیگذارند و از ایشان همدمی نمی یابد
و فریب خورده بود از دوستی دوستان و در این حال رفع مضرتی از آن نمی نمایند و عزت و ملک و پادشاهی و
اهل و مال او را بغارت میبرد آنکسیکه بعد از آن بر سریر ملک می نشیند و چنان از خاطرها فراموش میگردد که گویا هرگز
در دنیا نبوده و هرگز نامش بر زبانها جاری نگردیده و هرگز او را جاهی و منزلتی در دنیا نبوده و هرگز از آنکه بهره از زمین
نگرفته پس ای پسر پادشاه دنیا را خانه خود مدان و مسکن خود قرار مده و مزارع و مساکن آن را ترک کن از غبرا و
وقف بر روی آن مباد بوذاسف گفت کفاف بر دنیا و هر کسیکه فریب آن را خورد با این رسوایی احوال آن ورق نمود
گفت ای حکیم دیگر سخن بگو که سخن تو شفای دردهای سینه منست بوذاسف گفت که بدرستیکه عمر بسی کوتاهست و شب و روز

برزوی اوراطی

برزوی او را طی میکند و رحلت از دنیا بزودی بسرعت دست میدهد و عمر هرچند دراز باشد آخر کار مرگ در پی است و دیگر
در دنیا حال اقامت المستخفه البته بسفر آخرت رحلت می نماید پس آنچه جمع کرده است پراکنده می شود و آنچه برای بنا سعی
کرده ضایع می شود و بناها که محکم ساخته خراب میگردد و نامش از زبانها و یادش از خاطرها برطرف میگردد و حسبش کم میشود
و بدنش می پوسد و شرفش به پستی مبتدل میگردد و نعمتهای دنیا وبال او می شود و کسبهای دنیا باعث زیانکاری
او میگردد و پادشاهی آن بمیراث بدیگران میرسد و فرزندانش بگدایی مبتلا می شوند و زنانش را دیگران بتصرف
در می آورند و امانتها و جایهایش شکسته می شود و آثارش مندرس میگردد و مالش را قسمت میکنند و باطلش ابریشمینه
و دشمنانش شادی می شوند و ملکش خراب میشود و تاج سلطنتش را دیگران بر سر مینهند و بر سریر دولتش دیگری
می نشینند و در پهلوهای خود بپروانش میبرند و برهنه و خوار و بیمعاون و یار در گودال قبرش می افکنند و در تنهایی و
غربت و تاریکی و وحشت بدرد می آید و بیچاره که و عزت از خویشان جدا گشته و از دوستان او را تنها گذاشته هرگز از آن
وحشت بدر نمی آید و از آن غربت نمی آساید بدان ای پسر پادشاه که مرد عاقل و دانا سزاوار آنست که در سیاست
و تادیب نفس خود مانند امام عادل راه رود باشد که تادیب میکند عامه خلق را و باصلاح می آورد امور رعیت را و امر میفرماید
ایشان را بامور یکه صلاح ایشان در آنهاست و نهی میفرماید ایشان را از چیزهایی که باعث فساد ایشانست و عقاب
میکند کسی را که مخالفت و عصیان آن ورزد و نوازش میکند کسی را که فرمان آن برد همچنین سزاوار آنست که
عاقل نفس خود را تادیب کند بر جمیع اخلاق و خواهشها و شهوتهای او و بدارد او را بر اموری که از آن نفع میکشد
هرچند از آنها کراهت داشته باشد و بر او دشوار باشد و جبر نماید او را باجتناب کردن از اموری که از آن ضرر میرساند
و باید که برای نفس خود ثواب و عقاب مقرر سازد که چون امر خیری از او صادر شود خوشحال و مسرور گردد و چون امر شری
از آن صادر شود دلگیر و محزون گردد و نفس خود را ملامت نماید و از جمله چیزهایی که لازمست بر صاحب عقل آنست که
نظر نماید و تفکر کند در اموریکه بر او وارد می شود بعد از تفکر آنچه را موافق حق و ثواب داند و بآن عمل نماید و آنچه را خطا داند
ترک نماید و خود را از آن منع فرماید و باید که خود را و علم و رای و دانش خود را حقیر شمارد و ترک نماید و از عجب و خودبینی

مستوی گردد بہرستیکہ الله تعالی مدح فرموده است اهل عقل را و مذمت کرده است اهل جهل را و خود چون بعقل چیزها را ادراک
می توان نمود بتوفیق الهی و بجهل هلاک می شوند مردم ٭ و معتمدترین چیزها نزد صاحبان عقول آنچیزیست که عقل ایشان
ادراک آن نموده باشد و تجربهای ایشان بآن رسیده باشد و دیدهای ایشان او را دریافته باشد ٭ و در هنگامی که تیرگی هواها
و خواهشهای نفسانی که بشکنند عقلها هواهای نفس ممزوج نباشند و مصاحب عقل را سزاوار نیست که آنچه را از عمل خیر
محافظت توانند نمود و بعمل توانند آورد حقیر شمارد و ترک کند هرگاه قدرت نداشته باشد بر زیاده بر آن بلکه آنچه از عمل
خیر میسر و مقدور گردد و بیابد غنیمت شمارد و این یکی از حربهای مخفی و سلاحهای پنهانی شیطانست که نمی بیند و
ادراک نمی نماید از آنکسیکه نیکو در مکرهای آن تدبر نماید و از این مکر سلامت نمی یابد مگر کسیکه الله تعالی او را نگاهدارد و
از جمله سلاحهای مخفی شیطان جوهریست که گذشته و از حربهای دیگر است یکی انکار عقل است که در دل مرد عاقل وسوسه
می نماید که تو عقل و بصیرتی نداری و از عقل و دانائی نفعی بتو نمیگردد و غرضش از این وسوسه آنست که محبت علم و طلب
علم را از خواطر آن بیرون کند و دانش و کمال را در نظر او سهل نماید و زینت دهد برای آن مشغول شدن بغیر طلب
علم را از لهو و لعب دنیا پس که آدمی از این راه فریب او را نخورد و متابعت آن نماید بر او ظفر می یابد و دیگر از دست او رهائی داده
مشکل است و اگر در این باب قبول وسوسه آن نمود و فریب او را نخورد و عقل خود را بر شیطان غالب گردانید بحربه دیگر قصد
او می نماید بآنکه آدمی چون اراده عملی از اعمال خیر و قصد تحصیل کمالی از کمالات کرد که عقلش بآن احاطه نموده و قادر بر
تحصیلش است بر او عرض می نماید بسیاری از اعمال و کمالات و علوم را که فوق طاقت و ادراک او ست تا او را بسبب
عدم ادراک آنها غمگین و دلتنگ گرداند و بآن سبب او را وسوسه میکند که عقل تو ضعیف است و طاقت ادراک
این امور ندارد و بر دریافت تو اعتمادی نیست پس سعی خود را بیجا مفرمای و ثمره بر عمل تو مترتب نمی شود و باین وسیله
او را باز میدارد از تحصیل کمالی چند که در خور حوصله و طاقت او است و باین حربه و سلاح بسیاری از مردان این میدان را
بر زمین افکنده است و از فضایل و کمالات محروم گردانیده است ٭ پس ای یوذاسف بر حذر باش از شر شیطان
و ترک مکن طلب علومی را که فهمیده‌ای و آنچه دانسته فریب شیطان را مخور که عمل بآنها ننمائی که بہرستیکہ تو در خانه تنگی

از شیطان

که شیطانی بالوان حیلهای گوناگون بر اهل انکار دست یافته است و بانواع مکرها ایشان را گمراه گردانیده و بعضی را
براهها برگردانیده عقلها و دلهای ایشان آویخته است که ادراک حق نمی کنند و بر ضلالت خود مانع اند و هر چیز که جاهلند
طلب علم آن نمی نمایند مانند حیوانات و بہرستیکہ عامه خلق را مذهبها و طریقهای مختلف است بعضی از ایشان سعی
تمام در ضلالت خود می نمایند که بعضی که خون و مال مردم را بخود حلال کرده اند و گمراهی و باطل خود را در لباسهای حق بمردم جلوه
می نمایند که دین مردم را بر ایشان مشتبه گردانند و زینت میدهند ضلالت خود را در نظر جمعی که ضعیف العقلند و از دین حق
ایشان را بری گردانند پس شیطان و لشکرهای آن اهتمام تمامی ورزند در هلاک گردانیدن مردم و گمراهی ایشان و ایشان را
ضلال و سستی در این کار نمی باشد و عدد لشکر شیطان را بغیر از حق تعالی کسی احصائی نتواند نمود و بجز بتوفیق و عون الهی
و جنگ زدن و متابعت دین حق دفع مکرهای ایشان نمی توان نمود و بسوی خدا سؤال می نمائیم که ما را توفیق طاعت
خود کرامت فرماید و بر دشمنان خود ما را نصرت دهد بہرستیکہ باری بزرگ معاصی و فعل طاعات از جانب الله تعالی است
و بدون توفیق آن امری میسر نمیگردد ٭ یوذاسف گفت که ای حکیم الله تعالی شانه را برای من بنحوی وصف کن که
آنچنان نزد من ظاهر گردد که گویا او را می بینم ٭ بلوهر گفت که الله تعالی عزوجل بدیهیست و بر تبه موصوف نمی گردد و عقلها
بکنه وصف آن نمیرسند و زبانها آنچه سزاوار مدح و ستایش او است قیام نمی توانند نمود و بندگان احاطه علمهای
او نمی توانند کرد بچیزی چند را که تعلیم ایشان نماید بر زبان پیغمبرانش از آنچه از صفات کمالیه خود و غیر آن بیان
کرده است و فهمهای خلایق ادراک عظمت پروردگاری او نمی توانند نمود جناب مقدس آن رفیع تر و منیع تر و بزرگوار تر
و لطیف تر و پاکیزه تر است که عقلها و فهمها نزدیک بارگاه جلال کبریای معرفت و شناسایش توانند گردید بلیغ سلطنت
بغیر از علوم خود بر مردمان ظاهر گردانیده است آنچه خواسته و صلاح ایشان در آن دانسته است از وصف ذات و
صفات مقدس خود بیان فرموده است آنچه اراده فرموده و عقلهای خلایق طاقت ادراک آنها داشته است و ایشان را بر
شناخت خود و دریافت پروردگاری خود راهنمائی فرموده با آنکه ایشان را که هم عدم و معدوم که گردانیدن آنچه را که فرموده
٭ یوذاسف گفت که چه حجت است بر وجود پروردگار ٭ بلوهر گفت که هرگاه بنائی از مصنوع ساخته شده در او نمی بینی

که او را ساخته است البته عقل حکم میکند که کسی او را ساخته است همچنین آسمان و زمین و آنچه در میان اینهاست
دلالت میکند بر صانعی که ایشان را ساخته است و آفریده است و حجت ازین قوی تر و ظاهرتر نمی باشد پوذاسف
گفت که بفرمای ای حکیم که آیا بقضا و قدرت الهی است آنچه بمردم میرسد از بیماریها و دردها و فقر و احتیاج و مکروهات مانند
بلوهر گفت که این ها همه بقضا و قدر الهی است پوذاسف گفت که بفرما که کارهای بد و گناهان مردم همه بقضا و قدر حق تعالی است
یا نه بلوهر گفت که حق تعالی از کمال ستمهای ایشان منزه است زیرا که ثواب عظیم برای مطیعان مقرر فرموده و عقاب شدید
در جزای عاصیان وعده فرموده پوذاسف گفت که بفرما که کیست عادل ترین مردم و کیست ظالمترین مردم و کیست زیرک ترین
مردم و کیست احمق ترین مردم و کیست شقی ترین مردم و کیست سعادتمندترین مردم بلوهر گفت که عادل ترین مردم
کسیست که برای مردم انصاف از نفس خود بیشتر دهد و جابرترین و ظالمترین مردم کسی است که ظلم و جور خود را عدل داند
و عدل اهل عدل را جور و ظلم شمارد و زیرک ترین مردم کسی است که تهیه استعداد خود را درست کند و بیخردترین
مردم کسی است که همگی همت خود را صرف دنیا نماید و گناهان و خطاها کار او باشد و سعادتمندترین مردم کسی است که عاقبت
اعمال او بخیر باشد و شقی ترین مردم کسی است که ختم اعمال او بچیزی باشد که موجب غضب و خشم پروردگار او گردد پس حکیم
گفت که کسی که با مردم بنحوی معامله نماید و جزاء بد ایشان اگر با آن کو معامله نمایند و جزاء دهند او را باعث هلاک
آن گردد آن خداوند خود را بخشم آورده و مخالفت رضای آن نموده است و کسیکه با مردم چنان معامله نماید که اگر با او
آن معامله نمایند باعث صلاح او باشد او مطیع خداوند خود است و توفیق تحصیل رضای الهی یافته و از غضب آن اجتناب
نموده است بعد از آن گفت که زنهار که از نیکی احسن را بد مشمار هر چند او را در بدان بینی و کار قبیح و بد را نیک مدان
هر چند در نیکان مشاهده نمائی پوذاسف گفت که بفرما که کدام یک از مردم سزاوارترند بسعادت و کدام یک
از ایشان سزاوارترند بیدبختی و شقاوت بلوهر گفت که سعادتمندترین مردمان بسعادت کسی است
که بطاعتهای الهی عمل نماید و از معاصی او اجتناب نماید و سزاوارترین مردم بشقاوت کسی است که معصیتهای
الهی را بجای آورد و طاعتهای الهی را ترک نماید و شهوتهای نفس خود را بر رضای الهی اختیار کند پوذاسف گفت که کدام یک

از مردم خدا را

از مردم خدا را فرمان بردارترند بلوهر گفت که آنکسیکه بیشتر متابعت و فرمان برداری الهی کند و در دین حق راسخ تر
باشد و از گناهان و اعمال قبیحه از همه کس دورتر باشد پوذاسف گفت که بیان فرما حسنات و سیئات را بلوهر گفت
که حسنات صدق و راستی نیت و گفتار و کردار است و سیئات بدی نیت و بدی گفتار و کردار است پوذاسف گفت
که نیکوی و صدق نیت کدام است بلوهر گفت که اعتدال و میانه روی در قصد و همت است پوذاسف گفت که چیست بدی گفتار
گفت دروغ گفتن پوذاسف گفت که چیست بدی کردار گفت معصیت پروردگار نمودن پوذاسف گفت که بفرما که
چگونه حاصل می شود میانه روی در قصد و همت گفت باینکه پیوسته متذکر زوال و فنای دنیا باشی و همت گماری بر ترک
اموری که موجب غضب الهی و وبال اخروی میگردد پوذاسف گفت که سخاوت کدام است گفت که سخاوت و جوانمردی
صرف کردن مال است در راه رضای الهی پوذاسف گفت که چه چیز است موجب گرامی بودن گفت که تقوی و پرهیزکاری
از آنچه خداوند از آن نهی فرموده است پوذاسف گفت که کدام است بخل گفت که منع کردن حقوق از اهلش و گرفتن
اموال از غیر محلش پرسید که حرص کدام است گفت میل کردن است بسوی دنیا و نظر انداختن بسوی چیزها که باعث
فساد و بکشتن میشود و عقابات الهی بر آنها مترتب می شود پرسید که راستی کدام است گفت که آنست که خود را فریب ندهی
و با خود دروغ نگوئی پرسید که حماقت کدام است گفت که آنست که دل به دنیای فانی بندی و آخرت که دایم و باقیست
ترک نمائی پرسید که دروغ چیست گفت آنکه آدمی با خود دروغ گوید و خود را با آن فریب دهد و پیوسته بهواها و شهوات
نفس خود مشعوف و خوشحال باشد و امور دین خود را بتاخیر اندازد و بطول امل پرسید که کدام یک از مردم کامل ترند
در صلاح و شایستگی گفت که آنکسی که عقلش کاملتر است و نظر در عواقب امور بیشتر میکند و دشمنان خود را بهتر
می شناسد و خود را از شر ایشان بیشتر محافظت مینماید پرسید که آن عاقبت که گفتی در آن نظر می باید کرد چیست
و آن دشمنان که گفتی از ایشان حذر می باید کرد کیستند گفت عاقبت آخرت است و آن دشمنان حرص و غضب
و حسد و حمیت و شهوت و ریا و لجاجت در باطل است پرسید که کدام یک از این دشمنان که شمردی قوی تر است
و احتراز از آن دشوارتر است گفت که حرص که خشنودی نمی باشد و موجب شدت غضب میگردد و در غضب جور و ظلم

و شکر اندکی که موجب عداوت و دشمنی بسیار میگردد و حسد مورث فساد نیت و بیگانگی از خداوند خود میگردد و
حمیت باعث لجاجت عظیم و گناهان شنیع می شود و کینه سبب طول عداوت و سلب رحم و شفقت و شدت قهر
و کدورت میباشد و بیار از همه مکری بدتر است و بسیار نهی میباشد و از همه او دو غضب بدتر است و لجاجت زود آدمی را در خصومت عاجز
میکند و محبت را قطع می نماید پرسید که کدام یک از مکرهای شیطان در هلاک کردن مردم تمامتر و تاثیرش بیشتر است
گفت آنکه زیب شهوات نفسانیه بر مردم مشتبه و مخفی گرداند نیک و بد را و ثواب و عقاب را و عواقب امور ناشایسته را
پرسید که الله تعالی چه قوت بآدمی کرامت فرموده است که بآن غالب تواند شد بر این صفات ذمیمه و اعمال قبیحه و خواهشهای
هلاک کننده گفت آن قوت عقل و علم است و عمل کردن بهر دو و صبر کردن نفس بر ترک خواهشهای خود و امیدوار شدن
بثوابهائیکه در شرع وارد شده است و بسیار یاد کردن فنای دنیا و نزدیکی مرگ و پیوسته در حذر بودن که سبب امور
فانیه دنیا امور باقیه آخرت از دست فوت نشود و عبرت گرفتن از عاقبتهای بدی که از امور گذشته دنیا مترتب شده
و خود را بر آداب و سنن اهل عقل داشتن و نفس را از عادتهای بد باز داشتن و بعادتهای نیک و خلقهای حسن
عادت فرمودن و طول امل را از خود دور کردن و صبر بر شدائد نمودن و بقدر کفاف از روزی قانع شدن و
بقضاهای الهی راضی بودن و تفکر در شدت عقوبات آخرت نمودن و تسلی دادن خود بر چیزهائی که در دنیا از آدمی
فوت می شود و ترک ارتکاب اموری که با تمام نمیرسد و پشیمان شدن از اموری که بازگشت او بآثام است و از امور آخرت
و راه سعادت را بر راه ضلالت اختیار نمودن و یقین دانستن که بر کار خیر و شر ثواب و عقاب هست و ادا داشتن
حقوق الهی و خلق و نیکو اهل مردم بودن و نفس را از متابعت هواها و ترک شدن شهوتها نگاه داشتن و کارها را
از روی فکر و تدبیر کردن که اگر فسادی بر آن مترتب شود چون تفکر و تدبیر نموده معذور باشد اینهاست قوتها و لشکرها
که با اینها بر آن دشمن غالب میتوان شد یوذاسف گفت که کدام یک از اخلاق پسندیده تر و نایاب تر است
بلوهر گفت که تواضع و فروتنی و نرمی سخن با برادران مؤمن پرسید که کدام عبادت بهتر است گفت که دل بیاد خدا
و محبت او داشتن پرسید که کدام خصلت افضل است گفت که محبت صالحان پرسید که کدام سخن بهتر است گفت

کرد با

امر بمعروف

امر بمعروف و نیکیها و نهی از منکر و بدیها پرسید که کدام دو دشمن بیشتر است که دفعش دشوارتر است گفت گناهان پرسید
که کدام یک از فضیلتها افضل است گفت که راضی شدن بآنچه کافی باشد از روزی پرسید که کدام یک از آداب بهتر است
گفت آدابی که از دین و شرع ظاهر می شود پرسید که کیست که جفاکارتر است گفت پادشاه ظالم و دیگر در آن رحم
نباشد پرسید که چه چیز است که بنهایت نمیرسد گفت که چشم صاحب حرص که از دنیا سیر نمی شود پرسید که کدام است
چیزیکه عاقبتش از همه چیز بدتر است گفت طلب رضای مردم نمودن در چیزیکه موجب غضب الهی است پرسید که کدام
چیز است که زودتر از حالی بحالی میگردد و ثبات نمیدارد گفت دل پادشاهان که کارهای ایشان برای دنیا باشد پرسید
که کدام یک از گناهان رسواتر است گفت پیمان الهی را شکستن و با خدا مکر کردن پرسید که چه چیز است که زودتر منقطع
میگردد گفت محبت عاشق پرسید که کدام چیز خائن تر است گفت زبان دروغگو پرسید که چه چیز است که پنهانتر
میباشد گفت بدی ریاکننده که مردم را بظاهر خود فریب دهد پرسید که چه چیز شبیه تر است باحوال دنیا گفت خوابهای
پریشان پرسید که کدام یک از مردم پسندیده تر است گفت کسی که کاملش بیهوده کار خود نیکوتر باشد و ترک محرمات
الهی بیشتر نماید و غفلتش از یاد خدا و یاد مرگ کوتاه و عمر کمتر باشد پرسید که چه چیز در دنیا بیشتر موجب روشنائی
چشم و خوشحالی میگردد گفت فرزند صاحب ادب و زن سازگار موافق که یاور باشد بر تحصیل آخرت پرسید
که کدام درد است که علاجش مشکلتر است در دنیا گفت فرزند بد و زن بد که خلاصی از این دو بلا حاصل نمی شود پرسید
که در کدام آسایش و راحت بیشتر است گفت راضی بودن آدمی به بهره خود در دنیا و در تحت حمایت و فرمان پادشاهان
صالح بودن یوذاسف گفت که ای حکیم خاطر خود را با من دار که میخواهم سئوال نمایم از چیزی که اهتمام من
بآن از همه چیز بیشتر است بعد از آنکه الله تعالی مرا بکار خود بینا گردانیده و دانستم از امور خود چیزی چند را که نمی دانستم
و روزی کرد از امور دین چیزی چند را که از آنها نا امید بودم بلوهر گفت که بپرس از آنچه خواهی یوذاسف گفت
که مرا خبر ده از حال کسیکه در طفولیت بپادشاهی رسیده باشد و دین آن بت پرستی باشد و بلذات دنیا
پیوسته پرورش یافته باشد و با آنها معتاد شده باشد و در رفاهیت و راحت نشو و نما کرده باشد تا سن پیری

در مدت عمر خود صرف آنها ساخته باشد و یک لحظه خود را از شهوات و لذات نفس باز نداشته باشد بلکه پیوسته
همت آن مصروف باشد بر آنکه لذتها را بنهایت رساند و اقصای مراتب هر شهوتی را تحصیل نماید و خواهشهای
نفس را بر همه چیز ترجیح دهد و رشد و صلاح خود را در غیر آنها نداند و چندانکه عمرش زیاده شود حرصش بر آن امور زیاده گردد
و بدنیا فریفته تر گردد و در آن دین باطل که نفسش را بسیج کرده و عمل دین باطل را دوست تر دارد و امر آخرت را بالمره
غافل باشد و فراموش کرده باشد از این قساوت قلب و بدی نیت و فساد اعتقاد و روز بروز عداوتش زیاده گردد
نسبت بجماعتی که مخالف دین او باشند و بر دین حق ثابت باشند و از ترس او حق را ظاهر نمی نمایند و از ظلم و عداوت او خود را
پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند آیا چنین شخصی باین اوصاف را امید هست که در آخر عمر از آن مذهب باطل بر گردد
نماید و از آن اعمال قبیح نجات یابد و میل کند بجانب امری که فضیلت آن ظاهر است و حجت حقیقت آن ظاهر و واضح است
و فواید و بهرهای آن بسیار است یعنی اختیار نماید آنچه را تو میدانی از دین حق و برسد بمرتبه که گناهانی که داشته است آمرزیده
شود و ثوابهای اخروی داشته باشد ؛ بلوهر گفت که دانستم که صاحب این اوصاف کیست و دانستم که این سؤال را
از برای چه کردی ؛ یوذاسف گفت که این دریافت و فراست از تو عجیب نیست با آن درجه فهمی که خدا بتو کرامت فرموده و
آن رتبه علم که ترا بآن مخصوص گردانیده ؛ بلوهر گفت که صاحب آن اوصاف پادشاه است که پدر تو است و باعث تو
برین سؤال محبتی است که باو داری و اهتمامی است که در امر آن بعمل می آوری بسبب شفقت بر پدر و رعایت حق
آن از ترس آنکه مبادا معذب شود در آخرت بعذابهای که الله تعالی مثل او را وعده فرموده است و میخواهی که شاید سعی
در این اهتمام داد ادای حقی را که الله تعالی برای پدر بر تو لازم گردانیده است از شفقت بر او و گمان دارم که در خاطر
داری که نهایت سعی و کد و اهتمام بجا آوری در هدایت پدر خود و خلاصی آن از هولهای جحیم و عذابهای نامتناهی
و رسانیدن او بسلامت و راحت و نعمت ابدی که الله تعالی در ملکوت سموات برای مطیعان مقرر فرموده است
یوذاسف گفت که یک حرف خطا نکردی و آنچه در خاطر من بود بیان فرمودی پس آنچه اعتقاد داری در امر پدرم بیان
فرما که میترسم که او را مرگ دررسد و بحسرت و ندامت گرفتار شود در هنگامی که پشیمانی او را هیچ ثمره نبخشد و از من

هیچ نفعی آن

هیچ نفعی بآن نتوانند رسید پس مرا در این امر صاحب یقین گردان و این عقده را از خاطر من بگشا که بسیار مشکل است
در این امر و چاره آن را نمیدانم ؛ بلوهر گفت که اعتقاد ما در این باب آنست که هیچ مخلوقی را از رحمت پروردگار خود
دور نباید دانست و هیچکس را ناامید از لطف و احسان آن نمی گردانیم ؛ و امید هدایت بهر کس داریم تا زنده است هر چند
سرکش و طاغی و گمراه باشد زیرا که الله تعالی خود را برای ما وصف فرموده است برحمت و مهربانی و شفقت ما باین که
او را شناخته ایم و باین اوصاف ایمان بآن آورده ایم و امر فرموده است جمیع عاصیان را باستغفار و توبه و باین
سبب ما امید داری عظیم در حصول مقصود تو داریم اگر مشیت الهی بآن تعلق گرفته باشد ؛ و بدان ای یوذاسف
که نقل کرده اند که پادشاهی بود در زمانهای گذشته که صیت علم و دانش او در آفاق منتشر گردیده بود و بسیار حلیم و
مهربان بود بر رعیت خود و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و مدتی در میان ایشان بنهایت خیر و صلاح زندگی
زندگانی و جهانبانی کرد پس چون اجل آن در رسید و بدار بقا رحلت نمود رعیت بر او بسیار جزع کردند و او را
فرزندی نبود اما یکی از زنان آن حامله بود و منجمان و کاهنان حکم کردند که این پسر است ایشان کسی را بر خود پادشاه
نکردند و انتظار ولادت آن پسر می بردند و وزرای پادشاه سابق امور مملکت را جاری میساختند پس موافق قول
منجمان پسری متولد شد و اهل آن مملکت بآن شادی و سروری که ایشان را از تولد آن پسر حاصل شد تا یکسال
بلهو و لعب و سازها و انواع نغمات تعیش کردند و بفسوق و معاصی روز گذرانیدند تا آنکه جمعی از علما و دانشمندان
و حق شناسان که در میان ایشان بودند بآن گروه گفتند که این فرزند عطیه بود که الله تعالی بشما کرامت فرموده
بود و سزاوار این بود که در برابر این نعمت بشما الله تعالی را شکر کنید که معطی این نعمت است بشما بادای شکر او
کفران نعمت کردید و مخالفت آن نمودید و شکر شیطان کردید و خدا را بخشم آوردید اگر اعتقاد شما اینست
که غیر خدا این نعمت را بشما کرامت فرموده است پس شکر او میکنید آن گروه در جواب گفتند که ما این عطیه را از خدا
میدانیم و او بر ما باین نعمت منت گذاشته علما گفتند که پس اگر میدانید که خدا این نعمت را بشما کرامت فرموده
پس چرا او را بخشم می آورید و دشمن او را راضی میکنید رعیت گفتند ای دانایان الحال آنچه را می باید کرد

تا نصیحت شما را قبول کنیم و بعد از آن بطریق شما عمل نماییم علما گفتند که می باید ترک متابعت شیطان را در هوا و هوس و سکرات و مشغول
گردیدن بلباس زهاد و لهو و لعب و بطالات و عبادات طلب خوشنودی پروردگار خود بکنید و چند برابر آنچه بشیطان
و اطاعت او کرده اید شکر خداوند خود بجا آورید تا انشاء الله تعالی گناهان شما را بیامرزد رعیت در جواب ایشان گفتند
که بدنهای ما تحمل جمیع آنچه شما فرموده اید ندارد علما گفتند که ای اصحاب جهالت و ضلالت مگر نه اطاعت کردید کسی را که
هیچ حق بر شما نداشت و معصیت میکنید کسی را که حق واجب لازم بر شما دارد و چون بود که قوت داشتید بر فعل کارهای
که سزاوار نبود و اظهار ضعف و ناتوانی میکنید در اعمالی که نیکو و پسندیده است و سزاوار است ایشان گفتند که
ای پیشوایان علم و حکمت پیشوای ما در نفس ما عظیم و قوی که ریاست و لذتهای دنیا بر ما غالب شده و چون این
دواعی در نفس قوت کارهای بد بر ما آسان شده است و تحمل مشقتهای آن می توانیم شد و ثبات خیر در نفس ما
ضعیف است و از این سبب مشقت طاعات بر ما گران و دشوار است پس از ما راضی شوید که بتدریج روز بروز از یکیک
اعمال ناشایست خود برگردیم و بطاعات رو آوریم و بار ما را بر ما گران مکنید علما گفتند ای بیخبران شما فرزندان
اهل جهالت و برادران اهل ضلالتید و شبیه ایشانید لهذا شقاوت و بدبختی بر شما آسان است و سعادت و
فیروزی بر شما گران رعیت گفتند که ای دانایان پیشوا و حکیمان رهنما از سرزنش شما بآمرزش پروردگار خود
پناه میبریم و از شدت و عنف شما بپرده عفو الهی میگریزیم پس شما سرزنش مکنید ما را بضعف و سستی و عیب
مکویید ما را بجهالت و پستی زیرا که پروردگار ما کریم و مهربان و آمرزنده است پس اگر اطاعت او نکنیم از گناه ما
عفو می فرماید و اگر اطاعت او کنیم عبادات ما را مضاعف میگرداند پس ما سعی میکنیم در عبادت و بندگی او
بقدر آنچه از زمان مخالفت او کرده ایم و پیروی خواهشهای خود نموده ایم تا اگر انشاء الله تعالی ما را بآرزوهای دنیا و عقبی
برساند و بر ما رحم فرماید و خلعت مغفرت بر ما بپوشاند چنانچه بی طلب بر ما لباس هستی پوشانیده و از ظلمت آباد
عدم بساحت وجود کشانیده پس چون چنین گفتند علما اقرار بصدق ایشان نمودند و بگفته ایشان راضی شدند
پس ایشان تمام یکسال تمام روزه داشتند و نماز و عبادت کردند و اموال در راه خدا صرف کردند و چون یکسال منقضی

شد کاهنان

شد کاهنان گفتند که آنچه این گروه برای این مولود کردند دلالت بر این میکند که این پادشاه منافق فاجر و بدکار باشد
و مدتی صالح و نیکوکار و در زمانی جبار و متکبر باشد و بعد از آن متواضع و شکسته شود آن گروه منجمان نیز با ایشان در بیان
اقوال اتفاق نمودند از ایشان پرسیدند که این حال را از کجا دانستید و چگونه بر شما ظاهر شد کاهنان گفتند که چون این
رعیت بسبب این مولود در اول مشغول لهو و لعب و باطل شدند و در آخر بعبادت و بندگی رو آوردند دانستیم که این مولود
نیز حالش چنین خواهد بود و منجمان گفتند که چون تولد او آن زهره و مشتری هر دو در وتد بودند و زهره تعلق باهل
طرب و بطالت دارد و مشتری تعلق باهل علم و عبادت دانستیم که این دو حالت او را خواهد بود پس آن طفل در نهایت
قوت و تنومندی نشو و نما کرد و چون بسن پادشاهی یافت آغاز به مستی و بطالت و لهو و لعب و ظلم و جور و فساد و تندی
و تطاول نمود و محبوب ترین مردم نزد او کسی بود که در این امور با او موافقت نماید و دشمن ترین مردم نزد او کسی بود که از این اعمال
آن کناره کند و او را نصیحت نماید و مغرور شده بود بجوانی و صحت بدن و توانایی و ظفر بمطالب و نصرت بر دشمنان و
کثرت عزت و سرور و شادی او بنهایت رسیده و آنچه میخواست و آرزو داشت از دیدنیها و شنیدنیها دیده و شنیده
تا که بسی و سه سالگی رسید پس جمع کرد زنان بسیار و پسران بسیار را که از اولاد پادشاهان نزد او جمع شده بودند
و پرده گیان حرم خود را از کنیزان با حسن و جمال و اسبان نفیس و مرکبهای فاخر و کنیزان و خدمتکاران خاص خود همگی
حاضر نمود و فرمود که خود را بانواع لباسها و الوان زینتها بیارایند و امر فرمود که مجلسی در مقابل مطلع آفتاب از برای
آن بنا کنند که زمینش از صفحهای طلا باشد و اصناف جواهر در آن بکار برند و طول آن مجلس صد و بیست ذرع و عرض
آن شصت ذرع باشد و فرمود که سقف و دیوارهای آن را بطلا زینت دهند و بالوان جواهر مرصع گردانند و امر فرمود
که آنچه در خزاین آن بود از نفایس اموال و جواهر و اسباب بیرون آورند و در مجلس آن ترتیب بچینند و فرمان داد
که جمیع لشکر و امرا و سپه سالاران و نویسندگان و یساولان و دربانان و اشراف و بزرگان و علما و دانشمندان
اهل مملکت او همگی با نهایت زیب و زیور حاضر شوند و فرمود که شجاعان عسکر و دلیران لشکرش بر اسبان نفیس
آن سوار شده بیایند و برای هر صنفی از صنوف امرا و وزرا و لشکر و رعایا و عامه خلق مکانی مقرر فرمود که صفها برکشند

در جای خود قرار گیرند و غرض آن این بود که بر منظری رفیع برآمده عظمت پادشاهی و اسباب و سلطنت و جمعیت
خزاین و وسعت ملک و کثرت جنود و عساکر خود را بنظر در آورد تا سرور و عیش و طرب او زیاده گردد پس چون چنین مجلسی را
مرتب ساختند مجلس آراسته بر تخت خود بالا رفت و بر تمام اهل مملکت خود مشرف شد و همگی او را سجده کردند و او را از
مشاهدهٔ آن اسباب بی پایان و کثرت مطیعان و فرمان برداران سروری عظیم حاصل گردید پس بعضی از غلامان خاص
خود گفت که مملکت و رعیت خود را بر همه وجوه مشاهده نمودم و تماشا کردیدم اکنون میخواهم که منظر خویش را بنظر در آورم
و از مشاهدهٔ جمال خود مسرور گردم پس آیینه طلب نمود و در اثنای آنکه میگریست و مشاهدهٔ صورت خود می نمود نظرش
بر موی سفیدی افتاد که در میان موهای ریش آن ظاهر گردیده بود مانند زاغ سفیدی که در میان زاغهای سیاه نمودار شده
از مشاهدهٔ این حال بسیار ضعیف و هراسان و غمگین و ترسان گردیده و از غم اندوه بر جبینش عرق ظاهر شد و شادیش باندوه
مبتدل گردیده با خود اندیشه کرد که این نشانه ایست که دولت با آخر رسیده و ایام سلطنت و کامرانی بنهایت انجامیده و این
موی سفید رسول اجلی است که خبر زوال پادشاهی ام بمن میخواند و پیش آهنگ مرگست که خبر مردن و پوسیدن را بگوش
جانم میرساند هیچ دربانی مانع آن نتوانست شد و هیچ نگهبان دفع آن نتوانست نمود ناگاه بمن رسیده و خبر مرگ و زوال
پادشاهی را بمن رسانیده و بزودی سرور را باندوه مبتدل خواهد کرد و شادی عیش مرا زایل خواهد گردانید و بنای قوت
و توانایی مرا در هم خواهد شکست و حصارهای محکم و لشکرهای فراوان برای دفع این نفعی نخواهند بخشید اینست زداینده
جوانی و قوت و زایل کنندهٔ توانگری و عزت اینست پراکنده کنندهٔ جمعیت عزیزان و قسمت کنندهٔ میراث بیگانه و
دوستان اینست باطل کنندهٔ عیشها و مکدر سازندهٔ لذتها و خراب کنندهٔ عمارتها و متفرق سازندهٔ جمعیتها اینست
پست کنندهٔ صاحبان رفعت و خوار کنندهٔ اصحاب عزت و شوکت اینک در رسیده و بار خود را فرود آورده و در خانه خیمهٔ
دوام خود را برای صید من گسترده و در کاشانهٔ من پس آن پادشاه که در محلها بر وحوش گرفته بر روی تختش رسانیده بودند
بجای خود مضطرب از تخت خود فرود آمد و لشکر خود را رجوع نمود و معتمدان خود را بنزدیک خود خوانده گفت ای گروه من چگونه
پادشاهی بودم شما را و با شما چه نوع سلوک کردم و در ایام دولت من شما بر چه حال بودید ایشان در جواب گفتند که

ای پادشاه

ای پادشاه پسندیده اطوار و نیکو کردار حق نعمت بر ما بسیار داری و از شکر احسانهای تو عاجزیم و لیکن جانهای
خود را در راه فرمانبرداری تو گذاشته ایم آنچه بخواهی بفرما که بجان قبول میکنیم و پادشاه گفت که دو دشمنی که از آن
نهایت بیم و خوف دارم بسراغ من آمده و چگونه از شما او را مانع نشدید تا بر من مستولی گردید با آنکه شما معتمدان
من بودید و شما را ما جنبه دار داشتم ایشان گفتند که ای پادشاه دشمن در کجاست و از برای ما توان دید باز پادشاه
گفت که خودش دیده نمیشود اما آثار و علامتش را میتوان دید ایشان گفتند که ما برای دفع دشمنان تو مهیا گردیده ایم و حق
نعمتهای ترا فراموش نکرده ایم و در میان ما صاحبان عقل و تدبیر بسیار اند و دو دشمن جمله را با بیمناد دفع شر او از تو
بکنیم پادشاه گفت که من فریب عظیم از شما خورده بودم و بخاطر بر شما اعتماد کرده بودم و شما را بمنزله سپری میدانستم
برای دفع دشمنان خود و مالهای گرانمایه بشما بخشیدم و شما را بر همه کس گزیدم و شما را بجود اختصاص دادم که مرا از
شر دشمنان حفظ و حراست و منع و حمایت نمایید و برای اعانت و یاری شما برای شما شهرهای محکم بنا کردم
و قلعها استوار گردانیدم و اسلحه که برای دفع اعادی در کار است بشما عطا کردم و خزانه و تحصیل مال و روزی را از شما بر داشتم
که شما را اندیشه بغیر از محافظت من نباشد و گمان من این بود که با وجود شما آسیبی بمن نخواهد رسید و با آنکه شما بر گرد
من باشید رخنه در بنیان وجود من راه نخواهد یافت اکنون با وجود جمعیت شما چنین دشمنی بر من ظفر یافته است
اگر این از سستی و ضعف شماست که قدرت بر دفع آن ندارید پس من در استحکام کار و فکر روزگار خود خطا کرده ام که شما را
با این ضعف یاور خود گردانیده ام و اگر شما قادر بر دفع آن بودید و غافل شده اید پس شما خیرخواه و مشفق من نبوده
ایشان گفتند که ای پادشاه چیزی که ما طاقت دفع آن داشته باشیم سلاح و حربه و اسبان و قوت و تهیهٔ خود بجهت
آن کار آماده ایم کنده است که ضرر آن بجو برسد تا حیوات داریم و آن چیزی که حیلها در نیاید ما علم بآن نداریم و قوت با بدفع
آن وفا نمیکند پادشاه گفت که آیا من شما را گرفته ام برای اینکه دفع دشمنان از من بکنید گفتند بلی پادشاه گفت
پس از چه قسم دشمنان مرا محافظت می نمایید از دشمنی که ضرر بمن رساند یا از دشمنی که ضرر بمن نتواند رسانید گفتند
از دشمنی که ضرر رساند پادشاه گفت که آیا از هر دشمن ضرر رساننده ما را نگاه میدارید یا از بعضی دشمنان ضرر رساننده

کفته از هوش شین که فرزند رسانند؛ پادشاه گفت که آنگه رسول مرگ در رسیده و خبر خرابی رسیده که بدن و زوال
ملک پادشاهی من به هم بودند و میگوید که من میخواهم که آنچه تو آبادان کرده ویران گردانم و آنچه بنا کرده خراب کنم و آنچه جمع
کرده پراکنده گردانم و آنچه باصلاح آورده فاسد کنم و آنچه اندوخته قسمت کنم و کردهای ترا بر هم زنم و پیوندهای ترا
باطل گردانم و این رسول خبر آورده است از جانب مرگ که عنقریب دشمنان را بر تو شاد خواهم گردانید و از فنای تو
دردها و کینه‌های سینه ایشان را دوا خواهم کرد و زود باشد که لشکرت را پراکنده کنم و دلت را به وحشت مبتلا کنم و ترا بعد
عزت خوار کنم و فرزندان ترا یتیم کنم و متفرق سازم جمعیت ترا و جمعیت تو شاد نام برادران و اهل بیت و خویشان ترا
و پیوندهای بدن ترا از هم بپاشم و دشمنان ترا در خانهای تو بنشانم آن گروه گفتند که ای پادشاه ما ترا از شر
درندگان و جانوران درنده و حشرات زمین محافظت می‌توانیم نمود اما مرگ و کهنگی و زوال را ما چاره نمی‌توانیم نمود و قوت دفع آن را
نداریم و از خود نیز او را منع نمی‌توانیم نمود؛ پادشاه گفت که آیا چاره برای دفع این دشمن هست گفتند نه؛ پادشاه گفت
که دشمنان دارم از این دشمن خوفم و ترا باید دفع آن نمی‌توانید کرد گفتند که ما اسمند آنها که گفت دردها و بلاها و غمها و المها
گفتند ای پادشاه اینها بتقدیر خداوند عظیم الشان قادری نازل میشود و اسباب ایشان از بدن و نفس برانگیخته می‌شود
و هیچکس بر دفع آنها قادر نیست و به حاجب و دربان و حارث و نگهبان ممنوع نمی‌گردند؛ پادشاه گفت که آیا قادر هستید بر دفع
اموری که بقضا و قدر الهی بر من مقدر شده است گفتند ای پادشاه کیست که پنجه در پنجه قضا افکند و مغلوب آن نگردد
و کیست که با قدر الهی غالب ستیزه نماید و مقهور آن نشود؛ پادشاه گفت پس هرگاه شما چاره قضا و قدر نمی‌توانید نمود و
جمیع امور بقضا و قدر است پس چه نفع از شما بمن میتواند رسید ایشان گفتند که ما قدرت بر دفع قضا و قدر نداریم و
تو توفیق یافته و حقایق امور بر تو پرده وا گشته آنچه میگوئی حق است اکنون بگو چه اراده داری پادشاه گفت که اراده دارم که بعوض
شما اصحاب و یاران بگیرم که مصاحبت ایشان با من دائمی باشد و وفادار عهد و پیمان ایشان باشد و برادری ایشان
با من همیشه باقی باشد و مرگ پیوند من و ایشان را قطع نکند و بعد از مندرس شدن بدن محبت من و ایشان باقی
باشد و مرا بعد از مرگ تنها نگذارند و در زندگی ترک یاری من هرگز ننمایند و از من دفع نمایند هر چیز را که شما از دفع آن

عاجز ایدان

عاجز آیید که آن مرگ است گفت ای پادشاه که شما آن جماعت که اوصاف ایشان را بیان کردی گفت ایشان
کاهی چند اند که ایشان را برای اصلاح شما فاسد گردانیدم گفت که احسانهای خود را از ما باز مگیر و با ما و ایشان
هر دو نیکی و ملاطفت کن که ما پیوسته اخلاق ترا پسندیده و کامل و مهربانی‌های ترا عظیم و شامل یافته‌ایم گفت صحبت شما
سم قاتل است و اطاعت شما موجب کری و کوری است و موافقت شما زیان بی زوال میگرداند گفتند چرا چنین است
ای پادشاه گفت زیرا که مصاحبت شما با من در بسیاری ملک و اموال و اسباب و نباتات و موافقت شما با من
در جمع خزاین و اسباب عیش و نعمتهاست و اطاعت شما مرا در اموریست که موجب غفلت از امور آخرت است و شما
مرا از فکر آخرت دور افکنده بودید و دنیا را در نظر من زینت داده بودید که غیر خواه من می‌بودید و مرگ را پیش من می‌آوردید و که
بمن مشفق و مهربان می‌بودید زوال و نیستی دنیا و کهنگی را در خاطر من جا میدادید و امر باقی را برای من تحصیل می‌نمودید
و مرا با مرگ مشغول نمی‌ساختید بدرستیکه آنچه شما نفع میدانستید برای من ضرر است و آنچه گمان دوستی میکنید محض دشمنی است
و جمیع اموری که شما برای من تحصیل کرده بودید بهر یک از شما که گذاشتم و مرا با آنها حاجتی نیست و بکار من نمی‌آید گفتند ای
پادشاه پسندیده اطوار و نیکوکردار سخن ترا فهمیدیم و عزم داریم که آنچه بفرمائی اجابت کنیم و ما را اصلا بر تو حجتی نیست زیرا که
حجت تو تمام و غالب است و لکن مالک شدن ما در برابر سخن تو موجب فساد مملکت ما و باطل شدن دنیای ما و شماتت
دشمنان ما میگردد و بر ما کار بسیار دشوار شده است و در چاره کار خود حیران شده‌ایم بسبب تغییر رای که ترا سانح گردیده
و این امری که تازه بر آن عازم شده؛ پادشاه گفت که آنچه شما را بخاطر رسیده بگوئید و ایمن باشید از خشم من و
هر حجت که دارید بیان فرمائید از من بیم و ترس ندارید که من تا امروز مغلوب غضب و حمیت بودم و امروز بر
هر دو غالبم و تا امروز هر دو بر من مسلط بودند و اکنون بر ایشان مسلط گردیده‌ام و تا امروز پادشاه شما بودم و لکن
بنده بودم و امروز آزاد گردیده‌ام که آزاد شدم و شما را نیز از فرمان برداری خود آزاد کردم گفتند ای پادشاه کیست
آنکه در زمان فرمان فرمائی ما بنده او بودی گفت من در آن زمان بنده خواهشهای نفسانی خود بودم و مقهور
و مغلوب جهل و نادانی گشته بودم و بنده هواها و شهوتهای خود میکردم امروز این بنده را که‌ها و اطاعتها را از خود برمیدارم

وبدست خود سرخود افکنده‌ام و آزاد شده‌ام گفتند بگوی ای پادشاه که اکنون چه عزم داری گفت که عزم آن دارم که بقدر ضرورت قناعت نمایم و در خلوت مشغول تحصیل آخرت خود گردم و دنیای فریبنده را ترک نمایم و این بارهای گران را از پشت خود بیندازم و مهیای مرگ شوم و توشهٔ سفر آخرت را بگیرم که اینک پیک مرگ در رسیده و میگوید که فرموده‌اند که از تو جدا نشوم و با تو باشم تا مرگ خود در رسد گفتند ای پادشاه آن پیک که از جانب مرگ آمده کدام است که ما او را نمی‌بینیم و او مقدمهٔ مرگ است گفت قاصد رسول مرگ موی سفید است که در میان موهای سیاه ظاهر گردیده و بانگ زوال و فنا در میان جمیع جوارح و اعضا در داده و همه اجابت آن نموده‌اند و اما مقدمهٔ مرگ آن ضعف و سستی است که الحال که این موی سفید نشانه آنست گفتند ای پادشاه چرا مملکت خود را باطل میکنی و رعیت خود را مهمل و سرگردان میگذاری و از وبال گناه این نمی‌ترسی که این گروه را معطل و ضایع بگذاری مگر نشنیده‌ای که بهترین ثوابها باصلاح آوردن امور خلق است و سر نیکیها و بهترین عبادتها متابعت امت و جماعت چگونه نمی‌ترسی که گناه کارتر باشی و حال آنکه در ضایع گردانیدن حال خلق گناه تو زیاده از آن ثوابست که در اصلاح نفس خود از خدا توقع داری آیا نمی‌دانی که بهترین عبادتها عملی است که دشوارتر است و دشوارترین عملها سیاست رعیت است بدرستیکه تو ای پادشاه بعدالت در میان رعیت سلوک کنی و پیوسته متوجه صواب خود و اصلاح امور ایشان نموده آن بقدر آنچه امور ایشان بصلاح پیوسته تو مستحق مزد ثواب گردیده‌ای پادشاه صلاح این گروه در دست توست و اکنون میخواهی که ایشان را بگذاری که فاسد شوند و از فساد ایشان گناه تو عاید شود زیاده از ثوابها که بسبب اصلاح خود بتنهایی تحصیل نمایی مگر نشنیده‌ای ای پادشاه که علما و دانشمندان گفته‌اند که هر شخص را ضایع و فاسد کند موجب فساد نفس خود گردیده و هر که شخصی را باصلاح آورد موجب صلاح نفس خود شده و کدام فساد از این شامل‌تر و بیشتر می‌باشد که تو ترک نمایی جمیع این رعیت را که تو پیشوای ایشانی و بدر میروی از میان این گروهی که تو باعث انتظام امور ایشانی زینهار که از خود مفکن لباس سلطنت را که وسیلهٔ شرف دنیا و پناه آخرت است پادشاه گفت فهمیدم آنچه گفتید و ادراک کردم آنچه بیان کردید اگر من پادشاهی را اختیار کنم برای اینکه عدالت در میان شما جاری

سازم واز خدا

سازم و از خدا امید طلب نمایم در اصلاح شما و در داشتن شما بخیرات و خوبیها اعوان و یاران که با من مهربانی کنند پس وزرا که بعضی از امور مرا متکفل شوند و ایشان نیز در این مطلب یاور و معاون من باشند که من ندارم که تنهایی چنین مطلبی را در میان شما براه توانم برد و حال آنکه همگی شما طالب دنیا و راغب گردیده‌اید بشهوتها و لذتهای آن و با این حال شما اگر من در میان شما باشم از حال خود ایمن نیستم که مایل گردم بدنیایی که اکنون امید دارم که او را ترک نمایم و با خلاص واگذارم و فریفته آن گردم تا بجایی که ناگاه مرگ در رسد و مرا از تخت پادشاهی بزیر زمین رساند و بعد از جامه‌های حریر و دیبا و لباسهای معطر جامهٔ خاک در من پوشانند و بعوض جواهر گرانبها سنگ و کلوخ بر من نشانند و بعد از منزلهای مبسوط در قبر تنگ ساکن گردانند و بپوشانند مرا بعد از خلع لباس مکرمت جامهٔ خواری و ذلت پس در آنجا با تمام تنهایی و بیکسی و هیچیک از شما با من نباشید و مرا از آبادانی بدر برده و بمحل خراب و ویرانه بسپارند و بدن مرا جانوران زمین از مورچه و غیر آن و آنکه از دیگر گوشت و پوست مرا بخورند و بدن من تمام کرم و مردار گندیده شود و عزت از من بیگانه و خواری با من یار گردد و دوست‌ترین شما نسبت بمن در آن حال کسی باشد که زودتر مرا دفن کند و مرا با کردهای خود واگذارد و برود و در آن حال بغیر حسرت و ندامت ثمره برای من دوستان و یاران مترتب نشود و شما پیوسته مرا وعده میکردید که دشمنان ضرر رساننده را از من دفع نمایید و اکنون اعتراف می‌نمایید که نفعی از شما بمن نمیرسد و قادر بر دفع ضرری از من نیستید و چاره‌ای برای من نمیدانید پس ای گروه من امروز چاره کار خود میکنم چون شما با من مکر کردید و دامهای فریب برای من گسترده بودید و خود را از مکر شما نجات میدهم ایشان گفتند که ای پادشاه نیکوکردار ما آن نیستیم که پیشتر بودیم چنانچه تو آن نیستی که پیشتر بودی آنکسی که ترا از حال بدکبال نیک آورده حال ما را نیز متبدل ساخته در عقب مجرد خود پکرده پس توبه ما را قبول فرما و خیرخواهی ما را ترک مفرما پادشاه گفت که شما بر سر قول خود هستید من در میان شما میباشم و هر گاه که بر خلاف این وعده عمل نمایید از میان شما بیرون میروم پس آن پادشاه در ملک خود ماند و لشکر آن همگی بسیرت آن عمل نمودند و بعبادت و بندگی الهی مشغول گردیدند پس حق تعالی از برای و فراوانی در بلاد ایشان کرامت فرمود و دشمنان ایشان را مخذول گردانید و مملکت پادشاه زیاده شد و سالها

دیگر بر این سیر نیکو در میان ایشان پادشاهی کرد و برحمت ایزدی پیوست و تمام عمر آن شفقت و بحال بود که
نصف آن بظلم و فساد گذرانید و نصف دیگر را بصلاح و سداد. یوزاسف گفت که شنیدم این مثل را ... و
کردیم از این باب مثل دیگر بیان فرما که موجب بینائی و خوشحالی من گردد و شکر الهی را زیاده بجا آورم. بلوهر گفت
که نقل کرده اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق و در میان رعیت او شدت و تنگی و تفرقه در آمد که بودند دشمنان
برایشان مستولی بودند بسبب فسق و فساد ایشان و آن پادشاه را پسری بود در نهایت صلاح و سداد و حق شناسی
و خداترسی و آن رعیت را بخوف الهی و پرهیزکاری از گناهان راغب میگردانید و امر میفرمود ایشان را بیاد کردن
خدا در جمیع احوال و پناه بردن باو در دفع دشمنان و رفع شدائد و چون پدرش از دنیا رفت و آن پسر بر سریر سلطنت
مستقر گردید اتباع و بقایای دشمنان او را منکوب گردانید و در عیشش برفاهیت و امنیت مجتمع گردیدند و ملکش آبادان
و معمور گردید و امور پادشاهی اش منتظم شد و وفور این نعمتها باعث طغیان و غفلت و فساد آن گروه
گردید که بندگی خدا را ترک کردند و نعمتهای خدا را کفران می نمود و هر که با و عظ امیفرمود رنجیده مسارعت بقتلش می نمود
و در این حال پادشاهی آن سلطان بانجامید و روز بروز فساد آن رعیت آن زیاده می شد تا آنکه همگی فراموش کردند
آن دین حق را که پیش از پادشاهی آن داشتند و آنچه امر میفرمود از باطل و ظلم همگی اطاعت آن می نمودند و در ضلالت
و گمراهی مسارعت میکردند و بر این حال ماندند تا آنکه فرزندان ایشان بر این جهالت و بطالت نشو و نما کردند و عبادت
الهی بالمره میان ایشان بالکلیه برطرف شد و نام مقدس الهی بر زبان ایشان جاری نمی شد و در خواطر ایشان
خطور نمی کرد که خداوندی و معبودی بغیر آن پادشاه دارند و آن پادشاه در حیوة پدرش با خدا عهد کرده بود
که اگر آن پادشاه شود اطاعت الهی بنحوی بکند که هیچیک از پادشاهان گذشته نکرده باشند و فرمان برداری خدا
چندان بکند که فوق طاعت همه کس باشد پس چون بپادشاهی رسید غرور سلطنت آن نیت را از خواطرش
محو نمود و مستی فرمان روائی چندان او را بیهوش کرد که چشم نگشود و بکتاب حق اصلا نظر نیفکند و در میان امرای
آن مردی صالح بود که قرب و منزلتش نزد آن پادشاه زیاده از دیگران بود و دلش بسیار بدرد آمده و دلتنگ شد از آن

گمراهی ضلالت

گمراهی و ضلالت و مستی و بطالت که در آن پادشاه میدید و میخواست که با آن پادشاه بیاد دهد بهمانیکه آن با خدا عهد
نموده بود و او را پند دهد و نصیحت کند و لکن از شدت و صولت و غفلت او حذر می نمود و جرئت نمی کرد و از اهل
صلاح در مملکت آن پادشاه کسی نمانده بود بغیر او و یک شخص دیگر که در اطراف مملکت آن پادشاه مختفی بود و کسی نام و
نشانش را نمی دانست پس روزی آن مرد مقرب جرئت کرد و کله مرده ای پوسیده برداشت و در جامه پیچید و در مجلس پادشاه
در آمد و چون برجانب راست آن پادشاه نشست آن کله را بیرون آورد و در پیش خود گذاشت و پا بر آن میزد تا آنکه
ریزه های استخوان تمام مجلس را کثیف کرد و پادشاه از آن عمل بسیار در خشم شد و اهل مجلس همگی متحیر شدند و غلامان
شمشیرها کشیدند و منتظر فرمان پادشاه شدند که چون اشاره نماید او را پاره پاره کنند و پادشاه با آن شدت
و غضب و خشمی که او را از جا بدر برآورده بود ضبط خود می نمود و امر بقتل او نفرمود و پادشاهان آن زمان شیوه ایشان
این بود که با وجود تکبر و تجبر و کفر و ضلالت نهایت حلم و بردباری می نمودند و مبادرت بسیاست و تادیب نمی کردند
برای تالیف دلهای رعیت و آبادانی مملکت زیرا که انحراف قلوب ایشان موجب تزلزل بنیان سلطنت میگردد
و خرابی مملکت موجب نقصان مال و خراج پادشاهان میشود و باین سبب پادشاه ساکت ماند تا از مجلس برخواست
و آن مرد روز دیگر در مجلس پادشاه همان عمل کرد و پادشاه با او در آن باب با آن هیچ نگفت چون آن مرد دید که پادشاه
از سبب آن کار هیچ نمی پرسد در روز چهارم همان کله را برداشت و با ترازوئی و قدری از خاک و چون بمجلس در آمد
و با کله آن کرد که هر روز میکرد ترازو را برگرفت و در یک کفه آن درمی گذاشت و در کفه دیگر خاک ریخت آنقدر که
برابر آن درم شد پس آن خاک را در چشم آن کله ریخت و یک کفه خاک برداشت و در دهان آن کله ریخت و در این حال
دیگر پادشاه را طاقت صبر نماند و بیتاب شد و گفت میدانم که باعث جرئت تو بر این اعمال در مجلس من زیادتی قرب
و منزلتی است که نزد من داری و میدانی که ترا عزیز و گرامی میدارم و از تو میگذرانم چیزی چند را که از دیگران نمی
گذرانم و گمان دارم که از این اعمال غرضی و مطلبی داری پس آن مرد برای در افتاد و پای پادشاه را بوسه داد و گفت
ای پادشاه ساعتی روی بمن دار و عقل خود را همگی متوجه من گردان که با تو سخنی دارم بدرستیکه مثل سخن و حکمت

مثل تیری است که اگر بر زمین نرم می اندازندی نشیند و جا میکند و اگر بسوی سنگ سخت اندازند تاثیر نمی کند و جا
نمی گیرد و بر میگردد و همچنین کلام حق مانند باران است که اگر بر زمین نرم و پاکیزه که قابل زراعت باشد ببارد از آن گیاه
میروید و اگر بر زمین شوره ببارد ضایع می شود و بدتر میگردد مردم هواها و خواهشهای مختلف میباشد و پیوسته دل
آدمی عقل نورانی با خواهشهای نفسانی معارضه و مجادله مینماید پس اگر خواهش نفس بر عقل غالب گردید حق را قبول
نمی کند و از جا بدر می آید و سفاهت و تندی میکند و اگر عقل بر شهوات نفس غالب شد آدمی حق را می یابد و او را
لذت خوشی و خطائی حاصل می شود و بدانکه من از هنگام طفولیت تا حال دوست دار دانش و علم بودم و بتحصیل علوم
راغب بودم و بر همه چیز اختیار می نمودم پس هیچ علم نماند مگر آنکه از آن بهره وافی اخذ نمودم تا آنکه روزی در میان
قبرستانی میگردیدم این کله پوسیده را دیدم که بیرون افتاده بود از قبرهای پادشاهان و چون بپادشاهان
محبت عظیم دارم از مشاهده این کله بر اجلال و جدا گردیدن آن و افتادن آن بر خاک بمذلت و خواری بسیار متغیر
شدم پس آن را برداشتم و در بر گرفتم و بخانه خود بردم و دیبا و حریر بر آن پوشانیدم و گلاب بر آن پاشیدم و بر روی
فرش نیکو گذاشتم و با خود گفتم که اگر این کله از سرهای پادشاهانست این اکرام در این تاثیر میکند و بحسن و جمال خود
بر میگردد و اگر از سرهای فقرا و درویشانست بر همین حال می ماند و اکرام من نفعی بآن نمیرساند پس چند روز با آن
چنین سلوک کردم و در اکرام و احترام و زینت آن اهتمام کردم هیچ تغییر در آن نشد و هیچ جمالی او را حاصل نگردید چون
دیدم که گرامی داشتن در آن تاثیر نمیکند طلبیدم یکی از غلامان خود را که از سایر غلامان نزد من کم قدرتر بود و فرمودم
که خواری بیش از پیش بآن رساند دیدم که آن حالت نیز در آن هیچ تاثیر نکرد دانستم که اکرام نمودن و
اهانت فرمودن نسبت بحال آن سر یکسان است پس چون کمالات در آن مشاهده کردم نزد حکما و دانایان
رفتم و از احوال آن کله از ایشان سئوال نمودم ایشان نیز علمی باحوال آن نداشتند و چون میدانستم که تو باشی
منتهای دانش و علم و معدن بردباری و حلمت نیز رو بتو آمدم که سئوال نمایم و از جان خود میترسیدم و جرئت
سئوال نمی نمودم تا آنکه خود سئوال فرمودی اکنون التماس دارم که مرا خبر دهی که این کله سر پادشاهانست یا

گدایان

با گدایان و بدر میگردد چون در ماه در تفکر در حال این کله با خود اندیشه کردم که دیده پادشاهان را هیچ چیز پر نمیکند
و حرص ایشان بمرتبه ایست که اگر تمام زیر آسمان را بتصرف در آورند بآن قانع نمیگردند و همت بر تسخیر بالای
آسمان میگمارند و دیده این کله را ملاحظه کردم از وزن یکدرم خاک پر شد و همچنین نظر کردم بدهان این کله که اگر
دهان پادشاهان باشد هیچ چیز پر نمی شود و چون ملاحظه کردم از یک مشت خاک پر شد پس اگر میگوئی این سر گشت
محبت بر تو تمام میکنم که این را از قبرستان پادشاهان برداشته ام و اگر باور نمی کنی میروم و کلهای پادشاهان
و مسکینان همه را بیرون می آورم و نزد تو حاضر میگردانم و اگر فضیلتی و شرفی در کلههای پادشاهان بر من ظاهر
می سازی من بگفته تو قایل می شوم و اگر میگوئی که این کله سر پادشاهانست پس بدانکه این پادشاه که این کله
اوست از شوکت پادشاهی و زینت و رفعت و عزت مثل آنچه تو داری در حال حیوات خود داشته است و اکنون
باین حال رسیده است و نمی پسندم بتو ای پادشاه روزی که تو نیز باین حال افتاده باشی و پامال حوادث و
دشمن گردیده باشی و با خاک یکسان شده باشی و کرم بدنت را خورده باشد و جمعیت بتنهائی و عزت بخواری
بدل شده باشد و نزاد در خانه جا ده کمتر از چهار ذرع و پادشاهیت را بمیراث ببرند و یاد تو از میان مردم برود
و عملهای تو تمام برهم خورده و فاسد شود و هر که گرامی داشته باشی خوار گردد و هر که را خوار کرده باشی گرامی گردد و دشمنان
تو شاد گردند و یارانت گریزان شوند و خاک بر رویت بریزند و بجائی گرفتار شوی که اگر ترا آواز دهند نشنوی و اگر
ترا گرامی دارند ندانی و اگر ترا خوار گردانند بخشم نیائی و فرزندانت یتیم گردند و زنانت بیکس شوند و گاه باشد
که شوهران دیگر بگیرند پس پادشاه از استماع این سخنان هراسان شد و اشک از چشمش فرو ریخت و فریاد
واویلاه بر آورد و بسیار بگریست و چون آمرزید به سخنش ای پادشاه متغیر گردد دیگر از امثال این سخنان بسیار گفت
پادشاه گفت که خدا ترا جزای خیر دهد و این حجتی که بر من بر آمد از بزرگان خدا الیشان ترا بیلائی گرفتار کنند
بگیان خود سوگند میخورم که مطلب ترا فهمیدم و بگیر خود دیسار کردیدم پس ترک شهوات و معاصی نمود و بطاعات و
خیرات راغب گردید و آوازه نیکی و صلاح او در آفاق منتشر شد و اهل فضل و علم از همه طرف رو باو آوردند و

عاقبت او بجز صلاح انجامید و بر اینحال بود تا از دنیا مفارقت نمود یوذاسف گفت که دیگر از این گونه مثل بفرما
بلوهر گفت که نقل کرده اند که در ازمنهٔ گذشته پادشاهی بود و بسیار خواهش داشت که از آن فرزندی حاصل شود
و به گونه علاجی که گمان میبرد برای این مطلب خود را معالجه مینمود و فایده نمی بخشید تا آنکه در آخر عمر یکی از زنان آن حامله
گردید و پسری از او متولد شد چون نشو و نما کرد و براه افتاد روزی گامی برداشت و گفت بروز معاد و بازگشت خود
جفا مکنید پس گام دیگر برداشت و گفت پیر خواهید شد و گام سیم برداشت و گفت بعد از آن خواهید مرد پس بحال
خود برگشت بطور اطفال مشغول بازی و لهو شد پادشاه از شنیدن این حال بسی متعجب شد و منجمان و علما را طلبید
و حال آن فرزند را نقل کرد و گفت طالع فرزند مرا ملاحظه نمایید و در این اطوار آن تامل کنید و احوال او را برای من
بیان کنید و آن گروه آنقدر که در استعلام احوال آن اندیشه کردند کما هو حقه نشد و در احوال آن چیزی استنباط
نتوانستند نمود پس چون پادشاه دانست که ایشان نیز در امر او حیران شده او را بدایگان داد که بشیر دادن آن
مشغول شدند و یکی از آن منجمان گفت که این طفل پیشوائی از پیشوایان دین خواهد شد پس نگاهبانان بر آن
فرزند گماشت که از آن جدا نشوند تا آنکه آن پسر بسن شباب رسید روزی خود را از دست پاسبانان خلاص
کرد و به بازار آمد ناگاه نظرش بر جنازه افتاد پس پرسید که این چه چیز است گفتند آدمیست مرده است پس پرسید
که چه چیز باعث مرگ او شده است گفتند که پیر شده و ایام عمرش بسر آمده اجلش رسیده و مرده پس پرسید که پیشتر
صحیح و زنده بود و میخورد و می آشامید و راه میرفت گفتند بلی پس چون پاره راه دیگر رفت نظرش به مرد پیری
افتاد ایستاد و از روی تعجب نظر بسیار بر او میکرد و ملاحظهٔ احوال آن مینمود پس پرسید که این چه چیز است گفتند
مردیست که سن بسیار دارد و پیری او را دریافته و اعضا و قوایش ضعیف و باطل گردیده است پرسید که مرد اول
طفل بود و باینحال رسیده است گفتند بلی پس از آن در گذشت ناگاه بمردی بیماری رسید از حال آن پرسید
گفتند مردیست بیمار شده است گفت که این مرد اول صحیح بود و بعد از آن بیمار شده است گفتند بلی گفت اگر آنچه که شما راست
میگوئید آنچه میگوئید همه مردم عالم دیوانه اند ناگاه پرستاران و پاسبانان بفکر او پی افتادند و تفحص کردند و او را

در خانه نیافتند ببازار آمدند و او را گرفته بخانه بردند چون بخانه در آمد بر پشت خوابید پس نظرش بچوبهای سقف
خانه افتاد پرسید که اول این چوبها چگونه بوده است گفتند اول نهالی بوده از زمین روئیده و بعد از آن بزرگ شده
و درختی شده بعد از آن بریده اند و دیوارهای این خانه را بلند کرده اند و این چوب را بر روی آنها انداخته اند در آن سخن بود
که پادشاه فرستاد نیز و موکلان که ملاحظه کنید که پسر من گویا شده و بسخن آمده است گفتند بلی سخن میگوید
سخن چند میگوید از باب سخنان سودائیان و وسواسیان پس چون آن سخنان را بپادشاه نقل کردند علما و
منجمان را بار دیگر طلبید و از حال آن پسر سؤال نمود ایشان حیران ماندند مگر همان منجم که اول بار گفت که آن پیشوا
و رهنمای اهل دین خواهد بود و پادشاه را سخن آن خوش نیامد پس بعضی از دانایان گفتند که ای پادشاه اگر زنی را بنزد
او در آوری این حالت سودا از آن زایل میگردد و عاقل میشود و بکار خود بینا میشود پادشاه سخن ایشان را پسندید و تفحص
نمود در اطراف زمین و زنی با نهایت حسن و جمال که از آن بهتر نتواند بود برای آن پسر رسانیده و بعضی را در آورد و برای آن
مجلس آراست و سازندگان و نوازندگان و بازیگران بسیار جمع کرد و هر یک بکار خود مشغول گردیدند چون نغمه و ترانهها
ایشان بلند شد پسر پرسید که این صداها چیست گفتند اینها از ارباب نغمه و ترانه و لهو و لعب و بازی و طرب اند که برای
عروسی تو ایشان را جمع کرده اند که خاطر تو شاد کنند پسر ساکت شد هیچ نگفت و چون شب شد پادشاه زن آن
پسر را طلب نمود و گفت من فرزندی بغیر این پسر ندارم و بسیار او را عزیز میدارم میخواهم که چون تو بنزد آن بروی
بشیوهٔ دلربائی و ملاطفت و بافسون و شیرین زبانی دهن مصاحبت دل او را بسوی خود مایل گردانی پس چون
زن را بنزد آن بردند و خلوت شد زن بنزدیک او رفت و شروع در دلربائی و ملاطفت نمود و پرده حیا را از
پیش برداشت و دست در گردنش در آورد پس گفت که شتاب مکن که شب دراز است و ایام صحبت بسیار است
خدا بر تو مبارک گرداند این مواصلت را صبر کن تا بخوریم و بیاشامیم و بعد مشغول شویم پس آن جوان مشغول طعام
خوردن شد و زن مشغول شراب خوردن گردید و آن قدر صبر کرد تا که جوان که مستی آن زن را دریافت و بخواب رفت
پس دربانان و پاسبانان را غافل کرده از خانه بیرون آمده از شهر در آمده و در کوچه ها میگردید تا آنکه پسری هم سن خود

از اهل آن شهر برخورد و جامهای خود را انداخت و بعضی از جامهای آن پسر را پوشید که کسی او را نشناسد و آن
پسر را برداشت و با یکدیگر از شهر بیرون رفتند و در تمام آن شب راه رفتند چون نزدیک صبح شد ترسیدند که
از عقب ایشان بیایند و ایشان را بیابند در گوشه پنهان شدند و چون صبح شد خدمتکاران پسر پادشاه بنزد دختر
آمدند و او را در خواب یافتند و پسر را ندیدند از دختر احوال او را پرسیدند گفت که حال نزد من بود و من بخواب رفتم
نمیدانم بکجا رفته است چندانکه او را طلب کردند نیافتند پس چون شب درآمد پسر پادشاه با رفیق خود از مکان خود
بیرون آمد و راه را در پیش گرفتند و پیوسته چنین میکردند که روزها مخفی میشدند و شبها مسافت می‌پیمودند تا آنکه از مملکت آن
پادشاه بیرون رفتند و بمملکت پادشاه دیگر داخل شدند و آن پادشاه را دختری بود در نهایت حسن و جمال و از
بسیاری محبتی که با آن دختر داشت عهد کرده بود با آن که او را بشوهر ندهد مگر کسی که او بپسندد و اراده نماید و باین
غرض بسیار رفیع و عالی بنا کرده بود که بر شارع عام مشرف بود که آن دختر همیشه در آنجا نشسته بود و بر مردمی که از آن شارع
عبور می‌نمودند نظر میکرد که اگر کسی را بپسندد پدر خود را اعلام نماید که او را بعقد در آورد ناگاه نظرش بر پسر پادشاه
افتاد که با آن جامهای کهنه با رفیق خود سیر میکند چون نور کواکب صوریه و معنویه از جبین آن پسر ساطع بود محبت
آن در دل آن دختر قرار گرفت و نزد پدر فرستاد که اینک من کسی را برای شوهری خود اختیار کردم اگر مرا بکسی تزویج
خواهی کرد باین جوان بده و الا بدیگری راضی نخواهم شد و در آن حال مادر دختر بنزد او آمد باو گفت که دختر شخصی را پسندیده
برای شوهری خود و میگوید که بدیگری راضی نخواهم شد مادر دختر بسبب استماع این سخن مسرور گردید و آن نیز نظر کرد
آن پسر را مشاهده نمود بسرعت تمام بخدمت پادشاه رفت و حقیقت حال را عرض نمود پادشاه نیز بسیار خوشحال
شد و بقصر دختر برآمد و گفت که آن جوان را بمن بنمایید چون آن پسر را نشان دادند از دور مشاهده آن نمود از قصر فرود آمد
و تغییر لباس نمود بنزد پسر آمد و با آن سخن گفت و از احوال آن سؤال نمود که تو کیستی و از کجا آمده‌ای گفت ترا باین چکار است
و چه سؤال از من میکنی من مردی ام از فقرا و مساکین پادشاه گفت که تو غریب مینمائی و رنگ تو برنگ مردم این شهر
نمی‌ماند پسر گفت که من غریب هستم پادشاه هرچند سعی نمود که او را براستی احوال خود بیان فرماید ابا نمود و بیان

حال خود

حال خود نکرد پس پادشاه جمعی را موکل آن کرد و فرمود که از احوال آن با خبر باشند بنحوی که آن ندانند و مطلع باشند که بکجا
میرود و در کجا قرار میگیرد و بعد از آن بسرای خود باز گشت و گفت جوانی را دیدم در نهایت عقل و فراست و گویا که پسر
پادشاهی است و چنان می‌دانم که او را میل و خواهش نباشد با آنچه شما او را برای آن میخواهید پس کس بطلب آن فرستاد که
او را حاضر کنند ملازمان پادشاه بنزد آن آمدند و گفتند که پادشاه ترا می‌طلبد پسر گفت مرا با پادشاه چکار است و
برای چه مرا میخواهد که مرا با آن حاجتی نیست و او مرا نمی‌شناسد ملازمان سخن او را گوش نکردند و با کراه او را بمجلس پادشاه
حاضر ساختند و پادشاه او را گرامی داشت و فرمود کرسی برای آن گذاشتند و او را بر کرسی نشانیدند و پادشاه امر نمود که
دختر و زنش پس پرده آمدند و به پسر گفت که ای جوان ترا برای کار خیری طلبیده‌ام دختری دارم و ترا برای شوهری خود
پسندیده و میخواهم که ترا بعقد آن در آورم و از فقر و پای چیزی برو امکن که ما ترا غنی میگردانیم و شرافت و بزرگی و قوت
بتو ارزانی میداریم پسر گفت مرا با آنچه میگوئی احتیاجی نیست ای پادشاه اگر میخواهی برای تو مثلی بیان کنم پادشاه
گفت بگو ! آن جوان گفت که نقل کرده‌اند که پادشاهی بود و پسری داشت و آن پسر مصاحبان و دوستان داشت
روزی آن دوستان طعامی مهیا کردند و پسر پادشاه را بضیافت طلبیدند چون بمجلس ایشان درآمد بشراب خوردن
مشغول شدند تا آنکه همگی مست شدند و افتادند پسر پادشاه در نصف شب بیدار شد و هوای اهل خانه خود بر سرش افتاد
بیرون آمد که بخانه خود بازگردد و هیچیک از مصاحبان را بیدار نکرد و مستانه راه می‌آمد در عرض راه که گذرش بر قبری افتاد
و در عالم مستی و بیهوشی چنین بنظرش آمد که آن قبر خانه او است پس بآن قبر داخل شد و گند مرده که بمشامش رسید
از غایت بیهوشی و بیخبری گمان کرد که بوهای خوشی است که در خانه از برای آن مهیا کرده‌اند و استخوانهای پوسیده
که در آن قبر بنظرش درآمد گمان کرد که فرشهای بزرگانه است که در منزل برای آن گسترده‌اند و دید که مرده تازه در آن
قبر دفن کرده‌اند و متعفن گردیده چنان بخیالش درآمد که معشوق او است دست تنگ بگردن او در آورد و در تمام شب
او را می‌بوسید و بازی میکرد و چون صبح شد بهوش باز آمد و نظرش کرد که دست خود را در گردن مرده گندیده پوسیده
خود را بانواع کثافات از چرک و ریم و خون آلوده یافت و از آن حال مضطرب شد و از آن حال وحشت عظیم بهمرسانید

بیرون آمد با نهایت بدحالی متوجه شهر شد و از شرمندگی و انفعال آن حال ناخوش خود را از مردم پنهان میکرد
تا بخانهٔ خود درآمد بسی شادمان شد که کسی او را بآن حال مشاهده نکرد پس جامهای خود را افکند و خود را پاکیزه گردانید و جامهای
نو پوشید و بوهای خوش خود را خوشبو کرد و خدا را حمد و ثنا کرد ای پادشاه گمان داری که کسی که چنین حالها بر او گذشته باشد
دیگر باختیار خود بچنین جائی میرود و چنین جای را اختیار می نماید پادشاه گفت نه گفت حال من نیز مثل حال آن پسر
پادشاه است پس پادشاه بجانب زن و دختر التفات نمود و گفت گفتم که این جوان با چه شما میخواهید رغبت نمی
نماید مادر دختر گفت که اوصاف و کمالات دختر را چنانچه باید برای آن بیان نکردی و از این سبب بآن رغبت ننمود اگر
رخصت میفرمائی من بیرون آیم و با آن سخن بگویم پادشاه بآن پسر گفت که زن من میخواهد که برابر تو آید و با تو سخن
گوید و تا امروز بحضور کسی نیامده و با کسی سخن نگفته پسر گفت اگر خواهد بیاید پس زن بیرون آمد و نشست و گفت ای این
معلوم باد ترا که حق تعالی خیر فراوان و نعمت بی پایان بسوی تو فرستاده و تو چنین نعمتی سزاوار نیست قبول کن
که دختر خود را بعقد تو درآورم بدرستیکه اگر ببینی که پروردگار چه بهره از حسن و جمال و زیبائی و رعنائی و کمال بآن کرامت فرموده
قدر این نعمت را خواهی دانست و کار او را اختیار نمائی محبوب عالمیان خواهی شد پس رو بپادشاه کرد و گفت میخواهی برای
ایضاح مثلی بیان کنم پادشاه گفت بلی آن جوان گفت که جمعی دزدان با یکدیگر اتفاق کردند که بخزانهٔ پادشاهی روند
چیزی بدزدند پس نقبی زدند و از زیر دیوار داخل خزینه شدند متاعها دیدند که هرگز ندیده بودند و در میان آنها سبوی بزرگ
از طلا و مهری از طلا بر آن زده بودند با یکدیگر گفتند که در میان متاعهای این خزانه از این سبو بهتر چیزی نیست از طلا
ساخته اند و مهر طلا بر آن زده اند و آنچه در این سبو است البته از سایر امتعهٔ این خزانه بهتر خواهد بود پس آن سبوی طلا را
برگرفته بردند بنیستانی و همگی همراه بودند که مبادا بعضی خیانت کنند پس چون در آن سبو را گشودند چند افعی کشنده
در آن سبو بودند برایشان حمله کردند و همگی را کشتند خدا ترا عمر دهد ای پادشاه گمان داری که کسیکه احوال آن
جماعت را شنیده باشد و حال آن سبو را داند دیگر بر سر آن سبو میرود پادشاه گفت نه پسر گفت که حال من
همین حالت پس دختر بپدر خود گفت که مرا رخصت فرما که بیرون آیم و با آن سخن گویم زیرا که اگر مرا ببیند [illegible]

چه مرتبه

چه مرتبه از حسن و نیکوئی و دلبری و زیبائی بمن عطا فرموده البته با اختیار قبول خواهد کرد پادشاه بآن
جوان گفت که دختر من میخواهد که بحضور تو آید و بی حجاب با تو سخن گوید و تا امروز در برابر کسی نیامده و با بیگانه سخن نگفته
نگفته آن جوان گفت اگر خواهد بیاید پس آن دختر با نهایت حسن و جمال و غنج و دلال از پرده بیرون خرامید و بآن پسر
گفت که آیا هرگز کسی مثل من دیده در نیکوئی و خوشروئی و بهجت و نضارت و حسن و طراوت و من ترا پسندیدم
و محبت ترا بجان خریده ام با من جفا مکن و چون منی را بفراق خود مبتلا مکن جوان رو بپادشاه کرد و گفت میخواهی که
برای تو مثلی ذکر کنم که شاهد حال من باشد بیاورم پادشاه گفت بلی جوان گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود و دو پسر
داشت پس این پادشاه را با آن پادشاه دیگر کارزار روداد و در هر کارزار یکی از آن دو پسر اسیر آن پادشاه دیگر شد
پس فرمود که آن پسر را در خانه حبس کردند و حکم فرمود که هر که بر آن بگذرد سنگی بر آن بزند و آن پسر بر این حال مدتی
در حبس ماند پس برادر آن پسر بپدر خود گفت که رخصت ده مرا که بروم بجانب برادر خود شاید او را بحیله خلاص
توانم کرد پادشاه گفت برو و آنچه خواهی از اموال و امتعه و اسباب بآن با خود بردار پس تهیهٔ سفر خود را درست کرد و اسباب
و امتعهٔ بسیار و زنان خواننده و نوازنده بیشمار با خود برداشت و متوجه ملک آن پادشاه شد و چون نزدیک شهر آن
پادشاه رسید پادشاه از قدوم آن باخبر شد و مردم شهر را امر فرمود که او را استقبال نمایند و در بیرون شهر
منزل مناسبی برای آن تعیین فرمود و چون پسر پادشاه در آن منزل قرار گرفت متاعهای خود را گشود و
غلامان خود را امر فرمود که با مردم مشغول خرید و فروش شوند و در سودا و معامله با ایشان مساهله نمایند و متاعها را
بقیمت ارزان بایشان بفروشند و چون اهل شهر بمعامله مشغول شدند پسر پادشاه از ایشان غافل
گردید و پنهانی بشهر درآمد و در زندان برادر خود را نشسته بود چون بدر آن زندان آمد و سنگ ریزه برداشت و در آن
زندان افکند که معلوم نماید که برادرش حیات دارد یا نه چون آن سنگ ریزه بر او خورد فریاد برآورد و گفت کشتی مرا
پس زندانبانان بر سر آن جمع شدند و پرسیدند که چرا فریاد کردی و ترا چه پیش آمد که چنین جزع نمودی
و در این مدت ما ترا چندین ماه سیاستهای عظیم کردیم و مردم بر تو سنگهای گران انداختند و جزع نکردی و فریاد

نیامدی اکنون از سنگریزه این مردم چرا بیغرباد آمدی کهف آنها بیگانه بودند و مرا نمی‌شناختند و این مردم آشنا
می‌نماید پس برادرش بمنزل خود برگشت و بمردم شهر گفت که فردا نیز بیایید که تماشایی برای شما بکنم که مثل آن
ندیده باشید چون روز دیگر شد تمام مردم بسوی آن شتافتند برای بود ابس فرمود که تماشاگاه بیش برای ایشان
کشودند و سازنده‌ها و نوازنده‌ها و بازیگران و لعبت‌بازان و ارباب طرب و اصحاب لهو و لعب را فرمود که هر یک
بشیوه مردم را مشغول خود گردانند و چون دید که مردم همگی مشغول خرید و سودا و عیش و تماشا گردیدند نشست روز
گذشته عمل نمود و مخفی بشهر در آمد و بزندان برادر را داخل شد و زنجیرها و بندهای او را برید و گفت غم مخور که ترا
مداوا میکنم و جراحتهای ترا مرهم میگذارم و او را در بر گرفته از شهر بیرون آورد و بر جراحتهای آن مرهم گذاشت
و چون اندکی بصلاح آمد و قدرت حرکت بهم رسانید او را بسر راه آورد و گفت برو از این راه که بدریا میرسی
کشتیها مهیا کرده‌ام برای تو بر آن بنشین و بجانب وطن خود روانه شو چون آن برادر محبوس قدری راه آمد بطالع
منحوس خود راه را گم کرد و در چاهی در افتاد که در آن چاه اژدهای عظیمی بود و در آنجا درختی بود و چون نظر بآن درخت
افکند دید که بر سر درخت دوازده غول بادی دارند و بر ساق درخت دوازده شمشیر برهنه تعبیه کرده‌اند و
مبالغت بر آن درخت بالا رود تا از چاه و اژدها نجات یابد پس سعی بسیار کرد و با انواع حیلها از ساق آن درخت
بالا رفت و خود را بشاخی از شاخهای آن درخت رسانید و بصد افسون از آن غولان خلاصی یافته خود را بدریا
رسانید و بدریا رسید و بر کشتی سوار شده بخانه خود در رسید خدا عمر تو دراز کناد ای پادشاه گمان داری
که چنین کسی دیگر باختیار خود بچنین جایی برگردد و خود را بچنین مهلکه بیفکند پادشاه گفت ای جوان کهف که حال
نیز مثل حال آن جوان است که حالش را شنیدی پس پادشاه و زن و دختر همگی از قبول کردن آن جوان مأیوس شدند
در این اثنا آن پسری که رفیق پسر پادشاه بود نزد پسر پادشاه آمده و سر در گوش او گذاشت و گفت ای کهف که تو این
دختر را قبول نمیفرمایی التماس دارم که برای من خواستگاری نمایی شاید که بنکاح من در آورند پسر پادشاه
بپادشاه گفت که رفیق من میگوید که اگر پادشاه صلاح بداند این سایه مرحمت را بر سر من افکنده و دختر خود را

بعقد من درآورد

بعقد من درآورد الله پس گفت مثل این رفیق من با آن میماند که مردی رفیق جمعی شده بود پس همگی بکشتی نشستند
و کشتی را روانه کردند چون پاره راهی که رفت کشتی ایشان شکست نزدیک جزیره‌ای که در آن غولان بسیار بودند رفیقان
آنمرد همگی غرق شدند و او را دریا بآن جزیره افکند و آن غولان بر دریا مشرف شده بودند و نظر میکردند پس غول
ماده نزدیک آنمرد آمده و او را دیده عاشق او شد و خود را بنکاح او در آورده و با آن صحبت داشت تا صبح چون صبح شد
آنمرد را کشت و قسمت کرد و اعضای آن میان یاران و مصاحبان و بعد از زمانی مثل این واقعه رو داد شخصی دیگر را
که بآن جزیره افتاد و دختر پادشاه غولان عاشق آن شد و او را برد و در آن شب تا صبح او را تکلیف مباشرت
می‌نمود و آن مرد چون از واقعه آنمرد سابق خبر داشت تا صبح از ترس خواب نمی‌کرد و چون صبح شد و آن غول بقصد
قتل آن برخاست آنمرد گریخت و خود را بساحل دریا رسانید اتفاقا کشتی بر کنار آن جزیره حاضر شده بود پس فریاد زد
اهل آن کشتی را و با ایشان استغاثه نمود ایشان بر او رحم کردند و او را سوار کشتی کردند و با خود بردند و او را بوطنش
رسانیدند چون صبح شد غولان بجانب آن غول آمدند و پرسیدند که چه شد آنمردی که با او شب بروز آوردی گفت
از من گریخت غولان تکذیب او نمودند و گفتند البته او را تنها خورده و با ما حصه نداده‌ای ما ترا در عوض آن میکشیم
اگر او را حاضر نسازی نزد ما پس آن غول ناچار بر روی آب سفر کرد تا بخانه آنمرد آمد و نزد آن نشست و گفت ای سفر
تو چون گذشت گفت در این سفر بلای عظیم رو داد و الله تعالی بفضل خود مرا از آن نجات بخشید و قصه غولان را
بآن نقل کرد آن غول گفت که اکنون مشتهر از ایشان خلاص شده و خود را صحیح کرده گفت بلی گفت من همان غولم که
شب نزد من بودی آمده‌ام که ترا ببرم آنمرد شروع بتضرع و استغاثه کرد و آن غول را سوگند داد که از کشتن من
بگذر گر من عوض خود را بکسی دلالت میکنم که بهتر از من باشد آن غول بر او رحم کرد و التماسش را قبول نمود و با یکدیگر
بخانه پادشاه رفتند و غول گفت که ای پادشاه سخن مرا بشنو و میان من و این مرد محاکمه کن که من زن این مردم
و او را بسیار دوست میدارم و آن از من کراهت دارد و از صحبت من عاری میکند ای پادشاه موافق حق میان
من و او حکم کن چون پادشاه آن زن را با نهایت حسن و جمال مشاهده نمود بسیار پسندید او را و فریفته آن شد

وآن مرد را بخلوت طلبید وگفت اگر تو این زن را نمی خواهی بمن واگذار که من بسیار فریفته وعاشق او شده ام
گفت ای پادشاه اصیل صحبت آنست من است از آن بر میدارم والحق لیاقت صحبت پادشاهان دارد
وچنین کسی مناسب پادشاهان است وامثال ما مردم فقیر قابل صحبت او نیستیم پس پادشاه او را بخانه برد وشب
با آن عیش کرد وچون سحر پادشاه بخواب رفت غول او را کشت وپاره پاره کرد وگوشت او را بجز زره بر روی بیابان
خورد قسمت نمود ای پادشاه آیا گمان داری کسی را که چنین حیلها داند وبا تو چنین کند که خود را گرفتار آن غولان
گرداند پادشاه گفت نه چون آن پسر آن سخنان را از پسر پادشاه شنید گفت من از تو جدا نمی شوم واین
دختر را نمی خواهم وبکار من نمی آید پس هر دو از پادشاه مرخص شدند وبیرون آمدند وپیوسته بعبادت الله تعالی
میکردند ودر اطراف زمین سیاحت مینمودند واز احوال جهان عبرت میگرفتند تا آنکه الله تعالی بوسیله ایشان گروه
بسیار را براه دین هدایت فرمود ودر جهان آن پسر بسیار بلند شد وآوازه علم وعبادت وزهد وورع وکمالات او
در آفاق عالم منتشر شد پس بفکر پدر افتاد که او را از ضلالت وگمراهی نجات بخشد رسولی بسوی پدر خود فرستاد
چون رسول بنزد پدر آمد گفت فرزندت سلام میرساند که الله تعالی ما را بدین حق هدایت فرموده وما بتوفیق الهی گروه
بسیار را براه حق درآورده ایم وبندگان الهی را رهنمائی کرده ایم سزاوار نیست که تو در این جهالت وضلالت باقی
واز این سعادت محروم گردی پس پدر قبول نمود وبا اهلبیت خود بخدمت او شتافت وبدین او درآمدند وطریقه
او را پیش گرفته وبسعادت اخروی فایز گردیدند چون بلوهر سخن را باینجا رسانید یوذاسف را وداع نمود
وبمنزل خود مراجعت کرد وچند روز دیگر بخدمت او تردد می نمود تا آنکه درهای خیر وفلاح وهدایت وصلاح
بر روی آن گشاده شد وبراه حق ودین مبین هدایت یافت پس او را بالکلیه وداع نمود واز آن دیار بیرون رفت
ویوذاسف تنها ودلگیر وغمگین ماند تا آنکه هنگام آن شد که بجانب اهل دین وعبادت رود وهادی خلق را
هدایت نماید پس الله تعالی ملکی را از ملائکه بسوی آن فرستاد ودر خلوت براو ظاهر شد ونزد او ایستاد وگفت
برتو باد خیر وسلامتی از جانب حضرت ایزدی بدرستیکه تو انسانی در میان بهایم وحیوانات گرفتار شده که همگی بفسق

وظلم وجهالت

وظلم وجهالت گرفتار شده اند آمده ام بسوی تو با تحیت وسلام از جانب حق جل وعلا که پروردگار وخداوند
جمیع خلایق است فرستاده است مرا بسوی تو که ترا بشارت دهم بکرامتهای الهی وبتو تعلیم نمایم امری چند را که بر تو پنهانست
از امور دنیا وآخرت پس بشارت مرا قبول کن ومشوره مرا اختیار نما واز گفته من بیرون مرو ولباس دنیا را از
خود بیفکن وشهوتهای دنیا را از خود دور کن وترک کن پادشاهی زایل وسلطنت فانی را که ثبات ودوام ندارد
وعاقبت آن بجز پشیمانی وحسرت نیست وطلب کن پادشاهی را که زوال ندارد وشادی را که هرگز منقضی نمیشود
وراحتی را که هرگز متغیر نمیگردد ودرست کوش در اقوال وافعال وعدالت را پیشه خود کن بدرستیکه تو پیشوا وامام
مردم خواهی بود که ایشان را بسوی بهشت دعوت نمائی چون یوذاسف از ملک آن بشارتها شنید بسجده در افتاد
والله تعالی را شکر کرد وگفت من بجمیع اوامر پروردگار من فرماید اطاعت میکنم واز فرموده آن تجاوز نمی نمایم پس آنچه صلاح
من میداند مرا بآن امر فرما که ترا احمد میکنم وپروردگار خود را که ترا برای اصلاح من فرستاده شکر میکنم زیرا که آن
بمن رحم ومهربانی فرموده ومرا از شر دشمنان دین نجات بخشیده ومن پیوسته در اندیشه همین امر بودم که
تو برای آن نازل گردیده ملک گفت که من بعد از چند روز دیگر نزد تو خواهم آمد ترا بیرون خواهم برد مهیا باش از
برای رفتن پس یوذاسف عزم بیرون رفتن را با خود درست کرد وهمگی همتش بر آن مصروف بود وهیچکس را
بر این معنی مطلع نساخت پس چون وقت بیرون رفتن در آمد آن ملک در نصف شب بر آن نازل شد در
هنگامی که مردم همه در خواب بودند وگفت برخیز که دیگر تاخیر جایز نیست یوذاسف برخواست وافشای آن راز بعدی
نفرمود بغیر از وزیر خود چون خواست که سوار شود جوان زیبا رویی که حاکم بعضی از بلاد ایشان بود بنزد او آمد واو را سجده
کرد وگفت کجا میروی ای پسر پادشاه که ما را در این ایام شدت وتنگی رو خواهد داد وبدرستیکه مصلح احوال رعیت
ودانا وکامل بودی رعیت وملک وبلاد خود را میگذاری وما را بمحنت مبتلا میسازی نزد ما باش که از آن
روزی که تو متولد شده تا حال ما باسایش وفراوانی نعمت گذرانیده وبلایا وآفتی وتنگی بما نرسیده یوذاسف او را
تسلی فرموده ساکت گردانید وگفت تو در بلاد خود باش وبا اهل مملکت خود نیکو سلوک نما وبا ایشان مدارا کن

و مرا باینجا فرستاده اند بیا باید رفت و با مری که فرموده اند عمل می باید نمود اگر تو مرا در آن امر مدد و همراهی نمایی از عمل
من بهره و نفعی خواهی داشت این را گفت و سوار شد و آنقدر راه که مامور شده بود که سواره برود رفت و بعد از آن
از مرکب فرود آمد و پیاده براه افتاد و وزیر اسب او را میکشید و باواز بلند میگریست و پشت پا میکرد و میگفت که بچه رو پدر
و مادر ترا ببینم و چه جواب بایشان بگویم وا آیا بچه عذاب مرا سیاست کنند و بچه خواری مرا بکشند و تو چگونه طاقت
سختی و مشقت و آزار خواهی داشت که هرگز بان عادت نکرده و چگونه بر وحشت و تنهایی صبر خواهی کرد که هرگز تنها
نبوده و بدون مارک تو چون تاب گرسنگی و تشنگی و بر روی خاک و کلوخ خوابیدن خواهد داشت پس یوذاسف او را
ساکت گردانید و تسلی داد و اسب و کمربند خود را باو بخشید و وزیر بر پای یوذاسف افتاد و پاهایش را می بوسید
و میگفت ای سید و اقای من مرا وامگذار و با خود ببر بهر جا که میروی که مرا بعد از تو گرامی و حرمتی در میان این قوم
نخواهد بود و اگر مرا بگذاری و با خود نبری بصحراها بیرون خواهم رفت و هرگز بخانه نخواهم رفت که آدمی مرا بانجا باشد بار
دیگر یوذاسف او را دلداری نمود و تسلی فرمود و گفت هیچ خاطر خود راه مده که ان شاء الله تعالی عنقریب بتو خواهد رسید
و خیر خود خواهی دید و من کسی نزد پادشاه خواهم فرستاد و سفارش ترا باو پیغام خواهم کرد که ترا گرامی دارد
و با تو نیکی و احسان نماید پس یوذاسف جامهای پادشاهانه از بر خود کند و بوزیر بخشید و گفت جامهای مرا بپوش و
باو داد یاقوت گران بهای را که پیوسته بر سر میزد و بوزیر گفت که اسباب مرکب و لباس مرا بردار و نزد پادشاه رو
و چون برسی او را از روی تعظیم سجده کن و این یاقوت را بان بده و سلام مرا بان و بهمگی امرا و اشراف برسان
و بگو بایشان که چون من رجال دنیای فانی و آخرت باقی نظر کردم و در میان آنها مردد شدم در باقی رغبت کردم
و فانی را ترک کردم و چون اصل حسب خود را دانستم و دوست و دشمن خود را شناختم و تمیز میان یار و بیگانه کردم دوستان
بیگانه را ترک کردم و با اصل و حسب خود پیوستم و پدرم چون این یاقوت را می بیند بیادش آورد مرا و محبت مرا
نسبت بخود و این معنی او را مانع می شود از آنکه آسیبی و مکروهی بتو برساند پس وزیر بسوی شهر برگشت و یوذاسف
در راه آورد تا انکه بصحرای گشاده رسید و درختی عظیم در انجا دید که بر لب چشمه است چون نزدیک آمد چشمه دید در نهایت صفا

و پاکیزه که

و پاکیزه که و درختی مشاهده نمود در غایت نیکویی و رعنایی که هرگز بان خوبی درخت ندیده بود و آن درخت شاخهای بسیار
داشت و چون میوه آن درخت را چشید از جمیع میوه های عالم شیرین تر یافت و دید که مرغان بیحد و احصا بر آن
درخت جمع آمده اند از مشاهده آن حال بسی شاد شد و در زیر آن درخت ایستاد و با خود تعبیر این حال میکرد
پس تشبیه درخت را به بشارت نبوت که بان رسیده بود و چشمه آب را بعلم و حکمت و آن مرغان را بمردمی که نزد آن
جمع شوند و از آن حکمت و دانش آموزند و بان هدایت یابند یوذاسف در این اندیشه بود که ناگاه چهار ملک را
دید که در پیش روی آن پیدا شدند و براه افتادند و او از عقب ایشان روان شد پس او را بلند کردند بسوی آسمان
و حق تعالی از علوم و معارف آنقدر بر آن افاضه نمود که احوال نشأه اولی که عالم ارواح است و نشأه وسطی که عالم
ابدان است و نشأه اخروی که قیامت است بر او ظاهر گردید و احوال امور آینده را دانست پس او را بزمین فرود
آوردند یکی از آن چهار ملک را الله تعالی مقرر فرمود که پیوسته با آن باشند و مدتی در این بلاد ماند مردم را بحق هدایت
کرد و بعد از آن برگشت و بزمین سولابط آمد که مملکت پدرش بود چون پدرش خبر قدوم او را شنید با اشراف و
امرا و اعیان مملکت باستقبال او بیرون آمد و او را گرامی داشتند و توقیر و تعظیم او نمودند و خویشان و دوستان
و لشکریان و اهل آن بلد جمیع بخدمت او بیرون آمدند و بر آن سلام کردند و نزد آن نشستند پس سخنان بسیار با ایشان
گفت و ملاطفت و مهربانی نسبت بهمگی نمود و گفت گوشهای خود را باز دارید و دلهای خود را از غرضهای فاسد
فارغ سازید برای استماع سخنان حکمت ربانی که نور بخش جانهاست و قوت باید بعلمی که دلیل و راهنمای شما
است براه نجات و عقلهای خود را از خواب غفلت بیدار سازید و بفهمید سخنی را که جدا کننده حق و باطل و راه
ضلالت و هدایت است و بدانید که انچه من شما را بان دعوت می نمایم دین حقیقت که الله تعالی بر انبیا و رسل فرستاده
در قرنهای گذشته و خدا ما را در این زمان بان امتیاز داده و مخصوص ساخته بسبب رحمت و شفقت و مهربانی که
بر من و سایر اهل این زمان دارد و بمتابعت این خلاصی از آتش جهنم حاصل میشود و بهشتیکه کسی با اسمانها نرسیده
و مستحق دخول بهشت جاوید میگردد که بایمان و عمل صالح پس جهد کنید در این امر تا دریابید راحت دائمی و خوبی

ابدی باو هرکه از شما ایمان آورد باید که ایمان او برای طمع زنده گانی دنیا یا امید پادشاهی زمین یا طلب عطا یا او
بخششهای دنیوی نباشد بلکه باید ایمان شما برای تحصیل ملکوت سموات پادشاهی آن پادشاه باشد و آخرت و امید خلاص
از عذاب الهی و طلب نجات از ضلالت و گمراهی و رسیدن براحت و آسایش آخرت باشد زیرا که ملک زمین و پادشاهی آن
زایل و فانیست و لذتهای آن بزودی منقطع میگردد پس هرکه فریب دنیا و لذات آن را خورد بزودی بهلاک میرسد و رسوا
میگردد در مکانی که جزا دهنده روز جزا ایستاده باشد که آن جزا دهنده حکم بحق و عدالت و بدانید که من قرین نهای
شماست و پیوسته در کمین شکار جانهای شماست که از بدنها برآید و بدنها را سرنگون در گودالها در اندازد و
بدانید که چنانکه مرغ قادر بر زندگی و نجات از شر دشمنان نیست از امروز تا فردا بقوت چشمها و دو بال و دو پا
همچنین آدمی قادر بر حیوات ابدی و نجات دائمی نیست مگر بایمان و اعمال صالحه و نیات حسنات پس اندیشه کنید
و تفکر نمایید ای پادشاه و ای گروه اکابر و اشراف در آنچه شنیدید بعقل درست بفهمید و از دریا عبور کنید تا کشتی
حاضر و مهیاست و میتوانید که نشستن و راه را قطع کنید مادامی که راهنما و توشه و مرکب دارید و در این ظلمت آگاه
تا چراغ دارید غنیمت شمارید و منزل را طی کنید و بطاعات اطمینان و عبادات برای خود گنجها بنهید و ورزیده و شریک
ایشان شوید در اعمال صالحه و عبادات شایسته و نیکو متابعت ایشان نمایید و مرد کار ایشان باشید و شاد گردانید
ایشان را بکردارهای نیک خود تا شما را بعالم نور و سرای سرور برسانند و فرایض و واجبات الهی را محافظت
و با آداب و شرایط بجا آورید و اطمعا و آرزوهای دنیا اعتماد مکنید و بپرهیزید از شراب خوردن و زنا کردن
و از سایر اعمال قبیحه که اله تعالی از آن نهی فرموده است که آنها هلاک کننده جان و بدن اند و بپرهیزید از تهمت و تعصب
و غضب و عداوت و آنچه را راضی نباشید که نسبت بشما واقع شود نسبت بهیچکس واقع مسازید و دلهای خود را
از صفات ذمیمه طاهر و مصفا گردانید و نیتهای خود را خالص و درست سازید تا چون شما را اجل در یابد بر راه
راست باشید پس از آنجا سفر کرد و بشهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت فرمود تا آخر بشهر کشمیر رسید پس
زمین کشمیر را آبادان کرد و تمام مردان ولایت را هدایت نمود و در آنجا ماند تا اجلش در رسید و روح پاکش

از بدن خاکی

از بدن خاکی مفارقت نموده بعالم انوار پیوسته و قبل از فوتش شاگردی از شاگردان خود را طلبید که او را ابابد
میگفتند و پیوسته در خدمت آن بزرگوار می بود و در علم و عمل کامل گردیده بود وصیت کرد باو و گفت بپرواز روح من
بعالم قدس نزدیک شده است باید که فرایض الهی را در میان خود محافظت نمایید و از حق بباطل میل مکنید و چنگ
زنید بعبادت و بندگی پس ابابد را امر فرمود که برای مدفن آن حضرت عماراتی بسازد و سر خود را بجانب مغرب گذاشت
و پاهای خود را بجانب مشرق دراز کرد و بعالم بقا رحلت فرمود ای عزیزان این قصه شریفه که بر حکم ظریفه و امثال
وافیه مشتمل است گنجیست از گنجهای حکمت ربانی اگر در مواعظ و حکمتهای آن نیکو تامل و تدبر نمایید و بدیده
بصیرت در آن نظر کنید برای قطع محبت دنیا و رفع علایق آن و دانستن معایب آن کافیست حکمی که حکیمان
الهی برای مردم بیان میفرموده اند ازین قسم حکمتها و سخنان حق است که موجب نجات از عقوبات و فوز
بمثوبات و زهد در دنیا و رغبت بآخرت میگردد نه مانند دانستن مسئله هیولی و صورت و مانند آن که موجب تضییع عمر
و تحصیل شقاوت ابدی گردد چنانچه اله تعالی لقمان را بحکمت وصف فرموده و از حکمتهای آن که نقل نموده معنی حکمت ظاهر
میشود که چیست و حکیم کیست امید که اله تعالی جمیع مومنان را عقل بهتر از شهوتها و دیده بینا و گوش شنوا و
باب سیم
زبان بحقایق و معارف گویا کرامت فرماید تا ازین معارف و حکمتها منتفع گردند **باب سیم** در بیان
معنی دنیاست بدانکه اکثر عالم مذمت دنیا میکنند و خود گرفتار آن هستند و بسیار است که امر حقیر را دنیا نام
میکنند و او را مذمت مینمایند و امر باطلی را ترک دنیا نام میکنند و خود را بآن میستایند پس تحقیق معنی دنیایی
که مذمت آن در شرع وارد شده است باید نمود تا حق و باطل از یکدیگر ممتاز شود بدانکه مردم از دنیا چند
معنی فهمیده اند و آنها خطاست اول حیوات دنیا و زنده بودن در این نشأه است و نه چنین است که زندگانی
در این نشأه بد باشد یا آنکه این را دشمن باید داشت بلکه آرزوی مرگ کردن و طلب آن نمودن خوب نیست
و مذموم است و کفران نعمت الهی است بلکه آنچه مذموم است اینست که آدمی این زندگانی را برای امور باطل خواهد
یا آنکه اعتماد بسیار بر این زندگانی داشته باشد و آرزوهای دور و دراز کند و مرگ را فراموش کند و بسبب آن اعمال

عاقله را بنا خیر اندازد؛ و مبادرت باعمال خیر ننماید بآرزوی آنکه آخر توبه خواهم کرد و کارهای دور و دراز پیش گیرد
و اموال بسیار جمع نماید و مساکن رفیعه و اسباب بسیار برای خود تحصیل نماید و بسبب اعتمادی که بتسویلات شیطانیه
بر عمر ناقص خود دارد و باین سبب از اموری که بکار آخرت می آید غافل شود و پیوسته عمر خود را صرف تحصیل این امور نماید
برای استمتاع دنیا و از مرگ کراهت داشته باشد بسبب تعلقی که باولاد و اموال و اسباب خود بهم رسانیده و زندگی
دنیا را برای این خواهد که از اینها متمتع شود یا از فدا کردن خود در راه خدا برای محبت زندگی ابا نماید و ترک جهاد کند
یا ترک طاعات و عبادات کند برای اینکه مبادا اعضا و جوارح و قوتهای آن ضعیف شود اینچنین زندگانی را برای
این امور خواستن دنیاست و بد است و موجب شقاوت است اما اصل زندگانی این نشأه مایه تحصیل سعادت
ابدیست و جمیع معارف و عبادات و علوم و کمالات و خیرات و سعادات در این زندگانی بهم میرسد و زندگانی برای
این امور خواستن و از خدا طلب نمودن مطلوبست؛ چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام میفرماید که خداوندا
مرا عمر ده مادامیکه عمر من صرف طاعت تو شود و هرگاه که عمر من چراگاه شیطان گردد و متابعت آن نمایم بزودی قبض روح
من بکن پیش از آنکه مستحق غضب و عقاب تو گردم و در دعاها طلب درازی عمر بسیار است؛ و منقولست که حضرت امیر المؤمنین
شنیدند که شخصی مذمت دنیا میکند فرمودند که ای مذمت کننده دنیا که فریفته آن گردیده و بازی آنرا خورده
آیا فریبش را میخوری و بعد از آن مذمتش میکنی دنیا می تواند که جرم و گناه بر تو ثابت کند و تو بر آن جرم ثابتی تو
کرد که ترا غافل گردانید از احوال خود و بچه چیز ترا فریب داد و حال آنکه قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده
ایشان ترا بنمود و خوابگاه مادران ترا در زیر خاک ترا عبرت فرمود و چه بسیار بیماران را متوجه معالجه ایشان شدی
و بدست خود بیمارداری ایشان کردی که برای ایشان شفا طلب میکردی و طبیبان بر سر ایشان حاضر میکردی
و اشفاق و مهربانی تو هیچ نفعی بایشان نبخشید و چندانکه حیله کردی بمطلب خود نرسیدی و چندانکه سعی کردی ایشان را
از چنگ اجل رها نتوانستی کرد؛ پس دنیا چون ترا فریب داده است و حال آنکه حال آن بیمار را مثلی برای حال تو بیان
گردانیده که تو از حال آن بر حال خود آگاه شوی و از نفع نکردن چاره و تدبیر در حال آن بر حال خود پند گیری و عبرت

آن مردن خود را

آن مردن خود را بیاد آوری پس بدرستیکه دنیا نیکو خانه ایست برای کسیکه پندهای او را باور کند و خانه عافیت است برای کسیکه
در احوال آن تدبر نماید و نصیحت پذیرد و خانه توانگریست برای کسیکه توشه آخرت خود را از آن برگیرد و محل تنبیه و آگاهیست برای کسیکه
از او پند و عبرت گیرد و دنیا محل پیغمبران خداست و وحیهای الهی در آنجا نازل گردیده و ملائکه الله تعالی را عبادتخانه عبادت گردیده اند
و دوستان خدا در این نشأه خدا را پرستیده اند و برتبه محبت فایز گردیده اند و بندگان خالص خدا در دنیا سوداگری کرده اند
و باعمال خود رحمت الهی را خریده اند و بهشت را سود سوداهای خود برده اند پس کسی مذمت دنیا می تواند کرد و حال آنکه پیوسته
مردم را از جدائی خود خبر میدهد و بآواز بلند ندای نیستی و فنای خود را در میان مردم میزند و بمردنهای خود و اهلش را برای
مردم بزبان حال بیان میکند و بلاها و دردها و مشقتهای خود بلاهای آخرت را برای مردم مثل میزند و بلذتهای خود لذتهای
خود عیشها و راحتهای آخرت را بمردم می شناساند و ایشان را مشتاق آنها میگرداند پس این کسی را عاقبت میدارد
و با ما در مصیبت و محنت می اندازد و گاه امیدوار میگرداند و گاه میترساند و گاهی تخویف می نماید و گاهی حذر میفرماید پس
جمعی که پندهای او را شنیده اند و از موعظه های آن آگاه گردیده اند در روز ندامت و حسرت آنرا مذمت خواهند کرد و
گروهی که از آن پندها گرفته اند و از آن توشه ها برداشته اند در روز قیامت او را مدح خواهند کرد زیرا که آنچه دنیا بیاد
ایشان آورد از آن متذکر گردیدند و آنچه از فنا و نیستی و بیوفائی خود با ایشان گفت باور کردند و تصدیق آن
نمودند و از موعظه های آن پند گرفتند و فایده ها بردند و دنیای مذموم دینار و درهم و اسباب و اموال است و اینها نیز مذموم
نیست که همه قسمی از آن دنیا باشد چنانچه سابقا مجملی مذکور شد بلکه آنچه از آن آدمی را از خدا غافل گرداند و باعث تحصیل آن
مرتکب محرمات گردد یا محبت بسیار بآن داشته باشد که بآن سبب آنرا در راه خدا صرف نتواند و حقوق الهی [illegible] ادا نکند
آن دنیاست و بد است اما برای کسیکه آنرا وسیله تحصیل آخرت گرداند از بهترین چیزهاست چنانچه الله تعالی جا بجا از قرآن
ستایش فرموده کسانی را که مالهای خود را در راه خدا صرف مینمایند و بهشت را از آن میخرند پس اینها مایه است برای تحصیل سعادت
سعادت آخرت و اصل اینها بد نیست بلکه محبت اینها داشتن و بسبب آنها ترک آخرت نمودن بد است چنانچه از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که نیکو یاوریست توانگری بر تحصیل تقوی و پرهیزکاری و در احادیث بسیار از حضرت

امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقول است که فرمودند که نیکو یاوریست دنیا بر تحصیل آخرت و بسند صحیح منقول است
که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و عرض نمود که ما طلب دنیا می نمائیم و دوست میداریم که دنیا رو بما آورد حضرت فرمود
که برای چه میخواهی گفت که میخواهم که صرف خود و عیال خود نمایم و بآن خویشان خود را نوازش کنم و تصدق کنم در راه خدا و
بوسیله آن حج و عمره بجا آورم حضرت فرمود که این طلب دنیا نیست طلب آخرت است و در احادیث معتبره وارد شده است
که دنیا دو دنیاست دنیائیست که آدمی را بآخرت میرساند و دنیائیست که ملعون است و در این باب اخبار بسیار است
و بعضی را در لمعات بیان کردیم سیم متمتع شدن از مستلذات دنیا و معاشرت کردن با مردم و خانها و اسبان نفیس
داشتن و جامهای فاخر پوشیدن است و تحقیق آنها نیز در لمعات گذشت پس هرگاه دانستی که دنیا این هاست که عوام
بعقل ناقص خود دنیا نام میکنند و دنیا و آخرت بیکدیگر بسیار مشتبه میباشند زیرا که پادشاهی حضرت سلیمان بحسب ظاهر دنیا
می نماید و عین آخرت است و عبادت کافران و نماز تراویح سنیان و اعمال صاحبان بدعت و عبادت ریائیان
آخرت می نماید و عین دنیاست پس باید که اول دنیا و آخرت را معلوم کنی و حقیقت هر دو را بدانی پس از دنیا رو بگردانی
و با آخرت رو کنی و اگر بنادانی براه روی گاه باشد که از آخرت رو بدنیا روی و ندانی پس بدانکه چنانچه از آیات و اخبار معلوم
میشود دنیا امریست مرکب از جمیع اموری که آدمی را از خدا و محبت او و تحصیل آخرت باز دارد و دنیا و آخرت در برابر یکدیگرند
پس هر چیز که باعث قرب بخدا شود و موجب ثواب آخرت میگردد و آن آخرت است اگرچه بحسب ظاهر از کارهای دنیا باشد
و هر چیز که بر خلاف این باشد دنیاست پس بسیار باشد که تاجری تجارت کند و غرض او تحصیل نفقه واجب باشد یا اعانت
محتاجین و تحصیل ثوابهای اخروی باشد او عین آخرت باشد و بحسب ظاهر عوام او را طالب دنیا میگویند و بسیار باشد
که شخصی پیوسته عبادت کند که عبادت او بدعت باشد یا غرض او از آن عبادت تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد
آن عبادت او عین دنیاست و گاه باشد که عابدی بظاهر ترک دنیا کرده باشد و در کناری نشسته باشد و جامهای
پشمینه پوشیده باشد و غرض او مکر و فریب باشد و خدا منظور او نباشد و هر تاری از تارهای خرقه او دام تزویری
باشد برای شکار دلهای مردم و ریسمان سبحه‌اش کمندی باشد برای جذب جمعیت و کثرت مریدان و پیوسته مشغول

بر عملی چند

بر عملی چند باشد که موجب وزر و وبال او گردد و بر مردم نماید که من ترک دنیا کرده ام و احوال او عین دنیا باشد و عالم که از جهت
کمالات بسیار باشد که عالمی که او را وسیله دنیای خود سازد و در جمیع شقها بدتر باشد و بسیار باشد که فقیری مال نداشته باشد محبت
مال را زیاده از کسی داشته باشد که مال بسیار داشته باشد و تعلق بآن نداشته باشد پس معلوم شد که دنیا و آخرت خصوصیت
بصنفی و عملی و جماعتی ندارد و قاعده کلیش همانست که بیان شد و سابقا معلوم شد که آن قانون را از شریعت مقدسه نبوی
میتوان دانست پس آنچه از شرع ظاهر شود که خدا خواسته و طلبیده و موجب خوشنودی او میگردد اگر با شرایط و اخلاص بجا
آورد آن آخرت است خواه نماز باشد خواه تجارت باشد خواه جماعت باشد و خواه معاشرت مردم باشد و دنیا آنچیزیست
که غیر این ها باشد و آن بر چند قسم است دنیای حرام میباشد که آدمی بسبب ارتکاب آن مستحق عقوبت الهی میگردد و آن باعث می شود که
مرتکب یکی از محرمات الهی گردد خواه در عبادات خواه در معاشرت و خواه در جمع اموال و ارتکاب مناصب و غیر آن و دنیای
مکروهی میباشد که مرتکب امری چند شود که خدا از آنها نهی کراهت فرموده و حرام نکرده باشد و تحصیل زیادتیهای اموال و مساکن
و اسباب از ممر حلال که آدمی را از کمالات محروم گرداند و وسیله تحصیل آخرت نگردد از این باب است و دنیای مباح مرتکب لذتهای
مباح شدنست و غیر آن از چیزها که نه خدا بآن امر فرموده و نه نهی کرده بلکه حلال گردانیده و این هم نیز غالب اوقات
مانع تحصیل کمالات و سعادات آخرویست بقسم دویم بر میگردد و گاه باشد که کسی اینها را بقصد صحیح خود وسیله عبادتی و سعادتی گرداند
و بقصد قربت واقع سازد و عبادت شود و اکثر مباحات را بقصد قربت عبادت میتوان کرد و گاه باشد که کسی ترک
این مباحات را بلکه مستحبات را بنادانی بر خود عبادتی قرار دهد و آنرا ترک دنیا نام کند و بسبب آن معاقب شود
که بدعتی در دین کرده باشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که زهد در دنیا آن نیست که مال
خود را ضایع کنی و نه آنکه حلال را بر خود حرام گردانی بلکه زهد در ترک دنیا آنست که اعتماد تو بر آنچه در دست داری زیاده نباشد
از اعتماد تو بر خدا و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرموده که زهد در دنیا آنست که طول امل را از خود
کوتاه گردانی و نعمتهای خدا را شکر کنی و از محرمات الهی بپرهیزی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از معنی زهد
فرمود که آنست که محرمات الهی را ترک نمائی و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که مردم بر سه قسمند زاهد و صابر و راغب

اما زاهد پس نمی‌داند و شادی دنیا از دلش بدر رفته پس بچیزی از دنیا که او را حاصل شود شاد نمی‌شود و بر چیزی از دنیا که
از او فوت شود تأسف نمی‌خورد و محزون نمی‌شود و تا ما بر آن زر و سیم دنیا از دل او رفته است و چون میسر شد نفس
خود را لجام میکند و منع مینماید از آن برای عاقبت بدی که از دنیا میداند و باین سبب آن را دشمن میدارد و دنیا را عیب
در دنیا پس پروا ندارد که از کجا دنیا را اخذ نماید از حلال یا حرام پروا نمی‌کند که در تحصیل دنیا نفس باطل شود یا نفس هلاک
شود یا مروتش بر طرف شود پس این جماعتی که از دنیا افتاده‌اند و پا بند شده‌اند و اضطراب میکشند پس کسی که خواهد
ترک دنیا نماید باید که تحصیل علم اول بکند و معلوم کند که خدا کدام عملی را طلبیده و کدام طریقه را پسندیده و از آثار پیغمبر
و اهل بیت آن صلوات الله علیهم را تتبع نماید یا از اهلش معلوم کند و سنت و طریقه ایشان را پیش گیرد و واجبات
و سنتها را بعمل آورد و محرمات و مکروهات را ترک نماید و در هر امری از امور ملاحظه نماید که شارع در آن باب چه تکلیف نموده
از او بعمل آورد و مباحات خود را بنیتهای صحیح چنانچه در باب نیت بیان کردیم بعبادت برگرداند و چون در ارتکاب امور
شهوات نفسانی و وساوس شیطانی جمعی عارض آدمی میگردد باید که بتوسل بجناب مقدس ایزدی و تفکر در قواعد دین
شریعت نبوی و تحمل مشقت طاعات نفس را رام و منقاد شرع گرداند و خیالاتی که مخالف شرع است از هر باب بمعارضه
و مجاهده از نفس بیرون کند تا براه حق هدایت یابد و ترک دنیا کرده باشد و اگر نه اکثر تارکان دنیا طالبان دنیا اند
و لب جهالت و نادانی خود را موفق میدانند تفصیل این مطلب موقوف است بر بیان تفاصیل آداب و سنن و طریقه
اهل بیت علیهم السلام و آن در این کتاب میسر نمی‌شود ان شاء الله تعالی کتابی جدا در این باب نوشته شود و غرض از ذکر این
مجمل این بود که اکثر عوام از این راه فریب میخورند که کسی را که بر وضع غریبی مخالف وضعهای متعارف می‌بینند بی آنکه
ملاحظه کنند که آن وضع موافق شرع است و پسندیده حق است متابعت می‌نمایند و بسبب آن گمراه می‌شوند که شاید
کسی را که الله تعالی هدایت او را خواسته باشد باین کلمات هدایت یابد اما اکثر آن جمعی که ضلالت در نفس ایشان
قرار گرفته باینها هدایت نمی‌یابند و باعث زیادتی رسوخ ایشان در باطل میگردد وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلٰی
صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ یا اباذر اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی لَمْ یُوحِ اِلَیَّ اَنْ اَجْمَعَ الْمَالَ وَلٰکِنْ اَوْحٰی اِلَیَّ اَنْ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ

وکن من الساجدین

وَکُنْ مِنَ السَّاجِدِینَ وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ یا اباذر اِنّی اَلْبَسُ الْغَلِیظَ وَاَجْلِسُ عَلَی الْاَرْضِ وَاَلْعَقُ
اَصَابِعِی وَاَرْکَبُ الْحِمَارَ بِغَیْرِ سَرْجٍ وَاُرْدِفُ خَلْفِی فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِی فَلَیْسَ مِنِّی یا اباذر حُبُّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ اَذْهَبُ
لِدِینِ الرَّجُلِ مِنْ ذِئْبَیْنِ ضَارِیَیْنِ فِی زَرْبِ الْغَنَمِ فَاَغَارَا فِیهَا حَتّٰی اَصْبَحَا فَمَاذَا اَبْقَیَا مِنْهَا ای ابوذر حق تعالی بسوی من
وحی فرستاده که مال جمع نمایم ولکن بسوی من وحی فرستاده که تسبیح کن پروردگار خود را و آن را منزه دان و بپاکی یاد کن از هر چیزی که
در ذات و صفات و افعال شایسته او نیست تسبیح را با حمد پروردگار خود بجا آور که او را بر جمیع نعمتها که بتو کرامت فرموده بزبان و دل و اعضا
و جوارح شکر نمایی یا آنکه چون توفیق تسبیح یافته‌ای آن را از جانب خدا بدان و او را بر این نعمت شکر کن و از جمله نماز کنندگان
باش یا از جمله سجده کنندگان باش در نماز و غیر نماز و عبادت پروردگار خود بکن بر هر حالتی تا وقتی که از برای تو امری که
متیقن است برسیدن آن بهر زنده از مخلوقات یعنی تا زنده ترک بندگی مکن ای ابوذر من جامهای کنده می‌پوشم و بر روی
خاک می‌نشینم و انگشتان خود را می‌لیسم در هنگام طعام خوردن و بر الاغ بی پالان سوار می‌شوم و دیگری را بر خود ردیف میکنم
پس هر که از سنت من اعراض نماید و از آن کراهت داشته باشد از من نیست ای ابوذر محبت مال و شرف و بزرگی دنیا دین آدمی را
بیشتر تلف و ضایع میکند از تلف کردن دو گرگ بسیار گرسنه درنده که در رمه گوسفندی شب در آیند و تا صبح غارت کنند
این دو گرگ از آن گوسفندان چه چیز باقی خواهند گذاشت همچنین این دو گرگ درنده که یکی محبت مال است و یکی محبت جاه
در این شب تار غفلت و جهالت این آدمی را چنین بغارت می‌برند و چون پرده‌های غفلت را از دیده بر میگیرند
بعد از مرگ و صبح آگاهی طلوع میکند و بمقتضای اَلنَّاسُ نِیَامٌ فَاِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا از خواب غفلت بیدار می‌شوند
معلوم میشود که چه ضررها بدین رسانیده‌اند این کلمات شریفه مشتمل است بر چند نصیحت اول محبت مال
و جمع کردن درهم و دینار از روی حرص و این بدترین صفات ذمیمه است و موجب ارتکاب محرمات و ظلم و طغیان و فساد
میشود و چون دل را یک محبوب بیش نمی‌باشد این محبت باعث این میشود که محبت الهی را از دل بیرون میکند و پیوسته
در جمیع کارها منظور او همین می‌باشد و همین است معنی مال پرستیدن چنانچه در باب نیت بیان کردیم و علاج این صفت
حاصل می‌شود که بعد از توسل بجناب مقدس الهی در فنا و پستی دنیا تفکر نماید و ملاحظه نماید که آنچه جمع کند بکار آن نمی‌آید

و آنچه را در راه خدا صرف میکنند ابد الآباد بکار آن خواهد آمد و در عظمت رتبه علم و عبادات و کمالات و آثاری که در دنیا
و آخرت بر آنها مترتب می شود فکر کنند تا بر آن معلوم شود که این امر سهل و باطل که بزودی زایل است و آدمی جدای شود مانع تحصیل آن
قسم کمالات ابدی که همیشه مرباو اینکس خواهد بود نمی تواند نمود و تأمل نماید در عقوبتهای که الله تعالی برای کسب مال حرام مقرر
فرموده و در اینکه مال حلال را هم حسابها میباید داد و در ثواب صرف کردن در راه خدا اگر یک را ده و هفتصد را هفتصد هزار
عوض میدهند در روزی که دست آدمی از جمیع چیزها و وسیله ها کوتاه شده است و بداند که الله تعالی ضامن رزق است
و اعتماد بر او دست نه بر مال و عبرت گیرد از احوال جمعی که مالهای بسیار جمع کردند و هیچ بکار ایشان نیامد و وبال شد برای ایشان
ماند و جمعی متوجه عبادات و تحصیل آخرت شدند و روزگار ایشان با حسن وجه گذشت چنانچه حضرت صادق علیه السلام
فرمود که کسیکه یقین دارد که حساب قیامت حق است جمع مال چرا میکند و در حدیث دیگر فرمود که در میان بنی اسرائیل
در زمانی قحط عظیم رسید بحدّی که قبرهای مرده ها را می شکافتند و گوشتهای ایشانرا می خوردند در یکی از آن قبرها لوحی یافتند
که بر آن نوشته بود که من فلان پیغمبرم و قبر مرا فلان حبشی نبش خواهد کرد و بدانید که آنچه را پیش فرستاده بودیم یافتیم و آنچه را
صرف کرده بودیم بر وجه طاعت سود بردیم و آنچه از عقب خود گذاشتیم زیان کردیم و بما نفعی نداد و از عبد الله عباس منقولست
که اول درهم و دیناری که بر روی زمین سکه زدند شیطان را بر آنها نظر افتاد پس برداشت و بر دیده گذاشت و بر سینه خود
گرفت و از شادی فریادی زد و آنها را در بر گرفت و گفت شماها باعث روشنی چشم منید و میوه دل منید و بنی آدم که شما را
دوست دارند دیگر پروا ندارم از اینکه بت نمی پرستند و مرا از ایشان همین بس است که شما را دوست دارند و از حضرت امام
منقولست که جمع نمی شود مال مگر به پنج خصلت زشت بخل بسیار و امل دور و دراز و حرصی که بر آدمی غالب شده و قطع کردن رحم و
اختیار کردن دنیا بر آخرت و منقولست بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بصحابه فرمودند که کدام یک از شما
مال وارث را از مال خود دوست تر میدارید گفتند یا رسول الله هیچیک از ما چنین نیستیم فرمود که بلکه شما همه همین حال دارید
بعد از آن فرمود که فرزند آدم میگوید که مال من و مال من آیا از مال تو غیر این از تو هست که طعامی را بخوری و فانی کنی یا
جامه را بپوشی و کهنه کنی یا مالی را تصدق کنی و از برای خود ذخیره کنی و آنچه غیر اینها است مال وارث است و در حدیث

دیگر فرمود

دیگر فرمود که هیچ تکلیفی بر بندگان دشوارتر نیست از بیرون کردن حقوق اموال و فرمود که دینار و درهم هلاک کرد جمعی را
که پیش از شما بودند و شما را نیز هلاک خواهند کرد و فرمود که هر که محبت این دو سنگ را بر محبت خدا ترجیح دهد با اینها محشور خواهد
شد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود که سه چیز است که باعث فتنه و ضلالت مردم می شود اول محبت زنان است
و آن شمشیر شیطانست دوم شراب خوردن و آن تله شیطانست سیم محبت دینار و درهم است و آن تیر شیطان است
پس کسیکه زنان را دوست دارد از عیش زندگانی خود منتفع نمی شود و کسیکه شراب را دوست دارد بهشت بر او حرام است و کسیکه
دینار و درهم را دوست دارد او بنده دنیاست و فرمود که حضرت عیسی علیه السلام فرمود که دینار درد دین است و عالم طبیب دردهای
دین است پس چون ببینید که طبیب درد را بسوی خود میکشد او را متهم دارید و بر عالمی که محبت دینار و درهم داشته باشد اعتماد
مکنید و بدانید که هر که او خیر خود را نخواهد خیر خواه دیگران نخواهد بود و دوم محبت جاه و اعتبارات باطل دنیاست و این
مرضیست که خلاص از او زیاده از محبت دینار و درهم است و در نفس مخفی میباشد و بسیار کسی باشد که گمان کند که این معنی را از
نفس خود زایل کرده و از مجاهده بسیار بر آن ظاهر شود که در نفس آن این معنی کامل است و این نیز از امهات صفات ذمیمه است
و اخلاص در اعمال را باطل میکند و آدمی را مردم پرست میکند و بمهالک عظیمه می اندازد و در تحت مناصب باطل میگرداند و دین
حق او خدا را در نظر سهل میکند و اعتبارات دنیا را در نفس قوی میکند و بتدریج آدمی را بکفر میرساند و علاج این نیز
بعد از توسل بجناب مقدس ایزدی آنست که در بطالت مردم تفکر نماید و بتفکر صحیح بیابد که ایشان مالک ضرر و نفع او
نیستند و در دنیا و آخرت کار او با پروردگار او است و بداند که اعتبارات دنیا فانی است و بزودی زایل میشود و عبرت
گیرد از احوال جمعی که دنیا دو روز ایشان را بر سیده اند و بزودی بر فلک مذلت می اندازد و بعد از مردن آن اعتبارات
وبال ایشان خواهد بود و اعتبارات واقعی که از علم و عمل بهم میرسد هرگز زوال ندارد و پیوسته باقیست و در احادیث بسیار
که در این باب وارد شده است تفکر نماید و از بندهای ایشان متنفر گردد چنانچه منقولست که از حضرت امام زین العابدین
پرسیدند که کدام عمل نزد الله تعالی افضل است فرمود که هیچ عمل بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه علیهم السلام بهتر از دشمنی دنیا
نیست و بدرستیکه دنیا را شعبها بسیار است و گناهان را نیز شعبهای بسیار است پس اول معصیتی که خدا را کردند تکبر بود و در

شیطان در سجده حضرت آدم ابا نمود و تکبر کرد و از جمله کافران شد دیگر حرص بود که آدم و حوا باعث شد که با آنکه حق تعالی
با ایشان فرمود که از هر چه خواهید از میوه های بهشت بخورید و بنزدیک شجره منهیه مروید که از جمله ستمکاران خواهید بود
که از آن تناول نمایند پس با آنکه احتیاج بمیوه آن درخت نداشتند خوردند و این صفت در میان فرزندان ایشان هم رسید
تا روز قیامت چنانچه می بینی که اکثر آن چیزهای که فرزندان آدم مرتکب آنها می شوند چیزی چند است که بآنها احتیاج
ندارند دیگر حسد بود که از فرزندان آدم قابیل صادر شد که برادر خود را کشت از روی حسد و از نتیجه این اینها شعبها هم
رسید از محبت زنان و محبت دنیا و محبت ریاست و بزرگی و محبت راحت و محبت سخن گفتن باطل و محبت رفعت و تفوق
بر مردم و محبت بسیاری اموال و ریا پس اینها همه خصلت چند و اینها جمع شده اند در محبت دنیا پس حضرات پیغمبران و علما
این را دانسته گفته که محبت دنیا سر همه بدیها و گناهانست و دنیا دو دنیاست یکی دنیایی که آدمی را کافی باشد و زیاده
ملعونست و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که طلب نماید ریاست و سرکرده بودن را هلاک میشود و در حدیث
دیگر فرمود که زنهار بپرهیزید از جماعتی که ریاست می طلبند و بزرگی را بر خود می بندند والله که صدای کفش بر پشت کسی بلند نمیشود
مگر آنکه خودش هلاک میشود و دیگران را هلاک میکند و بسند صحیح منقولست که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شخصی را نام بردند
و فرمودند که او ریاست را دوست میدارد بعد از آن فرمودند که دو گرگ درنده که در گله گوسفندی بیفتند که شبانان آن حاضر
نباشند ضرر بآن گله نمیرسانند آنقدر که طلب ریاست ضرر بدین مسلمانان میرسانند و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع
فرمود که هر که سرداری و ریاست مردم کند ملعونست هر که طلب آن نماید ملعونست و هر که در خاطر خود او را داشته باشد و حدیث
در دل داشته باشد ملعونست و بسند صحیح از محمد ابن مسلم منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که گمان میکنید که من نیکان و بدان
شما را نمی شناسم والله که بدترین شما کسیست که دوست دارد که مردم از پی او راه روند و سرکرده ایشان باشد بدرستیکه چنین
کسی یا دروغگوست یا بی عقل است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که اول چیزی که خدا را بآن معصیت
کردند شش خصلت بود محبت دنیا و محبت ریاست و محبت طعام و محبت زنان و محبت خواب و محبت راحت و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام منقولست که بسفیان ابن خالد فرمود که زنهار که طلب ریاست مکن که هیچکس او را طلب نکرد مگر آنکه هلاک شد او گفت

فدای تو گردم پس ما همه هلاک شده ایم زیرا که هیچیک از ما نیست مگر آنکه خواهد که نامش مذکور شود و مردم نزد آن بیایند
و حدیث از آن اخذ نمایند حضرت فرمود که آن مراد نیست که تو فهمیدی آنچه بدست آنست که شخصی را بغیر از امام بحق از برای خود
پیشوا قرار دهی و هر چه از پیش خود گوید تصدیق کنی و مردم را بمتابعت گفته او بخوانی سیم تواضع و فروتنی و شکستگی است نزد
حق تعالی و خلق و رفع تکبر از خود نمودن و این از بهترین صفات کمال است زیرا که ممکن با عجز و خواری و ذلیل است و عزت
و رفعت و بزرگواری مخصوص خداوند عالمیان است و چند آنکه آدمی شکستگی بیشتر میکند خدا او را بلند تر میکند و قابل کمالات بیشتر
می شود چنانچه خاک باعتبار پستی و شکستگی که دارد معدن صد هزار الوان معادن و نباتات و بوها و گلها و شقایق گردیده و
از آن انسان بظهور آمده که کلیه انواع کمالات و معارف و حقایق است مسجود ملائکه سموات گردیده و اشرف مخلوقات
در میان ایشان هم رسید و آتش که از آن سرکشی و رفعت و نخوت بود از آن شیطان هم رسید و مردود ازل و
ابد شد پس آدمی می باید که از جمیع امور از پوشیدن و خوردن و آشامیدن و نشستن و برخواستن و با مردم معاشرت
کردن و بنده و کمتر بودن کار خود در مقام تواضع و شکستگی باشد و در امری رفعت طلب نباشد و تفوق در آن امر نطلبد
و نظر باصل ذات و حسب خود بکند ملاحظه نماید که اصلش منی گندیده بوده و در رحم غذایش خون حیض بوده و بعد از آن
تا زنده است حامل انواع کثافات و نجاسات است از خون و بلغم و صفرا و سودا و بول و غایط که هر یک از آنها اگر از او
جدا می شود خود از آنها نفرت میکند و آخر کارش مردار گندیده میشود که هیچ چیز از آن متعفن تر نمی باشد و تمام
بدنش چرک و ریم و کرم میشود و این همه کثافتهای بدن آدمیست و کثافت روح از اخلاق ذمیمه و جهل و نادانی بمراتب
از اینها بدتر است پس چنین کسی با کمال آنست که بنقص و عجز و شکستگی خود همیشه اعتراف داشته باشد و چند آنکه آدمی کاملتر میشود
علم او به پستی و زبونی و بیچارگی او بیشتر میشود و تواضع و فروتنی آن بیشتر میشود چنانچه از اطوار انبیا و اوصیا علیهم السلام
معلومست و چون شکستگی کار بنده است و رفعت و بلندی کار خداوند است چند آنکه بنده در کار خود بیشتر می افزاید خداوند
کار او را افزون تر میکند و او را بلند تر میکند و اگر خود خواهد که خود را بلند کند چون کار او نیست چند آنکه سعی میکند پست تر
میشود چنانچه در خبر صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی دو ملک موکل گردانیده که هر که از برای خدا تواضع و
فروتنی کند او را بلند کنند و هر که تکبر کند او را پست و ذلیل کنند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت داود وحی نمود که ای داود

چنانچه نزدیک ترین مردم نزد من تواضع کنندگانند همچنین دورترین مردم نزد من متکبرانند و در حدیث دیگر فرمود
که الله تعالی وحی فرمود بحضرت موسی علیه السلام که ای موسی میدانی که ترا چرا از میان خلق برگزیدم و کلیم خود گردانیدم
موسی عرض نمود که بچه سبب الله تعالی وحی فرمود که در میان مردمان نظر کردم هیچکس را ندیدم که شکستگی آن نزد من زیاده از تو باشد
ای موسی و چنین است که چون نماز میکنی پهلوی روی خود را بر زمین بر خاک میگذاری و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
از جملهٔ تواضع آنست که در مجلس پست تر از مکان خود راضی شوی بهر که برخوری سلام کنی و ترک جدال کنی هرچند محق باشی
و نخواهی که مردم ترا ستایش کنند بر پرهیزکاری خدا و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که تواضع آنست
که از حق مردم آن حقی بدهی که میخواهی که از حق تو ادا کنند و در حدیث دیگر منقول است که از آنحضرت پرسیدند که کدام است اندازهٔ
تواضع که بنده هرگاه بآن متصف گردد او را متواضع گویند فرمود که تواضع را درجات بسیار است از جملهٔ آنها آنست که آدمی
قدر نفس خود را بشناسد و خود را بمنزله‌ای که هست فرود آرد و دل خود را از کبر و عجب سالم دارد و نخواهد که کسی برساند چیزی را
که نخواهد که مردم بآن برسانند و اگر بدی از مردم ببیند تدارک آن بنیکی و احسان کند و خشم خود را فرو خورد و از بدیهای
مردم عفو کند و خدا نیکوکاران را دوست میدارد و در حدیث معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام نظر فرمود بشخصی
از اهل مدینه که از برای خود چیزی خریده بود و خود برداشته بجانب خانه میبرد چون آن شخص حضرت را دید شرم کرد حضرت فرمود که
برای عیال خود خریده‌ای و از برای ایشان برداشته‌ای بخانه برسانی و الله که اگر نه از اهل مدینه میترسیدم دوست میداشتم
که خود چیزی بخرم و از برای عیال ایشان ببرم و بسند معتبر از آنحضرت منقول است که روزی حضرت علی بن الحسین علیه السلام گذشت
بر جماعتی که مبتلا بخوره بودند و حضرت بر الاغی سوار بودند و ایشان مشغول چاشت خوردن بودند حضرت را
تکلیف کردند بطعام خوردن حضرت فرمود که اگر من بروزه نمی بودم اجابت شما می نمودم چون حضرت بخانه تشریف آوردند
فرمودند که طعام نیکوئی برای ایشان مهیا کردند و ایشان را طلبیدند و با ایشان طعام تناول فرمودند و منقول است
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن را وصیت فرمودند که بر تو باد بتواضع و فروتنی که از بهترین عبادات است
و بسند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هیچکس تواضع و شکستگی نکرد مگر آنکه خدا او را بلند مرتبه گردانید و

حضرت علی ابن الحسین

حضرت علی ابن الحسین علیه السلام فرمود که حسبی نیست هیچ قرشی و عربی را مگر بتواضع و بسند معتبر منقول است از حضرت امام
موسی کاظم که چون حضرت نوح بر کشتی نشست آنچه در کار بود در آنجا داد و کشتی مامور شد که بهر جا که خواهد برود
پس بنزد خانهٔ کعبه رفت و هفت شوط طواف کرد و آن طواف نساء بود دیگر روان شد پس الله تعالی وحی فرمود بکوهها که من
کشتی بندهٔ خالص خود نوح را بیکی از شما قرار خواهم داد پس همه سربلندی کردند و گردن فرازی کردند و هریک را گمان بود که
کشتی بر روی آن خواهد نشست و جودی که کوه نزدیک نجف اشرف است و نزد شماست تواضع و شکستگی کرد و گفت من بایستی
کی قابل آنم که کشتی بر روی من قرار گیرد پس کشتی بامر الهی آمد و سینهٔ خود را بر جودی گذاشت پس آنوقت حضرت
نوح بجهه استغاثه گرد بزبان سریانی کریا ماریا اتقن یعنی ای پروردگار کار ما را باصلاح آور و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در هنگامی که جعفر بن ابیطالب در حبشه بود نجاشی پادشاه حبشه روزی جعفر
و یاران او را طلب نمود و چون بنزد او آمدند دیدند که بر روی خاک نشسته و جامه‌های کهنه پوشیده است جعفر فرمود که چون
آنرا بر آن حال مشاهده نمودیم ترسیدیم پس چون دید که رنگهای ما از خوف متغیر شد گفت که شکر و سپاس مر خدا را که
حضرت پیغمبر را بر دشمنان دین نصرت داده و دیده او را روشن گردانیده میخواهید شما را بشارتی بدهم گفتیم بلی
گفت که در این ساعت یکی از جاسوسان من از جانب ولایت شما آمد و خبر آورد که الله تعالی پیغمبر شما را بر دشمنان یاری
داد و دشمنان او را هلاک کرده فلان و فلان و جمعی از اسیران بدر را نام برد که اسیر کردند و ملاقات ایشان
در وادی واقع شده است که آنرا بدر مینامند و درخت اراک در آنجا بسیار است و گویا که من الحال در نظر منست
که آنجا بودم و شتر از برای خواجه خود که از بنی ضمره بود میچرانیدم پس جعفر گفت ای پادشاه پس چرا بر خاک نشسته
و این جامه‌های کهنه را پوشیده گفت ای جعفر از جمله آنچه الله تعالی بحضرت عیسی علیه السلام فرستاده آنست که
از جملهٔ حقوق الهی بر بندگان آنست که چون خدا بایشان نعمتی تازه کرامت فرماید ایشان تواضع و شکستگی بدرگاه او
ببرند پس چون الله تعالی چنین نعمتی به پیغمبر بکرامت فرموده من این فروتنی و شکستگی را از برای خدا اظهار مینمایم پس چون
خبر بحضرت رسول رسید باصحاب خود فرمود که صدقه باعث زیادتی و کثرت مال میشود پس بسیار تصدق کنید تا خدا

شما را رحم فرماید و تواضع موجب زیادتی رفعت میگردد پس تواضع و شکستگی پیشه خود کنید تا خدا در دنیا و آخرت
شما را بلند مرتبه گرداند و از مردم عفو کردن سبب زیادتی رفعت و عزت است پس از جرمهای مردم عفو نمایید تا خدا
شما را عزیز و غالب گرداند و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقولست که شان و منزلت آنکس نزد الله تعالی اعظم‌تر است
که حق برادران مومن خود را بیشتر شناسد و حرمت ایشانرا بیشتر دارد و کسیکه در دنیا فروتنی و تواضع کند برای برادران
خود او نزد الله تعالی از جمله صدیقان است و از شیعیان خواص حضرت امیر المومنین علیه السلام است و بدرستیکه پدر و پسری از مومنان
بخانه حضرت امیر المومنین علیه السلام وارد شدند پس حضرت برخاستند و ایشانرا گرامی داشتند و در صدر مجلس ایشانرا
جا دادند و نزد ایشان نشستند و طعامی فرمودند که برای ایشان حاضر کردند چون ایشان تناول کردند قنبر طشتی و ابریق
چوبی آورد و دستمالی که دست را خشک کنند پس حضرت برخاستند و ابریق را گرفتند که آب بر دست پدر بریزند او بر خاک
افتاد و گفت یا امیر المومنین علیه السلام من چون راضی شوم که خدا ببیند که تو آب بر دست من بریزی حضرت فرمود که بنشین
و دست بشوی که میخواهم که خدا ببیند که برادر مومن تو خدمت میکند ترا تا الله تعالی او را در بهشت کرامت فرماید مثل ده برابر
دنیا از خدمتکاران و غلامان پس آنمرد نشست حضرت فرمود که قسم میدهم ترا بحق عظیمی که بر تو دارم با اطمینان خاطر دست
بشوی چنانچه اگر قنبر دست ترا می شست مطمئن می بودی پس چون فارغ شدند ابریق را بمحمد حنفیه دادند و فرمودند
که ای فرزند اگر این پسر بی پدرش همراه نمی بود آب بر دستش میریختم و لیکن خدا راضی نیست که پدر و پسر را در حرمت مساوی
گرداند چون با یکدیگر باشند پس چون پدر آب بر دست پدر ریخت باید که پسر آب بر دست پسر بریزد پس محمد حنفیه آب
بر دست پسر ریخت پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که هر که متابعت امیر المومنین علیه السلام کند در این باب شیعه
او است حقا و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که جامه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله کهنه شده بود
شخصی دوازده درهم بخدمت آنحضرت آورد و بهدیه حضرت فرمود که یا علی این درهم را بگیر و برای من جامه بخر
که بپوشم حضرت ببازار رفتند و بآن دوازده درهم پیراهنی خریدند و بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند حضرت نظر کردند
فرمودند که جامه از این بهتر را خوشتر میآید گمان داری که صاحبش پس بگیرد حضرت امیر المومنین فرمود که ببینم

شاید راضی شود و ببازار رفتند و گفتند که حضرت رسول این جامه را نپسندیدند و جامه از این کم قیمت تر میخواهند اگر
راضی هستی جامه را بگیر و زر را بده آنمرد راضی شد و زر را داد حضرت آنرا بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند
و جناب حضرت مقدس نبوی با آنحضرت باتفاق متوجه بازار شدند در عرض راه کنیزکی را دیدند نشسته است و گریه میکند
حضرت از او پرسیدند که سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله صاحب من چهار درهم بمن داد که برای ایشان چیزی
بخرم و گم کردم و اکنون از ترس بخانه نمی توانم رفت حضرت چهار درهم باو دادند و فرمودند که بجانب اهل خود برگرد
و ببازار تشریف بردند و پیراهنی بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی فرمود چون از بازار بیرون آمدند
مرد عریانی را دیدند که میگوید که هر که مرا جامه بپوشاند الله تعالی از جامهای بهشت براو بپوشاند و حضرت آن پیراهن
کنده و بسائل دادند و ببازار برگشته و پیراهن دیگر بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی فرمودند و
بجانب منزل روان شدند در عرض راه دیدند که همان کنیز نشسته از او پرسیدند که چرا بخانه نرفته گفت یا رسول الله
دیر کرده ام و میترسم که مرا بزنند حضرت فرمودند که پیش از ما راه خانه را بمن بنما تا بیایم و ترا شفاعت کنیم و حضرت
رفتند تا بر در خانه ایشان وا ایستادند و فرمودند السلام علیکم ای اهل خانه ایشان جواب نگفتند بار دیگر فرمودند
باز جواب نگفتند در بار سیم گفتند علیک السلام یا رسول الله و رحمة الله و برکاته فرمودند که چرا در مرتبه اول و دویم جواب
نگفتید گفتند چون سلام ترا شنیدیم از برای برکت خواستیم که سلام تو بر ما زیاده گردد پس حضرت فرمود که این کنیزک
دیر بخانه آمده او را آزار مکنید ایشان گفتند یا رسول الله از برای قدم تو او را آزاد کردیم حضرت فرمود که الحمد لله من
هیچ دوازده درهمی ندیدم که برکتش زیاده از این دوازده درهم باشد خدا باین دو مومن را پوشانید و یک بنده را
آزاد گردانید و بسند معتبر منقولست از محمد ابن مسلم که روزی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شدم
حضرت طعام تناول میفرمودند مرا تکلیف نمودند و بعد از آن فرمودند که گمان داری که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از روزی که مبعوث شدند تا روزی که از دنیا رفتند هرگز تکیه داده چیزی تناول نفرموده اند والله هرگز چشمی
ندیده آنحضرت را که در حال طعام خوردن تکیه فرموده باشند بعد از آن فرمود که گمان داری که آنحضرت از نان گندم

سه روز پی در پی سیر تناول فرموده باشند والله که سه روز متوالی از نان گندم سیر نشدند از روزی که مبعوث برسالت
شدند تا وقتی که برحمت ایزدی پیوسته و من نمی‌گویم که حضرت را این مقدور نبود بلکه گاه بود که یک صد شتر عطا
میفرمودند اما نمیخواستند که سیر بخورند و طعامهای لذیذ تناول فرمایند میتوانستند و بدرستیکه جبرئیل کلید گنجهای زمین را
برای آنحضرت آورد و سه مرتبه مخیر گردانید آنحضرت را در قبول و رد و گفت اگر قبول کنی خدا از درجه تو در قیامت چیزی کم
نخواهد کرد و در هر مرتبه آنحضرت تواضع و شکستگی را نزد الله تعالی اختیار فرمود و هرگز از آنحضرت چیزی سوال نکردند
که بفرماید نه بلکه اگر بود عطا میفرمود و اگر نبود میفرمود که چون بهم رسد خواهم داد و هرگز چیزی را از جانب الله تعالی عطا نفرمود
که عطای او را امضا نکند و گاه بود که بهشت را ضامن میشدند و عطا میفرمودند و الله تعالی برای آن تسلیم می‌نمود محمد
ابن مسلم میگوید که بعد از آن آنحضرت دست مرا گرفتند و فرمودند که امام شما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بروش بندگان
می‌نشستند و بروش بندگان طعام تناول میفرمودند و بمردم نان گندم و گوشت اطعام میفرمودند و بخانه میرفتند و خود
نان جو و زیت میخوردند و پیراهن کنده و سنبلانی میخریدند و بهترین را بغلام خود می‌پوشانیدند و زبون‌تر را خود
خود می‌پوشیدند و اگر آستین‌ها از انگشتان میگذشت میبریدند و اگر پیراهن از کعب بلندتر بود کوتاه میکردند
و هرگز دو امر بر آنحضرت وارد نشد مگر آنکه آنچه بر بدن دشوارتر بود اختیار میفرمودند و پنج سال پادشاهی مردم کردند و از
برای خود آجری بر روی آجری و خشتی بر بالای خشتی نگذاشتند و هرگز زمینی را باقطاع خود نگرفتند و سرخ و سفیدی را
از آنحضرت بمیراث نماند مگر هفتصد درهم که از عطاهای آنحضرت زیاده مانده بود که میخواستند برای اهل خود کنیزکی
بخرد و هیچکس طاقت عبادت آنحضرت نداشت و حضرت علی ابن الحسین علیه السلام مطالعه میفرمود کتاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
و بر زمین میگذاشت میفرمود که طاقت این عمل دارد و بسند دیگر منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روزی نزد
بزازی رفتند و فرمودند که دو جامه بمن بفروش آن مرد گفت یا امیرالمؤمنین آنچه شما میخواهید من دارم چون دیدند که شخص
حضرت را شناخت بدکان دیگری رفتند که پسری در آن دکان بود و حضرت را نمی‌شناخت دو جامه خریدند یکی را
بسه درهم که قبا باین روزگار صد و هفتاد و چهار دینار میشود و یکی را بدو درهم پس بقنبر فرمودند که آنرا که

بسه درهم خریده‌ام

بسه درهم خریده‌ام تو بردار و آنرا که بدو درهم خریده‌ام من می‌پوشم قنبر گفت یا امیرالمؤمنین آنکه بهتر است تو با آن
سزاوارتری که بر منبر میروی و در حضور مردم خطبه میخوانی حضرت فرمود که تو جوانی و جوانان را خواهش این امور هست
و من از خدا شرم میدارم که در پوشش خود را بر تو زیادتی دهم و از حضرت رسول خدا شنیده‌ام که میفرمود که آنچه میپوشید
بغلامان خود بپوشانید و از آنچه میخورید بایشان بخورانید چون پیراهن را پوشیدند آستینش را کشیدند و آنچه زیاده
بود برید و فرمودند که کلاهی برای فقرا از آن بدوزند پس چون پدر آن پسر بدکان آمد یافت که حضرت بآن
دکان تشریف آورده بودند و جامه را خریده‌اند درهم را برداشته بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد که پسر من شما را
نشناخته بود و دو درهم را از شما نفع کرده است حضرت فرمود بقیمتی راضی شدیم و خریدیم دیگر چیزی را بر نمیگیرم
و منقولست که روزی عمر ابن حریث در هنگام چاشت بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد دید که فضه انبانی آورد
که مهر مبارک آنحضرت بود چون گشودند از آنجا نان خشک ریزه سبوس بیرون آوردند عمر گفت ای فضه چرا این آرد را نبیخته
و پاکیزه نکرده گفت میخواستم بکنم مرا نهی فرمودند و گاهی طعام لذیذ در آن همیان داخل میکردم برای همین اکنون مهر
بر آن میزنند پس حضرت آن نان خشک را گرفته در کاسه ریزه کرده و آب بر آن ریختند و نمکی بر آن پاشیدند و
تناول فرمودند و بعد از آن فرمودند که ای عمر اجل نزدیک شده است و دست بر محاسن مبارک کشیدند و فرمودند که این
محاسن را برای خوردن بآتش جهنم آشنا نمیکنم و این مرا کافیست و در حدیث دیگر منقولست که سوید ابن غفله روز
عیدی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و دید که نان خشکی و آروغی شیر ترشیده نزد حضرت گذاشته است گفت یا امیرالمؤمنین
در روز عید چنین چیزی را نزد خود گذاشته فرمود که این عید است برای کسیکه از گناه آمرزیده باشد و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هیزم و آب بدوش خود می‌آوردند و خانه را جاروب میکردند و حضرت فاطمه علیها السلام
میکردند و خمیر میکردند و نان می‌پختند [illegible] که حضرت در کوفه خرمائی خریده بودند و بر کنار ردا گره زده
و بخانه میبردند اصحاب چون دیدند [illegible] که از آنحضرت بگیرند و بخانه رسانند حضرت فرمود که صاحب عیال
سزاوارتر است ببرداشتن آن از دیگران و بروایت دیگر فرمود که از کمال کامل چیزی کم نمیشود که نفعی بخود

بعیال خود برساند و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در پنج وقت پای برهنه میرفتند
و نعلین را بدست چپ میگرفتند در عید فطر و اضحی که بمصلی میرفتند و در روز جمعه که بنماز میرفتند و در هنگامی که بعیادت بیماری
یا تشییع جنازه میرفتند و میفرمودند که چون براه خدا میروم میخواهم که پای برهنه باشم و منقول است که پیاده و تنها در بازارها
راه میرفتند و اگر کسی راه گم کرده بود بسر راهش میرسانیدند و اگر ضعیفی بر میخورد اعانتش میفرمودند و اگر از مردم بازار کسی قرآن را
غلط میخواندند می ایستادند تا تعلیمش میفرمودند و این آیه را میخواندند که مضمونش اینست که ما خانهٔ آخرت را برای جماعتی مقرر
فرموده ایم که بلندی و فساد در زمین نطلبند و عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است و منقول است که ابراهیم بن العباس
گفت ندیدم و نشنیدم کسی را که افضل از حضرت امام رضا علیه السلام باشد هرگز با کسی بخلاف آداب معاشرت نفرمود و هرگز
سخن کسی را قطع نفرمود که در میان سخن او سخن گوید و هرگز حاجت کسی را رد ننمود و هرگز در حضور کسی پا دراز نفرمود و
در مجلس تکیه نمی فرمود و هرگز خدمتکاران و غلامان خود را دشنام نمی داد و هرگز در خندهٔ آنحضرت صدا ظاهر نمیشد و غلامان
و مهتران و دربانان و خدمتکاران خود را پیوسته بر سر خوان می نشانیدند و خواب بسیار کم میفرمودند و اکثر شبها
تمام بعبادت احیا میفرمودند و روزه بسیار میداشت و تصدق بسیار مینمود و اکثر تصدقات آنحضرت در شبهای تار بود
و از محمد ابن عباد منقول است که حضرت امام رضا علیه السلام در تابستانها بر روی حصیر می نشست و در زمستانها بر روی پلاس
و جامهای کنده می پوشیدند و چون بمجلس مردم می آمد زینت میفرمودند و روایت کرده اند که روزی حضرت امام رضا علیه السلام
داخل حمام شدند شخصی در حمام بود که آنحضرت را نمی شناخت بحضرت خطاب کرد که پای مرا کیسه بکش حضرت مبادرت
فرمودند و مشغول کیسه کشیدن آن شدند بعد از زمانی مردم در آمدند و حضرت را شناختند و مشغول معذرت شدند حضرت
دلداری آن فرمودند و مشغول کیسه کشیدن آن شدند تا کیسه او را تمام کشیدند و اخبار در بیان تواضع ایشان
زیاده از آن است که در این کتاب احصا توان نمود قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ الْخَائِفُونَ الْخَاشِعُونَ الْمُتَوَاضِعُونَ
الذَّاكِرُونَ اللهَ كَثِيراً هُمْ يَسْبِقُونَ النَّاسَ إِلَى الْجَنَّةِ فَقَالَ لَا وَلَكِنَّ الْفُقَرَاءَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّهُمْ يَتَخَطَّوْنَ رِقَابَ النَّاسِ
فَيَقُولُ لَهُمْ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ كَمَا أَنْتُمْ حَتَّى تُحَاسَبُوا فَيَقُولُونَ بِمَ نُحَاسَبُ فَوَاللهِ مَا مَلَكْنَا فَنَجُورَ وَنَعْدِلَ وَلَا أُفِيضَ عَلَيْنَا

فنقبض

فَنَقْبِضَ وَنَبْسُطَ وَلَكِنْ عَبَدْنَا رَبَّنَا حَتَّى أَتَانَا فَأَجَبْنَا ابوذر گفت که بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کردم
که یا رسول الله ایا جمعی که از خدا خائف و ترسانند و پیوسته در مقام خضوع و مذلت و انقیاد اند نزد خداوند خود و در مقام تواضع
و شکستگی نابستند با خدا و خلق و یاد خدا بسیار میکنند ایشان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد حضرت فرمود که نه و
لکن فقرای مسلمانان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد بدرستیکه ایشان در محشر پا بر گردن مردم خواهند گذاشت
و صفهای ایشان را خواهند شکافت و در بهشت روانه خواهند شد پس خازنان بهشت با ایشان خواهند گفت که باشید
تا حساب شما را بکنند ایشان در جواب خواهند گفت که بچه چیز ما را حساب میکنند حکومت و پادشاهی و منصبی نداشتیم که از ما
بپرسند که عدالت کرده ایم یا جور و ظلم کرده ایم و مال زیادتی بما نداده بودند که ما را حساب کنند که عطا کرده ایم یا نگاه داشته ایم
و لکن در دنیا عبادت پروردگار خود کرده ایم تا وقتی که خدا ما را بسوی خود خواند اجابت آن کرده ایم و از دنیا بیرون آمده ایم و
جاذگر احادیث در مدح فقر و فقرا و همنشینی ایشان و حرمت داشتن ایشان و مذمت اهانت و خواری ایشان بسیار است
و احادیث نیز در مذمت فقر وارد شده است و همچنین در باب غنا احادیث بر مدح و مذمت آن وارد شده است و اکثر
محققین جمع میان این احادیث باین نحو کرده اند که فقری که ممدوح است فقر الی الله است و فقری که مذموم است فقر
الی الناس است و غنائی که ممدوح است غنای نفس است و غنائی که مذموم است غنای بکثرت مال است که با حرص و طمع باشد
و از بعضی احادیث ظاهر میشود که فقری که مذموم است که آدمی در این تنگ مایه باشد و تحقیق این مقام آنست که هر چیز که
الله تعالی در دنیا خلق فرموده و در میان مردم مقرر ساخته همه لطف و رحمت است و چون عالم تکلیف و اختبار است هر
چیز را دو جهه است و الله تعالی آن چیز را برای جهة خیر مقرر فرموده و مردم وسیله جهة شر میگردانند مثل آنکه مال را الله تعالی
در دنیا خلق فرموده که او را وسیله قوت بر عبادات و تحصیل سعادات گردانند و جمعی بسبب ترک آن بانواع کمالات فایض
گردند پس که مال نمی بود قوت بر عبادات بهم نمیرسید و ثوابها که بر تصدقات و خیرات مترتب میشود حاصل نمی شد و اگر
مال نمی بود ثوابها که بر ترک مال حاصل میشود حاصل نمیشد و لکن این مال با هم فتنه ساخته اند که آنرا بتحصیل انواع شرور
و بدیها میتوان نمود و این جهة را و آن برای آن مقرر فرموده است که بر ترکش مثاب شوند [illegible] آنرا وسیله غیر آن

کاری میکنند که برای آن مخلوق شده است و باعث شقاوت ایشان می‌شود پس هرجا که مذمت مال و غنا واقع شده است
بسبب آن جهة شریست که در آن هست مردم او را جهة شر میکنند و اگر نه اصل آنچه را الله تعالی برای وسیله خیری مقرر فرموده است
و هرجا که مدح آن واقع شده است بسبب آن جهات خیریست که در آن هست و همچنین فقر و احتیاج وسیله‌ایست برای تحصیل
سعادات که آدمی بر مشقت آن صبر نماید و بثوابهای عظیم فایز گردد و رو بخدا آورد و از خدا طلب نماید و بسبب آن آثار فقر
حاصل شود و محتاج بمحرمات نشود و از برای خدا ترک نماید و باعلی درجه زهد و ورع رسد و لیکن گاه هست که بر آن صبر نمی
کنند و بسبب آن مرتکب سؤال از مخلوق میشوند و آن بدترین نقایص و عیبها است و گاهی بسبب آن مرتکب محرمات میشوند
و گاهی بسبب آن بخداوند خود بدگمان میشوند و نسبت ظلم و جور بخدا میدهند و بسبب آن کافر می‌شوند چنانچه در حدیث وارد
شده است که فقر نزدیک است که کفر باشد پس معلوم شد که اصل فقر نعمت و رحمت است و گاه هست که آدمی باختیار خود
آن را وسیله شقاوت میگرداند پس هرجا که مدح وارد شده است جهة خیرش را مدح فرموده‌اند و هرجا که مذمت وارد شده است
جهة شرش را مذمت فرموده‌اند و لکن چون نسبت باکثر نفوس فقر و احتیاج موجب صلاح است و غنا مورث طغیان
و فساد و لهذا مدح فقر بیشتر وارد شده است و مذمت غنا بیشتر فرموده‌اند چنانچه الله تعالی میفرماید که بدرستیکه آدمی طغیان
بهم میرساند چون خود را مستغنی و بی‌نیاز دید و یا گمان کرد که بی‌نیاز است و فقیر را در این آیه نکته‌ای بخاطر رسیده که چون
محالست که آدمی بی‌نیاز شود بلکه هرچند غنی‌تر میشود احتیاجش بیشتر میشود لهذا نفرموده است که وقتیکه مستغنی میشود بلکه فرموده
که وقتیکه خود را مستغنی دانست و گمان کرد که مستغنی شده و همچنین عبادات را الله تعالی برای این مقرر فرموده که وسیله سعادات
گردانند گاه باشد که کسی عبادت را وسیله شقاوت گرداند و معاصی را برای این مقرر فرموده که ترک آن را وسیله سعادات گردانند
تا اگر بغفلت از ایشان صادر شود بتوبه و ندامت از آن بمرتبه عالی کمالات فایز گردند اگر معصیت نمی‌بود که مردم بترک آن
مثاب میشدند و آن شکستگی و انکسار و عجز توبه‌کاران از کجا بهم میرسید و از ترک اولای حضرت آدم و حضرت داود
و سایر انبیا اگر نمیبود آن گریه‌ها و زاریها که موجب قرب و کمالات غیر متناهی گردید از کجا حاصل میشد چنانچه واقع شده است که اگر شما
گناه نمیکردید و قادر بر گناه نبودید خدا خلقی دیگر میفرمود که قادر بر گناه باشند و گناه از ایشان صادر شود و سخن در اینجا بسیار

نازک میشود

نازک میشود و عقلهای اکثر از ادراک آن بمعنی قاصر است مجملا اگر در آن تفکر نمائی می‌یابی که هرچیز که الله تعالی در این عالم
مقرر فرموده همه عین صلاح بندگان است و همه لطف و رحمت است و لکن بندگان بغیر مصرف صرف میکنند مثلا اگر بزرگی خانه
برای کسی بفرماید و دیوان خانه نفیسی برای آن مقرر سازد و آبریزی در آنجا بفرماید که برای آن بسازند و انواع مایحتاج
او از مسکن بسازد اگر دیوان خانه را آبریز کنند و آبریز را مسکن خود کنند و بروند و در میان آبریز بنشینند از صاحب خانه
تقصیری نخواهد بود و در این مسایل که از فروع مسایل قضا و قدر است تفکر نمودن و مجمل دانستن که الله تعالی علیم و حکیم
و ظالم نیست و آنچه میکند عین عدالت و حکمت است اولی است زیرا که تفکر در این باب موجب بعضی شبهات و عقل
اکثر مردم بآن احاطه نمیتواند کرد و ائمه علیهم السلام ما را در این باب نهی فرموده‌اند و چون جمع میان اخبار بر وجه اجمال
بیان شد بعضی از اخبار را نیز نقل کنیم؛ بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فقرای مؤمنان
در باغهای بهشت خواهند گردید و تنعم خواهند فرمود پیش از اغنیای ایشان بچهل سال بعد از آن فرمود که مثلی برای تو بیان
کنم مثل فقرا و اغنیا از بابت مثل دو کشتی است که بر عشاری بگذرند و نظر کند بیکی با بیند که هیچ چیز ندارد میگوید که این را
روانه کنید و نظر کند بدیگری بیند که بار او پر از متاع است میگوید که این را نگاه دارید تا عشورش را حساب کنیم؛ و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که دو چیز است که فرزند آدم از آنها کراهت دارد و مرگ را کراهت دارد و راحت مؤمنان از بلاها و فتنه‌ها در
مرگ است و از کمی مال کراهت دارد و هرچند مال کمتر است حسابش کمتر است؛ و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هلاک کرد
مردمان را دو چیز خوف پریشانی و فقر و طلب بزرگی و فخر؛ و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که ضعیف
مشمارید فقیران شیعه علی بن ابی طالب و فرزندانش را بدرستیکه یکی از ایشان در قیامت شفاعت میکند مثل
ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیم‌اند از قبایل عرب؛ و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مصیبتهای دنیا عطاهای الله تعالی
و فقر را الله تعالی برای مؤمن در خزاین خود ضبط میفرماید؛ و در حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود
که فقر امانتی است که الله تعالی بخلق میسپارد که هرکه او را پنهان دارد او را خدا مثل ثواب کسی دهد که روزها بروزه باشد
و شبها بعبادت ایستاده و کسیکه آن را اظهار کند نزد کسیکه قادر باشد بر قضای حاجت او و نکند پس بتحقیق او را کشته است

و میگویم که آن را بشمشیر و نیزه کشته است و لکن بسبب جراحتی که بدل آن رسانیده او را کشته است و از حضرت صادق ع
منقول است که هرچند ایمان آدمی زیاده می شود تنگی معیشت آن بیشتر میشود و فرمود که اگر نه این بود که مؤمنان در
طلب روزی بر خدا الحاح میکردند هر آینه ایشان را از حالی که دارند بحالی تنگتر نقل میفرمود و فرمود که الله تعالی
دنیا را بکسی عطا نفرموده مگر برای عبرت و از کسی منع نفرموده مگر برای آزمایش و در حدیث دیگر فرمود که الله تعالی برای شیعیان ما
در دولتهای باطل بغیر نفرموده مگر قدر قوت ضروری ایشان را اگر خواهند بمشرق روند و اگر خواهند بمغرب روند زیاده
از این بدستشان نمی آید و در حدیث دیگر فرمود که الله تعالی در روز قیامت التفات میفرماید بسوی فقرای شیعیان
مانند کسیکه معذرت از جمعی خواهد و در حدیث دیگر مانند برادری که از برادری عذر طلبد و میفرماید که بعزت و جلال خودم
سوگند که شما را فقیر نگردانیدم در دنیا برای آنکه شما نزد من خوار و ذلیل بودید امروز خواهید دید که با شما چه لطفها خواهم
فرمود هر کس که با شما در دار دنیا توشه داده است و نیکی بشما کرده است دستش را بگیرید و داخل بهشت کنید پس یکی از فقرا گوید
که پروردگارا اهل دنیا در دنیای خود عیشها کردند زنان خوب خواستگاری نمودند و جامهای ملایم نفیس پوشیدند و
طعامهای لذیذ خوردند و در خانهای نفیس نشستند و بر اسبان مشهور پر قیمت سوار شدند امروز با عطا کن آنچه با ایشان
عطا فرموده بودی الله تعالی در جواب فرماید که برای تو و هر یک از برادران و امثال تو از فقرا هفتاد برابر
آنچه باهل دنیا عطا فرموده بودم از روزی که دنیا را آفریده ام تا هنگام انقضای دنیا و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است
که روزی شخصی مالداری که جامهای پاکیزه در بر داشت بخدمت حضرت رسول ص آمد و نشست و بعد از آن مرد پریشانی که
جامهای چرکین پوشیده بود آمد و در پهلوی آن مرد غنی نشست آن مرد جامهای خود را جمع کرد و در زیر دامن آن کشید
حضرت رسول ص فرمود که ترسیدی که از فقر او چیزی بتو بچسبد گفت نه فرمود که ترسیدی که از توانگری تو چیزی باو برسد
گفت نه فرمود که ترسیدی که جامه ات کثیف و چرکین شود گفت نه فرمود که پس چرا چنین کردی گفت یا رسول الله مرا قرینی
هست که آن شیطان یا نفس اماره است که هر قبیحی را در نظر من زینت میدهد و هر حسن و نیکوئی را در نظر من قبیح
و زشت مینماید و اینک بتدارک این عمل نصف مال خود را باین مرد فقیر عطا کردم حضرت از آن مرد پریشان پرسید

که قبول نکنی

که قبول نکنی گفت نه آن غنی از آن پرسید که چرا قبول نمی کنی گفت میترسم که بآن مبتلا شوم که تو مبتلا شده و در
حدیث دیگر فرمود که الله تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که ای موسی هرگاه که ببینی که فقر بتو رو آورده است بگو
مرحبا بشعار صالحان و چون ببینی که توانگری رو بتو آورده است بگو که گناهی کرده ام که الله تعالی مرا در دنیا عقوبت آن گناه
کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که خوشا حال مساکین که بر فقر خود صبر کنند ایشان جمعی اند
که ملکوت زمین و آسمان را مشاهده میکنند و فرمود که ای گروه مساکین بفقر خود راضی و خوشنود باشید و چنان کنید که
خدا از دل شما رضا بیابد تا الله تعالی شما را ثواب عظیم بدهد بر فقر شما و اگر چنین نکنید چندین ثواب نخواهید داشت
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون روز قیامت شود منادی از جانب الله تعالی ندا کند که کجایند فقرا پس گروهی
بسیار از مردم برخیزند پس الله تعالی ندا فرماید که ای بندگان من گویند لبیک ای پروردگار ما پس فرماید که من شما را در دنیا
فقیر نکردم برای آنکه مرتبه شما نزد من پست بود و لیکن میخواستم که درجه شما را امروز بلند کنم بروید و روهای مردم را
ملاحظه کنید و هر کس که با شما نیکی و احسان کرده است آن احسان را بمن کرده است از جانب من بهشت را بمکافات عمل
ایشان بدهید و از محمد بن عیینه منقول است که حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود که آیا بازار که میروی میوه ها
و غیر آن ها از چیزها نگاه میفرمائی که قادر بر خریدن آنها نیستی آرزو میکنی گفتم بلی فرمود که بعدد هر چیزی که می بینی
و قدرت بر خریدن آن نداری یک حسنه در نامه عملت مینویسند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که چون روز قیامت میشود گروهی از مردم از صحرای محشر برخیزند و می آیند در بهشت و در را میکوبند پس
خازنان بهشت با ایشان میگویند که شما کیستید میگویند که ما نیم فقرا با ایشان میگویند که آیا پیش از حساب میخواهید که
داخل بهشت شوید میگویند که چیزی بما نداده بودید که ما برای آن حساب کنید در این حال ندا از جانب رب العزة ندا رسد
که راست میگویند ایشان را داخل بهشت کنید و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که الله تعالی میفرماید که من توانگران را
غنی نکرده ام برای آنکه نزد من گرامی بودند و فقیران را فقیر نگردانیدم برای اینکه نزد من بی مقدار بودند و لیکن فقیران را
وسیله ابتلا و امتحان اغنیا گردانیدم اگر فقرا در دنیا نمی بودند اغنیا مستوجب بهشت نمی شدند و حضرت صادق ع

فرمود که طلا داران شیعیان ما امینان ما یند بر محتاجان ایشان پس اینها برای ما فقیر را محافظت نمائید تا خدا شما را
محافظت نماید و بسند صحیح منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که فقر و بلا چیزی مؤمنان را بیشتر زینت
میدهد از لجام نفیسی که بر سر اسب زینت دهد و در حدیث دیگر فرمود که فقر مرگ بزرگست و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که فقر مرگ سرخست راوی گفت که فقر از دینار و درهم را میفرمائید فرمود که نه و لکن مراد فقر از دینست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که سبک شمارد و خفیف کند فقیر مسلمانی را بدرستیکه حق الله تعالی را سبک شمرده و الله تعالی او را در روز قیامت
خفیف و سبک میدارد مگر آنکه از این عمل توبه کند و هر که فقیر مسلمانی را گرامی دارد چون الله تعالی را در روز قیامت ملاقات
نماید از آن راضی باشد و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که ملاقات نماید فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند بخلاف سلامی
که بر اغنیا میکند چون در قیامت الله تعالی را ملاقات نماید یعنی بمقام حساب آید از آن در خشم باشد یا اباذر ان الدنیا
مشغلة للقلوب والابدان وان الله تبارک وتعالی سائلنا عما نعمنا فی حلاله فکیف بما نعمنا فی حرامه یا اباذر
انی قد دعوت الله جل ثناؤه ان یجعل رزق من یحبنی الکفاف وان یعطی من یبغضنی کثرة المال والولد ای ابوذر
بدرستیکه دنیا مشغول کننده دلها و بدنهاست از یاد خدا و کار خدا بدرستیکه الله تعالی از ما سؤال خواهد کرد از آنچه متنعم گردیده ایم
در حلال آن پس چگونه سؤال نماید از ما از آنچه متنعم گردیده باشیم در حرام آن ای ابوذر من از خدا سؤال کردم که بگرداند روزی
هر کس که مرا دوست دارد بقدر کفاف و عطا فرماید بکسیکه مرا دشمن دارد بسیاری مال و فرزند بدانکه این حدیث دلالت میکند
بر آنکه بر حلال نیز حساب میباشد و سابقا احادیث گذشت که بر حلال مؤمنان را حساب نمیکنند و ممکن است که
مراد از مؤمنان در اینجا مؤمنان خالص باشند و در اینجا مراد از سؤال که از ما سؤال میکنند این باشد که از بعضی از افراد
مسلمانان سؤال میکنند یا آنکه مراد از حساب نکردن آن باشد که تقاص از حسنات ایشان بازای آن نمی کنند و مراد از
سؤال کردن این باشد که تفحص حقا میفرماید و بدانکه احادیث در مدح کفاف بسیار واقع شده است چنانچه
منقولست از حضرت علی ابن الحسین علیه السلام که رسول خدا گذشت بشبانی که شتری داشت و میچرانید و از او شیر طلبید
در جواب گفت که آنچه در پستانهای شتر است چاشت مردم قبیله است و آنچه در ظرفهاست بسیار صبح خورند حضرت فرمود

که خداوند مال

که خداوند مال و فرزندانش را بسیار کن پس گذشت بشبان دیگر که گوسفندان خود را میچرانید و از آن شیر طلبید
او آنچه در پستانهای گوسفندان بود دوشید و آنچه در ظرفها بود بخدمت حضرت فرستاد و یک گوسفند نیز بهدیه فرستاد
و گفت این نزد ما حاضر بود و اگر زیاده احتیاج هست دیگر بفرستم حضرت فرمود که خداوندا بقدر کفاف او را روزی ده
بعضی از اصحاب عرض کردند که یا رسول الله چرا برای آنکس که سؤال ترا رد کرد دعائی فرمودی که ما همه آنرا میخواهیم و برای آن
کسیکه حاجت ترا بر آورد دعائی فرمودی که همه ما از آن کراهت داریم حضرت فرمود که آنچه از دنیا کم باشد و کافی باشد بهتر است
از آنچه زیاده باشد و آدمی را از یاد خدا غافل گرداند خداوندا محمد و آل محمد را بقدر کفاف روزی بده و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوندا روزی کن محمد و آل محمد را و هر که محمد و آل محمد را دوست
دارد عفت از محرمات و شبهات و کفاف در روزی و روزی کن کسی را که دشمن محمد و آل محمد باشد بسیاری مال و فرزند
و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خداوند عز و جل میفرماید که بنده مؤمن محزون میشود از اینکه من روزی را
بر او تنگ میکنم و حال آنکه باعث زیادتی قرب او بمن میشود و خوشحال میشود بنده مؤمن من که روزی را بر او فراخ گردانم
و حال آنکه باعث دوری او از من میشود و در حدیث دیگر فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بدرستیکه خوشحالترین
مردم و مقرب ترین ایشان نزد من مؤمنی است که بهره عظیم از صلاح داشته باشد و نیکو عبادت پروردگار خود بکند
و در پنهانی بندگی خدا کند و در میان مردم گمنام باشد و انگشت نما نباشد و روزی آن بقدر کفاف باشد و بر آن صبر
کند و بزودی او را مرگ در رسد و میراثش کم باشد و گریه کنندگانش کم باشند یا اباذر طوبی للزاهدین فی الدنیا
الراغبین فی الآخرة الذین اتخذوا ارض الله بساطا وترابها فراشا وماءها طیبا واتخذوا کتاب الله شعارا
ودعاءه دثارا یقرضون الدنیا قرضا یا اباذر حرث الآخرة العمل الصالح وحرث الدنیا المال والبنون ای ابوذر
خوشا حال جمعی که در دنیا زهد اختیار نموده اند و ترک لذات دنیا کرده اند و بسوی آخرت و اعمالیکه موجب سعادت
آخرتست رغبت نموده اند ایشان گروهی اند که زمین خدا را بساط خود ساخته اند و خاک زمین را فرش و بستر خود قرار
داده اند و از بوی خوش باب قناعت کرده اند و خود را باب از بوهای بد پاک میکنند و کتاب خدا را پیراهن تن خود کرده اند

و پیوسته تلاوت میکنند و بآن عمل می نمایند و دعا و تضرع بدرگاه خدا را لباس خود ساخته اند که هرگز از خود جدا نمی کنند و
دنیا را از خود بریده اند بریدنی یا آنکه قرض میدهند دنیا را قرض دادنی که در آخرت عوض بگیرند ای ابوذر زراعت آخرت
عمل صالح است و زراعت دنیا مال و فرزندان حضرت در اینجا اشاره فرموده اند بتفسیر این آیه که مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ
الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ترجمه اش
اینست که هر که اراده نماید در دنیا کشت آخرت را یعنی عمل چند را که موجب ثواب آخرت باشد در این نشأ تحصیل نماید
و تخم ایمان در بستان دل بکارد و باب اعمال صالحه او را پرورش دهد تا در عرصه قیامت حاصل آن را در زیاده کنیم
برای آن در کشت او یعنی بدهیم او را بعوض آن از ده تا هفتصد و زیاده بر آن یا آنکه او را توفیق زیادتی خیرات کرامت
کنیم و هر که اراده نماید زراعت و کشت دنیا را یعنی در اعمال و افعال پیوسته غرضش تحصیل دنیا باشد میدهیم او را بهره و نصیبی
از دنیا بقدر مقتضای حکمت و مصلحت و او را در آخرت بهره نخواهد بود و حاصلش آنست که هر که عملی برای آخرت کند در عمل خود
موفق می شود و میامن برکات آن بروزگار او عاید میگردد و در آخرت حسنات آن مضاعف میشود و هر که عمل آن از برای
دنیا باشد روزی مقدر بآن میرسد اما نه بر وجهی که منتهای آن باشد و مانند شیطان ثواب خود را در دنیا می یابد
و او را در آخرت هیچ بهره نخواهد بود و لهذا افعال مرائیان و اصحاب بدعت در دنیا چند روزی بمدد شیطان تقویت می یابند
میرسانند و در آخرت محروم اند و جمعی که نیت خود را برای خدا خالص کرده اند غالب اوقات در دنیا بر اعمال ایشان ثمره مترتب
نمی شود تا مزد خود را در آخرت کامل بیابند و در دنیا عمل ایشان منسوب باغراض فاسده دنیوی نباشد زیرا که هیچ
عملی را الله تعالی بیمزد نکرده است حتی کافران هند که زحمتها و ریاضات شاقه برای امور فاسده دنیا می کشند و چنانچه می
شنویم بآن مطلب فاسد میرسند مثل آنکه میخواهند ایشان را کشف سفلیات حاصل شود که گاه هست که بآن مطلب خود میرسند
چون از سعادات آخرت محروم اند و باید که مسلمان از روی اخلاص خدا را اسلاما عبادت کند و الله تعالی ایشان را
بآن مزد بهر زیرا که ثواب او را در آخرت ذخیره فرموده و مصلحت او در این دیده اند که در دنیا این را بآن بهره زیرا که
غالب حیثیت این معنی باعث انابت و عجب او میشود و از خدا باز می ماند حتی آنکه در حدیث وارد شده است که ایمان

مؤمن کامل

مؤمن که کامل شد الله تعالی او را ثواب دیدن را هم از آن مسدود میگرداند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت شده است که بدرستیکه مؤمن نیکی که میکند مردم شکر آن نمیکنند و احسان آن در میان خلق مشهور نمی شود زیرا که چون
از برای خدا میکند نیکی معروف آن با آسمانها بالا میرود و در زمین پهن نمی شود و نیکی و احسان کافر را شکر میکنند زیرا که معروف
و نیکی آن از برای مردم است و در میان مردم منتشر میشود و با آسمانها بالا نمیرود و مقبول الهی نمی گردد و در حدیث دیگر از حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کفران نعمت میکردند و شکر احسان آن نمی کردند با آنکه
حق نعمت و احسان بر قریشی و عربی و عجمی داشت و کی معروف و نیکیش بر خلق زیاده از آنحضرت بود و همچنین ما اهل بیت
کفران میکنند و شکر احسان و نیکی ما را در عمل نمیدارند و نیکان مؤمنان نیز چنین اند که احسانها و نیکیهای ایشان را کسی
شکر نمی کند و ایضاً منقول است که مفضل ابن عمر بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود که جمعی از علمای عامه
که نزد ما اند میگویند که چون الله تعالی بنده را دوست دارد ملکی از آسمانها برای فوق شان آن ندا میکند که خدا فلان شخص را
دوست میدارد شما او را دوست بدارید پس محبت او در دلهای مردم می افتد و هر بنده را که دشمن دارد منادی از آسمان
ندا میکند که الله تعالی فلان شخص را دشمن میدارد شما او را دشمن دارید پس عداوت آن در دلهای مردم می افتد چون این را
گفتم حضرت سر نشسته در مرتبه بدست اشاره فرمودند و گفتند نه چنین نیست که ایشان میگویند و لکن چون الله تعالی
بنده را دوست دارد مردم را در زمین وامیگذارد که بعداوت و دشمنی آن مشغول می شوند و بد او را میگویند که گناهکار
می شوند و موجب ثواب و اجر آن می شود و چون بنده را دشمن دارد او را محبوب مردم میگردانند که بناحق مدح او گویند
و او و مدح کنندگان او هر دو گناهکار باشند بعد از آن فرمود که کسی نزد خدا محبوب تر از حضرت زکریا بود و مردم
با آن عداوت کردند تا او را کشتند و که نزد خدا محبوب تر از علی ابن ابیطالب بود از مردم آن آزارها کشید که میدانید
و که نزد خدا محبوب تر از حسین بن علی بود و مردم آزار آن کردند تا او را شهید کردند و بدا که در این فقرات حضرت رسول
اشعار فرموده اند بتفضیلت قرآن بر دعا زیرا که فرموده اند که قرآن را شعار خود گردانیده اند و شعار جامه ملاصق بدن است
می گویند و دثار را بر جامه دیگر که بالای آن می پوشند اطلاق میکنند و جامه ملاصق بدن اختصاص با او بیشتر میباشد

در این باب اختلافی وارد از بعضی احادیث افضلیت قرآن ظاهر میشود و از بعضی افضلیت دعا و بعضی چنین جمع
کرده‌اند که گاهی قرآن را باید خواند بهتر است و گاه نزد دعا و بعضی برعکس گفته‌اند و آنچه این خاکسار را بخاطر میرسد آنست
که نسبت باحوال مختلف میباشد و آدمی میباید طبیب نفس خود باشد و در هر حالی آنچه مناسب آن داند آنرا بر آن دارد
و گاه هست که آدمی را حالتی بهم میرسد که قرآن آدمی را بیشتر رغبت و گاه هست دعا آدمی را بیشتر باصلاح می‌آورد و
گاه هست که از میان دعاها دعای خاص آدمی را باعث قرب میشود مثل آنکه گاه هست که آدمی در مقام خوف است اگر خوفش بسیار
دارد مناسب آنست که دعاها که مشتمل بر تخویف است بخواند تا چون ماده‌اش مستعد شده است که باعث کمال آن صفت
گردد و اگر خوف بسیار دارد باید دعاهای رجا بخواند که خوف بسیار باعث یاس نگردد و همچنین در باب رجا و سایر صفات
نفسانی و همچنین در باب قرآن خواندن و بسیار است که آدمی آیه یا دعائی را مکرر خوانده است و چندان در آن
تاثیر نکرده است و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چندان در آن اثر میکند که فوق آن متصور نیست و چندان
از آن معارف بر آن فایض میشود که احصا نمی‌توان نمود و در این باب سخن بسیار است و عرصه سخن تنگ است
اگر خدا خواهد در محل مناسب بیان شود انشاء الله تعالی يا أبا ذر إنّ ربّي أخبرني فقال وعزّتي وجلالي ما أدرك العابدون
درك البكاء عندي شيئاً وإنّي لأبني لهم في الرفيق الأعلى قصراً لا يشركهم فيه أحد قال قلت يا رسول الله أيّ المؤمنين
أكيس قال أكثرهم للموت ذكراً وأحسنهم له استعداداً يا أبا ذر إذا دخل النور القلب انفسح القلب واستوسع قلت
فما علامة ذلك بأبي أنت وأمّي يا رسول الله قال الإنابة إلى دار الخلود والتجافي عن دار الغرور والاستعداد
للموت قبل نزوله ای ابوذر بدرستیکه پروردگار من مرا خبر داد و فرمود که بعزت و جلال خودم سوگند که درنمی‌یابند عابدان
از هیچ عملی آنچه از گریه می‌یابند نزد من از ثواب و قرب و بدرستیکه من از برای ایشان بنا میکنم در اعلا مراتب بهشت در
جوار پیغمبران و مقربان خود قصری را که هیچکس در آن قصر و مرتبه با ایشان شریک نباشد ابوذر گفت که عرض کردم که یا رسول الله
کدام یک از مؤمنان زیرکتر و عاقلترند فرمود که آنها که یاد مرگ بیشتر میکنند و تهیه آنرا نیکوتر درست میکنند ای
ابوذر چون نور در دل آدمی داخل شد آن دل گشاده و فراخ میشود ابوذر گفت علامت این حالت چیست پدر و مادرم فدای

تو باد یا رسول

تو باد یا رسول الله فرمود که علامت منور بودن و گشادگی دل میل آدمیست بسوی آخرت که خانه جاوید است و رجوع
کردن بکاری که برای آن خانه بکار آید و پهلو تهی کردن از دنیا که خانه فریب و مکر و غفلت است و مستعد و مهیا شدن
برای مرگ پیش از آنکه در رسد بدانکه احادیث در باب فضل گریستن برای خدا سابقا ایراد نمودیم و از عقل و شرع معلوم است
که تضرع بدرگاه بی نیاز موجب سعادت دنیا و آخرت است و گریه را مراتب بسیار است و هر کسی در خور مرتبه خود از آن
بهره‌ای برد یکی میگرید و از خدا میطلبد و دیگری خلاصی جهنم می‌طلبد و دیگری بهشت میطلبد و دیگری قرب میطلبد
تا بمرتبه محبان که از هر قطره صد هزار لذت میبرند و هیچ لذتی را با این برابر نمی‌کنند و چنانچه در آخرت کسی شریک
قصر ایشان نیست در دنیا نیز کسی از لذت ایشان خبر ندارد و احادیث در باب یاد مرگ کردن و باعمال صالحه
مهیای ورود آن شدن که چون در رسد آدمی را حسرت نباشد نیز گذشت و معنی دل را نیز بیان کردیم و روشنی
دل بعلم و معرفت و محبت و نیات صادقه و صفات حسنه میباشد زیرا که چنانچه روشنائیهای ظاهری دیده ظاهر را بینا میکند
که تمیز کند میان اشیا و حقیقت الوان و اشخاص را بداند و راههای ظاهر را گم نکند همچنین علم و معارف موجب اینست
که دیده دل بینا شود و نفس ناطقه انسانی که از آن تعبیر بقلب میکنند تمیز میان نیک و بد بکند و راه حق را بیابد
و گم نکند و همچنین هر یک از صفات حسنه و نیات صحیحه که او را باعمال شایسته راهنمائی مینمایند بمنزله چراغی مشعلی
بلکه خورشیدی‌اند برای نفس و باین انوار در دلهای کاملان چراغانیست از علم و معرفت و انواع کمالات روحانی
و گشادگی دل کنایه از استعداد قبول علوم حقه و معارف الهیه است زیرا که دلهای اشقیا مانند ظرفیست میان پر که گنجایش
هیچ چیز ندارد و بسته باشد لهذا هیچ حقی در آن داخل نمیشود و قبول هیچ حقی نمیکنند و دلهای مؤمنان در گنجایش معارف
مختلف است بسبب کمال و نقص ایشان در مراتب ایمان بعضی از باب پیاله ایست که گنجایش اندکی از علوم و معارف
دارد و اگر زیاده از قدر حوصله‌اش بر آن بریزند از سر بدر میرود و از بسیاری عبادات و کمالات وسعت زیاده میشود
استعداد قبول معارف بیشتر میشود تا آنکه بمنزله دریائی میشود که هر چند نهرهای حقایق بر او بریزند مطلقا او را از جا
بدر نمی‌آورد و آن انوار معنوی سبب این گشادگی میشود و این گشادگی سبب این است که قبول حق میکند و دل از قبایح دنیا

و بدیها را بدانند و ترک آنها نمایند و محاسن اعمال حسنه و درجات رفیعه آخرت و کمالات معنوی را دانسته طلب آنها شود
تحصیل آنها خود را مستعد و ترک گردانند یا اباذر اتق الله ولا تر الناس انک تخشی الله فیکرموک وقلبک فاجر یا اباذر
لیکن لک فی کل شیء نیة حتی فی النوم والاکل یا اباذر لیعظم جلال الله فی صدرک فلا تذکره کما یذکره الجاهل
عند الکلب اللهم اخزه وعند الخنزیر اللهم اخزه ای ابوذر از خدا بپرهیز و از خدا بترس و بمردم چنین منما که از
خدا میترسی برای اینکه ترا گرامی دارند و دلت مایل به بدیها و فجور باشد ای ابوذر باید که ترا در هر کاری که کنی نیت قربتی
باشد که جمیع کارها را از برای خدا کنی حتی خواب کردن و چیز خوردن ای ابوذر باید که در سینه تو جلال و بزرگواری خدا عظیم
باشد و خدا را بسبک بازی نکنی چنانکه جاهلان که سگ را می‌بینند میگویند که خداوندا او را خوار کن و چون خوک بر خورند میگویند
که خداوندا او را خوار کن و احادیث در مذمت ریا در اول کتاب ایراد نمودیم و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست
که حضرت عیسی بحواریان فرمود که بحق و راستی میگویم که بکار شما نمی‌آید که ظاهر خود را نیک کنید که خوش آینده باشد و دلهای شما
فاسد باشد و پوست بدن خود را پاکیزه کنید و دلهای شما کثیف و پر چرک باشد مباشید از بابت غربال که آرد را از خود بیرون
میکند و نخاله را در میان خود نگاه میدارد و همچنین شما کلام حکمت را از دهان خود بیرون می‌آورید برای مردم و کینه و بدیها
در سینه خود نگاه میدارید ای بنده‌های دنیا مثل شما مثل چراغست که مردم را روشنی میدهد و خود را میسوزاند ای گروه بنی اسرائیل
در مجالس علما خود را در آورید اگر چه باید که بزانو راه روید خود را بآن مجالس برسانید بدرستیکه حق تعالی زنده میکند دلهای مرده را
بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمینهای مرده را بباران‌های درشت قطره بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که خوشا حال بنده گمنامی که مردم اعتنا بشان او نکنند و او مردم را بشناسد و مردم او را نشناسند و حق او را شناسد
و از او خوشنود باشد این جماعت چراغهای راه هدایت‌اند که حق تعالی ببرکت ایشان دفع میکند هر فتنه تاریک کننده را
کور و مرا نشناسند و برای ایشان میگشاید در هر رحمتی را ایشان افشای اسرار ائمه خود نمیکنند و جفاکار و رسوا
نیستند و بدانکه سبب عظمت الهی در نفس او مستقر گردیده و پستی دنیا و اهل دنیا بر آن ظاهر شده و قدر اوقات عمر عزیز
خود را دانسته در هر امری تا رضای خدا را در آن نداند و نیابد که بکار آخرت او می‌آید متوجه آن کار نمیشود و عمر خود را باطل

ضایع نمیکند

ضایع نمیکند پس اگر خواهد چیزی بخورد چون منظور اصلی او تحصیل سعادت آخرت است برای این طعام میخورد که از عبادت
الهی ضعیف نشود و او را قوت بندگی بهم رسد و اگر این معنی بحسب واقع منظور او باشد و محض گذرانیدن خواطر نباشد
طعام خوردن او باین نیت عبادت میشود و این طعام همه نور میشود و قوتی که از آن حاصل میشود صرف بندگی خدا میشود
و همچنین خواب را برای این میکند که در هنگام عبادت حضور قلب داشته باشد و عمل بغیر مورد الهی کرده باشد تا بدن و عقل او
نشود و اگر به بیت الخلا میرود برای این میرود که خود را از کثافات و نجاسات پاکیزه کند که در وقت عبادت مطهر و مصفا
باشد و با حضور قلب نماز تواند کرد و مجملی از تحقیق این مقام در اول کتاب گذشت و در این مقام جناب مقدس نبوی باین معنی
اشاره فرموده‌اند که باید ترا در هر کاری نیتی باشد و هیچ کار را بی نیت قربت بجا نیاوری حتی در خواب کردن و طعام خوردن
و آنچه حضرت فرموده‌اند که باید عظمت الهی را ملاحظه نمائی و خدا را در مقامهای پست یاد نکنی مراد این است که از روی بی اعتنائی
و در هر مقامی خدا را یاد نکنی بلکه اگر غرض تو یاد خدا یا توسل بآن باشد و ذکر شد که ذکر خدا در هر حال خوبست و در احادیث
وارد است که در هر صغیر و کبیر امور باید که بخدا متوسل شوند و از آن استعانت جویند و جمیع حاجات خود را از خورد و بزرگ از آن
سئوال نمایند و این معنی عین تعظیم الهی است که خود را و قوت و توانائی خود را ناچیز دانند و در جمیع امور خود را محتاج خدا دانند
و بدانند که کوچک و بزرگ نزد قدرت او یک نسبت دارد و تفصیل این معنی ان شاء الله بعد از این مذکور خواهد شد
یا اباذر ان لله ملائکة قیاما من خیفته ما رفعوا رؤسهم حتی ینفخ فی الصور النفخة الآخرة فیقولون جمیعا
سبحانک وبحمدک ما عبدناک کما ینبغی لک ان تعبد فلو کان لرجل عمل سبعین نبیا لاستقل عمله من شدة
ما یری یومئذ ولو ان دلوا صب من غسلین فی مطلع الشمس لغلت منه جماجم من فی مغربها ولو زفرت جهنم
زفرة لم یبق ملک مقرب ولا نبی مرسل الا خر جاثیا علی رکبتیه یقول رب نفسی نفسی حتی ینسی ابراهیم اسحق یقول
انا خلیلک ابراهیم فلا تنسنی ای ابوذر بدرستیکه حق تعالی را ملکی چند هست که پیوسته ایستاده‌اند از خوف الهی سر بالا نکرده‌اند
تا وقتیکه در صور بدمند دمیدن آخر که همگی خلق بآن زنده میشوند پس جمیع ملائکه در آن حال میگویند که خداوندا ترا منزه میدانیم
از جمیع نقایص و عیبها و از اینکه عبادت ما قابل درگاه تو باشد و ترا بر جمیع نعمتها شکر میکنیم و عبادت تو نکرده‌ایم چنانچه

سزاوار است که ترک عبادات کند و اگر شخصی علم عقاید غیبیه داشته باشد هر آینه عمل خود را سهل خواهد شمرد از شدت اهوالی
که در آن روز مشاهده می نماید و اگر دلوی از غسلین جهنم که چرک و ریم اهل جهنم است که در قعر جهنم در دیگهای جهنم جوشیده است
در مشرق آفتاب بریزند هر آینه از حدت و حرارت آن کوههای مغرب بگدازد که در مغرب آفتاب باشند چون جهنم در مجرای محشر
بجوش آید و بصدا آید نماند احدی نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسلی مگر آنکه بر زانو درافتد و در ... استغاثه کند که پروردگارا نفس مرا
رحم کن و مرا نجات بخش و همه را اندیشه خود باشند حتی ابراهیم خلیل خدا اسحق فرزند خود را فراموش کند و بحال خود مشغول
باشد و گوید ای پروردگار من خلیل تو ام ابراهیم مرا در این روز از رحمت خود فراموش مکن و لطف خود را از من باز مگیر
از جمله عقایدی که اقرار بآنها واجب است و از ضروریات مذهب است و انکار آنها کفر است اقرار کردن به بهشت و دوزخ است
و باید که اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ الحال موجودند چنانچه بسند معتبر منقول است که ابو الصلت هروی از حضرت علی بن موسی الرضا
سؤال نمود که بهشت و دوزخ آیا اکنون موجود هستند فرمود که بلی به درستیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شدند و جهنم را
مشاهده فرمودند در شب معراج ابو الصلت عرض نمود که جمعی میگویند که الله تعالی مقدر فرموده است که موجود سازد بهشت و دوزخ را
و هنوز خلق نفرموده است حضرت فرمود که جمعی که این سخن را میگویند از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم و کسیکه انکار خلق
بهشت و دوزخ کند تکذیب پیغمبر کرده است و تکذیب ما کرده است و هیچ بهره از ولایت ما ندارد و همیشه در آتش جهنم خواهد بود
و بعد از آن حضرت استدلال بآیات و احادیث فرمودند که دلالت بر خلق آنها میکند و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقول است
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که والله بهشت خالی نیست از ارواح مؤمنان از روزیکه خدا او را خلق فرموده است و جهنم
خالی نیست از ارواح کفار و بدکرداران از روزیکه خدا آنرا خلق فرموده و آیات و اخباری که دلالت بر این مطلب کند بسیار است
و باید که اعتقاد داشت که کفار مخلدند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان هرگز برطرف نمیشود و دوستیان و غیر ایشان از
فرقهای که غیر شیعه اثنی عشری اند یک کار در مذهب خود متعصب و راسخند و عقل ایشان کامل است و حجت بر ایشان
تمام شده است ایشان نیز در جهنم مخلد خواهند بود و اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در مذهب باطل خود راسخ نباشند و محبت
اهلبیت علیهم السلام داشته باشند مثل زنان و جمعی که ضعیف العقلند و چندان تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد حال

ایشان موقوف

ایشان موقوف است بامر الهی و ممکن است که الله تعالی بفضل خود ایشان را از جهنم نجات دهد و فساق و صاحبان گناه کبیره
از شیعه اثنی عشری ایشان مستحق شفاعت و رحمت هستند و ممکن است که الله تعالی بفضل کامل خود ایشان را بیامرزد
و بجهنم نبرد و اگر بجهنم روند البته مخلد نخواهند بود و آخر نجات می یابند و داخل بهشت میشوند و کسیکه منکر ضروری از ضروریات
دین باشند مثل وجوب نماز و روزه و حج و زکوة و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر آنها از امور یکه ضروری دین شده است
و هر که صاحب آن دین است او را شنیده است او کافر است و مرتد است و مخلد در آتش جهنم است هر چند بحسب ظاهر اظهار اسلام
کند و تفصیل این کلام را این مقام گنجایش ندارد و بسند صحیح از ابو بصیر منقول است که بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
عرض نمودم که ای فرزند رسول خدا مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت بهم رسانیده است فرمود که ای ابو محمد
مستعد باش برای زندگانی دور و دراز که زندگانی آخرت است که آنرا نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و تهیه او را
درست کن و بدرستیکه جبرئیل علیه السلام روزی بنزد حضرت رسول آمد رو ترش کرده و آثار اندوه از چهره اش ظاهر بود و پیش از آن
هرگاه که می آمد متبسم و خندان و خوشحال می آمد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده
جبرئیل گفت که امروز دمهای را دیدم که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشته فرمودند که دمهای آتش جهنم چیست
ای جبرئیل گفت ای محمد الله تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ
پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرج
زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند اگر در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع
اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا گذارند از گرمی
آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی آن
هلاک گردند [illegible] جبرئیل آنها را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه در آمدند پس الله تعالی ملکی فرستاد بسوی
ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از اینکه گناهی کنید که موجب عذاب
شود پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل بخدمت آنحضرت می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که در آن روز

اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی امیدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را میدانند و چون اهل جهنم داخل
جهنم می شوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای آتشین
بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان می پوشانند
که عذاب را ایشان بیشتر تاثیر کند پس حضرت با ابو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست گفت بس است مرا و کافیست و
بسند معتبر از عمر ابن ثابت منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان
و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه با ایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمر بگروهی که ایشان را مرگ نمیباشد
که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش گرسنه و تشنه باشند و کران و کوران
و گنگان باشند و رهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادم و پشیمان و مغضوب پروردگار خود و رحم بر ایشان
نکنند و عذاب ایشان را تخفیف نمیدهند و آتش ایشان افروخته و از حمیم گرم جهنم بعوض آب آشامند و از زقوم
جهنم عوض طعام خورند و بقلادهای آتشین بدن ایشان را دارند و گرزهای آتشین بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ
بسیار شدید ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و برو ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر
میکشند و در غلها و بندها ایشان را معقید می سازند و اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمی شود و اگر حاجتی طلبند
برآورده نمی شود اینست حال جمعی که بجهنم میروند و منقولست در تفسیر این آیه که الله تعالی میفرماید که جبار معاند را بعد از
زندگانی دنیا بجهنم میبرند و بخورد آن میدهند از آبی که روان شود از پوست و گوشت اهل جهنم و از چرک و ریم
کار زنان دوزخیان که به تکلف و تلخی تمام جرعه جرعه میخورد آنرا و بگلویش فرو نمیرود از غایت تلخی و گندگی و از همه
طرف مرگ بآن میرسد و بکال مرگ نمیشود و آرزوی مرگ میکند و لیکن او را مرگ نمیباشد و نمی میرد و بعد از هر عذابی
عذاب سخت‌تر برای آنست فرمود که آن ریم جهنم را چون نزدیک او می آورند رویش بریان میشود و پوست و
گوشت رویش در آن میریزد پس چون میخورد جمیع اعضاء و احشایش پاره پاره میشود و از زیرش میریزد و از هر یک
از ایشان مانند رودخانه از چرک و ریم روان میشود آنقدر میگریند که از آب دیده ایشان نهرها جاری میشود

و در رویهای

و در رویهای ایشان چوبها هم میرسد بعد از آن اشک منقطع میشود و خون بجای اشک می بارند بحدی که کشتیها
در آب دیده ایشان جاری میتوان کرد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که جهنم را هفت در است از یک در
فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یک در مشرکان و کافران داخل میشوند
و از آن جماعتی که هرگز بخدا ایمان نیاورده اند و از یکدر دیگر بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان
شریک نیست و یکدر دیگر باب لظی است و یکدر دیگر باب سقر است و یکدر دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شود
هفتاد سال در جهنم فرو می رود پس جهنم جوش میزند و ایشان را از طبقه بالای جهنم می افکند پس باز هفتاد سال دیگر
فرو می رود و ابدالآباد در جهنم حال ایشان اینست و یکدر دیگر است که از آن دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و ترک
یاری ما کرده داخل جهنم می شوند و آن بزرگترین درهاست که می شود آتش از همه بیشتر است منقولست از ابن عباس
که دو یهودی بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام آمدند و پرسیدند که بهشت و دوزخ در کجا است حضرت فرمود که بهشت
در آسمانست و جهنم در زمین است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی فلق فرمود که
در آن وادیست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار بیت است و در هر بیتی هفتاد هزار مار سیاه است
و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و همه اهل جهنم را باین دره گذر می افتد و در حدیث دیگر فرمود که
این آتش شما که در دنیاست یک جزو است از هفتاد جزو آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا بآب خاموش کرده اند و باز افروخته
شده است و اگر چنین نمیکردند جن و انس طاقت نزدیکی آن نداشت و بدرستیکه جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند
آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر برآورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیای مرسلین
از بیم آن بزانوی استغاثه در آیند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادی است در جهنم که در آن سیصد و سی
قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری سیصد و
سی عقربست و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است که اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد
از برای هلاک همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت است مرتبه اول جحیم است که اهل آن

مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش می آید و مرتبه دویم لظی است که حق تعالی در وصف
آن میفرماید که بسیار کشنده است دست و پای مشرکان را یا پوست سر ایشان را از جانب خود میکشد کسیرا که پشت کرده
بر حق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده و مرتبهٔ
سیم سقر است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب
و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز حق تعالی آنها را باز برمیگرداند و آتش است بر می‌افروزد و باز میسوزاند و آتشی است
بسیار سیاه کننده پوست کافران را یا ظاهر و هویدا است برای ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه
و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا می شود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردند که بر هوا میروند و هر که را
در آن افکنند او را درهم میشکند و میکوبد مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمی نماید و چون مانند سرمه ریزه شوند
حق تعالی ایشان را بکالبد اول برمیگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد
ما برس چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش برمیگیرد که آن مملو است از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان
جاری شده مانند مس گداخته بایشان میخورانند پس چون نزدیک روی ایشان می آورد پوست و گوشت روی ایشان
در آن میریزد از شدت حرارت آن چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند
بایشان سراپردهای آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد که
چون بنوشند بریان کند رویهای ایشان را بد شرابی است و بد تکیه گاهی است آتش
برای ایشان و هر کرا در هاویه در اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن پوست
پوست دیگر بر بدنش برویاند و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش است و در هر سراپرده
سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه است از آتش و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و
در آنجا مارها و عقربها از آتش هست و کندها و زنجیرها و غلها برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق تعالی
میفرماید که مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها از آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجا است

و آن چاهی است

و آن چاهی است در جهنم که چون در آنرا بگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود
کوهی است از مس در میان جهنم و اثام رودخانه ایست از مس گداخته که بر دور آن کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقات است
و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سقر می نامند که از آن روزی که خدا او را خلق کرده
نفس نکشیده است و اگر خدا آنرا رخصت فرماید که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند
و اهل جهنم بخدا پناه میگیرند از حرارت و گندیدگی و کثافت آن وادی و آنچه حق تعالی در آنجا برای اهلش مهیا فرموده
از عذاب و در آن وادی کوهی هست که جمیع اهل آن وادی پناه میگیرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عذابهائی
که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه دره هست که اهل آن کوه بخدا استعاذه می نمایند از گرمی و گندیدگی و کثافت آن
دره و عذابهای آن و در آن دره چاهی هست که اهل آن دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید آنچاه پناه می برند و
در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آنچاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن از زهر مقرر فرموده
بخدا استعاذه می نمایند و در شکم آن مار هفت صندوق هست که آنها جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس
از این امت اما آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و گفت میمیرانم
و زنده میکنم و فرعون است که دعوی خدائی کرد و یهودا است که یهودان را گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد و از
این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاورده اند یعنی ابوبکر و عمر و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که شبی بمعراج میرفتم در عرض راه صدای مهیبی شنیدیم که از آن خایف شدم جبرئیل
گفت که شنیدی یا محمد گفتم بلی گفت این سنگی بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودم الحال بقعرش
رسیده است فرمود که بعد از آن آنحضرت را خندان ندیدند تا از دنیا مفارقت فرمود پس حضرت فرمود که چون
داخل آسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد تا آنکه بملکی رسیدم از ملائکه که از آن عظیم تر ملکی
ندیدم با هیئت بسیار منکر و غضب از جبینش ظاهر پس آنچه ملائکه دیگر از تحیت و دعا بجا آورده بودند او بجا آورد و لکن نخندید
و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت از جبرئیل پرسیدم که این کیست که من از دیدن آن بسیار ترسان شدم

گفت گنجایش ندارد که از آن بترسید و ما هم از آن ترسانیم این مالک جهنم است و هرگز نخندیده است و از روزی که
الله تعالی او را والی جهنم گردانیده است تا حال هر روز خشم و غضبش بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده میگردد و خدا این
ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و اگر با کسی خندیده ملاقات کرده بود یا بعد از این میکرد البته بر روی تو میخندید
و از دیدن تو اظهار فرح مینمود پس من بر او سلام کردم و رد سلام بر من نمود و مرا بشارت بهشت داد پس به جبرئیل گفتم
چون جمیع اهل سموات امر او اطاعت مینمایند بفرما که آتش دوزخ را بمن بنماید جبرئیل علیه السلام گفت ای مالک بمحمد
بنما آتش جهنم را پس پرده را برگرفت و دری از درهای جهنم را گشود ناگاه از آن زبانه به آسمان بلند شد و ساطع گردید
و بخروش آمد که من ترسیدم پس گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را بپوشاند فی الحال مالک را امر فرمود که آن زبانه را که
بجای خود برگرداند پس برگشت و در حدیث دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه که الله تعالی میفرماید که بریده شده
برای کافران جامهها از آتش و این آیه برای بنی امیه نازل شده است که آتش ایشان را فرا گیرد چنانچه جامه آدمی را فرا
میگیرد پس لب زیرین ایشان چنان پایین بیفتد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد
و بعد از آن این آیه که الله تعالی میفرماید که بریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که بگدازد از غایت حرارت
آنچه را در شکم ایشان است از احشا و امعا و پوستهای ایشان را و برای ایشان گرزهای از آهن آماده کرده اند که هرگاه
که خواهند بیرون آیند از آتش از کثرت شدت و الم برگردانند ایشان را بآن گرزها در آتش و گویند بایشان که
بچشید عذاب آتش سوزان را و در حدیث وارد شده است که اگر گرزی از آن گرزها را در زمین گذارند و جمیع جن
و انس جمع شوند و خواهند که او را بردارند نتوانند برداشت و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود که برای
اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند
و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبهها از آتش برای ایشان بریده اند و بر ایشان
بسته اند در میان عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده است و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز
آن درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از دل ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان

پیوسته شده است

پیوسته شده است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می آید بمالک
استغاثه میکنند که از پروردگار خود طلب کن که ما را بمیراند و در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از آن استعاذه مینمایند و آن جای هر متکبر جبار معاندست
و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد علیهم السلام داشته باشد و فرمود که سبکترین
در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریای آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد
که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سختتر است و حال آنکه
عذاب آن از همه کس سهلتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت
آن استعاذه مینمایند و از آن چاه خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقی
از آتش هست که اهل آنجا از گرمی و حرارت آن صندوق استعاذه مینمایند و آن تابوتی است که در آن تابوت شش کس از پیشینیان
و شش کس از پسینیان جا دارند اما شش کس که از اولین اند پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت
و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کردند و آنکسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آنکسی که نصارا را بعد از
پیغمبر شان گمراه کرد اما شش کس آخر ابابکر و عمر است و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم و از رسول
منقول است که فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن بایشان برسد هر آینه
مسجد و هر که در آن هست بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان که یکی را بگزد کسی تا چهل
قرن یا چهل سال درد آن میماند و عقربها هست بدرشتی اشتران که گزیدن آنها نیز بهمین قدر از مدت میماند و از عبدالله
عباس منقول است که جهنم را هفت در است و بر سر هر دری هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره
هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد
هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای آنها بمشابه نخلهای طولانیست می آید بنزد یک فرزند آدم
و میگیرد پلک چشمان و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت از او را تا آنها تمام بکشد پس چون میگریزد از آن مار در نهری

از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
الله تعالی هیچکس را خلق نفرموده است مگر آنکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنم برای آن مقرر فرموده پس چون اهل بهشت در بهشت
قرار گیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت نظر کنید بسوی جهنم پس مشرف میشوند
و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشان را در جهنم بایشان مینمایند که این منازلیست که اگر معصیت الهی میکردید داخل این
منازل میشدید پس چندان ایشان را فرح و شادی رو دهد که اگر مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی آنکه از چنین عذابی
نجات یافته اند پس منادی ندا کند که ای اهل جهنم سر را بجانب بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت و نعمتهائی که
در آنجا مقرر شده بایشان مینمایند و بگویند بایشان که اگر اطاعت الهی میکردید باین منازل متصرف میشدید پس
ایشان را حالتی روی دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند پس منازل اهل جهنم را در بهشت بنیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را
در جهنم به بدکاران دهند و این است تفسیر این آیه که الله تعالی در شان اهل بهشت میفرماید که ایشانند وارثان که
بمیراث میبرند بهشت را و در آن مخلد و پاینده خواهند بود و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون
اهل بهشت به بهشت روند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی از جانب رب العزت ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم
اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید او را خواهید شناخت گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی
و در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان گویند که ببینید این مرگ است پس امر فرماید الله تعالی که آنرا ذبح نمایند
و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود
و شما را مرگ نخواهد بود و این روزیست که الله تعالی فرموده است که بترسان ایشان را از روز حسرت و ندامت در روزی که
کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود که مراد این روز است
که الله تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت
برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد یا اباذر لو ان امرأة من نساء اهل الجنة اطلعت من سماء الدنیا
فی لیلة ظلماء لاضاءت لها الارض افضل مما یضیئ بالقمر لیلة البدر ولوجد ریح نشرها جمیع اهل الارض ولو

ان ثوبا

ان ثوبا من ثیاب اهل الجنة نشر الیوم فی الدنیا لصعق من ینظر الیه وما حملته ابصارهم ای ابوذر اگر
زنی از زنان اهل بهشت از آسمان اول مشرف شود و در دنیا نظر کند در شب تاری هر آینه زمین از نور جمال او روشن شود
بهتر از آنکه روشن شود از ماه شب چهارده و هر آینه بوی خوش آن برسد بمشام جمیع اهل زمین و اگر جامه از جامهای
اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند هر آینه هر کس بسوی آن نظر نماید مدهوش شود و دیده او تاب دیدن او نیاورد و بسند
صحیح از ابو بصیر منقول است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که یا ابن رسول الله چیزی چند از اوصاف بهشت
بفرما که مرا مشتاق گرداند فرمود که ای ابو محمد بدرستیکه بوی بهشت را از هزار ساله راه می شنوند و پست ترین اهل بهشت را
آنقدر میدهند که اگر جمیع جن و انس در منزل او وارد شوند از طعام و شراب آن بخورند همه را کافی باشد و از او چیزی
کم نشود و سهل ترین اهل بهشت باعتبار منظر او آنست که چون داخل بهشت میشود و در آن مشاهده مینماید از زنان و
خدمتکاران و نهرها و میوه ها آنقدر که خدا خواهد پس چون حمد و شکر الهی بجا می آورد و میگویند باو که بجانب بالا نظر کن
چون نظر میکند در آنجا نعمت و کرامتی چند مشاهده مینماید که در باغ اول ندیده است پس گوید که پروردگارا این را نیز کرامت
فرمای خطاب رسد که اگر این را بدهم شاید که باز دیگر را طلبی گوید نه همین مرا کافیست از این بهتر نمی باشد پس چون باین
حدیقه در آید و مسرت آن عظیم شود سپاس و شکر الهی بجا آورد پس خطاب رسد که در جنة الخلد را برروی آن بگشایند چون
در را بگشایند اضعاف آنچه در بهشت اولین دیده بود در آنجا مشاهده نماید و فرح و سرورش مضاعف گردد و گوید پروردگارا
مر تراست حمدی که احصای آن نتوان نمود که منت نهادی بر من به بهشتها و نجات بخشیدی مرا از آتش ابو بصیر گفت
که چون این بشارتها را شنیدم گریستم و گفتم فدای تو شوم دیگر بفرما و شوق مرا زیاده گردان فرمود ای ابو محمد در بهشت
نهریست که در دو طرف آن نهر کنیزان از زمین روئیده اند چون مؤمن بیکی از آن کنیزان بگذرد و او را خوش آید
او را از زمین بکند و الله تعالی بجای آن دیگری میرویاند ابو بصیر گفت فدای تو گردم دیگر بفرما فرمود که مؤمن را
در بهشت هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو زن از حور العین کرامت میفرماید ابو بصیر گفت فدای تو گردم
هشتصد دختر باکره بآن میدهند فرمود که بلی هرگاه که با هر یکی از آنها مقاربت مینماید باکره اند گفت فدای تو گردم

حور العین را از چه خلق کرده اند فرمود که از تربت نورانی بهشت مخلوق شده اند چنانکه مغز ساقهای ایشان از زیر هفتاد
حله نمایان است و جگر مؤمن آیینه حور العین است و جگر حور العین آیینه مؤمن است که از غایت لطافت و صفا چهره خود را
در آن مشاهده مینماید گفت فدای تو گردم آیا حور العین را سخنی هست که بآن تکلم نماید فرمود که بلی سخنی میگویند که هرگز
خلایق بآن خوشی سخن نشنیده اند گفت سخن ایشان چیست گفت میگویند مائیم خالدات که پیوسته خواهیم بود و مردن
ما را نمی باشد مائیم متنعم کنندگان و شاد کنندگان که هرگز ما را اندوه و بدحالی نمی باشد و مائیم که در سرای خلد پیوسته مقیم و
هرگز از آن بدر نمی رویم و مائیم که پیوسته راضی و خوشنودیم و در هیچ حال بغضب و خشم نمی آئیم خوشا حال کسیکه از برای ما
خلق شده است و خوشا حال کسیکه ما از برای آن خلق شده ایم مائیم آنکه که اگر تاری از زلف ما را در میان آسمان بیاویزند
نور آن دیده ها را خیره کند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که بهشت را هشت در است از یک در پیغمبران
و صدیقان داخل میشوند و از در دیگر شهیدان و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان ما داخل میشوند و من می ایستم
بر صراط و دعا میکنم و میگویم که خداوندا بسلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا و هر که یاری کرده و با امامت من اعتقاد
داشته است در دار دنیا در آن حال ندا از میان عرش الهی رسد که دعای ترا مستجاب کردیم و ترا شفاعت در شیعیان تو
دادیم پس هر یک از شیعیان و دوستان من و آنکه یاری من کرده اند و با دشمنان من جهاد کرده اند بگفتار یا بکردار
شفاعت کنند هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان و دوستان خود را و از در هشتم سایر مسلمانان داخل میشوند
از آنجماعتیکه اقرار بشهادتین داشته باشند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد و بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که فرمود که بدرستیکه الله تعالی در بهشت برای بندگان مؤمن خود در هر جمعه کرامتی مقرر
فرموده پس چون روز جمعه میشود الله تعالی ملکی را بنزد بنده مؤمن میفرستد با دو حله چون آن ملک بدر بهشت آن مؤمن
میرسد بدربانان میگوید که از فلان رخصت بگیرید تا من بنزد او آیم پس دربانان بنزد مؤمن می آیند و میگویند که
فرستاده پروردگارت بر در ایستاده و رخصت میطلبد پس آن مؤمن بزنان خود میگوید که مرا چه باید کرد ایشان میگویند که ای
سید ما بزرگ بحق آن خداوندی که بهشت را بتصرف تو داده کرامتی برای تو از این بهتر نیست که پروردگار تو بسوی تو رسول

بنزد تو

بنزد تو فرستاده پس ملک بیاید و آن دو حله را بیاورد و آن مؤمن یکی را برکمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و با ملک بجهت عطای
روان شود و بهر چیز که گذرد از نور او روشن شود و بیاید تا وعده گاه رحمت و کرامت پس چون در آنجا مؤمنان همگی
مجتمع شوند الله تعالی بنوری از انوار جلال معرفت خود بر ایشان تجلی فرماید پس ایشان بسجده در آیند خطاب رسد که ای
بندگان من سر بردارید که امروز روز سجده و عبادت نیست مشقت و کلفت طاعت و تکلیف را از شما برداشتم پس ایشان
گویند که ای پروردگار ما چه چیز از این بهتر میباشد که بما کرامت کرده بهشت را بما عطا فرموده جواب فرماید که بشما عطا کردم
هفتاد برابر آنچه اکنون دارید از جمیع نعمتها و کرامتها پس هر جمعه مؤمن بر میگردد با هفتاد برابر آنچه داشته است پیش از آن
جمعه و اینست که الله تعالی میفرماید که نزد ما زیادتیهای رحمت و کرامت است و روز مزید روز جمعه است و شبش بسیار سفید
پر نور است و روزش بسیار نورانیست پس بسیار خدا را در این شب و روز تنزیه کنید مانند گفتن سبحان الله و بزرگی او
کنید مثل گفتن الله اکبر و لا اله الا الله بسیار بگوئید و حمد و ثنای الهی بسیار بکنید بگفتن الحمد لله و غیر آن از ثناها
خدا و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون بنده مؤمن از وعده گاه بر میگردد و بهر چیز که میگذرد از نور خود
روشن میکند تا آنکه بنزد زنان خود می آید زنانش میگویند که بحق آن خداوندی که بهشت را بر ما مباح گردانیده است ای سید ما
هرگز ترا بحسن امروز ندیده ایم او در جواب گوید که از تجلی نور جلال پروردگار خود نور و بها و حسن یافته ام بعد از آن حضرت
فرمود که زنان بهشت رشک نمیبرند و حایض نمیشوند و بدخوئی نمیدارند راوی گفت فدای تو گردم که میخواهم از چیزی
سؤال کنم و شرم میکنم آیا در بهشت غنا میباشد حضرت فرمود که بدرستیکه در بهشت درختی هست که الله تعالی امر میفرماید
بادها را که بر آن درخت بوزند و از آن حرکت می آورند و از آن نغمه چند صادر میشود که خلایق هرگز بخوبی آن نشنیده اند
پس حضرت فرمود که آن جزای کسی است که در دنیا ترک استماع غنا از ترس الهی کرده باشد راوی میگوید که گفتم فدای تو
گردم دیگر بفرما از او حضرت فرمود که الله تعالی بهشتی بید قدرت خود خلق فرموده است که هیچ چشمی او را ندیده است و
مخلوقی بر آن مطلع نگردیده پروردگار عالم هر صبح آنرا میگشاید و میفرماید که شمیم و بوی خوش خود را بر اهل بهشت زیاده
و این است که الله تعالی میفرماید که نمیدانند نفسی آنچه مخفی شده است برای ایشان از چیزهائی که موجب روشنائی چشم و سرور

ایشانست بجزای کارهای خیر که در دنیا میکردند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که طوبی درختیست در بهشت
که اصلش در خانهٔ پیغمبرست و هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آنکه در خانهٔ او شاخی از آن درخت هست که خواهش هر چیز که در
خاطرش در آید آن شاخ برای آن حاضر میسازد و اگر سوار تندروی در سایهٔ آن درخت صد سال بتازد بدر نمی تواند رفت
و اگر کلاغی از ته آن درخت پرواز کند آنقدر که پیر شود و از پیری بیفتد ببالای آن درخت نرسد پس سعی نمایید در تحصیل چنین
کرامتی و بسند معتبر دیگر از آنحضرت علیه السلام منقولست که در بهشت درختی هست که از بالایش حلّه ها بیرون می آید و از پایینش اسبان
ابلق زین و لجام کرده بیرون می آید که بالها دارند و سرگین و بول ندارند پس دوستان خدا بر آن اسبان سوار میشوند
و اینها پرواز میکنند بهر جایی که ایشان خواهند پس میگویند جماعتی که در مرتبه از ایشان پست ترند که پروردگارا چه عمل این
بندگان ترا باین کرامت رسانیده خداوند جلیل فرماید که ایشان شبها بعبادت بر میخواستند و خواب بسیار نمیکردند
و روزها روزه میداشتند و در روز چیزی نمی خوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمی ترسیدند و تصدق می نمودند و بخل
نمیورزیدند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که طوبی درختیست در بهشت در خانهٔ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و در هر خانهٔ هر شیعه شاخی از آن درخت هست و یک برگ آن یک امت را سایه میکند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حضرت فاطمه را بسیاری بوسید و این امر بر طبع عایشه گران بود روزی در این باب اعتراض کرد حضرت فرمود که ای عایشه
شبی که مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا بنزدیک درخت طوبی برد و میوه از آن درخت بمن داد و
تناول نمودم پس حق تعالی آن میوه را نطفه کرد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مقاربت نمودم و او بفاطمه
حامله شد پس هر مرتبه که فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی از آن میشنوم و در حدیث دیگر فرمود که فاطمه حوریست بصورت انسیه
و هر گاه که مشتاق بوی بهشت میشوم فاطمه را می بویم که از آن بوی بهشت میشنوم و از عبدالله بن عباس منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حلقهٔ در بهشت از یاقوت سرخ است و بر روی صحیفهٔ طلا آویخته پس هر گاه آن حلقه را بر صحیفه میکوبند صدا
میکند که یا علی و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا بمعراج
بردند داخل بهشت شدم در آنجا ملکی چند دیدم که بنا میکردند یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و گاهی دست باز میگرفتند

گفتم با ایشان

گفتم با ایشان که چرا گاهی مشغول میباشید و گاهی دست باز میگیرید گفتند که دست باز میگیریم انتظار خرجی میکشیم
پرسیدم که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن در دنیا این کلمات را سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ
هر گاه این کلمات را میگوید ما از برای آن بنا میکنیم و چون ترک کرد ما ترک میکنیم و از جابر بن عبدالله انصاری منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر در بهشت نوشته است که لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِيٌّ أَخُو رَسُولِ اللهِ
یعنی علی برادر رسول خداست و این را بر در بهشت نوشته اند پیش از آنکه آسمانها و زمین را بیافرینند بدو هزار سال و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که الله تعالی در بهشت عمودی از یاقوت سرخ خلق فرموده است
و بر سر آن عمود هفتاد هزار قصرست و در هر قصری هفتاد هزار غرفه است از برای جمعی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا
با یکدیگر دوستی میکنند و بزیارت یکدیگر میروند و بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از حضرت رسالت پناه سؤال نمودند از تفسیر این آیهٔ کریمه که الله تعالی میفرماید که لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ
غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعْدَ اللهِ لَا يُخْلِفُ اللهُ الْمِيعَادَ که ترجمهٔ ظاهرش اینست
که لکن آنها که پرهیزند از نافرمانی پروردگار خود و از عذاب آن حذر نمایند برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفها
که از بالای آن غرفها منزلها و غرفهای از آن رفیعتر هست که بر غایت استحکام بنا شده است جاری میشود از زیر آن غرفها
نهرهای بهشت الله تعالی این منازل و درجات را بمتقیان وعده فرموده و خلاف نمی کند خدا وعدهٔ خود را و سؤال نمود
که برای که این غرفه ها را بنا نموده اند و با چه چیز بنا کرده اند یا رسول الله حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی
این غرفه ها را الله تعالی بنا کرده است از برای دوستان خود از مروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلاست و
بنقره مزین و منقش ساخته اند و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی دربانست و در آن غرفها فرشهای عالی
بر روی یکدیگر گسترده که بسیار بلند شده است از حریر و دیبا برنگهای مختلف و در میان آن فرشها مشک و عنبر
و کافور بهشت پر کرده اند پس چون مؤمن را در بهشت باین منازل در آرند تاج پادشاهی و کرامت بر سرش گذارند
و حلّه های مطرز از طلا و نقره در آن پوشانند و در زیر تاج اکلیلی مکلل بیاقوت و مروارید بیفکنند و مقنعه

برنگهای مختلف مطرز بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت سرخ در او پوشانند پس چون مؤمن بر تخت خود بنشیند
تخت از شادی بحرکت آید و بر خود ببالد پس چون مؤمن در منازل خود قرار گیرد رخصت طلبد ملکی که موکل است بباغهای
او که در آید و او را تهنیت گوید بکرامتهای الهی پس گویند بآن ملک خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که در اینجا
زمانی باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه فرموده و زوجه حور العین او مهیای ملاقات او گشته است صبر کن تا دوست خدا از
شغل خود فارغ شود پس زوجه که از برای او در این منزلها مهیا کرده‌اند از خیمه خود بیرون آید و رو بتخت مؤمن بخرامد
و کنیزانش بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد بافته بیاقوت و مروارید و زبرجد و حلهایش از مشک
و عنبر رنگین کرده باشند و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلا مکلل بیاقوت و مروارید در پا کشیده و بند نعلین بیاقوت
سرخ آراسته پس چون نزدیک دوست خدا رسد و اراده نماید که از شوق از برای او برخیزد و در گوید که ای دوست خدا امروز
روز مشقت و تعب نیست بر مخیز که من از برای توام و تو از برای منی پس چون نزدیک او آید با آن معانقه نمایند بقدر پانصد سال
از سالهای دنیا که هیچیک را ملال حاصل نشود پس نظر بگردن حوریه افکند و بر گردنش طوقی مشاهده نماید از یاقوت سرخ
و در وسطش لوحی باشد که بر آن لوح نوشته که تو ای دوست خدا محبوب منی من محبوب توام شوق من برای تو بنهایت
رسیده است و شوق تو برای من بنهایت رسیده است پس حق تعالی جل شانه هزار ملک بفرستد که او را تهنیت بهشت
بگویند و حوریه را بتزویج او درآورند پس چون بدر اول از درهای بهشت آن مؤمن رسد گویند بملکی که بآن در موکل است
که برو و از دوست خدا رخصت طلب که خداوند عالمیان ما را فرستاده است که او را تهنیت و مبارکباد بهشت بگوییم ملک
گوید که باشید تا من بحاجب بگویم تا بمؤمن عرض کند که شما آمده‌اید پس آن ملک بیاید بنزد حاجب و میان او و حاجب
سه باغ فاصله باشد و بگوید که هزار ملک بر در سرا ایستاده‌اند که پروردگار عالمیان ایشان را بتهنیت دوست خدا فرستاده
و ایشان رخصت دخول میطلبند حاجب گوید که بر من بسیار دشوار است که در این حال رخصت دخول کسی بر دوست خدا بطلبم
و او با زوجه حوریه خود خلوت کرده است و میان حاجب با مؤمن دو باغ فاصله است پس حاجب آید بنزد قیم و گوید که بر در سرا
هزار ملک ایستاده‌اند جناب رب العزة ایشان را برای تهنیت فرستاده است و رخصت از برای ایشان از دوست خدا

بطلب پس قیم

بطلب پس قیم آید بنزد خدمتکاران خواص و گوید که رسولان خداوند جبار بر در سرا ایستاده‌اند و ایشان هزار ملک‌اند که
الله تعالی ایشان را برای تهنیت فرستاده است بولی خدا عرض کنید چون ایشان عرض کنند رخصت فرمایند که داخل شوند
پس ایشان بیایند بنزد غرفه و آن غرفه را هزار در باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس چون آن ملائکه رخصت دخول غرفه
بهم رسد هر ملکی آن دری را که بآن موکل است بگشاید پس قیم هر ملکی را از دری از درها بغرفه در آورد و هر یک از ایشان
رسالت پروردگار خود را برسانند و اشاره باین حالت است آنچه الله تعالی میفرماید که وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ
بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ که ترجمه‌اش اینست که ملائکه داخل شوند بر ایشان از هر دری از درهای
منازل و گویند که سلام الهی بر شما باد بسبب آنچه بر مشقتهای طاعات و ترک معاصی و بلاها و محنتها صبر کردید در دار دنیا پس
چه نیکوست عاقبت این سرای شما و اشاره باین کرامت است آنچه الله تعالی در سوره هل اتی فرموده است که وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ
رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا و چون نظر نمایی در بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم که در وصف نگنجد و ملکی بزرگ را متمتع
با پادشاهی عظیم حضرت فرمود که مراد از این نعمت پادشاهیست که الله تعالی بدوست خود کرامت میفرماید که ملائکه از جانب
الله تعالی عز شانه برسالت بنزد او می‌آیند و بی رخصت او داخل نمیشوند پس فرمود که نهرها از زیر مساکن ایشان جاری است
چنانچه الله تعالی میفرماید که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ و میوه‌ها بایشان نزدیک است چنانچه که آن میوه را که طبعش بآن مایل شود
بدهان خود آزادی تواند گرفت چنانچه تکیه کرده است و اگر حرکت کند بدرختی که انواع میوه‌ها است بسخن می‌آیند و بدوست خدا
میگویند هر یک از ایشان که اول مرا تناول نما پیش از آنکه دیگری را تناول نمایی و فرمود که هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آنکه
او را باغهای بسیار است بعضی بالا رفته و بعضی بر خاک فرش زمین و نهرها و کرامت فرموده‌اند از شراب و نهرها
از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون دوست خدا غذایی را میل نماید با آنکه بگوید آنچه خواهش کرده نزد آن می‌آورند
و گاهی با برادران مؤمن خود خلوت میکنند و صحبت میدارند و گاهی بدیدن یکدیگر میروند و در باغهای خود تنعم میکنند و سیر
مینمایند و هوای بهشت پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح است و طلوع آفتاب و از آن بسیار نیکوتر و خوشتر است و
هر مؤمنی را هفتاد زوجه از حوران میدهند و چهار زن از آدمیان و ساعتی با حوریان صحبت میدارد و ساعتی با زنان

دنیا و ساعتی خلوت میکند با خود و بر کرسیها تکیه زده اند و با یکدیگر صحبت میدارند که ناگاه مؤمن بر تخت خود
تکیه داده ناگاه شعاع نوری او را فرا میگیرد در آنحال خدمتکاران خود میگوید که این شعاع تابان از کجا بود ایشان میگویند
که این نور حوریه ایست که هنوز تو او را ملاقات نکرده از خیمه خود سر بیرون کرده و بتو نظر کرده از شوق لقای تو و خواهان
تو شده است و محبت تو بر آن غالب گردیده است و چون ترا دید که بر تخت تکیه داده از کثرت شوق و فرح تبسم نموده آن
شعاعی که مشاهده نمودی و نوری که ترا فرا گرفت از سفیدی و صفا و پاکیزگی و نزاکت دندانهای آن بود پس دوست
خدا گوید که او را رخصت دهید که از منزل خود فرود آید و بنزد من آید چون دوست خدا این را فرماید هزار غلام و هزار کنیز
مبادرت نمایند و این بشارت را بآن حوریه رسانند و آن از خیمه خود فرود آید و هفتاد حله مطرز بطلا و نقره و مزین بدر و
و یاقوت و زبرجد پوشیده و تن او بمشک و عنبر و رنگهای مختلف برابر آراسته باشد و از لطافت بمرتبه باشد که مغز استخوان ساقش
از زیر هفتاد حله نماید و قامتش هفتاد ذرع باشد و عرض کتفهایش ده ذرع باشد و چون نزدیک دوست خدا رسد
خادمان ظرفهای طلا و نقره پر از یاقوت و مروارید و زبرجد بیاورند و نثار آن کنند و دست در گردن یکدیگر در آورند
مدتها و ایشان را ملال حاصل نشود و بعد از نقل این حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بهشتهای که الله تعالی
در قرآن یاد فرموده جنة عدن است و جنة الفردوس و جنة النعیم و جنة المأوی و در میان این بهشتها
خدا را بهشتهای دیگر هست و مؤمن از جنتها و باغستانها میدهند بآنقدر که خواهد و در آنها تنعم میکند بهر روش که خواهد
و هر چیز که مؤمن در بهشت خواهد طلب کردنش همین است که بگوید سبحانک اللهم همین که این را گفت خادمان مبادرت
مینمایند و آنچه خواهد بی طلب نزد آن حاضر میسازند چنانچه الله تعالی میفرماید که دعویهم فیها سبحانک اللهم
وتحیتهم فیها سلام یعنی خواندن ایشان در بهشت خدا را یا چیزی را که خواهند چنانچه از این حدیث ظاهر میشود باین نحو است
که سبحانک اللهم یعنی بپاکی یاد میکنیم ترا از هر چه لایق کبریای تو نیست و تحیت و درود ایشان در بهشت بر یکدیگر
سلام است حضرت فرمود که یعنی تحیت خدمتکاران بر ایشان سلام است وآخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمین
و آخر دعای ایشان آنست که بگویند الحمد لله رب العالمین حضرت فرمود که مراد آنست که آنچه را طلب نمود نزد

برای ایشان حاصل شد و از آن لذت خود را یافته از جماع و خوردن و آشامیدن بعد از آنکه فارغ شدند
حمد الهی بجای آورند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که از حضرت پرسیدند از تفسیر آیه
که فیهن خیرات حسان فرمود که ایشان زنان عارف شیعه اند که داخل بهشت میشوند و ایشان را بمؤمنان تزویج
مینمایند و آنجا که فرموده است حور مقصورات فی الخیام مراد حوران بهشت است که در نهایت سفیدی اند و
کمرهای ایشان باریک است و در میان خیمه های در و یاقوت و مرجان نشسته اند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر
رسیده باکره ایستاده اند که دربان ایشان اند و هر روز از خدا کرامتی برای ایشان میرسد و ایشان را برای ایشان
پیشتر نطق فرموده که مؤمنان را بایشان بشارت فرماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرمود
که گمان نیک بکنید او را و خود را شبیه به بدر بسیگه بهشت را بهشت در است و عرض هر دری چهل سال راه است و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هیچ درختی در بهشت نیست مگر آنکه ساق آن از طلاست و فرمود که اهل بهشت را بول و
غایط نمی باشد بلکه بعرقی از ایشان دفع میشود از مشک خوشبوی تر و فرمود که اهل بهشت را هر روز حسن و جمال و صفا
و طراوت زیاده میشود چنانچه اهل دنیا را هر روز پیری و قباحت منظر زیاده میگردد و فرمود که پست ترین اهل بهشت را
هشتاد هزار خادم میدهند و نود و هر مرتبه از مراتب عالیه بهشت برای آن مقرر میسازند و بسند معتبر منقول است که
ملحدی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و سؤالهای بسیار عرض نمود و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد از جمله سؤالهای او
آن این بود که چگونه است که اهل بهشت هر میوه که تناول میفرمایند باز آن میوه بحال خود برمیگردد و فرمود
که مثل آن بابت چراغ است که هر چند از آن چراغ برافروزند از نور آن چراغ چیزی کم نمی شود اگر چه عالم از آن پر چراغ
شود پرسید که چون میشود که اهل بهشت میخورند و می آشامند و ایشان را فضله نمی باشد فرمود که زیرا که غذای ایشان
لطیف و نازک است و آن را ثقل نمی باشد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود پرسید که چون است
که هر چند حور را وطی کنند باز باکره می باشد او را فرمود که از طینت طیب پاکیزه بهشت مخلوق شده است و با او آفتی
و جراحتی نمیرسد و در سوراخ آن چیزی داخل نمیشود و حیض و کثافت از آن دفع نمی شود پس پیوسته رحم یکدیگر

چه سبب است و بغیر هنگام مقاربت گشوده نمی شود لهذا چنین است پرسید که چون میشود که مغز ساقش از زیر هفتاد حله
نمایان باشد فرمود که در همین راه دو میان آب صافی بیندازی که عمق آن بکشیده باشد بسبب لطافت مینماید و بسند
معتبر از عبد الله بن علی منقولست که بخدمت بلال مؤذن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم او را از وصف بهشت از او سؤال
نمودم بلال گفت که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که حصار بهشت یک خشت آن از طلاست و یک خشت آن از نقره و یک خشت
از یاقوت و بجای گل در میان آن مشک خوشبو کار کرده اند و کنگره های آن حصار از یاقوت سرخ و سبز و زرد است
پرسید که درهای بهشت از چه چیز است بلال گفت که درها مختلف است باب الرحمة از یاقوت سرخ است باب الصبر در کوچکی است
یک لنگه آن از یاقوت سرخ و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو لنگه دارد و وسعت آن پانصد ساله
راه است و آن در را صدای و ناله هست و میگوید که خداوندا اهل من را بمن برسان و باب البلاء که جمعی در دنیا ببلاها مبتلا
گردیده اند مانند مصیبتها و دردها و مرضها و خوره و غیر آن از آن در داخل میشوند از یاقوت زرد است و یک لنگه دارد و بسیار کم است
کسیکه از این در داخل شود زیرا که اجر بلاها را بجزع ضایع میکنند گفت دیگر بفرما گفت اما در بزرگ پس بندگان شایسته
خدا که ترک دنیا کرده اند و از محارم الهی ورع داشته اند و پیوسته بسوی خدا رغبت داشته اند و خدا را انیس خود ساخته اند
از آن در داخل میشوند پرسید که چون داخل بهشت میشوند چه کار میکنند گفت بکشتیها می نشینند و در دو نهر عظیم بهشت
سیر میکنند و کشتی از یاقوت است و پاروی کشتی را با آن میرانند از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند و
جامه های سبز بسیار سبز در بر دارند پرسید که اسم آن نهر چیست گفت جنة المأوی پرسید که آیا در میان آن بهشت
بهشت دیگر هست گفت جنة عدن در وسط آن واقع است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگ ریزه اش از
مروارید است پرسید که آیا دیگر بهشتی هست گفت بلی جنة الفردوس هست پرسید که حصارش از چه چیز است گفت
دیوارش و غرفهایش همه از نور است که الله تعالی خلق فرموده است ای عزیز وسعت رحمت الهی اینست و شدت
غضب الهی آنکه شنیدی و این عیشهای صد هزار کدورت آلوده و این دو روز فانی قابل این نیست که خود را
از چنین رحمتی محروم گردانی و بچنان عذابهای درشتی مبتلا گردانی و هیچکس را راه بجائی بغیر عمل صالح نداده اند و از

دوضع

دو ضع و عالم و جاهل و پیر و جوان همه طلبیده اند اگر برحمت الهی خاطر جمع میکنی که او شبه کرمست و تو قابل رحمت نیستیم
و اگر بشفاعت اعتماد میکنی چه میدانی که قابل شفاعت هستی و اگر میگوئی که شیعه ام کدام یک از اوصاف شیعیان را
که بیان کرده اند داری شیعه یعنی پیروی است در چه چیز متابعت پیشوایان خود چنانچه باید کرده ایم باری روزها در غفلتها عمر
خود را فانی میکنیم و چون مرگ در رسید پشیمانی چاره ندارد آخر فکر نمیکنی که این بدن که تاب گرمی آفتاب ندارد چگونه
طاقت آتش عذاب خواهد داشت و اگر خاری بدست میرود یا زنبوری بر تو نیش میزند فریاد میکنی چگونه تاب نیش مارها
و عقربها خواهی داشت امید که الله تعالی تمام مؤمنان را از خواب غفلت آگاه سازد و براه نجات و طریقه سعادت
هدایت فرماید بمحمد و آله الطاهرین يا اباذر اخفض صوتك عند الجنائز وعند القتال وعند القرآن يا اباذر
اذا اتبعت جنازة فليكن عملك فيها التفكر والخشوع واعلم انك لاحق به ای ابوذر صدای خود را پست گردان
نزد جنازه ها و نزد قتال با دشمنان و نزد خواندن قرآن ای ابوذر چون از پی جنازه روی باید که کار تو در آن وقت
تفکر و خشوع و شکستگی باشد که تفکر نمائی در فنای دنیا و از حال آن جنازه متنبه شوی و بدانکه عنقریب ملحق خواهی شد
بدانکه ممکن است که مراد از پستی صدای آهسته سخن گفتن باشد در این سه وقت چون هنگام تنبه و آگاهی است و فریاد زدن
دلالت بر غفلت و بیباکی میکند یا کنایه باشد از ترک سخن گفتن بغیر ذکر خدا و دعا چنانچه منقولست از حضرت امیر المؤمنین
که غنیمت شمارید دعا را در پنج موطن نزد خواندن قرآن و نزد اذان گفتن و نزد آمدن باران و نزد ملاقات
صف مسلمانان با صف کافران و نزد دعا کردن مظلومان که دعای مظلوم را هیچ چیز مانع نمیشود تا بعرش میرسد و
احتمال دارد که کنایه از ساکت شدن مطلق باشد چون نزد جنازه و وقت قتال هنگام تفکر و اعتبار است پس باید
که در دل تفکر نمایند و بیاد خدا باشند و نزد خواندن قرآن باید که ساکت باشند و گوش دهند زیرا که ظاهر آیه کریمه و بعضی
احادیث آنست که در هنگامی که دیگری قرآن خواند واجب است خاموش شدن و گوش دادن و حرامست سخن گفتن
و اکثر علما را اعتقاد آنست که وجوبش مخصوص کسیست که اقتدا به پیش نماز کرده باشد و او قرائت بلند خواند واجبست
خاموش شدن و گوش دادن و اگر واجب نباشد البته سنت مؤکد است گوش دادن و خاموش شدن هر وقت که

قرآن خوانند ثواب عظیم دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که حرفی از کتاب خدا گوش کند
بدون آنکه بخواند الله تعالی یک ثواب برای آن ثبت نماید و یک گناه از نامه اعمالش محو فرماید و یک درجه در بهشت
برای او بلند گرداند و در خصوص جنازه احتمال دارد که مراد ترک جزع و فریاد کردن باشد که منافی صبر و رضا بقضاست
چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که دو صدا است که خدا دشمن میدارد یکی فریاد و ناله کردن در مصیبت و دیگری
ساز نواختن در هنگامی که خدا نعمتی کرامت فرماید و منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمشایعت جنازه رفتند
شنیدند که شخصی از آن جماعتی که مشایعت جنازه میکنند میخندد فرمود که گویا مرگ را در این دنیا بر غیر ما نوشته اند
و گویا حق الهی در دنیا بر غیر ما واجب شده است و گویا مردهائی که میبینیم مسافری چند اند که در اندک زمانی بسوی ما برمیگردند
خود ایشان را در قبرها جا میدهیم و میراث ایشان را میخوریم و گمان میکنیم که همیشه بعد از ایشان خواهیم بود و فراموش
کرده ایم هر واعظی و پند دهنده را بآنکه بهر بلیه و مصیبتی گرفتار شده ایم خوشا حال کسی که نفس خود را ذلیل شمرد
و کسبش حلال باشد و باطنش شایسته باشد و خلقش نیکو باشد و زیادتی مالش را صرف نماید و زیادتی سخنش را نگاهدارد
و شر خود را از مردم دور گرداند و بسنت پیغمبر عمل کند و میل به بدعت ننماید یا اباذر اعلم ان فیکم خلقین
الضحک من غیر عجب والکسل من غیر سهو ای ابوذر بدانکه در میان شما دو خلق بد است خندیدن بی عجب در غیر
هنگام تعجب و کسل و سستی در عبادت و الله بدون سهو و فراموشی در فقره حضرت دو خصلت را مذمت فرموده اند
اول بسیار خندیدن بعبث و این از غفلت و غرور ناشی میشود و هر کسیکه بر احوال خود و گناهان خود مطلع باشد و از
اهوالی که در پیش دارد در حذر باشد البته خنده او کم و حزن او بسیار میباشد چنانچه در باب صفات مؤمن وارد شده
که خوشحالی آن در روی اوست و اندوه آن در دل او است و این صفت نیز مذموم است که آدمی پیوسته ترش رو باشد
که مردم از آن متنفر باشند بلکه مؤمن باید که گشاده رو و متبسم باشد و خوش طبعی و مزاح قدری از آن مطلوبست
اما زیادتی در خنده و مزاح هر دو بد است و مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که بسیاری مزاح
آبرو را می برد و بسیاری خنده ایمان را محو میکند و بسیاری دروغ بها و حسن را میبرد و از حضرت صادق منقولست که مزاح مکن

که نور ترا

که نور ترا میبرد و در حدیث دیگر فرمود که حضرت داود به سلیمان گفت که ای فرزند خنده بسیار مکن که بسیاری خنده آدمی را
در قیامت فقیر میگرداند و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که باعث غضب خدا میگردد خواب کردن بدون بیداری و خنده
از غیر عجب یا سیری چیزی خوردن و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که عجب دارم از کسیکه یقین دارد
بآتش جهنم چرا میخندد و فرمود که احتراز کنید از بسیاری خنده که دل را می میراند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که چه بسیار گریه
که گریه آن بر گناهش بسیار باشد از خوف عذاب الهی و در بهشت سرور و خنده آن بسیار باشد و فرمود که خنده رسول آنجناب تبسم
بود که صدا از آن ظاهر نمیشد و روزی بجماعتی از انصار گذشتند که ایشان سخن میگفتند و دهان را از خنده پر میکردند
فرمود که ای گروه کسی از شما که طول امل او را مغرور ساخته باشد و در اعمال خیر املش کوتاه باشد پس باید که بقبرها نظر نماید
و از مبعوث شدن قیامت عبرت گیرد و مرگ را یاد کند که شکننده جمیع لذتهاست و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که بسیاری خنده ایمان را میگدازد چنانچه آب نمک را میگدازد و فرمود که از جهالت است خندیدن بی تعجب و حضرت پیغمبر فرمود
که دندان خود را بخنده مگشای و حال آنکه کارهای رسوا کننده کرده و ایمن نیست از شبیخون مرگ یا عذاب الهی بسبب
گناه که کرده است و فرمود که بسیار اگر دوست داری با آن مزاح مکن و با آن مجادله و منازعه مکن و فرمود که قهقهه از شیطانست
و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که زنهار که مزاح بسیار مکنید که باعث حقد و کینه میشود و مزاح دشنام
کوچک است و حضرت امام موسی کاظم بعضی از فرزندان خود را وصیت فرمودند که بپرهیز از مزاح که نور ایمانت را
میبرد و مروتت و شانیت را سبک میکند و بسند صحیح از معمر بن خلاد منقولست که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام
عرض نمودم که هرگاه شخصی در میان جماعتی باشد که مزاح میکنند و خنده میکنند فرمود که باکی نیست تا فحش نرسد بعد از آن
فرمود که اعرابی بود و بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آمد و هدیه می آورد و میگفت یا رسول الله قیمت هدیه مرا بده یعنی
تبسم فرما حضرت میخندیدند و وقتی که غمی رو میداد میفرمودند که اعرابی کجاست کاشکی آمده ما را میخندانید و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در او دعابه هست فرمودند که دعابه چیست گفت مزاح و خوش طبعی
منقولست از یونس شیبانی که حضرت صادق علیه السلام از من پرسید که چگونست مداعبه و مطایبه شما با یکدیگر گفتم

کراست فرمود چنین مکنید که خوش طبعی و مطایبه از حسن خلق است و تو مطایبه سرور و خوشحالی در دل برادر مومن خود

داخل میکنی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسیار بود که با کسی خوش طبعی میفرمودند که او را مسرور سازند و در حدیث دیگر فرمود

که خنده مومن تبسم است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون قهقهه کنی در خنده چون فارغ شوی

بگو اللهم لا تمقتنی یعنی خداوندا مرا دشمن مدار و از حضرت امام موسی کاظم منقول است که حضرت یحیی بن زکریا بسیار

میگریست و خنده نمیکرد و حضرت عیسی گاه میگریست و گاه میخندید و آنچه عیسی میکرد بهتر بود از آنچه یحیی میکرد و خصلت دوم

کسل و سستی در عبادتست کسل از صفات منافقانست و آن از ضعف ایمان و یقین ناشی میشود و موجب محرومی

از سعادات ابدی میگردد بلکه مومن می باید در عبادت صاحب نشاط باشد و مردانه متوجه عبادت شود و کارهای خیر را

بزودی بجا آورد و تاخیر ننماید که در تاخیر آفت بسیارست چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که هرگاه

اراده خیری نمائی مبادرت کن بآن که نمیدانی که بعد از این چه خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه قصد کار خیری کنی

آنرا تاخیر مینداز بدرستیکه بسیارست که الله تعالی مطلع میشود بر بنده که او بطاعتی مشغول است میفرماید که بعزت و جلال

خودم سوگند که بعد از این عمل ترا عذاب نکنم هرگز و اگر گناهی را قصد کنی زنهار که او را ترک کن که بسیارست که الله تعالی

مطلع میشود بر بنده و او را مشغول معصیتی میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که بعد از این عمل ترا نیامرزم هرگز

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود که کسیکه قصد عمل خیری نماید باید که بزودی بجا آورد که هر چیزیکه در آن تاخیر شد

شیطان را در آن مهلتی و اندیشه هست و در حدیث دیگر فرمود که خدا خیر را بر اهل دنیا سنگین کرده است چنانکه در میزان

اعمال ایشان در قیامت سنگین است و شر را بر اهل دنیا سبک کرده است چنانچه در قیامت در میزان اعمال ایشان سبک است

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که بپرهیز از دو خصلت که ضجر و دلتنگی و از کسل و تنبلی بدرستیکه اگر ضجر میکنی

بر هیچ حقی صبر نمیتوانی کرد و از کسل میورزی هیچ حقی را ادا نمی توانی کرد یا ابا ذر رکعتان مقتصدتان فی تفکر خیر

من قیام لیلة والقلب ساه یا ابا ذر الحق ثقیل مر والباطل خفیف حلو ورب شهوة ساعة تورث حزنا

طویلا یا ابا ذر لا یفقه الرجل کل الفقه حتی یری الناس فی جنب الله تبارک وتعالی امثال الاباعر ثم یرجع الی نفسه

ویکونوا هو

فیکون هو احقر حاقر لها یا ابا ذر لا تصیب حقیقة الایمان حتی تری الناس کلهم حمقی فی دینهم عقلاء فی دنیاهم

ای ابوذر دو رکعت نماز میانه که بسیار طول نداشته باشد و بسیار سبک بجا نیاوری که با حضور قلب و تفکر باشد بهتر از ایستادن

یکشب بعبادت که با فراموشی دل باشد و از آنچه میکنی و میگوئی دلت خبر نداشته باشد ای ابوذر حق بر طبعها گرانست و تلخست

و باطل سبک و آسانست و شیرین و بسیارست که شهوت یکساعت دنیا موروث حزن طولانی آخرت میگردد ای

ابوذر فقیه نمیباشد آدمی تمام فقه و چنانچه باید دانا نمی شود تا آنکه مردم در جنب جلال عظمت الهی نزد آن مثابه شتران

نباشد پس رجوع بنفس خود کند و خود را از همه کس حقیرتر شمارد ای ابوذر بحقیقت ایمان نمیرسی تا همه مردم را

چنین ندانی که احمقند در دین خود و عاقلند در دنیای خود در اول کتاب بتحقیق بعضی از شرایط عبادت و حضور قلب

گذشت و بر عاقل ظاهرست که گردن و شنیدن حق هر دو بر آدمی گرانست و دشوار است چنانچه اکثر عالم اگر کسی خبر ایشان

با ایشان میگوید هر چند دانند که صلاح ایشان در آنست آزرده میشوند و گردن باطل خواه در معاصی و شهوات و خواه

در اعمال بدعت بر طبعها گوارا و در کامها شیرین است و شنیدن سخن باطل اکثر مردم را خوش می آید چنانچه خوش آمد

گفتن ارباب عزت را خوش می آید هر چند دانند که دروغ است و کارهای بد ایشان را به نیکی یاد کردن و ایشان را

بخیر و صلاح ستودن ملایم طبع ایشانست هر چند میدانند که این گفتن برای خود ایشان و کار ایشان نفعی نمیدهد

و دفع عذاب ایشان نمیکند و بدانکه بی اعتنائی ایشان مردم بودن دو جهت دارد یکی ممدوح است و دیگر مذموم است

و آنچه ممدوح است و از رفع کمالات است آنست که خدا را مالک نفع و ضرر خود داند و مردم را هیچ خلق داند و در رعایت

ایشان از منظور ندارد و در امر خیری که مرتکب شود از ملامت ایشان پروا نکند و در جائیکه میان رضای آنها و رضای

مخلوق مردد باشد رضای خدا را اختیار نماید و این معنی از راه شناسائی عظمت الله تعالی حاصل میشود و چندانکه

یقین بعظمت او زیاده میشود این صفت کاملتر میگردد و آنچه مذموم است آنست که از راه تکبر مردم را سهل و بیقدر

داند و حقیر شمارد و این از راه عجب و خودبینی و غافل شدن از عیوب خود و اعتقاد داشتن بکمال خود ناشی میشود و این از

بدترین صفات ذمیمه است و حضرت در این کلام معجز نظام بهر دو معنی اشاره فرموده اند که مردم را در جنب خدا از باب شتران

که در هنگام طاعت الهی ایشان را ملحوظ دارند چنانکه اگر کسی در جایی نماز کند و شتری چند در آنجا باشند البته ایشان را منظور
نمیدارد پس باید که در جنب عظمت خدا عظمت مردم را سهل داند و بعد از آن اشاره بمعنی دویم فرمودند که چون رجوع
کند خود را از همه کس حقیرتر شمارد یعنی باعث آن بر عدم اعتنا بشان مردم عظیم دانستن خودش نباشد و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که صاحب سلطانی را راضی کند بچیزی که خدا را از آن بخشم آورد از دین خدا بدر
میرود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که دینی نیست کسی را که عمل کند بطاعت مخلوقی در معصیت خالق و از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که طلب کند خوشنودی مردم را بچیزی که موجب سخط الهی میشود الله تعالی چنین
کند که آن جماعتی که توقع مدح از ایشان دارد مذمت او کنند و در حدیث دیگر فرمود که بخشم میاورید خدا را برای رضای
احدی از خلق آن و تقرب مجوئید بسوی احدی از خلق بچیزی که موجب دوری از خدا است بدرستیکه میان خدا و احدی از خلق
وسیله نیست که بسبب آن خیری برساند یا شری را برگرداند مگر اطاعت آن و طلب خوشنودی آن بدرستیکه طاعت الهی موجب
فیروزیست بهر چیز که طلب نماید و موجب نجاتست از هر شری که از آن حذر کند بدرستیکه خدا نگاه میدارد از بدیها کسی را که
مطیع او باشد و از عذاب بلا کسی که معصیت او کند خود را حفظ نمی تواند نمود و کسی که از خدا گریزد گریزگاهی نمی یابد زیرا که امر الهی
بخواری او نازل میشود هر چند جمیع خلایق کراهت داشته باشند الله تعالی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و خواص اصحاب [illegible]
که جهاد میکنند در راه خدا و نمی ترسند از ملامت ملامت کنندگان و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که از علامات [illegible]
بر آورد کمینه تا خدا رفع شر دشمنان از شما بکند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که حقیر شمارد مؤمنی را خواه مسکین باشد
و خواه غیر مسکین پیوسته الله تعالی تحقیر او نماید و او در خشم باشد تا آنکه از آن برگردد و احادیث این مطلب بعضی سابقا مذکور شد و
بعضی بعد از این مذکور خواهد شد انچه حضرت فرمودند که مردم را باید احمق در دین و عاقل در دنیا باید دانست مراد غالب مردم
دنیا مراد از ناس اهل دنیاست والله یعلم یا اباذر حاسب نفسک قبل ان تحاسب فهو امون لحسابک غدا وزن نفسک
قبل ان توزن وتجهز للعرض الاکبر یوم تعرض لا تخفی علی الله منک خافیة ای ابوذر محاسبه نفس خود بکن
پیش از آنکه با تو محاسبه کنند که حساب روز قیامت بر تو آسان شود و نفس خود را بسنج و مراتب نقص و کمال پیش از آنکه

او در روز قیامت حساب تو را بسنجد و مهیا شو برای عرض اکبر قیامت در روزی که تو و اعمال ترا بر خداوند عرض کنند که
هیچ پنهانی از تو بر او پوشیده نیست بدانکه اگر کسی خواهد که از عذاب الهی نجات یابد و بسعادت ابدی فایز گردد باید که از نفس خود
ایمن نباشد و فریب او را نخورد و پیوسته در مقام عیب جویی او باشد چنانکه دشمنی عیوب دشمن خود را تفحص نماید زیرا که عیوب
نفس مخفی میباشد و هر عیبی که منکشف و در مقام ازاله آن در آمد چندین عیب دیگر بر او ظاهر میشود چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که آدمی هیچ عیبی را از خود نفی نمیکند مگر آنکه عیب دیگر بر او ظاهر میگردد و باید که پیوسته در مقام محاسبه نفس خود باشد و
تفکر نماید که روزی خواهد بود که حساب اعمال آن بکنند پس در این روز حساب اعمال خود را با خود درست کند و جواب هر سؤالی را
مهیا کند زیرا که خود را غافل کردن برای رفع محاسبه آخرت فایده نمیدهد از بابت مرغی که چون میروند او را شکار کنند
چشم خود را برهم میگذارد و بداند که این عمر مایه ایست که بآن داده اند که بهر دقیقه آن سعادت ابدی تحصیل میتواند نمود
پس در هر روز حساب بگیرد از نفس خود که هر دقیقه را صرف چکار کرده است اگر صرف عبادت کرده سود مند بوده و اگر صرف معصیت
کرده زیان کار و بد بوده و اگر صرف هیچ نکرده مایه او را تلف و ضایع کرده و بمنزله شیطان داده پس در صورت اول او را
تحسین نماید و ترغیب بزیادتی آن بکند و در صورت دویم و سیم او را ملامت و آزار کند هر قدر که مقدور باشد و از آن
تاوان بگیرد و بتوبه و انابت و تدارک آنچه فوت شده بمایه باقی مانده اگر چه تدارک گذشته نمی باشد زیرا که هر زمانی را
بهره ایست از اعمال خیر پس عملی که در آن زمان کسی الله تعالی از زمان ما داده و گذشته و از کیسه ات رفته است و اگر قبول
نکند با او مجادله و مجاهده کنی و بتفکرات صحیح و تذکر آیات و اخبار و وعده و وعید او را رهوار گردانی زیرا که نفس آدمی
بمنزله اسب چموش سرکشی است که در صحرایی بود که چندین چاه در هر قدمی در جانب چپ و راست راه بوده باشد که اگر یک لحظه از آن
غافل میشوی وقتی خبر دار میشوی که خود را در قعر چاه ضلالت می بینی چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
منقولست که فرمود که از ما نیست کسی که محاسبه خود نکند در هر روز پس اگر عمل خیری کرده باشد از خدا زیادتی او را طلبد
و اگر گناهی کرده باشد استغفار و توبه کند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود بشخصی بدرستیکه ترا طبیب نفس خود گردانیده اند
و درد را از برای تو بیان کرده اند و علامت صحت را بتو شناسانیده اند و ترا بدوا راهنمایی کرده اند پس نظر کن که چگونه بکار

بعقل ناقص خود قبیح شمارد و ترک آن کند و آن از جهل ناشی میشود و مثل مسئله بر او مشکل شده است نمی پرسد و حیا میکند و در
جهالت می ماند یا عبادتی را ترک میکند برای آنکه در نظر جمعی از اشقیا بد نماید و این حیا موجب محرومی از سعادات است
و اله تعالی امیر فرموده که ان الله لا یستحیی من الحق بدرستیکه اله تعالی حیا نمیکند از بیان حق و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که حیا دو حیاست حیای عقل است و حیای حماقت و حیای عقل از علم ناشی میشود و باعث علم میشود و حیای
حماقت از جهل ناشی میشود و باعث جهالت میگردد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حیا از ایمان است و ایمان موجب
دخول بهشت است و فرمود که حیا و ایمان هر دو در یک ریسمان بسته اند هر یک از آنها که جدا شد دیگری با او میرود و در حدیث
دیگر فرمود که ایمان ندارد کسیکه حیا ندارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چهار خصلت است که در هر که باشد اگر
از سر تا پای آن گناه باشد خدا گناهان او را بحسنه مبدل میکند راستگوئی و حیا و حسن خلق و شکر و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که هر که روی او تنگ است علم او کم است پس حیا در طلب علم خوب نیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که از امثال
حکما و دانایان پیش نمانده است مگر یک مثل که اگر حیا نداری هر چه خواهی بکن یعنی ترک حیا موجب ارتکاب جمیع قبایح میشود
و در حدیث دیگر فرمود که حیا بر دو وجه است یکی از ضعف عقل و سستی رای است و دیگری قوت است و اسلام است و ایمان است
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت عیسی علیه السلام میفرمود که کسیکه در خانه خود بخلوت نشیند باید که پرده خانه را بیاویزد
بدرستیکه اله تعالی حیا را در میان خلق قسمت فرموده چنانکه روزی را قسمت فرموده و از این حدیث شریف ظاهر میشود که سنت است
که کسیکه به بیت الخلا رود جامه بر سر بیندازد یا بپیچد سر و رو را فرو گیرد چون حالت ناخوشی است مناسب حیا است
که پیوسته روی خود را بپوشد یا آنکه چون در اینحالت بر عیوب ظاهر خود از فضلات و کثافات ظاهری مطلع میشود باید
که عیوب باطنه و اخلاق ذمیمه و گناهان خود را یاد کند و از آنها شرم کند که از این کثافتهای ظاهری بدتر است و در
دعاهای آداب خلوت اشاره باینمعنی هست اکثر علما در آداب خلوت نقل کرده اند که سنت است سر را بپوشند اگر سر
برهنه باشد و بعضی برو و بعضی را از سنتها شمرده اند و بعضی مستحق آن نیز هست زیرا که در تقنیع که در این حدیث وارد
شده سر پوشیدن هم بعمل می آید و فایده دیگر هم دارد که بوهای بد بسر و دماغ سرایت نکند خصلت دویم

عفت

عفت شکم است از محرمات و مکروهات و شبهات و عفت واجب آنست که از خوردن حرام اجتناب نماید و عفت از
چیزهائی که نهی کراهت از آن فرموده اند و از شبهها که بظاهر شرع حلال باشد و احتمال بودن حرام در میان آن مال غالب
باشد مثل مال جماعتی که اکثر مکاسب ایشان حرام است مانند ارباب مناصب مستحب است و این تکلیف از اعظم تکالیف الهی است
و سعی کردن در تحصیل حلال دشوارترین کارهاست چنانچه وارد شده است که حلال قوت برگزیدگانست و در بعضی احادیث
وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برای همین بر انبان غذای خود مهر میزدند که شبهه داخل آن نشود
و بسا گفت غذاها را در اعمال آثار و قرب و بعد بخدا مدخلیت عظیم هست زیرا که قوتهای بدنی آدمی از روح حیوانی است و روح حیوانی
بخاریست که از خون بهم میرسد و خون از غذا بهم میرسد پس چون غذای حلال قوت آن با اعضا و جوارح در آمد هر یک از آنها
که بسندیده است میدارد و همه آن قوت صرف عبادت میشود و لقمه حرام که در بدن آمد و قوت آن با اعضا و جوارح سرایت
کرد آن قوتها که از حرام بهم رسیده حرام زاده اند و از حرام زاده کار خوب نمی آید چون بسر اندر بچه چشم بد میکند چشم را
بمعاصی میدارد و دو فراز فساد میکند و اگر بسر زند بگوش رسد گوش میکند او را بشنیدن انواع باطلها میدارد و همچنین در جمیع اعضا
و جوارح و اگر نطفه میشود فرزندی که از آن نطفه حاصل میشود بکیفیت معنی حرام زاده است و مایل به بدیها میشود و آن حدیث که
واقع شده است که کسیکه راغب است ببغض مسلمانان حلال زاده نیست ممکن است که باینمعنی محمول باشد و لقمه حلال
نور و عبادت و معرفت میشود و موجب قرب بخدا میشود و دل را منور میکند و اینمعنی بتجربه نیز معلوم شده است و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر
منقول است که بهترین عبادتهای خدا عفیف داشتن شکم و فرج است منقول است که شخصی بآنحضرت عرض نمود که عمل من
بسیار ضعیف است و روزه کم میدارم اما امیدوارم که نمی خورم مگر از حلال حضرت فرمود که کدام عبادت بهتر است
از عفت شکم و فرج و حضرت [illegible] علیه و آله فرمود که بیشتر چیزیکه امت من بسبب آن داخل جهنم میشوند دو چیز میان
تهی است شکم و فرج و بسند معتبر از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که هر که از امت من از چهار خصلت سالم ماند
بهشت از برای آن واجب میشود از داخل شدن در دنیا و متابعت نمودن هواهای نفس و شهوت شکم و شهوت فرج

و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام بنجم فرمود که ای نجم شما شیعیان با ما در بهشت خواهید بود اما چه بسیار
قبیح است که بعضی از شما وقتی داخل بهشت شود که پرده اش دریده شده باشد و عیبش فاش شده باشد نجم گفت فدای تو شوم
شیعهٔ شما چنین خواهد شد فرمود که بلی اگر شکم و فرج خود را حفظ نکنند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بیشتر چیزی که بر امت
خود میترسم بعد از خود این کسبهای حرامست و شهوتهای مخفی و ربا خوردن در بیع و قرض و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که کسیکه مالی از غیر حلال کسب کند و با آن مال بحج رود و تلبیه گوید ندا میرسد بآن که لا لبیک و لا سعدیک یعنی لبیک گفتن تو
و اجابت کردن تو مقبول درگاه ما نیست و اگر مال از حلال کسب کند و بحج رود و تلبیه گوید در جواب آن لبیک و سعدیک میگویند
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که دنیا بحلال و حرام و شبهه ممزوج شده و حلال را بر ایشان جلوه داد و عرض کرد
آن حلال را قبول نکردند تا از دنیا رفتند پس جماعتی حلال و شبهه را باهم عرض کرد و گفتند که ما را بشبهه احتیاجی نیست و حلال را
بوسعت صرف کردند و برای جمعی حرام و شبهه را جلوه داد ایشان گفتند که ما را بحرام احتیاج نیست و در شبهه بفراخی عیش کردند
و خود را بحرام صرف برای جماعتی جلوه داد ایشان گفتند و از پیش رفتند و با آنچه میخواستند رسیدند و مؤمن در دنیا آنچه خورد
بقدر حاجت مثل کسیکه بخوردن میته مضطر شده باشد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که حرام نمو نمیکند و زیاده نمیشود
و اگر نمو کند برکت نمیدارد و هرچه را در راه خدا تعالی انفاق میکند ثواب نمیابد و هرچه از عقب خود میگذارد توشهٔ اوست
بسوی آتش جهنم و بسند معتبر منقولست از سماعه که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که شخصی از ارباب مناصب و عمال بنی امیه
مالی بهم رسانیده است از آن مال تصدق میکند و صله و احسان بخویشان میکند و حج میکند که گناهانش را خدا بیامرزد
و میگوید خدا فرموده است که حسنات گناهان را برطرف میکنند حضرت فرمود که گناه از مال مردم تصرف نمودن گناه است و گناه گناه را
برطرف نمیکند و لیکن ثواب گناهان را برطرف میکند منقولست در تفسیر این آیه که خدا تعالی میفرماید که وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا
عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا که ترجمه ظاهرش اینست که قصد کردیم بسوی آنچه کرده بودند از اعمالی که بصورت
خیر بود پس گردانیدیم آن عمل را مانند ذره پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بر باد داده حضرت صادق علیه السلام
فرمود که و الله که اعمال ایشان از جامهای سفید مصری سفیدتر و نورانی تر خواهد بود و لیکن حق تعالی میفرماید که هباءً منثورا پس

پراکنده

پراکنده و باطل میشود برای اینکه چون بحرامی برمیخوردند آنرا میگرفتند خصلت پنجم عفت فرج است از محرمات و مکروهات
و شبهات و این نیز از تکالیف شاقهٔ الهی است و تحقیقش همانست که گذشت که اجتناب از زنای فرج واجب
و زنا از گناهان کبیره است و مکروهاتی که در شرع معلوم شده است عفت از آنها مستحب است و شبهات بر دو قسم است
یکی باعتبار اشکال در مسئله است و احتراز از آنها نیز بنابر مشهور مستحب است و بعضی بنا بر احتیاط واجب میدانند دیگر
آنکه طرف حرمت بسیار ضعیف باشد و قسم دیگر شبهه است در موضوع مثل آنکه زنی را شبهه کنیزی خریده باشد یا از شبهه را امور کرده باشد
یا مورثان را غصب کرده و در راه او باقدرت مضایقه کنند و زنا بر اعضا و جوارح منقسم میشود زنای فرج معلوم است و زنای
چشم نگاه کردن به پسران از شهوت و بزنان غیر محرم است و زنای گوش شنیدن آواز زنیست که باعث شهوت شود و زنای
دست بازی کردن با نامحرم است و همچنین در سایر اعضا و آنها نیز حرام و شبهه میدارد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست که فرمودند که هیچکس نیست مگر آنکه بهره از زنا مییابد و زنای چشمان نظر کردنست و زنای
دهان بوسیدنست و زنای دستها لمس کردنست خواه فرج تصدیق این اعضا بکند و خواه تکذیب کند یعنی خواه زنای
فرج متحقق شود و خواه نشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بدترین مردم در عذاب در روز قیامت مردیست
که نطفهٔ خود را در رحمی قرار دهد که برای او حرام باشد و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که فرمود که بپرهیزید از
زنا که روزی را برطرف میکند و دین را باطل میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که از برای زناکاران شش خصلت میباشد
سه عقوبت در دنیا و سه عقوبت در آخرت اما آنچه در دنیاست نور روی را میبرد و فقیر میکند و فنا و نیستی را نزدیک میکند
و آنچه در آخرتست غضب پروردگار است و دشواری حساب و خلود در جهنم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون
زنا بعد از من در میان امت من بسیار شود مرگ مفاجات بسیار میشود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت یعقوب
بفرزندش گفت ای فرزند زنا مکن که اگر مرغی زنا کند پرهایش میریزد و در حدیث دیگر فرمود که حواریان در خدمت
حضرت عیسی علیه السلام جمع شدند و گفتند ای معلم خیرات ما را ارشاد کن حضرت عیسی فرمود که حضرت موسی کلیم الله شما را
امر کرد که قسم بدروغ بخدا مخورید و من امر میکنم شما را که قسم راست نخورید نه قسم دروغ و موسی پیغمبر خدا شما را امر میکرد

کر زنا مکنید و من شمارا امر میکنم که در خاطر خود زنا را هم مگذرانید چه جای آنکه بجا آورید بدرستیکه کسیکه در خاطر خود خیال
زنا میگذراند بمنزلهٔ کسیست که در خانهٔ مزین طلاکاری آتش برافروزد و دود آن نقشها و زینتهارا باطل کند هر چند خانه
نسوزد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بمفضل بن عمر فرمود که ای مفضل میدانی که چرا گفته اند که هرکه زنا بحرمت
مردم میکند روزی زنا بحرمت او خواهند کرد گفت نه فرمود که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود و مردی هم در میان
ایشان بود که بسیار بقصد زنا بنزد آن زن میرفت در روز آخر که بنزد آن آمد خدا بر زبان آن زن جاری کرد که اگر بخانهٔ
خود که میروی مردی را با زن خود خواهی دید آخر با خاطر مشوش از خانهٔ آن زن زناکار بیرون آمد در غیر وقتی که همیشه بخانه میرفت
داخل خانه شد بر خلاف عادت مردی را در فراش زن خود دید و او را گرفته بخدمت حضرت موسی آورد و در آنحال جبرئیل نازل شد
و گفت هرکه زنا میکند روزی با حرمت او نیز زنا میکنند پس حضرت موسی نظر بایشان کرد و فرمود که عفت ورزید از زنان
مردم تا زنان شما با عفت باشند و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده میشود
و عاق پدر و مادر و قطع کنندهٔ رحم و مرد پیر زناکار نمی شنوند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که دروغ میگوید
کسیکه گمان میکند که حلال زاده است و زنا را دوست میدارد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که نیکی کنید با پدران خود تا
فرزندان شما با شما نیکی کنند و عفت ورزید از زنان مردم تا عفت ورزند از زنان شما و فرمود که ولد الزنا علامت
دارد مردم را از صحبت ایشان آزار میرسد و مشتاق است بزنا و بغض ما اهلبیت دارد و فرمود که چهار چیز است که داخل خانهٔ نمیشود
مگر آنکه آن خانه خراب میشود و هرگز ببرکت آباد نمیشود خیانت در امانت کردن و دزدی و شراب خوردن و زنا کردن
و در حدیث دیگر فرمود که در شب معراج گذشتم بزنی چند که ایشانرا به پستانها آویخته بودند پرسیدم از جبرئیل که ایشان
کیستند گفت این ها زنی چند اند که زنا کرده اند و فرزندان بهم رسانیده اند و بشوهرهای خود ملحق ساخته اند و مال شوهرها
بمیراث بایشان رسیده و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هرکه بحرام در دبر زنی جماع کند یا با مردی یا
پسری اغلام کند خدا او را در روز قیامت محشور گرداند از مردار گندیده‌تر که مردم از بوی آن متأذی باشند تا بجهنم
داخل شود و خدا قبول نکند از آن هیچ عملی را و اعمالش را همه حبط نماید و او را در تابوتی داخل کنند و بفرماید که او را بمیخهای آهن

بر آن تابوت بدوزند و در عذابی باشد که اگر رگی از رگهای او را بر چهار صد هزار کس بگذارند همه بمیرند و او از همه کس عذابش
بیشتر باشد و کسیکه زنا کند با زن یهودی یا نصرانی یا مجوسی یا مسلمان خواه آزاد و خواه بنده خدا بر قبر آن کس سیصد هزار در
از جهنم بگشاید که از آن در مارها و عقربها و شهابها از آتش بر قبر آن داخل شوند و بسوزند تا روز قیامت و چون محشور
شود اهل قیامت آزار کشند از گند فرج آن و متأذی باشند تا داخل جهنم شود و کسیکه بخانهٔ همسایه نظر کند و نظرش بر عورت مردی یا
گیسوی زنی یا بدن آن افتد خدا او را داخل جهنم کند با منافقان که تتبع امور مخفی مسلمانان میکردند و از دنیا بیرون
نرود تا رسوا شود و در آخرت عیوبش فاش شود و کسیکه قدرت بر زنی یا کنیزی که بر او حرام باشد بهم رساند و از خوف الهی
او را ترک نماید الله تعالی آتش جهنم را بر او حرام گرداند و او را از خوف عذاب عظیم روز قیامت ایمن گرداند و او را داخل
بهشت سازد و کسیکه بحرام دست بدست زنی رساند چون بصحرای محشر درآید دستش در گردنش بسته باشد و کسیکه با زن
نامحرمی خوش طبعی کند الله تعالی او را بهر کلمهٔ هزار سال در صحرای محشر حبس کند و اگر زنی راضی شود که مردی بحرام او را در بر گیرد یا ببوسد یا بحرام
با آن ملاقات نماید یا با آن خوش طبعی کند بر آن زن نیز گناه آن مرد باشد و اگر مرد او را مجبور سازد گناه هر دو بر مرد باشد
و کسیکه چشمهای خود را پر کند از دیدن زنی بحرام خدا در قیامت بر چشمهایش میخها بدوزد و چشمش را پر از آتش کند تا از حساب
خلایق فارغ شود پس بفرماید که او را بجهنم برند و هرکه با زن شوهرداری زنا کند از فرج آن مرد و زن رودخانهٔ از چرک
و ریم روان شود به پانصد ساله راه و جمیع اهل جهنم از گند ایشان متأذی باشند و غضب الهی شدیدتر است بر زنی که شوهر داشته
باشد و نظر بغیر محرم خود کند و اگر چنین کند الله تعالی ثواب اعمالش را حبط نماید و اگر زنی مرد بیگانه را بفراش شوهر خود در آورد
بر خدا لازم است که او را با آتش بسوزاند بعد از آنکه او را در قبر عذاب کرده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمود حرمت اغلام زیاده از زناست زیرا که الله تعالی باغلام امتی را هلاک کرد و کسی را بزنا در دنیا هلاک نکرد
و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هرکه با پسری جماع کند در روز قیامت جنب محشور خواهد شد و آبهای دنیا او را
پاک نکند و خدا بر آن غضب کند و او را لعنت کند و برای آن جهنم را مهیا کرده اند و بد محل بازگشتی است جهنم برای آن و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که مردی که بر پشت مردی میرود عرش الهی بلرزه می آید و مردی که بگذارد که با آن چنین عمل قبیحی کنند

خدا او را بر روی جهنم حبس کند تا از حساب خلایق فارغ گردد پس بفرماید که او را بجهنم افکنند و او را در هر طبقه عذاب
کند تا بطبقهٔ زیرین جهنم برسد و از آنجا بدر نیاید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که لواطه آنست که در ما بین رانها
بآن مباشرت کنند و مباشرت کردن در دبر کفر است بخدا و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خداوند عالمیان فرمود که بعزت
و جلال خودم سوگند میخورم که بر استبرق بهشت و حریر بهشت ننشیند کسیکه مردم را در بر آن وطی کند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که چون قیامت قایم شود چادرها زنانی را که با مثل خود مساحقه کرده‌اند جامها از آتش در بر و مقنعها از آتش بر سر
زیر جامها از آتش پوشیده و عمودی از آتش در جوف ایشان داخل کنند و ایشان را بجهنم اندازند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد الله تعالی او را در روز قیامت لجامی از آتش بر سر آن کند حضرت چهارم نگاه داشتن چشمست
از محرمات و مکروهات و از چشم مفاسد عظیمه در نفس آدمی بهم میرسد بلکه در حقیقت اکثر معاصی از چشمست و از انجا خیال بسیاری
از معاصی در نفس حاصل میشود و نظر کردن بزنان نامحرم و بفرج غیر زن و متعه و کنیزی که بملک یا بتحلیل وطیش حلال باشد
و اطفال بسیار خورد حرامست و همچنین نظر کردن به پسران امرد به لذت و شهوت حرامست و موجب عشق مجازی
که بحقیقت کفر است بر میگردد زیرا که بت پرست میشود و در جمیع احوال آن معشوق را نظر نظر خود میباشد و از خدا دور میشود و هر
فسقی که معشوقش او را بآن امر فرماید اطاعت میکنند چنانکه بسند معتبر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدند از عشق مجازی حضرت فرمود که دلهایی که از یاد الهی خالیست الله تعالی محبت غیر خود را بآن دلها میچشاند و بسند
معتبر از حضرت رسول منقولست که زنهار که حذر نمایید و بپرهیزید از نظر کردن و محبت داشتن با فرزندان ساده اغنیا
و پادشاهان که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران که در پرده‌ها میباشند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که نظر کردن
تیریست از تیرهای زهرآلود شیطان و هر که ترک کند نظر حرامی را از برای خدا نه برای غیر او الله تعالی ایمانی بآن کرامت فرماید
که طعم و لذت آن ایمان را بیابد و در حدیث دیگر فرمود که بعد از نظر کردن شهوت را در دل آدمی میکارد و از برای فتنه
آدمی و فریفته شدن او همین نظر کردن کافیست و در حدیث دیگر فرمود که ایمن نباشید جماعتی که نظر از پشت سر زنان
مردم می‌افکنند از اینکه مردم نیز نظر بعقب زنان ایشان کنند و از جمله نظرهایی که بدعت و موجب مفاسد میشود از

روی خواهش

روی خواهش نظر کردن بزینتهای دنیا و اهل دنیاست که باعث میل بدنیا و مرتکب شدن محرمات میگردد چنانچه میفرماید
که وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ
و خلاصه مضمونش آنست که باز مکن چشمهای خود را و نظر مکن بسوی چیزهایی که متمتع و بهره ور ساخته‌ایم بآنها صنفی چند از
اصناف مردم را از زینت و بهجت زندگانی دنیا تا بیازماییم ایشان را در آن چیزها و روزی پروردگار تو که روز بروز بتو میرسد
یا روزی غیر متناهی که در آخرت برای تو مقرر ساخته یا روزیهای معنوی از معارف و کمالات برای تو بهتر است از نعمتهای
فانیه بی اعتبار دنیا که بآن متمتع‌اند و باقی و پاینده‌تر است و تکالیف زبان و گوش و سایر اعضا بسیار است و آنها محیط است بعضی
گذشت و بعضی انشاءالله تعالی در محل مناسب بیان خواهد شد يَا أَبَا ذَرٍّ يَكْفِي مِنَ الدُّعَاءِ مَعَ الْبِرِّ مَا يَكْفِي الطَّعَامَ
مِنَ الْمِلْحِ يَا أَبَا ذَرٍّ مَثَلُ الَّذِي يَدْعُو بِغَيْرِ عَمَلٍ كَمَثَلِ الَّذِي يَرْمِي بِغَيْرِ وَتَرٍ ای ابوذر کافیست از دعا با نیکی اعمال خیر
آنقدر که طعام را کافیست از نمک ای ابوذر مثل آنکسیکه دعا میکند و آنکه عمل صالحی داشته باشد مانند مثل کسیست که تیر اندازد
از کمان بی زه توضیح و تنویر این مطالب عالیه بوسیله دو نجم بحصول می‌پیوندد نجم اول در بیان فضیلت دعا و فواید آنست
بدانکه افضل عبادات و نزدیکترین راههای قرب بنده بجناب قاضی الحاجات طریقه دعا و تضرع و مناجاتست و بکثرت دعا
و مناجات یقین بذات و صفات کمالیه الهی زیاده میگردد و تفکر و تفویض بجناب مقدس او بیشتر میشود و موجب قطع
طمعها و علایق از خلق میشود و همین طریقه از جمیع ائمه صلوات الله علیهم منقولست که بعد از ادای فرایض و سنن
پیوسته مشغول تضرع و مناجات بوده‌اند خصوصاً حضرت سید الساجدین چنانچه الله تعالی میفرماید که وَقَالَ
رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ یعنی گفت
پروردگار شما که بخوانید مرا در جمیع مطالب تا دعای شما را مستجاب کنم بدرستیکه آنجماعتی که تکبر می‌نمایند و سرکشی میکنند از
عبادت من زود باشد که داخل جهنم شوند با مذلت و خواری و در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقولست که مراد
از عبادت در این آیه دعاست پس الله تعالی اول امر بدعا فرموده و دیگر وعدهٔ استجابت نموده و بعد از آن دعا را عبادت شمرده
و ترک دعا را تکبر خوانده و بر ترکش وعدهٔ دخول جهنم فرموده و در موضع دیگر میفرماید که وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي

قریبٌ اُجیبُ دعوةَ الداعِ اذا دعانِ فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلّهم یرشدون که ترجمه‌اش اینست که
چون سؤال نمایند از تو بندگان من از صفت من یا از نزدیکی و دوری من یا کیفیت دعا کردن من که آهسته دعا
کنند یا بلند پس بگو بایشان که من نزدیکم بایشان بعلم و احاطه و لطف و رحمت مستجاب میکردانم دعای دعاکنندگان را
در هنگامی که مرا خوانند باید که بندگان اجابت کنند مرا در دعا کردن که از ایشان طلبیده‌ام یا آنکه چون من اجابت میکنم دعا ایشان را
باید که ایشان اجابت من کنند در جمیع تکلیف من و باید که ایمان آورند بوعدهٔ من در اجابت دعا یا در ایمان خود ثابت
باشند شاید که راه حق یابند و برشد و صلاح خود راه برند و بسند معتبر منقول است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند
که کدام عبادت افضل و بهتر است حضرت فرمود که هیچ عبادتی بهتر نیست نزد خدا تعالی که از او سؤال نمایند و از رحمتهای غیر
متناهی که نزد او است طلب نمایند که هیچکس نزد خدا دشمن‌تر نیست از کسیکه تکبر کند از عبادت الهی که دعاست و از نعمتها
و رحمتهای الهی سؤال نماید و از میسر بن عبدالعزیز منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که بسیار دعا کن و مگو که هرچه مقدر
شده است خواهد شد بدرستیکه نزد خدا تعالی منزلتی هست که آن منزلت نمیتوان رسید مگر بدعا و مسئلت و اگر کسی دهان خود را ببندد و دعا نکند
و سؤال ننماید از خدا چیزی باو نمیدهند پس طلب نما تا عطا کنند ای میسر هر دری را که بسیار میکوبی البته بروی تو میگشایند
و در حدیث دیگر فرمود که هرکه از فضل خدا سؤال ننماید فقیر میشود و فرمود بر شما باد بدعا بدرستیکه شما را قرب بخدا حاصل نمیشود
بعبادتی مثل دعا و ترک مکنید طلب کردن حاجتی را بجهت کوچکی یا برای خوردی آن حاجت بدرستیکه حاجت کوچک و بزرگ همه بدست
خداست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمود که محبوبترین اعمال نزد خدا تعالی در زمین دعاست و عفت
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دعا بسیار میکرد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که دعا حربهٔ مؤمن است
برای دفع دشمنان و عمود دین است که بآن دین مؤمن برپاست و نور آسمانها و زمین است و در حدیث دیگر فرمود از آنحضرت
منقول است که بصحابه فرمودند که میخواهید دلالت کنم شما را بر حربه و سلاحی که شما را نجات دهد از شر دشمنان شما و روزی شما را
زیاد گرداند گفتند بلی فرمود که دعا کنید و بخوانید پروردگار خود را در شب و روز بدرستیکه حربهٔ مؤمن دعاست و حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود که بر شما باد بحربهٔ پیغمبران که آن دعاست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دعا از نیزه و تیر کارگرتر است و فرمود که

دعا رد میکند

دعا رد میکند قضا را هرچند که از آسمان نازل شده باشد و محکم گردیده باشد و فرمود که بسیار دعا کنید که دعا کلید جمیع رحمتهاست
و موجب فیروزی بجمیع حاجتهاست و بآن رحمتهای الهی نمیتوان رسید مگر بدعا و هر دری را که بسیار میکوبند البته بروی آن کس گشایند
و در حدیث دیگر فرمود که بر تو باد بدعا که شفای جمیع دردهاست و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که هر بلائی که بر
بندهٔ مؤمن نازل گردد و خدا او را دعا الهام نماید البته زود آن بلا زایل میشود و هر بلائی که بر مؤمن نازل شود و توفیق دعا نیابد
و ترک کند البته آن بلا بطول می‌انجامد پس بر شما باد بدعا و تضرع بسوی خداوند عالمیان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که دوا کنید بیماران خود را بصدقه و دفع کنید انواع بلاها را بدعا و حفظ کنید مالهای خود را بدادن زکوة بدرستیکه هیچ مرغی
بدام نمی‌افتد مگر آنکه تسبیح خود را ترک نماید و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که دفع کنید موجهای بلا را از خود بدعا پیش از آنکه نازل
گردد و بحق آن خداوندی که دانه را شکافته و انواع گیاهها را از آن بیرون آورده و خلایق را آفریده که بلا بسوی مؤمن تندتر می‌آید
از سیل که از بالای کوه بپائین آید و از دویدن اسب تندرو و هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان برطرف نمی‌شود مگر بگناهان
ایشان و اگر استقبال کنند بلاها را بدعا و تضرع و انابت و توبه بر ایشان نازل نخواهد شد و اگر وقتی که بلا نازل شود و نعمت
از ایشان زایل گردد بخدا پناه برند و تضرع نمایند بنیتهای درست و سعی نور زنند در عبادت و بندگی و ترک گناهان بکنند
البته خدا هر فاسدی را برای ایشان باصلاح می‌آورد و هر نعمتی را که از ایشان سلب نموده بایشان برمیگرداند و حضرت صادق
فرمود که سه چیز است که با آنها هیچ چیز ضرر نمیکند دعا کردن در هنگام بلاها و شدتها و استغفار کردن بعد از گناهان و شکر کردن
در وقت نعمت و در حدیث دیگر فرمود که خدا تعالی روزیهای مؤمنان را از جای چند مقرر فرموده که گمان نداشته باشند
زیرا که بنده هرگاه نداند که روزیش از کجا میرسد دعا بسیار میکند و در حدیث دیگر فرمود که هرکه را چهار چیز عطا فرمایند او را
از چهار چیز محروم نمیگردانند هرکه را توفیق دعا دادند از اجابت محروم نمی‌سازند و هرکه را استغفار کرامت کردند توبه‌اش را
قبول میفرمایند و هرکه را شکر عطا کردند نعمتش را زیاده میکنند و هرکه را صبر دادند از اجر و ثواب محروم نمیگردانند فصل دوم
در توضیح مجمل از شرایط و آداب دعاست بدانکه چون دعا مکالمه و سخن گفتن و عرض نیاز کردن است بحضرت قاضی الحاجات
باید که آدمی معنی دعا را بداند و بفهمد و با حضور قلب دعا کند و لااقل آدابی که در حاجت طلبیدن از مخلوقین که در عجز و ناتوانی

شل او بنده رعایت می‌نمایند همان قدر را در حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشان که خالق و رازق و مالک جمیع امور اوست
رعایت کنند و ظاهر است که اگر کسی حاجتی بمخلوقی عرض کند البته چند چیز را رعایت میکند اول آنکه بداند که چه میگوید و از روی سستی
و بیخبری حرفی نگوید با بزرگی و رشی از آنچه میگوید خبر نداشته باشد اگرچه سیاستش نکند بسخنش نیز اعتنا نخواهد کرد پس در هنگام مناجات
با خداوند خود باید که دلش خبردار داشته باشد از آنچه بر زبانش جاری میشود و از روی جد و جهد و اهتمام طلب نماید و بجانب خود
بی اعتنا نباشد چنانچه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که الله تعالی قبول نمیفرماید دعا بیرا که از دل غافل کسی
شود و فرمود که چون برای میت خود دعا کنید چنین دعا میکنید که دل شما از آن غافل باشد و خبر نداشته باشد ولکن باید که جهد
و سعی کنید از برای آن در دعا و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا مستجاب نمیکند دعائی را که بادل سخت و صاحب قساوت
دعا کنند و در حدیث دیگر فرمود که خدا مستجاب نمیکند دعائی را که بادل فراموش کار غافل کنند پس هرگاه که دعا کنید دل خود را با خدا آ
پس یقین کنید که دعای شما مستجاب است و دیدیم اگر کسی را که شخصی برای دفع شدایدی بآن پناه می برند البته پیوسته ملازمت
آن میکنند و در غیر حال شدت بآن پناه می برند در هنگام شدت و بلا که رو بهر روی آن داشته باشد که پناه برد و همچنین
باید که در درگاه خالق در حالت نعمت دعا و تضرع کنند و خدا را در وفور نعمت فراموش نکنند تا در حالت شدت و سختیها که
پناه بآن برند حاجت بزاری برآورده شود با آنکه هیچ آن نیست که بنده صد صد هزار احتیاج در امور دنیا و آخرت بجناب مقدس
ایزدی نداشته باشد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که کسی که پیش از نزول بلا دعا کند چون بلا نازل
شود دعایش مستجاب است و ملائکه میگویند این صدای آشناست و دعای او را از آسمان منع نمیکنند و کسی که پیش از نزول بلا
دعا نکند بعد از بلا دعایش مستجاب نیست ملائکه میگویند که ما این صدا را نمی شناسیم و در حدیث دیگر فرمود که میگویند
که پیش از امروز کجا بودی و در حدیث دیگر فرمود که کسی که خواهد که دعای آن در شدتها مستجاب شود باید که در هنگام رضا و
نعمت دعا بسیار کند و بر این مضمون احادیث بسیار است سیم آنکه کسیکه بمخلوقی حاجتی دارد خدمات شایسته برای آن میکند
که موافق طبع آن باشد و از چیزها که آن کراهت دارد اجتناب مینماید تا چون حاجتی از آن بخواهد برآورده شود و همچنین
در درگاه خدا هر که عبادت بندگی و اطاعت الهی بیشتر کرده است دعایش باجابت نزدیک تر است چنانچه جناب مقدس

بنوی در این حدیث فرموده اند که دعا بی عمل صالح از ایشان تیر زننده اخفق از کمان بی زه است و از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که بهترین دعاها آنست که صادر شود از سینه پاکیزه از صفات ذمیمه و دل پرهیزکار و در مناجات سبب نجات
و با اخلاص در اعمال خلاصی از عقاب حاصل میشود و هرگاه که جزع و خوف شما بسیار شود پناه بخداوند خود برید بسند معتبر منقولست
که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که الله تعالی میفرماید که دعا کنید تا دعای شما را مستجاب نمیشود که وفا نمیکنید
به پیمانهای که الله تعالی از شما گرفته است در عمل نمودن باوامر و ترک نمودن مناهی الله تعالی میفرماید که وفا کنید بعهد و پیمان
من تا وفا کنم بعهد و پیمان شما و هرگاه شما وفا کنید از برای خدا خدا نیز وفا کند از برای شما و از نوف بکالی منقولست
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که الله تعالی وحی نمود بحضرت عیسی که بگو بگروه بنی اسرائیل که داخل خانه از خانهای من
نشوند مگر با دلهای طاهر و پاک و دیدهای خاشع و دستهای پاکیزه از کثافت حرام و شبهه و بگو بایشان که بدانید که از
هیچیک از شما ها را دعائی مستجاب نمیکنم هرگاه مظلمه کسی نزد آن باشد و مال کسیکه بظلم در نزد او باشد و در ابواب سابقه گذشت
حدیثی که هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید کسبش را حلال کند و این امر بسی ظاهر است که هر چند آدمی اقرب بیاده میشود دعایش
بقبول نزدیک تر است چنانچه نزد پادشاهان ظاهر که هر قربش بیشتر است حاجتش روا تر است و ایضا چنانچه سابقا تحقیق
کردیم هر چند مناسبت میان فاعل و قابل بیشتر میشود و قابلیت استعداد زیاده می شود و مانعی که از فیض هست از طرف قابل است
هر چند قابل کامل تر می شود مانع کمتر میشود و قابلیت رحمت زیاده میشود و فیض بیشتر فایض میشود چهارم از شرایط استجابت
دعا کمال معرفت آن خداوندیست که از آن حاجت میطلبند و سابقا مجملی اشاره کردیم که هر کس خدا را بقدری از معرفت شناخت
و در خور آن معرفت از آن فیض میبرد و از خداوند شناخته خود سؤال میکند پس هر قدری که در مراتب قدرت و رحمت است
و کرم و عظمت و جلال و سایر صفات کمال تمام تر و کاملتر بشناسد تا شیر آن صفات باو زیاده عاید میگردد و باین معنی اشاره دارد
آن حدیث که باسانید بسیار منقولست که من نزد گمان نیکوی بنده خودم که بمن دارد و هر قدر که گمان آن نیکو تر است
من با او نیکوتر معامله میکنم و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که جماعتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
سؤال نمودند که چه علت دارد که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نمی شود حضرت فرمود زیرا که شما کسی را دعا میکنید که آن را

نمی‌شناسید و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون دعا کنی گمان کن که حاجت تو در خانه است و در حدیث دیگر
فرمود که اگر کسی از شما خواهد که از خدا هر حاجتی که سؤال نماید بان عطا کند باید که از همگی مردم مایوس و نا امید شده و امید از غیر خدا
نداشته باشد پس چون خدا این حالت را از دل آن یابد هر چه سؤال کند بان عطا میفرماید و بیمعنی در باب سؤال از مخلوقین
هم ظاهر است که هر که عظمت پادشاه را بیشتر میداند و وسعت ملک و خزانه و کرم او را بیشتر میداند توقع عطا از آن زیاده
دارد و پادشاه نیز در روز متوقع آن و شناسایی آن بان عطا میکند و در این باب سخن بسیار است و این رساله گنجایش
تفصیل آن ندارد پنجم از شرایط استجابت مبالغه و الحاح در دعا است و الحاح نزد مخلوقین باعث دلتنگی و ملال و قلت کرم
ایشان بد عادت اما الله تعالی دوست میدارد به سبب وسعت لطف و مرحمت نامتناهی که نزد آن در سؤال مبالغه و الحاح نمایند
چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که والله که الحاح نمی‌نماید بنده مؤمنی بر خدا در حاجت خود مگر اینکه الله تعالی حاجت
او را بر می‌آورد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که الله تعالی مکروه و دشمن میدارد الحاح کردن مردم را بر یکدیگر در سؤال و خود این را
پسندیده و دوست میدارد که از آن سؤال نمایند و از آنچه نزد اوست طلب نمایند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که الله تعالی
رحم کند بنده را که طلب نماید از الله تعالی پس حاجتی را الحاح نماید در دعا خواه مستجاب بشود دعای آن و خواه نشود و حضرت جعفر ابن
محمد الصادق علیه السلام فرمود که بنده چون دعا میکند الله تعالی پیوسته در مقام بر آوردن حاجت اوست مادام که استعجال نکند
و در حدیث دیگر فرمود که الله تعالی مراد بندگان خود را میداند در هنگامی که او را دعا میکنند و لکن دوست میدارد که حاجتهای
خود را بیان کنند و ذکر کنند نزد آن ششم از آداب دعا مخفی گردانیدن دعا است زیرا که گریبان مخفی حاجت طلبیدن را دوست
میدارند و دعای پنهان با اخلاص نزدیک‌تر و از ریا دورتر است چنانچه از حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام منقول است
که یک دعای مخفی بجا آوری بهتر است از هفتاد دعا که اظهار نمایی و علانیه بجا آوری و اگر حاجت عظیم داشته باشد و اسباب
بدعای مؤمنان بگوید در جامع ایشان دعا کنند نیز خوب است و اگر منظور نا چیز دانستن خود و حقیر شمردن دعای خود باشد
و از ریا ایمن باشد در مجامع دعا کردن بهتر است و برکات انفاس مؤمنان و اجتماعات ایشان بسیار است و خود در
میان رحمتهای عامی که بر ایشان نازل میشود داخل گردانیدن فوز عظیم است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است

که چهل نفر

که چهل نفر که جمع شوند و دعا کنند البته دعای ایشان مستجاب است و اگر چهل نفر بهم نرسد چهار نفر که هر یک ده مرتبه خدا را
در حاجتی بخوانند البته دعای ایشان را الله تعالی مستجاب میکند و اگر چهار نفر نباشد یک نفر خدا را چهل مرتبه در حاجتی بخواند خداوند
عزیز جبار دعایش را مستجاب مینماید و در حدیث دیگر فرمود که چهار نفر جمع نمی‌شوند برای دعا مگر آنکه وقتی که متفرق میشوند دعای
ایشان مستجاب شده است و فرمود که پدرم را اگر حاجتی رو میداد زنان و اطفال را جمع میفرمود و دعا میکرد و ایشان آمین میگفتند
و در حدیث دیگر منقول است که دعا خواننده و آمین گوینده در ثواب شریک اند هفتم رعایت نمودن اوقاتیست که
مظنه استجابت دعا است زیرا که الله تعالی بعضی از زمانها را در استجابت دخیل گردانیده است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که طلب نمایید دعا را در چهار ساعت نزد وزیدن بادها و گردیدن سایه‌ها یعنی اول پیشین و نزد آمدن باران و نزد
ریختن اول قطره از خون مؤمنی که شهید شود بر زمین بدرستیکه درهای آسمان را در این اوقات میگشایند و در حدیث دیگر فرمود
که دعا در چهار محل مستجاب است در نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز شام و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که غنیمت شمارید دعا را در چهار وقت نزد خواندن قرآن و نزد اذان و نزد آمدن باران و نزد ملاقات که در صف
برای شهادت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بهترین وقتها که خدا را بخوانند سحرهاست و منقول است که چون حضرت
صادق علیه السلام اراده طلب حاجتی داشته نزد زوال شمس طلب میفرمودند و چون این اراده میکردند اول چیزی تصدق میکردند
و خود را بوی خوش خوشبو میکردند و به مسجد میرفتند و حاجت خود را می‌طلبیدند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که
الله تعالی از بندگان خود دوست میدارد هر بنده را که بسیار دعا کند پس بر شما باد به دعا کردن در سحرها تا طلوع آفتاب بدرستیکه
این ساعتیست که درهای آسمان گشوده میشود و روزیها قسمت میشود و حاجتهای عظیم بر آورده می‌شود و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که در شب ساعتی است که هر که توفیق یابد که در آن ساعت نماز کند و خدا را بخواند البته دعایش مستجاب است در هر شبی
باشد و آن بعد از نصف شب است تا بقدر سدس شب که بگذرد و در حدیث دیگر فرمود که سه وقت است که حاجت بنده و از خدا محجوب
نمی‌شود بعد از نماز واجب و نزد آمدن باران و نزد ظاهر شدن معجزه از حجتهای خدا در زمین و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که کسی را که مطلبی بسوی پروردگار خود باشد در سه ساعت طلب نماید در ساعتی از روز جمعه و ساعتی که زوال شمس میشود که در آن وقت

بادهای رحمت میوزد و درهای آسمان گشوده میشود و رحمت الهی نازل میگردد و خروس آوازی آید و بهشت در آخر
شب نزدیک طلوع صبح هر شب ملکی از سحر و ملا ندا میکند که آیا هیچ توبه کننده هست تا توبه اش را قبول کنیم آیا کسی هست
که سؤال کند و بآن عطا کنیم آیا کسی هست که طلب آمرزش کند تا گناهانش را بیامرزیم آیا کسی هست که حاجتی داشته باشد و عرض
کند تا حاجتش برآوریم پس اجابت نمایید در آن وقت داعی خدا را و طلب نمایید روزی را در ما بین طلوع صبح تا طلوع
آفتاب که آن دخیل تر است روزی از سفرها کردن برای تجارت و آن ساعتی است که خدا قسمت روزی میان بندگان خود
میفرماید و فرمود که درهای آسمان را برای شما میگشایند در پنج وقت نزد آمدن باران و نزد جهاد فی سبیل الله و نزد خواندن
قرآن و نزد زوال آفتاب و نزد طلوع صبح و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ساعتی که در آن ساعت دعا مستجاب میشود
در روز جمعه وقتی است که امام از خطبه فارغ میشود تا وقتی که مردم بنماز برخیزند و ساعت دیگر آخر روز جمعه است تا فرو رفتن
آفتاب و در حدیث دیگر فرمود که ساعت استجابت اول زوال است و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که حضرت
فاطمه علیها السلام فرمود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی که در آن ساعت
از خدا چیزی طلب نماید البته باو عطا میفرماید گفتم یا رسول الله کدام ساعت فرمود وقتی که نصف قرص آفتاب فرو رود
پس حضرت امام زین العابدین ع فرمود که حضرت فاطمه بغلام خود میفرمود که برو بر بلندی چون ببینی که نصف قرص آفتاب
غروب کرده مرا اعلام کن که من دعا کنم و بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که بر تو باد بدعا کردن
در وقتی که در سجود باشی که بنده در سجود از جمیع احوال بخدا نزدیکتر است هشتم از شرایط آداب دعا تضرع و زیادتی
مذلت و شکستگی است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر گاه شما را رقت بهم رسد دعا کنید که دل را
رقت حاصل نمیشود مگر وقتی که از برای خدا خالص گردد و متوجه خدا شود و آن علامت استجابت است و در حدیث دیگر فرمود
که چون بدن تو بقشعریره آید و بلرزد و چشمهایت گریان شود پس در دعا اهتمام کن که رحمت خدا متوجه تو گردیده و هنگام
اجابت است و در حدیث دیگر فرمود که اگر از امری خایف باشی یا حاجتی بخدا داشته باشی پس اول خدا را بعظمت و بزرگی
یاد کن و بر او ثنا کن چنانکه او سزاوار است و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت خود را طلب و خود را بگریه بدار

و سعی کن

و سعی کن که گریه کنی اگر چه بقدر سر مگسی باشد که پدرم میفرمود که نزدیکترین حال بنده بخدا در هنگامی است که در
سجده باشد و گریان باشد نهم تضرع حالی که مناسب است باشد در حالت دعا موافق احادیث معتبره آنست که اگر هنگام رجا و رغبت
باشد کف دست را بسوی آسمان کنی چنانچه رسم است پیش کسی میداری که چیزی بتو بدهد و اگر حالت خوف و بیم باشد
پشت دستها را بسوی آسمان میداری یعنی من از اعمال خود ناامید شده ام و از کثرت بدی اعمال روی طلب از تو ندارم
و در حالت تضرع انگشت سبابه راست را بجانب راست و چپ حرکت میدهی که گفته اند که از اصحاب میمنم یا از اصحاب شمال
و از نیکوکاران یا از بدکاران و در هنگام تبتل و انقطاع انگشت سبابه راست و چپ را بلند میکنی و پست میکنی مانند کسیکه
با برام چیزی از کسی طلبد یا آنکه اشاره بآنست که گفته اند که او را بلند خواهی کرد یا پست خواهی گردانید و هنگامی که گریه بسیار شود
و اسباب و علامات اجابت ظاهر گردد دستها را از جانب سر خود بلند میکنی یا از پیش روی خود پیش میبری که گویا حاجتم را
داده اند و دست فراز میکنم که بگیرم دهم ای عزیز بدانکه حق تعالی با آن مرتبه جلال و عظمت و استغنا و بی نیازی بالکلیه
خوان احسانش چه گونه سلوک کرده و ایشان را از حضرت خود گستاخیها داده و با آن رفعت شان خود را چه نزدیک گردانیده
باین وسایل بندگان را آشنای خود خوانده و بندگان با نهایت احتیاج و پستی چه مستغنیانه با پروردگار خود سلوک
می نمایند و روا از چنین خداوند کریم که پیوسته خوان احسانش را برای نیکوکار و بدکار گشاده رو میگردانند و رو بغیر او
و بنیان ممکنات میبرند و از رحمتهای خدا خود را محروم میگردانند تتمه بدانکه کسی را اگر حاجتی بدرگاه بزرگی باشد اول
یساولان و دربانان آن درگاه را از خود خوشنود میگردانند که دخول مجلس پادشاه او را بآسانی حاصل شود و حاجتش
زودتر برآورده شود و دربانان درگاه ملک الملوک فقرا و مساکین اند که پیش از طلب حاجت تصدق بایشان باید کرد تا زودتر روا
شود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر گاه احدی از شما بیمار میشود طبیب را می طلبد و با او چیزی میدهد و اگر حاجتی
دارد بپادشاهی رشوه میدهد به دربانان پس اگر حاجتی بخدا داشته باشد باید که تصدق بکند خواه کم و خواه بسیار دهم آنکه اگر
کسی حاجتی دارد بدرگاه رب که در میان حاجت دیگران را وسیله حاجت خود میکند بآنکه اول حاجت دیگران را
مقدم میدارد که آن کریم را خوش آید که او اهتمام شان دیگران زیاده از خود دارد و این معنی موجب زیادتی روای حاجت او

یا اگر احتیاجی که خود دارد برای دیگران میطلبد که تا کریم بداند که با وجود احتیاج خود برای آن نیز برو چه اکمل روا کند
یا اگر در مقام حاجت خواستن دیگران را با خود شریک میکند و این معنی نیز خوش آیند و طبع کریمان است که آدمی چنین در
فکر خود نباشد و دیگران را در وقتی که احسان بآن میرسد فراموش نکند چنانچه الله تعالی در سوره فاتحه چنین تعلیم بندگان
فرموده است که در عرض عبادت و طلب استعانت دیگران را با خود شریک کنند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون یکی
از شما دعا کند دعا را عام بکند و مخصوص خود نگرداند که دعا باستجابت نزدیکتر میشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که چهل مؤمن را مقدم دارد و از برای ایشان دعا کند پس از برای خود دعا کند دعایش مستجاب میگردد و
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هیچ دعائی زودتر مستجاب نمیشود از دعای غایبی برای غایبی و حضرت امام محمد باقر
فرمود که نزدیکترین دعاها باجابت دعای مؤمن است که از برای برادر مؤمن خود بکند غایبانه پس ملکی موکل است بدعای او
که میگوید آمین از برای تو خدا دو برابر آنچه از برای برادر خود دعا کردی عطا فرماید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دعا
از برای برادر مؤمن خود غایبانه کردن باعث زیادتی روزی میشود و بلاها را دفع میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هر مؤمنی که از برای مؤمنین و مؤمنات دعا کند خدا بعدد هر مؤمنی که گذشته و خواهد آمد از اول تا آخر دنیا مثل آنچه
برای ایشان دعا کند بآن برگرداند و بدرستیکه بنده را در قیامت امر کنند که او را بجهنم برند پس ملائکه او را بکشند که بجهنم برند
در آنحال مؤمنان و مؤمنات گویند که پروردگارا این بنده در دنیا برای ما دعا میکرد ما را شفاعت ده در حق او پس خدا
ایشانرا شفیع او کند و آن بشفاعت ایشان نجات یابد و از ابراهیم ابن هاشم منقول است که گفت عبدالله ابن جندب را
در عرفات دیدم که هیچکس وقوف از آن بهتر نکرده بود و پیوسته دست بآسمان بلند کرده بود و آب دیدهاش بر دو طرف رویش
جاری بود بحدی که بر زمین میریخت و چون از وقوف فارغ شدند و برگشتند بآن گفتم که هرگز وقوفی بخوبی وقوف تو
ندیده‌ام گفت والله که دعا نکردم مگر از برای برادر مؤمن خود زیرا که از حضرت امام موسی کاظم شنیدم که میفرمودند که هر که
برای برادران مؤمن خود دعا کند در غیبت ایشان از عرش ندا آید که از برای تو باد صد هزار برابر آنچه از برای آن دعا کردی
و نخواستم که صد هزار مضمون را ترک کنم برای یکی که ندانم مستجاب میشود یا نه و از حضرت علی ابن الحسین علیه السلام منقول است که

هرگاه ملائکه

هرگاه ملائکه بشنوند که مؤمنی برای برادر مؤمن خود دعا میکند غایبانه یا او را به نیکی یاد میکند بآن میگویند که نیکو برادری
هستی تو از برای برادر خود دعای خیر برای آن میکنی و آن از تو غایب است و او را به نیکی یاد میکنی الله تعالی بتو عطا کرد
دو برابر آنچه از برای آن دعا کردی و بر تو ثنا گفت دو برابر آنچه تو بر برادر خود ثنا گفتی و ترا است فضل و زیادتی بر آن و اگر
بشنوند که برادر خود را به بدی یاد میکند و بر آن نفرین میکند بآن میگویند که بد برادر هستی برای برادر خود باز ایست ای آنکه پوشیده
و نفرین او آن این کسی که خدا گناهان و عیبهای ترا پوشیده است و متوجه احوال خود شو و عیوب خود نظر کن و خدا را
شکر کن که عیبهای ترا پوشیده است و بدانکه خدا بنده خود را به از تو میشناسد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که ظلمی که بر کسی واقع شود و آن نفرین کند بر کسی که بر آن ظلم کرده است حق سبحانه و تعالی میفرماید که شخصی دیگر هست که
گمان میکند که تو بر آن ظلم کرده و ترا نفرین میکند اگر میخواهی نفرین ترا و او هر دو را مستجاب کنم و اگر میخواهی هر دو را تاخیر کنم
تا عفو و رحمت من هر دو را فرا گیرد یازدهم از جمله آداب دعا آنست که خدا را پیش از طلبیدن حاجت به بزرگواری
و عظمت و جود و کرم ستایش کند و نعمتهای او را بر خود و دیگران یاد کند و او را بر آن نعمتها شکر کند چنانچه اگر کسی
بنزد بزرگی میرود که مطلبی عرض کند از ادب نیست که ابتدا بشروع مطلب کند بلکه ادب آنست که پیش از عرض مطلب او را
ستایش بخوبی و بزرگواری آن بکند و الله تعالی در سوره کریمه حمد این آداب را تعلیم فرموده است که پیش از عرض حاجت
حمد و ثنا فرموده و خود را برحمانیت و رحیمیت و سایر صفات لطف و رحمت ستایش فرموده و بعد از آن عبادت که ایاک نعبد
اما الحاجت عرض کرده زیرا که حاجت طلبان را از معانی در خور توانائی خود گذرانیدن مناسب است و بعد از آن طلب
استعانت و هدایت را تعلیم فرموده و ایضا حمد الهی بر نعمتهای خود نمودن موافق وعده الهی موجب مزید نعمت است
و حسن طلب است که تو خداوندی که پیوسته احسان کرده اگر اکنون نیز احسان نمائی بعید نیست و نعمتهای خدا را بر دیگران
یاد کردن نیز حسن طلب است که چون همه عالم احسان کرده سزاوار است که بمن نیز احسان کنی چنانچه شخصی بنزد بزرگی
میرود و قصیده یا نثری برای آن میخواند و کرمهای او را یاد میکند که بر آن نیز کرم کند و لهذا وارد شده است که بهترین
دعاها الحمد لله است و ایضا چون گناهان آدمی موجب محرومی از خیرات و سعادات است پیش از دعا استغفار از گناهان باید

کرتا موجب رفع موانع شود و بحمد و ثنا او را قرب بجناب مقدس ایزدی حاصل شود که حاجتش بزودی برآورده شود و براین
مضامین احادیث بسیارست چنانچه منقولست که مفضل بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که دعای جامعی تعلیم
فرمای حضرت فرمود که حمد الهی بکن که چون حمد الهی کردی هر که نماز میکند برای تو دعا میکند میگوید سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَه یعنی
خدا مستجاب کرد دعای حمد کننده گان خود را و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه یکی از شما خواهد که از خداوند خود حاجتی سؤال نماید از
حاجتهای دنیا و آخرت باید که ابتدا کند بثنا و مدح خداوند عالمیان و صلوات بر محمد و آل محمد و بعد از آن حاجت خود را طلبد
و در حدیث دیگر فرمود که اول خدا را بصفات کمال مدح کن پس ثنا بگو او را بر نعمتها و شکر کن و اقرار بگناه خود بکن بعد از آن
سؤال کن و اینکه هیچ بنده از گناه بدر نمی آید مگر باقرار بگناهان خود و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه حاجتی داشته باشید
حمد و ثنای پروردگار خود بگویید بدرستیکه کسیکه حاجت از پادشاهی طلب نماید از برای آن مهیا میکند از ستایش بهترین
سخنهایی را که بر آن قدرت دارد که او را بآن سخن بستاید و فرمود که بدرستیکه شخصی داخل مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شد و دو رکعت نماز کرد و از خدا حاجتی سؤال کرد حضرت فرمود که این بنده تعجیل کرد بر خداوند خود و دیگری آمد و دو رکعت
نماز کرد و بعد از آن خدا را ثنا گفت و صلوات بر پیغمبر فرستاد حضرت فرمود که حاجت خود را طلب که خدا عطا فرماید و از جمله
از شرایط دعا صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است زیرا که اگر کسی حاجتی بدرگاه پادشاهی دارد مناسب آنست که تحفه
برای مقربان آن پادشاه بفرستد تا ایشان شفیع او باشند و از ایشان هم شفاعت بکند چون آن پادشاه مطلع میشود
که ایشان را تحفه داده و مقربان او را نوازش فرموده او را خوش می آید و حاجتش را روا میکند و ایضاً کسیکه محبوب بزرگواری است
نزد آن بزرگوار مدح آن کردن و برای او مطلب طلبیدن هر چند محتاج آن طلب نباشد آن محبوب بزرگوار را خوش می آید
که محبوب او را ستایش میکنند و باین اسباب صلوات موجب قبول دعا میگردد و نکته لطیف کاملی در این باب در بیان شفاعت
کبری گذشت و تفصیل این سخنان را در شرح صحیفه کامله بیان کرده ایم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که دعا محجوب است از آسمان و مستجاب نمیشود تا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند و در حدیث دیگر فرمود که هر کس دعا کند و پیغمبر را
یاد نکند دعا بر بالای سرش ایستاده و بال میزند و چون صلوات فرستاد دعا بالا میرود و در حدیث دیگر فرمود که هر گاه بخدا حاجتی داشته باشید

اول صلوات

اول صلوات بر محمد و آل محمد بفرستید و بعد از آن حاجت خود را بطلبید پس دعای خود را ختم کنید بصلوات بر محمد و آل محمد
بدرستیکه خدا ازان کریمترست که دو طرف دعا را قبول فرماید و میان را رد کند زیرا که صلوات بر محمد و آل او البته مقبولست و از
نبی منقولست و فرمود که چون نام من نزد شما مذکور شود بسیار بر من صلوات فرستید که هر که یک صلوات بر آنحضرت بفرستد حق تعالی بر او
هزار صلوات بفرستد در هزار صف از ملائکه و هیچ خلقی نماند مگر آنکه بر آن صلوات فرستد بسبب صلوات خدا و ملائکه بر آن کس
پس کسیکه با چنین رحمتی رغبت نماید آن جاهل و غافل است و خدا و رسول و اهلبیت از آن بیزارند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که صلوات بر من و اهلبیت من نفاق را برطرف میکند و بروایت دیگر فرمود که صداهای خود را بلند کنید بصلوات بر من
که نفاق را زایل میکند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه بگوید یَا رَبِّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
صد حاجت آن برآورده شود که سی حاجت از حاجتهای دنیا باشد و بروایت دیگر فرمود که هیچ عملی در میزان اعمال سنگینتر
از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و بدرستیکه شخصی را در قیامت اعمالش را بمیزان میگذارند سبک می آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله
صلوات بر خود را در میزان میگذارد سنگین میشود و بر اعمال بدش زیادتی میکند و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام
بصباح بن سیابه فرمود که میخواهی که ترا چیزی تعلیم نمایم که خدا بسبب آن روی ترا از آتش جهنم نگاه دارد گفت بلی فرمود
بعد از صبح صد مرتبه بگو اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ تا خدا روی ترا از گرمی آتش جهنم نگاه دارد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که در روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات بفرستد حق تعالی شصت حاجت او را برآورد سی حاجت دنیا و سی
حاجت آخرت و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون شب جمعه میشود نازل میشوند از آسمان ملائکه
بعدد ذرات هوا با بعدد موریگان و قلمهای طلا و لوحهای نقره در دست دارند و نمی نویسند تا روز شنبه عملی را
بغیر صلوات بر محمد و آل محمد پس در این شب و روز بسیار صلوات بفرستید و فرمود که سنت موکد است که در هر روز جمعه
بر محمد و آل محمد هزار مرتبه صلوات بفرستند و در روزهای دیگر صد مرتبه و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هیچ عملی
در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد و آل محمد و بسند دیگر منقولست که هر که بعد از عصر در روز جمعه بگوید اللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْاَوْصِیَاءِ الْمَرْضِیِّینَ بِاَفْضَلِ صَلَوَاتِکَ وَبَارِکْ عَلَیْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَکَاتِکَ وَالسَّلَامُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ

الله تعالی صد هزار حسنه در نامهٔ اعمالش ثبت نماید و صد هزار گناه از او محو نماید و صد هزار حاجتش را بر آورد و صد هزار درجه
برای او بلند کند و در روایت دیگر آنست که اگر ده مرتبه بخواند الله تعالی صد برابر آن حسنه عطا فرماید و عملش در
آن روز مقبول گردد و چون در قیامت مبعوث شود در میان دو چشمش نوری ساطع باشد و در بعضی این احادیث این زیاده
هست که **والسلام علیه و علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته** و هر یک را که بخواند خوبست و
حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که قادر نباشد بر چیزی که کفارهٔ گناهانش شود را بسیار صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند
که گناهانش را در هم میشکند و حضرت امام علی النقی علیه السلام فرمود که الله تعالی ابراهیم را خلیل خود گردانید برای آنکه صلوات
بر محمد و آل محمد بسیار میفرستاد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که باین نحو بر محمد و آل محمد صلوات
فرستد که **صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد و السلام علیه و علیهم
و رحمة الله و برکاته** از گناهان پاک میشود مانند روزی که از مادر متولد شده باشد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
بسندهای معتبر منقول است که چون عطسه کنید بگوئید **الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته** و بسند
معتبر دیگر منقول است که کسیکه صدای عطسه کسی را بشنود و حمد الهی بکند و صلوات بر پیغمبر و اهل بیتش بفرستد هرگز بدرد دندان
و درد چشم مبتلا نشود و بسندهای بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که هر که صلوات فرستد بر من
و بر آل من نفرستد بوی بهشت را نشنود با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود و بسند معتبر از آنحضرت علیه السلام
منقول است که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بشارت میدهم ترا که جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که کسیکه از امت من
صلوات بر من بفرستد درهای آسمانها برای او گشوده میشود و ملائکه هفتاد صلوات بر او فرستند اگر گناهکار باشد
گناهانش میریزد چنانچه برگ از درخت و الله تعالی میفرماید که لبیک ای بندهٔ من و سعدیک ترا اجابت کردم و مدد
و اعانت تو نمودم و بملائکه میفرماید که ای ملائکه من هفتاد صلوات بر او فرستادید و من هفتصد صلوات بر او میفرستم
و اگر بر من صلوات بفرستد و بر اهل بیت من صلوات نفرستد میان صلوات او و آسمان هفتاد حجاب بهم رسد و حق تعالی
میفرماید که **لا لبیک و لا سعدیک** اجابت تو نمی کنم و مدد و اعانت تو نمی کنم ای ملائکه من دعای او را بالا میاورید مگر

انکه بر پیغمبر من و عترت او را ملحق گردانند پس دعای او پیوسته در حجاب است تا ملحق گردانند بمن اهل بیت مرا و ظاهر احادیث
معتبره آنست که نام مبارک آنحضرت که مذکور شود صلوات بر او و بر آل اطهار فرستادن واجبست و در احادیث معتبره
وارد شده است که کسیکه من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد که گناهانش آمرزیده شود پس او دور است از رحمت الهی
و در حدیث دیگر فرمود که بخیل و بدترین بخیلان کسیست که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد و در حدیث دیگر
فرمود که هر که صلوات بر من را فراموش کند راه بهشت را گم کرده است و بسند معتبر از مالک جهنی منقول است که گفت من گلی
بدست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دادم حضرت گرفتند و بو کردند و بر دیدههای خود گذاشتند و بعد از آن فرمود
که هر که گلی بگیرد و بو کند و بر چشمهایش گذارد و بگوید **اللهم صل علی محمد و آل محمد** هنوز آن گل را بر زمین نگذاشته باشد
که خدا او را بیامرزد **نجم سیم** در بیان سبب مستجاب نشدن بعضی از دعاها بدانکه چون حق سبحانه و تعالی وعده فرموده است
که دعاهای بندگان خود را مستجاب گرداند البته خلف در وعدهٔ الهی نمیباشد پس اینکه بعضی از دعاها اثر استجابتش
ظاهر نمیشود بچند وجه میتوان گفت اول آنکه چون الله تعالی علیم و حکیم است کارهای او البته منوط بحکمت و مصلحت میباشد
باشد مستجاب میکنم چنانچه اگر کودکی که از پدر چیزی طلب عطا میکند و شخصی بیاید و گوید که افعی کشنده بدست من بده
یا زهر قاتلی بمن بده که بخورم و التماس عجز را بسیار نماید دادن بان موجب هلاک او گردد البته عطا کردن ازین چنین
حاکم حکیم الیق نیست بلکه عطا کردن جور است و ظاهر است که اکثر آرزوهای خلایق موجب ضرر ایشان است و نمیدانند
و از روی جهالت سؤال مینمایند و حضرت امام زین العابدین علیه السلام در دعاهای طلب حاجات صحیفهٔ کامله باین معنی
اشاره فرموده اند که ای خداوندی که متبدل نمیسازد حکمت او را وسیلهها اگر کسی گوید که هرگاه چنین باشد دعا چه فایده
دارد زیرا که هرچه مصلحت بندگان در آنست البته الله تعالی بعمل میآورد جواب میگوئیم که ممکنست که یک امری بدون دعا
مصلحت در عطای آن نباشد و مصلحت مشروط بدعا باشد پس امور بر سه قسم است بعضی آنست که بدون دعا مصلحت
در عطای آن هست او را بدون دعا کرامت میفرماید و بعضی هست که با دعا نیز مصلحت در عطای آن نیست او را بدون
دعا دادن آنها نیست آنرا مطلقا منع میفرماید و بعضی هست که بدعا مصلحت در عطای آن هست و بی دعا مصلحت

چنین امری که عطایش موقوف بدعاست چون آدمی تمیز میان این امور بعقل خود نمی تواند کرد باید که در جمیع امور محکمه که
بعقل خود خوب داند دعا بکند اگر حاصل نشود از دعا مایوس نشود و بداند که البته صلاح او در آن چیز نبوده که الله تعالی دعایش را
مستجاب نکرده با آنکه اصل دعا کردن عبادتیست از بهترین عبادتها و موجب قرب میشود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده که
دعا کن و مگو که آنچه مقدر شده است خواهد شد بدرستیکه دعا عبادتست و تفصیل کلام انشاء الله بعد از این مذکور خواهد شد وجه دوم
آنست که هر چیزی را شرطی چند میباشد و مانعی چند میباشد که تا آن شرایط بعمل نیاید و آن موانع برطرف نشود ثمره بر آن فعل
مترتب نمی شود مثل اینکه الله تعالی فرموده که نماز کنید تا شما را بیامرزم نماز را شرایط هست که اگر بدون آن شرایط بعمل آورد مقبول
نیست پس اگر کسی نماز بی وضو بکند نماز نکرده است و مستحق آمرزش نیست و همچنین مانعی چند از تاثیر میدارد چنانچه فرموده اند که نماز
موجب قربست و اگر کسی نماز کند و جمیع قبایح را بجا آورد تاثیر آن قبایح که موجب بعد و حرمانست مانع است از تاثیر نماز
در قرب و همچنین اگر طبیبی بگوید که ریوند مسهلست یعنی اگر بشرایطی که مقررست بخورند و چیزی که منافی عمل آن باشد
بجا نیاورند اسهال میکند پس اگر کسی ریوند را بدون سحق که یکی از شرایط عمل آنست یا با یک مثقال تریاک که منافی عمل
آنست بخورد و عمل نکند گفته طبیب خطا نشده خواهد بود همچنین دعا را شرایط هست چنانچه سابقا دانستی از تضرع
و زاری و اهتمام و خداشناسی و عبادت و ترک معاصی و خوردن حلال و تقدیم حمد و ثنا و صلوات و غیر اینها از شرایط
و رفع موانع که گذشت پس هر یک از اینها که اخلال کند دعایش مستجاب نشود و منافات با وعده الهی ندارد و چون اکثر
در ضمن احادیث که سابقا در باب شرایط مذکور شد بوضوح پیوسته بهمین اکتفا می نمائیم وجه سیم آنست که گاه هست
که الله تعالی دعا را بزودی اجابت نمیفرماید و مصلحت در تاخیر آن میداند یا برای آنکه در آن وقت خوب یا ضرر میرساند یا بجهت
که آن دعا کننده درجات آن در مراتب قرب زیاده گردد و اگر زود حاجت او را بر آورد ترک دعا میکند و با آن درجات
عالیه فایض نمی گردد و بسیار باشد که حاجت مومنی را مستجاب گردانند و بعد از چند سال با او بدهند چنانچه منقول است
که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که آیا میشود که دعای کسی مستجاب شود و در رسانیدن با آن تاخیر شود فرمود که بلی تا بیست سال
و در حدیث دیگر فرمود که از وقتیکه موسی و هرون بر فرعون و قومش نفرین کردند و الله تعالی فرمود که دعای شما مستجاب شد

تا وقتیکه خدا

تا وقتیکه خدا فرعون را هلاک کرد چهل سال گذشت و بسند صحیح منقولست که ابن ابی نصر بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام
عرض نمود که چندین سالست که از خدا حاجتی سؤال میکنم روا نمیشود و از دیر شدن این حالت در دلم چیزی بهم رسیده حضرت
فرمود که ای احمد زنهار شیطان را بر خود راه مده که ترا از رحمت خدا ناامید گرداند بدرستیکه حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود
که بدرستیکه مومن از الله تعالی حاجتی سؤال می نماید و خدا تاخیر مینماید استجابت او را برای اینکه دوست میدارد شنیدن آواز
دعا و ناله و زاری او را پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که والله آنچه خدا تاخیر میکند و از مومنان منع میفرماید در دنیا
و در آخرت با ایشان میدهد بهترست از برای ایشان از آنچه در دنیا با ایشان میدهد بدرستیکه حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود
که سزاوار نیست دعای مومن در هنگام نعمت و رخا مثل دعای آن باشد در وقت شدت و بلا چنین نباشد که هرگاه که
با آن عطا کنند سست شود و دعا را کم کند پس باید که هرگز مومن را از دعا ملال حاصل نشود بدرستیکه دعا را رتبه و منزلت عظیم
نزد خدا است و بر تو باد بصبر کردن بر بلاها و نیکیها و طلب حلال نمودن و صله رحم کردن و زنهار که بپرهیز از عداوت نمودن
و معارضه کردن با مردم بدرستیکه ما اهل بیت صله میکنیم با کسیکه از ما قطع میکند و احسان میکنیم با کسیکه با ما بدی میکند پس والله که در
این امر عاقبت نیکو مشاهده می نمائیم و بدانکه اگر صاحب نعمت در دنیا اگر سؤال کند و با آن عطا کنند دیگر چیزی غیر آن سؤال
خواهد کرد و نعمت الهی در نظر او سهل خواهد شد و چون نعمت الهی بر مسلمانان بسیار شد او را خطر عظیم هست بجهت حقوقی
که از خدا بر آن واجب میشود و بیم آن هست که فریفته شود و حقوق الهی را ادا ننماید و موجب طغیان آن گردد بگو پس اگر
من سخنی بتو بگویم اعتماد بر سخن من خواهی کرد گفتم فدای تو گردم اگر بفرموده تو اعتماد نکنم بگفته که اعتماد خواهم کرد
و حال آنکه تو حجت خدائی بر خلق فرمود پس اعتماد بر فرموده خدا بیشتر داشته باش بدرستیکه خدا بتو وعده کرده است آیا
خدا نفرموده است که چون بنده گان از تو سؤال نمایند از حال من بگو که من با ایشان نزدیکم و مستجاب میکنم دعای
دعا کننده را که مرا بخوانند و میفرماید که ناامید مشوید از رحمت الهی و میفرماید که خدا وعده میکند شما را مغفرت عظیم از جانب خود
و فضل بسیار پس باید اعتماد شما بر خدا زیاده باشد از اعتماد بر دیگران و در خواطر خود راه مدهید بغیر از گمان نیک بخداوند
خود تا گناهان شما آمرزیده شود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بسیار است که الله تعالی دعای شخصی را مستجاب میفرماید

و تا خیر می نماید تا مدتی تا او زیاده دعا کند و در حدیث دیگر فرمود که گاه هست که بنده دعا میکند پس الله تعالی میفرماید
بدو ملکی که موکلند بآن که من حاجت او را مستجاب کردم ولکن الحال بآن مدهید که آن دعا کند که من دوست میدارم که
آواز او را بشنوم و گاه هست که بنده دعا میکند پس الله تعالی میفرماید که زود حاجتش را بدهید که من صدای او را دشمن میدارم و در حدیث
دیگر فرمود که پیوسته مؤمن با خیر و حالت نیکوست و امیدوار رحمة الله تعالی است مادام که استعجال نکند که نا امید شود و ترک دعا
کند راوی گفت که چگونه استعجال کند فرمود که استعجال آنست که گوید اینقدر مدت دعا کردم و اجابت را نمی بینم و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که روزی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در کوه بیت المقدس میگشت که چراگاهی برای
گوسفندان خود بیابد که صدای شخصی ناگاه بگوشش رسید از پی صدا رفت دید که شخصی مشغول نماز است و طولش دوازده
شبر است چون فارغ شد حضرت خلیل الرحمن از آن پرسید که ای بنده خدا از برای که نماز میکنی گفت که خدای آسمان
حضرت ابراهیم پرسید که آیا بغیر از تو کسی از قوم تو باقی مانده است گفت نه پرسید که خوراک تو از کجا بدست می آید گفت در
تابستان میوه این درخت را جمع میکنم و در زمستان بآن معاش میکنم فرمود که منزلت در کجاست اشاره بکوهی کرد که در برابر
بود حضرت گفت مرا با خود نمی بری که امشب با تو بسر بریم گفت در میان راه آب عظیمی هست که نمی توان گذشت حضرت
فرمود که تو چگونه عبور می نمائی گفت بر روی آب راه میروم حضرت فرمود که مرا با خود ببر شاید خدا بمن هم این را روزی نماید
که بر روی آب راه روم چنانکه بتو کرامت فرموده پس عابد دست حضرت ابراهیم را گرفت با هم رفتند چون بآن آب رسیدند هر دو
بر آب روان شدند و گذشتند چون بخانه عابد رسیدند حضرت ابراهیم علیه السلام پرسید که کدام روز عظیم تر است عابد گفت
روز جزا که مظلومان بندگان را از یکدیگر میگیرند حضرت فرمود که دست برداریم و خدا را بخوانیم که ما را از شر آن روز ایمن گرداند
عابد گفت دعای مرا چه میکنی والله که سه سال است که برای مطلبی دعا میکنم که مستجاب نشده است حضرت ابراهیم فرمود که میخواهی که
ترا خبر دهم که دعای ترا برای چه حبس کرده اند فرمود که الله تعالی بنده را دوست میدارد دعای او را حبس میکند که زود بر نمی آورد
تا آن مناجات کند و از جناب مقدس او سئوال نماید و تضرع کند و چون بنده را دشمن میدارد دعایش را زود مستجاب میکند
یا نا امیدی در دل آن می افکند که دیگر دعا نکند بعد از آن فرمود که حاجت تو چه چیز بود گفت روزی گله گوسفندی بر من

گذشت

گذشت دلم پسری نیکو روئی با آن گله بود و آن پسر گیسوی مشکبوئی داشت پرسیدم که این گوسفندان از کیست گفت از ابراهیم
خلیل الرحمن من دعا کردم که خداوندا اگر ترا در زمین خلیلی و دوستی هست بمن بنما ابراهیم فرمود که خدا دعای ترا مستجاب کرد اینک
منم ابراهیم دوست خداوند و همان ایم پس حضرت با او معانقه فرمودند چون حضرت پیغمبر علیه السلام مبعوث شدند مصافحه مقرر
شد وجه چهارم آنست که الله تعالی بعضی از بندگان را که حاجتی طلبند و صلاح ایشان در آن نباشد اضعاف مضاعف آن
حاجت را در دنیا و آخرت بایشان کرامت میفرماید پس دعای ایشان را رد نفرموده و حاجت ایشان را بر وجه اکمل روا کرده است
چنانچه اگر کسی از پادشاهی قلیلی طلب نماید و آن پادشاه در عوض جواهری بآن عطا کند که صد هزار تومان قیمت آن باشد
هیچ عاقل نمیگوید که حاجت او را روا نکرده است بلکه او را مدح میکند که اضعاف آنچه سایل طلبیده بآن عطا فرموده اند و کار
پادشاه پادشاهان این گدایان جاهل و بی عقلان نادان مطالب خسیسه را منظور نظر خود میگردانند و از الله تعالی سئوال
مینمایند و آن کریم علی الاطلاق نعمتهای بی انتها و رحمتهای بیحد و احصا در برابر عطا میفرماید و قدر آنها را نفهمیده اند و از
حصول آن مطالب خسیسه شکایت مینمایند اما آنچه در آخرت بایشان کرامت میفرماید درجات رفیعه و مراتب عالیه بهشت است
که نامزد محرومان حاجات دنیا و ناکامان عرصه فنا و نیستی گردانیده و چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که بسیار است گاه هست که بنده در حاجتی خدا را میخواند و حق تعالی میفرماید که اجابت دعای او را تاخیر کنید که من مشتاق آواز
دعای اویم پس چون روز قیامت میشود الله تعالی میفرماید که ای بنده من مرا میخواندی در دنیا و اجابت ترا تاخیر کردم
و فلان ثواب را بعوض برای تو مقرر ساختم و در فلان حاجت دیگر مرا خواندی و اجابت ترا تاخیر کردم و فلان ثواب
بعوض تو دادم پس آن مؤمن از بسیاری عطاها و ثوابها که مشاهده نماید آرزو کند که کاشکی هیچ دعای من در دنیا مستجاب
نمیشد و آنچه در دنیا عطا میفرماید مراتب قرب و کمالات نامتناهی است که لازم دعاست ای عزیز بدانکه حق سبحانه
و تعالی بندگان نادان را از روی غایت لطف و مهربانی بالطبع چون ایشان مدارا کرم مینماید و بمدام او خود مشتاق
طبع سرکش ایشان از روی لطف و حکمت ایشان را بالبعت که برای خود میکشانند چنانچه بلا تشبیه بازی را پادشاهی خواهد
شکاری کند اگر اول بآن گوید که بیا که من ترا بر سر دست خود میگیرم و شبها از اوج عزت میگردانم هیچ فایده در تسخیر او نمیکند

بلکه اوّل او را طعمه و دانهٔ آشنائی در دام خود میگرداند و چون قابل شد بر روی دست خویشش جا میدهد و بهر جائی که میفرستد
بزودی برمیگردد و اگر پدر مهربان طفلی را خواهد که کسب علوم و حقایق فرستد اگر صد هزار دلیل و برهان برای آن بگوید
فایده نمیکند بلکه اوّل او را بگوز و مویز و وعدهٔ قبای رنگین و عبای زرّین بمکتب آشنا میکند و چون لذّت فهم حقایق
و حکمتها را یافت بسیاستهای عظیم او را از آن شغل باز نمی‌توان داشت همچنین این حیوانات عدیم الشعور و طفل طبیعتان
مغرور چون فضیلتی و کمالی و لذتی و بهره غیر از خوردن و پوشیدن و دینار و درهم و خیل و حشم و سایر لذات جسمانی
نیافته اند حکیم مطلق و کریم لایزال با نهایت غنی و عظمت و استغنا و جلال ایشان را بدرگاه خود خوانده که هرچه خواهید از من
بطلبید و نمک آش خود را از من بطلبید و سبزی طعام را از من بطلبید تا از این راه رو بدرگاه آورند و از بسیاری دعا
و توسّل و مناجات با نهایت بیگانگی بمرتبهٔ آشنائی و قرب فایز گردد و لذّت مناجات او را یابند و از خلق رو برتافته
در جمیع امور رو بآن درگاه داشته باشند پادشاهی کریم را اینها که بهم و دانه و نمک و سبزی بساحت قرب خود میرساند و بوسیله
خواهشهای نفسانی مقرّب حضرت یزدانی میگرداند و آن جاهلان نادان شبهه میکنند با آنکه بسیار است که حاجتهم برآورده نشده است
انّ الانسان لربّه لکفور و گمان میکنند که اصل و مکرر عبادت و دراین همین است که خدا کرده و با مالک الملوک مناجات
کرده و ثوابهای آخرت تحصیل نموده و با رب الارباب قرب پادشاه جبّار که داشته و خداوند عالم را انیس و همراز خود گردانیده و بسمع
یقین و ایمان لبیک ها از مولای خوش نغمه شنیده و اگر معنی مناجات الذّت او را یافتمی و رازهای نهان را بگوش دل شنوی
و دلداریها و بنده نوازیهای آن محبوب حقیقی را در هنگام تضرّع و دعا ادراک نمائی حاجتها و آرزوهای خود را بلکه خود را
کم خواهی کرد و اگر رخصت دخول مجلس پادشاهان عاجز دنیا بیابی و گوشهٔ چشم التفاتی از ایشان ببینی تمام حاجتهای خود را
فراموش میکنی هیهات هیهات جسم خاکی را همین بس عزّت که او را بجناب ربّ الارباب بی‌واسطه رخصت تکلّم و عرض
حاجت داده اند و کلیدهای خزاین رحمت را بزبانش سپرده اند و متکفل امور و مصالح آن گردیده اند و حضرت ربّ
العزّة میفرماید که تو دعا بکن و خیر خود را بمن بگذار و او سعی میکند و از روی علم ناقص و عقل کامل خود بر آن جناب گستاخی
میکند و تحکّم میکند اگر غفلت عقلها را پریشان نکرده بود بایست که این احادیث متواتره را بشنود که حضرت عزّت

میفرماید

میفرماید که حاجت او را بر میاورید که من آواز او را دوست میدارم و مشتاق نالهٔ اویم و در ناکامی حاجت بر بنالد
از آن کام او را امید دو دیگر است چنانش را دادمان خواهش نکرد و چون سخن ناز کشیده و عبادت ناز سیاست و مطلب
وسیع است سخن را مختصر کرده ختم میکنیم این مبحث را بذکر جماعتی که دعای ایشان مستجاب است و جمعی که دعای ایشان مستجاب نیست
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که سه کسند که دعای ایشان مستجاب است کسیکه بحج بیت الله الحرام رود و دعایش
مستجاب است پس غنیمت شمرید احوال او را تا مانده کاش بپرسند تا درحق شما دعا کند و کسیکه بجهاد فی سبیل الله رود پس نیکو خلافت کنید
در اهل ایشان و کسیکه بیمار باشد دعایش مستجاب است پس او را بخشم میاورید و دلتنگ مگردانید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که پنج دعا است که از پروردگار عالم محجوب نمیگردد دعای امام عادل و دعای مظلوم الله تعالی با آن میفرماید که البته
از برای تو انتقام میکشم اگرچه بعد از مدتی باشد و دعای فرزند صالح از برای پدر و مادرش و دعای پدر صالح برای فرزندش
و دعای مؤمن از برای برادر مؤمنش غایبانه الله تعالی میفرماید که ترا دو برابر آن کرامت کردم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که بپرهیزید از نفرین مظلوم که دعای او را از حجابها میگذرانند تا آنکه الله تعالی بسوی آن نظر میفرماید و میگوید
که بلند کنید دعای او را که من مستجاب میکنیم و بپرهیزید از نفرین پدر که از شمشیر تیزتر است و در حدیث دیگر فرمود که چهار کسند
که دعای ایشان رد نمیشود تا آنکه درهای آسمان برای ایشان گشوده میشود و دعای ایشان بعرش میرسد دعای پدر از
برای فرزند و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای کسیکه بعمره رفته باشد تا برگردد و دعای روزه دار تا افطار نماید و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که سه دعا است که از الله تعالی محجوب نمیگردد دعای پدر از برای فرزندی که با او نیکی کند
و نفرین پدر بر فرزندی که عاق او گردد و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای مظلوم برای کسیکه او را یاری کند و حق او را از
ظالم بگیرد و دعای مؤمن که درحق برادر مؤمن دعا کند که با آن مواسات کرده و احسان کرده باشد برای خوشنودی حضرت رسول
و نفرین مؤمنی که بر کسی کند که محتاج باو شده باشد و مضطر شده باشد و او قدرت بر مواسات و احسان داشته باشد و نکند و
و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که پنج کسند که دعای ایشان مستجاب نیست مردی که الله تعالی طلاق زنش را بدست آن
کرده باشد آن زن آزار او میکند و دارد مالی را بمردی داده و گواه نمیگیرد و بر آن نفرین میکند و شخصی که غلامش گریخته

بگریزد و او را نفرین شد و بر آن نفرین کند یا چون با دیگری بگریزد دعا کند که خدا با آن برگرداند و شخصی که در زیر دیوار خم شده
نشسته گذرد و تند نکند و دعا کند که بر سرش نیاید و شخصی که مالی بکسی بقرض بدهد و گواه نگیرد و دعا کند که خدا مالش را
باو رساند و شخصی که قدرت بر طلب روزی داشته باشد و در خانه خود بنشیند و طلب نکند و گوید خداوندا مرا روزی بده یا ابا ذر
إنّ اللهَ يُصلِحُ بِصَلاحِ العَبدِ وَلَدَهُ وَوَلَدَ وَلَدِهِ وَيَحفَظُهُ فِي دُوَيرَتِهِ وَالدُّوَيراتِ حَولَهُ ما دامَ فيهِم ای ابوذر بدرستیکه حق تعالی
اصلاح میکند بسبب صلاح و نیکی بنده فرزندانش را و فرزندان فرزندانش را و حرمت او را رعایت میفرماید در اهل خانهای او
و در خانهای همسایگان آن مادام که در میان ایشانست که بلاها را از ایشان دفع مینماید و عذاب خود را بر ایشان نازل نمی‌گرداند
مفاد این کلمات شریفه ترغیب در صلاح و نیکی و عبادت و بندگیست زیرا که بنده شایسته خدا است خدا ببرکت او فرزندانش را
بصلاح می آورد و به نیکی میدارد که نام خیرش در دنیا و آخرت باقی بماند و ثمره نیکی ایشان بآن عاید گردد و ببرکت او دفع
بلاها از خویشان و دوستان و همسایگان آن میفرماید بلکه ببرکت نیکان دفع بلا از بدان ایشان میفرماید چنانچه بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون الله تعالی می بیند اهل شهری را که ایشان از حد تجاوز میکنند در نافرمانی
و معصیت و در آن شهر سه کس از مؤمنات صالحه هست الله تعالی ایشان را ندا میفرماید که ای اهل معصیت من اگر در میان شما
نمی بودند این مؤمنات که با یکدیگر بجلال و جلال من دوستی می نمایند و بصلاح و نیکی و عبادت خود زمین و مسجدهای مرا
معمور میدارند و در سحرها از ترس من استغفار می نمایند هر آینه عذاب خود را بر شما نازل میگردانیدم و پروا نمی کردم یا ابا ذر
إنّ رَبَّكَ عَزَّ وَجَلَّ يُباهِي المَلائِكَةَ بِثَلاثَةِ نَفَرٍ رَجُلٍ فِي أَرضٍ قَفرٍ فَيُؤَذِّنُ ثُمَّ يُقيمُ ثُمَّ يُصَلِّي فَيَقولُ رَبُّكَ لِلمَلائِكَةِ
انظُروا إلى عَبدي يُصَلِّي وَلا يَراهُ أَحَدٌ غَيري فَيَنزِلُ سَبعونَ ألفَ مَلَكٍ يُصَلّونَ وَراءَهُ وَيَستَغفِرونَ لَهُ إلى
الغَدِ مِن ذلِكَ اليَومِ وَرَجُلٍ قامَ مِنَ اللَّيلِ فَصَلّى وَحدَهُ فَسَجَدَ وَنامَ وَهُوَ ساجِدٌ فَيَقولُ انظُروا إلى عَبدي روحُهُ
عِندي وَجَسَدُهُ ساجِدٌ وَرَجُلٍ في زَحفٍ فَفَرَّ أَصحابُهُ وَثَبَتَ هُوَ يُقاتِلُ حَتّى يُقتَلَ ای ابوذر بدرستیکه پروردگار عزیز
بزرگوار تو مباهات مینماید با ملائکه بسبب سه نفر اول شخصی که در بیابانی تنها اذان و اقامت بگوید و نماز بگذارد پس پروردگار
بملائکه میفرماید که نگاه کنید بسوی بنده من که نماز میگذارد و هیچکس غیر از من او را نمی بیند و بر نماز او اطلاع ندارد

پس الله تعا

پس حق تعالی هفتاد هزار ملک را فرو می فرستد که در عقب آن نماز گذارنده و از برای آن استغفار نمایند تا فردای آن روز
دویم شخصی که در شب برخیزد و نماز شب بگذارد تنها پس سجده رود و در سجده خوابش ببرد و در آن حال الله تعالی بملائکه میفرماید
که نظر کنید بسوی بنده من که روحش نزد من است و بدنش در سجده است سیم شخصی که در جنگی باشد که در راه خدا جهاد کند و رفقایش
بگریزند و آن ثابت قدم بماند و قتال کند تا شهید شود و بدانکه احادیث در مدح اخفا و پنهان کردن عبادت وارد شده است
چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر چند عبادت مخفی تر است اجرش بیشتر است و در حدیث
دیگر وارد شده است که چون عمل صالح را بنده از خلق پنهان میکند و مخفی میدارد البته خدا آنرا از برای مردم ظاهر میگرداند
که او را در دنیا زینت بخشد با آنچه ذخیره فرموده است از برای آن از ثواب آخرت و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که محبوب ترین اعمال نزد حق سبحانه و تعالی نماز است و آن آخر وصیت پیغمبران است چه بسیار نیکوست که شخصی غسل کند
یا وضو بسازد و وضو را کامل بجا آورد پس بکناری رود که هیچ انسی او را نبیند پس الله تعالی بر آن مطلع گردد که گاهی در
رکوع است و گاهی در سجود است بدرستیکه بنده هر گاه که سجده کند و سجده را طول دهد شیطان فریاد میکند که وای بر من فرزندان
آدم اطاعت خدا نمودند و من عصیان آن کردم و ایشان سجده کردند و من از سجده ابا کردم و احادیث بسیار دلالت میکنند
بر اینکه عبادت واجبه را مانند نماز واجب و زکوة واجب و غیر آن علانیه کردن بهتر است که آدمی متهم بترک واجبات نشود و
و موجب رغبت دیگران گردد و ایضا ریا در آن بسیار نمی شود چون حق لازم واجبست و در ادای حقوق لازمه چندان
فخری و ریائی نمیباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر چه را خدا فرض و واجب گردانیده علانیه
کردنش بهتر است از پنهان کردن و هر چه سنت باشد پنهان کردنش بهتر است از علانیه کردن و اگر کسی زکوة مالش را
بر دوش بگیرد و علانیه قسمت نماید هر آینه نیکو و جمیل خواهد بود و بر این مضمون احادیث بسیار است خصوصا نماز واجب که
بجماعت واقع ساختن در مساجد و مجامع بجا آوردن فضیلت نامتناهی دارد پس احادیثی که در باب اخفای عبادت
واقع شده است مراد از آنها عبادتهای سنت است یا مراد آنست که از باب سمعه خود بمردم نشنواند و افتخار بآنها نکند
و آنچه در این حدیث وارد شده است چون مشتمل بر اذان و اقامت است بر نماز سنت حمل نمی توان نمود زیرا که در نماز سنت

اذان و اقامت بجماعت پس عمل بکنیم بآنکه در صورتی که در چنین صحرائی تنها مانده باشد و با وجود تنهائی خدا را فراموش
نکند و با آداب و شرایط متوجه عبادت خود بپروردگار تعالی است بسبب اینکه اذان و اقامت گفته تدارک آن میفرمایند و ملائکه را
برای آن میفرستد که با آن اقتدا کنند تا از ثواب جماعت نیز محروم نباشند و اینکه خود دانسته ترک جماعت کنند و بصحرا
رود که کسی نباشد و خود را از فضیلت جماعت محروم گرداند و بدانکه نماز شب سنت است و طریقه پیغمبران و دوستان خدا
و مشتمل بر فضایل بی‌انتهاست و هنگام راز گفتن با قاضی الحاجات است و چون آدمی را در روز بسبب تعب شدن بمشاغل
دنیوی تشویش بسیار در خاطر بهم میرسد در اعمال روز حضور قلب کمتر میشود و چون مردم نیز بر افعال او بیشتر مطلع میگردند
اخلاص در آن دشوار است و چون آدمی در اول شب خوابیده چون برمیخیزد در آخر شب نفس او از خیالات و وسواس
خالیست و حضور قلب بآن نزدیکتر است و چون کسی جز او مطلع نیست عمل باخلاص نزدیکتر است چنانچه الله تعالی میفرماید
إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا که ترجمه‌اش اینست که بدرستیکه نفسی که در شب بعبادت الهی قیام مینماید
یا عبادتی که در شب حادث میشود یا ساعتهائی که در شب ناشی میشوند ثبات قدم و رسیدن در آن دشوارتر است چون
ترک خواب نمودن و بعبادت برخواستن دشوارتر است یا آنکه موافقت دل با زبان در آن بیشتر است و دل خبر دارد از
آنچه بر زبان جاری میگردد و سخنش درست‌تر است یعنی دعوی اخلاص بنده که خدا کرمینماید صادق‌تر است چنانچه از
حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه وارد شده است که مراد آنست که آدمی برخیزد از روی رخت خواب و جز خوشنودی
رضای خدا باشد و غیر او منظورش نباشد یا آنکه الله تعالی را در آن تاریکی شب نورها و فیضها و رحمتها هست که لذت
آنها را مستعدان می‌یابند و باسانید بسیار از نبی و ائمه صلوات الله علیهم منقول است که شرف مؤمن برخواستن
او است بنماز در شب و عزت مؤمن باز داشتن شر خود است از مردم و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که بر شما باد بنماز
شب بدرستیکه آن سنت پیغمبر شماست و دأب صالحان پیش از شماست و دفع کننده دردها است از بدنهای شما و فرمود
که نماز شب روها را سفید میکند و خوشبو و خوش رو میگرداند و سبب مزید روزی میگردد و در حدیث دیگر فرمود که مال و فرزندان
زینت زندگانی دنیاست و هشت رکعت نماز که بنده در آخر شب میکند زینت آخرت است و باسند معتبر منقول است

که شخصی

که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و شکایت از احتیاج و بی‌چیزی کرد و افراط کرد در شکایت تا آنکه نزدیک بود
که از گرسنگی شکایت کند حضرت فرمود که آیا نماز شب میکنی گفت بلی حضرت با اصحاب التفات نمودند و فرمودند که دروغ
میگوید کسیکه دعوی میکند که نماز شب میکنیم و در روز گرسنه است الله تعالی نماز شب را ضامن قوت روزی گردانیده است
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که نماز شب موجب صحت بدنست و سبب خوشنودی پروردگار میشود و تمسک باخلاق
پیغمبران است و متعرض شدن رحمت الهی است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که گاه است که بنده برمیخیزد
که در شب نماز کند و خواب بر آن غالب میشود و او را بجانب چپ و راست میل میدهد و زنخش بسینه‌اش میچسبد پس الله تعالی
امر میفرماید که درهای آسمان را میگشایند و بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که چه زحمت بخود میرساند در تقرب
جستن بمن در چیزی که بر او واجب نگردانیده‌ام و از من امید یکی از سه چیز دارد یا گناهانش را بیامرزم یا توبه‌اش را تازه
گردانم یا روزیش را زیاده کنم ای ملائکه گواه میگیرم شما را که هر سه را با او کرامت کردم و در حدیث دیگر فرمود که نماز شب
رو را نیکو میکند و خلق را نیکو میکند و آدمی را خوشبو میکند و روزی را زیاده میکند و باعث ادای قرض میشود و غمها را زایل
میگرداند و چشم را جلا میدهد و در حدیث دیگر فرمود که خانهائیکه در آنجا نماز شب میگذارند و تلاوت قرآن در نماز شب میکنند
اهل آسمان را روشنی میدهد چنانچه ستاره‌ها اهل زمین را روشنی میدهند و بروایت دیگر فرمود که در تفسیر آن آیه که
الله تعالی میفرماید که حسنات و نیکیها بدیها و گناهان را برطرف میکند که مراد اینست که نماز شب که مؤمن میکند گناهان روزش را
برطرف میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که را خدا نماز شب روزی فرماید از مرد یا از زن تا
برخیزد و خالص از برای خدا وضوی کامل بسازد و از برای خدا نماز کند با نیت صادق و دل سالم از بدیها و بدن با خشوع
و چشم گریان الله تعالی در عقب آن نه صف از ملائکه مقرر فرماید که عدد هر صفی از ملائکه بشمار نیاید بغیر خدا احصا نتواند
نمود و یکطرف هر صفی در مشرق و طرف دیگر در مغرب پس چون از نماز فارغ شود بعدد آن ملائکه از برای آن درجات بنویسند
و بسند دیگر از آن حضرت منقولست که چون بنده در میان شب تاریک بایستد و با خداوند خود خلوت کند و با آن مناجات
کند و راز بگوید الله تعالی نوری در دل آن ثابت گرداند و هر گاه که گوید یا رب یا رب خداوند جلیل بزرگوار او را ندا فرماید

که بگویند ای بندهٔ من از من سؤال کن تا عطا کنم و بر من توکل کن تا امور ترا کفایت کنم پس ملائکه میفرماید که
ای ملائکهٔ من نظر کنید بسوی بندهٔ من که بخلوت تنها بدرگاه من آمده در میان شب تاریک در هنگامی که بطالون از من غافلند و غافلان
در خوابند گواه باشید که گناه او را آمرزیدم و در حدیث دیگر فرمود که جبرئیل پیوسته مرا بنماز شب وصیت میفرمود تا آنکه
گمان کردم که نیکان امت من خواب نخواهند کرد که مبادا نماز شب از ایشان فوت شود و فرمود که یا علی سه چیز است که
موجب فرح و شادی مؤمنان است در دنیا ملاقات کردن برادران مؤمن و افطار نمودن از روزه و تهجد کردن در
آخر شب و فرمود که الله تعالی ابراهیم را خلیل خود گردانید برای آنکه طعام بسیار بمردم میخورانید و در شب نماز میکرد در هنگامی
که مردم در خواب بودند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که شخصی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
عرض نمود که یا امیر المؤمنین من محروم شده ام از نماز شب فرمود که تو مردی که گناه ترا در بند کرده است و حضرت رسول ص
فرمود که دو رکعت نماز شب که در میان شب بکنم محبوب تر است نزد من از دنیا و آنچه در دنیا است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که مادر سلیمان با آنحضرت گفت که زنهار که در شب خواب بسیار مکن که بسیاری خواب در شب آدمی را در قیامت فقیر
میگرداند و بسند معتبر منقول است که شخصی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از فضیلت نماز کردن در شب و قرآن
خواندن در آن سؤال نمود حضرت فرمود که بشارت باد ترا که هر که ده یک شب را از برای خدا نماز کند از روی اخلاص
و غرضش محض رضای الهی باشد الله تعالی بملائکه فرماید که برای این بندهٔ من بنویسید بعدد آنچه از آب رود نیل میروید از گیاه
و برگ و بعدد هر درختی و نی و شاخی و برگی که بر روی زمین میروید و کسیکه نه یک شب را نماز کند الله تعالی ده دعای او را
مستجاب کند و در قیامت نامهٔ عملش را بدست راستش دهد و کسیکه هشت یک شب را نماز کند خداوند عالمیان ثواب
شهیدی که در جنگ ثابت مانده باشد و با نیت درست جهاد کرده باشد تا شهید شده باشد باو کرامت
فرماید و او را در اهلبیت و یاران او در قیامت شفاعت کرامت فرماید و هر که هفت یک شب را نماز کند چون
از قبرش مبعوث شود رویش مانند شب چهارده باشد و از صراط بگذرد با ایمان و هر که شش یک شب را نماز کند الله تعالی
او را از توبه کاران بنویسد و گناهان گذشتهٔ او را بیامرزد و هر که پنج یک شب را نماز کند حق تعالی او را در قبهٔ

ابراهیم خلیل الرحمن

ابراهیم خلیل الرحمن در بهشت ساکن گرداند و هر که چهار یک شب را نماز کند در قیامت داخل اول فائزان و رستگاران
باشد تا از صراط بگذرد مانند باد تند داخل بهشت شود بی حساب و هر که سه یک شب را نماز کند هیچ ملکی نماند که آرزوی منزلت
آن نزد خدا ننماید و در روز قیامت باو گویند که از هر دری از درهای بهشت که میخواهی داخل شو و هر که نصف یک شب
نماز کند اگر هفتاد مرتبه روی زمین پر از طلا کند و بآن دهند با ثواب آن برابری نمیکند و این عمل نزد خدا بهتر باشد
از آزاد کردن هفتاد بنده از فرزندان اسمعیل و هر که دو ثلث یک شب نماز کند الله تعالی باو آنقدر کرامت فرماید از
ثواب حسنه بعدد ریگ بیابان عالج که حسنهٔ کمترش از کوه احد ده مرتبه سنگین تر باشد و هر که یک شب را تمام نماز کند
که گاهی تلاوت قرآن نماید و گاهی در رکوع باشد و گاهی در سجود باشد و گاهی در ذکر خدا باشد آنقدر از ثواب باو عطا
فرماید که کمترش آن باشد که بیرون آید از گناهان مانند روزیکه از مادر متولد شده و بعدد خلق خدا حسنات
در نامهٔ اعمالش بنویسند و مثل آن درجات از برای آن بلند کنند و قبر او را الله تعالی منور گرداند و گناه و حسد را
از دل آن بردارد و او را از عذاب قبر پناه دهد و برات بیزاری از آتش جهنم از برای آن بنویسند و در قیامت
با ایمنیان از اهوال قیامت محشور شود و الله تعالی بملائکه فرماید که ای ملائکهٔ من نظر نمائید به بندهٔ من که یک شب را
بعبادت احیا کرده برای طلب خوشنودی من او را در جنة الفردوس ساکن گردانید و در آن بهشت باو دهید صد هزار
شهر و در هر شهری جمیع آنچه نفوس خواهش داشته باشد و دیده ها از آن لذت یابد و بخاطر کسی خطور نکرده
برای آن مقرر کنید سوای آنچه من از برای آن مهیا کرده ام از کرامتها و مزید الطاف و قرب جناب مقدس خود و در این
باب اخبار بسیار است و کیفیت نماز شب و دعاهای آن در کتابهای دعا و حدیث مذکور است باید که بآنها رجوع
نمایند و والد فقیر علیه الرحمة و الرضوان رسالهای کبیره و صغیره در این باب تالیف نموده اند باید که آنها را تحصیل
نمایند و اگر در این کتاب جمیع کیفیات و احکام عبادات بنویسم بسیار طول میکشد یا اباذر ما من رجل یجعل
جبهته فی بقعة من بقاع الارض الا شهدت له بها یوم القیمة و ما من منزل ینزله قوم الا و اصبح
ذلک المنزل یصلی علیهم او یلعنهم یا اباذر ما من صباح و لا رواح الا و بقاع الارض ینادی بعضها بعضا یا جار

هل من مرّ بك ذاكراً لله او عبد وضع جبهته عليك ساجداً لله فمن قائلة لا ومن قائلة نعم فاذا قالت
نعم اهتزّت وانشرحت وترى انّ لها الفضل على جاراتها ای ابوذر هیچکس پیشانی خود را بر بقعه از بقعهای زمین
بسجده نمیگذارد مگر اینکه شهادت میدهد آن بقعه زمین بر سجده آن در روز قیامت و هیچ منزلی نیست که جمعی در آنجا
فرود آیند مگر آنکه چون صبح میشود آن منزل بر ایشان صلوات میفرستد اگر عبادت الهی در آن کرده باشند یا بر ایشان
لعنت میکند اگر معصیت خدا بر روی آن کرده باشند ای ابوذر هیچ صبح و شامی نیست مگر آنکه بقعهها و قطعههای زمین بعضی
از آنها دیگران را ندا میکنند که ای همسایگان من آیا کسی بر شما گذشت که یاد کند الله تعالی را یا بنده پیشانی خود را
بر روی شما گذاشت که از برای خدا سجده کند پس بعضی میگویند نه و بعضی میگویند بلی پس آن قطعه زمین که میگوید بلی
بر خود می بالد و شادی میکند و افتخار مینماید و خود را بر همسایه خود تفضیل میدهد بی ریب آنکه عبادت الهی بر روی آن شده
بدانکه غفلت آدمی را بجائی مغرور گردانیده که جمادات را از آن هشیارتر داند و قدر عبادت و بندگی خدا را از او بیشتر
میدانند و توجیه این اخبار بچند وجه میتوان نمود اول آنکه محمول بر حقیقتش باشد و جمادات را یک نحو شعور ضعیفی
بوده باشد چنانچه الله تعالی میفرماید که هیچ چیز نیست مگر آنکه الله تعالی را تنزیه و تسبیح میگویند و ملتبس بحمد او است
ولکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید دویم آنکه این سخن بوجه تقدیر باشد یعنی اگر شعور میداشتند چنین میگفتند
سیم آنکه مراد از قطعههای زمین اهل آن قطعهها باشد از ملائکه و صالحین جن که در قطعات زمین ساکنند و عبادت
میکنند و بسند معتبر منقول است که شخصی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود که آدمی نمازهای نوافل را
در یک موضع بجا آورد بهتر است یا تفریق کند و در مکانهای مختلف واقع سازد حضرت فرمود که بلکه بهتر آنست که در
جاهای مختلف بجا آورد زیرا که این مکانها برای آن شهادت میدهند در روز قیامت و باسانید معتبره منقولست
که هر جماعتی که در مجلسی جمع شوند و خدا را در آن مجلس یاد نکنند و صلوات بر محمد و آل اطهار او صلوات الله علیهم نفرستند
آن مجلس در قیامت موجب حسرت و وبال ایشان خواهد گردید یا اباذر ان الله جلّ ثناؤه لما خلق الارض وخلق
ما فیها من الشجر لم یکن فی الارض شجرة یأتیها بنو آدم الا اصابوا منها منفعة فلم تزل الارض و

الشجر کذلک

الشجر کذلک حتی تکلّم فجرة بنی آدم بالکلمة العظیمة قولهم اتخذ الله ولدا فلما قالوا اقشعرّت الارض و
ذهبت منفعة الاشجار ای ابوذر حق سبحانه و تعالی زمین را خلق فرمود و خلق نمود آنچه در زمین است از درختان هیچ
درختی در زمین نبود که بنی آدم نزد آن درخت آیند مگر آنکه از آن منفعتی یافتند و پیوسته زمین و درختان چنین پر منفعت
بود تا هنگامی که بنی آدم تکلم نمودند بآن کلمه عظیم و ناسزای بزرگ که گفتند خدا فرزند دارد پس چون این را گفتند زمین
بر خود لرزید و نفع درختان بر طرف شد حق جل و علا میفرماید تکاد السموات یتفطّرن منه وتنشقّ الارض و
تخرّ الجبال هدّا ان دعوا للرحمن ولدا که ترجمهاش اینست که آسمانها از هم شکافته شود از عظمت و شناعت
این سخن و زمین شکافته شود و در افتد و کوهها ریزه ریزه شوند بجهة آنکه خواندند برای خداوند رحمن فرزندی و سزاوار
نیست خدا را که فرزندی بگیرد بلکه هر چه در آسمانها و زمین است همه مملوک و بنده او میباشند و این کلمه شنیع را کفار قریش گفتند
که ملائکه دختران خدا اند و یهود گفتند که عزیر پسر خدا است و نصاری گفتند عیسی پسر خدا است تعالی الله عما یقولون
الظالمون علوّا کبیرا و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که الله تعالی هیچ درختی را خلق نفرموده
مگر آنکه میوه داشت پس چون مردم گفتند که خدا فرزند گرفته است برای خود نصف درختان میوهاشان بر طرف شد و چون
شریک از برای خدا قرار دادند درختان خار بر آوردند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که الله تعالی پیغمبری از
پیغمبران را بسوی قومش فرستاد و چهل سال در میان ایشان ماند و ایشان را دعوت نمود و هیچکس از ایشان بآن
ایمان نیاوردند و ایشان عیدی داشتند که در آن عید در کنیسه خود جمع میشدند پس آن پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان
بکنیسه ایشان رفت و با ایشان گفت که ایمان بخدا بیاورید ایشان گفتند اگر تو پیغمبر خدائی دعا کن که خدا میوه بما
برنگ جامههای ما و ایشان در آن روز جامههای زرد پوشیده بودند آن پیغمبر رفت و چوب خشکی حاضر گردانید و دعا کرد
آن چوب سبز شد و میوه زرد آلو داد و ایشان همگی خوردند و هر که خورد و نیت این داشت که مسلمان شود در رسالت آن پیغمبر
هسته آن زرد آلو از دهانش شیرین بیرون می افتاد و هر که بیرون نیت داشت که مسلمان نشود هسته تلخ از دهانش
بیرون می آمد حاصل این سخنان اینست که آدمی به بدیهای گفتار و کردار خود را از رحمتهای صوری و معنوی محروم میگرداند

چنانچه روزهای بنی آدم نفع درختان ظاهری برطرف شد و بر خاک خاشاک گردیده و همچنین درختهای معنوی از
علم و کمالات نیز از مزارع دلها و بساطین سینهها بر دمیده بی ثمره و کم فایده گردیده چنانچه از آن روز که شیطان تصرف
باطل را در میان مردم در آورد و جناب مقدس ایزدی را با هر خس و خاشاک متحد دانستند زمین دلهای نادانان برخود لرزید
از ثمرات شجرات علم و دانائی ایشان بهره نبردند و جهالت در میان مردم کمال شد چنانچه الله تعالی مثل زده است سخن نیکو را
بدرخت میفرماید که أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي
أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ که ترجمه ظاهر لفظش این است که آیا
نمی بینی که چگونه پروردگار تو مثل زده است کلمه پاکیزه را که ایمان و معارف حق باشد بدرخت طیب نیکوئی که بیخش محکم باشد
و شاخش در آسمان باشد یا بجانب آسمان کشیده شده باشد که میدهد میوه خود را باذن و مشیت و اراده پروردگارش و میزنند
خدا مثلها برای مردمان شاید که متذکر شوند و بیابند حق را و بعد از آن میفرماید که مثل سخن ناپاک خبیث که کلمه کفر
عقاید فاسده است مانند درخت ناپاک خبیث که از روی زمین بلند شده و پاکنده شده و آنرا ریشه و شاخی و ثباتی
نیست و وجه انطباق این تمثیل بر عقلا ظاهر است که ایمان و عقاید حق در ریشه اش محکم میباشد و به تشکیکات و تسویلات
متزلزل نمی شود و بزودی برطرف نمی شود و چنانچه ظاهر است که این مذهب حق شیعه با آن دشمنان قوی که در هر عصری
داشته نتوانستند که آنرا زایل گردانند و آن مذهبهای باطل شعلههای خس و خاشاک بود که نمایشی کرد و در اندک
روزی مضمحل شد و درخت حق ریشه اش محکم و ثابت است و سر بر آسمان رفعت کشیده و بتوفیق پروردگارش هم
میوههای رنگارنگ از انواع عبادات و معارف و کمالات در هر لحظه و ساعتی برای اهلش میدهد و اشقیا از آنها محرومند
يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ الْأَرْضَ لَتَبْكِي عَلَى الْمُؤْمِنِ إِذَا مَاتَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ای ابوذر بدرستیکه زمین میگرید بر مؤمن بعد
از فوت او چهل روز همان احتمالات فقره سابقه در اینجا جاریست یا آنکه در اینجا مجاز شایع است که معنی آنکه بعضی
یاد میکنند میگویند که آسمان و زمین بر آن میگریند و این قسم اخبار را متوجه تأویلشان نشدن و بر ظاهر گذاشتن
باحتیاط اقرب است و بسند معتبر از حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام منقول است که چون مؤمن می میرد گریه میکنند بر آن ملائکه

دیقعهای

و بقعههای زمین که در آنها عبادت پروردگار میکرده و درهای آسمان که اعمالش را از آن درها بالا می بردند و از فوت او
رخنه در اسلام می شود که هیچ چیز آن رخنه را نمی بندد زیرا که مؤمنان فقیه و عالم حصارهای اسلامند که اسلام را از ضرر منافقان
و کافران و شیاطین حفظ میکنند چنانچه حصار ربض شهر را حفظ میکند بدانکه فضیلت مؤمن زیاده از آنست که حد و احصا
توان نمود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که خداوند عالمیان را وصف نمی توان نمود و چگونه آنرا
وصف توان نمود و حال آنکه در قرآن میفرماید که وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ تعظیم نکردند خدا را و عظمت او را ندانستند آنچه
سزاوار عظمت اوست پس خدا را وصف نمیکنند بقدری مگر آنکه آن عظیم است از آنچه ایشان وصف کرده اند و بدرستیکه پیغمبر را
وصف نمی توان نمود و چگونه وصف توان نمود بنده را که الله تعالی او را از هفت حجاب گذرانیده و بآن راز گفت و عظمت
او را در زمین مانند طاعت خود گردانیده و فرموده که آنچه رسول بفرماید برای شما بیاورد اخذ کنید و عمل نمائید و آنچه شما را
از آن نهی نماید ترک کنید و فرموده که هر که اطاعت آن کند اطاعت من کرده است و هر که نافرمانی آن کند عصیان من کرده است
و امور دین را بآن مفوض گردانیده و ما اهلبیت را وصف نمیتوان نمود و چگونه ~~بنده را که الله تعالی او را از هفت حجاب گذرانیده~~
وصف توان نمود جمعی را که الله تعالی از ایشان شک و شبهه و گناهی را از ایشان برداشته است و ایشان را از جمیع عیبها و بدیها مطهر گردانیده
و مؤمن را وصف نمیتوان نمود بدرستیکه چون مؤمن برادر مؤمن خود را ملاقات می نماید و بآن مصافحه میکند و پیوسته الله تعالی بسوی
ایشان نظر رحمت میفرماید و گناهان از رویهای ایشان میریزد چنانکه برگ از درخت میریزد و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که چون دو مؤمن دست در گردن یکدیگر میکنند رحمت الهی ایشان را فرو میگیرد و چون یکدیگر را در بر میگیرند از
برای محض رضای خدا که غرضی از اغراض دنیا نداشته باشند بایشان میگویند که گناهان شما آمرزیده شد عملی را از سر
گیرید و چون با یکدیگر شروع بسؤال میکنند ملائکه کاتبان اعمال بیکدیگر میگویند دور شوید از ایشان شاید که سری داشته
باشند و خدا ستر ایشان را پوشیده است راوی گفت که عرض کردم که پس سخن ایشان را نمی نویسند و حال آنکه الله تعالی
میفرماید که هیچ سخنی نمیگویند مگر آنکه نزد آن نگهبانی و حافظ مهیا است حضرت آهی کشیدند و گریستند بسیار و فرمودند
که الله تعالی امر فرموده است ملائکه را که از ایشان دور شوید چون با یکدیگر ملاقات نمایند برای اجلال حضرت ایشان اگر چه

ایشان نمی یابند و نمی نویسند اما عالم السر و الخفیات میداند اعمال ایشان را حفظ مینماید و از حضرت امام محمد باقر ع
منقول است که الله تعالی مؤمن را سه خصلت کرامت فرموده است عزت در دنیا و غلبه و رستگاری در آخرت و مهابت در
سینه های ظالمان و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که مؤمن در پنج نور میگردد داخل شدنش در نور و مجالس نور است
و بیرون آمدنش نور است و علمش نور است و سخنش نور است و نظرش در قیامت بسوی آن نور است و بسند معتبر منقولست
که جمعی از خواص امام جعفر صادق علیه السلام در شب ماهتابی در خدمت آنحضرت نشسته بودند گفتند که بسیار نیکو است این
آسمانها و چه بسیار روشن و نورانی اند این ستارگان حضرت فرمود که شما این را نیکو میدید و چهار ملک عظیم الشان جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چون بر زمین نظر میکنند و شما و برادران مؤمن شما را در اطراف زمین مشاهده مینمایند
نور شما را در آسمان زیاده از این کواکب می یابند و ایشان نیز میگویند چه نورانی اند این مؤمنان و حضرت رسول ص
فرمود که مؤمن معروف است در آسمان معروف و اهل آسمان او را می شناسند چنانچه اهل و فرزندان خود را میشناسند و مؤمن
گرامی تر است نزد خدا از ملک مقرب و در روایت دیگر فرمود که مؤمن بنور الهی نظر در چیزها میکند و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که مؤمن را از برای این مؤمن می نامند که امان میدهد از جانب خدا از عذاب الهی و خدا امان او را اجازت
میفرماید و بدانکه چنانچه از حدیث معتبره ظاهر می شود اعمال در ایمان دخیلست و ارتکاب کبایر و ترک فرایض از ایمان بدر میبرد
چنانچه سابقا بر وجه اجمال باین معنی اشاره کردیم و بنده خالص را گاهی تعبیر از آن بمؤمن میکنند و گاهی شیعه میگویند و
گاهی ولی خدا میگویند و گاهی مؤمن و شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که اعتقادش درست باشد پس معلوم می توان شد
احادیثی که در فضیلت مؤمن و شیعه و ثوابهای ایشان وارد شده است و اگر کسی جمع نماید با احادیثی که در باب صفات
مؤمنان و شیعیان وارد شده است میداند که مؤمن چه بسیار کم است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
مؤمن نایاب تر است از کوگرد احمر و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مؤمن را سزاوار است که
هشت خصلت در آن باشد صاحب وقار باشد نزد فتنهها که حادث می شود و نزد گرداب نشود و نزد بلاها صابر باشد و در هنگامی
که نعمتها شاکر باشد و بآنچه خدا بآن روزی فرموده قانع باشد و بر دشمنان خود ظلم نکند و برای دوستان متحمل گناه و وزر

لشنود و دیدن

نشود و بدن خود را پیوسته در تعب دارد و مردم از آن در راحت باشند بدرستیکه علم خلیل و دوست مؤمن است
و حلم و بردباری وزیر اوست و صبر سپهسالار لشکر اوست و رفق و همواری برادر اوست و نرمی خلق و مدارا پدر اوست
و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که مؤمن خاموشی آن برای آنست که از گناه سالم باشد و سخن گفتن آن
برای آنست که بغنیمتهای ثواب الهی فایز گردد و سخن که بامانت سپارند بدوستان خود نمیگوید و شهادت خود را از
دشمنان مخفی نمیدارد و هیچ کاری از کارهای خیر را برای ریا نمیکند و هیچ طاعتی را برای حیا ترک نمیکند اگر نیکی او را
گویند از گفته ایشان میترسد و استغفار میکند از گناهانی که مردم نمیدانند کمان او را نمی دانند و او را فریب نمیدهد گفته
کسیکه بر احوال او مطلع نیست اگر او را مدح نماید میترسد از احصای آنکه اعمال او را ضبط و احصا نموده و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که مؤمن در امور دین خود قویست و بعاقبت امور خود نظر مینماید و با خلق مدارا میکند
و در ایمان بمرتبه یقین رسیده و در علم یاد گرفتن حقایق صاحب حرص است و در امریکه موجب هدایت است صاحب
نشاط است و اعمال خیر را باستقامت و درستی بجای آورد و با وفور علم صاحب حلم و بردباریست و با زیرکی صاحب
رفق و همواریست و در امور حق صاحب سخاوت و جوانمرد است و با توانگری میانه رو است و اگر فقیر است فقر از زینت خود
میداند و بمذلت طلب خود را ضایع نمیگرداند و با قدرت بر انتقام عفو می فرماید و طاعت خدا میکند و خیر خواه مسلمانانست
و خود را از شهوتها منع میکند و با وجود رغبت بمعاصی ورع و پرهیزکاری مینماید و در جهاد کردن حریص است و چون نماز
میایستد بان مشغول خدا است و در سختیها صبر می نماید و از فتنها زود در نمی آید و در مکروهات شکیبائی دارد و در
نعمتها شکر [illegible] میکند و تکبر نمیکند و با خویشان بدی نمیکند و در نیکیها سستی نمیورزد و کج خلقی و درشت خوئیت
خشمش بر آن پیشی نمیگیرد و رضای خدا را در نظر کردن ندانند نظر نمیکند و شکمش او را بفضیحت نمی اندازد که برای شکم
مرتکب حرام شود و در دنیا و آخرت رسوا شود و فرجش بر آن غالب نمیشود که او را بحرام اندازد و حسد مردم را نمی برد و او را
تعییر و سرزنش میکند و اگر کسی را بر بلا یا بگناهی سرزنش نمیکند و اسراف نمیکند و مظلومان را یاری می نماید و بر مسکینان
رحم میکند و خود را بتعب و مردم را براحت میدارد و بعزتهای دنیا رغبت نمی نماید و از مذلت دنیا جزع و بیتابی نمیکند

مردم همه در کاری چند ند و آن پیوسته در غم خود و کار خود است در عملش نقصی مشاهده نمی‌شود و در رایش سستی نمی‌باشد
و در فیش را ضایع نمیکند هر کار از آن مشوره میکند او را بخیر را اهمال نمیکند و مساعدت و همراهی میکند هر کرا از آن یاری طلبند
و از فحش و بیهودگی کناره میکنند و بسند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال
نمود از صفت مؤمن حضرت فرمود که بیست خصلت است در مؤمن که اگر این خصلتها در آن نباشد ایمانش کامل نیست ای علی اخلاق
مؤمنان زینت یا علی که بنمازها حاضر شوند و به ادای زکوة مسارعت نمایند و مساکین را طعام نمایند و بر سر یتیمان شفقت
دست بمالند و جامهای کهنه خود را پاک و پاکیزه دارند و در عبادت دامن بر میان زنند یعنی مردانه عبادت کنند مؤمنان
جمعی اند که چون سخن گویند دروغ نمیگویند و چون وعده میکنند خلف وعده نمیکنند و چون ایشان را امین کنند بر چیزی
خیانت نمیکنند و در سخن گفتن راست گویند و در شبها راهب و متعبد اند و در روزها مانند شیر در راه حق مردانه میکوشند
و جهاد میکنند و در روزها روزه اند و در شبها بعبادت بر پا ایستاده اند آزار ایشان بهمسایگان نمیرسد و کسیکه با ایشان
همنشینی کند از ایشان متاذی نمی‌شوند و بر روی زمین بهمواری راه میروند و گام برداشتن ایشان بخانه بیوه زنان است
و در پی جنازه هاست بگرداند خدا ما و شما را از جمله پرهیزکاران و حضرت صادق علیه السلام فرمود که شیعه علی چنین بودند که
شکمهای ایشان از گرسنگی به پشت چسپیده بود و لبهای ایشان از تشنگی روزه خشک بود صاحب مهربانی و دانایی و
بردباری بودند و بترک دنیا و عبادت معروف بودند پس ما را اعانت و یاری کنید در شفاعت به پرهیزکاری از معاصی
و اهتمام در طاعت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که مسلمان آنست که مردم از دست و زبان او سالم
باشند و مؤمن آنست که مردم از دست و زبان او ایمن باشند در مال و جان خود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مؤمنان
ملایم طبعند و نرم خویان و هموار اند مانند شتر رامی که هر جا مهارش کشند منقاد باشند و اگر بر روی سنگ خسپانند بخوابند
و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که از علامات مؤمن است علم بخدا و آنچه خدا دوست میدارد و دشمن میدارد و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در عراق نماز صبح فرمودند و بعد از نماز مردم را موعظه
نمودند و خود گریستند و مردم را گریانیدند از خوف الهی بعد از آن فرمودند که والله که جمعی را مشاهده نمودم در عهد و زمان

خلیل

خلیل خود رسول خدا صلی الله علیه و آله که تا شام میکردند ژولیده مو و گرد آلوده و در نهایت لاغری و شکمهای ایشان به پشت
چسپیده و در پیشانی ایشان جای سجده پینه کرده مانند زانوی بز و شبها را برای خدا بروز می‌آوردند بسجده و نماز گاه
بر پا ایستاده بودند و گاه در سجده بودند و تضرع مینمودند در خلاصی خود از جهنم و گویا صدای آتش در گوش ایشان بود و چون نام
خدا نزد ایشان مذکور میشد میلرزیدند مانند شاخهای درخت در هنگام وزیدن بادها و با این حال پیوسته خایف و ترسان بودند
و این گروه که من دیدم همه در غفلت شدند پس بخانه رفتند و دیگر آنحضرت را کسی خندان ندید تا بشهادت فایز گردیدند و در حدیث
دیگر فرمود که شیعه ما جماعتی اند که اموال خود را در ولایت ما بدوستان ما بذل نمایند و بسبب محبت ما با یکدیگر محبت کنند و
برای احیای امر تشیع یکدیگر را زیارت کنند و چون بغضب آیند ظلم نکنند و چون کسی را دوست دارند از دوستی از حد بدر نروند
و برکت باشند بر همسایگان خود و هر که با ایشان خلطه نماید از شر ایشان سالم باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هر که خدا را شناخت و عظمت او را دانست منع میکند دهان خود را از سخن لغو و شکم خود را از زیادتی طعام و خود را بمشقت
می‌اندازد بروزه و عبادت صحابه گفتند که پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ایشان اولیاء الله اند و دوستان خدا اند
حضرت فرمود که بدرستیکه اولیاء الله ساکت شدند پس سکوت ایشان یاد خدا بود و نظر کردند پس نظر ایشان عبرت گرفتن بود
و سخن گفتند پس سخن ایشان حکمت بود و چون در میان مردم راه میروند رفتار ایشان برکت است از برای مردم
اگر اجلها نبودی که برایشان نوشته شده است و مقدر گردیده است نمی‌بود روحهای ایشان در بدنهای ایشان قرار نمیگرفت
از ترس عذاب الهی و از شوق ثواب نامتناهی و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سؤال نمودند که چه جماعتند نیکان بندگان خدا فرمود که آنجماعتیکه چون حسنه کنند خوشحال شوند و چون بدی کنند
استغفار کنند و چون بایشان حق تعالی چیزی عطا کند شکر نمایند و چون ببلائی مبتلا شوند صبر نمایند و چون از
کسی بخشم آیند عفو کنند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که بجابر جعفی فرمود که ای جابر آیا همین بس است
کسی را که تشیع بر خود می‌بندد که دعوی محبت ما اهل بیت کند والله که شیعه ما نیست مگر کسیکه اطاعت خدا نماید و تقوی
و پرهیزکاری داشته باشد ای جابر پیشتر شیعیان را نمی‌شناختند مگر بتواضع و شکستگی و بسیاری ذکر خدا و بسیاری نماز

و روزه و تعهد همسایگان نمودن از فقرا و مساکین و قرض داران و یتیمان و راستی در سخن و تلاوت قرآن و زبان
بستن از غیر نیکی مردم و امینان خویشان بودن در جمیع امور جابر گفت یا ابن رسول الله من کسی را در این زمان
باین صفات نمی شناسم حضرت فرمود که ای جابر باین خیالها از راه مرو و همین بس است که آدمی اگر گوید که من علی را
دوست میدارم و ولایت آن دارم اگر گوید که رسول خدا را دوست میدارم و حال آنکه آنحضرت بهتر از حضرت امیرالمؤمنین است
و باعمال آنحضرت عمل ننماید و پیروی سنت آن نکند آن محبت بکار آن نمی آید پس از خدا بترسید و عمل کنید تا ثوابهای
الهی را بیابید بدرستیکه میان خدا و احدی از خلق خویشی نیست و محبوب ترین بندگان و گرامی ترین ایشان نزد خدا
کسیست که پرهیزکاری از محارم الهی زیاده کند و عمل بطاعت الهی بیشتر نماید و الله که تقرب بخدا نمی توان جست مگر
بطاعت آن و ما برات از آتش جهنم نداریم از برای شما و هیچکس را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست دوست
ماست و هر که معصیت الهی میکند او دشمن ماست و بولایت ما نمی توانند رسید مگر به پرهیزکاری و عمل صالح و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که نیستند شیعه علی مگر خیفان رنگ و شکستگان لاغر جثه خشکیده لبان تهی شکمان
که رنگهاشان متغیر و روهاشان زرد گردیده چون ظلمت شب ایشانرا فرا میگیرد زمین را فرش خود میگردانند و زمین را
به پیشانی های خود استقبال مینمایند سجده ایشان بسیار است و آب دیده‌شان ریزانست و دعا و گریه ایشان
فراوان است در هنگامی که مردم شادند ایشان محزون و اندوهناکند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که
نیست شیعه جعفر مگر آنکسیکه شکم و فرج خود را از حرام بعفت بدارد و سعی او در عبادت شدید باشد و برای آفریدگار خود
کند و امید ثواب و ترس عقاب آن داشته باشد پس اگر این جماعت را ببینی ایشان شیعه امند و بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود یا علی خوشا حال کسیکه ترا دوست دارد و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد
و تکذیب تو نماید دوستان تو معروفند در آسمان هفتم و در زمین هفتم و در مابین این هر دو دوستان تو اهل دین
و ورع و هیأت نیکویند و تواضع و شکستگی و فروتنی برای خدا میکنند دیده‌های ایشان خاشع است و دلهای ایشان ترسانست
و برای یاد خدا و حق ولایت ترا شناخته‌اند زبان ایشان پیوسته بفضل تو گویاست و آب از دیده‌های ایشان

ریزانست

ریزانست بسبب محبت و مهربانی که نسبت بتو و امامان و فرزندان تو دارند و خدا را عبادت مینمایند چنانچه حکم در قرآن
ایشانرا خدا بآن امر فرموده است و بر نهجی که از طریقه پیغمبران بر ایشان ظاهر گردیده و عمل مینمایند بانچه اولوالامر و
امامان ایشان امر میفرمایند و با یکدیگر صله و احسان می نمایند و از یکدیگر دوری نمیکنند و با یکدیگر دوستی میکنند و دشمنی
نمیکنند بدرستیکه ملائکه بر ایشان صلوات میفرستند و دعای ایشانرا آمین میگویند و از گناهکاران ایشان استغفار
مینمایند و در مجامع ایشان حاضر میشوند و بزرگ ایشان گریه میکنند تا روز قیامت و در روایتی آمده که شبی حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام از مسجد بیرون آمدند و بجانب صحرای نجف روان شدند و شب ماهی تابان بود و در اثنای راه دیدند
که جمعی از عقب آنحضرت میروند ایستادند و پرسیدند که کیستید گفتند شیعه توایم یا امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت
در روهای ایشان نظر فرمود گفت چرا در شما سیمای شیعیان مشاهده نمیکنم گفتند سیمای شیعیان چیست یا امیرالمؤمنین
فرمود که روهای ایشان زرد است از بیداری شب و چشمهای ایشان کور روشن است از بسیاری گریه و پشتهای ایشان
خم است از بسیاری نماز و شکمهای ایشان بر پشت چسبیده است از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشک است از بسیاری
دعا پیوسته آثار خاشعان از ایشان هویداست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مؤمن با ایمان مستضعف نمی شود تا عقلش
کامل نباشد و عقلش کامل نمیشود تا در آن ده خصلت نباشد مردم امید خیر از آن داشته باشند و از شر شرش ایمن باشند
و خیر بسیار را از خود اندک شمارد و اندک چیزی از دیگران بسیار شمارد و اندکی از عمل شر خود را بسیار داند و شر
بسیار دیگران را اندک داند و از حاجتهای بسیار که از آن طلب نمایند دلتنگ نشود و ملال بهم نرساند از طلب
علم در تمام عمرش و مذلت را دوست دارد از عزت و فقر نزد آن محبوب تر باشد از توانگری و از دنیا بقوت ضروری
اکتفا نماید و دهم از همه دشوار تر است و هر که را بیند گوید که از من بهتر و پرهیزکارتر است و بدرستیکه مردم بر دو قسمند
شخصی هست که از آن بهتر و پرهیزکارتر است و شخصی هست که از آن بدتر و پست تر است پس چون می بیند آن شخص را
که از آن بهتر است نزد او تواضع و فروتنی میکند و سعی میکند که در خود با آن ملحق گردد و چون می بیند که آن شخص را که از آن
پست تر است میگوید شاید بدی این ظاهر باشد و نیکیش پنهان باشد پس چون چنین کند بلند مرتبه می شود و بزرگ

اهل زمانش میشود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی ملاقات نمودند

اهل زمانش میشود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی ملاقات نمودند
حارثه بن النعمان انصاری را و فرمود که بر چه حال صبح کرده ای حارثه گفت صبح کرده ام یا رسول الله با ایمان محقق و ثابت
حضرت فرمود که هر چیز را حقیقتی و دلیلی است حقیقت ایمان تو چیست گفت دلم از دنیا فسرده شده است و بدنیا رغبت
ندارد و ایمان باعث بیداری شبهای من بعبادت و تشنگی روزهای من بروزه گردیده است و گویا عرش پروردگار خود را
می بینم که برای حساب نصب کرده اند و گویا اهل بهشت را می بینم که بزیارت یکدیگر میروند و گویا اهل جهنم را می بینم که در جهنم معذب‌اند
حضرت فرمود که تو مؤمنی که خدا دلت را بایمان منور ساخته است بر این حال ثابت باش خدا ترا ثابت بدارد حارثه
گفت که بر نفس خود از هیچ چیز انقدر اندیشه ندارم که باعث هلاک من گردد که از چشم خود حضرت از برای او دعا فرمود و
بینائی چشمش برطرف شد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بعضی از سفرها بودند در عرض
راه جمعی از سواران بملازمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند حضرت فرمود که کیستید شما گفتند ما مؤمنانیم فرمود که حقیقت
و دلیل ایمان شما چیست گفتند بقضای الهی راضی شده ایم و اوامر الهی را انقیاد کرده ایم و امور خود را بخدا تفویض نموده
بر آن توکل کرده ایم حضرت فرمود که دانایانید نزدیک است که از حکمت و دانائی بدرجه پیغمبران رسید پس اگر راست
میگوئید بنا مکنید خانه چندی را که پیوسته در آنها سکنی نخواهید داشت و جمع مکنید مالی را که نخواهید خورد و بپرهیزید از
مخالفت خداوندی که بازگشت شما بسوی اوست و اخبار در این باب زیاده از حد و احصاست و بهترین اخبار این
باب حدیث همام است که والد فقیر رحمه الله شرح وافی بر آن نوشته اند امید که الله تعالی جمیع مؤمنان را توفیق
اکتساب این کمالات و فوز باین سعادات روزی گرداند یا ابا ذر اذا کان العبد فی ارض قی فتوضأ او تیمم
ثم اذن و اقام و صلی امر الله عز و جل الملائکة فصفوا خلفه صفا لا یری طرفاه یرکعون برکوعه و یسجدون
بسجوده و یؤمنون علی دعائه یا ابا ذر من اقام و لم یؤذن لم یصل معه الا ملکان اللذان معه ای ابوذر
چون بنده در بیابانی خالی تنها بوده باشد و وضو بسازد یا تیمم کند اگر آب نداشته باشد پس اذان و اقامه بگوید و نماز
کند الله تعالی ملائکه را امر فرماید که در عقب آن بنده صفی کشند صفی که دو طرف آن صف را نتوان دید برکوع کنند آن ملائکه

بارکوع آن

بارکوع آن و سجود کنند با سجود آن و آمین گویند نزد دعای آن ای ابوذر هر که

بارکوع آن و بسجود کنند با سجود آن و آمین گویند نزد دعای آن ای ابوذر هر که اقامت گوید و اذان نگوید با آن نماز نگذارند
از ملائکه مگر دو ملکی که با آن می باشند بدانکه اذان و اقامت از سنتهای مؤکده حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و احادیث در
فضیلت هر دو بیحد و احصاست و بعضی از علما در نماز جماعت واجب دانسته اند هر دو را و بعضی اقامه را در همه نمازها و اذان را
در نماز صبح و شام واجب میدانند و احتیاط در آنست که اقامه را مطلقا ترک ننمایند و اذان را در نماز صبح و شام تا ممکن باشد
ترک ننمایند و احتیاط آنست که شرایطی که در نماز رعایت میباید کرد از ایستادن رو بقبله و با طهارت بودن و سخن نگفتن
و حرکت نکردن عمدا در اقامت رعایت بکنند اذان و اقامت مخصوص نمازهای پنجگانه است و در غیر آنها از نمازهای
واجب و سنت بدعت است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که خالص از برای خدا اذان بگوید الله تعالی ثواب
چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق باو کرامت فرماید و بشفاعت آن چهل هزار گناهکار داخل بهشت شوند و بدرستیکه چون
مؤذن بگوید اشهد ان لا اله الا الله نود هزار ملک بر آن صلوات میفرستند و از برای آن استغفار میکنند و در قیامت
در سایه عرش الهی خواهد بود تا الله تعالی از حساب خلایق فارغ شود و ثواب گفتن اشهد ان محمدا رسول الله را چهل هزار
ملک بنویسند و هر که بنماز جماعت حاضر شود و محافظت نماید بر صف اول و تکبیر اول امام را در یابد و آزار مسلمانان نکند خدا
ثواب مؤذنان را در دنیا و آخرت باو کرامت فرماید بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که ده سال
از برای خدا اذان بگوید الله تعالی بیامرزد گناهان او را بقدر آنچه دیده اش میبیند و صدایش بجانب آسمان بلند میشود
و هر تر و خشکی که صدای او را بشنوند تصدیق آن نمایند در آنچه میگوید و از ثواب هر کسی که با آن در آن مسجد بجماعت نماز بکنند
بهره باو رسد و بعدد هر که بصدای اذان آن نماز بکند حسنه بیابد و در حدیث بلال از حضرت رسول صلی الله علیه منقول است
که مؤذنان امینان مسلمانانند بر نماز و روزه ایشان و بر گوشت و خون ایشان از الله تعالی چیزی سؤال نمی نمایند
مگر آنکه بایشان عطا میفرماید و در هیچ امری شفاعت نمیکنند مگر آنکه شفاعت ایشان را قبول می فرماید و فرمود که هر که چهل سال
از برای خدا اذان بگوید خدا او را در روز قیامت با عمل چهل صدیق محشور گرداند و هر که بیست سال اذان بگوید در قیامت
بقدر آسمان اول او را نور کرامت فرماید و هر که ده سال اذان بگوید خدا او را در قبه ابراهیم خلیل ساکن گرداند و هر که

یکسال اذان بگوید الله تعالی در قیامت گناهانش را بیامرزد اگرچه به سنگینی کوه احد باشد و هر که خالص از برای رضای خدا
یک نماز را اذان بگوید الله تعالی گناهان گذشته اش را بیامرزد و در بقیه عمر او را از گناهان حفظ نماید و در بهشت او را در
درجه شهیدان جا دهد و بروایت دیگر از آنحضرت منقول است که فرمود که موذن را مابین اذان و اقامت الله تعالی ثواب
شهیدی کرامت میفرماید که در خون خود دست و پا زند و در حدیث دیگر فرمود که هر که یکسال در شهری از شهرهای مسلمانان
اذان بگوید بهشت او را واجب شود و بسند معتبر منقول است که هشام ابن ابراهیم بحضرت امام رضا علیه السلام شکایت نمود
از بیماری و از اینکه او را فرزند نمی شد حضرت فرمود که صدای خود را در خانه باذان بلند کن راوی گفت که چنین کردم خدا
بیماریم را بصحت مبدل گردانید و فرزندانم بسیار شدند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون غول متعرض شما
شود اذان بگوئید و هر که با اذان و اقامت نماز کند در عقب آن دو صف از ملائکه نماز کنند و اگر با قامت تنها نماز کند
یک صف از ملائکه در عقب آن [illegible] کنند و در بعضی احادیث آنست که طول هر صفی از ما بین مشرق و مغرب باشد و در بعضی
اخبار وارد شده است که صف کمترش ما بین مشرق و مغرب باشد و بیشترش ما بین زمین و آسمان و بسند معتبر از
حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که اذان و اقامت بگوید دو صف از ملائکه در عقب آن نماز کنند و هر که اقامت بگوید
و اذان نگوید یک ملک از جانب راست و یک ملک از جانب چپ آن نماز کنند و در حدیث دیگر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
منقول است که هر که با قامت تنها نماز کند یک ملک در عقب او نماز کند و جمع میان اخبار باین نحو ممکن است که دو صف
در اذان کامل باشد و یک صف در غیر کامل باشد و اختلاف اقامت محمول باشد بر اختلاف عذرها که اگر ترک اذان
بسبب عذر قوی باشد یک صف با آن نماز کنند و اگر بعذر سهلی ترک کرده باشد دو ملک با آن نماز کنند و اگر بغیر عذر
ترک کرده باشد یک ملک با آن نماز کند والله تعالی یعلم یا اباذر ما من شاب یدع لله الدنیا ولهوها و اهرم
شبابه فی طاعة الله الا اعطاه الله اجر اثنین وسبعین صدیقا یا اباذر الذاکر فی الغافلین کا
لمقاتل فی الفارین ای ابوذر هیچ جوانی که ترک کند از برای خدا دنیا و لهوهای دنیا را و جوانی خود را به پیری رساند
در طاعت الهی البته الله تعالی عطا فرماید باو ثواب هفتاد و دو صدیق را ای ابوذر کسیکه خدا را یاد کند در میان غافلان

مثل کسی باشد

مثل کسی باشد که جهاد کند در میان گریختگان صدیق کسی را میگویند که تصدیق پیغمبران و متابعت ایشان در اقوال
و افعال بیشتر از دیگران بکند و این قسم احادیث که در باب ثواب اعمال وارد شده است بدو وجه توجیه میتوان نمود
اول آنکه مراد صدیق از امتهای دیگران باشد یعنی ثواب یک جوان صالح این امت برابر است با ثواب هفتاد و دو صدیق
از امتهای دیگر دوم آنکه هر عملی موجب استحقاق قدری از ثواب میگردد و الله تعالی بفضل خود اضعاف آن را کرامت میفرماید
پس مراد آنست که آنچه الله تعالی بآن جوان تفضل میفرماید برابر است با ثواب هفتاد و دو صدیق و وجوه دیگر نیز میتوان
گفت و چون این دو وجه ظاهرتر بود بهمین اکتفا کردیم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که سه کسند که
الله تعالی ایشان را بیحساب داخل بهشت میکند امام عادل و تاجر راستگو و پیری که عمر خود را در طاعت الهی صرف نموده باشد
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هفت کسند که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که بغیر آن سایه نیست امام عادل
و جوانی که در عبادت الهی نشو و نما کرده باشد و شخصی که دلش بمسجد متعلق باشد تا وقتی که بیرون آید از مسجد تا باز گردد
و دو شخص که در طاعت الهی با یکدیگر باشند تا مفارقت نمایند و شخصی که در خلوت خدا را یاد کند و آب از چشمانش جاری گردد
و شخصی که زن صاحب حسنی که [illegible] کرده او را بحرام بسوی خود بخواند و او آن از ترس خدا مرتکب
آن نشود و شخصی که تصدق بدهد بمخفی که دست چپش نداند که از دست راستش چه چیز داده است و از حضرت صادق منقول است که هر که قرآن
بخواند و آن جوان و با ایمان باشد قرآن با گوشت و خون آن مخلوط گردد و الله تعالی او را با رسولان نیکوکار از ملائکه محشور گرداند و
قرآن در قیامت از جانب آن حجت تمام کند و گوید خداوندا هر عمل کننده مزد عمل خود را یافت مزد عمل کننده خود را
میخواهم پس الله تعالی دو حله از حله های بهشت در آن بپوشاند و تاج کرامت بر سر آن گذارد و پس بقرآن خطاب فرماید که آیا راضی شدی
قرآن گوید که پروردگارا من برای آن امید داشتم پس الله تعالی برات ایمنی بدست راستش دهد و برات مخلد بودن در بهشت را
بدست چپش دهد و او را داخل بهشت کنند پس با آن بگویند که یک آیه بخوان و یک درجه بالا رو و پس بقرآن فرماید که راضی شدی
گوید که بلی و کسیکه بر آن حفظ قرآن دشوار باشد و مکرر خواند تا حفظ کند الله تعالی این ثواب را مضاعف با آن کرامت فرماید
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسیکه در میان غافلان در یاد خدا باشد مانند کسی است که جنگ کند با گریختگان

جهاد کند کسیکه بعد از کشتن لشکر جهاد کند بهشت از برای آن واجب است و احادیث بر این مضامین بسیار است یا اباذر
الجلیس الصالح خیر من الوحدة والوحدة خیر من السکوت والسکوت خیر من املاء الشر یا اباذر لا تصاحب الا مؤمنا
ولا یاکل طعامک الا تقی ولا تاکل طعام الفاسقین یا اباذر اطعم طعامک من تحبه فی الله وکل طعام من یحبک
فی الله عز وجل ای ابوذر همنشینی با مصاحب صالح و نیکو بهتر است از تنهائی و تنهائی بهتر است از خاموشی و خاموشی
بهتر است از سخن بد گفتن و مبالغه املا در لغت بمعنی آنست که شخصی سخنی بگوید که دیگری بنویسد و حضرت در اینجا گفتن
شر را باین عبارت تعبیر فرمودند برای اشعار باآنکه آنچه از سخنان لغو و باطل میگوئی بر کاتبان اعمال خود املا میکنی که ایشان
بنویسند چنانچه حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود بشخصی که سخنان لغو میگفت که ای مرد بر کاتبان خود نامه املا میکنی ای ابوذر
مصاحبت مکن مگر با مؤمن و نباید طعام خود را بخورد الا پرهیزکاری و مخور طعام فاسقان را ای ابوذر بخوران طعام خود را
بکسیکه از برای رضای خدا او را دوست داری و بخور طعام کسی را که از برای خدا ترا دوست دارد و بدانکه بتجربه معلوم است
که مصاحبت را در اخلاق و اعمال دخل عظیم است پس باید که آدمی در مصاحبت نیکان اهتمام نماید شاید اطوار حسنه ایشان
در آن تاثیر نماید و باخلاق پسندیده ایشان متصف گردد و از مصاحبت بدان احتراز نماید که مبادا بدیهای ایشان
در آن تاثیر نماید و مصاحبان که شیاطین الانس اند ضرر بیشتر میرسانند از شیاطین جن زیرا که آدمی از مشاکل و مجانس خود
بیشتر قبول میکند تا از غیر مجانس خود بلکه اکثر اغوای شیاطین جن باغوای شیاطین الانس میشود چنانچه از حضرت امام
موسی علیه السلام منقول است که حضرت عیسی گفت که مصاحب بد همنشین خود را به بدی خود مبتلا میگرداند و قرین بد
آدمی را هلاک میکند پس ببینید که با که همنشینی میکنید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که پدرم حضرت علی ابن الحسین ع
فرمود که ای فرزند با پنج کس مصاحبت و همرازی و رفاقت مکن گفتم ای پدر ایشان را بمن بشناسان فرمود که زنهار
که با دروغگو مصاحبت مکن که ترا بیک لقمه یا کمتر میفروشد و دیگری را اختیار میکند و زنهار که با بخیل مصاحبت مکن که ترا
در مال خود فرو میگذارد و یاری نمیکند در هنگامی که نهایت احتیاج داری و زنهار که با احمق مصاحب مباش که اگر خواهد
بتو نفع رساند ضرر میرساند و زنهار که با قطع کننده رحم مصاحبت مکن که او را حق تعالی در سه جای قرآن لعن فرموده

و بسند صحیح

و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مصاحبت مکنید با صاحبان بدعتها و با ایشان همنشینی مکنید که
نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آدمی بر دین یار و همنشین خود است و بسند
معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که مکرر در خطبه ها میفرمودند که مسلمان را سزاوار آنست که اجتناب نماید از
برادری سه طایفه فاجران و بیباکان و احمقان و دروغگویان اما بدکار پس زینت میدهد برای تو کار بد خود را
میخواهد که تو مثل آن باشی و ترا اعانت نمیکند بر امر دین تو و در کاری که در قیامت بکار تو آید و نزدیکی آن موجب جفا و خلاف
ادب است و مجلس آن سبب قساوت دل میشود و آمد و شد آن نزد تو موجب عار و بدنامی تو است و اما احمق پس آن هرگز
ترا بخیر دلالت نمیکند و امید دفع شری از آن نمی توان داشت هر چند سعی کند هم از آن نمی آید و گاه باشد که خواهد بتو نفع
رساند و ضرر برساند پس مردن آن بهتر است از زنده بودن او و خاموشی او بهتر است از حرف گفتن آن و دوری آن بهتر است
از نزدیکی آن و اما دروغگو پس مصاحبت آن هیچ عیشی برای تو گوارا نیست سخن ترا بدروغ بمردم نقل میکند و از مردم
بدروغ سخن بتو نقل میکند و هر دروغی را که تمام کرد از پی آن دروغ دیگر را پیدا میکند تا بجائی که اگر راستی گوید باور نمی
توان کرد و در میان مردم بنقل کذب دشمنی می افکند و کینه در سینه ها میرویاند پس از خدا بپرهیزید و ملاحظه نمایید که با که
مصاحبت می نمائید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که متابعت کن کسی را که ترا میگریاند و خیرخواه تو است و متابعت مکن
کسی را که ترا میخنداند و ترا فریب میدهد و عنقریب بازگشت همه بسوی خدا است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که صداقت
و دوستی حدی چند دارد که هر کرا آنها نیست آن بهره از صداقت ندارد اول آنکه آشکار و نهان آن با تو موافق باشد دوم
آنکه زینت ترا زینت خود داند و عیب ترا عیب خود داند سیم آنکه اگر حکومتی یا مالی بهم رساند با تو تغییر سلوک نکند چهارم آنکه
از تو منع ننماید هیچ چیز را از آنچه قدرت داشته باشد پنجم خصلتی که جمیع خصلتها در آن جمع است آنست که ترا در حوادث روزگار
کرد و بیوه وانگذارد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که سعادتمندترین مردم کسیست که با کریمان مردم خلطه نماید
و منقولست که حواریان از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند که با که همنشینی کنیم فرمود با کسیکه بیاد خدا آورد شما را دیدن آن
و در علم شما بیفزاید سخن گفتن آن و شما را راغب بآخرت گرداند کردار آن و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هر که گوید

بجای نعمت میدارد و ملامت نکند کسی را که گمان بد بآن میبرد و هر که ستر خود را پنهان دارد اختیارش بدست خود است و
هر سری که از دو کس بالا رود البته در گذشت فاش میشود و کارهای برادر مؤمن خود را حمل بر محمل نیک کن تا محمل بیابی و سخنی
که از آن صادر شود در معنی بدی حمل مکن تا محمل خیر از برای آن یابی و بر تو باد به برادران نیک بسیار از ایشان تحصیل کن
که ایشان تهیه اند در هنگام نعمت و سپر اند در هنگام بلا و در امری که خواهی مشوره کنی با جمعی مشوره کن که از خدا میترسند
برادران خود را بقدر پرهیزکاری ایشان دوست دار و از زنان بد بپرهیز و از نیکان ایشان بر حذر باش و اگر شما را
بنیکی امر کنند مخالفت ایشان نمایند که طمع نیفتند در بدیها و در حدیث دیگر از آن حضرت پرسیدند که بدترین مصاحبان
کیست فرمود که کسیکه معصیت خدا را نزد تو زینت دهد و در حدیث دیگر فرمود که همنشینی بدان موروث بدگمانی بنیکان است
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که نظر کن اگر ببینی که نفعی در دین بتو نمی رساند اعتنا در باب آشنائی آن مکن و بصحبت آن رغبت
منما بدرستیکه آنچه غیر خدا است همه باطل است و کاری که برای خدا نیست عاقبتش نیکو نیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که سه کسند که مجالست ایشان دل را می میراند مجالست مردم پست پایه و سخن گفتن با زنان و همنشینی اغنیا و
مالداران و حضرت صادق علیه السلام فرمود که چهار چیز است که ضایع میشود و باطل است دوستی که صرف بیوفائی شود و نیکی و احسان که
بکسی کنی که شکر تو نکند و علمی بکسی گوئی که گوش نکند و سری بکسی سپاری که حفظ نکند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که
با اغنیا همنشینی مکن بدرستیکه کسیکه با ایشان همنشینی میکند اول که با ایشان می نشیند چنان میداند که خدا را بر آن نعمتهاست
و چون پاره نشست چنان گمان میکند که خدا هیچ نعمتی بر آن ندارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چهار چیز است که دل را
می میراند گناه بعد از گناه و با زنان بسیار سخن گفتن و با احمق مجادله کردن که آن گوید و تو گوئی و بخیر بر نگردد و مجالست نمودن
با مردگان پرسیدند که کیستند مردگان فرمود که هر مالداری که نعمت او را طاغی کرده باشد و بدانکه اطعام مؤمنان فضیلت بسیار
دارد و اطعام بسیاری باید کرد شاید که در آن میان مؤمنی باشد و فضیلت اطعام مؤمن را در یابند چنانچه بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که مؤمن گرسنه را اطعام کند الله تعالی او را از میوه های بهشت اطعام نماید و هر که مؤمن
عریانی را بپوشاند الله تعالی او را از استبرق و حریر بهشت بر آن بپوشاند و ملائکه بر آن صلوات فرستند تا وقتیکه از آن

جامه رشته

جامه رشته باقی باشد و هر که مؤمن تشنه را شربتی آب بخوراند خدا از شراب سر بمهر بهشت بآن بخوراند و کسیکه اعانت
مؤمنی کند باغمی از آن زایل گرداند الله تعالی او را در سایه عرش خود جای دهد در روزیکه بغیر سایه عرش سایه نباشد و بسند
معتبر از حضرت امام علی النقی علیه السلام منقول است که حضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام از خداوند خود سؤال نمود که الهی
چه چیز است جزای کسیکه مسکینی را اطعام نماید خالص از برای رضای تو خطاب رسید که یا موسی در روز قیامت امر میکنم منادی
که در میان خلایق ندا در دهد که آن از آزاد کرده های خدا است از آتش جهنم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که
سه چیز است که موجب نجات مؤمن میگردد بهر کس سلام کردن و طعام بمردم خورانیدن و در شب در هنگامی که مردم در خواب باشند
نماز کردن و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که مؤمنی را سیر کند بهشت از برای او واجب شود و فرمود که شخصی از
مؤمنان را اطعام کنم نزد من بهتر است از آنکه صد هزار کس یا زیاده از غیر ایشان را اطعام کنم و بسند صحیح از حضرت رسول
منقول است که هر که سه نفر از مسلمانان را اطعام نماید الله تعالی او را از سه بهشت اطعام نماید در ملکوت آسمان از جنة الفردوس
و جنة عدن و طوبی که درختیست در بهشت که الله تعالی در جنة عدن بدست قدرت خود غرس نموده و از حضرت صادق علیه السلام
روایت است که هر که مؤمنی را اطعام نماید تا او را سیر گرداند هیچیک از خلق احصای ثواب آن نتوانند نمود نه ملک مقرب و نه
پیغمبر مرسل بغیر خداوند عالمیان بعد از آن فرمود که از جمله چیزهایی که مغفرت را واجب و لازم میگرداند اطعام مسلمان گرسنه است
و بسند معتبر منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که مؤمنی را شربتی از آب بدهد در جائی که قدرت بر آب داشته
باشد الله تعالی بهر شربتی هفتاد هزار حسنه بآن کرامت فرماید و اگر در جائی باشد که آب کم باشد چنان باشد که ده بنده
آزاد کرده باشد از فرزندان اسماعیل و بسند معتبر از حسین بن نعیم منقول است که حضرت صادق علیه السلام از من پرسید که آیا
برادران مؤمن خود را دوست میداری گفتم بلی فرمود که بفقیران ایشان نفع میرسانی گفتم بلی فرمود که بر تو لازم است
که دوست داری کسی را که خدا او را دوست میدارد و الله که تا ایشان را دوست نداری نفع بایشان نمی توانی رسانید آیا
ایشان را بمنزل خود دعوت مینمائی گفتم بلی هر وقت که چیزی میخورم البته دو کس یا یک کس یا کمتر یا بیشتر از ایشان با من میباشند
فرمود که فضل ایشان بر تو زیاده است از فضل تو بر ایشان گفتم فدای تو گردم طعام خود را با ایشان میخورانم و بر بساط

خود ایشان از رای ایشانم و فضل ایشان بر من عظیم‌تر است فرمود که بلی چون ایشان داخل خانهٔ تو می‌شوند داخل میشوند با روزی ایشان
گناهان تو و عیال تو و چون بیرون میروند میبرند گناهان تو و عیال ترا و در حدیث دیگر فرمود که داخل میشوند با روزی
فراوان و بیرون میروند با مغفرت گناهان تو و در حدیث دیگر فرمود که اطعام یک مؤمن نزد من بهتر است از آزاد کردن
ده بنده و ده حج و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرمود از اجابت نمودن فاسقان بطعام ایشان یا باذر ان الله
عز وجل عند لسان کل قائل فلیتق الله امرؤ ولیعلم ما یقول یا باذر اترک فضول الکلام وحسبک من الکلام ما
تبلغ به حاجتک یا باذر کفی بالمرء کذبا ان یحدث بکل ما یسمع یا باذر ما من شیء احق بطول السجن من اللسان
ای ابوذر حق تعالی نزد زبان هر گوینده است یعنی بر گفتار هر کس مطلع است پس باید که آدمی از خدا بترسد و بداند که چه میگوید
که مبادا چیزی بگوید که موجب غضب الهی گردد ای ابوذر ترک کن سخنهای زیادتی را و ترا کافیست از سخن آنقدر که
بسبب آن بحاجت خود برسی ای ابوذر از برای دروغگفتن آدمی همین بس است که هر چه بشنود نقل کند ای ابوذر هیچ چیز سزاوارتر
نیست به بسیاری محبوس داشتن و زندان کردن از زبان و سخن در فضل سکوت و ترک سخن باطل سابقا مذکور شد
و اینکه حضرت فرمودند که هر شنیده را نقل کردن دروغ است ممکن است مراد این باشد که اگر بجزم نقل کند باید که بقایلش
نسبت دهند چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که چون حدیثی یا سخنی نقل کنید نسبت دهید
بآنکسی که شما را آن حدیث کرده است که اگر حق باشد ثوابش از شما باشد و اگر باطل و دروغ باشد گناهش از آن باشد و محتمل است
که مراد آن باشد که نزد مردم دروغگوی مشهور میشوید و بکذب مشهور میشوید هر چند وقتی که بقایلش نسبت دهید دروغ نیست اما اگر کسیکه
بسیار نقل کرد دروغ بر آمد اعتماد بر قولش نمی‌ماند و ممکن است که مراد آن باشد که باید سخنی که نقل کنید ماخذ شرعی معلوم
کنید و از مردی که بر قولشان اعتماد نیست سخن نقل مکنید که صرف نهایت اصل را شنیدن و نقل کردن بمنزلهٔ دروغ است
در قباحت و شناعت والله تعالی یعلم یا باذر ان من اجلال الله تعالی اکرام ذی الشیبة المسلم واکرام حملة القرآن
العاملین به واکرام السلطان المقسط ای ابوذر از جملهٔ اجلال و تعظیم حق سبحانه و تعالی است گرامی داشتن مسلمانی که
ریشش سفید شده باشد و گرامی داشتن حاملان قرآن که باحکام قرآن عمل نمایند و گرامی داشتن پادشاه عادل منصف

این کلمات

این کلمات شریفه در ضمن سه نوع روشن میگردد نوع اول در بیان اکرام پیران مسلمانانست بدانکه گرامی
داشتن مسلمانان همگی لازم است خصوصا پیران ایشان چون موی سفید فرجه رحمت الهی است و الله تعالی از آن حرمت بسیار دارد
پس حرمت داشتن آن تعظیم امر الهی نمودن است چنانچه در خطبه و احادیث بسیار وارد شده است که رحم کنید خوردان
خود را و توقیر نمایید پیران خود را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که تجلیل و تعظیم مشایخ و پیران خود را
که از تعظیم خداست تعظیم ایشان و بسند معتبر از آنحضرت منقول است که هر که فضل و حرمت مرد پیر را بداند و او را توقیر
و تعظیم نماید حق تعالی او را از فزع اکبر روز قیامت ایمن گرداند و از حضرت صادق علیه السلام بسند معتبر منقولست که سه چیز از
که حق و حرمت ایشان جاهل نمیباشد مگر منافقی که نفاقش معروف و ظاهر باشد کسیکه در اسلام ریشش سفید شده باشد و حامل
قرآن و امام عادل و در حدیث دیگر فرمود که هر که مؤمنی را گرامی دارد اول خدا را گرامی داشته و بعد از آن آن مؤمن را
و هر که استخفاف کند بمؤمنی ریش سفیدی حق تعالی کسی را بر او بگمارد که پیش از مردن با آن استخفاف کند و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی گرامی میدارد مرد هفتاد ساله را و شرم میکند از بندهٔ هشتاد ساله که او را عذاب
کند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که چهل سال عمر کرد از دیوانگی و خوره و پیسی خدا او را ایمن میگرداند
و هر که پنجاه سال عمر کرد خدا در قیامت حسابش را سبک و آسان میکند و چون بشصت سال رسید خدا او را توبه روزی
میکند و چون به هفتاد سال رسید اهل آسمان او را دوست میدارند و چون به هشتاد سال رسید حق تعالی امر میفرماید که حسناتش
بنویسند و گناهانش را ننویسند و چون بنود سال رسید گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزند و می‌نویسند که این اسیر
خداست در زمین و او را شفیع میگردانند در اهل بیتش و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اول کسیکه موی سفید
در ریشش بهم رسید حضرت ابراهیم بود چون دید گفت خداوندا این چیست وحی آمد که این نور است و موجب توقیر است
گفت خداوندا زیاده گردان و در حدیث دیگر فرمود که هر که یک موی سفید در ریش آن بهم رسد در اسلام آن موی سفید
نوری خواهد بود برای آن در قیامت نوع دویم در بیان فضیلت قرآن و حاملان آن و بعضی از فضایل آیات و سورت
و این مشتمل است بر چند ساقیه فصل اول در بیان فضیلت قرآن است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که

هرگاه ملتبس و مشتبه شود بر شما فتنه‌ها مانند پاره‌های شب تار پس بر شما باد بقرآن بدرستیکه قرآن شفاعت کننده‌ایست که
شفاعتش را قبول میکنند و با هر که مجادله نماید و حجت بر آن تمام کند تصدیقش مینمایند و هر که او را پیش روی خود گرداند
او را به بهشت میرساند و هر که او را پشت سر اندازد و بآن عمل ننماید او را بسوی جهنم میراند راهنمایست که بهترین راهها
دلالت میکند و کتابیست که در آن تفصیل و بیان جمیع احکام هست آنرا ظاهریست و باطنی است ظاهرش احکام الهی است
و باطنش علوم نامتناهی است ظاهرش خوش آینده است و باطنش عمیق است آنرا نجوم و کواکب هست که بر احکام الهی دلیلند
و بر آن نجوم نجوم دیگر هست که مردم را بآن احکام میرسانند یعنی ائمه معصومین صلوات الله علیهم که علم قرآن نزد ایشان است
عجایب قرآن را احصا نمی‌توان کرد و غرایب آن هرگز کهنه نمی‌شود در آن چراغهای هدایت افروخته است و انوار حکمت
از آن ظاهر است راهنمایست بسوی آمرزش گناهان کسی را که از آن بیابد اوصاف آمرزش را پس باید که هر کس که دیده خود را
در قرآن بجولان در آورد و دیده دل خود را برای مطالعه انوار آن بگشاید تا از هلاک نجات یابد و از ورطه‌های ضلالت خلاص
شود بدرستیکه تفکر نمودن موجب زندگانی دلهای بیناست و در تاریکیهای جهالت نور تفکر رهنمایست پس نیکو خود را
خلاص کنید در ورطه‌های فتنه‌ها خود را نگه دارید و در حدیث دیگر فرمود که قرآن هادیست از ضلالت و بیان کننده است
در کوری جهالت دستگیر بنده است از لغزشها و نور است در ظلمتها ظاهر کننده بدعتهاست و نگاه دارنده است از هلاکت
در گمراهیها راهنمایست و بیان کننده فتنه‌هاست و رساننده است از دنیا بآخرت و کمال دین شما در قرآن است و هیچکس
از آن عدول ننمود که بسوی آتش و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خداوند عزیز جبار کتاب خود را بسوی شما فرستاده است
راستگوییست که بوعده‌های خود وفا مینماید و مشتمل است بر احوال و اخبار گذشته‌ها و اخبار آینده‌ها و اخبار آسمان و زمین
اگر آنکسی که علمش را میداند شما را خبر دهد با آنچه در قرآن است از اخبار غیب و علوم بی انتها تعجب خواهید کرد و باسانید معتبر از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا
که ریسمانیست آویخته از آسمان بزمین و دیگر عترت اهل بیت من پس ببینید چگونه با ایشان سلوک خواهید کرد و حرمت
ایشان را چون خواهید داشت باقی در تتمه در بیان فضیلت قرآن بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است

کردیوانها

که دیوانهای که در قیامت حساب میکنند سه دیوان است دیوان نعمتها و دیوان حسنات و دیوان گناهان پس
دیوان نعمت و دیوان حسنات را برابر کنند نعمتها حسنات را فرو گیرد و دیوان گناهان باقی ماند پس فرزند آدم را طلبند
که گناهانش را حساب کنند در این حال قرآن به بهترین صورتها بیاید و در پیش آنحضرت روان شود و گوید خداوندا منم قرآن و این
بنده مؤمن تست که خود را بتعب می‌انداخت بتلاوت من و در درازی شب مرا بترتیل میخواند و چون مرا در تهجد میخواند
آب از دیده‌اش جاری میشد خداوندا او را راضی کن چنانکه مرا راضی کرده پس خداوند عزیز جبار فرماید که ای بنده من دست
راست را بگشا پس پر کند الله تعالی او را از رضای و خوشنودی خود و دست چپش را پر کند از رحمت خود پس بآن گویند که
اینک بهشت از برای تو مباحست قرآن بخوان و بالا رو پس هر آیتی که بخواند یک درجه بالا رود و در حدیث دیگر فرمود که الله تعالی
بقرآن خطاب فرماید که بعزت و جلال خود قسم که امروز گرامی دارم هر که ترا گرامی داشته و خوار کنم هر که ترا خوار کرده و بسند
معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود قرآن را یاد گیرید بدرستیکه قرآن در قیامت می‌آید بنزد صاحب خود بصورت
جوان خوش رو و میگوید که منم آن قرآن که بسبب من شبها بیدار بودی و روزها لبهایت را خود را تشنه میداشتی و در بی خشکی
تلاوت من آب دهانت خشک میشد و آب دیده‌ات جاری میشد امروز با توام هر جا میروی و هر که تجارتی کرده از پی تجارت
خود میرود و من بعوض تجارت جمیع تاجرانم برای تو بشارت باد ترا که بزودی کرامت الهی بتو میرسد تاجی می‌آورند و
بر سرش میگذارند و نامه امان از عذاب را بدست راستش میدهند و نامه مخلد بودن در بهشت را بدست چپش میدهند
و دو حله بر آن می‌پوشانند و با او میگویند که قرآن بخوان و بالا رو و بعدد هر آیه یک درجه بالا میرود و پدر و مادرش را دو حله
می‌پوشانند اگر مؤمن باشند و میگویند بایشان که این برای آنست که بفرزند خود تعلیم قرآن کرده‌اید و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام
فرمود که بر شما باد بقرآن بدرستیکه الله تعالی بهشت را یک خشت از طلا و یک خشت از نقره خلق فرموده و بجای گل مشک خوشبو
و بعوض خاک زعفران و بجای سنگ ریزه مروارید در آن مقرر گردانیده درجات آنرا بعدد آیات قرآن گردانیده پس هر که
قرآن خوانده باشد بآن میگویند که بخوان و بالا رو و هر کس که داخل بهشت شود درجه از آن بالاتر نیست مگر پیغمبران و صدیقان
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که اشراف و بزرگان امت من حاملان قرآن‌اند و جمعی که در شب عبادت میکنند

در حدیث دیگر فرمود که حاملان قرآن بزرگان اهل بهشت‌اند و فرمود که خدا عذاب نمی‌فرماید دلی را که قرآن حفظ نماید و
بسند معتبر از آن حضرت منقول است که اهل قرآن در اعلای درجات بهشت‌اند بعد از پیغمبران پس ضعیف و حقیر مشمارید
اهل قرآن را و حق ایشان را سهل مدانید که ایشان را نزد خدا تعالی منزلت رفیع هست **سانحهٔ پنجم** در بیان صفات قرآن و قرآن‌خوان
و اصناف ایشان است بدانکه حامل قرآن را بر چند معنی اطلاق میکنند و چند قسم می‌باشند اول آنست که لفظ قرآن را درست
یاد گیرد و این اول مراتب حاملان قرآن است و در این مرتبه تفاضل بزیادتی علم قرائت و دانستن آداب و محسنات قرائت
میباشد و بزیادتی حفظ کردن و در خاطر داشتن سوره و آیات قرآن دویم دانستن معانی قرآن است و در زمان سابق
چنین مقرر بوده است که قاریان قرآن تعلیم معانی آن نیز می‌نموده‌اند و این مرتبه از دانستن الفاظ بالاتر است و تفاضل
در این مرتبه بزیادتی و نقصان فهم معانی قرآن از ظهور و بطون میباشد سیم عمل نمودن باحکام قرآن و متخلق شدن
باخلاقیست که قرآن بمدح آنها دلالت دارد و خالی شدن از صفاتیست که بمذمت آنها دلالت دارد پس حامل حقیقی قرآن
کسی است که حامل الفاظ و معانی قرآن گردیده باشد و بصفات حسنهٔ آن خود را آراسته باشد و بدانکه قرآن خوان احسان معنوی
خداوند رحمن است چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که القرآن مأدبة الله یعنی قرآن خوان نعمت خداست
و خوان کریمان جامع میباشد و در خور هر کس نعمت در آن می‌باشد سبزی و تره میدارد و الوان حلوا و نفایس میدارد
لهذا هیچکس نیست که از قرآن بهره نداشته باشد جمع کثیر از راه کتابت لفظش بهره‌های دنیوی و اخروی حتی آنکسیکه مرکبش
بعمل می‌آورد و آن کسیکه کاغذش را می‌سازد و آن کاتبی که می‌نویسد و آن کار فرمائی که مزد میدهد و غیر ایشان از جماعتی
که از قرآن دخیل میباشند اگر از برای خدا کنند بهرهٔ دنیا و آخرت می‌برند و اگر از برای دنیا کنند بهرهٔ دنیوی می‌برند و
جمعی از تعلیم و تعلم لفظش بهره‌های دنیوی و اخروی می‌برند صاحبان هر علم از علوم نامتناهی را بهره از قرآن هست
چنانچه صرفی از وجوه تصاریف و اشتقاقاتش استنباط می‌نماید و نحوی از انحاء ترکیبش استشهاد می‌نماید و معانی
بیانی از نکات غریبه‌اش فایده‌مند میشود و اصحاب طلسمات از برکات آیهٔ کریمه‌اش بتلاوت کردن و نوشتن نفع می‌یابند و ارباب
مطالب دنیوی و اخروی بآیات سورش پناه می‌برند و مطلب خود را می‌یابند و یکراه از راه‌های قرآن تا غرائب خزینهٔ آیاتش

دوراکنت

دوراکنت و ارباب تکسیر اصحاب عدد و غیر ایشان همه بقرآن پناه می‌برند و از راه معانی غریبه‌اش جمیع صاحبان علوم
مختلفه منتفع می‌شوند از متکلم و حکیم و فقیه و اصحاب ریاضی و صاحبان علوم و اخلاق طبیعیات و اصحاب تکسیر و منشیان و شعرا
و ادبا و غیر ایشان از جماعتی که از ظاهر قرآن بهره دارند و از بهر بطنی از بطون قرآن جمعی که قابل آن باشند از اصحاب عرفان
و ارباب ایقان فواید و حکم و معارف نامتناهی می‌یابند پس حامل کامل قرآن مجید جمعی‌اند که جمیع بهره‌های قرآن را بر وجه کمال
داشته باشند و ایشان اهلبیت کرام حضرت رسول صلی الله علیه و آله‌اند زیرا که معلوم است باحادیث متواتره که لفظ قرآن مخصوص
ایشانست و قرآن تمام و کامل نزد ایشانست و علوم قرآن که در میان است هم باتفاق بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
منسوبست ایضا احادیث متواتره وارد است که معنی قرآن را کسی بغیر ایشان نمیدانند و علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت
و جمیع شرایع و احکام در قرآن هست و علمش نزد ایشان مخزونست و قرآن را هفت بطن یا هفتاد بطن است و علم جمیع
بطون نزد ایشانست و همچنین عمل نمودن بجمیع احکام و شرایع قرآن مخصوص ایشانست چون از جمیع خطاها معصوم‌اند
و بجمیع کمالات بشری متصف‌اند و ایضا اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمت مخالفان ایشانست چنانچه وارد شده است
که ثلث قرآن در شان ماست و ثلث آن در مذمت دشمنان ماست و ثلث دیگر از فرایض و احکام است و این معنی نیز ظاهر است
که مدح هر صفتی کمالیه که در قرآن واقع است بمدح صاحب آن صفت بر میگردد و صاحب آن صفت بر وجه کمال ایشان‌اند و
مذمت هر صفت نقصی که وارد شده است بمذمت صاحبان آن بر میگردد که دشمنان ایشان‌اند و چون قرآن شخص حقیقت
قایم بذات باکرامتیست که در محال مختلفه ظهورات مختلفه میدارد چنانچه پیوسته در علم واجب الوجود بوده و از آنجا در لوح
ظاهر گردیده و از آنجا بروح حضرت جبرئیل منتقل گردیده و از جانب خدا بلاواسطه و بواسطهٔ جبرئیل بنفس مقدس نبوی ظاهر
گردیده و از آنجا بقلوب اوصیا و مؤمنان در آمده و در صورت ظهور نموده پس اصل این قرآن را حرمتیست لیکن آن
در هر جا که ظهور کرده آن محل را حرمتی بخشیده و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت آن چیز بیشتر گردیده پس
هرگاه آن نقشهای مرکب و لوح و کاغذی که بر آن نقش بسته و جلدی که مجاور آنها گردیده با آنکه پست‌ترین ظهورات
اوست آنقدر حرمت بآنها بخشیده که اگر کسی خلاف آدابی نسبت بآنها بعمل آورد کافر میشود پس قلب مؤمن که حامل قرآن

گردیده حرمتش زیاده از نقش و کاغذ قرآن خواهد بود چنانچه وارد شده است که مؤمن حرمتش از قرآن بیشتر است و از
معانی و اخلاق حسنهٔ قرآن هرچند در مؤمن بیشتر ظهور کرده موجب احترام آن زیاده گردیده و هرچند خلاف آن صفات او
از نقایص و معاصی و اخلاق ذمیمه ظهور کرده موجب نقصان ظهور قرآن و نقص حرمت گردیده پس مراتب ظهور صفات قرآن در او
آن زیاده میگردد تا چون بمرتبهٔ جناب با رفعت نبوی و اهل بیت کرام آن میرسد مرتبهٔ ظهورش بنهایت میرسد چنانچه
در وصف رسول صلی الله علیه و آله وارد شده است که کان خلقه القرآن یعنی خلق آنحضرت قرآن بود بلکه اگر بتحقیق نظر کنی
قرآن حقیقی ایشانند که محل لفظ قرآن و معنی قرآنند چنانچه دانستی قرآن چیزیرا میگویند که نقش قرآن در آن باشد
و نقش کامل قرآن بحسب معنی و لفظ در قلوب مطهرهٔ ایشان حاصل است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار میفرمودند
که منم کلام الله ناطق و این است معنی آن حدیث که حضرت صادق علیه السلام فرموده در حدیث طولانی که قرآن بصورت نیکوئی
بصحرای محشر خواهد آمد و شفاعت عاملان خود خواهد کرد راوی پرسید که آیا قرآن سخن میگوید و میتواند گفت حضرت تبسم نموده
فرمود که خدا رحم کند ضعیفان شیعیان ما را که آنچه از ما میشنوند تسلیم میکنند و اذعان می نمایند بعد از آن فرمود که نماز شخصی است
و صورتی دارد و خلقی دارد و امر و نهی میکند راوی میگوید که صورت من متغیر شد و گفتم این سخن را در میان مردم نقل نمی
توانم کرد حضرت فرمود که مگر ما را بنماز نشناسد حق ما را نشناخته و انکار حق ما کرده بعد از آن فرمود که میخواهی سخن قرآن را
بتو گفتم بلی فرمود که در قرآنست که نماز نهی میکند از فحشا و منکر و ذکر خدا بزرگتر است حضرت فرمود که چون نماز نهی میکند
پس سخن میگوید و فحشا و منکر مردی چند اند و مائیم ذکر خدا و ما بزرگتریم چون این مطلب در محل اخبار اهل بیت علیهم السلام
بسیار و طویل است اگر زیاده از این توضیح نمائیم صواب است بدانکه هر چیز را صورتی و معنی و جسدی و روحی است خواه اخلاق
و خواه عبادات و خواه غیر آنها و جمعی که حشویه اند بظاهر عبارت زده اند و پا از آن بدر نمی گذارند و خود را از بسیاری
حقوق محروم گردانیده اند و جمعی ببواطن و معانی چسپیده اند و از ظواهر دست برداشته اند و بسبب این ملحد شده اند
و صاحب یقین آنست که هر دو را بسمع یقین بشنود و هر دو را اذعان نماید مثلاً اگر بهشت را صورتیست که عبارت از در و
دیوار و درخت و انهار و حور و قصور است و معنی بهشت کمالات و معارف و قرب و لذات معنویست که در بهشت صوری پیدا شد

حشوی میگوید

حشوی میگوید که در بهشت بغیر لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن معنی ندارد و ملحد میگوید که بهشت در و دیوار
در خارجی ندارد و همان لذتهای معنوی را باین عبارات تعبیر کرده اند و باین سبب منکر ضروری دین گردیده و کافر
شده است اما صاحب یقین میداند که هر دو حقست و در ضمن آن لذتهای صوری لذتهای معنوی حاصل میشود چنانچه
در اول کتاب اشاره باین معنی کردیم و همچنین در باب صراط واقع شده است که صراط دین حق است و واقع شده است
که اهل بیت صراط مستقیمند و وارد شده است که صراط محبت علی ابن ابیطالب است و واقع شده است که صراط جسریست
بر روی جهنم همه حق است زیرا که صراط آخرت نمونهٔ صراط دنیاست و در دنیا فرموده اند که بر صراط دین حق و ولایت
اهل بیت مستقیم میباید بود و از چپ و راست شعبه‌های بسیار از مذاهب مختلفه و گناهان کبیره هست که هر که متوجه آنها
میشود از این صراط بدر میرود و این صراط راهیست در نهایت باریکی و دقت و تنگی و کمین گاهها دارد که شیاطین
بر آن رخنه‌ها در کمین نشسته اند و عقبه‌ها از عبادات شاقه و ترک معاصی دارد که بسیاری کسی از آن عقبه‌ها را گم کرده اند
و نمونهٔ این صراط بعینه صراط آخرت است که در نهایت تاریکی و دقت و دشوار است و بر روی جهنم میکشند پس کسیکه
پیوسته در این صراط مستقیم بوده در آن صراط راست به بهشت میرود و هر که بسبب اعتقاد فاسدی یا کبیره هلاک گشته
از این صراط بدر رفته بهمان عقبه کمین گاه که میرسد پایش از آن صراط میلغزد و بجهنم می افتد و همچنین بهشت و دوزخ
دوزخ صورت اخلاق ذمیمه است و درختها و حور و قصور صورت ثمرهٔ افعال حسنه است و همچنین نماز را در دنیا روحی
و بدنی است بدن نماز آن افعال مخصوصه است و روح نماز ولایت علی ابن ابیطالب است و اولاد آن و کمال
روح آنست که جسد را باقی میدارد و منشاء حرکات و آثار بدن میگردد پس نماز بی ولایت چون موجب کمال نمیگردد
و باعث قرب نمیگردد و از عذاب نجات نمی بخشد مانند بدن مرده است پس ولایت روح آنست و چون نماز کامل از
ایشان صادر میشود و اگر از دیگری صادر شود به برکت ایشان میشود پس بقای نماز با ایشان است باین سبب چون روح
نمازند و چون وصف نماز در ایشان کامل گردیده و خلق ایشان شده گویا با نماز متحد اند پس همچنانکه لفظ انسان
بر بدن آدمی و بر روح یا بدن هر دو اطلاق می نمایند همچنین نماز را بر این افعال و بر آن ذوات مقدسه بر آن

ذوات با اتصاف باین صفت اطلاق می نمایند پس نماز که در قرآن واقع میشود ظاهرش که این افعال مراد است
و باطنش که ولایت است مراد است و منافات با یکدیگر ندارد و جمعی از ملاحده اسماعیلیه بسبب اینگونه احادیث را نفهمیده
انکار عبادات کرده اند و کافر شده اند و میگویند که نماز کنایه از شخصی است و روزه کنایه از شخصی است و این اعمال در کار نیست
و جمعی از حشویه بجانب تفریط افتاده انکار این احادیث کرده اند و رد کرده اند و همچنین ایمان چون بحضرت امیر المؤمنین ع
کامل گردیده و آنحضرت بروجه کمال به آن متصف است و بقای ایمان به برکت آنحضرت است و ولایتش رکن اعظم ایمانست
و ایمان در جمیع اعضا و جوارحش سرایت کرده و پیوسته از آثار و افعالش انوار ایمان مشاهده میشود و اگر ایمان بر آن
حضرت اطلاق کنند در بطن قرآن بعید نیست و همچنین مخالفان ایشان در باب کفر و معاصی چنین اند پس روح و معنی
حقیقی صلوات و ایمان و زکوات و غیر آنها از عبادات علی ابن ابیطالب و فرزندان او یند و روح و معنی و محل
حقیقی فحشا و منکر و کفر و فسوق و معاصی ابوبکر و عمر و عثمان و سایر دشمنان ایشانند که بسبب ایشان کفر و معاصی
باقی مانده و در ایشان کامل بوده و همچنین کعبه را حرمت داده اند برای اینکه محل فیوض الهی و معبد دوستان خداست و دوستان
ائمه معصومین و دوستان ایشان که محل معرفت و محبت و یاد خدا است از کعبه اشرف است و کعبه حقیقی ایشانند اما
نباید کسی انکار این کعبه ظاهر بکند با انکار حج کند تا کافر شود بلکه اول میباید که بکعبه ظاهر برود و بعد از آن بکعبه باطن برود
و از انوار ایشان بهره مند شود چنانچه باسانید معتبره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام منقول است که
فرمودند این سنگها را برای این بنا کرده اند که مردم بیایند بطواف و بوسیله این طواف بخدمت ما برسند و معالم دین
خود را از ما یاد گیرند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند زیاده از این معنی را در این مقام بسط نمی توان داد اما اگر ادراک این معنی
درست نموده بسیاری از مشکلات اخبار بر تو ظاهر میگردد و معنی نهی کردن نماز را میفهمی که هم نماز صورتش که در کسی کامل
باشد موجب قرب میشود و از معاصی و متابعت ارباب معاصی نهی میفرماید و منع میکند و هم ائمه معصومین که روح نمازند
نهی میکنند بلکه همان معنی نمازیکه در ایشان کامل گردیده و موجب اعلای قرب ایشان گردیده و بزبان ایشان متکلم است
و تراشح مینمایند زیاده از این سخن در این مقامات نازک گفتن موهم مقاله کفر آمیز میشود رجوع میکنیم بنقل اخباری

کردر وصف

که در وصف حاملان قرآن وارد شده است بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که قاریان قرآن
بر سه قسم اند یکی شخصی است قرآن را خوانده است و آن را سرمایه دنیای خود کرده است و وسیله جلب فواید و اموال از پادشاهان
گردانیده است و بقرآن بر مردم استطاله و زیادتی و فخر میکند و شخصی دیگر آنست که قرآن خوانده است و حروف آنرا حفظ و ضبط نموده و
حدود و احکامش را ضایع گذاشته است و همین درست کردن لفظش سعی می نمایند خدا اینجماعت را در میان حاملان قرآن
بسیار نکند و شخصی دیگر آنست که قرآن را خوانده و دوای قرآن را بر دردهای خود گذاشته و شبهایش را بقرآن بیدار میدارد
و لب بقرآن روزها تشنه مانده بروزه داشتن و بقرآن بر پا ایستاده است در مساجد و جاهای نماز و در شبها پهلو را از رخت
خواب تهی کرده است بسبب قرآن پس ببرکت اینجماعت خداوند عزیز جبار رفع می نماید بلاها را و باینجماعت غلبه میدهد
مسلمانان را بر دشمنان و باینجماعت الله تعالی باران از آسمان میفرستد و الله که این جماعت در میان قاریان قرآن کمتر اند
از گوگرد احمر و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که سزاوارترین مردم بتخشع و تضرع در آشکار و نهان حامل
قرآن است و سزاوارترین مردم در پنهان و آشکار بنماز و روزه حامل قرآنست و بعد از آن باواز بلند ندا فرمودند که ای
حامل قرآن بسبب قرآن تواضع و فروتنی کن تا خدا ترا بلند مرتبه گرداند و بقرآن طلب عزت از مردم مکن که خدا ترا ذلیل میگرداند
و متزین شو بقرآن از برای خدا تا خدا ترا زینت بخشد و آنرا برای مردم زینت خود مکن که خدا ترا معیوب و بد نما میگرداند
بدرستیکه هر که قرآن ختم نماید چنان است که گویا پیغمبری را در میان دو پهلوی آن جا داده اند بدون آنکه وحی بآن بیاید و کسیکه
تمام قرآن را خوانده باشد سزاوار از برای آن آنست که با جاهلان بجهالت کند و در میان جمعی که بغضب می آیند آن
بغضب نیاید و از زود از جا بدر نرود بلکه باید عفو کند و بپوشاند و درگذرد و حلم کند از برای تعظیم قرآن و کسی را که قرآن بآن
عطا کرده باشند و گمان کند که خدا بکسی از خلق چیزی بهتر از آنچه بآن کرامت فرموده داده است از اموال و اسباب دنیا
بتحقیق که عظیم شمرده است چیزها را که خدا حقیر شمرده است و حقیر دانسته است چیزی را که خدا عظیم گردانیده است و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که قرآن را بخواند و با خواندن آن حرامی یا شرابی یا محبت و زینتهای آنرا بر قرآن
اختیار کند مستوجب غضب الهی گردد مگر آنکه توبه کند و اگر بی توبه بمیرد در قیامت قرآن بر آن حجت خود را تمام کند که او را

عذری نماند مقصد چهارم در بیان آداب خواندن قرآن است و آن مشتمل است بر شرایط بسیار اول ترتیل است در قرآن
چنانچه الله تعالی امر فرموده است که وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ترتیل کن در قرائت قرآن ترتیل کردنی و ترتیل قدری از آن واجب است
و قدری سنت است ترتیل واجب بحسب مشهور آنست که حروف را از مخارج ادا کند و حفظ احکام وقف و وصل بکند که کلمه را که
متصل بیکدیگر خواند فاصله در میان بقطع نفس یا سکوت طویل نکند و کلمه اول را ساکن نخواند بلکه آخر کلمه اول را باول کلمه دوم وصل
کند و اگر وقف کند بر وقف بحرکت نکند چنانچه منقولست که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال نمودند از معنی ترتیل
فرمود که ترتیل حفظ وقفهاست و ادا نمودن حرفهاست از مخارج و ترتیل سنت شمرده خواندن و بیتانی خواندن قرآنست
بحیثیتی که حروف بیکدیگر داخل نشود و از یکدیگر ممتاز شود و بسیار هم از یکدیگر جدا نخواند که حروف از هم بپاشد و اتصال کلام
برطرف شود و رعایت صفات حروف و مدها و اقسام وقفها که از کتب قرائت تفاصیل آنها معلوم میشود و آن معانی
نیز داخل است در آنچه حضرت فرموده اند میتوان کرد و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که از تفسیر ترتیل پرسیدند فرمود که
حروف را خوب ظاهر گردان و تند مخوان مانند خواندن شعر که عربان شعر را میخوانند و از هم مپاش مانند پاشیدن ریگ و لیکن بقرع
و خوف آورید یا بکوبید بخواندن قرآن دلهای سخت را و چنان نباشد که همت شما بآخر سوره رسیدن باشد و تند بخوانید که زود تمام شود
دوم بتدبر و تفکر خواندن و متوجه معانی آن گردیدن و برقت و خشوع خواندن است و باید که از مواعظ قرآن متنبه گردد و
از احوال گذشتگان عبرت بگیرد و چون بآیه رحمتی رسد از خدا طلب نماید و چون بآیه عذابی رسد استعاذه نماید چنانچه باسانید
بسیار از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقول است که خیری نیست در قرائتی که در آن
تدبر نباشد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که قرآن بحزن نازل شده است پس آنرا بحزن بخوانید و از حفص
منقولست که حضرت امام موسی علیه السلام از شخصی پرسیدند که بقای در دنیا را میخواهی گفت بلی فرمود که چرا گفت از برای
خواندن قل هو الله احد پس حضرت بعد از زمانی فرمودند که ای حفص هر که از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن نداند
در قبر او را الله تعالی تعلیم قرآن می نماید (فرماید) تا درجات آن بلند گرداند زیرا که درجات بهشت بقدر آیات قرآن است بقاری
میگویند که بخوان و بالا رو پس هر آیه که میخواند یکدرجه بالا میرود حفص گفت که کسی را ندیدم که خوف با امیدش زیاده

ازآنحضرت

آنحضرت باشد و چون قرآن میخواندند بحزن میخواندند و بنحوی میخواندند که گویا مشافهه با کسی خطاب میکردند و از
رجاء بن ابی ضحاک منقول است که حضرت امام رضا علیه السلام در راه خراسان چون بمیان رخت خواب میرفتند تلاوت بسیار
میفرمودند و چون بآیه میرسیدند که در آن ذکر بهشت یا دوزخ بود از خدا سؤال بهشت و استعاذه از جهنم می نمودند و
چون در نماز سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ میخواندند بعد از احد آهسته میگفتند که اللَّهُ أَحَدٌ و چون سوره را تمام میکردند سه مرتبه
میگفتند كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا و چون سوره قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ میخواندند بعد از لفظ کافرون میگفتند آهسته يَا أَيُّهَا
الْكَافِرُونَ و چون از سوره فارغ میشدند سه مرتبه میفرمودند که بَلَى وَأَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ و چون سوره لَا أُقْسِمُ
بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ میخواندند بعد از فارغ شدن میفرمودند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بَلَى و چون از سوره فاتحه فارغ میشدند میفرمودند
که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و چون سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى میخواندند بعد از اعلی میفرمودند آهسته سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى
و در هر جای قرآن که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا میخواندند آهسته میفرمودند که لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ و بسند معتبر از حضرت
منقول است که هرگاه یکی از مسبحات را خوانید بگوئید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى و مسبحات سوره چندند که در اولشان تسبیح یا یسبح
است و چون بخوانید که إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ صلوات بفرستید خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز و چون سوره والتین
بخوانید در آخرش بگوئید وَنَحْنُ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ و چون قُولُوا آمَنَّا بخوانید آمَنَّا بِاللَّهِ و تتمه آیه را بخوانید تا
مُسْلِمُونَ و بسند معتبر دیگر منقول است که حضرت امام رضا علیه السلام در هر سه روز یک ختم قرآن میفرمودند و میگفتند که اگر خواهم
در کمتر از سه روز ختم میتوانم کرد و لکن بهیچ آیه نمیگذرم هرگز مگر آنکه در معنی آن آیه تفکر مینمایم و در سبب نزولش تأمل میکنم و بیاد
می آورم که در چه وقت نازل گردیده لهذا در سه روز یک ختم میکنم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون
سوره قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ میخواندند بعد از لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ میگفتند أَعْبُدُ رَبِّي و بعد از اتمام سوره میفرمودند که دِينِيَ
الْإِسْلَامُ عَلَيْهِ أَحْيَا وَعَلَيْهِ أَمُوتُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که آیات قرآن خزینه های
حکمت ربانی است پس هر خزینه را که میگشائید باید که در آن نظر نمائید و تفکر نمائید جواهر معانی و حکمتها را بیرون آورید و در روایات
دیگر از آنحضرت منقول است که فرمود که اگر در مابین مشرق و مغرب همه بمیرند بعد از آنکه قرآن با من باشد وحشت بهم نرسانم

ربی الله و دینی الاسلام و چون سوره والتین والزیتون میخواندند بعد از فراغ میفرمودند

و چون آنحضرت مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ را میخواندند مکرر میفرمودند بحدی که نزدیک بود که هلاک شوند والحق چگونه وحشت بهم
رساند کسیکه انیس آن خداوند عالمیان باشد و چون خواهد سخن بگوید با خداوند خود سخن گوید و مناجات کند و راز بگوید و اگر
خواهد کسی با او سخن گوید قرآن بخواند گاهی خدا با او خطاب فرماید و خود را مخاطب آن خطبه‌ها دانسته لبیک در جواب گوید
و گاهی پیغمبران با او سخن گویند و خطابهای ایشانرا چنان داند که از ایشان میشنود بلکه بهتر است که پیغمبران با ایشان سخن
میگفته‌اند کور و کری چند بوده‌اند و کسیکه الحال است مخاطب بخطاب ایشان بیشتر است زیرا که خطابهای ایشان برای جمیع
عالمیان عامست و گاهی از حق تعالی برای آن قصه بخواند و گاهی احوال گذشتگان را برای آن نقل میکند و از شادی این کرامت
نزدیک که قالب تهی کند و گاهی خوان نعمتهای الوان بهشت از برایش میکشند و اگر عارفست چون از نعمتهای بهشت برای
این لذت میبرد که از دوست بآن میرسد از وعده‌اش نیز همان لذت میبرد بلکه بیشتر و محبان نشاء شراب طهور بهشت را
در این نشاء مییابند و گاهی اوصاف خود را برای آن جان میفرماید و او را در گلستانهای صفات کمالیه خود بسر میدهد و گاهی
در گلستان رحمانیت تکلیف سیر میکند که خوانهای مملو از الوان نعمت برای کافر و مسلمان کشیده و چه نعمتهای خفی و جلی
بر عاصیان و گناهکاران دارد و گاهی بسیر گلستان رحیمیت میفرستد که چه لطفهای خواص و شفقتهای بی اندازه نسبت
بدوستان خود فرموده و گاهی بسیر بوستان رازقیت میبرد او را که هیچ برگ و گیاهی نیست که بهره خواهی از خوان رزق او
نداشته باشد حتی اگر برگ ضعیفی که در شتهای درخت است قسمی از روزی برای آن مقدر است که از ریشه کرده که در زمین فرو رفته
و دهان گشاده از آب و خاک بدهان خود میکشد چه قدر بآن میرسد و زیاده و کم نرسد و گاهی بسیر گلستان قدرتهای نا
متناهی میبرد و گاهی درهای گنجهای علوم و معارف نامتناهی بر رویش میگشاید و از انواع جواهر حقایق آنچه
دیده‌اش تاب آورد بر آن عرض مینماید و همچنین در جمیع صفات جلال و جمال و رفعت و کمال و آگاهی احوال دوستان
خود و کمالات ایشانرا برای او نقل میکند و از بنده نوازیهای خود امیدوار میگرداند که دوستان چندین هزار سال گذشته را
احوال ایشانرا آنچه مهربانی نقل میفرماید و نعمتهای که خود با ایشان عطا فرموده ایشانرا بآن میستاید و پیمان شکیبائی
ایشان و شفقتهای که در راه آن کشیده‌اند میفرماید و بعد از آن بیان تدارک فرموده خود می نماید و از پیمان فرمودن

وسعت علم و مزید

وسعت علم و مزید کرمهای خود نسبت بگذشتها دستگاه امیدرا وسیع میگرداند زهی پروردگار کریم که با غایت لطف و
مدارا مانند پدر مشفق ادب مهربان برای تکمیل بندگان گاهی بوعده حور و قصور و طعام و شراب تطمیع مینماید و گاهی بوعده
انواع زجر و عقاب تهدید میفرماید بر کسیکه از روی تنبه و آگاهی و تفکر قرآن خواند درهای گلستانهای فیض نامتناهی
بر روی عقل آن مفتوح گردیده باشد و دیده دلش را نور ادراک معانی داده باشند و در هر صفحه از صفحات قرآن که نظر میفرماید
گلستانی از شقایق حقایق مرتب ساخته‌اند و چراغانی از الوان انوار معارف و هدایت برایش مهیا کرده‌اند و محفلی
مملو از دوستان و برگزیدگان خدا برایش حاضر ساخته‌اند و قدحهای مالامال از شراب طهور لطف و محبت برایش
برگرداند میزبانش خداوند مهربانست و مصاحبانش پیغمبران و اوصیا و صدیقان و در چنین بزمی اگر کسی از شادی
نمیرد وحشت نیست دویم با طهارت بودن است در هنگام تلاوت چنانچه از محمد ابن فضیل منقولست که بخدمت حضرت امام
عرض نمود که من قرآن میخوانم و مرا بول میگیرد و بر میخیزم و بول میکنم و استنجا میکنم و بر میگردم و شروع بتلاوت میکنم فرمود
که نکن تا وضو نسازی و این شرط بر سبیل استحبابست بلکه ظاهر احادیث معتبره آنست که جنب و حایض را نیز تلاوت
غیر سورهای سجده مستحبست و بعضی زیاده از هفت آیه را مکروه دانسته‌اند و زیاده از هفتاد آیه گفته‌اند که اهتمامش بیشتر است
ولکن احادیث صحیح دلالت دارد بر اینکه هر چه قدر که از قرآن که خواهند میتوانند خواند بغیر از سوره‌های سجده و تلاوت آیه‌ها
سجده واجب بر ایشان حرامست چهارم استعاذه است و خلافی نیست در اینکه در هر وقت شروع بقرآن کنند استعاذه
مستحبست و در کیفیت آن میان فقها خلافی هست و مشهور میان علمای شیعه یکی از دو صورتست اول اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و این میان شیعه و سنی مشهورتر است دویم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در بعضی روایات شیعه
بعد از این و اعوذ بالله ان یحضرون وارد شده است و در بعضی از روایات استعیذ بالله من الشیطان الرجیم
تنها وارد شده است و در بعضی بجای استعیذ اعوذ وارد شده است و در بعضی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
هو الفتاح العلیم وارد شده است و آن دو وجه اول اشهر و اولاست پنجم رو بقبله بودن است چنانچه منقول است
که بهترین مجالس آنست که آدمی رو بقبله باشد و بعضی دیگر از آداب در کتب تفسیر و قرائت مذکور است و ذکر آنها در این مقام موجب تطویل

میکردد ساقیه هجدهم در کیفیت ختم قرآنست بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود
که من در یک شب قرآن را ختم میکنم حضرت فرمود که مرا خوش نمی آید که در کمتر از یکماه ختم کنی و بسند معتبر منقولست که ابو بصیر
بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که من قرآن را در یک شب ختم کنم حضرت فرمود که نه گفت در دو شب فرمود که نه تا بشش
شب رسانید و حضرت اشاره فرمودند که بلی بعد از آن فرمودند که جمعی که پیش از شما بودند قرآن را در یکماه و کمتر ختم میکردند
و بدرستیکه قرآن را تند نمی باید خواند بنحوی که حروفش گم شوند در یکدیگر ولکن بترتیل میباید خواند و چون بآیه گذری که در آن
یاد بهشت باشد توقف کن و از خدا بهشت را سوال کن و چون بآیه گذری که در آن ذکر آتش باشد توقف کن و استعاذه
کن بخدا از آتش جهنم پس ابو بصیر پرسید که در ماه رمضان در یک شب ختم بکنم فرمود که نه پرسید که در دو شب ختم کنم فرمود که نه
پرسیدم که در سه شب ختم بکنم اشاره فرمود که بلی ماه رمضان را حقی و حرمتی و کرامتی است که ماههای دیگر با آن شباهت ندارند
در آن ماه نماز بسیار بکن و بسند معتبر دیگر منقولست که از آنحضرت سوال نمودند که در چند روز قرآن ختم کنم فرمود که پنج قسمت کن
یا هفت قسمت نزد من قرآنیست که در ده قسمت کرده اند و علی ابن المغیره بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که
پدرم از جدت سوال نموده بود از ختم کردن قرآن در هر شب حضرت فرموده بودند که بلی و پدرم در ماه مبارک رمضان چهل
ختم میکردند و من گاهی چهل ختم میکنم و گاهی زیاده و گاهی کمتر بقدر آنچه فراغ و مجال داشته باشم پس چون روز فطر میشود یک
ختم را از برای حضرت رسول صلی الله علیه وآله قرار میدهم و یکی از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و یکی از برای حضرت فاطمه ع
و دیگری از برای هر یک از ائمه و یکی از برای شما و تا حال پیوسته چنین کرده ام چه ثواب از برای من خواهد بود بسبب این عمل
حضرت فرمود که ثواب این عمل چنین خواهد بود که در قیامت تو با ایشان باشی راوی گفت الله اکبر چنین ثوابی از برای
من خواهد بود حضرت سه مرتبه فرمودند که بلی ساقیه بیستم در ثواب تعلیم و تعلم و حفظ قرآنست بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که هر که حافظه اش کم باشد و قرآن را بمشقت حفظ کند حق تعالی دو اجر با کرامت فرماید و در حدیث دیگر فرمود
که سزاوار مؤمن نیست که بمیرد تا آنکه قرآن را یاد گرفته باشد یا مشغول یاد گرفتن باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که یاد گرفتن قرآن بر آن
دشوار باشد و بمشقت یاد گیرد او را دو اجر است و بسند معتبر از یعقوب احمر منقولست که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمودم

کرمرا عفو

که مرا غمها روداده که آنچه در خاطر داشتم فراموش کردم حتی بسیاری از قرآن را نیز فراموش کرده ام چون نام قرآن را
بردم حضرت را فزعی و خوفی حاصل شد و فرمود که بدرستیکه شخصی که فراموش کرده است سوره از قرآن را آن سوره در قیامت
در درجه بلندی از درجات بهشت برا و مشرف میشود و میگوید السلام علیک آن در جواب میگوید و علیک السلام تو کیستی میگوید
که من فلان سوره ام که مرا ضایع کردی و ترک نمودی کاش بمن متمسک میشدی و مرا از دست نمیدادی امروز ترا باین درجه
میرسانیدم بعد از آن فرمود که بر شما باد بیاد گرفتن قرآن بدرستیکه جمعی قرآن را یاد میگیرند که ایشانرا قاری بگویند و
جمعی یاد میگیرند که بآواز خوش بخوانند تا مردم بگویند که خوش آواز اند و در این دو طایفه چیزی نیست و جمعی قرآن را یاد میگیرند
که شب و روز در نمازها بخوانند که پروا ندارند که کسی بداند یا نداند و احادیث بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموش کردن
قرآن واقع شده است و ظاهر بعضی فراموش کردن لفظ است و ظاهر بعضی ترک عمل نمودن بمعانی آن و معنی جمع ظاهرا
که بد است و اول کار از روی بی اعتنائی باشد بد است و اگر بی اختیار بسبب ضعف حافظه از خاطرش محو شود قصوری ندارد و بعضی
احادیث که وارد شده است که قصور ندارد بر این معنی محمولست چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هر که قرآن را یاد
بگیرد و عمداً فراموش کند چون محشور گردد آید دستش در گردنش بسته باشد و خدا بعدد هر آیه ماری بر آن مسلط گرداند که در آتش جهنم
قرین او باشند مگر آنکه خدا او را بیامرزد و فرمود که نیکان شما کسانی اند که قرآن یاد گیرند و یاد دهند و از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که بدرستیکه حق تعالی گاه هست که قصد میفرماید عذاب اهل زمین را که یکی از ایشان را مستثنی نفرماید از بسیاری
گناهان ایشان پس چون نظر میفرماید به پیران که قدم بر میدارند بسوی نمازها و اطفال که قرآن یاد میگیرند بر ایشان رحم
میفرماید و عذاب را از ایشان تاخیر مینماید ساقیه هفدهم در ثواب قرائت قرآنست بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که قرآن عهدنامه الهی است بسوی بندگان پس سزاوار است که هر مسلمانی در فرمان الهی نظر نماید و در هر روز پنجاه
آیه بخواند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که خانه که در آن قرآن خوانده میشود و یاد خدا در آن میشود برکت
در آنخانه بسیار میشود و ملائکه در آنخانه حاضر میشوند و شیاطین از آنخانه دور میشوند و روشنی میدهد آنخانه اهل آسمانها را
چنانکه کواکب روشنی میدهد به اهل زمین و خانه که در آن قرآن خوانده نمی شود و یاد خدا نمیکنند در آن برکت آنخانه کمت

و ملائکه از آنخانه دوری میکنند و شیاطین در آنخانه حاضر میباشند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خانه که در آن مسلمان قرآن
خواند اهل آسمان آنخانه را بیکدیگر مینمایند چنانکه اهل دنیا ستارههای روشن را بیکدیگر می نمایند و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که قرآن را ایستاده در نماز بخواند الله تعالی بعدد هر حرفی صد حسنه در نامه عملش بنویسد
و اگر نشسته در نماز بخواند بهر حرفی پنجاه حسنه از برایش بنویسند و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه از برایش بنویسند و بسند
صحیح از آنحضرت منقول است که فرمود که چه چیز مانع میشود تاجران شما را که مشغول اند در بازارها از اینکه چون بخانه برگردند
بخوابند تا سوره از قرآن بخوانند تا الله تعالی بجای هر آیه ده حسنه از برای ایشان بنویسد و ده گناه از ایشان محو نماید
و از بشیر بن غالب منقول است که حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند که هر که آیه از کتاب خدا ایستاده بخواند الله تعالی بهر حرفی صد حسنه
از برای آن بنویسد و اگر در غیر نماز باشد بهر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد و اگر گوش بدهد قرآن را بهر حرفی حسنه از برایش بنویسد
و اگر در شب قرآن را ختم نماید ملائکه تا صبح بر آن صلوات فرستند و اگر در روز ختم کند ملائکه کاتبان اعمال تا شام بر او صلوات
فرستند و البته بعد از ختم قرآن یک دعا مستجاب از برای آن هست و ختم قرآن از برای آن بهتر است از ما بین آسمان و زمین
که پر از ثواب شده راوی عرض نمود که اگر قرآن نخوانده باشد چه کند فرمود که الله تعالی بخشنده و کریم است آنچه میداند بخواند خدا
او را از این ثواب میدهد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که در مکه ختم کند قرآن را از جمعه تا جمعه یا بیشتر
یا کمتر و ختمش در روز جمعه باشد الله تعالی از اجر و ثواب برای آن بنویسد از اول جمعه که در دنیا بوده است تا آخر جمعه که خواهد
بود و همچنین اگر در روزهای دیگر ختم نماید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که در شبی ده آیه بخواند
او را از غافلان ننویسند و اگر در شبی پنجاه آیه بخواند او را از ذاکران بنویسند و اگر صد آیه بخواند او را از قانتان بنویسند
و اگر دویست آیه بخواند او را از خاشعان بنویسند و اگر سیصد آیه بخواند او را از رستگاران و فایزان بنویسند و اگر پانصد آیه
بخواند او را از مجاهدان بنویسند که سعی بسیار در عبادت کرده باشد و اگر هزار آیه بخواند برای آن قنطاری از نیکی بنویسند
که هر قنطاری پانزده هزار مثقال از طلا باشد و هر مثقال بیست و چهار قیراط باشد و قیراط کوچکش مثل کوه احد باشد و قیراط بزرگش
مثل ما بین آسمان و زمین و از حضرت علی ابن الحسین علیه السلام منقول است که هر حرفی از کتاب خدا را گوش بدهد الله بخواند .

الله تعالی برای آن

الله تعالی برای آن حسنه بنویسد و گناهی از آن محو نماید و درجه برای آن بلند گرداند و کسی که حرفی از قرآن را بخواند الله تعالی
ده حسنه برای آن بنویسد و ده سیئه از آن محو نماید و ده درجه برای آن بلند کند و فرمود که نمی گویم که هر آیه با آن این ثواب است
بلکه بهر حرفی مانند با و تا و هر که حرفی از قرآن را نشسته در نماز بخواند خداوند عالمیان پنجاه حسنه برای آن ثبت نماید و پنجاه گناه
از آن محو فرماید و پنجاه درجه از برای آن بلند گرداند و هر که حرفی را ایستاده در نماز بخواند الله تعالی صد حسنه از برای او ثبت
نماید و صد سیئه از او محو فرماید و صد درجه از برای او بلند گرداند و کسی که قرآن را ختم نماید حق تعالی یک دعای مستجاب عطا
فرماید از برای دنیا یا آخرت و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که اگر کسی بآیه از قرآن پناه ببرد از شر دشمنان اگر
از مشرق تا مغرب دشمن آن باشند از شر همه ایمن گردد اگر با یقین و اعتقاد بخواند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که شخصی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله شکایت کرد از درد سینه او حضرت فرمود که بخوان قرآن و طلب شفا کن از آن
زیرا که الله تعالی میفرماید که قرآن شفای دردهاییست که در سینه هاست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
که هر که صد آیه بخواند از هر جای قرآن که باشد و بعد از آن هفت مرتبه یا الله بگوید اگر بر سنگ دعا کند خدا او را بشکافد و بسند
معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که هر که از بلیه بترسد و صد آیه بخواند از هر جای قرآن که خواهد بعد از آن بگوید
اللهم اکشف عنی البلاء سه مرتبه الله تعالی آن بلا را از او دفع نماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر چیزی را بهاری
و بهار قرآن ماه مبارک رمضان است سادس ختم در بیان فضیلت تلاوت از قرآن و نگاه داشتن قرائت است و از
جعفر بن محمد علیه السلام منقول است که هر که از مصحف تلاوت نماید از چشمش بهره ور باشد و عذاب پدر و مادرش را تخفیف دهند
هر چند که کافر باشند و بروایت دیگر فرمود که دوست میدارم که در خانه مصحفی باشد که الله تعالی ببرکت آن مصحف شیاطین را
از آنخانه دفع نماید و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهلش در آن نماز نکنند
و عالمی که در میان جهال باشد و مصحفی که آویخته باشد و غبار بر آن نشسته باشد و از آن تلاوت ننمایند
و از اسحق منقول است که بآنحضرت عرض نمود که من قرآن را در حفظ دارم از خاطر بخوانم بهتر است یا نظر در مصحف کنم و بخوانم
فرمود که از مصحف بخوان که بهتر است مگر نمیدانی که نظر کردن در قرآن عبادت است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که

مؤمن بآنها منتفع می‌شوند بعد از مرگش فرزند صالحی که از برای آن استغفار نماید و مصحفی که از آن بماند که تلاوت نمایند
و چاهی که از برای خدا بکند و درختی که از برای خدا بنشاند و صدقهٔ آبی که جاری کرده اند و سنت نیکوئی که بگذارد که بعد از آن مردم
بآن سنت عمل نمایند و در حدیث مناهی نبی صلی الله علیه و آله وارد است که نهی فرمود از آنکه قرآن را بآب دهن محو نمایند یا بآب دهن بشویند
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که نظر کردن بر روی علی بن ابی طالب عبادت است و نظر بر روی پدر و مادر
بمهربانی و شفقت کردن عبادت است و نظر در مصحف کردن عبادت است و نظر بکعبه کردن عبادت است **ساقیه نهم** در بیان فضائل
و فواید بعضی از آیات و سوره‌های قرآنی است **سورة الفاتحة** بسند معتبر منقول است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی چشم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که را علتی عارض شود در همان وقت هفتاد مرتبه سوره حمد را بخواند اگر علتش برطرف شود اکتفا نماید و اگر نه هفتاد مرتبه بخواند
من ضامنم از برای آن عافیت را و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که سوره حمد را بخواند الله تعالی بعدد
هر آیه که از آسمان نازل شده است ثواب باو کرامت فرماید و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که من قسمت کرده ام سوره فاتحة الکتاب را میان خود و بنده خود پس نصف آن سوره از منست
و نصف آن از بنده منست و آنچه بنده از من در آن سوال نماید بآن عطا میفرمایم پس چون بنده میگوید **بسم الله الرحمن الرحیم**
الله تعالی میفرماید که ابتدا کرد بنده من بنام من و بر من لازم است که کارهای او را باتمام رسانم و در جمیع احوال برای او برکت قرار دهم
پس چون بگوید **الحمد لله رب العالمین** الله تعالی میفرماید که بنده من حمد من کرد و دانست که نعمتهائی که نزد اوست همه
از جانب منست و بلاها که از آن دور شده است همه بتطول و احسان منست ای ملائکه شما را گواه میگیرم که از برای آن اضافه
کردم نعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را و رفع کردم از آن بلاهای آخرت را چنانچه بلاهای دنیا را از آن دفع کرده ام پس چون **الرحمن الرحیم**
میگوید حق تعالی میفرماید که بنده من برای من شهادت داد که من رحمن و رحیم ای ملائکه شما را گواه میگیرم
که بهره او را بسیار کردم و نصیب او را از عطای خود عظیم گردانیدم و چون **مالک یوم الدین** میگوید خداوند عالمیان
میفرماید که ای ملائکه گواه میگیرم شما را که چنانچه اعتراف کرد که من مالک روز جزایم من در روز حساب حساب او را آسان کنم

واز گناهانش

و از گناهانش درگذرم و چون **ایاک نعبد** گوید حق جل و علا فرماید که راست گفت بنده من مرا عبادت کرد پس شما را
گواه میگیرم که او را برین عبادت ثوابی کرامت فرمایم که جمیع مخالفان از روی منزلت او نمایند و چون **ایاک نستعین**
گوید الله تعالی فرماید که بنده من از من استعانت جست و التجا بمن آورد گواه میگیرم شما را که او را در جمیع امور او را اعانت نمایم
و در جمیع شداید بفریاد او رسم و در روز بلاها دستگیر او باشم پس چون **اهدنا الصراط المستقیم** بگوید تا آخر سوره
الله تعالی فرماید که آنچه از من طلبید باو کرامت کردم و آنچه آرزو کرد بآن عطا فرمودم و از آنچه از آن ترسید او را از آن ایمن
گردانم و بسند دیگر منقول است که سوره حمد را بر دردی هفتاد مرتبه نمیخوانند مگر آنکه آن درد ساکن میشود و بسند معتبر از حضرت صادق
منقول است که اگر سوره حمد را بر میتی هفتاد مرتبه بخوانند و روح بآن برگردد عجب نخواهد بود و بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که هر که را سوره حمد عافیت نبخشد هیچ چیز او را عافیت نمی‌بخشد و ایضا منقول است که حضرت صادق علیه السلام بعضی از اصحاب
خود که شکایت از تب کرده بود فرمود که بندهای پیراهنت بگشا و سر در گریبان کن و اذان و اقامت بگو و هفت مرتبه سوره
حمد را بخوان آن شخص چنان کرد بزودی شفا یافت و در حدیث دیگر منقول است که شخصی از صداع بآنحضرت شکایت کرد حضرت
فرمود که دست خود را بر موضع درد بگذار و سوره حمد و آیة الکرسی را بخوان و بگو **الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله**
والله اکبر اجل و اکبر مما اخاف و احذر اعوذ بالله من عرق نعار و اعوذ بالله من حر النار **سورة البقرة**
و سورة آل عمران بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره بقره و آل عمران را بخواند
این دو سوره در روز قیامت بر سر آن سایه افکنند مانند دو ابر یا دو عبا و بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام
منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که چهار آیه از اول سوره بقره و آیة الکرسی تا علی العظیم با دو آیه بعد از آن و سه آیه
آخر سوره بقره را بخواند هرگز در خود و مالش نبیند چیزی که نخواهد و شیطان بنزدیک آن نیاید و قرآن را فراموش نکند و از حضرت
امام رضا علیه السلام منقول است که هر که آیة الکرسی در وقت خواب بخواند از فالج ایمن گردد و هر که بعد از نماز بخواند هیچ صاحب
نیشی بآن ضرر نرساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که یک مرتبه آیة الکرسی بخواند الله تعالی
برگرداند از آن هزار بلا از بلاهای دنیا و هزار بلا از بلاهای آخرت که سهلترین بلاهای دنیا فقر و احتیاج باشد و کمترین بلاهای

آنحضرت عذاب قبر شد و منقول است که ابوذر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که کدام آیه عظیم‌ترین آیتی است که بر تو
نازل گردیده است فرمود که آیة الکرسی و بسند دیگر منقول است که شخصی بحضرت صادق علیه السلام از تب شکایت کرد فرمود
که آیت الکرسی را بر ظرفی بنویس و با آب حل کن و بخور و از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که یکی از پدرانم شنید
کسی سورهٔ فاتحه میخواند فرمود که شکر خدا کرد و مزد یافت و بعد از آن شنید که قل هو الله احد میخواند که ایمان آورد و ایمن شد
و بعد از آن شنید که سورهٔ انا انزلناه میخواند فرمود که تصدیق پیغمبر کرد و آمرزیده شد و بعد از آن شنید که آیة الکرسی
میخواند فرمود که به به نازل شد برات بیزاری او از جهنم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که
کسیکه چیزی آزاری داشته باشد آیة الکرسی بخواند و در خاطر خود قرار دهد که برطرف میشود بتوفیق الله عافیت می یابد ان
شاء الله و هر که پیش از طلوع آفتاب یازده مرتبه سورهٔ قل هو الله احد و یازده مرتبه انا انزلناه و یازده مرتبه آیة الکرسی
بخواند خدا مالش را از تلف حفظ نماید و چون کسی خواهد که از خانه بیرون رود چند آیهٔ آل عمران یعنی ان فی خلق السموات
والارض تا آخر سوره با آیة الکرسی سورهٔ انا انزلناه و سورهٔ حمد بخواند که موجب قضای حاجتهای دنیا و آخرت میگردد و بسند
معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که صد مرتبه آیة الکرسی بخواند چنان باشد
که تمام حیات خود را عبادت کرده باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که الله تعالی فرمود که بتو دادم دو
گنج از گنجهای عرش خود کرامت کرده ام فاتحة الکتاب و خاتمهٔ سورهٔ بقره یعنی آمن الرسول تا آخر سوره و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود که گمان ندارم که کسی را که در اسلام عقلش کامل شده باشد که شبی بدون خواندن
آیة الکرسی بسر آورد و بعد از آن فرمود که اگر بدانید که چه فضیلت دارد در هیچ حالی از آن ترک نمائید بدرستیکه حضرت رسول
مرا خبر داد که آیة الکرسی را از زیر گنج زیر عرش بمن کرامت کرده اند و به پیغمبری پیش از من نداده بودند بعد از آن
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که از آنروز که این را از حضرت شنیده ام تا حال یک شب ترک خواندن آن نکرده ام
سه مرتبه میخوانم در هر شبی یکمرتبه بعد از نماز خفتن و دو مرتبه بعد از نافله و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هر که بعد از نماز واجب آیة الکرسی بخواند تا وقت نماز دیگر در امان خدا باشد و در حدیث دیگر منقول است که فرمودند

یا علی بر تو باد

یا علی بر تو باد بتلاوت آیة الکرسی بعد از نماز فریضه بدرستیکه محافظت و مداومت نمی نماید بر خواندن آن مگر پیغمبر
یا صدیقی یا شهیدی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که چون الله تعالی امر فرمود که سورهٔ فاتحه و آیهٔ
شهد الله و آیة الکرسی و آیهٔ قل اللهم مالک الملک را بزمین آورند ایشان در عرش الهی در آویختند و گفتند پروردگارا
بکجا میفرستی بنزد صاحبان خطاها و گناهان میفرستی الله تعالی وحی فرمود بایشان که بروید بزمین بعزت و جلال خود سوگند
میخورم که هر که از آل محمد و شیعیان ایشان شما را تلاوت نماید بعد از نمازهای واجب البته بسوی آن نظر نمایم بنظر مخفی خود
یعنی الطاف خاصهٔ خود را شامل حال آن گردانم هر روز هفتاد نظر در هر نظر کردنی هفتاد حاجت او را برآورم و او را قبول
کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی علیه السلام منقول است که اشجع سلمی بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود
که من بسیار سفر میکنم و در جاها بناهای مخوف واقع میشوم میخواهم که چیزی تعلیم من فرمائی که موجب ایمنی من گردد حضرت فرمود
که هر گاه خوف بر تو غالب گردد دست راست خود را بر بالای سر خود بگذار و آواز بلند این را بخوان **افغیر دین الله یبغون
وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها و الیه یرجعون** اشجع گفت چون بسفر رفتم بوادیه رسیدم که میگفتند
جن در آنجا بسیار اند ناگاه شنیدم شخصی میگوید بگیریدش من آیه را خواندم دیگری گفت چگونه بگیریمش و حال آنکه پناه بآیهٔ طیبه برد
سورة النساء از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ نساء را در هر جمعه بخواند از فشار قبر ایمن گردد
سورة المائدة بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ مائده را در پنجشنبه بخواند ایمانش
بظلم و گناه آلوده نشود و هرگز بخدا مشرک نشود **سورة الانعام** بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که سورهٔ
انعام یکدفعه نازل شد و هفتاد هزار ملک آنرا مشایعت کردند تا نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند پس این سوره را
تعظیم نمائید و بزرگ دانید که اسم اعظم الهی در هفتاد موضع این سوره هست و اگر مردم بدانند که در قرائتش چه فضیلت
و ثواب است هرگز ترک آن ننمایند قرائتش را و از عبد الله عباس منقول است که کسی که سورهٔ انعام را در هر شب بخواند روز
قیامت از جملهٔ ایمنان باشد و بدیدهٔ خود هرگز جهنم را نبیند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که سورهٔ انعام
یکدفعه نازل شد و هفتاد هزار ملک مشایعت آن کردند و آواز بلند کرده بودند به تسبیح و تکبیر و تهلیل تا نزد حضرت رسول

آورند پس هر که این سوره را بخواند آن هفتاد هزار ملک تسبیح میگویند از برای آن تا روز قیامت و از حضرت امام محمد باقر
منقولست که اگر علتی داشته باشی که خوف هلاک از آن داشته باشی سوره انعام را بخوان که مکروهی نمیرسد ترا از آن
علت سورة الاعراف بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره اعراف را در هر ماه بخواند در روز
قیامت از جمله جماعتی باشد از دوستان خدا که الله تعالی در شان ایشان فرموده است که خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک
نمی شوند و اگر در هر جمعه بخواند او را در قیامت حساب نکنند و بدرستیکه آیات محکمات در آن بسیار است پس قرائت این سوره را
ترک منمایید که گواهی میدهد در قیامت برای کسیکه آنرا خوانده باشد و بسند معتبر از اصبغ ابن نباته منقولست که
روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که بحق آن خداوندی که محمد را براستی فرستاده است و اهل بیتش را گرامی داشته است
که آنچه امروز از آن احتراز از برای سوختن یا غرق شدن یا دزدی یا گریختن چهارپایان و کنیز و غلام البته در قرآن هست
پس هر که خواهد از من سوال نماید پس شخصی برخواست و گفت یا امیر المومنین علیه السلام چیزی از قرآن بمن تعلیم نما که مرا ایمن
گرداند از سوختن و غرق شدن فرمود که این دو آیه را بخوان إنّ وليّي الله الذي نزّل الكتاب وهو يتولّى
الصالحين. وما قدروا الله حقّ قدره والارض جميعا قبضته يوم القيمة والسموات مطويّات بيمينه
سبحانه وتعالى عمّا يشركون هر که این دو آیه را بخواند از سوختن و غرق شدن ایمن شود پس شخصی خواند که آتش
در خانه همسایگانش افتاد و او سالم ماند و خانه او آتش نگرفت پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المومنین چهارپای
دارم و چموشی میکند و من از آن میترسم حضرت فرمود که در گوش راستش این آیه را بخوان وله اسلم من في السموات
والارض طوعا وكرها واليه يرجعون پس آن شخص چنین کرد چهارپایش نرم و هموار شد شخصی دیگر برخواست گفت
یا امیر المومنین در آن زمینی که من میباشم حیوانات درنده بسیار اند و بخانه من داخل میشوند و تا حیوانات را ضایع نکنند
بدر نمی روند حضرت فرمود که این دو آیه را بخوان لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتّم حريص عليكم
بالمؤمنين رءوف رحيم فان تولّوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكّلت وهو ربّ العرش العظيم آنمرد این دو
آیه را خواند و دیگر درنده ها بخانه اش نیامدند و شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المومنین در شکم من صفرا ایذا بهم رسیده است

آیه که موجب

آیه که موجب شفای آن گردد حضرت فرمود که بعلی یا انگر درهم و دینار که خرج کنی بر شکم خود آیه الکرسی بنویس و بشوی و آن
آب را بخور که این ذخیره باشد در شکم تو و باعث شفا میگردد بقدرت الهی شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المومنین علیه السلام
برای گم شده چیزی بفرما حضرت فرمود که دو رکعت نماز بکند و در هر رکعتی سوره یس بخوان و بعد از آن بگو يا هادي الضالّ
ردّ عليّ ضالّتي الحمد چنین کرد و الله تعالی گم شده اش را بآن برگردانید پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المومنین
بنده از من گریخته است فرمود که این آیه را بخوان او كظلمات في بحر لجّيّ يغشاه موج من فوقه موج من فوقه
سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج يده لم يكد يريها ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور چون
آیه را خواند غلامش برگشت پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المومنین حرزی برای دفع دزدی بفرما که دزد مال
مرا بسیار میبرد در شب حضرت فرمود که چون بخوابگاه میروی این دو آیه بخوان قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن تا آخر
سوره بنی اسرائیل بعد از آن حضرت فرمود که کسیکه شب در بیابانی باشد تنها و آیه سخره ان ربكم الله الذي
خلق السموات والارض را تا تبارك الله ربّ العالمين بخواند ملائکه او را محافظت و حراست نمایند و شیاطین
از آن دور شوند پس شخصی این را شنید و شبی بصحرائی افتاد و شب در آنجا ماند و فراموش کرد که این آیه را بخواند چون
خوابید دو شیطان آمدند و یکی ریشش را گرفت رفیقش با او گفت دست از آن بدار و او را مهلت ده چون دست برداشت آنمرد
بیدار شد و آیه سخره را خواند آن شیطان که ریشش را گرفته بود به دیگری گفت که من دست برداشتم کاش آیه را نخواند خدا
بینی ترا بر خاک مالد الحال تا صبح باید که محافظت کنیم تا صبح چون صبح شد بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد و گفت
در سخن تو شفا و راستی دیدم و حال شب خود را نقل کرد بعد از طلوع آفتاب بآن محلی که شب خوابیده بود برگشت اثر موی
شیطان بر زمین ظاهر بود که موی خود را کشیده بود و دور رفته بود سورة الانفال وسورة التوبة از حضرت صادق
منقولست که هر که سوره انفال و سوره برائت را در هر ماه بخواند هرگز نفاق بر او راه نیابد و از شیعه حضرت امیر المومنین
باشد سورة يونس از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره یونس را در هر دو ماه یا سه ماه بخواند بیم این نیست که از
جمله جاهلان گردد و در قیامت از جمله مقربان باشد سورة هود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره

هود را بخواند در هر جمعه الله تعالی او را در قیامت در زمرهٔ پیغمبران مبعوث گرداند و در قیامت گناهی از آن ظاهر نشود و بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که از غرق ترسد این آیه را بخواند بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی
لغفور رحیم بسم الله الملک الحق المبین وما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات
مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون سورهٔ یوسف از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که
سورهٔ یوسف را در هر روز یا هر شب بخواند چون در قیامت مبعوث شود جمال آن مانند جمال حضرت یوسف باشد و از ترس روز
باک فزع اکبر او را فزع نرسد و از نیکان و بندگان صالح خدا باشد سورهٔ الرعد از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که
بسیار سورهٔ رعد را بخواند هرگز صاعقه بآن نرسد و اگر چه ناصبی باشد و اگر مؤمن باشد خدا او را داخل بهشت گرداند بی حساب
و شفاعت او را قبول فرماید در اهل بیت و برادران مؤمن اش سورهٔ ابراهیم و سورهٔ حجر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که سورهٔ ابراهیم و سورهٔ حجر را در دو رکعت نماز در هر جمعه بخواند هرگز بآن فقر و دیوانگی و بلیهٔ عظیمی نرسد سورهٔ
النحل از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ نحل را در هر ماه بخواند در دنیا بقرض مبتلا نشود و هفتاد
نوع از بلا از آن دور گردد که سهل‌تر آنها دیوانگی و خوره و پیسی باشد و مسکن آن در جنة عدن باشد که در میان بهشتها
واقع است سورهٔ بنی اسرائیل از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند
نمیرد تا قایم آل محمد را ببیند و از اصحاب آن باشد منقول است که عمر ابن حنظله بحضرت صادق علیه السلام شکایت نمود از
صداع حضرت فرمود که دست بر بالای سر بگذار و این آیه را بخوان قل لو کان معه الهة کما یقولون اذا لابتغوا
الی ذی العرش سبیلا و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول رایت المنافقین یصدون عنک
صدودا سورهٔ کهف از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ کهف را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر
شهید و خدا او را در زمرهٔ شهدا محشور گرداند و در قیامت با شهیدان بایستد و بسند معتبر از آنحضرت علیه السلام منقول است
که هر که سورهٔ کهف را در هر شب جمعه بخواند کفارهٔ گناهان او باشد که از جمعه تا جمعه کرده است و در روایات دیگر وارد شده
که هر که در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند همین ثواب داشته باشد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که آیهٔ

قل انما

قل انما انا بشر مثلکم یوحی را تا آخر سوره بخواند در وقت خواب از خوابگاه او تا کعبه نوری ساطع گردد که میان
آن پر باشد از ملائکه و استغفار برای او کنند تا صبح و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که هر که این آیه را
در وقت خواب بخواند در هر وقت که خواهد بیدار شود سورهٔ مریم از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که مداومت نماید
بر سورهٔ مریم نمیرد تا آنچه خواهد در خود و مال و فرزند به بیند و در آخرت بآن بدهند مثل ملکی که حضرت سلیمان در دنیا داشت
سورهٔ طه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ترک نکنید سورهٔ طه را که خدا این سوره را دوست میدارد و هر که این
سوره را میخواند دوست میدارد و کسی که بر قرائتش مداومت نماید الله تعالی در قیامت نامهٔ عملش را بدست راستش دهد و او را
بر گناهی که در اسلام کرده است حساب نکند و در آخرت آنقدر مزد بآن عطا فرماید که او راضی شود سورهٔ انبیا از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که سورهٔ انبیا را بخواند از روی محبت و خواهش در باغستانهای بهشت با همه پیغمبران رفاقت کند و در دنیا
در نظر مردم با هیبت باشد سورهٔ حج از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که سورهٔ حج را در سه روز یک مرتبه بخواند
در آن سال توفیق حج را بیابد و اگر در آن سفر بمیرد داخل بهشت شود راوی پرسید که اگر سنی باشد چون است فرمود که عذابش
تخفیف می یابد سورهٔ مؤمنین از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که در هر جمعه سورهٔ مؤمنین را بخواند الله تعالی
خاتمهٔ او را بخیر گرداند و در فردوس اعلی منزلش با منزل پیغمبر الله باشد سورهٔ نور از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود
حفظ نمایید اموال و فروج خود را از حرام بتلاوت کردن سورهٔ نور و این سوره زنان خود را نیز از حرام حفظ نمایید بدرستیکه
کسی این سوره را در هر شب یا در هر روز مداومت نماید هیچ یک از اهل خانهٔ او زنا نکنند تا او بمیرد و چون بمیرد و چون
بمیرد هفتاد هزار ملک تا قبر او را مشایعت نمایند که همه از برای او دعا کنند و استغفار نمایند تا بقبرش گذارند و بسند
معتبر منقول است که شخصی از وجع و ضعف چشم بحضرت امام موسی علیه السلام شکایت نمود حضرت فرمود که آیهٔ نور را سه مرتبه
در جامی بنویس پس او را بشو و در شیشه ضبط کن و مکرر به چشم بکش راوی گفت که صد میل کمتر کشیدم که دیده ام صحیح‌تر از اول شد
سورهٔ فرقان از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که ترک مکن تلاوت سورهٔ فرقان را بدرستیکه هر که هر شب این سوره را بخواند
الله تعالی او را حساب و عذاب نکند و منزلش در فردوس اعلی باشد سورهٔ طواسین از حضرت علیه السلام منقول است که هر که سه طس را در شب جمعه

بخواند از اولیاء و دوستان خدا باشد و در حفظ و حراست الهی باشد و در دنیا فقر و بدحالی باو نرسد و در آخرت از بهشت
باو آنقدر بدهند که راضی شود و زیاده از رضای آن باو عطا فرمایند و الله تعالی او را صد زن از حور العین باو کرامت فرماید
سورة العنکبوت و الروم بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ عنکبوت و روم را در شب بیست و سیم
ماه رمضان بخواند و الله که از اهل بهشت است و در این حکم استثنا نمی کنم و نمی ترسم که خدا در این سوگند گناهی بر من بنویسد
و این دو سوره را نزد الله تعالی منزلت عظیم است سورة لقمن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که کسی که سورهٔ
لقمن را در شب بخواند الله تعالی در آن شب ملکی چند بر آن موکل گرداند که او را از شیطان و لشکرهایش حفظ کنند تا صبح شود و اگر
در روز بخواند او را از شیطان و لشکرش حفظ نمایند تا شب دیگر سورة السجدة از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که
سورهٔ سجده را در هر شب جمعه بخواند الله تعالی نامهٔ عملش را بدست راستش دهد و او را حساب نفرماید هرچند گناهکار باشد و در بهشت
از رفقای محمد و اهل بیت آن باشد سورة الاحزاب از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ احزاب را بسیار تلاوت
نماید در قیامت در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد بعد از آن فرمود که در سورهٔ احزاب فضایح بسیاری از مردان و
زنان قریش و غیر ایشان بود و درازتر از سورهٔ بقره بوده لکن کم کردند و تحریف دادند سورة السبا و الفاطر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ سبا و سورهٔ فاطر را در شب بخواند در آن شب در حفظ و حراست الهی باشد و اگر در روز
بخواند در آن روز مکروهی باو نرسد و الله تعالی از خیر دنیا و آخرت آنقدر باو کرامت فرماید که در خاطرش خطور نکرده باشد
و آرزویش بآن نرسیده باشد و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که هر که در وقت خواب این آیه بخواند که
إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا
خانه بر سرش خراب نشود و بسند معتبر دیگر منقول است که شخصی از اهل مدینه بخدمت حضرت صادق علیه السلام شکایت کرد از درد
حضرت فرمود که نزدیک چاه است بر سر آن کنار نشسته و این آیه را بخوان ان الله یمسک تا آخر آیه سورة یس
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر چیزی را قلبی است و قلب قرآن سورهٔ یس است هر که این سوره را در روز پیش از شام
بخواند در آن روز از بلاها محفوظ باشد و خدا او را روزی فراوان عطا فرماید و کسیکه در شب پیش از خواب بخواند الله تعالی هزار

ملک را برا و

ملک را بر او موکل گرداند که او را از شر هر شیطانی مردودی و هر آفتی حفظ نمایند و اگر در آن روز بمیرد الله تعالی او را داخل
بهشت گرداند و در غسل او سی هزار ملک حاضر شوند که استغفار از برای او کنند و مشایعت او نمایند تا قبرش و استغفار
و چون در لحدش گذارند آن ملائکه در میان قبرش ساکن گردند و عبادت الهی کنند و ثواب عبادت ایشان از او باشد و قبرش را
فراخ کنند تا چشم کار کند و او را ایمن گردانند از فشار قبر و پیوسته از قبر او نوری ساطع باشد تا اطراف آسمان و وقتی
که از قبر بیرون آید پس چون الله تعالی او را از قبر بیرون آورد آن سی هزار ملک با آن باشند و مشایعت آن نمایند و با آن
سخن گویند و بر رویش خنده کنند و بهر چیزی او را بشارت دهند تا او را از صراط و میزان بگذرانند و او را در مقام قرب
بجایی بدارند که هیچ خلق قربش از او بیشتر نباشد مگر ملائکهٔ مقربین و پیغمبران مرسل و با آن پیغمبران نشسته نزد الله تعالی در مکانی
که مردم اندوه و خشم داشته باشند او اندوه و غم نداشته باشد در حالتی که مردم جزع کنند او جزع نکند پس پروردگار عالم بآن خطاب
فرماید که ای بندهٔ من هر که را خواهی شفاعت کن پس آن شفاعت کند و خدا قبول نماید و آن سؤال کند و خدا عطا فرماید
و دیگران را حساب کنند و او را حساب نکنند و او را مثل دیگران در مقام حساب باز ندارند و مذلت و خواری [illegible]
نرسد و هیچ گناهی از گناهان او را نگیرند پس نامهٔ عملش را بگیرد و بجانب بهشت روان شود پس مردم تعجب کنند که سبحان الله این بنده
هیچ گناهی نبوده و از رفیقان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که هر که در عمر خود یک مرتبه سورهٔ یس را بخواند الله تعالی بعدد هر خلقی که در دنیاست و هر خلقی که در آخرت است و هر خلقی که در آسمانست
بعدد هر یک از ایشان دو هزار حسنه از برای آن بنویسند و دو هزار گناه از آن محو فرمایند و بفقر و قرض و
خانه بر سرش فرود آمدن و تعب و مشقت و دیوانگی و خوره و وسواس و هر بلای ضرر رساننده مبتلا نشود و الله تعالی سکرات
و اهوال مرگ را بر او تخفیف دهد و خود قبض روح آن نماید و ضامن شود از برای آن فراخی روزی را و در قیامت
او را شاد گردانند و چندان ثواب بآن کرامت فرماید که او راضی شود و الله تعالی خطاب فرماید بملائکهٔ آسمانها و زمین
که من از فلان بنده راضی شده ام برای آن استغفار نمایند و بسند دیگر منقول است که شخصی بخدمت حضرت امام رضا
از بواسیر شکایت نمود حضرت فرمود که یس را بعسل بنویس و حل کن و بخور و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست

که از برای دفع لکه‌های سفید برص که در بدن بهم رسد سوره یس را بعسل بنویسند و بشویند و بیاشامند سوره صافات
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره صافات در هر روز جمعه بخواند پیوسته از جمیع آفتها و بلاها ایمن باشد
و در دنیا روزیش فراخ باشد و ببدن و مال و فرزندانش مکروهی نرسد و نه از شیطان مردودی و نه از جبار معاندی و اگر
در آن روز یا در آن شب بمیرد خدا او را شهید بمیراند و شهید مبعوث گرداند و با شهیدان او را داخل بهشت گرداند و در درجه
شهیدان او را جا دهد و بسند معتبر از سلیمان جعفری منقولست که حضرت امام موسی علیه السلام بفرزند خود قاسم فرمود
که برخیز ای فرزند و در بالای سر برادرت سوره والصافات را بخوان تا تمام کنی او شروع بخواندن کرد چون بآیه
اهم اشد خلقا ام من خلقنا رسید قبض روحش شد چون جامه بر روی میت کشیدند و بیرون آمدند یعقوب بن جعفر
بحضرت نقل کرد که ما چنین میدانستیم که برای آسانی جان کندن سوره یس میباید خواند و شما فرمودید که والصافات
بخوانیم حضرت فرمود که سوره والصافات را بر سر هر کس که بشدت جان کندن گرفتار باشد بخوانند البته حق تعالی راحتش
نزدیک میگرداند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر که از گزیدن عقرب ترسد این آیه را بخواند سلام
علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که کسی که خواهد او را بکیل وافی ثواب کامل بدهند باید که بعد از هر نماز این آیه را بخواند سبحان ربک رب
العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و در حدیث دیگر وارد شده است که از هر
مجلسی که برخیزند این آیه را بخوانند کفاره گناهان آن مجلس میگردد سوره ص از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هر که سوره ص را در شب جمعه بخواند حق تعالی از خیر دنیا و آخرت آن قدر بآن عطا فرماید که بهیچ احدی از خلق عطا
نفرموده باشد مگر پیغمبر مرسلی یا ملک مقربی و او را داخل بهشت گرداند هر که را او خواهد از اهل خانه‌اش حتی خادمی که او را خدمت
میکرده است سوره الزمر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره زمر را بخواند حق تعالی شرف دنیا و آخرت باو
کرامت فرماید و او را عزیز گرداند بی مال و خویشان بحدی که هر که او را ببیند از آن مهابتی در دلش بهم رسد و بدن او را
بر آتش حرام گرداند و در بهشت از برای آن هزار شهر بنا کند که در هر شهری هزار قصر باشد و در هر قصری صد حوریه

از چشمها و جویها

از چشمها و جویها و درختان و میوه‌ها که در قرآن وصف فرموده بآن کرامت فرماید سوره حم مؤمن از حضرت امام محمد باقر
منقولست که هر که سوره حم مؤمن را در هر شب بخواند حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و ایمان را از آن سلب
ننماید و آخرت را بهتر از دنیا گرداند برای او سوره حم سجده از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که حم سجده را
بخواند حق تعالی در قیامت او را نوری عطا فرماید آنقدر که چشم کار کند و او را در آن روز سرور و شادی کرامت فرماید
و در دنیا بحالی باشد که دیگران آرزوی حال او کنند سوره حم عسق از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید
بر تلاوت سوره حم عسق چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند برف سفید باشد و مانند آفتاب نورانی باشد و چون
بنزد عرش آید حق تعالی فرماید که ای بنده من مداومت نمودی بر قرائت حم عسق و نمیدانستی که چه ثواب دارد و اگر میدانستی
آن سوره و ثوابش را میدانستی هرگز از خواندن آن ملال بهم نمیرسانیدی اکنون جزای خود را دانستی ای ملائکه او را داخل
بهشت گردانید و از برای آن قصری مقرر ساخته‌ام از یاقوت سفید و درها و کنگره‌هایش از یاقوت سرخ است و از لطافت
از اندرون بیرون را میتوان دید و از بیرون اندرون را میتوان دید و در آن دختران پاکیزه از حور العین و هزار
کنیز و هزار غلام از پسران [illegible] پیوسته در حسن پاینده باو عطا کرده‌ام سوره زخرف از حضرت امام محمد باقر
منقولست که هر که مداومت نماید بر قرائت سوره حم زخرف خدا او را در قبر از جانوران زمین و از فشار قبر ایمن
گرداند و چون او را بمقام حساب در آورند آن سوره بیاید و بامر الهی او را داخل بهشت گرداند سوره الدخان از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره دخان را در نمازهای واجب و سنت بخواند حق تعالی او را در زمره ایمنان
مبعوث گرداند و او را در سایه عرش خود جای دهد و حساب او را آسان کند و نامه او را بدست راست آن دهد و بسند
معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض نمود که چگونه شب قدر را بشناسیم فرمود که چون
ماه رمضان بیاید هر شب صد مرتبه سوره دخان را بخوان چون شب بیست و سیم شود تصدیق خواهی نمود بآنچه سؤال
نمودی سوره جاثیه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره جاثیه را بخواند ثوابش آنست که جهنم را هرگز نبیند و
آواز و خروشش را نشنود و با رسول خدا محشور باشد سوره احقاف از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در هر شب جمعه

یا در هر روز جمعه سوره احقاف را بخواند در دنیا خوفی بآن نرسد و از فزع روز قیامت ایمن گردد و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که سورهای حم از ریاحین بهشتند پس چون توفیق خواندن آنها بیابید خدا را حمد و شکر بسیار بکنید که توفیق
تلاوت آنها لشما کرامت فرموده است بدرستیکه بنده که از خواب برخیزد و در نماز حم را بخواند از دهانش نسیمی خوشبوتر از مشک
خوشبو و عنبر بیرون آید و بدرستیکه الله تعالی رحم میکند تلاوت کننده و خواننده این سوره را و رحم میکند همسایگان و دوستان
و مصاحبان و خویشان او را و در روز قیامت عرش و کرسی و ملائکه مقربین برای آن استغفار مینمایند سوره محمد ص
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره الذین کفروا را بخواند گناه نکند و در دین خود هرگز شک بهم نرساند
و بفقر هرگز مبتلا نشود و هرگز از پادشاهی خوفی بآن نرسد و همیشه از شرک و کفر محفوظ باشد تا بمیرد و چون بمیرد حق تعالی
هزار ملک بقبر او بفرستد که نماز کنند و ثواب نماز ایشان از او باشد و چون از قبر بیرون آید آن هزار ملک او را مشایعت
نمایند تا او را بمحل ایمنان از خوفهای قیامت برسانند و در امان خدا و رسول باشد سوره الفتح از حضرت صادق ع
منقولست که هر که حفظ نماید اموال و زنان و بندهای خود را بخواندن سوره انا فتحنا بدرستیکه کسیکه بر خواندن این سوره
مداومت نماید در روز قیامت منادی از جانب رب العزت او را ندا کند که همه خلایق بشنوند که تو از بندگان مخلص
مائی ای ملائکه او را ملحق گردانید ببندگان شایسته من او را داخل بهشت جا دهید و از شراب سر بمهر بهشت که با کافور ممزوج است
بآن بخورانید سوره الحجرات از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره حجرات را بخواند در هر شبی یا در هر روزی
در بهشت از جماعتی باشد که بزیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف میشوند سوره ق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن سوره قاف در نمازهای واجب و سنت خدا روزی او را فراخ گرداند و نامه عملش را
بدست راستش دهد و او را حساب آسان بکند سوره الذاریات از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره ذاریات را
بخواند در روز یا در شب خدا امر معیشت او را باصلاح آورد و وسعت دهد روزی او را و منور گرداند قبر او را بچراغی که
نور بخشد تا روز قیامت سوره الطور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره طور را
بخواند الله تعالی خیر دنیا و آخرت را برای آن جمع نماید سوره النجم از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام

منقولست

منقولست که هر که سوره نجم را در هر شب یا در هر روز بخواند در میان مردم بخیر و نام نیک تعیش نماید و گناهانش آمرزیده شود
و محبوب دلهای مردم گردد سوره اقتربت از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره اقتربت الساعه بخواند چون از قبر
بیرون آید بر ناقه از ناقهای بهشت سوار شود سوره الرحمن از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ترک مکنید قرائت
سوره الرحمن را و خواندن آن را در نماز بدرستیکه این سوره در دل منافقان قرار نمیگیرد و الله تعالی این سوره را در روز قیامت
به بهترین صورتها در نهایت خوشبوئی بصحرای محشر حاضر میگرداند و می آید در محل قرب کرامت می ایستد الله تعالی باو خطاب
میفرماید که در زندگانی دنیا ترا در نماز میخواندند و مداومت مینمودند خواندن ترا میگوید خداوندا فلان و فلان پس الله تعالی رویهای
ایشان را سفید میگرداند میفرماید که هر که را میخواهید شفاعت کنید پس آنقدر که خواهند شفاعت مینمایند پس با ایشان میگوید
که داخل بهشت شوید و در هر جا که خواهید ساکن شوید و بسند معتبر از آنحضرت علیه السلام منقول است که مستحب است که بعد از صبح روز
جمعه سوره الرحمن را بخواند و در هر مرتبه که بگوید فبای آلاء ربکما تکذبان بگوید لا بشیء من آلائک رب اکذب
و در حدیث دیگر فرمود که هر که سوره الرحمن را در شب بخواند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر در روز بخواند و در آن روز
بمیرد شهید مرده باشد سوره الواقعه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که در شب جمعه سوره واقعه را بخواند خدا او را
دوست دارد و مردم او را دوست دارند و در دنیا بد حالی و فقر و احتیاج نبیند و بهیچ آفتی مبتلا نشود و از رفقای حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام باشد و این سوره مخصوص آنحضرت است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که خواهد صفت بهشت
بداند سوره اذا وقعت را بخواند و هر که خواهد وصف جهنم را ملاحظه نماید سوره الم سجده را بخواند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر که سوره اذا وقعت را در هر شب پیش از آنکه بخوابد بخواند در قیامت روی آن مانند شب چهارده نورانی باشد و بسند
معتبر از اسماعیل ابن عبد الخالق منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که مردم بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز نشسته میکردند
و در آن دو رکعت صد آیه میخواندند و میفرمودند که هر که این دو رکعت را بکند و صد آیه در این دو رکعت بخواند او را در
آن شب از غافلان ننویسند اسمعیل گفت که حضرت امام محمد باقر علیه السلام و در این دو رکعت اکثر سوره اذا وقعت و قل هو الله
میخواندند سوره الحدید و سوره المجادله از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره حدید و مجادله را در نماز فریضه

بخواند و مداومت نماید خدا او را عذاب نکند و در خوردنی و پوشیدنی و جای احتیاج نه بیند **سُورَةُ الحَشْر** از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که هر که سوره حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجب و آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه
و هوا و باد و مرغان و درختان و کوهها و آفتاب و ماه و ملائکه همه بر او صلوات فرستند و استغفار کنند و اگر در آن روز یا در آن شب
بمیرد با شهادت مرده باشد **سُورَةُ المُمْتَحِنَة** از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که هر که سوره ممتحنه را در نمازهای واجب و
سنت بخواند خدا دل او را با ایمان امتحان نماید و دیده او هرگز کور نشود و فرزندانش هرگز بدیوانگی و فقر مبتلا نشوند **سُورَةُ
الصَّف** از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که مداومت نماید بر خواندن سوره صف در نمازهای واجب و سنت
خدا او را در صف ملائکه و انبیا جا دهد **سُورَةُ الجُمُعَة و سُورَةُ المُنافِقین** از حضرت صادق علیه السلام منقول است که واجب و
لازم است بر هر که از شیعه باشد که در نماز شام و خفتن شب جمعه سوره جمعه و سبح اسم ربک الاعلی بخواند و در نماز ظهر سوره
جمعه و منافقین بخواند چون چنین کند چنان باشد که بعمل حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمل نموده باشد و ثوابش آن نزد خدا بهشت
باشد **سُورَةُ التَّغابُن** از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره تغابن را در نماز واجبی بخواند آن سوره در روز
قیامت شفیع او باشد و گواه عادل باشد که شهادت دهد برای آن نزد کسیکه شهادت او را قبول فرماید و از او جدا نشود
تا او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که سورههای مسبحات را پیش از خواب بخواند نمیرد تا قائم
آل محمد را ببیند و اگر بمیرد او را در جوار حضرت رسول جا دهند **سُورَةُ الطَّلاق و سُورَةُ التَّحْریم** از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که سوره طلاق و تحریم را در نماز واجبی بخواند خدا او را در قیامت پناه دهد از خوف و اندوه و از آتش جهنم
عافیت یابد و او را داخل بهشت گرداند بسبب تلاوت کردن و محافظت نمودن مر این دو سوره زیرا که این دو سوره
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اند **سُورَةُ المُلْک** از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره الملک را در شب در نماز واجب
پیش از خواب بخواند پیوسته در امان الهی باشد تا صبح شود و در روز قیامت در امان الهی باشد تا داخل بهشت شود و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که سوره الملک مانعه است که از عذاب قبر منع میکند و نامش در توریة سوره الملک است
و هر که در شب بخواند بسیار تلاوت و عبادت کرده است و شب را بنیکوئی کرده است و در آن شب او را از غافلان ننویسند و بدرستیکه من در نماز

وتیره بعد از خفتن

وتیره بعد از خفتن میخوانم و در روز و شب هر دو میخوانم و هر که این سوره را بخواند چون منکر و نکیر بقبر آن درآیند چون
از جانب پایش بیایند پاهایش بایشان گویند که شما را از اینجانب راهی نیست زیرا که این بنده هر شب و روز بر پا ایستاده
و سوره الملک را میخوانده چون از جانب شکمش بیایند شکمش بایشان خطاب نماید که شما را از جانب من راهی نیست بدرستیکه این
بنده جا داده بود در من سوره الملک را پس چون از جانب زبانش بیایند زبانش بایشان گوید که شما را از جانب من راهی نیست
زیرا که این بنده در هر شب و روز سوره ملک را تلاوت میکرده و بر من جاری میساخت **سُورَةُ ن وَ القَلَم** از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که سوره نون والقلم را در فریضه یا نافله بخواند خدا او را ایمن گرداند از اینکه هرگز بفقر مبتلا نشود و چون
بمیرد او را از فشار قبر نجات دهد **سُورَةُ الحاقَّة** از حضرت صادق منقول است که بسیار بخوانید سوره حاقه را بدرستیکه
خواندن آن در فرایض و نوافل از ایمان بخدا و رسول است زیرا که این سوره در واقعه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و معاویه
علیه اللعنه نازل شده است و هر که این سوره را بخواند ایمانش از آن بر طرف نشود تا هنگام مردن **سُورَةُ المَعارِج** از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که بسیار بخواند سوره المعارج را حق تعالی در قیامت از هیچ گناه آن سؤال ننماید و او را در بهشت با محمد
ساکن گرداند **سُورَةُ نُوح** از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که ایمان بخدا و بخواندن قرآن دارد باید که خواندن
سوره نوح را ترک ننماید بدرستیکه هر بنده که این سوره را از برای خدا در نماز واجبی و سنتی بخواند خدا او را در مسکن نیکوکاران
ساکن گرداند و سه بهشت دیگر او را کرامت فرماید و دویست حور و چهار هزار زن باو تزویج فرماید **سُورَةُ الجِن**
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره جن را بسیار بخواند در دنیا از چشم جنیان و از سحر و مکر ایشان
محفوظ باشد و در بهشت از رفقای حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد **سُورَةُ المُزَّمِّل** از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
هر که سوره مزمل را در نماز خفتن یا در نماز شب بخواند شب و روز و آن سوره هر سه شاهد و گواه آن باشند در قیامت
و خدا او را با زندگانی نیکو زنده دارد و بمردن نیکو بمیراند **سُورَةُ المُدَّثِّر** از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که در نماز
واجب سوره مدثر را بخواند بر خدا لازم است که او را در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جا دهد و در زندگانی دنیا هرگز شقاوت
او را در نیابد **سُورَةُ لا اُقْسِم** از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که مداومت نماید بر سوره لا اقسم و بآن عمل نماید خدا

اورا با رسول خدا محشور گرداند و در بهترین صورتها او را بحضرت او بشارت دهد و بر روی او خندد تا از صراط و میزان اورا
بگذراند سورة الدهر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ هل اتی علی الانسان را در هر صبح پنجشنبه بخواند
خدا با آن ششصد دختر باکره و چهار هزار زن و حور العین کرامت فرماید و با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله باشد و بسند معتبر از علی بن عمر
منقولست که بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رفتم و در روز سه شنبه حضرت فرمود که دیروز ترا ندیدم گفتم نخواستم که در روز دوشنبه
حرکت کنم حضرت فرمود که هرکه خواهد که خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد باید که در رکعت اول نماز صبح آن روز سورهٔ هل اتی علی الانسان
بخواند چنانچه حق تعالی در این سوره میفرماید که پس خدا ایشان را نگاه داشت از شر آن روز و باستقبال ایشان فرستاد نضرت و خوشحالی
و سرور و شادی را در حدیث رجاء بن ضحاک وارد شده است که حضرت امام رضا علیه السلام در صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در رکعت
اول سورهٔ هل اتی علی الانسان میخواندند و در رکعت دویم سورهٔ هل اتیک حدیث الغاشیة سورة المرسلات سورة النبأ سورة
النازعات از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه سورة المرسلات را بخواند حق تعالی میان او و حضرت رسول صلی الله علیه وآله آشنایی بیندازد
و هرکه هر روز عم یتساءلون را بخواند از دنیا بیرون نرود تا توفیق زیارت کعبه بیابد و هرکه سورهٔ نازعات را بخواند نمیرد مگر سیراب
و مبعوث نشود مگر سیراب و داخل بهشت نشود مگر سیراب سورة عبس و سورة کورت از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هرکه سورهٔ عبس و تولی و سورهٔ اذا الشمس کورت را بخواند در حفظ الهی باشد و در سایهٔ کرامت و رحمت الهی باشد تا زنده باشد سورة
الانفطار و سورة المطففین و سورة الانشقاق از حضرت صادق منقولست که هرکه سورهٔ اذا السماء انفطرت و سورهٔ
اذا السماء انشقت را در فریضه و نافله بسیار بخواند خدا هیچ حاجت او را رد ننماید و او را هیچ مانعی از خدا دور نگرداند و دائم حق تعالی
و پیوسته او نظر کند تا استماع آن نماید و خدا نظر رحمت با او بدارد تا از حساب خلایق فارغ شود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت علیه السلام
منقولست که هرکه در نماز واجب سورهٔ ویل للمطففین بسیار بخواند حق تعالی در قیامت برات ایمنی از آتش جهنم بآن کرامت
فرماید و او را بی حساب به بهشت برد سورة البروج از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه سورهٔ والسماء والطارق را در فرایض
بخواند او را در قیامت نزد حق تعالی قدر و منزلت عظیم بوده باشد و از رفقای پیغمبران باشد در بهشت سورة الاعلی از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هرکه سورهٔ سبح اسم ربک الاعلی را در فریضه یا نافله بخواند در روز قیامت او را گویند که از هر دری که خواهی داخل

بهشت بخواه

بهشت که میخواهی داخل شو سورة الغاشیة از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه مداومت نماید بر خواندن سورهٔ هل اتیک حدیث الغاشیة
در نماز واجب یا سنت خدا او را فرو گیرد در رحمت خود در دنیا و آخرت و در روز قیامت برات ایمنی از عذاب جهنم با او کرامت
فرماید سورة الفجر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بخوانید سورهٔ فجر را در نمازهای فریضه و نافله که آن سورهٔ حضرت
امام حسین است و هرکه این سوره را بخواند در جوار آنحضرت باشد سورة البلد از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه سورهٔ
لا اقسم بهذا البلد را در نماز واجب بخواند در دنیا از جملهٔ صالحان معروف شود و در آخرت معروف گردد که او را منزلت عظیم نزد
حق تعالی است و در قیامت از رفقای پیغمبران و شهیدان و صالحان باشد سورة الشمس و سورة الضحی و سورة الم
و سورة الم نشرح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه در روز یا در شب سورهٔ والشمس والضحی و سورهٔ واللیل اذا
یغشی و سورهٔ والضحی و الم نشرح را بخواند هر چیز که نزد او حاضر باشد در قیامت برای آن شهادت به بندگی خود بدهد و
گوشت و خون و عروق و عصبها و استخوانها و جمیع اعضای او و حق تعالی میفرماید که من شهادت شما را قبول کردم از
برای بندهٔ خود وای ملائکه ببرید او را به بهشت و هر جا که او اختیار نماید با آن عطا کنید که او اهل فضل و رحمت است از برای بندهٔ من
سورة التین از حضرت صادق منقولست که هرکه سورهٔ والتین را در فرایض و نوافل بخواند عطا فرماید از بهشت بآن
هر جا که او بپسندد سورة اقرأ از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه در روز یا در شب سورهٔ اقرأ باسم ربک را بخواند و
در آن روز یا در آن شب بمیرد چنان باشد که شهید مرده باشد و خدا او را با شهیدان محشور گرداند و چنان باشد که در راه
خدا در میان لشکر رسول خدا صلی الله علیه وآله جهاد کرده باشد سورة القدر بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
هرکه سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بلند بخواند چنان باشد که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کرده باشد و اگر
آهسته بخواند چنان باشد که در راه خدا شهید شده باشد و در خون خود آغشته و پا زند و هرکه ده بار بخواند خدا هزار گناه
از گناهان او محو نماید و بروایت دیگر از آنحضرت منقولست که سورهٔ انا انزلناه را در نماز فریضه بخواند منادی از جانب
خدا او را ندا فرماید که خدا گناهان گذشتهٔ ترا آمرزید عمل را از سر گیر و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که
هرکه پیش از طلوع آفتاب قل هو الله احد و انا انزلناه را بخواند در آن روز به گناهی مبتلا نشود هر چند سعی نماید شیطان

و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست بدرستیکه الله تعالی را در روز جمعه هزار نفحه است از رحمت خود بهر بنده
آنچه خواهد از آن عطا میفرماید پس هر که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بعد از نماز عصر روز جمعه صد مرتبه بخواند الله تعالی از هزار
نفحه رحمت را و مثل آنرا بآن عطا میفرماید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون ماه مبارک رمضان در آید در هر شب
هزار مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند و چون شب بیست و سیم شود دل خود را محکم بدارد و گوشهای خود را بگشا از برای شنیدن
عجایب از آنچه خواهی دید و بسندهای معتبر از آنحضرت منقولست که اگر کسی در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان سوره انا انزلناه را
هزار مرتبه بخواند چون صبح کند یقینش او شدید و محکم شده باشد باعتراف نمودن بچیزی چند که مخصوص ماست از فضایل
و نیست این مگر بسبب چیزیکه در خواب مشاهده نماید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که جامه نوی ببرد و سوره
انا انزلناه را سی و شش مرتبه بخواند هر مرتبه چون برسد به تنزل الملائکة اندکی آب بردارد و بر جامه بپاشد و پاشیدنی سهل پس دو
رکعت نماز در آن جامه بکند و دعا کند و در دعا بگوید الحمد لله الذی رزقنی ما اتجمل به فی الناس و اواری به عورتی
و اصلی فیه لربی و حمد الهی بکند پیوسته در فراخی نعمت باشد تا آنکه آن جامه کهنه شود و بسند معتبر منقولست که چون امام زین العابدین
جامه نوی می پوشیدند قدحی از آب می طلبیدند و ده مرتبه سوره انا انزلناه فی لیلة القدر و ده مرتبه قل هو الله احد و ده مرتبه
قل یا ایها الکافرون بر آن ظرف میخواندند بعد از آن آب را بر جامه میپاشیدند و میفرمودند که هر که پیش از جامه چنین کند
پیوسته در فراخی عیش باشد ما دام که تاری از آن جامه باقی باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که
چون الله تعالی جامه نوی بکسی عطا فرماید باید که وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره حمد و آیة الکرسی و
قل هو الله احد و انا انزلناه بخواند بعد از آن حمد کند خداوندی را که عورت او را بجامه پوشیده و او را در میان مردم زینت
بخشیده و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله بسیار بگوید و کسیکه چنین کند در آن جامه معصیت خدا نکند و بعدد هر تاری
که در آن جامه باشد خدا ملکی موکل گرداند که تقدیس خدا کند و از برای آن استغفار نماید و برای او دعا و ترحم کند و در روایت
دیگر وارد شده است که هر که قدحی برگیرد و آب در آن قدح بریزد و سی و پنج مرتبه سوره انا انزلناه را بر آن قدح بخواند و آب
بر جامه خود بپاشد پیوسته در وسعت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از برای خود

از بلاها سبوی

از بلاها سبوی تازه بگیری و از آب پر بکنی و سی مرتبه سوره انا انزلناه را بر آن سبوی بخوانی آن سبو را می آویزی و
از آن آب بخوری و بیش از آنکه آبش تمام شود آب بر رویش میریزی و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق ع
عرض نمود که دختر دارم و بسن رسیده و روی پسر تا حال ندیده ام دعا فرما که خدا مرا پسری کرامت فرماید حضرت فرمود که چون
بنا شوی که مشغول جماع شوی دست راست خود را بر طرف راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخوان و
بعد از آن مشغول شو و چون حملش ظاهر شود در شب هر وقت که از پهلو به پهلو گردی باز دست بر جانب راستش بگذار و هفت مرتبه
آن سوره را بخوان آن شخص گفت چنین کردم هفت پسر خدا مرا از پی یکدیگر روزی کرد و بسند معتبر منقولست از ابو عمرو که
گفت که بسیار حالم پریشان شد از فقر و احتیاج بخدمت حضرت امام محمد تقی ع عرض نوشتم حال خود را حضرت فرمود که
مداومت کن بر سوره انا ارسلنا نوحا الی قومه من یکسال خواندم و اثری ندیدم بار دیگر بخدمت حضرت نوشتم حال خود را
و عرض کردم که از خواندن آن سوره نفعی بمن نرسید حضرت نوشت که از یکسال خوانده کافیست الحال سوره انا انزلناه
را بخوان من چنین کردم بعد از اندک وقتی ابن ابی داود قرضم را ادا کرد و وظیفه برای من و عیالم مقرر کرد و مرا بوکیل خود به بصره
فرستاد و پانصد درهم برای من مقرری قرار داد و من از بصره نامه نوشتم بخدمت حضرت امام علی نقی ع و بعلی بن مهزیار
دادم و فرستادم و در آن نامه نوشتم که بیدست حال خود را عرض کردم و بمن چنین نوشته شد و عمل کردم و حالم خوب شده است
میخواهم که بفرمایید که آیا اکتفا کنم بخواندن سوره انا انزلناه در نمازهای واجب و سنت یا در نماز هم میباید خواند و اندازه
بفرمایید که چه مقدار میباید خواند حضرت نوشتند که هیچ سوره از قرآن را ترک مکن نه کوچک و نه بزرگ و از خواندن سوره
انا انزلناه در شبانه روزی صد مرتبه کافیست و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که هر که بعد از نماز
ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند مثل اعمال جمیع خلایق از ثواب با آن کرامت فرماید و بسند معتبر منقولست که حضرت امام محمد تقی ع
چون در ماه تازه داخل میشدند در روز اول ماه دو رکعت نماز میکردند و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در
رکعت دویم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه میخواندند و بعد از نماز آنچه میسر بود تصدق می نمودند و سلامتی آنماه را باین
عمل میخریدند و بسند معتبر منقولست که ابو علی ابن راشد بخدمت حضرت امام علی النقی عرض نمود که شما بمحمد ابن فرج نوشته بودید

که بهترین سوره‌ها که در نماز واجب خوانند انا انزلناه و قل هو الله احد است و بر من دشوار است که این دو سوره در نماز صبح
بخوانم حضرت فرمود که بر تو گران نباشد که والله فضیلت در این دو سوره است و بسند صحیح منقولست که حمیری بخدمت حضرت صاحب الامر
نوشت که از آبای شما بما رسیده است حدیثی که عجب دارم از کسیکه انا انزلناه در نمازش نخواند چگونه نمازش مقبول میشود
و در روایت دیگر بما رسیده است که نمازی که در آن قل هو الله احد نخوانند زکیه و مقبول نیست و در روایت دیگر رسیده است که هر که
در نمازهای واجبش سوره همزه را بخواند خیر دنیا باو میدهند آیا جایز است که همزه را و آن دو سوره ترک نماید حضرت در جوابش
نوشتند که ثواب این سوره‌ها که بشما رسیده است حق است و اگر سوره را که ثواب در آن سوره بشما رسیده باشد ترک کنید و قل هو الله احد
و انا انزلناه بخوانید از برای فضیلت این دو سوره ثواب این دو سوره می یابید با ثواب آن سوره که ترک کرده اید و اگر غیر این
دو سوره بخوانید هم جایز است و نماز شما تمام و کامل است و لیکن ترک افضل کرده خواهید بود سورة البینة از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره لم یکن را بخواند از شرک بیزار گردد و در دین پیغمبر آن کامل شود و در قیامت داخل مؤمنان
کامل مبعوث شود و خدا او را حساب نماید حساب آسانی سورة الزلزال بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ملال بهم مرسانید
از خواندن سوره اذا زلزلت الارض زلزالها بدرستیکه هر که در نمازهای نافله این سوره را بسیار خواند هرگز خدا او را بزلزله و صاعقه
و آفتهای عظیم دنیا مبتلا نگرداند و او را باین آفتها نمیراند و در وقت جان کندن ملک بزرگواری از جانب پروردگارش نزدش
بیاید و بر بالای سرش بنشیند و بملک موت از جانب الله تعالی بگوید که رفق و مدارا کن با دوست خدا که خدا را بخواندن سوره
اذا زلزلت بسیار یاد میکرد و آن سوره نیز این سفارش بملک موت کند پس ملک موت گوید الله تعالی مرا چنین امر فرموده است
که سخن او را بشنوم و اطاعت او بکنم و تا مرا امر نماید قبض روحش نخواهم پس ملک موت نزد آن باشد تا پرده از پیش دیده آن
مؤمن برگیرند و جای خود را در بهشت به بیند و بعد از دیدن او را امر نماید که قبض روحم بکن پس ملک الموت در نهایت همواری
و ملایمت و آسانی قبض روح آن بکند و هفتاد هزار ملک روح او را مشایعت کنند و بزودی به بهشت برسانند و بسند
معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که چهار مرتبه اذا زلزلت را بخواند چنان است
که تمام قرآن را خوانده است سورة العادیات از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن سوره والعادیات

با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محشور شود و در بهشت از رفقای آنحضرت باشد سورة القارعة از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که هر که سوره قارعه را بسیار تلاوت نماید خدا او را از فتنه دجال و از حرارت جهنم در آخرت امان دهد سورة
التکاثر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره الهاکم التکاثر را در نماز واجب بخواند الله تعالی ثواب صد شهید برای آن
بنویسد و هر که در نماز نافله بخواند خدا ثواب پنجاه شهید برای آن بنویسد و در نماز واجبش چهل صف از ملائکه با آن نماز کنند
و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که الهاکم التکاثر را در وقت خواب بخواند خدا او را از عذاب
قبر نگاه دارد سورة العصر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که سوره والعصر را در نمازهای نافله بخواند
خدا او را در روز قیامت با روی نورانی و دندان خندان و چشم روشن و دل خوشحال مبعوث گرداند و او را داخل بهشت گرداند
سورة الهمزة از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره ویل لکل را در نمازهای فریضه بخواند خدا فقر را از آن دور گرداند و
روزی او را فراخ گرداند و او را بمرگ بدی نمیراند سورة الفیل و لایلاف از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در نماز
واجب سوره الم تر کیف را بخواند برای آن شهادت دهند هر زمین و کوه و کلوخی که آن از جمله نماز کنندگان بوده است و حق
تعالی فرماید که راست گفتید شهادت شما را قبول کردم ای ملائکه او را بی حساب داخل بهشت کنید که من او را و عمل او را دوست میدارم
و ایضا از آنحضرت منقولست که هر که سوره لایلاف را بسیار تلاوت نماید چون مبعوث شود بر اسبی از اسبان بهشت سوار شود تا
بر سر مائده نور بنشیند بدانکه مشهور میان علما آنست که یکی از این دو سوره را تنها در نماز واجب نمیتوان خواند بلکه اگر خوانند
باهم باید خواند و همچنین است والضحی و الم نشرح سورة الماعون از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره
ارایت الذی یکذب بالدین را در نمازهای نافله و فریضه بخواند از جماعتی باشد که الله تعالی نماز و روزه ایشان را قبول
فرموده است و او را در قیامت باعمال دنیا حساب نکند سورة الکوثر از حضرت جعفر بن محمد منقولست که هر که سوره انا اعطیناک
الکوثر را در نمازهای فریضه و نافله بخواند خدا در قیامت او را از حوض کوثر آب دهد و او را در زیر درخت طوبی در جوار
حضرت رسول صلی الله علیه و آله جا دهد سورة قل یا از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره قل یا ایها الکافرون و قل
هو الله احد را در نماز فریضه بخواند خدا او را و پدر و مادر او را و فرزندان پدر و مادرش را بیامرزد و اگر شقی باشند نام

ایشان را از دیوان اشقیا محو نماید و در دیوان سعدا ثبت نویسد و او را در زندگانی دنیا سعادتمند بدارد و او را شهید بمیراند
و شهید مبعوث گرداند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که پدرم میفرمود قل هو الله احد ثلث قرآن است و قل
یا ایها الکافرون ربع قرآن است و بسند معتبر از آنحضرت علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلعم در سفری نماز کردند و ما با آنحضرت
اقتدا کردیم در رکعت اول قل یا ایها الکافرون خواندند و در رکعت دویم قل هو الله احد و چون فارغ شدند فرمودند که از برای
شما ثلث قرآن و ربع قرآن را خواندم و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ترک مکن خواندن قل هو الله
و قل یا ایها الکافرون را در هفت نماز در نافله صبح و دو رکعت اول نافله پیشین و دو رکعت اول نافله شام و دو رکعت اول نماز
شب و نماز احرام و نماز صبح اگر هوا بسیار روشن شده باشد و سوره طولانی نتوان خواند و نماز طواف و در روایت دیگر وارد
شده است که در این نمازها همه در رکعت اول قل هو الله بخوانند مگر در نافله صبح که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون میخوانند سورة
النصر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره اذا جاء نصر الله والفتح را در نماز و نافله بخواند خدا او را بر جمیع دشمنانش
نصرت دهد و چون از قبر بیرون آید با او نامه باشد که در آن نامه امان از صراط و آتش جهنم و صدای جهنم لیکن باشد و بر
هر چیز که بگذرد او را بشارت به نیکی دهند تا داخل بهشت شود و از برای آن در دنیا از اسباب خیر آنقدر الله تعالی بگشاید که
بخاطرش خطور نکرده باشد و آرزوی نداشته باشد سورة تبت از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون سوره تبت را
بخوانید لعن ابو لهب کنید که ابو لهب از جمله تکذیب کنندگان بود و تکذیب پیغمبر آنچه آورده است مینمود سورة
التوحید بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره قل هو الله احد را یکمرتبه بخواند الله تعالی بر او برکت
فرستد و هر که دو مرتبه بخواند الله تعالی بر او و اهلش برکت فرستد و هر که سه مرتبه بخواند الله تعالی بر او و همسایگانش برکت
فرستد و هر که دوازده مرتبه بخواند خدا در بهشت دوازده قصر از برای آن بنا کند و کاتبان اعمال بیکدیگر گویند که بیایید
که برگردیم به قصرهای برادران خود نظر کنیم و هر که صد مرتبه بخواند خداوند عالمیان گناهان بیست و پنج سال او را بیامرزد
بغیر خون ناحق و مال مردم و کسیکه چهارصد مرتبه بخواند خدا او را اجر چهارصد شهید کرامت فرماید از شهیدانی که اسبانشان
پی کرده باشند و خون شان را ریخته باشند و کسیکه هزار مرتبه بخواند در یک شبانه روز نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند

معتبر دیگر

معتبر دیگر از آنحضرت علیه السلام منقولست که چون حضرت رسالت پناه صلعم بر سعد ابن معاذ نماز کردند فرمودند که هفتاد هزار ملک
بر آن نماز کردند که جبرئیل در میان ایشان بود از جبرئیل پرسید که بچه عمل مستحق این شده بود که شما بر او نماز کنید گفت بسبب آنکه
قل هو الله احد میخواند ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و برگشتن و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که صد مرتبه قل هو الله را در وقت خواب بخواند خدا گناه پنجاه سال او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که فرمود که خود را حفظ نمایید از شر مردم بخواندن سوره قل هو الله احد رو بجانب راست خود کن و بخوان و بجانب چپ نگاه کن
و بخوان و بجانب راه خود رو کن و بخوان و رو به پشت سر خود کن و بخوان و بجانب بالا نظر کن و بخوان و بجانب پایین نظر
کن و بخوان و اگر خواهی که نزد حاکم جابری روی چون نظرت بر آن افتد سه مرتبه بخوان و هر مرتبه که بخوانی یک انگشت را
عقد کن از دست چپ و انگشتانش را چنین نگاهدار تا از نزد آن بیرون آیی و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بگذرد
بر آن یکروز و پنج نماز بر آن بگذرد و در آن پنج نماز قل هو الله احد نخواند با و خطاب کنند که ای بنده خدا تو از نمازکنندگان
نیستی و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که هر که بر او یک جمعه بگذرد و قل هو الله احد را در آن جمعه نخواند و بمیرد بر دین ابو لهب
مرده باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر کرا مرضی پیش آید یا شدتی رو دهد و قل هو الله احد از برای رفع آن نخواند او از اهل
آتش است و در حدیث دیگر فرمود که هر کرا ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد باید که بعد از نماز واجب خواندن قل هو الله احد را
ترک ننماید بدرستیکه هر که بعد از فریضه قل هو الله احد بخواند خدا با آن خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید و گناه او را و پدر و
مادر او و فرزندان پدر و مادر او را بیامرزد و بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر که سوره قل هو الله
را بعد از نماز صبح یازده مرتبه بخواند در آنروز گناهی باو لاحق نشود هر چند بینی شیطان بر خاک مالیده شود و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که کسیکه در وقت خواب رود و یازده مرتبه قل هو الله احد بخواند خدا خانه او و خانه
همسایگانش را حفظ نماید و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر که در وقت خواب قل هو الله احد بخواند الله تعالی
پنجاه هزار ملک موکل گرداند که او را حراست نمایند در آن شب و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول
فرمود که هر که در وقت خواب قل هو الله احد را بخواند گناه پنجاه سال او آمرزیده شود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست

که هر که سه مرتبه قل هو الله احد را بخواند چنان باشد که ثلث قرآن خوانده باشد و ثلث توریة را و ثلث انجیل و ثلث زبور را
خوانده باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که الله تعالی عوض فدک بحضرت فاطمه اطاعت تب کرامت فرمود که
تب مطیع آنحضرت باشد پس هر که فاطمه و فرزندان او را دوست دارد و تبی بهم رساند هزار مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند
و بحق فاطمه سؤال نماید زوال تب را البته زایل میگردد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت رسول فرمود که هر که را
صداع یا غیر آن عارض شود دستهای خود را بگشاید و سوره فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب
الفلق بخواند و دست بر روی خود بکشد آن آثار برطرف شود **سورة المعوذتین** بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که سبب نزول معوذتین آن بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تب عظیم بهم رسانید جبرئیل این دو سوره را آورد و تعویذ آنحضرت گردانید
و بسند معتبر از جابر منقول است که حضرت صادق علیه السلام امامت میکردند و معوذتین میخواندند بعد از فارغ شدن فرمودند
که این دو سوره از قرآنست و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که در حق صبا و طفولیت تعهد نماید در هر شب بخوانند
قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق را هر یک سه مرتبه و قل هو الله احد را صد مرتبه و اگر نتواند پنجاه مرتبه الله تعالی از او
دور گرداند دیوانگی و مرضهای که عارض اطفال میشود و استسقا و فساد معده و غلبه خون را تا سن پیری مادام که تعهد
مداومت بر این نماید و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که در سه رکعت وتر معوذتین و قل هو الله احد را بخواند با او
خطاب کنند که ای بنده خدا بشارت باد ترا که خدا وتر ترا قبول کرد و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که بعد از
نماز جمعه سوره حمد یکبار و هر یک از معوذتین و قل هو الله احد را هفت مرتبه و آیة الکرسی و آیه سخره و آخر سوره برائت لقد
جاءکم رسول من انفسکم تا آخر سوره هر یک را یک مرتبه بخواند کفاره گناهان آن باشد از جمعه تا جمعه و از معمر بن
خلاد منقول است که در خدمت حضرت امام رضا بودم در راه خراسان و وکیل خرج آنحضرت بودم مرا امر فرمود که غالیه از برای ایشان بسازم
چون راست کردم و در شیشه کردم حضرت را بسیار خوش آمد پس فرمود که ای معمر چشم حق است از برای دفع تاثیر چشم در کاغذی
سوره حمد و قل هو الله احد و معوذتین را بنویس و در غلاف شیشه غالیه بگذار و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود
که تاثیر چشم زدن حق است و ایمن نیستی که چشم تو در خود تو یا در دیگری تاثیر کند پس اگر از تاثیر چشم ترسی سه مرتبه بگو ما شاء

الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر یکی از شما زینتی کند که خوش آینده باشد چون از منزل خود بیرون
آید قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند که از چشم بان ضرر نرسد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که کسی که در خواب ترسد در وقت خواب معوذتین و آیة الکرسی بخواند **ینبوع سیم** در بیان مجملی از احوال سلاطین و امرا
و معاشرت نمودن با ایشان و عدل و جور ایشان است بدانکه از قرار چند جدول جاری میگردد **جدول اول** در بیان عدل
و جور ایشان است بدانکه عدل ملوک و امرا از اعظم مصالح ناس است و عدل و صلاح ایشان موجب صلاح جمیع عباد و معموری
بلاد است و فسق و جور ایشان موجب اختلال نظام امور اکثر عالمیان و میل اکثر ناس بطور ایشان میگردد چنانچه از حضرت
رسول ص بسند معتبر منقول است که دو صنف از امت من اند که اگر ایشان شایسته و صالح اند امت من نیز صالح اند و اگر ایشان
فاسد اند امت من نیز فاسد اند صحابه پرسیدند که کیستند ایشان یا رسول الله فرمود که فقها و امرا و بسند دیگر منقول است از آن
حضرت که فرمود که دو کس اند که شفاعت من بایشان نمیرسد صاحب سلطنتی که ظلم و جور و تعدی کند و کسیکه در دین غلو کند و از دین
بدر رود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که امید نجات دارم از برای جمعی از این امت که حق ما را شناسند مگر
یکی از سه طایفه صاحب سلطنتی که جور کند و کسیکه بخواهش خود بدعت در دین کند و فاسقی که علانیه گناه کند و پروا نکند و بسند
معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که در قیامت آتش جهنم با سه کس سخن خواهد گفت با امیر و قاری و صاحب مال
پس با امیر خواهد گفت که ای آنکسیکه خدا ترا سلطنت و استیلا داد و بر زیر دستان خود عدالت نکردی پس او را امیر باید مانند
مرغی که دانه کنجد را برباید و بقاری میگوید که ای آنکسیکه خود را در نظر مردم نیکو و زینت میدادی و در حضور الهی معصیت او
مینمودی پس او را امیر باید و بصاحب مال میگوید که ای آنکسیکه خدا بتو دنیای واسع و مال بسیار داده بود و از آنچه خدا از تو قرض طلبید
ندادی و بخل ورزیدی پس او را امیر باید و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که بپرهیز خود حذر نمائید از صاحب سلطنتی که
گمان کنند که طاعت او طاعت خداست و معصیت او معصیت خداست دروغ میگوید زیرا که اطاعت مخلوق جایز نیست
در معصیت خالق و طاعتی لازم نیست از برای کسیکه معصیت خدا کند و وجوب اطاعت مخصوص خدا و رسول و اولو الامر است
که ائمه معصومین اند و الله تعالی برای این امر فرموده است باطاعت رسول صلی الله علیه و آله زیرا که او معصوم و مطهر است از گناه

وامر بمعصیت نمیکند وامر باطاعت اولوالامر نموده است برای اینکه ایشان معصوم و مطهرند از بدیها و گناهان و مردم را
امر بمعصیت نمیکنند و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود که در جهنم آسیائیست که در گردش است پرسیدند که چه چیز را
خورد میکند یا امیر المؤمنین ع فرمود که علمای فاجر و قاریان فاسق و جباران ظالم و وزیران خاین و رؤسا و سرکردهای کذاب را
و در حدیث دیگر فرمود که شش کس را بشش خصلت عذاب میفرمایند عربان را بتعصب و اهل باب و اصحاب مزارع را بتکبر و امرا و
سلاطین را بجور و فقها و علما را بحسد و تاجران را بخیانت و اهل روستا را بنادانی و جهالت و باسانید معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که آنحضرت فرمود که هفت کس را من لعن کرده ام و هر پیغمبر اجابت کرده شده که پیش از من بوده
بر ایشان لعن کرده اند کسیکه در کتاب خدا چیزی زیاد کند و کسیکه قضا و قدر خدا را تکذیب نماید و کسیکه مخالف سنت
من نماید و بدعت کند در دین و کسیکه از عترت من چیزی را حلال گرداند از ظلم بر ایشان و غصب حق ایشان که خدا حرام
گردانیده است و کسیکه بجبر تسلط بر مردم بهم رساند برای آنکه عزیز کند جمعی را که خدا ایشانرا ذلیل گردانیده و ذلیل گرداند جمعی
که خدا ایشانرا عزیز گردانیده و کسیکه اموال مشترک مسلمانانرا به تنهائی متصرف شود و این را حلال داند و کسیکه حرام گرداند
امری را که خدا حلال گردانیده است و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که اول کسیکه داخل جهنم میشود امیر صاحب تسلطی است
که عدالت نکند و مالداریست که حق خدا را ندهد و فقیریست که فخر و تکبر کند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که چون
والیان دروغ میگویند و حکم ناحق میکنند باران از آسمان محبوس میشود و چون پادشاهان ظلم و جور میکنند دولت ایشان پست
میشود و چون مردم منع زکوة مینمایند چهارپایان هلاک میشوند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که امیر نمیشود
کسی بر ده کس یا زیاده مگر آنکه چون او را بقیامت بیاورند دستش در گردنش غل باشد پس اگر نیکوکار باشد با آن ظلم نکرده باشد
دستش را میگشایند و اگر بدکار و ظالم باشد غل دیگر بر آن می افزایند و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که هر کس سرکرده جماعتی
شود و در میان ایشان نیکو سلوک نکند خدا او را در کنار جهنم بهر روزی که حاکم ایشان بوده است هزار سال حبس نماید
و بسند معتبر منقولست که زیاد قندی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد حضرت از او پرسید که ای زیاد از جانب این
خلفای جور والی شده گفت بلی یابن رسول الله مرا مروتی هست و مالی جمع نمیکنم و آنچه بهم میرسانم با برادران مؤمن قسمت

مساوات میکنم

مساوات میکنم و برادرانه با ایشان صرف میکنم حضرت فرمود که اگر چنین میکنی در هنگامی که نفس ترا بر ظلم بر مردم خواهش
و قدرت بر ایشان داشته باشی یاد آور قدرت خدا را بر عقوبت خود در روزی که آنچه تو بمردم کرده از ظلم از ایشان گذشته
و گناهانش برای تو باقی مانده است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خدا برای کسیکه سلطنتی باو داده مدتی
از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است پس اگر در میان مردم عدالت میکنند الله تعالی امر میفرماید ملکی را که بفلک
ایشان موکل است که فلک ایشانرا دیر بگرداند و باین سبب دراز میشود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان
و اگر ایشان جور و ظلم میکنند و عدالت نمیکنند امر میفرماید که زود بگرداند پس زود میگذرد روزها و شبها و ماهها و سالها و
دولت ایشان منقضی میشود و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بنوف بکالی که وصیت مرا قبول
کن و هرگز نقیب و سرکرده و صاحب حکم و عشار و مغنی مشو و بسند معتبر منقولست که حضرت امام رضا ع فرمود که عدالت و نیکی
کردن علامت دوام نعمت است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه کس اند که ایشان مقربترین خلق خواهند بود
نزد الله تعالی در روز قیامت تا خدا از حساب خلایق فارغ گردد شخصی که قدرتش در حال غضب باعث نشود که ظلم بر کسی کند که
زیر دست اوست و شخصی که در میان دو کس حکم کند یا راه رود و بهیچ طرف هیچیک میل نکند و شخصی که حق را بگوید خواه بر خود و خواه
از برای خود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که عدل شیرین تر و گواراتر است از آنکه تشنه آب بیابد و چه بسیار فراخ است
موجب وسعت رفاهیت میگردد عدل اگر چه اندک باشد و در حدیث دیگر فرمود که عدالت از عسل شیرین تر و از کره نرم تر
و از مشک خوشبوتر است و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که پدرم در وقت فوت مرا وصیت فرمود که ای فرزند
بپرهیز از ظلم کسیکه یاوری بر تو بغیر خدا نیابد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که صبح کند و قصد ظلم کسی در خاطرش نداشته
باشد خدا گناهان او را در آنروز بیامرزد مگر آنکه خونی را بناحق بریزد یا مال یتیمی را بحرام بخورد و باسانید صحیحه از حضرت
رسول منقولست که بپرهیزید از ظلم که ظلمات روز قیامت است یعنی موجب تاریکی آن روز میگردد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هیچ احدی ظلم نمیکند مگر آنکه خدا او را بسبب آن ظلم مبتلا میگرداند در خودش یا در مالش یا در فرزندانش و در حدیث
دیگر فرمود که الله تعالی وحی فرمود به پیغمبری از پیغمبرانش که در مملکت جابری بود که برو بنزد آن جبار و بگو که من ترا عامل نکرده ام

بر کشتن خون ناحق و غصب اموال مردم بلکه ترا برای این قدرت داده‌ام که بازداری از من صدای ناله مظلومان را بدرستیکه من
ترک نخواهم کرد فریادرسی ایشان را در ظلمی که بر ایشان شده است اگرچه کافر باشند و در حدیث دیگر فرمود که مظلوم از دین ظالم
بیشتر میبرد از آنچه ظالم از مال مظلوم میبرد و بعد از آن فرمود که کسیکه بمردم بدی بکند باید بداند که بدی باو هم واقع خواهد شد
بدرستیکه نمیدرود فرزند آدم مگر چیزی که میکارد و هیچکس از تلخ شیرین ندرویده است و از شیرین تلخ ندرویده است و حضرت امیرالمؤمنین
فرمود که بد توشه‌ایست برای روز قیامت تعدی نمودن و ظلم کردن بر مردم و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام
محمد باقر علیه السلام آمد و گفت که از زمان حجاج تا حال من والی مردم شده‌ام آیا توبه من قبول است حضرت جواب نفرمودند بار دیگر
اعاده سؤال کرد حضرت فرمود که توبه‌ات مقبول نیست تا بهر صاحب حقی حقش را ادا نمائی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که ظلم بر کسی کرده باشد و او را نیابد که تدارک آن بکند از برای آن استغفار نماید تا کفاره آن ظلم شود
در بیان کیفیت معاشرت ارباب حکم است با رعایا و بیان حقی چند که رعایا بر ایشان دارند بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین
منقولست که حق رعایا بر پادشاهان آنست که پادشاه بداند که ایشان برای این رعیت او شده‌اند که خدا ایشان را ضعیف
گردانیده و او را قوت داده است پس واجبست بر او که در میان ایشان بعدالت سلوک کند و از برای ایشان مانند پدر مهربان
باشد و اگر از ایشان چیزی بجهالت صادر شود ببخشد و مبادرت بعقوبت ایشان ننماید و شکر کند خدا را بر آن قوتی
که او را بر ایشان داده است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که متوجه امری از امور مسلمانان شود و عدالت
نماید و در خانه خود را بگشاید و پرده حجاب از میان خود و مردم رفع کند و در امور مردم نظر نماید و بکارهای ایشان برسد
بر خدا لازمست که خوف او را در قیامت بایمنی مبدل گرداند و او را داخل بهشت بکند و بسند معتبر منقولست که حضرت امام
محمد باقر علیه السلام نزد عمر بن عبدالعزیز رفت او گفت مرا موعظه کن حضرت فرمود که ای عمر درهای خانه خود را بگشا و در میان
خود و مردم حاجبی قرار مده و مظلومان را یاوری کن و مظالم مردم را بایشان رد کن و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین
منقولست که هر والی که محتجب شود از مردم که کارسازی ایشان نکند الله تعالی در قیامت حوائج او را بر نیاورد و اگر هدیه از مردم
بگیرد دزدی کرده است و اگر رشوه بگیرد مشرک است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که متوجه امری از امور مسلمانان

شود و ایشان را

شود و ایشان را ضایع بگذارد خدا او را ضایع بگذارد و در این باب احادیث بسیار است و چون عامه خلق فایده ندارد
در این باب بهمین اکتفا مینمائیم و کسیکه از ارباب امراء و حکام باشد خواهد رجوع نماید بنامه‌های شافیه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بعمال امراء اطراف نوشته خصوصا نامه طولانی که برای مالک اشتر نوشته‌اند و نامه که بسهل بن حنیف و محمد بن ابی بکر
نوشته‌اند و بدانکه الله تعالی هر کس را در این دنیا سلطنتی داده و چنانچه منقولست که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته و در قیامت
از سلوک او با رعیتش سؤال خواهد فرمود چنانچه پادشاهان را بر رعایای خود استیلا داده و امرا و وزرا را بر بعضی عالم استیلا
داده و ارباب مزارع و اموال را بر جمعی از برزگران و اصحاب بیوت و خدم و ازواج و اولاد را بر غلامان و کنیزان و خدمتکاران
و زنان و فرزندان حکم و زیادتی کرامت فرموده و او را واسطه رزق ایشان گردانیده و علما را راعی طالبان علم ساخته
و ایشان را رعیت علما گردانیده و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط گردانیده و هر شخصی را بر قوی و اعضا و جوارح خود والی
ساخته که ایشان را بامری بدارد که موجب عقوبت و وزر ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم هر کس
ساخته و امر برعایت آنها نموده پس هیچکس در دنیا نیست که بهره از ولایت و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل
نباشند و در معاشرت با هر صنفی از ایشان عدالت و جوری میباشد و هر کس در خور آنچه او را استیلا داده‌اند نعمتی با او کرامت
فرموده‌اند و در خور آن نعمت شکر از او طلبیده‌اند و شکر هر نعمتی موجب مزید و فور آن نعمت میگردد و شکر هر یک از اینها
آنست که بنحوی که خدا فرموده با ایشان معاشرت نماید و حقوقی که الله تعالی برای ایشان مقرر فرموده رعایت نماید
و چون چنین کند الله تعالی آن نعمت را زیاده میگرداند و اگر کفران کند سلب مینماید چنانچه پادشاهان اگر در قدرت و
استیلای خود شکر کنند و رعایت عدل و رعیت و حقوق ایشان بکنند ملک ایشان پاینده میماند و الا بزودی زایل میگردد
گفته‌اند که ملک با کفر باقی میماند و با ظلم باقی نمی‌ماند و همچنین در باب کسیکه صاحب غلامان و خدمتکاران باشد اگر بر ایشان
ظلم کند و حق ایشان را مرعی ندارد بزودی استیلای او بر ایشان برطرف میشود و اگر عالمی با رعیت خود بد سلوک نماید بزودی
علم از او سلب مینمایند و الا علمش را می‌افزایند و اگر آدمی اعضا و جوارح خود را بمعاصی الهی بدارد بزودی آن اعضا ببلا
مبتلا میشوند و از او زایل میشود انتفاع از آنها و عقاب و ثواب آخرت از برای هر یک از رعایت و عدم رعایت این

حقوق ثابت است و اگر کسی تفصیل این حقوق را خواهد رجوع نماید بحدیث طویلی که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام در باب حقوق
وارد شده است و ترجمه کرده والد فقیر علیه الرحمة والغفران در شرح من لا یحضره الفقیه آن حدیث را نقل نموده‌اند که بر جمیع حقوق مشتمل است
و این رساله گنجایش زیاده از این بسط ندارد جدول ششم در بیان ثواب اعانت مؤمنان و ادخال سرور در قلب ایشان
و رفع ظلم از ایشان نمودن است و مذمت کسیکه قادر بر نفع ایشان باشد و بایشان نفع نرساند بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
منقولست که تبسم بر روی برادر مؤمن کردن حسنه است و خاشاکی از روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا
محبوبتر نیست از داخل گردانیدن سرور و خوشحالی بر مؤمن و در حدیث دیگر فرمود که الله تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی نمود
که ای موسی مرا بندگان هستند که بهشت را برای ایشان مباح میکنم و ایشان را در بهشت حاکم و مختار میکنم موسی گفت که کدام
ایشان چه جماعت‌اند فرمود که کسیکه برادر مؤمن خود را خوشحال کند بعد از آن حضرت فرمود که مؤمنی بود در مملکت پادشاه جباری
و آن در مقام ایذای آن مؤمن درآمد آن مؤمن گریخت و ببلاد مشرک رفت و بیکی از مشرکان پناه برد و او آن مشرک او را بخانه
درآورد و با آن مهربانی کرد و او را ضیافت نمود و چون مشرک مرد الله تعالی باو وحی نمود که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر
ترا در بهشت جای می‌بود ترا در بهشت ساکن میگردانیدم ولکن بهشت حرامست بر کسیکه با شرک مرده باشد ولکن ای آتش
او را بترسان اما مسوزان و آزارش مکن و دو طرف روز رزق او را میفرستاد سایل پرسید که از بهشت میفرستند
فرمود که از هر جا که خدا خواهد میفرستد و باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی وحی نمود بحضرت داود علیه السلام
که بدرستیکه بنده از بندگان من حسنه میکند و بسبب آن بهشت را بر او مباح میگردانم داود گفت خداوندا آن حسنه کدامست
فرمود که بر بنده مؤمن من خوشحالی و سروری داخل گرداند اگرچه بیک دانه خرما باشد داود گفت که خداوندا سزاوار است
کسی را که ترا شناسد که امید خود را از تو قطع نکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که مؤمنی را خوشحال کند حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را خوشحال کرده است و هر که حضرت رسول را خوشحال کند خدا را مسرور گردانیده و خوشنود کرده است و همچنین
اگر مؤمنی را غمگین و آزرده کند خدا و رسول را بخشم آورده است و در حدیث دیگر فرمود که محبوبترین اعمال نزد الله تعالی
ادخال سرور است بر مؤمن بآنکه در گرسنگی او را سیر گرداند یا کربی یا غمی را از خاطر او رفع نماید یا قرضش را ادا کند

از سدیر صراف

از سدیر صراف منقولست که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم حق مؤمن نزد آنحضرت مذکور شد حضرت رو بمن
کردند و فرمودند میخواهی که برای تو بیان کنم رتبه و منزلت مؤمن را نزد خدا گفتم بلی فرمود که چون الله تعالی قبض روح بنده
مؤمن میفرماید دو ملک که بر او موکل بوده‌اند باسمان میروند و میگویند که پروردگارا این بنده تو چه نیکو بنده بود بطاعت تو
مسارعت مینمود و از معصیت تو احتراز میکرد و قبض روح او نمودی ما را بعد از او بچه چیز امر میفرمایی خداوند عظیم الشان
میفرماید که بروید بدنیا و نزد قبر بنده مؤمن من باشید و تحمید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من بکنید و ثواب آنها را برای
بنده مؤمن من بنویسید تا او را از قبر مبعوث گردانم پس فرمود که میخواهی دیگر بگویم از فضیلت مؤمن گفتم بلی فرمود که چون
الله تعالی مؤمن را از قبرش مبعوث میگرداند با او از قبرش مثالی بصورتی بیرون می‌آید و پیش آن روان میشود و هر
مؤمن هر هولی از اهوال قیامت را می‌بیند آن مثال با او میگوید که جزع مکن و مترس و اندوهناک مشو بشارت باد ترا
بسرور و کرامت از جانب الله تعالی و با او می‌آید تا بمقام حساب و الله تعالی او را حساب آسان میفرماید و امر میفرماید که او را به بهشت
برند و باز آن مثال در پیش او میرود پس مؤمن باو میگوید که خدا ترا رحم کند چه نیکو مصاحبی بودی که با من از قبر بیرون
آمدی و پیوسته مرا بشارت میدادی بسرور و کرامت از جانب الله تعالی تا آنکه مرا به بهشت رسانیدی تو کیستی آن مثال گوید من
آن سرورم که بر برادر مؤمن خود داخل کردی در دنیا خدای تعالی مرا از آن سرور خلق نموده که ترا بشارت دهم و بسند
معتبر از شعیب منقولست که گفت سالی بحج رفتم و بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم فرمود که از کجا آمده گفتم بحج آمده
بودم فرمود که میدانی که حج چه ثواب دارد گفتم نه مگر آنکه بفرمایی فرمود که بنده چون هفت شوط طواف این خانه میکند
و دو رکعت نماز طواف میگذارد و سعی در میان صفا و مروه میکند الله تعالی از برای او شش هزار حسنه مینویسد و شش هزار گناه
از آن محو میفرماید و شش هزار درجه از برای آن بلند میکند و شش هزار حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت او را برمی‌آورد
گفتم فدای تو گردم چه بسیار است این ثواب فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بچیزی که ثوابش از این بیشتر است گفتم بلی
فرمود که قضای حاجت مؤمن بهتر است از ده حج و در حدیث دیگر فرمود که هر که حاجت مؤمنی را برآورد الله تعالی او را ندا
فرماید که بر من است ثواب تو و راضی نمی‌شوم برای تو بغیر از بهشت و بسند معتبر از مفضل منقولست که حضرت صادق علیه السلام

فرمود که بشنو آنچه میگویم و عمل نما بآن و خبر ده بآن علیه و بلند مرتبگان برادران مؤمنت را گفتم فدای تو گردم کیستند
ایشان فرمود که آنها که رغبت مینمایند در قضای حوایج برادران مؤمن خود بعد از این فرمود که هر که حاجت برادر مؤمن خود
روا کند حق تعالی در قیامت صد هزار حاجت او را روا کند که یکی از آنها داخل بهشت شدن است و یکی دیگر آنست که خویشان و آشنایان
و برادران خود را که ناصبی نباشند داخل بهشت کند و در حدیث دیگر منقول است که مفضل فرمود که الله تعالی جمعی از خلقش را برگزیده است
از برای قضای حوایج فقیران شیعیان ما که ثواب ایشان را بهشت کرامت فرماید اگر میتوانی خود را از آن جماعت کن و بروایت
دیگر فرمود که قضای حاجت مؤمن بهتر است نزد من از بیست حج که در هر حجی صاحبش صد هزار درهم صرف نماید و باسند معتبر از
حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که کسیکه برادر مؤمنش بحاجتی بنزد او آید باید رحمتی از خدا که بجانب او فرستاده است
پس اگر قبول کند موجب سعی و ولایت ما میگردد و ولایت ما بولایت خدا موصول است و اگر او را رد کند و حاجتش را بر بیاورد و قدرت
بر آن داشته باشد الله تعالی در قبرش ماری از آتش مسلط گرداند که ابهامش را گزد تا روز قیامت خواه در قیامت خدا او را عذاب
کند و خواه بیامرزد و اگر آن طالب حاجت او را معذور دارد و حالش بد تر خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که مؤمنی که حاجتی از برادر مؤمنش بسوی او وارد شود و قدرت بر روا کردن حاجت آن نداشته باشد و دلش غمگین شود برای اینکه قدرت
بر قضای حاجت برادر مؤمن خود ندارد الله تعالی بسبب آن غم و اهتمام او را داخل بهشت گرداند و از حضرت صادق علیه السلام و امام موسی کاظم ع
منقولست که خدا را بندگان در زمین هست که سعی میکنند در قضای حاجتهای مردم ایشان ایمنانند در روز قیامت و هر که
مؤمن خود را خوشحال و شاد گرداند خدا او را در قیامت فرح و شادی کرامت فرماید و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که
در حاجت برادر مؤمنش راه رود هفتاد و پنج هزار ملک بال رحمت بر او بگسترانند و هر قدمی که بردارد حسنه الله تعالی در نامه عملش
بنویسد و گناهی از او کم کند و درجه از برای او بلند گرداند و چون از حاجت آن فارغ شود ثواب حج و عمره بآن کرامت فرماید
و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هر که اعانت نماید و بفریاد رسد برادر مؤمن غمگین مضطر خود را در هنگامی که بسیار
تنگ و سختی افتاده باشد و غم او را زایل گرداند و اعانت او نماید بر برآوردن حاجتش الله تعالی برای او واجب گرداند هفتاد
و دو رحمت را که یک رحمت او امور معیشت دنیای او را باصلاح آورد و هفتاد و یک رحمت دیگر از برای آن ذخیره نماید که

بآنها رفع نماید

بآنها رفع نماید از او فزعهای احوال روز قیامت را و در حدیث دیگر فرمود که هر که اعانت نماید مؤمنی را الله تعالی از او دفع
نماید هفتاد و سه کربت و شدت را یکی را در دنیا و هفتاد و دو کربت از کربتهای عظیم قیامت در هنگامی که همه کس مشغول احوال خود باشند
و در حدیث دیگر فرمود که کسیکه غمی و شدتی از خاطر برادر مؤمن پریشان خود بردارد الله تعالی حاجتهای دنیا و آخرتش را برآورد
و کسیکه عیب مؤمنی را بپوشاند بپوشاند الله تعالی هفتاد عیب از عیبهای دنیا و آخرت او را بپوشاند و الله تعالی در اعانت مؤمن است
مادامیکه مؤمن در اعانت برادران مؤمن خود است پس منتفع شوید بموعظهها و رغبت نمایید در خیرات و باسند معتبر دیگر منقولست
که هر که ترک یاری برادر مؤمن خود بکند و قدرت بر آن داشته باشد البته خدا او را در دنیا و آخرت خوار گرداند و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که از مؤمنی غمزده و المی از شدتهای دنیا را بردارد الله تعالی هفتاد و شدت از شدتهای
آخرت را از او دفع نماید هفتاد و دو شدت از المهای دنیا را از آن دور گرداند و از حضرت صادق ع منقولست که چهار
کسند که الله تعالی در قیامت نظر رحمت بسوی ایشان میفرماید کسیکه شخصی از او چیزی خریده باشد و پشیمان شود و رد کند و
او قبول کند و کسیکه مضطری را بفریاد رسد و کسیکه بنده را آزاد کند و کسیکه عزب را کدخدا کند و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود
که هر که رد نماید از مسلمانی ضرر آبی یا ضرر آتش یا ضرر دشمنی را الله تعالی گناهان او را بیامرزد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که شخصی از اسلاف در قبرش نشاندند و گفتند که ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت ندارم
ایشان یکی کم کردند گفت طاقت ندارم همچنین کم میکردند تا بیک تازیانه رسیدند و گفتند که از این یک تازیانه چاره
نیست پرسید که بچه سبب تازیانه را بر من میزنید گفتند برای آنکه روزی بی وضو نماز کردی و بر ضعیفی گذشتی و او را
یاری نکردی پس تازیانه از عذاب بر آن زدند که قبرش پر آتش شد و باسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر مسلمانی
بنزد او بیاید در حاجتی و او قادر بر قضای حاجت او باشد و نکند البته الله تعالی او را در هنگام قیامت سرزنش و تعییر شدید بکند و با او
بگوید که برادر مؤمن آمد بنزد تو در حاجتی که قضای آن حاجت بدست تو گذاشته بودم و قادر بر آن بودی نکردی از بی
رغبتی و خواهش ثواب آن بعزت خود سوگند که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ حال خواه ترا عذاب کنم و خواه بیامرزم و در حدیث
دیگر فرمود که الله تعالی سوگند بذات مقدس خود خورده است که فایض را در جوار رحمت خود جای ندهد مسایل پرسید که فایض کیست

فرمود که کسیکه از مؤمنی ذخیره نماید درهمی را یا منع نماید از او چیزی از امور دنیا را راوی گفت که پناه میبرم بخدا از غضب آن
حضرت فرمود که الله تعالی بو کند خورده است که در یابید رایحهٔ بهشت را کسی که بر خدا رد کند و سخن خدا را قبول ننماید یا کسیکه
سخن امام حقی را رد نماید یا کسیکه حق مؤمنی را منع نماید راوی گفت که از زیادتی مال خود با ایشان بدهم فرمود که از جان خود و روح
خود با او بده و اگر جان خود را بخل کند بر برادر مؤمن خود یعنی ملاحظهٔ عوض و اعتبار خود نماید و حاجت او را بر نیاورد شیطان از نطفهٔ
او شریک شده بوده است و در حدیث دیگر فرمود که هر که منع نماید از مؤمنی چیزی را که آن محتاج باشد آن مؤمن و او قادر
باشد که چیزی را از جانب خود یا از جانب غیر او برساند الله تعالی او را در صحرای محشر بدارد با روی سیاه و چشمان ازرق
و دستهای او را در گردن بسته پس گویند که او خائنی است که با خدا و رسول خدا خیانت کرده است بعد از آن فرماید که او را بجهنم برند
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که منع کند صاحب حاجتی را و قادر بر قضای حاجت او باشد مثل گناه عشاری
بر او لازم شود پرسیدند که گناه عشار چیست فرمود که در هر شب و روزی خدا و ملائکه و جمیع خلق او را لعنت میکنند و کسیکه خدا
او را لعنت کند او را یاوری نیست **جدول چهارم** در بیان مذمت تحقیر و ایذای مؤمنان و راندن ایشان از درگاه خود
و دشنام دادن و اهانت نمودن و زدن و سایر انواع ظلمست بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که میان او
و مؤمنی حاجبی باشد که مانع از دخول او گردد الله تعالی میان او و بهشت هفتاد هزار حصار مقرر فرماید که از هر حصاری تا حصاری
هزار سال راه باشد و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند سه نفر از ایشان
در خانه بودند و با یکدیگر سخنی داشتند مؤمن دیگر بدر خانه آمد و در را کوفت غلامی بیرون آمد پرسید که مولای تو کجاست
گفت در خانه نیست آن مؤمن برگشت و غلام چون نزدیک مولا آمد از او پرسید که که بود گفت فلان مؤمن بود که در زد
گفتم در خانه نیست مولا ساکت شد و پروائی نکرد از برگشتن آن مؤمن و غلام خود را ملامتی نکرد بر آن کار و هیچکدام
از آن سه نفر آزرده نشدند از برگشتن آن مؤمن و مشغول سخن خود شدند چون روز دیگر شد بامداد آن مؤمن باز بدر خانهٔ
ایشان آمد دید که ایشان از خانه بیرون آمده اند و بجانب مزرعهٔ خود می روند بر ایشان سلام کرد و گفت من با شما بیایم
گفتند بلی و عذری از او نخواستند از برگشتن روز گذشته و آن مؤمن مرد بی‌نیان محتاج و فقیری بود در اثنای راه ناگاه

ابری برسر

ابری بر سر ایشان پیدا شد گمان کردند که باران خواهد آمد بسرعت روان شدند ناگاه منادی از میان ابر ندا کرد
که ای آتش اینها را بگیر و من جبرئیل ام رسول خداوند عالمیانم ناگاه آتشی از میان ابر نازل شد و آن سه نفر را ربود و سوخت و او
مرد فقیر تنها و حیران و متعجب ماند و سبب آن واقعه را ندانست پس برگشت و بخدمت حضرت یوشع آمد و قصه را نقل کرد یوشع گفت
که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از ایشان راضی بود بسبب کاری که نسبت بتو کردند و واقعهٔ ایشان را نقل فرمود او مرد گفت
من ایشان را حلال کردم و از ایشان عفو نمودم یوشع فرمود که اگر این عفو پیش از نزول عذاب می بود نفع میکرد اما در این
ساعت نفع نمی کند و شاید که بعد از این نفعی بایشان برساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر
مسلمانی که بنزد مسلمانی بیاید بزیارت او یا حاجتی با او داشته باشد و او در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل خانه شود
و برای او بیرون نیاید پیوسته در لعنت خدا باشد تا آن مؤمن را ملاقات نماید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که نظر نماید بسوی مؤمنی که او را بترساند خدا او را بترساند در روزی که پناهی بسایهٔ بغیر سایهٔ رحمت الهی نباشد و ب
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بترساند مؤمنی را بسلطنت و استیلای خود برای آنکه مکروهی باو برساند جای
او در آتش جهنم است و اگر بترساند و مکروه را برساند در جهنم با فرعون و آل فرعون باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که اهانت
نماید بر هر مؤمنی بضعف کلام در قیامت چون در آید الله تعالی در میان دو چشمش نوشته باشد که او ناامید است از رحمت من
و باسانید معتبر منقولست که الله تعالی میفرماید که هر که بندهٔ مؤمن مرا ذلیل گرداند چنانست که علانیه با من کارزار و جنگ کرده است
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که در جهنم کوهی هست که آن را صعدا میگویند و در صعدا وادی هست که آن را
سقر می نامند و در سقر چاهی هست که آن را هبهب میگویند هرگاه که پرده از آن چاه بر میگیرند اهل جهنم از ایشان بفریاد می آیند
و آن چاه جای ستمکاران و جباران است و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که حلال نیست مسلمانان را که مسلمانی را بترسانند
و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که دستی بر مؤمنی زند که او را ذلیل گرداند یا طپانچه بر روی او زند یا چیزی
نسبت باو واقع سازد که کراهت از آن داشته باشد ملائکه او را لعنت کنند تا او را راضی گرداند و توبه و استغفار کند بر شما باد
که تعجیل نکنید در ایذای احدی از خلق شاید که آن مؤمن باشد و شما ندانید و بر شما باد بتانی و نرمی و تندی کردن از جملهٔ

بدتر سلطان است و هیچ چیز نزد الله تعالی محبوب‌تر نیست از حلم و تأنی و نرمی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که بر روی
مسلمانی طپانچه بزند الله تعالی در قیامت استخوانهای او را از هم بپاشد و آتش را بر او مسلط گرداند و او را غل کرده بجهنم با آتش برند
و هر که تازیانه در پیش پادشاه جابری یا حاکم ظالمی بدست گیرد خدا آن تازیانه را در قیامت ماری گرداند که طولش هفتاد ذرع
باشد و در جهنم بر او مسلط گرداند و کسیکه سعی نماید در ضرر مؤمنی بسوی ظالمی و بد او را بگوید باو و مکروهی برسد الله تعالی اعمالش را
حبط نماید و اگر مکروهی یا آزاری باو برسد الله تعالی او را در طبقه هامان در جهنم جا دهد و بسند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که چه حال دارد صاحب حکمی که جور کند بر رعیت خود و اصلاح حال ایشان ننماید و بامر الهی
در میان ایشان عمل ننماید فرمود که چهارم شیطان و قابیل و فرعون خواهد بود و از حضرت صادق منقول است که شخصی که مؤمنی را
بکشد بناحق در وقت مردن باو میگویند که اگر خواهی یهودی بمیر و اگر خواهی نصرانی بمیر و اگر خواهی مجوس بمیر و بسندهای معتبر
از حضرت رسول منقول است که گناهکارترین مردم نزد خدا کسیست که کسی را بناحق بزند یا بکشد و در حدیث دیگر فرمود که شما را
فرج هست در هر حال که هست تا خون مسلمانی نکشوده باشد و کسی که او را کشته است هرگز نمیمیرد کر آن آتش جهنم است و از حضرت صادق
منقول است که آدمی پیوسته در وسعت است از دین خود مادامی که خون حرامی نریخته و کسیکه عمداً مؤمنی را بکشد توفیق توبه نمی‌یابد و از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقول است که شخصی را در قیامت خواهند آورد با قدر محجمه از خون پس او را گویند واتو من کسی را نکشته‌ام و شریک در خون
کسی نگشته‌ام الله تعالی میفرماید که فلان بنده مرا ببدی یاد کردی و آن سخن شهرت کرد و باعث کشتن او شد و از حضرت امام جعفر صادق
منقول است که سه کس داخل بهشت نمیشوند کسیکه خونی بریزد یا شراب بخورد یا سخن چینی کند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که اول چیزی که الله تعالی در آن حکم میفرماید خون مسلمانان است پس اول مرتبه دو پسر آدم را حاضر میکنند و در میان ایشان حکم میکند
و دیگر هر که خونی کرده باشد دیگر میان مردم دیگر حکم میکند و کشته شده قاتل خود را می‌آورد و خونش بر روی آن میریزد و میگوید که
این مرا کشته پس او انکار نمیتواند کرد و در حدیث دیگر فرمود که الله تعالی وحی نمود بحضرت موسی علیه السلام که بگو بگروه بنی اسرائیل
که زنهار که اجتناب نمایند از کشتن بغیر حق که هر که یک کس را در دنیا بکشد من در جهنم هزار مرتبه او را میکشم مثل آن کشتن
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که مؤمنی را بعمد بکشد خدا جمیع گناهان کشته شده را بر کشنده او ثبت می‌نویسد

و کشته شده

و کشته شده از گناهان بدر آید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که بحق خداوندی که مرا بحق بخلق فرستاده است
که اگر جمیع اهل آسمانها و زمین شریک شوند در خون مسلمانی یا راضی باشند بآن خدا همه را برو در آتش جهنم افکند و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که شخصی در قیامت نزد شخصی بیاید در هنگامی که مردم در حساب باشند و او را بخون آلوده کند و او گوید که ای
بنده خدا مرا با تو چکار بود گوید در فلان روز یک کلمه گفتی و اعانت بر کشتن من کردی **جدول پنجم** در حقوق پادشاهان و
رعایت نمودن ایشان و دعا کردن برای اصلاح کار ایشان و متعرض سطوات ایشان نشدن بدانکه پادشاهان که بر دین
حق باشند ایشان را بر رعیت حقوق بسیار است که حفظ و حراست ایشان می‌نمایند و دفع دشمنان دین از ایشان میکنند و
دین و جان و مال و عرض ایشان بحمایت پادشاهان محفوظ میباشد پس ایشان را دعا میباید کرد و حق ایشان را باید شناخت
خصوصاً در هنگامی که بعدالت سلوک نمایند چنانچه حضرت رسول در حدیث شریف فرموده‌اند که از اجلال و تعظیم خداست تعظیم پادشاه
عادل اگرچه ظاهرش اینست که مراد امام و منسوبان آنحضرت باشند چنانچه در حدیث دیگر همین مضمون وارد شده است و بجای
سلطان عادل امام عادل واقع شده است اما احادیث عام بعد ازین مذکور خواهد شد و اگر پادشاهان بر خلاف نهج صلاح
و عدالت باشند دعا برای اصلاح ایشان میباید کرد یا خود را اصلاح میباید نمود که خدا ایشان را باصلاح آورد زیرا که دلهای پادشاهان
و جمیع خلایق بدست خداست و مطلق پادشاهان جابر و ظالمان را نیز رعایت می‌باید کرد و تقیه از ایشان واجب است که
خود را از ضرر ایشان حفظ کند و خود را مورد قهر ایشان نسازد چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در حدیث حقوق
میفرماید که حق پادشاه بر تو اینست که بدانی که خدا ترا فتنه او ساخته است و او را امتحان نموده که بر تو استیلا و سلطنت
داده است و بدانی که بر تو لازم است که خود را در معرض غضب و خشم او در نیاوری که خود را بهلاکت اندازی و شریک گناه او
باشی در آنچه نسبت بتو واقع میسازد از اضرار و عقوبت و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون نمرود
حضرت ابراهیم را بعد از آنکه خلاص شد از آتش از ملک خود بیرون کرد داخل ملک پادشاهی از پادشاهان قبط شد و صندوقی
ساخته بود و حضرت ساره را در صندوق کرده بود که کسی را نظر بر او نیفتد در ملک آن پادشاه بعشاری رسید چون آمد
که عشور مال حضرت ابراهیم را بگیرد گفت در صندوق را بگشا که ببینم که در صندوق چه چیز هست حضرت فرمود که هر چه خواهی

قر

حجاب کن و مستور شو را بگیر او گفت راضی نمی شوم که تا در صندوق را نگشایی چون صندوق گشوده شد پرسید که این کیست فرمود که
زن و دختر خاله منست عشار چون حسن و جمال او را مشاهده نمود حقیقت حال را به پادشاه عرض نمود پادشاه گفت همه را
بحضور آور چون حضرت ابراهیم بمجلس پادشاه داخل شد پادشاه گفت در صندوق بگشا فرمود که حرمت من و دختر خاله من
در این صندوق است و هر چه با خود دارم فدا میدهم که در صندوق را باز نکنم پادشاه مبالغه نمود و در صندوق را گشود و چون حسن
و جمال حضرت ساره را مشاهده نمود دست دراز کرد حضرت ابراهیم فرمود که خداوندا تو ستاری و از حرمت من دفع کن در حال
دست پادشاه خشک شد که نتوانست بساره رساند و نتوانست که بسوی خود برگرداند پادشاه گفت که خدای تو با دست من
چنین کرد ابراهیم گفت بلی خداوند من صاحب غیرت است حرام را دشمن میدارد و حایل شد میان تو و حرمت من گفت
دعا کن که خدا دست مرا برگرداند اگر اجابت تو بکند من متعرض زن تو نشوم حضرت دعا فرمود دستش صحیح شد باز که نظر کرد
بساره دست دراز کرد باز حضرت ابراهیم دعا کرد دستش خشکید تا سه مرتبه چنین شد در مرتبه سیم که دستش برگشت حضرت را تکریم
و تعظیم بسیار نمود گفت هر جا که خواهی برو اما از تو حاجتی طلب دارم ابراهیم گفت که چه حاجت گفت کنیزکی قبطیه خوش روی
عاقله دارم میخواهم که رخصت فرمایی که او را بساره دهم که خدمت او کند پس هاجر مادر اسماعیل را بساره بخشید و حضرت ابراهیم
روان شد و پادشاه بمشایعت ابراهیم بیرون آمد و ابراهیم پیش میرفت و پادشاه از عقب میرفت از برای تعظیم حضرت ابراهیم
در اثنای راه وحی الهی نازل شد بحضرت ابراهیم که بایست و پیش روی پادشاه جبار مرو و حضرت ایستاد و به پادشاه گفت که خداوند
در این ساعت بمن وحی فرستاد که ترا تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو راه روم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو
مهربان و بردبار و صاحب کرم است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام وصیت نمود که هشت کس اند که
اگر ذلیل و خوار شوند ملامت نکنند مگر خود را کسیکه بسفره حاضر شود که او را نخوانده باشند و مهمانی که بر صاحب خانه تحکم کند
و کسیکه طلب خیر از دشمنان خود نماید و کسیکه از لئیمان طلب فضل و احسان نماید و کسیکه خود را در میان دو کس داخل کند و سری که
در میان ایشان باشد و او را داخل در آن سر نکرده باشند و کسیکه استخفاف نماید بپادشاه و صاحب سلطنت و کسیکه در جائی
نشیند که اهلیت نشستن در آنجا نداشته باشد و کسیکه با کسی سخن گوید که او گوش نه بدو دارد و سخن او نشنود و از حضرت صادق علیه السلام

منقولست

منقولست که سه کسند که هر که با ایشان مغالبه و منازعه میکند ذلیل میشود پدر و پادشاه و قرض خواه و بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی میفرماید که منم خداوندی که نیست بغیر من خداوندی که من خلق کرده ام پادشاهان را
و دلهای ایشان در دست منست پس گروهی که اطاعت من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان مهربان میکنم و هر قومی که معصیت
من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان بخشم می آورم پس مشغول مشوید بنفرین و دشنام ایشان و توبه کنید بدرگاه من
از گناهان خود تا دلهای ایشان را بسوی شما بمیل و رحم و مهربان گردانم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون خدا
خیر رعیتی را میخواهد بر ایشان پادشاه مهربانی میگمارد و از برای او وزیر عادل مهیا و میسر میگرداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم
منقولست که بشیعیان خود فرمود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل مکنید بترک اطاعت پادشاه خود پس اگر عادل باشد دعا کنید که
خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا سؤال نمایید که او را اصلاح نماید بدرستیکه صلاح شما در صلاح پادشاه شماست
و بدرستیکه پادشاه عادل بمنزله پدر مهربانست پس بخواهید از برای او آنچه از برای خود میخواهید و دشمن دارید از برای او آنچه از برای
خود دشمن میدارید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که اطاعت پادشاه نمیکند اطاعت خدا نکرده است زیرا که
حق تعالی میفرماید که خود را بمهلکه میندازید و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که متعرض پادشاه جابری شود و بلیه او
بر بلیه مبتلا شود حق تعالی او را بر آن اجر ندهد و برای شدت او را صبر عطا نفرماید **فصل ششم** در بیان مفاسد قرب
پادشاهان و عدم اعتماد بر تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و راضی بودن بظلم ایشان و خوردن طعامهای ایشان
و مدح کردن ایشان است و بدانکه تقرب ملوک و امرا موجب حرمان عقبی و دنیاست و در دنیا دو روزه اعتبار آلوده بصد هزار رعب
و محنت است و بزودی برطرف میشود و در دنیا منکوب و در آخرت مغضوب میمانند و از برای دانستن این امر مشاهده احوال
مختلفه ارباب دولت و سرعت انقضای دولتهای ایشان کافیست و اگر کسی بر احوال ایشان اطلاعی داشته باشد میداند
که در عین اعتبار یک لحظه رفاهیت ندارند و حسرت بر حال فقرا و بیچارهها میبرند و مفاسد قرب ایشان بسیار است
اول اعانت ایشان در ظلم نمودن چه بسیار ظاهر است که بسیاری خلطه با ایشان بدون اعانت ایشان در بعضی از ظلمها
میسر نمی شود **دوم** میل قلبی و محبت ایشان بهم رسد چه کثرت معاشرت دوستی و محبت بهم میرساند حق تعالی میفرماید که رکون و میل

مکنید بسوی ظالمان که آتش شما را مس میکند و اخبار در نهی از مودت ایشان بسیار است سیم راضی بودن بافعال قبیحه
ایشان و این نیز بکثرت معاشرت حاصل میشود و کسیکه بظلمی راضی میشود در آن ظلم شریک است چهارم آنکه بکثرت ملاحظه
و مشاهده اطوار ناپسندیده ایشان قبایح احوال ایشان از نظر محو می شود بلکه مستحسن مینماید و موجب میل و رغبت بکسب آن اعمال
افعال میشود و بزودی بکسب آنها مبتلا میشود پنجم آنکه در مجلس ایشان متعارف بودن خوش آمد نمایان بحسب عرف و عادت
مجلس ایشان آنست که هر باطلی که بگویند و هر قبیحی که اراده نمایند ایشان را مدح و تحسین کنند و این عین نفاق و افترا بر خدا و
رسول است ششم آنکه اگر ظلمی در مجالس ایشان شود منع نمی توان کرد عرفا و کسیکه خواهد مصاحب و همنشین ایشان باشد مداهنه نیز میباید
بگوید و در این ضمن ترک نهی از منکر بعمل می آید که از عمده گناهان کبیره است هفتم بقای ایشان را بر ظلم میخواهد تا از ایشان
معزز باشد یا بسبب محبت ایشان عزت ایشان را میخواهد و این نیز حرام است هشتم آنکه در خانهای پر شبهه ایشان می باید
رفت و از لقمهای شبهه ایشان میباید خورد و اینها همه موجب قساوت قلب است بلکه بکثرت خلطه و مصاحبت علم بحرمت آنها بهم میرسد
و مال شبهه حرام میشود و باز میباید تصرف کرد و اغماض نمود و مفاسد دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و در این
معنا احادیث بسیار است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که بخیل را راحتی نمی باشد و حسود را لذت
نمی باشد و پادشاهان را وفائی نمی باشد و دروغگو را مروتی نمی باشد و سفیه را سروری نمی باشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که پادشاهان از جمیع مردم بیوفاترند و دوست و یاران ایشان از همه کس کمتر است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که اگر دوستی داشته باشی و بولایت و حکومتی برسد و او را برده یک آنچه پیشتر با تو سلوک میکرد بیابی پس او دوست
بدی نیست برای تو و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که چهار چیز است که دل را فاسد میگرداند و موجب
قساوت قلب میشود و نفاق را در دل میرویاند چنانچه آب درخت را میرویاند لهو و ساز و غنا شنیدن و فحش گفتن و در خانه
پادشاهان رفتن و طلب صید کردن و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که ملازم پادشاهان میشود مفتون میگردد
و هر قدر که بپادشاه نزدیکتر میشود از خدا دورتر میشود و از حضرت صادق منقول است که صاحب ورع و پرهیزکاری آنست
که از محارم الهی بپرهیزد و از شبهها اجتناب نماید و اگر از شبهه اجتناب ننماید بحرام می افتد بنادانی و کسیکه منکری را ببیند

وانکار او کنند

و انکار او نکند یا آنکه قادر بر آن باشد پس دوست داشته است که خدا را معصیت کنند و هر که دوست دارد که خدا را معصیت کنند بعلانیه
با خدا دشمنی کرده است و کسیکه بقای ظالمان را خواهد پس دوست میدارد که خدا را معصیت کنند و حال آنکه الله تعالی حمد کرده است خود را
بر هلاک کردن ظالمان و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که ظلم کننده و کسیکه در ظلم او اعانت مینماید و
کسیکه بظلم او راضی است هر سه شریکند در ظلم او و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت عیسی علیه السلام فرمود که ای گروه بنی اسرائیل
که اعانت مکنید ظالم را بر ظلم که فضل شما باطل میشود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که مدح کند پادشاه جابری را
و نزد او فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا قرین آن ظالم باشد در جهنم و هر که دلالت کند ظالمی را بر ظلمی قرین هامان باشد در
جهنم و هر که از جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت او نماید چون ملک موت نزد او بیاید بگوید بشارت باد ترا بلعنت خدا و آتش جهنم
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حاضر مباشید در مجلسی که پادشاه جابری بظلم و عدوان کسی را بزند یا بکشد
یا ظلمی بر او کند اگر یاری او نکنید زیرا که یاری و نصرت مؤمن بر مؤمن واجب است در هنگامی که حاضر باشد و اگر حاضر نباشید و
مطلع نشوید بر شما حجت تمام نخواهد بود و بسند معتبر از محمد ابن مسلم منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام روزی که نشسته
دیدند که من نزد قاضی از قاضیان مدینه نشسته ام چون روز دیگر بخدمت آنحضرت رفتم فرمود که آن مجلس که بود که دیروز نشسته بودی
گفتم فدای تو گردم او قاضی مرا اکرام مینماید و گاهی نزد او می نشینم حضرت فرمود که چه چیز ترا ایمن گردانیده است از اینکه
لعنتی بر او نازل شود از جانب خدا و جمیع اهل مجلس را فرو گیرد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وقت وفات حضرت امام
حسن علیه السلام را وصیت نمودند که اهل صلاح را دوست دار برای صلاحش و با فاسق مدارا کن که دین خود را از شر او حفظ نمایی
و در دل او را دشمن دار و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که ظالمی را معذور دارد در ظلمش خدا مسلط گرداند بر او
کسی را که بر او ظلم کند و اگر دعا کند برای رفع آن ظلم دعایش را مستجاب نکند و او را بر آن مظلوم بودن اجر ندهد و بسند
معتبر از آنحضرت منقول است که اعوان ظالمان در قیامت در سراپردهای آتش خواهند بود تا الله تعالی از حساب
خلایق فارغ شود و در حدیث دیگر فرمود که از جمله رکون بظلم است که نزد پادشاه جابری برود و بقدر حیات او را
خواهد که دست بکیسه کند و با او عطا کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که روز قیامت که میشود

منادی بجانب الله تعالی ندا میکند که کجایند ظالمان و اعوان ظالمان و هرکه لیقه در دوات ایشان گذاشته یا کیسهٔ ایشان را
ایشان بسته یا مددی بایشان داده ایشان را با ظالمان محشور کنید و فرمود که هیچ بندهٔ نزد پادشاه مقرب نمی شود مگر آنکه
از خدا دور میشود و هیچ بنده مالش زیاده نمی شود مگر که حسابش دشوار می شود و هیچ بنده اتباعش زیاده نمی گردد مگر آنکه شیاطین
او بیشتر میشود و در حدیث دیگر فرمود که زینهار که احتراز نمایید از درگاه پادشاهان و حوالی و حواشی ایشان که هرکه بدرگاه
ایشان و حواشی و اتباع ایشان نزدیکتر است از خدا دورتر است و هرکه پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا ورع او را
از او بردارد و او را حیران گرداند و از حضرت صادق ع بسند معتبر منقول است که فرمود که حفظ نمایید دین خود را بورع و
پرهیزکاری و تقویت کنید دین خود را بتقیه و مستغنی شوید بخدا از طلب نمودن حاجتها از پادشاهان و بدانید که هر مؤمنی
که خضوع و شکستگی اظهار کند نزد صاحب سلطنتی یا کسیکه در دین خود مخالف او باشد از برای طمع آنچه در دست او است البته
خدا او را گم نام گرداند و او را دشمن دارد و بخود واگذارد و اگر چیزی از دنیای او بدستش آید الله تعالی برکت را از او چیز
بردارد و هرچه از آن مال در حج و عمره و بنده آزاد کردن صرف نماید او را ثواب ندهد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هرکه اعانت نماید ظالمی را بر مظلومی پیوسته الله تعالی از او در غضب و خشم باشد تا دست از آن اعانت بردارد جدول ششم
در بیان جهتی چند است که بآن جهات بخانهٔ امرا و حکام می توان رفتن بدانکه گاه هست که معاشرت با ایشان و تردد
کردن بخانه های ایشان واجب است بسبب چند اول تقیه چنانچه سابقا مذکور شد پس اگر کسی از نادیدن ایشان خوف ضرر بر نفس
یا مال یا عرض داشته باشد برای دفع آن ضرر دیدن ایشان لازم است و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بخانهٔ
خلفای بنی امیه و بنی عباس علیهم اللعنه و منسوبان ایشان بسبب تقیه تردد می نمودند و ملایمت و مدارا با ایشان میفرمودند
دویم آنکه بقصد این رود که رفع ضرری از مظلومی بکند یا نفعی بمؤمنی برساند بسبب این گاهی واجب و لازم میشود چنانچه
احادیث گذشت در باب فریادرسی مظلومان و قضای حوایج مؤمنان بلکه اگر کسی قادر بر رفع ظلمی از مؤمنی باشد و بجهت
عزت و اعتبار خود نکند و متوجه آن نشود شریک آن ظلم خواهد بود و معاقب خواهد گردید و الله تعالی او را ذلیل خواهد کرد
چنانچه در حدیث وارد شده است که هر چیزی را زکوتی است و زکوة جاه و اعتبار آنست که او را صرف قضای حاجت

برادران

برادران مؤمن کند چنانچه بدادن زکوة مال زیاده می شود بصرف کردن جاه و عزت خود در راه خدا آن نیز زیاد
میشود و همچنانکه بترک زکوة مال تلف میشود همچنین بترک صرف کردن اعتبار اعتبار بر طرف میشود و خدا او را ذلیل
میگرداند چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بمن برسانید حاجت کسی را
که نمی تواند حاجت خود را بمن رسانیدن بدرستیکه هر که بصاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را که قادر بر رسانیدن آن
حاجت نباشد الله تعالی در روز قیامت قدمش را بر صراط ثابت بدارد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که اگر از کوهی
بزیر افتم و پاره پاره شوم دوست تر دارم از آنکه متولی عملی از اعمال ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان راه روم مگر از برای آنکه
غمی از مؤمنی بردارم یا اسیری یا محبوسی را خلاص کنم یا قرض مؤمنی را ادا نمایم و بدرستیکه کمتر چیزیکه با اعوان ظالمان میکنند آنست
که بر سر ایشان سراپرده از آتش میزنند تا الله تعالی از حساب خلایق فارغ شود ای زیاد اگر متولی عملی از اعمال ایشان شوی
با برادران مؤمن خود احسان کن که شاید باعث تخفیف گناه تو شود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هیچ جباری
نیست مگر آنکه با او مؤمنی می باشد که خدا بسبب آن مؤمن دفع ضرر آن جبار از شیعیان می نماید و بهره آن مؤمن در آخرت کمتر
از جمیع مؤمنان خواهد بود بسبب مصاحبت آن جبار و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که خدا را با پادشاهان
دوستان میباشند که بسبب ایشان دفع ضرر از دوستان خود می نماید سیم آنکه بقصد هدایت ایشان اگر قابل هدایت باشند نزد
ایشان برود که شاید یکی از ایشان را هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بگیرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که حضرت لقمان ع بخانه پادشاهان و امرا و سلاطین میرفتند و ایشان را موعظه میکردند و بر ایشان ترحم میکردند بسبب
بلاهاییکه ایشان بآن مبتلا گردیده اند و دل باعتبارات فانیهٔ دنیا بسته اند و عبرت از احوال ایشان میگرفتند و از اطوار ایشان
چیزی چند اخذ می نمودند که بآن غالب شوند بر نفس و مجاهده با هواها و خواهشهای نفس میکردند ای عزیز بدانکه این وجوهی
که مذکور شد با وجوه دیگر که ذکرش موجب طول کلام است گاه هست که غرض واقعی آدمی است و اکثر اوقات نفس فریبهای خود
و خیالات باطل خود را از محبت جاه و عزت و اعتبار و مال و منصب باین صورتها در نظر آدمی در می آورد و آدمی را فریب
میدهد و گمان میکند که از برای خدا است اما چون بشکافد معلومش میشود که غرضش محض دنیا بوده است و در این قسم

امورها با هواهای نفسانی با غراض صحیحه انسانی بسیار مشتبه میشود پس بزودی فریب نفس و شیطان نباید خورد و خود را
در معرض چنین مهالک در نباید آورد هدانا الله وجميع المؤمنين الى مسالك المتقين يا اباذر لا يزال العبد يزداد
من الله بعدا ما ساء خلقه ای ابوذر پیوسته آدمی از خدا دور میشود مادام که خلقش بد است بدانکه خلق صفتی را میگویند که
ملکه نفس و جبلی آن شده باشد و اخلاق حسنه نزد الله تعالی بهتر است از اعمال حسنه و همچنین خلقهای بد نزد خدا بدتر است از
عملهای بد و باشد که صاحب خلق بد عبادت بسیار کند و صاحب خلق نیکو آن عبادات را نکند و درجه آن نزد
الله تعالی رفیعتر باشد و بر اخلاق اعتمادی باشد چون جبلی نفس شده و بزودی از آن منفک نمیشود و بر اعمالیکه بواعث
آنها ملکات نفس نشده باشد اعتمادی نیست و زود متبدل میشود و خلق فطری میباشد که الله تعالی در اصل فطرت نفس را چنین
خلق فرموده باشد و کسبی نیز میباشد و آن بکثرت ممارست بر اعمال غیر حاصل میشود مثل آنکه سخاوت در بعضی از مردم
فطریست که چنین خلق شده اند و بعضی هستند که طبعشان بخل است که اگر در مقام ازاله آن در آیند و ازاله این میشود که مکرر
خود را با عطا و بر احسان کردن و بر نفس مجبوراً زور آوردن بملاحظه ثواب و عقاب و تفکر در حسن احسان نمودن و قبح بخل ورزیدن
و هرچند بیشتر از او صادر میگردد بر نفس آسان تر میشود تا آنکه جبلی نفس میشود که بالطبع مایل میشود بسخاوت و گریزان میشود
از بخل و باین مرتبه میرسد که خوش خلق میشود و همچنین گاه هست که جمعی که طبعشان بحسب اصل خلقت بسخاوت مایل است و خود را
باغوای شیطان بر بخل میدارند تا جبلی ایشان میشود و همچنین در سایر اخلاق حسنه و آن کسیکه صاحب خلق حسنی باشد کمالش
بیشتر است از آن کسی که بمشقت بخود میگذارد و امر را چون بر او دشوار تر است از این جهة ثوابش ممکنست که زیاده باشد و خلق
حسنی که در احادیث وارد شده است گاهی بر مطلق صفات حسنه که ملکه نفس شده باشد اطلاق میکنند و گاهی بر خصوص خلق
و معاشرت را با خلق اطلاق میکنند و بدانکه بدخلقی بدترین صفات ذمیمه است و پیوسته خود و اکثر خلق از و در آزارند و خوش
خلقی بهترین صفات حسنه است و جمیع معایب را می پوشاند و از اعظم ارکان ایمان است چنانچه بسند صحیح از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که از مؤمنان کسیکه ایمانش کامل تر است خلقش نیکوتر است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ

عملی مقبول تر نیست

عملی مقبول تر نیست نزد الله تعالی از آنکه مردم را فرا گیرد بخلق نیکوی خود و در حدیث دیگر فرمود که خلق نیکو آدمی را میرساند بدرجه
کسیکه روزها روزه دارد و شبها بعبادت خدا ایستد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بیشتر چیزی که امت من
بسبب آن داخل بهشت میشوند پرهیزکاری از محرمات الهی و خلق نیکوست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خلق نیکو
گناهان را میگدازد چنانچه آفتاب یخ را میگدازد و فرمود که نیکی کردن بخلق و بخلق نیک با مردم معاشرت نمودن خانه‌ها را
معمور و آبادان و عمرها را دراز میکند و در حدیث دیگر فرمود بدرستیکه خلق عطیه ایست از جانب الله تعالی که بخلق عطا میفرماید و
بعضی از این سجیه و طبیعت آدمی است و بعضی آنست که آدمی نیت و عزم خود را بر آن میدارد راوی پرسید که کدام یک بهتر است
حضرت فرمود که صاحب سجیه را چنین خلق کرده اند و غیر آن نمیتواند کرد و صاحب نیت و عزم صبر میکند بسبب اطاعت خدا و خود را
بجبر بر نیکی خلق میدارد و این بهتر است و ثوابش بیشتر است و در روایت دیگر فرمود که الله تعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهد
فی سبیل الله کرامت میفرماید و بسند معتبر از علی بن کامل منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون با مردم مخالطه نمائی
اگر توانی چنان کن که با هر کس مخالطه کنی دست تو بر بالای دست او باشد و احسان تو با او زیاده باشد از احسان او بتو بدرستیکه
گاه هست بنده در عبادت تقصیری دارد و خلق نیکوئی دارد خدا او را باو خلق نیکو بمرتبه و درجه جماعتی میرساند که روزها روزه
میدارد و شبها عبادت میکنند و در حدیث دیگر فرمود که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند کنیزی از
انصار آمد و کنار جامه حضرت را گرفت حضرت برخواستند که شاید کاری یا سخنی داشته باشد چون برخواستند او ساکت شد
و هیچ نگفت پس حضرت نشستند و باز دست بکنار جامه حضرت زد باز حضرت برخواستند تا سه مرتبه چنین کرد و در باب
چهارم که حضرت برخواستند کنیز از کنار جامه حضرت جدا کرد و در ربود صحابه آن کنیز را ملامت کردند که چرا آنقدر
آزار آنحضرت کردی و چکار داشتی گفت در خانه ما بیماری بود و مردم آنخانه مرا فرستاده بودند که پاره از جامه آنحضرت
برای شفا بگیرم چون دست گذاشتم حضرت برخواستند پس حیا کردم که بگیرم و نخواستم که حضرت را تکلیف کنم یا رخصت
بگیرم آخر در آخر خود جدا کردم و در ربودم و باسانید بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بدی خلق فاسد
میکند ایمان و اعمال خیر را چنانچه سرکه عسل را ضایع میکند و فرمود که کسیکه خلقش بد است پیوسته خود را در عذاب دارد و

معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که خوی بد صاحب خلق بد مقبول نمی شود زیرا که اگر از گناهی توبه میکند بگناهی از آن
بدتر گرفتار می شود و در حدیث دیگر فرمود که مومن همواره نرم و ملایم و با سماحت و صاحب خلق نیکوست و کافر درشت و غلیظ
و بد خلق و متجبر است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که الله تعالی این اسلام را برای شما شیعیان پسندیده است پس
نیکو مصاحبت نمایید با آن بسخاوت و حسن خلق و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که چه چیز است اندازه خلق نیکو فرمود
آنست که پهلوی خود را نرم کنی که کسی از پهلوی تو آزاری نبیند و سخنت ملایم و نیکو کنی و چون برادران مومن خود را ببینی
بگشاده رویی و خوشرویی با ایشان ملاقات نمایی و حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان بنزد من
آمد و گفت یا محمد بر تو باد بحسن خلق که خیر دنیا و آخرت با حسن خلق است و گفت شبیه ترین شما بمن کسیست که خلقش نیکوتر باشد
و با اهلش بیشتر سلوک کند و از حضرت امیرالمومنین ع منقولست که فرمود که شما نمی توانید که همه مردم را باموال خود فرا گیرید پس همه را
فرا گیرید بگشاده رویی و نیکو ملاقات نمودن و در حدیث دیگر بنوف بکالی فرمود که خلق خود را نیکو کن تا خدا حساب ترا سبک کند و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون خبر فوت سعد بن معاذ انصاری را بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانیدند
حضرت با اصحاب بجنازه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستاده بودند نزد او تا از غسل فارغ شدند چون جنازه اش را برداشتند
حضرت بیکفش و بی ردا بطریق اصحاب مصیبت از پی جنازه او روان شدند و گاهی جانب راست تابوت را میگرفتند و گاهی جانب
چپ را و چون بنزد قبرش گذاشتند حضرت داخل قبرش شدند و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشتند و خشت بر او
چیدند و بگل رخنه های خشت را مسدود کردند و چون بیرون آمدند و خاک بر قبرش میریختند فرمودند که میدانم که سعد خواهد
پوسید اما الله تعالی دوست میدارد که بنده کاری که کند محکم کند و در هنگامی که حضرت قبرش را هموار میکردند مادر سعد گفت
ای سعد گوارا باد بهشت از برای تو حضرت فرمود که ای مادر سعد خاموش باش و جزم مکن بر پروردگار خود بدرستیکه سعد در
قبرش فشار شدیدی رسید چون حضرت برگشتند اصحاب پرسیدند که یا رسول الله در جنازه سعد کاری چند کردی که در جنازه
هیچکس ندیدیم که چنین کنی در جنازه اش بیکفش و بی ردا رفتی فرمود که ملائکه را دیدم که در جنازه او صاحب تعزیه اند و بی ردا
و بیکفش آمده اند من نیز تاسی بملائکه کردم گفتند گاهی جانب راست جنازه را میگرفتی و گاهی جانب چپ را فرمود که دستم

بادست جبرئیل

بادست جبرئیل بود هر جا که او میگرفت من میگرفتم گفتند که خود در غسلش حاضر شدی و بر جنازه اش نماز کردی و بدست
خود در لحدش گذاشتی و بعد از آن فرمودی که باو فشار قبر رسید فرمود که بلی این فشار قبر باو رسید با اهل و
یارانش کج خلقی میکرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دو خصلت است که در مسلمانی جمع نمی شود بخیل بودن و کج خلق بودن
یا اباذر الکلمة الطیبة صدقة و کل خطوة تخطوها الی الصلوة صدقة یا اباذر من اجاب داعی الله و احسن
عمارة مساجد الله کان ثوابه من الله الجنة فقلت بابی انت و امی یا رسول الله کیف یعمر مساجد الله قال
لا ترفع فیها الاصوات و لا یخاض فیها بالباطل و لا یشتری فیها و لا یباع و اترک اللغو ما دمت فیها و ان لم
تفعل فلا تلومن یوم القیمة الا نفسک یا اباذر ان الله تعالی یعطیک ما دمت جالسا فی المسجد بکل نفس
تنفست فیه درجة فی الجنة و تصلی علیک الملائکة و یکتب لک بکل نفس تنفست فیه عشر حسنات و یمحی
عنک عشر سیئات یا اباذر تعلم فی ای شیء انزلت هذه الآیة اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم
تفلحون قلت لا فداک ابی و امی قال فی انتظار الصلوة خلف الصلوة یا اباذر اسباغ الوضوء فی المکاره
من الکفارات و کثرة الاختلاف الی المساجد فذلکم الرباط یا اباذر یقول الله تبارک و تعالی ان احب
العباد الی المتحابون بجلالی المتعلقة قلوبهم بالمساجد المستغفرون بالاسحار اولئک اذا اردت باهل الارض
عقوبة ذکرتهم فصرفت العقوبة عنهم یا اباذر کل جلوس فی المسجد لغو الا ثلاثة قراءة مصل او ذکر الله او سائل عن علم
ای ابوذر کلمه پاکیزه و نیکو صدقه است یعنی سخنی که بگویی و بسبب آن نفعی بمومنی برسد ثواب تصدق دارد یا سخن خوب
هر چه باشد از قرآن و دعا و اذکار و حکم و معارف همه صدقه است زیرا که چنانکه سابقا دانستی صدقه هر نفعی است که او را
در راه رضای خدا صرف نمایند پس صدقه زبان آنست که سخنی چند از آن صادر شود که موجب خوشنودی الله تعالی
گردد و صدقه علم آنست که آنرا بطالبانش تعلیم کنند و صدقه پا آنست که در راه قرب الله تعالی سعی نماید چنانچه بعد از آن
فرمود که هر گامی که بسوی نماز جماعت در مسجد یا مطلق نماز بر میداری صدقه است ای ابوذر هر که اجابت نماید داعی الله
تعالی را یعنی موذن را که از جانب خدا مردم را بجانب نماز میخواند و نیکو آبادان کند و معمور گرداند مساجد الهی را ثوابش

از جانب الله تعالی بهشت است ابوذر گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چگونه آباد ان کنیم مساجد الهی را فرمود که صدا
در مسجد بلند نکنید و مشغول سخن لغو و باطل نشوید و چیزی نخرید و نفروشید و ترک نمایید سخنهای لغو و بی فایده را مادام
در مسجدی و اگر چنین کنی ملامت نخواهی کرد در روز قیامت مگر نفس خود را ای ابوذر مادام که در مسجد نشسته ای الله تعالی بهر نفسی که میکشی درجه در بهشت
بتو عطا فرماید و بر تو صلوات میفرستند ملائکه و از برای تو طلب رحمت میکنند و بهر نفسی که در مسجد میکشی ده حسنه در نامه اعمالت ثبت
میکنند و ده گناه محو می نمایند ای ابوذر میدانی که این آیه در چه چیز نازل شده است اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله
لعلکم تفلحون که ترجمه اش بقول اکثر مفسران آنست که ای گروه مؤمنان صبر کنید بر مشقت طاعات و بر آنچه بشما میرسد
از سختیهای دنیا و شکیبائی ورزید بر شداید حرب با دشمنان دین با نفس و شیطان و قدم استوار دارید در میدان محاربه
و ساخته و مهیا و آماده باشید در سرحدها از برای دفع دشمنان دین از مسلمانان و بترسید از خدا و بپرهیزید از معاصی
شاید که رستگار شوید ابوذر گفت که نمیدانم پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که این در باب انتظار کشیدن نماز بعد از نماز
نازل شده است یعنی کسیکه از نماز ظهر مثلا فارغ شود در مسجد بماند و مشغول تعقیب و یاد خدا باشد تا وقت فضیلت نماز دیگر داخل
و آن را بجماعت بجا آورد و در میان این دو نماز مشغول کار دنیا نشود صبر کرده بر مشقت طاعات و قدم استوار کرده در معارضه
نفس و شیطان و خود را مربوط ساخته و بسته است بر عبادت الهی و انتظار برده که در نماز دیگر بار دیگر با نفس و شیطان مجادله نماید
و مهیای محاربه ایشان بوده است و در کمین شیطان بوده و در حصار ایمانش رخنه نکند و همچنین در ما بین نماز ظهر و عصر
و ما بین نماز شام و خفتن و سایر نمازها اگر کسی را شغل ضروری نباشد و ممکن است که مراد حضرت این باشد که شامل این عمل
نیز باشد که شامل جهاد با دشمنان ظاهر نیز بوده باشد و ممکن است که این آیه در خصوص این امر نازل شده باشد ای ابوذر
وضو را کامل و تمام و با شرایط و آداب و سنتها بجا آوردن در سختیها و هواهای سرد از کفارات است که موجب کفاره
گناهان میگردد و بسیار بمسجدها رفتن و ملازم مساجد بودن رباط است که در این آیه الله تعالی بآن امر فرموده است ای
ابوذر الله تعالی میفرماید که بدرستیکه محبوب ترین بندگان نزد من گروهی اند که با یکدیگر دوستی میکنند بجلال علا و کرامتی که من بایشان
داده ام و دلهای ایشان بسته است بمسجدها و از گناهان خود استغفار می نمایند در سحرها این جماعت اند که هرگاه اراده

می نمایم

می نمایم که بر اهل زمین عذابی بفرستم به برکت ایشان عقوبت خود را از اهل زمین باز میدارم ای ابوذر هر نشستنی و
بودنی در مسجد لغو و بی فایده است مگر برای سه چیز نمازی گذارنده که در نماز خود قرائت قرآن کند یا کسیکه بیاد خدا مشغول باشد
یا کسیکه علم و مسائل دین خود را از علما سؤال نماید بدانکه هر یک از مضامین مذکوره در احادیث بسیار منقول است و بعضی
سابقا مذکور شد در ضمن بیان فضل مساجد و غیر آن و باید دانست که ممکنات محتاج مکان اند و از برای هر یک بارگاه و یک تخت و یک
کرسی می باشد اما خداوند بی نیاز چون در مکان نیست و نسبت همه مکانها بآن مساوی است برای طالبان عبادت و معرفت
و قرب خویش بارگاهها و منظرها و جلوه گاهها مقرر فرموده چنانچه پادشاهان رسم شده میباشد که جلوه بزرگی و کمال خود را
برای مردم بر آن عرش میکنند خداوند ذو الجلال را عرشها است و در هیچیک نیست و بهیچیک محتاج نیست یکی عرش جمیع ممکنات است
که مستقر قدرت و عظمت او میند و در هر ذره از ذرات ممکنات که نظر میکنی صفات کمالش بر تو جلوه مینماید و اثر قدرتش
در آن ظاهر و اثر علم و حکمتش باهر و اثر لطف و رحمتش در آن هویداست نه بآن معنی باطل که آن ملحد میگوید که با همه چیز
یکیست و همه چیز اوست تعالی شأنه عما یقولون بلکه آثار صفات کمالیه خود را در همه چیز ظاهر گردانیده و در هر چیز که
نظر میکنی چندین هزار آثار قدرت و علم و لطف و رحمت او مشاهده مینمائی و از این عرشها یک عرش که از همه بزرگتر است
و آثار قدرت او در آن بیشتر است آنرا عرش عظیم و اعظم فرموده و دوستان خواص خود را بمشاهده آن عرش برده
و اگر نسبت او بآن عرش و زمین و آسمانها و دریا و صحرا یکیست و یک عرش دیگر عرش محبت و معرفت او است یعنی دلهای
دوستان و مقربان او است که آن دلها را برگزیده و مستقر بارگاه عظمت و جلال و محبت و معرفت صفات کمال و جمال خود گردانیده
چنانچه منقول است که دل مؤمن عرش خداوند رحمن است دیگر برای طالبان عبادت و قرب خویش بارگاهها مقرر فرموده
و آن بارگاهها را مهبط فیضهای بی نهایت و رحمتهای بی اندازه خود گردانیده بارگاه اعظمش عرش اعلا است که مخلصان خاص
خود را بآن بارگاه راه داده و در زمین بارگاهها مقرر فرموده و طالبان بارگاه ناقصان و عاجزان بطلا و نقره و قیمت
و مروارید نیاراسته زیرا که حسن ذاتی او آرایشی نمی باشد این زشتهای معیوب خود را بزیورهای دنیا آرایند
و چندانکه بیشتر می آرایند عیب و قباحتشان بیشتر ظاهر میشود و لکن قادر ذو الجلال سنگ سیاه چندی را بر روی یکدیگر

یکی دارد و صد هزار نور معنوی در آن سیاه سنگها از فیوض ناشناهی تعبیه فرموده و عالمیان را از اطراف و جوانب
بدرگاه خود میخواند و می روند و بر آن خاک و سنگ می مالند و از آن نور معنوی بهرهای ناشناهی می برند اگر خانه کعبه
یک دانه یاقوت میساخت مردم بسیار یاقوت میفرستند بعضی از آن حق لاهوت و بزرگواری و نفاذ حکمش ظاهر نمیشد بعد از آن
بارگاهها بنا بارگاه خود پست خشت و کم زینت برای مقربان خاص خود مقرر فرموده و از نور جلال خود چندان در آنجا جلوه داده
که پادشاهان با هیبت و شوکت و نخوت چون بآن آستانها میرسند بی اختیار بر خاک می افتند و جبین را فرش آن زمین میکنند
و کسیکه اندک بصیرتی باشد میداند که بعوض طلا و مروارید و یاقوت بر آن در و دیوار آنجا چه نورها و فیضهای روحانی بکار رفته
که دیده عقلها را خیره میکند و دیگر از بارگاههای قرب مساجد است که آنها را محل قرب و فیض خود گردانیده انّ بیوتی فی الارض
المساجد در شان آنها فرموده و بر روی بوریاهای کهنه آنها را برای دوستان خود گردانیده و بصیرتشان را جلا داده فرشهای
زر بنده و در عزت و کرامت بر روی خز و پرنیان لطف و رحمت گسترده و در شبهای تار شعلههای نور هدایت در محرابهای عبادت
برای ایشان افروخته است و دلهای ایشان را چنین مایل بآن مکان عالیشان گردانیده است که تار بوریای کهنه آنرا بملک
قیصر و خاقان نمیفروشند و اگر بضرورتی زمانی دور میشوند مانند ماهی که از آب جدا شده باشد قرار نمی گیرند تا باز خود را بمحل
انس و راحت رسانند و از جمله فواید عظیمه مساجد اجتماع و ملاقات برادران مومن است که بایکدیگر ملاقات می نمایند
و از فواید یکدیگر بهره مند میشوند و در سلوک راه بندگی معین یکدیگر میگردند و در نماز به برکت یکدیگر بفضیلت یکدیگر
فایض میشوند و نماز با جماعت از امور از سنتهای موکده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است و بر آن فواید بی
نهایت مترتب میشود و بمقبول اقرب است زیرا که ظاهر است که اگر شخصی تنها بدرگاه پادشاهی رود و حاجتش بحصول اقرب نزدیک
نیست که با جمعی کثیر برود و این نیز معلوم است که داب بزرگان نیست که چند کس که بایکدیگر بدرگاه ایشان روند و عملی
یکی شایسته باشد عمل او را قبول کنند و دیگران را محروم برگردانند و ایضا چنانچه آدمی در نمازی یا کاری که تنها میکند
بگوش و چشم و زبان و سایر اعضا و جوارح احتیاج دارد و از هریک کاری می آید که از عضو دیگر نمی آید و از مجموع این مطلوب
بعمل می آید همچنین در دنیا افراد انسان کامل من جمیع الوجوه نایابست پس جمعی که در یکجا مجتمع میشوند یکی علم دارد

و یکی پرهیزکار

و یکی پرهیزکاری دارد و یکی رقت دارد و یکی شکستگی دارد و یکی حضور قلب دارد و همچنین سایر صفات چون همه با هم
در عبادت شریک شدند و عمل خود را یکی کردند معجون تام الاجزائی بهم میرسد که خاصیت آن قبول و استجابت دعا و قرب
و سایر فواید عظیمه است و ایضا بتجربه و اخبار معلوم است که این شرکت موجب کمالات از یکدیگر میشود و دو انار را بیکدیگر
راه بهم میرسد چنانچه بتجربه ظاهر شده است که اگر یک صاحب رقتی در میان جماعتی که بایکدیگر نماز کنند باشد همه را برقت
می آورد و یکی فایده دیگر آنست که این جمعیت لشکر صف بسته آراسته اند در برابر شیطان و لشکرهای او که جرئت نمیکنند که برایشان
مسلط شوند چنانچه وارد شده است که رخنه در میان صفها مگذارید که شیطان جا میکند و ایضا مرویست که جدا از صف
تنها مایستید که اگر گوسفند از گله جدا ماند گرگ میخورد و فواید نماز جماعت بی نهایت و بذکر آنها سخن بطول میکشد
و در این باب بذکر چند حدیث در فضیلت جماعت و تعقیب اکتفا مینمایم بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که صفوف
امت من در زمین مانند صفهای ملائکه است در آسمان و یک رکعت نماز جماعت برابر است با بیست و چهار رکعت که هر رکعتی
نزد الله تعالی محبوبتر باشد از عبادت چهل سال و در روزی که الله تعالی اولین و آخرین را برای حساب جمع کند هر که قدم بسوی
جماعت برداشته باشد خدا هولهای قیامت را بر آن آسان کند و او را به بهشت رساند و در حدیث دیگر فرمود که هر که نماز صبح
بجماعت بکند ادا و بنشیند بتعقیب و مشغول ذکر الهی گردد تا آفتاب طالع شود الله تعالی در جنة الفردوس هفتاد درجه بآن کرامت
فرماید که از هر درجه تا درجه هفتاد ساله راه باشد بدویدن اسب فربه تندرو و هر که نماز ظهر را با جماعت بکند ادا الله تعالی
در جنة عدن پنجاه درجه بآن عطا فرماید که از هر درجه تا درجه پنجاه ساله راه باشد بدویدن اسب تندرو و هر که نماز عصر را بجماعت
بکند چنان باشد که هشت نفر از فرزندان اسمعیل را از بنده آزاد کرده باشد و کسیکه نماز شام را بجماعت بکند ثواب
عبادت شب قدر را بآن عطا فرمایند و در حدیث دیگر منقولست که بصحابه فرمود که وضو را کامل گرفتن میخواهید که شما را دلالت کنم
بر عملی که کفاره گناهان شما باشد و سبب آن حق تعالی حسنات شما را زیاد گرداند گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که وضو را کامل
ساختن با دشواری و شدت و بسیاری گام برداشتن بسوی مسجدها و انتظار نماز بعد از نماز کشیدن و هر که از شما از خانه خود با وضو
بیرون آید و نماز را در مسجدها با مسلمانان ادا نماید و بنشیند و انتظار نماز دیگر ببرد ملائکه از برای او دعا کنند که خداوندا

او را بیامرزد خداوند و او را رحم کند و بر آن رحمت فرستد و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هر که پیشنمازی جماعتی بکند برخصت ایشان
و راضی باشند بامامت آن در حاضر شدن بنماز رعایت اعتدال نماید نماز نیکو موافق حال ایشان بجا آورد الله تعالی مثل ثواب
آن جماعت باو عطا فرماید بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هر که بپای خود بسوی مسجد برود برای نماز جماعت بهر گامی
که بردارد هفتاد هزار حسنه در نامهٔ عملش نویسند و هفتاد هزار درجه برایش بلند کنند و اگر بر این عمل باشد که بمیرد الله تعالی هفتاد هزار
ملک بر او موکل گرداند که در قبر او را عیادت کنند و در تنهائی قبر مونس او باشند و از برای او استغفار کنند تا از قبرش مبعوث
شود و حضرت امیر المؤمنین ع در وصیت فرمود که سه چیز است که باعث رفع درجات می شود کامل ساختن وضو در هواهای سرد
انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و در شب و روز قدم برداشتن بجهة نمازهای جماعت و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که حضرت رسول ص شرط نمود بر همسایگان مسجد که بنماز جماعت حاضر شوند و فرمود که جمعی که بنماز جماعت حاضر نمی شوند
یا این عمل را ترک کنند یا امر میکنم مؤذن را که اذان و اقامت بگوید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را میفرستم که هر که بنماز حاضر
نشده باشد خانه های ایشان را بسوزاند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که اذان جماعت
بشنود در مسجد و بی عذری بیرون رود آن منافق است مگر آنکه اراده برگشتن داشته باشد و بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد
روایت است که هر که نمازهای پنجگانه را بجماعت ادا کند بشما گمان نیک باو ببرید و شهادت او را قبول نمایید و در حدیث دیگر فرمود
که هر که نماز صبح و خفتن را با جماعت بکند پس در امان خداست و هر که بر او ظلم کند چنانست که بر خدا ظلم کرده است و هر که پیمان
او را بشکند پیمان خدا را شکسته است و بسندهای معتبر منقول است که نماز جماعت برابر بیست و پنج نماز تنهاست و بسند معتبر از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که کسیکه انتظار نماز بکشد بعد از نماز او از جمله زایران خداست و بر خدا لازم است
که زایر خود را گرامی دارد و آنچه از او طلبد عطا فرماید و فرمود که طلب روزی نمایید در مابین طلوع صبح و طلوع آفتاب که آن
تاثیرش در روزی زیاده از سفرها کردن است برای تجارت و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که الله تعالی
میفرماید که ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یک ساعت و بعد از نماز عصر یک ساعت تا من مهمات ترا کفایت کنم
و حاجت ترا بر آورم و در حدیث دیگر فرمود که هر که بعد از نماز صبح در جای خود بنشیند و بیاد خدا مشغول باشد تا آفتاب بر آید الله تعالی

او را مستور گرداند

او را مستور گرداند از آتش جهنم و در حدیث دیگر فرمود که ثواب حج بیت الله الحرام باو کرامت فرماید و گناهانش را بیامرزد و
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که الله تعالی نمازهای پنجگانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب گردانیده است
پس بر شما باد بدعا کردن بعد از نمازها و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که تعقیب خواندن بعد از نماز صبح و نماز عصر
موجب زیادتی روزیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آدمی را بعد از نماز البته یک دعای مستجابست و اگر
احادیث در فضیلت تعقیب بسیار است تعقیبات مخصوص از حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم بسیار وارد شده است باید
که آنها را تحصیل نمایند و بر آنها مداومت کنند و کسیکه آنها را نیابد بقرآن خواندن و ذکر گرداند خواندن ثواب تعقیب بجای یابد
امید لغتی گرداند حاجات و مطالب خود را از خدا طلبد بعد از نمازها یا اباذر کن بالعمل بالتقوى اشد اهتماما منك با
لعمل فانه لا يقل عمل بالتقوى وكيف يقل عمل يتقبل يقول الله عز وجل انما يتقبل الله من المتقين يا اباذر لا يكون
الرجل من المتقين حتى يحاسب نفسه اشد من محاسبة الشريك شريكه فيعلم من اين مطعمه ومن اين مشربه ومن اين
ملبسه امن حل ذلك ام من حرام يا اباذر من لم يبال من اين اكتسب المال لم يبال الله من اين ادخله النار يا
اباذر من سره ان يكون اكرم الناس فليتق الله عز وجل يا اباذر ان احبكم الى الله جل ثناؤه اكثركم ذكرا له واكرمكم عند الله
عز وجل اتقاكم له وانجاكم من عذاب الله اشدكم له خوفا يا اباذر ان المتقين الذين يتقون الله عز وجل من الشيء
الذي لا يتقى منه خوفا من الدخول في الشبهة يا اباذر اصل الدين الورع ورأس الطاعة من اطاع الله عز وجل فقد
ذكر الله وان قلت صلوته وصيامه وتلاوته للقرآن يا اباذر كن ورعا تكن اعبد الناس وخير دينكم الورع يا اباذر فضل
العلم خير من فضل العبادة واعلم انكم لو صليتم حتى تكونوا كالحنايا وصمتم حتى تكونوا كالاوتار ما ينفعكم الا بورع
يا اباذر ان اهل الورع والزهد في الدنيا هم اولياء الله حقا ای ابوذر باید که اهتمام کردن تو بعمل با تقوی زیاده
باشد از اهتمام تو باصل عمل و بسیاری او بدرستیکه اندک نیست عملی که با تقوی و پرهیزکاری باشد و چگونه اندک باشد عملی که
مقبول درگاه الهی باشد و عمل با تقوی مقبولست چنانچه الله تعالی میفرماید که خدا قبول نمی فرماید عملها را مگر از متقیان و پرهیزگاران
ای ابوذر آدمی از متقیان نمی شود تا محاسبه نفس خود نکند شدیدتر و بدقت تر از محاسبه که شریکی در مال شریک خود میکند

تا آنکه بسبب محاسبه نفس از احوال خود آگاه شود و بداند که خوراکش از کجا بهم میرسد و آشامیدنش از کجاست و پوشش از کجا با دیگر سبب
آیا از حلال بهم میرسد یا از حرام پس سعی کند که اینها همه از حلال باشد ای ابوذر کسیکه پروا نکند که مالش را از کجا کسب میکند و از حرام
پروا نداشته باشد الله تعالی پروا نکند که او را از کجا داخل جهنم کند ای ابوذر کسیکه خواهد گرامی ترین مردم باشد پس تقوی را پیشه
خود کند و از خدا بپرهیزد ای ابوذر محبوب ترین مردم نزد الله تعالی کسی است که خدا را بیشتر یاد کند و گرامی ترین شما نزد الله تعالی
کسی است که پرهیزکاری از برای خدا بیشتر کند و کسی از شما نجاتش از عذاب الهی بیشتر است که ترس خدا بیشتر داشته باشد ای ابوذر
متقیان جماعتی اند که از خدا میترسند و احتراز می نمایند از مرتکب شدن چیزهایی که از آنها اجتناب لازم نیست و حلال است از
ترس آنکه در شبهه داخل شوند ای ابوذر هر که اطاعت خدا میکند در فعل طاعات و ترک از محرمات پس بتحقیق که یاد خدا و ذکر خدا بسیار
کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوت قرآنش کم باشد ای ابوذر اصل دین ورع و ترک محرمات است و سر دین اطاعت خدا است
ای ابوذر صاحب ورع باش تا عابدترین مردم باشی و بهترین اعمال دین شما ورع از منهیات خدا است ای ابوذر فضیلت علم زیاده
و بهتر است از فضیلت عبادت و بدانکه اگر آنقدر نماز کنید که مانند کمان خم شوید و آنقدر روزه بدارید که مانند زه کمان
باریک شوید بشما نفع نخواهد کرد مگر با ورع ای ابوذر اهل ورع از محرمات در زینت اند و زهد و ترک دنیا اختیار کرده اند ایشان
بحق و راستی دوستان خدا اند بدانکه تقوی سرمایه جمیع سعادات است و یک شرط عظیم از شرایط قبول طاعات است چنانچه
نص قرآن بر آن دلالت کرده است و تقوی در اصطلاح خود را محافظت نمودن و نگاه داشتن است از هر چه در آخرت ضرر باو
میرساند و مراتب آن بسیار است مرتبه اول تقوی از شرک و کفر است که موجب خلود در جهنم می شود و بدون این مرتبه هیچ عمل و
عبادتی صحیح نیست مرتبه دوم تقوی از جمیع محرمات و از ترک جمیع واجبات مرتبه سیم تقوی از فعل مکروهات و از ترک
مستحبات است و این مرتبه بتدریج کامل میگردد تا مرتبه که متوجه غیر معبود حقیقی شدن منافی این مرتبه است و این چهار مرتبه است و
این دو مرتبه که هر یک بر مراتب بسیار مشتمل اند در کمال و قبول اعمال دخیل اند و هر چند آدمی در این مراتب کامل تر می شود اعمالش بقبول نزدیک
تر میگردد و فواید آنها را از قرب و محبت و معرفت و اتصاف باخلاق حسنه بیشتر از اعمالش مترتب می شود و باین مرتبه اشاره است آنچه
الله تعالی فرموده است که اتقوا الله حق تقاته از خدا بپرهیزید چنانچه سزاوار تقوی و پرهیزکاری است و ورع بحسب معنی نزدیک است

بتقوی وگاهی

بتقوی و گاهی ورع را بر ترک محرمات اطلاق میکنند و گاهی بر ترک محرمات و شبهات و گاهی بر معانی تقوی نیز اطلاق
میکنند و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر این آیه که اتقوا الله حق تقاته حضرت فرمود که حق تقوی و پرهیزکاری آنست
که خدا را اطاعت نمایند و معصیت آن نکنند و پیوسته در یاد خدا باشند و خدا را در هیچ حال فراموش نکنند و شکر نعمت او کنند و کفران
نکنند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمال است فرمود که تقوی و پرهیزکاری و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقول است که اندک عملی که با تقوی باشد بهتر است از عمل بسیاری که بی تقوی باشد راوی پرسید که چگونه می شود عمل بسیاری که با
تقوی نباشد فرمود که مثل شخصی که طعام بسیار بطعام کند و همسایگانش نگردد و احسان میکند و پیوسته درهایش بجانب وی می آیند اما
اگر حرامی او را میسر شود مرتکب میشود و این است عمل صالح بدون تقوی و عمل اندکی با تقوی آنست که آنقدر که او میکند از طعام
و احسان و خیرات نمی کند اما چون دری از درهای حرام بر او گشوده شد داخل او نمی شود و بسند معتبر منقول است که عمرو بن سعید
بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که من بعد از سالها شما را ملاقات میکنم میخواهم مرا وصیتی بفرمائید که بآن عمل نمایم
حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و ورع نمودن از منهیات خدا و سعی و اهتمام نمودن در عبادات و بدانکه
اهتمام در عبادات نفع نمی کند مگر با ورع و پرهیزکاری و در حدیث دیگر فرمود که از خدا بپرهیزید و حفظ کنید دین خود را بورع
و در حدیث دیگر فرمود که بر شما باد بورع که نمی توان رسید بآنچه نزد الله تعالی است از ثوابها و درجات رفیع مگر بورع و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که دشوارترین عبادتها ورع است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که گفت یا ابا الصباح
فرمود که چه بسیار کم است در میان شما کسیکه متابعت جعفر نماید از اصحاب من نیست مگر کسیکه ورعش شدید و عظیم باشد و از برای
خالق و آفریدگارش عبادت کند و امید ثواب او داشته باشد این جماعت اصحاب منند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که الله تعالی میفرماید که ای فرزند آدم اجتناب کن از آنچه بر تو حرام گردانیده ام تا پرهیزکارترین مردم باشی و از
حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که صاحب ورع از مردمان کیست فرمود کسیکه بپرهیزد از چیزهایی که خدا حرام کرده است و در حدیث
دیگر فرمود که ما آدمی را مؤمن نمی شماریم مگر آنکه جمیع اوامر ما را متابعت نمایند و اراده و خواهش فرموده های ما داشته
باشند و از جمله متابعت و اراده امرها ورع و پرهیزکاری است پس بورع زینت خود گردانید تا مورد رحمت الهی گردید

وبورع و تقوی کنید و مکر دشمنان ما از خود بکنید تا خدا شما را بلند مرتبه گرداند و در حدیث دیگر فرمود که صاحب ورع ترین مردم
کسی است که نزد شبهها توقف نماید و از نشستها احتراز نماید و عابدترین مردم کسی است که فرایض و واجبات الهی را بجا آورد
و نیکو عمل آورد و زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک نماید و عابدترین مردم کسی است که گناهان را ترک نماید و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر که ما را دوست دارد باید که بأعمال ما عمل نماید و استعانت جوید بورع بدرستیکه بهترین چیزیکه
در امور دنیا و آخرت باو استعانت توان جست ورع است و فرمود که ستکیه تقی ورع است از محارم الهی و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که بر شما باد بورع و ترک محرمات و شبهات و بدرستیکه ورع دینی است که پیوسته ملازم آن باشیم و خدا را بآن عبادت
میکنیم و او را اراده دینما ایم از موالیان و شیعیان خود پس ما را بتعب میندازید در شفاعت خود با یکدیگر مرتکب محرمات نشوید و بر ما دشوار است
شفاعت **یا اباذر من لم یأت یوم القیمة بثلث فقد خسرت قلت وما الثلث فداک ابی وامی قال ورع یحجزه عما حرم الله عز وجل علیه**
وحلم یرد به جهل السفیه وخلق یداری به الناس ای ابوذر هر که روز قیامت نیاید با سه خصلت پس بتحقیق که او خاسر و زیانکار است
ابوذر گفت که آن سه خصلت چه خصلتهاست پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که ورعی که او را مانع شود از مرتکب شدن چیزها که حق تعالی
بر او حرام گردانیده و حلمی که بآن رد کند و دفع نماید جهالت و سفاهت بیخرد از او و خلقی که با و مدارا نماید با مردم بدانکه حلم و بردباری
نمودن و خشم خود را فرو خوردن و از نشستها و بدیهای مردم عفو نمودن از صفات پیغمبران و ائمه صلوات الله علیهم و از دوستان
خداست و عقل و شرع بر حسن و نیکی این صفات حمیده شهادت داده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست
که در خطبه فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را به بهترین خلقهای دنیا و آخرت عفو نمائید از کسیکه بر شما ظلم کند و صله و نیکی کنید
با کسیکه از شما قطع کند و احسان کنید با کسیکه با شما بدی کند و عطا کنید بکسیکه شما را محروم گرداند و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام
منقولست که چون در روز قیامت حق تعالی خلق اولین و آخرین را در یک زمین جمع نماید منادی ندا کند که کجایند اهل
فضل پس گروهی از مردم برخیزند ملائکه بایشان گویند که چه چیز بود فضل شما گویند ما صله میکردیم با کسیکه از ما قطع میکرد و
عطا میکردیم بکسیکه ما را محروم میکرد و عفو میکردیم از کسیکه با ما ظلم میکرد پس ایشانرا گویند که راست گفتید داخل بهشت شوید
و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که پشیمانی بر عفو کردن بهتر و آسانتر است از پشیمانی بر عقوبت و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام

منقولست

منقولست که هیچ چیز نزد من محبوب تر نیست از جرعه خشمی که فرو برم و صاحبش را بآن مکافات نکنم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که هیچ چیز موجب فرح شما یا روشنی چشم پدرت نمی‌شود مانند جرعه خشمی که عاقبتش صبر است و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هیچ بنده خشم خود را فرو نمی‌خورد مگر آنکه الله تعالی عزت او را در دنیا و آخرت زیاده میگرداند و الله تعالی فرموده است
والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
در مقام مدح جماعتی که آن جماعت خشم خود را فرو میخورند و عفو میکنند از مردم و خدا دوست میدارد نیکوکاران را و الله تعالی او را
زیاده بر آن عزت در آخرت ثواب عظیم کرامت میفرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که خشم خود را فرو خورد
و قدرت بر انتقام داشته باشد الله تعالی در قیامت دل او را پر کند از ایمنی و ایمان و رضا و خوشنودی و بسندهای معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که صبر کن بر جور دشمنان و نعمت خدا بر خود بدرستیکه مکافات نمی‌تواند کرد کسیکه در حق تو معصیت خدا میکند
بهتر از این نیست که تو در حق او اطاعت خدا بکنی و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که خوش می‌آید که کسی حلمش در هنگام خشم
او را دریابد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که الله تعالی دوست میدارد صاحب حیای صاحب علم بردبار را و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که الله تعالی هرگز کسی را بجهالت عزیز نکرده است و هرگز کسی را بحلم و بردباری ذلیل نکرده است
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حلم بس است معین و یاور آدمی و اگر صاحب علم نباشی خود را بحلم بدار و در حدیث دیگر فرمود
که چون در میان دو کس منازعه میشود دو ملک نازل میشوند و بآن یکی که سفاهت و تندی و هرزه گوئی کرده است میگویند گفتی
و گفتی و خود سزاوار آنچه گفتی و عنقریب جزای گفته های خود را خواهی یافت و بآن دیگری که حلم کرده میگویند صبر کردی
و حلم کردی بزودی الله تعالی ترا خواهد آمرزید اگر حلم خود را باتمام رسانی و اگر آن دیگری هم ترک حلم کرده و هرزه های او را بجواب گفت
آن دو ملک بالا میروند و ایشانرا بکار اعمال میگذارند و در حدیث دیگر فرمود که ما اهل بیتیم که مروت ما آنست که عفو میکنیم
از کسیکه بر ما ظلم کند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حضرت عیسی بحضرت یحیی نصیحت فرمود که هرگاه مردم در حق تو
بدی بگویند که در تو باشد بدانکه گناهی را بیاد تو آورده اند از آن گناه استغفار کن و اگر بدی گویند که در تو نباشد بدانکه
یک حسنه از برای تو ثواب نوشته شده است و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که کسی باید که از کسی انتقام نکشد بغیر
و بلند مرتبه از وضیع و دون مرتبه و حلیم و بردبار از سفیه و بی خرد و صالح و نیکوکار از فاجر و بدکار و حضرت صادق علیه السلام

فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد حق تعالی او را از حور العین تزویج نماید به هر نحو که خواهد فرو خوردن خشم و صبر کردن بر شمشیر
در راه خدا و شخصی که مال حرامی او را میسر شود و از برای خدا ترک نماید و در حدیث دیگر فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد آن
خصلتها ایمان او را بر خود کامل گردانیده است کسی که صبر کند بر ظلم و خشم خود را فرو خوردن ثنا نماید از برای خدا و عفو کند و از تقصیر
مردم بگذرد و حق تعالی او را داخل بهشت کند بی حساب و شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که دو قبیله عظیم اند و از حضرت امام محمد باقر
منقول است که هر که خود را نگاه دارد در هنگام خواهش و در هنگام ترس و در هنگام غضب حق تعالی بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که سه خصلت است که هر که سه خصلت در او نباشد از من نیست و از خدا نیست یعنی
پسندیده من و بنده خالص خدا نیست پرسیدند که آن سه خصلت چیست فرمود که حلمی که به آن رد کند جهالت و بیخردی جاهلان
و خلق نیکو که با آن در میان مردم تعیش نماید و ورعی که او را مانع شود از ارتکاب معصیتهای خدا و در حدیث دیگر فرمود که عفو کردن
از مردم موجب زیادتی عزت است پس عفو کنید تا حق تعالی شما را عزیز گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که خشمی را فرو برد حق تعالی
دلش را پر از ایمان کند و هر که ظلمی بر او واقع شده باشد و عفو نماید حق تعالی او را در دنیا و آخرت عزیز گرداند و به سند معتبر منقول است
که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که کدام یک از خلق قوی تر و توانا تر اند فرمود که هر که حلیم تر و بردبار تر است پرسیدند
که بردبارترین مردم کیست فرمود که هر که غضب نیاید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که سزاوارترین مردم به عفو کردن کسی است
که قدرتش بر عقوبت بیشتر باشد و دوراندیش ترین مردم کسی است که خشم خود را بیشتر فرو خورد و به سندهای معتبر منقول است
در تفسیر صفح جمیل که حق تعالی بآن امر فرموده است که مراد آن است که عفو کنی بی آنکه عتاب کنی صاحب جرم را و به سند معتبر از حضرت
امام علی النقی علیه السلام منقول است که حضرت موسی علیه السلام از حق تعالی سؤال نمود که الهی چیست جزای کسی که صبر نماید بر آزار مردم
و دشنام ایشان در راه رضای تو فرمود که او را اعانت مینمایم در هولهای روز قیامت و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
منقول است که حق تعالی به پیغمبری از پیغمبران وحی فرمود که چون صبح بیرون میروی اول چیزی که به نظرت می آید آن را
بخور و دوم را که ببینی آن را بپوشان و سیم را قبول کن و چهارم را ناامید مکن و از پنجم بگریز چون صبح شد بیرون آمد
کوه عظیمی را دید که از برابرش مینماید ایستاد و متفکر شد که حق تعالی فرموده است که این را بخورم و حیران ماند بعد از آن با خود گفت

کرد که البته

کرد که البته حق تعالی امر محالی نمیکند به چیزی که من طاقت آن نداشته باشم پس به جانب آن کوه روان شد که او را بخورد هر چند نزدیک
تر میرفت آن کوه کوچک تر میشد تا چون نزد آن رسید آن را به قدر لقمه یافت آن را خورد و چون خورد از آن لقمه لذتی از آن یافت
که هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر باره راه رفت طشت طلائی دید چون مامور شده بود که او را بپوشاند گودی کند و او را در خاک
پنهان کرد و روانه شد چون به عقب نظر کرد دید که آن طشت از خاک بیرون افتاده و ظاهر شده گفت آنچه را خدا فرموده بود
کردم دیگر مرا کاری نیست چون پاره دیگر راه رفت مرغی را دید که در عقبش بازی می آید و قصد شکار آن مرغ نموده و مرغ پناه
با و آورد چون حق تعالی امر فرموده بود که آن را قبول کند آستین خود را گشود تا مرغ داخل آستین او شد پس باز از عقب رسید
و گفت شکار مرا گرفتی و من چند روز است که از پی این شکار میدوم چون حق تعالی امر فرموده بود که او را ناامید نگرداند پاره
از گوشت ران خود برید و نزد آن افکند چون پاره دیگر راه رفت گوشت مرداری کرم افتاده دید چون مامور شده بود که از آن
بگریزد از آن گریخت و برگشت شب در خواب دید که با آن گفت که آنچه مامور شده بودی کردی و دانستی که آنها چه بود گفت نه گفت آن کوه
صورت غضب بود به درستی که آدمی که غضبناک شد خود را نمی بیند و از بسیاری غضب قدر خود را نمی شناسد و چون خود را ضبط کرد و
قدر خود را شناخت مثل آن لقمه طیب لذیذ است که خوردی اما آن طشت پس آن عمل صالح است که چون بنده او را مخفی میکند و پنهان میکند
و مخفی میگرداند حق تعالی البته او را ظاهر میگرداند برای آنکه در دنیا او را زینت دهد با آنچه از برای او ذخیره مینماید از ثواب آخرت
و اما آن مرغ پس مثل شخصی است که تو را نصیحتی میکند باید که نصیحت او را قبول نمائی و اما باز پس آن مثل شخصی است که از تو حاجتی طلب
می نماید او را ناامید مکن و اما گوشت مردار گندیده آن غیبت است از آن بگریز ای بنده عزیز اگر خواهی فضیلت کظم غیظ بدانی
تفکر کن با احوال پیغمبران خدا که از امتهای خود چه مشقتها کشیدند و از درشتیهای قوم که از ایشان چه آزارها متحمل شدند و حلم
فرمودند خصوصا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از کفار قریش و غیر ایشان چه خشونتها دیدند و چه محنتها کشیدند و یک مرتبه بر ایشان
نفرین نکردند و آن معدن آداب و مفخر اولو الالباب با اجلاف عرب چگونه سلوک فرمودند و از آن جماعت چه بی
ادبیها و گستاخیها نسبت بآن جناب صادر شد و حضرت عفو فرمودند چنانچه نقل کرده اند که روزی آن حضرت برای
اعرابی آمد و از پشت سر ردای آن حضرت را گرفت و کشید چنانکه اثر آن در گردن مبارک آن حضرت ماند و گفت یا محمد مرا عطائی

بمن بده حضرت رو بسوی او کردند و تبسم نمودند و باو عطای جزیل نمودند مقارن این حال حق تعالی در نعت آنحضرت فرستاد
که انک لعلی خلق عظیم بدرستیکه تو بر خلق عظیمی و آن بدیها که کفار قریش بآن حضرت کرده بودند چون در فتح مکه اسیر آن
حضرت شدند و همه در مسجد الحرام با عصر بی و سلاح حاضر شدند حضرت بر در کعبه ایستادند و هر یک از ایشان منتظر عقوبتها
بودند پرسیدند که با ما چه خواهی کرد فرمود که آن میکنم که یوسف با برادرانش کرد و بر شما ملامتی نیست که مسلمان شوید
خدا شما را آمرزد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که آن زن یهودیه که گوسفند را از برای حضرت رسول ص
زهر بریان کرده بود که حضرت را هلاک کند بخدمت حضرت آوردند حضرت فرمود که چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه
کردم که اگر پیغمبر است بآن ضرر نخواهد رسید و اگر پادشاه است مردم را از او راحت میدهم و آن عمل حضرت از او عفو فرمودند
و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که یهودی چند دینار از حضرت میطلبید روزی آمد و طلب نمود حضرت فرمود
که ای یهودی حاضر ندارم که بدهم گفت ای محمد از تو جدا نمیشوم تا از تو بگیرم حضرت فرمود که پس من نزد تو مینشینم تا بهم رسد پس
حضرت در همان موضع نزد آن نشستند تا ظهر شد که حضرت نماز جماعت رو نه نماز ظهر را کردند تا وقت نماز عصر نیز در آنجا
ادا فرمودند و با آن نشستند تا نماز شام و خفتن را در همان موضع کردند و شب را آنجا ماندند تا صبح و نماز صبح را نیز در آنجا
کردند و یهودی ملازم آنحضرت بود و جدا نمیشد صحابه او را تهدید و وعید مینمودند حضرت بصحابه فرمودند که چه میخواهید از او
گفتند یا رسول الله یهودی ترا اینقدر زمان حبس کرده است حضرت فرمود که حق تعالی مرا مبعوث نگردانیده است که ظلم کنم نه
بر کسیکه در امان باشد و نه بر کسیکه در امان نباشد چون روز بلند شد یهودی شهادت گفت و مسلمان شد و گفت نصف
مال خود را میدهم که در راه خدا صرف نمائید و آنچه کردم این کار را برای این کردم که پیغمبری تو بر من ظاهر شود زیرا که نعت ترا
در توریة خوانده ام که محمد بن عبدالله مولود او مکه است و محل هجرت او مدینه است و درشت خو نیست و غلیظ نیست و صدا
بر روی مردم بلند نمی کند و فحش و دشنام نمی گوید اینک من شهادت میدهم که خدا یکیست و تو پیغمبر فرستاده او ئی
و اینک مال برای تو است و هرچه میخواهی بکن در مال من و آن یهودی مال بسیار داشت بعد از آن حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که فراش حضرت رسول ص عبائی بود و بالش تکیه حضرت پوستی بود که در میانش لیف خرما پر کرده بودند و شبی آن عبا را

دو ته کردند برای

دو ته کردند برای آنحضرت که راحت بیشتر باشد چون صبح شد فرمود که دیشب بسبب نرمی فرش دیر بنماز برخواستم دیگر
یکته بیندازید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با آنکه دشمنانش از صحابه رسول الله و از اصحاب خود کشیدند در هنگام قدرت از همه
عفو فرمودند چنانچه در جنگ جمل همه شمشیر بر رویش کشیدند و اصحابش را کشتند و مجروح کردند و چون که دست بر ایشان یافت
عفو فرمود و عایشه را با نهایت حرمت بمدینه فرستاد و ده عفار زن با آن ملعونه همراه کرد و مروان ابن الحکم را با آن آزارها
که بحضرت رسانیده بود رها کرد و عبدالله ابن زبیر را با آن شدت عداوت و آزارها که بآن جناب رسانیده و هرزها که گفت
بعد از اسیر شدن رها کرد و همچنین در باب اصحاب نهروان و بعد از ضربت زدن ابن ملجم او را امر بکشتن نفرمود و حضرت
امام حسن علیه السلام را وصیت فرمود که او را یک ضربت بیش نزنند و گوش و بینی او را مبرید و از طعام و شرابی که میخورم باو
بدهید و چندین هزار خارجی در میان اصحاب بودند و آن معجز اهل ایمان را بکفر علانیه نسبت میدادند و کنایها میگفتند
و عفو میفرمود و متعرض ایشان نمی شد و نقل کرده اند که روزی آنحضرت در بازار خرما فروشان میگذشتند کنیزکی را دیدند
که گریه میکند پرسیدند که چرا گریه میکنی گفت مولای من مرا فرستاده بود که بیک درهم خرما بخرم و از این مرد خرما خریدم و چون
بردم ایشان نپسندیدند اکنون پس آورده ام و این مرد قبول نمیکند حضرت فرمود که ای بنده خدا این کنیزکیست و اختیاری
ندارد درهمش را رد کن و خرما را بگیر آمد که حضرت را شناخت بر خواست و دستی بر سینه آنحضرت زد مردم گفتند
یا او که امیر المؤمنین است آمد و برزه در آمد و رنگش زرد شد و خرما را گرفت و درهمش را پس داد و گفت یا امیر المؤمنین ع
از من راضی شو فرمود که چون حق مردم بمردم رسانیدی پس از تو راضیم و بروایت دیگر منقولست که آنحضرت غلامی را چند
مکرر او را طلبیدند و او جواب نگفت چون بیرون آمدند دیدند که در بیرون در ایستاده است فرمودند که چرا جواب نگفتی
گفت تنبلیم مانع شد از جواب گفتن و از عقوبت شما ایمن بودم حضرت فرمود که حمد و سپاس خداوندی را که مرا چنین
کرده که خلقش از عقوبات من ایمنند و در همان ساعت غلام را آزاد کردند و بروایت دیگر منقولست که چون حضرت
امیر المؤمنین ع با جنگ عمرو ابن عبدود بیرون رفته در دفعه اول که بر او ظفر یافته شمشیر بر او نزدند صحابه بعضی حضرت را
طعن کردند که فرصت را فوت کرد حضرت رسول ص فرمود که سبب توقف و تاخیر را بیان خواهد کرد چون بار دیگر آنحضرت

برادو ظفر یافت و او را کشته و برگشت حضرت رسول از علت توقف و تاخیر سؤال فرمود حضرت فرمود که او در اول
مرا فحش گفت و آب دهان بر روی من انداخت ترسیدم که مبادا کشتن او از روی غضب باشد و مرا نفس نماند برای خدا
پس او را گذاشتم تا غضبم فرو نشست و خالص از برای خدا او را کشتم و بروایت دیگر منقول است که روزی حضرت امیرالمؤمنین
زنی را دیدند که مشک آبی بر دوش دارد و میبرد مشک را از او گرفتند و با او رفتند با جایی که او میخواست برسانند و در راه از احوال
او سؤال نمودند گفت که علی ابن ابی طالب علیه السلام شوهر مرا ببعضی از سفر فرستاد و او کشته شد و یتیمی چند نزد من گذاشته و من
چیزی ندارم و مضطر شده ام که خدمت مردم میکنم حضرت برگشت و روان شد اضطراب داشتند تا صبح چون صبح شد
زنبیل بزرگی را برداشتند و گوشت و خرما و انواع طعامها کردند و رو بخانه آن زن روان شدند بعضی از اصحاب التماس کردند
که بما بدهید که همراه شما بیاوریم فرمود که کسی بار آخرت و زر من نخواهد برد چون بخانه آن زن رسیدند در را کوفتند زن گفت
که کیست فرمود که من آن بنده ام که دیروز مشک آب را از برای تو برداشتم در را بگشا که از برای اطفال تو چیزی آورده ام
آن زن گفت که خدا از تو راضی شود و میان من و علی ابن ابی طالب حکم کند چون در را گشود حضرت فرمود که من میخواهم
کسب ثواب بکنم پس بگذار که من خمیر کنم و نان بپزم و تو اطفال را محافظت نما یا من اطفال را محافظت نمایم و تو خمیر کنی
تو نان بپز گفت من در نان پختن صاحب وقوف ترم شما اطفال را نگاه داری کنید پس آن زن آرد را خمیر کرد و حضرت
گوشت را بخشند و گوشت و خرما را لقمه میکردند و بدهان اطفال میگذاشتند و هر لقمه که بایشان میدادند میفرمودند که ای
فرزند علی ابن ابی طالب را حلال کن و چون خمیر برآمد زن گفت ای بنده خدا بیا و تنور را برافروز حضرت متوجه افروختن
تنور شدند در آن حال زنی با آن خانه آمد و حضرت را شناخت و با آن زن گفت که این امیرالمؤمنان و پادشاه مسلمانان است
که ترا خدمت میکند پس آن زن دوید بخدمت آنحضرت و فریاد برآورد که من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم که در حق تو
تقصیر کرده ام و بروایت دیگر منقول است که ضرار ابن حمزه بنزد معاویه علیه اللعنه آمد معاویه باو گفت که علی را برای من
وصف کن گفت مرا معاف دار از این امر معاویه گفت که معاف نمیدارم ضرار گفت آنحضرت صاحب اندیشه های دور و دراز
بود و در راه خدا قوی و تنومند بود و آنچه میفرمود همه حق بود و آنچه حکم میکرد همه عدل بود و پیوسته نهرهای علوم از جوانبش

جاری بود

جاری بود و سخنان حکمت از اطراف و جوانبش میجوشید از دنیا و زینتهای آن وحشت مینمود و بشبها و تاریکیهای
شب انس میگرفت و اکثر پیوسته آب دیده اش روان بود و فکرهای بسیار میکرد و از زمانه بود و پیوسته در تفکر بود و دست را حرکت
میداد و با خود مخاطبها میفرمود و با پروردگار خود مناجات مینمود از جامه های هرچه درشت تر بود او را خوش می آمد و از خوردنیها
هرچه لذتش کمتر بود بر او گوارا تر بود و آنچه که در میان ما مثل یکی از ما بود و خود را بر ما زیادتی نمیداد و چون بنزدیک او
میرفتیم ما را نزدیک خود می نشانید و هرگاه که سؤالی میکردیم جواب میفرمود و با آنکه با این روش سلوک میفرمود از مهابت و
جلالت با او سخن نمیتوانستیم گفت و از عظمت و شوکت او نظر بروی نمیتوانستیم کرد و چون تبسم میفرمودند دندانهای
مبارکش مانند مروارید ظاهر میشد و اهل دین و ورع را تعظیم میفرمود و مساکین و درویشان را دوست میداشت هرگاه
صاحب قوت و دولت طمع نمیکردند از آنکه میل بجانب ایشان نماید و ضعیفان و بیچارگان از عدالتش مأیوس نمی بودند
و قسم میخورم بخدا که در بعضی شبها او را دیدم در عین تاریکی شب که در محراب ایستاده بود و نزد پروردگار خود استغاثه میکرد
مانند کسیکه ماری یا عقربی او را گزیده باشد و گریه میکرد مانند کسیکه مصیبت عظیم باو رسیده باشد و گویا که در گوش من است که
مکرر میفرمود که ای دنیا آمده که متعرض من شوی و مرا مشتاق خود کنی هیهات هیهات برو و دیگری را فریب بده که مرا با تو کاری
نیست و ترا سه طلاق گفته ام و مرا بتو رجوعی نیست عمر تو کوتاه است و امر تو سهل است و آرزوی تو بیقدر است آه آه از
کمی توشه و درازی سفر و وحشت تنهایی راه و عظمت اهوالی که بر آنها وارد میباید شد پس آب چشم معاویه بر روی نحسش جاری
شد و خروش از اهل مجلس برآمد و معاویه گفت که والله که ابوالحسن چنین بود که میگویی بگو که در مفارقت او چه حال داری گفت
از آن باب گسترده ام که فرزند یگانه اش را بر روی سینه اش کشته باشند پس برخواست و گریان از مجلس آن ملعون بیرون آمد و
بسند معتبر منقول است از ابوذر که جعفر ابن ابی طالب کنیزکی از حبشه از برای حضرت امیرالمؤمنین ع بهدیه آورده بود که چهار هزار
درهم قیمت او بود و در خدمت آنحضرت میکرد روزی حضرت فاطمه علیها السلام داخل شد دید که سر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
در دامن کنیز است حضرت فاطمه فرمود که چیزی واقع شد حضرت فرمود که نه والله ای دختر محمد واقع نشده است حضرت
فاطمه فرمود که مرا رخصت ده که بخانه پدر خود روم فرمود که اختیار داری رخصت دادم چون متوجه خانه حضرت رسول صلی

شد که جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد ص پروردگارت سلام میرساند که اینک فاطمه ع بشکایت علی ع می آید در باب علی چیزی
قبول مکن در این حال حضرت فاطمه ع رسید حضرت رسول ص گفت که آمده که شکایت علی کنی فرمود که بلی برب کعبه فرمود که برگرد
و بگو که من برضای تو راضیم هر چند بر من دشوار باشد حضرت فاطمه ع برگشت و سه مرتبه بعد از این سخن را فرمودند حضرت امیر المؤمنین
فرمود که شکایت نمودی بخلیل من و حبیب من کردی من از شرمنده ام که آنحضرت حکیم خدا را گواه گرفتم ای فاطمه که این کنیز را
از برای خدا آزاد کردم و چهار صد درهم که از عطاهای من زیاده آمد تصدق کردم بر فقیران اهل مدینه پس جامه پوشیده
و نعلین را در پا کرده متوجه حضرت رسول ص شدند در آن حال جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد ص پروردگارت سلام میرساند
و میفرماید که بعلی ع بگو که بهشت را بتو دادم بسبب آنکه کنیزک را برای خوشنودی فاطمه ع آزاد کردی و اختیار جهنم را بتو گذاشتم
برای چهار صد درهم که تصدق کردی پس هر که را خواهی برحمت داخل بهشت کن و هر که را خواهی بعفو من از جهنم بیرون آور
پس در آنوقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و بروایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که روزی حضرت رسول ص حضرت فاطمه ع را دیدند که عبائی کنده از قبیل جلهای شتران در بر دارد و در حالتی
شیر دادن فرزند خود بدست مبارک خود آسیا میکرد حضرت گریان شدند و فرمودند که ای فرزند صبر کن بر تلخیها
و مشقتهای دنیا برای حلاوت نعمتها و راحتهای آخرت حضرت فاطمه ع فرمود که یا رسول الله حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او
و شکر میکنم او را بر احسانهای او در این حال حق تعالی بر حضرت رسول ص این آیه فرستاد که زود باشد که بدهد پروردگار تو
از کرامتهای خود بتو آنقدر که تو راضی شوی و بسند دیگر منقولست که شامی در مدینه حضرت امام حسن ع را دید که
سواره میروند زبان بلعن و طعن آنحضرت گشود چون فارغ شد حضرت امام حسن علیه السلام رو با او کردند و بر او سلام کردند
و تبسم نمودند و فرمودند که ای شیخ گمان دارم که تو غریبی و شاید بر تو اشتباهی شده باشد اگر تو انکری میخواهی ترا
توانگر میگردانم و هر چه سوال می نمائی بتو عطا میکنم و اگر راه هدایت میخواهی ترا راهنمائی میکنم و اگر مرکب سواری میخواهی
بتو میدهم و اگر گرسنه سیرت میکنم و اگر عریانی ترا می پوشانم و اگر محتاجی ترا غنی میکنم و اگر رانده شده ترا پناه
میدهم و هر حاجتی که داری برمی آورم و اگر بیائی بخانه ما تا هنگام رفتن مهمان ما باشی از برای تو بهتر است زیرا که

ما خانه گشاده

ما خانه گشاده داریم و آنچه میخواهی از مال و اسباب میسر است چون آن شامی این نوع مکالمه را از آنحضرت شنید گریست
و گفت گواهی میدهم که تو خلیفه خدائی در زمین و خدا بهتر میداند که رسالت و خلافت را بکه بدهد تو و پدرت
دشمن ترین خلق بودید نزد من اکنون محبوب ترین خلق خدائید نزد من و بار خود را بخانه آنحضرت برد و مهمان آنحضرت بود
و دوست اهلبیت علیهم السلام شد و روایتی وارد شده است که در زمانیکه محمد ابن الحنفیه و حضرت امام حسین علیه السلام منازعه
بود محمد ابن حنفیه بحضرت نوشت که ای برادر پدر من و تو علی ابن ابیطالب است و مادر تو فاطمه دختر رسول خدا است
اگر تمام عالم پر از طلا باشد و مادر من مالک آن می بود بفضل مادر تو نمیرسید همین که نامه مرا میخوانی برخیز و بزودی نزد من بیا
تا مرا راضی کنی که تو اولائی بفضل و احسان از من والسلام حضرت چون نامه را خواندند بزودی به دیدن او رفتند
و دیگر میان ایشان چیزی واقع نشده و از حضرت علی ابن الحسین ع منقولست که چون با حضرت امام حسین صلوات الله علیه
ولعنة الله علی من قتله بکربلا میرفتیم در هیچ منزلی فرود نمی آمدیم و بار نمیکردیم مگر آنکه آنحضرت یحیی را یاد میکردند و
در روزی فرمودند که از بسیاری خواری و بی اعتباری دنیا نزد خدا سر یحیی را بهدیه نزد زن فاحشه از فاحشه های بنی اسرائیل
بردند و از وفور حلم آن معدن جود و کرم آن بود که با آنکه فرزندان و برادران و دوستان آنجناب را در برابرش شهید کردند
و حق تعالی ملائکه آسمانها و زمین و جن و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در فرمان کرده بود بر ایشان نفرین نکرد و دعا
از برای ایشان نطلبید و بروایتی سیصد و شصت زخم و بروایت دیگر هزار و نهصد جراحت و بروایتی صد و هشتاد زخم شمشیر
و نیزه و چهار هزار زخم تیر بر بدن مبارکش رسیده باز برای آن گروه اشقیا از قهر پیغمبر بود و در هدایت ایشان سعی مینمود و
بقوت ربانی و زور سید الشهدا که هر یک از ایشان را بشمشیر و نیزه بجهنم فرستاد چنانچه در بعضی روایات آمده است که هزار
نهصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود کشت بغیر از مجروحان که مجروح گردانیده و بسند دیگر منقولست که چون آنجناب را شهید کردند
اثر دیدند در پشت مبارک آنحضرت پینه ها و اثرها بود از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند از سبب آن فرمودند
که این اثرها و پینه ها از بسیاری بر داشتن انبانهای گران و انبانهای سنگین بود که شبها بر دوش مبارک خود بخانهای
بیوه زنان و یتیمان و مسکینان می بردند و بروایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین علیه السلام در جائی که

گذشته بودند از نور چهره و کردار آن آفتاب برج امامت میدانسته که آنحضرت از آنجا نشسته است و بسند معتبر منقول است

که روزی کنیزکی آب بر دست حضرت امام زین العابدین میریخت ابریق از دستش افتاد و سر مبارک آنحضرت را مجروح کرد حضرت

سر بالا کرد آن کنیزک گفت که الله تعالی میفرماید که الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ حضرت فرمود خشم خود را فرو خوردم باز گفت وَالْعَافِينَ

عَنِ النَّاسِ فرمود که خدا از تو عفو کند که من عفو کردم باز گفت وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ فرمود که برو که ترا آزاد کردم از برای خدا

و بروایت دیگر منقول است که کنیزکی از کنیزان آنحضرت کاسه را انگشت و در آن کاسه طعامی بود از ترس رنگش زرد شد حضرت

فرمود که برو که ترا آزاد کردم از برای خدا و بروایت دیگر وارد شده است که شخصی آنحضرت را دشنام داد غلامان آنحضرت قصد او

کردند حضرت فرمود که بگذارید که آنچه از بدیهای ما پوشیده است زیاده از آنست که بما نسبت میدهند پس رو بآن شخص کرده

و فرمودند که آیا ترا بما حاجتی هست آن مرد خجل شد حضرت فرمود که جامه با هزار درهم باو عطا کردند و آن مرد گریان شد و برگشت و فریاد

میکرد که گواهی میدهم که تو فرزند رسول خدائی و بروایت دیگر منقول است که شخصی آنحضرت را دشنام داد حضرت فرمود که ای جوان

عقبه بسیار دشواری در پیش داریم اگر من از آن عقبه گذشته ام هر چه گفته تو پروا ندارم و اگر در آن عقبه حیران خواهم ماند من

بدترم از آنچه تو میگوئی و در روایت دیگر آمده است که شخصی بآن جناب ناسزا میگفت و حضرت ملتفت او نمیشد آن ملعون گفت

ترا میگویم حضرت فرمود که من هم از تو عفو میکنم و میگذرانم و بسند دیگر منقول است که حضرت علی ابن الحسین ع غلام آزاد کرده

داشتند که بسر کار بعضی از مزارع آن حضرت بود روزی بآن مزرعه وارد شدند دیدند که خرابی و فساد بسیار در آن مزرعه

کرده است یک تازیانه بر او زدند و نادم شدند چون بخانه برگشتند بطلب آن غلام فرستادند چون غلام حاضر شد دید که

حضرت جامه از تن مبارک دور کرده اند و تازیانه در پیش گذاشته است گمان کرد که حضرت اراده سیاست و تنبیه دارد

بسیار ترسناک شد حضرت تازیانه را برگرفته و بدست او دادند و فرمودند که امروز از من لغزشی صادر شد که هرگز از من صادر

نشده بود بگیر این تازیانه را و بقصاص آن بزن بزن غلام گفت ای مولای من گمان من این بود که اراده دیگر عقوبت

خواهی کرد و مستحق هستم آنچه را نسبت بمن بجا آوردی باز حضرت مبالغه فرمود و گفت بخدا پناه میبرم از چنین عملی شما را

حلال کردم و باز مکرر فرمود و چون آن غلام راضی نشد فرمود که چون این را نمی کنی پس آن تازیانه مزرعه را از برای خدا

بتو بخشیدم

بتو بخشیدم و ایضا منقول است که جمعی در خانه آنحضرت مهمان بودند غلام بریانی که در تنور بود بیرون آورده و خواست بتعجیل

بر سفره آورد خوان از دستش افتاد و بر سر طفل صغیر آنحضرت خورد و آن کودک کشته شد و غلام متحیر و مضطرب گشت امام علیه السلام

چون اضطراب غلام را دیدند گفتند که تو عمدا این عمل نکردی مضطرب مباش ترا آزاد کردم و متحیر مشو از روی بشاشت

طعام را بحضار خورانید بعد از آن بدفن طفل مشغول شد و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت بر جماعتی گذشتند

که غیبت آنحضرت میکردند ایستادند و فرمودند که اگر راست میگوئید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئید خدا شما را بیامرزد

و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق ع غلامی از غلامان خود را پی کاری فرستادند دیر برگشت حضرت از عقبش بیرون آمدند

دیدند که خوابیده است بر بالای سرش نشسته و باد زدن گرفت تا بیدار شد او را باد زدند تا بیدار شد فرمودند که ای فلان

والله که ترا نیست که شب و روز هر دو بخوابی شب از برای تو و روز از برای ما و از سفیان منقول است که روزی بخدمت حضرت صادق ع

رفتم رنگ مبارکش را متغیر یافتم پرسیدم که چرا احوال شما متغیر است فرمود که من منع کرده بودم کنیزان و مردم خانه را که بر

بام بالا نروند داخل خانه شدم دیدم کنیزکی که تربیت یکی از فرزندان من میکرد نردبانی بالا میرود و آن پسر در دوش

دارد چون مرا دید بلرزید و طفل از دستش افتاد و فوت شد من از برای مردن طفل متغیر نیستم از برای ترسی که بر آن

کنیزک مستولی شد متغیرم با آنکه حضرت دو مرتبه باو فرموده بودند که ترا آزاد کردم از برای خدا برو باکی نیست و در روایتی

وارد شده است که شخصی از حاجیان در مدینه بخواب رفت چون بیدار شد همیان زرش را نیافت گمان کرد که دزدیده اند

بیرون آمد حضرت صادق ع را دید که نماز میکنند حضرت را نشناخت بحضرت گفت تو همیان مرا برداشته حضرت فرمودند که

چند زر در آن همیان بود گفت هزار دینار حضرت او را بخانه بردند و هزار دینار زر را باو دادند چون بخانه برگشت همیان زر خود را

یافت و برگشت و بخدمت حضرت آمد بعذر خواهی و زر را پس آورد حضرت فرمود که چیزیکه از دست ما بدر رفت دیگر بما

بر نمی گردد بعد از آن آمد و پرسید که این بزرگوار چه طور کسیست گفتند جعفر صادق ع است گفت چنین کار از

مثل اوست و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در کظم غیظ و حلم مشهور آفاق گردیده بود و اخبار مکارم اخلاقش بسمع

خواص و عوام رسیده و هر یک از ائمه صلوات الله علیهم بجمیع محاسن شیم و مکارم خصال مقبول خاص و عام بوده اند

دوست و دشمن بجمیع کمالات ایشان معترفند و آب دریاها اگر مداد شود از عهده ذکر فضایل ایشان بیرون نمی تواند آمد
الحال ان شاء الله اگر اجل مهلت دهد در خاطر هست که کتابی در بیان سیر و سنن ایشان نوشته شود و غرض از ذکر این چند حدیث این بود
که ملاحظه نمایی که پیشوایان تو که زبده مخلوقات اند در علم و بردباری و شکستگی چگونه بوده اند و با خلق بچه نحو سلوک میکرده اند
تا با ایشان تأسی نمائی و باد نخوت و غرور را از سر بدر کنی و گول شیطان رجیم نخوری و بدانی که حرمت خود را نگاه میباید داشت و علم
خفیف نمی باید کرد و فلان عمل منافی شأن ما نیست و اعانت فلان مؤمن موجب نقص قدر ما است نعوذ بالله من سکرات
شرور نفس ما یا باذر ان سرّک ان تکون اقوی الناس فتوکّل علی الله وان سرّک ان تکون اکرم الناس فاتّق الله وان سرّک
ان تکون اغنی الناس فکن بما فی ید الله عزّ وجلّ اوثق منک بما فی یدیک یا باذر لو انّ الناس کلّهم اخذوا بهذه الآیة
لکفتهم ومن یتّق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکّل علی الله فهو حسبه انّ الله بالغ امره یا باذر یقول الله
جلّ ثناؤه وعزّتی وجلالی لا یؤثر عبدی هوای علی هواه الّا جعلت غناه فی نفسه وهمومه فی آخرته وضمّنت السموات
والارض رزقه وکففت علیه ضیعته وکنت له من وراء تجارة کل تاجر ای ابوذر اگر خواهی که قوی ترین مردم باشی
پس توکل کن بر خدا و اگر خواهی گرامی ترین مردم باشی پس تقوی را پیشه کن و بپرهیز از خدا و اگر خواهی که غنی ترین و بی نیازترین
مردم باشی پس اعتماد بر آنچه نزد خداست و در دست قدرت اوست بیشتر داشته باش از آنچه در دست توست ای ابوذر اگر همه مردم
باین آیه اخذ کنند و عمل نمایند ایشان را کافیست و ترجمه ظاهر لفظ آیه اینست که هر که بترسد و بپرهیزد از خدا حق و صاحب ورع
تقوی شود الله تعالی مقرر فرماید برای او راه بیرون شدن و چاره در هر کاری و در هر امری از امور دنیا و آخرت او و روزی دهد
او را از جایی که گمان نداشته باشد و بخاطرش خطور نکند و هر که توکل کند بر الله تعالی و کارهای خود را باو گذارد پس خدا کافیست
برای او و بس است از جهت تمشیت و کفایت مهمات او بدرستیکه الله تعالی امور و ارادت خود را بر وجه کمال تمشیت میرساند و برای
هر چیزی اندازه مقرر فرموده موافق حکمت و مصلحت ای ابوذر الله تعالی میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند میخورم که اختیار
نمی نماید بنده خواهش مرا بر خواهشها و هواهای نفسانی خودش مگر آنکه غنای او را در نفس او میکنم و نفس او را
غنی و بی نیاز میگردانم از خلق و چنان میکنم که فکر و اندیشه و همّ او برای امور آخرتش باشد و آسمانها و زمین را ضامن

روزی او

روزی او میگردانم و ضیعت او را برابر او گرد می آورم و برای او مهیا میگردانم و تجارت هر تجارت کننده را بسوی او میرسانم
از برای او و پشتم
یا من بعوض آنکه تجارت تاجران باطل باشد ترک کرده و رضای من اختیار نموده بدانکه توکل و تفویض و رضا و تسلیم ارکان عظیمه
ایمانند و آیات و اخبار در فضیلت این اخلاق پسندیده فوق حد و احصاست چنانچه از حضرت صادق منقولست که سر طاعت
خدا صبر است و راضی بودن از خدا در آنچه بنده خواهد یا کراهت از آن داشته باشد و چون راضی شود البته آنچه خیر است برای او
میسر خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود که الله تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه وآله وحی نمود که بنده مؤمن خود را هر چیز که از او منع
مینمایم البته خیر او در آنست پس باید که راضی باشد بقضای من و صبر کند بر بلای من و شکر کند نعمتهای مرا تا او را از جمله
صدیقان بنویسیم نزد خود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که سزاوارترین خلق به تسلیم نمودن و راضی شدن
بقضاهای الله تعالی کسی است که خدا را شناخته باشد و کسیکه برضای الله تعالی راضی میشود قضا بر او جاری میشود و خدا اجر
عظیم میگرداند و کسیکه از قضای الهی بخشم می آید قضا بر او جاری میشود و اجرش برطرف میشود و بروایت دیگر منقولست
که از حضرت صادق پرسیدند که بچه چیز مؤمن را میتوان شناخت که او مؤمن است فرمود که منقاد بودن او امر الهی را
و راضی بودن بهر چه بر او وارد شود از خوشحالی و آزردگی و در حدیث دیگر فرمود که هرگز رسول خدا در امری که واقع میشد
نمیفرمود که کاش وضع دیگر میشد و در حدیث دیگر فرمود که چگونه کسی مؤمن باشد که از قسمتهای پروردگارش بخشم می آید
و منزلت خود را حقیر شمارد و حال آنکه اینها برای او مقرر شده است و من ضامنم از برای کسیکه در خاطرش بجز رضا و خوشنودی
از الله تعالی در نیاید که چون دعا کند البته دعایش مستجاب شود و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که الله تعالی
میفرماید که ای فرزند آدم اطاعت کن مرا بآنچه ترا بآن امر میفرمایم و یاد مده مرا چیزی را که صلاح تو در آنست که من از تو
بهتر میدانم و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که غنا و عزت میگردند هر جا که توکل را می یابند در آنجا قرار میگیرند و وطن
میکنند و در حدیث دیگر فرمودند که الله تعالی بحضرت داود وحی نمود که بنده که بجز من توکل و اعتماد نماید و رو از خلق
بگرداند و من از نیت او بیابم که راست میگوید پس اگر آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست با او در مقام کید و مکر در آیند البته
از برای او بدر روی و راه خلاصی مقرر میسازم و هر بنده که متوسل باحدی از خلق شود و تکیه و اعتماد بر او کند و من از

دل او بیابیم البته اسباب و وسیلهٔ آسمانها را از دست او قطع نمائیم و راه‌های زمین را بر او ببندیم و پروا نکنیم که در کدام
وادی هلاک شود و در حدیث دیگر فرمود که هر که متوجه امری چند شود که خدا دوست میدارد و البته الله تعالی متوجه امری چند شود که او دوست
میدارد و برای او مهیا میگرداند و هر که طلب عصمت و نگاهداری از خدا بکند خدا او را محافظت نماید و کسیکه الله تعالی متوجه احوال
او گردد و او را نگاهدارد پروا نکند اگر آسمان بر زمین افتد یا بلیه از آسمان نازل شود و عالم را فرو گیرد زیرا که او بسبب تقوی داخل گروه
ایمنان خداست از هر بلائی نمی بینی که الله تعالی میفرماید که اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِیْ مَقَامٍ اَمِیْنٍ بدرستیکه متقیان در مقامی اند صاحب
ایمنی و بسند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که امید بانچه گمان نداری بیشتر داشته باش از آنچه گمان
داری بدرستیکه حضرت موسی رفت که برای اهلش آتش بیاورد کلیم خدا شد و بمرتبهٔ پیغمبری فایز شد و ملکهٔ سبا بقصد ملک
بیرون آمد و بشرف اسلام مشرف شد و سحرهٔ فرعون بقصد عزت فرعون بیرون آمدند و با ایمان برگشتند و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر منقول است که موسی بن عمران گفت ای پروردگار من مرا میبری و اطفال صغیر مرا میگذاری الله تعالی فرمود که ای موسی
راضی نیستی که من روزی دهنده و نگاهدارندهٔ ایشان باشم گفت بلی ای پروردگار من تو نیکو وکیلی و نیکو کفایت کننده
و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که حضرت لقمان به پسر خود وصیت نمود که ای فرزند باید که عبرت بگیرد کسیکه در طلب
روزی یقینش او کم شده باشد و نیت اعتمادش ضعیف شده باشد بلکه تفکر نماید که الله تعالی او را خلق فرموده و در سه حالت او را
روزی داده است که در هیچ حالتی از آن سه حالت او را کسی را وسیله و چاره نبوده پس بداند که البته در حال چهارم او را روزی
کرامت خواهد فرمود اما حالت اول پس در شکم مادر او را در محل استقرار و راحت جا داد و در جائی که نه سرما باو ضرر میرساند
و نه گرما و در آنجا او را روزی داد و دیگر از آنجا بیرون آورد و روزی بقدر کفایت او از شیر مادر برای او جاری گردانید که
موجب تعیش و قوت او شود و نمای او گردد و او را در ایمال حیله و قوتی نبود و باز چون از شیرش باز گرفتند پدر و مادر را بر او
مهربان گردانید و از کسب پدر و مادر روزی را برای او مقرر فرمود که بانهایت مهربانی و رحمت و شفقت صرف او نمایند
و او را بر خود اختیار کنند تا آنکه چون بزرگ شد و عاقل شد و قدرت بر کسب بهم رسانید کار را بر خود تنگ گرفت و گمانهای
بد به پروردگار خود برد و حقوق خدا را در مال خود انکار کرد و ادا ننمود و روزی بر خود و عیالش تنگ گرفت از ترس آنکه مبادا روزی

براو تنگ شود

براو تنگ شود و نقصان رسد بعوض آن آنچه را در راه او صرف نماید در دنیا و آخرت پس چنین بنده بد بنده ایست
ای فرزند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که شیطان گفت که پنج کس اند که مرا در باب ایشان چاره و حیله نیست و باقی
مردم در قبضهٔ منند کسی که بخدا متوسل شود به نیت درست و در جمیع امور خود بر خدا توکل نماید و کسیکه تسبیح و ذکر خدا در شب و روز
بسیار گوید و کسیکه از برای برادر مؤمن خود بپسندد آنچه را از برای خود بپسندد و کسیکه در هنگامی که مصیبتی باو رسد جزع نکند و
کسیکه بقسمت خدا راضی باشد و از برای روزی غم نخورد و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت صادق علیه السلام
احوال یکی از اصحاب خود را پرسید گفتند که او بیمار است حضرت بعیادت او رفته و بر بالای سرش نشسته و او را
قریب بوفات یافتند فرمودند که گمان خود را نیکو کن بخداوند خود گفت گمان من نیکوست اما غم من از برای دختران است
و غم آنها مرا بیمار کرده است حضرت فرمود که او کسی را که از برای مضاعف گردانیدن حسنات و محو کردن گناهان ازو امید میداری
از برای اصلاح حال دختران نیز باو امید بدار مگر نمیدانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون از سدرة المنتهی گذشتم
و بشاخها و برگهای او رسیدم دیدم از بعضی پستانها آویخته و شیر از آنها میچکید و از بعضی عسل و از بعضی روغن و آرد و از
بعضی جامه و میوه بجانب زمین میریزد و در خاطر خود گفتم که آیا اینها بکجا میرود و جبرئیل همراه نبود که از او سؤال نمایم زیرا که
از درجه و مرتبهٔ او گذشته بودم پس الله تعالی ندا در داد که ای محمد این ها را در این مکان رفیع رویانیده ام که دختران و پسران
امت ترا از اینها غذا و روزی دهم بگو به پدرهای دختران که بر فقر و فاقهٔ ایشان دلتنگ نباشند که من چنانچه ایشان را
خلق کرده ام روزی میدهم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که الله تعالی بحضرت داود وحی نمود که ای
داود تو اراده می نمائی و من اراده می نمایم و نمی شود مگر آنچه من اراده نمایم پس اگر منقاد اراده‌های من میشوی و راضی
باشی بانچه مراد توست بتو عطا میفرمایم و اگر راضی نمی شوی ترا بتعب می اندازم در سعی نمودن در تحصیل مراد خود و آخر
نمی شود مگر آنچه من اراده نموده ام و بسندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که الله تعالی فرموده است که هر که راضی
بقضای من نیست و بتقدیرات من ایمان ندارد پس خدای بغیر از من طلب نماید و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
که کسیکه بقسمت خدا راضی شود بدنش براحت می افتد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دنیا را بنوبتها اندازه قسمت کرده اند پس آنچه

از برای تو مقرر کرده اند هر چند ضعیف باشی بتو میرسد و آنچه از بلا برای تو مقرر شده است بقوت خود دفع نمی توانی کرد
و هر که قطع کند امید خود را از آنچه از او فوت شده است بدنش راحت می یابد و هر که بروزی خدا راضی شود همیشه خوشحال و
چشم روشن میباشد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که بنده در دنیا بلا و قضا و نعمت الهی است پس بر بلای خدا صبر
واجبست و در قضای خدا تسلیم و رضا واجبست و در نعمت خدا شکر واجب است بدانکه احادیث در فضیلت این خصال حمیده
و تحریص و ترغیب در این باب بسیار است و مجملی از تحقیق معانی اینها لازم است بدانکه توکل عبارت از آنست که آدمی امور خود را
به پروردگار خود بگذارد و از او امید خیرات و دفع شر و در داشته باشد و بداند که هر چه واقع میشود بتقدیر الهی میشود و اگر خدا خواهد
که نفعی بکسی برسد هیچکس منع آن نفع از او نمی تواند کرد و خدا قدرتش از همه کس بیشتر است و اگر چیزی را از کسی منع نماید
که باو رسد جمیع عالم اگر متفق شوند باو نمی توانند رسانید و تفویض نیز باین معنی است و باید که این سبب نا امیدی از مخلوقین شود
و رضای ایشان را بر رضای خدا اختیار نکند و در جمیع امور بر خود و بر دیگران اعتماد نکند و همگی اعتمادش بر خدا باشد و این اعلای
مراتب یگانه پرستی است که قدرت و تصرف و تدبیر را مخصوص خداوند و قدرت تمامی مخلوقین را مقهور قدرت او تعالی
داند چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که شرک خفی تر است در آدمی از جای پای مورچه و از جمله شرکت
انگشتر از انگشت بانگشت دیگر گردانیدن از برای اینکه امری بیادش بماند و مثل این از چیزهای دیگر و این معنی برای این شرکت
که اعتماد بر خداوند خود نکرده است و بر او توکل نکرده است و بر انگشتر گردانیدن او اعتماد کرده است و حاصل آن آنست که هر
رو گردانیدن از خدا و اعتماد نمودن بر غیر او یک مرتبه از مراتب شرکست و بسند معتبر منقول است که حضرت رسول از جبرئیل
سؤال نمودند از معنی توکل بر خدا جبرئیل فرمود که توکل آنست که بداند که مخلوقین ضرر و نفع نمیرسانند و عطا و
منع مستقل نیستند و از مخلوقین مایوس شوند پس چون بنده چنین شد از برای غیر خدا کار نمیکند و امید نمیدارد از
غیر او و نمی ترسد از غیر او و طمع از غیر او نمی کند اینست معنی توکل و از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال نمودند از معنی توکل
فرمودند که توکل آنست که چون دانستی که خدا با تو است از غیر او نترسی و معنی رضا بقضا آنست که بعد از آنکه توکل بر خدا کرده باشد
و در هر بابی بانچه موافق فرمودۀ خدا است عمل کرده باشد دیگر آنچه واقع شود از عافیت و بلا و شدت و رخا بداند که البته خیر او در آن

بجز نیست کرده

بجز نیست که واقع شده زیرا که این امر بتقدیر الهی واقع شده و او تعالی قادر بر دفع این امر بوده و او تعالی ظالم نیست که خواهد
که بر او ظلم کند و بخیل نیست که نخواهد خیری باو برسد و نادان نیست که مصلحت او را نداند و باید که او چنانچه خدا باشد و خدا
عاجز نیست که آنچه خیر است باو نتواند رسانید پس کمال ایمان باین صفات کمالیه الهی مقتضی آنست که هر چه از جانب خدا
باو برسد از صمیم قلب راضی باشد و جزع و شکایت نکند و بداند که عین خیر و صلاح او است چنانچه بسند معتبر منقول است که از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمودند از تفسیر وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ حضرت فرمود که توکل بر خدا چندین درجه دارد
و از جملۀ درجهای توکل آنست که در جمیع امور خود بر خدا توکل نمائی پس آنچه بکند از او راضی باشی و بدانی که او در خیر تو تقصیری
نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی که این امر بحکم فرمان او واقع شده است پس توکل بر خدا کن و تفویض
امر خود را باو کن و در جمیع امور باو اعتماد داشته باش و تسلیم عبارت از آنست که آنچه از خدا و رسول و ائمه باو رسد از احکام
و اوامر و نواهی و غیر آنها بر طبعش گران نباشد و همه را احسن و نیکو داند و در عمل کردن بآنها منقاد و ذلیل و سرکشی نکند
و از احکام الهی ناراضی نباشد چنانچه او تعالی بحضرت رسول خطاب نمود در آیه که مضمونش اینست نه بحق پروردگار تو
ایمان نمی آورند و مؤمن نمیشوند بانچه تو آورده تا آنکه ترا حکم گردانند در هر منازعه که در میان ایشان واقع شود پس حکم کنی
در میان ایشان در نفس خود حرجی و دشواری و دلتنگی نیابند در آنچه حکم کرده و تسلیم کنند و منقاد شوند تسلیم کردن نیکو
بدانکه باین سبب این صفات از اصول ارکان ایمانند که اکثر اعمال و اخلاق باینها بسته است زیرا که توکل در کسیکه کامل شد
از خلق مایوس میشود و بسبب آن اکثر معاصی را که از راه امید بمخلوقین بهم میرسد ترک مینماید و از برای خوشنودی ایشان
معصیت خدا را اختیار نمیکند و مداهنه در دین نمیکند و در جاری کردن فرمودهای الهی جرئت مینماید و از خوف برطرف
شدن نفع مخلوق ترک امر بمعروف و نهی منکر نمیکند و برای خوش آمد ایشان احکام خود را تغییر نمیدهد و چون روزی را
از خدا دانست در تحصیل روزی مرتکب حرام نمی شود و در سؤال خود را نزد خلق ذلیل نمیکند و رفته رفته خدا در نظرش عظیم
میشود و مخلوق سهل میشود و چون خدا را معطی خود دانسته پیوسته بسبب هر نعمتی که باو میرسد محبت خدا در دلش زیاد
میشود و فواید این خصلت بینهایت و چون بقضای الهی راضی شد و دانست که این امور از جانب خداست و محض

خیر اوست او را راحت و اطمینان حاصل میشود و در بلاها جزع نمی کند و صابر بلکه شاکر میباشد و المها و اجران نمی کند و از
عبادت خدا باز نمیدارد و با مردم دشمن نمی شود که چرا بمن عطا نکردند و بمحبت مردم مفتون نمی شود بسبب عطای ایشان که باو
بکنند که خدا را فراموش کند و حسد مردم نمی برد که چرا زیاده از او دارند و با مردم منازعه و مجادله در امور دنیا نمی کند و با همه
مصافات و محبت خدا لهذا بهم میرساند و عبادتش از ریا خالص میشود و از تغییر احوال زود کدر و دلگیر نمیباشد چنانچه منقول است
که از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت که چه حال دارد کسی که آسمانها برضای او گردند و زمین برضای او ساکن
باشد و هر چه در آسمانها و زمینها واقع شود همه بتجویز و رضای او شود گفتند چگونه چنین دعوی بلندی میکنی گفت من در روز اول دانستم
که آنچه خداوند قادر حکیم میکند همه خیر و نیک و صلاحست و باین سبب رضای خود را برضای او موافق کردیم و از تمام امور خود را
باو گذاشتیم و اراده خود را باراده او بسته ایم دیگر آنچه میشود برضای و خواهش ما میشود و فواید این خصلت نیز نامتناهی است
و چون احکام الهی را منقاد شدی شک و شبهه از خاطرت بیرون میرود و آنچه از خدا و حجتهای او بتو میرسد از آیات و اخبار
تسلیم و انقیاد و قبول میکنی و چون و چرا که عمده رخنه های شیطان است از ایمان دور میکنی و این رکن عمده ایست از ارکان
ایمان و اکثر خلق بسبب ترک این خصلت گمراه شده اند و سابقا مجملا مذکور شده و باید دانست که توکل نه بمعنی آنست که در را
بر روی خود به بندی و در خانه بنشینی و دست از کار و کسب برداری و بگویی که توکل کرده ام زیرا که این حکم است نه توکل و نه آنست
که خود را بچاه اندازی یا در مهلکه افکنی و بگویی که توکل کرده ام بلکه توکل آنست که سابقا نیز اشاره کردیم که سعی خود را چنانچه
خدا فرموده است و براهی که او فرموده است بقدری که او فرموده است بجا آوری و طلب حرام نکنی و ترک واجبات و مستحبات
نکنی و زیاده از قدر ضرورت بجمع جمع نکنی و با وجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته باشی و بدانی که اگر خدا خواهد چشم و گوش
و زبان و دست و پا و عقل و روح و سایر قوی و اعضای ترا میتواند گرفت پس سعی تو بسبب آلات اوست و بدانی که اگر خدا
خواهد ترا براه نفع تو هدایت نفرماید تو عاجزی و آن مشتری که بر در دکان تو می آید بدانی که رزاق حقیقی از روز اول
چنین مقدر کرده است پیش از خلق تو بچندین هزار سال که امروز که امروز این مشتری بدر دکان تو بیاید و ده یک روزی
امروز تو از نفع سودای او بتو برسد و اگر بدکان نمیرفتی بتو نمیرسید و با وجود رفتن بدکان اگر خدا نمیخواست آن چند

کس بر در دکان تو نمی آمدند و اگر خدا ابدال آمده بزرگ نمی اند جهت دست بکیسه نمی کرد که آن زر را بتو دهد چنانچه فرموده اند
که در دکان خود را بگشا و بساط خود را پهن کن و بر خدا توکل کن و اگر ترک طلب ضروری کنی آثم و گناهکاری و اگر خود را
بدست خود بمهلکه اندازی خلاف فرموده خدا کرده و مستحق عذاب میشوی زیرا که خدا فرموده است که تقیه بکن و حفظ نفس خود
بکن و چون بسفری روی با رفیق برو و چون بیمار شوی بطبیب برو اما با وجود اینها بدان که اگر خدا حفظ نمی کرد آن حفظ
ترا فایده نبود اگر چه ظاهر است که جمعی زیاده بر آن محافظت میکنند و بناگاه کشته میشوند و بسیار است که با هزار نفر بسفر
میروند و مالشان بغارت میرود و کشته میشوند و صد طبیب حاذق بر سرشان می آیند و همه خطا میکنند و میمیرند با آنکه
این اسباب حفظ و معرفه و علاج و رفق و خلق کردن طبیب و مهربان کردن او و شفق گردانیدن نفر و ملازم که حمایت
اینکس کنند همه از خداست و همچنین در باب حفظ کردن مال و اسباب و امتعه و حیوانات نباید آنها را بی پاسبان مهمل اندازی و
توکل کرد بلکه بشرایط حفظ توکل می باید کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که ترک مکن طلب روزی را از حلال
که بدرستیکه معین است بر دین تو و پای چهارپایت را ببند و توکل بر خدا کن و همچنین در باب عبادت و بندگی خدا سعی خود را
بکن و توکل بر خدا کن و بعد از آنکه کردی بدان که اعضا و جوارح و مشاعر و قوی و روزی و مسکن و لباس و قوت و قدرت
و سایر چیزهای که این عمل بر آن موقوف بوده همه از خدا بتو رسیده و هدایت الهی نیز در کار بوده و دخیل بدان اما
قدرت خود را بالکلیه نفی مکن و معاصی را از خود بدان و معترف بگناه و بدی خود باش و خود را مستحق عقاب بدان
و از مسئله قضا و قدر همین قدر بدان که پیشوایان دین برای تو بیان کرده اند و در زیاده از این فکر مکن که موجب
ضلالت و گمراهیست و ائمه صلوات الله علیهم ما را از این نهی کرده اند و کم کسی در این مسئله فکر کرده است از فحول علما
و غیر ایشان که گمراه نشده باشند و یکی از فروع خصلت تسلیم اینست که در مسائل مشکله که عقل از احاطه بآنها قاصر باشد
در مقام تسلیم و انقیاد باشند و آنچه مجمل فرموده اند بنحوی که فرموده اند ایمان بیاورند مانند شیطان که چون و چرا
ملعون ازل و ابد نشوند و در این باب سخن بسیار است و این رساله که بروجه استعجال با تشویش احوال نوشته می شود گنجایش
زیاده از این سخن ندارد و اگر در این نوشته ها خطائی رود امید که عفو از برای خود و هر که خواند از کرم پروردگار کریم خود

دارم و شفاعت رسول و ائمه علیهم السلام بکلام ایشان در هر باب پناه برده ام و بحمد الله علی نعمائه علینا و علی جمیع خلقه کما هو اهله
یا اباذر لو ان ابن آدم فرّ من رزقه کما یفرّ من الموت لادرکه رزقه کما یدرکه الموت یا اباذر الا اعلمک کلمات ینفعک
الله عز و جل بهن قلت بلی یا رسول الله قال احفظ الله تجده امامک تعرّف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة
و اذا سألت فاسئل الله عز و جل و اذا استعنت فاستعن بالله فقد جری القلم بما هو کائن الی یوم القیمة فلو ان الخلق
کلهم جهدوا ان ینفعوک بشیء لم یکتب لک ما قدروا علیه و لو جهدوا ان یضروک بشیء لم یکتبه الله
علیک ما قدروا علیه فان استطعت ما کان [illegible] ان تعمل لله عز و جل بالرضا و الیقین فافعل فان لم تستطع
فان فی الصبر علی ما یکره خیرا کثیرا ان النصر مع الصبر و الفرج مع الکرب و ان مع العسر یسرا ای ابوذر
اگر فرزند آدم بگریزد از روزی خود چنانچه میگریزد از مرگ هر آینه روزی او در یابد او را چنانچه مرگ او را در می یابد ای ابوذر
آیا ترا تعلیم کنم کلمه چند که الله تعالی ترا بآنها منتفع گرداند ابوذر گفت بلی یا رسول الله گفت حرمت الهی را در اوامر و نواهی او نگاه
دار تا خدا را پیش روی خود بیابی یعنی هر امری که صلاح تو در آن باشد پیش از آنکه متوجه آن امر شوی خدا برای تو میسر گرداند
خود را بشناسان بخدا و راه آشنائی میان خود و خدا بگشا در حالت رضا و نعمت باینکه در آن حال خدا را عبادت کنی و دعا کنی
و بسبب نعمت پروردگار خود را فراموش نکنی تا در هنگام شدت و بلا خدا ترا بشناسد یعنی در سختیها چون پناه باو بری
دعایت را مستجاب گرداند و هرگاه خواهی چیزی را از کسی سؤال کنی از خداوند عز و جل سؤال کن و اگر خواهی از کسی استعانت
جوئی از خداوند خود استعانت جو بدرستیکه قلم تقدیر الهی جاری شده است بآنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت پس اگر جمیع
خلق جهد کنند و سعی در نمایند که نفع رسانند بتو بیک چیزی که از برای تو نوشته نشده باشد بر آن قادر نیستند و اگر جهد
کنند که ضرر رسانند بچیزی که خدا بر تو ننوشته باشد و مقدر نشده باشد قدرت بر آن ندارند پس هر عبادتی را که توانی
از برای خدا بجا آوری با رضا و خشنودی از قضاهای خدا و یقین بقضا و قدر یا احوال آخرت پس بکن و از خلق
پروا مکن و هر چه را نتوانی کرد پس صبر کن بدرستیکه در صبر کردن بر مکروهات و بلاها خیر و نفع و ثواب بسیار است بدرستیکه
نصرت و یاری الله تعالی با صبر میباشد و فرج و راحت بعد از کرب و الم میباشد و بدرستیکه با هر تنگی و دشواری آسانی و راحتی

در دنیا یا در آخرت می باشد و الله تعالی همین فقره را در سوره الم نشرح برای تسلی پیغمبرش نازل گردانیده است و چون
حضرت رسول میدانست که ابوذر بچه مشقتها و شدتها گرفتار خواهد شد بسبب جور منافقان امثال تعلیم او فرمودند
که تا تواند اظهار حق بکند و در هنگامی که عاجز شود صبر کند و او در اینجا فرموده اند که صبر بر آن مشقتها آسان شود برای او و بداند که بعضه از آن
شدتها را ثوابهای عظیم هست و بآنچه فرموده اند ابوذر عمل نمود چنانکه در اول کتاب مذکور شده و بدانکه صبر از جمله فروع رضا
بقضاست و موجب فرح و راحت دنیا و عقبی و ثوابهای بی انتهاست و بهترین صبرها صبر بر مشقت صبر بر گناهانست
که بر نفس بسیار دشوار و گرانست و بعد از آن صبر بر مشقت کردن طاعاتست و بعد از آن صبر بر بلاها و مصیبتهاست بسند
معتبر از حضرت صادق منقول است که صبر از ایمان بمنزله سر است از بدن چنانچه بجدا شدن سر بدن بر طرف میشود و ایمان
بیکرد و همچنین برفتن صبر ایمان بر طرف ضایع میشود و این مضمون در احادیث بسیار وارد شده است و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که بهشت محفوفست بمکاره و صبر بر مکاره پس هر که صبر کند بر مکاره در دنیا داخل بهشت میشود و جهنم
محفوفست بلذتها و شهوتها و خواهشها پس هر که بنفس خود خواهشها و لذتهای او را داد داخل جهنم میشود و از حضرت صادق
منقول است که چون مؤمن را داخل قبر میکنند نماز از جانب راستش می ایستد و زکوة از جانب چپش و نیکی و احسان به پدر و مادر
و غیر ایشان برو مشرف میشود بر بالای سرش و صبر در کناری می ایستد پس چون منکر و نکیر داخل قبرش میشوند که از او سؤال
کنند صبر بنماز و زکوة و نیکی میگوید که شما مدد صاحب خود بکنید و اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و اعانت او می
نمایم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که زمانی خواهد آمد که در آن زمان ملک و پادشاهی میسر نشود مگر بکشتن
و جبر و تکبر میسر نشود مگر بغصب کردن مال مردم و بخل ورزیدن و محبت و دوستی مردم حاصل نشود مگر به بیرون رفتن
از دین و متابعت هواها و خواهشهای ایشان پس کسیکه آن زمان را دریابد باید که صبر کند بر فقر با آنکه قادر باشد بر غنی
شدن بغصب و بخل و صبر کند بر دشمنی مردم نسبت باو بسبب تابع بودن حق و حال آنکه قادر باشد بر کسب محبت ایشان
بمتابعت نمودن هواهای ایشان و صبر کند بر مذلت با آنکه قادر باشد بر عزت بمتابعت اهل باطل الله تعالی ثواب پنجاه
صدیق که تصدیق من کرده باشد باو کرامت فرماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که پدرم در هنگام وفات مرا در برگرفت

و گفت ای فرزند صبر کن بر حق هرچند که تلخ باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که صبر بر سه قسمت صبر بر طاعت و صبر
از معصیت و صبر بر مصیبت پس کسیکه صبر کند بر مصیبت تا آنگه بشکیبائی نیکو الم آن مصیبت را از خود رد کند الله تعالی برای او سیصد درجه
بنویسد که از هر درجه تا درجه ما بین آسمان و زمین باشد و کسیکه صبر کند بر مشقت طاعت الهی الله تعالی از برای او ششصد درجه بنویسد
که از هر درجه تا درجه منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و کسیکه صبر کند بر ترک معصیت حق تعالی برای او نهصد درجه بنویسد که از هر
درجه تا درجه ما بین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و از حضرت صادق ع منقولست که هر که از مؤمنان ببلائی گرفتار
شود و صبر کند الله تعالی او را ثواب مثل هزار شهید کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون
در قیامت جمیع خلایق را در یک زمین جمع کند منادی از جانب الله تعالی ندا کند که کجا اند اهل صبر گروهی از مردم برخیزند
پس استقبال کنند ایشانرا گروهی از ملائکه و با ایشان گویند که بر چه چیز صبر کردید ایشان گویند که ما نفسهای خود را بر مشقت
طاعت الهی صبر فرموده ایم و بر مشقت ترک معصیت صبر میکردیم پس منادی از جانب الله تعالی ندا کند که بندگان من راست میگویند
بگذارید ایشانرا که بیحساب به بهشت روند بدانکه یقین از اعلای درجات ایمانست و یقین را بر چند معنی اطلاق میکنند اول
یقین بقضا و قدر است بنحوی که بر آن آثار مترتب شود و مورث انقطاع بخدا و توکل و تفویض و رضا و تسلیم گردد چنانچه از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر چیزیرا اندازه و حدی هست راوی گفت فدای تو شوم کدام است حد توکل فرمود که اندازه
و حد توکل یقین است و حد یقین آنست که از غیر خدا نترسی و در حدیث دیگر فرمود که از یقین آدمی آنست که راضی نکند مردمرا
بچیزیکه موجب خشم الله تعالی گردد و ملامت نکند مردمرا بر چیزیکه خدا باو نداده است بدرستیکه رزق را نمی کشاند حرص حریصی
و رد نمیکند روزی را کراهت کسی که نخواهد و اگر کسی از روزی بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را در یابد چنانچه
مرگ او را در می یابد بعد از آن فرمود که بدرستیکه الله تعالی بعدالت خود روح و راحت و شادی را در یقین و رضا قرار داده است
و اندوه و حزن را در شک و سخط از زندگی از قضاهای الهی مقرر فرموده است عمل اندکی که بر آن مداومت نمایند و با یقین باشد
بهتر است از عمل بسیاری که بر غیر حالت یقین باشد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که هیچکس از شما مزه ایمان را نمی یابد
مگر آنگه بداند که باو چه میرسد از نعمت و بلا و غیر او چون مقدر شده است البته از او در نمی گذرد و آنچه از او در میگذرد و باو نمیرسد

چون مقدر شده است

چون مقدر شده است هیچکس نیست که بعی او با دیگران باو برسد و ضرر رسانند و نفع رسانند خدا است و از حضرت صادق ع
منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع در زیر دیوار شکسته و خم شده نشسته بودند و در میان مردم حکم میفرمودند شخصی بآنحضرت گفت
که این دیوار شکسته است در زیر این منشینید حضرت فرمودند که کسیرا اجلش حفظ می کند پس چون حضرت برخواستند و از زیر
دیوار بیرون آمدند دیوار فرود آمد بعد از آن حضرت صادق ع فرمودند که حضرت امیر المؤمنین ع از این باب کارها بسیار
میکرده اند و این است مرتبه یقین و از سعید بن قیس منقولست که در جنگ گاه نظر کردم دیدم که شخصی همین دو جامه پوشیده است
و در میان معرکه است من اسب را پیش راندم دیدم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است گفتم یا امیر المؤمنین ع در چنین معرکه
با این قدر دشمن یکتا پیرهن آمده فرمود که بلی ای سعید هر که هست البته الله تعالی چند ملک بر او موکل فرموده که اعمالش را بنویسند
و دو ملک با او هستند که او را محافظت مینمایند از آنکه از کوهی بزیر افتد یا بچاهی در افتد و از سایر بلاهای کشنده پس چون قضای
الهی نازل شد و اجلش رسید او را از هر بلائی وا میگذارند و از حضرت صادق ع منقولست که قنبر غلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
آنحضرت را بسیار دوست میداشت و هرگاه آنحضرت از خانه بیرون میرفتند او شمشیر برمیداشت و از پی آنحضرت میرفت
که مبادا ضرری از دشمنان بآنحضرت برسد در شبی از شبها پای آنحضرت بیرون رفت نظر بعقب کردند قنبر را دیدند پرسیدند که چکار
داری گفت آمده ام که از پی شما بیایم که مبادا آسیبی بشما برسد حضرت فرمود که مرا از اهل آسمان حراست میکنی یا از اهل
زمین گفت از اهل زمین میخواهم شما را حراست نمایم فرمود که اهل زمین ضرری نمی توانند رسانید تا مقدر آسمانی نباشد برگرد
پس قنبر برگشت دویم ثواب و عقاب آخرت بنحوی که اثرش بر وجه کمال بر اعضا و جوارح ظاهر گردد چنانچه از بعضی آیات
حارثه ظاهر میشود که در وصف یقین خود گفت که گویا می بینم عرش الهی را بر پا کرده اند برای حساب و گویا اهل بهشت را متنعم
می بینم و گویا اهل جهنم را در جهنم می بینم چنانچه سابقا گذشت سیم یقین در جمیع امور است که بآنها ایمان آورده و ایمان در
هر چیز که بحد کمال رسیده و اثرش بر اعضا و جوارح ظاهر گردیده و از شوایب خالص شده آنرا یقین میگویند چنانچه از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که ایمان افضل است از اسلام بیک درجه و یقین افضل است از تقوی بیک درجه و هیچ چیز در میان
بنی آدم کمتر از یقین قسمت نشده است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص تفسیر یقین را از جبرئیل علیه السلام پرسید جبرئیل گفت

فرمود که یقین آنست که مؤمن از برای خدا چنان عبادت کند که گویا او را می‌بیند پس اگر او خدا را نمی‌بیند خدا او را می‌بیند
و آنست که بیقین بداند که آنچه باو میرسد البته از او در نمی‌گذرد و آنچه از او در میگذرد البته باو نمیرسد و از حضرت امام رضا علیه السلام
سؤال نمودند از یقین فرمود که توکل کردن بر خداست و تسلیم کردن و منقاد شدن از برای خداست و راضی شدن بقضای
خداست و تفویض کردن امورست بسوی خدا و از یکی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که گفت در روز جنگ صفین
حضرت امیرالمؤمنین ع تعبیه لشکر میفرمودند و بر استر حضرت رسول سوار بودند و ذوالفقار را بر خود آویخته بودند و عصای حضرت
رسول را در دست داشتند و معاویه ملعون در برابر آنحضرت بر اسبی سوار بود و اسبش علف میخورد و آهسته آهسته پیش
می‌آمد پس شخصی از اصحاب آنحضرت عرض نمود که با حذر باشید و خود را محافظت نمائید که مبادا این ملعون ناگاه ضربتی بشما
برساند حضرت فرمود که از شقاوت و کفر آن ملعون عجیب نیست زیرا که شقی‌ترین فاسقانست و ملعون‌ترین جماعتی است که
بر امامان هدایت خروج کرده‌اند ولکن اجل کافیست برای حراست و هیچ احدی از خلق نیست مگر آنکه با او ملکی چند هستند که او را
محافظت نمایند از اینکه بچاهی افتد یا دیواری بر سرش آید یا بدی باو برسد پس چون برسد آن وقت اجلش رسیده او را
وامیگذارند با هر چیز که برای او مقرر شده است از بلاها و همچنین وقتی که هنگام اجلم شود شقی‌ترین این امت ریشم را از خون
سرم خضاب خواهد کرد و عهدیست که از حضرت رسول بمن رسیده است و وعده ایست کرده آن دروغ نمی‌باشد و یقینی
اکثر شامل‌ترین معانی است یقین را بر این معنی حمل کردن ظاهرتر است و احادیثی که بر معنی اول و دوم دلالت میکند بر این
حمل میتوان کرد که مراد بیان یک فرد است از افراد یقین و چون در بیان معنی ایمان مجملا از این معانی بوضوح پیوسته در
اینمقام بهمین اکتفا می‌نمائیم يَا أَبَا ذَرٍّ اسْتَغْنِ بِغِنَى اللَّهِ يُغْنِكَ اللَّهُ فَقُلْتُ مَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ غَدَاءُ يَوْمٍ
وَعَشَاءُ لَيْلَةٍ فَمَنْ قَنِعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ يَا أَبَا ذَرٍّ فَهُوَ أَغْنَى النَّاسِ ای ابوذر مستغنی شو بغنی و توانگری که خدا بتو کرامت
فرماید و بآنچه بتو بدهد قانع شو و خود را محتاج بمردم مکن تا خدا ترا غنی و بی نیاز گرداند ابوذر گفت غنای الهی کدام است فرمود
که چاشت یک روز و طعام یک شب یعنی هرگاه خدا بتو بدهد خود را غنی بدان و دیگر محتاج خلق مشو و از ایشان سؤال مکن
تا این را داری پس هر که قانع شود بآنچه خدا باو روزی کرده است او غنی‌ترین مردم است بدانکه غنی و بی نیازی بودن

قناعت حاصل

قناعت حاصل می‌شود و غنای بی نیازی نفس است و بسیار است که کسی غنی نفس و قناعت با عدم مال غنی است و بر خدا
توکل دارد و طبعش مایل بمال و جمع مال نیست و از مردم مأیوس است و بسیار است که مالک خزاین است و باعتبار حرص محتاج و
متذلل پیش [illegible] میکند و سعی در تحصیل مال بیشتر میکند چنانچه گذشت که دنیا از باب آب شور دریاست که هر چند بیشتر میخورند
تشنه‌تر میشوند و همچنین طالب دنیا هر چند بیشتر جمع میکند حرص بیشتر میشود و بسند معتبر منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمودند که هر که راضی میشود از دنیا بآنچه او را کافیست پس اندک چیزی از دنیا او را کافیست و کسیکه راضی نمیشود از دنیا بآنچه
او را کافیست تمام دنیا او را کافی نیست و از حضرت رسول منقولست که هر که از خدا باندکی از معاش راضی شود خدا از او باندک
از عمل راضی میشود و در حدیث دیگر فرمود که هر که قانع شود بآنچه از خدا روزی اوست او از غنی‌ترین مردم است و احادیث
در این باب بسیار است و ما بهمین قناعت مینمائیم و کسیکه همین قدر او را کافی نباشد زیاده از این او را هم کافی نخواهد بود
يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنِّي لَسْتُ كَلَامَ الْحَكِيمِ أَتَقَبَّلُ وَلَكِنْ هَمَّهُ وَهَوَاهُ فَإِنْ كَانَ هَمُّهُ وَهَوَاهُ فِيمَا أُحِبُّ وَأَرْضَى
جَعَلْتُ صَمْتَهُ حَمْداً لِي وَوَقَاراً وَإِنْ لَمْ يَتَكَلَّمْ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى صُوَرِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ
يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ يَا أَبَا ذَرٍّ التَّقْوَى هَاهُنَا التَّقْوَى هَاهُنَا وَأَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ ای ابوذر حق سبحانه و تعالی میفرماید که من سخن
حکیم را قبول نمیکنم که بزبان کلمات حکمت گوید و دلش از آنها خبر نداشته باشد و بآنها عمل ننماید ولکن قصد او و خواهش
او را قبول میکنم پس اگر قصد و خواهش او در چیزیست که من دوست میدارم و می‌پسندم خاموشی او را حمد خود میگردانم
و حمد خود قبول میکنم و وقار او میدانم هر چند سخن نگوید ای ابوذر بدرستیکه حق تعالی نظر نمیکند بصورتهای شما و نه بمالهای
شما ولکن نظر میکند بدلهای شما و عملهای شما ای ابوذر تقوی در اینجاست و اشاره بسینه خود فرمودند بدانکه
مفاد این کلمات شریفه همانست که سابقا مکرر مذکور شده در تحقیق نیت و غیر او که اصل در ترک و شکر و حمد و حکمت و معرفت
و تقوی همه او امریست که در دل آدمی قرار میگیرد و بمحض زبان حکمتی را بیان کردن که آدمی خود بآن متصف نباشد و دل
از آن خبر نداشته باشد یا و خود غافلست از برای خدا نیست و نفعی کامل او و دیگران هیچیک نمیکند و اگر آدمی بآن کلمات
حکمتی که تکلم بآن مینماید متصف باشد و عالم بآن شده باشد سخنش حکمتست و مردم منتفع می‌شوند و خاموشیش حکمتست

و افعال و اطوارش همه واعظ مردم اند و جمیع اعضا و جوارحش بزبان حال حکمت گویا اند و از دلش چشمه‌های حکمت جوشیده
و بر زبانش و سایر اعضا و جوارحش جاری می‌شود و فیض او جاری می‌شود و فیض آن چشمه‌ها بعالمیان میرسد و از بدنش
عالمی هدایت می‌یابند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که شما داعیان مردم باشید براه خدا بغیر زبانهای خود بلکه باعمال
خود که از برای خدا کنید مردم را راغب بخیرات گردانید و همچنین تقوی حقیقی آنست که از دل ناشی شود و کمال ایمان و تصدیق
ببزرگواری خدا و امور آخرت و نهایت درجه خوف و رجا موجب پرهیزکاری او شده باشد از برای خدا در آشکارا و پنهان
و اگر خوف تشنیع خلق یا اغراض فاسده دنیا باعث ترک معاصی یا فعل طاعات گردد آن محض شرک و ریاست نه پرهیزکاری
و تقوی و الله تعالی تقوی را بدل نسبت داده است و فرموده است که تعظیم شعایر الهی از تقوی دلهاست و چون شرح این سخنان
مکرر بتفصیل مذکور شده است و بسط این سخن بسیار بطول می‌انجامد در این باب سخن را مجمل میگذارم یا اباذر اربع لا یصیبهن
الا مؤمن الصمت وهو اول العبادة والتواضع لله سبحانه وذکر الله تعالی علی کل حال وقلة الشیء یعنی قلة المال
یا اباذر هم بالحسنة وان لم تعملها لکیلا تکتب من الغافلین یا اباذر من ملک ما بین فخذیه وما
بین لحییه دخل الجنة قلت یا رسول الله انا لنؤخذ بما تنطق به السنتنا قال یا اباذر وهل یکب الناس علی مناخرهم
فی النار الا حصائد السنتهم انک لا تزال سالما ما سکت فاذا تکلمت کتب لک او علیک یا اباذر ان الرجل لیتکلم
بالکلمة فی المجلس لیضحکهم بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء والارض یا اباذر ویل للذی یحدث فیکذب لیضحک به
القوم ویل له ویل له یا اباذر من صمت نجا فعلیک بالصدق ولا تخرجن من فیک کذبة ابدا قلت یا رسول الله
فما توبة الرجل الذی یکذب متعمدا فقال الاستغفار والصلوات الخمس تغسل ذلک ای ابوذر چهار خصلت است
که نمی‌یابد آن چهار خصلت را و متصف بآنها نمی‌گردد مگر مؤمن کامل خاموشی و آن اول عبادتهای خداست و تواضع و شکستگی
نزد الله تعالی یا از برای خدا نزد خدا و خلق و ذکر و یاد خدا کردن بر هر حال و کمی چیزی یعنی کمی مال و فقر و درویشی ای ابوذر
قصد کن حسنه را و کار خیر را هر چند که او را بعمل نیاوری تا نوشته نشوی از جمله غافلان ای ابوذر کسیکه مالک شود
و حفظ نماید آنچه در میان او است یعنی فرج را از حرام و آنچه در میان دو لحیه است یعنی زبانش را از لغو و باطل داخل

بهشت

بهشت می‌شود ابوذر پرسید که یا رسول الله ما را مؤاخذه می‌نمایند بآنچه گویا میشویم بآن زبانهای خود حضرت فرمود که ای ابوذر مگر
مردم را می‌اندازند برو در آتش جهنم چیزی بغیر از کردهای زبانهای ایشان بدرستیکه تو همیشه سلامتی از شر زبان ما دامیکه ساکتی
پس چون سخن گفتی اگر سخن خیر گفتی از برای تو ثواب نوشته میشود و اگر سخن بد بگوئی برای تو گناه نوشته می‌شود ای ابوذر
بدرستیکه شخصی در مجلسی تکلم می‌نماید بکلمه که اهل آن مجلس را بخنداند بسبب آن فرو میرود در طبقات جهنم بقدر ما بین آسمان
و زمین ای ابوذر وای بر کسیکه سخن گوید و دروغ گوید برای اینکه جماعتی بخندند وای بر او وای بر او و جهنم از برای او
ای ابوذر هر که خاموش شد نجات یافت و اگر سخن گوئی بر تو باد که راست بگوئی و از دهان خود بیرون مکن دروغی را هرگز ابوذر
گفت پس چیست توبه کسیکه عمدا دروغ گوید فرمود که استغفار نمودن و نمازهای پنجگانه او را میشوید این گناه را می‌شوید بدانکه صدق
و راستگوئی از جمله صفات حمیده است و بر اکثر صفات و اعمال حسنه اشتمال دارد زیرا که صدق در گفتار می‌باشد و در کردار
میباشد و راستی گفتار آنست که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نگوید و کردارش مخالف گفتارش نباشد پس یکی از لوازم صدق آنست
که سنتی را ترک نکند و مکروهی را بفعل نیاورد زیرا که کسی نیست که دعوی این نکند که ما تابع رضای الهی هستیم و از بندگان کبریائیم
و ایضا تصدیق بهشت و عظمت الهی و اطلاع او بر دقایق امور مقتضی آنست که همچنانچه در حضرت عظمای مخلوقین از برای
رعایت عظمت ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان مرتکب خلاف آداب و ترک اولی نمی‌شوند پس در حضور پادشاه پادشاهان
و اعظم عظما باید که مرتکب هیچ گناهی و ترک اولائی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل شود و فواید و منافع نامتناهی بیشتر عاید گردد
پس ترک اولائی بلکه متوجه غیر جناب مقدس او شدن منافات با این تصدیق دارد و ایضا آدمی در روزی اقلا ده مرتبه
میگوید نزد خدا که ترا عبادت میکنیم و بس و استعانت از تو میجوئیم و بس پس اگر کسی معصیت کند که عبادت شیطان است یا در کسی
امر متوجه غیر خدا شود و یاری از غیر خدا بجوید در آن دعوی کاذب خواهد بود و همچنین اظهار ورع نمودن بریا و عبادات را
در حضور مردم بشرایط بجا آوردن و در خلوت بوش دیگر بودن و سایر افعالی که اخلاص در آنها نباشد دروغ فعلیست
زیرا که آدمی باین فعل اظهار حالی از برای خود میکند که متصف بآن نیست و اگر کسی از این راه ملاحظه نماید میداند که جمیع
اخلاق و افعال حسنه بصدق و راستی بر میگردد و الله تعالی مدح صادقان بسیار نموده است و فرموده است که خدا با راستگویانست

وهمچنین کذب و دروغ اصل اکثر صفات ذمیمه است وظاهر بسیاری از اخبار و بعضی از اصحاب آنست که از گناهان کبیره است
و از بسیاری از اخبار ظاهر میشود که دروغ را بجد و خوش طبعی و هزل گفتن هر دو حرامست اما بعضی از افراد صدق هست
که بدست و بعضی از افراد کذب هست که خوبست بلکه واجب میشود گاهی مانند راستی که باعث ضرری شود بمؤمنی یا موجب
کشتن نفس محترمی شود این چنین راستی را حرامست گفتن و دروغی که باعث نجات مؤمنی شود از کشتن یا از حبس یا از ضرری
واجبست گفتن و همچنین اگر مالی را مؤمنی بامانت سپرده است و ظالمی از ما آنرا طلبد ما را واجبست که انکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم
خورد که مالی از آن مرد نزد ما نیست و در چنین جاها اگر توریه توان کرد لازم است یعنی آنکه قصد کند که مالی که مرا باید داد نزد من نیست
و مانند این و همچنین نزد عشاری یا ظالمی یا حاکمی که باقرار او مؤاخذه کند و مالی از او فوت شود جایز است دروغ گفتن و در اصلاح
میان دو مؤمن دروغ گفتن جایز است مثل آنکه بهر یک نقل کنیم که دیگری مرخیر شما میگفت و تعریف شما میکرد هر چند او مذمت
کرده باشد و دشنام داده باشد و همچنین تجویز دروغ گفتن کرده‌اند در خلف وعده کردن با زنان که توقعات زیاده از امکان کنند
هر چند اطلاق دروغ بر این معنی مجاز است و در ضمن احادیث بعضی از این تفاصیل ظاهر خواهد شد و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که هر که زبانش راستگو است عملش پاکیزه و مقبول است و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع صاحب این مرتبه
شد نزد حضرت رسول ص براستی سخن و ادا کردن امانت و در حدیث دیگر فرمود که اول کسیکه راستگو را تصدیق مینماید خداست
و بعد از آن خودش که میداند که راست میگوید و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که زینت سخن راستگوئیست و در حدیث دیگر
فرمود که راست بگوئید که خدا با راستگویانست و از دروغ اجتناب نمائید که دروغگو از ایمان دور است بدرستیکه راستگو بر کنار
وادی نجات و کرامت است و دروغگو بر کنار وادی خواری و هلاکتست و از حضرت علی بن الحسین ع منقول است که بفرزندان
خود میفرمود که بپرهیزید از دروغ در امر کوچک و بزرگ خواه بجد گوئید و خواه بهزل و خوش طبعی بدرستیکه کسیکه دروغ کوچک را
میگوید بر دروغ بزرگ جرئت بهم میرساند یا بر خداوند بزرگوار جرئت کرده است که مخالفت او نموده است مگر نمیدانید که
حضرت رسول ص فرمود که پیوسته بنده راست میگوید تا خدا او را صدیق بنویسد و بنده پیوسته دروغ میگوید تا خدا او را
کذاب مینویسد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حق تعالی برای بدیها قفلها مقرر فرموده است و شراب را

کلید آن

کلید آن قفلها گردانیده است و دروغ بدتر است از شراب و در حدیث دیگر فرمود که دروغ باعث خرابی ایمان است
و از حضرت صادق ع منقولست که دروغ بر خدا و رسول از گناهان کبیره است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که اول
کسیکه دروغگو را تکذیب مینماید خداست و دیگر دو ملکی که با او موکلند و با او میباشند و دیگر خود میداند که دروغ میگوید و بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که هیچ بنده مزه ایمان را نمی یابد تا ترک کند دروغ را جدش را و هزلش را و از
حضرت صادق علیه السلام که حضرت عیسی ع فرمود که هر که دروغ بسیار میگوید بها و حسنش بر طرف میشود و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی
دروغگویان را ببلای فراموشی مبتلا کرده است که زود رسوا شوند و از حضرت صادق ع منقول است که سخن بر سه قسمت
راست و دروغ و اصلاح میان مردم راوی گفت که کدام است اصلاح میان مردم فرمود آنست که از شخصی شنیده است که شخصی
در حق او بدی گفته است و از او آزرده شده است تو میگوئی که من از او شنیدم که او ترا بنیکی یاد میکرد و خلاف آنچه از او شنیده
و در حدیث دیگر فرمود که خدا دوست میدارد دروغ را در اصلاح و در حدیث دیگر فرمود که هر دروغی را از صاحبش سؤال خواهند
کرد در روز قیامت مگر دروغی که در یکی از سه چیز باشد کسیکه در جنگ که با دشمنان خواهد مکری کند که بر ایشان غالب شود
چون از برای مصلحت دین است بر او گناهی نیست یا کسیکه در میان دو کس خواهد اصلاح کند بهر یک چیزی میگوید که نزاع از میان
ایشان بر طرف میشود یا کسیکه وعده با اهل خود میکند و مصلحت نمیداند و نمیخواهد که با او وفا کند و در حدیث دیگر فرمود که هر
اصلاح کننده هر چه گوید دروغگو نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که سه خصلت که دروغ گفتن
در آنها حسن و نیکوست مکری که در جنگ کنند یا وعده که با زنان کنند یا اصلاحی که در میان مردم کنند و سه خصلت که راست
گفتن در آن قبیح است سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از احوال اهلش بچیزی خبر دادن که باعث
آزردگی او شود و تکذیب کردن شخصی را که چیزی نقل کند که دروغ باشد و احادیث در باب مذمت بیشتر مذکور شده و تهدیدی
که در باب خندانیدن مردم واقع شده است محمول است بر صورتیکه دروغ گویند یا غیبت مسلمانان کنند و باید دانست
که از جمله چیزهائی که مذموم است بلکه مظنه حرمت در آن میشود نقل دروغ است مثل قصه حمزه و سایر قصه های دروغ
چنانچه از حضرت رسول ص منقول است که بدترین روایتها روایت دروغ است بلکه قصه های راستی که لهو و باطل باشد مانند

غنا نامه و غزل و قصه‌های مجوس و کفار و بعضی از علما گفته اند حرام است چنانچه در بعضی از کتب معتبره امامیه مسطور است
و مرویست از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که آنحضرت نقل نموده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که
ذکر علی بن ابی طالب عبادت است و من علامات المنافق ان یتنفر عن ذکره و یختار استماع القصص الکاذبة والاساطیر
المجوس علی استماع فضایله ثم قرأ علیه السلام واذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة واذا ذکر
الذین من دونه اذا هم یستبشرون فسئل صلوات الله علیه عن تفسیرها قال قلت برفت ان رسول الله صلی الله علیه وآله
کان یقول اذکروا علی بن ابی طالب فی مجالسکم فان ذکره ذکری وذکری ذکر الله فالذین اشمأزت قلوبهم عن
ذکره واستبشروا عن ذکر غیره اولئک الذین لا یؤمنون بالآخرة ولهم عذاب مهین یعنی یاد کردن علی ابن ابی طالب
عبادت است و از علامات منافق است که می رمد و تنفر می نماید از یاد کردن او و اختیار می کند شنیدن قصه‌های دروغ
و افسونهای مجوس را بر شنیدن فضایل آنحضرت و بعد از آن امام علیه السلام خواندند این آیه را که اذا ذکر الله وحده
تا آخر پس پرسیدند از آنحضرت ع از تفسیر این آیه فرمود که آیا نمیدانید که پیغمبر فرمود که یاد کنید علی ابن ابی طالب را در مجلسها
خود بدرستیکه یاد کردن علی ابن ابی طالب یاد کردن منست و یاد کردن من یاد کردن خداست پس آن کسانیکه میرمند و گرفته می شود
دلهای ایشان از یاد کردن علی ابن ابی طالب و شادمان می شوند از یاد کردن غیر او ایشان آنانند که ایمان ندارند بعد
عذاب خوار کننده و ابن بابویه در کتاب اعتقادات آورده است که سئل عن القصاص ایحل استماع لهم فقال لا
وقال من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله وان کان الناطق عن ابلیس فقد
عبد ابلیس یعنی پرسیدند از صادق ع از قصه خوانان که آیا گوش دادن بایشان حلالست آنحضرت فرمود
که نه حلال نیست فرمود که هر کس که گوش بدارد بناطقی پس بتحقیق که او را پرستیده پس اگر از خدا سخن گوید یعنی
راست و حق گوید او گوش کننده خدا را پرستیده و اگر از ابلیس گوید یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس آن گوش
کننده ابلیس را پرستیده و کلینی همین مضمون را از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است یا اباذر
ایاک والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا قلت یا رسول الله ولم ذلک بابی انت وامی قال لان الرجل یزنی

فیتوب الی

فیتوب الی الله فیتوب الله علیه والغیبة لا تغفر حتی یغفرها صاحبها یا اباذر سباب المسلم فسوق وقتاله
کفر واکل لحمه من معاصی الله وحرمة ماله کحرمة دمه قلت یا رسول الله وما الغیبة قال ذکرک اخاک بما یکره
قلت یا رسول الله فان کان فیه ذلک الذی یذکر به قال اعلم انک اذا ذکرته بما هو فیه فقد اغتبته واذا
ذکرته بما لیس فیه فقد بهته یا اباذر من ذب عن اخیه المسلم الغیبة کان حقا علی الله عز وجل ان یعتقه من النار
یا اباذر من اغتیب عنده اخوه المسلم وهو یستطیع نصره فنصره نصره الله عز وجل فی الدنیا والآخرة وان خذله وهو
یستطیع نصره خذله الله فی الدنیا والآخرة توضیح این مطالب در ضمن چند فصل بعمل می آید **فصل اول** در بیان
حرمت غیبت و حرمت آنست بدانکه در حرمت غیبت مسلمانان در میان علما خلافی نیست و آیه و احادیث متواتره بر حرمت آن
دلالت دارد و ظاهر بعضی احادیث آنست که از جمله گناهان کبیره است و جمعی از علما تصریح نموده اند و ظاهر این حدیث شریف که
حضرت فرمود که از زنا بدتر است دلالت میکند بر آنکه از اکبر کبایر است و از جمیع گناهان شیوعش بیشتر است زیرا که صفات ذمیمه
که باعث غیبت میباشد از حسد و کینه و عداوت در اکثر خلق بر وجه کمال میباشد و خصوصیتی به پیر و جوان و عالم و جاهل و وضیع و شریف
ندارد چه ظاهر است که هر کس را شغلی و هم جنسی و هم کاری میباشد و مانعی که در گناهان دیگر بهم میرسد در اینجا نیست زیرا که مانع اکثر مردم
در عدم ارتکاب گناهان یا قباحت عرفیه یا عدم قدرت و در این گناه قباحت بالکلیه برطرف شده است بلکه یک جزو از اجزای
استعداد در این زمانها غیبت گشته که خوش نقل و شیرین زبان و چرب و نرم باشد و غیبت را بر وجه کمال تواند کرد و ایضا
شیطان لباسها برای تجویز این عمل پیدا کرده است که اهل علم و صلاح در آن لباسها پخته و ناصحانه و مشفقانه غیبت
میکنند از روی نهایت محبت و دینداری و عدم دسترسی و عدم قدرت نیز در این گناه نیست زیرا که احتیاج بزر و بول
و معینی و آلتی ندارد و سخن گفتن در نهایت آسانیست و این سبب شیوع آن از جمیع گناهان بیشتر است باآنکه تهدید
و تحذیر در این گناه زیاده از گناهان دیگر وارد شده است چنانچه حق تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا
کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا
فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحیم ای گروه مؤمنان اجتناب کنید و ترک کنید بسیاری از گمانها را بدرستیکه

بعضی از گناهان کبیره است و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید و غیبت نکنند بعضی از شما بعضی را یعنی یکدیگر را غیبت مکنید
و بیدی یاد مکنید آیا دوست میدارد احدی که گوشت مرده برادر مؤمن خود را بخورد پس بتحقیق ز خوردن گوشت مرده
برادر خود کراهت دارید پس غیبت نیز کراهت داشته باشید که در آن مرتبه است و بترسید و بپرهیزید از عقوبات الهی بدرستیکه
الله تعالی بسیار قبول کننده توبهاست و بسیار مهربان است بر بندگان و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هرکه
بگوید در شان مؤمنی چیزی را که چشمهایش دیده باشد و گوشهایش شنیده باشد پس او داخل در آن جماعتیست که الله تعالی در مذمت
ایشان فرموده است که ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم یعنی آنانکه دوست میدارند
که فاش شود خصلتهای بد و عیبها در شان جماعتی که ایمان آورده اند مر ایشان راست عذاب دردناک و در حدیث دیگر فرمود
که حضرت رسول ص فرمود که غیبت دین مرد مسلمان را می برد زودتر و فاسد میکند از خوره که در اندرون آدمی بهم میرسد و فرمود
که نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادتست مادامیکه غیبت مسلمانی نکند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است
که هرکه روایتی کند بر مؤمنی روایتی که خواهد در آن نقل عیبت او ظاهر کند و مروتش را درهم شکند که از دیدهای مردم او را
بیندازد الله تعالی او را از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان داخل کند پس شیطان او را قبول نکند یعنی خدا او را دوست
ندارد و یاری نکند و او را شیطان وا گذارد و در روایت دیگر منقولست که از آن حضرت پرسیدند از تفسیر این حدیث که
حضرت پیغمبر فرمودند که عورت مؤمن بر مؤمن حرامست فرمود که مراد این نیست که عورت ظاهرش را ببینی بلکه مراد آنست که سرش را
فاش کنی و عیبش را تفحص کنی و نقل کنی و او را رسوا کنی و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هرکه ایمان بخدا و روز قیامت
داشته باشد ننشیند در مجلسی که در آن امامی را دشنام دهند یا مسلمانی را غیبت کنند و در حدیث دیگر فرمود که هرکه مسلمانی را غیبت کند
روزه اش باطل میشود و وضویش میشکند و در قیامت از او گندی ظاهر خواهد شد بدتر از گند مردار که اهل محشر همه از گند او
متاذی شوند پس اگر پیش از توبه بمیرد مرده خواهد بود بر حالتی که حلال داند چیزی را که خدا حرام کرده و فرمود که هرکه تطول و احسان کند
بر برادر مؤمنش در غیبتی که بشنود که در مجلسی او را می کنند باینکه مانع شود و رد آن غیبت کند الله تعالی از او هزار نوع بدی را در
دنیا و آخرت دفع کند و اگر رد نکند و حال آنکه قادر بر او باشد مثل گناه آن غیبت کننده بر او لازم شود هفتاد مرتبه بد آنکه

باطل شدن

باطل شدن روزه و وضو را براین حمل کرده اند که کمال روزه و وضویش زایل میشود نه آنکه باید قضا یا اعاده کردن و
بسند صحیح دیگر از حضرت امام ع منقول است که سزاوارترین مردم بگناهکار بودن سفیه و بیخردیست که غیبت مسلمانان کند
و ذلیل ترین مردم کسی است که مردم را خوار کند و بسند معتبر منقول است که شخصی بحضرت علی بن الحسین ع گفت که فلان شخص شما را
نسبت میدهد بآنکه گمراهید و صاحب بدعتید حضرت فرمود که حق همنشینی آن شخص را رعایت نکردی که سخن او را بما نقل کردی
و حق ما را رعایت نکردی که از برادر ما چیزی بما نقل کردی که ما نمیدانستیم بدرستیکه مرگ همه ما را در خواهد یافت و در روز بعث
همه در یکجا حاضر خواهیم شد و وعده گاه همه قیامت است و خدا در میان همه حکم خواهد کرد زنهار که احتراز کن از غیبت که
آن نان خورش سگان جهنم است بدانکه کسیکه ذکر عیوب مردم بسیار میکند این بسیار گفتن گواهی میدهد که در او عیوب بسیاری
هست و بسند معتبر منقول است از علقمه که عرض کردم بحضرت صادق ع که یا ابن رسول الله بفرما که کیست که گواهیش را قبول می
توان کرد و کیست که گواهیش را قبول نمی توان کرد حضرت فرمود که ای علقمه هرکه بر فطرت اسلام باشد گواهیش جایز و مقبول است
گفتم قبول می توان کرد شهادت کسی را که گناهان کند فرمود که ای علقمه اگر شهادت ایشان را قبول نتوان کرد پس قبول نمیتوان
کرد شهادت پیغمبران و اوصیای ایشان را زیرا که ایشان معصومند و بس نه سایر خلق پس هرکه را بچشم خود نه بینی که گناهی
میکند و دو گواه بر او شهادت ندهند که گناهی کرده است او از اهل عدالت و ستر است و گواهیش مقبول است هر چند در واقع
گناهکار باشد و هرکه او را غیبت کند بر گناهان مخفی او او از ولایت خدا بیرون است و در ولایت شیطان داخل است بتحقیق
که پدرم روایت نمود از پدرانش که حضرت رسول ص فرمود که هرکه غیبت کند مؤمنی را به خصلتی که در او باشد خدا در میان
ایشان در بهشت هرگز جمع نکند و هرکه غیبت کند مؤمنی را بخصلتی که در او نباشد عصمت ایمانی از میان ایشان منقطع
گردد و اگر غیبت کرده است در آتش باشد همیشه و بد جایگاهیست جایگاه آن و بسند دیگر منقول است که حضرت امیرالمؤمنین ع
بنوف بکالی فرمود که اجتناب کن از غیبت که نان خورش سگان جهنم است و بعد از آن فرمود که ای نوف دروغ میگوید
کسیکه گمان میکند که او از حلال متولد شده است و گوشت مردم را بغیبت میخورد و بسند صحیح دیگر از حضرت صادق ع منقولست
که فرمود که غیبت مکن که چون غیبت مردم میکنی ترا غیبت میکنند و از برای برادر خود گودی مکن که خود در آن گودی افتی

وهر کار که میکنی با مردم جزای خود می یابی و در حدیث دیگر منقول است که از صفات منافقان آنست که اگر مخالف ایشان کسی
ترا غیبت میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول منقول است که روزه دار در عبادت خداست مادامیکه غیبت مسلمانی نکند و
بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که کسیکه برادر مؤمنش را روبرو مدح کند و در پشت سرش غیبت او کند عصمت ایمانی
از میان ایشان برطرف میشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که غیبت برادر مؤمن خود بکند با آنکه
عداوتی در میان ایشان باشد پس شیطان در نطفه او شریک شده بوده است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
که زینهار که اجتناب نمائید از غیبت مسلمانان بدرستیکه مسلمان غیبت برادر مسلمان خود نمی کند و حال آنکه الله تعالی او را از
قرآن نهی فرموده است و فرمود که هر که بگوید از برای مؤمنی سخنی که خواهد مروت و قدرت او را در هم شکند خدا او را حبس کند
در طینت خبال یعنی در جای که چرک و ریم و فرجهای زناکاران است در آن جمع میشود تا از عهده او سخن بیرون آید و بسند معتبر از
حضرت صادق منقول است که الله تعالی دشمن میدارد خانه پر گوشت را و گوشت فربه را بعضی از اصحاب عرض کردند که یابن رسول الله
ما دوست میداریم گوشت را و خانهای ما از گوشت خالی نمی باشد حضرت فرمود که آن مراد نیست که فهمیدی مراد از خانه پر گوشت
خانه ایست که در آنخانه گوشتهای مردم را بغیبت میخورند و گوشت فربه صاحب تکبر و متکبر ایست که در راه رفتن خیلا و تکبر کند
و بسند معتبر از حضرت رسول منقول است که بپرهیزید از گمان بد بمردم زدن بدرستیکه گمان بد بدترین دروغهاست و برادران
باشید در راه خدا چنانچه الله تعالی شما را بآن امر فرموده است و بلقبهای بد یکدیگر را یاد مکنید و تجسس و تفحص عیبهای مردم
مکنید و سخن یکدیگر مگوئید و غیبت یکدیگر مکنید و منازعه مکنید و دشمنی مکنید و حسد یکدیگر را مبرید بدرستیکه حسد ایمان را
میخورد چنانچه آتش هیزم خشک را میخورد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که یاد کنید برادر مؤمن خود را
در هنگامی که از شما غایب باشد باحسن وجوهی که او شما را بآن وجه یاد کند در وقتی که شما از او غایب باشید و در حدیث دیگر
فرمود که هیچ ورعی نافع تر نیست از اجتناب کردن از محارم الهی و خود را باز داشتن از آزار مسلمانان و غیبت ایشان و در
حدیث دیگر منقول است که الله تعالی وحی فرمود بحضرت موسی ابن عمران علی نبینا و علیه السلام که صاحب غیبت اگر توبه کند آخر کسی
خواهد بود که داخل بهشت شود و اگر توبه نکند اول کسی خواهد بود که داخل جهنم شود و بسند معتبر از حضرت رسول منقول است

که چهار کسند

که چهار کسند که آزاری برسانند باهل جهنم بآزاری که خود دارند و از حمیم جحیم بخورند ایشان میدهند و او یلاه و ثبوراه
فریاد میکنند و اهل جهنم بعضی بعضی میگویند که چرا این چهار کس ما را آزار میکنند بآزاری که خود داریم یکی از ایشان شخصی است
که در تابوتی از آتش آویخته است و یکی شخصی است که امعایش را از اندرون آتش میکشند و یکی شخصی است که چرک و خون
از دهانش جاری است و یکی شخصی است که گوشت خود را میخورد پس از حال صاحب تابوت می پرسند که ای بدبخت چرا اینقدر
آزارش بما میرسد میگویند که او مرده بود و مالهای مردم که در گردنش بود و چیزی هم از او نمانده بود که حق مردم را ادا کند
بعد از آن میپرسند از حال کسیکه امعایش را میکشند میگویند پروا نمی کرد از بول هر جائی که بدنش میرسید پس میپرسند
از حال کسیکه از دهانش چرک و ریم و خون میرود میگویند که او نظر میکرد و هر سخنی بدی که از مردم میشنید نقل میکرد و بایشان
نسبت میداد بعد از آن می پرسند از حال کسیکه از دهانش چرک و ریم و خون جاری است گوشت خود را میخورد که این بدبخت
چرا آزارش بما میرسد بآزاری که ما خود داریم میگویند که این گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و احادیث در این
باب بسیار است و ما بنقل احادیثی که سندش معتبر بود اکتفا نمودیم   در بیان معنی غیبت است و بعضی غیبت را
بهمین عبارت تعریف کرده اند که در این حدیث واقع شده که یاد کردن مؤمن است به بدی در حال غیبت او بنحوی که اگر او
بشنود خوشش نیاید و آزرده شود و اکثر تعریف غیبت چنین کرده اند که تنبیه کردنست در حال غیبت انسان معین یا آنکه
در حکم معین باشد برای امری که او کراهت داشته باشد که او امر را باو نسبت دهند و او امر را او بشنوند و آن امر را عرف
نقص و عیب شمارند خواه این تنبیه بگفتن باشد و خواه باشاره کردن و خواه بکنایه باشد و خواه بصریح و خواه بنوشتن
و قید کردیم بانسان معین از برای آنکه غیر معین باشد غیبت نیست مثل آنکه گوید یکی از اهل شهر چنین عیبی دارد و این
حرام نیست مگر آنکه بنحوی گوید که بقرینه سامع بیابد که آن غیبت است هر چند نام نبرد و در حکم معین آنست که گوید زید
و عمرو یکی از ایشان فلان عیب دارد بعضی این قسم سخن را غیبت آن دو شخص میدانند زیرا که هر یک را در معرض این
احتمال در آورد و نقص شان اوست و اگر بشنود آزرده میشود و اینکه گفتیم که او امر را او بشنود برای آنست که بهتان بدر
رود زیرا که مشهور اینست که غیبت و بهتان غیر یکدیگرند و هر چند بهتان بدتر است و غیبت آنست که بیان عیبی کند

که در او باشد و بهتان آنست که عیبی از برای او ثابت کنند که در او نباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که از جمله غیبت آنست که در شأن برادر خود بگوئی چیزی را که خدا بر او پوشیده است و از جمله بهتان آنست
که در حق برادر مؤمن خود چیزی را بگوئی که در او نباشد و گاه هست که غیبت را بر معنی اطلاق میکنند که شامل بهتان نیز هست
چنانچه بسند معتبر از داود بن سرحان منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از غیبت فرمود که آنست که برادر مؤمن
بعیبی نسبت دهی که او نکرده باشد یا آنکه بعیبی از او فاش کنی که خدا بر او پوشانیده باشد و گواه ثابت نشده باشد نزد حاکم
شرع که حدی بر او لازم شود و قید کردیم که آن امر بحسب عرف عیب باشد برای آنکه اگر کمالی از برای کسی اثبات کنیم و او
بدش آید غیبت نیست مثل آنکه گوئیم فلان شخص نماز شب میکند و او بدش می آید فاما هر عیب باشد هر قسم عیبی که باشد که ذکرش
باعث آزردگی او باشد خواه در خلقت بدنش خواه در اخلاق و خواه در اعمالش و خواه در نسبش مثل آنکه گویند دیفه زاده است
یا جولاه زاده است مگر عیوب ظاهره که بعد از این بیان خواهد شد و از تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست بلکه
اگر بهم بکنایه گوید غیبت است مثل آنکه حرف کسی مذکور شود گوید الحمد لله که ما بمحبت ریاست مبتلا نیستیم و غرضش کنایه بآن شخص
باشد که آن مبتلاست یا آنکه گوید خدا ما و او را از محبت دنیا نجات دهد و غرضش اثبات این عیب باشد از برای او و خود را
از برای دفع مظنه شریک کند و امثال این سخنان از تلبیسات که در باب غیبت شایع گردیده است که در ضمن حمد و ثنای الهی در اظهار
شکستگی و فروتنی خود و ناصح مردم بودن بر وجه اتم و اکمل عیوب مردم را فاش میکنند و همچنین ظاهر شد که مخصوص گفتن نیست
بلکه اگر مذمت شخصی را بدیگری بنویسد داخل است و همچنین اگر عیب کسی را باشاره بچشم یا با ابرو یا بدست اظهار کند یا در حرف
یا در راه رفتن یا غیر آن از اشارات و حرکات اظهار نقص شخصی کند و تقلید او نماید غیبت است   در بیان
فردی چند از غیبت که علما استثنا کرده اند و آن ده قسم است اول تظلم مظلوم است که بر کسی ظالمی ظلم کرده باشد و او نیز نزد
شخصی آید و اظهار ظلم آن ظالم کند که این شخص دفع آن ظلم از او بکند و این قسم را علما تجویز کرده اند که تظلم کردن مظلوم نزد
او شخص رفع کرده جایز است اما در صورتی که آن شخص قادر بر دفع ظلم او باشد و غرضش از شنیدن رفع ظلم باشد و غرض قائل
نیز همین باشد و نزد همان شخص که توقع این نفع از او دارد بگوید و نزد دیگران نگوید دوم نهی از منکر است که شخصی عملی

از کسی میداند

از کسی میداند و میخواهد که این گفتن و نقل کردن و گفتن شاید او ترک نماید و این مشروط است بشرایط نهی از منکر
که بیان کرده اند که فعل آن شخص حرام است و منکر است و تجویز تأثیر کند و خوف ضرر نداشته باشد و بهتر از این دانند که او بر طرف
نمی کند پس گفته اند که آن کاری که او میکند بد است با آنکه فعلا مشتمل خلافی باشد و احتمال بدهد که او برای مجتهدی عمل کند
که آن فعل را حلال داند مذمت او بر این فعل نمیتوان کرد و همچنین گفته اند که این گفتن فایده نمی کند و باعث این نمی شود
که آن مرد آن فعل را ترک کند نیز نباید گفت و همچنین اگر خوف ضرری بمال آن یا بدن یا عرض او یا احدی از مؤمنین
و مؤمنات داشته باشد جایز نیست گفتن و همچنین اگر ممکن باشد گفتن که در خلوت او را نصیحت کند و داند که با او نصیحت
او بر طرف میکند جایز نیست که در مجالس او را رسوا کند و با تحقق شرایط باید که سعی کند که غرض او رضای الهی و ترک معصیت
خدا باشد و عداوت و تهاون و کینه و حسد باعث نباشد که نهی از منکر را وسیله تدارک کینه خود کرده باشد و غرض باطل خود را در
نظر مردم چنین صورت دهد   آنست که بعنوان فتوی خواهد که مسئله از عالمی بپرسد و در آن ضمن مذمت کسی مذکور شود
مثل آنکه میپرسد که پدرم مال مرا برداشته آیا من میتوانم بآن دعوی کنم و در این فرد تا ممکن باشد که بنحوی سؤال کند که نفهمد
که پدر خودش مراد است باینکه بگوید که اگر پدری با فرزندی چنین معامله کرده باشد چون است می باید چنین کند و اگر باین
نحو بیان نتواند کردن باید که سعی کند که بغیر آن عالم دیگری نشنوند   نصیحت مستشیر است مثل آنکه شخصی با کسی
مشوره میکند که مال خود را بفلان کس بقرض یا بمضاربه بدهم یا دختر خود را میخواهم باو تزویج نمایم در این صورت
واجب است که آنچه خیر او داند بگوید و اگر داند که مجمل که بگوید که مکن او ترک می نماید بهمین اکتفا نماید و اگر او راضی
نشود دیگر تفصیل احوال عیبی که در آن معامله دخیل است بگوید و زیاده از آن نگوید و اگر از او سؤال نماید باعتبار اخوت
و خیرخواهی او را منع کند از معامله با آن شخص از برای خدا خوبست در صورتی که داند که ضرری عظیم باو میرسد از معامله
آن شخص   در بیان بدعت ارباب بدع است که ضرر بدین مردم رسانند و مردم را فریب دهند و گمراه کنند
بیان بدعت ایشان کردن واجب است و مردم را منع از متابعت ایشان کردن لازم خصوصا بر علما چنانچه بسند صحیح
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه ببینید اهل ریب و بدعت را بعد از

من پس اظهار کنید بیزاری از ایشان و ایشان را دشنام بسیار بدهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگویید
بلکه اگر ضرور شود بهتان هم نسبت بایشان بگویید تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان حذر نمایند
و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند تا حق سبحانه و تعالی از برای شما بسبب این رفع بدعت حسنات بسیار بنویسد و بلند کند
درجات شما را در آخرت و در حدیث صحیح دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مصاحبت مکنید با اهل بدعت و با ایشان
همنشینی مکنید که نزد مردم یکی از ایشان خواهید بود چنانچه حضرت رسول صلعم فرمود که آدمی بر دین خلیل و دوست خود است و احادیث
در این باب بسیار است و بعضی در باب بدعت گذشت و ضرر هیچ طایفه نسبت بایمان و اهل ایمان مثل ضرر ارباب
بدعت نیست زیرا که کفار بدبخت چون کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان احتراز مینمایند اما ارباب بدعت چون
در لباس مسلمانانند و بر تصنع و ریا خود را از اهل خیر مینمایند مردم فریب ایشان را میخورند پس بر علما و غیر ایشان واجبست
که اظهار بطلان ایشان بکنند و در رفع اغوای ایشان سعی نمایند که اهل جهالت بمتابعت ایشان گمراه نشوند
بیان خطای اجتهاد مجتهدین است که مجتهدی رایی اختیار کرده باشد و مجتهد دیگر او را خطا داند جایز است که
بیان خطای او بکند و دلایل بر بطلان رای او بگوید چنانچه همیشه علمای سلف رضوان الله علیهم بیان خطای معاصرین
و علمای گذشته میکرده اند و این باعث نقص هیچیک از ایشان نیست و هر یک سعی جمیل خود در احیای دین کرده اند
مثاب و ماجورند اما میباید که بقدر ضرورت از بیان خطای در آن مسئله اکتفا نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند
و غرض محض بیان حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد و اغراض باطله دیگر باعث نباشد و در اینجا شیطان را راهها
پنجم و حیلهها بسیار است بیان جرح راویان اخبار و احادیث است چنانچه علمای ما در کتابهای رجال مذمت
بعضی از راویان نموده اند برای حفاظت شریعت و تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث و
ششم چون غرض دینی متعلق است باین امر لهذا جایز داشته اند آنکه شخصی بوصفی مشهور باشد که او وصف در آن
ظاهر باشد و برای تمیز و معرفت او را باو وصف ذکر کنند مثل فلان اعرج یا اعمی یا اشل یا اعور و بعضی مطلقا تجویز کرده اند
ذکر این عیوب ظاهره را و بعضی گفته اند در صورتی جایز است که تمیز آن شخص منحصر در ذکر آن وصف باشد و احتیاط

در آنست

در آنست که تا ممکن باشد بعبارتی بگویند که اگر او بشنود آزرده نشود و موجب نقص او باشد مثل آنکه بگویند فلان
کور است زیرا که بجای این عبارت عبارت دیگر میتوان گفت که مستلزم تحقیر او نباشد و بر استثنای این فرد مجملا بعضی
از اخبار معتبره دلالت دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که غیبت آنست که در حق برادر خود چیزی
بگویی که خدا بر او پوشیده است اما امری که در او ظاهر باشد مانند حدت و غضب و مبادرت در امور پس آن غیبت نیست
و بهتان آنست که چیزی بگویی که در او نیست غیبت جماعتی است که گناهان را علانیه مرتکب باشند و تظاهر بآنها نمایند
مانند ارباب مناصب جور که چون مناصب ایشان فسق است علانیه مرتکب آنها هستند پس اگر همان گناه را علانیه میکنند
و از همه کس میدانند و ایشان هم پروا از گفتن ایشان ندارند بگویند البته غیبت نیست مثل آنکه بگویند که فلان شخص
حاکم فلان شهر است و اگر آن شخص بشنود او را خوش می آید و در غیبت مأخوذ است که او کراهت داشته باشد و اگر گناهی را
بعلانیه کند و از ذکرش آزرده نشود مثل آنکه پیوسته در میان مجامع گناهی را میکند و اخفا نمیکند اما اگر آن گناه را ذکر کنند آزرده
میشود این نیز مشهور آنست که غیبت نیست اما اگر او را مذمت کنند و عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان کنند با آنکه متجاهر بعضی
از کبایر باشد خلافست و دور نیست که مذمتش بر آن گناهها که علانیه میکند توان کردن هر چند شرایط نهی از منکر متحقق
نباشد اما گناهان مخفی دیگرش را ذکر کردن اولی و احوط است و بر استثنای این فرد مجملا احادیث بسیار وارد است چنانچه بسند
معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که هر که در غایبانه کسی او را بچیزی یاد کند که در او باشد و مردم دانند که او را هست غیبت
نکرده است و اگر او را بچیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت کرده و اگر او را بچیزی یاد کند که در او نباشد بر او بهتان زده است
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرگاه فاسق مجاهره بفسق کند و علانیه گناه کند او را حرمت نیست و غیبت
او حرام نیست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که سه کسند که ایشان را حرمتی نیست صاحب بدعتی
که بخواهش خود بدعتی در دین پیدا کرده باشد و امام جابر و فاسقی که علانیه فسق کند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که حرمت فاسق از همه کس کمتر است و بسند صحیح از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که با مردم معامله کند و ظلم بر ایشان نکند
و با ایشان سخن گوید و دروغ نگوید و با ایشان وعده کند و خلاف وعده نکند پس او مروتش کامل گردیده و عدالتش ظاهر

شده و بر برادرش واجب گردیده و غیبتش حرام گردیده است و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق ع مثل این مضمون منقول است
و یک فرد دیگر نزدیک باین فرد علما استثنا کرده‌اند که هرگاه دو کس مطلع بر عیب شخصی شده باشند و او را با یکدیگر تکرار کنند
بدون اینکه ثالثی مطلع شود اکثر گفته‌اند که این غیبت نیست و بعضی او را جایز ندانسته‌اند و احتیاط در ترک است   اگر جمعی سوم
مطلع شوند بر گناهی که موجب حد و تعزیر شرعی باشد و عدد ایشان آنقدر باشد که بگواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود جایز است
که نزد حاکم شرع شهادت دهند نه نزد سایر ناس و حکام جور   در حکم شنیدن غیبت است و مشهور میان فصل چهارم
علما آنست که اگر تصدیق کند یا گوش دهد از روی رضا و خواهش او نیز در گناه مثل غیبت کننده است چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع
منقول است که شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلام بسیاری از علما آنست
که تا ممکن باشد می‌باید رد آن غیبت بکند و منع کند و برادر مؤمن خود را یاری کند و اگر نتواند برخیزد و اگر قدرت بر خواستن
هم نداشته باشد بدل کراهت داشته باشد و راضی بآن نباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که برادر
مؤمن او را نزد او غیبت کنند و او را نصرت و یاری کند خدا او را در دنیا و آخرت یاری کند و هر که او را یاری نکند و دفع
غیبت از او نکند و حال آنکه قدرت بر نصرت و اعانت او داشته باشد خدا او را پست کند در دنیا و آخرت و از حضرت رسول ص
منقول است که هر که رد کند غیبتی را از عرض برادر مؤمن خود آن عمل برای او حجابی گردد از آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که رد کند از عرض برادر مسلمان خود خدا بهشت را برای او بنویسد
البته و بعضی از علما گفته‌اند که هرگاه شخصی غیبت شخصی کند و ما ندانیم که آن شخص استحقاق غیبت دارد یا نه جایز نیست
که گوینده را نهی کنیم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال مسلمانان محمول بر صحت است که گاه باشد که غرض صحیحی در این غیبت
داشته باشد و نهی کردن او ایذای مسلم است و تا معلوم نشود که آنچه او میکند فسق است ایذای او جایز نیست و دور نیست
که در این باب تفصیلی قایل توان شد که اگر قایل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد منعش توان
کرد و اگر قایل از اهل اصلاح و ورع باشد و بنای اکثر امورش بر تقیه باشد و محامل صحیحه در باره او بسیار باشد اگر ممکن
باشد بر وجه حسنی او را باز دارند که او آزرده نشود مثل آنکه توجیهی برای فعل آن شخص غایب پیدا کنند یا بنحوی دیگر بکنند

والا ساکت شوند

والا ساکت شوند و حکم بفسق قایل نکنند و در این باب رعایت احتیاط علی الممکن از طرفین لازم است والله یعلم
در کفاره غیبت و توبه از آنست و شرایطی که در توبه‌های دیگر معتبر است و گذشت در اینجا نیز معتبر است و چون
حق الناس است باید که نزد هر کس که اینک عرض او کرده است تا ممکن باشد او را بنیکی و جمیل یاد کند و آن معایب را از خاطر آنها
بدر کند و در باب ابرای ذمه از او و طلبیدن احادیث اختلاف وارد چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که غیبت
بدتر از زناست پرسیدند که چرا یا رسول الله فرمود که زیرا که زناکار توبه میکند و خدا توبه اش را قبول میفرماید و غیبت کننده
توبه اش مقبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که از حضرت رسول ص پرسیدند
که کفاره غیبت چیست فرمود که آنست که استغفار کنی از خدا از برای او هرگاه که او را یاد کنی و بسند دیگر از حضرت رسول ص
منقول است که استغفار کن از برای کسی که غیبت او کرده و جمع میان این احادیث باین نحو کرده‌اند که اگر صاحب حق شنیده باشد
و ممکن باشد از او ابرای ذمه خواستن می‌باید طلبید و اگر نشنیده باشد یا اگر شنیده باشد ابرای ذمه از او نتوان طلبید بآنکه
مرده باشد یا غایب باشد از برای او استغفار باید کرد و احتیاط آنست که اگر نشنیده باشد هم از او حلیت طلبد مگر آنکه باعث
آزردگی او شود و ایذای او باشد و اگر در این صورت مجمل از او ابراء ذمه توان طلبید که او آزرده نشود و نداند احوط آنست
که ترک نکند والله تعالی یعلم   در مذمت بهتان و تهمت ساختن مؤمنان و گمان بد بایشان بردن است
و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که مؤمن یا مؤمنه را بهتان زند بچیزی که در او نباشد الله تعالی او را در طینت
خبال بدارد تا از عهده گفته خود بیرون آید پرسیدند که طینت خبال چیست فرمود که چرکیست که از فرجهای زناکاران
بیرون می‌آید و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که بهتان زند مؤمنی یا مؤمنه را و بگوید در حق او چیزی که در او
نباشد خدا او را بدارد در روز قیامت بر تلی از آتش تا از عهده سخن خود بدر آید و در حدیث دیگر فرمود که زنهار که
بپرهیزید از گمان بد بمردم بردن که گمان بد بدترین دروغهاست و بسند معتبر منقول است از حضرت امیر المؤمنین ع
پرسیدند که میان حق و باطل چه قدر فاصله است حضرت فرمود که چهار انگشت بعد از آن چهار انگشت را گذاشت بر میان
چشم و گوش و بعد از آن فرمود که هر چه را بچشم خود می‌بینی حق است و آنچه را بگوش خود می‌شنوی اکثرش باطل است و

و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که هر که متهم دارد برادر مومن خود را ایمان در دلش میگدازد چنانکه نمک در آب
میگدازد و در حدیث دیگر فرمود که هر که متهم سازد برادر دینی خودش را حرمت ایمانی از میان ایشان زایل میگردد
و بسندهای معتبر از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که کارهای برادر مومن خود را بر محمل نیک حمل کن تا وقتی که دیگر محمل نیابی
و گمان بد مبر بکلمه که از برادر مومنت صادر شود تا محمل خیری از برایش یابی و در حدیث دیگر فرمود که از برای کارهای برادر
خود عذر طلب کن پس اگر عذری نیابی باز طلب کن شاید که بیابی و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که تعجیل مکنید
در حکم کردن به بدی شیعیان ما که اگر یک قدم ایشان بلغزد قدم دیگر ایشان ثابت میماند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
منقولست که خوشا حال کسیکه مشغول سازد او را عیبهای خودش از عیبهای مردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
منقولست که نزدیکترین احوال آدمی بکفر آنست که با کسی برادری کند در دین و عیبها و لغزشها و گناهان او را حفظ کند
که یک روزی آنها را بر او ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که فرمود ای گروهی که بزبان مسلمان شده اید
و ایمان بدل شما نرسیده است مذمت مکنید مسلمانان را و تتبع عیبهای ایشان مکنید که هر که تتبع عیبهای مخفی مسلمانان
بکند خدا عیبهای او را تتبع کند و او را رسوا کند اگر چه در میان خانه اش باشد و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که هر که
گناه مومنی را فاش کند چنان باشد که خود آن گناه را کرده باشد و هر که مومنی را بر گناهی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن بشود
و در حدیث دیگر منقولست که حضرت صادق فرمود که هر که مومنی را ملامت و سرزنش کند خدا او را در دنیا و آخرت ملامت و
سرزنش کند و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که همین بس است عیب از برای آدمی که نظر کند بعیبی چند از مردم که از خودش
مست و از آنها غافل است و ملامت کند مردم را بر امری چند که خود ترک آنها نمی تواند کرد و آزار کند کسی را که با او همنشینی
میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که اگر شخصی بر راست رو باشد و بر امری ورای باشد و بدست چپ تو
بیاید در حق او بغیر سخن خیر مگو و از او بیزاری مجو تا همان سخن را بار دیگر از او نشنوی بدرستیکه دلها در میان دو انگشت
از انگشتان قدرت خداست و بهر نحوی که میخواهد میگرداند یک ساعت چنین و یک ساعت چنان و بسیار است که بنده توفیق
خیری می یابد و از حضرت رسول منقولست که هر که نفس خود را از مردم دشمن دارد خدا او را از ترس عظیم قیامت ایمن گرداند

به آنکه

به آنکه همچنان که گمان بد بمردم بد است خود را هم در موضع تهمت داشتن و در معرض گمانهای بد مردم در آوردن بد است
چنانچه بسند معتبر منقولست که حضرت صادق فرمود که پدرم می فرمود که ای فرزند هر که با مصاحب بد مصاحبت میکند سالم
نمی ماند و هر که در جای بد داخل شود متهم میگردد و هر که زبان خود را مالک نیست پشیمانی میکشد و حضرت امیرالمؤمنین در هنگام
وفات وصیت فرمود که ای فرزند زینهار بپرهیز از محلهای تهمت و از مجالسی که گمان بد باهلش میبرند بدرستیکه همنشین
بد فریب میدهد کسی را که با او می نشیند و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که سزاوارترین مردم بتهمت کسی است که با اهل
تهمت همنشینی میکند و از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که هر که خود را در محل تهمت بدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد باو
میبرد و بر این مضمون احادیث بسیار است

در بیان مذمت حسد است که منشاء اصل غیبت در اکثر ناس همین است

بدانکه حسد بدترین صفات ذمیمه نفسانیست و اول معصیتی که خدا را در زمین کردند معصیت شیطان بود که باعثش حسد بود
و مشهور این است که اظهارش از گناهان کبیره است و منافی عدالت است و اصلش از گناهان قلب و امراض نفس است و آدمی
در دنیا نیز باصل این خصلت معذب است و اکثر ملکات بد چنین است که آدمی قطع نظر از عقوبت آخرت در دنیا نیز از آن
معذب است و حسد آنست که زوال نعمت را از محسود خواهد و اگر از برای خود مثل آنچه او دارد یا بیشتر خواهد و از داشتن او مضایقه
نداشته باشد این غبطه است و اگر در صفات حسنه باشد ممدوح است و صاحب حسد چون زوال نعمت را از محسود میخواهد هر کس را
که در نعمتی می بیند آزرده است از اینکه این نعمت را او چرا دارد و این ممکن نیست که نعمت خدا از همه کس برطرف شود و لهذا
همیشه از خلق بخود در شکنجه و محنت است و همچنین صاحب حرص میخواهد که جمیع مالهای عالم از او باشد و این مطلب هرگز او را
میسر نیست لهذا پیوسته دلگیر است و صاحب خلق بد پیوسته با خلق در منازعه است و این میسر نمی شود که همیشه او غالب باشد
لهذا پیوسته در تعب است و جمیع اخلاق سیئه چنین اند و صاحب حسد باید که تفکر نماید که صاحبان نعمتها از مقدار او چیزی
کم نکرده اند و خداوندی که آن نعمتها را بآنها داده است قادر است اضعاف آن نعمتها را باو دهد بی آنکه از آنها چیزی کم
کند و بداند که خیر او در آنها نبوده است و اگر باو میداد از برای او وبال بود و فکر کند که غم خوردن و حسد بردن بمحسود
هیچ ضرری نمیرساند و ضرر دنیا و عقبی بخودش میرساند و با این تفکرات صحیح بخدا متوسل میشود و با نفس معارضه و

مجازات کند تا الله تعالی او را از این صفت ذمیمه نجات بخشد که هیچ صفت بحسب عقل و شرع از این بدتر نیست چنانچه بسند معتبر از ائمه صلوات الله علیهم منقولست که حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که الله تعالی بحضرت موسی ع وحی فرمود که ای پسر عمران حسد مردم مبر بر آنچه عطا کرده ام ایشان را از فضل خود و نظر خود را بسوی آنها میفکن و نفس خود را از پی آنها مفرست که کسیکه حسد مردم میبرد دشمن نعمتهای منست و منع کننده قسمتهای منست که قسمت کرده ام میان بندگان خود و کسیکه چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مؤمن غبطه میکند اما حسد نمی برد و منافق حسد می برد و غبطه نمی کند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت لقمان بپسر خود را وصیت فرمود که حسود را سه علامتست چون غایب شد غیبت میکند چون ظاهر شد تملق میکند و چون مصیبتی بهم رسد شماتت و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسودی را راحت نمی باشد یا ابا ذر لا یدخل الجنة قتات قلت وما القتات قال النمام یا ابا ذر صاحب النمیمة لا یستریح من عذاب الله عز وجل فی الآخرة ای ابوذر داخل بهشت نمی شود قتات ابوذر پرسید که کیست قتات فرمود که نمام و سخن چین که سخنهای مردم را نزد مردم دیگر نقل کند که در میان ایشان عداوت پیدا کند ای ابوذر صاحب نمیمه و سخن چین راحت نمی یابد از عذاب خدا در آخرت و بسند صحیح از حضرت رسول ص منقولست که بصحابه فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را به بدترین شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جماعتی اند که راه میروند در میان مردم بسخن چینی و جدائی می افکنند میان دوستان و طلب میکنند عیبها برای جماعتی که بری اند از عیب و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بهشت حرامست بر سخن چینان که در میان مردم نمامی میکنند و بسند معتبر از حضرت صادق ع که چهار کسند که داخل بهشت نمی شوند کاهن که خبر از جن میدهد و منافق و کسیکه مداومت کند بر خوردن شراب و سخن چین و در حدیث دیگر فرمود که حضرت موسی ع در حالیکه با خداوند خود مناجات میفرمود نظر کرد شخصی را دید که در زیر عرش الهی بود گفت پروردگارا این کیست که عرش تو بر او سایه کرده است که خطاب رسید این نیکوکار بود بپدر و مادر و نمامی نمی کرد و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص نهی فرمود از سخن چینی و گوش دادن بآن و فرمود که نمام داخل بهشت نمیشود و فرمود که الله تعالی میفرماید که بهشت را حرام کرده ام بر کسیکه منت بسیار بر مردم گذارد و بر بخیل و بر نمام و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که سه کسند که داخل بهشت

نمی شوند

نمی شوند کسیکه خون مسلمانان را بریزد و شراب خورد و سخن چین و بسند صحیح منقولست که حضرت رسول ص فرمود که در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند بدن خر و بهزار هزار نوع از عذاب معذب بود صحابه پرسیدند که عمل آن زن چه بود که مستحق آن عذاب شده بود فرمود که سخن چین و دروغگو بود یا ابا ذر من کان ذا وجهین و لسانین فی الدنیا فهو ذو لسانین فی النار ای ابوذر هر که صاحب دو رو و دو زبان باشد در دنیا پس او صاحب دو زبان یا دو زبانه خواهد بود در آتش جهنم بدانکه از جمله صفات منافقان آنست که با مردم بزبان نیک و روی خوش ملاقات نمایند و اظهار محبت کنند و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشند و مذمت ایشان کنند و این خبیث ترین صفات ذمیمه است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بد بنده ایست بنده که صاحب دو رو و دو زبان باشد و در حضور مبالغه نماید در مدح و در غیبت گوشت او را خورد و اگر عطائی باو دهند حسد برد و اگر ببلائی مبتلا شود او را واگذارد و یاری او نکند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که ملاقات کند مسلمانان را بدو رو و بدو زبان چون در صحرای محشر شود دو زبان از آتش داشته باشد و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که آدم دو روئی در قیامت می آید یک زبان از پشت سر و یکی زبان از پیش رو او آویخته که از هر دو زبان آتش شعله کشند تا آتش در بدنش افتد و بعد از آن ندا کنند در آن صحرا که این کسیست که دو رو و دو زبان در دنیا داشته است تا در روز قیامت باین صفت معروف شود و در حدیث دیگر منقولست که الله تعالی بحضرت عیسی ع وحی فرمود که یا عیسی باید که زبان تو در آشکار و پنهان یکی باشد و همچنین دلت باید که یکی باشد تو را میترسانم از بدیهای نفس خود و من عالم به بدیهای نفس خودت سزاوار نیست که دو زبان در یک دهان و دو شمشیر در یک غلاف و دو دل در یک سینه و دو خیال در یک نفس یا ابا ذر المجالس بالامانة وافشاء سر اخیک خیانة فاجتنب ذلک واجتنب مجلس العشیرة ای ابوذر می باید بامانت باشد و حرفی که در آنجا مذکور شود که احتمال ضرری نسبت بصاحبان مجلس داشته باشد نقل کردن آن حرف در جائی نقل نکنند و افشا کردن سری که برادر مؤمن گفته باشد و راضی بنقل آن نباشد خیانت است پس اجتناب کن از فاش کردن راز برادران مؤمن خود و اجتناب کن از مجلسی که خویشان با یکدیگر می نشینند و بد مردم را میگویند یا بنفاق با یکدیگر می نشینند و چون جدا شوند از یکدیگر راز یکدیگر را فاش میکنند

که مفاسد عظیمه بر این مترتب میشود و حرفهای مخفی در میان مصاحبان بسیار میگذرد که اعتماد بر دوستی و آشنائی کرده
از یکدیگر مخفی نمیدارند که گاه باشد که ذکرش موجب قتل نفوس و تلف اموال و احداث عداوتهای عظیم شود و این نیز قسمیست
از سخن چینی و همچنین سری که برادر مؤمن با کسی سپارد در امانتی است از او و نقل کردن آنرا بدترین خیانتهاست
زیرا که چنانچه تو سر برادر خود نگاه داشتی آن دیگری هم سر تو نگاه نخواهد داشت و آن دوست را هم دوستی است و دو
دوستی که باشد که دشمن این کس شده و در اندک زمانی سخن فاش میشود بلی اگر غرض دینی متعلق باشد به ذکر کردن آنچه از آن
مجلس گفته شده است جایز است نقل کردن چنانچه از حضرت رسول صلعم منقولست که آنچه در مجالس میگذرد در امانتست مگر سه مجلس
مجلسی که در آن خونی بحرام ریخته شود و مجلسی که فرجی را بحرام حلال کنند و مجلسی که در آن مالی را بناحق و حرام ببرند و از حضرت امام موسی
منقولست که کسیند که در سایه عرش الهی اند در روزی که بغیر سایه عرش سایه نیست شخصی که برادر مؤمن خود را که خدا کند یا
او را خادمی بدهد یا ستری از اسرار او را بپوشاند و بدانکه چنانچه کتمان اسرار مؤمنان لازم است کتمان اسرار خود نیز
لازم است و مردم را بر امور مخفی خود که از افشای آنها خوف ضرری باشد زود بزود مطلع نمی باید کرد و بر هر دوستی اعتماد نمی توان
کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که هر که سر خود را پنهان دارد اختیار بدست اوست و هر سری که
از دو کس تجاوز کرد فاش میشود و بعضی گفته اند که مراد آنست که سری که از دو لب آدمی گذشت فاش میشود و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که به بعضی از اصحاب خود فرمود که مطلع مکن دوست خود را بر سر خود مگر چیزی که اگر دشمنت بداند بتو ضرر نرسد
زیرا که دوست یکروزی دشمن می شود و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که با دوست خود بهمواری دوستی کن شاید که روزی
دشمن تو باشد و با دشمن خود بهمواری دشمنی کن شاید که روزی دوست تو باشد یا اباذر تعرض اعمال اهل الدنیا من
الجمعة الى الجمعة في يومين الاثنين والخميس فيغفر لكل عبد مؤمن الا عبدا كانت بينه وبين اخيه شحناء
فيقال اتركوا عمل هذين حتى يصطلحا يا اباذر اياك وهجران اخيك فان العمل لا يتقبل مع الهجران وان كنت
لا بد فاعلا فلا تهجره ثلاثة ايام كملا فمن مات فيها مهاجرا لاخيه كانت النار اولى به ای ابوذر عرض میکنند اعمال
اهل دنیا را بر خدا آنچه کرده از جمعه تا جمعه روز دوشنبه و پنجشنبه پس می آمرزند گناه هر بنده مؤمنی را مگر بنده که میان او

و برادر مؤمنش

و برادر مؤمنش کینه و عداوتی بوده باشد پس میگویند که واگذارید عمل این دو مؤمن را تا با یکدیگر صلح کنند و کینه از میان
ایشان برطرف شود ای ابوذر بپرهیز از دوری کردن از برادر مؤمن خود بدرستیکه با هجران و دوری
از برادر مؤمن عمل قبول نمی شود ای ابوذر ترا نهی میکنم از هجران برادر مؤمن و اگر ناچار دوری کنی تا سه روز تمام مکن
و کسیکه سه روز از برادر خود بخشم و غضب کناره کند و در آن سه روز با این حال بمیرد آتش جهنم اولی است باو و بسند معتبر
منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که میخواهید که خبر دهم شما را به بدترین مردم گفتند بلی یا رسول الله فرمود که بدترین مردم آن
کسیست که مردم را دشمن دارد و مردم او را دشمن دارند و بسند معتبر دیگر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بفرزندان
خود فرمود که ای فرزندان زینهار که بپرهیزید از دشمنی کردن با مردم زیرا که ایشان از دو قسم بیرون نیستند یا عاقلست
که مکر میکند با شما و شما را مغلوب میگرداند یا جاهلیست که بزودی در برابر معارضه و سفاهت میکند و در حدیث دیگر
وارد است که چهار چیز اند که اندک آنها بسیار است آتش اینکه اندک از آن بسیار است و خواب اندک و بیماری اندک از آن
بسیار است و عداوت اندک از آن بسیار است و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که اندوه او بسیار است
بر نفس پیوسته بیمار است و هر که خلقش بد است خودش پیوسته در عذاب است و هر که با مردم منازعه بسیار میکند مروت و آن شانش
برطرف می شود و کرامت و عزتش زایل میگردد و بعد از آن فرمود که پیوسته جبرئیل مرا نهی میکرد از معارضه کردن با مردم
چنانچه مرا نهی میکرد از شراب خوردن و بت پرستیدن و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که عداوت
در دل مردم میکارد آنچه میکارد میدرود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول فرمود که جبرئیل مرا وصیت کرد که زینهار
با مردم مخاصمه و منازعه مکن که عیبهای ترا ظاهر میگرداند و عزت را برطرف میکند و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست
که هجرت و دوری زیاده از سه روز نمی باشد و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که دو کس جدا نمی شوند از یکدیگر
مگر آنکه مستوجب بیزاری و لعنت الهی میگردند و گاه باشد که هر دو مستحق گردند شخصی عرض کرد که فدای تو گردم مظلوم چرا
مستحق لعنت گردد فرمود زیرا که برادر مؤمن خود را نمیخواند بصلح و احسان و از سخن زشت او تغافل نمیکند از پدرم شنیدم
که میفرمود که چون دو کس با یکدیگر منازعه کنند و یکی بر دیگری جور و زیادتی کند باید که مظلوم برگردد بسوی او و دیگری که بر او

ظلم کرده است و بگوید که ای برادر من بر تو ظلم کرده ام تا هجران از میان او و برادرش قطع شود بدرستیکه الله تعالی حکم کننده
عادل است و حق مظلوم را از ظالم خواهد گرفتن و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلعم فرمود که هر دو مسلمان که از یکدیگر
دوری کنند و سه روز بر آن حال بمانند و صلح نکنند از اسلام بدر میروند و از میان ایشان برطرف می شوند و هر یک از ایشان
که سبقت گیرند در سخن گفتن با برادرش در روز قیامت زودتر داخل بهشت شود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که پیوسته شیطان خوشحال است مادامیکه دو مسلمان از یکدیگر کناره میگیرند چون با هم ملاقات کردند زانوهایش
بلرزه می آید و بندهایش از هم جدا می شود و فریاد میکند که وای بر من این چه مصیبت بود که بنزد من آمد و بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که صدقه که الله تعالی آنرا دوست میدارد اصلاح میان مردم است در هنگام که فساد و نزاع در میان ایشان
باشد و نزدیک گردانیدن ایشانست بیکدیگر در هنگامی که از یکدیگر دوری کنند و در حدیث دیگر فرمود که اگر در میان دو کس اصلاح
کنم نزد من بهتر است از آنکه دو دینار تصدق نمایم یا ابا ذر من احب ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوء مقعده من النار
یا ابا ذر من مات وفی قلبه مثقال ذرة من کبر لم یجد رائحة الجنة الا ان یتوب قبل ذلک فقال رجل یا رسول الله
انی لیعجبنی الجمال حتی وددت ان علاقة سوطی وقبال نعلی حسن فهل یرهب علی ذلک قال کیف تجد قلبک قال اجده عارفا
للحق مطمئنا الیه قال لیس ذلک بالکبر ولکن الکبر ان تترک الحق وتتجاوزه الی غیره وتنظر الی الناس ولا تری ان احدا
عرضه کعرضک ولا دمه کدمک یا ابا ذر اکثر من یدخل النار المستکبرون فقال رجل وهل ینجو من الکبر احد یا رسول الله
قال نعم من لبس الصوف ورکب الحمار وحلب العنز وجالس المساکین یا ابا ذر من حمل بضاعته فقد برئ من الکبر یعنی ما
یشتری من السوق یا ابا ذر من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله عز وجل الیه یوم القیمة یا ابا ذر من رقع ذیله وخصف نعله
وعفر وجهه فقد برئ من الکبر یا ابا ذر من کان له قمیصان فلیلبس احدهما ولیکس الآخر اخاه یا ابا ذر سیکون ناس
من امتی یولدون فی النعیم ویغذون به همتهم الوان الطعام والشراب ویمدحون بالقول اولئک شرار امتی یا ابا ذر
من ترک لبس الجمال وهو یقدر علیه تواضعا لله عز وجل فقد کساه حلة الکرامة یا ابا ذر طوبی لمن تواضع لله تعالی
فی غیر منقصة واذل نفسه فی غیر مسکنة وانفق مالا جمعه فی غیر معصیة ورحم اهل الذل والمسکنة وخالط اهل

الفقه

الفقه والحکمة طوبی لمن صلحت سریرته وحسنت علانیته وعزل عن الناس شره طوبی لمن عمل بعلمه وانفق
الفضل من ماله وامسک الفضل من قوله یا ابا ذر البس الخشن من اللباس والصفیق من الثیاب لئلا یجد الفخر فیک مسلکا
ای ابوذر هر که دوست دارد که مردم در برابرش بایستند پس جای خود را در آتش جهنم مهیا کند و بدانند که از اهل جهنم است ای
ابوذر هر که بمیرد و در دلش بقدر سنگینی ذره از کبر باشد نشنود بوی بهشت را مگر آنکه توبه کند پیش از مردن پس شخصی گفت یا رسول الله
مرا خوش می آید جمال و دوست میدارم زینت را حتی آنکه میخواهم علاقه تازیانه ام و بند نعلینم نیکو باشد آیا بسبب این حال
بر من خوف این هست که تکبر داشته باشم حضرت فرمود که دل خود را چگونه می یابی گفت دل خود را عارف و دانا می یابم بحق و
اطمینان و قرار دارد بسوی حق و از قبول حق ابا ندارد و شک و تزلزل در آن نیست فرمود پس آن حال کبر نیست ولکن
کبر آنست که حق را ترک کنی و از حق در گذری بسوی غیر حق و نظر کنی بمردم و چنین دانی که هیچکس عرضش مثل عرض تو نیست
و خونش مثل خون تو نیست یعنی خود را در هر باب با کرم از زیاده دهی و مردم را حقیر شماری ای ابوذر اکثر جماعتی که داخل آتش
جهنم می شوند متکبرانند پس شخصی عرض کرد که آیا از کبر کسی نجات دارد یا رسول الله فرمود که بلی کسیکه پشم بپوشد و بر الاغ سوار شود
و بز را بدست خود بدوشد و با مسکینان و فقیران همنشینی کند ای ابوذر هر که بضاعت خود را یعنی چیزی که از بازار برای خود
میخرد بردارد بری می شود از تکبر ای ابوذر هر که جامه خود را بر زمین بکشد از روی خیلا و تکبر الله تعالی نظر رحمت بسوی او نکند
در روز قیامت ای ابوذر هر که دامن جامه اش بردارد یعنی جامه را کوتاه بدوزد یا اگر بلند باشد برزند و بر زمین نکشد چنانچه
متکبران عرب میکرده اند و نعلش را پینه بزند و رویش را نزد خدا بر خاک بمالد بتحقیق که بری می شود از کبر ای ابوذر هر که دو
پیراهن داشته باشد باید که یکی را خود بپوشد و یکی را ببرادر مؤمن خود بپوشاند ای ابوذر زود باشد که جمعی در میان امت
من بهم رسند که در نعمت و لذت متولد شوند و بغذاهای لذیذ و نعمتها نشو و نما کنند و همه همت ایشان مصروف باشد بر تحصیل
کردن خوردن و الوان طعامها و شربتها و مردم ایشان را بسخنان و شعرها مدح نمایند ایشان بدان امت منند ای
ابوذر هر که ترک نماید جمال و زینت را و حال آنکه قدرت بر آن داشته باشد از روی تواضع و فروتنی از برای خداوند عزیز
جلیل خدا برای او حله کرامت بپوشاند ای ابوذر خوشا حال کسیکه تواضع و شکستگی کند از برای خدا نزد مردم بی آنکه او را

منقصة باشد و نقص دنیا یا باعث آن شکستگی شده باشد یا بدون آنکه مذلتی در آن شکستگی برای او باشد یا بدون
آنکه خیانتی کرده باشد و با آن سبب تذلل نماید و ذلیل گرداند نفس خود را نه مذلتی که از راه مسکنت و احتیاج باشد و انفاق
کند و صرف نماید مالی را که جمع کرده باشد در غیر معصیت خدا و رحم کند بر اهل ذلت و خواری و مسکنت و مخالطه و مصاحبت کند
با اهل فقه و دانائی و حکمت خوشا حال کسیکه صلاح و نیکو باشد پنهان او و نیکو باشد علانیه او و دور گرداند از مردم شر و بدی
و ضرر خود را خوشا حال کسیکه عمل نماید بعلم خود و انفاق نماید زیادتی مال خود را در راه خدا و نگاه دارد زیادتی سخن
خود را ای ابوذر لباسهای درشت بپوش و جامهای کهنه در بر کن تا فخر و تکبر بتو راه نیابد چون اکثر مطالب این فقرات
شریفه سابقا بوضوح پیوسته و بقیه مطالب را بنور چند مصباح ایضاح می نماید **مصباح اول** در مذمت تکبر است قدری
از این مطلب در بیان معنی تواضع مذکور شد بدانکه تکبر بدترین صفات ذمیمه است و موجب مذلت دنیا و آخرت میگردد
و کفر و عناد کفار هر قومی از روی تکبر صادر شده است و اول معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطان بود که تکبر کرد از سجده
حضرت آدم و ملعون ابدی شد چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع در خطبه قاصعه میفرماید که حمد و سپاس خداوندی را که لباس خود گردانید
عزت و کبریا را و این دو صفت را برای خود اختیار نموده و فوق خود گردانیده و بر غیر خود حرام کرده و این دو صفت را از برای خود
برگزیده و لعنت خود را مقرر ساخته برای کسیکه از بندگان که با او در این دو صفت منازعه نماید پس اول مرتبه در این باب
ملائکه را امتحان فرموده تا آنکه عالم بوده باشد بآنچه در دلهای ایشان مخفی بود پس فرموده که من بشری خلق میکنم از گل پس هرگاه خلقت
او را درست کنم و از روح خود در آن بدمم همه از برای او سجده کنید از روی تعظیم پس ملائکه همه سجده کردند بغیر از ابلیس که
حمیت او را دریافت و افتخار کرد بر آدم بخلق خود و تعصب کرد او را بسبب اصل خود که اصل من از آتش است و اصل آدم از خاک است
و من از او بهترم پس او آنچه که دشمن خدای متعصبان شد و سلف متکبران گردید که اول مرتبه اساس تعصب را او گذاشت و با خدا
نزاع کرد در ردای تجبر که مخصوص خدا است و پوشید لباس تعزز را و از سر افکند قناع تذلل را آیا نمی بینید که
خدا چگونه او را بسبب تکبر حقیر گردانید و بسبب ترفع او را پست کرد و در دنیا او را ملعون گردانید و در آخرت آتش جهنم را
از برای او مهیا کرد و اگر خدا میخواست که آدم را از نوری خلق کند که روشنی او دیده ها را خیره کند و حسن او عقلها را

حیران گردانند

حیران گرداند و بوی خوش او نفسها را بتنگ کند میتوانست کرد و اگر چنین میکرد هرآینه گردنها برای او خاضع میگردید و
اطاعت بر ملائکه آسان میشد ولکن حق تعالی ابتلا میفرماید خلقش را به بعضی چیزها که اصلش و حقیقتش بر ایشان مخفی است
تا آنکه بآزمایش مطیع و عاصی از یکدیگر جدا شوند و تکبر از ایشان زایل گردد و خیلاء از ایشان دور شود پس عبرت گیرید بآنچه
حق تعالی با ابلیس کرد بسبب تکبر در هنگامی که نافرمانی کرد آن عمل طویل و سعی بسیار او را حبط کرد با آنکه شش هزار سال عبادت خدا
کرده بود پس کیست سالم میماند بعد از شیطان با آن عبادت اگر مثل تکبر او را بعمل آورد پس حذر نمائید از این دشمن خدا
که شما را بابتلای خود مبتلا گرداند و بپرهیزید از مکرها و حیله های او و تذلل و اطاعت را بر سر خود بگیرید و تعزز و تجبر را در
زیر پای خود در آورید و تکبر را از گردنهای خود بیندازید و تواضع را سلاح و حربه خود کنید در دفع دشمن خود شیطان
و لشکرهای او بدرستیکه او را از هر امتی لشکرها و اعوانها و پیادگان و سواران هست و میباشید از بابت قابیل که تکبر کرد
بر برادر خود بدون فضلی که خدا از برای او مقرر ساخته باشد بلکه عظمت بخود بست و حسد برادر خود را بر او و حمیت در دلش
آتش غضب را برافروخت و شیطان باد کبری در دماغش دمید و برادر خود را کشت و بندامت ابدی گرفتار شد و گناه
کنندگان تا روز قیامت برخود لازم گردانید پس از خدا بترسید در دو دشمنی با نعمتهای خدا مکنید و حسد مبرید بر فضل و نعمتها احسان
فضل و عبرت بگیرید بر آنچه رسید بمتکبران امتهای پیش از شما از عذابها و غضبهای الهی و پند گیرید از قبرهای ایشان
که روها و پهلوهای ایشان را بر خاک نهاده اند و پناه بگیرید بخدا از چیزهائی که موجب کبر است چنانچه از بلاهای دهر پناه
میگیرید بدرستیکه اگر خدا رخصت تکبر از برای احدی از خلقش میداد هرآینه از برای پیغمبران و رسولان رخصت
میفرمود ولکن حق تعالی تکبر را از برای ایشان نپسندید و تواضع و فروتنی را از برای ایشان پسندید پهلوهای رویهای
خود را بر خاک میگذاشتند و روی خود را بر خاک میمالیدند و بال رحمت و مسکنت برای مؤمنان میگسترانیدند
و جماعتی بودند که در زمین ایشان را ضعیف میشمردند و خدا ایشان را امتحان بسا ساخته بود بگرسنگی و مبتلا گردانیده بود به
مشقتها و بمحنت میداشت ایشان را بترس و بیم از دشمنان و در بوته مکروهات ایشان را مصفی و خالص میگردانید پس خوشنودی
و غضب خدا را از مردم بسیاری مال و فرزندان مدانید زیرا که غنا و توانگری فتنه الهی است و فقر و درویشی

امتحان خداست مر متکبران را پس حق سبحانه و تعالی امتحان میفرماید بندگان متکبر خویش را بدوستان خود که در نظر ضعیف و حقیر نمایند
و بتحقیق که موسی بن عمران و برادرش هارون داخل شدند بر فرعون و پیراهنهای پشم پوشیده بودند و عصاها در دست
داشتند پس شرط کردند از برای او که اگر مسلمان شود ملکش باقی و عزتش دائمی باشد فرعون گفت تعجب نمیکنید از این دو مرد ضعیف
که از برای من شرط دوام عزت و بقای ملک میکنند و خود باین حالت از فقر و مذلت چرا دست برنجهای طلا در دست ندارند
چون طلا و جمع کردن آن در نظرش عظیم بود و جامه پشم پوشیدن در نظرش حقیر مینمود و اگر حق تعالی میخواست در هنگامی که پیغمبرانش را
مبعوث گردانید که از برای ایشان گنجها و معدنهای طلا و باغها و بوستانها بایشان عطا میفرمود و مرغان آسمان و
وحشیان زمین را برای ایشان جمع آورد هر آینه میکرد و اگر چنین میکرد ابتلا و امتحان برطرف میشد و استحقاق جزا نمیماند و ایشان
که قبول رسالتهای ایشان میکردند اجرهای امتحان کرده شدگان را نمی‌داشتند و مؤمنان ثوابهای نیکوکاران را هم
نمی‌یافتند و لیکن حق تعالی پیغمبران را با عزمهای قوی فرستاد و بجا آورد ایشان را در حالتی که بظاهر در نظرها ضعیف نمایند
با قناعتی که دیده‌ها و دلها پر بود از بی‌نیازی ایشان و با فقری که گوشها و چشمها مملو بود از رنجهای ایشان و اگر پیغمبران
صاحب قوتی میبودند که هیچکس قصد ضرر ایشان نتوانند کرد و با عزت و غلبه میبودند که مغلوب هیچکس نتوانند شد و ملک و پادشاهی
میداشتند که مردم گردنها بسوی آن دراز کنند و بطمع مال و عزت از اطراف عالم بسوی آن پادشاهی بار بندند هر آینه
اطاعت ایشان بر خلق بسیار آسان بود و از تکبر کردن ایشان دور بوده هر آینه ایمان می‌آوردند یا از ترسی که ایشان را
قهر مینمود یا از طمع و رغبتی که ایشان را مایل میگردانید پس نیتها برای خدا خالص نمی‌شد و حسنات میان رضای خدا و خواهشهای
نفس مشترک میبود و لیکن حق تعالی میخواست که متابعت پیغمبران او و تصدیق بکتابهای او و خشوع نزد ذات مقدس او
و شکستگی در اطاعت امر او و منقاد شدن نزد طاعت او امری چند باشند مخصوص او و خالص از برای او که شایبه دیگر با آنها
مخلوط نشود و هر چند امتحان و اختبار بیشتر است ثواب و جزا عظیم‌تر است نمی‌بینید که حق تعالی اولین و آخرین را از آدم
تا خاتم امتحان کرده است بسنگی چند که ضرر و نفعی بظاهر نمیرسانند و نمی‌بینند و نمی‌شنوند و آنها را خانه خود نام کرده و محترم
گردانیده و بقای آنها را موجب صلاح خلایق گردانیده و آن خانه را در سنگستانی گذاشته از همه جای زمین ناهموارتر در

دره تنگی در میان کوههای درشت و ریگهای نرم که عبور از هر دو مشکل است و چشمهای کم آب و شهرهای دور از یکدیگر
که در آن وادی هیچ حیوانی فربه نشود و نباتی نتواند کرد پس امر کرد حق تعالی آدم و ذریتش را که متوجه آن خانه شوند و هر جا که باشند قطع
کنند بیابانهای خالی و دره‌های عمیق را و بر بالای کوهها و بر پاهای خود ژولیده موی گرد آلوده بر گرد آن خانه بدوند و طواف کنند در حالتی که جامه‌های
معتاد خود را کنده باشند و بد بار کردن موها خلقت خود را قبیح کرده باشند و این ابتلائیست عظیم و امتحانیست دشوار که حق تعالی
آن را سبب رحمت و وسیله جنت خود گردانیده است و اگر میخواست بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان باغستانها و نهرها
و زمینهای نرم و هموار قرار دهد که اشجارش بسیار و میوه‌هایش نزدیک و شهرها و بناهایش بیکدیگر متصل باشند و جمیع نواحیش
همه معمور و آبادان باشد میتوانست کرد و لیکن چون امتحان کمتر بود و اگر اساس خانه کعبه و سنگهای بنایش از زمرد سبز
بود یا از یاقوت سرخ بود با نور و روشنی و ضیا هر آینه راه شک از دلها البته میشد و مجاهده شیطان از دلها برمیخواست
و غلیان و تنگی از خواطرها برطرف میشد و لیکن الله تعالی امتحان میفرماید بندگانش را بانواع شداید و از ایشان بندگی
میطلبد با الوان مجاهده و مبتلا میسازد باقسام مکاره برای آنکه تکبر را از دلهای ایشان بیرون کند و تذلل و انقیاد را در
نفوس ایشان جا دهد و این عبادتهای صعب را درهای گشوده گردانیده است بسوی فضلش و سببها مهیا ساخته است برای
عفوش و از این بابت آنچه مراست فرموده است الله تعالی بندگان مؤمنش را بنمازها و زکوات و مشقت روزهای که واجب
گردانیده است برای آنکه اعضا و جوارح ایشان را ساکن گرداند و ذلیل سازد و دیده‌های ایشان را خاشع گرداند و نفوس
ایشان را ذلیل گرداند و دلهای ایشان را پست گرداند و خیلا و تکبر را از ایشان بردارد و بسبب آنکه روهای کریم خود را بر
خاک میمالند نزد الله تعالی از روی تواضع و فروتنی و بهترین جوارح و اعضای خود را بر زمین میگذارند از روی رضا
و شکستگی و شکمها بر پشت ملحق است آنچه از روزه برای تذلل و انقیاد امر الهی و آنچه در زکوات است از صرف کردن میوه‌های
زمین و غیر آنها بر فقرا و مساکین نظر کنید بآنچه در این اعمال الله تعالی فرموده است و از کندن و برانداختن مادهای
فخر و تکبر چون خطبه قاصعه بسیار طولانیست حاصل مضمون چند فقره را درج کردیم برای کثرت فواید این مضامین
عالیه و اگر کسی خواهد بر مفاسد تکبر کما هو حقه مطلع گردد باید سراسر این خطبه شریفه را مطالعه فرماید و بسند معتبر

منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند از ادنای مراتب الحاد فرمود که تکبر ادنای مراتب الحادست و در حدیث دیگر
فرمود که کبر در بدان خلق میباشد از هر جنسی که باشند و کبر ردای خداست یعنی مخصوص اوست هر که با خدا منازعه کند در ردای
او خدا زیاده کند پستی او را و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که عزت ردای خداست و کبر ازار خداست هر که چیزی
از این دو صفت را بر خود ببندد خدا او را سرنگون در جهنم افکند و در حدیث دیگر فرمود که کسی داخل بهشت نمی شود که در دل
بقدر سنگینی ذره از کبر باشد و از حضرت صادق ع منقولست که در جهنم وادی است برای متکبران که او را سقر میگویند شکایت
کرد با حق تعالی از گرمی خود و سؤال کرد رخصت نفس کشیدن را پس چون نفس کشید جهنم از نفس او بسوخت و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی متکبران را در روز قیامت بصورت مورچه های ریزه خواهد کرد که پامال خلایق باشند تا حق تعالی از
حساب ایشان فارغ شود و بروایت دیگر فرمود که هیچ بنده نیست مگر آنکه در سرش لگامی است و ملکی او را در دست دارد پس اگر
تکبر میکند آن ملک بر لگامش میزند که پست شو خدا ترا پست کند پس پیوسته نزد حق تعالی از همه کس ذلیل تر است و اگر تواضع
و فروتنی میکند خدا او را بلند میکند و آن ملک با آن میگوید بلند شو خدا ترا بلند گرداند پس او پیوسته حقیرترین مردم است
در نفس خود و رفیع ترین خلق است در دیده مردم مصباح دویم در بیان انواع تکبر بدانکه تکبر خود را بزرگ دانستن
و اظهار کبریا و عظمت کردن و بزرگی را بر خود بستن است و این انواع بسیار دارد یک نوعش که از همه بدتر است و موجب کفر است
و در بسیاری از احادیث تکبر را بآن تفسیر کرده اند آن است که تکبر کند از بندگی خدا و از تابع شدن پیغمبران و اوصیا
و علما و اهل حق و از انقیاد و متابعت حق و از قبول کردن فضیلت جماعتی که حق تعالی ایشانرا تفضیل داده است مانند
تکبری که کفار میکردند از متابعت پیغمبران و منافقین میکردند از متابعت اوصیای ایشان باعتبار آنکه نخوت مانع
بود از آنکه تابع شخصی شوند که بحسب عقل ناقص و دیده های کور ایشان از ایشان حقیرتر است و اقرار بفضیلت او بکنند چنانچه
در قطب خامس گذشت نوع دیگر حقیر شمردن مردم است و خود را از دیگران بهتر دانستن نوع دیگرش که از نوع سابق
حاصل میشود خانهای رفیع ساختن برای اظهار زیادتی و جامهای نفیس پوشیدن و بر اسبان نفیس سوار شدن و
خادمان بسیار داشتن بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا و مساکین نوع دیگر آنست که از مردم توقع

تواضع و شکستگی

تواضع و شکستگی نمایند و خود نسبت بایشان ترفع کند و طبعش مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خواهش
رفعت و عزت داشته باشند و در رفتن و نشستن و برخاستن و سایر حرکات و سکنات تمکین و وقار بر خود ببندند
و گردن کشی کنند و در مجالس بالا نشینی طلبند و از اعمال خیری که منافی وقار ایشان است ابا نمایند و این انواع همه
بیکدیگر نزدیک است و بر یکدیگر بسته اند و انواع دیگر هست که باینها بر میگردد و اخبار باین مضامین بسیار است چنانچه
بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که اعظم افراد کبر آنست که سفاهت شماری حق را و حقیر شماری مردم را
پرسیدند که سفیه شمردن حق کدام است فرمود آنست که جاهل باشی بحق و طعن کنی اهل حق را و در حدیث دیگر
منقولست که شخصی بآنحضرت عرض نمود که من طعام نیکو میخورم و بوی خوش میبویم و بر اسب نفیس سوار میشوم و غلام
از پی خود میبرم آیا در اینها تجبر و تکبر هست حضرت فرمود که جبار ملعون است که مردم را حقیر داند و حق را جهالت
شمارد راوی گفت که من حق را جهالت نمی شمارم اما تحقیر مردم را نمیدانم فرمود که کسیکه مردم را سهل شمارد و تجبر
و زیادتی بر ایشان کند او است جبار و در حدیث دیگر فرمود که داخل بهشت نمی شود کسیکه بقدر سنگینی یک حبه خردل از
کبر در دلش باشد راوی گفت که انا لله و انا الیه راجعون فرمود که چرا استرجاع میکنی عرض نمود که برای
آنکه میفرمائی و حال آنکه کسی نیست که تکبر نداشته باشد فرمود که درست نفهمیدی تکبری که من گفتم مراد انکار حقست
و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص روزی بر جماعتی گذشتند که در یکجا مجتمع شده بودند حضرت پرسیدند
که برای چه اینجا جمع شده اید گفتند دیوانه در اینجا هست و از روی صرع و جنون حرکات میکند فرمود که این مجنون
نیست بلکه مبتلا شده است ببلائی مجنون را که سزاوار است که او را مجنون گویند آنست که در راه رفتن خود تجبر کند
و بجانب راست و چپ خود نظر کند و بر خود بالد و دوشها و پهلوهای خود را بتکبر حرکت دهد و تمنای بهشت از خدا
نماید با آنکه مشغول معصیت خدا باشد و مردم از شرش ایمن نباشند و امید خیر از او نداشته باشند این دیوانه است و آنکه
شما میگوئید مبتلاست و در حدیث دیگر از آن حضرت ص منقولست که در وقتی که امت من بتجبر راه روند و دستها را
در راه رفتن دراز کنند و غلامان فارسی و رومی خدمت ایشان کنند جنگ و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید

بر نفع یکدیگر مشغول خواهند شد و بسند معتبر دیگر منقولست که آنحضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار ساله
راه شنیده می شود و نمی شنود او را عاق مادر و پدر و قطع کننده رحم و پیر زناکار و کسیکه جامه خود را بتکبر و خیلا بر زمین
کشد و کسیکه مردم را فتنه کند و گمراه کند و کسیکه منت بسیاری بر مردم گذارد و صاحب حرص که از دنیا سیر نشود و بسند دیگر
از آنحضرت منقولست که هر که بنا کند بنائی از برای ریا و سمعه حق تعالی در روز قیامت آنخانه را تا هفتم طبقه زمین طوق
کند از آتش و در گردن او افکند و بعد از آن او را در جهنم اندازد صحابه گفتند یا رسول الله چگونه بنا کردن بریا و سمعه فرمود
که آنست که زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباهات و مفاخرت بر دیگران و نهی فرمود از اینکه کسی از روی خیلاء و
تکبر راه رود و فرمود که هر که جامه بپوشد و در آن جامه تکبر کند خدا او را از کنار جهنم فرو برد و قرین قارون باشد در جهنم
زیرا که او اول کسی است که خیلاء و تکبر کرد و بسبب آن خدا او را و خانه اش را بر زمین فرو برد و هر که اختیال میکند با خدا منازعه
کرده است در جبروت خدا و فرمود که هر که بغی و تطاول کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد حق تعالی او را حشر نماید روز قیامت
بقدر مورچهای ریزه بصورت آدم تا داخل جهنم شود مصباح سیم در علاج تکبر است بدانکه علاج تکبر بچند چیز می شود اول
تفکر در دنائت اصل خود و عاقبت خود و خست احوال و تزلزل بنیان بدن و عدم اعتماد بر حیات و در معرض فنا و
نیستی بودن و تأمل در بدیها و صفات ذمیمه و ناتوانی و جهل و نادانی خود می شود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که عجب دارم از متکبر فخر کننده و حال آنکه از نطفه خلق شده است و در آخر جیفه مردار گندیده می شود و در
میان این دو حال نمیداند که با او چه میکنند و چه بر سر او می آید و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که عجب دارم
از فرزند آدم که اولش نطفه است و آخرش مردار گندیده و در میان این دو حال ظرف بول و غایط است و با اینحال تکبر
میکند دویم بجا آوردن امری چند که موجب ملکه تواضع است مثل پست شدن در مجالس و صحبت داشتن با فقرا و مساکین
و ترک صحبت اغنیا و مرتکب کارهای شدن که شایسته متکبر است چنانچه منقولست که کسیکه از کبر بترسد باقدام خود چیزی بخورد
و گوسفند را بدست خود بدوشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که گریبان خود را پینه کند و بر نعلین
خود پینه زند و چیزی که از بازار خرد خود بخانه برد از کبر ایمن می شود سیم تفکر در این است که تکبر نتیجه خلاف مقصود آدمی

میبیند زیرا که

میبیند زیرا اگر در تکبر عزت مطلوب میباشد و بخبر مخبر صادق و تجربه معلوم است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل ترین
خلقند و ایضا تفکر نماید در اطوار پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی مینموده اند و چند که شود احادیث که در
مذمت متکبران وارد شده است و برخی از این سخن در باب تواضع مذکور شد مصباح چهارم در اصلاح سریرت
یعنی باطن خود را نیک کردن و اکتفا بنیکی ظاهر ننمودن چنانچه حضرت رسول ص باینمعنی اشاره فرموده و در پنهان
بد بودن و باطن را بد داشتن و ظاهر را بنیکی آراستن شعبه ایست از نفاق چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که بنوف بکالی فرمود که ای نوف بپرهیز که چنین مباش که خود را برای مردم زینت دهی به نیکیها و چون تنها
باشی از خدا پروا نکنی در معصیتها اگر چنین باشی خدا ترا رسوا کند در روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود از آنحضرت منقولست
که هر که پنهان خود را اصلاح کند حق تعالی آشکار او را اصلاح نماید و هر که در میان خود و خدا اصلاح نماید حق تعالی در میان او
و مردم اصلاح نماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان عملش
در قیامت سبک خواهد بود و از حضرت رسول ص منقولست که هر که پنهان دارد چیزی را که خدا از آن خوشنود می شود
خدا بر آن ظاهر گرداند چیزی را که باعث سرور و خوشحالی او است و هر که پنهان دارد امری را که موجب غضب الهی است البته
ظاهر گرداند چیزی را که باعث خواری او است و در حدیث دیگر فرمود که هر که خود را برای مردم زینت دهد بچیزهائی که خدا دوست
ندارد آنها را و در پنهان از خدا پروا نکند و کاری چند کند که خدا دشمن میدارد آنها را در قیامت چون خدا را ملاقات
نماید از او در خشم باشد و احادیث باین مضمون بسیار است و حاصل آنکه آدمی مامور است بانکه ظاهر و باطن خود را هر دو نیکو
کند و باید که سعی کند که باطن خود را در نیکی موافق ظاهر گرداند نه آنکه ظاهر را بد کند مثل باطن یا بدتر از باطن کند یا خود را
در معرض تهمتها در آورد که خلق خدا با او بدگمان شوند چنانچه جهلا تبه از صوفیه نسبت میدهند زیرا که گناه آشکارا بدتر
از گناه پنهان است و گناه پنهان زودتر آمرزیده می شود از گناه آشکارا و احادیث در این باب بسیار است و بعضی
گذشت و عقل نیز حکم میکند که بنده که معصیت آقا را در خلوت کند آقا آنقدر از او در خشم نمی شود مثل آنکه بروا و علانیه
و بی پروا در حضور مردم کند و خود را عاصی آقا بهمه کس شناساند و ایضا نوعی از تهتک ساختن خود و داخل شدن در مواطن

تحقت بسیار است و در این فصل احادیث در این باب که گذشت مطلع پنجم در بیان شال پوشی است بدانکه احادیث
در باب پشم پوشیدن اختلافی دارد و در احادیث سفیان مدح پشم پوشی بسیار واقع شده است و اکثر احادیث
شیعه دلالت بر مذمت میکند و بعضی که دلالت بر مدح میکند محمول بر تقیه است و این حدیث شریف و بعضی از اخبار دیگر
دلالت بر وجه جمعی میکند که از برای تواضع و شکستگی گاهی از عبادت و یا غیر آن پوشند یا از برای دفع سرما یا آنکه
در زمان ترس بری که قصور ندارد اما مداومت بر این نمودن و این را لباس مخصوص خود گردانیدن و باین سبب خود را
بر دیگران ترجیح دادن و این را از جهت امتیاز خود ساختن بدعت و مذموم است چنانچه از فقره بعد از این ظاهر میشود
و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که بپوشید جامه پنبه را که بدرستیکه لباس رسول خداست و لباس ما اهل بیت است
و حضرت رسول جامه پشم و موئی نمی پوشیدند مگر بسبب عذری و مطلبی و در حدیث دیگر از حضرت صادق منقولست که
جامه پشم دائمی نباید پوشید مگر بسبب علتی و از حضرت رسول منقولست که پنج چیز است که تا مردن ترک نمی کنم بر روی
زمین با بندگان چیزی خوردن و بر خر با جل و پالان سوار شدن و بز را بدست خود دوشیدن و پشم پوشیدن
و بر اطفال سلام کردن تا سنتی گردد بعد از من و از محمد بن حسین بن کثیر منقولست که دیدم که حضرت صادق علیه السلام
جبه صوف با دو پیراهن کنده پوشیده اند و از سبب آن حال پرسیدم فرمود که پدرم می پوشیده و ما چون میخواهیم
که نماز کنیم کنده ترین جامهای خود را می پوشیم و اکثر احادیث معتبره که در باب زی و لباس حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم
بنظر رسیده و بعضی در لمعات ذکر کردیم ظاهر می شود که لباس معهود و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده است و اگر بعضی
اخبار دلالت میکند که گاهی بر سبیل ندرت پوشیده اند بر یکی از چند وجه محمول است که در این باب و لمعات بیان کردیم
یا ابا ذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون ان لهم الفضل بذلک علی غیرهم
اولئک یلعنهم ملائکة السموات و الارض یا ابا ذر الا اخبرک باهل الجنة قلت بلی یا رسول الله قال کل
اشعث اغبر ذی طمرین لا یعبأ به لو اقسم علی الله لابره ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند
در تابستان و زمستان و گمان کنند که ایشان را بسبب این پشم پوشیدن فضل و زیادتی بر دیگران خواهد بود این

کرده را لعنت

کرده را لعنت میکنند ملائکه آسمانها و زمین ای ابوذر آیا ترا خبر ندهم باهل بهشت ابوذر گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه وآله
فرمود هر گرد آلوده و ژولیده موئی که دو جامه کهنه پوشیده باشد و مردم او را حقیر شمارند و اعتنا بشان او نکنند اگر بر خدا
قسم دهد بر امری خدا قسم او را البته قبول فرماید و حاجتش را روا نماید بدانکه چون حضرت رسول بوحی الهی بر جمیع
علوم آینده و امور غیبیه مطلع اند و بیان مدح تواضع و شکستگی و شال پوشی نموده اند و میدانستند که جمعی از اصحاب
بدعت و ضلالت بعد از آن حضرت بهم خواهند رسید که در این لباس بتدریج مکر مردم را فریب دهند لهذا متصل آن
فرموده اند که جماعتی بهم خواهند رسید که علامت ایشان این است که بچنین لباسی ممتاز خواهند شد بود اگر چه ملعونند تا مردم
فریب ایشان را نخورند و بغیر فرقه ضاله مبتدعه صوفیه دیگر کسی این علامت را ندارد و این یکی از معجزات عظیمه حضرت
رسالت پناهی است که از وجود ایشان خبر داده اند و سخن را در مذمت ایشان مقرون باعجاز ساخته اند که کسی را شبهه
در حقیقت این کلام معجز نظام نماند و هر که با وجود این آیه بینه انکار نماید بلعنت خدا و رسول گرفتار گردد و چون حضرت فرموده اند
از پشم پوشی منشا لعن ایشان همین نیست بلکه چون آنجناب بوحی الهی میدانستند که ایشان شرع آنحضرت را باطل
خواهند کرد و اساس دین آنحضرت را خراب خواهند کرد و در عقاید بکفر و زندقه قایل خواهند شد و در اعمال ترک عبادات
الهی کرده بمخترعات خود عمل نموده مردم را از عبادات باز خواهند داشت لعن ایشان فرموده و این هیئات و لباس را
علامتی برای ایشان بیان فرموده که بآن علامت ایشان را بشناسند بعضی از اگر عصابه عصبیت از دیده بگشائی و
بعین انصاف نظر نمائی همین فقره که در این حدیث شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طایفه مبتدعه صوفیه
کافیست قطع نظر از احادیث بسیار که صریحا و ضمنا بر بطلان اطوار و اعمال و مذمت اکابر و مشایخ ایشان وارد شده
و اکثر قدما و متأخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان کرده اند و بعضی کتابها بر رد ایشان نوشته اند
مثل علی بن بابویه که نامها بحضرت صاحب الامر نوشته و جواب باو رسیده و فرزند سعادتمندش محمد بن بابویه
که رئیس محدثین شیعه است و بدعای حضرت صاحب الامر متولد شد و آن دعا مشتمل است بر مدح او نیز هست و مثل
شیخ مفید که عماد مذهب شیعه بوده و اکثر محدثین و فضلای نامدار شاگردان او بوده و توقیع حضرت صاحب الامر برای

او بیرون آمده و مشتمل بر مدح او و کتابی مبسوط بر رد ایشان نوشته و مثل شیخ طوسی که شیخ بزرگ طایفه شیعه است
و اکثر احادیث شیعه باو منسوبست و مثل علامه حلی ره که در علم و فضل مشهور آفاق است و مثل شیخ شهید و سید مرتضی رازی
در چند کتاب قدس الله ارواحهم و دیگر اتباع ایشان از علمای شیعه رضوان الله علیهم و ذکر سخنان این علمای
فضلای عظیم الشان و اخباری که در این مطلب وارد شده موجب تطویل مقال است انشاء الله کتابی علاحده در این مطلب
نوشته شود پس اگر اعتقاد بروز جزا داری امروز حجت خود را درست کن که چون فردا خدا از تو حجت طلبد جواب شافی و
عذر پسندیده داشته باشی و فهمیده ام بعد از ورود احادیث صحیحه از اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهادات این بزرگواران
از علمای شیعه رضوان الله علیهم بر بطلان این طایفه و طریقه ایشان در متابعت ایشان نزد الله تعالی چه عذر خواهی داشت
آیا خواهی گفت که متابعت حسن بصری کردم که چندین حدیث در لعن او وارد شده است یا متابعت سفیان ثوری کردم که با
امام جعفر صادق ع دشمنی میکرده است و پیوسته معارض آنحضرت میشده است و بعضی از احوال او را در اول این کتاب بیان
کردیم یا متابعت غزالی را عذر خود خواهی گفت که بیقین ناصبی بوده است و میگوید در کتابهای خود که بهمان معنی که مرتضی ع
امام است من هم امام و میگوید که هر کس یزید را لعنت میکند گناهکار است و کتابها در لعن و رد شیعه نوشته مانند کتاب المنقذ
من الضلال و غیر آن یا متابعت برادر ملعونش احمد غزالی را حجت خواهی کرد که میگوید شیطان از اکابر اولیاء الله است یا ملای
روم را شفیع خواهی کرد که میگوید ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین ع باو گفت که تو گناه نداری چنین مقدر شده و تو در آن
عمل مجبور بودی و میگوید بیت چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد ٭ موسیی با موسیی در جنگ شد ٭ و در هیچ صفحه
از صفحه های مثنوی نیست که اشعار بجبر یا وحدت وجود یا سقوط عبادات یا غیر آنها از اعتقادات فاسده نکرده باشد
چنانچه مشهور است و پیروانش قبول دارند ساز و دف و نی شنیدن را عبادت میدانسته اند یا پناه بمحی الدین خواهی برد که
هرزه هایش را در اول و آخر کتاب شنیدی و میگوید که جمعی از اولیاء الله هستند که رافضیان را بصورت خوک می بینند
و میگوید که بمعراج رفتم مرتبه علی را از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پست تر دیدم و ابوبکر را در عرش دیدم چون برگشتم بعلی گفتم
که چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من از اینها بهترم الحال که دیدم مرتبه ترا که از همه پست تری داود و غیر او از این

باب ترزیقات

باب ترزیقات بسیار دارند که متوجه آنها شدن موجب تطویل سخن میشود و اگر از دعویهای بلند ایشان فریب
میخوری آخر فکر نمیکنی که بلکه از برای حب دنیا اینها را بر خود بسته اند اگر خواهی او را امتحان کنی او که دعوی این میکند که من
جمیع اسرار غیبی را میدانم و همه چیز بر من منکشف میشود و شبی ده بار بعرش میروم یک مسئله از مشکلات نماز یا مسئله
مشکل از میراث و غیر آن یا یک حدیث مشکل از آن بپرس اگر آنها را درست میگوید این ها را هم برای تو بیان میکنند چنانچه
بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که علامت کذاب و دروغگو آنست که ترا خبر میدهد بخبرهای آسمان و
مشرق و مغرب و چون از حلال و حرام خدا مسئله از وی بپرسی نمیداند آخر این مردی که دعوی میکند که مسئله غامض و دقیقه
موجود را فهمیده ام و فضلای جمیع فضلا از فهمیدن آن قاصر است چرا یک معنی سهلی را اگر پنجاه مرتبه خاطر نشین او کنی
نمی فهمد و آنها را که دقایق معانی را می فهمد آنچه او فهمیده است چرا نمی فهمند و باز هرگاه خود معترف باشند که کشف با کفر
جمع می شود و کفار هم صاحب کشف میباشند پس بر تقدیری که کشف ایشان واقعی باشد و ترا فریب نداده باشند که دلالت
بر خوبی ایشان میکند و چون دستگاه این سخن بسیار وسیع است قلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اول این
کتاب و ملعات و در چند موضع دیگر بیان کرده ایم و در این موضع اختصار نموده ختم میکنیم این فصل را با ایراد حدیثی چند که جمله
مناسب این مطلب است شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات روایت کرده است که در بصره حضرت امیر المؤمنین ع بر حسن بصری گذشت
و او وضو میساخت فرمود ای حسن وضو را کامل بجا آور او گفت یا امیر المؤمنین ع دیروز جماعتی را کشتی که شهادتین میگفتند
و وضو را کامل میساختند حضرت فرمود که پس چرا امداد آنها نیامدی گفت والله که در روز اول غسل کردم و حنوط بر خود پاشیدم
و سلاح پوشیدم و هیچ شک نداشتم که تخلف ورزیدن از عایشه کفر است در موضعی ندا کرد که بکجا میروی برگرد
که هر که میکشد و هر که کشته میشود بجهنم میرود من ترسان برگشتم و در خانه نشستم و در روز دوم باز بمدد عایشه مهیا شدم
و روانه شدم در راه همان ندا شنیدم و برگشتم حضرت فرمود که راست میگوئی میدانی که منادی که بود گفت نه فرمود که
آن برادرت شیطان بود و بتو راست گفت که قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنم اند و در حدیث دیگر روایت کرده که حضرت
امیر المؤمنین ع بحسن بصری خطاب فرمود که در هر امتی سامری میباشد و سامری این امت توئی که میگوئی جنگ نیست

کرد و چند قصهٔ طولانی در مباحثهٔ حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر ع با او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت آن میکند
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که حسن اگر خواهد بجانب راست برود و اگر خواهد بجانب چپ که علم یافت نمیشود
مگر نزد ما اهل بیت بدانکه یکی از اکابر صوفیه که اکثر احادیث ایشان از اوست و خود را بآن منسوب میسازند حسن بصریست که
مجملی از احوالش مذکور شد و یکی از مشایخ ایشان عباد بصریست و در باب ملعنات و غیر آن بعضی از بیداد و معارضات آن
ملعون را ذکر کردیم و با حضرت علی ابن الحسین ع در باب جهاد و غیر آن معارضه نموده و بر آنحضرت طعن زده و در کتاب کافی
بسند معتبر از فضیل منقولست که روزی عباد بصری بخدمت حضرت صادق ع آمد و حضرت طعام تناول میفرمودند و بر دست تکیه
نموده بودند عباد گفت که مگر نمیدانی که پیغمبر از این نحو طعام خوردن نهی کرده است بعد از چند مرتبه که این حرف را گفت
حضرت فرمود که والله که حضرت هرگز از این نهی نفرموده و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که حضرت صادق ع بعباد بن کثیر
بصری صوفیه خطاب فرمود که ای عباد باین مغرور شده که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته بدرستیکه الله تعالی در کتاب مجید
میفرماید که ای گروه مؤمنان از خدا بپرهیزید و قول سدید بگوئید یعنی باعتقاد درست قایل نگوئید تا خدا اعمال شما را باصلاح
آورد ای عباد بدانکه خدا عملی ترا قبول نمیکند تا بحق قایل نشوی و ایمان نیاوری و در کتاب احتجاجات از ثابت بنانی
روایت کرده است که گفت من با جماعتی از عباد بصره مثل ایوب سجستانی و صالح مزنی و عتبه و حبیب فارسی و مالک ابن دینار
و ابو صالح اعمی و جعفر ابن سلیمان و رابعه و سعدانه بحج رفته بودیم چون داخل مکه شدیم آب بسیار بر اهل مکه تنگ شده بود
و از تشنگی بغیر باد آمده بودند بما پناه آوردند که برای ایشان دعا کنیم ما بنزد کعبه آمدیم و مشغول دعا شدیم چندانکه تضرع
کردیم اثری ظاهر نشد ناگاه جوانی محزون دیدیم که پیدا شد و چند شوط طواف کرد بعد از آن رو بما کرد و گفت یک یک مارا نام برد
گفتیم لبیک ای جوان گفت در میان شما کیست که خدا او را دوست دارد گفتیم ای جوان بر ما است دعا و بر خداست اجابت
گفت دور شوید از کعبه که اگر کسی در میان شما می بود که خدا او را دوست میداشت البته دعایش را مستجاب میکرد چون ما دور شدیم
بنزد کعبه بسجده در آمد و گفت ای سید و آقای من بمحبتی که بر من داری ترا سوگند میدهم که اهل مکه را آب دهی هنوز سخن
آنحضرت تمام نشده بود که ابری پدید آمد و مانند دهنهای مشک آب روان شد پس از اهل مکه پرسیدیم که این جوان که بود

گفتند علی ابن الحسین ع

گفتند علی ابن الحسین ع است بدانکه این جماعت نزد صوفیه از اکابر اولیاء اند و امام زمان خود را نمیشناختند و متابعت
و منازعات طاوس یمانی با حضرت امام محمد باقر علیه السلام در کتب حدیث بسیار است و ابن شهرآشوب روایت کرده است که چون
حضرت صادق ع بکوفه تشریف آوردند در زمان منصور دوانقی و از آن ملعون مرخص شده بمدینه مراجعت میفرمودند مردم
بمشایعت آنحضرت بیرون آمدند و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم در میان آن جماعت بودند و این جماعت پیش میرفتند
ناگاه بشیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود ابراهیم ادهم گفت باشید تا جعفر بیاید ببینیم که با این شیر چکار میکند
چون حضرت تشریف آوردند بنزدیک شیر رفته گوش شیر را گرفته از راه دور کردند و رو بان جماعت کرده فرمودند که اگر
مردم اطاعت الله تعالی بکنند چنانچه حق طاعت اوست هر آینه بار خود را بر این شیر بار خواهند کرد و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه نقل کرده است که جماعتی از متصوفه در خراسان بنزد حضرت امام رضا علیه السلام آمدند و گفتند امیر المؤمنین یعنی مأمون
ملعون نظر کرده در امر خلافتی که در دست او بود و شما اهل بیت را سزاوارتر دانست بر پیشوای مردم بودن و ترا بهترین اهل بیت
یافت لهذا امر خلافت را بتو رد کرده و امامت کسی را میخواهد مثل طلبه که طعامهای غیر لذیذ بخورد و جامهای کهنه بپوشد و
بر الاغ سوار شود و بعیادت بیماران برود حضرت فرمود که حضرت یوسف پیغمبر بود و قباهای دیبای مطرز بطلا می پوشید
و بر تکیهای آل فرعون تکیه میکرد و در میان مردم حکم مینمود چیزی که از امام می طلبند قسط و عدالت است که چون سخن گوید راست
گوید و چون حکم کند بعدالت حکم کند و چون وعده کند بوعده خود وفا کند بدرستیکه خدا این پوششهای نفیس و خورشهای
لذیذه را حرام نکرده است پس این آیه را تلاوت فرمود قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ
که ترجمه اش اینست که بگو ای محمد کیست که حرام کرده است زینتهای را که خدا برای بندگانش ظاهر فرموده و بیرون آورده
روزیهای پاکیزه را و از این باب حدیث در ملعنات بسیار ذکر کردیم و شیخ طوسی علیه الرحمة و الرضوان در کتاب غیبت
فرموده است که جمعی دعوی نیابت حضرت صاحب الامر کردند بدروغ و رسوا شدند زیرا که آنها که نایب بودند معجزات بر دست
ایشان جاری میشد از جانب معصوم که بآنها مردم نیابت ایشان میدانستند اول کسی ابو محمد شریعی بود که دعوی نیابت
کرد بدروغ و رسوا شد و فرمان آنحضرت بلعن او بیرون آمد و شیخ فرموده که هارون ابن موسی تلعکبری گفت که بعد از دعوای

نیابت کفر و الحاد از او ظاهر شد و هر یک از اینها که دعوای نیابت میکردند اول بر امام دروغ می‌بستند و دعوی نیابت
میکردند در شقاوت تا بقبول حلاجیه قایل میشدند چنانچه از ابو جعفر شلمغانی و امثال او مشهور شد بعد از آن ذکر کرده است
که از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج بود و بسند معتبر از هبة الله بن محمد کاتب روایت کرده است که چون الله تعالی خواست
که حلاج را رسوا کند و او را خوار گرداند او پیغام فرستاد بابی سهل بن اسمعیل نوبختی که از معتبران شیعه بود بگمان اینکه
او مثل احمقان دیگر فریب او را خواهد خورد و در آن مراسله اظهار وکالت حضرت صاحب الامر کرد چنانچه دابش بود که مردم را
باین نحو فریب میداد بعد از آن دعواهای بلند میکرد و اظهار الوهیت مینمود ابوسهل فریب او را نخورد و در جواب گفت
که من از تو امر سهلی سوال مینمایم که در جنب آنچه دعوی مینمائی بسیار سهل است و آن امر اینست که من کنیزان را بسیار دوست
میدارم و بسیار با ایشان مایلم و بسیاری از ایشان نزد خود جمع کرده‌ام و باین سبب هر جمعه میباید خضاب بکنم که سفیدی
مویهای من از ایشان مخفی باشد و اگر ایشان از من دوری میکنند میخواهم که چنین کنی که ریش من سیاه شود و محتاج بخضاب
نباشم اگر چنین کنی من مطیع تو میشوم و بجانب تو می‌آیم و مردم را بمذهب تو دعوت می‌نمایم چون حلاج آن جواب
شنید دانست که در آن مراسله خطا کرده است دیگر جواب نگفت و ساکت شد و این قصه را ابوسهل در مجالس نقل میکرد و مردم
میخندیدند و موجب زیادتی رسوائی او شد و بعد از این حدیث قصه زدن و بیرون کردن علی بن بابویه قمی او را از قم نقل فرموده
که بر او لعنت کرد و او را از قم بخواری و مذلت اخراج نمود و بعد از این در ضمن قصه شلمغانی که یک کذاب دیگر است نقل کرده است
که ابو جعفر شلمغانی روزی بر روی پای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری که یکی از نواب حضرت صاحب الامر بود افتاد و می
بوسید پرسید که چرا چنین میکنی گفت چرا چنین نکنم که تو فاطمه زهرائی زیرا که روح پیغمبر ببدن پدر تو منتقل شده بود و روح
علی ببدن ابو القاسم بن روح منتقل شده است و روح فاطمه ببدن تو ام کلثوم این سخن را بسیار انکار کرد و نزد حسین
بن روح آمد که یکی از سفرای عظیم الشأن حضرت صاحب الامر بود و این سخن را نقل کرد ابن روح گفت زینهار که دیگر
نزد او نروی و آشنائی را برطرف کن که آنچه از او گفته کفر و الحاد است که آن ملعون شلمغانی در دل این جماعت جا داده
که آسان شود بر او دعوی آنکه خدا با او متحد شده است چنانچه نصاری در باب مسیح میگویند و تجاوز کنند بگفته حلاج لعنه الله

تا اینجا از کتاب

تا اینجا از کتاب غیبت شیخ طوسی ره نقل شد و شیخ طبرسی ره در کتاب احتجاج نقل کرده است که فرمان حضرت صاحب الامر ع
ظاهر شد ببرائت حسین بن روح و لعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن منصور حلاج بود و بعضی نیز معروفند و ذکر این چند جمله شد
که از بسیاری باندکی اکتفا نمودیم این بود که اگر بدیده انصاف نظر کنی و بفکر صحیح تأمل نمائی باین قلیل که برای تو ذکر کردم
بر تو ظاهر میشود که این گروه پیوسته مخالف ائمه صلوات الله علیهم بوده‌اند و علمای کبار و راویان اخبار شیعه که در اعصار
ایشان و قریب باعصار ایشان بوده‌اند و از احوال ایشان زیاده از ما و تو اطلاع داشته‌اند و دانش و علم و فهم
ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است از ایشان بیزاری اظهار نموده و حکم بکفر و الحاد ایشان کرده‌اند و اگر راستی طریق
اهلبیت را ترک نمائی و راه ضلالت ایشان را اختیار کنی گناه تو را بر دیگران نخواهند نوشت هدانا الله وایاکم الی الصراط
المستقیم خاتمه بدانکه چون اذکار و ادعیه بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقولست که اکثر اهل بدعت مردم را باذکار و اورادی
که از مشایخ سنی خود دارند تحریص و ترغیب می‌نمایند و اکثر از کتابهای مبسوط خبر ندارند که علمای ما در این باب تألیف
نموده‌اند خواستم این کتاب را بذکر بعضی از فضیلت اذکار منقوله ختم نمایم که موجب مزید انتفاع طالبان حق از این کتاب گردد
و این مشتمل است بر دو باب باب اول در بیان اذکاری است که مخصوص نیست بوقتی و در آن چند فصل است فصل اول در
فضیلت تسبیحات اربع است بسند معتبر از حضرت امام حسن ع منقول است که جمعی از یهود بخدمت حضرت رسول آمدند و اعلم
ایشان از مسائل چند سوال نمود و چون جواب شنیدند مسلمان شدند و از جمله آن مسائل این بود که پرسیدند که یا محمد مرا
خبر ده از کلماتی که الله تعالی آنها را برای حضرت ابراهیم علیه السلام اختیار نمود در هنگامی که خانه کعبه را بنا کرد حضرت فرمود که بلی آن
کلمات بود که سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ یهودی پرسید که چه ثواب دارد کسی که این کلمات را بگوید
حضرت فرمود که چون بنده سُبْحَانَ الله میگوید با آن تسبیح میگویند آنچه در زیر عرش‌اند پس بگوینده تسبیح ده برابر ثواب تسبیح
آنها عطا میکنند و چون اَلْحَمْدُ لِلّٰه میگوید الله تعالی نعیم دنیا را باو کرامت میفرماید و وصل میکند او را بنعیم آخرت و این
کلمه ایست که چون اهل بهشت داخل بهشت میشوند این کلمه را میگویند و سخنان که در دنیا گفته‌اند همه منقطع میشود بغیر این سخن
و اما لَا اِلٰهَ اِلَّا الله پس بهشت جزای آنست چنانچه الله تعالی میفرماید هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ یعنی بهشت جزای

لا اله مگر بهشت بعودی کف دست میکنون ای محمد و بسند معتبر دیگر از حضرت رسول صلعم منقول است که هر که سبحان الله میگوید
الله تعالی برای او در بهشت درختی غرس مینماید و هر که الحمد لله میگوید درختی برای او میکارد و کسیکه لا اله الا الله میگوید
درختی برای او میکارد و کسیکه الله اکبر میگوید درختی برای او غرس مینماید شخصی از قریش بحضرت عرض کرد که پس ما در بهشت
درخت بسیار داریم حضرت فرمود که بلی ولکن بپرهیزید از اینکه آتشی بفرستید که آن درختان را بسوزانند زیرا که الله تعالی
میفرماید که ای گروه مؤمنان اطاعت نمائید خدا و رسول را و باطل مکنید عملهای خود را و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که فقرا بخدمت حضرت رسول آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا را مالی هست که با آن بنده آزاد کنند و ما نداریم
و ایشان را مالی هست که با آن حج کنند و ما نداریم و ایشان مال دارند که بوسیلهٔ آن در راه خدا جهاد کنند و ما نداریم حضرت
فرمود که هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید بهتر است از صد بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه سبحان الله بگوید بهتر است از صد شتر
با خود بحج که کشند آنها را از برای خدا و هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید بهتر است از صد اسب زین و لجام کرده که مردم سوار شوند
و بجهاد فرستند و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید کسی در آن روز عملش از او بهتر نباشد مگر کسیکه زیاده از صد مرتبه بگوید پس
چون خبر باغنیا رسید ایشان این اعمال را بجا آوردند فقرا بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند که اغنیا نیز این کارها کردند
حضرت فرمود که این فضل خداست بهر که میخواهد عطا میفرماید و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که الله تعالی
بر خود واجب گردانیده است که هر مؤمن که صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه لا اله الا الله
بگوید و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد پس بگوید اللهم زوجنی من الحور العین البته الله تعالی در بهشت حوری
باو کرامت فرماید و این پانصد کلمه مهر آن حوریه باشد پس از این جهت الله تعالی بحضرت رسول وحی فرستاد که مهر زنان
مؤمنه را پانصد درهم سنت کرد و بسند معتبر منقولست که بسیار بگوئید لا اله الا الله و الله اکبر را که هیچ چیز نزد الله تعالی
محبوبتر از این دو کلمه نیست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که سبحان الله نصف میزان اعمالست و الحمد لله
پر میکند میزان را و الله اکبر ما بین آسمان و زمین را پر میکند و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که بسیار بگوئید
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بدرستیکه این کلمات می آیند در روز قیامت با خیرات و ثوابهای

عظیم که از پیش رو

عظیم که از پیش رو و عقب خود دارند و اینهایند باقیات صالحات یعنی امور شایسته که از برای آدمی باقی میماند
نفع آنها و الله تعالی فرموده است باقیات صالحات بهتر و پاینده تر است از متاع زندگانی دنیا و بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که حضرت رسول صلعم روزی باصحاب خود التفات نموده فرموده که سپرها برای خود اخذ کنید و مهیا سازید
صحابه گفتند مگر دشمنی بما رو آورده است که سپر از برای دفع ضرر ایشان مهیا باید کرد فرمود که نه ولکن از برای آتش
جهنم از خود بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هر که بگوید سبحان الله نه از روی تعجب الله تعالی از آن تسبیح مرغی خلق فرماید که آن مرغ زبانی داشته باشد در میان ملائکه
مستعجان تسبیح الهی کند تا روز قیامت و همچنین الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر فصل دوم در ثواب تهلیل است
و ثواب انواع آن از حضرت رسول صلعم منقولست که الله تعالی بحضرت موسی علیه السلام خطاب فرمود که اگر آسمانها و ساکنان
آنها و زمین های هفتگانه در یک کفه ترازو باشد و لا اله الا الله در کفه دیگر باشد این کلمه بر آنها زیادتی میکند و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که تلقین کنید مرده های خود را در وقت جان کندن
بلا اله الا الله که گناهان را خراب میکند و در هم میشکند صحابه گفتند که یا رسول الله کسیکه در صحت بگوید چون است حضرت
فرمود که این بیشتر باعث در هم شکستن و برطرف شدن گناهان می شود بدرستیکه لا اله الا الله مونس مؤمن است
در حال حیوة و نزد مردن و در هنگام مبعوث شدن و بدرستیکه جبرئیل بمن گفت که یا محمد صلعم در قیامت جمعی را خواهی
دید که از قبرها رو سفید مبعوث میشوند و آواز بلند میگویند لا اله الا الله و الله اکبر و جمعی رو سیاه مبعوث میشوند
و فریاد میکنند یا ویلاه یا ثبوراه و بسند دیگر از حضرت رسول صلعم منقولست که قیمت بهشت لا اله الا الله است و بسند
دیگر از آنحضرت صلعم منقولست که هر که لا اله الا الله بگوید برای او درختی در بهشت بکارند از یاقوت سرخ که ریشه اش
در مشک سفید باشد و میوه اش از عسل شیرین تر و از برف سفید تر و از مشک خوشبوتر باشد و در آن درخت میوه ها
باشد بشکل پستان دختران باکره که چون شکافته شود هفتاد حله از میان آن بیرون آید و از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که هر بنده مسلمانی که لا اله الا الله بگوید آن کلمه بالا رود و هر سقفی را که بشکافد و هر گناهی از گناهان

او کرب رسد محو نماید تا چون بحسنات او برسد قرار گیرد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که هیچ عملی ثوابش عظیم تر
از شهادت لا اله الا الله نیست و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که بهترین عبادتها گفتن لا اله الا الله است
و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید عمل او در آن روز بهترین اعمال مردم باشد
مگر کسیکه بیشتر از او این کلمه را گفته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که فرمود هر عبادتی را اندازه ایست که بآن منتهی
می شود چنانچه الله تعالی نمازهای پنجگانه را واجب گردانیده و کسیکه آنها را ادا نماید بحد خود رسانیده است و همچنین کسیکه روزه
ماه رمضان را بگیرد فرضش را ادا کرده است و کسیکه حج کند اندازه اش بعمل آمده است بغیر ذکر یاد خدا که الله تعالی از آن
باندکی راضی نشده است و اندازه و نهایتی برای آن مقرر نساخته است بعد از آن این آیه را خواندند که یا ایها الذین
آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا که ترجمه ظاهر لفظش اینست که یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار و تسبیح و
تنزیه کنید او را در بامداد و پسین پس نهایتی برای ذکر مقرر نساخت بعد از آن فرمود که پدرم بسیار یاد خدا میکرد با او که
راه میرفتم مشغول ذکر بود و چون با او طعام میخوردم آنرا مشغول ذکر میدیدم و چون با مردم سخن میگفت او را از یاد خدا باز
نمیداشت و پیوسته میدیدم که زبانش بکامش چسبیده بود و مشغول ذکر لا اله الا الله بود و در صبح ما را جمع میکرد که مشغول
ذکر خدا و یاد او باشیم تا طلوع آفتاب و میفرمود که هر که قرآن میتواند خواند قرآن بخواند و هر که قرآن نمی تواند خواند ذکر خدا
بکند و خانه که در آن قرآن میخوانند و ذکر خدا میکنند برکت آنخانه بسیار می شود و شیاطین از آن خانه دوری میکنند
و آنخانه روشنی میدهد اهل آسمان را چنانچه ستارهای روشن اهل زمین را روشنی میدهند و خانه که در آن قرآن
خوانده نمی شود و یاد خدا در آن نمی کنند برکت آنخانه کم است و ملائکه از آن خانه دوری میکنند و شیاطین در آنخانه
حاضر می باشند و حضرت رسول فرمود که آیا شما را خبر دهم به بهترین اعمال شما که بیشتر موجب رفع درجات شما گردد و
نزد خداوند شما مقبولتر باشد و بهتر باشد از برای شما از دینار و درهم و بهتر باشد از برای شما از اینکه با دشمنان
دین ملاقات کنید و بکشید و کشته شوید گفتند بلی فرمود که یاد خدا بسیار کنید پس فرمود که شخصی بخدمت حضرت رسول
آمد و پرسید که بهترین اهل مسجد کیست فرمود که هر که ذکر بیشتر کند و فرمود که هر کرا خدا زبان ذاکر کرامت و عطا فرماید پس بتحقیق که

خیر دنیا و آخرت

خیر دنیا و آخرت باو کرامت فرموده است و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که هر که خدا را بسیار یاد کند خدا او را
دوست دارد و هر که ذکر خدا بسیار کند الله تعالی دو برات برای آن بنویسد یکی بیزاری از آتش جهنم و یکی بیزاری از
نفاق و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که لا اله الا الله را از روی اخلاص بگوید داخل بهشت شود و اخلاص
آنست که این کلمه طیبه او را مانع شود از مرتکب شدن هر چیزی که خدا حرام کرده است و بسند معتبر از آن حضرت منقولست
که هر که لا اله الا الله بگوید بر هر وجه بعجب خدا از آن کلمه مرغی خلق فرماید که تا روز قیامت بر بالای سر گوینده آن کلمه
بال زند و ذکر خدا کند و ثوابش از او باشد و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که تلقین کنید مردهای خود را به
لا اله الا الله بدرستیکه هر که آخر کلامش لا اله الا الله باشد داخل بهشت میشود و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که چون حضرت نوح داخل کشتی شد الله تعالی باو وحی نمود که هر وقت که خوف غرق شدن داشته باشی هزار مرتبه
لا اله الا الله بگو و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که جبرئیل بنزد حضرت رسول آمد و گفت یا محمد خوشا حال
کسیکه از امت تو که بگوید لا اله الا الله وحده وحده وحده و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقولست
که هر که صد مرتبه بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین خداوند عزیز جبار او را پناه دهد از فقر و وحشت قبر او را
بانس مبدل گرداند و ابواب توانگری او کرده و چنان باشد که در بهشت را کوبیده و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست
که هر که هر روز سی مرتبه این تهلیل را بخواند رو کند بتوانگری و پشت کند بدرویشی و فقر و در بهشت را بکوبید و بسند
معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که هر روز پانزده مرتبه این تهلیل را بخواند که لا اله الا الله حقا حقا لا اله
الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا الله تعالی روی رحمت خود را بسوی او بدارد و از روی
لطف بر نگردد تا او را داخل بهشت گرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر که هر روز بگوید اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله الله تعالی برای او هزار هزار حسنه بنویسد
و بروایت دیگر و هزار هزار حسنه برای او ثبت نماید و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقولست که هر که هر روز
ده مرتبه این دعا بخواند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا

بنویسد الله تعالی چهل شانه از برای او و چهل و پنجهزار حسنه و محو کند از نامه گناهان او چهل و پنجهزار گناه و بلند گرداند از
برای او چهل و پنجهزار درجه و در روایت دیگر وارد شده است که این دعا حرزی باشد از برای او و در آن روز از شر شیطان
و مردم صاحب سلطنت و در آن روز گناه کبیره او را فرا نگیرد و بروایت دیگر وارد شده است که هر که در روزی این دعا
بخواند الله تعالی چهل و پنجهزار حسنه بنویسد و چهل و پنجهزار گناه محو فرماید و چهل و پنجهزار درجه بلند گرداند و چنان باشد
که در آن روز دوازده مرتبه قرآن را ختم کرده باشد و الله تعالی در بهشت خانه از برای او بنا کند فرماید فصل سیم در فضیلت
تسبیح است بسند معتبر از یونس بن یعقوب منقولست که از حضرت صادق ع سؤال نمود که کسیکه صد مرتبه سبحان الله بگوید
او ذکر بسیار کرده است و عمل بقول خدا نموده خدا در اینکه امر به ذکر کثیر نموده کرده است فرمود که بلی و بسند صحیح از آن حضرت منقولست
که هر که بگوید سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده الله تعالی سه هزار حسنه از برای او ثبت نماید و سه هزار گناه
از او محو نماید و سه هزار درجه از برای او مرتفع گرداند و مرغی در بهشت از برای او خلق نماید که تسبیح الهی کند و ثواب
تسبیحش از او باشد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چون بنده سبحان الله میگوید جمیع ملائکه بر او صلوات میفرستند
و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هر که سی مرتبه بگوید سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده
رو کند بتوانگری و پشت کند از فقر و بکوبد در بهشت را و از حضرت رسول ع منقولست که هر که بگوید سبحان الله و بحمده
ایزد تعالی برای او دو هزار هزار حسنه بنویسد و دو هزار هزار گناه از او محو نماید و دو هزار هزار درجه برای او بلند گرداند و هر که زیاده
بگوید خدا ثوابش را زیاده گرداند و هر که استغفار نماید خدا گناهانش را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که هر که در هر روز سی مرتبه سبحان الله بگوید الله تعالی از او دفع نماید هفتاد نوع از بلا را که سهلتر آنها فقر باشد و بسند
دیگر همین مضمون از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که حق سبحانه و تعالی چون
نور مقدس نبوی را خلق نمود و او را در حجاب القدرة دوازده هزار سال ساکن گردانید و در آنجا آن حضرت این تسبیح را
میگفت سبحان ربی الاعلی و در حجاب العظمة یازده هزار سال ماند و این تسبیح میگفت سبحان عالم السر و در حجاب
المنة ده هزار سال ماند و این تسبیح میگفت سبحان من هو قائم لا یلهو و در حجاب الرحمة نه هزار سال ساکن بود و این

تسبیح را

تسبیح را میگفت سبحان من هو دائم لا یسهو و در حجاب الکرامة هفت هزار سال باین تسبیح مشغول بود سبحان
من هو غنی لا یفتقر و در حجاب المنزلة شش هزار سال این تسبیح میگفت سبحان العلیم الکریم و در حجاب الهدایة پنجهزار
سال ماند و این تسبیح میفرمودند سبحان ذی العرش العظیم و در حجاب النبوة چهار هزار سال ساکن شد باین تسبیح
سبحان رب العزة عما یصفون و در حجاب الرفعة سه هزار سال ماند و این تسبیح میگفت سبحان ذی الملک و الملکوت
و در حجاب الهیبة دو هزار سال ماند و خدا را این تسبیح میفرمودند سبحان الله و بحمده و در حجاب الشفاعة هزار سال
باین تسبیح اشتغال داشت سبحان ربی العظیم و بحمده فصل چهارم در فضیلت تحمید است و انواع محامد بسند معتبر منقولست
که از حضرت صادق ع پرسیدند که کدام عمل نزد الله تعالی بهترین اعمال است فرمود که حمد او کردن و از حضرت علی بن الحسین ع
منقولست که هر که بگوید الحمد لله شکر جمیع نعمتهای خدا را ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که حضرت
رسول ص میفرمود که هر که را خدا نعمتی کرامت فرماید حمد الهی بکند و هر که روزی او دیر برسد استغفار کند و هر که را اندوهی
رو دهد و یا کاری دشوار پیش آید بگوید لا حول و لا قوة الا بالله و بسند معتبر دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
که حضرت رسول را امری رو میداد که موجب سرور بود میفرمود که الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و چون امری
رو میداد که موجب الم بود میفرمود الحمد لله علی کل حال و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول ص
هر روز حمد الهی میکردند سیصد و شصت مرتبه بعدد رگهای بدن باین حمد که الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال
و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون کسی را به بینی که ببلائی مبتلا گردیده است سه مرتبه این تحمید را آهسته
بخوان که او نشنود الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و لو شاء فعل بعد از این فرمود که هر که در این حال این دعا را
بخواند هرگز بآن بلا مبتلا نشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع مرویست که هر که بگوید الحمد لله کما هو اهله کاتبان
اعمال از نوشتن باز میمانند و میگویند خداوندا ما غیب را نمیدانیم یعنی حمدی را که تو سزاوار آنی ثواب آنرا نمیدانیم
الله تعالی در جواب ایشان می فرماید که آنچه بنده من گفته است شما بنویسید و ثوابش بر من است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت
منقولست که هر که هر روز هفت مرتبه بگوید الحمد لله علی کل نعمة کانت او هی کائنة شکر نعمتهای آینده و گذشته را ادا کرده

فصل پنجم در فضیلت استغفار است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که خود را خوشبو و معطر گردانید باستغفار تا رسوا نکند شما را بوهای بد گناهان و در حدیث دیگر فرمود که استغفار روزی را زیاد میکند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که استغفار کردن و گفتن لا اله الا الله بهترین دعاهای استغفار است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون بنده استغفار کند صحیفهٔ عملش بالا میرود و می درخشد و نور میدهد و از حضرت علی ابن الحسین ع منقولست که هر که بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه متکبر و جبار نیست و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که استغفار کردن و گفتن لا اله الا الله بهترین عبادات است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص در مجلسی که می نشسته هر چند کم اندک می نشسته بر نمی خاسته تا بیست و پنج مرتبه استغفار نمی کرد و بسند دیگر از آن حضرت منقولست که حضرت رسول ص هفتاد مرتبه میفرمودند که استغفر الله و هفتاد مرتبه میفرمودند که اتوب الی الله و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که گناهی میکند هفت ساعت او را مهلت میدهند پس اگر این استغفار را سه مرتبه خواند برای او نمی نویسند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که در روزی صد مرتبه بگوید استغفر الله حق تعالی هفتصد گناه او را بیامرزد و خیری نیست در بنده که هر روز هفتصد گناه بکند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هر مؤمنی که در شبانه روزی چهل گناه کبیره بکند و با ندامت و پشیمانی بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات و الارض ذی الجلال و الاکرام و اسئله ان یصلی علی محمد و آل محمد و ان یتوب علی البته الله تعالی گناهان او را بیامرزد و خیری نیست در بنده که در شبانه روزی زیاده از چهل گناه کبیره بکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت ع منقولست که حضرت رسول ص در هر روزی و شبی صد مرتبه توبه و استغفار میکردند با آنکه گناهی از آن حضرت هرگز صادر نمی شد فصل ششم در فضیلت اذکار متفرقه است بسند صحیح از حضرت جعفر بن محمد الصادق ع منقولست که فرمود که عجب دارم از کسیکه او را خوفی از دشمنی یا غیر او باشد چرا پناه نمی برد باین کلمه که حسبنا الله و نعم الوکیل زیرا که الله تعالی میفرماید که انجماعتی که این کلمه را گفتند برگشتند با نعمتی عظیم از جانب خدا و فضل بسیار و بایشان نرسید بدی و عجب دارم از کسیکه غمی او را عارض میشود چرا پناه نمی برد باین کلمه که

حضرت یونس

حضرت یونس در شکم ماهی گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین زیرا که الله تعالی بعد از این میفرماید که پس ما دعای یونس را مستجاب کردیم و او را نجات دادیم همچنین نجات میدهیم مؤمنان را و عجب دارم از کسیکه دشمنان در مقام مکر با او باشند چرا پناه نمی برد باین آیه که افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد زیرا که الله تعالی میفرماید که چون مؤمن آل فرعون این کلمه را گفت خدا او را حفظ کرد و نگاه داشت از بدیهای آنچه نسبت باو کرده بودند و عجب دارم از کسیکه اراده مال و متاع دنیا داشته باشد چرا پناه نمی برد باین کلمه که ما شاء الله لا قوة الا بالله زیرا که الله تعالی میفرماید که برادر مؤمن ببرادر کافر گفت که چرا داخل باغ خود که شدی این کلمه را نگفتی اگر مرا چنین می بینی که مال و فرزندم از تو کمتر است پس شاید پروردگار من بهتر از بهشت تو بمن عطا فرماید و شاید که الله تعالی در مقام جزم اطلاق میکند و بسند های معتبر از آن حضرت علیه السلام منقولست که شخصی بخدمت حضرت رسول ص آمده شکایت نمود از وسوسهٔ سینه و بسیاری قرض و احتیاج حضرت فرمود که مکرر این کلمات را بخوان توکلت علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا بعد از اندک وقتی آمد بخدمت آن حضرت آمد و گفت ببرکت آن دعا الله تعالی وسوسهٔ سینهٔ مرا برطرف کرد و قرض مرا موفی ساخت و روزی مرا فراخ گردانید و بسند صحیح دیگر از آن حضرت منقولست که حضرت رسول ص فرمود که حضرت آدم بالله تعالی شکایت کرد وسوسهٔ خاطر و اندوه جبرئیل ع نازل شد و گفت یا آدم بگو لا حول و لا قوة الا بالله چون آدم این کلمه را گفت وسوسه و اندوه او برطرف شد و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که نعمتهای الهی برای او بسیار شود بگوید الحمد لله رب العالمین و کسیکه فقر و احتیاج برای او زیادتی کند بسیار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستیکه این کلمه گنجیست از گنجهای بهشت و در آن شفا از هفتاد و دو درد است که کمتر آنها غم و اندوه است و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که در شب معراج الله تعالی بحضرت رسول ص وحی نمود که بتو عطا کردیم دو کلمه از خزینه های عرش خود لا حول و لا قوة الا بالله و لا منجا منک الا الیک و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که گفتن لا حول و لا قوة الا بالله موجب شفای از نود و نه درد است که سهلتر آنها غم و اندوه است و از حضرت صادق ع منقولست که هر که اندوهی

عارض گردد بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در حدیث دیگر منقول است که ابو ذر گفت که حضرت رسول امرا
وصیت نمود که این کلمه را بسیار بگویم و بسند صحیح از حضرت صادق منقول است که هر که هر روز صد مرتبه لا حول و لا قوة
الا بالله بگوید الله تعالی از او هفتاد نوع از بلا را دفع نماید که سهل‌ترین آنها هم و اندوه باشد و بسند معتبر دیگر از آن حضرت
منقول است که هر که دعا کند و ختم کند دعای خود را بگفتن ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله البته دعای او مستجاب شود
و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که هر که هفتاد مرتبه بگوید ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله حق تعالی بگرداند
از او هفتاد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها آن باشد که دیوانه شود و یا بسبب بو انگی هلاک شود و در حدیث دیگر از آنحضرت
منقول است که الله تعالی را ملکی هست موکل باسمان اول اسمعیل نام دارد چون بنده هفت نوبت بگوید یا ارحم الراحمین
آن ملک میگوید که ارحم الراحمین صدای ترا شنید هر حاجت که داری بطلب تا عطا کند و بسند صحیح از آن حضرت منقول است
که هر که ده مرتبه بگوید یا الله الله تعالی با او خطاب فرماید که لبیک چه حاجت داری و همچنین اگر ده مرتبه بگوید یا رب
همچنین خطاب کند او را و ایضا بسند صحیح از آنحضرت منقول است که هر که ده مرتبه بگوید یا رب یا الله انقدر که یک نفس او وفا کند
با او خطاب فرماید که لبیک حاجت خود را بگو و در حدیث دیگر فرمود که بعضی از فرزندان پدرم بیمار شد پدرم بر او گذشت
فرمود که ده مرتبه بگو یا الله که هیچیک از مؤمنان ده مرتبه این کلمه را نمی‌گوید مگر آنکه پروردگار عالم میفرماید که لبیک ای بنده
مؤمن چه حاجت داری حاجت خود را سؤال کن و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود که پدرم را
در خواب دیدم که فرمود هرگاه به تنگی و سختی گرفتار شوی بسیار بگو یا رؤف یا رحیم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که به بعضی از اصحاب خود فرمود که میخواهی ترا تعلیم کنم اسم اعظم الهی را بخوان سوره حمد و سوره قل هو الله احد و آیة
الکرسی و سوره انا انزلناه را پس رو بقبله کن و هر حاجت که داری از خدا بطلب و بسند معتبر دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام
منقول است که اسم اکبر خدا است یا حی یا قیوم و بروایت دیگر از حضرت علی بن الحسین منقول است که این دعا مشتمل است بر اسم
اعظم یا الله یا الله یا الله وحدک وحدک لا شریک لک انت المنان بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام
و ذو الاسماء العظام و ذو العز الذی لا یرام و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

بعد از خواندن

بعد از خواندن این دعا هر حاجت که داری بطلب و بسند معتبر از سکین ابن عمار مرویست که گفت که شبی در مکه خوابیده بودم
شخصی بخواب من آمد و گفت برخیز که شخصی خدا را در زیر میزاب باسم اعظم رب الارباب میخواند بیدار شدم و بخواب رفتم
پس بار دیگر مرا صدا زد و همان سخن را گفت بیدار شدم و باز بخواب رفتم در مرتبه سیم مرا صدا زد که برخیز که موسی ابن جعفر
خدا را باسم اعظم میخواند در تحت میزاب سکین میگوید که برخواستم و غسل کردم و چون بنزد حجر آمدم شخصی را دیدم که جامه
خود را بر سر پیچیده و در سجده است در پشت سر آنحضرت نشستم این دعا میخواندند یا نور یا قدوس سه مرتبه یا حی یا قیوم
سه مرتبه یا حی لا یموت سه مرتبه یا حی حین لا حی سه مرتبه یا حی لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک بلا اله الا انت سه مرتبه
اسئلک بانک لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک یا لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک باسم الله الرحمن الرحیم العزیز المبین
سه مرتبه سکین گفت که آنحضرت مکرر این دعا را خواندند من حفظ کردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که هر مؤمنی که این کلمات بخواند من ضامنم او را در دنیا و آخرت اما در دنیا پس ملائکه او را بشارت دهند بهنگام مردن
و اما در آخرت پس الله تعالی بعدد هر کلمه خانه در بهشت با او کرامت فرماید و دعا اینست یا اسمع السامعین و یا ابصر الناظرین
و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین و یا احکم الحاکمین باب دویم در بیان اذکاری که مخصوص وقتی چند اند و این
باب مشتمل است بر چند فصل فصل اول در تعقیب نماز صبح و شام است و اذکاری که در صبح و شام باید خواند بسندهای معتبر
از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که چون از نماز شام فارغ شوی از جای خود حرکت مکن و با کسی سخن مگو
مرتبه بگو بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و همچنین صد مرتبه بگوید بعد از نماز صبح بدرستیکه
هر که در این دو وقت اینها را بخواند الله تعالی از او دفع کند صد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها خوره و پیسی و شر شیطان
و شر پادشاهان باشد و از حضرت امام رضا منقول است که هر که صد مرتبه این کلمات را بخواند بعد از نماز صبح باسم اعظم الهی
نزدیکتر است از سیاهی چشم بسفیدی چشم و بدرستیکه اسم اعظم در این کلمات داخل است و بچندین سند از حضرت صادق
منقول است که هر که این کلمات را بعد از نماز صبح و شام هفت مرتبه بخواند الله تعالی هفتاد نوع از بلا را دفع کند که کمترش قولنج
و پیسی و دیوانگی و خوره باشد و اگر نامش در نامه اشقیا باشد محو کند و در نامه سعدا ثبت نماید و در روایت دیگر سه مرتبه

واقع شده است با همین ثواب و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که صد مرتبه بعد از نماز صبح بگوید ما شاء
الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم در آن روز نبیند امری که مکروه او باشد و بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق
منقولست که هر که پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب ده مرتبه بگوید این تهلیل را بخواند لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر کفاره گناهان او باشد
در آن روز و بروایت دیگر خدا را ملاقات نکند بنده بهتر از عمل او مگر کسیکه مثل عمل او کرده باشد و در روایت دیگر وارد شده است
که سنت واجب است که این تهلیل را ده مرتبه بخوانند و ده مرتبه بگویند اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و
اعوذ بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم و فرمود که اگر این دو ذکر را در این دو وقت فراموش کنی قضا کن چنانچه
نماز را قضا میکنی و احادیث در فضیلت این دو ذکر بسیار است و بسند معتبر دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که در
وقت طلوع صبح ده مرتبه آن تهلیل را بگوید که گذشت و ده مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد و سی و پنج مرتبه سبحان الله
و سی و پنج مرتبه الحمد لله بگوید او را در آن صباح از غافلان ننویسند و اگر همین ذکر را در شام بگوید او را در آن شب از غافلان
ننویسند و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که در وقت شام صد مرتبه الله اکبر بگوید چنان باشد که صد بنده آزاد
کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن
آفتاب الله تعالی ثواب صد بنده آزاد کردن در نامه عملش بنویسد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول
فرمود که در فرزند آدم سیصد و شصت رگ است که صد و هشتاد رگ از آنها متحرک است و صد و هشتاد رگ دیگر ساکن که اگر یکی از
رگهای متحرک ساکن شود یا یکی از رگهای ساکن متحرک شود او را خواب نمی برد لهذا حضرت رسول در هر صبح و شام سیصد و شصت
مرتبه میگفتند الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که در صبح چهار مرتبه بگوید
الحمد لله رب العالمین بتحقیق که شکر آن روز را ادا کرده است و همچنین که در شام چهار مرتبه بگوید شکر آن شب را ادا کرده است و
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که حضرت رسول بر شخصی گذشتند که باغ خود را درخت میکشت حضرت ایستادند
و فرمودند که میخواهی که ترا دلالت کنم بر درختی که اصلش ثابت تر و میوه اش زودرس تر و نیکوتر و باقی تر باشد گفت بلی

فرمود که در

فرمود که در هر صبح و شام بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تا الله تعالی بعدد هر تسبیحی ده درخت
در بهشت بجهت تو کرامت فرماید از انواع میوه ها و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که در هر صبح این دعا را بخوان اصبحت
بالله مؤمنا علی دین محمد و سنته و دین علی و سنته و دین الاوصیاء و سنتهم آمنت بسرهم و علانیتهم و شاهدهم و
غائبهم و اعوذ بالله مما استعاذ منه رسول الله و علی و الاوصیاء صلوات الله علیهم و ارغب الی الله فیما رغبوا الیه
و لا حول و لا قوة الا بالله و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که هر که در صبح و شام سه نوبت بگوید رضیت
بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن بلاغا و بعلی اماما و بالاوصیاء من ولده ائمة بر الله
لازم است که در روز قیامت او را راضی گرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر بنده که قبل از طلوع
آفتاب این دعا را بخواند الله اکبر الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و الحمد لله رب العالمین کثیرا لا شریک
له و صلی الله علی محمد و آله ملکی مبادرت نماید و این دعا را در میان دو بال خود بگیرد و باسمان اول در آید ملائکه باو گویند
که چه چیز با خود داری در جواب گوید که شخصی از مؤمنان باین کلمات تکلم نموده و کلمات را برای ایشان بخواند ملائکه گویند خدا رحم
کند آنکسی را که این کلمات را خوانده است و گناهان او را بیامرزد پس بهر آسمانی که گذرد ملائکه از او سؤال کنند و چون جواب
گوید همین دعا کنند و همچنین حملهٔ عرش نیز برای او دعا کنند و آن ملک آن کلمات را ببرد و در دیوان کنوز که اعمال خالص
مؤمنان در آنجا ثبت است ثبت نماید و بسند عالی از ابو حمزهٔ ثمالی منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود
از تفسیر آنچه الله تعالی در شان حضرت ابراهیم فرموده که حقوق الهی و اوامر او را تمام و وافی ادا نمود حضرت فرمود که چون
صبح میکرد سه مرتبه میگفت اصبحت و ربی محمود اصبحت لا اشرک بالله شیئا و لا ادعو مع الله الها و لا اتخذ من دونه
ولیا و همچنین در شام سه مرتبه میفرمود و اگر در شام خوانند بجای اصبحت در هر دو جا امسیت میباید گفت و بسند صحیح از حضرت
امام جعفر صادق منقولست که حضرت نوح در هر صبح و شام ده مرتبه این دعا را میخواندند اللهم انی اشهد انه ما
اصبح لی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر بها علی حتی ترضی و بعد الرضا
و باین سبب الله تعالی او را عبد شکور فرمود یعنی بنده بسیار شکر کننده و اگر در شام خوانند چنین بگویند که اللهم ما امسی بی من نعمة

و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر که در صبح انگشتر عقیق در دست راست خود داشته باشد و پیش از آنکه با احدی
نظر کند نگین عقیق را بکف دست خود بگرداند و با آن نگین نظر کند و سوره انا انزلناه را بخواند پس این دعا بخواند آمنت
بالله وحده لا شریک له و کفرت بالجبت والطاغوت و آمنت بسر آل محمد و علانیتهم و ظاهرهم و باطنهم و اولهم
و آخرهم حق تعالی در آن روز از شر جمیع بلاهای آسمان و زمین ضبط نماید و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هر که بعد از نماز صبح
هفتاد مرتبه استغفار بگوید خدا او را بیامرزد اگر چه هفتاد هزار گناه کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست
که هر که در وقت شام سه مرتبه بگوید سبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین
تظهرون هیچ خیری از او در آن شب فوت نشود و جمیع شرور و بدیهای آن شب از او دفع شود و همچنین اگر صبح سه مرتبه بخواند
هیچ خیری در آن روز از او فوت نشود و جمیع شرور در آن روز از او دور گردد و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که بعد از
نماز شام سه مرتبه بگوید الحمد لله الذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره حق تعالی خیر بسیاری باو کرامت فرماید و بسند
صحیح منقولست از حضرت صادق که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که چون بمعراج رفتم ملائکه مرا دعائی تعلیم نمودند که هر صبح
و شام میخوانم اللهم ان ظلمی اصبح مستجیرا بعفوک وذنبی اصبح مستجیرا بمغفرتک وذلی اصبح مستجیرا بعزک وفقری اصبح
مستجیرا بغناک ووجهی البالی اصبح مستجیرا بوجهک الباقی الذی لا یفنی و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که
شیبه هذلی بخدمت حضرت رسول آمد و گفت یا حضرت رسول من پیر شده ام و قوتم ضعیف شده است از اعمالی که عادت
کرده بودم با تنها از نماز و روزه و حج و جهاد پس مرا کلامی تعلیم کن که حق تعالی مرا بآن نفع دهد و سبک کن بر من یا رسول الله
حضرت فرمودند که اعاده کن این سخن را تا اینکه سه مرتبه این کلام را ادا نمود حضرت فرمودند که بر دور تو هیچ درختی و کلوخی نماند
که گریست بسبب ترحم بر تو پس چون نماز صبح کنی ده مرتبه بگو سبحان الله العظیم وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستیکه
حق تعالی ترا عافیت میدهد بسبب این ذکر از کوری و دیوانگی و خوره و فقر و ضعف و پیری گفت یا رسول الله این برای دنیاست
از برای آخرت چه چیز باید خواند فرمودند که بعد از هر نماز بگو اللهم اهدنی من عندک وافض علی من فضلک وانشر علی
من رحمتک وانزل علی من برکاتک بعد از آن فرمود که اگر عمدا این دعا را ترک نکند تا از دنیا برود در روز قیامت هشت

از بهشت از برای

در بهشت از برای او بگشایند از هر دری که خواهد داخل شود و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقولست که هر که هر روز
بیست و پنج نوبت بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات حق تعالی بعدد هر مؤمنی که گذشته است
و خواهد آمد تا روز قیامت حسنه در نامه عمل او بنویسد و گناهان او را محو کند و درجه او را بلند گرداند و بسند معتبر از بهلقام منقولست
که بخدمت حضرت موسی بن جعفر معروض نمود که دعائی تعلیم من نمائید که جامع مطالب دنیا و آخرت باشد حضرت فرمود که
بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب بگو سبحان الله العظیم وبحمده واستغفر الله واسئله من فضله بهلقام گفت که من بدحالتر
و پریشان تر از جمیع اهلبیت خود بودم ببرکت این دعا امروز حالم از همه بهتر است و شیخ طوسی علیه الرحمه در تعقیب نماز صبح فرموده
که صد نوبت بگوید استغفر الله واتوب الیه و صد نوبت بگوید اسئل الله العافیة و صد نوبت بگوید استجیر بالله من النار واسئله الجنة
و صد نوبت بگوید اسئل الله الحور العین و صد نوبت سوره قل هو الله احد بخواند و صد نوبت بگوید صلی الله علی محمد وآل محمد
و صد مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و ده نوبت آیة الکرسی
و ده نوبت سوره انا انزلناه و ده نوبت این دعا بخواند اللهم اقذف فی قلوب العباد محبتی وحبب السموات والارض
رزقی والق الرعب فی قلوب اعدائک منی وانشر رحمتک لی واتمم نعمتک علی واجعلها موصولة بکرامتک ایای و
اوزعنی شکرک واوجب لی المزید لدیک ولا تنسنی ذکرک ولا تجعلنی من الغافلین فضیلت بسیار در اذکار و ادعیه که در
عقب هر نماز باید خواند بدانکه بهترین تعقیبات تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها است سی و چهار مرتبه الله اکبر
و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه سبحان الله چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که عبادت کرده
نمی شود خدا به تحمیدی که بهتر باشد از تسبیح فاطمه علیها السلام و اگر از آن چیزی بهتری بود حضرت رسول آنرا بفاطمه عطا
میفرمود و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که تسبیح فاطمه علیها السلام را در هر روز بگوید در عقب هر نماز بخواند
محبوبتر است نزد من از اینکه هزار رکعت نماز در هر روز بکند و در حدیث دیگر فرمود که هر که تسبیح فاطمه را بخواند و بعد از آن
لا اله الا الله بگوید گناهانش آمرزیده می شود و بسند صحیح از آن حضرت منقولست که روزی حضرت رسول باصحاب خود
فرمود که آنچه دارید از جامه ها و ظرفها اگر جمع کنید و بر روی هم گذارید به آسمان میرسد گفتند نه یا رسول الله فرمود که میخواهید

که شما را ولایت کنم بر علی که اصلش در زمین است و شاخش در آسمان گفتند بلی یا رسول الله ص فرمود که هر یک از شما که از نماز
واجب فارغ شوید سی نوبت بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ بدرستیکه اصل این کلمات در زمین است
و شاخهاشان در آسمانست و دفع میکند سوختن و غرق شدن و خانه خراب شدن و بچاه افتادن و مرگهای بد را از
خود و اینها باقیات صالحات اند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت صادق ع منقولست که هرکه چهل مرتبه این تسبیحات اربع را بعد از
هر نماز فریضه بخواند پیش از آنکه پای خود را از قبله بگرداند هر حاجتی که از خدا سؤال کند باو عطا فرماید و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر ع مرویست که بعد از نماز فریضه پیش از آنکه پاهای خود را از قبله بگرداند از حالت تشهد تغیر دهد سه مرتبه بگوید
أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ حق تعالی گناهان او را بیامرزد اگرچه
مثل کف دریا باشد و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که گفت کمتر چیزی که مجزیست از دعا بعد از نماز فریضه آنست
که بگوئی اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ فِي أُمُورِي كُلِّهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ و بسند معتبر دیگر منقولست
که محمد ابن ابراهیم بخدمت حضرت امام موسی کاظم ع نوشت که میخواهم دعائی تعلیم من فرمائی که بعد از هر نماز بخوانم و حق تعالی
بسبب آن خواندن خیر دنیا و آخرت را برای من جمع نماید حضرت نوشت که بگو أَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَعِزَّتِكَ الَّتِي لَا تُرَامُ
وَقُدْرَتِكَ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنْ شَرِّ الْأَوْجَاعِ كُلِّهَا و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که هرکه بعد از نماز واجبی سی مرتبه سُبْحَانَ اللهِ بگوید بر بدنش گناهی نماند مگر آنکه بریزد و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
منقولست که کسیکه خواهد که چون از دنیا بیرون رود از گناهان پاک باشد مانند طلای بیغش و مظلمه احدی نزد او نباشد که از
او طلب نماید باید که بعد از نمازهای پنجگانه دوازده مرتبه قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ بگوید پس دست خود را بجانب آسمان بگشاید و بگوید
اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ الطَّاهِرِ الطُّهْرِ الْمُبَارَكِ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ وَسُلْطَانِكَ الْقَدِيمِ يَا
وَاهِبَ الْعَطَايَا وَيَا مُطْلِقَ الْأُسَارَى وَيَا فَكَّاكَ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِي
مِنَ النَّارِ وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنَ الدُّنْيَا آمِنًا سَالِمًا وَتُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ سَالِمًا وَأَنْ تَجْعَلَ دُعَائِي أَوَّلَهُ فَلَاحًا وَأَوْسَطَهُ نَجَاحًا وَآخِرَهُ صَلَاحًا
إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ بعد از آن فرمود که این از دعاهای مخفی است که حضرت رسالت پناهی ص تعلیم من نمود و امر فرمود

که تعلیم

که تعلیم حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما نمایم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون حضرت
رسالت پناهی ص فتح مکه نمود نماز ظهر را نزد حجر الاسود با اصحاب خود نمود چون سلام گفت سه مرتبه دست برداشت و
سه مرتبه اللهُ أَكْبَرُ گفت پس این دعا خواند لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَأَعَزَّ جُنْدَهُ
وَغَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس رو باصحاب کردند و فرمودند
که ترک مکنید این تکبیر و این دعا را بعد از نماز واجب بدرستیکه هرکه بعد از سلام نماز این را بخواند بتحقیق که ادا کرده است
آنچه بر او واجب است از شکر حق سبحانه و تعالی و تقویت اسلام و اهل اسلام و بسند صحیح منقولست از احمد ابن محمد ابن ابی نصر
بزنطی که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که چگونه صلوات و سلام بعد از نماز واجب بر حضرت رسول ص میباید
فرستاد حضرت فرمودند که السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللهِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خِيَرَةَ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صِفْوَةَ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ
اللهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ
رَبِّكَ وَعَبَدْتَهُ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ فَجَزَاكَ اللهُ يَا رَسُولَ اللهِ أَفْضَلَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ و موافق احادیث معتبره میباید بعد از هر نماز
بگوید اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَجِرْنَا مِنَ النَّارِ وَارْزُقْنَا الْجَنَّةَ وَزَوِّجْنَا مِنَ الْحُورِ الْعِينِ و بسند معتبر
منقولست که حضرت امام جعفر صادق ع از جای نماز خود بر نمیگشت تا چهار ملعون و چهار ملعونه را لعنت میکرد پس
باید که بعد از هر نماز بگوید اللّٰهُمَّ الْعَنْ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَمُعَاوِيَةَ وَعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ وَهِنْدَ وَأُمَّ الْحَكَمِ و بعد از
تعقیبات در باب فضایل سوره‌ها و آیات قرآن گذشت و در باب صلوات نیز بعضی مذکور شده و در این کتاب چون بتقریب
مذکور شود بهمین اکتفا می نمائیم فصل سیم در تعقیب مخصوص نماز ظهر است بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که حضرت رسول ص بعد از نماز ظهر این دعا میخواندند لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ رَبُّ
الْعَرْشِ الْكَرِيمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مُوجِبَاتِ رَحْمَتِكَ وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَالْغَنِيمَةَ مِنْ كُلِّ

... والسلام علیکم ثم اللّهمّ لا تدع لی ذنبا الا غفرته ولا همّا الا فرّجته ولا سقما الا شفیته ولا عیبا
الا سترته ولا رزقا الا بسطته ولا خوفا الا آمنته ولا سوءا الا صرفته ولا حاجة هی لک رضا ولی فیها
صلاح الا قضیتها یا ارحم الراحمین آمین یا رب العالمین ٭ فصل چهارم در بیان تعقیب نماز عصر است بسند معتبر از
حضرت امام جعفر صادق منقولست که هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار بگوید حق سبحانه و تعالی هفتصد گناه او را
بیامرزد و اگر هفتصد گناه نداشته باشد باقی را از گناهان پدرش بیامرزد و اگر پدرش هم بقدر گناه نداشته باشد
از گناهان مادرش و اگر نه از گناهان برادرش و اگر نه از گناهان خواهرش و همچنین با خویشان هر که باو نزدیکتر باشد
و در حدیث دیگر هفتاد و هفت مرتبه استغفار وارد شده است و ثواب عظیم برای ده مرتبه سوره انا انزلناه بعد از نماز عصر
خواندن گذشت و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که هر که هر روز بعد از نماز عصر یکمرتبه بگوید استغفر الله الذی لا
اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذا الجلال والاکرام واتوب الیه واسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل
خاضع فقیر بائس مسکین مستکین مستجیر لا یملک لنفسه نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا حق تعالی
امر فرماید که صحیفه گناهانش را بدرند هر چند گناه بسیار در آن باشد فصل پنجم در بیان تعقیب مخصوص نماز خفتن است
بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی منقولست که هر که بعد از نماز خفتن هفت نوبت سوره انا انزلناه را بخواند در امان الهی
باشد تا صبح و شیخ طوسی رحمة الله علیه نقل کرده است که مستحب است بعد از نماز خفتن خواندن سوره حمد و قل هو الله و معوذتین
هر یک ده مرتبه و تسبیحات اربع ده مرتبه و اللهم صل علی محمد و آل محمد ده مرتبه فصل ششم در بیان سجده شکر است بدانکه از
جمله سنتهای مؤکده بعد از نماز سجده شکر است و فضایل این سجده در احادیث بسیار است حتی آنکه بسند معتبر از حضرت
صادق منقول است که دو سجده شکر واجب است بر هر مسلمانی نماز خود را بآن تمام میکنی و خداوند خود را خوشنود میگردانی و ملائکه را
بعجب می آوری بدرستیکه بنده که نماز میکند و بعد از آن سجده شکر بجا می آورد حق سبحانه و تعالی حجاب از میان بنده
و ملائکه بر میدارد و میفرماید که ای ملائکه نظر کنید به بنده من که فرض مرا ادا کرده و عهد مرا تمام ادا کرده و بعد از آن شکر نعمت مرا
بجای می آورد ای ملائکه چه ثواب او را نزد من است ملائکه گویند که پروردگارا رحمت خود را شامل حال او گردان باز پیغمبر

که دیگر چه چیز

که دیگر چه چیز باو عطا کنم میگویند پروردگارا بهشت خود را باو عطا کن باز میفرماید که چه چیز باو کرامت فرمایم میگویند که امور
او را کفایت کن و همچنین حق سبحانه و تعالی سؤال مینماید و ملائکه جواب میگویند تا آنکه هیچ چیز نمی ماند که علم ملائکه باو احاطه
کند مگر آنکه او را میگویند باز چون حق تعالی سؤال میفرماید ایشان میگویند پروردگارا علم ما بیش ازین احاطه نکرده است پس
حق تعالی فرماید که من شکر او میکنم چنانکه او شکر من کرد و رو بفضل و احسان خود را بسوی او میدارم و او را در باب معرفت
خود کامل میگردانم و بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق منقولست که حق سبحانه و تعالی بحضرت موسی
خطاب فرمود که ای موسی میدانی که چرا ترا از میان بندگان خود برگزیدم و کلیم خود گردانیدم گفت نه ای پروردگار من
خطاب رسید که من چون نظر کردم نفس ترا نزد بندگی خود از همه کس ذلیل تر یافتم هر گاه که از نماز فارغ می شوی دو طرف روی خود را
نزد من بر خاک میگذاری پس حضرت موسی بسجده در آمد و پهلوهای روی خود را از روی تذلل بر خاک مالید نزد پروردگار
خود تا حق تعالی باو وحی فرمود که سر بردار ای موسی و دست خود را بر موضع سجود بمال و بر رو و بدن خود بمال که باعث ایمنی
تو میگردد از هر بلای و دردی و آفتی و بدانکه اقل سجده شکر آنست که سر بسجده گذارد و سه نوبت بگوید شکرا لله چنانچه
از حضرت امام رضا منقولست و ایضا از آنحضرت منقولست که صد مرتبه عفوا بگوید یا صد مرتبه شکرا و اگر در سجده اول
صد مرتبه عفوا یا العفو العفو بگوید و بعد از آن جانب راست رو را بر زمین گذارد و هر دعا و ذکری که داند بخواند مثل
یا الله یا رباه یا سیداه و همچنین پهلوی چپ رو را بر زمین گذارد و چنین دعائی یا ذکری بخواند پس بار دیگر پیشانی را
بر زمین گذارد و صد مرتبه شکرا شکرا بگوید خوبست و در این سجده بر خلاف سجدهای نماز سنت است که دستها را
بر زمین بگذارند و سینه و شکم را بر زمین برسانند و ایضا مستحب است که حاجات خود را و برادران مؤمن خود را طلب نماید
و در تضرع و زاری و مناجات تقصیر ننماید و بسیار طول بدهد چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که بنده در هیچ حالت
قریبتر بخدا نیست از حالتی که در سجده گریان باشد و ائمه صلوات الله علیهم سجدههای بسیار طولانی بجا می آوردند و حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام بعد از نماز صبح بسجده می رفته اند و روز که بلند می شده است سر از سجده بر میداشته اند و اکثر در
جائی بوده اند که مشغول بهدایت خلق نمی توانسته اند شد اکثر احوال در سجده مشغول مناجات بوده اند و همچنین اصحاب کبار

ایشان این طریقه را داشتند حتی اکثر نقل کرده اند که بعضی ایشان آنقدر طول میداده اند که مرغ در پشت ایشان آشیانه
میکرده اند و دعاهای سجده از اهلبیت علیهم السلام بسیار منقولست و این کتاب گنجایش ذکر آنها ندارد و بهترین آنها آنست
که کلینی بسند حسن روایت کرده است که عبدالله بن جندب از حضرت امام موسی کاظم ع سؤال نمود از دعای که در سجده شکر بخوانند
حضرت فرمود که چون بسجده میروی بگو اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک وانبیائک ورسلک وجمیع خلقک
انک انت الله ربی والاسلام دینی ومحمدا نبیی وعلیا والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد
وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة بن الحسن صلوات الله علیهم ائمتی
بهم اتولی ومن اعدائهم اتبرء پس بگوید اللهم انی انشدک دم المظلوم سه مرتبه اللهم انی اعاهدک بایوائک
علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم بایدینا وایدی المؤمنین اللهم انی اسئلک بایوائک علی نفسک لاولیائک
لتظفرنهم بعدوک وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه بگوید اللهم انی اسئلک الیسر بعد
العسر سه مرتبه بعد از آن پهلوی راست را بر زمین میگذاری و میگوئی یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض
بما رحبت یا باری خلقی رحمة بی وکان عن خلقی غنیا صل علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه پس جانب چپ رو را
بر زمین میگذاری و میگوئی یا مذل کل جبار یا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ بی مجهودی سه مرتبه بار دیگر رو را
بسجده میگذاری و صد مرتبه میگوئی شکرا شکرا و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در سجده
اول هزار مرتبه العفو العفو فرمودند و در حدیث دیگر وارد شده که آن حضرت در سجود این دعا میخواندند اعوذ بک من نار
حرها لا یطفی واعوذ بک من نار جدیدها لا یبلی واعوذ بک من نار عطشانها لا یروی واعوذ بک من نار
مسلوبها لا یکسی و در حدیث دیگر مرویست که حضرت امیرالمؤمنین ع در سجده این دعا میخواندند ارحم ذلی بین یدیک
وتضرعی الیک ووحشتی من الناس وآنسنی بک یا کریم فصل هفتم در بیان اذکاری است که در هنگام خواب باید
خواند بدانکه مستحب است که در هنگام خوابیدن با وضو باشد و بجانب راست بخوابد و سوره ها و آیاتی که در باب فضایل قرآن
مذکور شد و بهترین اذکار در این وقت تسبیح حضرت فاطمه زهرا است صلوات الله علیها چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع

منقولست

منقولست که چون آدمی شب در جای خواب خود میخوابد ملک بزرگواری و شیطان متمردی بسوی او مبادرت می نمایند
پس ملک با او میگوید که روز خود را ختم کن بخیر و شب خود را افتتاح کن بخیر و شیطان با او میگوید که روز خود را ختم کن بگناه
و شب خود را افتتاح کن بگناه پس اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح فاطمه زهرا را در وقت خواب خواند ملک آن شیطان را بزند
و از او دور میکند و او را محافظت و نگهبانی میکند تا بیدار شود پس باز شیطان می آید و او را امر میکند که ختم شب و افتتاح
روز بگناه کند و ملک او را بخیر امر میکند پس اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح فاطمه زهرا ع خواند آن ملک شیطان را از او
دور میکند و حق تعالی عبادت تمام آن شب را در نامه عملش مینویسد و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی ع منقولست که فرمود
ما اهلبیت را در هنگام خوابیدن ده خصلت میباشد با طهارت میباشیم و بدست راست میخوابیم و دست راست را در زیر رو میگذاریم
و تسبیح حضرت فاطمه زهرا ع میخوانیم و رو بقبله میخوابیم و سوره حمد و آیة الکرسی و آیه شهد الله را میخوانیم پس کسی که چنین
کند بهره خود را از ثواب در آن شب برده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که در وقت خواب یازده مرتبه
سوره انا انزلناه را بخواند حق تعالی یازده ملک را بر او موکل گرداند که او را حفظ نمایند تا صبح از شر هر شیطان رجیم
و بسند معتبر دیگر از آنحضرت ع منقولست که هر که در وقتی که برخت خواب میرود یازده مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند گناهان
او آمرزیده شود و او را شفیع کنند در همسایگان خود و اگر صد مرتبه بخواند گناهان آینده او تا پنجاه سال آمرزیده شود
و در حدیث دیگر فرمود که کسی که در خواب بترسد در وقت خواب معوذتین و آیة الکرسی بخواند و بسند صحیح از آنحضرت
منقولست که هر که در وقت خواب سه نوبت بگوید الحمد لله الذی علا فقهر والحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله الذی
ملک فقدر والحمد لله الذی یحیی الموتی ویمیت الاحیاء وهو علی کل شیء قدیر از گناهان بیرون آید مانند روزی که
از مادر متولد شده است و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص در هنگام خواب آیة الکرسی میخواندند و بعد از آن
میفرمودند که بسم الله آمنت بالله وکفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی وفی یقظتی و بسند معتبر از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که کسی که خواهد که در میان شب بیدار شود در وقت خواب این دعا بخواند اللهم لا
تنسنی ذکرک ولا تؤمنی مکرک ولا تجعلنی من الغافلین وانبهنی لاحب الساعات الیک ادعوک فیها فتستجیب لی

اسئلك مغفرتي واستغفرك فتغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا انت يا ارحم الراحمين فرمود که چون اینه عا را بخواند
حق تعالی دو ملک بسوی او بفرستد که او را بیدار کنند پس اگر بیدار شود فبها و اگر بیدار نشود حق تعالی او را امر فرماید که از
برای او استغفار نمایند و اگر در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر بیدار شود هر حاجتی که از حق تعالی بطلبد باو عطا فرماید و
از حضرت امام محمد باقر منقولست که چون بخسبد از شب از این پهلو به پهلوی دیگر گردد سنت است که بگوید الحمد لله والله اکبر
و سید ابن طاوس علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که کسیکه خواهد که حضرت رسول صلعم را در خواب ببیند
بعد از نماز خفتن غسل کند و چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره حمد یکمرتبه و صد مرتبه آیة الکرسی بخواند و بعد از نماز
هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بر جامه پاکیزه بخوابد که حلال و حرامی بر روی آن جامه وطی نکرده باشد و دست راست
خود را بر زیر رخسار راست بگذارد و صد مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله و صد بار بگوید ما شاء الله و بخواب رود آن حضرت را در خواب ببیند و سید مذکور نقل کرده است که اگر خواهد
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب ببیند در وقت خواب اینه عا را بخواند اللهم انی اسئلك یا من لطفه خفی
وایادیه باسطة لا تنقضي اسئلك بلطفك الخفي الذي ما لطفت به لعبد الا کفی ان تریني مولای امیر المؤمنین
في منامي و بسند دیگر روایت کرده است کسیکه خواهد میت خود را در خواب ببیند با طهارت بخوابد و تسبیح حضرت فاطمه بخواند
پس اینه عا بخواند اللهم انت الحي الذي لا یوصف والایمان یعرف منك بدت الاشیاء والیك تعود فما اقبل
منها کنت ملجاه ومنجاه وما ادبر منها لم یکن له ملجأ ولا منجاء منك الا الیك فاسئلك بلا اله الا انت واسئلك
ببسم الله الرحمن الرحیم وبحق حبیبك محمد سید النبیین وبحق علي خیر الوصیین وبحق فاطمة سیدة نساء العالمین
وبحق الحسن والحسین الذین جعلتهما سیدي شباب اهل الجنة علیهم اجمعین السلام ان تصلي علی محمد وآل محمد
وان تریني میتي في الحال التي هو علیها چنین گوید مؤلف این کتاب که ببرکت اهلبیت رسالت صلی الله علیه و آله و اولاد
و اوصیاء او و اوراد و اعمال و عبادات آنقدر هست که در مجلدات بسیار احصا نمی توان نمود پس اگر راه بنده یک خدا خواهد
از سنت آنقدر هست که از عهده صد هزار یک او بیرون نمی توان آمد پس چه حاجت است بمرتکب شدن اعمال بدعت

کمشایخ

کمشایخ اهل سنت بجمعی از جاهلان و بیخردان بمیراث رسیده و آنچه این فقیر در این کتاب بر سبیل اجمال از هزار
یک و از بسیار اندک آورده ام اگر کسی باینها عمل نماید تمام وقت او را فرا گیرد مجملا طریقه اهلبیت رسالت صلی الله علیه و آله
مضبوط و معلوم است و کسیکه راه و متابعت ایشان را خواهد واضح و ظاهر است و اول چیزیکه از اعمال ایشان مبالغه بسیار در آن
نموده اند و بر همه اعمال ترجیح دارد نماز پنجگانه و دیگر سنت که هفده رکعت آن نماز پنجگانه است و بیست و یک رکعت نافله آن
هشت رکعت است که پیش از ظهر میباید کرد و هشت رکعت نافله پسین است که پیش از فریضه عصر می باید کرد و چهار رکعت نافله
شام است که بعد از نماز شام میباید کرد و دو رکعت نماز وتیره است که بعد از خفتن نشسته میکنند و یکرکعت حساب میشود
و هشت رکعت نماز شب است با دو رکعت نماز شفع و یکرکعت وتر بعد از نصف شب میباید کرد و دو رکعت نافله صبح است
که پیش از نماز صبح میباید کرد و این نافلهها را هر دو رکعت بیک سلام می باید کرد و این ها در فضیلت و تاکید ثانی مرتبه واجبات است
که حضرت رسول صلعم همیشه باین ها مداومت مینمودند و اگر ترک شود مانند واجبات قضا می باید کرد و دیگر از جمله سنن
آنحضرت روزه هر ماه سه روزه است یعنی پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه اول دهه از دهه میان و پنجشنبه آخر ماه و تمام
ماه مبارک شعبان که حضرت رسول صلعم بر این روزه بودند تا از دنیا مفارقت نمودند و اگر این سه روزه نیز ترک شود
قضا می باید کرد و دیگر از اعمال مؤکده که فضایل نامتناهی در آن وارد شده است نماز جعفر طیار است و آن چهار رکعت است
بدو سلام و مستحب است که در رکعت اول سوره حمد و اذا زلزلت بخواند و در رکعت دوم سوره حمد و سوره عادیات
و در رکعت سیم سوره حمد و سوره اذا جاء و در رکعت چهارم سوره حمد و قل هو الله بخواند و اگر در هر رکعت سوره قل هو الله بخواند
خوبست و بعد از سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در هر
رکوعی و سر برداشتن از رکوع و در هر سجود و در هر سر برداشتن از سجود ده مرتبه بگوید و سنت است که در سجده
آخر بعد از تسبیحات این دعا بخواند سبحان من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد وتکرم به سبحان
من لا ینبغي التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذي المن والنعم سبحان ذي القدرة والکرم سبحان
ذي العزة والفضل سبحان ذي القوة والطول اللهم اني اسئلك بمعاقد العز من عرشك ومنتهی الرحمة من کتابك

وبأسمائك الاعظم وكلماتك التامة التي تمت صدقاً وعدلاً ان تصلي على محمد واهل بيته بعد از آن حاجات خود را
از حق تعالی طلب بعد چون از نماز فارغ شود تسبیح حضرت فاطمه بخواند و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که این نماز را
بکند گناهانش او آمرزیده شود اگر چه بعدد کف دریا و ریگ بیابان گناه داشته باشد و ده هزار حسنه از برای او نوشته شود
که هر حسنه بزرگتر از کوه [illegible] باشد و این نماز را در همه وقت میتوان کرد و بجای نماز شب نیز میتوان کرد و در حدیث
که هر شب یا هر روز بکنند و اگر نتوانی هر هفته یکمرتبه و اگر نتواند ماه یکمرتبه بکند و اگر نتواند سال یکمرتبه بکند و در شب و روز
جمعه فضیلت این نماز زیاده از سایر ایام است و در حدیث معتبر وارد شده است که اگر کسی را حاجت ضروری باشد اصل نماز
بکند با تسبیحات و تسبیحات را در راه بخواند و اگر کسی آن دعا را نداند و نخواند ثواب نماز را دارد و اگر کسی با دعاها و آداب
دیگر که در کتب دعا ثبت است واقع سازد بهتر است و دیگر نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و آن چهار رکعت است بدو سلام
بعد از حمد در هر رکعتی پنجاه مرتبه قل هو الله احد می باید خواند و احادیث معتبره وارد شده است که هر که این نماز را بکند چون
فارغ شود میان او و خدا گناهی نمانده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که دو رکعت نماز بکند و در هر رکعتی
بعد از حمد شصت مرتبه قل هو الله احد بخواند چون فارغ شود گناهانش آمرزیده شده باشد و دیگر نمازها و دعاها و اعمال بسیار است
در کتب مبسوطه علما طلب می باید کرد و اینجا ختم میکنم کتاب عین الحیوات را و از الطاف عمیمه واهب العطایا امیدوارم که این
بحر فیوض ربانیه و این چشمه آب زندگانی موجب حیات جاوید برادران ایمانی و فیض بخش اقاصی و ادانی گردد و تا روز جزا
فیض طالبان هدایت ربانی و تشنه لبان زلال معرفت سبحانی از این چشمه سلسبیل و عین زنجبیل منقطع نگردد و شاید
که باین وسیله این غریق بحر خطایا و گناهان و پامال نفس و هوا و شیطان از لوث معاصی پاک گردد و چون پیوسته خاک راه
اهل ایمان و خادم اصحاب علم و عرفان بوده شاید که در روز حساب با ایشان ملحق شود ملتمس از برادران ایمانی آنست که چون
از این خوان نعمتهای روحانیه بهره و از این شراب طهور حقایق معانی جرعه برگیرند در حیوة و ممات این حقیر
خاکسار و ذره بی مقدار را از دعای طلب مغفرت سیئات و رفع درجات محروم نگردانند و کان الفراغ من
تسویده علی ید مؤلفه فی اواخر شهر صفر المظفر وحده وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین ولعنة

الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین تمت الکتاب بعون
الملک الوهاب فی اثنی وعشرین شهر محرم الحرام من شهور
سنه تسع واربعین ومائتین بعد الالف من الهجرة
التماس از خوانندگان این نسخه شریفه که این
غریق بحر معاصی را بدعای خیر یاد آورند
تمام شد ۱۲۴۹

بسم الله الرحمن الرحیم



